کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۷۷۸۹

کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی

مؤلف سید اسماعیل گرگانی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۶۲۴

ارزش در صابی

فروشنده دکتر حسین صابی — تاریخ ۹۱/۷/۷ — شماره

نام کتاب زبدة قوانین العلاج و کتاب در کشّاف

مؤلف / مترجم از محمد بن علاء الدین بن حمزة السبزواری معروف به ضیاء

کاتب / تاریخ خط نستعلیق قرن ۱۳

تاریخ کتابت	فارسی ـ عربی	نوع خط	نوع جلد	نوع کاغذ

ترتیبات و منضمات — ملاحقات

ذخیرهٔ خوارزمشاهی [illegible]

۴ جلد [illegible]

این نسخه [illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۰۰۰

[illegible]

۷

[illegible]

ماليخوليا

النجاح بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی ده درم اسطوخودوس تربد افتیمون بسفایج از هر
یکی پنج درم غاریقون پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم انگبین مصفی چندانکه سه وزن همه دارو باشد شربتی چهار درم
و اگر شخص ضعیف و علاجهای قوی احتمال نکند او را جز تاب جبن و سفوف که با آن بدهند علاج نشاید کرد صفت
سفوف بگیرند افتیمون و هلیله سیاه از هر یکی یک درم شکر چهار درم همه را بکوبند و سفوف کنند و اگر شخص باشد که
قی کردن آزموده باشد و باسانی تواند کرد نخست از همه کارها قی کند تا قوت قی کردن مادهای سودایی از قوت
بجنبد و بعده باز آید و بقی بیرون شود و تدبیر قی بدین گونه باید کرد نخست در طعام سه روز چیزها لطیف کننده بکار
میبرد چون ترب بهر که و کرفس و سداب بهر که روز چهارم طعامی خورند که از بهر قی موافق باشد و ازین کرفس و سداب
و ترب لختی فرونتر بکار برد و از داروهای قی آنچه طبیب صواب بیند بدهد تا قی تمام کرده شود در مدت سه هفته سه
دفعه قی کند برین ترتیب و هر گاه که از قی فارغ شود ضمادی سازند از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و
اسارون و سعد و صعتر بر معده می نهند تا معده را قوت دهد و بعد از آن که سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجها
دیگر کنند که یاد کرده آمده است و باید دانستن که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی لطیفتر و تیزتر باشد
و از خون میز بود اندر عروق بر سر خون ایستاده باشد چنانچه بتازی طافی گویند خارش و بهق سیاه و گرد مانند
آن ازوی تولد کند و علاج این سهلتر بود از بهر آنکه ماده لطیف است و از خون متمیز و گاهی که سودا اسافلتر و
غلیظتر باشد روی به نشیب نهد چنانچه بتازی راسب گویند بواسیر و دوالی و داء الفیل ازوی تولد کند و این را
نیز حکم آنکه از خون جدا باشد سهل شمارند اگرچه علاج او عسرتر باشد و گاهی که همه اجزاء سودا با اجزاء خون آمیخته
بود نامتمیز چار بیماری گوناگون تولد کند و این نوع مالیخولیا که یاد کرده آمد از آن جمله بود و آنجا که مالیخولیا گرمی جگر او
باشد حال او همچون حال بکبود بود و بکبود کسی را گویند که در جگر او آفتی بود و علاج او بشربتهای خنک باید کرد چون
آب تخمها و آب کاسنی و کشکاب و آب کدو و آب خربزه هندو و شراب بنفشه و استفراغ باب لبلاب
و آب کشنه و فلوس خیار شنبر و خرما هندی و شیرخشت باید یا ماء الجبن و رگ باسلیق باید زدن و غذا
خنک باید داد و هر وقت که طعام خورد لختی کوک و کسنی با سرکه بخورد و اگر سده باشد یا حاجت آید که
خلطی را لطیف کند لختی کرفس با آن بخورد و چغندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک و کسنی پخته و خام

سود مند بود و اگر قوت هاضمه قوی باشد و اندر منفذهای جگر سده نباشد طعامهای خشک و غلیظ باید داد
تا حرارت جگر باز کشد و با آن برابری کند چون ملام و از گوشت گاو و ماهی بزرگ و بطون گاو و سر و پاچه
بسر که پخته و مانند این و آنجا که سبب ضعیفی سپرز بود رگ اسیلم باید گشاد و سپرز را پاک کردن و قوت دادن
بتدبیرها که اندر باب علاج سپرز یاد کرده آمده است بکار داشتن و آنجا که ماخولیا مراقی باشد قی نباید
فرمود مگر کسی را که بآسانی قی تواند کرد و خلط اندر فضاء معده باشد و صواب آن بود که طبع را نرم دارند
بافتیمون و ایارهٔ فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید هر روز ازین ترکیب کنند یعنی افتیمون و ایارج فیقرا مقداری
که طبیب بحسب مشاهده صواب بیند بخورد سخت نافع بود و معده را پاک کند و خلطها را که اندر معده باشد
بآسانی از معده فرو گذارند و دفع کند و هرگاه که این طریق بدست دارند و معده و امعا بدان راست باستد
که ثفل را دفع کند و هرگاه که بامداد شراب افسنتین مقدار درمی بدهند صواب باشد صفة شراب افسنتین بگیرند
افسنتین رومی ده درم گل سرخ پنج درم تربد سفید تراشیده چهار درم سنبل هندی دو درم و اندر بعضی
نسخها همی آید مصطکی و اذخر هر یک از هر یکی دو درم غاریقون چهار درم همه را در دو من آب بپزند تا نیمه باز آید
و بپالایند هر بامداد سی درم ازین شراب با پنج درم شکر سوده بخورند و اگر قنطوریون باریک را بپزند و بپالایند
و همچنین هر بامداد بکار دارند سود مند بود معده را پاک کرداند و طعام بگوارد و طبع را نرم دارد و هرگاه
که معده پاک میشود و طعام هضم میکند و ثفل طعام دفع میشود بادها و بخارها تولد کند و ماده علت بریده شود
و ماء الجبن که از شیر گاو سازند یا از شیر اسب طبع را نرم کرداند و اندکی از آن اسهال اندک کند و بسیاری
از آن اسهال بسیار کند و طعام او یک لون باید و الوانها نشاید از بهر آنکه قوت معده اندر هضم الوان
متحیر شود هضم نتواند کرد و یک لون را نیک هضم کند و حیوانی که از بهر او کشند گوشت او اندر برف و یخ نهان
باید کرد یک روز تا نرم شود و آنچه بریانی کنند سخت بریان نباید کرد خشک نشود هنوز تری باید که مانده بود و
باید فرمود تا هر وقت که معده او خالی بود افسنتین رومی و شبت و پودنه دشتی و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب بجوشانند و بپالایند و آن ابزار در میانه کاو کنند و بر معدهٔ او نهند و نگاه دارند تا معده را قوت دهد
و بادها را باز دارد و اگر خواهند که قوی تر باشد صعتر و کندر با این چیزها یار کنند و باید دانست که بیشتری خداوندان

کرد تا قوت حرارت افعال تفکر و تمیز حال میکردد و این بسردی عارضی که سبب غفلت و ابلهی است سه گونه است
یا سردی ماده بود یا سردی و خشکی بهم باشد یا سردی و تری بهم باشد و مدیانی و اختلاط ذهن آفتی و اضطرا
که مضرت آن اندر تمیز و تفکر پدید آید و خداوند این علت نه آن کند که باید کرد و نه آن گوید که باید گفت و نه
آن جوید که باید جست و نه آن اندیشد که باید اندیشید و سبب این یا گرمی دماغ باشد یا نقصان گوهر
دماغ از بهر آنکه این آفتی اضطرابیست و همچنانکه هر چه از جنس اضطرابست سبب آن گرمی مزاج باشد و بسیار
باشد که اختلاط ذهن و مدیانی با فساد تخیل بهم باشد و این چنین بود که صورت و شکل مردم و غیر مردم
برابر وی برخلاف آن نماید که پیش از این یا پس آن خیالها بدید آید که موجود نباشد چنانچه بیمار گوید این
فلان کس را از پیش من دور کنید و فلان را از من باز دارید و سبب این گرمی دماغ باشد و آفت اندر جزو
نخستین بود از اجزاء دماغ و فراموشکاری که آنرا بتازی فساد الذکر گویند آفتی است که از سردی مزاج
بخش باز پسین دماغ باشد و این چنان باشد که حاستها بسلامت بود هر چند بیند درست بیند و هر چه شنود
درست شنود لکن هر چه دید و بیند زود فراموش کند و باید دانست که اگر نخست آفت در فراموشی باشد بر
تبع آن بسبب مشارکت اجزاء دماغ مضرت بافعال تفکر و تمیز افتد و بر تبع آن بسبب آن مشارکت آفت
فراموشکاری پدید آید و اما هر چه سبب اختلاط ذهن و مدیانی بود یا بخار سودا سوخته باشد یا بخار خون
سوخته یا بخار صفرا سوخته یا بخار رطوبتی عفن که اندر تجاریف دماغ کرد آمده باشد یا سوء المزاج گرم
ساده یا بخار عفونتها که از همه تن برآید چنانکه اندر تبهاء گرم یا بخاری که از آماس عضوی یا المی و آفتی که
اندر آن عضو باشد چون فم معده و رحم و آماس پای و غیر آن علامتهاء آن بباید دانست که اگر چه محل
تفکر و تمیز دیگر ست و محل باز داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو از جنس نقصان و بطلانست و اسباب هر دو یک
جنس است و علامتها و علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست و گفته ایم که اسباب علت ابلهی سه گونه است یا سردی
ساده یا سردی و خشکی بهم یا سردی و تری بهم اما علامت سردی و خشکی بیخوابی است و خشکی بینی و ادراک
محسوسات و معقولات بدشواری و از کارهاء گذشته باز ماندن و کارها و وقتی فراموش کردن از بهر آنکه معلوم
گشته است که چیزی خشک نقش بدشواری پذیرد و نقشها که پذیرفته باشد بدشواری بگذارد و علامت سردی

ساده میان این و آن باشد و علامتهاء اختلاط ذهن آنست که هر بیماری که از دردی نالنده شود و بیگاه از آن
درد بی خبر شود بی آنکه سبب درد زایل شده باشد باید دانست که از خویشتن بیخبرست و اندر اختلاط ذهن
افتاد دیگر از تن جامه و گاه از دیوار جستن و دست پیش آوردن بر سان آنکه کسی کمس خواهد گرفت نشان
اختلاط ذهن و فساد تخیل باشد و علامتها مادتها خونی و صفرایی و بلغمی و علامت خشکی و نقصان گوهر دماغ اندر
بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و باید دانست که بیشترین مدیانی و اختلاط ذهن اندر تبها افتد و سبب بخارها
بد باشد که از همه تن بدماغ رسد و آنجا که بخار از یک عضوی برآید احوال آن عضو بدان گواهی دهد علاج
آن غفلت و فراموشکاری آنجا که علامتها سردی و خشکی ظاهر شود مزاج بدل باید کرد و غذاها گرم و تر و
معتدل و گرمابه فرمودن و تدبیر خواب او کردن و روغنهاء معتدل بر سر او می نهادن و می چکانیدن چون روغن نرگس
و روغن سوسن خاصه پس از آنکه موی سر سترده باشد و ضمادها و نطولها گرم و تر بر سر او میکردن صفة نطول
سر و پاچه بره و بابونه و اکلیل الملک حلبه و شبت بپزند و آب آن بر سر او میچکانند و اگر پالوده بعسل یا عصیر
نیم گرم بر سر او مینهند صواب بود و سر او بخرقهاء درشت مالیدن چندانکه بخویشتن کشد سود مند بود و بالیدنی
که تحلیل کند نشاید و آنجا که علامتهاء سردی و تری ظاهر شود علاج از آن نوع باید کرد که اندر علاج لیثرغس
یاد کرده آمده است و ایارج و شحم حنظل و ایارج شاذریطوس و ایارج جالینوس استفراغها کردن و از پس استفراغ
دماغ را بچیزی خوشبوی قوت دادن چون مشک و قرنفل و زنگوش و جوزبوا و مانند آن و خردل را بکوفتن و
بانگبین بسرشتن و گرم کردن و بر سر او می نهادن از بهر آنکه طبیبان قدیم هر جا که خواسته اند که حرارت غریزی
بجنبانند و بعضوی که حرارت او ضعیف گشته باشد باز آرند خردل بکار داشته اند پس چیزهاء گرم تحلیل
کننده بکار داشتن چون نطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارتی فرو نی
بیفزاید و هیچ از وی سود مندتر نیست خاصه اندر علت فراموشکاری و اندر استفراغ رطوبتها افراط و
مبالغه نشاید کردن از بهر آنکه بیم باشد که رطوبة اصلی خرج شود و هرگاه که رطوبت اصلی خرج شود ماده حرارت
اصلی باشد خشکی تولد کند که سبب زیادت سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادت فراموشکاری و همچنانکه
مبالغه کردن اندر استفراغ حرارت اصلی را کم کند امتلا حرارت اصلی را ضعیف کند و فرو میراند بدین

سبات

صفت حب ایارج مگیرند ایارج فیقرا پنج درم شحم حنظل دانگ و نیم [illegible] درم افتیمون دو دانگ سقمونیا [illegible] دانگ مقل [illegible] از هر یک دانگ
حب کنند چنانکه رسم است [illegible] آب کرفس [illegible] ایارج فیقرا [illegible] درم [illegible] [illegible] از هر یکی [illegible] درم

حقنه تیز

نمک هندی دو درم و نیم شحم حنظل سه درم کثیرا دو درم حب کنند با آب کرفس چنانچه رسمست بر هفته دو درم و نیم
بدهند صفة حقنه تیز بگیرند شحم حنظل یک مشت بسفایج دو مشت پودنه دشتی یکدسته گوکل افتیمون یک مشت
همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا بنیمی باز آید و مقدار صد درم از آب او بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه بادی بپا میزند

حب قوقایا

و حقنه کنند صفة حب قوقایا بگیرند ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم و نیم تربد
و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم حب کنند چنانچه رسم است با آب کرفس جوشانیده و صافی کرده این جمله ده
شربت معتدل باشد صفة نسخه دیگر بگیرند صبر و سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و عصارهٔ افسنتین رومی و اگر عصاره
حاضر نباشد افسنتین عوض کنند از هر یکی راست راست حب کنند با آب کرفس شربت یکدرم تا یکمثقال این نسخه
جالینوس است و اگر یکدرم ازین حب با یکمثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و نواحی دماغ را پاک کند

نقیع صبر

و مراعات معده و پاک کردن آن بنقیع صبر و ضمادها پاک کننده باید کرد صفة نقیع صبر نسخه ابن سرابیون
بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ سوس و بیخ اذخر از هر یکی ده درم سنبل خوش
بوی و قصب الذریره از هر یکی سه درم سکاع و بادآورد از هر یکی پنجدرم شحم حنظل دو درم همه در دو من و نیم
آب بپزند تا بکمتر از یکمن باز آید و بپالایند و یک اوقیه صبر اسقوطری سوده اندرین آب افکنند و اندر شیشه

ضماد

آبگینه کنند و اندر آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه در خورد قوت شخص دهند صفة ضمادی که
بر معده نهند تا تولد بلغم باز دارد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام از هر یکی سه درم گل سرخ چهار درم
سنبل و مصطکی از هر یک دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و بآب مرزنجوش یا بآب نمام بسرشند و هر وقت

غرغره

که معده خالی بود بر معده نهند و باقی تدبیر مراعات معده از بابهاء علاج معده طلب باید کرد صفة غرغره که
دماغ را از رطوبت پاک کرداند خداوند سبات و نسیان و صرع و فالج را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا و خردل
و صعتر و زوفا خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر از هر یکی راست راست همه را بکوبند نرم و بسرکه عنصل تر کنند

عطوس

و بانگبین بسرشند و حبها سازند و بکار دارند و در وقت حاجت بانگی سکنجبین عنصل حل کنند یا اندر آبکامه و
بدان غرغره کنند و بلپل و کندش و جند بیدستر بکوبند نرم و ببویانند تا عطسه آرند و نطول که اندر علاج لیثرغس
یاد کرده آمده است بکار دارند و چیزها که بخوابی آرد بکار دارند چون فلفل بباید و در سوراخ بینی طلی کنند

وپشت چشم و روی را بسرکه طلی کنند و پایها از بن ران تا بقدم همی بندند تا بیدار بماند و آنجا که بسبب مزاج سردی ماده بود و از
علامتهاء خونی و بلغمی چیزی ظاهر نباشد علاج او بوی مشک و مرزنجوش و عود و جند بیدستر و عنبر آن و مانند آن باشد
وضمادها از جند بیدستر و فقاح اذخر و جوز السرو و قسط و فرفیون و ابهل و عاقرقرحا سازند و بر سر او می نهند ضماد
و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع بود و از غذاها نانخواه و زیره و کرویا و سیر بکار دارند و طعام او نخود آب
و گنجشک و شورباء گنجشک و مطنجه و مانند آن باشد و علاج آنکه بسبب بسیاری خون باشد اندر تن و علامتهاء خون
ظاهر باشد فصد اکحل بزنند و قیفال و حجامت ساق از پس فصد تا ماده از دماغ فرود آرد و فصد صافن نیز نافع بود
و تدبیرهاء گذشته که اندر علاج قرانیطس دموی یاد کرده آمده است علاج او باشد و از علامتها اخلاط هیچ ظاهر نبود
و رنگ روی بسبزی گراید و نبض صلب و کشیده و متفاوت بود علاج آن تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک
و مانند آن دادن و روغن قسط با جند بیدستر و فرفیون و روغن جند بیدستر بر سر نهادن و سداب و جند بیدستر و
عاقرقرحا اندر آب پختن و بر سر او میریختن و بوی مشک و جند بیدستر سخت نافع بود و اندر طعام او حلتیت
با سیر و جوز مغز درافکنند و آنجا که بسبب خوردن داروی سرد بود چون افیتمون و تخم بنگ و سروج و تخم لفاح و جوز ماثل
و کشنیز تر بسیار و اسبغول بسیار و علامتها که اندر کتاب ششم یاد کرده آمده است ظاهر باشد و علاجها آن باشد
که اندرین کتاب یاد کرده شود و آنجا که بسبب برآمدن بخاری بود بد که از عضوی برآید سرگشتی که بتازی دوار گویند
و آوازها که در گوش افتد و خیالها و رنگها که پیش چشم چون مگس و پشه و خطی سیاه یا سرخ پیدا شود و مانند آن از پیش
بوده باشد و علاج آن چنان بود که نخست بعلاج آن عضو مشغول شوند چنانکه هریک در جایگاه خویش یاد کرده
آید و جانب دماغ را بضمادها و نطولها در خورد قوت میکنند و باقی بخارها از دماغ فرو آرند بطریق مالیدن پای
و بستن و اندر آب گرم نهادن و حب شبیار دادن و آنجا که بسبب گونه تب بود بعلاج تب مشغول باید بود و
تن از ماده تب پاک کردن پس بقوت دماغ و پاک کردن آن مشغول شدن چنانکه یاد کرده آمده است و آنجا که
بسبب ضعیف روح باشد اسباب آن از پیش رفته باشد و بتدریج اندر سبات افتد علاج بماء اللحم و مثرودیطوس
اندر شراب سیب یا شراب لیمو بدهند و هم سنگ مثرودیطوس اندر شراب سیب طباشیر بادی سرشتن و اگر یا شراب انار
بیمار محرور بود مثرودیطوس اندر شربه ماء العسل یا اندر میبه یا اندر شراب عنبی باید داد و ماء اللحم با کلاب

وآب

بیخوابی

وآب سیب باید داد و صندل و گلاب و کافور می بویانیدن و علاج غشی باید کردن و آنجا که بسبب زخمی بود علاج او
اندر مقاله دستکاری آنجا که علاج زخمها یاد کنیم گفته آید انشاء الله و آنجا که بسبب حب القرع باشد پیش از آن علامتها
آن ظاهر بوده باشد علاج آن علاج حب القرع باشد و پاک کردن رودها از وی پس دماغ را قوت دادن و بخارها را باز
گردانیدن و فرق میان سبات و غشی آنست که نبض خداوند سبات قوی باشد و به نبض تن درستان ماند و نبض
خداوند غشی ضعیف بود بقیاس با نبض خداوند سبات و صلب بود و رنگ خداوند غشی رفته باشد و رنگ سباتی
بر جای بود و فرق میان سبات و سکته آنست که خداوند سبات را بجهد بیدار توان کرد و حرکت او همچون حرکت
خفتگان باشد و حواس او اگرچه کند بود آخر چیزی بر جای بود و خداوند سکته را حس و حرکت بکلی رفته باشد و
بباید دانست که هرگاه که در دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد والله اعلم

فرق میان سبات غشی و سکته

باب ششم از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب

سهر

ششم اندر یاد کردن بیخوابی و بیداری باید دانست که بیداری حالیست که روح نفسانی اندر آن حال
آلتهاء حس و حرکت را بکار فرماید تا مردم بقصد و اختیار خویش حرکتها میکند و از محسوسات خبر می یابد و بیخوابی افراط
بیداری باشد و اسباب بیخوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک دوم گرد آمدن رطوبة شور اندر دماغ سیوم غمها
با تفکر چهارم درد سخت پنجم امتلاء تن از اخلاط بد و ناگواریدن طعام ششم طعامها که از وی بادها تولد کند و
بخار بر سر دهد تا مردم بدان سبب خوابهای شوریده بیند و در خواب بترسد چون باقلی و عدس و غیر آن
هفتم بخار دخانی سوزان چون بخار تب که از تن بدماغ برآید هشتم آماس سوداوی که در حوالی دماغ پدید آید
نهم پیری و سبب بیخوابی پیران دو چیز است یکی شوری رطوبة پیران دوم آنکه گوهر دماغ پیران باقیاس گوهر دماغ
جوانان خشک بود علامتها آنجا که بسبب گرمی و خشکی مزاج بود اندر سر و چشم هیچ گرانی نباشد و محسوسات زود
ادراک تواند کرد و چشم و بینی و زبان و کام خشک بود و تشنگی غلبه کند و اندر قعر چشم حرارتی و سوزشی باشد
معالجات آسایش جوید از حرکتها و ریاضتها و تفکرها پرهیزد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو
شیرین بر سر می نهند و هر شب وقت خواب کف پای و ناف و مقعد و بینی بدین روغنها چرب کنند و قطره دو نیم
گرم کرده در گوش چکانند و لعاب اسبغول و برگ خرفه و کدو ترکوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کوکنار و خرفه

و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرمابه و آب زن معتدل سخت نیک بود و اگر کسی را پس از گرمابه خواب آید
باید دانست که مزاج او درست نیست و با خشکی غالبست یا اندر تن او خلطی بدست و حرارت گرمابه آن را
بجنبانید و بخار بر سر رسید بدین تن را از آن خلط پاک باید کرد و از تدبیرها صواب که مردم بیخواب را خواب آرد سماع
خوش و آهسته است و ایقاعها ثقیل چون پرده بسته و نهاوند و پرده زنگوله و آواز آب روان و آواز حرکت درختان
که پیوسته شنود و آنجا که بسبب خشکی ساده بود مواد خواب آرد و اگر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرفه پدید آید
زود هلاک شود و آنجا که بسبب خشکی ساده بود بی گرمی علامتها هم این بود که یاد کرده شد لکن بسبب سوزش بود
و علاج هم بدان نزدیک بود لکن بغایت بتری باز آوردن باید کرد بچیزهاء معتدل و آنجا که بسبب رطوبة شور
باشد چشم و بینی تر باشد و هرگاه که بخسبد رمض کند و اندر تن مایه گرانی یابد و هر که در خواب رود زود بیدار
گردد و بجهد و تدبیرهاء گذشته و سالها عمر پیران گواهی دهد علاج او آنست که از همه خوردنیها تلخ و شور و تیز
پرهیز کنند و طعامها او ماهی خرد تازه باید و مرغ فربه باید و شوربا بگوشت بره و کم نمک و استفراغ بحب شبیار
کنند و با ایارج فیقرا و شحم حنظل و هلیله زرد بهم ترکیب کنند صواب بود و آنجا که رطوبة بیشتر باشد عوض هلیله
زرد تربد کنند و گلشکر با سکنجبین عسلی بسرشند هر بامداد موافق بود و باید دانست که علاج بیخوابی پیران دشوار
بود و نطول که اندر وی بابونه و کشک جو بود نافع باشد و هر بامداد این نطول بکار باید داشت و روغن بافوان بینی
برکنند اندکی و در طعامها اندکی کوکنار یا تخم آن بکار دارند و جالینوس میگوید من از بهر خویش هر روز قلیه فرمایم
کردن و کوکنار و دارچینی اندر وی بکار دارم تا مضرت کوکنار بازدارد و اندر تدبیرها از بهر کسانی که در تن ایشان خلط
بد سودمندست و خواب آرد آنست که بفرمایند تا لختی ریاضت کنند و از پس ریاضت در گرمابه شوند و چون از گرمابه
بیرون آید و آسوده شد طعام خورد و از این روغنها لختی بکار دارد اندر حال در خواب شود و آنجا که بسبب امتلا باشد
معده سبک باید داشت و از طعام و اخلاط بلغم کردن و آنجا که بسبب طعامها ناخ بود از آن پرهیز باید کرد و ایارج
فیقرا و حب شبیار بکار داشتن و آنجا که بسبب دردی باشد یا اندیشه یا بخار تب بود علاج آن منع سبب بود و
دیاقوذا ساده بخار تب از دماغ باز دارد و خواب آرد و پیشانی و صدغ بروغن خشخاش و روغن کوکنار چرب کنند
و نطولها تری فزاینده بکار داشتن و از خوردنیها تخم خشخاش و تخم کوکنار در افکنند و هرچه اندر علاج صداع گرم یاد

کرده

جمع شدن آب در کاسه سر

کرده آید اینجا سودمند باشد و اندر چیزها که اندرین باب آزموده اند بلیغ است یکدرم افیون و زعفران از هریک نیم درم اندر
روغن گل کنند و سر بینی بدان چرب کنند و اگر شبانگاه وقت خواب اطراف او ببندند و چراغ بنهند و قومی پیش او
بنشینند و حدیث میکنند و پارسی میخوانند و سمرها میگویند و او رنجه دارند از بسیاری گفتن و شنیدن و تکلف آن هیچ
کردن که آن سمرها را گوش دارد بعد از آن اطراف بیکبار بگشایند و چراغ بردارند و سخنها بیکبار گسسته کنند و آواز
ندهند و بیکبار برخیزند بدین تدبیر بخسبد و خواب خوش یابد

باب هفتم از جزو دوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن آبی که باندرون کاسه سر گرد آید و تشنگی اطفال و معالجات آن

باید دانست که بسیار باشد که در اندرون کاسه سر بالاء غشاء صلب
رطوبتی همچون آب گرد آید و علامت وی آن باشد که در سر گرانی همی یابد و چشمها باز کرده بماند چنانچه فراز تواند کرد یا
بدشواری فراز تواند کردن و پیوسته چشم تر باشد و اشک همی ریزد و این را علاج نیست و گاه باشد که این رطوبة بیرون
کاسه سر باشد و این بسیار افتد و کودکان طفل را بیشتر افتد و علامت وی آنست که آن جایگاه فرو نشسته و با
انگشت باز گو شد دردی و سوزشی همی یابد باید دانست که آماسی است با ماده دیگر معالجات اگر ماده بسیار بود
و هرگاه که انگشت بر نهند فرو می نشیند و ماده باندرون باز میشود بعلاج آن مشغول نشاید شدن و اگر ماده اندک
بود و میان گوشت و پوست بود علاج وی دستکاری است بشکافند و پاک کنند و شراب انگوری و روغن زیت بر
جراحت کنند و به بندند و سه روز نگشایند و از پس سه روز بگشایند و بمرهمها علاج کنند و اگر ماده اندک بود ضمادها
تحلیل کننده بر نهادن کفایت بود و اما تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد و اگر کودک را اسهال
باشد کشکاب از پوست جو بریان کرده سازند و کودک را طباشیر و تخم خرفه بریان کرده دهند و بنفشه تازه بکوبند
و بر سر او می نهند و دایه را از گرمابه باز دارند و سفیده خایه مرغ بهم بزنند و بر سر کودک می نهند و آب کدو تر
و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب یا آنچه حاضر بود بر سر کودک نهند سودمند بود جزو سیوم
اندر شناختن بیماریها که بسبب آن خلطی غلیظ بلغمی بود در تجاویف دماغ و این جزو چهار بابست

باب نخستین از جزو سیوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن دوار و سدر یعنی سرگشتن

دوار و سدر

باید دانست که دوار علتی است که مردم را چنان نماید که جهان گرد او میگردد و نیز سر و دماغ

او میگردد و بدین سبب بر نتواند خاستن و ایستادن و اگر برخیزد بیفتد و گاه باشد که از ضعیفی دوار چشم نتواند
گشاد و سدر آنرا گویند که مردم که چو مردم برپای خیزد چشم او تاریک شود و سر او بگردد و بیم باشد که بیفتد و
سبب کلی هر دو را سبب روح باصره است که اندر تجاویف و گذرها و رگها و سرباهای دماغ سببی از سببها بجنبد
بگردد و موج کند و هر گاه که روح باصره اندر معدن خویش بگردد چنان نماید که جهان پیش او میگردد از بهر
آنکه سبب نزدیکتر آنست که چیزها که برابر چشم اوست برابر میگردد و این را بازی تبدل محاذات گویند و هیچ فرق
نیست میان آنکه چشم از برابر چیزی بگردد و میان چیزی از برابر چشم بگردد از بهر آنکه حس بصر چیزها از برابر چیزی
بگردد از بهر آنکه حس بصر چیزها را از برابر ادراک کند و هر گاه که چشم از برابر چیزی بگردد حال همان باشد که چیزی از
برابر چشم بگردد از بهر آنکه هر دو حال تبدل محاذات حاصلست و اسباب هر دو پنج است یکی آنست که هر گاه که
مردم اندر چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگه کند روح باصره از نظارهٔ آن هیئت گردانی پذیرد و آن هیئت مدتی
اندر وی بماند و هر چند محسوس قویتر باشد و قوتها بدنی ضعیفتر اثر محسوس اندر آلت حس قویتر باشد و بیشتر ماند
و سبب دوم ضعف بیماریست از بهر آنکه بیمار ضعیف بتکلیف بسیار حرکت کند و بسبب تکلف روح او رنج
رسد و حرکتی مضطرب کند و دوار پدید آید و سبب سیوم بخاری بود که در تجاویف دماغ گرد آمده باشد و هر حرکتی
بخاری از آن خلط برخیزد و در منفذهای دماغ بگردد چهارم آنکه اندر معده یا اندر رحم یا اندر مثانه و گرده خلطی یا
آفتی دیگر باشد و بسبب مشارکت دماغ دهد و گاه باشد که بسبب تهی و گرسنگی فم معده اضطراب کند و بخار و اضطراب
کند بسبب مشارکت بدماغ باز دهد پنجم آنکه بخارها از دل یا از جگر یا از رگها و شریانها همه تن بدماغ بر آید و روح باصره
را بجنبانند و بگردانند و بدان سبب دوار و سدر پدید آید و ماده بخار صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که مادهٔ خون باشد هم
بصفرا و بلغم آمیخته باشد و بخار سودا نیز باشد و آنچه بلغمی بود بصرع ماند و بدان ادا کند و سبب ششم آنکه ناگاه سوء
المزاجی قوی پدید آید و بسبب قوت سوء المزاج و ناگاهی آن حرکت مضطرب اندر روح پدید آید و دوار و سدر
پدید آید و سبب هفتم آنکه سبب بیرونی حاجت نباید باشد چون افتادن و زخمی علاجها آنجا که سبب زخم و افتادن
باشد و آنجا که سبب نظاره چیزها گردان باشد آنرا بعلامت جستن حاجت نباید اما علاج آنجا که زخم و افتادن بود
آید بتسکین درد مشغول باید بود اگر دردی بود و طبع نرم باید داشت و قوت اخلاط از دماغ باز داشتن و

[حاشیه: بخار بر صح]

اخلاط

اخلاط را از دماغ باز داشتن و اخلاط را بجانب فرو سوی کشیدن چنانچه اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و آنچه
بنظارهٔ چیزی گردان افتد علاج آن آسودن و ساکن بودن است و آنجا که بسبب بخاری یا خلطی بود که خود اندر تجاویف
گرد آمده بود دوار دایم بود اگر معده پر باشد و اگر تهی دوار بر یک حال بود و غثیان گشتن آرد و از بدید آمدن دوار
صداع و گرانی سر و طنین گوش بود و روشنایی چشم تیره و همه حاسها کند باشد و مزهٔ طعامها نیک نیابد و اگر مادهٔ
بخار خلطی بلغمی بود سر گران باشد و خواب بسیار آید و نبض نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتها بلغم ظاهر باشد
معالجات نخست دماغ را بحب صبر و حب قوقایا و حب اسطمخیقون پاک باید کرد اگر مانعی نبود فصد قی کردن [حاشیه: مقی]
برین گونه باید که ترب بسیار بخورد با انگبین چندانکه سیر شود و شبت بسیار در آب بجوشانند و بپالایند و مقدار صد درم
آب از آن با چهل درم انگبین بیامیزند و یک درم نمک در افکنند و نیم گرم باز کشند و بخورند و از پس قی کردن معده را
قوت دهند با طریفل کوچک و جلنجبین کهن با مصطکی و عود خام کوفته و بهم سرشته و اگر بامداد پسند درم مویز
منقی بخورد سخت نافع بود و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر باید کردن چندانکه تواند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق
بود و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط از سر بجانب پای فرو کشیدن چنانچه اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است
و طعام نخوداب و گوشت دراج و تذرو و کبک و گوشت بره از روغن زیت یا بروغن جوز بریان کرده باید داد و
دارچینی و زیره و اندکی گشنیز خشک اگر بدین تدبیرها زایل نشود بایارج فیقرا و ایارج روفس و مانند آن استفراغ
باید کرد و اگر ماده بخار صفرا باشد اندر پیش چشم او بخارهای صفرایی بود و خیالها زرد بیند و سر گرم بود و خواب کمتر
باشد و هر چند روز گرمتر بگردد و دوار قویتر بود این طریق قی باید کرد با آب گرم و سکنجبین و از پس قی انار ترش
و شیرین یا آبی یا امرود چینی و ریواج و شراب غوره و شراب سماق خوردن و دماغ را بحب بنفشه پاک کردن و اگر
بمطبوخ هلیله استفراغ کنند روا باشد و سفوف هلیلهٔ زرد با شکر اندر ماء الجبن نیز موافق باشد و هر بامداد انار
ترش و شیرین خورد یا شراب غوره و مانند آن و طعام او از غوره سازند یا از زرشک یا از سماق یا از ریواج
یا از شاخ رز تر و خمیر نان او بآب سماق و آب آبی و آب امرود و آب ریواج و آب غوره سرشته کنند و حجامت
پس سر و رگ پس گوش زدن موافق بود و اگر دماغ ضعیف باشد هر بامداد و شبانگاه پست جو و گشنیز هر دو بریان
کرده بیامیزند و پس بروغن بنفشه چرب کنند و بخورند و اگر ماده خونی باشد علامتها خونی ظاهر بود و علاج آن

فصد قیفال و رگ پس گوش و حجامت پس سر صواب بود و از پس فصد طبع بمطبوخ هلیله زرد نرم کنند و
قوت طبع بخار از دماغ باز دارند و آنجا که بخار از معده بدماغ بر آید طعام کم گوارد و شهوت طعام کمتر
باشد و فم معده خفقان کند و علامتهای امتلاء معده و ضعف آن طعام ظاهر باشد و دوار گاهی بیشتر
بود و گاهی کمتر و با دوار صداعی بود در پیش سر و میانگاه سر علاج آن نخست قی باید کرد تا معده پاک
شود و از پس قی ایارج فیقرا بکار دارند و استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر قوت ضعیف باشد نقیع
صبر بکار دارند و روغن گل بر پیشانی و موضع صداع طلی میکنند و چون روزی چند بگذرد اندکی روغن
بابونه تنها بکار دارند و آنجا که بسبب مشارکت رحم و مثانه باشد و احتباس طمث یا اختناق رحم پیش از
دوار بوده باشد علاج آن اگر بسبب احتباس باشد تدبیر ادرار طمث باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج
آن باید کرد و هر یک از جای خویش یاد کرده آید و هر یک اندر جای خویش یاد کرده آید و آنجا که بخار از
دل یا از جگر یا از سپرز بر آید و گذر آن اندر رگها و شریانها باشد که اندر پس گوش است علامت وی آنست
که رگهای گردن برخیزد و گران شود و شریانها ضربان کنند و اندر گردن و عصبها او دردی بود و هر گاه که رگها
بدست بگیرند یا چیزی قابض طلی کنند دوار ساکن شود و علاج آن نخست باید داشت تا ماده کدام خلطست
باستفراغ آن خلط مشغول باید بود و اگر از جگر می بر آید تقصیری که اندر افعال جگر افتد و المی و آفتی
که اندر حوالی او یابند بر آن گواهی دهد و لیکن آن باشد که نگاه کنند تا آفت در کدام جانب است در جگر
اگر از محدب باشد استفراغ بادرار البول کنند و اگر از جانب مقعر باشد استفراغ بمسهل کنند و اگر از دل
می بر آید پس از استفراغ بشراب سیب و مفرحها کنند بکار دارند و اگر از سپرز می بر آید رگ اسلیم زنند
از دست چپ و بر سپرز ضمادها تحلیل کننده بر می نهند فی الجمله هر عضوی را بعلاجی که بدان عضو مخصوص است
تدبیر کنند چنانچه هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و آنجا که سبب سوء المزاج قوی بود که ناگاه اتفاق
افتد سبب و علامت آن طلب باید کرد و بضد آن بعلاج باید گشتن و مزاج را باعتدال باز آوردن
و آنجا که سبب گرسنگی و تهی معده باشد بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از آنکه حرارت گرسنگی بر دماغ
شود چند لقمه نان اندر رب غوره و رب سیب و رب آبی و مانند این زنند و بخورد و شرابها و میوها

[حاشیه: و روغن گل آمیخته بکار دارند و یا جز روغن بابونه صح]

[حاشیه: بخاره]

چون شراب انار و شراب سیب و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب غوره و شراب ریواج همه موافق باشد
و این نوع دوار باز دارد و گاه باشد که در بیماریها دوار پدید آید و آن دوار مقدمه بحران باشد که خواهد بود
بعلاج آن مشغول نباید بود و اما دوار دایم خاصه پیران را مقدمهٔ سکته بود زود بتدارک آن مشغول باید شد بتدبیرها
موافق چون قی کردن و معده پاک داشتن و ایارج فیقرا و حب شبیار خوردن و اخلاط را بجانب پای فرو کشیدن
و اگر عضوی خدر بوده باشد و بر عقب آن دواری پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ می بر آید و بیم
سکته بود هم بدین علاج که یاد کرده آمد مشغول باید شد و بسیار بود که بعضی مردم را از پس دوار صداعی پدید
آید و بدان صداع دوار زایل گردد و باشد که از پس صداع دوار پدید آید و بدان دوار صداع زایل گردد و
بهیچ دیگر معالجات آن حاجتمند نباید باید که درین اصلها تاملی بلیغ کند

باب دوم از جزو سیوم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن کابوس

[حاشیه: کابوس]

باید دانست که
کابوس علتی است که مردم تا اندر خفته پندارند که شخصی گران بر سینهٔ او افتاده و او را می فشارد و نفس او تنگ [حاشیه: در خواب صح]
گردد و خواهد که بجنبد و آواز دهد و نه آواز تواند داد و نه تواند جنبید و بیم بود که حرارت خفه شود و هر گاه که
از این حال بر وی بگذرد در حال بیدار شود و این علت مقدمهٔ سه علت صعب بود یکی صرع دوم سکته سیوم دیوانگی
که آنرا مانیا گویند و سبب این علت بخار غلیظ بود که یکبار بدماغ بر آید و سبب بر آمدن آن بخار ساکن مردم بود
از حرکتها که بخارها تحلیل میکند و چون این حرکتها باطل و آن بخارها تحلیل نیابد یکبار بر دماغ بر آید و دماغ را
پر کند و مردم را فرو گیرد و ماده آن بخار یا بلغم بود یا خون یا سودا و گاه بود که سرما صعب بدماغ رسد خاصه نزدیک
وقت خواب و دماغ را کثیف کند و فراهم فشارد کابوس پدید آید و بخار هر ماده اندر خواب رنگ آن ماده نماید
چنانکه معلومست معالجات اگر ماده خونی باشد نخست فصد باید کرد پس باستفراغ خلط غلیظ مشغول گشتن
و حب اسطمخیقون و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج فیقرا درین علت سودمند بود صفت حبی که مردم قوی را [حاشیه: حب]
شاید بگیرند ایارج فیقرا یک درم خربق سیاه دو دانگ سقمونیا دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم کثیرا دانگی باب کرفس
حب کنند و این یک شربت بود و آنچه از سرما صعب بود روغنهای گرم قابض و ضمادها که گفته آمد نافع بود باذن
الله تعالی

باب سیوم از جزو سیوم از گفتار نخستین از

صرع

کتاب ششم اندر یاد کردن صرع بباید دانست که صرع علتیست که افعال آلتها حس و حرکت را
بی‌نظام و ناتمام کند و اندامها و مردم اندر حال صرع بر هیئت طبیعی راست نتواند ایستاد و سبب کلی اندرین علت
سده ناتمام بود که در منفذهای جوف پیش دماغ افتد و بسبب آن سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بودی
حس و حرکت بیکبارگی باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلتها حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و سبب
آنست که اندر دهان کف که در دهان مصروع پدید آید تشنج است و اضطراب و حرکات آلتهاء دم زدن و گرفتگی راه او و بباید دانست که
اسباب تشنج سه است یکی امتلا دوم خشکی سیوم بهم باز آمدن دماغ و گریختن و ناپسندیدن عضوی چیزی ناپسندیده
را که بدو رسد از بهر آنکه معلوم است که تشنج خشک بیکبار نیفتد لیکن اندک اندک پدید آید معلوم شد که تشنج صرع
از خشکی نیست و آنجا که خشکی بدان رسد که دماغ بدان سبب تشنج کند مرگ زودتر از تشنج باشد و ازینجا معلوم شد
که سبب تشنج صرع یا امتلاست یا بهم باز آمدن دماغست بسبب گریختن از بخاری یا ماده ناپسندیده که بدو رسد و
همچنانچه معده طعامی را نه پسندد و خواهد که دفع کند خویشتن را بدان سبب فراهم گیرد فواق و تهوع کند و دماغ نیز
هرگاه که بسبب چیزی ناپسندیده که بدو رسد خویشتن را فراهم گیرد بدان سبب که اندر عصبها چشم و روی و غیر آن
حرکتها مخالف پدید آید و تشنج کند و گروهی پنداشته اند که بی آنکه ماده اندر دماغ حاصل شود صرع تواند بود و شیخ
رئیس رحمه الله میگوید اگر بدین آن میخواهند که بخاری و کیفیتی بد باشد که بدماغ رسد بی ماده این شبهت صحیح وجهی دارد
و اگر آن میخواهند که مزاجی ساده باشد بی ماده این محالیست از بهر آنکه اگر سبب مزاج ساده بودی واجب کردی که صرع
دایم و لازم بودی از بهر آنکه هر مضرتی را که سبب سوء المزاج باشد یا سوء المزاج حاصل بود مضرت لازم بود و سوء
المزاج چیزی نیست که ناگاه بیکبار پدید آید و زود بیکبار زایل شود که سبب آن حاصل و متمکن نباشد لکن سببی باشد که ناگاه
بیکبار بدماغ رسد و زود مدد آن گسسته شود و آن ماده و آن کیفیت از عضوی دیگر بدماغ میرسد و بیشتری از
معده بر آید و از سپرز و از دیگر اندامها نیز باشد یا از انگشتان پایها و انگشتان دست و بسیاری از خداوندان
این علت حکایت کرده اند و خبر داده که در آغاز صرع ایشان آگاهی بوده است که چیزی چون بخاری سرد از انگشت
پای ایشان حرکت کرده است و بالا بر می آمده و چون بنزدیک دل و دماغ رسیده صرع پدید آمده و هرگاه
که پیش از آنکه نوبت حرکت آن ماده بوده است ساق ایشان به بسته اند نوبت صرع او زایل شود بیکبار

[illegible]

صرع

بوده است و یا اندر گذشته و آنرا که ماده صرع او از چنین عضوی بر آید اگر آن عضو را داغ کنند یا ریشی
کنند و بگذارند تا مدتی بپالاید صرع او زایل شود و صرعی که سبب آن کرم کدو دانه و غیر آن باشد همین
نوع باشد و هرگاه که کرم پاک شود صرع زایل گردد و بسیار باشد که حیوانی زهرناک چون کژدم و زنبور و
غیر آن زخمی کنند اندر عضوی و زهر اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر بشارکت عصب بدماغ رسد و دماغ
گریزد و بیازارد و خویشتن را فراهم آوردن او تشنج پدید آید و صرع کند و گاه باشد که زنان را پیش از وقت حیض
بسته شود و آن ماده اندر رگها و ایشان تباه گردد و بخار آن بدماغ بر آید همان حال افتد که یاد کرده آمد و این نوع
را که سبب او باز گرفتن حیض باشد اختناق رحم گویند و مردان را که خویشتن را بیکبار از مباشرت باز دارند و منی اندر
موضع خویش گرد آید و تباه گردد و بخار آن بدل و دماغ بر آید همان حال افتد و بسیار باشد که زنان را اندر روزگار
حمل صرع افتد چون فارغ گردند زایل شود و گاه باشد که سببی از سببها و جنبانندهء خلطی بجنبد و موج کند یا سبب
حرارتی بجنبد و بجوشد و قوت حس و حرکت را زحمت دهد و راه قوتها بسبب زحمت او بسته شود تا قوتها بالتها
خویش نرسد و گاه باشد که این زحمت از بادی غلیظ باشد که اندر منفذ قوتها بایستد از اینجا معلوم گردد که صرع
علتی دماغی است و اگر بشرکت عضوی دیگر افتد و مبداء عضوی دیگر باشد تا بخار و کیفیت بد از آن عضو بدماغ نرسد
صرع تولد نکند و همچنین اگرچه آلت صرع بعضو پیشین دماغ مخصوص است اما بسبب همسایگی و مشارکت مضرت
بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب است که همه افعال قوتها بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو
پیشین دماغ مخصوص است اینست که نخست مضرت اندر عضلها چشم و روی اندر نخست سمع و بصر پدید آید پس
بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا نرسیدی افعال قوت و تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن از حال طبیعی
نگشتی و تو اطبا میگویند که بیشتری گوسفندان که ایشان را صرع افتد اگر دماغ ایشان نگاه دارند در وی رطوبتی
یابند تباه و گنده شده و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست ماده اندر دماغ افتد پس بدیگر اندامها
رسد بدان ماند که تشنجی که در عضوی دیگر افتد صرع آن عضوست و همچنین بدان ماند که حرکت عطسه صرعی کوچک است
و صرع عطسه بزرگ لکن آنست که دفع عطسه بسوی پیش آید از بهر آنکه قوت قوی بود و ماده ضعیف و اندک و
دفع صرع بدان جانب تواند بود که دفع آن آسانتر پذیرد و بسبب بسیاری ماده و ضعف قوت مضرت بهر جانب

باشد و بسیار باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید و تشنجی محسوس نباشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک بود و
سخت بد نباشد و اگر ماده غلیظ و بسیار بودی سده افتادی و تشنج کردی و اگر سخت بد بودی دماغ از کیفیت
آن گریختی و خویشتن را فراهم آوردی و تشنج محسوس گشتی و صرع کودکان از بسیاری رطوبت باشد چند باید
کرد تا رطوبت ایشان کمتر کنند پیش از آنکه بالغ شوند تا بوقت بلوغ زایل شود و بسیار باشد که نزدیک روزگار
بلوغ و پس از بلوغ صرع افتد لکن بسبب قوت حرارت غریزی باشد اگر تدبیر و علاج پیش آن باز گردد زایل شود
و صرعی که پس از بیست و پنج سالگی پدید آید دشوار باشد و مشکل زایل گردد خاصه اگر مزاج دماغ بد باشد و اگر علاج
صواب کنند ممکن بود که نوبتها سبکتر و دیرتر شود و دیرتر آنکه از سده دماغ افتد کمتر باشد و بباید دانست که هرگاه که صرع
متواتر شود و نوبتها آن صعبتر و درازتر باشد بکشد و این آنگاه بود که دماغ ضعیف و زبون باشد و ماده صرع و
بخارها و کیفیتها مدد از او دفع قبول کند و دفع تواند کرد و هرگاه که تمام دفع نشود اگرچه صرع گشاده شود و بلرزد
بیش تاثیر ماده اندر دماغ حاصل باشد که باندک سببی و مددی بجنبد و تشنج و صرع آرد و بسیار بود که شخصی را
حس دماغ قوی باشد و کیفیتهاء بد نفوذ بدو رسد و آنرا نیک دریابد و از آن سخت رنجور شود و بدان سبب حرکت
دفع کوشیدن و خویشتن را فراهم آمدن کند و از آن حرکت تشنج و صرع پدید آید صرع دماغی این دو نوع بود و بسیار
باشد که مصروع را مدتی دراز تب آید خاصه تب ربع و بسبب درازی مدت و حرارت تب ماده صرع پخته شود
و تحلیل پذیرد و از صرع خلاص یابد یا بعلت فالج خلاص یابد و باشد که مصروع مفلوج شود و از صرع بدان خلاص
یابد و گاه باشد که در آغاز تبها سرما سخت پدید آید و مردم را بلرزاند لرزانیدنی که بتازی آنرا نافض گویند پس تب
گرم شود و عرق بسیار کند ماده صرع بدان لرزه از جای کنده شود و بحرارت تب پخته و گداخته گردد و بعرق تحلیل
پذیرد و علت صرع سبکتر شود یا زایل گردد و همچنانچه شخصی از سکته بعلت فالج خلاص یابد گاه باشد که مفلوج شود
و از صرع بدان خلاص یابد روفس میگوید هرگاه که مصروع را بر سر و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل ماده صرع
بود و بدان خلاص یابد علامتها علامتهاء مشترک که در همه انواع صرع لازم باشد سه است یکی آنکه زبان مصروع
کند باشد و رگهاء زیر زبان سبز بود دوم آنکه هر وقت که دلتنگ شود و اندک مایه خشمی دردی پدید آید سر او گران
گردد سیوم آنکه هرگاه که نوبت صرع نزدیک آید زبان گرانتر شود چهارم آنکه خوابهاء شوریده بیند بسیار

صرع

آوردن نخ

صرع

کنند و دیگر باره فصد کنند و یکهفته دیگر آسایش دهند پس تدبیر اسهال کنند و اندر مسهل قنطوریون و خربق سیاه و
شحم حنظل بکار دارند و اگر حاجت آید پس از آنکه دارو خورده بود رگ صافن بزنند یا بر ساق حجامت کنند و حجامت
پس سر و میان دو کتف سودمند بود و نگاه کنند اگر هنوز اندر تن علامتهاء بسیاری ماده باشد از پس هر استفراغی
یکهفته آسایش میدهند و قوت دل را مراعات میکنند و باز استفراغ میکنند تا تن پاک شود بعد از آن تدبیر غرغره
و عطسه آوردن کنند و اگر شلیثا با آب مرزنجوش بگدازند و در بینی چکانند صواب بود و تدبیر مسهل و تدبیر غذا اندر
اول این باب یاد کرده آمده است و اگر ماده بلغمی بود پیش از روز نوبت قی کردن فرمایند و در حال صرع نیز و باید دانست
که قی اندر همه انواع صرع سودمند بود و در حال از آن راحت یابند مگر در صرع دماغی که بسیار کردن قی زیان دارد
و استفراغ بحب اصطمخیقون و بحب ایارج کنند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل دو دانگ افتیمون
نیم درم قنطوریون باریک دو دانگ ملح نفطی دانگی مقل دو دانگ این حب هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر
تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند و ایارج روفس درین علت سخت نافع است این سراپیون میگوید
دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بهر شش و بدهند نافع بود و معجون عاقرقرحا هر بامداد یک شربت نافع
بود صفت آن بگیرند عاقرقرحا و بکوبند و ببیزند با عسل مصفی سرشته نگاه دارند و وزن انگبین دو بار چندانکه وزن عاقرقرحا
کنند و اگر هر بامداد دو شب ناشتا نیم درم ایارج هرمس بدهند سخت نافع بود لیکن این شربتها که مزاج را بدل کنند و
بگرداند بتدریج باید داد مثلا مثرودیطوس بار نخستین دانگی بدهند بار دوم دو دانگ بار سوم نیم مثقال و همچنین
میافزایند تا تمام شربت مقدار نیم مثقالست و دیگر تدبیرها از طعام و بوی و قی دهند و طعامها غلیظ و گوشت جانوران سنگین زیان
دارد و اگر خلط سودایی باشد علاج او بعلاج اصحاب مالیخولیا نزدیک باشد حب ایارج که در علاج صرع بلغمی
یاد کرده آمده است اینجا نیز نافع بود و اگر نیم درم ثاذریطوس و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل
همه دیگر بسرشند و بدهند نافع بود ثابت قره میگوید مزاج را بجوز النجاح بدل کنند و بهتر از معجون النجاح
تریاق الثالیذاست هر روزی دو کانه آنکه حاضر بود یکمثقال بدهند و تریاق اربعه نیز از بهر تبدیل مزاج موافق
باشد خاصه در تیرماه [illegible] شربت یکمثقال با سکنجبین عنصلی دهند یا اندر مطبوخ زوفا و اگر ماده
[illegible] صفرا باشد [illegible] مالیخولیا کبدی و در علاج سرسام گرم و در علاج دیوانگی یاد کرده آمدست موافق

باشد وطبیب را محکم مشاهده واندازه علت تصرف باید کرد و نوعی صرعست که آنرا ام الصبیان گویند وبعضی
گفته اند ام الصبیان صرع صفرائیست بلغمی سبب علاج آن بسردی و تری کرده فرموده اند و آب زنان و شیر زنان بر
سر دوشیدن سودمند بود و اگر مصروع طفل بود علاج دایه را باید فرمود تا شیر او خنک شود و تابستان اندر
خنک یا اندر سردابه خوش هوا باید نشست و زمستان در خانه معتدل و باید دانست که نه هر صرعی که اطفال
را افتد ام الصبیان باشد اعتماد بر علامتها ماده باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود و او را
از جماع پرهیز باید کرد و کودک را نگاه داشتن تا ناگاه آواز طبل و آواز بلند و جلاجل و مانند آن نشنود
چنانچه بترسد و از سرما سخت و گرما سخت و ناگوارید غذا نگاه باید داشت و سداب بویانیدن نافع بود و آنرا
که سبب صرع بخاری بود که از جگر بر آید علامتها احوال جگر طلب باید کرد اگر علامت گرمی جگر ظاهر باشد بتدبیر
تسکین حرارت و گشادن سده مشغول باید شد و استفراغ بماء الجبن فرمودن یا بآب لبلاب و آب کشنیز و
فلوس خیار شنبر و خیار بندی و شیرخشت و رگ باسلیق باید زد و اگر علامت بلغم و سردی جگر ظاهر شود
سده بماء الاصول باید گشاد و مزاج بدل باید کرد چنانچه اندر بابها علاج جگر یاد کرده آید و آنرا که سبب
صرع بخاری بود که از سپرز بر آید علامتها و علاج آن اندر باب علاج سپرز طلب باید کرد و آنرا که سبب صرع
بخاری بود که از رحم بر آید احتباس طمث و منی بر آن گواهی دهند و درزها و پهلوها ران و اندر کرده و پشت دردی
و گرانی باشد علاج خاصه وی آنست که تدبیر گشادن حیض کنند چنانچه اندر علاج احتباس طمث یاد کرده آید
و آنرا که سبب صرع بخاری بود که اندامی دورتر چون انگشت پای و دست و مانند آن می بر آید علامت وی آنست
که خداوند علت را خبر باشد که چیزی چون باد سرد از آن موضع حرکت میکند و بالا می بر آید علاج خاصه او آنست
که پیش از وقت نوبت برتر از آن موضع بعصابه ببندد سخت تا وقت نوبت بگذرد و صرع یا سبکتر افتد یا نوبت
آن اندر گذرد و چون وقت نوبت اندر گذرد پای یا دست که بخار از وی منجذب اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند
و آن موضع را بخرقه درشت بمالند و تدبیر آن سازند که آن موضع را ریش سازند و شیشه بر نهند و بمزند و
مدتی جراحت را تازه دارند تا خلط بسیار از وی بپالاید صفت دارویی که ریش کند بگیرند پلپل و خردل و فرفیون
هر سه را بکوبند و بعسل بلادر بسرشند و بر آن موضع نهند و ببندند صفت دارویی که زودتر ریش کند بگیرند

ذرایح و کیکج و اثارها که بار افکند هر سه را با عسل بلادر بسرشند و بر نهند و ببندند و آنرا که سبب صرع تیزی
حس دماغ باشد علاج خاصه او بشراب خشخاش کنند و طعامها لزج فرمایند چون سر و پاچه بره و گوشت گوساله و
ماهی تازه و اندر طعام تخم کوک و تخم خشخاش افکنند و طعامها لزج فرمایند و باید دانست که آنچه یاد کرده آمد از
علاج خاصه هر نوعی تدبیرهای دیگرست که در همه انواع بدان حاجتست و چیزهائیست که در همه انواع زیان دارد
و از آن پرهیز باید کرد اما آنچه بدان حاجتست دو نوع است یکی تدبیرهاست که در حال صرع باید کرد دوم تدبیرها
که علاج اوست اما آنچه اندر حال صرع باید کرد آنست که مصروعی که زبان همی خاید هر گاه که صرع پدید آید
باید که گروهه دوخته باشد از کرباس نرم و پنبه در نهاده در حال آن گروهه در دهان او نهند تا از خاییدن
زبان بسلامت باشد و زبان گشاده ماند دوم آنکه انگزد و خرمیان نرم بسایند و بسکنگبین عسلی بسرشند و در حلق
او فرو چکانند سیوم آنکه چیزهای گشاینده زند و عون بینی او در مالند چون کندش و خربق سپید و شحم حنظل و عصاره
قثاء الحمار و پلپل و شونیز و زنجبیل و مرو فرفیون و جندبیدستر آنچه حاضر بود از این داروها بسایند و بکار دارند
و عود فاوانیا پیش بینی او می آرند یا دود میکنند و اگر بسایند و در بینی دمند روا باشد و بوی سداب اندر حال صرع
و بیرون از صرع سودمند باشد و احتیاط آنست که تفسیا بگیرند و آرد جو بسرکه انگوری بسرشند و خمیر کنند
و شمامه سازند و در حال صرع و بیرون صرع می بویانند و ثلثا با آب عرزنجوش حل کنند و اندر بینی چکانند و
اسکندر رومی گوید اندر حال صرع اندامها مصروع راست باید داشت و بر شکل طبیعی نگاه داشتن و چیزی گرم
بر سر او نهادن چون ارزن گرم کرده و نمک تا زود بهوش آید و مصروع را حاشا در بینی او دود کنند اگر بهوش باز
آید امیدوار بود که زود علاج پذیرد و اگر نه مشکل باشد و آنچه بیرون صرع باید کردن از تدبیرهای کلی اول آنست
که پیش از طعام ریاضتی کند برفق و پیش از آنکه مانده شود از ریاضت باز ایستد و هر گاه که استفراغ کرده
شد و اخلاط از تن پاک کرد اگر از پس طعام ریاضتی اندک کند چندانکه مانده نشود صواب باشد و مصروع را
ریاضت اندامها زیرین صوابتر باشد و اندر حال ریاضت سر او ساکن باید و بهیچ حال سر جنبانیدن
و آویخته داشتن نشاید و مالیدن از سینه و پشت و بجانب قدم فرو آمدن سودمند بود و بتدریج باید مالیدن
و بجزوها خشن [illegible] بآهستگی آغاز کند و هر ساعت سخت تر میمالند تا اندامها سرخ شود و پس از مالش

ست

حاشا بازم

ضفت

کامی چند برود تا باقی تحلیل پذیرد و از پس آنکه استفراغها کرده باشد و باقی مادتها بجانب پایها فرو کشیده
اگر سر شانه کنند و گرم کنند یا داغ کنند روا باشد و اگر خواهد که در گرمابه شود هم روا باشد و غرغره کردن اندر
گرمابه با سکنجبین و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن پس از استفراغ و پس از آنکه باقی مادتها بجانب پای فرو کشیده
باشد سخت نافع بود و هر بامداد شربتها که رطوبت را لطیف کند و معده را پاک کند میدهند چون سکنجبین
عنصلی و شراب افسنتین و سکنجبین بزوری که در وی صعتر و زوفا و تخم بادیان و انیسون پخته باشند و
معجون عاقرقرحا که پیشتر یاد کرده آمد و گلشکر و مصطکی و گوارش عود و معجون النجاح آنچه حاضر بود می باید داد
و اگر فصل زمستان باشد سکنجبین عنصلی و بزوری اندر آب گرم دهند و اگر تابستان باشد اندر آب
سرد دهند صفت سکنجبین عنصلی بگیرند پیاز عنصل که طبیبان اسقیل گویند و پاره پاره کنند و اندر سرکه
کنند و آب بپزند تا نیک پخته شود بدست بمالند و بفشارند و از آن سرکه سکنجبین سازند و اگر از سرکه سازند
که عنصل در وی پخته باشند روا بود صفت معجونی که خداوند صرع بلغمی و ریحی را نافع بود بگیرند سیساليوس
سه مثقال حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج دو مثقال اصل فاوانیا دو مثقال جندبیدستر و اسقیل مشوی
از هر یکی یک مثقال با انگبین مصفی بسرشند چنانچه رسمست هر بامداد یک درم تا دو درم با سکنجبین عنصلی بخورد
و از هوای جنوبی بهوای خشک شمالی رفتن صواب بود و مغز ساق گاو اندر روغن گل گداخته بر موضع صلاغ
و بر سینه و گردن او مالیدن صواب باشد و اگر اندامی تشنج کند و بپیچیده بماند روغن بابونه با آب نیم گرم
بیامیزد و آن اندام را بدان بمالند و راست کنند و عود فاوانیا بر بازو بستن سودمند بود و طبیبان متقدم
این معنی را آزموده اند و منفعت آن یافته و این عود فاوانیا نزدیک ما عود الصلیب میگویند و شیخ ابو علی رحمه الله
میگوید همانا که این خاصیت اندرین عود بهنگام تری آن و در روم ظاهرتر میشود صفت تریاق اربعه
که مزاج را بدل کند بگیرند زراوند طویل و حب الغار و جنطیانا و مر صافی از هر یکی راستا راست بکوبند و بیزند
و با انگبین مصفی بسرشند شربتی یک مثقال و صفت تریاق ثمانیه اینست بگیرند زراوند طویل و ریوند چینی و فوت
بیخ کبر و حب الغار و مر و جنطیانا و قسط و عروق از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی
بسرشند شربتی یک مثقال صفت حب اسطمخیقون و حب قوقایا و حقنه تیز که درین [illegible] بکار آید پیش ازین

غرغره

سکنجبین عنصلی

معجون نافع

عود فاوانیا

تریاق اربعه

تریاق ثمانیه

یاد کرده آمده است اندر باب پنجم از جزو دوم اندر معالجات بسیاری خواب ناطبیعی اما آنچه اندر همه انواع
صرع زیان دارد اینست که اکنون یاد کرده آید نگاه کردن در چیزهای متحرک و گردان فرو نگریستن از جای
بلند و دور رود در گرمابه و گذرها و باد مقام ساختن و سرما سخت و گرما سخت و جماع بسیار و آمدن بارانها
بسیار و شراب کهن و شراب نو و مستی و شیرینیها سخت شیرین و طعامها سخت چرب و آوازهای قوی چون
آواز بوق و رعد و نگاه کردن اندر آفتاب و اندر برق زیان دارد بغایت و همچنین غسل کردن با آب گرم دماغ
راست کند و مادتها را بجنباند و آب سرد اخلاط را بفسراند و طعامها سنگی و گوشت جانوران بزرگ و شلغم و کرنب
و ترب و سیر و پیاز و باقلی و عدس و جمله ترها زیان دارد جز پودنه و اگر شبت و سداب و گشنیز اندکی اندر طعامها
بپزند سودمند بود و کرفس را خاصیتی است که صرع را بجنباند و اگر چغندر بپزد با بگامه و روغن زیت چون
آردها له سازند و پیش از طعام بخورد طبع را نرم کند بدین سبب سودمند بود و اگر گسنه خورد زیان ندارد و
همه چیزهای تیز بخارناک چون پلپل و خردل زیانی دارد اخلاط را بدماغ بر آرد و همه میوهای تر و شیر همه جانوران و
هر چه از شیر سازند زیان دارد و دارچینی و انیسون و کرویا سودمند بود اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها
بدرار البول بیرون آرد و بوی گوگرد و بوی روی سوخته و بوی قیر و قطران و کندر از زیان دارد و خفتن بروز
سخت بد باشد خاصه اگر بسیار خسپد و بر امتلا خسپد و بیخوابی بافراط زیان دارد از بهر آنکه روح ضعیف شود و
تحلیل پذیرد و دماغ از بخارها پر کند و اگر بیرزند پیش مصروع دود کنند صرع را بجنباند و مرد و سرو نیز همین خاصیت
دارد و جگر بزکشن زیان دارد و صرع آرنده است و اگر گوشت بسیار خورد بیم باشد که صرع تولد کند و اگر ناگاه
چیزی شنود که از آن سخت غمگین یا بترسد یا خشمگین شود در صرع افتد و اگر مصروع پوست بزغاله در کند و در آب
سرد شود صرع را بجنباند از این جمله پرهیز باید کردن و اول ماه که قمر فزاید صرع بجنباند باب

نورم

چهارم از جزو ششم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن سکته

سکته

باید دانست که سکته علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه قوت حس و حرکت که از دماغ باندامها می آید بسته
شود و همه اندامها بیکار ماند و حاسها بجملگی باطل گردد و از حرکتها بجز حرکت دم زدن و حرکت حجاب سینه هیچ
حرکت دیگر نبود و سکوت یعنی خداوند این علت به پشت باز افتاده بود و روی او از پی بر آمده باشد

ورنک او تیرکی و سیاهی کراید وکاه باشد که بسرخی کراید وعجب آنست که با آنکه اندر سکته همه اندامها بیکار ماند
وهیچ عضله حرکت نکند عضلهاء سینه اندر دم زدن متحرک باشند همچنانچه از پس رنج وریاضت بسبب ماندکی
عضلهاء سینه در دم زدن متحرک شود و بسبب حرکت این عضلها اندر سکته و اندر ماندکی دشواری دم زدن
باشد بر طبیعت و مجاهدت قوت تا آنچه تواند بجای آورد و سبب کلی اندرین علت آنست که بیکبار اندر
دماغ سده افتد تمام و این چنان باشد که همه منفذها که قوت حس و حرکت بدان منفذها از دماغ باندامها میرسد
بیکبار بسته شود و سبب این سده دو نوع است یکی امتلاء دماغ و امتلاء تجویفها دماغ هرکاه که ازین دو
نوع یکی حاصل شود سده تولد کند و مردم اندر سکته افتد و صعبی و سهلی سکته باندازه سده باشد و مثال
این سده همچون ابریست که پیش آفتاب بایستد و سایه بر زمین افکند و تابش آفتاب و منفعت او از زمین باز فروه
دارد هم برین سان سده که در منفذهاء دماغ افتد و مر راه آمدن قوتهاء دماغ باندامها ببندد و منفعت حس و
حرکت از اندامها باز دارد اما سبب سدهٔ امتلایی دو نوعست یکی آماس دماغ و تمدد او بسبب بسیاری ماده و
تمدد بپارسی طوبجیدکی را کویند و نوع دوم آنست که ماده بسیار و غلیظ اندر تجویفها و منفذهاء دماغ افتد و اکر
آماس نکند راه فرو آمدن قوت حس و حرکت ببندد و سبب سدهٔ دیکر که از فراز هم آمدن تجویفها و دماغ بود دو
است یکی آنکه بر سر زخمی افتد و المی صعب رسد تا دماغ و تجویفها و منفذهاء او بدین سبب حرکت انقباض
کند یعنی خویشتن فراز هم آرد و راه قوتها بسته کردد دوم آنکه سرماء بافراط بدماغ رسد و همه اجزاء دماغ
بدان سبب بهم باز افتد و در هم نشیند و ابو علی رحمه الله میکوید این نوع سده که از سرما تولد کند در قانون یاد
کرده ام و جالینوس میکوید سکته علتیست که ناکاه افتد بیکبار و سبب او کاری تواند بود که یکبار افتد
و سوء المزاج کرم یا سرد اندک اندک باشد پس ممکن نیست که سبب سده سوء المزاج باشد و اکرچه سخن جالینوس
که میکوید سوء المزاج اندک اندک باشد درستست و آنچه شیخ رئیس رحمه الله یاد کرده است با ممکن نیست
و حال آن همچون حال تشنج خشک است که از سوء المزاج خشک تولد کند چنانچه بسیار می بینم که مزاج بطلیخ
خشک میشود اندک اندک تا چون خشکی بغایت رسد بیکبار تشنج پدید آید ناکاه یا همچنین ممکن باشد که
سرما اندک اندک اثر میکند و باندازه سرما اجزاء دماغ بیکدیکر فراز هم می آید و در هم می نشیند و اندامها اندک

اندک خدر و بیخبر میشود تا چون سرما غلبه کند اجزاء دماغ تمام در هم نشسته شود و بیکبار راه قوت حس و حرکت
بسته کردد و آنجا که سبب علت قوی باشد امید کشادن سکته نبود و آنجا که سبب ضعیف بود و اکر کشاده شود
بفالج کشاید یا بلقوه یا بهر دو باندازه ماده و چکونکی کشادن آن و بقراط میکوید که السکتة اذا کانت قویة لم
تبرا صاحبها و اذا کانت ضعیفة لم یسهل برؤها و باید دانست که کاه باشد که سبب سکته خشکی طبع باشد و بدین
سبب است که علاج او حقنه و شیاف و مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که سبب سکته غلبه خون بود اندر همه تن
درکها و شریانهاء همه تن پر شود و تجویفهاء دماغ پر کند و ناکاه راه بر آمدن قوت حیوانی از دل بسوی دماغ و راه
فرو آمدن قوت روح نفسانی از دماغ بهمه تن و اندامها بدان بسته شود و حرکت شریانها فرو ایستد و دم زدن
باطل کردد و همه اندامها بدان سبب سرد شود سکته پدید آید و بدین سبب است که هرکاه که در تن امتلاء خونی
خناق قلبی باشد در حال فصد باید کرد خاصه در فصل بهار و کروهی از طبیبان این نوع را خناق قلبی کویند و از صواب دور نیست
و بسیار باشد که مادهٔ فالج منتشر کردد و بهر دو جانب دماغ بر شود و علت فالج بسکته ادا شود کند و هر کرا سبب
تباهی خون بود بفصد بسیار حاجت آید و هر که فصد کند راحت یابد اما بیم باشد که باخر فصد زیان دارد و بدان سبب
فالج با سکته تولد کند و بسیار باشد که خداوند صداع سرد با خداوند دوار استفراغ ناکرده و ماده علت کم نا شده
بر سبیل علاج داروها و طعامها کرم خورند و ماده آهسته بدان سبب در حرکت آید و روی بجانب دماغ نهد
و سبب سکته کردد و خداوند مزاج کرم و خشک را سکته نادر باشد و اکر افتد صعبتر باشد از بهر آنکه سبب تا
سخت قوی نباشد علتی مخالف مزاج تولد نکند و بسیار باشد شخصی را سکته افتد و هیچ نفس نکشد و فرق نتوان کرد
که زنده است یا مرده و با این همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب آن که هیچ نفس نکشد آن باشد که حرارت چندان نباشد
که حاجت افتد بنفس کشیدن و آنقدر حاجتی که هست بحرکت نبض تمام میشود و سبب آنکه علاج پذیرد آنست که ماده
سخت غلیظ نباشد بدین سبب هر کرا حال او مشکل کردد بزودی دفن نشاید کردن و هفتاد و دو ساعت نکاه باید داشتن
علامتها هر کاه که شخصی را در سر علت دوار و طنین کوش و کسلانی اندر حرکتها و خیرکی چشم و اختلاج اندامها و دندانها
برهم سودن اندر خواب و امتلا اندر رکهاء کردن پدید آید و دست و پایها سرد میشود و بول او زنکاری باشد یا بسیاهی
کراید و در سوب او خیالی بود علت سکته بدو سخت نزدیک باشد و هر کرا ناکاه درد سر بکیرد پس اندر سکته افتد و دم

زدن او با خرخره باشد بیک هفته هلاک شود پس اکر تب کرم کردد ممکن کردد که آن ماده را بکدازد و تحلیل کند و اکر
نه در هفته هلاک شود و از هفته بکذرد و این از آن نوع که جالینوس میکوید بسیار باشد و کاه باشد که سبب
سکته آماس دماغ باشد و میکوید این نوع سکته ناکاه نباشد و پیش از آن علامتهاء آماس ظاهر شده بود و اما آن
نوع که تب کرم کشاده کردد نخست صداع سرد بوده باشد و اندر سکته از لیثرغس افتاده باشد و علامت صعبی سکته
و سهلی آن دشواری و آسانی دم زدن است و اما پدید آمدن کفک علامت عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعبتر
بود نه کف آرد و نه خرخره و نه دم تواند زدن و اکر شربتی بحلق او فرو ریزند از بینی بیرون آید و زود هلاک شود
و کفک اندر سکته بر خلاف آن باشد که اندر صرع باخر نوبت پدید آید که صرع کشاده خواهد شد و اندر سکته نشان
زیاده شدن سبب باشد و نشان صعبی علت و زیاده شدن دشواری دم زدن و نزدیکی مرک و آنکه اندر سکته
دم با آسانی زند و بی نظام نکردد امید باشد که علاج پذیرد و جالینوس میکوید نه هر که بنفتد و حس و حرکت او
باطل شود اندر سکته باشد ممکن کردد که اندر سبات بود و فرق میان آنکه سکته و سبات آنست که خداوند سکته
دم بدشواری زند و دم زدن او اندر بیشتر حالها با خرخره باشد و سبات بتدریج تولد کند و سکته ناکاه یکبار
افتد و مقدمات آن از پیش بوده باشد چون دوار و طنین و غیر آن و سکته ورمی از تب خالی نبود و سکته خونی
با علامتهاء خونی باشد چنانچه معلومست و چشم سرخ بود و سکته بلغمی با علامتهاء بلغم باشد و تدبیرها متقدم بر
هر یک کواهی دهد و هر کرا اختلاج بود و بسیار باشد و بعد از آن در سکته افتد زود هلاک شود بدین اختلاج
اختلاج همه تن و همه اندامها میخواهد نه اختلاج یک اندام و آنجا که شبهت افتد که خداوند علت اندر
سکتهاست که مرده بود پلک چشم او باز کردانند اکر مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اکر اندر سکته بود حدقه پیدا باشد
معالجات آنجا که سبب سکته غلبهٔ خون بود نخست باید کرد اکر امید وار باشد در حال فصد باید فرمود و قیفال
باید کشاد و خون بسیار بیرون کرد و اکر طبیب صواب بیند رکهاء کردن که او را اباذی الودجان کویند باید کشاد و
بر ساق او حجامت کردن و اکر پس از آنکه حجامت کرده باشد بازوها او ببندد و رانها تا بقدم و اطراف او بمالند
صواب باشد و سرکه و روغن کل بر سر او می نهند پس تدبیر حقنه معتدل کنند تا باقی ماده را از دماغ فرو
کشند چون سکته کشاده شود تدبیر لطیف مشغول باشند و بر جلاب و کشکاب تنک اقتصار کنند و بتدریج بکوشت

شیاف بنوع دراج و تذرو و مرغ خانکی رسانند و آنجا که سبب بلغم باشد و خون با وی آمیخته باشد علامتها هر دو پیدا باشد
نخست فصد باید کرد پس بتدبیر حقنهٔ قوی و شیاف مشغول شدن و اندر شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل
و اشق و شحم حنظل و زهره کاو باید که باشد و جهد باید کرد تا پر مرغ بروغن چرب کرده و با ایارج فیقرا آلوده
بحلق او فرو کنند تا باشد که قی افتد و رطوبتی بر آید و آنجا که سبب بلغم غلیظ لزج سرد باشد امید کمتر باشد پس
اکر طبیب امید بیند بتدبیر استفراغ و کشادن سده و کرم کردن دماغ کند برین ترتیب نخست استفراغ کند
بحقنه تیز و اکر داند که طعامی غلیظ خورده باشد یا بسیار خورده است جهد کند تا دهان او بکشاید و پر مرغ
چرب کند و با ایارج فیقرا آلوده کند و بحلق او فرو کند تا قی افتد و اکر قی نیفتد قوت که بدو رسد تهوع کند
سود مند بود و دماغ را کرم کرداند و اکر روغن که پر مرغ بدان چرب کنند روغن سوسن بود نافعتر باشد پس بر
همه مهرهاء کردن و مهرهاء پشت او بروغن کرم بمالند چون روغن فرفیون و روغن قسط و روغن اسقیل و مانند
آن پس سر او را کرم کنند بچیزهایی که یاد کرده آمد پس سعوطی لطیف کنند و کشانیده اندر بینی او چکانند و
سعوط چیزی را کویند که اندر بینی چکانند و اکر حاضر باشد یک شربت تریاق بزرک یا مثرودیطوس اندر ماء العسل
یک مثقال حل کنند و بحلق او فرو ریزند و اکر تریاق بزرک حاضر نباشد یک شربت معجون بنجزنیا و انقردیا و شلیثا روا باشد اکر
سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر هر کدام که حاضر باشد اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند موافق
باشد و اکر ممکن کردد که مسهلی توان داد هیچ مسهلی نافعتر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ اندر آب کوکرد
حقنهٔ تیز نشاندن و کرمابه خشک نافع بود صفت حقنه تیز بکیرند شحم حنظل و قنطوریون باریک و نانخواه و شبت و سداب
و حلبه و انجدان از هر یکی یک مشت سکبینج دو درم بورق بمقدار درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انکبین ده درم
زهره کاو دو درم داروها در یکمن آب بپزند تا مقدار ده استار باز آید و بپالایند و روغن و انکبین و بورق
حقنه و سکبینج و زهره کاو ترکیب کنند چنانچه رسمست صفت حقنهٔ دیکر بکیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون
باریک و عرطنیثا و خربق سفید از هر یک مشت اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و ده استار ازوی
بستانند و حقنه کنند و اکر حقنه زود بیرون آرند و رطوبتی نیارد دیکر باره حقنه کنند تا رطوبت بسیار فرود
روغن فرفیون آرد و نافع بود صفت روغن فرفیون که اندر مهرهاء پشت و مهرهاء کردن مالند بکیرند سداب و بکوبند و

بفشارند و آب او بستانند یکمن و روغن سوسن ده استیر با این آب بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر از هر یکی سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون از هر یکی یکمثقال
همه را نیک بسایند و روغن هنوز گرم باشد این همه داروها سوده اندر وی افکنند و بمالند و اگر روغن بلسان
با وی بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن ترب اگر چه ضعیف است بدل آن کنند و گرم بکار می دارند صفت
روغن قسط بگیرند ابهل و اذخر و راسن و وج از هر یکی ده درم قسط سی درم سنبل ده درم همه اندر یکمن و
نیم آب بپزند تا آب سرخ شود پس بپالایند و روغن زیت مقدار دو استیر بر آن افکنند و بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند و سه درم جندبیدستر و یکمثقال فرفیون سوده اندر افکنند و بکار دارند صفت روغن اسقیل
بگیرند اسقیل تر چهار اوقیه روغن زیت یکمن اسقیل در روغن بپزند چنانچه در وی مالیده شود و اگر
کسی خواهد که عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و فرفیون و مشک اندر افکنند قویتر باشد صفت نطولی
که بر سر افکنند و بر مهرهای پشت او می چکانند بگیرند شبح و شبت و مرزنجوش و برگ ترنج و صعتر و اکلیل
الملک و بابونه و پودنه دشتی و سداب و حاشا از هر یک چند آنچه خواهند بپزند چنانچه رسم است اما تدبیر
گرم کردن دماغ چنان باید که بگیرند تخته آهن بآتش سرخ کنند و از پس سر او می دارند چنانچه موی او نسوزد و
اگر موی سر او بسترند و جندبیدستر و خردل هر دو بسایند و برگه گرم کرده بر سر او طلی کنند دماغ را گرم کرده اند و
قرنفل و بلیل(?) و بسباسه و جوزبوا و وج بکوبند و گرم کنند و بر خرقه بسته بر سر او می نهند نافع بود صفت سعوط
بگیرند زهره کلنگ با آب مرزنجوش یا با آب سداب بسایند و به بینی اندر چکانند و جندبیدستر بماء العسل حل کنند
و اندر چکانند سودمند بود و بپرزد و جندبیدستر می بویانند صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج و اشق و جاوشیر و
مقل و صبر و جندبیدستر و هزار اسفند از هر یک ده درم فرفیون یک درم شحم حنظل دو درم و نیم شربتی یکمثقال
صفت حبی که معروفست بحب بیمارستان بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم ایارج فیقرا یک درم این
جمله یک شربت باشد محمد زکریا رحمه الله میگوید که حلتیت را اندر سکته و فالج و لقوه سخت سودمند بود و هیچ برابر او نیافتم تن
را گرم کند و تب آورد و اخلاط را بگدازد و بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلی اندر شراب حل کنند و بدهند اندر این
علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگاه دارند و تا نخست حقنه و قی و استفراغ نکنند نه سعوط و نه روغن

روغن قسط

روغن اسقیل

نطول

سعوط

حب فرفیون

حب بیمارستان

حلتیت

و نه نطول هیچ بکار ندارند و از روغنها هر چه قویترست باز پس تر دارند و نخست روغن سداب ساده و روغن
سوسن و میعه اندر وی حل کنند و بکار دارند و اگر منفعت نیابند قویتر بکار دارند و روغن و موم اندر کار دارند تا بر آن
موضع که باید بماند و هر گاه که بهوش آید بیست و چهار روز همین تدبیر ها کنند از نطول و سعوط و روغن فرفیون
مالیدن و از این جمله که یاد کرده آمد هر هفته یکشربت بدهند یا حقنه کنند و طعام نخود آب دهند و شوربای گنجشک
و کبوتر بچه میپزند و شبت و دارچینی و صعتر و اگر انجیر خشک یا مویز منقی با نان خورد موافق باشد و از پس بیست
و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد با ماء الاصول و هر هفته ایارج فیقرا خورد و ایارجهای بزرگ چون
لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس بکار دارند و دیگر همچون علاج فالج کنند که اندر جزو چهارم یاد
کرده آید جزو چهارم اندر شناختن بیماریها که سبب آن گرد آمدن رطوبتی بود فزونی در عصبها که آلت
حس و حرکت است و این جزو هشت بابست باب نخستین
از گفتار نخستین از کتاب ششم از جزو چهارم اندر یاد کردن اختلاج
باید دانست که اختلاج حرکتی است که اندر عضلها افتد بی اختیار و بی خواست مردم و تولد این حرکت از بادی
باشد غلیظ و متحرک و دلیل بر آنکه از بادست آنست که زود بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بر آنکه غلیظ است
آنست که اندر مزاج از سبب سردی فزاینده تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل بر آنکه در عضله است آنست
که معلوم است که هر چه نرمست چون دماغ و هر چه سختست چون استخوان باد اندر وی باز داشته نشود و هر چه میانی
این و آن باشد چون گوشت و عصب ممکن است که با ماده سرد و تر و بسیار بود که اعراض نفسانی چون خشم و
شادی و غم سبب اختلاج گردد از بهر آنکه بسبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانچه در باب نوزدهم
از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است و حرکت روح ماده را تحلیل کند و از تحلیل ماده باد تولد کند
و اختلاج که در همه تن افتد مقدمه سکته یا مقدمه کزاز باشد و اندر عضلهای شکم افتد و دایم گردد مقدمه مالیخولیا
و صرع باشد و اگر در عضلهای روی افتد و دایم شود مقدمه لقوه باشد و اگر در زیر پهلوها افتد و دایم گردد
مقدمه آماس حجاب گردد و باد غلیظ بادی باشد که در تجاویف اندامها مانده باشد و کثیف گشته همچون
هوا که جایی بماند که مردم بدان نرسد و آن را بجنبانند معالجات از بهر چه ماده سبب آن از زیادت کند پرهیز

اختلاج

باید کرد چون آب یخ چون طعامهای سرد و بادناک و شراب بافراط و مانند آن و آن موضع را بخرقه درشت
بباید مالید و روغنی گرم چون روغن فرفیون طلی کنند و هر بامداد جلنجبین عسلی با تخم بادیان میدهند تا ماده ها
لطیف کردن و آنچه خورد نخود آب باشد و شوربای گنجشک و کبوتر بچه و مانند آن و صعتر و دارچینی و زیره
و کرویا و آب دریا گرم کرده در مثانه گاو یا چیزی مانند آن کنند و بر آن موضع می نهند و نمک آب تلخ بجای
آب دریا باشد و استفراغ با ایارج فیقرا نیک بود و محمد زکریا میگوید این موضع بخرقه درشت باید مالید تا
سرخ شود پس بروغن جوز طلی کردن و اگر اختلاج دایم بود بعلاجها سبکتر که در معالجات لقوه گفته می آید
کردن باب دوم از جزو چهارم از گفتار نخستین
از کتاب ششم اندر یاد کردن لقوه باید دانست که لقوه علتی است که در عضلهای روی افتد
و از آنجمله چشم و ابروی و پوست پیشانی و لبها کوژ شود و از نهاد طبیعی بگردد و اسباب این علت چهار است
یکی تشنجی است که از رطوبه غلیظ تولد کند و این چنان باشد که عضلها که حرکت این اندامها بدانست از
رطوبتی غلیظ ممتلی گردد و پهنای آن زیادت شود و دراز و کم و اندامها بدین سبب اندر کشیده شود و از
نهاد خویش بگردد دوم استرخاء یک جانب روی و این چنان باشد که عصبها و عضلهای یک جانب بسبب رطوبتی
غلیظ که از دماغ فرود آید بر او غشیه سست گردد و بدان سبب حرکت اندر نیمه روی سست شود و عصبها و
عضلهای آن ماده تر شود و اندامها چون فرو آویخته باشد و لکن لقوه تشنجی بیشتر باشد و لقوه استرخایی کمتر
بود و علاج هر دو نوع یکی است لکن بر طبیب واجبست فرق کند و این از آن بشناسد و جالینوس میگوید
درزی که در میان کام میگذرد و جدایی هر نیمه از استخوانها و اندامهای روی بدانست و زاندرون دهان بغشایی
پوشیده است و این درز بدان غشا بیکدیگر پیوسته است و هر گاه که این استرخا پدید آید که یاد کرده شد اگر
خداوند علت دهان خویش تمام بگشاید و طبیب یک انگشت بر سر زبان او می نهد یک نیمه غشا بیند مسترخی
شده و آویخته و رطوبتی پدید اندر وی افتاده و رنگ او بگردیده و دیگر نیمه او بسلامت پیند بر حال خویش
معلوم گردد که لقوه استرخایی است و اگر عضله صدغ و عضله روی و عضله پیشانی صلب و طرنجیده یابد و غشای
دهان بدان صفت نیابد معلوم گردد که لقوه تشنجی است سیوم غلبه خشکی و این در آخر بیماریهای گرم

لقوه

اصلی
و تبهای محرقه و نزدیک مرگ افتد و از پس استفراغها بافراط نیز بسیار افتد و سبب آن نیست شدن رطوبت
باشد و آنچه اندر تبهای محرقه افتد سبب آن نیست شدن رطوبة و سوختگی و بریان شدن دماغ و نخاع و عصبها
باشد و سبب چهارم سبب مشترکست که گاهی سبب لقوه باشد و گاهی سبب فالج و این چنان بود که خناقی افتد
و سبب خناق آماس عضله گردن باشد و ممکن گردد که عضله گردن او تار عضلهای روی را اندر هم کشد و لقوه پدید
آید از بهر آنکه بعضی از او تار عضلهای روی از جنبر گردن رستست و بعضی از سر استخوانهای سینه و بعضی از آخر
کتف و چنانچه اندر تشریح عضلها یاد کرده آمده است و این نوع لقوه اندر لبها پدید آید و سبب آنکه اندر
لب پدید آید از تشریح معلوم گردد و آنچه سبب فالج باشد چنان باشد که بسبب آماس عضله گردن منفذ عصبها
فشارده شود و راه فرود آمدن قوت حس و حرکت بسته گردد و دست حلا و مفلوج گردد از بهر آنکه عصب
دست از مهره گردن بیرون آمده است و گروهی گفته اند که این جانب که لقوه در وی پیدا شود دیگر جانب را بکشد بسوی
خویش و بدین سبب آنجانب که بسلامت بود کوژ بماند و جانب علت راست بود و این درست نیست از بهر آنکه
اگر علت در جانب راست بودی نقصان حس و ترنجیدگی عضلها اندر آن جانب بودی و محمد زکریا میگوید بسیار
خداوند لقوه را دیدم که مفلوج شد و فالج هم در آن جانب افتاد که در وی کوژ بود نه اندر آن جانب که راست
بود و هم او میگوید که هر که مستعد لقوه باشد از حجامت کردن اندر علة لقوه افتد و میگوید که من دو مرد را دیدم
که در یکروز حجامت کردند و هر دو خایه مرغ خورده بودند پیش از حجامت هر دو را همان روز لقوه پدید آمد
یکی پیری فربه بود و دیگر جوان بود و لکن فراج او فراج خادمان داشت و هم او میگوید مردی حجامت
کرد و از پس حجامت گرسنگی کشید و برا علت لقوه پدید آمد و دهان و روی کوژ نشد چنان نبود که یک
چشم بر هم نتوانست نهاد و دیگر چشم بر هم نهادی بدشواری و هر گاه که آب خوردی آب از دهان میریختی
و سبب آنکه روی او کوژ نشد آن بود که علت از هر دو جانب از هر دو جانب بود و جالینوس میگوید هر گاه
که عضلهای پلک چشم را فرو خوابانند سست گردد چشم بر نتواند نهادن محمد زکریا میگوید که بسیار دیدم
که نخست لقوه پدید آید پس سکته فرو گرفت و بسیار دیدم که کشیدگی سالها تا مار را این علت
و جز از نشان لقوه دیگر نبود و بسلامت بودند و از هیچ کار باز نماندند دیگری میگوید که بسیار باشد که

خداوند لقوه اندر چهار روز هلاک شود اگر از چهار روز بگذرد از خطر بیرون آید و هر لقوه که در دو ماه
زایل نشود دراز در کشد و هر چه بشش ماه کشد زایل شدن آن عسر باشد علامتها خداوند لقوه آب
اندر دهان راست بیرون نتواند انداخت و اگر خواهد که بادی اندر دهد راست نتواند دمید و هم باد و هم
آب هر دو از یک جانب بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی آنست که جانبها بر حال خویش بود و پوست
عضله روی سخت باشد و طرف بجنبد و خطها و شکنها پوست پیشانی بسبب طرف بجنبد کی پوست روی ناپدید شود
و آب دهان کمتر باشد و صداع از جمله علامتهاست که اندر لقوه تشنجی پدید بیشتر باشد و علامت خاصه
لقوه استرخایی آنست که جانبها کند شود و پوست روی و عضلها نرم باشد و پلک فرو سوی چشم فرود آمده
تر باشد چون فرو کشیده نماید و غشاء کام آویخته باشد چنانچه یاد کرده آمده است و آب دهان باز تواند
داشت و از نشانها که بدان معلوم گردد که آفت در کدام جانبست یکی آنست که اگر در جانب که در آن
علت است بدست راست کند و ببندد و جانب دیگر بی تکلف راست شود و شکل و هیئة او طبیعی گردد
آن نشان پدید آمدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانهاء روی دردی پدید آید و حس پوست روی
کمتر شود و اختلاج در نیمه روی بسیار افتد معالجات احتیاط آنست که چهار روز یا هفت روز نگذارد او را
بخسپاند لکن اگر طبع خشک بود روز دوم بحقنه نرم طبع او بگشاید و اگر با لقوه علامتها که مقدمه سکته یا
مقدمه فالج بود همی پیند باید شافت و استفراغی قوی کردن و حقنه تیز یا مسهلی قوی و در هفته نخستین
غذا لطیف دادن که معتدل باشد اندر خشکی و تری چون نخوداب بروغن زیت که رطوبت را گرم کند
و تحلیل دهد چون عسل باید داد تا مدت یک هفته و کمتر چهار روز نگذارد که استفراغ قوی کرده شود اغلب
که بلقوه مخصوص است چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نشاید کرد از بهر آنکه غرغره و عطسه ماده دیگر
را بموضع علت کشد و ماده که آنجا باشد خام بود دفع نتواند و هم داروهاء تیز اندر ابتداء علت سخت زیان
دارد از بهر آنکه هر چه لطیفترست از ماده تحلیل دهد و باقی غلیظتر و عسرتر گردد و علاج و دارو آن تر
بدشواری تواند کرد بدین سببها که یاد کرده آمد اولیتر آن بود که صبر کند تا ماده که بموضع علت میل کرده
است قرار گیرد و جز بدان مشغول نباید بود تا ماده مدد نیابد و هم قوت برجای بماند تا چهل روز نگذرد

یکمثقال
سعوط بکار نشاید داشت و باب هم نشاید و ترتیب صواب آن بود اندر علاج که چون چهار روز گذشت
حقنه تیز
ایارج فیقرا با سپیل شبیار بخورد و از پس یکهفته بحقنه تیز استفراغ کند صفة حقنه بگیرند شبت و بابونه
و مرزنجوش و سداب اسفند و اکلیل الملک و تخم معصفر و تخم کتان و برگ چغندر و سبوس گندم و انجیر خشک و
شحم حنظل و تخم پدانجیر و قنطوریون باریک از هر یکی یک مشت روغن زیت کهن یک اوقیه انگبین
حقنه دیگر
یک اوقیه تخم معصفر و تخم پدانجیر نیم کوفته کنند و همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و بکار دارند
صفة حقنه دیگر سبکتر بگیرند تخم بادیان پنجدرم سداب و شبت از هر یکی یکدسته همه را بپزند چنانکه رسمست
و بپالایند مقدار هفتاد درم با یک اوقیه روغن سداب و حقنه کنند و خداوند علت اندر خانه نشیند که بس
روشن نباشد لختی تاریکی گراید و اندر آبگینه چینی نگاه میکند و فایده اندرین آنست که آبگینه چینی سخت روشن
نباشد و در خانه تاریک تکلف باید کرد تا صورت خویش در وی تواند دید آن تکلف در وی نافع بود و هم
اندامهاء روی بدان راست گردد و پوسته جوز بوا اندر دهان نگاه دارد و آن علاجها که طبیبان هند آزموده اند
قطور
بخور
و منفعه آن بزرگست آنست که گوشت حیوان دشتی چون روباه و گورخر و کفتار و کاو کوهی بپزند و آنرا
از استخوان جدا کنند و بکوبند با روغن زیت و بر سر او می نهند و آموده درین باب سودمند نیست از بهر آنکه
گوشت او گرم کننده نیست که این گوشتهاء دیگر یاد کرده آمد و پوسته ردی را ببر که می شوید و میالاخاصه
تار طوبتها ص
ابرو و پیشانی وا اندر سرکه چیزها لطیف کننده اندر پزند چون حاشا و زوفا و پودنه دشتی و از آن سرکه
بینی بر میکشند از راه بینی فرود آید و اگر خردل بسرکه بسایند و طلی کنند سودمند بود و مرزنجوش و بهار
اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش کز و سر بخار آن میدارند و اندر لقوه تشنجی نخست عضلها
نرم باید کرد پس بتحلیل ماده مشغول شد و روغن پیه بط و روغن پیه مرغ اندر صدغ و مهرهاء گردن مالیدن
و این گوشتها که یاد کرده آمد عضلها را نرم کند بر پس گردن و بر سر می نهند از پس عضلهاء چشم و دماغ را ایارج
فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ضمادها که یاد کرده آمد بر پیش سر بکار میدارند نافع بود و محمد زکریا
میگوید اندر قرابادین قدیم همی آید که خداوند لقوه را اندر خانه تاریک باید نشست چنانچه هیچ روشنایی نه
بیند در روز و شب از آن بیرون نشود تا باد بروی نجهد و هیچ حیوانی و میوهٔ تر نخورد و هر بامداد غرغره میکند

پس طعام خورد و هر هفته یکروز بامداد ناشتا اندر بینی او از آن جانب که بر هم نتواند نهاد دو بیست و یک قطره
روغن جوز یا روغن حبة الخضرا نیم گرم کرده اندر چکانند بتعاقب و در جانب دیگر شش قطره اندر چکانند
قطور
پس بابونه و صعتر و پودنه دشتی اندر آفتابه بپزند سر بسته و آن آب اندر طشتی کنند و سر بخار آن دارد و
بخور
کلیمی در سر کشد تا عرق کند و صبر کند تا عرق بیرون آید بسیار پس عرق از وی پاک کنند و سر و روی بخرقه
تمریخ
درشت بمالند و بخارند تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبة الخضرا گرم کرده در سر و روی و صدغ و پس
گردن او بمالند و یکساعت آسایش دهند و نگذارند که باد بروی جهد و دیگر باره آفتابه بازارند همچنان گرم
و سر بخار آن دارد همچنان بر آن سان که بار نخست و هم آن روغن اندر مالند و هر ساعت هم این کار میکند چنانچه
اندر یکروز ده بار این کار کرده باشد و هر هفته یکروز همچنین کند و هر چه از پس یکماه بدین علاج نیک نشود
باید دانست که علاج پذیر نیست بعلاج آن مشغول نباید بود در جمله این علت سر بخار طبیخ بابونه و مانند آن داشتن
و روغن که یاد کرده آمد در چکانیدن خاصه روغنی که در وی قوت جند بیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد مفیدست
و روغن ناردین اندرین علت سودمند بود از بهر آنکه او قابض است و غالیه و روغن بان مالیدن و جانب
علت را بسته داشتن و محمد زکریا میگوید طعام از وی باز گیرند تا تن او گرم شود و در گرمابه خالی گردد و سر و روی
بخار آفتابه دارد که یاد کرده شد و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضرا در سر و گردن مالند
جند بیدستر
گرم کرده و اگر تب آید باکی ندارند و جالینوس گفت از بهر علتها جند بیدستر نافعترست از بهر آنکه بخوردن
پلپل
و مالیدن هیچ دارو بدان موضع که او رسد نتواند رسیدن و میگوید پلپل عصبها را گرم کند و آنرا باید تا چون
غباری شود با روغن طلی میکند هیچ دارو اندرین باب برابر او نیست و اعتماد بر علاج این علت بیشتر
بر غرغره است و بر سعوط و داروها که ترکیب کنند و سعوطها از وی سازند اینست جند بیدستر و فرفیون
و شحم حنظل و عصارهٔ قثاء الحمار و پلپل و زنجبیل و کندش و عرطنیثا و خربق سفید و جلبا هنگ و دند و
مرزنجوش و تفسیا و نوشادر و شونیز و بورق و خردل و زهره و عاقرقرحا و مویزج و سکبینج و وج و جاوشیر
سعوط
صفة سعوطی که نافع بود بگیرند جند بیدستر و شحم حنظل و پلپل سفید و کندش همه را بکوبند و بآب مرزنجوش
بسرشند و شیاف کنند بوقت حاجت بکار دارند و زهرهٔ کلنگ اندر بینی چکانیدن با شیر زنان سودمند

بود و زهره باشه و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شبوط و عصارهٔ شهدانه و عصارهٔ مرزنجوش و عصارهٔ چغندر
و سکبینج با آب حل کرده با روغن سوسن و مقدار یک عدس فرفیون با شیر زنان سوده آنچه حاضر باشد در
چکانیدن نافع بود و دو درم آب مرزنجوش و دانگی سکبینج اندر وی سوده و نیم درم روغن زیت اندر
چکانند در مدت پنج روز زایل شود و هر گاه که این داروها الم بدماغ رسد روغن شیر بنفشه و روغن شیر تخت
تازه و شیر زنان با اندکی شکر در بینی چکانند و بر سر می نهند و خطمی و سرکه و سفیدهٔ خایهٔ مرغ بهم بزنند و
بر سر می نهند و محجمه بر پس گردن نهادن و بیازدن ماده را از دماغ بیرون آورد یا چون بدارو هاء دیگر گرم
کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهره گردن و عضلهاء فک سودمند بود و همچنین آورده اند که غسل کردن بآب
گرمابه که بنمک شور کنند و بجای آب دریا بایستد و اگر آب دریا میسر شود غسل کردن بران بهتر باشد و
لقوه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و باقی علاج لقوه از معالجات تشنج بلغمی طلب باید کرد و غذا
نخوداب باید و بجای آب ماء العسل و جوزبوا در دهان گیرد و وج و قرنفل می خاید باب
خدر
سیوم از جزو چهارم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن
خدر شدن اندامها باید دانست که خدر لفظ تازی است و معنی او بپارسی باطل شدن حس لمس است
و عوام هر اندامی که زنده باشد و حس او باطل شود گویند خفته است و این علت در اندامها افتد که آلت
حس و حرکتست و نخست حس لمس آن اندام یا ناقص گوید یا باطل و حرکت نیز از حالت طبیعی بگردد
بهر آنکه چون منفذ قوت حس بسته گردد و منفذ قوت حرکت نیز بسته گردد و گاه باشد که سبب ضعف باشد
حرکت از حال خویش بگردد از بهر آنکه چون منفذ قوت عصبها که آلت حس است کمترست و آنچه آلت حرکت
دیگرست و اسباب خدر هفت است یکی آنکه مردم داروی خورد که روح را غلیظ و ضعیف کند چون افیون
دوم آنکه از راه بیرون سرما بافراط بعضوی رسد و مزاج او را تباه کند سیوم آنکه حیوانی که فراج مردی
بگزد چون کژدم تا هر گاه که زخم او بر عصبی افتد حس او باطل شود و خاصیت ماهی و عادت هم ازین
نوع بود و این ماهی است که هر گاه که او را بدست گیرند حس دست او باطل شود و میگویند که اگر دام ماهی گیر
افتد در حال دست ماهی گیر خدر شود و سر رشته دام نگاه نتواند داشت چهارم خلطی غلیظ باشد اندر عضوی

ودر بیشتر حالها بلغم باشد یا خون و سودا کمتر باشد و صفرا کمتر از سودا باشد پنجم آنکه عصبی فشارده یا پیچیده
گردد چنانچه کسی بر پای نشسته باشد چون خواهد که برخیزد پای او خفته باشد و آنچه مبداء عصبی کوفته
شود بسبب زخمی و افتادنی هم ازین نوع باشد ششم آنکه جالینوس میگوید گاه باشد که اگر مزاج خداوند خدر
خشک بود بداروهاء گرم خشکی زیادتر گردد و بدان سبب در سر انگشتان او خدر پدید آید و بر توهم آید
و باندامهاء دیگر باز دهد و آنچه اندر تبهاء محرقه بسبب تحلیل رطوبتها اصلی و غلبه خشکی خدر در دست و پای
پدید آید هم ازین نوع باشد هفتم آنکه قوت روح حیوانی ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص
شود چنانچه در حال غشی و حال مرگ افتد لامحاله علامتها هرگاه که سبب خدر امتلایی باشد و ماده در دماغ
بود حس و حرکت همه تن باطل شود و همان روز هلاک شود و گاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر نخاع باشد
نقصان حس و حرکت باندازه سبب اندر همه تن پدید آید یا اندر یک نیمه پیدا شود و حس اندامهاء روی
بسلامت باشد و گاه باشد که سبب اندر یک شاخ باشد از عصبی که از یک مهره بیرون آید یا از
هم مهرهاء پشت و آفت در یک عضو که آن عصب بدو پیوسته باشد پدید آید و هرگاه که سبب خدر بلغمی
و خلطی باشد و لازم شود باشد که بفالج باز گردد و بسیاری خدر مقدمه فالج باشد یا مقدمه صرع یا مقدمه
تشنج بود و هرگاه که خدر اندر عضوی پدید آید و استفراغ زایل نشود و از پس چند روز دوار پدید آید بیم باشد
که بسکته باز گردد و گاه باشد که ذات الریه و ذات الجنب و سرسام سرد بخدر و استرخا باز گردد و آنجا که سبب خدر
بسیاری خون غلیظ بود علامتها خون که معلوم است ظاهر بود و خواب بسیار آید و رگها پر شود معالجات آنجا
که علامت خون ظاهرتر بود فصد کنند و مبلغی تمام خون بردارند و غذاهاء خون افزای باز گیرند و آنجا که علامتهاء
خشکی ظاهرتر باشد تدبیر تری باز آوردن مشغول شوند چنانچه اندر علاج تب دق یاد کرده آمده است و آنجا که
سبب در شاخی از شاخهاء عصب بود بعلاج آن موضع مشغول شوند و از تنقیه و پرهیز و تدبیرها موافق غافل
نشوند و بعد از استفراغی واجب کرده باشند از داروهاء گرم کننده بران موضع بکار دارند و روغن قسط و
روغن فرفیون از جمله داروها موافق است اندرین فی الجمله هرچه عصب را گرم کند از علاج رعشه و فالج
طلب کنند سودمند بود باب چهارم از جزو چهارم از

رعشه

گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن رعشه باید دانست که رعشه لرزیدن
اندامها را گویند و این علتیست که اندر اندامها افتد که آلت حرکتست و این چنان باشد که هرگاه که مردم خواهد
که دست خویش بجنباند و کاری فرماید حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود و منفعه حرکت
اختیاری ناقص گردد و همچنین هرگاه که خواهد که از حرکت فرود آرامد حرکتی نه باختیار او با سکون اختیاری
آمیخته شود و از هردو رعشه تولد کند و سبب کلی درین علت سه نوعست یکی ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی
آلت حرکت سیوم ضعیفی هردو یکجا اما آنچه از ضعف قوت افتد دو گونه باشد یکی آنکه بیمار از پس
بیماری افتد و کسانی را که جماع بسیار کنند خاصه از پس آنکه معده از طعام سنگین کرده باشد دوم از هیبت
پادشاهی که از ترس کاری عظیم یا از فرو نگریدن از جایگاهی بلند و رفتن بر سر دیواری یا از شادی بزرگ یا از
خشم صعب دل مردم بطپد و اندامها بلرزد و آنچه از ضعف آلت افتد سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لخت سست
گردد چنانچه نه مفلوج شود و نه بر حال تن درستی ماند چنانچه از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از ضت
خوردن آب سرد دست و پای وی بلرزیدن آید دوم آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام و ناگواریدن ریا
ناکردن اندر عصبی سده افتد و قوت در وی بدشواری گذر تواند کرد و آنجا که ماده سده سخت غلیظ و لزج
باشد سده محکم افتد و قوت بهیچ گذر نیابد سیوم آنکه خشکی غلبه کند و عصبها در حرکت فرمان برداری نکند چنانچه
باید و آنچه از ضعف قوت و ضعف آلت افتد چنان بود که سرما بافراط یافته شود یا حیوانی زهرناک بگزد
یا زخمی و جراحتی رسد یا حرارتی سوزاننده اثر کند یا از درون خلطی سرد بغایت سردی یا خلطی گرم بغایت
گرمی گرد آید یا هم بدین سببها هم اندر قوت و هم اندر آلت ضعیف تولد کند و رعشه اندر دست بیشتر
افتد یا اندر سر و گاه باشد که اندر همه اندامها افتد و اسباب آنکه اندر دست بیشتر افتد سه است یکی آنکه
هرگاه که طبیعه ماده رعشه را از سر دفع کند بعضوی نزدیکتر فرو ریزد دوم آنکه طبیعه بتقدیر و فرمان آفریدگار
تبارک و تعالی نخاع را حمایت کند و ماده را از وی باز دارد و بشاخ عصبی فرستد که از نخاع رسته است
تا آفت کلی نباشد سیوم قوت محرکه که اندامها فروسوین را کار فرماید قویتر از محرکه اندامها بر سوین است
از بهر آنکه اندامها فروسوین سنگین‌تر است و بارکش همه تن است و از بهر آنکه محرکه او قویتر است از بهر

آفتی قبول نکند و باسبها که ضعیفتر باشد باز کوشد و اگرچه اندران آلت او ضعفی افتد بفزونی قوتی که آنجا
هست آنرا کار فرماید و رعشه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و رعشه پیران علاج پذیر نیست معالجات
بدانکه در همه انواع رعشه گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت سودمند بود جز آنکه در یکنوع
که سبب رعشه از خشکی و فرمان نابردن عصبها باشد و در آب دریا و آب معدن گوگرد و معدن نوره و
معدن زرنیخ و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و آنچه از بسیار افتد علاج صواب آنست که یکبارگی شراب خوردن
دست از شراب باز کشد و روغن گل و روغن مورد با اندکی سرکه بر سر می نهد و طعامها خورند که خون را
غلیظ کند چون کرنب و عدس و مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودمند بود و آنچه از
جهة لرزیدن آزموده اند یکدرم اسطوخودوس با یکدرم ایارج فیقرا اندر ماء العسل بدهند موافق باشد
و هر ده روز یکدرم تا دو درم و نیم حب قوقایا بدهند چون دراز شود جندبیدستر اندر ماء العسل بدهند
و از آب سرد خوردن و رگ زدن بسیار این علت تولد کند و کم مضرت ترین آبی درین علت آب باران است
و باقی علاج رعشه اندر باب علاج فالج و لقوه باید جست و محمد زکریا می گوید هرگاه که خداوند رعشه
را سر بلرزیدن آید باید دانست که خداوند رعشه سر بلرزیدن آید باید دانست که اندر دماغ او آماسی
باب پنجم از جزو چهارم از گفتار نخستین از

فالج

کتاب ششم اندر یاد کردن فالج باید دانست که فالج مطلق استرخا را گویند یعنی سست
گشتن عضلها و اوتار آن و بی کار ماندن اندامی که حرکت او بدان عضلها بود و فالج لفظی تازی است
و آنجا که معنی لغت عرب است فالج حالیست که اندر یک نیمه تن پدید آید و بدان حال یک نیمه از دیگر نیمه
جدا گردد و نام این علت ازین معنی گرفته اند و بدین سبب فالج سستی یک نیمه تن را گویند از سر تا پا
اما باید دانست که گاه باشد که فالج از کردن آغاز کند و از فرو کردن یک نیمه تن اندامها را مفلوج کند
و دیگر اندامها بسلامت بود از ینجا که معلوم کند که معنی فالج نزدیک طبیبان سستی و بیکاری اندامهاست و سبب کلی
درین علت دو است یکی آنکه قوت روح حساسه و محرکه در عصبها و عضلها که آلت آنست گذر نیابد بسبب سده
که افتاده باشد دوم آنکه اگرچه سده نباشد و این هر دو قوت گذر همی یابد بعضی اندامها فرمان برداری آن

هر دو قوت را نشاید و آنرا قبول نتواند کرد از بهر آنکه مزاج تباه شده باشد و سبب تباهی مزاج یا گرمی بود
یا سردی یا تری یا خشکی و در بیشتر حالها گرمی حس را باز ندارد و نه بینی که خداوند تب دق را اگرچه حرارت
و یبوست بر همه اندامها مستولی باشد حس و حرکت باطل نشود و مزاج سرد و تر بازدارنده است از بهر آنکه
سردی ضد مزاج روحست و روح را کثیف کند و لکن فالجی که سبب آن سردی ساده بود بیشتر در یک عضو
عام نشود و علاج آن سهل بود بضمادها و روغنها گرم زایل شود و اما تری آلتها را آغشته کند و لیفهاء عصبها
بر هم نشاند و گوهر روح را غلیظ و تیره کند و قوتها را از فرود آمدن بعصبها و عضلها باز دارد و مزاج را
مستعد قبول سردی کند که ضد مزاج روحست پس معلوم شد که سبب فالج که اندر یک نیمه تن بود یا اندر
بیشتر اندامها افتد سده است یا گسستن و بریده شدن عصب اما اسباب سده پنج است یکی آنست که
عضوی را ببندد چنانچه مسام عصبها که راه فرو آمدن قوت حساسه است بسته شود و آن عضو بدان سبب
بی خبر شود و این سده عارضی بود هرگاه که آن بند بگشاید سده زایل شود دوم آنکه رطوبتی غلیظ لزج در عصبها
افتد و منفذ قوتها بدان رطوبتها بسته شود سیوم آنکه اندر عضوی آماسی پدید آید و ماده آماس منفذ
قوتها بگیرد چهارم آنکه زخمی بر اصل عصبی افتد و عصب بدان فشارده و گرفته شود و منفذ قوت بسته
گردد پنجم آنکه مهره از مهرهاء گردن یا از مهرهاء پشت از سوی راست یا چپ میل کند و از جای بلغزد و عصب
که از نخاع رسته است اندر میان دو مهره فشارده شود و منفذ قوت حساسه بسته گردد و از میلی که
مهره بسوی پیش یا پس کند منفذ قوت بسته نشود از بهر آنکه بقیه که منفذ عصب است بر پهلوی مهره است
از پیش و پس و بپشت آماسیده شدن عصب هرچه از درازا افتد قوت حس و حرکت را باز ندارد
لکن اگر از پهنا بریده شود راه قوت هر دو بریده شود و باید دانست که در کتاب نخستین در تشریح دماغ
یاد کرده آمده است که دماغ را از پیش سر تا پس سر از درازا بدو بخش است و غشاها و تجویفها هر بخشی
جداست و هر دو بخش حامی یکدیگرست نخاع نیز همچون دماغ دو بخش است از بهر آنکه از هر دو بخش دماغ
رسته است لکن جدایی هر دو بخش از یکدیگر محسوس نیست و از بهر آنکه نخاع دو بخش است ممکن است
که فضله که از دماغ فرود آید از بهر دو کار یکی آنکه هر بخشی از دماغ فضله خویش بدان بخش فرستد که از وی

رستست و دوم آنکه دماغ همیشه طبیعة بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی مصلحت همه تن نگاه میدارد
و هرگاه که طبیعت قوی بود فضله را از یک نیمه باز دارد تا علت اندر همه تن نباشد بسبب آنکه علت
فالج اندر یک نیمهٔ تن افتد ایشان پس معلوم شد که مادهٔ فالج اندر یک نیمه تن افتد و در چشم و روی نیز
بدید آید و هرگاه که ماده از دماغ فرود آید و در اصل نخاع افتد اندامها روی بسلامت باشد و فی
یک نیمهٔ تن مفلوج شود و ممکن باشد که پوست روی خدر شود از بهر آنکه حس پوست روی از نخاع
رستست و از مهرهٔ گردن بیرون آمده است و باید دانست که بسیار باشد که بسبب زخمی یا بسبب
ترسی و اندوهی یا بسبب لذتی عظیم یا بسبب حرکتی قوی که ناگاه بکند یا نه باختیار افتد رطوبتی فرو
کردن تن بود بطرفی فرود آید و عضوی مفلوج گردد و اگر این فضله اندر بند گشادی افتد و عصبها بلا
بود وجع المفاصل تولد کند و ممکنست که در علت فالج حس عضوی مفلوج بسلامت بود و قوت حرکت
باطل گردد از بهر آنکه آفت حرکت افتاده بود نه در آلت حس و بسیار باشد که فالج بحران قولنج بود
در کتاب قدیم یاد کرده اند که سالی علت قولنج بسیار افتاد و بیشتری هلاک شدند اما آنکه از
قولنج خلاص یافت بفالج یافت و سبب این چنان تواند بود که طبیعت مادهٔ قولنج که با معا فرو منقاد
بظاهر تن دفع کند و از بهر آنکه ماده بس غلیظ بود آنرا نتوانست گداخت اندر عصبها ریخت و سبب
فالج گشت و بحران بیماریهاء دیگر تواند بود از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی ماده علت را تمامی
هضم تحلیل نتواند کرد انتقال کند و سبب فالج گردد و علت فالج بیشتر اندر زمستان افتد و اندر
فصل بهار نیز بسبب امتلا و حرکت اخلاط بسیار افتد و در شهرهاء جنوبی بسیار افتد از بهر آنکه اندر
هواء جنوبی دماغ ممتلی بود و بر سبیل دفع نزله بسیار افتد و ممکن باشد که صرع و اختناق الرحم بفالج
باز گردد بسبب بحران انتقال و باید دانست که بیشتری فالجها که از میل معده افتد علاج پذیر باشد
و فالج از زخم و کوفتگی و فشردگی عصب افتد اگر کوفتگی سخت قوی نباشد امیدوار بود که علاج پذیرد
و اگر کوفتگی صعب بود علاج نپذیرد علامتها باید دانست که از انواع فالج سبب فالجی که گسستگی
عصب افتد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب باندرون تر باشد و علامت وی آنست که عضو

و بعضی از آن ماده بیک نیمهٔ نخاع فرود آید فالج اندر نیمهٔ تن افتد صح

آفت اندر ... صح

تا بوق بیرون آمدی و از بهر آنکه نتوانست گداخت صح

سست گردد و زخمی و افتادنی و مانند آن از پیش بوده و از هیچ علاجی سودمندی نباشد و آن فالجی که
علاج پذیرتر است از انواع فالج آنست که سبب آن اماس گرم باشد و کشیدن عصبها و درد و نوبه گواهی
دهد که سبب آماس است و آنچه سبب آن آماس صلب بود بحس لمس توان دانستن و بیش از آن دردی
نموده باشد و آنچه سبب آن آماس نرم بود دشوارتر توان دانستن لکن بهیچ حال از تبی نرم و
خدر و درد آهسته خالی نبود و تدبیرها که از پیش رفته باشد بران گواهی دهد و باید دانست که صفت لازم
لازم علت فالج را آنست که هرگاه که خداوند علت خواهد که عضو مفلوج را بجنباند بدان ماند که اندران
عضو مانعی است که آنرا از حرکت باز میدارد و هرگاه که سبب فالج غلیظی عصب یا غلبهٔ خشکی باشد حرکت
انبساط و انقباض هردو بدشواری تواند کرد و اندامها نرم باشد چنانچه در فالج راستینی بود و عصب
~~باغلبهٔ خشکی بود~~ آنچه از زیادتی خون باشد امتلاء رگها و نبض و رنگ چشم و روی بران گواهی دهد و هرگاه
که سبب فالج سوء المزاج سرد ساده یا سوء المزاج تر ساده بود نشان وی آنست که علت بتدریج افتد
و حس لمس و راحة یافتن از دردها عصب را گرم کند گواهی دهد و پزشکان چنین گفته اند هرگاه چو
بول طفل سبز گردد نشان آن باشد که تشنج خواهد افتاد یا فالج و نبض مفلوج ضعیف و بطی متفاوت
باشد و آنجا که قوت تکتر باشد ضعیف و متواتر باشد و اندر میانه فوتهاء بی نظام همی افتد و بول در بیشتر
وقتها سفید باشد و ممکن است که سرخ باشد و اسباب آن پنج است یکی ضعیفی جگر از قسمت کردن خون و بهره هر
عضوی درخور دان دادن دوم صعبی ضعف رگها که از گرده بجگر پیوسته است از بهر جدا کردن آب از خون
و بجانب گرده رسانیدن سیوم ضعیفی گرده از بر داشتن قضیب خویش از آن قدر خون که با آب بدو رسد
چهارم درد صعب پنجم آماس و باید دانست که بسیار باشد که یک نیمه از تن مفلوج چون آتش همی سوزد
و یک نیمه دیگر مفلوج چون یخ باشد و نبض هر دست مخالف یکدیگر بود چنانچه مزاج واجب کند هرگاه که
~~فالف یکدیگر باشد چنانچه~~
عضوی مفلوج برنگ خویش بود یعنی رنگ تندرستی و لاغر و کوچکتر نشود امید داری
~~مزاج واجب کند~~ و نشان علاج پذیرفتن باشد و هرگاه که رنگ بگرداند و لاغرتر و کوچکتر شود نشان بود که تندی
علاج ناپذیرفتن بود معالجات طریق صواب درین علت آنست که اندر ابتدا بهیچ علاج قوی مشغول

و ممکنه و آنچه از پی قولنج و صرع و از پس بیماریهاء مزمن افتد بیماری گذشته بران گواهی دهد صح

نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز بگذرد اگر علت سخت قوی باشد از پس چهار روز از علاجها قوی
که ابتدا شاید کردن حقنه تیز روا باشد و دیگر شربتها لطیف کننده و پراننده باید کرد چون ماء الاصول
که سخت قوی نباشد و چون زوفا خشک با سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس اندر آب بادیان باید داد و
مسهل هم سبک باید چون ایارج فیقراء و اندک شحم حنظل و اندکی غاریقون و غذا هم لطیف باید چون
اندکی نان با ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده باید یا دراج یا طیهوج یا مرغ سبک
اندام هم بریان کرده و سخت اندک خوردن و از پس گرسنگی صادق خوردن و باید دانست که خداوندانی
علت آب بهتر از شراب بود از بهر آنکه شراب مادها را بعصب فرود آرد و نیز شراب اندر معده او ترشی
گردد و سرکه شود و سرکه بترین چیزی است عصبها را و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعد بود آغاز
علاج ... باید کردن و از بهر آنکه خون مرکب همه اخلاطست در حال ماده کمتر شود و سبکی حاصل گردد
و اگر ماده بلغمی بود نخست یکشربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سجزنیا یا انوذیا یا اندکی شراب کهن یا
اندر ماء العسل حل باید کرد و بداد پیش از فصد بیک ساعة پس فصد کند و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج
و قوت مساعد نباشد استفراغ بحب فرفیون و حب شیطرج و حب منتن باید کرد و قی فرمودن بخرق سفید
و تخم ترب و مانند آن صواب بود و پس چون استفراغ کرده باشد فراخ را بتریاق و مثرودیطوس و دیگر معجونها
که یاد کرده آمد بلک کنند و شربت تریاق از دانگی آغاز کند تا بدرمی رساند و هم بتدریج بدانگی باز آرند
و اگر تریاق و دیگر معجونها حاضر نباشد سکبینج یا جاوشیر آنچه حاضر بود با ماء العسل حل کند مقدار یک باقلا
و بدهند و انجره خوردن و طلی کردن سودمند بود خاصه اگر سردی بود هر بامداد و شبانگاه دادن با ماء
العسل صواب بود و بعضی طبیبان قدیم فرموده اند مفلوج را ایارج فیقرا باید داد از یکمثقال فرمودن
تا به پنج مثقال رسد و بعضی فرموده اند که هر روز یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال بلبل باید سرشت
عسل و بدادن تا در معدهٔ او دیر بماند و اثر بیشتر کند و هر شب نیمثقال فلفل و نیم مثقال جندبیدستر
وقت خواب بدهند و بعضی فرموده اند ایارج فیقرا و جندبیدستر بهم باید داد از یکدرم تا به پنجدرم
رسانند و محمد زکریا نیکو بدرحمه الله از جرجیس حکایة میکند که او گفته است اندر علاج فالج اعتماد

مقیی

بران باید کرد که هر هفته استفراغ کند بحب قوقایا تا آن ماده را کمتر کند و هر دو روز جوارش بلادر دادند
با ایارج هرمس تا مزاج بگرداند و روغن قسطی بمالند تا عصبها گرم کند صفت حبی که طبیبان قدیم گفته اند
از بهر پاک کردن عصبها و هیچ دارو برابر این نیست بگیرند صبر و شحم حنظل از هر یک دو درم فرفیون پنجدانگ مقل
دو درم حب کنند چنانچه رسم است و خوردن نخستین دوازده قیراط دهند و یکهفته بگذارند و هفتهٔ دوم
بیست قیراط دهند و یکهفته دیگر بگذارند و هفتهٔ دیگر بیست و چهار قیراط دهند هم چنین یکهفته میگذارند و بدین
اندازه میفزایند تا بسی قیراط صفة معجونی که خداوند فالج را تب آید و حرارت را برافروزاند بگیرند زنجبیل
و وج و بلبل و شیطرج و عاقرقرحا از هر یکی ده درم فرفیون پنجدرم مقل ده درم انجره سه درم هلیله سیاه
آمله از هر یک پانزده درم عسل بلادر بیست درم روغن جوز ده درم داروها بکوبند نرم و بپزند و بروغن
جوز بمالند و بانگبین بسرشند یکشربت از دو درم خداوند فالج و رعشه و لقوه و سکته ... و این معجون
دیگر آن از بهر چه مزاج بگرداند و حرارت برافروزند از پس استفراغ باید داد معجون دیگر بگیرند زنجبیل و
عاقرقرحا و شونیز و بلبل و قسط و دار بلبل و وج از هر یکی ده درم و برگ سداب خشک و انجره و حنظیانا
وزراوند و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج و خردل و عسل بلادر از هر یکی پنجدرم داروها را بمالند و چرب
کنند و عسل بلادر در انگبین حل کنند و داروها بدان بسرشند منفعة این و منفعة آن که یاد کرده آمد یکی است
صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج و غاریقون و شحم حنظل و فرفیون و مقل از هر یک یکجزو و صبر دو جزو و مقل را
بآب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت تمام دو درم و نیم و آنرا که قوت ضعیف باشد
یکمثقال صفة حب شیطرج بگیرند صبر بیست درم هلیله زرد مقشر ده درم زنجبیل و خردل از هر یکی دو
درم و نیم بلبل و دار بلبل از هر یکی یکدرم شیطرج و وج و ملح هندی از هر یکی دو درم فانید چهار درم بآب گندنا
حل کنند و بسرشند شربت تمام دو درم و نیم بود صفة حب شیطرج نسخهٔ دیگر بگیرند سکبینج و مقل و جاوشیر از
هر یکی دو دانگ وج نیمدانگ شیطرج نیمدانگ ملح نفطی نیمدانگ شحم حنظل و غاریقون از هر یکی دانگی خردل
و دار فلفل از هر یکی نیمدانگ سقمونیا دانگی زنجبیل نیمدانگ فانید نیمدرم بآب گندنا بسرشند و حب کنند
و این جمله یکشربت تمام بود صفة حب سکبینج بگیرند صبر و تربد از هر یکی نیمدرم جندبیدستر و فرفیون از

حب

معجون
و شش صح

معجون

حب فرفیون

حب شیطرج

حب سکبینج

هریکی دانگی مقل واشق وجاوشیر وسکبینج وبزرا اسفند از هریکی دو دانگ حب کنند باب گندنا این جمله یک شربت
حب منتن
باشد صفة حب منتن بگیرند صبر وتربد از هریکی نیم درم جند بیدستر وفرفیون از هریکی دانگی مقل و اشق
وجاوشیر وسکبینج وبزرا اسفند از هریکی دو دانگ حب کنند باب گندنا این جمله یک شربت باشد
نوعی دیگر
صفة حب منتن نسخهٔ دیگر بگیرند ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل وقنطوریون باریک وعصارهٔ
قثاء الحمار از هریکی پنج درم فرفیون دو درم ونیم حلتیت وجند بیدستر وپلپل وسکبینج وجاوشیر و
شیطرج وخردل از هریکی یک درم حب کنند باب سداب این جمله ده شربت بود صفة حبی که محمد زکریا
حب
رحمه الله میگوید منفعة این بزرگست وزود اثر کند بگیرند جند بیدستر وشحم حنظل وقنطوریون باریک
از هریکی نیم درم مقل چند آنکه داروها بدان حب کنند که این جمله یک شربت بود صفة سفوفی که هر
بامداد بدهند بگیرند زراوند طویل نیم درم پلپل نیم درم هر دو را بکوبند نرم این جمله یک شربت بود و هر بامداد
سفوف
همچنین میدهند اندرین علت خاصیتی دارد صفة سفوفی دیگر بگیرند جند بیدستر پنج درم قنطوریون
باریک نیم درم عاقرقرحا نیم درم قردمانا دو دانگ این سفوف در اوقیه آب سداب دهند واگر استفراغ
حقنه
کنند بحقنه که از شحم حنظل وقنطوریون باریک وآبکامه وروغن زیت وانگبین سازند روا باشد
چندی روزی ازین نوع حقنه بکار دارند و باید دانست که از پس استفراغ محجمه آتشی بر سرها عضلها نهادن
وروغنهاء گرم مالیدن ودر گرمابه خشک وریگ گرم ودر آب گوگرد وآب دریا نشستن وریاضت کردن
وگرسنه بودن وآوازها بلند داشتن وقرآن بآواز بلند خواندن وغرغره بابکامه کردن وهمچنین غرغره
بخردل نافع بود وباقی ماده را تحلیل کند وحرارت برافروزد وهرگاه که محجمه برنهند دیر بباید داشت و
محجمه چون برگیرند بشاید زدن ودر حال ضمادی گرم بر باید نهاد تا عصب را گرم کند وآنرا که مدتی دراز
گردد ایارجهاء بزرگ باید داد ومهرهاء پشت وسر عصبها بروغن قسط مالیدن وقی کردن اندر اول علت
واندر آخر سخت نافع بود وماء الاصول باروغن بیدانجیر وروغن بادام تلخ اندر اول وآخر سودمند بود
لکن اندر آخر نافعتر باشد ومغز خرگوش بریان کرده خداوند رعشه وفالج را سودمند بود وجلقوزه با
ماء الاصول
عسل بخاصیت سودمند بود صفة ماء الاصول بزرگ بگیرند پوست بیخ بادیان وپوست بیخ کبر و

پنج کرفس از هریکی ده درم بیخ اذخر وکرکوهی از هریکی هفت درم تخم بادیان وتخم کرفس وانیسون ونانخواه شونیز
وقنطوریون باریک وعاقرقرحا نیم کوفته وزنجبیل نیم کوفته از هریکی سه درم قسط وزراوند گرد از هر
یکی چهار درم ونیم کوفته قردمانا وتخم سداب وشیطرج هندی از هریکی پنج درم جند بیدستر یک درم همه
روغن قسط
را در سه من ونیم آب بپزند تا یک من باز آید وبپالاید هر بامداد چهل درم با چهار درم روغن بیدانجیر
یا روغن بادام تلخ بخورد گرم کرده صفة روغن قسط بگیرند ابهل ورامک ووج واذخر از هریکی
یکی یک جزو قسط سه جزو سنبل دو جزو سنبل رومی دو جزو همه با بپزند تا آب سرخ شود وبپالایند ومقدار سیک
روغن سداب
وزن آب روغن بادی بیامیزند وبآتش نرم بپزند تا آب برود وروغن بماند پس جند بیدستر وپلپل
وفرفیون سوده اندر وی حل کنند وبکار دارند صفة روغن سداب بگیرند آب سداب کوفته و
فشارده دو من روغن سوسن همچنین هر دو را بهم بزنند وبآتش نرم بجوشانند تا آب برود وروغن بماند و از
آتش بردارند وجند بیدستر وعاقرقرحا وقسط از هریک ده درم فرفیون پنج درم همه را بسایند نرم و
روغن سوسن
اندرین روغن کنند وبیامیزند چنانچه هنوز گرم بود واگر بدست آید پنج درم روغن بلسان با وی بیامیزند
وبکار دارند واگر روغن بلسان حاضر نبود روغن ترب بدل آن روا باشد صفة روغن سوسن بگیرند
سلیخه وقسط وحب بلسان ومصطکی وزعفران ناسوده از هریک یک اوقیه قرنفل وقرفه از هریکی نیم
روغن شونیز
اوقیه داروها نیم کوفته کنند ویکمن روغن بر سر داروها کنند وسی عدد گل سوسن در افکنند وچهل روز در
ضماد فرفیون
آفتاب نهند صفة روغن شونیز بادام وشونیز را سارا است بگیرند هر یک را جداگانه بکوبند نرم پس هر
دو را بهم بمالند وروغن بکشند چنانچه رسم است صفة ضماد فرفیون بگیرند روغن کنجد یا زیت کهن یمنی
ضماد
موم زرد پنج درم فرفیون تازه ده درم روغن گرم کنند وموم در وی بگدازند وفرفیون سوده در وی
افکنند وبمالند در هاون تا هموار شود صفة ضمادی که عصبها را گرم کند بگیرند عاقرقرحا ومرزنجوش از هریکی
موم روغن
یک اوقیه نطرون وخردل از هریکی دو وقیه فلفل یک درم فرفیون یک وقیه جند بیدستر چهار وقیه همه را بکوبند
نرم وبروغن حب الغار ضماد کنند صفة موم روغن بگیرند روغن سوسن وموم زرد ومیعه تر وبیرزد
همه را در هم گدازند وجند بیدستر وقسط بسایند واندر موم روغن پراکنند وضماد کنند عصب را گرم کند

وحس را باز آورد واگر حس برجای بود وحرکت باطل شده باشد جوز السرو وابهل ومورد تر و پوست بیخ
کبر اندر شراب کهن بپزند وبکوبند وضماد کنند وبعضی طبیبان قدیم گفته اند اگر روناس بپزند وآب آن
بر عضو مفلوج میچکانند سودمند بود وبباید دانست که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت جز
آب دریا وآب معدن گوگرد از بهر آنکه آب خوش که گرم بود ماده منتشر تر کند وعصبها را نرم کند وبسیار
باشد که آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند وازان راحتی بیابد از بهر آنکه ماده رقیق بود چون سردی آب
بدو رسد فراز هم آید وکوچکتر شود وابن ماسویه گوید که بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد وفالج زایل
شد محمد زکریا رحمه الله میگوید مفلوج دیدم که سبب فالج او روزه بود وحرارت بسیار بود واو را ایارج فیقرا
دادند رنجی عظیم رسید پس بگرمابه بردند وتدبیرهای تری فزاینده کردند شفا یافت وبباید دانست که
ممکن است که مادهٔ فالج در یک عصب افتد وآن یک عضو که یک عصب بدو پیوسته باشد مفلوج گردد
وهمه دیگر اندامها بسلامت باشد وگاه بود که این نوع فالج اندر حنجره ومری که منفذ شراب وطعامهاست
بدید آید وچیزی بگلو فرو بردن دشوار بود ازین جهت علاج وی آنست که محجمه برنهند بر زیر زنخدان
طلی
تا گرم شود ونازنند وجند بیدستر وسکبینج ومانند آن طلی کنند واگر زبان مفلوج شود هم بر زیر زنخدان
محجمه برنهند وبخردل غرغره فرمایند واگر حاجت آید رگ زیر زبان زنند وجند بیدستر وسکبینج ومانند آن طلی
کردن واگر مثانه ومعاء مستقیم مفلوج شود علامت وی آنست که بول وبراز بنخواست وبی مراد بیرون آید
حقنه
وگاه باشد که قوت دافعه باطل شود وهیچ دفع نتواند کرد علاج وی حقنه کنند از روغن سداب یا روغن قثاء
الحمار وبارزد وجند بیدستر وجاوشیر وحلتیت حل کرده بقضیب اندر چکانند واین روغن بر زهار وبغولها ران
حقنه
طلی کنند واز جهت فالج معاء مستقیم حقنه از قنطوریون باریک وشحم حنظل وقثاء الحمار سازند یا از نمک آب وشحم
حنظل واندر آب دریا ومعدن گوگرد نشستن سودمند بود واگر چنان بود که ثفل بنخواست بیرون آید از مازو
وجوز السرو ومانند آن سازند وآنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن وروغن نرجس وروغن ناردین
سودمند بود وروغن جوز هندی خوردن ومالیدن آزموده اند وآنرا که سبب فالج بسیار خوردن آب سرد باشد
گرمابه خشک علاج تمام است وبسیار خوردن سیب وآبی وامرود وانار عصبها را زیان دارد وطعامها تری کننده

وشوربا با چرب وترید زیان دارد وقلیه خشک وگوشت مرغ بروغن زیت بریان کرده وتوابل چون دارچینی و
زیره ومانند آن برکرده موافق بود ومویز وانجیر خشک وفستق وفانید ومغز جوز ومغز حبة الخضرا وجلقوزه و
انگبین سودمند بود ونواطف عسلی که فلفل ودارچینی درو بود سودمند بود واگر جوز مغز هندی مقشر بگیرند یک رطل
ومغز جلقوزه نیم رطل وحبة الخضرا نیم رطل همه را بکوبند وباهم سنگ آن انگبین ببرشند ودو درم فلفل ودو درم
زنجبیل ودو درم دارچینی ودو درم دار فلفل همه کوفته وبیخته بران مغزها کوفته وسرشته
پراکنند ودیگر باره ببرشند وپیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورد واز پس آن قدری ماء العسل
بغایة مفید بود باب ششم از جزو چهارم از آن گفتار نخستین این

تشنج

کتاب ششم اندر یاد کردن تشنج

باید دانست که تشنج سه نوع است تشنجی آنست که سبب آن
امتلاء عصب وعضله بود ودیگر تشنجی است که سبب آن غلبه خشکی باشد وخالی شدن عصبها وخشکی آن از خالی ماندن
رطوبت اصلی بسبب تحلیل بسیار که بوده باشد واستفراغها واندر تشنج امتلائی درازی عضله کمتر شود وپهنا زیادت ودانی
را تازی تقلص گویند وماده تشنج امتلائی اندر بیشتر حالها رطوبت باشد وسودا وخون کمتر بود وتشنج که از مادهٔ خونی
افتد چنان بود که عضله آماس کند وماده اندر میان لیفها عضله اندر آید وخود را جای کند تا بدان سبب پهنا
زیادت گردد ودرازا کمتر شود وگاه باشد که ماده تشنج باد باشد وبیشتر زود زایل شود وبسیار بود که سبب درازی
تشنج بحران اشتقال باشد واین چنان بود که ماده روی بعضوی نهد وبدو فرود آید واندر تشنج خشک هم
عضله کمتر شود وهم پهنا فراز هم آید بسبب خشکی ونیست شدن رطوبت اصلی چنانچه کسی دوالی را بر آتش کند و
بآتش دارد ونوع سیوم تشنجی است که سبب آن نه غلبه خشکی بود ونه امتلا لکن رنجی بدید آید که عصب
ازان نفرت جوید وطبیعت دفع آن نتواند کرد وبدان سبب عضله بهم باز آید وتقلص کند چنانچه فم معده بسبب
ماده که بدو رسد فواق کند چنانکه مردم چیزی بد ناخوش بیند روی فراهم کشد وچنانچه بوی تیز بدماغ رسد عطسه
کند وچنانچه گزدم گزیده تشنج افتد بسبب زخم کژدم که بر عصب آید وچنانچه از سرما سخت رطوبتها
کثیف گردد وجرم آن کوچک شود وعضلها بدان سبب بهم باز آید واز بهر اینست که مردم خویش را فراهم گیرد و
چنانچه گاه بود که بسبب ترشی وغمی عظیم روح بباطن باز گردد وعضلها بتبع روح تقلص کنند وتشنج پدید

آید و فرق میان تشنج امتلایی و فالج آنست که اندر تشنج عصبها رطوبت آغشته نباشد لکن رطوبت اندر میان
لیفهاء عضله جای گیرد و زحمت کند و اندر فالج عصب آغشته شده باشد و سست گشته و اگر نه این فرق
بودی همیشه از همه رطوبتها فالج افتادی و باید دانست که کودکان طفل را بسبب تری که بر ایشان غلبه دارد
و بسبب ضعیفی قوت دماغ و ضعیفی و نازکی عضلها و عصبها تشنج زود و بسیار افتد نه چنین که بسیار باشد که بسبب
خشکی نه بر ایشان غلبه دارد طبع و بسبب بیخوابی و بسبب گریستن بسیار و بسبب تب گرم زود اندر تشنج افتد و از
بهر آنکه اخلاط ایشان غلیظ بود و عسر تشنج ایشان آسانتر گشاده شود و بسیار باشد که طفل را از پس تب گرم
تشنج صعب افتد و خلاص نیابد و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که تبی سخت سوزان گیرد و اسباب تشنج
خشک سه نوع است یکی انواع استفراغها بود دوم تبهاء محرقه سیوم کمهاء بلنی و همه انواع تشنج خشک بد باشد
و از آن خلاص کمتر باشد و باید دانست که تشنج که از پس تب گرم افتد دو گونه باشد یکی آنکه بحرارت تب ماده
گداخته شود و بعصبها و عضلها فرود آید و این بمحکت بود بقی و اسهال زایل گردد دوم آنکه مدتی دراز تب محرقه
آید و ماده رطوبت اصلی نیست شود و دماغ و عصبها سوخته شود و این سخت بد باشد و خلاص از وی کمتر بود
و بسیار بود که بسبب مشارکت رحم و مثانه با دماغ آفت رحم و مثانه بدماغ باز دهد و تشنج افتد که بسبب کرم
کدو دانه و غیر آن افتد بلنی نزدیک بود و هر تشنج افتد دماغی بود و بسیار بود که از صعبی تشنج گردن پیچیده شود
که در زبان و لب و پلک چشم صح
و دندان بر هم سایند و هر که در تشنج میرد پس از مرگ یکساعت گرم بود از بهر آنکه مرگ خداوند تشنج بخناق
باشد و آنرا که از پس جراحت تشنج افتد علامت مرگ بود علامتها رگ خداوند تشنج کشیده بود همچون روده
که هر دو سر او بکشند پهنا روده بهم فراز آید و دراز کشیده شود و در وضع مختلف بود یعنی برانیده و فرو شونده
باشد و حرکتهاء اجزاء او اندر زیر انگشت مخالف باشد فرق میان تشنج امتلایی و تشنج خشک آنست که تشنج
امتلایی بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبها محرقه و از پس استفراغها افتد و آنچه بسبب
مشارکت معده افتد مثل گشتن دل و تاسه و سوزش معده مقدمه آن باشد و آنچه بسبب مشارکت رحم و مثانه افتد
مرض و الم آن عضو بر آن گواهی دهد و آنچه نه بسبب مشارکت عضوی افتد همه اندامها پیش از آن بسلامت
بوده باشد و اگر با تشنج المی اندر اندامی افتد تشنج بسبب آن الم باشد نه الم بسبب آن تشنج و آنچه

بسبب گزیدن جانوری زیان کار افتد سبب آن ظاهر بود و آنچه بسبب آماس افتد اندر آن نواحی که آماس باشد الم ها
و نشانها پدید آید و نبض صغیر و متفاوت شود و بسیار باشد که روی سرخ و چشم احول و نفس منقطع شدن گیرد و اگر منقطع
نشود نفس دشوار تواند زد و بی المی نتواند زد و گاه باشد که بدان ماند که می خندد و خنده نباشد و گاه بود
که طبع خشک شود و بول باز گیرد و گاه باشد که بول همچون خونابه باشد با کف و بیخوابی و درد سر و فواق و درد
و درد بندگاه گردن و درد کمر و درد میان و درد کتف بسیار افتد و آنرا که تشنج بسبب تبهاء گرم و بحرانها
دراز افتد رنگ روی بگردد و اندر خواب ترسد و چشم احول و زبان سیاه و پوست سر و پیشانی کشیده شود و
دندانها بر هم میخاند و بول نخست سرخ باشد پس چون ماده روی بدماغ نهد سفید گردد و رگهاء صدغ ضربان
گیرد و باشد که طبع خشک کند و این نوع علاج کمتر پذیرد و آنرا که تب بدان گرمی و بهاری بدان درازی بود که
رطوبت اصلی را نیست کند لکن بسبب حرارت تب رطوبتی گداخته شود و باندامی فرود آید و آن اندام تشنج کند
و این تشنج از جنس تشنج خشک نبود و علاج بآسانی پذیرد و آنرا که تب آید و با تب قشعریره و سرما یابد و بول با
ریم بود و چشم تاریک می شود و از سر او عرق آمدن گیرد نشان آن باشد که تشنج خواهد کرد بسبب دبیله که
در احشاء او هست و علامت اندر تشنج امتلایی بسیاری بادست که اندر معده و شکم پدید آید خاصه اگر شکم
بسبب بسیاری باد بالا گیرد و ضربان رگها و اختلاج نیز از علامتها بدست از بهر آنکه اختلاج علامت بسیاری ماده
بود و ضربان رگها یا علامت آماس بود و یا علامت لاغری و ضعیفی احشاء و بول تیز و گرم اندر تشنج بد باشد
و علامت آن باشد که سبب تشنج حرارتی ساده است و از جنس تشنج خشک است و آنرا که بسبب تشنج بحران
ماده خناق بود یا بحران ماده ذات الجنب یا بحران ماده سرسام باشد نخست تنگی نفس زیادت گردد و
چشمها زود از هم بر هم زدن گیرد و احول شود و دندانها میخاند و گردن کوژ شود پس تشنج پدید آید معالجات
اما در علاج تشنج امتلایی نگاه باید کرد تا قوت بر جای هست یا نه اگر قوت بر جای باشد طعام او اندکی
نان با ماء العسل و نخوداب که در وی شبت و کرویا و صعتر پخته باشند و آبکامه و خردل بروی کرده و روغن
گوک یا روغن زیت باشد و اگر قوت ضعیف بود طعام از گوشت کبک و گنجشک و طیهوج و چکوک سازند و این
چکوک را بتازی قبره گویند و اگر این گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کننده چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی

صواب باشد و استفراغ بداروها کنند که در علاج فالج یاد کرده آمده است از حقنه و داروها که اندر وی
قذف و غیر آن تا عصبها پاک شود و آنجا که علامت غلبه خون باشد نخست فصد باید کرد خاصه اگر در اندام
که سبب امتلا بسیار خوردن شراب بوده باشد لکن خون چندان بیرون کنند که لختی ماده کمتر کنند و
بیمار خفتن یابد تا قوت بر جای ماند و باقی ماده تحلیل توان کرد و اگر باستفراغ دیگر حاجت آید حمام ل
کنند و آنرا که تشنج اندر همه تن و همه عصبها افتد و یا بیکبار اندر آب سرد نشاندن و زود بر آوردن علاجی
قویست از بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی باندرون باز گردد و در رنگ کند و قوی
گردد و ماده را تحلیل کند لکن بهترین این علاج بر تابد جز مردم جوان گوشت آلود که بتازی لحیم و شحیم
خوانند این علاج نشاید کرد و بشرط آن شاید کرد که فصل تابستان باشد و بر تن او هیچ ریشی نباشد
و بسیار تشنجها بدین علاج زایل شده است و آنرا که این علاج بر نتابد اندر آب گرم و اندر طبیخ روباه
و طبیخ کفتار باید نشاند و طبیخ آبی را گویند که چیزی اندر وی پخته باشند و کفتار را بتازی ضبع گویند طبیخ
و کفتار که طبیخ او درین علت و علتهاء دیگر سود دارد آنرا الضبعة العرجا گویند یعنی کفتار ماده لنگ
و لنگ از بهر آنکه کفتار چون پیر گردد لنگ شود و طبیخ گوشت خرگور که بتازی حمار الوحشی گویند هم سود دارد
و در کتابها طبیخ گوشت طبیخ سگ بچه را نیز فرموده اند صفت طبیخ روباه یا طبیخ کفتار بگیرند روباهی یا کفتاری طبیخ روباه
پیر و آنرا بکشند و همچنان با پوست و شکم ناشکافته اندر آب مرجلی بجوشانند نیک بپزند با شبت بسیار و نمک
تا نیک پخته شود و از هم فرو ریزد پس آن آب را از مرجل بر کشند و در آب زن کنند و خداوند علت را
در وی نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در وی قرار گیرد سه روز از اول ماه هر روز دو بار بامداد و
شبانگاه و سه روز از میانه ماه و سه روز از آخر ماه این طبیخ ازین گونه بکار دارند و هر بار طبیخ تازه کنند
چنانچه سه روز پیش بکار ندارند و طبیخ عقاقیر که لطیف کننده است هم نافع بود و عقاقیر لطیف کننده طبیخ عقاقیر
چون قیصوم است و پودنه دشتی و بزر اسفند و برگ غار و برگ سعد و شبت و مانند آن و در یکروز دو
بار در آب زن نشانند غرض درین مقام است در وی از بهر آنکه دیرین مقام قوت را ضعیف کند
و روغن پیه کفتار و روغن سوسن مالیدن سود مند بود و اگر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب آید

بدان سبب تشنج گشاده شود و بقراط از بهر آن گفت لان یعرض الحمی بعد التشنج خیر من ان یعرض التشنج بعد
الحمی میگوید اگر نخست تشنج افتد پس تب آید بهتر از آن بود که نخست تب آید پس تشنج افتد و تب
ربع اندرین علت سودمند بود از بهر آنکه لرزهٔ تب ربع قوی باشد ماده را بجنباند و در آخر تب عرق
شتی بسیار کند و ماده تحلیل پذیرد بدین سبب بود که هر کرا تب ربع آید تشنج نیفتد از بهر آنکه تب ربع ابدا
ضماد امان است از تشنج و عضو متشنج را دنبه شرحه کردن و بر نهادن و ناگشادن تا گنده شود پس آنرا برداشتن
و تازه بر نهادن و راست کردن عضو و مالیدن برفق تا راست شود و ضمادها که از میعه و جند بیدستر
و فرفیون و موم زرد و روغن بید و سوسن سازند علاج صوابست و از ثفل روغن تخم کتان و روغن کنجد
و لعاب حلبه ضمادی ساختن سود مند بود و اگر حلتیت و جند بیدستر با یکدیگر سرشته چند جوزی بماء
آرد و تشنج در حال بگشاید و نمک هندی و بزر اسفند گرم کرده بر اصل عصب نهادن سود مند بود و
جاوشیر نیز مردم قوی را یکمثقال دادن و ضعیف را از یکدرم تا دانگی و نیم هم این فعل کند لکن معده را
و اجابت باید کرد از بهر آنکه جاوشیر معده را ضعیف کند و جند بیدستر سودمندترین و کم مضرت ترین همه
داروهاست درین علت خاصه اگر از پس طعام خورند و جند بیدستر و حلتیت و غیر آن هم اندر ماء العسل باید
داد یا اندر طبیخ زوفا یا اندر طبیخ انجدان و آنرا که تشنج اندر همه تن افتد بتدبیر پاک کردن دماغ مشغول باید
شد و از جملهٔ علاجهاء نافع آزموده اندکی آنست که از پشم بسیار بندها فراخ در گردن او کنند و هر ساعت آن پشم پاره
را بروغن گرم کرده تر میکنند و سنگ آسیا گرم کنند و شراب بوی ریزند و سر بخار آن دارند و گرمابه خشک و همچنین
نشستن اندر ریگ گرم سودمند بود و روغنها که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است اندرین باب نافع است
خاصه روغن قثاء الحمار و روغن قسط و اما تشنج خشک را علاج دشوارتر است و بهترین چیزی آنرا که تب ندارد
ضماد آب زن است و روغن تر مالیدن و بندگشادها را بروغن غرقه داشتن و ضمادها که از بنفشه و موم و پیه مرغ و
روغن بنفشه سازند بر نهادن و اگر ممکن گردد که در آب زن روغن کنجد با شیر تازه باشد سخت نیک بود و اگر
باشد یا شیر حاضر نباشد اندر آب زن آبی کنند که در وی کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدوی تر و خیار و برگ بید و
برگ کوکنار اندر پخته باشند و اگر آب زن هم آب برگ کدو و آب خیار و آب خربزه هندو سخت نافع بود و حقنها

تری فزاینده کردن صواب باشد و آنرا که تب نباشد شیر تازه و شیر خر با شکر و روغن بادام دادن نافع بود و شیر خر
با روغن بنفشه بهم بر زدن و بر سر او نهادن و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن مغز کدو اندر بینی چکانیدن
و آنرا که تب آید کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و روغن بادام باید داد و اگر با این شربتها
اندکی شراب رقیق سپید بیامیزند تا زودتر در رگها بگذرد نافعتر باشد و آب سرد اگر با شراب رقیق ممزوج
کنند صواب بود و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن مغز کدو و شیر زن در بینی چکانیدن و در گوش همچنین چکانیدن
و لعاب اسبغول و آب برگ خرفه فشارده بر سر او می نهند و از آرد جو و برگ خطمی و بنفشه ضماد بر می نهند و
شب وقت خواب لعاب اسبغول و جلاب و روغن بادام دهند و طعام او حسوهای نرم باید داد چون کشکاب
غلیظ با روغن بادام و گوشت آبه از گوشت بزغاله و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش پوست کنده و اسفاناخ
همه با اندکی کوک و گشنیز تر و اگر تشنج طفلی را افتد شربتها دایه او را دهند و روغنها و ضمادها بر اندامهای
طفل بکار دارند و آنرا که تشنج بسبب زخمی افتد نطولها که از کشک جو و بابونه و خطمی و بنفشه و غیر آن پخته
باشند بر موضع الم و بر اصل عصبها و بر سر او می چکانند و آنرا که تشنج بسبب گزندگی جانوران زیانکار افتد
علاج او اندر گفتاری که در دفع مضرت زهرهاست یاد کرده آید و آنرا که تشنج بسبب تبهای محرقه افتد علاج
او علاج تشنج خشک است که یاد کرده آمده است و ماوای او اندر هوای سردتر باید ساخت و هوای خانه
بتدبیرها که اندر کتاب حمیات یاد کرده آمده است سردتر باید کرد و آنرا که تشنج بسبب دردی افتد علاج
تسکین آن درد باید کرد و آنرا که تشنج بسبب آماس عصبی افتد علاج آماس کنند

نطول

باب هفتم از جزو چهارم از کتاب ششم از گفتار نخستین اندر یاد کردن کزاز

کزاز

باید دانست که لفظ کزاز چند وجه بکار داشته اند گاهی تشنج گردن را گویند که در باب گذشته یاد کرده آمد و گاهی تشنج گردن را
گویند خاصه اگر عضلها و عصبهای گردن از پیش و پس کشیده شود و گردن راست بماند چنانچه پیش و پس نتواند
جنبانید و گاهی کزاز تشنج را گویند که از سردی و فسردگی افتد و متاخران اصطلاح بر آن کرده اند که تشنج آنرا گویند
که ماده در عضله عضوی افتد و پهنای عضله زیادت گردد و با الم و بدان سبب عضو اندر کشیده شود و کزاز
آنرا گویند که عضلها و عصبها بر عضوی سخت شود و از سوی پیش و پس کشیده شود و راست بماند و حرکت

کزازه

از همه

نتواند کرد پس بدان باید که معنی کزاز آنست که عضو از جوانب کشیده شود و عضلها او پهن تر و کوتاه تر نشود و معنی تشنج
آنست که عضو بیک جانب کشیده شود و عضلها و عصبهای او پهن تر و کوتاه تر شود پس ازین روی کزاز
ضد تشنج است لکن نوعی است که در تحت تشنج افتاده است از بهر آنکه سبب هر دو صلابت و آفت
عصب بود لکن صورت هر یک ضد دیگریست از بهر آنکه گفته اند دو ضد اندر تحت یک جنس بسیار افتد
چنانچه سیاه و سپید هر دو در تحت لون افتد و از بهر آنکه کزاز تشنج مضاعف است یعنی دو تشنج است نه
بینی که عضوی که از سوی پیش و پس کشیده شود راست بماند بدین سبب واجب کند که کزاز گزنده
تر از تشنج باشد و بحران زودتر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج هر دو از تب خالی باشد و
اسباب کزاز همچنین اسباب تشنج است از یک وجه و از وجهی دیگر بر خلاف آن باشد از بهر آنکه سبب
کزاز گاهی امتلا بود و گاهی خشکی و گاهی یخی باشد که بعصب جماعه رسد و عصب از آن نفرت جوید و گاهی
آماس بلغمی این چهار سبب ازین وجه باسباب تشنج ماند و ازین وجه کزاز بیشتر از بادهای غلیظ افتد که عصبها
را بکشد مخالف آنست اگرچه گاه باشد که سبب تشنج باد باشد لکن نادر افتد و تشنج بادی در یک عضو
بیش نباشد و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از بادهای غلیظ افتد که بر همه تن مستولی گردد و صعب و
عسر بود و علاج بدشواری پذیرد و تولد کزاز ازین اسباب برین وجوه افتد که یاد کرده آید هر گاه که رطوبت
اندر میان لیفهای عصب و عضله افتد و آنجا بفسرد و صلب گردد و بدان فسردگی و صلبی بماند حرکت انقباض
بدان سبب باطل شود و گاه باشد که رطوبت اندر میان لیفهای عصب و عضله گذری یابد چنانچه هم شکل لیفها
بدرازنا بکشد و اندر پهنا جای کمتر گیرد همچون ماده استرخا و بدان سبب اندر درازا عضله نقصانی پدید
باشد و فرق میان کزاز و استرخا آنست که ماده استرخا و رقیق بود و عصب را آغشته کند و ماده کزاز
پس از آنکه در میان لیفها گذر یافته باشد بسببی از سببها صلب و فسرده شود و بسبب فسردگی و صلبی حرکتها
عضو باطل شود و گاه باشد که ماده کزاز هنوز در میان عضله جای گرفته نباشد لکن بنزدیک وتر و عضله رسیده
باشد و آنجا صلب گردد و بفسرد و حرکت انقباض باطل گردد و سبب درد کزاز آنست که ماده در میان لیفها
افتد و حرکت انقباض آنرا بفسراند بدان سبب درد تولد کند و گاه باشد که عصبها از یخی و المی بگریزد

نه بر سبیل تقلص و بهم باز آمدن لکن بر سبیل باز زدن و دور شدن از موضع الم و این نوعی کزاز است که از قی کردن
بافراط افتد و از گزیدن جانور زیانکار و از زخمی که بر عصب آید و بدان ماند که عصبها بسبب گزیدن ماده فم
معده را از معده می بگریزد یا بسبب الم زخم و الم گزیدن جانور زیانکار از موضع الم دور می شود و گاه باشد که خشکی
غلبه کند و این چنان باشد که رطوبتهای اصلی از میان لیفها و عضلها بتحلیل خرج شود و پهنای عصب و عضله فراز
هم آید و درازا زیادت شود بدان سبب راه فرود آمدن قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک
آنست که در تشنج درازای پهنای عضله کمتر شود بسبب سوختن و بریان شدن مغز و عصبها و در کزاز پهنا کمتر
شود و درازا نه بدین سبب است که تشنج خشک خطرناک از کزاز خشک است و از انواع کزاز بعضی بود
که از سببی عظیم و ماده قوی افتد و عسر بود و بعضی از اسباب ضعیفتر افتد و همچون انواع تشنج که اسباب آن
ضعیفتر باشد و اسباب این نوع کزاز بعینه همان اسباب باشد که در باب تشنج یاد کرده آمده است و بسیاری
باشد که مردم چیزی گران بردارند یا بر زمینی سخت جهند عضلها او کشیده شود و کوفته گردد و یکساعت یا بیشتر
بر آن شکل بماند و هرچه ازین انواع افتد از جمله کزاز شمرند لکن همه سهل باشد و زود گشاده شود همچنانکه
تشنج دماغی بد بود کزاز دماغی نیز بد و خطرناک بود و حال اطفال اندر کزاز همان باشد که در تشنج یاد کرده
آمده است علامتها هر گاه که عضلها قفا و پشت همه سخت شود و آب دهان و شربت بحلق فرو بردن دشوار
گردد و اختلاج اندر همه اندامها پدید آید و زبان گرانی کند و در همه تن خارش پدید آید که اگرچه بخارند از آن
خاریدن لذت نیابند این همه مقدمه کزاز باشد و اگر کسی را اندر احشا دبیله یا قرحه بود در سوب بول او ریم باشد
ممکن بود که آن ریم بطریق بول پاک نگردد و بعضی بجانب دماغ بر آید و کزاز دماغ تولد کند و علامت بر آمدن
آن بجانب دماغ آنست که در پشت قشعریره همی یابد و چشم تاریک می شود و سر و گردن عرق میکند و هر گاه
که در کزاز فواق پدید آید و سخن پریشان گوید امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که آغاز
تشنج با خر یا حرکه عضله باشد و اندر آغاز کزاز عصبها و عضلها کشیده گردد و راست بماند بی حرکت روی و
چشم خداوند کزاز بروی خداوند خناق ماند روی سرخ و چشمها برخاسته و گاه باشد که چشمها زود زود
برهم میزند و اشک می ریزد و دندانها برهم می نشیند و هیچ بحلق فرو نتواند برد و فواق پدید آید و گاه

و عصبها م

باشد که عضلهای روی کشیده شود و بیمار خندان روی بماند و بعضی را سر و گردن بسوی پیش بیرون داشته شود
و بعضی را بسوی قفا باز کشیده آید و از چپ و راست نتواند نگریستن و بعضی را عضلهای شکم کشیده شود بر
شکلی که قوت دافعه را باطل شود و بعضی را عضلهای مثانه چنان کشیده شود که قوت دافعه را باطل کند و بول
باز گرفته شود و بعضی را عضلهای مثانه بر شکلی کشیده شود که قوت ماسکه باطل گردد و بول باز نتواند داشت
و بعضی را عضلهای مثانه چنان کشیده شود که بعضی رگها بگسلد و یا سر رگی گشاده شود و بول خون گردد و
بعضی را معا مستقیم و عضله مقعد بر شکلی کشیده شود که ثفل باز نتواند داشت و بعضی را بسبب غلبه سردی
و فسردگی قولنج گیرد و در بیشتر حالها بول همچون آب و کفک بلغم و قیهای کفک بسیار و بزرگ باشد و سبب
بسیاری و غلیظی بادها و بسیار باشد که عضلها و عصبها بیمار با کشیدگی بپیچیده شود و چنانچه از جامه خواب
بیرون افتد و علامتهای کزاز امتلایی و کزاز ورمی همچون علامتهای تشنج امتلایی و ورمی بود و همه انواع کزاز
بیخوابی و اندر دخالی نباشد خاصه در میان دو کتف معالجات علاج کزاز امتلایی همچون علاج تشنج امتلایی است
بعینه و علاج کزاز خشک علاج تشنج خشک است لکن از بهر آنکه سبب کزاز در بیشتر حالها سردی و فسردگی
روغنها و ضمادها که درین نوع بکار دارند میل بگرمی و نرمی باید کرد و در کزاز امتلایی محجمه بر سرها عضلها نهادن
تا حرارت بدو باز آید سخت مفید بود و روغنها گرم مالیدن و اگر عرق کند باید گذاشت که بر تن وی سرد شود
لکن به پشم پاره تر گردد پاک می باید کرد و در روغن زیت نیم گرم نشاندن و پیه خوک و پیه خرس و پیه شیر
و پیه کفتار و پیه گاو کوهی گداختن و مالیدن و روغن سداب و جند بیدستر و قسط رومی همه بهم حقنه
کردن سودمند بود و آنرا که از حقنه تیز که امعا بخراشد شیر خر با روغن دنبه حقنه باید کرد و اندر کزاز خشک
نیز بر عضلها باید دوشیدن و ضمادها بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و روغن دنبه و موم
زرد و روغن کنجد نافع باشد صفت ضمادی نافع بگیرند آرده تخم کتان و آرده تخم کنجد از هر یکی دو جزو و
آرده حلبه یک جزو همه را در شیر و با روغن کنجد بپزند و بر عضلها نهند صفت ضماد دیگر بگیرند پیه بز و پیه مرغ
خانگی و مغز ساق گاو و دنبه گداخته و روغن کنجد همه را در هم گداخته و نشاسته سوده همه در وی بپزند
و بر عضلها نهند و طعام ایشان چیزهای نرم باید داد چون ماء اللحم و شوربای گندم رقیق و زرده خایه

کند و بول و براز باز گرفته

است

ضماد

ضماد

نیمبرشت و شورباج مرغ فربه این همه بی نان دهند از بهر آنکه هرچه خاییدنی است بحلق در بماند و از بینی
بیرون آید و رنج زیادت شود و من زنی را دیدم که کزاز ویرا بگرفتی یکساعت بماندی نزدیک آتش بردندی
خلاص یافتی و من حمل بر آن کردمی که مادهٔ کزاز او بادی سرد و غلیظ بودی که بر عضلهاء گردن او و حلق
و روی او مستولی شده بودی باب هشتم از جزو چهارم
فنجنلج
از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن فنجنلج بباید دانست که این حالی باشد که
بر مردم پدید آید و طبیبان بتازی الثوی گویند و فنجدج نیز گویند و آنچنان باشد که مردم چند روز طعام و شراب
وبادها ه
زیادت خورد و ریاضت کمتر کند و بدان سبب تن او ممتلی گردد و بخارها اندر رگها و عضلهاء او جمع شود
و در خویشتن ماندگی یابد و این ماندگی بتازی اعیا گویند و بسبب بسیاری بادها و بخارها عضلها و رگها
کشیده شود و مردم خویشتن را همی بپیچد و همی بازد و تمطی و تثاوب میکند و رنگ چشم و روی سرخ شود
این حال را الثوی گویند و فنجیدج نیز گویند و این لفظی پارسی است معرب کرده اند یعنی تازی کرده اند
معالجات هرگاه که این حالها پدید آید همه نشانهاء امتلا باشد بزودی تدبیر استفراغ باید کرد و نخست
بایه خونی و صفرا کم کردن و در بیشتر حالها مردم محرور را از این امتلا بآب سرد آسایش یابد از بهر آنکه آب
سرد اخلاط را از حرکت جوشیدن فرو نشاند و کشنیز خشک با شکر کوفته سفوف کردن هم این فعل کند و
فج
آنجا که ماده بادها و بخارها بیشتر و غلیظتر بود و مزاج گرم نباشد فج پرورده و ناپرورده خوردن و سفوف
کردن سود دارد و بادها را تحلیل کند و خادمان گرمابه رگهاء ساق بگیرند و حالی مانند سبات و غشی پدید آید و این رنج
بدان زایل کند از بهر آنکه این رگها گذر روح است و هرگاه که گذر روح بسته شود روح جمع شود و چون بگشاید روح
یکبار حمله آورد و بادها و بخارها که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل کند لکن فرو گرفتن آن رگها خطر است و هر گاه
که فرو گیرد دست بزرگ دیر نشاید گذاشت و زود رها باید کرد از بهر آنکه طاقت ندارد که نفس خویش فرو گیرد
والاخطر بود والله اعلم جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر شناختن انواع
صداع از هر جنس و این جزو بیست و یک باب است باب نخستین
انواع صداع
از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع گرم بی

ماده

ماده باشد بباید دانست که اسباب صداع گرم که بی ماده باشد پنج نوع است یکی مقام کردن بسیار اندر آفتاب
و گرمابه گرم و نزدیک آتش دوم سخن بسیار گفتن و شنیدن و چیزی بآواز بلند خواندن سیوم خشم گرفتن چهارم
خوردن و بوییدن چیزهاء گرم پنجم طعامها خوردن از وقت عادت اندر گذرانیدن علامتها پنج نوع است
یکی خوش آمدن هواء خنک و آب سرد و مانند آن دوم تشنگی غلبه کردن سیوم کم خوابی و خشکی چشم و بینی
چهارم درد سری گرانی پنجم بول رقیق معالجات صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر و مانند آن همی
بویانیدن و روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن بید هر کدام که حاضر بود با گلاب و سرکه بهم بزنند
و بر سر کنند و بر پیش سر که موضع دماغ است می نهند و مقدار هر یک بر این مثال باید بگیرند روغن ده درم و گلاب
ده درم سرکه یک دو درم یا سه درم و آنرا که خنکی باید سرکه فزون از روغن کنند و آنرا که میانه باید سرکه با روغن
برابر کنند و آنرا که کمتر باید سه یک وزن روغن کنند تا چهار یک بمقدار حاجة میکاهند و می افزایند بحسب مشاهده
و اگر حاضر بود برگ سیب و برگ بید و برگ آبی و ساق خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ رز
و سرنی تر بکوبند با این گلاب و روغن و سرکه بهم بیامیزند و بدان ضماد سازند و بر سر می نهند و اگر حرارت سخت
قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب بید و مانند آن تر کنند و بر سر می نهند و هر وقت که
ضماد گرم شود بردارند و دیگر سرد کرده بر نهند و این ضمادها از پس سر دور دارند از بهر آنکه پس سر جایگاه
مبداء عصب است و این ضمادهاء خنک عصب را زیان دارد و گلاب بسیار بر سر نهادن سخت نافع بود و اندکی
بر نهادن درد سر زیادت کند و چون صداع اندر انحطاط افتد این ضمادها بدین خنکی بکار نباید داشت
لکن روغن بابونه با وی بیامیزند و خنکیها بمقدار حاجة می کاهند و بباید دانست که صداع آفتابی را اگر زود
دریابند و علاج کنند زود زایل شود و اگر بزودی علاج نکنند عسر گردد و بسیار بود که صداع آفتابی بخارها
را بجنباند و بجانب دماغ بر آرد بدین سبب اندر علاج آن استفراغ خلطی که کان افتد بیشتر حاجة
باشد و الا آفه قوی گردد ~~و بجنباند و بجانب دماغ~~ و روغن گل و شیر زنان سرد کرده اندر بینی چکانند سود
بود و شربت پست جو و شکر و کشکاب و اسبغول و آب انار ترش و شیرین و طعام مزورهٔ آب غوره و
مزورهٔ آلو سیاه و مزورهٔ خرما هندی و طفیشل از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد

کد از برگ خرفه و جوات سازند یا برگ خرفه و آب غوره و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع خشک بود
این بوارد از آب آلو سیاه و آب خرنوب سازند و ماهی خرد بسرکه پخته موافق بود و آنجا که هیچ حاضر نباشد
نان مغسول سودمند بود و این چنان باشد که نان در آب سرد بشکنند و یکساعت بنهند و آن آب از وی بریزند
و آب تازه کنند و یکساعت دیگر بنهند پس آب دیگر باره بریزند از وی و آنرا بدوغ ترش یا بآب انار یا بسرکه
یا بآب غوره خوش کنند و بخورند و اگر بآب غوره تر کنند روا باشد و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کوک
و برگ کدو و اسفاناخ مزوره سازند و هم میوهاء خنک چون امرود چینی و سیب و آبی و انار ترش و ریچ
و لیمو و مانند آن نافع بود و اگر مغز تخم خیار و مغز کدو شیرین و تخم خرفه بکوبند و با پست جو و شکر بدهند
نافع بود باب دوم از جزو پنجم از گفتار نخستین
از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع گرم صفراوی بباید دانست که علامتهاء صداع صفراوی
هفت نوع است یکی زردی روی و نحیفی دوم تلخی دهان و تشنگی و درشتی زبان سیوم سوزانی سر چهارم
بیخوابی و خشکی چشم و بینی پنجم نبض سریع ششم خیالات زرد بچشم آمدن هفتم ضجری و زود خشم گرفتن
معالجات نخست تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم بود استفراغ
بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب آلو سیاه و آب میوها و خرما هندی و آب انار ترش و شیرین و ترنجبین
باید کرد تا هر دو مقصود بیکی حاصل شود و آنجا که حرارت بدان عظیمی نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع
صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین بشراب غوره و آب تخمها و پست جو و شکر باید داد و آنجا که
هم ص
در حلق و سینه درشتی باشد بر تسکین بشراب بنفشه و شراب آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد و آنجا که
حاجة آید که بخار از دماغ باز دارند و حرارت را تسکین کنند هیچ شربت موافق تر از اسبغول و شکر نیست
و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ بکوبند از هر یک راست راست و شکر بوزن هر سه و بامداد و شبانگاه مقدار
دو درم یا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنرا که طبع خشک بود و درد شکم بود
شیاف
و باد و قراقر رنجه دارد شیافی سازند از صابون رقی تا طبع فرود آرد یا بوره و نمک بساید در آب کنند و پشم
پاره یا پنبه بدان تر کنند و بردارند و از پس آنکه استفراغ کرده باشند آب بنفشه و نیلوفر و آب بید

وگلاب

و گلاب و آب کوک و آب عنب الثعلب و غیر آن بر سر می نهند چنانچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و
آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بید بکار دارند و چون
استفراغ کرده باشند شیر زنان و روغن مغز کدو شیرین یا روغن تخم خیار یا روغن نیلوفر اندر بینی چکانند و آب
کوک اندر چکانیدن خداوند خشکی و بیخوابی را سودمند بود و آنرا که خشکی غالب بود شیر زنان بر سر دوشیدن
و شیر خر بر سر نهادن سود دارد لکن اگر قوت ضعیف بود بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل
بخور
و کشک جو و اندکی بابونه اندر آب بپزند و روغن خطمی و روغن بنفشه بر این آب ریزند و سر ببخار آن دارند و
ازاری در سر او کشند تا بخار پراکنده نشود و هرگاه که این تدبیرها کرده باشند و یک هفته بگذرد و صداع زایل
ضماد
نشود بباید دانست که بتحلیل حاجتست از بابونه و خطمی ضمادی سازند و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب خوش فاتر
بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه از طعام کوک و سرکه خورد و از روغنها روغن بابونه بکار دارند و آنرا که
شراب آلو
درین علت تب آید این ضمادها و روغنها از وی دور دارند و بعوض آن سرکه و گلاب و کافور و بنفشه
و مانند آن می بویند صفة شراب آلو بگیرند آلو سیاه و بشویند تا غبار و خاک از وی دور شود و آنرا در آب تر
کنند چندانچه سه انگشت بهم باز نهاده باشد بر سر بایستد و آنرا بجوشند تا پخته شود و بدست بمالند و همچنانکه از
نخست آب کرده باشند دیگر آب با گلاب بیامیزند با وی و بپالایند و چندانچه وزن آلو بوده باشد نیم وزن آن شکر
بنهند و بقوام آرند طبع را نرم کند و در بیماریها گرم نافع بود و اگر حاجة آید نیم دانگ سقمونیا و یا دانگی در وی حل
جلاب
کنند و بدهند طبع را نرم دارد و استفراغ تمام حاصل آید صفة جلابی که طبع را نرم کند و درشتی حلق و سینه را
سودمند بود و خداوند قولنج و لقوه را اگر با علت حرارتی رنجه دارد با آب بیامیزند بجای ماء العسل شکر بگیرند
شکر طبرزد یکمن آب سه من بآتش نرم بپزند ~~تا هر دو برده~~ و کف بردارند و بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورد
مطبوخ هلیله
و اگر حرارت سخت قوی بود بهر منی شکر یکمن لعاب اسبغول و سه من آب یا گلاب بر افکنند و بپزند و بقوام آرند
صفة مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر بیست درم و اندر یکمن آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و
نقیع هلیله
بپالایند و مقدار سی درم شیرخشت اندر هفتاد درم از این مطبوخ حل کنند و باز بپالایند و بخورند و اگر شیرخشت
حاضر نباشد سی درم از این جلاب که وصف کرده آمده است با چهل درم ترنجبین بر افکنند صفة نقیع هلیله

بکیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم آب آلو سیاه صد و سی درم هلیله را بکوبند اندر هاون سنکین و
ازین آب اندک اندک بروی میچکانند و می سایند تا آب قوت هلیله بستاند و بپالایند و می
درین جلاب با سی درم ترنجبین برافکنند و بپالایند و بخورند صفة نقیع هلیله نسخه دیکر بکیرند — نوعی دیکر
هلیله زرد مقشر و خرما هندی و مویز منقی دانه بیرون کرده و سپستان از هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر
و بنفشه خشک از هر یک دوازده مثقال آلو سیاه شصت عدد همه را در سه من آب کرم تر کنند
و یکشبانروز بنهند و هر بامداد مقدار هفتاد درم ازان بپالایند و بیست درم شکر درافکنند و بخورد — آب به
صفة سهلی لطیف بکیرند انار ترش و شیرین و پوست باز کنند و انار را با تخم او بکوبند و بیفشارند — سهلی لطیف
و مقدار صد درم ازین آب با سی درم جلاب یا بیست درم شیرخشت بخورد صفة مطبوخ بنفشه — مطبوخ هلیله
بکیرند عناب بیست عدد بیخ سوس محکوک وضوض ده درم بنفشه خشک هفت درم بپزند و بپالایند
و بیست درم شکر و بیست درم ترنجبین و بیست درم خیار شنبر در وی حل کنند و بپالایند و بخورد
صفة حب بنفشه بکیرند بنفشه یک درم کل سرخ دانکی سقمونیا دانکی بکوبند نرم و بلعاب اسپغول — حب بنفشه
بسرشند و حب کنند صفة نقیع صبر بکیرند آب کشنیز فشارده یکمن صبر سقوطری بیست درم — نقیع صبر
هر دو را اندر شیشه کنند و در آفتاب نهند بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اکر بر یکدیکر نهند
و قدری مخصوص ازان بدهند و اکر کسی را در اسافل سوزشی باشد و دردی بود بر هر شربتی یک درم
کثیرا سوده برافکنند و آنرا که حرارت سخت غالب بود و در حلق و سینه او درشتی بود اکر مقدار اکثر که
با آب کرم بیامیزند و بخورد طبع اجابت کند و صواب باشد صفة ضمادی که بر سر نهند بکیرند تخم کوک — ضماد
و شیاف مامیثا و صندل سرخ و صندل سفید و کل سفید و فوفل و از هر یکی یک جزو افیون نیم جزو همه را
بکوبند و بپزند و بسرکه و کلاب تر کنند و بر سر نهند و خرقه تر کنند و بر سر ضماد بپوشند و آنرا که درد — بسرکه
بیطاقت بود و قوت قوی نشود و حرارت عظیم باشد افیون در آب کوک حل کنند و طلی کنند اکر ساکن
نشود و درد دشوار باشد یک طسوج کافور و یک طسوج افیون در روغن بنفشه یا روغن بید حل کنند
و در کوش و بینی چکانند و این همه پس از استفراغ کنند و طعام ازان نوع که در باب کذشته یاد کرده

آمده است و آنرا که صفرا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی آنست که با صداع
غش کشتن بود و شهوت طعام ضعیف باشد و طعام کمتر کوارد و بر کرسنکی و تهی معده صداع قوی کردد و تشنکی غلبه
کند و دهان تلخ بود علاج او نخست تدبیر قی باید کرد خاصه سکنجبین و آب نیم کرم و اکر نخست ماهی تازه خورد پس
سکنجبین با آب برک خیار قی تمام برآید و هر بامداد لقمه چند نان با آب غوره یا شراب انار یا شراب لیمو و شراب ریواج
بخورد و سرکه و کلاب و روغن بر سر می نهد و اکر باسهال صفرا حاجت آید تدبیر آن باید کردن چنانچه درین باب
یاد کرده آمده است و از پس استفراغ بابونه و برک مورد و کل سرخ اندر آب بپزند و سر بخار آن دارد و بدان آب — بخور
می شویند و روغن بابونه با روغن مورد بیامیزند و صمغ سرد در وی حل کنند و بر سر می نهند تا دماغ را بغایت
قوت دهد و اکر برک سرد درین روغنها بپزند صواب باشد و همچنین استفراغ بهلیله زرد با ایارج فیقرا سخت
نافع بود باب سیوم از جزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب

ششم اندر یاد کردن صداع کرم خونی باید دانست که صداعی که از غلبه خون تولد کند علامت
آن پنج نوع است یکی کرانی سر و چشم و کرانی اندامها و ماندکی بی سببی ظاهر دوم غنودن بسیار و ملالت و تمطی و تاوب
سیوم شیرینی دهان چهارم سرخی چشم و روی و برخاستن رکها پنجم دمیدن دهان و بدید آمدن دملها و بثرها و در خواب
چیزهای سرخ دیدن و خویشتن را خون آلود دیدن و خاریدن سر رک و جای حجامت و خون آمدن از بینی و
بن دندانها و مقعد معالجات نخست رک قیفال یا رک اکحل بباید کشاد و اکر قوت و فصل و حال و عمر مساعد بود — ت
خون بمقدار حاجت بیرون باید کرد و اکر قوت ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را پس از فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات
که در باب کذشته یاد کرده آمد نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطول همه ازان نوع ساختن و اکر همه تدبیرها کرده
باشد و هنوز درد سر باقی باشد رک بینی یا رک صافن بباید زد یا بر ساق حجامت باید کرد و پایها در آب کرم نهادن
و شستن و بعد از استفراغ چیزهای خنک بوییدن باب چهارم از جزو پنجم

از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع سرد که بی ماده بود
باید دانست که علامتهای خاصه صداع سرد که بی ماده بود سه نوع است یکی آنکه اندر سر و چشم حرارتی و کرانی نبود و از
بینی تری پالاید دوم آنکه اندیشهای فاسد بسیار کند هم از جنس رعونت و نامردی سیوم بول رقیق و سفید

معالجات جالینوس میکوید علاج هر دردی و بیماری که بی ماده باشد سرد و کرم پس دشوار شود و صداع سرد بی
ماده را روغن سداب کرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و آنرا که سردی سخت غالب باشد درین روغن
فرفیون درافکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمین و روغن مرزنجوش و روغن بان و روغن حب
الغار هم اندرین باب نافع باشد و نمک و ارزن کرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه اندر آب پختن و مالیدن
سودمند بود و صداع سرد زایل کند و آن آب بر سر ریختن و سیر خوردن و مشک بوییدن و سرکه بر خاکستر ریختن
و بر سر مالیدن درد سر زایل کند و آنرا که در تن خلطی بد باشد اکر در آفتاب نشیند و سر برهنه کند سودمند بود
و شراب انکوری خوش با زیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دوقو و فطراسالیون و مانند این سودمند
بود و اکر در معده خلطی بود که بد باشد که بخار آن بدماغ برآید و آنرا که باد سرد و سرما زده باشد غذا کمتر باید داد
و مسهل باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و بسرما بیرون آمدن و از همه حرکتهای بدنی و نفسانی چون اندیشه
و غم و جماع و غیر آن باز باید داشتن و طعام نخوداب بروغن زیت و کندنا و سداب و خردل و صعتر و زیره و
کرویا و پلپل و حلتیت و سیر و مانند آن باید داد و اکر طبع خشک بود چغندر بخردل و آبکامه آچار کرده و انجیر
خشک در ماء العسل فرغار کرده اکر بدهند صواب باشد باب پنجم

از جزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع
بلغمی باید دانست که علامت صداع بلغمی هفت است یکی کرانی سر و چشم دوم کسلانی و دیر کاری سیوم بسیار خفتن
و کرانی بی خوابی چهارم فراموش کاری پنجم پالودن تریها از بینی و بسیاری اشک و بسیاری آب دهان
و آرزوی آب ناکردن ششم بول غلیظ و رقیق سفید هفتم نبض بطی و متفاوت و باید دانست که همیشه از رنک
روی و رنک چشم نتوان دانست که ماده صداع کدام خلط است مکر آنجا که خلطی دیکر سبب درد آنجا کشیده شود
و او دفع نتواند کرد بدین سبب ممکن است که اکر ماده صداع بلغم بود از بهر کشیده شدن خون بموضع درد حوالی
آن رنک چشم و رنک روی میل بسرخی دارد یا ملمس کرم بود معالجات نخست تدبیر استفراغ بلغم باید کرد
بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و حب شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اکر ممکن باشد
حقنه تیز کردن چنانچه در بابها کذشته یاد کرده آمده است و از پس استفراغ غرغره کردن و روغنهای

کرم بر سر نهادن و در بینی و کوش چکانیدن و نطولهاء موافق بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخورها سوختن — حب صبر
و طلاء موافق بر سر کردن اما صفة حب اصطمخیقون و حب قوقایا پیش ازین یاد کرده آمده است صفة حب الصبر
بکیرند صبر اسقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم کل سرخ و انیسون و زعفران از
هر یک یک درم کثیرا دو درم حب کنند چنانچه رسمست شربتی دو درم بوقت خواب بر سبیل شبیار بکار برند — نوعی دیکر
صفة حب صبر نسخه دیکر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل دانکی و نیم سقمونیا و مقل و کثیرا از هر یکی دانکی حب — حب ایارج مرکب
باب کرنب یا باب کرفس یا باب بادیان این جمله یک شربت بود صفة حب ایارج مرکب بکیرند ایارج فیقرا یک درم
شحم حنظل دانکی و نیم افتیمون دو دانک انیسون دانکی و نیم مقل و کثیرا از هر یک دانکی حب کنند باب کرفس و آنجا — حب یوحنا
که حاجت آید ایارج روفس و ایارج جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفة حبی که یوحنا ابن ماسویه
کرده است بکیرند ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم ملح هندی سه درم تخم کرفس سه درم غاریقون
سه درم بسفایج سه درم فراسیون سه درم تربد ده درم بزر الانجره ده درم افتیمون چهار درم همه را بکوبند — نوعی دیکر
و حب کنند قدر پلپل و شربت دو درم یا دو مثقال بر سبیل شبیار هر سه شب یک شربت بدهند صفة نسخه
دیکر بکیرند ایارج فیقرا یک درم تربد مجوف تراشیده یک درم شحم حنظل و ملح نفطی از هر یکی دو دانک سقمونیا
و انیسون و عود خام از هر یکی دانکی مقل دانکی حب کنند چنانکه رسمست و آنرا که این چیزها فایده نکند بعد
بکیرند ایارج ارکاغانیس چهار درم و هفت درم افتیمون و بیست درم مویز منقی دانه بیرون کرده اندر یکمن
آب بپزند تا دو بهر برود و بپالایند و ایارج را در وی کدازند با یک درم نمک و ناشتا بدهند صفة غرغره — غرغره
بکیرند ایارج فیقرا کوفته و بیخته اندر سکنجبین یا اندر آبکامه حل کنند و بدان غرغره کنند و خردل کوفته اندر سکنجبین
یا اندر آبکامه غرغره کردن موافق بود صفة غرغره دیکر مجرب بکیرند عاقرقرحا و صعتر و خردل و پوست بیخ کبر
همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند و بسرکه عنصلی حل کنند و بکار دارند صفة نطول بکیرند پودنه دشتی و نمام و
شیح و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش و قیصوم و شبت و برک غار همه بپزند چنانکه رسمست و سر بخار
آن دارند و آب او بر سر او می چکانند چنانکه در بابهاء کذشته یاد کرده آمده است صفة طلی نافع بکیرند فرفیون — طلی نافع
و بروغن یاسمین بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند در پیشانی بنشانند صفة سعوط بکیرند شونیز چهار درم نوشادر — سعوط

[illegible]

و تربد از هر یکی یکدرم اندر بعضی نسخها بعوض تربد بورق آورده اند همه بکوبند و بپزند با روغن یاسمین یا روغن
بادام تلخ بسرشند و اندکی در اندرون بینی طلی کنند یا روغن یاسمین و روغن قسط و روغن سداب و روغن
بابونه و روغن بادام تلخ گرم در بینی و گوش درچکانیدن سود دارد و آنجا که درد صعب بود نیمدانگ جندبیدستر
و نیمدانگ فرفیون بروغن سوسن اندر گدازند و به بینی اندر چکانند و مرزنجوش و نمام و بابونه و نسترن — قطور
همی بویانیدن و پیش او عود هندی و سندروس و هیزم گز همی سوزانند و بلبل و کندش و جندبیدستر نرم در
خرقه بندند و ببوید تا عطسه آورد و اگر اندر گرمابه نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن
سودمند بود صفت طلی بگیرند فرفیون بروغن سوسن یا روغن یاسمین بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند — طلی
در حال درد بنشیند صفت طلی دیگر محمد زکریا می گوید بگیرند جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه را بشراب — طلی ثابت
کهن بسایند و طلی میکنند ثابت بن قره می گوید بگیرند صبر و مر و افیون و فرفیون از هر یکی دو درم صمغ عربی و
زعفران از هر یکی درمی و نیم جندبیدستر یکدرم قسط دو درم کندر سه درم عنزروت یکدرم و نیم افیون یکدرم
بشراب بسایند و لختی طلی کنند چنانچه غلیظ شود و از سرب قدری بر زبر آن نهند و به نبلط و آنرا که دماغ
گرم و ضعیف باشد این داروها بسپیده خایه مرغ بسایند و روغن گل و سرکه با آن یار کنند و آنرا که با صداع
سردی خوابی بدید آید روغن شبت بر سر می نهند و بگوش و بینی در می چکانند و شبت و بابونه و سوسن آسمانگون
در آب بپزند و آن آب بر سر آن می ریزند و آنرا که بدین علاجها صداع ساکن نشود سبل کنند اگر ساکن نشود
بر هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی
و صعتر و قلیه کنند یا گنجشک بریان کرده و کبوتربچه و کبک و دراج و تذرو و قلیه آبکامه و گوشت مرغی
از سپیدی جدا کرده و بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بگرمی بیشتر حاجت بود بروغن جوز بریان کنند
و حلوای عسل موافق تر از شکر باشد و طعام کمتر باید خورد و بسیار باشد که از صعبی درد سر آواز ناطاقل
شود آب گرم بسیار بر سر او باید ریخت و روغن گرم یا نفط اندر گوش او باید چکانید و آنرا که ماده
بلغمی اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی آنست که با صداع منش گشتن
و گرانی معده باشد و آروغهای ترش برآید و اگر قی کند رطوبتهای ترش یا شور برآید یا بلغمی بی طعم و هر — مقیی

ساعت دهان پر از آب می شود علاج او نخست قی باید کرد بمطبوخ شبت و لوبیاء سرخ و تخم ترب
انگبین و نمک طعام چنانچه معلوم است و از پس قی اندکی جلنجبین و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن
خورند و اگر دیگر روز ایارج فیقرا که بعسل معجون کرده باشند مقدار سه درم یا سه مثقال بدهند صواب بود
و آنرا که صداع پیوسته باشد هر بامداد نقیع صبر دهند بدین نسخه بگیرند سعد و سنبل و افسنتین رومی و — نقیع صبر
فقاح اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یکی یک مشت همه را بپزند چندانکه آب سرخ
شود و قوت داروها بگیرد و بپالایند و مقدار نیم من ازین آب را ده درم صبر در افکنند و در شیشه کنند
و در آفتاب نهند سه روز هر ساعت شیشه را بجنبانند از پس سه روز هر بامداد مقدار ده استار
آب بپالایند و سه درم روغن بید انجیر بر افکنند یا روغن بادام تلخ و بدهند و حبهاء دیگر که یاد کرده
آمده است و طلیها که یاد کرده آمده است همه موافق بود و آنرا که بدین تدبیرها صداع زایل نشود
داغ کردن صواب بود یکی بر میان سر و دو بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالا مغاک پس گردن و طعام
و شراب هم ازین نوع که یاد کرده آمده است و خرما قسب و زیتون پس از طعام خوردن موافق بود

باب ششم از جزو پنجم از گفتار نخستین

از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع سوداوی باید دانست که صداع سوداوی نخست — علامت ص
وسواس و اندیشهاء بد و تباه دوم بیخوابی سیوم تیرگی رنگ روی چهارم آنکه درد و گرانی سر
کمتر از آن باشد که در صداع بلغمی پنجم مزاج و تدبیرها گذشته و سالهاء عمر بر آن گواهی دهد بی خلاف
معالجات تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افیتمون و حبها که در باب علاج ماخولیا یاد کرده آمده — است
و همه تدبیرها از آن نوع باید ساخت و این حب نخست موافق بود بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله مقشر و پوست
بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوس از هر یکی ده درم سنبل و قصب الذریره از هر یکی
سه درم شکاع و باد آورد از هر یکی پنج درم همه اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید و بپالایند و
ده درم صبر سوده در افکنند و اندر آفتاب نهند شربت از ده درم تا پانزده درم باندازه قوت دهند
و آنرا که ماده سودا اندر معده باشد صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی مزاج سوداوی باشد

و آروغ ترش و ظاهر شدن علامتها ماخولیا علاج آن نخست قی باید کرد و آنرا که داروی قی قویتر باید — مقیی قوی
بگیرند خربق سفید و اندر ترب از نند و سه روز بنهند پس آن ترب را پاره پاره کنند و خربق از وی دور
کنند و او را با شبت و لوبیا سرخ بپزند و بپالایند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدهند و اگر نمک نفطی
یکدرم و تربد زرد یکدرم و خردل نیمدرم بکوبند و بعسل بسرشند و اندر مطبوخ ترب و لوبیا سرخ و
شبت حل کنند و بدهند صواب بود و استفراغها و تدبیرهاء دیگر چنانچه در علاج ماخولیا یاد کرده آمده است
می کنند

باب هفتم از جزو پنجم از گفتار نخستین

از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع که از بادها غلیظ تولد کند باید دانست که
علامتهاء صداع از بادهاء غلیظ و بخارها تولد کند پنج نوع است یکی درد صعب بی گرانی دوم تمددی که در
قعر چشم بود سیوم طنین و گردیدن درد از جای بجایی چهارم طنین و دوی پنجم آنکه اگر بخارها بسیار
باشد گاه ضربان کند و خیالها پیش چشم آید و گاه باشد که دوار و سدر تولد کند معالجات تدبیر
صواب درین علاج آنست که معده و تن از ماده فاسد که بادها و بخارها از وی خیزد پاک کنند بحب ایارج
و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن پاک کرده باشند هر بامداد ناشتا در گرمابه رفتن و شونیز و مرزنجوش
و جندبیدستر و مشک بوییدن و تخم بادیان پیش بینی دود کردن و روغن بادام تلخ در بینی و گوش
چکانیدن سودمند بود صفت سعوط بگیرند ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر و فرفیون و افیون و جندبیدستر از هر — سعوط
یکی نیمدرم مشک دانگی شکر و زن همه داروها همه را نرم بسایند و مقدار دانگی در بینی دمند و اگر در شیر زنان
حل کنند و اندر چکانند صواب بود بادها را بشکند و سدها را بگشاید و صداع کهن را سودمند بود و از چیزهاء بخار
انگیز و بادناک پرهیز نماید صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد از هر یکی ده درم هلیله زرد و هلیله — حب ایارج
کابلی از هر یک پنج درم انیسون و نمک هندی از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بسرشند و حب کنند شربت
یکبار خوردن دو درم و نیم بود یا سه درم و اگر درین علت ماده سوداوی باشد پنج درم افیتمون زیادت کنند
و آنرا که بادها اندر معده تولد کند و از معده بسر برآید علامتها دیگر جزوی که یاد کرده آمده است آنست که صداع
تبع ضعف بود و هر وقت که طعام بادناک و بخار انگیز خورد صداع زیادت گردد و چون طعام هضم — و درد معده ص

شود صداع ساکن تر گردد و درد سر آغاز کند و علاج آن نخست معده را بقی پاک کردن فرمایند پس ایارج فیقرا — از میان ص
دهند و از پس ایارج فیقرا ماء الاصول دهند بروغن بادام و اگر حاجت آید نقیع صبر دهند با روغن بید انجیر — ماء الاصول
صفت ماء الاصول بگیرند پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یکی ده درم بیخ اذخر و انیسون از هر — پنج درم مصطکی و نانخواه و قردمانا از هر ص
یکی سه درم افیتمون هفت درم سلیخه هفت درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون پنج درم پودنه جبلی همه را
بپزند چنانچه رسم است و بپالایند و هر بامداد مقدار سی درم گرم کنند و هفت درم گلنگبین درو گدازند و بپالایند و
چهار درم روغن بادام تلخ بر افکنند و بدهند و اگر ده درم صبر هم درین ماء الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب
نهند و از پس سه روز هر بامداد مقدار ده درم یا پانزده درم با دو مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب بود و از معجونها
معجون نیا و دواء المسک حلو و تریاق بزرگ و مثرودیطوس آنچه حاضر بود هر هفته یکبار بخورد و روغن
بید انجیر و مصطکی در معده مالیدن و هر بامداد در گرمابه رفتن و اندر طعام زیره و دارچینی و نانخواه کردن سودمند بود
و آبی که میخورد باید بختن و در آن آب مصطکی در افکنند و گلشکر با مصطکی و زیره سودمند بود و هر شب باید فرمود
تا پایها تا بقدم بمالند و گشنیز خشک و تخم بادیان و شکر اندکی بدادن تا بخورد و بخسبد و بدین تدبیر بخارها از جانب سر
منع کرده شود

باب هشتم از جزو پنجم از کتاب ششم

از گفتار نخستین اندر یاد کردن صداع که از خشکی خیزد باید دانست که علامتها صداع از خشکی
چهار نوع است یکی کم خوابی دوم خشکی بینی و چشم سیوم سبکی سر و بسیار بار که سر چنان سبک باشد که هر ساعت
سر بجنباند از بهر آنکه پندارد که جامهاء او از کار بخواهد استاد و چنان داند که بدان حرکت جامها تر تحکم شود و آنرا
که خشکی غالب شود چشمها دور فرو شود معالجات در جمله تدبیر چیزهاء تری فزاینده باید فرمود و نگاه کردن تا
مزاج میل بسردی دارد یا بگرمی تدبیر موافق مزاج باید فرمود و جلاب بخته و خایه مرغ نیمبرشت و ماء اللحم و شوربا
مرغ فربه و حسوها و چرب باید داد اما مردم محرور را خایه مرغ نیمبرشت زرده و سپیده بهم باید داد و بر ماء اللحم
و آب سیب و آب کوک و آب کدو بر باید افکند و در شوربا برگ کوک و اندکی گشنیز تر و اسفاناخ و کدو اندا
باید پخت و بروغن مغز کدو و روغن بنفشه در بینی و گوش چکانند و کف پای و مقعد و ناف بدان چرب کردن
و مبرود را در ماء اللحم شراب کهن و دارچینی و عسل بر باید افکند و از خایه مرغ زرده بی سپیده باید داد و روغن بنفشه

باروغن شبت آمیخته بکار باید داشت و مغز ساق گوساله و پیه مرغ و مسکه بر سر نهادن و در بینی و گوش نهادن
و پالوده بشکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهادن سود دارد باب نهم
از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع کز ضعیفی
فم معده خیزد باید دانست که علامت این آنست که صداع از تیغ گرسنگی خیزد و اگر چنان خیزد که طعام از
وقت عادت دیرتر افتد یا بامداد وقت آفتاب بر آمدن چیزی بخورد صداع قوی گردد و از پس هر کاری که نه مراد
او باشد زود ضجر شود و ملول گردد و از هر بوی ناخوش که بدو رسد غش گشتن و صداع خیزد معالجات
طریق علاج این صداع آنست که هر بامداد پست گندم اندر آب انار خورد و سیب و آبی و امرود چینی بجا بادی
سودمند بود در جمله اندر بیشتر حالها علاج این صداع همچون علاج ضعف و بیست که بشارکه فم معده تولد کند
و آنرا که با ضعیفی فم معده و جشاء آن فراج سرد باشد گلنگبین و انیسون و مصطکی و شراب سعید که در باب
ضعف معده باشد یاد کرده آمده است بکار بردن موافق بود و باقی علاج این علت علاج ضعف فم معده
باشد چنانچه اندر موضع آن یاد کرده آید و همچنین هر وقتی طبع نرم داشتن با یارج فیقرا سودمند بود و اگر هر
یک مثقال مصطکی و دو مثقال شکر بکوبد و شب وقت آنکه بخواهد خفتن بخورد معده را و دماغ را پاک گرداند
مجربست و طبع اندکی نرم گرداند و فم معده را قوی کند این ترتیب که یاد کرده آمد بغایت قوت دهنده است
باب دهم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب
ششم اندر یاد کردن صداع کز ان قوت حس دماغ خیزد باید دانست که علامت
این صداع آنست که از هر آوازی و از هر بویی قوی برنجور شود و آوازها و بویها ضعیف زود اندر یابد و افعال
دماغ همه بسلامت بود و مجری بینی پاک بود معالجات طعامها غلیظ باید داد چون جوش بره و پاچه بگندم
و کشک جو پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذاء دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت
قوی بود اندر طعام او کولشه و برگ کوک و ساق خرفه و کشنیز تر می پزند و شراب خشخاش شرابی موافق است
و ماهی تازه طعام موافق باب یازدهم از جزو پنجم از گفتار
نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع کز ان پس خواب خیزد باید دانست

که طریق علاج این رنج آنست که اول نگاه کند تا اندر کدام خلط غالبست تن را از آن خلط پاک کند بداروها که
بمزاج او لایق باشد و خاکستر بسرکه تر کنند و بر پیشانی و هر دو صدغ او بمالند و درین رنج خاکستر چوب انجیر
سودمندتر بود و اگر از خواب برخیزد در حال چیزی خورد صداع ساکن شود لکن از تنقیه خلط فزونی غافل نباید
بود باب دوازدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین
از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی کز ان پس جماع بدید آید باید دانست که اسباب این
صداع دو نوع است یکی خشکی مزاج است که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه اندر تن اخلاط فاسد بود و جرکه
جماع که حرکتست از حرکتها بدنی و نفسانی از آن اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ بر آید و بر انجانند معالجات آنرا که
علامتها خشکی ظاهر بود علاج او علاج صداعی خشکست و حقنها که کرده را فربه کند بکار داشتن چنانچه در
جایگاهش یاد کرده آید و طعام زرده خایه مرغ نیمبرشت باشد و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده اندر تنور
و کوفته و در جلاب آغشته و پیه آگند که مغز بادام و مغز حبة الخضرا و مغز جلغوزه و مغز فندق و فستق کوفته
اندروی سرشته باشند با اندکی تخم بادیان و شوربا مرغ فربه و نخود آب بط فربه و گوشت بزغاله و آنچه بدین
ماند و آنرا که علامتها امتلا ظاهر گردد تن را از خلط فزونی پاک باید کرد بفصد اگر لایق باشد یا با سهال و
دماغ را بروغن گل و روغن مورد قوت دادن و بابونه و برگ مورد و گل اندر آب پختن و بر سر او چکانیدن
و طعامی که خورده باشد هضم نشود بجماع مشغول نشاید بودن و اگر فصل تابستان بود و تن پاک کرده بود و
مرد جوان بود غسل کردن بآب سرد و بینی بروغن گل چرب کردن و بخفتن نافع بود باب
سیزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن
صداعی کز ان بخاری و بویی بدید آید باید دانست که شخصی را صداع او از بخارها و بویهاء گرم
تولد کند چون بوی مشک و زعفران و جندبیدستر و حلتیت و چون بخار معدن گوگرد و زرنیخ و مانند آن معالجات
علاج وی بکافور و گلاب و صندل و بنفشه و نیلوفر و آب بید و بوی میوهاء خنک باید کرد و آنرا که با گرمی
خشکی باشد کافور در روغن مغز کدو مالند یا اندر روغن بنفشه و نیلوفر و اندر بینی چکانند و روغن بید را
در قوت دادن و مزاج دماغ را باعتدال باز آوردن فضیلتی است بر دیگر روغنها و آنرا که این صداع از بویها

چیزهاء خنک تولد کند چون کافور و از آنجا چیزهاء گرم گرفته هم برین قیاس بمشک و زعفران و گرمابه و آب گرم علاج
کند باب چهاردهم از جزو پنجم از گفتار نخستین
از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی کز ان بادها تولد کند کز ان پرده دماغ
رسد باید دانست که آنرا که صداع از بادهاء سرد تولد کند نگاه کند تا از راه بینی بدماغ رسیده است یا از راه
گوش یا از راه هر دو مشک یا جندبیدستر بگیرند باندازه حاجت و بروغن شبت یا روغن خیری و مانند آن
حل کنند و نیم گرم بگوش و بینی اندر چکانند و بوی مشک و جندبیدستر و حلتیت و بوی سیر و مانند این سودمند
بود و ضمادهاء گرم تحلیل کننده که پیش ازین یاد کرده آمده است بر سر می نهند و آنرا که صداع از بادهاء گرم
تولد کند روغن شبت یا روغن گل آمیخته اندر بینی و گوش او چکانند نطولها و محلل معتدل و گرمابه معتدل
نافع بود و اندر هر دو نوع صداع از طعامهاء باد انگیز و بخارناک پرهیز باید کردن و طبع را نرم داشتن والله اعلم
باب پانزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین
از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع کز ان زخم و جراحت تولد کند باید دانست
که طریق علاج کردن این صداع نخست تدبیر آن باید کرد که درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن درد
بنشاند و دماغ را قوت دادن و اگر درد سخت عظیم بود سرکه دور دارند از بهر آنکه سرکه پوست سر او
عصبها راست کند و ماده بدان سبب روی بدان موضع آرد و درد زیادت شود و اگر جراحتی رسیده
باشد تدبیر رویانیدن جراحت باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت باعتدال باز باید آورد تا جراحت زود بروید
و تا حوالی معتدل نشود جراحت زود نروید و آنرا که از پس زخم جراحت نوبو نروید و آنرا که تب آید و عقل
بشورد نشان آن باشد که غشاء دماغ آماس میکند اگر فصل سال و مزاج و قوت مساعدت کند در حال
رگ قیفال یا رگ اکحل بگشایند و اگر مانعی بود از گشادن رگ تدبیر حجامت کند و از پس رگ زدن طبع را با
میوهاء و فلوس خیارشنبر یا بحقنه نرم باید گشاد صفت حقنه بگیرند کشک جو و بنفشه و خطمی اندر خرقه کتان کرده
از هر یکی پنج درم هر سه را در یکمن و نیم آب بپزند تا یکمن بود دو منی بمانند و بپالایند و ده درم روغن گل و ده
درم روغن بنفشه و ده استار فانید و نیم درم بوره با نمک درو حل کنند و بکار دارند چنین که وزن همه ده درم

نوعی دیگر حقنه قویتر

بود یا صد و ده درم صفت حقنه بگیرند برگ چغندر و بپزند و از آب او مقدار هفتاد درم بستانند و ده درم آبکامه و
ده درم روغن بنفشه بر افکنند و بکار دارند صفت حقنه قویتر بابونه و شبت از هر یکی پنج درم انجیر شکوی پانزده
عدد بنفشه و خطمی از هر یک ده درم بپزند چنانچه رسمست و بپالایند و یک درم نمک و یک درم بوره و ده درم انگبین
در وی گداز کنند و آنرا که حقنه ممکن نشود و تب نباشد استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر کسی را حرارت قوی بود چون
تب نباشد از حب قوقایا چاره نیست و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند
بامقدار پنج درم پنج درم فلوس خیارشنبر و آنرا که تب نباشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یکی سی درم بستانند
و پنج درم فلوس خیارشنبر و دو درم صبر و دانگی و نیم زعفران در وی حل کنند و بدهند و با تدبیر ضمادها که آنرا
با آماس تب بود آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بو سر آب بود همه را

ضماد دیگر

جمع کنند و بر سر می نهند صفت ضماد دیگر بگیرند عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و نار پوست هر سه را
در سرکه و آب بپزند و اندکی سک و عود خام و قصب الذریره بکوبند و بشراب کهن برچکانند و با مورد و گلنار
و نارپوست که بپخته دارند بسرشند و بر سر می نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادها معتدل بر نهند چنانچه با

ضماد معتدل

نوعی دیگر

قوت قبض قوت تحلیل بپذیرد دارد صفت ضمادی معتدل انار ترش و شیرین بشکافند با پوست و در شراب
کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند صفت ضماد معتدل بگیرند برگ مورد تازه و برگ سرو تازه و برگ بید و خطمی و
اکلیل الملک بکوبند و آب آن بکشند و اگر بپزند و آب آن بستانند روا باشد و روغن سوسن با این آب و با شراب
کهن بیامیزند و جوشی دو سه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته و اندر صره بسته با وی

ضماد محلل

بجوشانند و بدست اندر وی بمالند و بفشارند و خرقه بدان تر کنند و بر سر می نهند صفت ضمادی تحلیل کند بگیرند مر یک درم
کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم پنج درم روغن گل پنج درم روغن بگدازند و داروها را بکوبند و
بسرکه تر کنند و بدین موم روغن بسرشند و بر خرقه کتان طلی کنند و نیم گرم کنند و بر سر نهند و آنرا که حاجت بتحلیل
بیشتر باشد بدل سرکه شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسمین یا روغن شیر بخت تازه و آنرا

از روغن بنفشه

که با درد سر بیخوابی بود روغن گل و روغن بنفشه بر سر می نهند و آنرا که درد قویتر باشد روغن گل فزونتر کنند
و آنرا که رنج بیخوابی قویتر باشد روغن بنفشه فزونتر کنند از بهر آنکه روغن گل درد نشاند ترست و روغن بنفشه

خواب آرنده تر و طعام و کشکاب و مزوره کدو بمغز بادام و آنرا که با صداع دماغ بجنبد دو درم اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و طعام مغز مرغان خانکی و مغز بزغاله و بره بدهند و از پس مغز آب انار ترش و شیرین دهند و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تب نبود زرده خایه نیمبرشت و کوشت مرغ خانکی دهند و صندل و سیب و آبی و کل سرخ و بنفشه و برک مورد می بویانند با اندکی کافور و آنرا که جراحت بزرک باشد لکن با استخوان نرسیده باشد جراحت بروغن کل بیالند و بدوزند و اکسیرین بر نهند و آنرا که جراحت کوچک بود برک مورد خشک کوفته و بیخته و عرهر دو بهم بیامیزند و بر جراحت کنند صفت اکسیرین بکیرند انزروت و صبر و کندر از هر یکی یکدرم دم الاخوین و از هر یکی بجدم همه بکوبند و بسپیده خایه مرغ بر شند و موی خرکوشی بدان تر کنند و بر جراحت کنند و اکر خشک بر جراحت پراکنند روا باشد و کرد اکرد جراحت ضمادها که یاد کرده آمد بر می نهند و ضمادها و روغنها همه نیم کرم بر نهند مکر آنرا که عقل شوریده بود و جراحت سخت قوی بود و باقی علاج اندر جایکاه خویش بشرح تمام کفته آید از آن جایکاه طلب باید کرد باب شانزدهم اکسیرین

انجزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی کز آن تولدکرمی خیزد باید دانست که این صداعیست که هندوان دعوی می کنند که زنده را در کاسه سر کرم تولد کند و از حرکت ایشان صداع قوی خیزد علامتها علامت وی آنست که بیمار پیوسته بوی ناخوش همی یابد بی آنکه چیزی ناخوش بوی بدو نزدیک بود و صداع باطنین بود و بادوی بود و بهر حرکتی که کند صداع قوی تر شود معالجات نخست تن و دماغ از ماده بپاک باید کرد بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن و ایارج فیقرا به بینی بر کشیدن و حل کرده اندر بینی چکانیدن و آب برک شفتالو فشرده و آب برک پیه فشرده و آب برک درخت توت با صبر خوردن و در چکانیدن و عطسه آوردن نافع بود باب هفدهم

انجزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی کز انخار خیزد باید دانست که طریق علاج این صداع آنست که نخست قذف باید فرمود بسکنجبین و آب نیم کرم و اکر شبت و یا تخم شبت و تخم ترب اندر آب بجوشند و سکنجبین با این آب بدهند تا قذف تمامتر افکند و معده پاکتر شود صواب بود و اکر قذف ممکن نشود یکدرم ایارج فیقرا و نیم دانک یا دانکی سقمونیا بهم بسرشند مقیئی

دبلند

و بدهند تا بقوت سقمونیا استفراغ زودتر افتد و ایارج اندر تن درنک بسیار نکند تا از وی حرارتی تولد کند اکر مانع نبود که ایارج نتوان داد استفراغ بآب انار ترش و شیرین باید کردن و سقمونیا ترکیب کرده چنانچه معلومست و مطبوخ هلیله نیز صواب بود و اکر از استفراغ مانع بود باید خفت یا خویشتن را حقنه ساختن تا شراب که در معده بود بکوارد و نشان کواریدن وی آنست که بول او از آن حال که هست بکردد و رنکین شود و کف پای بروغن بنفشه و نمک مالیدن و پایها در آب کرم نهادن و مالیدن سخت نافع بود خاصه اکر بابونه و بنفشه اندر آن آب بخته باشد و چون از خواب برخیزد در کرمابه رفتن و آب خوش بسیار نیم کرم بر سر ریختن تا باقی قوت شراب را که در سر بود تحلیل کند و خواب خوش آید و چون از کرمابه بیرون آید تا یکساعت تمام نکذرد طعام نباید خوردن و چیزی که کرمی فزاید نشاید خورد و ماهی تازه خورد و برک کوک با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کسنه و مانند آن موافق بود و آنرا که بغذا قویتر حاجت آید از خایه مرغ نیمبرشت و کوشت دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانکی و کوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و مانند آن صواب بود و کوز و عدس خداوند خمار را موافق بود و آنرا که تشنکی غالب بود آب سرد خورد مکر کسی که معده او ضعیف باشد و از مضرت آب نیز ترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب غوره و شراب سیب ترش و شراب ریواج و مانند این با آب همی آمیزد و میخورد و اکر بی خواب خورد روا باشد و باید دانست که هر شرابی که مخمور خورد سرد کرده باید مکر شراب ریواج که خاصیت او آنست که اکر سرد کرده بامداد خورند معده را بنکاند و اکر کسی این شربتها نتواند خوردن شراب انکوری سپید رقیق ممزوج همی خورد چنانچه یکنیمه آب باشد و یکنیمه شراب بود و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر بدهان افکند و روغن کل فاتر بر سر می نهند اکر بدین تدبیرها صداع زایل نشود از روغن کل و روغن سوسن و روغن بابونه بازاید و روز دوم طعام خوردن و کرمابه رفتن و شراب بکار داشتن هم برین ترتیب باشد و چون اندکی کشاده شود ریاضتی آهسته و از جو جبه که بریانی و ناریخ کویند سود مند بود و تا دو ساعت نکذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت پس از طعام نکذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی اندر همه انواع صداع نکاه باید داشت و از پس طعام پایها از بن ران تا بقدم همی باید مالید و در خمار از سرکه و آبکامه پرهیز باید کرد از بهر آنکه هر دو عصبها را زیان دارد صفت سفوفی که خمار را زایل کند سفوف

بکیرند تخم کاسنی و تخم کرنب و زرشک پاک کرده و عدس پوست کنده و کل سرخ و طباشیر از هر یکی و استارات همه را بکوبند و ببیزند و مقدار سه درم با اندکی کافور از دو جو یا طسوجی یا نیم دانک باندازه قوت حرارت و کرمی فراج اندر آب غوره یا اندر آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاعی که از آرد جو و سنبل ساخته باشند تا معده را از باقی شراب بشوید خاصه اکر مقداری شراب در افکنند کوارنده تر باشد و اکر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و کوارنده تر باشد و بوی صندل سپید و بوی کلاب و کافور و بوی شاهسفرم سرد کرده و سرکه و کلاب بروی زده سخت سودمند بود و اکر بامداد آرزوی که شراب خواهد خورد یک شربت شراب افسنتین خورد شراب بهضم شود و خمار نیارد و اکر خمار باشد سبکتر بود و در کتب آورده اند که شراب بکواهد که بنخود سعد بخورد کوفته آن روز مست نشود و شراب مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بکوارد و محمد زکریا رحمه چنین می آورد که سخن بسیار کفتن و چیزی بسیار خواندن خمار باز دارنده است و روغن کاو با زهر شرابت باب هجدهم سعد

انجزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی که از ضربان پدید آید باید دانست که جالینوس صداع ضربانی را از جمله آماس دماغ شمرده است از بهر آنکه هر کجا ضربان بود رکها ممتلی بود و رک با کوشت مزاحمت کند و تفرق الاتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد عصب صعب و ضربان تبع آن باشد معالجات نخست معلوم باید کرد تا امتلا از کدام خلط است اکر خلطی غلیظ و سرد است و عسر علامتها صداع بلغمی و سوداوی ظاهر بود استفراغ با یاراجات بزرک باید کرد و از پس استفراغ ماء الاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ دادن و غالیه و مشک و جندبیدستر و مرزنجوش بویانیدن و غذاها لطیف کننده دادن و از پس آنکه ماده لطیف کرده باشند غرغره با ایارج فیقرا و آنچه بدین ماند فرمودن و اکر ماده کرم و لطیف بود خوابکاه خانه خنک و خوش هوا باید و آوازها از وی دور باید و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و کل سرخ و شاهسفرم و کشک جو می نهند و میمالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادها خنک بر سر می نهند صفت ضمادی بکیرند بنفشه و کل سپید و نیلوفر از هر یکی دو مثقال بابونه دو مثقال اکلیل الملک یکدرم کشک جو چند همه داروها بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا آن بیشتر برود و این داروها در وی افکنند و چندان بر سر آتش بکدازند که قوام پالوده ضماد

بکیرد

کیرد و نیم کرم کنند و بر سر نهند و ازاری نرم کرد سر اندر کردانند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صدغ او میمالند اکر بدین تدبیرها زایل نشود رک بینی بزنند شفا یابد ان شاء الله تعالی باب نوزدهم

از جزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداع نرم شدن و لاغر باید دانست که طریق این صداع آنست که آنجا که ماده عسر و غلیظ بود نخست موی سر باز کنند و دو مثقال فرفیون و بوره و سداب دشتی و تخم هراسفند از هر یکی یکمثقال همه را بکوبند نرم و بآب مرزنجوش بسرشند و بر سر نهند و اکر تو شند که این ضماد حرارت قوی تر کند این اخلاط را بسپیده خایه مرغ و روغن کل و اندکی سرکه بسرشند صفت ضمادی دیکر بکیرند فرفیون ده درم موم زرد سی درم روغن زیت صد و بیست درم موم را در روغن بکدازند فرفیون بسایند و درین موم روغن بسرشند و بمالند تا چون مرهم شود و بر سر او نهند و اکر ماده صفراوی بود علاج قرانیطس کنند باب بیستم

از جزو پنجم از کفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن صداعی کز اعراض تب باشد باید دانست که صداعی که از اعراض تب بود کاهی بود که در نوبت تب پدید آید و با تب زایل شود و کاهی که صعب صداع بیمار را تهوار کند و تب بدان سبب تیزتر کردد و کرمتر شود و کاه بود که اکرچه تب زایل شود و صداع لازم باشد و زایل نکردد علامتها این صداع دو نوعست یکی آنکه با کرمی و تیزی بول سپید و رقیق باشد دوم کاه بود که بول شوریده را علامت آن بود که صداع خواهد بود و کاه باشد که علامت آن بود که صداع زایل شود و ماده تحلیل می پذیرد معالجات آنجا که سبب صداع تیزی خلط و کرمی تب باشد لخلخه کلاب و سرکه و روغن کل بر سر می باید نهاد اکر فصل سال زمستان باشد آن لخلخه نیم کرم کنند و اکر تابستان بود یا تب سخت کرم سرد تر نهند و پایها در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و بابونه می نهند و میمالند و شربت اسبغول و شکر و کشنیز خشک و بنفشه و کل سرخ سوده با شکر و پست جو و مانند آن بخار از دماغ باز میدارد و نطولها که در باب کذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و موی سر ستردن و بابونه و بنفشه و خطمی پختن و ضماد کردن سخت نافع بود و همچنین آنجا که سبب این صداع بسیاری خلط بود علامتهاء آن ظاهر بود نخست استفراغ باید کردن و بعد از آن بدین تدبیرها مذکور مشغول بودن باب بیست و یکم

از جزو پنجم از گفتار نخستین از کتاب ششم اندر یاد کردن درد شقیقه
باید دانست که شقیقه درد نیم سر را گویند و بعضی مردم را بهر یکچندی بنوبت باز آید و غلبه بیشتری در عضله صدغ باشد معالجات آنرا که علامتها غلبهٔ خون ظاهر شود رگ پیشانی گشادن سود مند باشد و آنرا که ماده صفرا اندر معده بود نقیع صبر اندر آب کشنی سود مند بود و ایارج فیقرا اندر همه احوال انواع شقیقه نافع بود و آنرا که شقیقه باز می آید پیش از نوبت استفراغ کردن و ماده غلبه از تن بیرون کردن و داروها و چیزها که در باب گذشته یاد کرده آمدست بکار باید داشتن و زعفران طلی کردن نافع بود و همچنین آورده اند که اگر مداد دبیران بر پیشانی مالند شقیقه را نافع بود و آنرا که شقیقه دایم درد کند و چشم ضعیف میشود بزودی تدبیر سل شریان صدغ کنند تا انتشار تولد نکند و گفتار دوم از کتاب ششم اندر بیان کردن حال بیماریهاء چشم از هر جنس و معالجات آن و این هفت جزو است جزو اول از گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن مزاج چشم و آنچه تعلق دارد و این جزو هفت باب است باب نخستین از جزو اول از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن مزاج چشم و حالها که بدان تعلق دارد باید دانست که شقیقه درد نیم مزاج خاصه چشم گرم و تر است و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها بسیار بدو پیوسته است و حرارت بدو میرساند و سبب تری آنست که مبداء طبقها و رطوبتها او دماغ است اما نشان گرمی او که حرکت او زود زود بود و اشک بسیار کند و رگهاء او ظاهر باشد و میل بسرخی دارد و بلمس گرم باشد و نشان تری آنست که بزرگ بود و رمض کند و اشک بسیار آید و نشان سردی آنست که رگهاء او ظاهر نباشد و حرکت زود سبک نباشد و بلمس سرد بود و نشان خشکی آنست که دور رفته باشد و بلمس صلب بود و اشک نتواند آوردن و حرکتهاء او سبک باشد و باید دانست که گرمی و تری دیگر لونهاست و از بهر آنکه سبب تری هوا شب اندکی تری یابد بهتر از دیگران بیند و چشم مردم صقلاب ازرق از بهر آنست که هوا مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان سرد و چشم ایشان هم بسبب سردی و خشکی مزاج ببری ازرق شود و گرمی و تیزی چشم سیاه فزون از گرمی و تیزی دیگر لونهاست و بدین سبب است که ویرا علت آب فرود آمدن و علتهاء دیگر که از بسیاد بخار تولد کند کمتر افتد و چشم شهلا

چشم ازرق کمتر از گرمی و تری ...

و سعلا معتدل باشد و خوبی شکل چشم نشان قوت اعتدال باشد و شکل بد نشان ضعیفی و مزاج نامعتدل باشد و چشمی که خط باریک و چیزهاء دور و نزدیک همه آسان بیند و از دیدن چیزهاء روشن و درفشان بکوبد نشان اعتدال و قوت مزاج بود و آنچه برخلاف این بود نشان ضعیفی و نامعتدلی باشد و آنکه از دور دشوار بیند روح باصره او لطیف و صافی و اندک بود و سبب آنکه از دور دشوار بیند آنست که روح باصره یعنی شعاع چشم او بحرکتی که در آن مسافت افتد پراکنده شود و آنکه از نزدیکی دشوار بیند و از دور نیک بیند روح باصره او بسیار و تیره باشد لطیف و صافی نبود و بقوت حرکتی که اندر مسافت افتد شعاع بصر او لطیف شود و آنکه از دور و نزدیک دشوار بیند روح باصره او اندک و تیره بود باب دوم از جزو اول از گفتار دوم اندر یاد کردن اصول قانون بیماریهاء چشم باید دانست که بیماریهاء چشم چهار جنس است یکی سوء المزاج ساده دوم سوء المزاج با ماده سیوم تفرق الاتصال چون جراحت و ریش و آماس چهارم بیماریهاء ترکیبی یعنی آفتها که در ترکیب اجزاء چشم افتد چون احولی و بیرون خاستن چشم و مانند آن و علاج این هم چهار جنس است یکی بگردانیدن مزاج ساده را داروها باید که ضد مزاج غریب باشد اگر مزاج غریب گرمست داروها و بخورها سرد چون آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب بنفشه و گلاب و سپیدهٔ خایهٔ مرغ و مانند آن باشد و اگر مزاج غریب سردست داروها چون مشک و مامیران و وج و بلبل و مانند آن بود و اگر ترست داروهاء او سرمه و توتیا و اقلیمیا بود و اگر خشکست داروها آن شیر زنان و مغز بادام و سپیدهٔ خایه مرغ و لعاب اسبغول و مانند آن و اما استفراغ ماده بهفت وجه توان کرد یکی آنکه طعام و شراب کم و سبکتر و ستوده تر دهند و از هرچه بدگوار بود و بخار انگیزد پرهیز کنند دوم آنکه اگر تن ممتلی است نخست تن از اخلاط پاک کنند سیوم آنکه دماغ را بداروها که پاک کنندهٔ دماغ است پاک کنند و حجامت کردن و رگ قیفال و رگها که اندر سرست گشادن اندرین باب سود مند بود چنانچه اندر موضع آن یاد کرده آمده است چهارم آنکه ماده را از راه بینی فرو کشند تا از چشم باز گردد از بهر آنکه نزدیکترین راهیست و سبکترین تحلیلی لکن تا نخست تن را پاک نکنند و ماده قرار نگیرد بدین طریق مشغول نشاید بود فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آورد بداروها که اندر علاج لقوه و غیر آن یاد کرده آمده است پنجم رگ گوشهٔ چشم بگشایند ششم آنکه بداروها که

نت

اشک ماده را از چشم فرو پالاید هفتم آنکه ماده را که از عضو بچشم همی آید آن عضو را از آن ماده پاک کنند و بتدبیر آن عضو مشغول شوند و علاج تفرق الاتصال بداروها می کنند که تری کمتر کند و خشکی صعب نفزاید و سوزاننده نباشد چون سرمه و زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج عدسی و صبر و مانند آن از بهر آنکه هر دارو که مزاج بمزاج چشم سخت ماننده است چشم را زیان دارد و هرچه اندکی مخالف اوست و ازین نوعست که یاد کرده آمد سود مند بود از بهر آنکه مزاج چشم و ترست بدین سبب اندر بیشتر حالها دارو تری فزاینده چشم را زیان دارد و هر دارو که بسختی تری کمتر کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضوی که قوت یابد مادهٔ بیماری قبول نکند و آنچه بدو رسد از خود دفع کند و بر حال سلامت بماند و این معنی اصلی بزرگست اندر بیشتر علاجها چشم نگاه باید داشتن و تدبیر بصلاح آوردن هیئت چشم و زایل کردن آفته که در ترکیب اجزاء چشم افتد بعضی بفصد و استفراغ باشد و بعضی بانواع حیلتها که در جایگاه خویش گفته آید و باید دانست که قانون علاج چشم آنست که طبیب که پیش از آنکه دست بچشم خواهد بردن نگاه کند تا با درد چشم آماسی یا صداعی هست یا نه اگر آماسی باشد نگاه کند تا ماده آماس کدام خلط است و علامتها کدام خلط ظاهر ترست و نگاه کند تا ماده اندر همه تن است یا در سرست اگر در همه تن یابد نخست باستفراغ کلی مشغول باید شد و تن را از آن ماده پاک کردن پس باستفراغ دماغی مشغول شدن اگر ماده رطوبتی غلیظ بود یا ماده باد ناک یابد داروها مسهل فرماید دو خورد ماده پس بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن دماغ را پاک کند پس باقی را از دماغ فرو کشیدن گیرد و چشم را با آب حلبه و شیر تازه می شوید و چون بیند که تن پاک شد و ماده پختن آغاز ید وی باید که دارو کشیدن آغاز نهد گیرد و گرمابه بکار داشتن فرماید و اگر ماده رطوبتی رقیق یا خون و یا با صفرا آمیخته باشد نخست فصد فرماید پس مسهل دهد پس ماده از سر فرو کشد پس بعلاج چشم مشغول گردد و بهیچ وجه پیش از استفراغ دست بچشم نشاید بردن و هیچ دارو نشاید کشیدن خاصه دارو محلل و آنرا که ماده ریحی بود گرمابه و چیزهاء محلل سود مند بود و آنرا که مادهٔ خونی بود و رگهاء چشم از خون غلیظ پر بود و فصد کرده شود و پری رگها بر حال خویش باشد گرمابه بکار داشتن و از پس گرمابه طعام لطیف و مقداری شراب صرف بکار داشتن و خوردن دماغ را گرم کند و سدهها بگشاید و خون را لطیف کند و ایارج فیقرا و حب قوقایا دادن سود مند بود و شیاف احمر لین کشیدن و ضماد محلل نهادن باقی را زایل کند و آنرا که آماسی ظاهر نباشد

لکن ماده پوسته بچشم همی آید و منفعت علاج ظاهر نشود نگاه باید کرد تا ماده از بیرون قحف دماغ همی آید یا از درون قحف اگر از بیرون قحف همی آید سرخی چشم و روی و گرمی سر و پیشانی و پری رگها بران گواهی دهد و رگهای سر گشادن و سل شریان صدغ کردن و داغ نهادن و ضمادها قوی کننده بکار داشتن سود مند بود و اگر از درون قحف همی آید و دغدغه بینی و عطسه بسیار سود مند بود و آنرا که همه علاجها صواب کرده شود و درد بر حال خویش باشد از طریق صواب بر نباید گشت از آنکه ممکن بود که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و مدتی دراز باید تا آن ماده نخست لطیف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که بار بصداع سخت باشد دست بچشم او نشاید برد الا پس از آنکه استفراغ کند و تن و دماغ پاک کند و سل شریان صدغ کند و دماغ را بضمادها قوی کننده قوت دهد تا چنانچه در علاج بیماریها سر یاد کرده آمده است و اگر استفراغ ناکرده و این شرطها که یاد کرده آمد بجای نا آورده بعلاج چشم مشغول گردند رنجی عظیم زیادت شود و جنایتی بزرگ کرده باشد و حقنه اندر همه انواع بیماریهاء سر و چشم که از ماده بود سود مند باشد این قوانین واجب باشد نگه داشتن باب سیوم از جزو اول از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن اسباب بیماریهاء چشم که با ماده بود باید دانست که اسباب بیماریها چشم که با ماده بود هفت است یکی آنکه مزاج چشم ضعیف بود و ماده را که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد دوم آنکه مزاج دماغ بقیاس با مزاج معده و دیگر احشا ضعیف بود و بخارها که از احشا برآید قبول کند و بقیاس با مزاج چشم قویتر از وی باشد و ماده را دفع کند و بچشم میفرستد سیوم آنکه اندر تن اخلاط بد بسیار باشد و بهمه اندامها نصیب تمام میرسد چهارم آنکه قوت نا ذیه چشم ضعیف باشد غذا را که بدو رسد هضم نتواند کرد بدان سبب ماده ها فزونی در وی گرد آید و سبب بیماری گردد پنجم آنکه منفذها که اخلاط از آن راه بچشم آید فراخ تر باشد و بدان سبب ماده ها بدو بیشتر آید ششم آنکه منفذها که فضله از آن راه از چشم بیرون شود تنگ تر باشد تا بدان سبب که اخلاط که بدو فرود آید در وی بماند هفتم آنکه چشم اندر زیر دماغ است و فضله نا گواریده از دماغ بدو فرود آید و بر طبیب واجب بود که این اسباب طلب کند و بمنع آن مشغول شود باب چهارم از جزو اول از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن داروهای چشم از هر جنس

وغارش چشم و بینی بران گواهی دهد و فصد و اسهال و پاک کردن دماغ و علاجها دیگر که در علاج سبل یاد کرده آید

سلاد و صوری

باید دانست که داروهاء چشم هفت جنس است یکی داروهاست که منفذها بسته را بگشاید دوم داروهاست
که منفذها گشاده را ببندد و آنرا بتازی مسدد گویند و مغری نیز گویند و گشاینده را مفتح گویند سیوم داروهاست
که چشم را بزداید چهارم داروهاست قابض پنجم داروهاست بزداینده ششم داروها بویاننده هفتم
داروهاست خدر کننده یعنی داروها که عضو را بیخبر کند یا از دردی آگاه کند اما داروها که منفذها
گشاده را ببندد دو نوعست بعضی خشکست و از زمین خیزد و بعضی ترست و نرم آنچه زمینی است ترنها
فزونی کمتر کند و چشمی را که اشک گرم همی ریزد سود مند بود خاصه اگر اندر چشمی ریشی و بثره باشد لکن
بکار داشتن آن پس از استفراغ باید و پس از آنکه مددها مادتها از چشم باز داشته باشد و تن و دماغ پاک
کرده بود از بهر آنکه اگر مددی بدو همی آید یا اندر طبقهاء چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز
دارد و درد فرود آید و بیم بود که طبقه را بسوزاند و بخورد و این داروها مثل اقلیمیاست و اسفیداج و
توتیا مغسول و ارزیز سوخته و طین شاموس و نشاسته و آنرا که در طبقه قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت
استفراغ ناکرده این داروها بکار دارند روا باشد نوع دوم آنکه نرم و لزج و ترست بعضی شوینده
ترست و بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج تر و بعضی زداینده تر و بعضی تحلیل کننده تر و حاجت بدین از
بهر چهار معنی است یکی آنکه بهیچ یک ازین نوع سوزاننده نیست دوم آنکه گاه بود که حاجت افتد بدانکه
که داروها اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند چون کثیراست و صمغ و نشاسته که لزجست با دیگر داروها بیامیزند
تا بصحبت او داروها در چشم دیر بماند و آن منفعت یافته باشد سیوم داروها چشم بعضی سنگهاست و
زمینی است و درشتست و چشم عضوی حساس و نرم و نازکست طاقت ملاقات داروها زمینی ندارد و
خاصه چون دردمند بود ازین نوع داروها نرم بادی بیامیزند ملاقات آن چشم را نرنجاند چهارم آنکه گاه بود
که بچیزی نرم و لطیف حاجت آید تا درشتی را از ماده گرم و تیز تولد کرده بود زایل کند و چشم را بشوید و
تیزی و گزندگی خلط بد او باز دارد چون شیر زنان و آنچه لطیف و رقیق است از سپیدهٔ خایه مرغ و شیر
لطیفتر شوینده ترست و سپیده خایهٔ مرغ تیزی ماده باز دارنده ترست و نرم کننده تر و آب حلبه نیز نرم
و شوینده است لکن بزداینده و میل بگرمی دارد گرم و معتدلست و داروها جنس دوم که منفذها بسته بگشاید

مسدد مغری
مفتح
ازین ح

دو نوع است نخستین چون وج است و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج آنجا بکار آید که از پس طبقه
قرنیه تیره یا ماده غلیظ باشد و قوت داروها پراننده و تحلیل کننده بدان نمی رسد و اثر نمی کند ازین نوع داروها
باداروها پراننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها بگشاید و قوت داروها بموضع آفت رساند نوع دوم چون زهره
جانورانست و آب بادیان و غیر آن از داروها که بنخست گرم باشد و از وی درشتی تولد کند این نوع دوم آنرا که بچشم فرود
آید باز ندارد و اما داروها جنس سیوم دو نوعست یکنوع آنست که وسخ را و اثر قروح را بزداید چون اقلیمیا و کندر
و صبر و مانند آن و نوع دوم داروها که سبل و ظفره و مانند آن پاک کند نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته
از بهر آنکه این همه سوزاننده است و باید دانست که اندر داروها نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی معتدلست و اندر
زدودن کمتر از دیگرهاست بلی سبب گوشت رویاننده است و داروها جنس چهارم که بویاننده است یکنوعست که
سوزاننده است و درشتست چون زنجار و زنگار ظفره صلب را و جرب مزمن و خشکریشه را بزداید و داروها
جنس پنجم قابض است و دو نوعست قوت قبض بعضی معتدلست و بعضی قویتر و آنچه معتدلترست گلسرخ است و عصارهٔ
لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج هندی این نوع آنجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید و
نوع دوم اقاقیاست و عصاره غوره و عصاره سماق و عصارهٔ مازوخام و جلنار و قشار الکندر و مانند آن منفعه
این نوع اندر چشمها دردمند کمتر از مضرت بود آنجا بکار باید که خواهند تا آخر چشم درست تر و قویتر شود و قوت بصر
تیزتر و آب دویدن باز ایستد و اما داروها جنس ششم پزاننده و تحلیل کننده است چون آب حلبه و حضض هندی
و بابونه و انزروت و اکلیل الملک و جندبیدستر و کندر و زعفران و هر اما قوت تحلیل مرا از همه فزونترست و زعفران
با قبضی که در وی هست پزاننده و گرم کننده بود و این داروها را اندر علاج بثره و قرحه و آماس چشم بکار آید و آنجا که
خواهند که رطوبتها غلیظ و ریم را که از پس طبقه قرنیه مانده بود تحلیل کنند و داروها جنس هفتم خدر کننده است
چون لفاح و افیون این جنس را کمتر بکار باید داشت از بهر آنکه قوت بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و چون
بضرورت صعب و آنجا که دردی عظیم و حرارتی و سوزشی عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد بکار دارند با احتیاطی
تمام چنانچه یاد کرده آید اینست اجناس داروهای چشم و جمله داروهاء چشم درین موضع بر ترتیب حروف یاد
کرده شود حرف الالف انزروت گرم و خشکست ترنها را کمتر کند و ریش چشم را پاک کند و باقی درد چشم زایل

وجرب ح

کند و گوشت خورده برویاند و مرض کند و چشمی را که برهم کرد سود مند بود و دردی قوی تحلیل کننده نه بسیار د
سوزاننده نیست اثمد سرمه است سرد و خشکست و قابض جراحتها و ریش چشم را برویاند و مژهٔ چشم و همه
اجزاء او را قوت دهد و درستی چشم نگاه دارد و مورسرج را سود مند بود اسفیداج سرد و خشکست و
مغری است افیون سرد و خشکست بدرجهٔ چهارم و مخدرست از دردی آگاه کند و مادتها را که بچشم می آید باز
کند اقاقیا سردست بدرجهٔ سیوم و آنچه مغسول بود سردست بدرجهٔ اول همه اجزاء چشم را قوت دهد و مادتها
از چشم باز دارد اشق گرمست بدرجهٔ دوم چشم را و غلیظی پلک چشم و ثالیل را سود مند بود و تحلیل کند اشنه
معتدلست اندر گرمی و تری رطوبتها را بپزد و اجزاء چشم را قوت دهد و اندک مایه قابض است ابنوس گرم
و لطیف کننده و زداینده و ریش کهن را و تاریکی چشم را و غشاء رقیق را که بر حدقه پدید آید بزداید بغایت ابس
مورد سرد و ترنهارا کمتر کند و چشم را قوت دهد و آب دویدن از چشم باز دارد و مادتها که بچشم فرود آید باز دارد
و آب او بر پیشانی طلی کنند و او را بکوبند و ضماد کنند منع ماده کند ابار اسرب است و برا بسوزند و بشویند و با
داروها چشم بکار دارند سرد و خشکست جراحت و ریش طبقه قرنیه را درست کند و اثر جراحت را که بر طبقه قرنیه افتد
هموار کند و مورسرج را سود مند بود اکلیل الملک و ترکیبت از جوهر سرد و قابض و معتدل اندر قبض و جوهر گرم پزاننده
و بزداینده و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم را قوت دهد و فضول از وی دفع کند بقوت دوم آماس را نرم
کند و خلط غلیظ را بگدازد و بپزاند و تحلیل کند اسارون گرمست بدرجهٔ سیوم و خشکست بدرجهٔ دوم خلط
غلیظ و ریم را که در طبقه قرنیه بود لطیف کند و بزداید حرف الباء بسد مرجان است سرد و خشکست چشم را قوت
دهد و اشک را قوت دهد باز دارد بعر الضب سرگین سوسمار و سپیدهٔ چشم را ببرد بادرنگ گرمست بدرجهٔ دوم
و خشکست بدرجهٔ سیوم علت غرب را ببرد و جرب را ببرد و اخلاط لزج را نرم کند و بپزاند بلسان روغن او تار
چشم را بزداید بصل عصارهٔ او تاریکی چشم را بزداید که از خلط غلیظ تولد کرده باشد و روشن کند و در ابتداء آب
فرود آمدن سود مند بود لکن در باز مضرتی است که سر رگها چشم را بگشاید و آنرا که موی بر خواهد آمد بر آید
بورق گرم و خشکست بدرجهٔ دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و بکسلاند و سپیدی چشم را ببرد باقلی سرد و خشکست
بدرجهٔ اول و اگر بجوشند سرد و تر باشد بدرجهٔ دوم و در وی قوتیست تحلیل کننده و قوتی خشک کننده بکوبند و ضماد

یکی
نود تره

کنند و فراخ گشتن ثقبه نور را که از زخمی تولد کند سود مند بود بیض خایه مرغ سپیدهٔ او در سردی و گرمی معتدلست
و مغری است تیزی خلط گرم را از چشم باز دارد و زردهٔ او چون نهند مادتها را از چشم باز دارد بنج الحشیش مخدرست و
سرد و خشکست چون ضماد کنند مادتها را از چشم باز دارد و همچنین بنج سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم و مخدرست ضماد او
حس ضربان و آماسها باطل کند بادروج گرم و خشکست بدرجهٔ دوم عصارهٔ او اندر کشند بینایی چشم را تیز کند و
خوردن او چشم را تاریک کند حرف التاء توتیا ناشسته مضرت کند سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم اشکها را باز دارد
و ریش چشم را سود مند بود توبال آهن قابضست و ترنها را کم کند و ریش بد را سود مند بود توبال مس گوشت فزونی
را بخورد و در همه توبالها قوتی سوزاننده و لطیف کننده است توبال گوشت فزونی را بخورد قویتر از توبال مس است
توبالها باید که شسته باشد حرف الجیم جوز بوا گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم اندر سرمه سبل بکار آید جلنار
سرد و خشکست بدرجهٔ دوم قابضست بر پیشانی طلی کنند مادتها که از سر فرود آید باز دارد جعده گرمست بدرجهٔ
و خشکست بدرجهٔ سیوم عصارهٔ او با عسل اندر کشند تاریکی چشم را بزداید و فراسیون بفعل و مزاج بدو نزدیکست
جندبیدستر گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم پزاننده است و برنده عصبها را گرم کند و ریم را که از پس طبقهٔ قرنیه
باشد تحلیل کند جاوشیر گرمست بدرجهٔ سیوم و ترست بدرجهٔ دوم نرم کننده است و محلل اندر ابتداء آب
فرود آمدن سود مند بود حرف الحاء حضض هندی بهترست و اندر وی قوتیست گرم و معتدل و قوتی سرد و
خشک بدرجهٔ دوم گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف [illegible] سفیدانت
و یرا بسوزند گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم سر رگها بگشاید و خلط غلیظ را تحلیل کند و سبل را سود مند بود
حلتیت گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتداء آب فرود آمدن سود مند بود.
گرمست بدرجهٔ سیوم و خشکست بدرجهٔ دوم اندر ابتداء آب فرود آمدن سود مند بود حرف الخاء
خربق سپید گرمست و خشک بدرجهٔ دوم زداینده است ماده آب را از چشم باز دارد خطاطیف و یرا بسوزند
و با انگبین اندر چشم کشند چشم را روشن کند و در ابتدا فرود آمدن آب سود مند بود حرف الدال سرگین موش است
گرمست رطوبت غریب را از چشم بزداید و مژه برویاند و ریم که از پس طبقه قرنیه بود پاک کند خزف سفالست
و سفال رنگین بکار آید خشک و زداینده است چشم را قوت دهد خلاف بید است و شکوفه و پوست او شاخها

ساوه قال اندام کردن و گداختن ح

خشک بدرجهٔ … گرمست بدرجهٔ دوم و خشک … حنظل … اول آماسها را تحلیل کند ح

او باز کند و شیر او بکیرند تاریکی چشم را ببرد اید سرد و ترست بدرجهٔ دوم حرف الدال دارچینی کرم و خشکست
بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت باشد زایل کند و بصر را تیز کرداند و رطوبة را از
دماغ فرود آرد دار پلپل کرم و خشکست با فر درجهٔ دوم اندر وی رطوبتی اندکست شبکوری را سود مند
بود بغایه دبق کرمست و تر رطوبتها غلیظ را از قعر بر کشد و ناصور که در کوشهٔ چشم افتد بغایه مجربست دخان
الفوادیی دود آبکینه کرانست کرمست و تیز اشک فرود آرد و تحلیل کند و سبل را بپوشاند و زود بصر را تیز
کرداند دخان کند چشم را نیکو کند ریزیدن مژه را و سلاق و دمعه را سود مند بود دم الاخوین سردست
قابض جراحتها را درست کند و برویاند و چشم را قوت دهد دم الحمام کرمست و محلل طرفه را سود مند بود
دم الخفاش با عسل اندر کشند اندر ابتداء فرود آمدن آب سود مند بود حرف الذال ذرق الخطاطیف
زداینده است و پاک کننده سپیده را ببرد حرف الرا رازیانج کرمست بدرجهٔ سیوم و خشکست بدرجهٔ اول آب
او اندر چشم کشند اندر ابتداء آب فرود آمدن سود مند بود رماد القصب کرمست بدرجهٔ سیوم حرف الزا
زنجبیل کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف و تحلیل کننده بصر را تیز کند و جرب را نافع بود زعفران کرمست بدرجهٔ
دوم و خشکست بدرجهٔ اول در وی قبضی است و پزاننده است چشم را قوت دهد و ببرداید زنجرف اندر وی
تیزی است معتدل و تحلیل کننده است و از قوتی قابض خالی نیست زرنیخ کرمست بدرجهٔ چهارم و سوزاننده
طرفه را سود دارد و تحلیل کند زنجار کرم و خشکست بدرجهٔ چهارم کوشت فزونی را ببرد و جرب و سپیدی را زایل
کند زاج سوخته کرم و خشکست بدرجهٔ چهارم قابض و سوزاننده است و کم از قلقطار سوزاند زبد البحر ترست
کرم و خشک بدرجهٔ دوم زداینده و تحلیل کننده و سپیدی ببرد حرف السین سلیخه کرم و خشکست بدرجهٔ
سیوم لطیف کننده و تیزست و از قوت قبض خالی نیست اجزاء چشم را قوت دهد رطوبت غلیظ را ببرداید
و بصر را قوی کرداند سنبل کرمست بدرجهٔ اول و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف است و از قبض و تیزی خالی نیست
مادتها را از چشم باز دارنده است ساذج هندی همچون سنبل است سذاب کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم تحلیل
کننده است اخلاط غلیظ را ببرد و ببرداید آب او با عسل اندر کند بصر را تیز کند و اندر ابتداء آب سود مند بود
و علة شیره و برده را تحلیل کند سکبینج کرم و خشکست بدرجه سیوم لطیف و محلل است و زداینده و سپیدی

را ببرداید و تاریکی که از رطوبة غلیظ تولد کند زایل کرداند و اندر ابتداء آب سود مند بود و علت شیره و برده را
تحلیل کند سلخ الافاعی پوست افعی با عسل بسایند و اندر چشم کشند قوت بصر را قوی کند سرطان بحری خشکست
و زداینده جرب را سود دارد و ظفره ببرد و ریش را خشک کند و پاک کرداند سواد السند سرد و خشکست منفعة او
همچون منفعة توتیا است تری چشم را کمتر کند سعد اندر سعوطها بکار دارند بصر را قوی کرداند سکسنبویه کرم و
خشکست بدرجهٔ دوم و محلل شبکوری را سود مند بود سکر العسکری از سکسنبویه قوی ترست و سپیدی ببرداید
حرف الشین شحم الافاعی آب را و موی از چشم بر آمدن باز دارد شقایق کرمست بدرجهٔ اول در وی قوتی
بود ببرداینده و تحلیل کننده ریش را پاک کرداند برک او را ضماد کنند آماس را بنشاند و خیرکی و سپیدی ببرداید
شب یمانی کرم و خشکست با اول درجه چهارم و قابض است شادنج سرد و خشکست و قابض بر آمدن کوشت
فزونی باز دارد و همه اجزاء چشم که از آماس را قوت دهد و خون آمدن را از چشم باز دارد و درشتی پلک چشم را که
از آماس تولد کند سود مند بود شراب عتیق کهن کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم چشم را قوت دهد و خلط غلیظ
را تحلیل کند و شیاف قیصر بدان بباید معین بود شمع معتدلست و پزاننده و در وی تیزی است علة شیره
را تحلیل کند حرف الصاد صبر کرمست بدرجهٔ اول و خشکست بدرجهٔ سیوم محلل است و زداینده جراحة
و ریش را برویاند و پاک کند صمغ عربی سرد و خشکست و منوی صمغ البطم کرمست بدرجه سیوم محلل است
و زداینده صدف محرق تری را بچیند و چشم را قوت کند او را سوخته بکار دارند موی فزونی باز دارد
حرف الطا طین رومی خشک کننده و قابض است با آب کشنیز طلی کنند آماس کرم را بنشاند و خون
آمدن باز دارد طین ارمنی خشکتر و قابضتر از رومی است طین شاموس منوی تر از رومی است حرف
العین عفص مازو سردست بدرجهٔ دوم و خشکست بدرجه سیوم سوخته خشکتر بود و مادتها از چشم
باز دارد عاقر الزیت کرم و خشکست بدرجهٔ عاقرقرحا لطیف و سوزاننده و تیزست و قوت او بعضها
زنند و بینی بر سد است فاچشم را سود مند بود علس آماسها کرم را سود مند بود و خاصه درد چشم را و درد پیچ را
نافعتر بود عقیق سوخته چشم را قوت دهد عروق زرد چو به کرم است بدرجه سیوم و خشکست بدرجهٔ
دوم دماغ را قوت کند حرف الغین غبار الرحی بر پیشانی طلی کنند مادتها را از چشم باز دارد و

سرد و خشکست ه

تیز کند و آبها بصر را ه

آزموده است حرف الفاء فوتنج لطیف و سوزاننده است آب را ببرد فلفل اسود کرم و خشکست بدرجهٔ
سیوم تاریکی چشم را ببرد و ببرداید خاصه رطوبت را تحلیل کند و دمعه باز دارد فلفل ابیض کرم و خشکست بدرجهٔ
دوم آبها چشم را قوت دهد حرف القاف قشر البیض چشم را قوت دهد و تریها بچیند و دمعه باز دارد
او را مکلس کنند سپیده ببرد قرنفل کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم بصر را قوت دهد و بادها غلیظ را تحلیل
کند قلیمیا خشکست و قابض و زداینده و در کرمی و سردی معتدلست او را بسوزند و بشویند ریش چشم را برویاند
و جراحة را هموار کند قرن محرق سرد و خشکست و زداینده و منوی است قابضة الجبادی کرم و خشکست
محلل و زداینده اثرها که بر طبقهٔ قرنیه بدید آید ببرداید قشر الرمان الحامض پوست انار ترش سرد و خشکست
و پوست انار شیرین سرد و ترست و از قبض خالی نیست اما آماسها فزون نشاند خاصه و درد پیچ قلقند سخت
قابض است و در وی حرارتی است تریها چشم را بچیند قلقدیس کرمست و لطیف کننده و قابض و سوزاننده او را
بسوزند لطیفتر شود و کمتر سوزاند حرف الکاف کندر کرمست بدرجهٔ دوم و خشکست بدرجهٔ اول مادتها را
و ریشها را تحلیل کند و ببرداید و اثرها و ریشی را هموار کند و کوشت برویاند و از قبضی خالی نیست کمون بصر را تیز
کند و اشک فرود آرد او را بکوبند و با صمغ بر جایگاه موی فزونی طلی کنند موی باز دارد کثیرا منوی است
حرارت چشم را تسکین کند کافور تیزی خون را و حرارت را تسکین کند حرف اللام لفاح سردست
بدرجهٔ سیوم و ترست بدرجهٔ دوم پوست او میل بخشکی دارد و خواب آرد و از درد بی آگاه کند لبن بهترین شیرها شیر
زنان است و از آن کذشته شیر خر بود سردست و زداینده درد را ابنث ملین لک سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم جلاء را
ببرداید و بصر را تیز کند و سپیدهٔ چشم را و اثرها که بر طبقه قرنیه افتد رقیق کند لاژورد زداینده است و در وی
قبضی اندکست مژه برارد و چشم را نیکو کند لادن نرمست و پزاننده رطوبتها را تحلیل کند لیلج نیل است سرد
خشکست بدرجهٔ اول و در وی قبضی است و قوی کننده است آماس را نرم کند و تحلیل کند و با همه اسباب یاد کرده شد
و مضرتها را باز دارد حرف المیم مامیران چینی سردست و خشکست بدرجهٔ سیوم پاک کننده است و زداینده قوت
بصر را زیادت کند و سپیده را و اثرها که بر طبقه قرنیه بدید آید ببرد مرقشیشا قوت تندرستی چشم را نگاه دارد
و در وی قوتی تحلیل کننده اندک مایه بدین قوت آماس را و طرفه را تحلیل کند و سنگ آسیا همین قوت دارد

ملح کرمست با اول درجهٔ دوم و خشکست با آخر درجهٔ سیوم لطیف کننده است و زداینده و در وی قبضی است و
خشک کننده است مسن سنگی است که کاردها بر وی تیز کنند زداینده است و سپیده را ببرد مشک کرمست بدرجهٔ
سیوم و خشکست بدرجهٔ دوم عصبها را قوت دهد و قوت دارو ها با اندرون طبقها برساند مرزنکوش کرم و خشکست
بدرجهٔ سیوم لطیف کننده و محللست بادها را بشکند مامیثا سرد و خشکست بدرجهٔ دوم قابض چشم را قوت دهد
و آماسها را سود مند بود خاصه و درد پیچ مر کرمست بدرجهٔ دوم و خشکست اثرها را ببرداید و طبقه قرنیه را لطیف
کند مومیانج کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم قمل را که اندر مژه چشم افتد بکشد مرارة کرم و خشکست و لطیف
کننده است بصر را تیز کرداند و آب را ببرد و باز دارد حرف النون نانخواه کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف
کننده است آب او اندر چشم چکانیدن خون فسرده را تحلیل کند نشاسته کرم و خشکست و منوی نحاس سوخته
قابض است و معسول او ریش و ناخنه و کوشت فزونی را سود مند بود نوشادر لطیفتر از نمکست سپیده را ببرد از
نظرون قوت او کمتر از قوت بوره است خلط غلیظ و لزج را لطیف کند و سپیده را ببرد اید و خشک کننده است
حرف الواو ودج کرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است عصارهٔ او طبقه قرنیه را لطیف کند و دود
دارد
مادها را از چشم باز دارد و علت و درد پیچ را نافع بود و ودع و یرا سوخته بکار دارند درشتی چشم را نافع بود و سپیده ببرد
حرف الها هندبا در وی قبضی است و سردست بر آماس چشم ضماد کنند نافع بود هلیله اصفر قوت دهد هلیله سیاه
همچنین و هر دو دمعه را باز دارند و قوت بلیله همچون قوت هلیله باشد باب ششم

اندر جزو اول از کفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن انچه داروهای چشم را

مدبر باید کردن بباید دانست که اصل اندر شناختن ترکیب کردن داروهای چشم آنست که نخست داروها را
مدبر کنند پس ترکیب کنند و تدبیر هر نوعی از داروها دیگرست اما تدبیر بعضی سنگها چون شادنه عدسی و توتیا و مرقشیشا
و سنگ سرمه آنست که آب سود کنند و آب سود چنان باشد که دارو ها را بکوبند و نرم بباید چنانچه تواند و این کوفته
را اندر آب کنند و بشورانند و باهستگی اندک اندک اندر عصاره پاکیزه میکردانند و دیگر باره آب زیادت میکنند
و می شورانند و آنچه بر سر می دباب میرود باهستگی اندر عصارهٔ دوم میکردانند تا هرچه نرم تر و لطیفتر و سوده ترست
آب برد و در عصارهٔ دوم حاصل شود و این عصاره دوم را بنهند تا دارو از آب جدا شود و بنشیند و باهستکی

این آب را از سر دارو بریزند و دارو با آفتاب نهند تا خشک شود و سر او پوشیده دارند تا غبار در وی نشود و آنچه درشت و تمام ناسوده باشد در عصارهٔ نخست بماند آنرا دیگر باره بکوبند و بسایند و هم برین گونه بشویند تا جمله دارو نرم شود و سوده چنانچه هیچ درشتی نماند و این دارو آب سوده کرده و شسته را دیگر باره از جهت احتیاط همچون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند پس آب فرا گیرند و بنشانند و آب از وی جدا کنند و خشک گردانند تا آنچه درست باشد بتمامی از وی جدا شود و این شستن را بتازی تصویل گویند و اما تدبیر بعضی سنگها دیگر چون قلیمیا و زاجات آنست که نخست آنرا بسوزند پس تصویل کنند و سوختن انواع این جانب که آنرا بشکنند و آنرا در کوزه نو کنند یا در خنبره کنند و بگل حکمت گیرند و بتنور در نهند یا بدود خانهٔ آبگینه گران یک شبانروز بگذارند و دیگر روز بیرون کنند و بکوبند و بسایند نرم و تصویل کنند و توبال مس و مس سوخته همچنین ناکوفته بچند آب بشویند پس بکوبند و بسایند نرم و تصویل کنند و اسفیداج را چند کرت تصویل کنند تا درشتی و تری از وی بشود و سنبل را اول با ناخن براز نند پس در هاون بکوبند چنانچه بقوت کوفتن سوخته نشود و بحریر فرو گذارند تا چون غباری فرود آید و اشنه را بدست بمالند نیک تا پوستها سیاه از وی جدا شود و چند کرت بر وی آب برچکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک کنند و از غبار و از آفتاب نگاه دارند پس دیگر باره همچنین بکوبند و بحریر فرو گذارند تا چون غبار فرود آید این را بتازی مهبا گویند و زنگار را تصویل کنند و اندکی از وی با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و با آب اندر فغار کنند تا آغشته شود پس اندر هاون کنند و بمالند تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی همچنین نخست فغار کنند و حل کنند پس آنرا بخرقه بپالایند و داروها بدان برشند و آنچه در شیاف ابیض خواهند کرد از صمغ عربی و کثیرا اولیتر آنست که او را بکوبند نرم و بیزند و سپیده خایهٔ مرغ برچکانند و حل کنند و داروها بدان برشند از بهر آنکه درین شیاف صمغ و کثیرا بیشتر بکار آید که در شیافهاء دیگر از بهر آنکه سرشتن و از بهر قوام باید اگر کمتر باشد بباید و افیون را بشکنند پارهاء کوچک و بر تختهٔ مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر گرم نهند تا نخته و گرم شود و بردارند و نگذارند تا افیون بسوزد و فعل و قوت او باطل نشود پس او را در آفتاب کنند تا حل شود و داروها بدان برشند و بباید دانست که اصل در ترکیب داروها چشم آنست که بدانی تا مقصود از بهر داروی

فرغاره

چنانچه گفته آمد و صدف و حلزون و آنچه بدین ماند همچنین بسوزند پس تصویل کنند

چیست و منفعت او اندران باب چیست آنچه بکار آمده و با منفعت تر باشد بیشتر کنند و آنچه از بهر صلاح اوست یا از بهر قوام او کمتر کنند و همچنین نگاه باید کرد تا این داروها که اندر تن مقصود بکار آید کیفیت او بچه اندازه است اگر کیفیتی قوی و تیز دارد چون زنگار و زرنیخ مقدار او باندازهٔ مصلحت کنند و آنچه از بهر صلاح او کنند چون اسفیداج بیشتر کنند تا تیزی و مضرت آن زنگار شکسته شود و اگر کیفیت آن بدان تیزی نیست و منفعت او بزرگست چون توتیا هندی و مانند آن مقدار آن بیشتر کنند و قوت او بچیزی دیگر ضعیف نکنند چنانچه قوت زنگار با سفیداج شکستن و داروها نرم که قوت او تیز نباشد چون مقدار آن بیشتر کنند و صمغ و کثیرا منفعت او بسیار نیست مقدار او کمتر کنند و سکبینج و حلتیت اندر شیاف مرارات مقدار تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات تحلیلست و منفعت و فعل این هردو اندر تحلیل آب قوی است و آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب و زنجوش و آب باران از بهر آنست که داروها چند کرت بدان تر می کنند و تا قوت آن داروها بدید آید و مقصود از مشک آنست که مشک قوت داروها بقعر چشم و زندرون طبقات برساند مقدار او باندازهٔ معتدل باید کرد و داروها پاکیزه و بی غش باید و هر یک جدا باید کوفت بدان وزن که در نسخه باشد کوفته و بیخته بکار باید برد و بباید دانست که اگر کسی همه داروها که اندر شیافی یا اندر ذروری بکار آید یکبار اندر هاون کنند و بکوبند خطا کرده است از بهر آنکه بعضی داروهاست که بیکبار تمام کوفته شود و از وی نخاله نماند و بعضی تمام کوفته نشود و چون یکی بود کوفته شود و طبیب استقصا می کند تا دیگر کوفته شود لطافت آنکه کوفته شده است بگردد بشود و باقی او سوخته گردد و کمترین مضرت آن باشد که اوزان هر یکی از آن اندازه که در نسخه است بگردد و چون داروها برهم و شرط کوفته شود همه را یکبار در هاون باید کرد و باهستگی سودن تا هموار آمیخته گردد و آنرا که شیاف خواهد کرد آب بر می باید چکانید و کوفتن تا هموار سرشته شود پس شیاف کردن و در سایه خشک کردن و از گرد و آفتاب نگاه باید داشت از بهر آنکه آفتاب لطافت دارو ببرد و ساختن شاف در فصل ربیع موافق بود و در آخر فصل ربیع از بهر آنکه فصل ربیع هوا گرمتر باشد و داروها زود تر خشک شود و کوفتن و بیختن آسانتر باشد و نرم تر و سوده تر آید و اگر داروی است که باب غوره و آب بادیان و مانند آن همی باید پرورد هم در آخر فصل ربیع بهتر آید

اسفیداج

باب ششم از جزو اول از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن آنکه چشم بهار

چگونه باید گشاد و داروی چگونه باید کشید باید دانست که گشادن چشم هرچه آهسته تر باید بود و چشم راست بدست چپ باید گشادن بانگشت مسبحه و ابهام و میل بدست راست گرفتن و سر میل بر گوشهٔ چشم که از سوی بینی است نهادن و میل بانگشت و ابهام گرفتن تا اندر چشم بگردد و دارو هموار بچشم رسد و چشم از حرکت میل خسته نشود و چشم چپ را بدست راست باید گشادن بانگشت خنصر و ابهام و میل بدست چپ از گوشهٔ چشم تا دیگر گوشهٔ چشم نهادن و یافتن و چون میل از چشم بردارند یکبار انگشت از پلک چشم بر نشاید داشت تا پلک چشم بر دیدهٔ فراز هم نشود لکن باهستگی بجای باز آید و میل سخت باریک نباید خاصه سر میل که دارو بدان بردارند لختی برتر یا فرومایه تر باید تا داروها بیشتر بر دارد و آنرا که طبیب خواهد که پلک چشم او باز کرداند مژه او را با بهام و سبابه باید گرفت و باهستگی لختی بر کشیدن و کفچهٔ میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن تا چشم برفق باز گردد و چون فارغ شود یکبار دست از چشم بر نباید داشتن لکن برفق باید داشتن تا برفق بجای خود باز آید و چشمی که سخت با درد بود و میل بدو نشاید رسانیدن لکن داروها سوده حل کرده اندر باید چکانید یا میل ربوده باید داشت تا قوت و گرانی میل بچشم نرسد و آنرا که دارو تیز اندر کشند میل را زود از وی بر نیارد و آنرا که رمد با ضربان و درد صعب باشد در چشم او جز داروی نرم نشاید کشیدن و بیماریهاء کهن مزمن را که با دردی سخت نباشد چون جرب و سبل و ظفره و مانند آن جز بداروهاء تیز علاج نتوان کرد و آنرا که سپیدی یا اثری دیگر خواهند که بردارند موضع آنرا بدارو بباید بر مالیدن و خاریدن چنانچه بحوالی آن باید که نرساند البته

باب هفتم از جزو اول از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن تدبیر نگاه داشتن چشم تا درست بماند و دردمند نشود باید دانست که تدبیر نگاه داشتن چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و از گرد و از باد و از هواء گرم و سرد که از اعتدال دور باشد نگاه دارند و از گریستن بسیار و نگریستن در چیزهای روشن و درفشان و نقشها و چیزهای خورد و خواندن خطهاء باریک الا گاه گاه و بسیل اعتدال دور باشد ریاضت و از مستلقی خفتن یعنی به پشت باز خفتن و از مستی بسیار و از طعام و شراب غلیظ بدناگوار دیده و از هرچه بدماغ بخار برآرد و از چیزهاء تیز چون گندنا و سیر و پیاز و مانند آن پرهیز باید

کرد و طبع نرم داشتن سودمند بود و خشک شدن طبع زیان دارد و گرمابهٔ بسیار و رگ زدن و حجامت بسیار و خفتن بسیار و چشم بر چیزی داشتن چنانچه نظر از وی بر ندارند و چشم برهم ننهند سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و بشب طعام خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره و غلیظ خوردن و در حجم معده را برنجاند چشم را و تیزی بصر را سخت زیان دارد و بادروج و شبت و زیتون رسیده زیانی دارد و در آب صافی نشستن و سر در آب فرو بردن و چشم باز کردن سودمند بود و سرمه و توتیا با آب بادیان و آب زنجوش پرورده اندر کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی گرداند سودمند بود و برود زمان و آب بادیان ساده و با شکر کشیدن سودمند بود صفت برود الزمان که آسان بدست آید و چشم را قوت دهد و بصر را تیز گرداند بگیرند انار ترش و شیرین و دانهٔ او با پنجم بکوبند و بفشارند و آب او بکشند و بپالایند و صافی کنند و بر مقدار یکمن ازین آب صد درم انگبین مصفی برنهند و بر پاتیله سنگین بر آتش نرم بجوشانند و کف بردارند و بقوام آرند صفت مرهم که اجزاء چشم را قوت دهد و پلک چشم را و حدقه را صافی کند و ماده سبل و ناخنه از چشم باز دارد بگیرند هلیلهٔ کابلی مقشر و صبر و مازریون و زرد چوبه از هر یکی دو درم نمک طبرزد و مروارید ناسفته و کف دریا و شکر طبرزد و زعفران و سنبل و شادنه عدسی و تخم بادیان و سرطان بحری و توتیا هندی و شیاف ماميثا از هر یکی ... کافور و اسفیداج ارزیز و قلیمیا زر و گل سرخ و هلیله زرد از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بحریر ببیزند و هر ساعتی آب بادیان تر بر وی می چکانند و می سایند تا داروها قوت آب بادیان گیرد بعد ازان خشک کنند بسایه و دیگر باره بسایند و بکار دارند جزو دوم اندر شناختن بیماریها که در پلک بدید آید و پلک چشم را بتازی جفن گویند و این جزو بیست و نه بابست از بهر آنکه بیماریها که در پلک چشم افتد بدین عدد است که یاد کرده آید لکن از جمله بیست و نه باب ده باب بیماری است که خاصه پلک چشم است و باقی در پلک و ابرو و سر و دیگر اجزاء چشم و دیگر اندامها نیز افتد اما آنچه خاصه پلک چشم است اینست برد • تحجر • التصاق • شتره • شعیره • شعر زاید • انقلاب الشعر • الوردینج • الشلاق • الشرناق • اما بیماریها دیگر که در اندامها دیگر افتد اینست جرب الحکة الاکال جراحة القروح الدامیل الحا الکمنة الانتفاخ البهج السعفة البلع الوثة الشری انتثار الهدب النملة القمل القمقا بیاض الهدب الثولول موت این جمله بیماریهاست که بجفن منسوب

نی

باب نخستین از جزو دوم از گفتار نخستین و دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن برد و معالجات آن باید دانست که برد رطوبتی است غلیظ که اندر پلک چشم پدید آید و غلیظ شود و بود مانند ژاله و برد بپارسی تگرگ گویند و این علت بیشتر بر ظاهر پلک افتد معالجات بارزد یا اشق یا حلتیت یا سکبینج بگیرند و بسرکه ترش حل کنند و طلی کنند و شوخ انگبین و عنزروت و علک البطم سه بهم بسرشند و بران موضع می نهند و اگر موم زرد و روغن گل و علک البطم و یا شوخ خانه گرمابه با اشق حل کنند و بسرکه بهم بسایند و طلی کنند قویتر بود صفت طلی ارتیاسوس برد و شعیره را سودمند بگیرند کندر و از هر یک دو درم لادن نیم درم موم یک درم شب یمانی نیم درم بوره نیم درم همه را بکوبند بروغن سوسن یا بدردی روغن زیت بسرشند و طلی کنند و اگر بدین داروها تحلیل نپذیرد پلک چشم را از پهنا بمبضع بشکافند و برد را بکفچه میل بردارند و اگر شکاف بزرگ افتد میانگاه او بدوزند و دزور اصفر پر کنند صفت ذرور اصفر بگیرند عنزروت پرورده بشیر خر هشت درم شیاف مامیثا رهبانی دو درم صبر و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مردارسنگ دو درم همه را بکوبند و بپزند نرم و بکار برند و اگر برد باندرون پلک چشم افتد پلک باز گردانند و از پهنا بشکافند و برد برآرند و چشم را بآب گرم بشویند باب دوم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن تحجر و معالجات آن باید دانست که این علت آماسی است خرد و سخت و ماده او فضله سوداویست که در پلک چشم گرد آید و بفسرد بسبب فرود آمدن او از تری و لطافت پلک چشم است و بسبب لطافت او آنچه لطیفتر است از ماده علت بتحلیل خرج شود و آنچه غلیظتر است بماند و سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را عدسه گویند معالجات نخست رگ قیفال باید زد از آن دست که علت از آن جانب است و پس از فصد استفراغ کردن بحب اسطمیخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن خوردن آنست تا چون مرهمها محلل بر نهند یا بد شکافتن علاج کنند مددی از ماده تنها باز ایستاده باشد تا ماده دیگر روی بدان موضع ننهد و المی فزونی نفزاید پس مدتی یک هفته چشم را بآب گرم باید شست و اسفناخ بآب گرم تر کرده بر می نهادن تا ماده علت نرم شود پس یک هفته مرهم دیاخلیون بر باید نهادن تا دیر بگداز اند و اگر مدت دراز گردد و نگذارد پلک چشم را باز گردانند و بشکافند چنانچه باید و باخن یا بحلقه انگشتری بفشارند یا بیرون آید و گاه باشد که دیم بیرون آید و اگر ترسند که علت معاودت کند لبهاء جراحت که ماده فسرده بیرون آید وگاه باشد

باخن

بناخن برکنند تا جراحت دیرتر بروید و ماده تمام پالاید و بعد از آن اسفنج بآب گرم تر کرده بر می نهند و بآب گرم همی شویند نافع بود باب سیوم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن التصاق و معالجات آن باید دانست که التصاق بر هم رسته شدن هر دو پلک چشم را گویند گاه باشد که از یک گوشه چشم رسته شود و گاه باشد که هر دو پلک بر طبقه ملتحمه رسته شود و گاه باشد که هر دو گوشه چشم بسته شود و گاه باشد که هر دو پلک از کنار تا کنار رسته شود و گاه باشد که بر حدقه رسته شود و سبب این دو نوع است یکی آنکه اندر چشم یا بر پلک چشم قرحه بوده باشد و علاج کرده شود و مدتی چشم برهم نهاده بود و موضع جراحت بدان سبب بهم گرد دوم آنکه ناخنه یا سبل برداشته باشد و موضع جراحت را چنانچه واجب کند بزیره و نمک داغ ناکرده بگذاشته باشند معالجات علاج این علت دستکاریست آنجا که گشاده باشند میل اندر کنند و پلک را بردارند و از هم باز کنند و اگر پلک بر طبقه ملتحمه رسته باشد یا بر حدقه دست آهسته و پست باید داشت تا پلک بسیار کشیده نشود از بهر آنکه بیم باشد که طبقه قرنیه با پلک برآید و چشم از جای برخاسته شود و آنرا که هر دو پلک برهم رسته باشد و میل اندرون آن گرد پلک را بدو صناره اندکی بر باید داشت برفق و بالتی که آنرا بمحل ناصور گویند بگشادن و بزیره و نمک داغ کردن و پنبه بروغن گل چرب کرده در میان هر دو لب پلک نهادن تا باز بهم نروید و بر پشت چشم زرده خایه مرغ بروغن گل بهم آمیخته بر نهادن و ببستن و روز دوم بگشادن و بهم آب زیره و نمک بر کردن و هم بروغن گل و زرده خایه علاج کردن و روز سیوم اگر ممکن گردد و شیافها که جراحت را برویاند درکشیدن و نگاه داشتن تا دیگر باره بهم نروید و اگر هنوز شیاف کشیدن صواب نبینند هم بروغن و زرده خایه علاج کنند تا وقت شیاف کشیدن والله اعلم باب چهارم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن شتره و معالجات آن باید دانست که شتره کوتاهی پلک چشم است و سبب کوتاهی پلک آنست که دیده اندر خواب و غیر خواب پوشیده نشود و لبها هر دو پلک بیکدیگر نرسد و اگر این چشم را الجشم خرگوشی مانند کرده اند و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوشی گویند و گاه باشد که هر دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوعست یکی نقصان ماده پلک است که از مادر چنان زاید دوم حادث است کوتاه گون و این حادث چهار گونه است یکی آنکه سبب علتی پلک بریده باشد و باز دوخته چنانچه واجب کند دوم آنکه غده اندر پلک چشم تولد کند تا گوشت فزونی بروید

بسبب قرحه که بوده باشد سیوم پلک باز گردد و تشنج کند تشنج امتلائی یا خشک چهارم آنکه عضله از عضلها پلک چشم مسترخی شود از بهر آنکه بر سوین راسه عضله است چنانچه در تشریح عضلها یاد کرده آمده است و ازین سه عضلها یکی آنست که پلک بر دارد و حرکت بر گشادن چشم بپلک بدان است و دو عضله آنست که پلک را فرو خواباند و حرکت برهم نهادن پلک را بدان است که هرگاه که عضله بردارنده مسترخی شود پلک برنتوان داشت و هرگه تشنج کند فرو نتواند خوابانیدن و لبهاء هر دو پلک بیکدیگر نرسد و هرگاه که این دو عضله که پلک را فرو خواباند مسترخی شوند و حرکت و قوت ایشان سست گردد چشم فراز نتوان کردن و هرگاه که تشنج کند چشم را باز نتواند کردن و هرگاه که ازین دو عضله یکی مسترخی شود آن جز گوشه چشم که عضله مسترخی از جانب او باشد فراز نشود معالجات اما آنرا که علت مادرزادی باشد علاج نیست و آنرا که سبب بریدن پلک و باز دوختن باشد علاج متعذرست و اندر کتب یاد کرده آمده که آنرا هم از موضع که دوخته اند دیگر باره باید شکافت و نیکوتر بدوخت و مرهم سپید و چیزهاء نرم کننده بر نهادن تا نیکوتر بروید و این از تعذر خالی نیست و آنرا که غده سبب گوشت فزونی باشد غده را هم از طریق که برد را و تحجر را علاج کنند بر باید داشت و اما گوشت فزونی را بداروهاء تیز و شیاف زنگاری و مانند آن بردارند و اگر بداروکفایه نشود گوشت فزونی را بمقراض بگیرند و سوزن بزیر او اندر کشیدن و او را ساختن بر ابردارند و داروی تیز درکشند چون باسلیقون و روشنائی و غیر آن با زیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنرا که سبب تشنج بود گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و روغن گل و مورد مالیدن و موم روغن بابنفشه و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن سودمند بود و بآب حلبه با چغندر شستن و از آن نطول کردن سودمند بود و آنرا که سبب استرخاء عضله باشد داروهاء قابض بر باید نهاد چون اقاقیا و آب برگ مورد و مانند آن وامیثا باب پنجم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن شعیره و مانند آن باید دانست که شعیره آماسی است دراز شکل چو این آماس بر جایگاه موی مژه افتد و سبب آن فضله غلیظ سوداوی که آنجا گرد آید و سخت شود معالجات اگر در سر و چشم و حوالی آن حرارتی بود پس از آنکه فصد کرده باشند و مسهل خورده و دماغ پاک کرده شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی سوده طلی کنند و بگشاب می شستن و بدان تکمید کردن و تکمید آنرا گویند که چیزی سازند از مثلث مس یا از گوهری دیگر و دارو گرم اندر وی کنند و بر موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو بدو میرساند و اگر این داروها اندر

همچو

مثانه گوسفند یا مثانه گاو کنند همان باشد و اگر حرارتی اندر سر و چشمها بود بآب گرم تکمید کردن و از پس آن تکمید کمانی سر کنده در شعیره مالیدن و نان گرم دمادم بر نهادن و مالیدن و سکبینج اندر آب یا در سرکه حل کرده طلی کنند و انجیر خشک و بابونه اندر شراب پختن و طلی کردن و صبر نمودن و مقدار دانگی بوره و چهار دانگ بارزد بهم سرشته بر نهادن و آرد جو و بارزد بهم سرشته نهادن طلی ارتیاسوس در علاج برد یاد کرده است نافع بود و خون کبوتر بچه بر چکانیدن سود دارد باب ششم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن شعر زاید باید دانست که شعر زاید موی فزونی را گویند هم بر پهلو مژگان بروید رستنی ناهموار نه براستا و نسق مژه طبیعی و ناهمواری وی آن باشد که بعضی سر فرود آرد و بعضی اندر خلد و بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب آن رطوبت بسیار و تباه باشد بی سوزانی و تیزی و اگر سوزان و تیز بودی موی را بسوزانیدی و باطل کردی و ممکن نگشتی که از وی موی رستی معالجات نخست استفراغها باید کرد و ماده فزونی را بداروها که درخورد مزاج او بود از تن و از دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن با ایارج فیقرا و مانند آن و آنرا که مزاج میل بگرمی دارد هر بامداد هلیله پرورده با اطریفل کوچک میباید خورد و پوسته هلیله زرد یا هلیله کابلی در دهان داشتن و مزیدن و آنرا که مزاج میل بسردی دارد مصطکی و قرنفل میباید خاییدن و جوزبوا در دهان داشتن و مزیدن و عنبر بوییدن و از پس این تدبیرها تدبیر دستکاری کردن دستکاری اندرین علت پنج گونه بود یکی دارو کشیدن دوم موی فزونی را بر موی طبیعی دوسانیدن سیوم بن موی فزونی را داغ کردن چهارم دوختن پنجم تشمیر کردن اما داروها که اندر کشند داروهاء تیز باید چون باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر و شیاف دینارگون رطوبتها را که سبب علت است تحلیل کند صفت شیاف دینارگون که بدین علت مخصوص است و سیلان را و سوختن چشم که بسوزد و سپیده و جرب کهن را و موی فزونی را و سبل کهن را سودمند بود بگیرند صمغ عربی و کثیرا و قلیمیا و سپیده ارزیز و مرصافی و صبر و زنجار و زرنیخ سرخ و قلقطار و دارفلفل سوخته و بلیل و بلیل سیاه و بلیل سپید و ساذج هندی و نشاسته و زرد چوبه و شکر العسکری و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم عنزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا از هر یک یکدرم و نیم توتیا و حضض مکی و سنبل خوشبوی و مازو سوخته از هر یکی یکدرم اشق سه درم عدد داروها بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یکدرم بادام باب

سلاب و ترشی ترنج حل کنند داروها بدان بسرشند و شیاف کنند و بکار دارند صفت نسخه شیاف دیزه ترتیبی دیگر که اندر علت موی فرفونی و جرب و حکه و سبل و سلاق و سوختن چشم را سودمند بود بگیرند نگار شش درم صمغ عربی و اشق از هر یکی چهار درم قلمیا زر و افیون از هر یکی دو درم بارزد یک درم با آب سداب بسرشند و شیاف کنند و با سلیقون و روشنایی اندر علاج ظفره یاد کرده آید اگر موی فرفونی را بکنند و جایگاه او نوشادر بنگارند سودمند بود و خون ضفدع بر نالیدن و خون حیوانی که در موی سگ پدید آید آن را قراد الکلب گویند یعنی کنه سگ و زهره بط هم مالیدن سودمند بود و اگر خون ضفدع با خون قراد الکلب یا خاکستر تازه نوین طلی کنند علاجی قوی باشد و خون خارپشت و زهره کرکس و زهره خارپشت برچکانیدن و مالیدن سودمند بود باید که زهرها بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و هم سنگ چند پد سوده بآن بیامیزند و بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و با آب دهان حل کنند و طلی سازند و نیم ساعت صبر کنند بغایت سودمند بود دیو چه را که خانه موی را تباه کند بگیرند نوشادر و سم خر سوخته هر سه برابر که بسایند و طلی کنند نافع بود و کفک دریا بلعاب اسبغول بسرشند و طلی سازند بران موضع موی را ببرد و موضع خدر کند و موی بر نیاید و شیخ الرئیس ابو علی سینا رحمه الله میگوید منفعه خون ضفدع اندرین علت نزدیک من درست نگشته است اما موی فرفونی را بر موی طبیعی دوسانیدن آن وقت توان کرد که موی فرفونی یک موی یا دو موی بیش واین چنان بود که موی طبیعی و فرفونی را بصمغ یا بشکر و کثیرا حل کرده آلوده کنند و هر دو را بهم دوسانند بانگشت و چندان نگاه دارند که بر هم سخت شود و صمغ بروی خشک گردد و اما داغ کردن بن موی را هم شرط آنست که موی فرفونی اندک بود و آلت داغ سوزنی بود زرین سر سوزن اندر او دیده همچون سر چوگان برین گونه پلک را بر گردانند و بر دیده اندر زیر پلک چیزی سرد بر نهند تا حرارت داغ برطوبتها و طبقها دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود و پلک لختی بر گشند و موی بر کنند و داغ کنند لکن دو موی را داغ بیش از دو بار نشاید کردن هر نوبتی دو موی بکنند و برین ترتیب آنچه باشد داغ کنند و از پس داغ سپیده خایه مرغ و روغن بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و ریخ آن زایل نشود داغ دیگر نکنند و برین ترتیب آنچه باشد داغ کنند و اما دوختن چنین باشد که سوزنی باریک بگیرند و از موی سر یکتا باریک دو تو کنند و

بدین سوزن اندر کشند چنین که دو سر موی بسوزن اندر آید و بن موی چون حلقه بیرون باشد و یک تار موی دیگر از موی سر اندرین حلقه کشند که بکار آید و این موی دوم را هم دو تو کنند چنین که حلقه ازین موی کشند که در سوزن است افتاده باشد و سوزن را بر فوق بکشند تا حلقه تنگ شود پس یکبار بکشند تا موی فرفونی بیرون آید و اگر موی فرفونی از حلقه بجهد و بجای باز آید بدین موی دوم که اندر حلقه موی نخستین است حلقه موی نخستین را باز پس آرند و دیگر باره همان موی فرفونی را بگیرند و بیرون آید و اگر حاجت آید که دیگر باره سوزن زنند هم بران موضع نشاید زدن از بهر آنکه منفذ فراخ گردد و موی را فرو نتواند داشتن و سوزن بر پهلوی آن موضع باید زدن و چون موی فرفونی بیرون آورده باشند آنرا بر موی اصلی باید دوسانیدن چنانچه معلوم است و نخست میل بر منفذ موی باید مالیدن چند بار تا فرو کوفته شود و موی در وی بماند و این دو ختن را نظم گویند و اما تشمیر آنجا کنند که موی فرفونی بسیار باشد و بهترین طریقی اندران آنست که طبیب بیمار را پیش خویش بخواباند و مژه پلک بر سوزن بابهام و مسبحه دست چپ بگیرد و لختی بر دارد و بکفچه میل بر پشت پلک اعتماد کنند تا باز گردد و سه رشته به سوزن باریک اندر کشند و سوزنها از سو زنند و بین پلک بسوی پشت پلک بیرون آرد آنجا که داند که میانگاه پلک است و اگر خواهد که بعوض رشته پشت پلک بصنارها بر دارند و تقدیر کنند که تا چند میباید بریدن چند آنچه تقدیر کرده باشد بسوزن و رشته سه جای ... بسوزن بدوزند و گره بر زنند و نخست میانگاه دوزند پس دو راصقوا و ... سفید بسرشند و بر جراحت نهند و دربریدن کوشش دارند تا بعضها که پلک را فرو خواباند آسیب نرسد و شرح آن عضلها اندر کتاب نخستین بجایگاه خویش یاد کرده آمده است و طریقی دیگر از تشمیر آنست که پشت پلک را بدو انگشت یا بصناره اندکی بر دارند و دو تخته بهندام و سبک باندازه پلک بتراشند و چند آنچه تقدیر کند که بخواهد بریدن از پلک اندر میان دو تخته کنند و هر دو سر تختها سخت به بندد و چنین که پوست پلک در شکنجه شود تا مدد غذا از سلد و اندک کابیش دو روز مرده گردد و بیفتد و اثر جراحت بدید نیاید و بسیار کس باشد که طاقت دستکاری ندارد و آهن نتواند دیدن و سخن دستکاران نتواند شنیدن او را بدارویی تیز تشمیر کنند و این حال چنان باشد که دارو تیز بسر میل بر دارند و بر پوست پلک بران موضع که تشمیر خواهد کردن طلی میکنند و بر سان برگ مورد در ساعت پوست بر دمد و اثر ریش کشتن بدید آید دارو از وی بسترند و یکساعت آسایش دهند

از باطن پلک نزدیک موی فرفونی بظاهر بر آرند و بسر میل موی فرفونی را اندر حلقه و این موی کشند که در سوزنست و سوزن راه

و بار دیگر دیگر طلی میکنند هم برین سان تا ریش گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشکریشه کند پس از دارو بشویند و بموم روغن طلی کنند تا خشکریشه بیفتد و اگر طبیب بیند که حاجت مرمت است هم بمومی باید که مرهم اسفیداج علی قدر طلی میکنند تا درست شود و بیشتری طبیبان دستوری ندهند علاج صفت داروی تیز بگیرند آهک آب نارسیده دو جزو و شنجار یکجزو بوره دو جزو نوشادر یکجزو آب صابون دو جزو داروها بدان آب بسرشند و نگاه دارند و اگر بول الاطفال یا آب خاکستر بسرشند

باب هفتم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن انقلاب الشعر و معالجات آن باید دانست که موی مژه را اگر چه فرفونی نباشد آنچه باشد ناهموار رسته باشد و لختی بسوی دیده اندر شکند و بخلد این را انقلاب الشعر گویند و بدین سبب اشک از چشم دویدن گیرد و دیده می بخلد و اعراض موی فرفونی تولد کند معالجات علاج این نظم آنست و موی ناهموار رسته بر موی راست میباید دوسانیدن چنانچه در باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس میگوید صدفها کوچک را ... سوختن و بسودن و بقطران بسرشتن و موی ناراست یا موی فرفونی را باید کشیدن و آن قطران بر آنجا طلی کردن دیگر باره موی بر نیاید و خاصیت پیه افعی آنست که بر اصل موی فرفونی و موی که بر کنده باشد باز دارد و بر نیاید باذن الله تعالی

باب هشتم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن وردینج باید دانست که اندر تذکرة الکحالین همی آید که علت وردینج آماس دموی است اندر پلک چشم و سبب آن بسیار ماده است که از دماغ فرود آید و گاه باشد که این آماس ریش گردد و گاه باشد که این آماس بثرها بر پشت پلک بر آید و در پیشتر و قتها آن باشد که بسبب غلیظی آماس پلک سطبر کند و خون رقیق بالا آید فی الجمله عظیمی آماس بدان حد بود که چشم نتواند گشادن و دیدن نتواند دیدن و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دموی است آنست که چشم سخت گران و سرخ بود و تری بسیار اندر چشم بود و بسیار بالا آید و گاه بود که ماده آماس خون صفراوی باشد علامت وی آنست که آماس سبکتر و سرخی کمتر و خارش و سوزش قویتر بود و ابو علی سینا رحمه الله که علت وردینج آماس طبقه ملتحم است و عظیمی آماس بدان حد بود که بعیدی چشم چنان بلند شود که حدقه را بپوشد و چشم بر هم نتوان نهاد از عظیمی آماس معالجات رگ قیفال نخست بگشاید و باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر گشادن

داروی تیز

انقلاب الشعر که بسیار باشد

پیه افعی

وردینج

قیفال متعذر بود حجامت کنند بر پس سر برابر هر دو کتف و اگر ممکن گردد مطبوخ هلیله دهند و غذا باز گیرند و تدبیر لطیف فرمایند و روز نخست و دوم و سیوم شیر زنان اندر چکانند و شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده سخت نافع بود و شیاف مامیثا و صبر و حضض طلی کردن سودمند بود و ضمادها که از کشنیز تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ بهم سرشته ضمادی آزموده است و اولیتر آنست که نخست بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ چیز دیگر بچشم نرسانند و از پس سه روز اگر ذرور ملکایا اندر کشند روا باشد و از پس یکهفته ذرور ممامیثا نافع بود صفت ذرور ملکایا بگیرند انزروت مدبر و نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یکی برابر هم بسایند نرم و بکار برند صفت نسخه دیگر بگیرند انزروت مدبر ده درم شکر طبرزد سه درم و نشاسته یکدرم کف دریا نیمدرم این نسخه دیگر قویتر است صفت ذرور ممامیثا بگیرند ذرور ملکایا نیمدرم ذرور اصفر صغیر نیمدرم صفت ذرور اصفر صغیر بگیرند انزروت مدبر شیاف مامیثا ریوند دو درم صبر و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیمدرم زعفران سه درم و دانگی و نیم این جمله سحق داروست هر گاه که علت اندر انحطاط افتد اصفر صغیر نگاه دارند و در آخر انحطاط اصفر کبیر و آنرا که پلک چشم ریش گشته باشد و چشم نتواند گشاد و این علاجها سودمند نبود ذرور اغبر اندر باید کرد صفت ذرور اغبر بگیرند توتیا کرمانی مغسول و شنج سوخته از هر یکی ده درم شنج را گویند شکر طبرزد پنجدرم همه را نرم بکوبند و بکار برند ریش چشم را و سبل را و جرب کرم سودمند بود و اگر دو درم انزروت مدبر و یکدرم شیاف مامیثا ریوند با ذرور سازند صواب بود و باید دانست که تا از ابتداء علت سه روز نگذرد هیچ حال ذرور بچشم نشاید و هر که ذرور بکار برند جز بر پلک نباید کرد و آنرا که حاجت آید که در آخر علت پلک را بخار دو پاک کنند پلک را باز باید کردانید و بشیاف احمر لین بخار ند نافع بود باذن الله

باب نهم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن سلاق باید دانست که سلاق سطبر گشتن و سرخ شدن کنار پلک را گویند و این علتی است که اگر مدتی بر آید و این علت را علاج نکنند مژگان بریزد و کنار پلک بسوزد و خرده شود و بیشتری نزدیک بغوله چشم افتد و گاهی نزدیک بغوله بزرگ افتد که از سوی بینی است و گاهی نزدیک بغوله کوچک که سوی گوش است و سبب این علت رطوبتی غلیظ گرم شده و سوخته و طبع بوره گرفته بود معالجات آب سماق اندر می چکانند

ذرور اصفر صغیر

مغسول

ذرور اغبر

سلاق

ضماد ها سازند ازین نوع تخم انار ترش بگلاب بپخته و عدس مقشر با تخم انار ترش و گل سرخ بگلاب بپخته و نیم بپخته
چون عصیده کرده و برگ کسنی و برگ غرف بسپیدهٔ خایه مرغ و روغن گل آلوده هر شب بر پشت چشم می نهند و
بامداد بگاه بگرمابه میرود و می شوید بآب گرم و آنرا که سلاق کهن گشته باشد حجامت ساق و رگ پیشانی زدن و هر
روز در گرمابه رفتن سخت سودمند بود و آنرا که حرارت قوی بود اندر آخر علت لینی و برود غوره و شیاف دیزه

شیاف احمر

که در بابها گذشته یاد کرده آمده است سودمند بود صفت شیاف احمر لین بگیرند شادنج عدسی مغسول ده درم

شیاف احمر لین

مس سوخته هشت درم سپید و مروارید و ساذج هندی از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کثیرا و مرصافی از هر یکی دو درم
دم الاخوین و زعفران از هر یکی یک درم جمله ده داروست همه را بکوبند و بپزند نرم و بشراب انگوری کهن بسرشند
و شیاف کنند و عادت کحالان چنانست که این شیاف دراز کنند و شیاف احمر حاد گرد کنند تا میان هر دو فرق توانند
کرد صفت برود غوره سلاق و دمعه و جرب را و سبل را سودمند بود بگیرند توتیا کرمانی یک اوقیه هلیله زرد ده

برود غوره

زنجبیل از هر یکی پنج درم دار فلفل و مامیران از هر یکی دو درم و چهار دانگ نمک هندی یک درم همه را بکوبند و بپزند
و بآب غوره بپرورند تازه میکردانند باب دهم از جزو دوم از

کفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن شرناق بباید دانست که شرناق جسمی فزونی است

شرناق

همچون پیهی که با عصب بافته شده است و غشای اندر وی کشیده بر ظاهر پلک بالاین بدید آید علامت وی آنست
که پلک سطبر شود و چشم بگرانی تواند گشاد بر پشت چشم نهند و بران اعتماد کنند شرناق اندر میان هر دو انگشت
بدید آید و شرناق اندر میان پوست چنان باشد چون سلعه و خداوند این علت روشنایی آفتاب کمتر تواند و نود انگ
فرود آرد و عطسه بر افتد و این علت خداوند زکام و نزله را بود و مرطوبان را بیشتر افتد معالجات علاج این
علت دستکاریست و دستکاری این رنج و خطر خالی نیست از بهر آنکه پوست پلک بباید برید یعنی بباید شکافت
اگر کمتر از مقدار واجب شکافد مقصود حاصل نشود و اگر زیادت از آن شکافد بیم باشد که عضو و پلک شکافته
شود و شرناق از پوست پلک آزاد نباشد لکن دران پوسته بود و تمام برداشتن متعذر بود و اگر چیزی بماند نمک
اندر جراحت باید کردن تا باقی آنرا بسوزاند و بخورد و بدین سبب از رنج و خطر خالی نباشد و علی بن عیسی الکحال
اندر کتاب خویش میگوید که ابن الخشاب را شرناقی عظیم بدید آمد و قوم و قرابات او رضا ندادند دستکاری کردن

[illegible]

من ملتی او را بذرور اغبر و ذرور اصفر و بطلی صبر و اقاقیا و حضض و سک و شیاف ماميثا دانگی زعفران و منیهم
را بآب مورد سرشته علاج کردم علت زایل شد باب یازدهم
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن جرب و معالجات آن

جرب

بباید دانست که جرب چو در پلک چفن بدید آید چهار نوع است نخستین را بلغت یونانی داسوطس گویند دوم را طراخوطیس
گویند یعنی سخت درشت سیوم را طاسوقوسیس یعنی مانند شکافها پوست انجیر و بدین سبب این نوع را تینی
گویند چهارم را طولوسیس گویند یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین چنان باشد که زفر درون سرخ و درشت گردد
و اشک آمدن گیرد و بیشتری از پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند و سبب این رطوبتی شود بود و غبارها و دودها که
بچشم رسد معالجات نخست رگ قیفال باید زد و حجامت کردن و استفراغ فرمودن به بنفشه و جلاب صفت آن بگیرند

جلاب

بود بنفشه زیادت

بنفشه خشک و بکوبند و بپزند و مقدار چهار درم در جلاب خام کنند و بدهند و آنرا که طبع قوی تر کنند صفت مسهلی دیگر
بگیرند هلیله زرد مقشر مقدار پنج درم و اندر شیشه کنند و صد درم آب اندر سر او کنند و یک هفته شیشه در آفتاب نهند

مسهل

پس بپالایند صافی و پانزده درم شکر سوده اندر یک نیمه از آن آب کنند و بدهند صفت مسهلی دیگر بگیرند بنفشه دو درم
تربد یک درم رب السوس دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم گل سرخ دانگی و نیم کثیرا دانگی حب کنند چنانچه رسمست این جمله
یکشربت باشد و این حب را قرص بنفشه گویند درد چشم را و درد سر را که از گرمی خیزد سودمند بود پس از آنکه استفراغها
کرده باشند پلک چشم را باز گردانند و شیاف احمر بخارند و برند و اگر بداروی تیزتر حاجت آید بشیاف اخضر و باسر
روشنایی اندر کشند و آنرا که با جرب رمدی بود بشیاف احمر لین بخارند و احمر لین در باب نهم ازین جزو یاد کرده آمده است
و بباید دانست که این نوع را بشکر خاریدن خطا باشد و هرگاه که پلک باز گردانند و بخارند بآهستگی بجای باز باید
و چون از رنج خاریدن خطا باشد و تیزی دارو برآساید ذرور اغبر که اندر باب هشتم ازین جزو یاد کرده آمده است
اندر کشند و بعضی طبیبان گفته اند اگر پلک را باز گردانند و مازو سوده بر کنند و سه ساعت باز گردانیده و مازو بر کرده
بگذارند جرب باطل شود و چفن مادهٔ جرب قبول نکند و نوع دوم درشت تر و دردمند تر و با اشک بسیار تر بود علاج
آن نخست استفراغها کنند چنانکه یاد کرده آمده است پس پلک را بشیاف احمر حاد و شیاف اخضر بخارند یا باسلیقون
اندر کشند و آنرا که ازین شیافها حرارتی فزاید دست از آن بدارند و شادنج عدسی مغسول در دمی کشند تا حرارت ساکن

شود پس بالاحمر لین می خارند و ذرور اغبر می کشند تا بتدریج با حمر حاد باز آیند و آنرا که با جرب حرارتی با فراط
باشد و ریش کرده دارو ها نرم و خنک بکار دارند چنانچه اندر علاج ریش چشم یاد کرده آید و بعضی طبیبان
درشتی جرب را بمیل بمالند و نرم کنند لکن آنجا که حرارتی قوی بود این صنعت نشاید کرد و بعضی جرب کرم بشادنج علاجی
خارند از بهر آنکه شادنج را اندر درشتی چشم فعلی خوبست و سرمه و نشاسته و شیاف ابیض از وی دور باید داشت
از بهر آنکه این چیزها جرب فزاید و بباید دانست که مقصود از خاریدن و تراشیدن پلک آنست که خون بدان و برود
و درشتی زایل شود و بعضی طبیبان بغرفه بیل خارند و بعضی بشاخ درخت انجیر خارند صفت شیاف احمر حاد

شیاف احمر حاد

شادنج

جرب و سبل و سلاق و کمنه را سودمند بود بگیرند شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته پنج درم
قلقطار سوخته دو درم افیون پنج درم صبر پنج درم زنگار دو درم و نیم مرصافی و زعفران از هر یکی دانگی و نیم همه را
نرم بسایند و بشراب انگوری کهن پخته بسرشند و شیاف کنند و عدد دارو ها نه است صفت شیاف اخضر جرب را

شیاف اخضر

و سبل را و سپیده را سودمند بود بگیرند زنگار صافی سه درم قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و سپیده ارزیز از هر یکی

نوعی دیگر

از هر یکی دو درم بآب سداب بسرشند چنانچه رسم است و شیاف کنند صفت نسخه دیگر بگیرند زنگار سه درم قلقطار
سوخته شش درم اشق یک درم اشق را بآب سداب حل کنند و دیگر دارو ها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت روشنایی

روشنایی

جرب را و ظفره را و فرود آمدن آب را سودمند بود بگیرند توتیا هندی دو درم قلیمیا سیم و قلیمیا زر دو درم
مرقشیثا ذهبی از هر یکی سه درم سرمه اصفهانی و شاذنج هندی از هر یکی یک درم زعفران و مروارید از هر یک دو
درم کافور و مشک از هر یک دانگی صفت باسلیقون جرب را و سبل و ظفره و کمنه و دمعه و خیرگی را سودمند

باسلیقون

بود بگیرند بلبل و دار بلبل و هلیله زرد و هلیله سیاه و زنجبیل از هر یکی دانگی پنج درم صبر اسقوطری یک درم و نیم
کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار درم نوشادر یک درم همه را بکوبند و بپزند
بغایت نرم کنند و جمله یازده داروست صفت شیاف سماق جرب و خارش و سوزش و برهم کوفتگی پلک را و بیرون

شیاف سماق

خاستن چشم را سودمند بود بگیرند سماق را و بپزند و بآب صافی و بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و اسفیداج
ارزیز بدان بسرشند و شیاف کنند بوقت حاجت شیاف را بآب غوره یا بآب سرد بسایند و بکار دارند صفت

شیاف زعفران

شیاف زعفرانی این ترتیب مخصوص است بمنفعت جرب بگیرند قلیمیا و قلقند از هر یکی دو درم زعفران یک درم

شیاف

زنجار زرد

پلپل دو درم زعفران یک درم و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم جمله هفت داروست شیاف کنند بشراب کهن
صفت شیاف دیگر جرب و ظفره را سودمند بود بگیرند مس سوخته شانزده درم پلپل هشت درم صمغ عربی هشت

باران

دارویی مخصوص

درم بآب بسرشند و شیاف کنند صفت دارویی مخصوص تر بمنفعت جرب بگیرند صبر سوخته یک جزو و نوشادر نیم
جزو هر دو را بکوبند و بانگبین بسرشند و بکار دارند و نوع سیوم از جرب صعبتر از نوع دوم بود و اعراض آن

است

قویتر بود و هرگاه که پلک باز گردانند شکافها بروی بدید آید همچون شکافها پوست انجیر و علاج آن نخست استفراغ
و تن را از مادهٔ آن پاک باید کردن پس رگ گوشهٔ چشم زدن یا رگ پیشانی پس این سعوط را بکار داشتن بگیرند

سعوط

صبر سقوطری و جند بیدستر و جاوشیر از هر یکی نیم درم صعتر فارسی و حضض هندی و زعفران و شکر طبرزد و عدس
تلخ و انزروت از هر یکی یک درم کندش نیم درم جمله ده داروست همه را بکوبند و بآب مرزنجوش بسرشند و حبها
کنند خرد چون پلپل و بکار دارند و این سعوط اندر همه انواع جرب سودمند بود لکن نخست باید که اندک استفراغ
کرده باشد و تن پاک کرده و الا زیان دارد زیانی بزرگ بادها و بد بوی چشم آید و خاریدن و تراشیدن
هم بدان ترتیب باید که یاد کرده آمد و اگر خاریدن بشیاف احمر و اخضر منفعتی بدید نیاید بشکر طبرزد کر بکف
دریا بخارند باستقصا تا پلک باریک شود چنانچه در حال صحت بوده است پس زیره و نمک بخایند و آب
اندر چکانند و زردهٔ خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند و از پس سه روز شادنج علاجی
مغسول می کشند و اگر حاجت آید ذرور اصفر و اغبر که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که ازین
علاج حرارتی بفزاید یا آنچه فرموده باشد ساکن نشود هم بشیاف احمر و اخضر علاج می باید کرد تا پاک شود
و طعامهای لطیف و سبک و پسندیده باید خورد اما نوع چهارم صعبتر از هر سه نوع باشد و اعراض آن
قویتر و آفت آن بزرگتر بود هرگاه که پلک باز گردانند سیاه و تیره و خشک باشد و خشکریشه بدید آمده بود
علاج آن هم بترتیب علاج دیگر انواع کنند نخست استفراغ باید کرد و چند کرت ایارج فیقرا دادن پس
این سعوط که یاد کرده آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن و پلک را بخاریدن باستقصا چنانچه اندر
علاج نوع سیوم از جرب یاد کرده آمده است و هر بامداد اندر گرمابه رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و باید
دانست که هرگاه که جرب کهن شود بهیچ تدبیر از تراشیدن آهن یا بشکر بود و آنرا که تازه باشد بشیاف

خارش سخت شدن
بطری جفن

احمر لین واحمر حاد و شیاف اخضر یا صفر خاریدن چنانچه طبیب صواب بیند بحسب مشاهده وپس از بهر
خاریدن اغبر کشیدن سودمند بود ان شاء الله تعالی باب دوازدهم
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن خارش زدن
خارش
جفن و گوشه چشم باید دانست که خداوندان این علت را اندرون جفن سرخ باشد و چشم اشک ریزد
غلیظ ص
وگاه باشد که از بسیاری خارش جفن ریش گردد و سبب آن رطوبتی بود شور و علاج آن پوسته گرمابه
بکار داشتن و روغن گرم کرده بر سر نهادن و غذاهای سبک خوردن و توتیا با آب غوره و سماق پرورده بر کشیدن
سودمند بود و برود غوره که پیش ازین یاد کرده آمده است سخت نیک بود همه داروها که اشک آرد نیک
بود از بهر آنکه رطوبتها بگدازد و بیرون آرد و این دارو الادویة المصاحبة گویند و چشم آبی که عدس و
گل در وی پخته باشند می شویند باب سیزدهم از جزو دوم
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن سخت شدن جفن باید دانست که این
علت را اجساء الاجفان گویند و بسیار بود که پلک چشم سخت شود چنانچه هر وقت که از خواب بیدار شود
چشم باز نتواند کرد و پلک را تر بکنند یا ساعتی بدست بمالند و اگر خواهند که جفن باز گردانند بدشواری توانند
و اندر گوشه چشم گاه بود که رمص خشک بدید آید و سبب این علت خلطی باشد غلیظ خشک و طعامهای سرد
و خشک خوردن چون عدس و گوشت گاو و برف و ترب و دوغ و آنچه بدین ماند و گاه باشد که این علت اندر
آخر رمد بدید آید بسبب تدبیر و علاج ناصواب علاج آن آنست که غذاها موافق خورد و گرمابه و سر بخار آب
گرم دارد و چشم با آب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و روغنها گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضمادی
ساختن و بر پشت چشم نهادن نافع بود ان شاء الله تعالی باب چهاردهم
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن سطری جفن باید دانست که هر گاه
که مردم از پس طعام خفتن و طعام خوردن که از آن ماده سرد و تر و بخار غلیظ تولد کند جفن از آن جهت سطبر شود
و هر گه که نگاه کند پندارد که علت جرب است و چون باز گردانند از اندرون جفن پاک بود و گاه باشد که پوست جفن
پاک بود و گاه باشد که پوست جفن با غلیظی سرخ بود معالجات تدبیر لطیف باید کرد و عادت طعام خوردن

از

کرکه و توته
و کمنه

از پس شام و خفتن باید گردانید و بر پشت چشم شیاف مامیثا و زعفران و مرطلی کردن و شیاف احمر لین کشیدن
نافع بود باب پانزدهم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب
ششم در یاد کردن کدکد باید دانست که این علت ورمی بود صلب که در جفن تولد کند و بدان ماند که دملی
خواهد بود یا هست و عامه آنرا کدکد گویند و دمل نیز گویند و سبب آن طعامها غلیظ باشد معالجات نخست
استفراغ باید کرد و دماغ و تن پاک باید کرد و عادت طعام خوردن بشب بگردانند و تدبیرها لطیف تر کردن و بر آن
موضع موم روغن ترمی نهادن و با آب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و آنرا که این علاج کفایت نبود
دیاخیلون برمی نهادن و اگر بدین کفایت نشود ناخن برابر دارند تا خون تمام برود پس ذرور اصفر بر کشیدن
و باید دانست که هر گاه که در علاج چشم آهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام برود و الا آماس تولد کند
پس ذرور اصفر بر کشند و اگر نه بیم بود باب شانزدهم
توثه
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن توثه باید دانست که توثه
گوشتی فزونی است سرخ و نرم و شکل توت آویخته و بعضی بود که بسیاهی گراید از اندرون پلک جفن باشد و گاه
باشد که بر پلک بالایین بدید آید و گاه بود که بر جفن زیرین بود و گاه باشد که خون از وی روان گردد و گاه
باشد که نشود و سبب آن خون سوخته فاسد بود معالجات نخست فصد باید کرد و مسهل خوردن و تن پاک
گردانیدن و از طعامها بادناک و گرم پرهیز کردن و بسفوف کشنیز بخار آن از سر باز داشتن پس توثه را بصنارة
گرفتن و ناخن براشیدن چنانچه بیخ او برداشته شود و بر موضع جراحة زیره و نمک بر کردن و زرده خایه مرغ
و روغن گل بر نهادن و اگر بیخ آن لختی بماند جفن را بر باید کشیدن و حبر پاکیزه اندر چشم نهادن اندر زیر جفن
و بر موضع جراحة دارو تیز که پیش ازین یاد کرده آمده است بر کردن و دو ساعت بگذاشتن تا آن موضع سیاه
گردد پس دارو از وی پاک کردن و چشم را چند نوبت بشیر تازه می شستن و بعد از آن چشم را آسایش باید دادن
کمنه
باب هفدهم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم
اندر یاد کردن کمنه باید دانست که کمنه بادی غلیظ باشد اندر جفن و خداوند این علت هر گاه که از
خواب بیدار شود پندارد که در چشم او خاکست یا ریگ معالجات تدبیر لطیف باید کرد و گرمابه بکار داشتن

[illegible]

هر بامداد و شیاف طرخاطیقون کحل و سلاق و جرب بر کشیدن و شیاف دیزه که در بابها گذشته یاد کرده آمده است
کشیدن صفت شیاف طرخاطیقون که سلاق و جرب و سبل و استرخاء جفن و باد سبل را نافع بود بگیرند
شادنج عدسی مغسول دوازده درم زنجار پنج درم قلقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم
افیون و زعفران از هر یکی یک درم عدد داروها هشت است همه را بکوبند و بپزند و بشراب انگوری کهنه یا با آب
بادیان بسرشند و شیاف کنند و بکار برند و در بعضی نسخها سه درم شب یمانی چهار درم قلیمیاء سیم آورده اند
اشفاخ ص
بر ظاهر جفن شیاف خلوقی یا شیاف اسود که در علاج طبقه ملتحمه گفته آید میباید مالید باب
هجدهم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن ثؤلول
ثؤلول
که در جفن بدید آید باید دانست که ثؤلول را بشهر جرجان کندمه گویند و در بعضی شهرها خراسان ارخ گویند و سبب
آن خلطی سرد سودایی عفن باشد معالجات تن را از خلط سوداوی پاک بایکردن و ثؤلول را بداردی زیت سخت
بمالند چندانکه ممکن گردد و شونیز و نمک بسودن و بسرکه بسرشتن و طلی کردن سود مند بود و اگر بدین علاج تحلیل
نپذیرد آنرا بمقاش بگیرند و بناخن نیز بردارند و اگر خون آمدن گیرد لختی بگذارد تا برود پس آن جراحة را زاک
بگیرند و بناخن نیز بردارند تا خون باز ایستد باب نوزدهم از جزو دوم
شری
از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن شری که بر پلک بدید آید باید دانست که شری
خارش ص
علتی معروفست و این علتی است که بر جفن بدید آید و بر همه اندامها هم باشد و علامت وی آنست که جفن گیرد و
چون بخار نملة آماس گیرد و بدان ماند که زنبور یا غیر آن جانوری بگزد و سبب آن یا غلبه خون بود یا غلبه صفرا یا غلبه هر دو
معالجات نخست فصد باید کرد پس استفراغ بمطبوخ هلیله و خیار شنبر و طعام از غوره و انار دانگ و مانند آن
باید و چشم را با آب غوره باید شست و شادنج عدسی اندر کشیدن باب بیستم
نمله
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن نمله باید دانست که نمله بر پلک
چشم و بر اعضاء دیگر افتد و آن بثره بود کوچک و سوزان و اندک مایه آماس کند و زود ریش شود و پهن بازمی شود و
سبب آن صفراء سوخته بود علامت آنچه بر جفن افتد آنست که مژگان ریزیدن گیرد و کناره جفن بدان ماند
که می ترکد و لون آن سرخ بود علاج نخست باستفراغ و تسکین مشغول باید شدن پس شیاف مامیثا و زعفران

[illegible]

سعفه
ورم و حضض طلی کنند و شیاف احمر لین کشیدن تا باقی ماده را تحلیل کند باب بیست و یکم
از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن سعفه باید دانست که سعفه معروفست
و علامت وی آنست که اندرین مژگان خون بسوسه بدید آید و باشد که ریش گردد و ریم کند پس درست شود و باشد که
مژگان بریزد و باشد که لون او اغبر بود و سبب آن عفونت سودا بود و بر امیل بخار آن بزیر چشم و باشد که لون او سپید بود
و سبب آن عفونت بلغم بود و بر امیل بخار آن بر چشم معالجات نخست تن را از اخلاط عفن پاک باید کرد و بعد از آن
شیاف احمر حاد کشیدن یا شیاف دیزه و پوست ساق ارزن سوخته و با روغن گل آمیخته طلی کردن و آنچه گفته گشته
بود بمضغ بیازند یا بشکر بخارند همچون جرب و سرمه و روشنایی کشند هم سود دارد باب
بیست و دوم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن اشفاخ
باید دانست که اسباب پرمیده شدن جفن سه نوعست یکی ضعیفی احشا و تقصیر قوتها از هضم تمام دوم بسیاری خلط
بلغمی و عجز حرارت غریزی از نضج و هضم آن و سبب عجز او از تمام کار خویش از بلغم بادها تولد کند سیوم آماس
گرم بود از جنس فلغمونی معالجات آنرا که سبب ضعیفی احشا بود بعلاج احشا مشغول باید بودن و آنرا که سبب بسیاری
خلط بلغمی باشد تدبیر لطیف باید کردن و استفراغ بلغم کردن و اطریفل بزرگ و کوچک بکار داشتن و صبر سرکه
گرم حل کردن و طلی کردن و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته می شستن و اسفنجی یا خرقه با آب نیم گرم تر کرده بر ابرو نهادن
و آنرا که سبب فلغمونی باشد فصد قیفال باید زد و شیاف مامیثا و صندل با آب کشنی سودن و طلی کردن والله اعلم
باب بیست و سیوم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم
استه
اندر یاد کردن تأکل و جراحة جفن باید دانست که تأکل و قرحه را سبب دو گونه یکی آنکه جراحتی رسد و
ریش گردد و متأکل شود دوم آنکه اندر جفن آماس گرم بدید آید و بسبب گرمی و تیزی ماده جفن ریش گردد معالجات
اما جراحت را اگر پوست جفن دریده شده بود در حال لبها جراحة فراز هم باید گرفتن و بدوختن و نباید گذاشت که غباری
و روغنی و غیر آن بدو رسد و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی پوست جفن از میان برده بود باید دوخت از بهر
آنکه بیم بود که پوست کوتاه شود و پلک سطبر گردد و طریق علاج او آنست که داروها خشک کننده که ظاهر گوشت را
بطبیعة پوست گرداند چون انزروت و صبر برمی کنند تا بدل آن پوست پوستی بدید آید و اگر جراحة کهن گردد و بدین

داروها پوست [illegible] نباید اندکی مرهم اخضر یعنی مرهم زنجاری بر باید نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندکی او خشکی کند و جراحت را برویاند و بسیاری از گوشت بخورد و نیست کند و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی گوشت جفن نیز مرده باشد مرهم اسفیداج برمی باید نهاد تا گوشت برارد پس مرهمی از حضض و انزروت و قشور الکندر و زعفران و دم الاخوین سازند و بر نهند تا درست شود و منفعت این دارو آنست که جراحت پاک کند و شوخ و رطوبت را که مانع باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه باید داشت تا جراحت گوشت فزونی نروید و آنرا که با جراحت صداعی یا عارضی دیگر بود بفصد و اسهال تن پاک باید کرد و اما قرحه و آکله را نخست بفصد و استفراغ تن و دماغ پاک باید کرد بعد از آن قرحه را علاج کردن بداروها که قرحه را پاک کند

باب بیست و پنجم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن استرخاء جفن

باید دانست که استرخا پلک چنان باشد که عضله او را در دست گشته باشد و جفن بدان سبب فرود آویزد چنانچه چشم باز کردن دشوار باشد و گاهی باشد که چنان فرود آویزد که مژگان ها بدرون چشم او باز گردد و سبب آن بسیاری رطوبت باشد معالجات تدبیر لطیف باید کرد و تریها کم کردن بداروها مسهل و غرغره و عطسه و مانند آن و داروهای قابض بر پشت چشم طلی کردن چون مامیثا و زعفران و اقاقیا و مر همه را بکوبند و با آب مورد تر کنند و برشند و طلی کنند و اگر این داروها کفایت نباشد تشمیر باید کرد چنانچه در علاج موی فزونی یاد کرده آمده است صفت طلی که استرخا جفن را سودمند بود بگیرند صبر یکدرم اقاقیا دو درم مامیثا و افیون از هر یکی چهار دانگ زعفران دو دانگ کوفته و بیخته چنانچه رسمست جمله با آب مورد تر برشند و طلی کنند و اگر آماس آن عضو با حرارت بود با آب کشنی طلی کنند

باب بیست و ششم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن کبودی جفن

باید دانست که وقت باشد که کبودی و سبزی پلک از زخمی بود که بروی بدید آید و گاه باشد که از قوت قی بدید آید علاج اگر حرارتی باشد نخست فصد باید کرد و اسهال آوردن و صندل و مرداسنج بگلاب سوده طلی کردن سودمند بود پس سنگ بلبل بسودن و طلی کردن و سفال نو برهم سودن و سوده آنرا طلی کردن سودمند بود

و آب م

و آب شور گرم گشنیز گرم بگیرند یا آب خوش را نمک اندر افکنند تا شور شود و پنبه نو بدان تر کنند و بر چشم نهند و نمک نیم گرم سوده بر بالاء پنبه کنند یا اندر خرقه بسته بروی نهند اثر کبودی زایل کند و گفته اند ترب بر مالیدن سودمند بود

قمل

باب بیست و هفتم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن قمل که در جفن بدید آید

باید دانست که هرگاه که مردم طعامهای بد بسیار خورند و ریاضت کمتر کنند رطوبتی غلیظ ناطبیعی اندر تن او تولد کند و هرگاه که طبیعت او رطوبت را بپوست افکند و حرارتی ناطبیعی اندر وی اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت حیوانی خسیس اندر وی بدید آید اندرین موی ها میان مژگان شپش تولد کند و خاصه اگر این شخص خویشتن را پاک ندارد و در گرمابه دیر دیر شود و این شپش دو گونه باشد یکی سخت خرد و سپید بود و در بن مژگان بدید آید آنرا تازی الضیبان گویند و اگر ماده غلیظ بود نوعی بزرگتر تولد کند و لون او سرب گراید یا اغبر باشد و آنرا طبیبان القمقام گویند و اگر ماده غلیظتر و بسیارتر بود آنرا قرده گویند و پایها آن بدید آید علاج نخست تن را از ماده بد پاک باید کرد پس دماغ را با ایارج فیقرا و حب صبر و غرغره و مانند آن پاک کردن و پیوسته بگرمابه رفتن و تن پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و مژگان را با آب دریا و آب گرم و شور و آب چغندر شستن و میویزج و عاقرقرحا نیم کوفته با بوره اندر آب بپزند و مژگان بدان بشویند و بگیرند شب یمانی یکجزو میویزج نیم جزو همه را بکوبند و بسرکه عنصل بروغن حل کنند و بمژگان طلی کنند و قمقام و قرده را نخست بمقاش پاک کنند پس شب یمانی و میویزج از هر یکی یکجزو صبر و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بسرکه عنصل برشند و طلی کنند و گوگرد زرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی کنند چند نوبت سودمند بود

اندام

باب بیست و هشتم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیرون ریختن مژگان

باید دانست که این علت دو گونه است یکی آنکه اگر چه مژگان میریزد پلک بر حال خویش باشد و غلیظ نشود دوم آنکه با بیرون ریختن مژگان جفن غلیظ می شود و ریش گردد و سبب این علت یا رطوبتی باشد تیز و گرم یا رطوبتی لزج باشد تیز و گرم که از وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی که در جفن بدید آید علاج نخست نگه باید کرد تا سبب چیست بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس داء الثعلب بود داروهای تیز طلی باید کرد و بر کنار جفن بمیل کشیدن چون روشنایی و باسلیقون و اگر سبب

تیزی ماده باشد داروها نرم طلی کردن چون شیاف مامیثا و غیر آن پس حجر ارمنی اندر کشیدن و اگر سبب خشکی بود سرمه تمامی باید کشیدن و سرگین موش بعسل سرشته طلی کنند و خلط بد را که در جفن باشد تحلیل کند و خلط زایل شود و اگر سرگین موش و سرگین بز و خاکستر نی هر سه را استار استار بکوبند و اندر کشند سودمند بود و جفن باریک شود

سرمه

صفت سرمه که موی مژگان زاد دارو نیکو نگاه کرداند و آنچه ریزیده بود برارد بگیرد استخوان خرما سوخته سه درم سنگ رومی دو درم هر دو را خرد بسایند و اندر کشند سودمند بود صفت سرمه دیگر بگیرند سرمه اصفهانی و قلقطار و زاک از هر را استار استار بکوبند و بعسل برشند و بسوزانند و پس بسایند و اندر میکشند صفت سرمه دیگر بگیرند بلیلج یکدرم ارزیز سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی و نیم سنبل هندی دو درم همه را بکوبند و بکار دارند صفت سرمه دیگر مژگان را نیکو کند و اگر ریزیده باشد برارد و در چشم اطفال و غیر اطفال در می کشند سودمند بود بگیرند سرمه و ارزیز سوخته از هر یکی نیم درم توتیا [illegible] و زعفران و گل و مرصافی و سنبل و کندر و دار بلیل از هر یکی دانگی استخوان خرما چند سه وزن همه داروها استخوان خرما بسوزند اندر سفال نو و همه داروها بکوبند نرم و بسایند و اندکی روغن بلسان در داروها مالند و بکار برند صفت سرمه دیگر استخوان خرما سوخته سنبل هندی و سنگ لاجورد و دود کندر همه را استار استار بکوبند و بکار دارند صفت سرمه دیگر که قورطن نار خوانند مژگان را برارد و دمعه را باز دارد و درستی چشم نگاه دارد بگیرند قلیمیا زر و بکوبند و بعسل سرشته و در کوزه کنند و نهنبنی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارهای او بگل بگیرند و نهنبن را میانگاه سوراخ کنند چنانچه جوال دوزی فرو رود و این کوزه را بر آتش انگشت نهند تا آنچه در وی است بسوزد و دود بسوراخ نهنبن از سر کوزه بر گیرند و شراب انگوری درین دارو پاشند مقدار که اندر خورد پس داروها از کوزه بیرون کنند و بسایند ازین داروها یکجزو بگیرند و روی سوخته مغسول نیم جزو و سرمه یکجزو همه را بکجا بسایند و بکار دارند و در مرتکی سوده سوخته بر کنار پلک مالیدن سودمند بود و سنبل شامی هند بود و لاژورد تنها همچنین و آنرا که علت با سلاق بود شیاف دیزه سودمند بود و آنرا که خارش و سرخی و سوختگی باشد بگیرند انار درست همچنان در سرکه بپزند تا مهرا شود پس خشک کنند و بسایند و بر چشم نهند و مگس سرکنده و خشک کرده و فندق سوخته و سوده و با پیه بز سرشته یا با پیه خروس طلی کنند مژگان برارد و سیاه کند و سرگین خروس هشت درم سرگین بز کوهی سه درم هر دو را نرم بسایند و در چشم میکشند و مژگان را برارد بغایة سودمند بود

باب بیست و نهم از جزو دوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن سپید شدن مژگان

باید دانست که سپید گشتن رطوبتی لزج باشد علاج آن نخست تن را از رطوبت غریب پاک باید کرد بگیرند برگ لاله دشتی که آنرا بتازی شقایق النعمان گویند و با روغن زیت یا با پیه خروس کرپا پیه بز بسایند و بر مژگان طلی کنند و حلزون را بگیرند و بسوزند و با پیه بز کرپا پیه خروس بسایند و طلی کنند مژگانرا سیاه کند و سرمه روشنایی بمیل بر مژگان مالیدن نافع بود و رطوبت را تحلیل کند و از بهر آنکه موی ابرو و چشم را بر قوت بینایی یاری دهد علاج اندرین موضع یاد کردن لایق باشد پس اگر موی ابرو بریزد انگشت را به پیه بط یا بروغن زیت یا بروغن دیگر چرب کنند و ارزیز بمالند و بر ابرو طلی کنند موی برارد بغایة نافع بود

جزو سیوم در شناختن بیماریها کردن گوشه چشم افتد و آن سه بیماریست غرب و غده و سیلان و معالجات آن و این جزو سه باب است

غرب

باب نخستین از جزو سیوم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن غرب

باید دانست که غرب آماسی است کوچک از نوع جراح اندر گوشه چشم میان چشم و بینی هرگاه که این آماس بگشاید و سر کند آنرا اغرب گویند و هرگاه که انگشت بروی نهند ریم بیرون آید و درست گشتن او عسر بود از بهر آنکه آنجا گوشتی است نرم و تر و بدین سبب بیشترین ناصور گردد و گاه باشد که سوی زندرون اندر چشم بگشاید و ریم کند و از راه بینی بیرون آید و از منفذی که میان چشم و بینی هست و گاه باشد که در پوست پلک بگشاید و عضو و پلک را تباه کند و هرگاه که انگشت بر پلک مالند ریم بیرون آید و بسیار باشد که استخوانرا اندر زیر پوست تباه کند و بپوساند و نوعی دیگر است از غرب که بگشاید و ریم نکند و با آن درد باشد و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند بود معالجات نخست رگ قیفال باید گشاد و داروی مسهل باید خوردن و تن و دماغ پاک باید کرد پس مامیثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته آنچه حاضر باشد جمله یا جدا جدا طلی میکنند با آب طرخشقوق و گفته اند خاصیت بانی آنست که اگر او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند و این علاج اگر پسندیده نباشد داروهای تیزتر ضماد کنند چون کرسنه کوفته و کندر با سرگین کبوتر سرشته و زاک سوخته و سکبینج بسرکه حل کرده و این همه پیش از آنکه بپزد و سر کند سودمند بود و آنچه نرم تر است او آماس را باز کند و باطل کند و آنچه تیزتر است بپزاند و بگشاید و نگذارد که پوسیده شود و استخوانرا تباه کند و اما چون پخته شد

ومرکرد جوز مغز برکشته را بکیرند بکوبند و غرب را بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک شود پس این جوز مغز را بدان سوراخ فرو کنند و مر سوده و مورد خشک سوده و دبق و مانند این چیزها بسوراخ غرب فرو کردن نافع بود و اگر کجا
سوده بلیته سازند و بدو فرو نهند و یرا خشک کند و زایل کرداند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر بسایند
بدو فرو نهند هم زایل کند لکن این داروها آن باشد که با دل بسوزانند و چون بار دیگر بکار دارند بادی خوی کند
ونسوزانند و بولس میکوید این بهترین داروی است که درین علت بکار دارند صفت دارو که پیش از آنکه سر کند و
پس ازان سودمند بود بگیرند حلزون و صبر و مر هر سه را راست راست بهم بسایند و بران موضع نهند و شیخ الرئیس در
قانون میگوید که حلزون با میان او افزاید و آن جانوری است که چون کرمی اندر میان تره و گیاه کردد و بر پشت او
صدفی پدید آید و هر وقت که از چیزی بترسد خویشتن را بدان صدف اندر کشد و پنهان شود آن صدف را در
بعضی شهرها ناخن دیو کویند و حلزون آنست و میان او کرمست و در بعضی کاریزها آب و کنار دریا باشد و همچنین
آب سداب تر یا آب انار ترش اندر چکانند سخت سودمند بود و اگر برگ سداب با آب انار ترش بسایند
و پلیته کنند و بدو فرو برند صواب بود و آب سماق خشک در چکانیدن بود و بهترین آن باشد که هر وقت که پلیته را باد او
بدو فرو خواهند نهادن آنرا بفشارند تا هر چه در وی باشد بیرون آید و بشراب انگوری قابض بشویند و دروی چکانند
پس دارو در وی نهند و اگر ریم اندکی باشد و از وی بیرون توان آورد دو روز یا سه روز بگذارند تا چیزی کرد آید
پس بفشارند و بشویند و دارو بدو در نهند و هر گاه که مر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تخم فرد را بکوبند و با
خیر بمالند یا با شیر زنان و یا بشیر خر بپزند و اندکی زعفران در وی افکنند و بر غرب نهند تا نرم شود و بکشاید و نغز
نان سپید و اندکی کندر سوده باب کنکر سرشته بر نهادن غرب را بکشاید و تدبیر صواب آنست که بسر میل غرب او
بداند پس پاره پنبه بدارو آلوده کنند و بر میل پیچد و بدو فرو نهد اگر دارو خشک باشد یا تر بدین طریق بدو فرو باید
نهاد و از پس دارو فرو نهادن چشم بعصابه ببایدبست و ساعتی ببایدنشست صفت شیافی آزموده بکیرند زنگار مرخ **شیاف مجرب**
وزاک و آهک و نوشادر و ذراریح و شب یمانی راست راست همه بسایند و ببول اطفال بسرشند و خشک کنند
پس بسایند و خشک بکار دارند و میانه نی آنکه چون پنبه سپید باشد اندر میان او نزدیک بندگاه خاصه آنکه بینی
نی نزدیکتر باشد بر نهادن غرب را پاک کند از ریم نخست این میانه نی با انگبین آب تر کنند پس بروی می نهند

ذرور غرب بعدازان او را با اسفنج که در انگبین آب تر کرده باشد بشویند و گاه باشد که دیگر باره هم این میانه نی خشک بر نهادن
چند بار بکفایه باشد صفت ذروری که غرب را باطل کند صبر و زاک و عنزروت و پوست کندر سوخته و شیاف
مامیثا از هر یکی راست راست همه را بکوبند و بکار دارند و تدبیر صواب آنست که باهن نعد علاج کند و مشغول گشتن
آهن او نباشد تا گوشت پاک را و استخوان را تباه نکند و علاج آنرا شاید که ظاهر باشد او را بمبضع بشکافند و پلیدی از
وی پاک کنند و او را بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده آمد آنچه لایق حال باشد بکار دارند و آنچه
کهن و پخته شده باشد گوشت پوسیده از وی دور کنند و استخوان انجا رند پس بمرهم علاج کنند و آنرا که استخوان
تباه شده باشد نشان آن آنست که بسر میل درشت باشد و آنچه نرم بود و میل بر وی بلغزد درست و پاکیزه باشد
علاج وی آنست که آنرا ببراشند تا پاک شود پس علاج کنند و آنرا که خواهند تا داغ کنند آهنی بر شکل کنند نرم
و سر او را که بر استخوان خواهند نهاد مسطح کنند و آنرا گرم کنند تا سرخ شود و بر غرب نهند تا گوشت که گرد اگرد او
باشد بر جوشد پس او را بخرقه ببندند و نخست خیر مرد کرده بر چشم نهند پس داغ کنند چند کرت بر این گونه
داغ می کنند تا به بینند که گوشت تباه از استخوان بر خاست پس بمرهم اسفیداج بعدازان علاج کنند و بعضی طبیبان
از البعد س تقشر و لب انار پوست کوفته باکنند تا خشک شود و بعضی دستکاران این غرب را بشبنند و این چنان
که آلتی سازند چون درفشی سطبر سر تیز غرب را بدان سوراخ کنند و سر درفش را چنان دارند که میل فرو سو
بجانب بینی دارد و اما فرو سو از بهر آن باید تا مشقت اندر منفذی که میان چشم و بینی است نیوفتد چه اگر
درین منفذ افتد منفعه سفتن باطل شود و میل بجانب بینی از بهر آن باید تا آسیب بکنارها طبقه چشم نرسد پس
برین درفش اعتماد کنند بقوت و آنرا میکردانند تا خون از بینی و دهان بیرون آید دست باز گیرد و بداند که سفته
شد پس درفش یا میلی بار دیگر بگیرند و پنبه کهن بر وی بپیچند و بروغن گاو یا بمرهم زنگار آلوده کنند و بدو فرو
نهند و اگر داند یا ترسد که حرارتی تولد کند پنبه تنها در نهند و هر روز پنبه بیرون کنند و دیگری می نهند تا استخوان
پاک شود و هر روز که پنبه بیرون کنند نگاه کنند تا باشد که ریزها استخوان بر وی باشد و هر روز پنبه سطبر میکنند تا
جراحت فراختر شود و نباید گذاشت که استخوان پاک ناشده جراحت بسته شود و هر وقت که خواهد که جراحت
بسته شود صبر و کندر سوده بر جراحت میکنند تا خشک شود و بسته شود و زاک سوخته و آبگینه سوخته سوده

چون غبار خشک کننده است نافع بود
باب دوم از جزو سیوم
از گفتار دوم از کتاب ششم اندر یاد کردن **غده که در گوشه چشم افتد** **غده**
بباید دانست که غده در گوشه چشم افتد و هر گاه که گوشت گوشه چشم که سوی بینی است زیادت شود زیادتی
بافراط آنرا غده گویند و این غده فضلها که از چشم برمض و اشک بالا آید اندر گوشه چشم باز دارد و بدان
سبب علت غرب تولد کند معالجات باستفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول باید شد پس بداروها که در علاج ظفره و
سبل مذکورست بکار بردن
باب سیوم از جزو سیوم از گفتار دوم
از کتاب ششم در یاد کردن **سیلان** بباید دانست که هر گاه که گوشت گوشه چشم که سوی بینی است **سیلان**
نقصان کند و از مقدار طبیعی کمتر شود تر بهار از باز بودن و افراط کردن باز نتواند داشتن سیلان تولد کند یعنی آمدن
آب از چشم تولد کند و اسباب این علت سه است یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا کند و لختی از این
گوشت با ناخنه بردارد دوم آنکه داروئی که در علاج ظفره و سبل و جرب که بکار داشته باشد این گوشت را بخورد
و بگدازد سیوم آنکه بر گوشه چشم آبله بر آید و این گوشت را بخورد معالجات آنرا که این گوشت هیچ نماند
علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد بداروها قابض و داروها که گوشت رویاند علاج کند صواب باشد صفت
داروی که گوشت برویاند بگیرند شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانگی کندر **داروی**
دو دانگ همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و شیاف کنند و اگر بوقت حاجت شیاف را بشراب کهن بسایند
و اندر چکانند نافع بود و بعضی اهل صنعت آورده اند که اسفنج بشراب تر کنند و پیوسته بر وی نهند بغایت سودمند بود و
همچنین شب یمانی اندر شراب بجوشانند و اسفنج بدان شراب تر کنند و بر نهند علاج قوتیت و باقی علاج اندر باب
نهم از جزو چهارم بباید جست
جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم در شناختن
بیماریها که در طبقه ملتحمه افتد و این جزو سیزده باب است و این مقدمه معلوم کند که انواع بیماریها
طبقه ملتحمه سیزده است رمد • طرفه • ظفره • انتفاخ الجفن • الحکه • السبل • الودقه • الدمعه • الدبیله • التوثه •
انحلال الفرد • تفرق الاتصال • این بیماریها بطبقه ملتحمه مخصوص است تا معلوم گردد که این امراض بطبقات دیگر
منسوب نیست
باب نخستین از جزو چهارم از گفتار دوم

رمد از کتاب ششم **در انواع رمد و معالجات آن** بباید دانست که رمد بحقیقت آماس طبقه ملتحمه را گویند
لکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و ماده رمد
یا خون باشد یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ماده باشد مرکب از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا یا از خون و
سودا اما علامتها رمد خونی آنست که رمد گرم و سرخ و گران و تر باشد و رمض بسیار کند و علامت رمد صفراوی
آنست که آماس و گرانی کمتر از آماس و گرانی خونی باشد و رمض و رطوبت کمتر آید و درد و خلیدن و خاریدن و سوزش
و ضربان قوی بود و علامت رمد سوداوی آنست که آرامیده تر باشد و همه اعراض او ضد اعراض صفراوی بود **همه اعراض دیگر** و
رمض کمتر از رمض صفراوی کند و علامت رمد بلغمی آنست که چشم گران و تر باشد و ضد اعراض رمد خونی و صفراوی
باشد و آنرا که ماده رمد مرکب باشد علامتها خلطی که غالب تر باشد ظاهر تر بود و آنرا که ماده از خون و بلغم مرکب
باشد چشم او اندر خواب بهم گیرد و آنرا که از صفرا و سودا مرکب بود چشم بر هم نگیرد و اگر بر هم گیرد کمتر ازان گیرد
اما رمد گرم خونی و صفراوی سه نوعست یکی آنکه چشم آشفتگی بدید آید از سببی بیرونی چون دود و گرد و نگریدن
در آفتاب و مانند آن و این نوع آنست که چون سبب زایل گردد رمد نیز زود زایل شود نوع دوم صعبتر از
نخستین باشد و اسباب آن دو گونه باشد یکی آنکه هر گاه که سببها بیرونی که یاد کرده آمد بسیار و پیوسته گردد اثری
قوی کند و ماده را که در میان رگها و طبقها چشم قوی بود و ماده را بدین طبقه فرستد و نوع سیوم صعبتر از نوع دوم
باشد و سبب آن بسیار و بدی خلط فزونی باشد و آمدن آن برین طبقه از طبقهای چشم و علامت وی آنست
که سپیدی چشم بلندتر از سیاهی باشد و بود که پلک نیز آماس کند چنانچه جفن بر هم نتواند نهاد و باشد که جفن
بسبب صعبی آماس باز گردد و نوعی رمدست که سبب آن خشکی و رمض بود و علامت وی آنست که چشم پاک باشد و
در خواب چشم بر هم گرفتن آسان و بی المی باشد و نوعی دیگر رمدست از رمد که نوبت تب غب رنجه دارد و مدت آن
هفت روز باشد و رمد با تب نادر بود و آنرا که با رمد تب بود خاصه در تابستان رمد زود زایل شود و او را که با
تب رمد صعب شود نشان آفتی بزرگ بود معالجات اما نوع نخستین را علاج آنست یعنی آنرا که بسبب رمد دودی
یا گردی یا غیر آن باشد بمنع سبب مشغول باید شد از بهر آنکه چشم عضوی نازک و حساس باشد او را از همه دردها صیانت
باید کرد و این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت دراز تر وی او سه روز باشد و نوع دوم و سیوم را نخست

باستفراغ و تنقیه تن و دماغ مشغول باید بود و آنرا که بسبب خلطی دموی باشد یا مرکب بود از خون و صفرا یا از
خون و سودا یا از خون و بلغم ابتدا بفصد قیفال باید کرد و باندازه قوت و در خورد عمر و فصل سال خون بیرون
کردن و آن مقدار که در یک فصل بیرون کردن جهد کند تا بچند کرت بیرون کند چنانچه معلوم است از بهر آنکه اندرین
رمد غرض از فصد دو کار بود یکی آنکه لختی کمتر کند دوم آنکه ماده را جذب کند و جذب فصد بدین طریق باشد و
اگر حاجت آید که روز دوم و سیوم دیگر باره فصد کند و تاخیر نباید کرد و اگر حاجت آید از پس فصد استفراغی کند
بطبوخ هلیله و مانند آن چون خیار چنبر و ترنگبین و بنفشه و شکر و نقیع هلیله و خرما هندی و شیر خشت و از
شرابها و طعامهای غلیظ و شور و تیز و از سرکه و از جماع پرهیز باید کرد و بالین بلند کردن و از میوهای تر خوانی و
امرود نشاید خوردن و شکر زیان دارد از بهر آنکه در معده تری کند و اشک فزاینده بود و بسیار آمدن اشک
چشم را زیان دارد و سر و چشم در پیش داشتن و در چیزی ژرف نگاه کردن و سخن بسیار گفتن و بانگ داشتن
و قی کردن زیان دارد و معده را از طعام تهی داشتن نباید و ممتلی کردن نشاید و مسکن او خانه تاریک باید
و فرش خانه ازرق یا کبود یا سیاه و هر بامداد شربت بنفشه یا شراب نیلوفر یا شراب انار ترش و آب تخمها خورد
سر و چشم را خنک کند و بخواباند طریق تدبیر استفراغ و پرهیز اینست و تدبیر چشم و داروها که اندر کشند بدین
گونه باید که یاد کرده می آید باید دانست که تدبیر صواب تر اندر علاج این هر دو نوع آنست که شیافی
سازند نخست از داروی که ماده را از چشم باز دارد و تازی آنرا رادع گویند و داروی که رطوبتها را گم کند
و تازی آنرا ناشف گویند و مجفف نیز گویند و داروی که مزاج چشم را با اعتدال باز آرد و بتازی آنرا معدل
گویند این سه نوع دارو را ترکیب کنند تا رادع ماده را که از سر بچشم فرو می آید باز دارد و ناشف تری را گم کند
و معدل مزاج چشم را معتدل گرداند تا قوت بدو باز آید و فضله را که در وی گرد آید دفع کند و از داروهای
مرکب که در وی این منفعت یافت شود شیافی است که آنرا پزشکان بر بومه گفته اند یعنی اندر یکروز چشم را
درست کند و بلغت سریانی بر بوما گویند و ترکیب این شیاف از دو گونه سازند یکی آنکه در وی دارو رادع و قابض
بیشتر باشد و دیگر آنکه در وی معتدل باشد که تحلیل کند با اعتدال و طریق بکار داشتن وی آنست که آنرا که در وی
داروها قابض بیشتر باشد بسپیده خایه مرغ یا بشیر زنان بسایند یا بطبیخ حلبه و دقیق تر بکار دارند و آنرا که

خوامد

واگر این شربتها با شراب
خشخاش خورده

دارو ماه

قابض

قابض در وی کمتر باشد و با قابض داروها منضج و محلل نیز باشد غلیظتر بکار دارند صفت شیاف بربوما که
ماده را از چشم باز دارد و ضربانی ساکن کند و مزاج چشم با اعتدال باز آورد و اندر یکروز چشم را درست کند
بگیرند شیاف مامیثا و انزروت از هر یکی شش درم زعفران دو درم کثیرا یک درم افیون نیم درم همه را بکوبند و بآب
باران بسرشند و بسپیده خایه مرغ حل کنند و بکار برند صفت نسخه دیگر سرمه اصفهانی مغسول و قلیمیاء زر از هر
یکی هفت درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر ده درم مر و اقاقیا از هر یکی دوازده درم افیون یک درم
را بکوبند و بسایند نرم و بسپیده خایه مرغ بسرشند و نگاه دارند و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار برند
بغایت مفید بود اما شیافها که بنوع سیوم از رمد مخصوص تر است یکی وردی ابیض است که نخست آنرا بکار باید
داشتن و چون آماس کمتر شود وردی اصفر بکار داشتن صفت وردی ابیض بگیرند قلیمیاء سیم و اسفیداج
و صبر از هر یکی ده درم گل سپید تازه شش درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی
چهل درم بآب باران بسرشند صفت وردی اصفر بگیرند سنبل هندی گل سرخ و صبر از هر یکی پنج درم
تخم فیک یک درم زعفران چهار درم و نیم عصاره مامیثا پنج درم انزروت شش درم افیون دو درم کثیرا و نشاسته
از هر یکی ده درم آنرا که در ابتداء درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار باید کشیدن و آنرا که سهلتر بوده
باشد دو بار یا سه بار بیش نباید کشیدن و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و طبیخ بابونه می باید
شستن و اسفنجی بدان تر کردن و گرم کرده بر پشت چشم نهادن بغایت سودمند بود صفت ضمادی که در آخر رمد
صعب بکار دارند بگیرند اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده درم زرده خایه مرغ پخته عدد
نان میده که از میبختج آغشته باشد ده درم همه را بکوبند و چون مرهمی کنند و بکار برند و آنرا که هنوز در وی ماده
بود اندکی پوست خشخاش بابن ضماد بیامیزند و اما طلیها که نخست بکار دارند تا ماده را از چشم باز دارد از
صمغ عربی و صبر و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساختن و بر پیشانی طلی کردن و آنرا که ماده سخت گرم باشد
طلی از عصاره خرفه و عصاره آبی و پست جو و اسپغول و آب عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساختن و آنرا
که رمد سخت گرم نباشد طلی از گرد آسیا و مر و کندر و زعفران و سپیده خایه مرغ باید ساخت و آنرا که ماده سخت
سرد باشد طلی از جند بیدستر و زعفران و زفت و راتینج باید ساختن و تریاق بزرگ طلی کردن نافع بود و همیشه

چشم را از رمص پاک می باید کرد خاصه اگر رمص خشک بود و پارها خرد شود و ریزه آن بچشم اندر شود و بکلاله طریق
پاک کردن آن چنان باشد که پنبه نرم بر سر میلی باریک بپیچند و بدان پنبه رمص را بر میدارند و باید دانست که
رمص خشک نشان خامی و دیر پختن ماده بود و پارهای بزرگ از رمص خشک بهتر از پارهای خرد باشد و اما طریق
دیگر صواب اندر علاج همه انواع رمد گرم آنست که نخست سپیده خایه مرغ اندر چکانند از بهر آنکه درد را بنشاند
و تیزی ماده سوزاننده را از سوزانیدن باز دارد و شیر زنان همچنین درد بنشاند لکن در وی قوتی زداینده است
و لعاب دانه آبی شیرین و صمغ عربی هم رادع بود و هم درد بنشاند و شیاف ابیض بشیر زنان سائیده اندر
ابتداء رمد سودمند بود صفت شیاف ابیض بگیرند اسفیداج الارزیز شش درم صمغ عربی چهار درم در بعضی
نسخها پنج درم افیون و کثیرا از هر یکی یک درم همه را بسپیده خایه مرغ بسرشند چنانچه رسم است و بکار
برند صفت ذرور طلی از پس شیاف ابیض بکار دارند بگیرند پوست خایه مرغ را با آب و نمک بشویند و پوستها
باریک از وی دور کنند پس بآب خوش بشویند تا شوری از وی بستانند و در خرقه کنند و بمالند تا اگر
در وی مانده باشد جدا گردد و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود بکار دارند و از تدبیرها
که بدان تدبیر ماده از چشم باز دارند تدبیر صواب آنست که پس از استفراغ پوسته چند روز توتیا پرورده
بر گوشه چشم که از سوی بینی است نهاده دارند صفت پروردن توتیا بگیرند توتیاء کرمانی تنک سبک
بکوبند به تیزی و او را در هاون بآب خوش میمالند و می سایند و تا مدت ده روز و هر دو روز آنرا بشویند
و تصویل کنند و آب تازه کرد اندر و می سایند و پس از ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم
باشد که این توتیا پیش از استفراغ بکار داشتن سخت زیان دارد و اندر مدت تزاید مرض پنج روزی
که در وی عنزروت باشد بکار نشاید داشتن و جهد باید کردن تا خواب نه رمد بروز نخسبد تا بشب
در خواب شود و ماده رمد در خواب پخته گردد و آنرا که بشب خواب نباشد درد و رنج زیادت باید از بهر
آنکه بروز بسبب گرمی هوا و روز بخارها دخانی از تن او بتحلیل خروج میشود و بسبب خشکی هوا شب مسام
بسته شود و بخار تحلیل نکند و اندر تن بماند و بسر و چشم بر آید و رنج نماند بدین سبب استفراغها سرد
و تر چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و شمامها که از لفاح و افیون و مانند آن سازند می باید بوییدن

بشب

تا بشب در خواب شود و آنرا که از پس پاکی تن ماده رمد از فرود آمدن بچشم باز نه ایستد ضمادی سازند از بنفشه
و نیلوفر و کشنی و گل سرخ بر نهادن و طلیها که پیش از این یاد کرده آمده است بر پیشانی او و صدغها مالیدن و
چشمها بآب سرد شستن بغایت زیان دارد از بهر آنکه ماده خام بماند و دیر تحلیل پذیرد و هرگاه از فرود آمدن
باز ایستد چیزها قابض و محلل بکار باید داشتن چون شیاف ابیض که در وی انزروت بود صفت شیاف ابیض
بگیرند اسفیداب الارزیز شش درم انزروت پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یک درم صمغ عربی چهار درم
بآب باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بآب خوش بسایند و اندر کشند و از پس آن ملکایا کرده
علاج و درد رنج مذکور است بکار باید داشتن و طریق ذرور بکار داشتن آنست که ذرور در هر دو گوشه چشم اندر کشند
و آنرا که پس از استفراغ و پرهیز صادق و تدبیرها صواب درد و رنج بر حال خویش باشد و سرخی و سیلان هم بر حال خویش
بود نشان آن باشد که ماده اندر طبقهاء چشم گرفته است توتیا و اسفیداب و نشاسته کشیدن و طلی کردن و رطوبتها بر
را نشف کند و آنرا که آماس مانده باشد اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلی کردن ماده را باز دارد و باقی
آماس را تحلیل کند و هرگاه که سیلان رطوبتها و رمص خشک و بر هم گرفتن پلک زایل شود نشان آن باشد که ماده
پخته شد و رمد در انحطاط افتاد شیاف احمر لین کشیدن و گرمابه سودمند بود و اگر چند کرت احمر لین بکار دارند
و رمد زایل نشود باحمر حاد حاجت آید و از پس همه سرمه اغبر که در بابها گذشته یاد کرده آمده است می باید کشیدن
و آنرا که با این همه تدبیرها مدت دراز گردد و تمام زایل نشود باید دانست که جفن جرب دارد علاج جرب باید
کرد و آنرا که ماده رمد بلغم غلیظ بود و علامتها نه اندر اول باب یاد کرده آمد ظاهر باشد علاج وی آنست
که نخست استفراغ بلغم کنند و تدبیر لطیف فرمایند و نخست اندر چشم شادنج مغسول می کشند و بآب نیم
گرم همی شویند و هرگاه که مدت بر آید و رمد نگذارد شیاف احمر لین کشیدن و از پس آن میلی دو سه سرمه اغبر
کشیدن سودمند بود و بکار داشتن داروی محلل درین نوع درد صعب و تب فزاید و گرمابه و شراب صرف
و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سودمند بود و آنرا که رمد بادناک بود و باد در بود جاورس گرم کرده بر نهادن
و گرمابه بکار داشتن سودمند بود و آنرا که ماده رمد خلط سوداوی بود علامت وی آنست که چشم پاکیزه شده باشد
و بس سرخ نبود بلکها بر هم کمتر گیرد و رمص اندک کند و رخساره و حوالی چشم بسیار خارد که الان این نوع رمد را

ضماد

چشم

رمد

رمد خشک کویند واما طریق علاج وی آنست که نخست تن و دماغ از ماده سودا پاک کنند و گرمابه بکار دارند
و سرمها که لختی بسوزاند و آب از چشم برابد اندر کشند و کحالان این سرمه الادویة المصاصه کویند یعنی داروها
کننده و فصد درین علاج مکروهست و آنرا که ماده مرکب بود علاج دشوارتر بود و صواب تر آن بود که باستفراغ
و پاکی تن مشغول باید شد و خلطی که غالب باشد تن از آن خلط پاک کنند و باید دانست که طبع را نرم داشتن
و استفراغ کردن اصلی بزرگست در علاج رمد و بقراط از بهر این کفته اذا کان بانسان رمد واعتراه ذرب
فانه محمود چنین میکوید هر کرا رمد باشد و طبع او شکسته شود پسندیده باشد این از بهر آن کفت که اسهال
ماده را از بالا فرو دارد و بدین سبب اولی آنست که پیوسته طبع را نرم دارد و باندازه قوت استفراغ میکند
و قوت نکاه میدارند و بسیار باشد که رمدها مرکب باستفراغها مجرد زایل شود و باید دانست که در زمستان
و مزاج سرد و شهرهاء سرد رمد صعبتر و دراز آهنکتر باشد و طبیب و بیمار باید که ملول نشوند و طریق صواب را
ملازم باشند از بهر آنکه سرما طبقهاء چشم را متکاثف کند و بدان سبب ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمدست
آنرا ماشری کویند و بحقیقت رمد نیست و کحالان آنرا رمد نکویند ماشرا کویند و فرق میان هر دو آنست که
رمد خلنده و با دمعه بود و ماشرا از خلیدن و دمعه خالی باشد و ماشری باستفراغ زایل نشود و بسیار رمدهاست
که بطلی زایل شود صفت طلی که آماس را و درد را و حرارت را بنشاند بکیرند عدس مقشر و صندل سرخ و گل
سرخ خشک و اندکی کافور همه را باب کشنیز تر کنند و طلی سازند صفت طلی دیگر بکیرند صبر و شیاف مامیثا و
حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و گل ارمنی و صندل سرخ از هر یکی راستاراست همه را بسایند و باب عنب
الثعلب طلی کنند صفت طلی دیگر آماس را و شرناق را نافع بود بکیرند گل سرخ خشک و پوست انار شیرین و عدس
مقشر هر سه را اندر آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد سازند صفت ضمادی که درد چشم خلنده
بنشاند و رطوبتهاء کرم را باز دارد بکیرند کشنیز و در آب بپزند و برگ نیلوفر و بنفشه با وی بکوبند و بروغن گل
چرب کنند و ضماد سازند و بسیار باشد که از سرما و برف رمد تولد کند علاج وی آنست که کاه را بپزند و بر بخار
آن بدارند و کرمابه بکار دارند و بسیار باشد که سر پوشیدکان از آب سردی رمدی صعب تولد کند علاج وی آنست
که حقنه سازند از شبت و بابونه و حلبه و روغن ناردین و روغن نرجس و روغن سوسن مالیدن و برود ها ماشری

کرم

کرم بکار داشتن و جالینوس میکوید اندر علاج رمد هیچ نافع تر از آن نیست که محجمه بر میان سر بر نهند پس از آنکه
استفراغ کرده باشند و تن را پاک کرده و هم جالینوس میکوید شراب باعتدال رمد با خشک عزمن را سودمند
بود رمد خشک رمدی را کویند که چشم سرخ و خشک باشد و شراب از پس فصد باید و هم جالینوس میکوید هر کرا
ماده از دماغ با از چشم فرود می آید اگر در تن امتلا نبود کرمابه بکار داشتن سود دارد و آنرا که تن ممتلی بود شراب
و کرمابه خطری بزرکست باب دویم از جزو چهارم از آن کفتار

دویم از کتاب ششم در یاد کردن طرفه باید دانست که طرفه نقطه سرخ باشد یا کبود که بر سپیده
چشم افتد و اسباب آن چهار حالت یکی آنکه بعضی رکها در طبقه ملتحمه است بکسلد بسبب زخمی و آفتی و آسیبی که از
بیرون بر چشم آید و خون ظاهر شود دوم آنکه اگر چه رکها ملتحمه کسسته شود بسبب زخمی که بر چشم آید اما رکها
ملتحمه از زخم خلطی تیز کسسته شود و خون ظاهر کردد سیوم آنکه بی زخمی و آسیبی که بچشم رسد بلکه بسبب کرمی و
تیزی خون اندر ملتحمه خراجی تولد کند و این خراج سر کند چهارم آنکه بقوت قی کردن بدید آید معالجات آنرا که
هم بود که بسبب زخمی آماس تولد کند یا صحت تولد کرده باشد نخست رک قیفال زنند و در چشم شیر زنان در چکانند
و اگر آماس بزرگ بود و چشم سخت سرخ باشد سپیده خایه مرغ اندر چکانند و آنچه رقیق تر بود و ضمادهای رادع
بر نهند و آنرا که آماس نباشد نخست شیر زنان در چکانند از پستان و خون که در بن رکها جوزه مرغ باشد و اندر
زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغی که آنرا بتازی شقیق کویند کاهی خون مجرد کاهی با گل ارمنی و کاهی با بخام که اندر
گل سبز باشد چکانیدن سودمند بود و اگر کبوتر بچه را بکیرند و زیر جناح او رک بزنند و خون او در چکانند
سودمند بود و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد کندر سوده با شیر زنان اندر چکانند و اگر این نیز کفایت نبود آب
ناخواه و آب نمک اندر چکانند و صعتر و زوفای خشک در آب بپزند و اسفنجی بدان آب تر میکنند و بر چشم می نهند
صواب بود و اگر این نیز کفایت نباشد آب ترب در چکانند و پوست ترب و مویزج و اندکی سرکین کبوتر بر پشت
چشم همی نهند و آنرا که بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد زیره و نمک بخایند و آب او اندر چکانند و زرنیخ سرخ
بسایند و در آب کنند و بشورانند و آن آب را کرم کنند و صافی کرده اند قطره قطره از آن آب نیم کرم کرده اندر
چکانند طرفه را زایل کند صفت شیافی که طرفه را زایل کند بکیرند شادنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم

طرفه

شیاف

بسد و مروارید نا سفته از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار درم و نیم اسفیداج ارزیز چهار درم زرنیخ و دم الاخوین
و زعفران و کثیرا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند نرم و به بپزند و بخون جوزه مرغ خانکی بسرشند و شیاف سازند
و بشیر زنان بسایند و در چکانند و آنرا که سبب طرفه سر کردن خراجی باشد بشیاف ابیض و شیاف آبار علاج
کنند صفت شیافی که طرفه را و درد چشم را که از کرمی باشد بکیرند قلیمیا زر و مس سوخته از هر یکی یکدرم دم الاخوین
و بسد و مروارید از هر یکی چهار درم کثیرا و زعفران و اقاقیا و نشاسته و زرد چوبه از هر یکی دو دانک زرنیخ
سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف کنند چنانکه رسم است صفت شیافی دیگر که طرفه را زایل کند بکیرند زرنیخ
سرخ و کندر و زعفران از هر یکی راستاراست بکوبند و به بپزند و بشیاف کنند و باب کشنیز تر بسایند و اندر
چکانند و سرکه و کلاب آمیخته نیم بجوشانیدن و چشم بر بخار آن داشتن و مویز منقی دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب
و صبر و نمک سفید و سرکه ضماد کردن طرفه را زایل کند و شیاف احمر لین کشیدن سودمند بود و اکلیل الملک و دم الاخوین
و بیخ سوسن و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ خانکی ضماد کنند سودمند بود باب

زایل کنده

سیوم از جزو چهارم از کفتار دویم از کتاب ششم در یاد کردن چیزی اندر چشم
باید دانست که اگر کسی را دودی و کردی بچشم رسیده بیش و از آن متالم می شود شیر زنان و آب صافی خوش اندر
چکانند اثر دود و کرد زایل شود و اگر ریکی یا کیاه پاره در افتاده باشد و ظاهر نشود جفن را باز کرد اند تا ظاهر
شود پس بسر میل بردارند یا خرقه کتان نرم بر انکشت بپیچند و بدان بردارند یا بر جفن بمالند تا زایل شود و اگر
چیزی درشت چون پاره خوشه کندم یا جو اندر جفن یا اندر سپیده چشم کوفته بود آنرا با آلتی ساخته باشند کحالان
بردارند و بر اثر آن شیر زنان یا سپیده خایه مرغ اندر چکانند باب چهارم
از جزو چهارم از کفتار دویم از کتاب ششم در یاد کردن ظفره باید دانست که ظفره
لفظی تازی است و بپارسی ناخنه کویند غشای فرونی است غلیظ و کوهرا و عصبانی است و همچون ناخنست
لکن از بهر آنکه در چشم است و پیوسته تر باشد و نرم تر از ناخن باشد و از کوشه رویده و بیشترین از
کوشه روید که سوی بینی است و بر طبقه ملتحمه کسترده شود و باشد که بکناره ملتحمه بکذرد و بسیاهی چشم رسد و
بایستد و باشد که بر سیاهی بکذرد و دیده را بپوشد و بینایی باز دارد و باشد که از هر دو کوشه چشم روید و بر سر اید

ظفره

وکمتری

و کمترین مضرتی از وی آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و آنچه سپید و رقیق باشد علاج آن سهلتر بود
و آنچه سرخ بود علاج آن دشوارتر باشد معالجات اما آنرا که نو بدید آمده باشد و سفید و رقیق باشد داروها
نداینده چون مس سوخته و قلقدیس و نوشادر و نمک اندرانی و زهره بز و سرمه روشنایی و شیاف اخضر و
قیصر و شیاف دینارکون و باسلیقون الحاد زایل کند لکن باید که معلوم باشد که این سرمها و شیافها نداینده از داروی
متعفن خالی باید کرد از بهر آنکه داروی متعفن و نداینده طبقات و اجزاء چشم را بسوزاند و زیان دارد و جالینوس
میکوید بیخ سوسن ناخنه ضعیف را زایل کند و کندر سوده از جمله داروهای سبک وی مضرت است و یکساعت اندر
آب کرم کنند پس آن آب را بپالایند و بچشم اندر کشند بغایة مفید بود و انکبین با زهره بز داروی نافع است
اما آنچه غلیظ و صلب و دیر بود که افتاده باشد علاج آن بدستکاری باید کرد و طریق وی آنست که نخست
استفراغ کنند و تن و دماغ را پاک کنند و هر کاه که دستکاری خواهند کرد نخست ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا
کنند و این جدا کردن بتازی کشط کویند و سلخ نیز کویند و این کشط برفق باید کرد چنانچه ظاهر ملتحمه را بخراشد و آنی
چنان باشد که نکاه کند تا ناخنه بر ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته نباشد آسانتر باشد یا ناخنه را بصناره بردارند
و بناخن ببرابرند و جهد کنند تا از ناخنه بر ملتحمه هیچ بقیتی نکذارند تا دیگر باره نروید و نکاه دارند تا بکوشت که در کوشه
چشم است آسیب نرسد و دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و کوشت کوشه چشم آنست که ناخنه سفیدست و صلب و
کوشت کوشه چشم سرخ است و نرم و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بموی اسب یا با بریشم خام او را از ملتحمه جدا کنند و اگر ممکن
نشود پر مرغی بکیرند و بن او در زیر ناخنه کنند و او را بدان از ملتحمه جدا کنند و اگر این نیز دشوار کردد با آهن جدا کنند
و اگر این نیز دشوار کردد و همه کناره ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بسر ناخن یا با آلتی دیگر اندر یک پهلو ناخنه منفذی بکنند
چندانچه ممکن یا آلتی دیگر که آنرا شاید و اندرو کذرانند ناخنه را بدان آلت کشط کنند و برفق سر ناخنه را بصناره
بردارند و ببرند و نمک و زیره بخایند و آب آن اندر چکانند تا داغ شود پس زرده خایه مرغ بروغن گل بر پشت
چشم نهند تا سوزش بنشاند و بفرمایند تا هر وقت حدقه را می جنبانند تا جفن بر ملتحمه نچسبد و دیگر روز بکشایند و نا شتا
آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند و از پس سه روز باسلیقون و روشنایی و غیر آن می کشند تا بیخ ناخنه را پاک
کنند و بسیار بود که ناخنه را از ملتحمه کشط نتوان کرد صواب آن باشد که آنچه کشط توان کشط کنند و ببرند و باقی را که

بماند باسلیقون و غیر آن علاج کنند و مر روشنایی شیاف و هر چه بچشم اندر کشند از پس گرمابه باید کشیدن
و باید دانست که طبقهٔ ملتحمه صلب است همچو عضروف صناره اندروی پاو یزد و اندر وقت کشط ناخنه
و سبل اگر اندر ملتحمه آویزد یا در چیزی نرم آویزد بباید دانست که این علت دو گانه یعنی ناخنه و سبل حاصلت
صفت روشنایی سبل و ظفره و تاریکی چشم را و جرب و دمعه را سودمند بود و سپیده بر دارد بگیرند شادنج
عدسی مغسول مس سوخته قلیمیاء سیم نمک هندی بوره ارمنی و زنجار و دار فلفل از هر یکی چهار درم فلفل
سفید و فلفل سیاه و کف دریا از هر یکی یکدرم و نیم همه را بکوبند و به بیزند و بکار دارند عدد دارو ها ده است
صفت باسلیقون ظفره و ضعیفی چشم و انتشار و فرود آمدن آب را و خارش را و آماس جفن سودمند بود
بگیرند زنجبیل و مامیران و فلفل و دار فلفل از هر یکی ده درم زعفران و مروارید از هر یکی یکدرم هلیله زرد
و هلیله کابلی و صبر از هر یکی سه درم نمک هندی و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر یکی دو درم شادنج عدسی
مغسول کف دریا و توتیا هندی و حجر ارمنی و کحل اصفهانی و مرقشیثا ذهبی و قلیمیاء سیم و وزد از هر
یکی پنجدرم سادج هندی سه درم عدد دارو ها بیست و یکست صفت شیاف قیصر بگیرند شادنج عدسی
مغسول دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته از هر یکی شش درم قلقطار سوخته زنگار از هر یکی دو
درم همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن یا باب بادیان بسرشند و شیاف سازند عدد دارو ها پنج است
صفت شیاف زنجاری ظفره و جرب را سودمند بود بگیرند زنجار یکدرم هلیله زرد نیم درم توبال مس
و روی سوخته از هر یکی چهار درم و صافی نیم درم زعفران دانگی نشاسته یکدرم صمغ عربی یکدرم کثیرا
یکدرم اسفیداج ارزیز یکدرم دار فلفل دو دانگ عدد دارو ها یازده است صفت دارویی سرشتنی
ظفره را و تاریکی چشم و سپیده چشم را سودمند بود بگیرند سنگ مغناطیس و زنجار و اشق از هر یکی چهار درم زعفران
دو درم انگبین مصفی چند سه وزن همه دارو ها بسرشند چنانچه رسمست صفت دارویی دیگر نرم تر بگیرند
قلقند یکدرم نوشادر یکدرم صمغ عربی نیم درم هر سه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و شیاف کنند والله اعلم
باب پنجم از جزو چهارم از گفتار دویم از
کتاب ششم در یاد کردن انتفاخ ملتحمه باید دانست که انتفاخ لفظی تازی است

روشنایی

و سبل

و پارسی

و پارسی برومند شدن و آماسیدن است و این علت چهار گونه است یکی آنکه ماده او باد باشد و علامت وی آنست
که ناگاه بدید آید و هیچ گرانی نکند و نخست اندر گوشهٔ چشم که از سوی بینی است سوزشی بدید آید چنانچه گکسی
یا پشه بگزد و لون او همچون لون آماس بلغمی بود و بیشتری در تابستان افتد و پیران افتد و گونه دوم آنکه مادهٔ
او فضله بلغمی بود و علامت وی آنست که چشم گرانی کند و اگر انگشت بر نهند اندر وی نشیند و اثر انگشت یکساعت
بماند و گونه سیوم آنکه مادهٔ او فضله آبناک بود و علامت وی آنست که آماس صلب و بی درد بود اگر انگشت
بر نهند زود فرو نشیند و زود بجای باز آید و درد و ضربان بود و بلون خویش باشد و گونه چهارم از جنس سرطان
باشد و مادهٔ او فضله باشد غلیظ و سوداوی علامت وی آنست که آماس صلب و بی درد بود و رنگ او تیره باشد و این
علت هم اندر طبقه ملتحمه افتد و هم اندر جفن افتد و گاه باشد که برومندی یا بابرو بر آید و یا برخسار فرود آید اما آنچه
در طبقه ملتحمه افتد بعضی با دمعه باشد و بعضی بی دمعه و آنچه در جفن افتد بی دمعه باشد معالجات اما گونه نخستین
را که مادهٔ وی باد است از اول که بدید آید هیچ علاج نباید کرد از بهر آنکه زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم هنوز
مانده بود تدبیر لطیف باید فرمود و باب گرم می باید شستن و گونه دوم و سیوم را علاج همچون علاج آماس
باشد نخست استفراغ کردن و ضمادها محلل و منضج و سرمها محلل که در علاج رمد یاد کرده است بکار داشتن لکن
دارو ها قابض و رادع بکار نباید داشت و شیاف احمر لین و گرمابه درین هر دو نوع سودمند بود صفت ضمادی محلل
بگیرند بابونه و بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و چشم بدان آب می شویند و اسفنج یا پنبه بدان تر میکنند و بر چشم
می نهند و اگر حاجت باشد اکلیل الملک با آن دارو ها یار کنند و صبر حل کرده بر پشت چشم طلی کنند و آب او
اندر چشم کشیدن ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند و گونه چهارم را علاج همچون علاج صداع سوداوی است
و ضمادهای مسکن و محلل بکار داشتن چنانکه اندر علاج سرطان و آماسها سوداوی یاد کرده شود صفت شیاف
خلوقی بادها را ببرد و نفخ زایل کند بگیرند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کثیرا و صمغ عربی و زعفران و سنبل
از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و باب باران بسرشند و شیاف کنند عدد دارو ها شش است صفت شیاف اسود
بادها را که اندر پلک طبقه ملتحمه بود زایل کند و در چشم کشیدن و بیرون طلی کردن نافع بود بگیرند مس سوخته یکدرم
و نیم صبر و زعفران از هر یک نیم درم مروارید و بسد از هر یکی یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنجدرم شیاف مامیثا

نیم درم همه بکوبند و باب بادیان بسرشند و شیاف کنند عدد دارو ها هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند
بگیرند مس سوخته ده درم و نیم زعفران نیم درم مروارید و بسد و سنبل از هر یکی یکدرم افیون دو درم
و نیم اقاقیا سه درم جمله دارو ها هشت است باب ششم
از جزو چهارم از گفتار دویم در یاد کردن جساء الملتحمه باید دانست که صلب شدن
ملتحمه را بتازی جساء الملتحمه گویند و بسیار باشد که طبقه ملتحمه سخت شود و چشم بدان سبب اندر چشم خانه نتواند
گردانید و همه حرکتها او ناممکن گردد و طبقه ملتحمه طرنجیده و سرخ و خشک و با درد باشد و چون از خواب بیدار
شود چشم دشوار تواند گشادن و گاه باشد که در گوشهٔ چشم اندکی رمص خشک گرد آمده بود و سبب این علت
خلطی خشک و غلیظ باشد معالجات نخست طبع را نرم باید کرد و پیوسته اندر گرمابه رفتن و سر بخار آب گرم
داشتن و اسفنج باب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آب گرم در چشم چکانیدن و هر شب سپیده با زرده خایه مرغ
با روغن گل یا پیه بط بر پشت چشم نهادن و از طعامها سرد پرهیز کردن و روغن شیر بخت تازه بر سر نهادن و دارو ها
که اشک آرد در کشیدن چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد و سرمه روشنائی نافع بود
باب هفتم از جزو چهارم از گفتار دویم از کتاب ششم
در یاد کردن خارش ملتحمه باید دانست که سبب خارش ملتحمه فضله های شور بطبع بوره و اشک سخت شور بود
و لون پلک چشم بسرخی گراید و بسیار باشد که از صعبی خارش و ضعیفی جفن ریش گردد معالجات طریق علاج
آنست که طبع نرم دارند و هر بامداد در گرمابه رفتن و طعامهاء نرم خوردن و از طعامهاء شور و تیز پرهیز کردن
و دارو ها مصاصه کشیدن باب هشتم از جزو چهارم از گفتار
دویم از کتاب ششم در یاد کردن سبل باید دانست که سبل علتی است که رگهاء چشم سرخ و ممتلی
گردد از خون غلیظ و در چشم خارش بدید آید و این علت دو گونه بود یکی آنکه رگهاء باطن ملتحمه سرخ شود و ممتلی
گردد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشایی همچون ابری سرخ بدید آید در چشم و میان دو ابرو و سوزش بدید آید و
زدن و عطسه متواتر بود و در اکثر اوقات و آفتاب نتواند دیدن و اشک روان باشد و درد چشم ضربان
کند اما گونه دوم چنان باشد که بر ظاهر ملتحمه رگها سرخ و ممتلی برخیزد و بر ظاهر طبقه قرنیه غشای چون دودی

سبل

بدید آید و هر دو رخسار سرخ شود و اندر ابروها و والی و حوالی بدید آید و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و نه چراغ
و هر گاه که پلک فرو سوی خویش کشد چنان نماید که رگهاء سبل از روی ملتحمه بر میخیزد و سبب این علت امتلاء
دماغ بود و بزرگی رگهاء چشم و بسیار باشد که سبب سبل آن بود از روی ملتحمه برمیخیزد و سبب این علت امتلاء دماغ
بود از افراط کردن باشد اندر علاج رمد گرم و طلیها و تدبیرهاء سردی فزای تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل
نتواند پذیرفت معالجات اما از جهة گونه نخستین ابتدا رگ قیفال گشادن باید کرد و استفراغ کردن بحب
ایارج فیقرا و حب قوقایا و از پس استفراغ غرغره کردن بابکامه و ایارج فیقرا و مانند آن و عطسه آوردن
پس تدبیر قوت دماغ کردن ببوی عنبر و لادن و غیر آن و از طعامها که بخار بر دماغ دهد پرهیز کردن چون بادام و
عدس و سیر و پیاز و گندنا و از طعامها سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و خمیر و شیر و هر چه از وی سازند و شیری
زیان دارد و از گرد و دود حذر باید کردن و بالین بلند داشتن و بسیار گفتن و بانگ برداشتن و بسیار نگرستن
بفروغ آتش نگریدن زیان دارد صفت دارویی که باد سبل و سده بینی را زایل کند بگیرند کندش یکدرم مرجانی
دو دانگ صبر چهار دانگ زعفران نیم درم حضض یکی دانگی نیم همه را بکوبند و باب مرزنگوش بسرشند و حبها
کنند همچون عدس سه روز پیوسته هر روز بامداد یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه حل کنند و در بینی اندر چکانند
صفت دارویی دیگر بگیرند کندش و قصب الذریره و گل سرخ از هر یکی راستا راست هر سه را بکوبند و مقدار
نیم دانگ اندر بینی دمند و مرزنگوش می بویند و پس از آن سرمه روشنایی و باسلیقون می باید کشیدن و آنرا
که با سبل حرارت رنجه دارد شیاف اسود باید کشیدن صفت شیاف اسود نسخهٔ مجرب اقاقیا مغسول و صمغ
عربی از هر یکی شش درم مس سوخته پنجدرم مر و افیون از هر یکی یکدرم و نیم باب باران بسرشند و شیاف کنند
و رگ پیشانی و رگ گوشهٔ چشم زدن سخت سودمند بود و گونه دوم را هم نخست رگ قیفال باید گشادن و
تن پاک کردن و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و غرغره و عطسه پس از استفراغ نافع بود و اندر
چشم دارو ها تیز که خون را رقیق کند و رگها پاک کند کشیدن و شیاف اخضر و باسلیقون و غیر آن دارو ها
چنان باید کشیدن که نخست جفن باز گردانند و باطن جفن را بدارو بخارند بسر میل و چون سوزش دارو بنشیند
ذرور ریانی اندر کشند صفت ذرور ریانی مامیران چینی دو درم توتیا کرمانی اندر آب باران پرورده شنج

دارند
سوخته پرورده بآب باران و توبال مس مغسول و سرمه اصفهانی پرورده از هر یکی ده درم همه را بکوبند و بکار دارند
سبل را و جرب را و دمعه را سودمند بود و از پس آنکه دارو کشیده باشند و آسوده بگرمابه اندر شدن و ذرور
اغبر می کشند و آنرا که با سبل رمدی گرم بدید آید هیچ داروی سرد بدو نشاید بردن و اعتماد باستفراغ کردن و بر
جذب ماده کند و ذرور اغبر می کشیدن و زردهٔ خایه مرغ بر پشت نهادن و اگرچه رمد سخت گرم باشد هیچ وجه برجانب پای ص
شیاف ابیض و ملکایا نشاید کشیدن و اقتصار بر شادنج عدسی مغسول باید کرد صفت شیافی که سبل گرم را
سودمند بود بگیرند سماق چندانچه خواهند و اندر آب صافی آغازند و ترشی او بستانند و بپالایند صافی و اندر
آفتاب می نهند تا سطبر شود و شیافها کنند و بکار دارند رمد و سبل را سودمند بود بگیرند صفت شیافی دیگر که
سبل رقیق را بردارد بگیرند زردچوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا را اسارا است شیاف سازند چنانچه
رسم است اما سبل کهن را تدبیر بریدن باشد و آن بریدن را بتازی لفظ السبل گویند و شرط آنست که نخست آن کاره
فصد فرمایند و مسهلی دهند و چون لقط خواهند کردن بیمار را پیش خوانند و مردی که استاد را بگویند تا چشم
او بگشاید چنانچه لبها جفن باز نگردد و این چنان باشد که در گشادن چشم هر دو ابهام بر جفن فشارده دارد
و نهاد لب جفن بر نهاد خویش نگاه دارد تا اندک و بسیار لب جفن باز نگردد و تا از بریدن سبل از لب
جفن هیچ بریده نشود و اگر چیزی بریده شود جفن بر ملتحمه بروید از بهر آنکه کار می باید تا آنکه چشم میگشاید
استاد باشد پس سبل را از گوشهٔ چشم که از سوی بینی است بصناره بردارد و از میان نگاه جفن بر سوی رگی
دیگر بصنارهٔ دیگر بردارد و جهد کند تا صناره از طبقه قرنیه دور باشد و بلب جفن نزدیک باشد و از گوشهٔ
چشم دیگر که از سوی گوش است رگی دیگر بصنارهٔ سیوم بردارد و صنارها بدست چپ گیرد و نگاه دارد و بدست
راست ناخن بیر را بگیرد و نخست سبل را از گوشهٔ چشم برد که از سوی گوش است و هر باری که رگی دیگر برد
مهت اندر زیر سبل کند و همچنانکه ناخنه را کشط کند تا همه رگها سبل از طبقه ملتحمه جدا شود و بدین ترتیب برداشته ص
سبل را لقط می کند تا بگوشهٔ چشم دیگر رسد که از سوی بینی است پس صناره را هم بدین ترتیب اندر جانب
پلک خرد سوی او برد و هم بدین ترتیب لقط کند و چون فارغ شود نگاه کند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است
آنرا نیز بردارد و نشان آنکه رگی ماندست آن باشد که مهت را بر ملتحمه بگرداند اگر مهت بچیزی باز آویزد
رگی

رگی مانده بود و اگر بچیزی باز نیاویزد هیچ مانده نباشد پس زیره و نمک بخایند و آب آن اندر چشم او چکانند و زردهٔ
خایهٔ مرغ و روغن گل به پنبه تازه بردارند و بر پشت چشم نهند و رفاده بر زبر پنبه نهند و بعصابه ببندند و بفرمایند تا
هر ساعت چشم اندر جفن میگردانند تا بر هم نروید و بپشت باز خسبد و دیگر روز گل سرخ خشک اندر آب بجوشانند
و چشم او بگشایند و بدان آب بشویند و میل را بروغن گل چرب کنند و اندر چشم او بگردانند تا بدانند که پلک بر
ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته باشد بشکافند و دیگر باره آب و نمک و زیره بخایند و اندر چشم چکانند و اگر
نیز بر هم رسته نشده باشد از آب زیره و نمک خاییده اندر چکانیدن چاره نباشد سه روز تعلل می کنند و از پس
سه روز باسلیقون و مانند آن کشیدن گیرد تا بقیهٔ سبل پاک شود و اگر رمدی یا آماسی گرم بدید آید بعلاج رمد و
علاج آماس مشغول شود پس بعلاج سبل مشغول گردد باب نهم
از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن ودقه باید دانست
که ودقه آماسی بود صلب بطبقهٔ ملتحمه و این آماس بعضی را اندرون گوشهٔ چشم بود که سوی بینی است و بعضی را اندر
گوشهٔ دیگر که اندر سوی گوش است و بعضی را اندر زیر پلک باشد و بعضی را آماسها کوچک باشد گرداگرد سیاهی بر
شکل پرده مروارید یا بر شکل بثرها بدید آید و رنگ این آماسها نیز مخالف باشد بعضی را سرخ باشد و بعضی سپید
و بسیار باشد که این علت اندر انتهاء رمد گرم بدید آید معالجات تدبیر لطیف باید کرد و ذرور ملکایا و رمدی
علی کشیدن و آنرا که چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض اندروتی که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است سه روز
باید کشیدن پس ملکایا و غیر آن کشیدن و اگر مدت دراز گردد داروها تیز بکار باید داشتن چون باسلیقون
و شیاف احمر حاد و مانند آن صفت مرهمی علی بگیرند پوست خایهٔ مرغ و بشویند و تصویل کنند چنانچه در علاج
رمد یاد کرده آمده است ازین پوست خایه تصویل کرده ده درم بگیرند و شادنج عدسی مغسول ده درم و نیم درم
بهم دیگر بسایند و بکار دارند نافع باشد باب دهم از جزو چهارم
از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن دمعه باید دانست که دمعه علتی است که چشم
بی گریه و بی مراد اشک می آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را عارض اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی
مادرزادی است و دوم آنکه بسبب استقصاء دستکاری بدید آمده باشد که اندر بریدن ظفره کرده باشد و از گوشت

گوشهٔ چشم لختی با ظفره بریده شده و برداشته و مادرزادی را علاج نیست و این دوم را اگر گوشت اندکی
مانده بیش و بیشتری بریده و برداشته هم علاج آن نیست و آنرا که اندکی برداشته باشد علاج یاد کرده آید و آنچه
عارضی بود هم دو گونه است یکی آنکه تبع بیماری بود چون آماس دماغ و تبهاء گرم عفونی و خونی و حمی یوم سهری
و گاه باشد که سبب دمعه علت ممتد باشد دوم آنکه بسبب نقصان گوشت گوشهٔ چشم بدید آید و سبب این
نقصان بعضی را بسیار کشیدن داروها تیز باشد که گوشت نازک را بخورد و بگدازد و بعضی را پاک کردن
چشم بدستارچه درست و درست بدو بسیار بردن و باید دانست که مبداء دمعه سه جایگاه است یکی رگها
اندرون قحف دماغ آید و از رگها پلک علامت وی آنست که دمعه پیوسته باشد و عطسه بسیار آید و آنرا که از
رگها بیرون قحف دماغ آید علامت آنست که رگهاء پیشانی و صدغ ممتلی و ممتد باشد و آنرا که از عضلهاء چشم آید
سبب آن ضعیف عضلها باشد علامت آن آنست که چشم بیرون خاسته باشد و دمعه پیوسته باشد و جفن همیشه تر
بود و این سه مبداء که یاد کرده آمد این هر سه علت را اسباب سابقه اند و سبب نزدیکتر و پیوسته تر نقصان
گوشت گوشهٔ چشم است که از سوی بینی است از بهر آنکه هرگاه که این گوشت ناقص شود باقی آنرا قوت
آن نباشد که رطوبتها را نگاه دارد و فرود آمدن آب از چشم باز دارد و به بینی باز گرداند و منفذی که از چشم
اندر بینی گشاده است از بهر این کار است معالجات اما آنرا که دمعه از اندرون رگها قحف آید نخستین رگ
باید کرد پس غرغره فرمودن و عطسه آوردن و مزاج دماغ را باعتدال باز آوردن و بوی خوش قوت دادن
و هر دو روز یا سه روز موی سر تراشیدن و بر پس سر و پا کردن حجامت کردن و آنرا که از رگها بیرون قحف
آید بر سر او ضمادها که رطوبتها را بجنباند همی باید نهادن چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک او و آبی که از
خار بفشارند و همه چیزها قابض درین باب سودمند بود و اما آنرا که سبب دمعه ضعیف عضلها چشم باشد داروها
قوت دهند و تحلیل کننده می باید کشیدن چون برود حصرم و باسلیقون و روشنایی و آنرا که سبب دمعه نقصان
گوشت گوشهٔ چشم باشد علاج آن ذرور اصفر و صبر و دود کندر و شیاف مامیثا و زعفران مفرد و مرکب
این همه گوشت باز رویاند و بهتر آن باشد که نخست چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در گوشهٔ چشم
کنند و برگ تنک که بتازی [illegible] گویند اندر شراب انگوری پخته بختی نیک بر چشم نهادن سودمند بود و اگر
اسفنج

آنرا
اسفنج را بشراب انگوری تر میکنند و پیوسته بر سر می نهند سود دارد و اگر شب یمانی اندر شراب افکنند و بپزند
آن خواب بیش و بسیار بود که دمعه گرمی مزاج و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهاء چشم غلیظ و ممتلی و
سرخ باشد و رگهاء سبک و زود انبعاث بود و اشک گرم و رقیق بود و گاه باشد که بسبب سردی مزاج چشم و دماغ باشد
علامت وی آنست که رگهاء چشم باریک و ناپیدا باشد و چشم سپید باشد و رگهاء او آهسته و اشک سرد و غلیظ بود
صفت سرمه که خداوند مزاج گرم را سودمند بود بگیرند شادنج عدسی مغسول و توتیا مغسول و مرقشیثا از هر یکی یکدرم
مروارید و بسد از هر یکی نیم درم شیاف مامیثا و صبر از هر یکی دانگی و نیم صفت سرمه که مزاج سرد و تر را سودمند بود بگیرند
بلبل یکدرم ملح هندی دار بلبل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه بار چند همه داروها و باسلیقون و روشنایی خداوند
این مزاج را سودمند بود صفت داروی که ضعیف عضلهاء چشم را سودمند بود بگیرند استخوان هلیله زرد سوخته و
نمک هندی و مازو از هر یکی را اسارا است بکوبند و بپزند نرم و بکار دارند و توتیا با آب هلیله زرد پرورده درین علت
سودمند بود صفت سرمه که دمعه باز دارد و عضلهاء چشم را قوت دهد بگیرند هلیله زرد مقشر اندر آب تر کنند یک
هفته و بدست بمالند و بپالایند و توتیا بدین آب بپرورند و توتیا با آب مورد تر پرورده هم سود دارد صفت سرمه دیگر
بگیرند شادنج عدسی مغسول یکدرم و نیم قلیمیا زر چهار دانگ همه را بکوبند نرم و با آب هلیله زرد و با آب غوره و آب
سماق بپرورند از آب هلیله دو جزو و آب غوره و آب سماق از هر یکی یکدرم صفت سرمه دیگر بگیرند هلیله زرد
یکعدد و آنرا بخمیر اندر گیرند و بر خشتی پخته نهند و اندر تنور بریان کنند تا خمیر خشک شود آن هلیله را از خمیر
بیرون کنند آنرا با دانگی زعفران بسایند و بکار دارند صفت کحل اصفر بگیرند زعفران یک مثقال کافور ریاحی
نیم دانگ و بکار دارند دمعه را باز دارد صفت سرمه دیگر که خداوند مزاج سرد را سودمند بود بگیرند توتیا
معدنی و در میان خرما کنند و بسوزانند پس پاک کنند و بشویند چند بار و خشک گردانند و بکوبند ازین توتیا
پنج درم و مغز فاقله کبار نیم درم هر دو را بغایت نرم بسایند و بکار دارند بغایت سودمند بود باب
یازدهم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن دبیله ملتحمه
باید دانست که دبیله قرحه بزرگ را گویند که او را غوری بزرگ بود و ریم کند بسیار و بعضی را باشد
که رطوبتهاء چشم ازین قرحه بپالاید علاج نخست تعجیل کند بفصد و اسهال و بعد از آن شیاف ابیض افیونی

میکشند و از پس تر شیاف آبار صفت شیاف ابار بگیرند قلیمیاء زر و اسفیداج ارزیز و مس سوخته و سرمه اصفهانی
و صمغ عربی و کثیرا و آبار سوخته از هر یکی هشت درم و مرصافی و افیون از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و باب باران
بسرشند و شیاف کنند عدد داروها نه است صفت نسخه دیگر بگیرند قلیمیا هشت درم مس سوخته و آبار سوخته
و سرمه و سره کاو کوهی سوخته و مرصافی و اقاقیا از هر یکی ده درم افیون سه درم باب باران بسرشند عدد
داروها نه است صفت نسخه دیگر بگیرند آبار محرق و مس سوخته سرمه توتیا و صمغ عربی و کثیرا از هر یکی هشت درم
افیون نیم درم عدد داروها شش است و توتیا پرورده که در علاج رمد مذکور است بکار دارند و آنرا که مدت دراز
کردد شیاف ابیض کندری بکار دارند صفت شیاف ابیض کندری بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم افیون و انزروت
پرورده و کثیرا از هر یکی یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم باب شیاف کنند عدد داروها شش است و زرده
خایه مرغ بر پشت چشم نهند و باقی علاج از علاج قرحه طبقه قرنیه طلب کنند باب دوازدهم
از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن توثه که بر ملتحمه پدید آید
باید دانست که توثه گوشتی باشد نرم نه بس سرخ و بیشتری نزدیک گوشه چشم باشد که از سوی بینی است و رنگ
سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته بود بر شکل ناخنه معالجات نخست تن را بفصد قیفال و اسهال پاک کنند و
چند کرت مسهل باید دادن تا ماده پاک شود از بهر آنکه این علت بسیار معاودت کند پس توثه را بمنقاش بگیرند
باهستگی و چرب دستی از بهر آنکه وی سست باشد از منقاش بجهد و جهت اندر دزدیدن کجا کند که از گوشه چشم بدو پیوسته است
و آنرا کشط کنند همچون ناخنه و ناخن بیرا بر دارند و آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند چند نوبت و زرده خایه
مرغ بی روغن بر پشت چشم نهند پس باسلیقون و مانند آن بکار دارند نافع بود باب
سیزدهم از جزو چهارم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن تفرق اتصال
ملتحمه باید دانست که تفرق اتصال که از تیغی یا از سنگی یا غیر آن افتد نخست فصد قیفال و مسهل بدهند تا ماده
بدو نپیوندد و آنرا که خون آمده باشد خون از وی پاک کنند و شادنج عدسی مغسول با اندکی بردی کنند و سخت
به بندند و آنرا که خون بر آمده نباشد توتیا پرورده بر کنند و پوسته زرده خایه مرغ بر پشت چشم می نهند و هر چند
روز فصد کنند اگر مانع نباشد مسهل میدهند تا مدت گشته شود و گوشت را نگاه دارد تا رطوبتها پالوده نشود علاج

قصد و دبیله می کنند جزو پنجم در شناختن بیماریها که در طبقه قرنیه افتد و این جزو ده باب است
این مقدمه معلوم کرداند که عدد بیماریها قرنیه ده است قرحه و دبیله بثره و سلخ سپیده و عام تغیر لون قرنیه خشکی قرنیه
سرطان که بر قرنیه پدید آید کمنتو قرنیه تفرق الاتصال که بر طبقه قرنیه افتد این جمله ده علت است باب
نخستین از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن انواع قرحه
دبیله و معالجات آن باید دانست که قرحه بپارسی ریش گویند و ریشهاء طبقه قرنیه هفت است چهار آنست
که بر ظاهر وی بود و سه بر باطن او باشد و از جمله چهار نوع که بر ظاهر بود نخستین را بلغة یونان احلوس گویند و ترجمه
او بتازی الغبارست یعنی تاریکی و علامت او آنست که بر ظاهر سیاهی نقطه بزرگ پدید آید چون دودی و نوع دوم را
فالیون گویند و بتازی الغمام است یعنی ابر و این از نخستین عمیق تر بود و سفید تر باشد و علامت وی آنست که بر
سیاهی نقطه پدید آید بکمتر از نخستین و سپید تر از آن و نوع سیوم بر کناره سیاهی پدید آید و این موضع را طبیبان
را بتازی اکلیل السواد گویند و این را بلغة یونان ارغاهران گویند و بیشتر ازین قرحه بر سیاهی بود و اندکی بر سپیدی و
علامت وی آنست که آنچه بر سپیدی بود سرخ نماید و آنچه بر سیاهی نماید سپید نماید و همه ریشهای که بر طبقه قرنیه باشد بر
سپید نماید و هر چه بر ملتحمه باشد سرخ نماید و نوع چهارم را بلغة یونانی انوما گویند و علامت وی آنست که بر سیاهی
سپیدی نماید چون ابری باشد و این نوع دیگر که در باطن قرنیه باشد نخستین را بوتنی گویند و ترجمه او بتازی الحب الجرات باشد
یعنی مغاک عمیق و علامت وی آنست که همچون کاو دیس بود و در و فرو باشد و بس فراخ نباشد و رنگ او صافی
و خشکریشه کمتر آید نوع دوم فلفوصا گویند و ترجمه او بتازی المولمه یعنی دردناک و علامت وی آنست که قرحه شود
باشد و خشکریشه بیشتر آید و اگر مدت او دراز گردد رطوبتها چشم از وی بپالاید و اسباب این انواع رطوبتها باشد گرم
و تیز و سوزان و همه انواع قرحه با درد و ضربان و خلیدن باشد و هر قرحه بزرگ و شوخناک و بسیار و ریم باشد آنرا
دبیله گویند و علاج آن اندر باب نهم از جزو چهارم یاد کرده آمده است و باقی علاج اندرین باب یاد کرده آید
معالجات هرگاه که ازین علامتها که یاد کرده آمد اثری پدید آید در حال باید شافت و رگ قیفال زدن و باندازه
قوت خون بیرون کردن و هر هفته یا نزدیکتر هم از قیفال اندکی خون بیرون کردن و بمطبوخ هلیله و خرماهندی و
خیارشنبر و مانند آن استفراغ کردن دو سه بار و شیاف ابیض افیونی می کشیدن و بر ساق حجامت فرمودن و اطراف

بستن و مالیدن و اگر قرحه بدین گوشه چشم نزدیک بود که از سوی بینی است بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب
بر بالا باشد تا ریم اندر گوشه چشم گرد آید و آنرا بسوزاند و اگر بدین گوشه چشم نزدیکترست که سوی گوش است
چنان باید خوابانید که این گوشه بر بالین باشد تا ریم همی پالاید و بانگ داشتن و قی کردن و عطسه دادن و جیب
بستن و بالین پست داشتن زیان دارد و آنرا که قرحه قوی باشد و ماده گرم و سوزان از شیاف ابیض شیرزنان
بسوده کشیدن سود دارد و اگر طبع خشک بود بدین حب نرم کنند صفت آن بگیرند کثیرا و رب السوس از هر یکی
جزوی و شربت نیم درم یا چیزی که مانند این باشد بدهند و علاج رمد گرم کنند و از پس از آنکه فصد ها کرده و مسهلها
خوردن ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید از علاج گسسته نباید کردن و نیز آن باشد که با قرحه بلک درشت باشد
و جرب دارد از بهر آنکه از طبقات چشم درستی بر نیاید خاصه که قرحه باشد و اگر قرحه دیر سر کند و دیر پخته شود آب
حلبه در آب اکلیل الملک اندر باید چکانید و پس از آن که سر کرده باشد شیاف ابیض انزروتی باید کشیدن تا قرحه پاک
کند و شیاف ابیض با قلیمیا کنند هم ازین وقت سود دارد صفت آن بگیرند صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو
درم اسفیداج ارزیز پنج درم افیون و قلیمیاء سیم از هر یکی یکدرم عدد داروها شش است و آنرا که ریم غلیظ تر
و بسیار تر بود شیاف ابیض کندری بکار دارند و صفت این شیاف اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است می کشند
تا مغاک ریش را بر کند و بر و یانند و از صدف سوخته چند کرت مغسول کرده ذرور سازند و بکار برند تر بهاء
قرحه را بحنبید و خشک گرداند و پس از آنکه مغاک قرحه بر شده باشد و بر سته بود شیاف احمر لین باید کشیدن
و از پس شیاف کحل اعبر و اگر حاجت آید پس از شیافها شیاف اخضر کشیدن صواب بود و اگر از قرحه اثری بماند
علاج آن از باب اثرها باید جست و اگر قرحه بلند شود و سر برج گردد علاج بدارو ها باید کرد که قبض و قوت
دهد و درستی نفزاید باب دوم از جزو پنجم از گفتار دوم
از کتاب ششم در یاد کردن بثره که بر قرنیه پدید آید و معالجات آن باید دانست
که تولد بثره از رطوبتی باشد فزونی عفن و تیز و سوزان که در میان پوستها طبقه قرنیه پدید آید و طبقه قرنیه چهار
تو است و بعضی گویند سه توست و بثرها چند گونه است بعضی بسبب جایگاه بگردد و بعضی بسبب بیشی و
کمی ماده بگردد و بعضی تیزی و عذبی و شوری ماده بگردد و بعضی بسبب تری و غلیظی و رقیقی قوام ماده بگردد

و این انواع را علامتهاست تا علامت آنچه بسبب جایگاه بگردد آنست که بعضی بثرها در زیر پوست بیرونین باشد
و بر سطح ظاهر اوست و این سهل علاج تر بود و با سلامت تر باشد و لون او سیاه و صافی نماید و سبب آن دو
است یکی آنکه طبقه قرنیه شفاف است و بصر را از دیدار طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور بینایی که در عصب
مجوف همی آید دور تر باشد و بلب صافی نمودن آنست که رطوبتی که بثره از وی تولد کند از پس یک پوست باشد
و بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر پوست دوم بود و درد و خطرناکی آن بثره میانه بود و دو سیاهی و صافی هم
بود از بهر آنکه از پوست دوم می نماید و دوری و نزدیکی او از نور بینایی میانه آنست و بعضی بثره اندر زیر پوست سیوم
بود و درد ناک تر و با خطر تر و سپید نماید از بهر دو سبب یکی آنکه بثره رطوبتی است و از سبب آنکه از پس سه پوست
است بصر را از دیدار عنبیه یعنی تعب او باز دارنده تر باشد و دوم آنکه بنور بینایی نزدیکترست بصر را آن نور بر
وی همی تابد بدین سبب همی نماید و بدین طریق معلوم شده است که طبقه قرنیه چهار تو افتاده است و اما علامتها
آنچه بسبب سفیدی طبقه و کمی و بیشی ماده و غیر آن بگردد آنست که هر کجا ماده و بسیار باشد آفت و درد و ضربان
عظیم تر بود از بهر آنکه بسیاری ماده موضع را بگزد و بسوزد و آنجا که ماده غلیظ و اندک بود او خلاف
این باشد لکن بسبب غلیظی ماده و دیر تر پخته شود و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر بود و درد
و طرنجیکی باندازه کمی و بیشی ماده باشد و هر نوعی را که پیش ازین اصلها قیاس باید کرد و هم باید دانست
که سبب خطرناکی این بثرها آنست که کو هر طبقه قرنیه صلب است و تا ماده گرم و تیز و سوزنده و گزنده نباشد
اندر کوهر او اثر نتواند کرد و خود را اندر میان اجزاء او جای نتواند ساخت و آنجا که ماده بدین صفت
گرداید پزشک آن موضع را بسوزد و بخورد و سوراخ کند اگر سوراخ کوچک باشد و از برابر ثقبه عنبیه دور بود
امید سلامت باشد و اگر برابر ثقبه باشد هر گاه که ثقبه باز دوید راه بینایی بسته شود و چشم نابینا گردد و آنچه
در زیر پوست دوم و سیوم باشد و بزرگ بود و برابر یا نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم تر باشد و گاه باشد که ماده
سخت اندک بود طبقه سوراخ نکند لکن بتحلیل خرج شود معالجات بفصد و اسهال باید شتافت و غذا بثرها
خنک چون کوک و کسنه و اسفاناخ و ساق خرفه و خیار و کدو و مانند آن باز باید آورد و شیاف ابیض افیونی
و شیر زنان همی باید چکانید و آنرا که درد سخت عظیم نباشد شیاف ابیض انزروتی باید کشیدن و ذرور ملکایا

بکار داشتن و چون بوقت انتها رسد شیاف ابیض کندری کشیدن و چون در انحطاط افتد شیاف احمر
لین کشیدن از بهر آنکه وی تحلیل باعتدال کند و هرگاه که فرمن گردد و تحلیل نکند داروها تیز چون روشنایی
و داروها که در وی فرفیون و سکبینج و حلتیت بهم کشیدن و هرگاه که چیزی کشاینده چون داروی سخت
تیز یا چیزی برنده چون آهن و نی یا غیر آن بطبقهٔ قرنیه رسد جراحتی رسد سبکتر چنانچه پوست برونی
طبقه را بخراشد و بعضی از وی بریده شود و از روی پوست دیگر برخیزد آنرا سلخ گویند و هرگاه که جراحت
بپوست سیوم رسد حفر گویند و بهترین داروی شیاف آبار است و صدف سوخته و شسته در زوری موافق و
نافع است باب سیوم از جزو پنجم از گفتار دوم از
کتاب ششم در یاد کردن سفیده که بر قرنیه افتد باید دانست که سپیده که بر چشم افتد
دو گونه باشد یکی آنکه بر ظاهر طبقهٔ قرنیه افتد آنرا ابر گویند و سحاب نیز گویند و دوم آنکه اندر قعر قرنیه افتد
آنرا بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه و بثره باشد و بسیار بود که سبب صداعی صعب سپیده
بر چشم پدید آید معالجات اندر معالجات سپیده نه بفصد حاجت آید و نه باسهال مگر آنجا که ترسند سبب
استعمال داروها تیز زداینده و پاک کننده حرارتی فزاید و ماده جذب کند اینجا بر سبیل استظهار فصد و اسهال
صواب بود و اما علاج سپیده بداروها زداینده و پاک کننده باید کرد و آنرا که رقیق بود بانی مالیدن باشد عصارهٔ
شقایق نعمان تنها و عصارهٔ قنطوریون دقیق با عسل بود اید و بسیار بود که سپیده رقیق بزبان مالیدن بران
برخیزد و این چنان بود که شکر با نمک بر زبان نهند یکزمان تا زبان درشت گردد پس دیده را بزبان بمالند و هم
بامداد و این کس پرهیز کند و آنرا که غلیظ بود داروی قوی تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی
و کف دریا و سرطان بحری و سرمهٔ روشنایی از بهر آنکه اندر وی ازین داروهاست سودمند بود و نطرون با
روغن زیت اندر کشیدن سودمند و زداینده باشد و بهتر آن بود که هرگاه که خواهد تا ازین نوع داروها زداینده
که سپیده را بزداید بکار دارند نخست شیاف اخضر بکار دارند از بهر آنکه وی نافع است و از پس شیاف اخضر
ذرور مشکین بکار دارند صفت ذرور مشکین بگیرند سرطان بحری و دست و رنجی نهند و آن که بسوار اسنه
گویند و کف دریا و سرگین سوسمار و سنکدان جرز که بتازی حباری گویند و توتیا حشیری و پوست خایهٔ

شتر مرغ از هر یکی ده درم و در نسخهٔ دیگر یکدرم اسفیداج ارزیز و توبال مس و آبگینهٔ شامی و مروارید ناسفته
و عقیق سوخته و سنگ سبز که کارد بدو تیز میکنند و دار بلبل و سفال زنگین و قلیمیا و زر و توتیا هندی و پنج
مرجان و طین قیمولیا و مس سوخته و توتیا کرمانی و محمودی از هر یکی دو درم و اندر نسخهٔ دیگر یکدرم قرشیشا
نیم درم ملح اندرانی و بوره ارمنی از هر یک چهار دانگ کف آبگینه دو درم مشک دو دانگ همه را نرم بکوبند چون غبار
و بکار دارند عدد داروها پست و هشت است صفت نسخهٔ داروی دیگر بگیرند سرگین سوسمار سه درم نطرون نیم درم
اشنه نیم درم پوست خایهٔ شتر مرغ سوخته سه درم توتیا هندی دو درم و نیم مشک دو حبه عدد داروها ده است و از
جملهٔ داروها آزموده سرگین خطاف با انگبین شهد سرشته بچشم اندر کشند و پوست خایهٔ مکلس یکدرم شکر طبرزد دو یکدرم
هر دو را نرم بسایند و بکار دارند ذروری آزموده است صفت نسخه که سپیده را ببرد ارد بگیرند سرگین خطاف و عاقرقرحا
انزروت و نبات و کف آبگینه و قلیمیا مس همه را بکوبند و بادوا و قیه انگبین مصفی کف برداشته بسرشند پیش از
داروکشیدن در گرمابه باید رفت تا سپیده نرم شود و علاج پذیرد صفت ذرور نافع بگیرند توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و
صدف سوخته و معصفر از هر یکی راستاراست مشک نیم دانگ جمله را ذرور سازند صفت شیافی که سپیده را ببرد ازند
بگیرند کفک آبگینه و کف دریا و سرگین سوسمار و شکر حجازی از هر یکی راستاراست بکوبند و بپزند پس بگیرند ده درم
و ج و ده درم مامیران چینی نیم کوفته و در نیمن آب بپزند تا سه بهر برود و یک بهر بماند و پالایند و داروها بدان آب
تر کنند و بسایند تا سرشته شود سرشتنی نیک پس خشک کنند اندر سایه و دیگر باره بسایند نرم و هم بدین آب دیگر باره
بسایند و باز بسرشند بدین آب و شیاف کنند صفت داروی که سپیده را زنگین کند تا سپیده ننماید بگیرند مازو و
اقاقیا از هر یک یکدرم قلقند نیم درم همه را بآب شقایق نعمان بسرشند و شیاف کنند و خشک کنند بسایه و دیگر باره
بکوبند و باز هم بآب شقایق نعمان بسرشند و شیاف کنند و اندر چکانند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد اندر چکانند
سپید هر ادر چشم ازرق دار نگ دهد و شیر گندم تر از اندر کشیدن اندر چکانند چشم را سیاه کند و عصارهٔ عنب الثعلب
و عصارهٔ پوست گوز تر و عصارهٔ پوست انار و شیر اندر کشیدن و چکانیدن چشم را سیاه کند و سپیده و ازرقی
را بپوشد و بندق را بسوزند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودکی ازرق بمالند بر آنجا که جای موزنت ازرقی زایل کند
این دارو آزموده است و اگر حنظل تر بگیرند و میل اندر میان او کنند و در چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و

و به بپزند چون غبار و با انگبین مصفی بسرشند و بکار برند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند انزروت و بورهٔ ارمنی و نمک درست از هر یکی دو درم ساذج همه را بکوبند ص

کفته اند که قوت این بدان حال است که چشم گربه را این علاج کنند گربه سیاه چشم گردد و زعفران درین باب سود مندست
صفت سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده را که از اثر قرحه باشد بپوشد بگیرند سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید
یکدرم مشک تبتی و کافور ریاحی از هر یکی دانگی دود چراغ زیت دو درم زعفران یکدرم جمله چون غبار بسایند
و بکار برند عدد این داروها شش است باب چهارم
از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن تغیر لون طبقهٔ قرنیه و معالجات
آن باید دانست که سبب تغیر لون طبقهٔ قرنیه دو نوع است یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی
رنگ آن اما آنچه بسبب بسیاری کیموس بود علامت وی آنست که همه چیزها او را چنانی نماید که اندر میان دود
یا اندر بوم و بتازی ضباب گویند و علاج این اندر باب علاج تری طبقهٔ قرنیه یاد کرده آید و اما آنچه بسبب رنگ
کیموس باشد علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ بیند اگر کیموس بلغمی سپید بیند و اگر خونی است سرخ بیند
و اگر صفراوی است زرد بیند اگر سوداوی است سیاه بیند معالجات اما علاج این نوع علاج طرفه و علاج یرقان است
نخست تن و دماغ را از آن ماده که غالبست پاک باید کردن بدان طریق که لایق شمرند و شربتها و لایق آن دادن و
بخار آبی که در وی بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و مانند آن پخته باشند فرو داشتن سود مند بود و بخار سرکه
و آب بهم آمیخته و جوشانیده سود مند بود و بوقت انتها بیماری شیاف احمر لین کشیدن باقی را تحلیل کند که نافع است
باب پنجم از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم
در یاد کردن تری طبقهٔ قرنیه باید دانست که سبب طبقهٔ قرنیه رطوبتی غلیظ بخار که بدو آید و علامت
وی آنست که بر ظاهر قرنیه چون ضبابی یا سحابی رقیق رقیق پدید آید و خداوند این علت چیزها را چنان بیند که گرداگرد
آنچیز دودیست یا ضبابی و باشد که این ضباب برابر ثقبه نوری بود و منع نور کند معالجات نخست تن و دماغ را
پاک باید کرد بحب قوقایا و ایارج فیقرا و شیاف و ادات باید کشید و سرمه روشنایی و از طعامها غلیظ پرهیز کردن
و اندر طعام دارچینی و نک پلپل نهند باب ششم از جزو پنجم از گفتار
دوم از کتاب ششم در یاد کردن خشکی قرنیه و معالجات آن باید دانست که سبب خشکی
طبقهٔ قرنیه دو گونه است یکی آنکه رطوبت بیضیه کمتر شود و دوم آنکه از رطوبتها اصلی کمتر شود و آنچه نصیب او باشد از وی

بشتر کردن ص

بتحلیل استده شود و بدل آن بدو باز نرسد و طبقه بدان سبب تشنج کند و فرق میان هر دو آنست که آنچه سبب کمتر
شدن رطوبت اصلی باشد ثقبه بر حال خویش بود علاج هر دو نوع دشوارست و اصل آنست که تدبیرها تری فزای کنند
و گرمابه که آب او خوش بود علاج صواب است و خداوند علت را بباید فرمود تا اندر آب خوش صافی شود و اندر
میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و در آن آب زن نشیند و اندر میان آب چشم باز کند
سخت سود مند بود و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام شیرین و شیر زنان اندر بینی چکانیدن و کشک
جو و بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و آن آب اندک اندک بر سر او می ریزند نافع بود بغایت و همچنین در چشم سپیدهٔ
خایهٔ مرغ بچکانند نافع بود باب هفتم از جزو پنجم از گفتار دوم از
کتاب ششم در یاد کردن سرطان که بر قرنیه افتد باید دانست که سرطان آماسی است صلب
سوداوی و بر همه اندامها نیز افتد و بر هر اندامی که افتد حال او نخست مشکل و پوشیده باشد و با آخر ظاهر گردد و از نخست
که پدید آید چند دانه باقلی باشد و لون او تیره باشد و اگر دست بر نهد اندکی بگرمی گراید و بعضی سخت دردناک و خلنده بود
و درگهها چشم سرخ و ممتد گردد و الم بصدغها باز نهد و هرگاه که خداوند علت حرکتی کند و برود صداعی پدید آید
و ماده تیز و رقیق بچشم او فرود آید و شهوت طعام برود و اگر داروی تیز در کشند بی طاقت شود و این علت زایل
شدن دشوارست معالجات تدبیر صواب اندر علاج این علت آن بود که جهد کنند تا آنچه باد در دست ساکن شود
و آنچه پدید دست هم بران بایستد نخست تن را پاک باید کردن و خلط سودا کم کردن و بعلاجی که در باب مالیخولیا یاد
کرده آمده است مشغول شدن و شیر تازه خوردن درین علت بغایت سود مند بود صفت سرمه که اندرین علت سود مند
بود بگیرند توتیا پرورده بآب خوش و مغسول کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یکی شش درم شیاف مامیثا
طین مختوم از هر یکی سه درم مروارید دو مثقال عدد داروها شش است و هر شب سپیدهٔ خایهٔ مرغ و باز زده و
روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم همی نهند و شیر تازه در چکانیدن و آب گشنیز تر نافع بود باب
هشتم از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن کمنه باید دانست که کالان
کمنه باز ماندن ریم اندر زیر طبقهٔ قرنیه باشد را گویند و این علت دو گونه است یکی آنکه ماده مجتمع باشد یا اندک بود
و جای خورد گیرد و شکل او اندر زیر طبقهٔ قرنیه باشد و بعضی را ماده منبسط باشد یا بسیار تر بود و جای بزرگ

بیضیه بیش ثقبه عنبیه تنگ شود و آنچه سبب کمتر شدن از رطوبه ص

و شیر زنان ص
سرطان

همچون شکل ناخن ص

کیرد و همه سیاهی را پنهان کند و اسباب این علت سه است یکی انکه گاه باشد که قرحه پاک شده نباشد و از زیر جراحت
بسته شود یا مرهم ناکرده ساکن شود و ریم در وی بماند دوم انکه سبب صداعی که ماده آنجا فرود آید سیوم انکه یا ماده
ردی که از تری یا از تیزی بوده بیش قدری آنجا بماند و مستحیل شود علاج این علت و علاج بثره و قرحه یکی است معالجات
اما نخست تن و دماغ پاک کردن باقراص بنفشه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کردن پس آب حلبه در چکانیدن
بپزاند و شیاف ابیض از زروتی و کندری و ذرور ملکا یا کشیدن سودمند بود و هر گاه که نضج آغاز کند شیاف
کندری کشند صفت آن بکیرند عنزروت و اشق از هر یکی پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را بلعاب شیاف کندری
حلبه بسرشند و شیاف کنند عدد داروها چهار است و شیاف احمر لین سودمند بود و تحلیل کننده صفت دارو
معسل که اندرین علت بکار آید بکیرند مر و زعفران و صبر از هر یکی یک وقیه شراب سه وقیه عسل شش وقیه نخست
زعفران در شراب حل کنند پس صبر و مر سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و در آبگینه نگاه دارند و بامداد
و شبانگاه میکشند صفت شیاف الوند در چشم صعب را و قرحه و بثره بزرگ را سودمند بود و مو سرج
را و ریمهای کهن را و بیرون خواستن چشم را و کمنه را زایل کند و باد تهار را از چشم باز دارد بکیرند برگ گل تازه نعناد
ده دو مثقال قلیمیا و سیم محرق مغسول بیست و چهار مثقال سنبل هندی دو مثقال مرصافی چهار مثقال زعفران شش
مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال افیون سه مثقال مرمه دو دانگ زنجار دو مثقال عدد دارو یازده است همه را
بکوبند و با آب باران بسرشند و شیاف کنند اگر بدین علاجها زایل نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نشود داروها
که در علاج آب فرود آمدن یاد کرده آمده است بکار دارند و آنچه بدین همه زایل نشود قدح کنند همچنانچه آب را کنند
و ریم را بدان راه که آلت قدح اندر بوده باشد بیرون آرند پس جراحت را علاج کنند جالینوس میگوید من در
روزگار خویش کحال را دیدم که خداوندان این علت را بنشاندی خویش بنشاندی و سر او بهر دو دست بگرفت و بجنبانید
جنبانیدنی سخت و ما دیدیم که ریم از آن موضع فرود آمد و شفا یافت باب نهم
از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن نتو طبقه قرنیه
باید دانست که بیرون خواستن چیزی را از چیزی بتازی نتو گویند و بسیار باشد که سببی از اسباب بادیه جزوی
از طبقه قرنیه برداشته تر از اجزاء دیگر شود و همچون بثره بماند و فرق میان هر دو آنست که نتو صلب بود و اگر ملیو

بروی مالند فرو ننشیند و بثره با دمعه و ضربان باشد و لون او برخی با سپیدی آمیخته بود و بسیار وقت اتفاق
افتد که بثره بزرگ قدر نخودی برآید و زیر او آبی بود و ضربان و درد نباشد معالجات طریق علاج نتو آنست که
بر فادها ببندند تا باز نشیند و غذا سبک فرمودن و چیزها قابض کشیدن چون شادنج عدسی شسته و غیر آن و بثره
بزرگ را که آب در زیر باشد سر پیش فرو برند تا آب بیرون آید بعد از آن آبار بشیر زنان در کشند و الله اعلم
باب دهم از جزو پنجم از گفتار دوم از کتاب ششم
در یاد کردن تفرق اتصال که بر قرنیه افتد باید دانست که بسیار گه که قرحه بگشاید یا سببی از
اسباب بادیه اندر طبقه قرنیه تفرق الاتصال افتد و صواب آن باشد که زود بعلاج مشغول شوند از بهر آنکه
دو آفت از آن تولد کند یکی آنکه رطوبتها چشم از وی با پالاید دوم آنکه علت مورسرج تولد کند معالجات طریق
علاج آنست که چیزی قابض بر کشند و چون توتیا با آب مورد ترپرورده و چون شادنج مغسول و رفادها بر نهند
و ببندند و پوسته بسته دارند و از این نوع داروها بومی کنند و رگ قیفال بزنند و خیال باید که ماده را از جانب
سر بسوی پایها فرو کشند و غذاها سبکتر می فرمایند جزو ششم از گفتار دوم از
کتاب ششم در شناختن بیماریها طبقه عنبیه و این بیماریها پنج علت است مثل اتساع و
ضیق و نتو و تفرق اتصال و نزول الما و این جزو پنج باب است باب نخستین
از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن اتساع حدقه و
معالجات آن باید دانست که هر گاه که ثقبه طبقه عنبیه از اندازه طبیعی فراختر شود نور بصر منتشر گردد یعنی
پراکنده گردد بدین سبب این علت را اکحال الان انتشار گویند و اسباب این علت گونه است یکی سببی بیرون از اسباب پنج ص
بادیه چون ضربه و سقطه و این را علاج نباشد دوم صداعی صعب که بسبب آن ماده از دماغ فرود آید و با
طبقات چشم زاحمت کند و سیوم آنکه رطوبت بیضیه بسیار شود و با طبقه عنبیه زاحمت کند سیوم آنکه رطوبت
و ثقبه را فراخ گرداند و علامت وی آنست که گرسنگی و ریاضت و اندر گرمای نیم روز بهتر بیند و بامداد و شبانگاه
بتر بیند و گرمابه زیان دارد چهارم آنکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه کمتر گردد و بدان سبب رطوبتی را که اندر گوهر
طبقه عنبیه خشک شود چاره نباشد از انکه ثقبه فراخ شود نه بینی که هرگاه که پوستی بتیری سوراخ کند چون خشک

شود لبهای سوراخ باز کشیده شود و سوراخ بدان سبب فراختر شود علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچکتر
شود و در حال گرسنگی و در گرمای نیم روز بتر باشد و ریاضت زیان دارد و گرمابه و طعامها تری فزاینده سودمند بود
پنجم آنکه آماسی اندر طبقه عنبیه افتد و علامت وی آنست که انتشار با درد و ضربان و بابت و با صداع باشد
و اسبابی دیگر هست اتساع را و آنچنان باشد که در بعضی احوال ازقی کردن بافراط افتد و باشد که از بریده شدن
عصب مجوف اتساع بدید آید با اتساع در عصب مجوف پدید آید و بتبعیه آن اتساع حدقه ظاهر گردد و علامت
وی آنست که اتساع حدقه و تنزل نور اندک اندک و بمدتی عارض شود و هم چنین آورده اند سببی دیگر اتساع
حدقه را و آنچنانست که هرگاه که طبقه شبکیه از خلطی تیز بریده شود یعنی پاره گردد و اتساع حدقه را پدید آید
و علامت وی آنست که ناگاه افتد و زمان نخواهد معالجات اما آنچه از پس ضربه و سقطه افتد اگرچه
علاج دشوار پذیرد نخست رگ قیفال باید زد و بر پس سر حجامت کردن و بر موضع صداع شیاف مامیثا و ضماد
طلی کردن و روی بگلاب سرد کرده یا با آب سرد شستن و نیلوفر با آب پدید ترکرده بر چشم نهادن و چون حرارت ساکن
شود آرد باقلی بشراب انگوری ترکرده بر نهند و اگر هنوز حرارتی باشد آرد باقلی و آرد پوست جو با آب پدید تر
کرده یا با آب برگ خرفه ترکنند و ضماد سازند و پشم پاره پاکیزه بزرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب انگوری
بر نهادن نیک بود و خون کبوتر بچه بچشم اندر چکانیدن و روز سیوم شیر زنان اندر چکانیدن و علاج آماس گرم
را که گرم کنند و آنرا که بسبب انتشار آماس گرم باشد هم برین طریق علاج کنند و رگ گوشه چشم زدن و بر پس سر
کردن حجامت کردن و داروها منضج و محلل کشیدن سودمند بود و آنچه از پس صداع صعب تولد کند بعلاج
صداع زایل شود و از پس آنکه صداع زایل شود شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن سودمند بود صفت
شیاف مرارات بکیرند زهره کلنگ و زهره حداة از هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم فلفل صد و هشتاد عدد ارب السوس
پنج مثقال و چهار دانگ اشق دو مثقال همه را بکوبند و با آب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشند چند انچه کفایه
بود و اندر نسخه دیگر می آید که این دارو اندر ظرف مسین باید کرد و بجای زهره حداة زهره صبغه عرجا آورده اند
صفت نسخه دیگر بکیرند زهره بز کشی زهره کلنگ دو مثقال زهره سومار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل دو مثقال
زعفران یکمثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یکمثقال با آب بادیان بمثقال بسایند و با انگبین مصفی بسرشند صفت نسخه دیگر

بکیرند کرکس یکدرم سرگین تمساح الیس و هو سقنقور درهم و نصف نطرون نصف درهم همه را با آب بادیان بسایند
و با انگبین بسرشند صفت نسخه دیگر بکیرند فلفل سفید زهره رخمه درهمی زعفران نیم درم خربق سپید درهمی همه را
با آب ترب بسایند و خشک کنند و باز بسایند و خشک کنند و باز بسایند و خشک کنند و بکار دارند و آنرا که سبب
انتشار بسیاری رطوبت بیضیه بود رگ گوشه چشم و رگ صدغ زدن و سل شریان کردن سودمند بود و استفراغ
با ایارج فیقرا و حب قوقایا صواب بود و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سودمند بود و
آب دریا و آب شور کرده بر سر ریختن خاصه اگر با سرکه بیامیزند علاج نیک بود و بر قفا حجامت کردن ماده را پس
باز کشد و آنرا که بسبب انتشار خشکی بود گرمابه و تدبیرها تری فزاینده کردن سودمند بود و شیر زنان بر سر دوشیدن
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و مانند آن در بینی چکانیدن سودمند بود و آنرا که سبب انتشار عصب مجوف باشد
دشوار علاج پذیرد و آنرا که سبب انتشار بریده شدن شبکه بود علاج نپذیرد باب دوم
از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن ضیق عنبیه باید دانست
که تنگی ثقبه عنبیه دو گونه است یکی انکه در آفرینش تنگ آمده باشد و این را طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر انکه
نور بصر جمع باشد و اندر بینایی قوی بود دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده نیست و اسباب وی چهار گونه است
یکی آنکه بسبب غلبه رطوبت عنبیه مسترخی گردد و ثقبه بدان سبب تنگ شود چنانچه غربال خشک را تر کنند دو الهای او
مسترخی گردد و ثقبه و چشمهای او تنگ بدان سبب شود و تدبیر مقدم بر آن گواهی دهد و همچنین علامتهای رطوبت
گواهی دهد و سبب دوم بسبب غلبه خشکی طبقه عنبیه متشنج و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگتر شود و باشد
که ثقبه بدان سبب چلکی بسته شود و تدبیر متقدم و علامتهای خشکی بر آن گواهی دهد و سیوم آنکه رطوبت بیضیه کمتر
شود و بعد عنبیه از وی باز افتد تا بدین سبب پژمرده و کوچک شود و این نوع بیرانرا و از پس سرسام لازم
افتد و چشم کوچکتر شود و خداوند علت از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر شخصی چیزی چون سایه بیند شکل و
رنگ نتواند دید و تدبیر متقدم و علامتها خشکی و کوچک شدن چشم بدان گواهی دهد چهارم آنکه کیموس غلیظ و صلب
اندر ثقبه عنبیه گرد آید و آنجا ببندد و بفسرد و علامت وی آنست که طبیب ثقبه را تواند دید معالجات
آنرا که سبب تنگی ثقبه غلبه خشکی بود علاج او تدبیر تری فزاینده بود چون شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهاء

تری دهند و اندر بینی و گوش چکانیدن و آب خرفه و آب کوک و آب بید و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذاها
چرب و نرم خوردن و سرا و مالیدن بگرمابان کوتاه تا ماده را جذب کند و گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلی کردن
هم از جذب ماده بود گرمابه و در آب خوش صافی نیم گرم نشستن و در میان آب چشم باز کردن سخت موافق
بود و آنرا که بسبب غلبهٔ رطوبت بود استفراغ بحب ایارهٔ فیقرا و حب قوقایا باید کردن و اقاقیه اندر آب بحل
و بر سرا و می چکانیدن چنانچه رسمست و شیاف زعفران کشیدن صفت آن بگیرند اشق یکدرم زعفران یکدرم
زنجار یکدرم اخلاط زعفران چهار درم شیاف کنند چنانچه رسمست و در نسخهٔ دیگر همی آید جاوشیر یکدرم صفت
اخلاط زعفران بگیرند زعفران و شیاف ماميثا و گل سرخ و صبر و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی یک جزو همه
را بکوبند و به بیزند و با انگبین بسرشند و بکار دارند صفت داروی معسل بگیرند اشق دو مثقال زعفران دو مثقال
صمغ عربی یکمثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند بلیلج و اشق از هر یکی دو جزو روغن بلسان
و زعفران از هر یکی یک جزو اشق را اندر آب بادیان حل کنند و روغن بلسان بادی بیامیزند و بعسل بسرشند

زنجار چهار مثقال کوین سوسمار سه مثقال

باب سیوم از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم

در یاد کردن نتو عنبیه باید دانست که طبقهٔ نتو عنبیه چهار نوع است و سبب هر چهار جراحت طبقهٔ قرنیه
بسبب قرحه یا بسبب از اسباب بادیه و این نتو نام عام مور سرج است لکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامی است
خاصه اما نام نوع نخستین چنان باشد که طبقهٔ قرنیه را آفتی رسد و بشکافد و عنبیه از آن شکاف بر آید و مقدار بر آمدن
آن اندک باشد همچون سر مورچه و بدین سبب او را راس النمله گویند و هر گاه که نگاه کند پندارد که بثره است و
فرق میان بثره و راس النمله آنست که تامل کند با لون چشم اکحل است یا ازرق یا اشهل و نیز تامل کند تا سیاهی
چشم گرد گشته است و گردی او از نهاد خویش بگردیده است یا کوچکتر شده است یا نه و اگر کوچکتر شده است و شکل
گردی او از نهاد خویش بگردیده است نشان راس النمله است بثره نیست و نیز اندر لون بثره نگاه کند اگر هم رنگ
چشم نیست بثره است و اگر هم رنگ است و گرداگرد او خطی سپید است راس النمله است و آن سپیدی شکافتگی
قرنیه است و نوع دوم بر آمدن عنبیه بیشتر از نخستین بود و این را راس الذباب گویند یعنی سر مگسی و نوع سیوم
بزرگتر باشد همچون دانهٔ انگور بود و بدین سبب این نوع را عنبیه گویند و نوع چهارم بزرگتر و دردناکتر و بلندتر

باشد چون کهن گردد و قرنیه بر روی آن برویده همچون سر میخی باشد که او را بسمار کرد هموار کنند و جفن او نتواند پوشیدن
بدین سبب او را مسمار گویند و بعضی کالان او را لولوک گویند و از بهر آنکه سیاه دریغ ماند بعضی او را افلکی گویند معالجات
پیش از آنکه لبها شکافتگی قرنیه غلیظ گردد و چشم را بوسته برفاده بسته باید داشت و سخت باید بستن از بهر آنکه
هر گاه که لبها شکاف او غلیظ گردد علاج قبول نکند و شیاف آبار بباید کشیدن و شادنج مغسول ذرور کردن و اگر شادنج
اندر آب برگ زیتون یا اندر عصارهٔ عصی الراعی بالند و حل کنند و بکار دارند بهتر بود و توتیا با آب برگ زیتون یا
اندر عصارهٔ با آب مورد تر پرورده سخت نیک باشد و نوع سیوم و چهارم را رفاده نرم سازند باندازهٔ چشم و بر پشت
رفاده تخته سرب بر نهند بر شکل چشم و وزن او از پنج درم تا ده درم و ببندند و از داروها شیاف آبار و ذرور وردی
بکار دارند صفت ذرور وردی بگیرند اسفیداج ارزیز سه درم و چهار دانگ افیون دو دانگ قلیمیای سیم دو درم صمغ
عربی یکدرم و دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ و ده حبه شادنج مغسول چهار دانگ همه را بکوبند و بکار
دارند علاج داروها مفت است و بغایت مفیدست صفت اکسیری که اندرین باب سودمند بود بگیرند اسفیداج ارزیز بهشت
درم قلیمیای سیم و صمغ عربی از هر یکی چهار درم مس سوخته و نشاسته و افیون از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بلعاب
اسبغول بسرشند و خشک کنند و باید و بکار دارند علاج داروها شش است و همه علاج که اندر باب علاج قرحه و
بثره یاد کرده آمده است علاج اینست و آنچه کهن شده باشد آنرا علاج نیست و بسیار بود که از مور سرج کهن گاه
خون بکشاید آنرا بذرور شادنج عدسی و کحل مختوم علاج کنند و آنرا که خواهند که ریش آن زایل کنند رشته اندر زیر او
کنند و بطرف سوزن و رشته گرد او در آرند و ببلانند و اندکی بکشند و آن فزونی که بیرون آمده باشد ببرند و ببلانند و ذرور وردی
یا شادنج مغسول یا سپیدهٔ بیضه بر جراحت کشند و زرده خایه بر پشت چشم نهند

باب چهارم از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن تفرق اتصال عنبیه باید
دانست که تفرق اتصال که اندر طبقهٔ عنبیه و غیر آن افتد از دو بیرون نباشد یا اندکی بود یا گلازنده باشد و از
جرم طبقه بیرون گلازنده باشد یا بزرگ باشد و از جرم طبقه بیرون گلازد کند و آنچه نا گلازنده زیان او اندر بینایی کمتر باشد
و آنچه گلازنده باشد رطوبت بیضیه بدو بیرون آید چهار آفت بزرگ از وی تولد کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه که حامل است
میان او عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود و عنبیه ماس جلیدیه شود و رطوبتی را که غذا جلیدیه است نشف کند

مضرت آن بزرگست و آفت دوم نور دماغی که اندر عصب مجوف است و بچشم همی آید اندر جلیدیه مجتمع نشود نفوذ
اندر ثقبهٔ عنبیه نکند و پراکنده نشود و آفت سیوم آنکه نور بیرونی جلیدیه سخت نزدیک شود و نور دماغی غالب
گردد و قوت آن باطل کند و آفت چهارم آنکه بسبب زوال رطوبت بیضیه تر بهار رطوبت جلیدیه زود بتحلیل
دفع شود و خشکی بروی غالب شود و اسباب تفرق الاتصال سه نوعست یکی آنکه خلطها حاد طبقه را بسوزاند و بخورد
دوم آنکه بسیاری خلط اجزاء طبقه را از هم کشد و بگسلد سیوم آنکه سببی از اسباب بادیه بود معالجات طریق
علاج آنست که تن از خلط بد و خلط فزونی کم باید کرد و داروها قابض و قوی کننده بکار باید داشت و بوسته چشم
می بندند

باب پنجم از جزو ششم از گفتار دوم از کتاب ششم

اندر یاد کردن نزول الماء معالجات آن باید دانست که فرود آمدن آب بیماری سده است و مادهٔ آن
رطوبتی غلیظ است و موضع آن پشت طبقهٔ قرنیه و روی میانه طبقهٔ عنبیه است هر گاه که چنین رطوبتی درین
موضع گرد آید ثقبهٔ عنبیه را که منفذ شعاع زندرونی است که بمرایات پیوندد و منفذ نور بیرونی است که به
جلیدیه پیوندد بهوسته شود و میان جلیدیه و نور بیرونی حجاب گردد تا بدان سبب روشنایی باطل گردد و جالینوس
میگوید که سبب این علت غلیظ شدن رطوبهٔ بیضیه است و بدین آن نمیخواهد که گوهر بیضیه بجملگی غلیظ شود و سبب
برودتی که بدو رسد بفسرد لکن آن می خواهد که از رطوبتی غلیظ مددی یابد و آن رطوبه را بو سبیل ترشح بتدریج از
ثقبهٔ عنبیه بیرون تراود و بروی طبقهٔ عنبیه اندر پس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و حال این رطوبه اندرین موضع از دو
بیرون نبود و اگر مزاج سرد باشد بفسرد و اگر حرارتی ضعیف ایستاده باشد منکرج شود و هر دو حال سبب بسته شدن
منفذ و باطل شدن بینایی بود اما سبب فسردن این رطوبه اندرین موضع دو است یکی آنکه رطوبه خود سرد و غلیظ بود
و دوم آنکه از معدن خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک آمده و الحرارت باطن دور گشته و جهت تکرج بسیاری
رطوبه و ضعیفی حرارت است چنانچه می بینیم که چیزها تر بدین سبب منکرج شود و اسباب این علت شش است یکی قی
کردن بسیار دوم زخمی یا سقطه سیوم سرمای سخت صعب و سردی مزاج چنانچه کسی را که اندر برف و دمه
گرفتار افتد چهارم ضعیفی روح باصره چنانچه پیران او کسانی که بیماری دراز کشیده باشند پنجم صداع مزمن ششم
طعامی که از آن کیموس غلیظ تولد کند و این علت مردم سیاه چشم بسیار افتد از برای آنکه چشم سیاه رطوبه نا کتر

غریب وصه

باشد و دلیل بر آنکه این رطوبه میانه طبقهٔ قرنیه و عنبیه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوندان
علت نگاه کند آب را بر روی عنبیه پهن گشته و فراخ باز شده و از عنبیه جز کنارها گرداگرد او نه بیند و چون
قدح کرده شود یعنی چون آب گشاده آید عنبیه را بسلامت بر حال خود بیند و دلیلی دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر
طبقهٔ عنبیه گلاز کردی بر رطوبهٔ بیضیه برسیدی و چون طبیب خواستی که آب را فرو نشاندی بیضیه سیلان
کردی و بدین گلاز بیرون آمدی بدین سبب است که استادان این صنعت سر مهت را که آلت قدح است گرد
کرده اند تا عنبیه را نخراشد و نبرد و اگر نه از بهر این معنی بودی سر مهت بر گردیدی تا قدح آسانتر بودی و مهت
آسانتر گذشتی و گوهر عنبیه خود نرمست و لغزنده و از بهر آنکه نرمست هر چه بدو رسد جای بدانچه باز گذارد
و اندر شود از بهر آنکه لغزنده است چون مهت بدو رسد از وی بلغزد سوال اگر گویند چون جای آب میانه قرنیه
و عنبیه است آنرا چگونه اندر حمل عنبیه پنهان توان کرد یعنی پنهان توان کرد جواب گوییم چون مهت اندر میانه دو
طبقه حاصل شود مهت نیمه بر سوی راست از چگونه فرو فشارد و از فشاردن آن فرو سوی فراخ گردد
و آب بثقبه اندر شود و حمل عنبیه او را بجورد و بجود اندر کشد و جای کند و چون مهت بیرون آید آب آن
جای باز ماند و پنهان شود و حدقه بجای سلامت باز آید و بعضی از طبیبان گفته اند که آب اندر حمل پنهان
نمی شود لکن آنجا که ماده کمتر پنهان شود آب همانجای پنهان بشود و نزدیک محققان این معنی درست نیست
و گروهی دیگر گفته اند که فرود آمدن آب آنست که رطوبه بنفشه غلیظ گردد و این هم درست نیست از
بهر آنکه از دو بیرون نیست یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی او و اگر از وی بعضی غلیظ گردد و این
جزو او در حال قدح تمیز نتوان کرد و اگر تعویر کرده آید که تمیز کرده شود و پنهان کرده شود چون بدیگر اجزا
پیوسته بیج آن نشاید بود بر آنکه معاودت نکند و اگر این نیز تقدیر کرده آید که اندر حمل عنبیه پنهان بماند
و معاودت نکند شک نیست که بیضیه بدان سبب از مقدار طبیعی کمتر شود و مضرتها که تبع نقصان او بود
تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد همگی او را بقدح زایل نتوان کرد و جز بدارو علاج نتوان کرد اما آنچه یاد کرده
آمد قول متقدمان است و دلیلها که انگیخته اند استاد احمد فرخ رحمه الله اندر کتاب خویش میگوید که آب
یا میان طبقهٔ عنبیه و طبقهٔ عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و آنچه میان عنبیه

وعنکبوتیه باشد بینایی باطل کند واندر میان حدقه پری پدید آید کبودفام چون ابری بود وآنرا علاج نیست
نه بقدح نه بدارو وآنچه میان قرنیه وعنبیه باشد سخت سطبر وفسرده چون گچ وچون یخ آنرا نیز علاج نیست
نه بدارو نه بقدح وآنچه اندر عصب مجوف باشد هرگاه که چشم دیگر فراز کند چشم بیمار فراخ تر نشود وچشم
اندر هیچ تیرگی نماند واگر بود سخت اندک باشد این را آب سیاه گویند وبعضی آب جیوه واستاد احمد
میگوید اندر سخن متقدمان می آید اعنی آنچه میگویند موضع آب یا میان قرنیه وعنبیه باشد یا اندر عصب
مجوف وشک نیست که او این سخن از خود نگفته است لکن آنچه بمن رسید از سخن متقدمان ودلیلها که
انگیخته اند اینجا حکایه کردم وبیشتر ازین ندیدم ونخوانده ام اما ازین جمله استاد احمد ره میگوید اندر
سخن متقدمان آنست که علامتها قدح پذیرفتن وناپذیرفتن آب آنست که بیمار را بفرمایند تا چشم را
که قدح خواهد کرد باز کند وچشم دیگر فراز کند وجفنها را برهم فشارد نیک وطبیب در چشم او نگاه میکند
اگر ثقبه از آنچه بود فراخ تر شود آب قدح پذیرست واگر فراخ تر شود باید دانست که مده در عصب مجوف نیست
چون این معنی در سخن متقدمان یافته میشود بدان ماند که مقصود از آنچه بیشتر قوم اند که موضع آب جز میان قرنیه
وعنبیه نیست آنست که آنچه قدح پذیرد از آبها که لون وقوام او خوب باشد ودر میان این دو طبقه باشد
وآنچه اندر میان این دو طبقه نباشد ممکن نیست که قدح توان کرد از بهر آنکه ممکن نیست در میان عنبیه وعنکبوتیه توان کرد یا عصب مجوف
توان رسانیدن وطبیب حاذق را از شناختن این دقیقه چاره نیست وباید دانست که این رطوبه اندر کمی وبیشی
واندر قوام ولون مختلف باشد بیشتر باشد وبعضی کمتر بود وبعضی غلیظتر وبعضی رقیقتر وبعضی صافتر و
بعضی تیره تر اما اختلاف آن در کمی وبیشی چنان باشد که بعضی را بسیار باشد وهمگی ثقبه را بپوشد وببندد
وبینایی باطل کند وبعضی را اندک بود یک نیمه را از ثقبه یا کمتر یا بیشتر ببندد وبینایی باطل کند وباقی گشاده باشد
وهرچه بر اثر آن جانب باشد یک نیمه را از دیدنها که بسته است نتواند دیدن وهرچه بر اثر آن جانب بود که گشاده نگاه
تواند دید وباشد که این رطوبت در میان ثقبه باشد گرداگرد او گشاده وخالی بود بدین سبب از هرچه ببیند میان
آب سیاه بیند واختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را این رطوبت رقیق وصافی بود آفتاب را وچیزها روشن
نتواند دید وبسیار باشد که غلیظی بدان حد رسد که نام آب ازوی برخیزد واختلاف که اندر لون افتد چنان

بود که بعضی بلون هوا بود وبعضی بلون آبگینه بعضی سپید مرواریدفام وبعضی گچ گون وبعضی سپید چون یخ واین
را بردی گویند وبعضی آسمانگون وبعضی ازرق وبعضی پیروزه گون وبعضی زردفام وبعضی اغبر وبعضی سیاه و
بعضی بهرنگ سیماب علامتها علامت فرود آمدن آب آنست که نخست خیالها پیش چشم پدید آید چون دود
وچون مگس یا چون موی که بر آید وفرود آید یا چون شعاعی ببیند در روغنی وهرگاه که آب محکم شود بینایی باطل شود و
لون حدقه بگردد وبلونها که یاد کرده آمد وبسیار چشمها را خیالها پیش آید وآب نباشد وفرق با آنکه مقدمه آب
باشد بتدریج میفزاید وبینایی تیره میشود تا بیکبار فرود آید وبینایی باطل گردد وبیشتری را از وقت این خیالها تا
بوقت فرود آمدن آب شش ماه بیش نباشد وهرچه از شش ماه بگذرد وچشم بسلامت باشد اغلب آن بود که از
آب ایمن گردد فرق دوم آنکه نیز هرچه ببیند که این خیالها اندر هر دو چشم می آید بلونی دیگر وکوچکی وبزرگی یکسانست
اگر اندر یک چشم یا اندر دو چشم می آید صح
اگر می کاهد ونمی فزاید اگر میکاهد ومیفزاید بباید دانست که سبب آن مقدمه آبست وفرق سوم آنکه نگاه کنند
تا لون حدقه تیره است اگر نه وتأمل کنند تا هر دو یکسانست اگر تیره است ودیگر نه مقدمه آبست واگر هر دو
یکسانست مقدمه آب نیست فرق چهارم آنکه از پس سه چهار ماه بنگرند تا هیچ تاریکی است چون دودی هست
اگر نه اگر هست بباید دانست که مقدمه آبست واگر نیست خیالهای وی بخارهاء معده است مقدمه آب نیست
وفرق پنجم آنکه بپرسند تا بوقت پری معده وناگواریدن طعام خیالها بیشتر ببیند یا نه چون معده سبک شود وطعام
بگوارد واگر بوقت پری معده وناگواریدن طعام زیادت همی ببیند سبب آن بخارها معده است وفرق ششم
آنکه بسیار باشد که سبب آن خیالها صافی طبقها ورطوبتهاء طبقهاء چشم وتیزی حس باشد وفرق آنست که حس
بصر صح
شنیدن وبوییدن همچنین تیز باشد چنانکه اندر گوش طنین بود وپیوسته بوی چیزی بدو میرسد اگرچه ضعیف باشد
طبیبان آنرا ذکی الحس خوانند از شمار بیماریها نباشد وفرق هفتم آنکه بعضی را از پس بیماریها گرم دماغی چون سرسام
خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهاء دماغ لختی سوخته شده واز سوختن آن چون دودی وتاریکی در
دماغ مانده هرگاه که آن دود اندر عصب مجوف ورگها اندر آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه وفرق آنست
که از پس بیماری دماغی وخداوند این علت از علامتها مالیخولیا خالی نباشد ودیده صافی بود اما علامتها آنکه آب
گشادنی وقدح پذیرست یا نه از چهار وجه باید جستن یکی آنکه از پس آنکه آب تمام فرود آمده باشد ورنگ

آب همچون رنگ هوا صافی باشد وکبودی آهن دارد یا سرب رنگ وتمام فرود آمدن آب آنست که خداوند این
علت را اندر آفتاب نشانند وبفرمایند تا چشم فراز کند وطبیب جفن او را فرو فشارد با انگشت خویش
بجنباند واز هر سوی بگرداند پس بفرمایند تا چشم باز کند وبنگرد اگر آب اندکی بهتر از آنکه بوده پهن شود
وبآهستگی بشکل وحال خویش باز آید تمام فرود آمده وقدح پذیراست واگر سپید بود چون گچ همچون یخ
وهیچ پهن تر نشود واز شکل وحال خویش باز آید تمام فرود آمده نگردد قدح پذیر نیست وجه دوم
آنکه بفرمایند تا آن چشم که قدح خواهد کرد باز کرده دارد وچشم دیگر فراز کند وجفنها درهم فشارد نیک و
طبیب اندر چشم که باز کرده باشد نگاه میکند اگر ثقبه از آنچه بود فراخ تر شده باشد بباید دانست که آب قدح
پذیراست واگر فراخ تر نشود قدح پذیر نیست از بهر آنکه سبب فراخ شدن ثقبه آنست که سده اندر
عصب مجوف نیست از هر دو علامت که یاد کرده آمد یکی باید تا قدح فایده دهد یکی فراخ شدن ودیگر نه
وجه سوم آنکه بپرسند تا روشنایی آفتاب وچراغ همی ببیند یا نه اگر همی ببیند قدح پذیرست واگر نه قدح
پذیر نیست وجه چهارم آنکه بفرمایند که چشم باز کند وپنبه بر چشم او نهند وبدان پنبه دم اندر دمند دمیدنی
گرم بقوت پس پنبه را بردارند وبزودی نگاه کنند اگر آب جنبیده بود ولون او نیک بود قدح پذیراست
والا نه واین آزمایش بپنبه از بهر آن کنند که اگر بانگشت امتحان کنند آب مشوش گردد وقدح دشوار شود بدین
سبب انگشت بدو نبرند معالجات هرگاه که علامتهاء آب پدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش او باز
شود علاج فایده دهد واگر علاج نکنند آب محکم گردد چنانکه علاج پذیر آید وباشد که نباید وطعامها خشک
باید خورد چون کبک وتذرو وگوشت بریان وقلیه خشک ومطنجنه ونان خوشکار ونان جو ومانند آن باید
داد ودر طعام دارچینی وحلتیت وزنجبیل وسداب وابکامه بکار باید داشت نافع بود وشیخ رئیس ره میگوید
که من مردی را دیدم عاقل وممیز ومعتبر که او را آب فرود آمده بود خویشتن را علاج کرد باستفراغها وطعام
کم خورد چون کبک وتذرو واز سرمها محلل بکار داشت آب زایل گشت ونور بینایی باز آید اما علاج آنست که
نخست تن ودماغ وحب قوقایا وحب الذهب وایارج فیقرا پاک کنند وهر هفته یک شربت ایارج فیقرا عسلی
در مطبوخ قنطوریون بدهند صفت مطبوخ قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درم تربد سپید

تراشیده نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته مقدار مویز دانه بیرون کرده پانزده درم همه را اندر صد وپنجاه درم آب بپزند
تا پنجاه درم باز آید وبپالاید وبرا با ایارج که یاد کرده آمد درین مطبوخ حل کنند وباز خورد صواب بود صفت حب الذهب
بگیرند صبر پانزده درم هلیله زرد ده درم مصطکی وکثیرا وسقمونیا وزعفران از هر یکی سه درم گل سرخ چند درم مصطکی در آخر
بسایند وحب کنند شربتی سه درم صفت نسخه دیگر بگیرند صبر وسقمونیا از هر یکی یک مثقال تخم کرفس وهلیله زرد وتخم کاسنی
از هر یکی دو مثقال تربد سفید هفت مثقال شربت دو درم ونیم صفت معجونی که اندر ابتداء آب فرود آمدن سودمند
بود بگیرند بلیلج وانجره وزنجبیل وتخم بادیان از هر یکی راستاراست همه را کوفته وبیخته اندر عسل مصفی بسرشند شربتی بامداد
یک مثقال مرزنجوش ویاسمین وشونیز بوییدن سودمند بود صفت شیاف که اندر وقت آب فرود آمدن سودمند بود بگیرند
یکدرم صح
خربق سپید نیم اوقیه پلپل سپید نیم اوقیه اشق همه را در آب ترب بسرشند وشیاف کنند وآب تنها وبا عسل کشیدن
جلی کند وابتداء آب فرود آمدن را سودمند بود وانجره باعسل در چشم کشیدن سودمند بود وخوردن انجره همچنین
نافع بود وزهره گرگ وزهره کفتار وزهره ماهی که بتازی شبوط گویند باعسل کشیدن سودمند بود وزهره خروس
در چکانیدن نافع بود واز سنگدان جاری آن پوست سبز که بروی بود بگیرند وخشک کنند وبسایند وبچشم اندر کشند
آب را باز دارد وعصاره بخور مریم وبرگ او بانگبین اندر کشند آب را باز دارد وغرغره کردن با بکامه وایارج
فیقرا سودمند بود خاصه از پس استفراغ نافعتر بود صفت شیافی آزموده بگیرند زهره گاو وبز یکدرم واندر خرقه
کنند واندرین زهره می مالند تا همه بگدازد وحل شود پس نیم درم روغن بلسان بادی بیامیزند وخشک کنند و
شیاف کنند اندر ابتدا وعلت انتشار سودمند بود وسپیده بردارد صفت شیاف مرارات بگیرند زهره کبک
وزهره کرکس وزهره شبوط وزهره عقاب وزهره کبک وزهره باز از هر یکی راستاراست وهر ده درم ازین
زهرها دو درم فربیون ویکدرم شحم حنظل ویکدرم سکبینج بر افگنند همه را با آب بادیان بسایند وبسرشند وشیاف کنند
وبکار برند صفت داروی که ضعیفی بصر را سودمند بود حب الغار مقشر ده درم صمغ یکدرم هر دو را ببول کودک نارسیده
بسایند وبچشم اندر کشند وخداوند ضعیفی بصر را با آب بسایند وبول نشاید صفت داروی عسل بگیرند سکبینج
ده درم حلتیت وخربق سپید از هر یکی شش درم عسل چندانکه کفایت باشد صفت داروی که روغن بلسان کنند
بگیرند پلپل هشت درم قلیمیا چهار درم مس سوخته شانزده مرصافی دو درم زعفران یکدرم روغن بلسان بهم بسرشند

وبادارو ها پاسیز نموده درم صمغ عربی سوده باهم چاشنی زند و برشند کاهی با عسل بکار دارند و کاهی با آب بادیان
و زهرهٔ افعی با عسل ببرشند کشیدن سخت نافع بود و شیخ الرئیس ره میکوید که مردمانی معتبر آزموده اند زهره
افعی را و از وی مضرت نیافته اند اندرین تجربه معلوم همی کردد که از وی احتراز همی باید کرد طریق علاج این علت
بداروها خوردنی و کشیدنی اینست که یاد کرده آمد اما تدبیر قدح یعنی تدبیر آب کشادن چنانی باشد که آب فرود (بایکه معلوم شده صح)
آمده است و محکم شده و علامتها قدح پذیرفتن او ظاهر کشته نگاه کنند که هیچ مانعی هست کهازان بازدارد
چون صداع و زکام و سعال و غیر آن اگر ازین موانع چیزی بود نخست علاج آن باید کرد و تن و دماغ بفصد و اسهال
پاک کردن و آن روز که قدح کند روزی باید که هوا صافی و خوش باشد و خداوند علت را اندر سایه و اندر روشنایی
خوابانند بر بالشی نرم و بفرماید تا زانو بسینه باز نهد و دستها نزدیک ساق درهم کذارند و خود را کرد کند
و کحال پیش او بر کرسی نشیند تا از وی بلندتر بود و اگر یک چشم درست باشد آنرا بر فاده معتدل و عصابه
بندد بستنی نیک و اندرین دو فایده است یکی بیمار را و یکی طبیب اما فایدهٔ بیمار آنست که اگر دیگر چشم بسته
نباشد حرکت کند و این چشم دیگر را در حرکت آرد و قدح بدان سبب دشوار کردد و فایدهٔ طبیب آنست که
اگر آب کشاده شود طبیب خواهد که بنماید نشان چیزها که حاضر باشد از بیمار بپرسد و او خبر دهد بهمت آن نباشد
که بچشم دیگر همی بیند چون بیمار چنانچه طبیب کفت نشست یکی را بفرماید تا از پس پشت او شود و سر او بدست
کیرد و نگاه دارد و طبیب بدست خویش بر سوی چشم او بردارد و چشم او تمام بکشاید و بیمار را بفرماید
تا قصد نظر بدان کند چنانچه میل نظر بسوی کوشهٔ چشم بیخ که نزدیک بینی است و طبیب سر مهت بدان ها
موضع نهد که قدح خواهد کردن نشان کند از بهر دو کار یکی آنکه تا صبر کردن بیمار بر درد بیازماید دوم آنکه
بنگرد تا نشان او بطبقهٔ عنبی هست یا نه از بهر آنکه سر مهت بر کوشهٔ چشم باید که موی کوش است و برابر
ثقبه باید چنانچه اندکی برابر ثقبه بیخ فرو تر نشاند مهت آلتی است که از نس سرخ آب بدان کشایند و
اگر آب چشم راست قدح خواهد کرد مهت بدست چپ کیرد و اگر چپ قدح خواهد کرد مهت بدست
راست کیرد و پس سر مهت بدین موضع نهد که نشان کرده است و بکرداند و سر او بر کوشهٔ چشم باید که بیخ
چه این بسلامت ترست و اعتماد کند بر مهت بقوتی تمام تا مهت بکذرد و او حس آن نیابد که مهت را

جای کشاده بدید آید و این زمان که بر مهت اعتماد کند و بدستی دیگر بدو انکشت ابهام و مسبحه جفنها چشم
را نگاه میدارد تا بیمار چشم را نتواند کردانیدن و چون مهت کذر یافت نگاه کند تا سر مهت را از پس قرنیه بیند
و مهت را برابر باید از وی اندر نکذرد بلکه اگر مقداری کمتر از نیم جو اندر کذرد روا باشد و اگر بیشتر کذرد
نیک نباشد و موضع قدح ریش کردد و چون بدینجا رسد دنبال بینی ابهام افکند بر نشان انکشتی که از کاری بر اساید
و بیمار سخن خوش کوید و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که قوی درین وقت خواهد که قی کند و بدین
سبب در آن روز بیمار باید که چیزی نخورد و اندران ساعت اگر دل کشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا شراب
ریواج یا شراب انار خورد تا ساکن شود و پنبه پاکیزه بر چشم بندد و اندر دهد باهستکی و میلی کرم و (یش)
اگر دهان نزدیک چشم برند و بر میان آنکه کمی چیزی بیاشامد دم برکشد هم صواب بود و مقصود ازین اسا
چشم است که قوت او بر جای باند پس باهستکی مهت بکرداند یا از پس قرنیه بیند که سر مهت بالای
آنست پس دنبال مهت را اندکی برافرازد و آب را بر مهت فرو نشاند چون بیند که آب فرو نشست
و خلط عنبیه آنرا اندر کشید صبر کند و مهت را بزودی بیرون نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید دیگر
باره فرو نشاند چه بسیار باشد که خلط عنبیه لوح باشد آنرا دشوار جذب کند و باشد که آب غلیظ و یا رقیق تر
باشد دشوار فرو توان نشاند و بسیار باشد که بیکبار فرو نشیند چنانچه چیزی اندر شیبی افتد و از وی هیچ نماند
و بسیار باشد که عمری بیشتر کند و باز می آید همکی او میل نکند بدان موضع که باید آب را بر کنده باید کرد
جزوی از او بدان جانب که میل کند آنجا باید برد و اگر ریخ بسیار بماند مهت را همچنین می باید داشتن و
سر مهت بر کوشهٔ چشم قوت کردن تا اندکی خون باید و آب را با آن خون فرو باید نشاند و اگر زیر آب عصر شود
خون را اندران موضع کیس باید کرد و آب فرو نشاندن چه قوت خون آنرا بسوزد و نیست کرداند و اگر خون
را کیس نکند آنجا بفسرد و علت طرفه بدید آید تحلیل دشوار پذیرد و اندران حال که آنرا فرو می نشاند بیمار را باید (بجلونه)
کفت تا تنحنح کند از راه حلق نه از راه بینی و آب دهن فرو برد تا بانی حرکت آب فرو شود و فرو سو میل
کند و فرمان بردار تر شود و چون طبیب دید که آب را فرو نشاند مهت باهستکی بپیچد و بیرون آرد و زردهٔ
خایهٔ مرغ با روغن کل بزنند و بر پشت چشم بندد و هر دو چشم را سخت ببندد و اگر بر ظاهر چشم به بندد و تنک (کوشه صح)

[illegible]

وکوفته بر آنجا کند و سخت ببندد و بیمار را در خانهٔ تاریک آرد و بکوید تا بقفا باز خسبد و خویشتن را خفته
سازد و هیچ حرکت نکند و هیچ سخن نکوید و اگر خواهد که سخنی کوید بدست اشارت کند و خویشتن از عطسه و
سرفه نگاه دارد و بر صدغها از ضمادی چسبنده حلّ کننده بر نهند تا صداع تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمدن
بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر سعالی خواهد بود اندکی جلاب با روغن بادام تجرع کند و طعام سخت
اندک باید و چیزی که بخاییدن حاجت نیاید نخورد الا چیزی که آشامیدنی خورد و روز دوم اگر خواهد که چشم بکشاید روا
رفادها بر فوق بردارد و پنبه بکلاب تر کند و چشم بدان بشوید چنانچه هیچ آسیبی ازین پنبه بچشم نرسد و هیچ
اعتماد از دست بر چشم نکند و چشم باز نکند و پنبه بسپیدهٔ خایهٔ مرغ تر کند و بر پشت چشم نهد و رفاده بر نهد
و ببندد و اگر روز سیوم بکشاید بهتر باشد و باید که فرموده باشد که تا کل سرخ اندر آب بجوشند و چشم بدان
آب بشویند و بیمار را بنشانند پشت بیالش باز نهاده بکرد اگرد او بالشها باید نهاد چنانکه بهمه جانب او بالش باشد
که بران اعتماد کند و آسوده بود و هیچ حرکتی نکند و مقنعهٔ سیاه بروی او فرود آویزد و اگر خواهد شادنج مغسول
یا سرمهٔ سیاه اندر کشد روا باشد و اگر از پس دو سه روز آب معاودت کند اگر آماسی تولد نکرده باشد دیگر
مهت را بجای باز آرد تا بدان نعد ملتحمه رسته نشود و بعضی را باشد که ملتحمه نرم باشد مهت بروی نایستد
تا بروی اعتماد توان کرد نخست بمبضع کرد منفذی بدید باید آورد پس مهت بدان منفذ در آوردن و کاه
باشد که بر موضع قدح کوشت فزونی بر آید آنرا بسر ناخن برابر باید داشت و نباید ترسید و بعضی طبیبان
فرو سوی قرنیه بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین طریق خطر نیست و آن چنانست که اگر آب غلیظ آید
بیضیه را با خود بکشد و اما علاج خیالهای دیگر که بمقدمهٔ آب باشد آنست که هر یک را سبب و علامت بدید آید اند
آنچه از معده باشد بایارج فیقرا علاج کنند و معده را بکلشکر و مصطکی و انیسون و غیر آن قوت دهند
و آنچه مصالح معده است مراعات کنند چنانچه در موضعش یاد کرده آید و اگر معده کرم باشد معده را
بمطبوخ هلیله پاک کنند و بشراب انار و بشراب لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ بود بخار از آنجا باز دارند
و شیاف فرو کشند و صندل و کلاب بر صدغ بمالند جزو هفتم از کفتار دوم
در شناختن از کتاب ششم بیماریهاء چشم که ناحس ادراک نتوان کردن و معالجات آن

و این جزو یازده باب است باب نخستین
از جزو هفتم از کفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیماریهاء
بیضیه و معالجات آن باید دانست که بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو حال بیرون نباشد یا
اندر کمیت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه اندر کمیت افتد چنان باشد که کمتر شود یا بیشتر و خورد تر شود یا بزرکتر و هر کاه که
بیشتر و بزرکتر از مقدار طبیعی شود میان رطوبت و جلیدیه و میان نور بیرونی حجابی تولد کند و هر کاه که کمتر یا
کوچکتر شود آفتها که در باب کذشته یاد کرده آمده است تولد کند و آنچه در کیفیت افتد یعنی از چکونکی آن سه
نوع باشد یا آفتی باشد اندر قوام یا آفتی اندر لون یا آفتی اندر تری و خشکی و آنچه اندر قوام باشد چنان بود که بعضی
از قوام معتدل بسیار بکردد و سخت غلیظ شود و این از دو کونه باشد یا بعضی از اجزاء او سخت غلیظ کردد و بنای
باطل شود و حکم او و حکم آب یکی باشد و اگر بعضی اجزاء او قوی شود از دو حال بیرون نباشد یا اجزاء آنچه غلیظ آت
پیوسته باشد و حال بهر کونه باشد یکی آنکه اجزاء غلیظ میانکاه او باشد و خداوند این علت اجسام را میانکاه (پلند یکبار بتواند صح)
چون سیاهی و بیرون او فتاده بیند دوم آنکه اجزاء غلیظ کنارها او باشد خداوند این علت همه چیزها بزرک دیدن
باشد که مثلا اندام جانوران جدا بزرک همی بیند و اگر اجزاء غلیظ و پراکنده باشد پیش چشم او خیالهای نماید بر
شکل آن اجزاء چون مکس و پشه و خطها و مانند آن و آنچه اندر لون افتد سه کونه باشد یکی آنکه همکی رطوبت از لون
طبیعی بکردد و خداوند این علت چیزها را بدان لون بیند اگر لون اغبر باشد چیزها را بدان لون بیند که از میان نرم
یا از میان دود نماید و اگر سرخ یا زرد باشد همان نماید خداوند یرقان و خداوند طرفه بیند دوم بعضی از لون
و بعضی بلون طبیعی باشد و پیش چشم خداوند این علت خیالها نماید بشکل و رنک آن اجزاء سیوم آنکه بسبب
بخاری که بر دماغ بر آید نشانه آن باشد که بزیر رطوبت بیضیه افتد و هر وقت که آن بخار بر آمدن کیرد حالی پدید آید
از حال طبیعی بکردد و چیزها بلون آن بخار نماید و آنچه اندر کیفیت تری و خشکی افتد چنان باشد که تری از
اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی بیرون شود از سه حال بیرون نباشد یا همکی او خشک شود و خداوند
این علت هیچ نتواند دید و چشم او کوچک شود یا بعضی از اجزاء رطوبت چشم خشک شود و این از دو کونه باشد
پیوسته باشد یا پراکنده و حکم او همچون حکم غلیظی بیخ و فرق آنست که خداوند خشکی را چشم کوچکتر شود و

خواب باشد و آنچه از تری از اعتدال بیرون شود باندازه آن بزرگتر شود و برتر گردد معالجات علاج تری
و بسیاری و بزرگی و غلیظی بیضیه را علاج پاک کردن تن و دماغ بود و سرمها جلا دهنده و تحلیل کننده
کشیدن چنانچه معلومست و کمی و کوچکی و خشکی علاج همچون علاج صداع خشک بود باب

دوم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیماریهای رطوبت جلیدیه

و چهار نوعست یکی آنکه آفتها که در موضع افتد دوم آنکه آفتها که اندر کمیة افتد سیوم آنکه آفتها که اندر کیفیة
افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که اندر موضع افتد بر سه وجه بود یکی آنکه از موضع خویش زایل
شود بسوی راست یا بسوی چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا بر کشیده یا بسوی زیر فرو کشیده شود سیوم
دور تر اندر شود و یا اندکی بیرون تر کشیده و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ و بسوی بالا
تشنج عضلها و عصب مجوف بود و تشنج یا امتلا باشد یا خشک بود علامتها هر دو معلومست و سبب بقعر فرو
رفتن آن استفراغ و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی بود و سبب بیرون تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیده شدن
استرخاء عضلها است یعنی عضله عصب مجوف و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی راست یا چپ میل کند احول
کند و هرگاه که جلیدیه یک چشم بسوی بالا یا زیر میل کند مردم یک چیز را دو بیند و اگر جلیدیه هر دو چشم از جای خویش
زایل شود و یکی بزیر آید و یکی فرو تر همچنین بود و سبب این در تشریح عصب مجوف یاد کرده آمده است و هرگاه
که جلیدیه بقعر فرو شود چشم بسبب تحلیل رطوبتها دماغی و غلبه خشکی ازرق شود و هرگاه که بیرون تر نشیند
چشم بسبب فزونی رطوبت اکحل نماید همچنانکه آنجا آب دریا بسیار تر باشد آب سیاه تر نماید و چون بر کشند
سپید و صافی بود معالجات اما تشنج امتلا و استرخا را علاج باستفراغ رطوبتها و قطورها و نطولها و غرغره
و عطسه آوردن باید کرد و تشنج خشک را و تحلیل رطوبت را تدبیرهاء تری فزاینده باید کرد و نوع دوم که اندر کمیت
افتد بر دو وجه بود یکی آنکه بزرگتر شود دوم آنکه کوچکتر شود و سبب بزرگی بسیاری ماده بود و سبب کوچکی
استفراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر مقدار طبیعی شود نور باصره تیره گردد و چیزها کوچکتر
از آن بیند که بود از بهر آنکه نور اندک و هر جلیدیه پراکنده شود و بدو پوشیده شود و قوت او چنانچه باید
بیرون نتواند تافت و هرگاه که کوچکتر شود بمقداری معتدل روح باصره قویتر شود و چیزها بزرگتر از آن بیند

که باشد از بهر آنکه مقدار روح باصره تیره گردد و بقیاس با جرم او بیشتر و قوی تر گردد و بقوت بیرون نیاید و این
نوع تا بدین اندازه باشد از جمله بیماریها باشد علامت و قانون علاج هر دو نوع معلومست و نوع سیوم که
اندر کیفیة افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلیدیه بگردد سیاه شود یا سرخ یا ازرق یا سپید دوم آنکه رطوبت بروی
غالب گردد سیوم آنکه خشکی بروی غالب شود و سپید بگردانیدن لون او غلبه اخلاط بود و سبب غالب شدن
رطوبت و سبب خشکی معلومست چند جای یاد کرده آمده و هرگاه که لون او بگردد و لون ناطبیعی اندر و پدید آید
مردم چیزها را بدان لون بیند و هرگاه که تری غلبه کند چشم خیره شود و پوسته ترا بود و هرگاه که خشکی غلبه کند
منعقد شود و بینایی باطل گردد و علاج دشوار پذیرد معالجات اما تغیر لون جلیدیه را علاج استفراغ آن خلط
بود که لون آن بر چشم پدید آید و سرمها تحلیل کننده و آنرا که گرمی غلبه کرده بود استفراغ با یارج فیقرا واجب
تو با باید کرد و سرمه باسلیقون کشیدن و آنرا که خشکی غلبه کند تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و سرمه باسلیقون و نوع
چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن علاج قروح بود و علاج کمتر پذیرد و همه بیماریها جلیدیه عسر بود و گاه بود که
طبقه عنکبوتیه را بسبب ماده تیز و سوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و علاج عسر بود از همه بیماریها
چشم و اگر چیزی سود دارد استفراغ آن ماده سودمند بود باب سیوم

از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن تغیرها قوة باصره و معالجات آن

باید دانست که قوت باصره را طبیبان روح باصره نیز گویند و احوال آن از دو وجه ظاهر شود یا
از کمیة یا از کیفیة اما آنچه از کمیة ظاهر شود دو گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار چنانکه بایستد و سبب بسیاری قوت
او با دوری تواند رسید و چیزهاء دور نیک تواند دید و از نزدیک هیچ خلل نباشد دوم آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین
سبب چیزها نزدیک تواند دید و دور نتواند دید و آنچه از کیفیة ظاهر شود هم دو گونه است یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد
و بدان سبب دشوار تواند دید و اشخاص را بیند و صورت و هیئة نیک نبیند دوم آنکه روح باصره لطیف شود
و همه چیزها را از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک بیند از بهر آنکه روح لطیف با قوت او دور رسیدن پراکنده شود
و بسیار باشد که احوال کمیة و کیفیة هر دو مرکب شود و آن مرکب چهار گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار غلیظ گردد
دوم آنکه اندک و غلیظ شود سیوم بسیار و لطیف شود چهارم اندک و لطیف شود اما آنچه بسیار و غلیظ

خواند و از دور دشوار

استفراغ ص

از دور بهتر بیند از بهر آنکه اندر دوری مسافه بقوت حرکت لطیف گردد معالجات علاج آن با یارج فیقرا باید
کرد و سرمه روشنایی کشیدن و از طعام خوردن شب و از امتلا و ماهی و باقلی پرهیز کردن و مرزنجوش و بدین
و اندر طعامها دارچینی و صعتر بکار داشتن و آنچه اندک و غلیظ بود از دور نتواند دیدن و از نزدیک بسبب
غلیظی دشوار بیند و این آفت پیران را بسیار بود و علاج دشوار باشد اما از بهر آنکه غلیظست اندکی ایارج فیقرا
چاره نباشد و از بهر آنکه اندکست شربه کشکاب و طعامهاء سبک و لطیف و تری فزاینده باید خوردن چون شوربا
و گوشت بره و گوشت مرغ و مانند آن و آنچه بسیار و لطیف بود از نزدیک نیک بیند و از دور نتواند دید و باید
دانست که هرگاه که خشکی بروح باصره غلبه کند گاه باشد که رطوبت بزرگتر شود چیزها را بدین سبب از دور نتواند دید
و از نزدیک تواند دید و علاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی یاد کرده آید و علاج اندکی روح همچون علاج خشکی
باب چهارم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب

ششم در یاد کردن شبکوری و معالجات آن

باید دانست که اسباب شبکوری سه است

غلیظ ص

یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزاء چشم و رطوبت بیضیه سیوم پیوسته اندر آفتاب بودن و از بهر آنکه هواء روز
بقیاس با هوای شب گرم و لطیف است لطافت هواء روز و نور آفتاب رطوبت چشم را و غلیظی روح را و غلیظی
بیضیه را لطیف کند بروز تواند دید چون شب آید لطافت هوا روز باطل شود و رطوبتها در چشم و روح باصره
غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته در آفتاب بود از بهر آنکه نور آفتاب لطافه نور باصره را تحلیل کند و
آنچه غلیظتر باشد بماند چون شب آید سبب کثافة هواء شب غلیظی زیادت گردد و هیچ نبیند و بسیار باشد که
شبکوری سبب بخار معده باشد و فرق آنست که آنچه از معده بود هر وقت که معده پاک بود علت ضعیف بود و هر
وقت که معده آلوده بود علت قوی بود و علت شبکوری بیشتر مردم سیاه چشم و بزرگ چشم را افتد معالجات
آنکس که خون غلبه دارد رگ قیفال زدن و رگ گوشه چشم زدن سودمند بود و استفراغ کردن با یارج فیقرا و تدبیر لطیف
کردن و عادت شام خوردن بگردانیدن و پیش از طعام شربه زوفا خشک با سداب خشک هر دو کوفته سفوف و از پس
هضم طعام اندکی انگوری کهن خوردن سودمند بود و جگر بز را بکارد بیازند و بر آتش افکنند و آن تری که از وی
بر میدارند و دار فلفل سوده و نمک هندی سوده با وی بیامیزند و بچشم اندر کشند و اگر دار فلفل نیم کوفته بر کباب

آن جگر افکنند تا تری آن اندر چند پس آن دار فلفل را خشک کنند و بکوبند و در کشند روا باشد و سرمه روشنایی و شیاف
مرارات کشیدن سود دارد و روغن بلسان بگیرند و اندکی افیون قوت آن بشکنند و اندر کشند و عسل و آب بادیان
بیامیزند و اندر کشند و یکساعت نیک چشم بر هم نهاده دارند و دار فلفل و عسل راست راست بگیرند و بپزند و بچشم
اندر کشند و آب که از جگر بز بر آمده باشد و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن و چشم بجار آن فرو داشتن سودمند
بود روزکوری اما اسباب روزکوری ضد اسباب شبکوری بود از بهر آنکه هواء شب بقیاس با هوا
روز ترست و لطافت هواء روز خشکی و اندکی لطافت روح باصره را زیادت کند بدین سبب چون روز آید
چشم خیره شود و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردم ازرق چشم و اشهل افتد معالجات تدبیرها تری فزاینده
باید کرد و شیر زنان اندر بینی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن و از طعامها سرد و شور و ترش و تیز پرهیز

پوسته ص

کردن و بسیار باشد که مردم پیوسته در روشنایی و صحرا باشند و زمستان در نظر او برف بود بدین سبب نظر او
ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه از نزدیک بیند باستقصا تواند دید و در هر چه نگاه کند سپیدی غالب
بیند جامه ازرق پوشیدن و مقنعه سیاه نافع بود باب پنجم از جزو هفتم

سرما بره ص

از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن چشمی که سرما زده باشد

باید دانست
که هر کرا چشم زده بود و چشم متغیر حال شود باید که گاه گندم اندر آب بپزند و آن آب نیز گرم بچشم اندر چکانند
و عسل و عصاره پنیر در چکانیدن سودمند بود و سنگ آسیا گرم کردن و شراب انگوری بر وی ریختن و
چشم بجار آن داشتن و داروی تحلیل کننده چون زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر آب پختن و سر بجار آن داشتن
سودمند بود باب ششم از جزو هفتم از گفتار دوم

از کتاب ششم در یاد کردن رطوبت زجاجیه

باید دانست که علت بیماریهاء زجاجیه هم چند
علت بیماریهاء رطوبت بیضیه بود و مضرتهای این بجلیدیه باز دهد هرگاه که زجاجیه کوچکتر شود بیماری ضعیف گردد
و اگر سردی و خشکی بروی غلبه کند و منعقد شود بینایی باطل گردد و علامات بیضیه کنند باب

هفتم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیماریهاء طبقه شبکیه

باید دانست که هر بیماری که اندر طبقهاء که بیشتر یاد کرده آمده است افتد اندرین طبقه همان افتد

واسباب آن همان باشد و علاج همان بود الا تفرق اتصال این طبقه را که هم اسباب طبقه بادیه ممکن است که باشد و هم آن خلط تیز و سوزاننده باشد و تیزی او را بخورد و بسوزد و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینایی بیکبار باطل کرداند و علاج آن عسر بود بجز از استفراغ و پاک کردن دماغ علاج نتوان کرد چون تفرق الاتصال تولد کرده بیش از استفراغ فایده نباشد و قوت داروها کشیدن دشوار بدو رسد و این علت را انتشار کویند و انتشار سه نوع است یکی آنکه در باب اتساع حدقه یاد کرده آمده است دوم این اتساع است یعنی انتشار که تفرق اجزاء شبکیه پدید آید سوم اندر بیماریها عصب مجوف یاد کرده آید و باید دانست که حال طبقه مشیمیه و طبقه جلیدیه اندر قبول انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال همین است و هر عارضه که مشیمیه را افتد مضرت آن بجلیدیه باز رسد از بهر آنکه غذا اول بمشیمیه رسد و مشیمیه نصیب خویش بردارد و باقی پخته تر و صافی تر بشبکیه رسد آنچه لایق بود او را بخویشتن کشد و باقی آنچه از وی باز ماند صافی تر و پخته تر برطوبت زجاجیه فرستد و زجاجیه همچنین لایق او بود بکار برد و باقی صافی تر و پخته تر بجلیدیه فرستد و اسباب و علامات و معالجات این همان است که در دیگر طبقها گفته آمد

باب هشتم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیماریها عصب مجوف باید دانست که بیماریها عصب مجوف چند گونه است و آنچنانست که عصب مجوف را همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساده و با ماده ممکن است که افتد و اسباب و علامات آن اسباب و علامات آن انواع صداع باشد که در عصب افتد و در بیماریها مزاج باشد که در دماغ افتد و علاج همان است و باید دانست که در عصب مجوف بیرون از بیماریها فرقی شده و ضعف یعنی فشردن و تفرق الاتصال و ورم بسیار افتد و هم بیماریها این عصب بدان اندازه بود که قوت بیماری بیشتر اندر بصر زیان کند و بسیار است که بصر باطل شود و اندر عصب مجوف و اندر هیچ جزو از اجزاء چشم آفتی نباشد یا نور باصره را ضعیف کند یا راه او بسته دارد ولکن سبب آن اندر بطون دماغ باشد و بیماری حال دماغ بر آن گواهی دهد و هر چه مانند این است از دقایق بیماریها شناختن آن جزو بر طبیب حاذق دشوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که اندر عصب مجوف افتد یکی آنست که دهنه عصب فراختر از مقدار طبیعی شود و سبب آن دو گونه بود یکی آنکه عضلها که دهنه او نگاه دارد ضعیف شوند دوم آنکه خلطی بدو اندر آید و او را از هم باز کشد فراخ شدن و از هم باز کشیدن دهنه او را انتشار

کوید

کویند از بهر آنکه نور پراکنده شود و بیماری فراخ شدن است و انتشار پراکنده شدن اما فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنه عصب مجوف تولد کند و انتشاری که از فراخ شدن ثقبه عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد کند پراکندگی نور اندر اجزاء چشم پیدا باشد و آنچه از ثقبه چشم هیچ پراکندگی پیدا نشود و اندر بیشتر احوال سبب انتشار که از عصب مجوف افتد ثقبه بدان سبب فراخ شود صداعی صعب امتلایی بیش و اتساع حدقه اندک اندک پیدا کردد معالجات انتشار نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و داروها که از ابتداء آب فرود آمدن یاد کرده آمده است بکار داشتن و شیاف مرارات از جمله داروها نافع است اما سده و ضغط و آماس عصب مجوف را سبب فضلها سرد و تر بود که از دماغ بدو می بالاید تا راه روح باصره بدان بسته کردد و علامت وی آنست که اگر خداوند علت را چشم دیگر که درست بیشتر فراز کند و بر هم فشارد ثقبه عنبیه فراختر نشود و اگر فراختر شود عصب بسلامت باشد و فرق میان سده و آماس آنست که خداوند آماس از گرانی و الم که اندر قعر چشم بیش شکایت کند و خداوند سده این شکایت نکند دیگر آنکه سده و ضغطه بینایی جمله باطل کند و درد و گرانی نباشد اما آماس بینایی باطل نکند و با درد و گرانی بود علاج نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و ایارج فیقرا پس رگ گوشه چشم زدن و دیوچه بر صدغ افکندن و ماده را بسوی قدم فرود کشیدن و بیرون کردن اما تفرق الاتصال که نه ورمی بود گسستن و خورده شدن عصب بود علامت آن باشد که چشم دور فرو افتاده بود و پژمرده شود و بینایی باطل شود و این را علاج نبود

باب نهم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیماریها که در عضله عصب مجوف افتد باید دانست که بیماری عضله دو نوع است یکی استرخاء و دیگر تشنج و تشنج هم دو نوع است یکی امتلاء و دیگر خشکی و علامتها هر دو معلوم است و هر گاه که عضلها عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش زایل شود و چشم بیک بیرون آید و عصب کشیده شود و از بسبب کشیدگی که تنگ شود راه نور بسته کردد معالجات استرخاء عضله و تشنج امتلائی را علاج پاک کردن دماغ بود و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرمهاء قوی کشیدن و بر پیشانی و پیش سر و صدغ لادن طلی کردن و تشنج خشک اندر سر ماتری فزاینده باید کرد و بسیار باشد که تشنج خشک غالب کرد و بیماریها دماغی چون صرع و سدر و دوار و صداع صعب زایل شود و احوال کودکان که حادث کردد باید که در شب برابر

چشم او چراغ نهند چنانچه نظر او راست باشد و بود چیزی سرخ برابر چشم او بیاویزند اگر میل دیده او بسوی دنبال چشم بیش بر بینی او نشانی سرخ کشند و اگر میل چشم بسوی بیرون پی باشد بر دنبال چشم او چیزی بدو مانند تا نظر پوسته بر آن دارد بدین طریق چشم کودک راست شود و گفته اند اگر شش کوسفند آب او بکشند و سرمه را بدان آب بپرورند و در چشم کشند احولی را سود دارد

باب دهم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن بیرون نشستن چشم و معالجات آن باید دانست که سبب بیرون نشستن چشم از استرخاء عصب مجوف باشد و آن دو گونه است یکی قی کردن صعب و دیگر صیحه خناق و گاه باشد که زنان را صعبی در زادن چشم بیرون نشیند و همچنین اتفاق افتد بسبب زخمی که بر چشم آید چشم بیرون نشیند معالجات آنرا که سبب قوت قی و صیحه خناق بود فصد باید کرد و باقراص بنفشه اسهال کردن و چشم را بسته داشتن و رفادها بعصاره برگ زیتون و برگ مورد و داروها قابض تر کردن و بر چشم نهادن و بر بالا رفاده تخته سرب باندازه چشم کرد بر نهادن و ببستن و بقفا باز خفتن و طعام اندکی خوردن و آنرا که سبب درد زدن بود ادرار طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت کردن و چشم باز بستن و قومی را دیدم که بسبب زخمی که بر چشم ایشان آمده بود چنانچه ملتحمه بیرون جهش افتاده بود و مثل من حجامت بر پس کردن میفرمودم پس سقطه و دزور اغبر میکشیدم عنقریب چشم بسلامت باز جای شد

باب یازدهم از جزو هفتم از گفتار دوم از کتاب ششم در یاد کردن ضعیفی باصره و بینایی و معالجات آن باید دانست که سبب ضعیفی چشم و بینایی ضعف چشم با اجزاء او باشد و به بیماریهاء چشم و اسباب و علامات آن یاد کرده آمده است و اندرین علاج ضعیفی یاد کرده آید که سبب آن محکم نباشد و علت وی قوی بود مثلا کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصر گریستن بود بسیار باشد یا بخاری اندک و یا تری اندک و مانند آن معالجات قانون علاج آنست که از پس طعام خوردن چندان بیدار باشد که طعام از معده بقعر او شود و دهن معده فرو گذارد و بسیار نخورد از طعامهاء بخار انگیز حذر کند و طعامهاء شور و سرکه و زیتون و نمک بسیار و سیر و پیاز و گندنا و بادروج و شبت و کرنب و عدس و باقلی و شیر بسیار و شراب و مستی و جماع و فصد بسیار و حجامه و بسیار خفتن و بسیار بودن و خط باریک نوشتن و خواندن و بقفا باز خفتن و برگذار باد پوسته نشستن

خاصه بادها سرد و شمال و اندر برف نگرستن و در صحرا و در قرص آفتاب نگاه کردن وقت بر آمدن و وقت کسوف و گرد و دود و چیزها درفشان نگاه کردن این جمله چشم را ضعیف کند و زیان دارد و دارچینی خوردن و اندر چشم کشیدن سودمند بود و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن سودمند بود و آب پیاز با عسل در چشم تاریکی چشم را ببرد و باید دانست که تاریکی چشم پیران بیشتر از خشکی بود سر را آب فرو بردن و چشم باز کردن سودمند بود و روغن بنفشه در بینی چکانیدن سودمند بود گفته اند شلغم خام و پخته بصر را فایده دهد اگر چه سخت ضعیف شده باشد و عبارت طبیبان بتازی اینست من اکثر اللفت نیا و مطبوخا زاد علیه بصره و ان قد قارب الذهاب و گفته اند که کوک و نفلة و جزر بسیار خوردن و سرکه و نمک بسیار خوردن بصر را ضعیف کند و بادروج اندر چشم چکانیدن سودمند بود و گندنا سخت زیان دارد و کرنب ضعیفی بصر را که از رطوبت بود و ترب بصر را تیز کند صفت شیافی که بصر را قوی کند بگیرند سکبینج و جاوشیر و نمک اندرانی و پلپل و روغن بلسان و زهره گاو و پلپل و زعفران زنجبیل و روغن بلسان بادیا حل کنند و داروها بکوبند و بدان بسرشند و شیاف کنند و بکار دارند صفت روی دیگر که رمانی بگیرند آب انار ترش و شیرین و بپالایند و بجوشانند تا بنیمه باز آید چندانکه وزن آب بود نیمه از آن عسل با وی بیامیزند و بیست روز اندر آفتاب نهند و پس بکار برند صفت غرینی که بصر را قوت کند بگیرند قلیمیا از توتیا صبر توبال مس سوخته و شادنج مغسول از هر یکی یکدرم پلپل دارپلپل نوشادر و زعفران از هر یکی نیمدرم قلنجشک سرطان بحری از هر یکی یکدرم مشک دانگی و نیم صفت غرینی نسخه دیگر بگیرند قلیمیا و سرمه و شادنج عدسی مغسول از هر یکی یکدرم دارپلپل و نوشادر و زعفران از هر یکی نیمدرم قلنجشک و سرطان بحری از هر یکی یکدرم و نیم مشک دانگی صفت غرینی دیگر بگیرند قلیمیا و سرمه اصفهانی و شادنج مغسول و ساذج هندی و صبر و توتیا و مس از هر یکی یکدرم پلپل و دارپلپل نوشادر از هر یکی نیمدرم نمک اندرانی و قلنجشک و کف دریا از هر یکی دو دانگ زعفران یکدرم و چهار دانگ مشک نیم دانگ همه را بکوبند و بآب بادیان بسایند و خشک کنند و باز بسایند و خشک کنند و بکار دارند بصر را قوت دهد و جرب و خارش و پلکها سودمند بود و آنرا که سبب ضعیفی چشم گریستن بسیار بود روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالند و گرمابه رفتن و چشم ببخار آب گرم داشتن و اندر سبزی و آب روان و بوستان نگاه کردن و شاد بودن سودمند بود

گفتار سیوم از کتاب ششم در بیان کردن

امراض گوش

احوال گوش شنوایی و بیماری که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این گفتار سیوم نه باب است
باب نخستین اندر یاد کردن فضیلت شنوایی باب
دوم اندر یاد کردن گرانی گوش و باطل شدن شنوایی باب سیوم
اندر یاد کردن سده گوش باب چهارم اندر یاد کردن آماس گوش
گران اندر گوش و بیرون بدید آید باب پنجم اندر یاد کردن درد
گوش باب ششم اندر یاد کردن در دریش گوش باب
هفتم اندر یاد کردن طنین و دوی و آوازها و دیگر و غیر کردن گوش بدید آید
باب هشتم اندر یاد کردن کوفته شدن گوش از زخمی که بر وی آید
و معالجات آن باب نهم اندر یاد کردن آبی که بگوش اندر شود

باب نخستین از گفتار سیوم از کتاب ششم اندر یاد کردن فضیلت شنوایی و واجبی تعهد کردن آن بباید دانست که آلت شنوایی آلتی عزیز است و راه دانش آموختن و فضیلت آدمی بر دیگر جانوران بدانش است بدان سبب است که آلت شنوایی بر آلت بینایی و بویایی فضیلت است و فضیلت این آنست که هر که از مادر کر بزاید لال بماند از بهر آنکه سخن نشنود لال بماند و معلوم شد که اندر عدم بینایی و بویایی آن خلل نیست که اندر شنوایی بدین سبب واجب شد تعهد گوش کردن و او را از خاک و باد و ریگ و گرد و بادهای سرد و گرم و از جانوری که در او افتد چون کرم و غیر آن نگاه داشتن و احتیاط کردن که اندرو قرحه و بثره بر نیاید و او را تباه نکند و پاک داشتن از شوخ تا راه شنوایی بسته ندارد طریق پاک داشتن و تعهد او آنست که هر هفته یک قطره یا دو قطره روغن بادام تلخ در چکانند و از بهر آنکه تا از بثره و قرحه بسلامت یابد هر هفته شیاف ایشا برکه بسایند و در چکانند و ناگواریدن طعام و شراب و بسیار خفتن و بر امتلا خوردن همه اسها را زیان دارد

باب دوم از گفتار سیوم از کتاب ششم در یاد کردن باطل شدن شنوایی بباید دانست که اندر فعل آلت شنوایی همان فعلها و آلتها که در دیگر آلتها ها تواند افتادن افتد و آفتی که از هر فعلی بدید آید بطلان باشد یا نقصان و تشویش و تغیر از حال طبیعی بطلان

فعل آلت شنوایی چنان بود که شنوایی باطل گردد و هیچ نتواند شنید و نقصان چنان بود که آوازها در وغای می شنود چون آواز آسیا و جلاجل و آواز باد که بر درختان او فتد و مانند آن و هر آفت که مادرزادی بود آنرا علاج نبود و آنچه عارضی بود چون کهن گردد علاج پذیر نبود و اگر پذیرد سخت عسر بود و اسباب آفتهاء این عضو همچون اسباب آفتهاء دیگر اعضا است و آن هشت نوع است یکی سوء المزاج مفرد و مرکب ماده و بی ماده دوم انواع سوء المزاج با ماده سیوم انواع سده و اسباب آن چون خلطهاء غلیظ و آماسها و بسیاری شوخ و ثؤلول و گوشت فزونی و خون اندر بفسرد و چیزی که اندرو بماند چون سنگ و دانه خرما و غیر آن و جانوری که اندروی شود و یا کرم که اندر وی شود چهارم انحلال الفرد و تفرق الاتصال و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون اتفاق افتد و سببی از اندرون چون خلطی سرد و سوزاننده که پوست و عصب را بسوزد و بخورد و انواع ریشها و بثرها تولد کند پنجم بحران اشتغال چنانچه بسیار باشد که بیمار از پس تبها و بیماریها کر شود ششم باز ایستادن اسهال صفرایی چنانچه بسیار بود که ماده اسهال صفرا پاک ناشده تدبیر امساک کند یا خود باز ایستد گوش کر شود هفتم مقدمات بحران و این چنان باشد اندر بیماریها شنوایی ناقص یا باطل یا مشوش گردد و آن مقدمه بحران بود بقیاس رعاف هشتم مشارکت دماغ علامتها آنرا که سبب سوء المزاج ساده بود اندر گوش دردی بود بی گرانی و بی تمددی و اگر سوء المزاج سرد بود اندر خشکی هوا شب و هواء بامداد بتر باشد و از خنکیها رنج یابد و اندر گرمای نیم روز و از گرمابه راحت یابد و اگر سوء المزاج گرم بود بر خلاف این باشد و اگر سوء المزاج با ماده بود گرانی و تمدد و ضربان بران گواهی دهد و اگر سوء المزاج خشک بود تدبیر گذشته و کم طعامی بران گواهی دهد و کم خوابی و آنرا که سبب انواع سده بود اگر تمددی و گرانی نباشد سبب سده بسیاری شوخ باشد یا ثؤلول بود و اگر گرانی بود سبب آن خلطی غلیظ یا آماس باشد و اگر آماس در عصب بود تبهاء گرم و قشعریره و نافض و هذیان و اختلاط عقل بدان گواهی دهد و اگر نه اندر عصب باشد ممکن باشد که از تب خالی بود و اگر به تب بود تبی بود از جنس حمی یوم و هیچ آماس گوش از درد و ضربان خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کرم باشد بیرون آمدن کرم بدان گواهی دهد و آنرا که جانوری اندر شده باشد حرکت او ظاهر بود و ممکن بود که چشم او را تواند دید و آنرا که سنگ یا دانه در افتاده بود ضربان بی تب بران گواهی و آنرا که سبب جراحت باشد علامت آن باشد که اگر بثره و قرحه بود ظاهر بود و اگر ظاهر نباشد از

تب خالی بود و آنچه بحران باشد بیماریهاء حاده و حرکات آن و روزهاء بحران بدان گواهی دهد و آنرا که سبب باز ایستادن اسهال صفرایی بود سبب آن علامتها آن بود که اسهال زایل کرده و آنرا که بسبب مشارکت دماغ بود بیماریهاء دماغی و حاسها دیگر و گرانی زبان بران گواهی دهد معالجات آنرا که سبب سوء المزاج ساده بود هر نوعی را از سوء المزاج بضد آن علاج باید کرد اگر سوء المزاج گرم بود آب کوک و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر در چکانیدن و اگر سوء المزاج سرد بود روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت در چکانیدن خاصه اگر اندکی روغن بلسان یا روغن از این روغنها حل کنند در وی اندکی جندبیدستر و روغن بادام تلخ یا روغن بابونه یا اندکی پیه گاو و بز و زهره او در چکانند سودمند بود و اگر شحم حنظل با پیه او یا روغن کنجد بجوشانند و در چکانند سودمند بود و بباید دانست که آنچه بگوش در چکانند نیم گرم باید چکانیدن گرم شاید نه سرد صفت قطوری که در گوش چکانند خداوند سوء المزاج گرم را سودمند بود و قطور داروی را گویند که قطره قطره در چکانند بگیرند انار ترش و قمع او بردارند و دانه او بیفشارند و آب او بگیرند بهمچندان آب بال آن بار کنند با مقداری سرکه و روغن گل و اندکی کنند و بر آتش نهند تا بقوام آید و اندر چکانند و اگر سوء المزاج خشک بود گرمابه و سر بآب گرم فرو داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه در چکانند سودمند بود و آنرا که سوء المزاج با ماده بود نگاه باید کرد تا ماده علت کدام خلط است تدبیر استفراغ آن باید کرد و استفراغ ناکرده هیچ روغن و هیچ دارو بگوش در نشاید چکانیدن و از پس استفراغ نطول و قطور بکار باید داشت و رعایت کردن سودمند بود اما اگر ماده خلط صفرایی بود حب الذهب و اقراص بنفشه باید کرد و اگر سه مثقال اطریفل کوچک و یک مثقال ایارج فیقرا ترکیب کنند صواب بود و اگر یک مثقال ایارج فیقرا و یک مثقال هلیله زرد حب کنند و بدهند ماده صفرایی از دماغ باز دارد صفت اطریفل کوچک بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم پاک کرده گل سرخ و گشنیز خشک از هر یکی پنج درم همه جداگانه بکوبند و به بیزند و بروغن بادام چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند و در بعضی نسخها آورده اند که گشنیز خشک بهمچندان وزن همه قطور انار که یاد کرده آمده است در چکانند سودمند بود و اگر ماده خلطی غلیظ بود استفراغ بحب قوقایا یا با ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و داروها که اندر چکانند همه تحلیل کننده باید چون عصاره سداب

می تراید

باعسل و جندبیدستر با روغن شبت و بارزد با بول بز و زهره او گداخته و حل کرده و شحم حنظل و فرفیون و زهره گاو همه را اسارا است اقراص کنند و بکار دارند و عصاره افسنتین و طبیخ او و روغن مرزنجوش اندر چکانیدن سود دارد و روغن ترب و عصاره او با نمک خاصه اگر تری میفزاید سود دارد انجیر فربه بگیرند و تخم از وی جدا کنند و عسل او را از پوست بر دارند با خردل و مقداری نطرون بکوبند و فتیله کنند و اندر گوش نهند و آب دریا گرم کرده اندر چکانند و خربق سیاه و روغن گل و زهره بز اندر چکانند و بعضی طبیبان گفته اند اهل را اندر سرکه باید جوشانید تا سرکه حل شود آن سرکه اندر چکانند گرانی گوش زایل شود و آنرا که ناگاه گوش کر شود طبیخ افسنتین با زهره گاو اندر وی جوشانیده باشد نافع باشد و آنرا که سبب گرانی گوش بحران اشتغال باشد نخست با ایارج فیقرا استفراغ کنند پس روغن بادام شیرین نیم گرم اندر چکانیدن و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و روغن قسط با روغن گل آمیخته و جندبیدستر با روغن گل اندر چکانند صواب باشد صفت حبی آزموده گرانی گوش را که از سده و از خلط غلیظ و از باد تولد کند زایل شود بگیرند تربد سفید تراشیده کوفته و بیخته بیست درم انزروت دو درم و نیم کثیرا هفت درم هلیله زرد یک درم همه را بکوبند و حب کنند چنانچه رسمست و بر سبیل شبیار بکار دارند شربتی یک درم و بباید دانست که بوره با سرکه و انگبین و زهره بز با روغن گل سوسن که با طبیخ افسنتین و جندبیدستر با روغن بلسان و یا روغن قسط یا نفط سفید و قطره آن بامداد و شبانگاه که یاد کرده آمد همه انواع درد و گرانی گوش و طنین و دوی را که از ماده خیزد سود دارد صفت قطوری که اندر چکانند کندر که اختی که آنرا علک الانباط گویند یک دوقیه روغن جوزی دو دوقیه روغن تلخ دو دوقیه همه را بجوشانند بامداد سه قطره اندر چکانند و شبانگاه سه قطره صفت طبیخ نافع که بنکمید بکار دارند بگیرند بابونه و شبت و برگ نار و آنجا که برگ غار نباشد حب الغار بجای آن باز ایستد و مرزنگوش و پودنه دشتی خشک و عاقرقرحا نیم کوفته همه را اندر آب بپزند و بپالایند و اندر مثانه گوسفند کنند و بر پس گردن و بن گوش می نهند و اگر اسفنج بدان تر کنند و برنهند روا باشد و نطولها که اندر بیماریهاء سرد یاد کرده آمده است بکار دارند صفت نطولی بگیرند برگ بید و بابونه و شبت و بیخ سوسن و سداب و برگ نار و پودنه دشتی و صعتر و زوفا خشک و جندبیدستر و شیح و مرزنگوش همه را اندر آب بپزند چنانکه رسمست و بکار دارند و نایژه قمع بگوش نهند و قمع را بسر آفتابه

سخت کنند چنانچه بخارات بگوش میرسد و آوازهاء قوی بگوش او میرسانند چون آواز بوق و غیر آن و اگر کودکی طفل را گوش گران شود مادر یا دایه با مولد نمک و صعتر بکیاری بخاید و آب دهان بقطره بگوش کودک اندر چکانند و آنرا که سبب گرانی گوش سده بود یا آماس و قرحه و بثره علاج هر یک اندر باب وی یاد کرده آید و استفراغ کراز بهر گرانی گوش کنند اندک اندک و بتفاریق باید کرد تا بقوت بماند و بنضج ماده وفا تواند کرد باب سیوم از گفتار سیوم از کتاب ششم اندر یاد کردن **سده کردن گوش بدید آید**

باید دانست که انواع سده بعضی مادرزادی بود و بعضی عارضی و آنچه مادرزادی بود سه گونه می‌شود بعضی چنان بود که استخوان بنا گوش که آنرا استخوان مجری گویند و منفذ او از وی آفریده اند مصمت بود و آفریده نبود و بعضی چنان بود که منفذ آفریده نبود لکن گوشت گنده باشد و محکم رسته و بعضی چنان باشد که برظاهر منفذ پوست پوشیده باشد و زندرون گشاده و خالی بود و آنچه عارضی بود و بعضی چنان باشد که از پس قرحه گوشت فزونی رسته بود و منفذ او را بسته و بعضی را ثولولی برآمده بود و انواع دیگر چنان بود که سنگ یا دانه در افتد یا حیوانی در شود و آنجا بمیرد یا شوخ بسیار گرد آید اما آنچه منفذ آفریده نبود و آنرا که منفذ آفریده بود لکن بگوشت آگنده و رسته بود علاج نیست و دستکاری اندر آن عسر بود و آنرا که ظاهر منفذ پوستی پوشانیده بود و منفذ خالی مانده و گشاده و آوازها بلند تواند شنیدن و اگر انگشت بر منفذ زنند زخم انگشت بر منفذ باشد **معالجات** آن پوست را سوراخ کنند و منفذ بدید آرند و بلیته بسازند و بقلقطار سوده اندر گردانند و بدین منفذ فرو نهند تا بگذارد که جراحت بروید علی الجمله نباید گذاشت که این منفذ که نو گشاده اند بسته شود و آنرا که سده از گوشت فزونی بود که از پس ریشی رسته بود یا از ثولول باشد **علاج** وی آنست که پوست گوش را بنطرون و آب گرم بشویند و روی سوخته و زرنیخ سرخ بگیرند هر دو باید نیک و در چکانند تا گوشت زاید و ثولول را ببوند و ریش گردانند پس را علاج کنند چنانچه در موضع خویش گفته آید و آنرا که سنگی یا دانه در افتاده بود قطره دو روغن گرم در چکانند و اگر کندش و چیزی که عطسه آرد ببویند تا عطسه آید و در عطسه نفس فرو گیرد تا آن چیز بیرون آید و آنرا که شوخ بسیار گرد آمده بود روغن بادام تلخ اندر چکانند بشب اندر وقت خواب و بامداد در گرمابه شود و گوش بر تابه گرمابه نهد تا شوخ بگدازد و بیرون آید و اگر تخم اسپندان و بوره بکوبند و بلیته بسازند و بگوش اندر نهند و سه روز بگذارند و پس بیرون کشند شوخ

بسیار بیرون آید و اگر بوره ارمنی با عسل و انجیر سپید بکوبند و بلیته سازند و همچنین سه روز بگذارند شوخ بیرون آرد **صفة اقراص** که چرک گوش را از شوخ و عصب حاسه را از غلظ پاک گرداند بگیرند چرک مفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال همه بکوبند و ببرکه باید بوقت حاجت بسرکه حل کنند و بگوش اندر چکانند و روغن عقرب گوش را پاک کند و شنوایی باز آرد و آنرا که حیوانی در گوش رفته باشد قطران در چکانند تا زود بمیرد و عصاره پیاز و عصاره پودنه و عصاره برگ شفتالو یا اندکی سقمونیا اندر چکانند و همه زهرها جانوران اندر چکانند جوانرا بکشد و صبر با آب نیم گرم سخت نافع است اگر حیوانی اندر رفته باشد او را بکشد و اگر کرم اندر رفته بیرون این علاجها او را پاک کند و طبیخ افسنتین و روغن افسنتین اندرین سخت نافع است و از جمله تدبیرها که آزموده اند دو درم شراب و سه عسل و یک درم روغن گل و سپیده دو خایه مرغ بهم بزنند و نیم گرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بگوش اندر آگنند و خداوند علت بدان گوش تکیه کند و اندر خواب شود یک ساعت پس آن پشم را از گوش بر باید داشت یکبار کرم بسیار بیرون آید باب چهارم از گفتار سیوم از کتاب ششم در یاد کردن **آماسهاء گوش** باید دانست که آماسهایی که اندر اندرون گوش افتد آنرا بتازی بنات الاذن گویند و این آماسها از جنس آماسهاست که در گوشتهاء نرم افتد چون گوشت در بغل و سپیده ران است و بیشتری این آماسها با درد بود اما آماسها که از بیرون گوش و زندرون سوراخ گوش بود با خطرتر بود و بیر از امجال پیش از آن دهد که جوانان را از بهر آنکه مزاج جوانان گرمتر است و ماده سوزاننده است و حس او قوی بود آماس او بدین سبب دردناکتر بود و آنجا که این همه جمع شود قوت احتمال نکند و پیش از آنکه ماده پخته شود و سر کند قوت ساقط و بیمار هلاک گردد و آماسهاء بنا گوش بعضی بحرانی بود و بعضی نه و آنچه بحرانی بود علامت بحران خوب بود و سلامت بود و آنچه پیش از نضج ماده بیماری و پیش از بحران بدید آید سخت بد بود و ماده آماس بعضی را خونی بود و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی بود در رنگ او سرخ و رگها برخاسته و ملمس گرم بود و از گرانی خالی نباشد و آنچه صفراوی باشد ملمس سخت گرم بود و درد او سوزان تر و قوی تر بود و گرانی کمتر بود و آنچه بلغمی بود نرمتر و گرانتر باشد و درد آهسته تر **معالجات** هیچ حال طلی و ضمادی که ماده را باز گرداند بدو نشاید بود خاصه اگر آماس بحرانی بود جهد باید کرد که اگر ماده بحرانی بود بیشتر از آنجا جذب باید کرد بهر حیله که ممکن گردد از محجمه برنهادن و مرهمین و ضمادهای تحلیل کننده

دسته

بکار داشتن و اگر ماده عسری کند فصد باید کرد تا لختی کمتر شود و اگر ماده فرمان برداری نکند او را بطبع خود باز باید گذاشتن تا درد و تب زیاده نشود و اگر با آماس درد سخت بود ضمادها نرم بر نهادن چون بنفشه و خطمی و آب حلبه و ماء العسل و مانند آن و اگر از اول باز درد سخت بود خرقه با آب خوش نیم گرم تر کنند و بر نهند و اگر سخت دردناک نبود نمک نیم گرم کرده بر وی نهند و اگر درد میانه باشد و آماس بدید می آرد تخم کتان کوفته و ماء العسل و خطمی و بابونه با آب حلبه و خمیر و با آب حلبه بر نهادن تا بر فق می پزاند و تحلیل با آهستگی میکند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد کرد و تحلیل نخواهد کرد داروهای پزاننده بر باید نهاد **صفة ضمادی** پزاننده بگیرند آرد باقلی و با آب کرنب و آب بیخ سوسن بپزند تا سطبر شود و لختی روغن گل بر افکنند و بر پنبه کهن کشند و بدان موضع نهند و اگر حاجت آید که بشکافند و بیاز نند تقصیر نباید کرد و از پس آنکه شکافته باشند داروها پاک کننده باید نهادن و سرگین کوسفند با پیه مرغ یا به پیه بط خاصیتی دارد اندر پزانیدن و تحلیل کردن و انجیر با آب دریا پخته پزاننده است و اگر فرمن شود صدف سوخته و خانه مگس انگبین و میعه تر و مغز کاو کوهی و علک البطم و پیه کوسفند و پیه نر اهلی و کوهی و عاقرقرحا و مویزج و قردمانا و زیره و فلفل و بیخ سوسن و مغز کبک و مغز مرغ خانگی پزاننده است و تحلیل کننده و اگر آماس زیادت نشود سرب را با آب کشنیز تر بسایند و اگر آماس سودایی بود تن را از ماده سودایی پاک کنند بمطبوخ افیتمون و مانند آن و بعد از آن طلیها و ضمادهای محلل بکار دارند باب پنجم از گفتار سیوم از کتاب ششم اندر **درد گوش و اسباب و علامات و معالجات آن** اسباب درد گوش و گرانی گوش یکسانست و اندر باب دوم از این گفتار یاد کرده آمده است و بسیار باشد که سبب درد گوش تحویل کردن باشد از هوایی بهوایی دیگر و ناگاه بادی سرد گرم ببرد رسد و از بادهاء سرد بیشتر تولد کند آنچه با ماده بود و این نوع با تب لازم بود و اگر با اختلاط عقل در آید ناگاه بکشد و مردم جوان طاقت این درد ندارند چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است **معالجات** آنرا که اندر تن و دماغ خلطی باشد نخست باستفراغ خلط باید مشغول شد اگر ماده گرم باشد نخست رگ قیفال باید زد و طبع را بشراب آلو و شراب بنفشه و طبیخ خرما هندی و حب بنفشه و طبیخ هلیله و مانند آن نرم باید کردن و اگر ماده غلیظتر باشد استفراغ بحب شبیار و حب قوقایا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره کردن و پیش از آنکه استفراغ کرده باشد روغن گل نیم گرم اندر چکانند و اگر درد سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور اندر چکانند از بهر آنکه روغن بنفشه مرخی است و شیاف ابیض که بچشم اندر کشند با سپیده خایه

مرغ یا با شیر زنان یا با آب کشنیز تر یا با آب عنب الثعلب اندر چکانند درد ساکن کند سپیده خایه مرغ اندرین خاصیتی دارد عجب و هر چه بگوش اندر چکانند نیم گرم چکانند و یک جزو روغن گل و سه جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند بگوش اندر چکانند درد بنشاند و خراطین اندر روغن گل جوشانیده سود دارد و خراطین گرم سرشت و اندرین تر باشد و روغن گل کدو و روغن نیلوفر و روغن کدو و عصاره کدو و عصاره برگ سود دارد و آنرا که درد و ضربان عظیم و بیم بود که تشنج یا غشی آید خرفه و مرخی چاره نباشد و هیچ بجای روغن گاو کهن گرم کرده نیست و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آفتابه بجوشانند و قمعی اندر سر آن سازند بهندام و دایره قمع اندر گوش نهند تا بخار آن بگوش اندر شود عصب را نرم کند و ضربان ساکن شود و اگر کار سخت شود و بچیزی حاجت آید خدر کننده که قوت حس را لختی ضعیف کند تا حس الم کمتر یابد شیاف مامیثا و یک حبه افیون مصری بشیر زنان سوده اندر چکانیدن روا باشد و افیون و جند بیدستر و زعفران یکی با شیر زنان نیک بود لکن این همه بوقت ضرورت شاید و آنوقت که یابد که بیم غشی است و اگر از این مخدرات مضرتی بدید آید جند بیدستر تنها بسایند و اندر چکانند بمدت سه روز این روغنها و داروها ساکن کننده بکار دارند و بعد از آن حلبه که لعاب تخم کتان که لعاب عرق با شیر زنان اندر چکانند و بر روغن زیت عذب و روغن کنجد تازه تکمید میکند و این چنان باشد که روغن را گرم کنند و اندر مثانه کوسفندی کنند و در گوش و حوالی آن می نهند و هر ساعت قطره روغن نیم گرم اندر چکانند و آنرا که سرما و باد سرد رسیده باشد روغن سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن پیه انجیر و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت بشیر اندر جوشانیده اندر چکانند و مقدار دانگی غالیه اندر یک مثقال روغن بان حل کنند و بگوش اندر می چکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و باد سرد بگوش بر زند و درد خیزد و این شخص شراب خوردن عادت دارد و شراب صرف قوی بخورد و بخسپد از خواب برخیزد بی گزند و آنرا که سبب درد ماده بادناک باشد این روغنها که یاد کرده آمد سودمند بود اما علاج دوی و طنین و آوازها و در وغین شنیدن هر یکی جداگانه یاد کرده آید و جاورس و علس نمک شها نهادن سودمند بود و آب سداب و مرزنجوش با عسل یا با روغن سوسن اندر چکانیدن سودمند بود و اگر جند بیدستر در روغن پخته باشند و روغن زیت و خفاش که از زهره ماهی اندر و جوشیده باشد و روغن عقرب که در علاج سنگ مثانه یاد کرده آمده سودمند بود و اگر ماده سخت سرد بود زهره گاو و بز با روغن خیری بجوشند تا تری زهره برود و روغن بماند اندر

خراطین

کندم

چکانند و آنرا که امید ترا پیدا باشد پیه روباه کداخته نیم کرم و مرهم باسلیقون با روغن کل و پیه بط و پیه مرغ خانگی
در چکانیدن سودمند بود و پیه بز و انکبین و زوفا از هر یکی راستا راست بهم بسرشند کرم کرده نافع بود صفت مرهمی
بز اننده بگیرند مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی یک وقیه کندر و کرد آسیا و دیقایخ از هر یکی سه وقیه روغن زیت
روغن کتان چندانکه کفایت بود پیه را با روغن بگداز ند و دارو ها بدان بسرشند بوقت حاجة بشیر زنان
و در چکانند و اکر در آب جلبه نیم کرم کرده روا بود و هر کاه که نجته شود و سر کند علاج ریشی که در باب آینده آید
بکار باید داشت اما درد کوش که آماس بیرونی عضو بود از خطر ایمن باشد آنرا ضمادی از آرد جو و آرد باقلی و بابونه
و خطمی و اکلیل الملک بروغن بنفشه و آب کرم سرشته بر نهادن سودمند بود باب ششم

از کفتار سیوم از کتاب ششم در یاد کردن ریش کوش باید دانست که کسی را ریش در
کوش باشد تدبیر لطیف و طعامهاء عذب باید فرمود که از وی غذا پسندیده خیزد و از هر چه او را کیفیتی باشد و از
وی غذا نا پسندیده خیزد پرهیز باید کرد و ماده را بجانب بینی باید کشید بعطسه و غرغره و اما ریشی کوش اکر از
بیرون منفذ آواز باشد و بنظر نزدیک باشد و میتوان دید بسرکه ممزوج با آب یا سکنجبین ممزوج با ماء العسل یا بخمری
باید شستن و اکر برک مورد و کل سرخ با آب بپزند و انکبین درین آب کنند و بدان بشویند نیک باشد و شستن چنان
باید که اسفنجی یا خرقه بدین چیزها تر میکنند و سطح ریش را بدان تر میکنند و اکر زندرون تر باشد و نتوان دید قطره قطره
در می چکانند و باز بیرون می کنند در روزی چند بار بچکانند و چون شسته باشند و پاک کرده داروهای خشک در باید میل
چون زاک سوخته و مانند آن صفت داروی خشک بگیرند صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین و خبث الحدید و زنجار
از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بسرکه حل کنند و بعسل آلوده کنند و بدین دارو ها در کرداند و نیم کرم کنند و بکوش
در نهند و ریم و زرداب که همی پالاید باز نشاید داشتن مکر که بی اندازه آید و همیشه می باید شستن و پاک میباید کرد
و بچیزی باید شست که در وی قوت زدودن و قوت باز داشتن باشد چون عصارهٔ برک زیتون با عسل و چون مر در آب
حل کرده و با روغن کل آمیخته و آنرا که قرحه هنوز تازه بود و از اندرون منفذ آواز باشد شب یمانی بگیرند و بر کفچهٔ آهنین
بر سر آتش نهند تا خشک شود و بکوبند نرم ازین شب یکدرم و مر صافی کوفته و بیخته یکدرم با انکبین بسرشند و در چکانند
آب غوره با انکبین و شیاف ماميثا با سرکه و صبر با مر با عسل اکر بشراب و مرهم اسفیداج یا مرهم باسلیقون آمیخته در چکانند

سود مند

سود مند بود صفت مرهم اسفیداج بگیرند مرداسنج کوفته و بیخته یکمن روغن زیت یکمن مرداسنک با روغن زیت بهم بزنند و بجوشند
سرکه اندک اندک بر وی می چکانند و میزنند تا بقوام آید و بسته شود صفت مرهم باسلیقون بزرک ریش و جراحتها
که کرم باشد سودمند بود بگیرند موم نیمی زفت هشت وقیه و مر و دیقایخ از هر یکی چهار وقیه علک الانباط چهار وقیه روغن زیت
چندانکه حاجة آید صفت باسلیقون خرد نسخهٔ شابور بن سهل بگیرند موم و دیقایخ و زفت و موم از هر یکی پنج استار بایند
چهار درم روغن زیت چندانکه کفایت بود بکار برند صفت باسلیقون خرد نسخهٔ دیگر بگیرند موم و دیقایخ و زفت از
هر یکی راستا راست و روغن زیت چندانچه حاجة باشد صفت داروی که ریش تازه را بندد باید بدارد و درست کند بگیرند دم
الاخوین و کف دریا و انزروت و بورهٔ ارمنی و مر و کندر و شیاف ماميثا از هر یکی راستا راست بکوبند و به بیزند بوقت حاجة
پلیته کنند و بر میلی باریک بپیچند با انکبین تازه فرو برند و ازین دارو برین پلیته کنند و بکوش فرو نهند و آنرا که ریشی کوش
درد کند مر و صبر و زعفران با روغن اندر چکانند و اکر حاجة آید اندک افیون با وی بیامیزند و در چکانند و استخوان هلیله
و مازو هر دو سوخته با روغن خیری و در دی روغن کتان در چکانند و آنرا که ریش دور فرو شده بود و بینی و تباه کشته بود
علامت وی آنست که منفذ آواز فراخ شود و باشد که استخوان برهنه شود و زرداب کنده می تراید علاج وی قطران با زهرهٔ
کاو یا زهرهٔ کلاغ که بتازی غراب کویند با شیر زنان آمیخته و زهرهٔ کشف که بتازی سلحفاه کویند با شیر زنان و پلیته که از قرد مانا
و نطرون و عسل و انجره سازند و تخمهاء انجره اندر وی جدا کنند نخست شوخ پاک کنند پس این دارو ها بکار برند و توبال مس و زرنیخ
و عسل و سرکه درین باب داروی قوی است و خبث الحدید سوده چون غبار و آنرا بریان کرده و در سرکه جوشانیده تا بقوام آید
داروی آزموده و داروی خشک کننده است و پاک کننده و آنرا که ریش سخت پلید و شوخناک و ناپاک بود مرهم زنجار و
این هر دو دارو که یاد کرده آمد سود مند بود صفت مرهم زنجار بگیرند زنجار و توبال مس از هر یکی چهار درم عصارهٔ
کندنا یک وقیه انکبین مصفی یک وقیه بسرشند چنانکه رسم است و آنرا که ریم و پلیدی بسیار آید پلیته بزهرهٔ کاو بز
ترکنند و بکوش فرو نهند و جالینوس میکوید کودک نابالغ در پوست انار کرم کنند و در چکانند در کوش را که از وی
ریم بسیار آید سود مند بود و اکر تمتی دراز ریم آید و درد میکند ماهی شور در آب بپزند و آن آب در چکانند و کندر و
و بنفشه بیخ با روغن کل در چکانند و مرهم مصری در چکانند ریش را بشویند و پاک کنند صفت مرهم مصری بگیرند زنجار و کندر
و سرکه و انکبین از هر یکی راستا راست و بپزند و پلیته بدان ترکنند و بکوش فرو می نهند و کروهی این مرهم بدین صفت کنند بگیرند

نیدل

زنجار
انکبین هشت درم سرکه هفت درم زنجار و کندر از هر یکی دو درم یا درمی انکبین را با سرکه بپزند و کف بردارند و
کندر سوده بدو بسرشند و بکار برند و اکر فصل تابستان بود و ریم کنده شود و کرم تولد کند علامة آن بود
که ریش خارش کند و باشد که کرم با ریم بیرون آید آب شیح و آب مرزنجوش و آب برک شفتالو یا بورهٔ سوده اندر
چکانند کرم را بکشد یا روغن مغز شفتالو تلخ با زهرهٔ کاو و خربق و سقمونیا و سرکه جمله کرمها را بکشد و بیرون
آرد و اکر خشکریشه دارد و ریم باز ایستد بدان سبب درد قوی تر شود و روغن کل در چکانند تا خشکریشه بیفتد
پس دارو ها که ریم پاک کند و کوشت برویاند در چکانند و آنرا که خون همی تراید مدت یکهفته باز نباید داشت
مکر که سخت بافراط باشد ما زو اکر انار با سرکه بپزند و عصارهٔ او در چکانند و شیاف ماميثا و حضض در چکانند جمله
باز دارد و عصارهٔ عصی الراعی خنک است و خون باز دارد و عصارهٔ بادروج داغ کننده است و خون باز دارد
پنیر مایهٔ خرکوش بسرکه حل کرده در چکانند و آب لسان الحمل با اقاقیا در چکانند خون باز دارد از بهر آنکه ممکن است
که دفع طبیعت باشد و طریق بحران همچون رعاف و ممکن است که سر ممتلی باشد که کشاده شود باز نباید بست و اکر چنان باشد
که خون در کوش بفسرد آب کندنا با سرکه بیامیزند و نیم کرم در کوش چکانند نافع بود باب هفتم

از کفتار سیوم از کتاب ششم در یاد کردن طنین و دوی و آوازها و دروغین که در
کوش افتد و معالجات آن باید دانست که طنین و دوی و آوازهاء دروغین که در کوش مردم افتد آنرا سببی
بیرونی نباشد و قیاس آن با کوش چون قیاس خیالهاء دروغین است با چشم از بهر آنکه سبب حدوث آواز و سبب
شنیدن حرکت و موج هواء بیرونیست که از قوت دفع سخن کفتن سخن کوی بموج میکند و پذیرفتن آن اشکال حروف
را و رسیدن آن بکوش شنونده و آواز آمدن بتجویف کوش و آن هوا که زندرون کوش است دفع کردن و جنبانیدن
آنرا بشکل خویش کردانیدن پس واجب کند که بسبب این عارض هم حرکت هوا باشد لکن حرکت هوا زندرونی و حرکت
بیرونی با هوا آمیخته تنها دفع هواء بیرونی و حرکت هوا و بخار زندرونی از دو بیرون نباشد یا حرکتی بود آهسته که هوا و
بخار از آن خالی نباشد یا حرکتی باشد قوی و همچنانچه بعضی مردمان که در طوبتها و طبعها چشم ایشان صافی بود خیالها که اجزاء
کوچک ارضی ترکیب افتد پیوسته همی بینند و پیش چشم ایشان بدید می آید و دیکران که چشمها درست و بسلامت است
آن خیالات نه بینند بعضی مردمان نیز که دماغ ایشان و حس سمع و حس شم ایشان قوی تر پیوسته بسبب حرارتی آهسته

که از حرکت بخار اندک بدید آید و اندر هواء اندرونی کوش افتد پس ایشان در کوش خویش آوازی دوغینی بشنوند
بوئیها و ضعیف می یابند و این را ذکاء الحس کویند یکی سبب از اسباب طنین و دوی ذکاء الحس است و این بیماری نیست
و سبب دوم ضعف قوتست چون حال خداوند ذکاء الحس باشد از حرکت آهسته که یاد کرده آمد همچنین منفصل
شود و طنین و دوی تولد کند و این حال مردم ناقه را باشد و این نیز بیماری نیست و آنچه بیرونی ازین دو نوع بود بیماری
بود و بعضی بمشارکت معده و دیکر اندامها بود و بعضی بیماری کوش بود خاصه و جنباننده بخار موج افکنده اندر هوا
که زندرون کوش است قوی تر باشد این جنباننده اما بادی باشد که در حوالی سر و کوش افتاده باشد و اما جوشیدن
صدیدی باشد که از قرحهٔ پالاید و زندرون کوش جمع می شود و اما بحرکتی کرمها باشد که از بخار تولد کند اما امتلاء سر
و تن چنانچه از پس مستی و خفتن از پس طعام بدید آید و اما اضطراب و سوء المزاج کرم که اخلاط را بجوشاند و بخار آن
بجنباند چنانچه بعضی بیماران را باشد اندر ابتداء نوبتهاء تب اندر قوت قی که بعنف کرده شود بدان طنین در دماغ و اضطراب
بدید آید اما افتادن زخمی که بر سر بدید آید و اما خوردن داروی که بخار بجنباند و بجانب دماغ میل کند چون بلبلک و مانند
آن و خوردن طعامی که از وی بخارها خیزد و بجانب دماغ بر آید و هواء کوش را و بخارها ساکن را بجنباند چون سیر و
کندنا و مانند آن و بسیار کسی بود که سبب کرسنکی و تهی معده حرارت غریزی بخارها را بجنباند و اضطرابی بدید آید و از
حرکت طنین و دوی تولد کند و کاه باشد که اندر تن هیچ اضطرابی نباشد لکن بخار غلیظ لزج تحلیل همی پذیرد علامتها
آنچه بوقت پری و تهی معده و بوقت آسایش و بوقت حرکت و اندر کرما و سرما میکاهد و می افزاید به مشارکت همه تن
اکر بمشارکت عضوی بود پیشتری بمشارکت معده باشد و آنچه همیشه بر یک حال باشد و نه کاهد و نه افزاید ماده آن
در سر باشد و آنرا که آواز کوش همچون آواز جوشیدن دیک باشد نشان آن باشد که ماده از همه تن یا از عضوی
بر دماغ می شود و اکر با آواز جوشیدن دیک نباشد و قشعریره باشد نشان آن باشد که در کوش قرحه است و آن
آواز جوشیدن صدید و ریم است و اکر همچون آواز درخت بید نشان آن باشد که بادی بسر و کوش افتاده است
و اکر آواز ضعیف میکردد و باز بلند تر میشود نشان آن باشد که خلطی غلیظ تحلیل می پذیرد و انواع دیکر را اسباب آن
علامات آنکه بود معالجات علاج خداوندان این عارض را از معام کردن در آفتاب و کرمابه و نزدیک آتش نشستن
و انفایهای عنیف و از قی کردن و آواز بلند کردن و بسیار کفتن و قرآن و غیر آن با آواز بلند خواندن و از طعام بسیار

سبب

خوردن و از طعامهای بخار انگیز پرهیز باید کردن و طبع باید که نرم دارند و آنرا که سبب عارض امتلا باشد استفراغ
باید کردن و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن و آنرا که عارض بمشارکت عضوی که بمشارکت همه تن بود نخست
تدبیر استفراغ آن عضو و تدبیر پاک کردن تن باید کردن پس دماغ را بروغن مورد قوت باید دادن و گوی
بروغن بادام تلخ درچکانیدن و هریکی را در خورد تدبیر و علاج کردن چنانچه معلومست و آنرا که عارض اندر
ابتداء نوبتهای تب بدید آید بمعالجهٔ تب مشغول باید بودن و آنرا که سبب این عارض جوشیدن ریم و صدید باشد
علاج او علاج ریم گوش بود و آنرا که سبب ضعف بود مزاج باعتدال باز باید آورد و آنرا که این عارض از پس
سرسام بدید آید تدبیر ناقهان باید کردن و عصارهٔ افسنتین و روغن آن بگوش درچکانیدن و سرکه و روغن
سوسن درچکانیدن سودمند بود صفت قرص آن موحده که درین عارض سودمند بود بگیرند خربق سفید سه درم
زعفران پنجدرم نطرون ده درم همه را بکوبند و اقراص کنند و آنرا که سبب خلطی لزج و غلیظ بود این قرص که یاد کرده
آمده است سودمند بود و طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ حب الغار درچکانند نافع بود و قرنفل نیم درم و مشک دانگی بسایند
نرم و بآب سداب و آب مرزنجوش درچکانند نافع بود و افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودنه و صعتر در آب بجوشانند
تا نیمه بجوشد و سر بخار آن فرود دارند پس از آنکه بحب قوقایا استفراغ کرده بود و آنرا که سبب ذکاء الحس بود روغن گل و
سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند با اندکی افیون درچکانند و حب صنوبر و جندبیدستر با سرکه بسایند و با اندکی
افیون و روغن گل درچکانند نافع بود باب هشتم از گفتار سیوم از کتاب
ششم در یاد کردن کوفته شدن گوش از زخمی که بروی آید و معالجات آن باید دانست که
این حال را بقراط علاج نفرموده است ولکن دیگران فرموده اند چنانچه درین موضع بیان آن کرده آید و آن طلی باشد
از صبر و مر و اقاقیا و کندر با سرکه و سفیدهٔ خایهٔ مرغ سرشته و از مغز نان با انگبین سرشته نافع بود باب
نهم از گفتار سیوم از کتاب ششم در یاد کردن آبی که بگوش در شود باید دانست
که اندر حالی که آب بگوش در شود لختی بلغت اندر آرند و گوش بران نهند و لف را بر گوش بفشارند تا از آن آب
لختی دیگر بگوش اندر شود و بدان آب نخستین پیوندد و بیکپای بر جهند و پس بیکبار دست از گوش بردارند و همه
آب بیکبار بیرون آید و اگر نابره که بتازی آنرا انبوبه گویند بر گوش نهند و بر مزند صواب بود و ممکن بود که

سرفه و عطسه آنرا بیرون افکند و ساق شبت یا ساق بادیان بگیرند مقدار یک بدست و پنبه بر سر آن بپیچد و بروغن
چرب کنند و برافروزند و دیگر گوشی بآن فرو نهند و گرداگرد بهندام بگیرند و صبر کنند تا بسوزد چندانچه تبش آتش
بگوش رسد پس بیکبار برکشند و روغن درچکانند و شیر زنان آب را از قعر گوش برآرد و بیرون اندازد و
کسی را که از آب در گوش درد و آماس تولد کند ضمادی سازند از پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه
و خطمی و تخم کتان و آرد جو بشیر زنان سرشته و بر گوش نهند نافع بود گفتار چهارم در یاد

امراض بینی

کردن احوال بینی و بیماریها که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این گفتار ده بابست
باب نخستین اندر اقسام کز اندر بویائی بدید آید و معالجات
آن باب دوم اندر یاد کردن گند بینی باب سیوم
اندر یاد کردن ریش بینی باب چهارم اندر یاد کردن ناصور
بینی باب پنجم اندر یاد کردن خون آمدن از بینی باب
ششم اندر شکستگی و کوفتگی بینی باب هفتم اندر چیزی که در
بینی اندر ماند باب هشتم اندر خارش بینی باب
نهم اندر بسیاری عطسه باب دهم اندر یاد کردن زکام
و نزله و معالجات آن باب نخستین از کتاب ششم از گفتار
چهارم اندر یاد کردن آفتها که در بویایی بدید آید و معالجات آن باید دانست که آفتها
حس بویایی سه نوع است یکی آنکه باطل شود دوم آنکه ضعیف شود سیوم آنکه از حال طبیعی بگردد و این از دو گونه
باشد یکی آنکه بویها ناخوش و یا خوش آید و از بوی خوش نفرت کند دوم آنکه پیوسته بویها ناخوش همی یابد بی آنکه از
جایی بدو رسد و اسباب این آفتها سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سده سیوم زخمی و آفتی که از بیرون باستخوان
بینی رسد و مصفاة را که منفذ بویایی است بشکند و درهم نشاند اما سوء المزاج از دو بیرون نباشد ساده بود یا با ماده
که در جوهر پیشین دماغ گرد آید یا اندر فزونی که آنرا طبیبان الزایدتان الشبیهتان بحلمتی الثدی گویند و گاه باشد
که سبب سوء المزاج گرم و سرد استعمال داروها باشد که در بینی چکانیده باشند یا در هوا بیرون از اعتدال گذشته مقام

کرده بود اما سده خالی نباشد از آنچه اندر مصفاة چنانکه اندر باب تشریح دماغ یاد کرده آمده است یا اندر غشایی که زیر وی بود
مصفاة خلطی غلیظ یا بادی گرفته شود یا آماسی اندر منفذ تولد کند یا گوشت فزونی بروید و این گوشتی باشد سپید
جانوری که ویرا هزارپای گویند یا رطوبتی از سر بینی فرود آید بدین مجریها اندر ماند و آنرا زکام گویند و اسباب
و علامات و علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید علامتها آنرا که دم زدن از راه بینی دشوار باشد و آواز
گرفته شود نشان سده بود و آنرا که سوراخ گشاده و پاک بود و از انواع سوء المزاج او را در دماغ هیچ نباشد
و تریها که عادتست از دماغ می پالاید و حس بویایی باطل گردد باید دانست که سده اندرون مصفاة است
و آنرا که تریها می پالاید و در بینی سده نیست و حس بویایی باطل یا ضعیف شد یا از حال خویش بگشت باید
دانست که آفت در دماغ است و علامت مزاجها ساده و با ماده طلب باید کرد چنانچه معلومست و در بیماریهای
سر یاد کرده آمده است و آنرا که از بینی پیوسته بوی ناخوش می شنود بی آنکه از بیرون با او می آید باید دانست
که در منفذ بینی او خلطی عفن هست هم بدان علامتها که در باب بیماریهای سر یاد کرده آمده است توان دانست
که خلط عفن کدام خلط است و گاه باشد که رطوبتی تیز به بینی فرود آید و اندرون بینی را بسوزد و ریش کند
و دیر ماند و گنده شود و آن هوا که از بیرون بدو میرسد آن حال بدو رسد و گنده رسد تا خداوند علت هیچ
بوی خوش نیابد و جز گند بدو نرسد و هر بیماری که اندر بیماریهای حاده بوی مشک یا بوی گل تر و بوی روغن
گاو همی یابد بی آنکه از بیرون بوی می رسد و بیمار بد حال و علامتهای بد ظاهر میگردد باید دانست که مرگ
نزدیکست معالجات آنرا که سبب سوء المزاج دماغ باشد تأملی باید کرد که تا سوء المزاج ساده است
یا با ماده علاج آن بنطولها و بخارها کفایت بود چنانچه اگر سوء المزاج گرم باشد نطول سازند از بنفشه و بابونه
و گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ بید همه را در آب بجوشانند و آن آب بر سر او می ریزند و سر بخار آن میدارد
و اگر سنگی گرم کنند و سرکه بروی چکانند و بینی بخار آن دارند تا بخار به بینی برآید سودمند بود و اگر سوء المزاج
سرد باشد نطول از بابونه و اکلیل الملک و صعتر و شبت و درمنه ترکی و مرزنجوش سازند و صعتر و سداب و پودنه
با سرکه بجوشند و سر بخار آن فرود دارند و تدبیر دیگر موافق آن کنند و اگر سوء المزاج با ماده بود نگاه باید کرد که ماده
علت کدام خلط است نخست باستفراغ آن خلط مشغول باید بودن چنانچه در علتها و علاج بیماریهای سر

سر یاد کرده آمده است پس نطول و بخارها بکار باید داشتن و غرغره و عطسه فرمودن و آنرا که سبب باطل شدن
حس بویایی سده بود علاج بداروهای گشاینده باید کردن و سعوطها و نطولها بکار داشتن صفت داروی گشاینده بگیرند
بول شتر عربی و در آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت بآب مرزنجوش حل کنند یا بآب چغندر در بینی چکانند سودمند
بود صفت داروی دیگر بگیرند زرنیخ سرخ و پودنه دشتی و بسایند نرم و ببول شتر عربی تر کنند و بآفتاب نهند
و هر روز دو بار بجنبانند و بگذارند تا خشک شود و اگر بول دوباره تازه کنند قوی تر باشد و چون خشک شود آنرا
هم ببول شتر تر میکنند و مقدار یک درم بر آتش افکنند و قمع در سر آن نهند و سوراخ بینی هم ببول شتر تر کنند و مقدار
یک درم بر سر نایرهٔ قمع می نهند تا دود به بینی بر شود صفت داروی دیگر بگیرند خربق سیاه و بوره و شونیز
همه را بسایند و با زهرهٔ گاو بیامیزند و در بینی چکانند سودمند بود صفت داروی دیگر بگیرند زهرهٔ کبک و
شونیز و شحم حنظل و خربق سپید از هر یکی راست راست همه بکوبند و بیزند و شیاف کنند بشکل عدس و بوقت
حاجت بروغن مرزنجوش بسایند و به بینی اندر چکانند و هرگاه که چیزی به بینی درخواهد چکانیدن نخست بفرمایند
تا خداوند علت دهن پر آب کند و سر پس افکند و خرقها تر کرده بآب گرم بر سر او نهند پس دارو چکانند
تا کار دارو تمام آید و کندش سوده در دمند سودمند بود و سیسنبر و مرزنجوش پیوسته بوییدن سود دارد و
میعه خشک و کندر بر آتش افکندن و به بینی بیمار بداشتن سودمند بود و سده ضعیف را شونیز با سرکه تر کرده دو
روز پس بریان کرده و کوفته و بوییدن کفایت باشد و هرگاه که از پس دارو که در بینی چکانند بسوزد قطرهٔ روغن گل
درچکانند تا سوزش بنشاند و آب گرم بر سر او ریزند و حسو گرم دهند تا بیاشامد و این که سده بادی غلیظ بود
که بمنفذها مصفاة اندر ماند بگیرند فلفل سپید و هزار اسپند و بکوبند نرم و با روغن بادام تلخ گوی به بینی در چکانند
و بخار صعتر و سداب و پودنه با سرکه پخته سودمند بود و آنرا که سبب سده بواسیر بود یا گوشت فزونی علاج آن
در بابی جداگانه یاد کرده آید و علاج سده زکام هم اندر باب علاج زکام و نزله یاد کرده آید و علاج ریش و
گند بینی هم اندر بابی دیگر یاد کرده آید و آنرا که حس بوی خوش یابد و حس بوی ناخوش نیابد جندبیدستر بوییدن
و سوده آنرا به بینی برکشیدن نافع بود و آنرا که حس بوی ناخوش همی یابد و حس بوی خوش نیابد مشک بوییدن و
به بینی برکشیدن سودمند بود باب دوم از گفتار چهارم

آن کتاب ششم در یاد کردن کندی بینی و معالجات آن باید دانست که اسباب این علت پنجگونه است یکی بخار عفونت از سینه و شش و معده بسر براید و بوی دهان و بینی ناخوش کردد دوم انکه خلطی تیز در منفذها بینی عفن کردد و کوشت بینی را ببوزد و ریش کنده شود سیوم انکه خلطی بد اندر استخوان که آنرا مصفاة کویند کرد اید و آنجا عفن کردد چهارم انکه استخوان مصفاة بسبب فرود آمدن خلطها بد عفونت پذیرد و تباه شود و علاج آن دشوار باشد پنجم انکه در بینی بواسیری و ریش کهن کشته و عفن شده معالجات آنرا که بخار و عفونت از سینه براید نخست سینه و معده پاک باید کرد و آنرا که عفونت در مصفاة بود نخست بتنقیه دماغ مشغول باید بودن پس بدارو ها که عطسه آرد و دارو ها که منفذها پاک کند و بر داید بکار داشتن و غرغره کردن و آنرا که بسبب علت ریش بینی بود ذکر ناسور بینی علاج هر یک در بابی جداکانه یاد کرده آید اما تدبیر بینی و پاک کردن منفذها چنان باید کرد که هر وقت که داروی بکار خواهد داشتن نخست بینی را بشراب ریکانی بشویند و آنرا به بینی برکشند و دارو ها که بینی در دمند و آنچه پلیته کنند و بدو در نهند دارو ها باید که از سعد و سنبل و نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و برک مورد و برک کل سرخ و صبر و مروا و اقاقیا و مازو و سک و کافور و مشک باز ند مفرد و مرکب چنانچه صواب بینند صفت داروی که اندر دمند بکیرند قصب الذریره و کل نسرین از هر یکی یکدرم سعد و سنبل از هر یکی چهار دانگ برک مورد نیم درم مشک چهار دانگ کافور جه قلیمیا و نمک اندرانی از هر یکی چهار قیراط همه را بکوبند و پلیته با انگبین فرو برند و بدان دارو ها در کرد انند و به بینی فرو نهند و بهترین علاجی درین علت آنست که بول خر در چکانند آزموده است و سود مند که خلاف نکند و عصارهٔ پودنه سود مند است و اقراص اندروخورون که اندر تریاق بزرک بکار آید بشراب انکوری بسایند و در چکانند و دار شیشعان بشراب در پزند و در چکانند و خربق سپید کوفته و بیخته و صدف سوخته در دمند سود مند عود بلسان کوفته و بیخته در دمند سود مند بود و آنرا که ماده عفونت در مصفاة بود خردل کوفته در سکنجبین بروری حل کنند و بدان غرغره کنند و بر اثر آن غرغره دیگر کنند بدین کونه بکیرند سنبل و سعد و قرنفل و مشک همه را در شراب ریکانی بپزند و بدان غرغره کنند و آنرا که ماده در دماغ باشد بر میان سر داغ برنهند و اکر برابر کوش چنانچه میل بسوی صدغ بود از هر دو سو داغ برنهند بغایت سود مند بود باب سیوم از کفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن ریش بینی باید دانست که ریش بینی سه کونه است یا خشک بود و خشکریشه بر می آرد

بزها کوچک یا ریشی بود که تر بود و کنده معالجات باید دانست که بینی عضوی است ترتر از کوش و خشک تر از چشم بدین سبب باید که دارو ها کوش میل بخشکی دارد و دارو ها چشم میل بتری و دارو ها بینی میان این و آن باید و هر کاه که علاج خواهد کرد نخست رک قیفال یا رک بینی باید زدن یا بر پس سر حجامت کردن و اکر سر و تن سخت ممتلی باشد پس از فصد و حجامت حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر باید خوردن تا سر و تن از ماده بد پاک شود اما ریشها خشک را که با خشکریشه بود موم روغن که از موم صافی و مغز ساق کاو و روغن نیلوفر و روغن بنفشه یا روغن کل سازند می باید مالیدن و اکر روغن از زیت انفاق سازند بهتر بود و زیت انفاق از غورهٔ زیتون کیرند و اکر ریش سخت خشک بود کثیرا کوفته و بیخته و لعاب اسپغول و لعاب خطمی و روغن بنفشه بهم بزنند و طلی کنند نخست کثیرا در لعاب کنند تا تر کنند و بمالد تا حل شود پس بمالد پس روغن بمالد و در چکانند و بهم بزنند صفت موم روغنی دیگر بکیرند روغن ناردین و پیه بط و پیه مرغ خانکی و مغز ساق کاو و موم زرد و اندکی انکبین همه را بکداز ند و بر شند چنانچه رسم است صفت طلی دیگر بکیرند سرب سوخته و شراب کهن و روغن مورد همه را بسایند و بر آتش نرم بپزند تا سطبر شود و در خبره مسین بکار کنند اکر سرمه کرده اندر طلی اسفیداج و مرداسنگ زیادت کنند و اکر سر مه کهن کردد بکیرند مرداسنج چهار درم شب یمانی چهار درم سلاب تر دو درم همه با روغن مورد بسایند و مرهم کنند و ریشها تر و بواسیر را بکیرند آب انار ترش و در دیک مسین بپزند تا بقیه باز آید و پلیته بدان آلوده کنند در بینی فرو نهند صفت مرهم نافع که ریش بینی را پاک کردانند بکیرند زاک سیاه و قلقطار و مورد از هر یکی هفت درم قلقدیس شش درم شب یمانی و زراوند کرد و مازو و توبال مس از هر یکی چهار درم بورهٔ ارمنی سه درم و نیم کندر یکدرم همه را بکوبند و به پزند نرم و با مقدار ده استار سرکه تیز بپزند تا بقوام انکبین آید و پلیته بدو آلوده کنند و به بینی اندر نهند سود مند بود صفت داروی دیگر که ریش بینی را پاک کند و خون از بینی باز دارد بکیرند شب یمانی و مورد و نیخ از هر یکی چهار درم زراوند دو درم اقلیمیا سیم دو درم مازو یکدرم روی سوخته یکدرم و نیم کز مازک و کلنار از هر یکی سه درم بورهٔ ارمنی یکدرم و نیم زاک سیاه و قلقطار و قلقدیس از هر یک دو درم سرب سوخته سه درم کندر سه درم همه را بکوبند و به پزند و سرکه بپزند چنانچه بقوام انکبین باشند و پلیته کنند و به بینی در نهند و بعصارهٔ چند ر شستن و پلیته بدان تر کردن و بینی در نهادن تنها و با دارو ها دیکر بغایت سود مند بود و اقراص اندرو خوردن کاهی بشراب حل کرده و کاهی بسرکه و شراب سود مند بود باب

چهارم از کفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن ناسور بینی و کوشت فزونی و معالجات آن باید دانستن که ناصور بینی دو کونه است یکی آنکه کوشت نرم باشد سپید بی درد بی آنکه از وی تری بیالاید دوم کوشتی باشد سرخ و تیره و با درد و از وی زرداب کنده همی بالاید و بسیار باشد که در بینی کوشت فزونی بدید آید و رنک سخت تیره بود و کام نیز آماس کیرد اما صلب کان افتد که ناسور ست و آن سرطان بود لامحاله علامت فرق میان ناصور و سرطان آنست که ناسور بیشتر از پس سرسام و نزله مزمن بدید آید و نرم بود و کاه بود که دراز شود و سر از بینی بیرون آرد و کاه باشد که بکام بیرون آید و سرطان تیره و صلب بود و از وی هیچ تری نپالاید و از سبب صلبی و تیرکی با درد باشد و اعراض سودایی بران کواهی دهد معالجات طریق ناسور آنست که دو کونه کنند یکی بدارو و دیکر بدست کاری و بریدن و تراشیدن اما از دارو ها داروی که آنرا پاک کند بی درد و رنج لکن بروز کار دراز پس آنکه بکیرند انار ترش و تازه و با پوست بکوبند و بیفشارند و آب او را با ثفل او نیم پخته کنند و بکیرند در طاس مسین کنند و بکذارند و روزی دیکر ثفل از وی جدا کنند بکوبند نرم و بسایند و از وی شیاف کنند و هم با آب او نرم میکنند و در بینی بچکانند و اکر درین شیاف بوقت پختن اندکی نوشادر در افکنند قوی تر بود و اکر انار ترش تازه حاضر نبود پوست انار بکوبند و در آب انار دانک بپزند روا باشد صفت داروی دیگر بکیرند اشنان سبز یکجزو و مرصافی یکجزو هر دو را بهم نرم بسایند و پلیته کنند از کتان و به بینی اندر نهند جوز السرو دو جزو و آنرا با انجیر بکوبند و پلیته کنند از کتان و به بینی اندر نهند صفت داروی دیگر بکیرند پودنه کوهی خشک بکوبند و به پزند و پلیته هم با آب پودنه یا بسرکه یا شراب تر کنند و درین پودنه کوفته در کردانند و بینی در نهند صفت داروی قوی بکیرند مس سوخته و شب یمانی و توبال مس و بیخ سوسن سپید و زاک سیاه و قلقطار و قلقند و نطرون را استار است همه را بکوبند نرم و بینی در نهند و اکر پلیته بشراب انکوری یا بسرکه یا با آب پودنه یا با آب انار ترش که با پوست کوفته باشد و فشارده تر کنند و بانی دارو در کردانند بینی در نهند سود مند بود صفت داروی دیگر بکیرند قلقدیس و قلقطار و زنجار و زاک سیاه و شب یمانی را استار است و بپزند نخست ناصور را بیازند و بعد از ان این دارو بکار دارند چنانچه دارو ها دیکر اما طریق دستکاری و بریدن و تراشیدن چنان باشد که کاردی سازند نیم کرد چون نایرهٔ باریک و تیز و آنرا به بینی در کنند و میکردانند تا کوشتها

وانلاکرد اندم

فزونی ببرد و بتراشد پس سرکه و کلاب بینی باز کنند و بشویند و پر مرغی بکیرند و خرقه بر و پیچند و آنرا با آب انار ترش و عفص آن تر کنند و بدان دارو ها که یاد کرده آمده است در کردانند و بینی اندر نهند و نکذارند که منفذ بینی بهم برود و بروید و بسته شود و اکر ناسور زندرون تر باشد و آلت بریدن بدو نرسد دستکاری غشاری سازند از ابریشم یا از موی اسب و منشار تبازی اره کویند و این چنان باشد که موی بکیرند و کره کره بزنند تا کره بجای اره باشد و سوزنی سازند از سرب و آنرا خم اندر دهند و این موی را بسوزن اندر کشند و سوزن را بسوراخ بینی اندر کنند و از منفذی که از پرون بکام آید بیرون آرند و هر دو سر موی بکیرند و آنرا بر سان اره باری چند بکشند تا کوشت را بر دو منفذ ها کشاده شود تا عطسه آرد تا پارها کوشت را بر دو منفذ کشاده شود پس عطسه آرد تا پارها کوشت که بریده شده باشد بیرون آید پس بشویند و پس بسرکه و کلاب و دارو ها در دمند و دستکاری و دارو ها قوی پس از ان باید که استفراغ کرده باشد و تن پاک کرده و سرطان بهیچ وجه نشاید جنابیدن نه دارو بدو شاید بردن و نه شاید بریدن و جز بوییدن و فصد و تن از مادهٔ سودا پاک کردن مشغول نشاید بود و کوشت فزونی را نخست بفصد و اسهال تن پاک کنند پس شیافی از انار ترش کوفته و فشارده هم اندران پلیته سازند و بینی در نهند نافع بود و صفت این شیاف در اول این باب یاد کرده آمد و اکر این شیاف از سه انار سازند صواب تر بود یکی ترش و یکی شیرین و یکی تمام و نارسیده و تلخ اما اکر کوشت سخت باشد ترش بیشتر کنند و اکر چیزی همی تر ابد نارسیده بیشتر کنند و کروهی کفته اند که قلقطار و زنجار و نوشادر اندرین شیاف زیادت کنند و هر کاه که ازین شیاف لول شوند شیاف بیرون کنند و بینی را با آب این انار ها که یاد کرده آمد طلی کنند صفت داروی نافع بکیرند شب یمانی و مرصافی از هر یکی یکجزو و قلقطار و مازو از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بینی در دمند و دارو ها که در علاج این علت سود مند بود و اکر از قوت دارو ها آماس کند روزی چند آسایش دهند و موم روغنی که از موم صافی و روغن و انکبین ساخته باشند طلی کنند و با دارو بکار می برند تا بیفتد و هر کاه که آماس میکند آسایش میدهند و خوب بنطی بکوبند و پشم پاره با آن آب تر کنند و بینی در نهند کوشت فزونی را خشک کند و بیفکند و اندر جوز سرو همین منفعت باشد و اکر زاک سفید بسایند و بامداد و شبانکاه در بینی در دمند خشک کند باب پنجم از کفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن خون آمدن از بینی و معالجات آن باید دانست که سبب خون آمدن

رعاف

از بینی سه کونه باشد یکی آنکه قطره چند آید خود باز ایستد دوم آنکه قطره قطره آید و بسیار کردد و دیر باز ایستد سیوم آنکه یکبار آید و اسباب آنکه بسیار آید چهار کونه است یکی آنکه خون در تن غالب شود و بجوشد و رکی کشاده کردد دوم آنکه رکها و شریانها دماغ کرم کردد و بجوشد و صداعی صعب تولد کند و سر رکها و شریانها کشاده شود و آنچه ازین کونه بود آنچه از شریانها آید علاج اندک پذیرد سیوم بحران بیماریهاء حاده چهارم آسیبی و زخمی که بر سر آید و سبب آنکه قطره قطره آید بخاری کرم که بدماغ بر آید و رکها کرم کند و سر رکی کشاده شود و کاه بود که خون آمدن منفعت و راحت بود و رنگ روی باعتدال باز آورد و منفعت مردم خون آلود کرم مزاج را و خداوند دماغ و جکر کرم و خداوند ذات الجنب را سودمند بود بلکه سودمندتر از آن باشد که خداوند ذات الریه در جمله بیماریها حاده و خداوند آبله و حصبه را سودمند بود و بحرانی بزرگ بود و آنرا که سبب مضرت باشد ضعف آرد و رنگ زرد شود یا تیره کردد و لاغری پدید آید و اطراف سرد شود و اگرچه باز آید عاقبت آن محمود نبود و از ضعیفی جکر و استسقا ایمن نتوان بود علامت تفرق میان خون که از رکها سر و بینی آید و میان آنکه از شریانهاء دماغ آید آنست که خون شریانی رقیق و سرخ و تنک کرم بود و بعضی باشد که بزودی آید و کاهی ساکن شود و باز معاودت میکند معالجات اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب پری رکها بود بزودی باز نشاید داشت و آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر از حد بکذرد و قوت ساقط میشود تدبیر باز داشتن باید کرد و رک زدن بهترین و صوابترین علاج است و لکن رک باریک باید کشادن و از آن جانب باید کشادن که خون همی آید و خون اندکی بیرون باید کرد چنانچه ماده بدین جانب میل کند و داروها که خون آمدن باز دارد بعضی قابض است و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و فزاینده و بعضی لزج و تیره کننده و بعضی تیز و داغ کننده و بعضی بخاصیت باز دارد و بعضی آنست که از آن معانی دو معنی یا سه معنی در وی است اما داروها قابض چون عصارهٔ لحیة التیس و چون اقاقیا و کلنار و کل سرخ و عدس و مازو و عصارهٔ برک انبرباریس و برک عصی الراعی و مانند آن داروهاء سرد کننده چون افیون و کافور و تخم بنج و تخم کوک و عصارهٔ لسان الحمل و باقلی و داروهاء سوری چون کرد آسیا و خاک کندر و داروهاء داغ کننده چون قلقطار و انواع زاکها و داروها که بخاصیت باز دارد چون سرکین خوک و آب بادروج و آب پودنه است و ازین جمله داروها داغ کننده کمتر و باحتیاط باید داشت از بهر آنکه سر جراحت را بسوزد و داغ کند و خشکریشه برارد و بیم بود که اگر خشکریشه برارد بیفتد و خون آمدن حادث

کند و بتر از بار نخست آید از بهر آنکه هرگاه که خشکریشه بیفتد سر رک فراختر شود صفت ترکیبی که خون آمدن باز دارد بکیرند آب شکوفه خرما و اقاقیا از هر یکی نیم اوقیه و کافور یک حبه به بینی اندر چکانند و عصارهٔ لحیة التیس با کافور و آب کشنیز تر و آب خیار با کافور و عصارهٔ بادروج با کافور و عصارهٔ لسان الحمل با کافور و کل مختوم و عصارهٔ عصی الراعی و عصارهٔ سرکین خر که تازه افکنده باشد سخت نافع است و آزموده و اگر بچیزی قابض داغ کنند حاجت آید زنکار ببرک بسایند و اندر چکانند اندک و آب لسان الحمل با کلنار سوده نرم است و قابض و اگر بچیزی فرا اندازه حاجت آید افیون در آب کل حل کنند در چکانند و لکن سخت اندک باید و با فراط نشاید بهیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاجی صوابست صفت ترکیبی دیگر بکیرند پلیته و بحبر تر کنند و زاک بروی براکنند و به بینی در نهند صفت دیگر بکیرند اقاقیا و قلقطار و موی خرکوش و خاک کندر و زاک سیاه و حبر همه یکی بیم باب تر کنند و بر سرشند و پلیته سازند و بینی در نهند نافع بود صفت ترکیبی دیگر بکیرند قلقطار و زاک و اندکی زنجار و پلیته کنند و کرد زاج سفید و کرد آسیا و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاک از هر یکی راست راست بکیرند و بینی اندر دمند بنایره تا دارو بقعر بینی اندر رسد و هرگاه که دارو در دمند بینی را بکیرند ساعتی نیک تا خون باز ایستد و آنچه بکام همی آید می اندازند صفت طلی بکیرند آب برک بید و آب برک اطراف رز و آب برک امرود و آب برک آبی و آب عصی الراعی و برک مورد تر کوفته و کلاب همه را بامیزد و سرد کنند و خرقه بدان تر کنند و بر پیشانی و سر می نهند صفت طلی دیگر آرد جو و خطمی و کل ارمنی و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و جلنار و صندل و اندکی کافور و افیون همه بسرکه بسرشند و بر سر و پیشانی طلی کنند و اگر آنچه بسرکه طلی کرده بر پیشانی طلی کنند صواب بود و سنک آسیا کرم کردن و سرکه بدان ریختن و سر بخار آن فرو داشتن سودمند بود و کفته آمده است که رک قیفال زدن صوابست لکن آنرا که خون قطره قطره می آید چون اندک اندک بر دارند و آنرا که خون بیکبار می آید چندان بر باید داشت که بحد غشی رسد تا خون در حال باز ایستد و طبیب این علاج بحکم مشاهده تواند کرد و پیشی ازان باید کرد که قوت ساقط شود و این آنوقت باید کرد که خون بسیار و بقوت می آید و تاخیر نباید کرد حجامت بر پشت سر سودمند بود و سخت نباید زدن که مقصود جذب است از پس فصد اگر حاجت آید محجمه بر نهادن صواب باشد اگر از بینی راست می آید محجمه بر جگر باید نهادن و اگر از جانب چپ می آید بر سپرز نهند و اگر از

دو جانب آید بر هر دو جانب نهند و اطراف بستن سخت سودمند بود تا بدان حد که تا خایه ببندد صواب بود و کوشها بستن هم صواب بود و سر پوشیدکان را پستان به بندند و در آب سرد نشانند چندانکه طاقت دارند و آب در دهان کرفتن علاج صوابست و جایی که آب سرد بود برف و یخ سرد کنند آنرا که سبب بغیتی و کرمی خون باشد و جوشیدن آن پس ازانکه این تدبیرها کرده باشند تدبیر آن باید کرد که خون را قوام دهند و حرارت بنشانند بشراب عناب و شراب خشخاش و غذا طفشیل بعدس با آب غوره یا آب سماق و خایه مرغ نیمبرشت و پنیر نو و مغز مرغ خانکی بهترین غذاست خاصه کسی را که خون آمدن بسبب زخمی و آسیبی بود و نکاه باید داشت که اگر چیزی بکام فرود آید بمعده فرو نشود چه اگر بمعده فرو شود معده بادکیرد و نبض ضعیف کردد و غشی افتد پس اگر ناکاه فرو شود بزودی تدبیر قی باید کرد تا بزودی بیرون آید و در معده ازان هیچ نماند و اگر از معده فرود کذرد تدبیر حقنه باید کرد و باید دانست که کاه باشد که در بیماریهاء دماغ تدبیر آن باید کرد که خون از بینی بیرون باید و طبیبان قدیم از بهر این کار آلتها و داروها ساخته اند و بدان سبب از بیماریها شفا پدا شده صفت شیافی که از بهر این کار ساخته اند اطباء ما تقدم و منفعت آن یافته بکیرند کندش و موبزج و فرفیون همه را بکوبند و بزهره کاو بسرشند چنانچه رسم است و شیاف سازند و بکار برند نافع بود باب

ششم از گفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن شکستگی و کوفتگی بینی باید دانست که شکستگی و کوفتگی بینی علاج اندر باب شکسته بستن یاد کرده آید بعد ازین و آنچه مخصوص است بعلاج بینی آنست که بینی را پنبه اندر نهند یا چیزی دیگر که بینی راست دارند و هر ساعت این پلیته را از بینی بیرون میکنند و بیرون راست میکنند برفق و باز بجای می نهند و طلی بر می کنند از بیرون بینی صفت بکیرند صبر و ماش و زعفران و وامک و مسک و کل ارمنی و خطمی و لادن همه را باب کشنیز بسرشند و طلی میکنند سودمند بود باب

هفتم از گفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن بیخ چیزی که در بینی افتد باید دانست که تدبیر بیرون آوردن چیزی که اندر بینی ماند داروهاء عطسه آورنده است که در موضع خویش یاد کرده آید به بینی اندر دمند و سوراخ بینی که خالی است و چیزی در افتاده بیخ سخت و بماند بکیرند و از سوی نفس فرو کیرند چون عطسه فرو داید بقوت عطسه آن چیز فرود آید العلم عند الله

باب هشتم از گفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن خارش بینی باید دانستن که سبب خارش برامدن بخار کرم تیز بود بر سر دماغ یا مقدمه نزله و زکام باشد و مقدمهٔ خون آمدن از بینی یا علامت آبله و حصبه معالجات آنرا که سبب برامدن بخار باشد تن و معده را از آن پاک باید کرد و دماغ را ببویها قوت دادن چون صندل و کلاب و کافور و چون سرمه و کلاب و روغن کل و سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی بخار از دماغ باز داشتن و آنرا که خارش بینی مقدمهٔ خون آمدن باشد رک قیفال زنند و طعامها که در علاج خون بینی یاد کرده آمده است فرمودن و آنرا که مقدمهٔ زکام بود بعلاج منع آن مشغول باید بودن اما آنرا که مقدمهٔ آبله و حصبه بود علاجها که اندر انواع تبها یاد کرده آمده می باید فرمود که سودمند بود باب

نهم از گفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن بسیاری عطسه باید دانست که عطسه حرکت دماغ است بسبب یاری هوای بیرونی که بدو رسد از راه بینی در کشد و این حرکت از جهت خلطی تیز است که بدو رسد و این عطسه مر دماغ را همچون سعالت مر شش را او شیخ رئیس رحمه الله میگوید که روی کان برده اندکه عطسه آنوقت باشد که خلطی بد اندر دماغ مستحیل شود و هوا کردد تا دماغ آنرا بیاری هواء بیرونی دفع تواند کرد و چنان نیست بلکه یاری هواء در عطسه آنست که تن از هواء بیرونی ممتلی کردد و هواء بیرونی بهواء اندرونی بپیوندد و مماس دماغ و خلط بد شود و حرکت عضلهاء سینه و حجاب هوا را بجنبانند تا دفع دماغ بقوت جذب هوا و قوت این عضلها بجنباند و خلط از جای کنده شود و هندوان گفته اند که در حال عطسه باید که سر پیشی دارند تا بر سینه و کردن پیچیده نشود و روی از یک سوی نشاید کرد تا عطسه راست بیرون آید و رک یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و مانند این مضرتی تولد نکند و بسیاری عطسه پنج کس زیان دارد یکی خداوند زکام در ابتداء زکام از بهر آنکه ماده زکام ساکن باید تا پخته شود و عطسه نگذارد تا ساکن شود بدان سبب خام بماند و کار دراز کردد دوم در انتها زیان دارد و قوت ساقط شود و دماغ را ممتلی کند سیوم کسی را که المی افتد که دماغ او بدان سبب خام بماند و کار دراز کردد و بسبب حرکتی کرم شود و ماده را بجوشد چهارم کسی را که در سینه ماده بسیار باشد زیان دارد و هم از برای اینمعنی که یاد کرده آمد پنجم کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد که رکهاء بینی را بکشاید و خون آورد و سه کس را سودمند بود یکی آنکه اندر سر او بخاری آید که بادی یا ماده اندک بیخ سودمند بود کرانی سر را بر کرداند دوم آنرا که در دماغ ماده

بخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود چون بخته عطسه دلیل قوت دماغ باشد بدین سبب است که هر بیماری که بمرگ نزدیک
بود و عطسه نتواند داد آنرا که خواهد که عطسه دهد اگر بدارو عطسه نتواند آورد امید از وی بر باید داشت سیوم
زنان را در وقت زادن عطسه سودمند بود و بر بیرون آمدن فرزند و مشیمه یاری دهد معالجات هر که خواهد
که عطسه باز دارد روغن گل خوشبوی و روغن بید به بینی اندر چکانند و بالشی گرم کرده در زیر قفا نهادن
و سیب و اسفنج بجدی بوییدن عطسه باز دارد و تفکر و شغلها بمهمات و صبر کردن و بتکلف باز گردانیدن سودمند بود
و چشم و گوش و اطراف مالیدن و کام و دهان فراخ باز کردانیدن سودمند بود و چشم عضلها بروغن مالیدن
خاصه عضلهاء بنا گوش را و بدقت اندر چیزی نگاه کردن و بر بستر همی کردیدن اندر باز داشتن عطسه یاری دهد
و کردو دود سخت زیان دارد و کرده گوسفند بگیرند و بآتش بریان کنند و آبی که از آن می چکد همی گیرد و بینی
کودکان باز کنند در چکانند عطسه کودکان باز دارد و آنرا که بعطسه آوردن حاجت افتد کندش و خربق سپید و
پلپل و جند بیدستر و خردل مغز و دو وکب کوفته و بیخته و پر مرغ بدان تر کنند و بینی اندر کشند عطسه آرد و عاقرقرحا
و سداب دشتی و صبر همچنین عطسه آرد و مردم محرور را صواب آن بود که ازین داروها چیزی بویند و به بینی اندر
نکنند و افیون و زراوند و گل تر و کندش و پلپل این جمله عطسه آرنده است و آزموده و نافع باب
دهم از گفتار چهارم از کتاب ششم در یاد کردن زکام و نزله و
اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که زکام و نزله هر دو مشترکند از بهر آنکه هر دو علت
بعضی ص
ماده آن از دماغ فرود آید لکن از طبیبان آنرا که بجانب بینی فرود آید و منفذ بینی بگیرد و حس بویایی ببرد زکام
گویند و آنرا که بجانب حلق و سینه فرود آید نزله گویند و قیاس این نزله با دماغ همچون قیاس علت ذرب است با
معده و ذرب اسهالی است که سبب آن ضعیف معده است و عاجزی او از گواریدن طعام و این چنان باشد که هر
طعام که خورده بیش در معده نیک نگوارد و در معده بماند و بدان سبب در معده رطوبتها گرد آید و بهر طعام که
بدو رسد او را تباه گرداند و ناگواریده بلغزد و قوت دافعه معده آنرا دفع کند و با معا فرود آید و همچنین هر گاه
که رطوبت بسیار بجانب دماغ برآید و دماغ آنرا نتواند گواریدن قوت دافعه آن رطوبت را ناگواریده دفع کند و بجوبها
افکند که در زیر اوست و باندامها فرود آید و شک نیست که موضع دماغ بر بالای معده و همه اندامهاست و
حرارت

غریزی همیشه باندازه خویش همه رطوبتها را می جنباند و می پزاند و از پزانیدن آن بخاری بدید همی آید و هر بخاری که
در معده و دیگر اندامها بجنبد جنبیدن آن حرارت است و مثال پزانیدن و باز فرود آمدن این بخارها و رطوبتها همچون
کارگاه گلاب گران است که عرق گل بقوت آتش ببالا آید و ببالا بر آید و اندر سر دیگ گلاب گردد و چون بسیار
گرد شد بدان منفذ که فرو سوی است فرود آید و معده نزله بعضی گرم و رقیق و تیز و بعضی سرد و غلیظ آمار قیق بعضی تیز
و سوزاننده و تلخ بود و بعضی ترش و نزله غلیظ بعضی شور باشد و بعضی طعم ناخوش دارد و هیچ طعم ندارد و هر گاه
بعضی ص
که نزله زود بخته نگردد و زایل نشود سبب بیماریها بسیار بود و بهر اندام که فرود آید بیماری تولد کند اگر بچشم فرود آید بیماریها
چشم تولد کند و اگر بگوش فرود آید بیماری گوش تولد کند و اگر به بینی فرود آید ریشها و بیماریهای بینی تولد کند و اگر بکام
فرود آید بیماریهاء ملازه تولد کند و اگر بحنجره و حلق فرود آید خناق تولد کند و اگر بمعده فرود آید درد معده و
جوع الکلب و ذرب و ریش روده تولد کند و اگر بشش فرود آید علامت سرفه و ذات الریه و سل تولد کند و اگر بجانب
فرود آید آماس پهلو و ذات الجنب و شوصه تولد کند و اگر بروده فرود آید اسهال دلمغی و سحج و ریش روده تولد کند
خاصه اگر ماده شور و ترش بود یا تیز و اگر غلیظ و خام و مخاطی باشد قولنج تولد کند و اگر قوت دافعه دماغ ضعیف
بود یا منفذها که فرو سوی دماغ است گرفته تیز و خلطی غلیظ درمانده بخارها و رطوبتها در دماغ بماند و اگر در تجویفها
و در منفذهای دماغ بود و بسیار باشد که سکته آرد و اگر کمتر بود صداع آرد و اگر در رگهاء دماغ بود و اندکی بود صداع و
شقیقه آرد و اگر بسیار بود و سوخته گشته مالیخولیا آرد و اگر بگوهر دماغ یا بغشاء دماغ باشد سرسام آرد گرم و سرد و سبات
و مانیا و اگر در رگهاء سرد دماغ بود دوار و سدر آرد و اسباب نزله و زکام دو نوع است یکی اندرونی و دیگر بیرونی
بشق
اندرونی هم دو نوع است یکی آنست که هر گاه که در دماغ سوء المزاج گرم بدید آید یعنی که دماغ گرم شود تر بهار آنکه
کشد فزون از آن که تواند گواریدن و تحلیل کردن تا بدان سبب فزونیهاء بسیار در دماغ گرد آید و از وجهی دیگر هر
اندام که در وی نوعی از انواع سوء المزاج بدید آید و ضعفی در وی بدید آید بدان سبب از هضم و تحلیل فزونیها که بدید آید
عاجز گردد و بدین دو وجه تریهاء فزونی در دماغ بسیار افتد و قوت دافعه بجهد خود آن فزونیها دفع کند زکام و نزله
تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف دوم آنست که هر گاه که مزاج دماغ سرد شود همه تری که بوی رسد سطبر گردد
و بعضی دو در وی بماند اگر قوت دافعه قوی بود جهد کند و آنرا به بینی و حلق فرو افکند نزله و زکام سرد تولد کند

حدهم و اگر قوت دافعه ضعیف بود انواع علتها بدید چون سکته و صرع و سبات و مانند آن تولد کند و اسباب بیرونی
هم دو نوع است یکی آنست که حرارتی فزونی بدماغ رسد و رطوبتها که در وی بود بجنباند و به بینی و حلق فرود
افکند و این چنان باشد که در آفتاب یا در گرمابه یا نزدیک آتش توقفی بیشتر اتفاق افتد و یا فصل تابستان در خانه
گرم که هوای بیرونی در وی گذر ندارد که در شود یا بوی چیزی گرم چون مشک و جند بیدستر و غیر آن بدو رسد تا
بدین سبب رطوبتها بجنبد و به بینی و حلق فرود آید و سبب دوم آنست که از پس ریاضت و گرمابه و از پس آنکه
کاری کرده و از آن کار گرم شده و مسام گشاده سر برهنه کند و یا از گرمابه سر برهنه کند و از گرمابه سر برهنه بیرون
آید بهوای سرد تا بدین سببها مسام بسته شود و رطوبتها گداخته که در دماغ بود به بینی و حلق فرود آید و در بیشتر
وقتها دو سبب از اسباب بیرونی و اندرونی جمع شود تا زکام و نزله تولد کند و زکامی که از جمع دو سبب تولد کند
قویتر بود و فصد کردن بسیار تن را متخلخل و مستعد زکام و نزله گرداند و مردم گرم مزاج را زکام و نزله کمتر افتد
از آن افتد که مردم سرد مزاج را و کسی را که دماغ او از غایت تری از اعتدال بیرون بیش زکام و نزله بسیار افتد
از بهر آنکه دماغ سرد و تر از گواریدن و تحلیل کردن فزونیها عاجزتر بود و تب نزله سرد را سودمند بود و بپزاند
و خفتن روز در زمستان نزله آرد و خربزه زمستانی خوردن زکام را تازه کند و آنرا که مستعد آن بود
زکام آرد و روغن بسیار بکار داشتن و مالیدن در تابستان و زمستان زکام و نزله آرد و هر گاه که در
تیرماه باد جنوب یا باد شمال آید نزله بسیار افتد و هر گاه که تابستان سخت گرم بود و در تیرماه بادانهاء بسیار
آید اندر زمستان آینده نزله بسیار افتد و در هواء جنوبی نزله بسیار افتد از بهر آنکه هواء جنوب دماغ را ممتلی
کند بقراط میگوید ان اکثر من یصیبه النوازل لایصیبه الطحال یعنی هر کرا نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن بود
جالینوس گوید که این از بهر آنست که هر کرا یک اندام ضعیف بود دیگر اندامها بسلامت بود یعنی هر که بیک علت
مبتلا گشت از دیگر علتها ایمن شد و شیخ رئیس میگوید که این از بهر آنست که اخلاط خداوند نزله رقیق تر بود
اخلاط خداوند طحال غلیظ و سودائی علامتها آنرا که زکام گرم باشد چشم و روی او سرخ شود و آنچه از
بینی فرود آید گرم و تیز و تنک و زرد بود و بینی و حلق را همی سوزاند و دغدغه کند و اگر تب آید صداع و رنج
زکام زیادت گردد از بهر آنکه تب دماغ را گرم می کند و دماغ گرم ماده بیشتر بجوشاند کشد و صداع نیز سبب

زبونی دماغ شود و آنرا که زکام سرد بود چشم و روی برنگ خویش بود لکن گرانی بیش کند و آنچه به بینی و حلق
فرود آید سطبر بیش یا سپید یا کبود و خام و اگر تب آرد از رنج زکام زودتر خلاص شود از بهر آنکه ماده نزله را
بپزاند و دیگر دو نوع آواز گرفته شود و سختی در بینی گوید و حس بوییدن در نقصان افتد و هر گاه که زکام دراز انک
شود بسینه فرود آید و سرفه آرد و باشد که از آغاز بسینه فرود آید و علامت وی آنست که در حلق
درشتی کند و یا سرفه بود معالجات اصل در علاج زکام گرم و سرد آنست که ماده بپزانند و پختن ماده آنست
که قوام او معتدل گردانند یعنی آنچه گرم و رقیق و تیز غلیظتر شود تا بحد اعتدال رسد و آنچه غلیظ باشد رقیق تر
شود تا بحد اعتدال باز آید اما پزانیدن زکام گرم و رقیق را کشکاب باید فرمودن و در کشکاب عناب و سپستان
و تخم خشخاش بختن و شراب خشخاش دادن و اگر ماده بسیار و سخت گرم بود زود فصد باید فرمود و اگر بسیار
گرم نبود فصد بعد از سه روز باید فرمود تا ماده پخته شود و در زکام گرم و سرد بپشت باز نباید خفت تا ماده
بسینه فرو نرود و صواب آنست که بالش پست کنند و روی بر بالین نهاده خسبند تا براه بینی ماده میل کند و بسینه
میل نکند و خداوند زکام گرم از روز نخست تا مدت سه روز هیچ طعام و شراب بغیر کشکاب که یاد کرده آمد و تا
زکام زایل نشود بهیچ حال جوانی نخورد و طعام مزوره کشک بیش و باقلی آب بروغن بادام و چربه آرد باقلی
و شیرهٔ مغز خیار و خیار بادرنگ و مغز بادام و ماش پوست کنده و اسفاناخ بروغن بادام یا بمسکه و در اول
زکام عطسه زیان دارد و اگر عطسه می آید باز باید داشت چنانچه در باب گذشته یاد کرده آمد و اگرچه زکام
گرم بود سر پوشیده باید داشت و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن و اگرچه تشنه شود آب سرد کرده و
آب یخ بسیار نشاید خوردن و کمتر باید خفتن و بروز بهیچ وجه نشاید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه در اول
زکام اگر ماده اندک و رقیق بود سودمند بود از بهر آنکه بعرق تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود و عسر گردد و در آخر
زکام گرمابه سودمند بود از بهر آنکه بعرق تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود ماده پخته را زودتر بگدازد و دفع کند
و آنرا که زکام بسیار افتد در حال تندرستی گرمابه و عرق آوردن او را سودمند بود از بهر آنکه رطوبتها و بخارها
که سبب زکام و نزله باشد بعرق خرج شود بدین سبب گرمابه در حال تندرستی سببی بیش از اسباب منع زکام
لکن بشرط آنکه طعام ناخورده بگرمابه اندر شود و بتدریج و پوشیده بیرون آید و موی سر را زود زود باز

کردن و سر خاریدن و شانه کردن مسام را بگشاید و مادهٔ نزله تحلیل کند و نزله باز دارنده بود و اگر حاجة آید که
مسهل دهند مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و بیخ خطمی و تخم کوخبا و شنبر و شیرخشت سازند و اگر مادهٔ زکام
بحلق فرو می آید و خواهند که باز دارند غرغره فرمایند بآب عدس و آب انار و اگر چیزی قویتر حاجة آید تخم
خشخاش و پوست خشخاش با آب عدس بپزند و بدان غرغره کنند و آب برگ آلو درین غرغره خاصیتی دارد
صفة غرغرهٔ دیگر بگیرند حب الآس نیم کوفته و گل سرخ و گلنار و پوست خشخاش و اندکی کشنیز خشک و گلاب
بپزند و سرد کنند و بدان غرغره کنند سودمند بود صفة شراب خشخاش بگیرند تخم خشخاش نیمی و در چهار من
آب بپزند تا به نیم آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر ماده سخت تیز و گرم بود
قدری پوست خشخاش با تخم یار کنند و اگر خشخاش تر بدست نیاید صد عدد خشخاش بگیرند با پوست نیم
کوفته کنند و در هفت من آب باران تر کنند و یک شبانروز بگذارند و دیگر روز آنرا بپزند تا بنیمه باز آید و بدست
بمالند و بپالایند و یکمن شکر و یک من مفخج بر افکنند و بقوام آرند شربت متقدم با گلاب دهند و بعضی طبیبان
یکدرم اقاقیا و یکدرم زعفران و یکدرم گلنار و یکدرم عصارهٔ لحیة التیس بیفزایند و با این شراب بیامیزند و این
شراب را دیاقوذا گویند کسی را که زکام سخت گرم بود و ماده بس تیز و رقیق باشد بامداد و شبانگاه این شراب
میدهند و اگر هر ساعة میخورد تا مقدار ده استار در یک روز خورده شود صواب بود و بوقت خواب هم بدین شراب
غرغره کنند و شراب بنفشه و بنفشه بشکر پرورده و شراب زوفا سودمند بود صفة شراب زوفا در باب علاج
سرفه یاد کرده آید و چون ماده پخته شده بود شراب خشخاش نشاید خورد و آب گرم سودمند تر از آن بود و از جهة
گرفتگی بینی و کم یافتن حس بوی و گند باقلی و سبوس را بسرکه تر کنند و بر آتش افکنند و بخار آن فرو دارند سود دارد و
سپند و سنگ آسیا گرم کرده در سرکه اندازند و بخار آن داشتن سودمند بود و گل سرخ و شکر طبرزد و برگ مورد
سوختن و بوی آن به بینی بر کشیدن سودمند بود و بابونه و کشک جو و خشخاش در آب بجوشند و بخار آن
فرو دارند و سر بدان آب بشویند و بر سر چکانند و اگر زکام و نزله بسیار افتد حب قوقایا و استفراغ کردن
نافع بود صفة حبی که خداوند زکام را در روزگار تندرستی بکار داشتن سودمند بود بگیرند صبر مغسول و ترید
و رب السوس هر یک برابر و حب کنند چنانکه رسم است شربت دو درم بوقت خواب و اگر زکام سرد بود از نزله گرم

کرده

کرده بر سر او می نهند تا حرارت آن باندرون دماغ او رسد و طعام و شراب از وی باز گیرند و چندانکه ممکن بود
بیدار دارند و بر تشنگی صبر کنند و آب نخورد البته و اگر ماهی شور خورد تا تشنه گردد و بر آن تشنگی صبر کند
و هیچ طعام نخورد و خویشتن را از خواب باز دارد یک شبانروز سخت سود دارد و طبع نرم باید کردن بحبی که
از صبر و مصطکی و رب السوس سازند بدین صفة بگیرند صبر یکدرم مصطکی نیمدرم رب السوس دو دانگ تخم
بادیان دو دانگ فانید دو دانگ مقل دانگی حب کنند و بآب کرفس جوشانیده و صافی کرده بخورند و سنگ آسیا
گرم کرده در شراب انگوری تلخ افکنند و بینی بر بخار آن دارند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش در آب بپزند
و سر بخار آن فرو دارند و بر سر او ریزند و شونیز بسرکه تر کنند یک شبانروز پس بریان کنند و بکوبند و در خرقه
بندند و پیوسته می بویند و بوی عود و بوی قسط و بوی کندر و بوی شونیز بسرکه تر کنند سوخته و بوی آتش
گز سودمند بود و بوی لادن و گلشکر که از جهة او بپزند و تخم بادیان و انجیر و مویز منقی و بیخ سوسن خرد افکنند
و با انگبین خورد و شراب زوفا نافع بود صفة شراب زوفا بگیرند انجیر زرد و خشک پانزده عدد مویز منقی
دانه بیرون کرده بیست عدد حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا خشک از هر یکی پنجدرم
بیخ سوسن ده درم بپزند چنانچه رسم است و بپالایند و هر بامداد مقدار چهل درم با دو مثقال معجون زوفا بدهند
و بعضی طبیبان درین شراب سه درم زراوند گرد و پنجدرم فراسیون در افزایند صفة معجون زوفا بگیرند بیخ
سوسن و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا و قرنفل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند
گرد و بزر الانجره از هر یکی پنجدرم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند چنانچه رسم است و شراب بنفشه که با انگبین
پرورده و ماء العسل سودمند بود و اطراف او را بروغنها گرم بمالند چون روغن بابونه و روغن مرزنجوش و روغن
سداب و روغن بان و روغن حب الغار و روغن سوسن و ناف و مقعد و مذاکیر و حوالی آن بدین روغنها چرب
کنند صواب بود و لیکن از سر و بینی دور باید داشت و سر بصابون شستن و نوره بجای آن سودمند بود صفة داروی
که سر بدان بشویند و مسام بگشاید و زکام را بپزاند و تحلیل کند بگیرند نطرون سرخ پنج اوقیه و نمک یک اوقیه
درو آسایند و در خرقه بندند بر شکل صره و بگل در گیرند و یک شبانروز در آتش نهند و از آتش بیرون کشند
و بسایند بشراب انگوری رقیق و در گرمابه سر بدان بشویند و شاید که بطلاهاء گرم حاجة آید چون خردل و انجره و

دشتی و تفسیا یا ریش کنند و تر بها با پالایند و باشد که بداغ کردن حاجة آید و بوی مشک و جندبیدستر درین حال سودمند
بود و طعام سبوس آب با انگبین و تخم کتان بریان کرده و کوفته و با انگبین سرشته و اندکی فلفل با وی آمیخته و حسو
را که از گندم پزند و کبوتر بچه و گنجشک بریان کرده روا باشد و همچنین حسوی که از گندم و نخود پزند بغایة سودمند بود

آماس

باب نخستین اندر یاد کردن منافع لب و انواع بیماریهاء آن
بر طریق کلی بباید دانست که آفریدگار تبارک و تعالی و تقدس لب را از برای پنج کار آفریده است یکی آنکه دندان
و دهان بدان پوشیده بود دوم آنکه آب بیرون آمدن بی مراد باز دارد سیوم آنکه هواء گرم و سرد و پشه و مگس
از حنجره باز دارد و چهارم بر سخن گفتن یاری دهد پنجم تا چون دندان پوشیده بود جمال با کمال نماید و پوست لب
گوشت آمیخته است و از گوشت جدا نیست چون همه اندام و مزاج و ترکیب او چون مزاج و ترکیب مقعد است و هر
دو نهایة معده و رودهاست یکی آغاز است و نهایة از سوی بالا است و دیگر آخر است و نهایة از سوی زیر و چنانچه مزاج
چون یکدیگر اند بیماریهاء هر یک چون بیماریهاء یکدیگر است از بیماریهاء لب یکی آن بود که کفتگی آرد و آنرا شقاق الشفه
گویند و مقعد را نیز بیماریها که کفتگی افتد و تازی آنرا شقاق المقعده گویند و بر لب گوشت فزونیها پدید آید چون

منافع لب
از جزو نخستین از گفتار
پنجم از کتاب ششم

تازی

توث و بر مقعده همچنان بدید آید و هردو ناسور کویند و انواع بیماریهاء دیگر که در اندام افتد و انواع سوء المزاج
انواع آماسها و ریشها و جراحتها و مانند آن هر دو را افتد در باب جداکانه یاد کرده آید ان شاء الله وحده العزیز

باب دوم از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم

در یاد کردن بیماریهاء لب بباید دانست که هر کرا شقاق لب پدید آید هر شب ناف و مقعد بروغن
و بروغن نیلوفر چرب کنند و خیار بادرنک بریده برهم مالند و آن کف که ازوی خیزد طلی کنند و لعاب اسپغول و
کشکاب و لعاب سپستان خوردن و طلی کردن نافع بود و مسکه و پیه بط و پیه کوساله و پیه مرغ خانگی طلی کردن و مازو
بسرکه سوده دارد و اکر مرداسنج تنها بدین موم روغن بسرشند روا باشد صفت داروی دیگر آزموده بکیرند موم
و پیه خانگی و روغن کل موم روغنی سازند پس مازو کوفته و اسفیداج ارزیز و نشاسته و کثیرا از هر یکی داسار آ
ازین جمله چهاریک وزن موم روغنی بدان بسرشند و طلی کنند و اکر مرداسنگ تنها بدین موم روغن بسرشند روا
بود و آنرا که زحمت فزون کردد این طلی بکار دارند بکیرند مصطکی و علک البطم و زوفا همه را بانکبین بسرشند و طلی
کنند نافع بود صفت نسخهٔ دیگر بکیرند انزروت در روغن بلسان بکدازند تا آن روغن بخورد و طلی کنند
صفت داروی دیگر کفلکی کهن را و خوردکی را سوده مند بود بکیرند مرداسنگ و شادنج عدسی و زرد چوبه و دو بیخ
از هر یکی نیم درم پشم بز سوخته و زعفران از هر یکی دو دانگ کافور دانگی موم یکدرم روغن کل ده درم و نیم
مرهم سازند چنانچه رسم است و هر طلی که بکار دارند از پوست تنک که زیر زرده خایهٔ مرغ باشد بر روی آن
نهند یعنی بر شقاق لب و طعام باید که پاچه و تخم مرغ نیمبرشت خورد نافع بود

باب سیوم از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم اندر یاد کردن کوشت فرفلی لب

بباید دانست که اکر کوشت فزونی و ناسور بر لب دید آید بردارند چنانچه ناسور مقعد را یا ذرور ها نیز
بر نهند چون قلقدیون و اکر خداوند علت طاقت تیزیها ندارد روغن کاو کهن با دارو ها بیامیزند تا تیزی کمتر
شود فی الجمله علاج این علت علاج بواسیر است و کوشت فزونی که بر بن دندان پدید آید قلقند بر نهند تا بخورد
نافع بود

باب چهارم از جزو نخستین از کتاب ششم از کفتار پنجم

در یاد کردن خون که کرد کوشت بن دندان افتد سبب این علت طلی

تیز بود که بر اینجا افتد و کوشت را بخورد و می سوزد و اکر خلط اندک باشد یا بدان تیزی نبود علت سهلتر بود و اکر
بسیار باشد یا سخت تر بود علت صعبتر بود معالجات نخست رک قیفال زدن است یا پس کردن
حجامت کردن و اکر کهن کردد چهار رک یا آن دو رک که در زیر زبانست بزنند پس تدبیر استفراغ کردن
باقراص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن صفت قرص بنفشه و مطبوخ هلیله آنست که در علاج
بیماریهاء سر یاد کرده آمده است صفت حب الصبر آنست که بکیرند صبر دو درم هلیله زرد یکدرم کل سرخ و
مصطکی از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی کثیرا دو دانگ حب کنند بآب کرفس چنانچه رسم است و از همه
شیرینیها و از همه خوردنیهاء تیز و از دوغ پرهیز باید کرد و طعام از غوره و سماق و زرشک و ناردانک و
نیشو باید داد و آنرا که علت محکم باشد سماق را بکلاب تر کنند و بدست بمالند و بپالایند و بدان مضمضه کنند
و حب الآس نیم کوفته در سرکه بپزند و بپالایند و مضمضه میکنند و شب یمانی بر کفچهٔ آهنین بر سر آتش نهند
تا سرخ شود و در سرکه در افکنند پس خشک کنند و بسایند و یک جزو ازین شب و نمک دو جزو بیامیزند و بر
جایکاه علت می پراکنند و ماهی طریح نمک سود را بر آتش نهند تا سرخ شود و بسوزد پس آنرا بکوبند و یک
جزو ازوی بکیرند و کل سرخ دو جزو بران موضع پراکنند سودمند بود و آنرا که صفت مضمضه سودمند بکیرند
قرظ و طراثیث و نار پوست و مازو و کلنار و جوز سرو و برک سرو همه را بآب سماق بپزند و بپالایند و
بدان مضمضه کنند و اکر همین داروها نرم بکوبند و بران موضع می پراکنند سودمند بود و آنرا که کوشت بن
دندان کمتر شود بکیرند کندر و زراوند کرد دو درم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ سوسن و اسارا ست بانکبین
مصفی و سرکهٔ عنصل بسرشند و طلی کنند و آنرا که علت محکم بود اقراص نوشادر بکار باید داشت صفت
آن بکیرند نوشادر و قلقطار و قلقدیس و نمک سوده از هر یکی یکدرم قرطاس سوخته دو درم زعفران
و کندر و حنا از هر یکی یکدرم جمله نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و در سایه نهند تا خشک شود هر
بامداد یکقرص بمالند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند تا خون بپالاید پس بآب غوره یا آب سماق یا کلاب
دهن بشویند و مضمضه کنند و اکر طاقت سوزانیدن ندارد روغن کل کرم کنند و بدان مضمضه سازند یکساعت
در دهن بکردانند چند کاه بدین اقراص علاج کنند تا خون بد نماند و نشان وی آنست که خون بعد از وی آید

نیکو رنک و خوش بود پس بدین داروهاء دیکر مضمضه کنند تا کوشت سخت شود و جراحت برویاند بکیرند برک مورد و پودنهٔ
دشتی و جلنار و کزمازک و عاقرقرحا و مازو و پوست انار ترش همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان سرکه مضمضه می
کنند و اکر علت سخت قوی بود بلبل اقراص نوشادر اقراص قلقدیون کنند و بکار دارند تا نافع بود صفت آن بکیرند
آهک ناشسته سه درم شب یمانی دو درم و نیم اقاقیا دو درم و نیم قرنیه دو درم زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از
هر یکی دو درم و نیم نوشادر چهار دانک همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر سفالی نو نشانند تا خشک شود و هر بامداد
چندانچه باید نرم کنند و در سرکه حل کنند و بر جایکاه علت طلی میکنند تا خون ازوی برود پس دهان بشویند و روغن کل
طلی کنند تا سوزش بنشیند و مضمضه کردن بچیزها قابض پس ازان بغایة سودمند بود صفت مضمضه کردن بکیرند
عدس و کلنار و کزمازک و کل سرخ بپزند و بدان مضمضه کنند و کلنار و کزمازک و کل سرخ خبث الحدید بسایند
و بجایکاه علت بر می پراکنند و بسرکه عنصل مضمضه کنند و هر کاه که علت در انحطاط افتد و اندکی ماند زرد چوبه
بر کنند صفت آن بکیرند توتیا بغوره پرورده دو درم و نیم زرنیخ و از هر یکی یکدرم و نیم کندر و کلنار یکدرم
سفیداب ارزیز یکدرم همه را بسایند و بیامیزند و بکار برند و این دارو ها چیزی بحلق فرو نشود و هر کاه که علت
پاک شده بیخ مرهم اسفیداج بران رسم که پیش ازین بیان کرده آمده است طلی میکنند تا کوشت برویاند و بعد
ازان با بنها که یاد کرده آمده است مضمضه کنند تا کوشت برویاند و سخت شود و قلوتیا بر جایکاه علت کردن
نافع بود قابض ه

باب پنجم از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم

اندر یاد کردن سست شدن کوشت دندان و جنبیدن دندان هر کاه که کوشت
بن دندانها سست شود باید آزردن تا خون برود و نیک بزیند و آنچه می آید می انداختن و صبر کردن
تا خون باز ایستد پس بآبهاء قابض مضمضه کردن صفت داروی که کوشت بن دندان سخت کند بکیرند
کل سرخ باقماع و جفت بلوط و کلنار و حب الآس از هر یکی چهار درم خرنوب نبطی و سماق پاک کرده از هر یک
پنجدرم سنک همه را بکوبند و بن دندانها پراکنند بنزدیک من چنانست که اکر عوض فلفل عاقرقرحا کنند اولیتر

باب ششم از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم

در یاد کردن دمیدکی دهان و ریش آن و معالجات آن بباید دانست که سبب دمیدکی دهان

و بثرات که بر لب و از اندرون بر آید کرمی معده است و بخارات که ازوی بر آید و در تبهاء کرم و تیز هم بدین سبب بر
بینی و لب بثرات بر آید آنرا تبخال کویند و بثرات دیگر که از اندرون دهان بر آید بر سطح ظاهر تن آنرا بتازی قلاع
کویند و آنچه کهن کردد و بکوشت فرو رود آنرا بتازی قروح کویند علامتها ماده قلاع بعضی را خون بود و بعضی را صفرا
و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه از خون بود لون او سرخ بود و با حرارت بود و از دهان خون بسیار آید
و آنچه صفرایی بود لون او بزردی کراید و با حرارت و سوزش سخت بود و آنچه سودایی بود لون او سیاه بود و درد
و سوزش کمتر بود و آنچه بلغم بود لون او سفید بود و آب دهان بسیار آید و سوزش کمتر بود و این قلاع کودکان از سبب
حرارت شیر بود از بهر ناکواریدن شیر و سبب ناکواریدن شیر بسیاری شیر دادن باشد لکن علاج ایشان سهلتر بود و
زود زایل شود اما علاج کودکان آنست که نخست نکاه کنند اکر سبب علت بدی شیر است تدبیر بصلاح آوردن شیر
کنند و اکر قلاع سرخ بود مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام طفیشل از عدس مقشر و از سماق و غوره و ناردانک
و از میوه ها سیب و آبی و انار ترش دهند و اندکی جلنار و کل سرخ و طباشیر و از عدس و سماق در دهان کودک پراکنند
و اکر قلاع صفرایی بود مادر را بمیوه هاء استفراغ کننده فرمایند و اکر علت قوی بود بمطبوخ هلیله زرد فرمایند و طعام
هم بدان نوع بود که در علاج خون یاد کرده آمد و در دهان کودک طباشیر و کل سرخ و صندل سفید و آرد جو و
اندکی کافور می پراکنند و اکر قلاع بلغمی بود مادر را الختی رطوبت کمتر فرمایند و هر بامداد کلنکبین دهند با مقداری الکامه
و طعام قلیه خل و نخوداب با سعتر یا زیره و کرویا و آنچه بدین ماند و در دهان کودک اندک مامیران و سعد و حناء و
شب یمانی در پراکنند و آنرا که قلاع سودایی بود مادر را الختی سودا کم کنند و از تره و بادنجان و کوشت قدید و کوشت
صید و از طعامهاء غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدباها دهند و انار پوست شیرین و مامیران و سعد و حاشا سوده
در دهان کودک پراکنند و آنرا که دارو بر پراکندن دشوار بود دارو و در بن دندانها و بن زبان او بمالند و اکر اندر
آب بریزند و دهان کودک بدان آب بشویند روا بود و اکر کودک بطعام خوردن رسیده باشد هر نوع طعام از جنس
دهند که یاد کرده آمده و علاج آنها که بزرکتر باشند آنست که نکاه کنند که اکر قلاع خونی است و سال و عمر و روزکار
مساعدت کند فصد قیفال فرمایند یا حجامت پس کردن و پس ازان استفراغی فرمایند بمطبوخ هلیله و علاج صفرا
بدین نزدیک بود الا آنکه داروها که در دهان پراکنند از جهت خداوند صفرا خنکتر باید در هر دو نوع شراب خرنوت در

درد دهان کرفتن و داشتن و بدان مضمضه کردن نافع بود و کزمازک و حنا و آرد عدس و جلنار و طباشیر و سماق
سوده در دهان افکندن و صفوف از صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیادت کنند و آب لسان
الحمل و عصی الراعی با آب عدس و آب صندل و کافور خداوند قلاع صفرایی را نافع بود و کزمازک و حب الآس بسرکه
در پزند و بدان مضمضه کنند و اگر از پس مضمضه دهان بسوزد یا خشک کند روغن کل در دهان کیرند و آنرا که لعاب بسیار
باشد مازو و برک عنب الثعلب که نفاع انکور سک کویند خشک کرده بسایند و بکلاب حل کنند و بدهان اندر کیرند و
اقاقیا سوده و بکلاب حل کرده و با آب انکور سک یا اندکی سرکه آمیخته در دهان کیرند و ساعتی بدارند پس بریزند
و باید دانست که نشان بسیاری لعاب صمغی علت بیش و حضض بسرکه پخته و بدان سرکه مضمضه کردن قلاع سرخ
و سفید را نافع بود و آنرا که قلاع بلغمی کهن باشد حب الصبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا استفراغ باید کرد و داروها
قویتر بکار باید داشت و آنرا که قلاع سودایی کهن بود او را استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و معجون النجاح بکار
باید داشت نافع بود صفت قلاعی که تازه بود سودمند بود بکیرند ماميران و برک زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم
شب یمانی و هلیله زرد از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بدهان اندر کیرند صفت نسخه مجرب قلاع سفید را که
کهن بود بکیرند برک زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم شب یمانی و قلقطار از هر یکی یکدرم و نیم ابوسا و سعد از هر
یکی دو درم زعفران و کبابه از هر یکی چهار درم همه بسایند و در دهان برافکنند و این دارو قلاع سودایی که تازه
بود سودمند بود با انکبین سرشته طلی کردن قلاع سفید را نافع بود و مضمضه با بکامه و سکنجبین سودمند بود و
عاقرقرحا و سعد و فلفل از هر یکی برابر بدهان در براکنند سودمند بود صفت دارویی که قلاع سودایی کهن را بود بکیرند
زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و ابرسا و نوشادر از هر یکی برابر بسایند نرم و بقطران بسرشند و در صره
بندند و کل کیرند و اندر آتش نهند لحظه نیک تا بسوزد پس آنرا بسایند و بدهان در نهند صفت نسخه دیکر که
قلاع کهن سودایی را سودمند بود بکیرند زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و بورق و شب یمانی و زاک کفشکران و قلقطار
از هر یکی سه درم کف دریا یکدرم و نیم مازو و انار پوست از هر یکی چهار درم اقاقیا همه بقطران بسرشند و بسوزند
و باز پس بسایند و بکار برند و از پس این داروها دهان بآبی که در وی حب الآس و کزمازک پخته باشند بشویند
و بدان مضمضه کنند و پس بکلاب و روغن کل مضمضه کنند سودمند بود باب هفتم

از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن انواع سوء المزاج که بر لب افتد
بباید دانستن که سوء المزاج بر لب افتد از وی بیماری باید که آنرا باصلاح حاجت آید مکر که سوء المزاج محکم شود
و مضرت ظاهر کردد لکن سوء المزاج برود لب را ضعیف کند و بدان سبب بر سخن کفتن یاری نتواند دادن اما اکر
سوء المزاج کرم بود لبها سوزد و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد و اکر سوء المزاج سرد بود در هوای سرد
خنک بامداد لبها خشک کردد و کبود کردد و حس او باطل شود و اکر خشک بود پوست لبها می ترکد و پوستهای
باریک از وی بر میخیزد و اکر سوء المزاج تر بود پوست لبها آویخته بود و سست و نرم بود معالجات خداوند
سوء المزاج کرم خرفه را با آب کوک یا با آب برک خرفه یا با آب کشنیز تر یا با آب لسان الحمل یا با آب کسنی یا با آب
عصی الراعی یا بکلاب تر کرده و بیخ سرد کرده بر نهادن و صندل سفید و کلاب و کافور طلی کردن و خداوند سوء
المزاج سرد مشک سوده با روغن بان و عاقرقرحا سوده با روغن یاسمین و جندبیدستر با روغن نرکس و روغن سوسن
بر لب طلی کردن سودمند بود و خداوند مزاج خشک را که شکاف با روغن بادام یا لعاب اسبغول و شکر خوردن پوست لب را
بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن مغز کدو و چرب باید کرد و موم روغن اکر با لذ سودمند بود علاج کفکی لب در موضع خود
یاد کرده آمده است و خداوند مزاج تر را علاج بقوه باید کرد چنانچه در موضع خودش یاد کرده آمده است والله اعلم
باب هشتم از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم
در یاد کردن آماسها که بر لب افتد باید دانست که آماسها که بر لب افتد یا خونی بود یا صفرایی یا بلغمی بود
اما اکر خونی بود لبها سرخ و کرم بود و ضربان کند و اکر صفرایی بود رنک لب بدان سرخی نبود و لکن بزردی کراید و
سوزانی و خلیدن بسیار بود و بدان سطبری نبود و اکر بلغمی بود لبها سفید و سرد باشد و درد کمتر کند و آماس بزرک
و نرم باشد و اکر سودایی بود لبها کبود فام و سخت بود معالجات اما خداوند آماس خونی را رک قیفال باید زد و صندل
سرخ با آب کشنیز یا با آب کسنی یا با کلاب طلی کردن سودمند بود و شیاف مامیثا و پوست در بندی هم بدین آبها
سوده طلی میکنند و خداوند آماس صفرایی آماس کردن با آب میوها و شراب غوره و آب انار دانک دادن و طلی
هم از این کونه که یاد کرده آمد بکار داشتن و خداوند آماس بلغمی استفراغ بلغم باید کرد با ایارج فیقرا و تربد و تخم
حنظل و ضمادها تحلیل کننده بر نهادن چون شبت و بابونه و اکلیل الملک و خداوند آماس استفراغ سودا

باید کردن بدان نوع که در معالجه ماخولیا یاد کرده آمد و هیچ نوع ضمادی کرم و تحلیل کننده ننهند که مضرت بسیار کند از بهر
آنکه این علت عسر باشد و تحلیل نپذیرد و باید که چیزهای خشک بر می نهند تا زیادت نشود و کلفها میکنند هم بدان نوع
که در معالجه ماخولیا یاد کرده آمد و تدبیر اطفال باید که باحتیاط تمامتر کنند باب نهم
از جزو نخستین از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن آب آمدن از دهان
و معالجه آن باید دانست که اسباب آب آمدن از دهان در خواب سه است یکی از بسیاری رطوبت در معده
کرم دوم حرارتی عارضی سیوم سردی معده اما علامتها کرمی معده آنست که طعامها و داروهای کرم احتمال نکند و
علامت سردی معده و بسیاری رطوبت رقیق آنست که تشنکی کمتر باشد و از طعامها تری فزاید رنج بیند و
علامت حرارت عارضی آنست که چون طعام خورده شود آب دهان باز ایستد و علامت سردی و تری معده آنست
که طعامها و داروهای سرد و تر احتمال نکند و از کرم و خشک وقتی راحت یابد معالجات خداوند معده کرم را رک
باسلیق باید زد و هر بامداد شربت رب آبی ترش یا رب سیب ترش یا رب امرود چینی یا شراب انار
بخورد طعام کوشت بزغاله و مرغ خانکی و دراج و تذرو و طیهوج مصوص یا مطجنه و مضمضه کند با آب حاقدص و
چیزهای قابض و خداوند معده سرد و تر هر هفته یک شربت ایارج فیقرا خورد صفت آن بکیرند ایارج فیقرا یک مثقال
نمک هندی دو دانک و انیسون و نانخواه از هر یکی دو دانک حب کنند چنانکه رسم است و چون معده پاک کرده باشد
تریاق بزرک و کوارشهای کرم بکار دارند و طعام قلیهای خشک و کباب و کوشت بریانی با سیر و پلپل و دارچینی و زیره
و هر شب و بامداد قدری نان خشک در ابکامه مالد و بخورد و شربتی آب کرم از پس آن بخورد و هر بامداد دو شبانکاه
دو بار مسواک کند و هر بامداد یکدرم نمک درشت با یکدسته کوچک کاسنی دشتی خوردن از پس آن اطریفل کوچک
خوردن خداوندان معده کرم و سرد را نافع بود و شیخ رئیس رحمه الله میکوید پنج درم سبوس بریانی کرده آزموده اند
و منفعت یافته خصوصا کودکان کوچک را باب دهم از جزو نخستین
از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن ناخوشی بوی دهان و معالجه آن
باید دانست که سبب ناخوشی بوی دهان عفونت است و ماده عفونت پوسیدن است یعنی رطوبت تباه شده
و از حال خویش بکردیده و این عفونت از چهار جای افتد نخستین اندر بیخ دندان افتد یا در کوشت بن دندان

و کاه باشد که عفونت بکوهر دندان باز دهد دوم سوء المزاج سطح دهان یعنی تباهی فراج پوست دهان و این تباهی فراج در
بیشتر حالها کرم بود و رطوبتهای دهان را از حال خویش بکرداند سیوم عفونتی که در فم معده افتد و ماده عفونت با خلط و
صفرا یا بلغم چهارم عفونتی که در شش افتد و این عارض خداوند علت سل را افتد در آخر علت ایشان علامتها آنرا
که تباهی فراج سطح دهان باشد رطوبتهای دهان زود کرج شود و هر وقت که مسواک کند دهان بسرکه و کلاب و غیر آن
بشوید بوی دهان او خوش کردد باز چون کرم شود تغیر کند و آنرا که سبب در بیخ دندان بود همچنین هر کاه که غرغره
کند یا خلال یا مسواک کند ماده عفونت لختی بتحلیل کرداند دهان خوش کردد باز معاودت کند و اکر ماده کرمست دندانها
او بزردی کراید یا بسبزی و آنرا که سبب در بن کوشت دندان بود کوشت او سست بود و بمسواک زایل شود و باز معاودت
کند و آنرا که سبب در معده باشد از سوء الهضم خالی نبود و آروغ او ناخوش بوی بود و اکر ماده صفرایی بود آروغ طعم
دودناک دهد و اکر بلغمی است بوی ترش دهد معالجات آنرا که سبب تباهی فراج سطح دهان است یا اندر بن
دندانست یا در کوشت بن دندانها نخست رک قیفال باید زد یا چهار رک بزدن یا دو رک که در زیر زبان است
بزدن یا بر کردن حجامت کردن و پوسته دهان بسرکه و کلاب شستن و بسرکه عنصل مضمضه کردن و بامداد و شبانکاه
مسواک و خلیل کردن و سنونها که یاد کرده آید بکار داشتن و تن را بمطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت عاقرقرحا
و کزمازک و فوفل خاییدن و اکر ماده بلغم است و مزاج دهان سرد است پوست ترنج و قرنفل و سداب و ساذج هندی و
مصطکی و عود خام و کبابه و بسباسه و جوزبوا و قاقله و فلنجمشک و کندر و سعد خاییدن و اکر ماده غلیظتر است مورج
مالیدن و صبر و مر در بن دندانها مالیدن اکر بدین علاج نشود سطح دهان و بن دندانها با قراص زعفران یا با قراص
زرنیخ بمالند و بشویند صفت اقراص زعفران بکیرند زاک سوخته یک جزو و بیخ سوسن و زعفران از هر یک یک جزو نیم
بکوبند و با انکبین بسرشند و اقراص کنند و آنرا بسرکه حل میکنند یا بآبی که اهل در وی پخته باشند بدان مضمضه میکنند
و در بن دندانها می مالند صفت اقراص زرنیخ بکیرند قرطاس محرق سه درم زرنیخ دو درم و نیم سک و سماق و زنجبیل
و فلفل و اقراص فلافلی از هر یکی دو درم همچون قرص دیکر بسرشند و بکار دارند نیک بود و آنرا که عفونت
بکوهر دندان باز دهد دندانها تراشد و اکر جمله دندانها تباه شده بود دندان بر کنند و آنرا که سبب جز کرمی سطح دهان
یا کرمی معده نبود شفتالو و خربزه و زردالو خوردن بناشتا سودمند بود و اکر وقت آن نبود شفتالو و آلو

کشته در آب کنند و از آن آب میخورند و بدان مضمضه میکنند و لعاب آن ترکرده را میخورند و پست جو و شکر در آب سرد میخورند
و بدان مضمضه میکنند و طعام از غوره و سماق و زرشک و انار دانک سازند در جمله طعام او چیزی میباید که مستحیل
بصفرا نشود و آنرا که سبب اندر فم معده بود نخست قی فرمایند و ایارج فیقرا و اطریفل کوچک سرشته میدهند
هر یک هفته یکمثقال ایارج فیقرا و سه مثقال اطریفل و هر بامداد اطریفل تنها میدهند و پست جو و شکر و آن میوها که یاد
کرده آمد موافق باشد و اگر معده سرد و بلغمی بود پس از قی حب ایارج دهند صفت آن بگیرند ایارج فیقرا یکمثقال
تربد دو دانگ نمک هندی دو دانگ و قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه از هر یک دو دانگ مقل دو دانگ حب بایلدرم صـ
کنند بآب کرفس و هر بامداد برگ مورد و مویز دانه بیرون کرده و کوفته بهم سرشته مقدار جوزی بخورند و اهلیلج
همچنین با مویز کوفته سخت موافق باشد و شراب افسنتین و نقیع صبر و میبه و بلیسوس دهند سودمند بود صفت
هر یک در علاج معده یاد کرده آید صفت سنونی که دندانها بدان بمالند گوشت بن دندان سخت کند و بوی دهان خوش
گرداند و دندان پاک و سفید کند بگیرند سفال چینی و کف دریا و سحق نیاد شخار و نمک اندرانی از هر یکی سه درم جو
سوخته و عود سوخته و سنبل و کرمازک و حب الاس و شب یمانی سوخته دو سرکه نهاده از هر یکی چهار درم عاقرقرحا
نیم درم اگر مزاج دهان گرمست دو درم صندل و دو درم فوفل و دانگی کافور بادی بیامیزند و اگر مزاج سرد
قرنفل و جوزبوا و کبابه از هر یک دو درم مشک دو دانگ بیامیزند و آنرا که مزاج معتدلست برابر بیامیزند
صفت حبی که در دهان دارند بوی دهان خوش کند بگیرند جوزبوا و قاقله و فوفل و کافور و قرنفل و دارچینی و
خولنجان از هر یکی یکدرم و مشک دانگی همه بسایند و برب سیب یا رب آبی بسرشند و حب کنند صفت حبی دیگر
بگیرند پوست ترنج و برگ ترنج و قرنفل و فلنجمشک و جوزبوا و نانخواه و مشک و هال و زنجبیل و کبابه و بسباسه و سعد
از هر یک دو درم مشک دو دانگ همه را بسرشند همچون حب دیگر و پوسته حب در دهان گیرند صفت حبی دیگر
آبی را میان بیرون کنند و قرنفل کوفته بجای آن پر کنند و هر دو نیمه آن بهم باز نهند و در خرقه ترکرده بپیچند
و در گل گیرند و در تنور آتش کنند تا پخته شود و گل از وی باز گیرند و خرقه بیرون آرند و آن دارو نیکو بکوبند و اورا با
گل نیشابوری که آنرا بتازی طین الاکل گویند بسرشند و از جمله مجموع دانگی کافور بادی بسرشند و حب کنند و از
جمله دو درم محمود و درم رطب درمی زنجبیل نیم درم جوزبوا دو دانگ مشک بادی بیامیزند و حب کنند جزو دو درم

از

از گفتار پنجم از کتاب ششم اندر احوال شناختن بیماریهاء زبان از هر جنس و معالجات آن و این جزو دو
بابست باب نخستین از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم
در یاد کردن احوال بیماری زبان بر وجهی کلی باید دانست که بیماریهاء زبان شش نوع است نخستین
بیماریهاست که مضرت آن در حس لمس و حس ذوق پدید آید چنانچه از هر دو حس یکی باطل شود یا ضعیف یا متغیر
گردد و سبب آنکه آفت بالة ازین دو حس یکی باطل گردد و دیگر نه آنست که از دو حس عصب و آلة حس و حرکت
اندر استعداد و قبول آفت در یکی بیشتر بود و مضرت در آن پدید آید که آفت بالة آن رسیده باشد سیوم انواع سوء
المزاج است چهارم آفتهاست که در وضع و شکل پدید آید چنانچه زبان مسترخی و دراز گردد و از دهان بیرون آید
یا تشنج کند یا آماس دردی پدید آید و آماس بیمار بیست عرب از سوء المزاج و از تغیر شکل پنجم بیماریهاء که بمشارکت
اندامهاء دیگر افتد از بهر آنکه بیماریهاء زبان گاهی در زبان بود خاصه و گاهی بمشارکت دماغ بود یا بمشارکت اندامی
دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ بود از آفت دیگر جایها و از آفت رخسار خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و شش و
سینه بود نخست نوعی از آفتها در آن عضو بوده باشد ششم انواع تفرق الاتصال اما طریق شناختن سوء
المزاج که کدام نوع است از هفت چیز باید جست نخست از رنگ او دوم از حس طعم که چگونه همی یابد سیوم
ست از تری و خشکی او چهارم از حرکت او و این چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت او سبکترست از عادت یا سنگینتر
پنجم از شکل او ششم از بثرها که بروی پدید آید هفتم از سوزش و نرمی و درشتی و اما شناختن سوء
المزاج زبان از جهة لون او چنانست که سپیدی او دلیل مزاج سرد و ماده بلغمی بود و زردی دلیل صفرا باشد و
سرخی دلیل خون و سیاهی دلیل سودا یا دلیل سوختن ماده و این در بیماریها و تبها نیز افتد و از نخست سرخ بود چون
تب گرم بود تر شود زرد گردد و چون گرمتر شود بسیاهی گراید باندازه تب و سوختن ماده یا دلیل فرو مردن
حرارت غریزی و نزدیک مرگ بود و در بشره حال لون او دلیل بیماری اندامی دیگر باشد چنانچه زبان سرخ درشت
باشد که آماس خونی در سر یا در معده یا در جگر بود و اگر سپید بود دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی
در سر و گاهی دلیل یرقان افتد و اما شناختن حال زبان از طعم او چنانست اگر ترش است و حرارتی دارد
دلیل است بر آنکه همه تن یا در معده رطوبتی رقیق است و حرارتی ضعیف و اگر شیرینی همی یابد دلیل قوت

خون بود و شناختن حال زبان از تری و خشکی چنانست که نگاه کنند اگر خشک است و سطح دهان پاکترست این را خشکی
گویند و اگر با خشکی بر سطح زبان رطوبتی است لزج دلیل باشد بر آنکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرو می آید یا بخاری از
معده بر می آید و حرارت بیماری آنرا لزج و خشک میکند بر طبیب واجبست که هرگاه بیمار از خشکی زبان شکایت
میکند این حال تامل کند تا بر حقیقت حال واقف گردد و باید دانست که درشتی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع
تری و شناختن حال زبان از گرانی سخن گفتن چنانست که گرانی زبان گاهی دلیل امتلاء رگها و امتلاء دماغ باشد
از خون و یا رطوبت یا دلیل ضعیفی عضلها یا دلیل ضعیفی قوت و آنچه دلیل ضعیفی قوت بود یا ضعیفی آواز بود و آنچه
دلیل ضعیفی عضلها باشد یا دلیل ضعیفی یا توقف در گرفتن زبان باشد اندر سخن و این را بتازی تمتمه گویند و بعضی
چنان بود که حرفها چون سین و را و غیر آن درست نتواند گفت و این را بتازی الثغ گویند و اما حال آماس زبان
همچون حال آماس لب بود چنانچه در آن موضع یاد کرده آمده است و حال تشنج چنانست که تشنج در آن عصب در
افتد که حرکت همه زبان بهر دو سوی دهان بدانست زبان را ازین سوی و از آن سوی دهان بتواند بردن و اگر در
یکی عضله افتد زبان سوی آن عضله شود و اگر در آن روی عضله افتد که حرکت بیرون آمدن زبان و باز پس آمدن
بدانست کوتاه گردد و بیرون نتواند کرد و اگر در آن عضله افتد زبان بوریب سوی آن عضله افتد که حرکة دو تو کردن زبان صـ
زبان بدانست زبان دو تو نتواند کرد و تشنج از خشکی بود یا از امتلاء و تشنج از پس استفراغها افتد یا از پس بیماری
تب محرقه و آنچه از امتلا افتد ناگاه بود و حال بثرها و تفرق الاتصال چون حال قلاع و خوره باشد و پیش ازین
یاد کرده آمده است و علاج انواع دیگر در بابی جداگانه گفته آید ان شاء الله تعالی باب دوم
از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن طعمهای ناخوش یافتن
باید دانست که چون این حال پیدا آید تامل باید کرد تا علت خاصه در زبانست یا بمشارکت عضویست چون معده
و دماغ یا بمشارکت همه تن است اگر خاصه است بمضمضه و غرغره علاج کنند و اگر بمشارکت عضوی بود بعلاج عضو
مشارک مشغول باید شد و بیشتری بمشارکت باشد اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق و علة خاصه بود بسرکه و گلاب یا بشراب
خرنوب و آب گشنیز تر مضمضه و غرغره کنند کفایت بود و اگر ماده غلیظتر بود سرکه عنصل و طبیخ آن بعسل و اگر
سخت غلیظ بود غرغرها که در باب استرخاء زبان یاد کرده آید بکار دارند و در طعام اشترغاز و خردل و پیاز بسرکه

وباز

و پیاز خام بکار دارند و اگر بمشارکت معده و دماغ است و مزاج گرم و ماده رقیق استفراغ فرمایند بحب بنفشه
صفت آن بگیرند بنفشه دو درم گل سرخ دو دانگ بوره خشک دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم انیسون دانگی کثیرا
دانگی حب کنند چنانچه رسم است صفت حبی دیگر بگیرند صبر غسول دو درم مصطکی و گل سرخ از هر یکی دو دانگ
سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی کثیرا دانگی حب کنند بآب گشنیز و از پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند و
اگر ماده غلیظ است استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا کنند و اگر چنان بود که مزاج سرد و ماده غلیظ است نخست
استفراغ با ایارج فیقرا و ایارج بزرگ میکنند چنانچه صواب بینند و از پس استفراغ غرغرها که یاد کرده آمد بکار دارند نافع بود
باب سیوم از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن
استرخاء زبان باید دانست که استرخاء زبان از دو بیرون نباشد یا بیماری بود خاصه یا بمشارکت دماغ خاصه بود و
ماده بیماری رطوبتی بود که بر عضو مستولی گردد و این رطوبت دوگونه بود یکی رطوبتی بود غلیظ یا رقیق با خون
آمیخته و رنگ زبان بر حال خویش بود از بهر آنکه رطوبت بر خون غالب نبود و آب از دهان میرود از بهر آنکه رطوبت
رقیق است و اگر رطوبت غلیظ بود زبان سنگینتر باشد و رنگ زبان سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیار باشد
که مردم الثغ و فافا ر بیماری گرم افتد زبان گشاده گردد از بهر آنکه رطوبتها که زبان او سنگین داشت بگدازد و بتحلیل
دفع شود و هم بدین سبب است که کودک الثغ چون بحد بالغی رسد فصیح گردد معالجات آنرا که رطوبت خاصه زبان را
باشد بغرغره و مضمضه زایل شود و آنرا که بمشارکت سر باشد نخست دماغ را با ایارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس
غرغره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق بود از داروی تحلیل کننده آن منفعت حاصل نشود که از دارو قابض شود اولی
تر آن باشد که غرغرها از محلل و قابض سازند چون دار شیشعان و گل سرخ و چون فقاح اذخر و طباشیر و اگر
رطوبت غلیظ بود بحب ایارج و شحم حنظل و ملح نفطی و انیسون استفراغ کنند پس ایارجهاء بزرگ دهند پس غرغرها
سازند قوی از صعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و کندش و مانند آن گاهی داروها بکوبند و در بن
زبان می مالند و گاهی در آبکامه بیامیزند و بدان غرغره میکنند و نوشادر سوخته یا دارچینی یا زنجبیل بزرگ بسرشند
و در بن زبان می مالند تا لعاب بسیار آرد و سودمند بود و آنرا که استرخا از سخن گفتن باز دارد فرفیون و کندش
بکوبند و پوسته در بن زبان می مالند و اگر ازین داروها ضماد سازند و بر پس گردن نهند سخت نیک بود و هم ازین

داروها جیها سازند و آنرا بچیزی که دیر گداز چون عنبر و لادن ببرشند و پوسته در زیر زبان دارد و آب دهان
همی اندازد صفت حبی که در دهن نگاه دارند بگیرند علک الانباط دو درم حلتیت یکدرم هر دو را آبر شنده
حب کنند صفت حبی دیگر بگیرند نوشادر و بلیله عاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و مویزج و صعتر و شونیز و
مرزنجوش خشک و ملح نفطی از هر یکی برابر همه را بکوبند و در آب کرم یا در آبکامه حل کنند و بدان غرغره کنند نافع
بود صفت معجون هندوان ساخته اند از بهر این علت بگیرند زیره کرمانی دو مثقال قرفه و ملح نفطی از هر یکی
یکدرم دار فلفل صد عدد بلبل دویست عدد شکر هشت استار همه را بکوبند و با انگبین ببرشند شربت چهار درم
و شلیثا و مثرودیطوس و دحمرثا و سجزینیا اندر زیر زبان مالیدن و خوردن سود مند بود و کودک را که دیر بسخن
گفتن آید بادی سخنها از هر گونه که بلفظ آسانتر بود می باید گفتن و تکلف جواب کردن و سخنهاء مختص تلقین کردن
و بر زبان ایشان نمک با انگبین سرشته مالیدن و گاه گاه اندکی ترب مالیدن تا لعاب معد باب
چهارم از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن سوزش زبان و معالجات آن
باید دانست که اسباب این عارض چهارست نخستین آنکه چیزی خورده شود حرارت فزاید و تشنگی آرد چون
طعامی شور یا تلخ و تیز که بتازی حریف گویند یا چیزی بغایت شیرین چون عسل دوم حرارتی در فم معده یا در دماغ
سوم تبهاء محرقه چهارم آماس اندرون شکم معالجات آنرا که سبب حرارت فم معده و حرارت دماغ باشد لعاب
اسبغول و کشکاب بروغن گل و بروغن بنفشه باید داد و سپستان در دهان دارد و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب
در دهان میگیرد و بدان مضمضه میکند و استخوان آلو سیاه و استخوان خرما هندی در دهان داشتن سود مند بود و
بروغن بنفشه و بروغن گل مضمضه کردن سوزش بنشاند صفت حبی که در دهان دارند بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم
خیار بادرنگ و مغز کدو شیرین و کثیرا و نشاسته و ترنجبین همه را بکوبند و ببرشند و حبها کنند و آنرا که سبب
عارضه تب محرقه باشد بعلاج تب مشغول باید بود و با علاج تب این علاج نیز میکنند و آنرا که چیزی تیز و شور و
تلخ خورده باشد هم این علاج کنند و آنرا که سبب عارضه آماس اندرون شکم باشد نخست رگ باسلیق فرماید
زدن و آب عنب الثعلب دادن با آب کشنیز و باندکی خیار چنبر و کشکاب با روغن بادام هر دو نیز می خورد نافع بود
باب پنجم از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم

در یاد کردن ترکیدن زبان باید دانستن که سبب ترکیدن زبان چیزهاء تیز و ترش و تلخ باشد معالجات لعاب اسبغول
در دهان میدارند و سپستان می مکند و خیار بادرنگ بریده بر هم می مالند و آن کفک که اندر وی بدید آید بر زبان طلی کردن
و طعام با پچه و خایه مرغ نیمبرشت خوردن و از طعامهاء شور و تیز و تلخ پرهیز کردن و هرچه در باب گذشته یاد کرده آمده است
درین عارض نافع بود باب ششم از جزو دوم از گفتار پنجم
از کتاب ششم در تشنج زبان باید دانست که تشنج زبان دو چیزست یا رطوبتی غلیظ است که
عضلها را حرکت بدانست ممتلی کند و پهنا باز کند تا درازی او کوتاه شود و زبان بدان تشنج گیرد یا تشنجی که بیماریها
حاده و تبهاء محرقه افتد و رطوبت اصلی بسبب تیزی تب بتحلیل خرج شود و عضلها همچون گوشت بریان کرده خشک شود
علاج هر دو نوع از جنس علاج تشنج کلی است چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و علاج خاصه زبان آنست
که اگر تشنج امتلاء رطوبتی باشد بر پس کردن ضمادها تحلیل کننده برمی نهند چون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک
و شبت و حلبه و مرزنجوش و این روغنها نیم گرم کرده در دهان میگیرند هم ازین روغنها یا روغن جوز یا از روغن
حبة الخضرا یا از روغن مغز زردالو یا از روغن سداب حلوایی سازند بارد حلبه و تخم بادیان و انگبین از حلوا الجودرد
و بر مهرها کردن ضماد کنند و با یارج فیقرا و تخم حنظل استفراغ کنند و آنرا که تشنج از تب محرقه افتد ضمادی از بنفشه
و خطمی و موم صافی بروغن بنفشه سازند و شیر خر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو شیرین و روغن
بادام شیرین و آب عصی الراعی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز مضمضه و غرغره کردن هم نیم گرم در دهان میدارند
و بدان غرغره میکند و بر پس کردن او می ریزند و ازان روغنها که میسر شود بر پس کردن میمالند باب
هفتم از جزو دوم از گفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن آماس زبان
و معالجات آن باید دانست که پیش ازین گفته آمده است که حال آماس زبان همچون آماس لب است و اسباب زبان
و علامات آن یاد کرده آمده است و معلوم باید کردن که ازین خوردن فطر که بپارسی سماروغ گویند و از افیون
آماس کند و علاج آن در علاج زهرها گفته آید معالجات اگر آماس خونی باشد نخست رگ قیفال باید زدن پس بمطبوخ
هلیله استفراغ کردن و گاه باشد که حاجت بدان آید که رگ زیر زبان بزنند و اگر آماس صفرایی بود نخست استفراغ
بمطبوخ هلیله و شاهتره کنند و در ابتداء هر دو نوع آب کشنیز و آب کوک که آنرا بتازی الخس گویند و آب گشنه و

آب عنب الثعلب و گلاب در دهان همی دارد و گل سرخ و عصی الراعی و انار پوست در گلاب بپزند و بدان مضمضه میکند
و شفتالوی تر در زیر زبان مالند و اگر آماس بدین تدبیرها فرو ننشیند بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و انار
پوست و پست جو همه را بپزند و بپالایند و بدان مضمضه میکند و در دهان میدارند و اگر روزی چند بگذرد و بچیزها
قابض پزاننده و تحلیل کننده حاجت آید انگبین در شیر تازه که در حال دوشیده باشد حل کنند و بدان مضمضه میکند
و آبی که در وی بیخ سوسن پخته باشند و آبی که در وی حلبه و انجیر پخته باشند و روغن زیت که در وی تخم بلدیان
پخته باشد این همه آنست که ماده را بپزاند و تحلیل کند و انداختن آماسها گرم و آغاز آماسهاء سرد سود مند بود
و غذا درین وقت چیزی پزاننده باید چون کرنب و سرمق بروغن شیر بجت تازه و اگر آماس سر کند و پالودن
گیرد و ماء العسل و بکشکاب با انگبین مضمضه کند یا بشوید و پاک کند پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون
در شراب انگوری قابض بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کند فی الجمله علاج چنان کنند که در باب علاج قلاع یاد کرده
آمده است و اگر آماس بلغمی بود نخست ایارج فیقرا و حب قوقایا استفراغ کند و بیخ سوسن و حلبه و انجیر بپزند
بپالایند و بدان غرغره و مضمضه میکند و در دهان میدارند و آب تخم کرفس و بیخ او و بیخ بلدیان و تخم او با این چیزها
یار کنند تحلیل کند و شربت ماء الاصول بوی دهند با روغن بادام تلخ و با روغن بید انجیر و طعام شوربا گنجشک و
نخود آب با صعتر و زیره و کرویا و دارچینی و گنجشک بریان کرده و قلیه خشک با آبکامه و انگبین با روغن زیت
و اگر آماس سودایی بود استفراغ بمطبوخ افیتمون و با یارجات کنند و بوستر چیزی خنک در دهان میدارد چون آب
کشنیز و آب کوک تا آماس زیادت نشود جالینوس میگوید مردی شصت ساله را زبان آماس کرد آماسی عظیم و آن
مرد رگ زدن عادت نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم که گویم که آب کوک در دهان باید داشت چنان
نشد و ازان شفا یافت طبیبی دیگر از بهر خلاف من و امنع کرد چار آن شب بخواب دید که آب کوک در دهان باید
داشت چنان کرد شفا یافت و این خواب موافق مشورت من آمد و از چیزها که سودا انگیزد پرهیز باید کرد
چون عدس و کرنب و گوشت قدید و ماهی شور و اگر آماس سرطانی بود چنانچه دهنی باز نماند آنرا علاج نباشد مگر
که از بن ببرند باب هشتم از جزو دوم از گفتار پنجم از
کتاب ششم در یاد کردن لکنت و خلل کردن سخن بود باید دانست که اسباب خلل که در

سخن گفتن بدید آید هشت است یکی آنکه عضلهاء زبان مسترخی شود دوم آنکه تشنج کند سیوم آنکه انواع آماسها
بدید آید چهارم قلاع و قرحه و بثره و خوره پنجم آنکه جراحتی بر وید و رباطی و عجبی بدان کوتاه گردد ششم آنکه
از پس سرسام فضله از دماغ دفع شود و بعضلهاء زبان فرود آید هفتم آنکه در تبهاء محرقه رطوبت اصلی بتحلیل رود
و عضلهاء زبان بدان سبب خشکی کند هشتم آنکه آفت اندر عضلهاء حنجره باشد چنانچه یا مسترخی شود یا متشنج
و خداوند این عارضه آواز دادن و آواز سخن و آواز کلمتها دشوار بود معالجات استرخاء زبان و تشنج و علاج قلاع
و قرحه و بثره و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبهاء محرقه تولد کند و علاج آماس زبان هر یک در بابی مفرد یاد
کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از پس سرسام بعینه علاج آماس استفراغ و غرغره و مضمضه
و داروها که در دهان داشتن و علاج دیگر آنکه هر وقت که سخن خواهد گفت نفس باز کشد و مدتی از هوا اندر
آرد تا عضلهاء حنجره را بقوت بجنباند تا سخن آسان کرد دوا تا علاج آنکه جراحت بر وید و رباطی کوتاه کرده
دستکاری نیست و بریدن آن رباط چندانچه زبان مسترخی نشود که از بریدن خون بسیار آید اولی تر آن باشد
که جزم کنند و این چنان است که ابریشمی بسوزن اندر زیر آن رباط کشند باحتیاط و ببندند و رها کنند
تا در ابریشم و بند او نیایند سبب آنکه تا بریده نشود و آن ابریشم بگذارند که می آزمایند تا آن روز که رباط بریده
شود و ابریشم بیرون آید باب نهم از جزو دوم از گفتار
پنجم از کتاب ششم در یاد کردن ضفدع زبان باید دانست که ضفدع غده
سخت اندر زیر زبان بدید آید و ضفدع را اندر شهر خراسان وزغ گویند و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند
که لون او لونی آمیخته از لون او و سبزی رگهاء او همچون چشم وزغ بود و ماده او رطوبتی بود غلیظ معالجات
داروی تحلیل کننده بر وی مینهند چون نمک و سرکه و نوشادر و رگ زیر زبان بزنند و اطفال را صعتر و بابونه و
انار پوست و نمک کوفته و بیخته بران موضع می نهند و در زبان می مالند و زاک سوخته و سورنجان بسپیده خایه
مرغ طلی کنند باب دهم از جزو دوم از گفتار پنجم از
کتاب ششم در یاد کردن بیماریهای ملازه و معالجات آن باید دانست که ملازه را
بتازی لهاة گویند و بیماری آن دو نوعست یکی آماس است که در وی بدید آید بسبب نزله که از سر فرود آید

دوم آنکه مسترخی گردد و فرو آویزد و بر سر حنجره و حلق نشیند و مادهٔ آماس بعضی خونی بود و بعضی خلط صفرایی
و بعضی خلط بلغمی و بعضی خلط سودایی و سبب آماسیدن وی آنست که گوشت او متخلخل و میان تهی است هر
ماده که بدو فرود آید آنرا بزودی قبول کند و دفع نتواند کرد و در وی بماند و آماس کند و بحلق فرود آید و دم
زدن و طعام بحلق فرو بردن زحمت کند و بازدارد علامتها اما علامت آماس خونی شیرینی طعم دهن بود و سرخی
لون کام و زبان و حرارت بی تشنگی و علامت خلط صفرایی تلخی دهن بود و زردی کام و زبان و حرارت و سوزش
و تشنگی و آماس سخت بزرگ نبود و علامت خلط بلغمی آنست که ملازه دراز شود و چون دم موش و نرم و سست
بود و سوزش و گرمی نکند لکن گرانی کند و علامت خلط سودایی آنست که سختی آماس بود و تیرگی رنگ کام و زبان
باشد که طعم دهان ترش بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد معالجات آماس خونی را نخست رگ قیفال باید
گشاد و طبع را بآب لبلاب یا بآب کشنه یا بآب عنب الثعلب و خیار چنبر و ترنجبین اندرین آبها حل کرده نرم باید
کرد و سرکه و گلاب یا بآب عنب الثعلب یا بآب لسان الحمل یا بآب کشنیز تر و سماق اندرین آبها تر کرده و پالوده
یا بعصارهٔ گل تازه غرغره کردن و نگاه میدارند اگر ماده اندکست غرغره بداروها باید کرد که سخت قابض باشد
چون سرکه و گلاب و سکنجبین با آب گرم یا بآب کشنیز تر و چون سماق اندرین آبها تر کرده شراب خرتوت تا بقوت قبض
مدد ماده باز میگردد و آنچه حاصل میباشد تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار بود غرغره بداروها باید کرد که در وی
قبض بسیار باشد چون رب جوز با گل سرخ و سماق و خرنوب نبطی و مازو و گزمازک و گلنار و اقاقیا اندر آب
بپزند و بدان آب غرغره کنند صفت داروی که در ابتداء علت در دهان گیرند و در دهان بدارند تا بملازه
رسد بگیرند گل سرخ و گلنار و مازو و گزمازک و صندل سپید و سماق و شیاف ماميثا و عدس مقشر و ورد چوبه و برگ
مورد از هر یکی برابر همه را بکوبند و با نوبه اندر دمند صفت داروی که ملازه را بدان بردارند بگیرند شب یمانی
چهار درم گلنار هشت درم زعفران ده درم کافور و نوشادر از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بکفچه میل برکنند
و ملازه را بدان برافرازند صفت داروی که بدان غرغره کنند بگیرند حب الآس و بلوط و سماق و گزمازک
همه را در گلاب بپزند و پالایند و بدان غرغره کنند و اگر از چیزی قابض رنجی و فسردنی تولد کند غرغره بآب
گوک و سماق خرفه و شراب توت کنند و کثیرا و صمغ و نشاسته بکوبند و با نوبه در دمند و لعاب اسبغول و لعاب

حضی

خطمی و کشکاب بگلاب آمیخته نیم گرم در دهان داشتن و بدان غرغره کردن سود مند بود و اگر آماس صفرایی بود نخست
تن از مادهٔ صفرا پاک باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و خرما هندی و خیار چنبر و شاهترج و آنچه بدین ماند و بدان آبها
که در علاج آماس خونی یاد کرده آمده است غرغره کردن چون آب عنب الثعلب و کشکاب و آب خربزهٔ هندی خوردن
و بدان غرغره کردن و چون سه روز بگذرد و بهتر نشود بداروهای قوی تر که یاد کرده آمده است علاج باید کرد
باندازه علت داروها ضعیفتر و قوی تر کردن و اگر آماس بلغمی بود نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و
مانند آن و هر بامداد جلنجبین و مصطکی دادن و غرغره کردن بسکنجبین و آبکامه و خردل و مانند بسرکه سوده طلی کردن
صفت داروی که درد مند نافع بود بگیرند شیاف مامیثا و گل سرخ و سماق و رب التوت و زعفران و نوشادر و صعتر و عاقرقرحا
و بلبله و دار فلفل و گزمازک و جلنار و زرد چوبه و هلیله و شب یمانی و مازو و حضض و حنا و قاقله و قصب الذریره
و زرنیخ سرخ و قسط و سرگین سگی که سه روز او را بسته دارند و استخوان دهند و خطاطیف سوخته از هر یکی برابر
همه را بکوبند و بپزند و درد مند و علاجها که از جهت استرخاء ملازه یاد کرده آمد باین علاجها بکار دارند و اگر آماس
سودایی بود حال او همچون حال آماس زبان باشد و علاج او پیوسته استفراغ سودا کردن و چیزهای خنک چون آب
کشنیز تر و آب کوک در دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا آماس سرطانی نشود و زیادت نگردد پس اگر ماده
ملازه از نوع بلغم غلیظ باشد و طبیب بحکم مشاهده داند که علاجهای دیگر شاید کرد علاج خناق سودایی باید کرد
صفت داروی که اندر دمند و اگر خواهند ببر شند و طلی کنند مازو سبز یکجزو زاج سرخ و سماق از هر یکی سه جزو
نمک دو دانگ بیست جزو شراب خرتوت ببر شند صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی یکجزو و نوشادر یکجزو و نیم مازو سبز
دو بهر از هر یکی جزو زاج سرخ سه جزو و چون بوقت اشهار سد و زعفران و سعد و دارشیشعان و فقاح اذخر
و عود بلسان و اشنه با این داروها بکار دارند و همین داروها بپزند و بدان مضمضه کنند و اگر بدین کفایه نشود عصارهٔ
فثاء الحمار و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته و بیخته بعسل سرشته طلی میکنند و اندر دهان میدارند و اگر آماس
سخت شود و روزگار برآید انگزد بعسل سرشته طلی میکنند صفت داروی دیگر که طلی کنند اینست بگیرند شب یمانی
و انجره و نوشادر از هر یکی برابر بسایند و بکفچه میل برگیرند و بدان دارند و ملازه را در وی نهند و نگاه دارند و
اگر این داروها با سکنجبین عنصلی بپزند و غرغره کنند صواب بود و اگر این داروها در سی کنجد سوسن را در آب

بپزند و آب او با پخته بیامیزند و در دهان نگاه میدارند و آنرا که ملازه مسترخی شود فرو آویزد اگر حرارتی و
سرخی باشد و غرغرهای خنک که یاد کرده آمد بکار دارند و نخست رگ باید زد و ملازه را بصندل و گلاب
و کافور و گلنار و گل سرخ بشراب خرتوت سرشته بردارند و اگر حرارتی نباشد ملازه را بنوشادر و مازو بردارند
و بآبکامه و خردل غرغره کنند و نمک آب تلخ همچنین و اگر ملازه کودکان بمازو بردارند یا فلفل و سرکه و همچنین
مازو را بسرکه بسایند و بر سر او طلی کنند بران موضع که بتازی یافوخ گویند نافع بود صفت ضمادی که ملازه کودکان
و بزرگان بردارد بگیرند مغاث و اقاقیا و گل هر دو خورده و سرشیر کفشکران و اسبغول همه را بکوبند جز اسبغول و
سرکه بگیرند و برگ مورد و کشنیز خشک بکوبند و بجوشند و پالایند و این داروها بسرکه بسرشند و بر یافوخ نهند
ملازه را بردارد از بهر آنکه ملازه را حرکتی خاصه که آنرا حرکت ارادی گویند نیست و بدین سبب او را عضلها خاص
نیست زیرا که عضلها خاصه عضو را باشد که او را حرکت ارادی بود و اصل بدان گوشت پوسته است که گرد اگرد
که بتازی النغنغه گویند و بغشا که بر کامه سر پوشیده است و هر گاه که این داروها قابض بر پوست سر نهند پوست را هم اورد
و بر کشد و ملازه بازی بر کشیده شود ملازه را نباید برید لکن اگر تن فضله و امتلا باشد نشاید بریدن اما نخست
تن پاک باید کردن و اما تا ملازه باریک نشود و سر او چون انگوری آویخته نشود نشاید بریدن اما آنچه فرود آویزد
چون دم موش اگر در بریدن چندین احتیاط کند خطرناک نباشد لکن نخست تن را پاک باید کرد پس بریدن و هر دو
نوع تمام نشاید بریدن لکن چند آنچه از مقدار طبیعی زیادت بود چندانی باید بریدن و اگر زیادت بریده شود بیم
باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بحلق فرود آید که حلق و شش پر گردد و همان ساعت مرد هلاک شود
و اگر خواهد که او را ببرد و ببرند بگیرند انگزد و شب یمانی و بدین طلی میکنند و نوشادر و انگزد همچنین تن او را باریک کند
و بیفکند و زاک در دهان داشتن نیز نیک بود و بیشترین او را چهار روز بیفتد و چون این داروها طلی کنند بیمار باید که
پوسته تکیه کرده باشد و دهان باز دارد تا لعاب میرود و از دارو هیچ بحلق فرو نرود و فرو نبرد و هر وقت که
ملازه بخواهد بریدن اقراص کهربا افیونی و شراب جوز و شراب خرتوت حاضر باید داشت تا از پس بریدن
اقراص کهربا با شرابی ازین دو گانه بیامیزند و بدهان درگیرند و بدان غرغره کنند تا خون بسیار نرود و داروی
قابض بکفچه میل اندر کنند و باقی ملازه اندر وی نهند و بآب سرد و عصارهٔ لسان الحمل با اقراص کهربا و کر

در حاشیه: ... آماس و استرخاء ملازه ... علاجها نیک نشود صح

کسی صح

با

بگل مختوم غرغره کنند و همه عصارهٔ قابض چون عصارهٔ غوره و عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ ریواج و عصارهٔ
آبی ترش مفرد و مرکب آنچه پیش بکار می برند سود مند بود جزو سیوم از گفتار از کتاب پنجم
ششم اندر شناختن احوال بیماریهاء دندان و هر جنس معالجات آن و این جزو ده باب است
باب نخستین از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم
در یاد کردن احوال بیماریهاء دندان بر طریق کلی باید دانست که میان طبیبان خلاف است اندر آنچه
گوهر دندان استخوان یا عصب بعضی گفتند استخوان است و گروهی گفتند عصب است آنها که گفتند استخوان است از بهر
آن گفتند که گوهر او سخت است و خشک و شکننده و حرارت او اندکست و سردی و خشکی بروی غالب است
و اگر او را بسایند و بتراشند حس الم نیابد و آنها که گفتند عصب است از بهر آن گفتند که دندان سرد و گرم بیابد
و اگر ترشی بروی رسد چیره شود و چیری که دندان تازی ضرس گویند یعنی کند شدن و این کندی دندان همچون خلاف است
عصب را و خلاف عصب را نبود و دیگر گوهر دندان استخوانست و عصبهاء دماغ بگوهر او پیوسته است و با
وی آمیخته و این عصبها در بیخ پیشتر است درد و حس و ضربان او بدین عصبهاست و سختی و خشکی و شکنندگی و
حس الم نبودن و تراشیدن نایافتن استخوان از بهر آنست که اصل گوهر او استخوانست و همچنین خلاف است
اندر آنکه گوهر دندان از آب مادر و پدرست چون استخوان و عصب و پوست و رگها و شریانها و غشاها و صفاقها
و رباطها از غذا همی روید چون گوشت و این خلاف از بهر آنست که هر اندامی که از آب مادر و پدر بود اگر پاره
از وی برود بدل آن باز نیاید و بهیچ علاج باز نتوان آورد و هر چه از وی غذا میروید اگر پاره از وی برود بدل آن
باز آید و بعلاج باز توان آورد چنانچه مردم بسببی لاغر شود و باز فربه گردد یا بسبب جراحت و ریشی تازه گوشت
از عضوی برود و آن عضو تهی ماند و مغاکی بدید آید بعلاج گوشت او باز آید و آن تهی و مغاکی هموار شود و بدین
سبب بعضی طبیبان گفته اند دندان از غذا میروید و اگر در اصل آفرینش دندان از آب مادر و پدر بودی و از
غذا همی رستی دانستی که آنچه دوم بار در بزرگی بیفتد باز برآمدی چون گوشت جراحت و درست آنست که اصل دندان
از آب مادر و پدرست و مادهٔ او در استخوانها که دندان از وی برآید معین و آماده نهاده و حکمت آفریدگار تبارک
و تعالی اندر پدید ناکردن دندان در اصل آفرینش آنست که غذا طفل مدتی شیر بود و بدندان حاجت نباشد و دیگر آنکه

پنجم

استخوانها فک که دندان ازوی می براید در خورد اندامهاء او بود ضعیف و کوچک اگر با اول آفرینش دندانها قوی
بودی آن استخوانها که دندان ازوی براید آنرا بر نیاید وشکلی ناهموار بودی از بهر آنکه دندان چون سندانست
و آن استخوان همچون او چوبست که سندان در وی نشیند و چون دندان بزرک بیخ و چوب سندان کوچک
ناهموار بود و بران سندان کار نتوان کرد لاجرم از روی حکمت آفریدکار تبارک و تعالی اولیتر آن بود که ماده
دندانها در استخوانها آماده بود و معد نهاده تا از پس مدتی که دندانها بزرکتر و محکم تر شود و از بهر غذا بدندان
حاجت آید دندان براید و سبب افتادن دندان بهفت سالکی آنست که دندان نخست بقیاس با آنکه پس ازان
بدید آید ضعیف بود و قوت آن ندارد که همه عمر طعام غلیظ و خشک میخاید و می شکند طبیعتی هر شخصی بزمان تبارک
و تعالی دندانها نخستین بیفکند و دیگر قوی تر که طاقت کار همه عمر دارد براورد و نیز معلومست که چون کودک هفت
ساله شد همه اندامها و استخوانهاء قوی تر و بزرکتر شده بود و استخوانها بزرگ شود که دندان ازوی براید همچون دیگر
استخوانها بزرک شود و بضرورت چون استخوانها بزرک شود و جای بیخ دندان نخستین فراخ شود و آن دندانها
با آنکه بانی استخوانها اندر جونده نباشد بسبب فراخ شدن جاجنبان شود و بیفتد و سبب دیگر قوی تر بجای آن بر
آمدن آنست که آن ماده که دندانها ازوی است اندر دندانها نخستین بکار شده باشد و مانده بسیار تر مانده
بود تا طبیعت ازان ماده محکم تر برارد و از آنچه مردمان میکویند که بعضی پیران در از عمر را سه دیگر بار دندان می براید
و نشان میدهند که فلان و بهمان دیدیم که دندانها افتاده و باز برامده بباید دانست که آن استخوانها که دندان
ازوی برامده است جای دندانها بدید آید مردمان پندارند که دندانست و نیز شک نیست که مزاج مردم دراز عمر و
ترکیب قویها او قویتر شده باشد و آن قوت نخست اندر ابتدا بوده بیش و عجب نیست اگر در حال آفرینش ماده دندانها
او چندانچه چون در حال بزرکی دندانهاء او بیفتد و باز براید و استخوان دندان همی ساید بسبب خاییدن طعامهاء سخت
و خشک سوده شود و بدل آنچه سوده می شود هم بدان اندازه همی بالد و کمی و سودکی آن بدین سبب بدید نمی آید و دلیل
بر آنکه دندان همی بالد آنست که دندان چون بیفتد و یا بشکند دندانی که برابر آنجا خالی باشد که دندان ازوی افتاده است
درازتر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی بالد و برابر او دندانی نیست که بران سوده شود و بیماریهاء دندان بسیار
نوعست سست شدن است و جنبان شدن و افتادن و در ریزیدن و کند شدن و پوسیدن و میان او خورده شدن

براکنده اند دندان این همه بیماریها ممکن است

و تیره کشتن و رنگ او بکشتن و بخارها بر روی او نشستن و از طعام خاییدن عاجز آمدن و آماسیدن و معلوم باید
کردانید که همکان اتفاق کرده اند که اگر آماس که کروهی کمان برده اند که دندان از بهر آنکه گوهر او استخوانست آماس
نکیرد و اگر چا نیمعنی کرده اند بر آنکه اندر دندان این همه بیماریها پیش ازین یاد کرده آمده است از باز کفتن او اندرین
موضع بس درازی بفزاید بباید دانست که اگرچه گوهر دندان استخوانست و سخت است آماس کیرد از بهر آنکه غذا
می پذیرد و می بالد و اندر طول و عرض و عمق کشیده میشود و میفزاید چه مانع است از آنکه هم بدین طریق فضله قبول
کند و آماس کیرد و اگر دندان فضله و خلط قبول نکردی آنرا اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بودن بعضی سیاه و بعضی سبز و
بعضی کبود و بعضی زرد نکشتی و بعضی جونده نشدی و بعضی او کار نشدی و شک نیست که این رنکها از طبع اوست و از
خلط بد تولد کند که اندر گوهر دندان نفوذ یابد پس چرا شاید که وقتی چو فضول اندر سر و حوالی آن بیشتر بود بیشتر نفوذ
یابد و آماس تولد کند و احوال مزاج دندان از گوشت بن دندان باید جست و از رنگ آن سرخ باشد مزاج دندانها خونی است
و اگر بزردی گراید صفراوی است و اگر سست باشد بلغمی است و اگر رنگ تیره باشد ماده سوداییست والله اعلم
باب دوم از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم
در یاد کردن تدبیر نگاه داشتن دندان تا درست بماند بباید دانست که آنرا تدبیر نگاه داشتن
دندانها حاجت آید تا درست بماند معنی و راعات باید کرد یکی آنکه از جهت خوردن بسیار و معده را پر کردن پرهیز کند
و احتیاط بجای آرند و تا آنچه خورده بیخ اندر معده تباه نشود چون شیر و ماهی شور نخورد و اندر طعام خوردن ترتیب
بکار باید و هر چه لطیفتر و نازکتر و رقیق تر بود نخست باید خورد از بهر آنکه هر چه لطیفتر باشد زودتر گوارد و بر سر
طعام ناگوارنده بایستد و گذر نیابد و تباه شود و آن غلیظ را تباه کرداند و از پس ریاضت و رنج چیزهاء نازک
چون ماهی تازه کوچک و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه زود تباه شود و بخار انگیزد دوم آنکه قی کردن بسیار عادت
خاصه آنکه بر اید ترش باشد سیوم آنکه بدندان چیزهاء سخت نشکند چهارم آنکه از خاییدن حلوا علک چون ناطف
و غیر آن پرهیز کند پنجم آنکه چیزی سخت گرم یا سخت سرد نخورد خاصه از پس یکدیگر ششم آنکه چیزها را که دندان و
گوشت بن دندان پاک کند و اندر خلال کردن چندان استقصا نکند که گوشت دندانرا بخراشد و رنج رساند هفتم
آنکه هر بامداد که مسواک کند اندر مسواک کردن چندان استقصا نکند که آب و جل طبیعی ازوی ببرد از بهر آنکه

است

شتی

چون جلی طبیعی برود روی دندان درشت کردد و بخارها زودتر و بیشتر پذیرد و مسواک از چوب نرم و تلخ باید هشتم
آنکه هر وقت که قی خواهد کرد نخست دندانها را چرب کند پس قی کند و هر وقت خواب دندانها بروغن
گل چرب کند تا بخارها بروی نکیرد و اگر مزاج دندان گرم بود بروغن گل بمالند و اگر سرد است روغن بان یا روغن
مصطکی بمالند و غیر آن و روغنها گرم اولیتر آن باشد نخست دندانها با انگبین بمالند یا بشکر کوفته و با انگبین سرشته
بمالند بهتر بود و بعد ازان بروغن چرب کنند و اگر مزاج دندان سرد بود بصندل و شکر بمالیدن هر دو کوفته پس
بروغن چرب کنند و بباید دانست که سر خرگوش سوخته و کوفته اندر دندان مالیدن و نمک با انگبین سرشته و سوخته
و ناسوخته مالیدن و شب یمانی بآتش بریان کرده و اندر سرکه با اندکی مرصافی بمالند و بیخ نباتی را که آنرا اسقوع گویند
اندر شراب پخته بدان مضمضه کردن اندر هر ماهی دو بار این مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندان سخت کند و
مادتها را از بن دندان پاک کند و دندان بسلامت بود و نوع نباتی را گویند که چون او را بشکنند شیری ازوی بیرون
آید و همچنین بباید دانست که از بهر آنکه مزاج دندان خشک است داروها که او را بر مزاج خویش و برتن درستی نگاه
دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل مگر آنرا که مزاج سرد یا گرم شده بود از بهر گردانیدن یا خشکی گرم یا سردی
یابد داروها که بدندان سودمندست که مزاج سرد یا گرم شده بود با خشکی سرد است صندلست و گل سرخ و کافور
و گزمازک و جلنار و دم الاخوین و مازو و مروارید و فوفل و آرد جو و برک کدو و پوست درخت توت و بیخ
حماض و داروها که با خشکی گرمست نمک سوخته است و شبنج سوخته و سعد و دارچینی و زوفا خشک و فقاح اذخر
و سرکاو کوهی و پودنه سوخته و ناسوخته و ابهل و زراوند کرد و شحم حنظل و عاقرقرحا و ساذج هندی و پوست کبر
و کبر و عود و مشک و خرما سوخته و سر خرگوش سوخته و پر سیاوشان سوخته و ما سوخته و خاکستر نی و خاکستر بوره
و مصطکی و آبگینه سوخته و مازو سوخته و اندر سرکه نهاده معتدلست و داروها آمیخته که بدان مسواک کنند و دندانها بدان
بمالند آنرا سنون گویند و اندر علاجها دندان اندر جایگاه خویش از بهر جنس یاد کرده آید باب
سیوم از جزو سیوم از گفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن درد دندان و معالجات
آن بباید دانست که اسباب درد دندان انواع سوء المزاج بی ماده و یا با ماده و درد که از سوء المزاج با ماده بود سبب آن
بسیاری ماده بود یا تیزی ماده و تیزی آن یا بادناکی آن یا غلیظی آن و بسیار بود که اندر میان دندان یا اندر

پنجم

کرم

بیخ آن تولد کند و ماده که بدندان آید اندر بیشتر حالها از معده بسر براید و از سر بدندان فرود آید و آنرا که ماده اندر
همه تن باشد هم طریق رسیدن آن بدندان اینست که بسیار باشد که اندر سوء المزاج با همه اندامها از غایت تیزی تب
بود و سبب خورد شدن دندان و ریزیدن و شکسته شدن ماده تیز که بدو فرود آید یا ماده ترش بود علامتها
نخست نگه باید کرد که تا درد دندان یا اندر بن گوشت دندان آماس هست یا نه اگر آماس پیدا و اندر گوهر دندان
هیچ آماس و کندی و سستی و خورده شدن نبود و رنگ او رنگ دندانها درست بود بباید دانست که ماده علت
اندر گوهر دندان نیست و اگر آماس اندر گوشت بن دندان یا اندر گوهر دندان است و ازین اعراض که یاد کرده
آمد چیزی باشد بباید دانست که ماده علت اندر گوهر دندان است و هم اندر گوشت بن دندان است و اگر اندر گوشت
بن دندان آماس هیچ و دندان کنده شده بود یا سست شده یا آماس کرده یا خورده شده یا رنگ او بگردیده بود
بباید دانست که علت او اندر گوهر دندانست که علت اندر گوشت بن دندان و خداوند علت حس آن نیابد
که درد اندر درازی دندان می براید و اگر خداوند علت خبر دهد که از آن جانب دندان که درد منبت فک او
بجملگی درد میکند و حس اختلاج و اضطراب همی یابد بباید دانست که ماده اندر عصبها است که بیخ دندان
پیوسته است و سبب اختلاج و اضطراب حرکت شریانی است که بدو نزدیکست یا بدو پیوسته است علامتها
و اما علامتها انواع سوء المزاج آنست که اگر سوء المزاج گرم بود از باد خنک و آب سرد و داروها سرد راحت یابد
و اگر سوء المزاج سرد باشد آب و هوای سرد زیان دارد و از آب گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق تیز
منفعت دارو زود پذیرد و زود ظاهر کردد و اگر غلیظ بود درد با گرانی بیش و منفعت دارو دیر یافته شود و اگر ماده
بادناک بیش دردی خلنده یابد و از جای بجای بود بیخ او بسبب باریک شدن او فراخ گردد و بدان سبب جنبان شود
و این علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که ماده علت اندر گوهر دندان است چون دندان بر کنده درد زایل شود از بهر
آنکه چون دندان بر کنده شود جای بران ماده که طبیعت میخواهد که آنرا تحلیل کند فراخ گرداند از زحمت و فشردن
که ماده را از دندان بود برخیزد و آنرا که ماده را اندر گوشت و بن دندان بود بدانکه دندان بر کند درد زایل شود
معالجات اگر درد بمشارکت همه تن بود نخست تن پاک باید کرد بفصد و اگر بمشارکت دماغ بود و فضله از
سر فرود آید بچیزی که آن فضله را دفع کند استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با شحم حنظل

وحب قوقایا وحب شبیار و آنرا که اندر کوشت بن دندان آماس بود هم نخست تن پاک باید کرد بفصد و اسهال
واگر ماده علت گرم است آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب لسان الحمل و مانند این داروها در دهان می باید
کرفت و بدان مضمضه میکرد و اگر حرارت سخت و قوی بود اندکی کافور در این آبها حل باید کرد در جمله ابتداء علت
داروها خنک که در وی قبض و خشکی معتدل بود در دهان میباید کرفت و بدان مضمضه میکرد و اگر حرارت سخت
وقوی بود پس بتدریج داروها تحلیل کننده آمدن و ماده را بتدریج از جای خویش بیرون آوردن و این بهفت
طریق است یکی آنکه زرو که بتازی العلق کویند بر بن دندانها برافکنند یا رک زیر زبانی بزنند یا زیر زنخ حجامت
کنند دوم آنکه داروها تحلیل کننده در دهان میکیرد و بدان مضمضه میکند و میخاید سیوم آنکه داغ کنند چهارم
آنکه داروها دود کنند پنجم آنکه دارو در کوش یا در بینی چکانند ششم آنکه داروها تحلیل کننده در دهان میکیرد
از بیرون بر رخساره و زنخدان بر نهند هفتم آنکه داروها بر دندان می نهند اما داروها خنک و قابض که اندر
دهان کیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برک مورد تر یا برکه و آب برک زیتون یا آب عنب الثعلب و سرکه
در حب الآس که در وی پخته باشند و پالوده و داروها که میل باعتدال دارد چون روغن کل است که مصطکی
در وی پخته باشند و روغن مورد و روغن زیت که آنرا بتازی زیت الانفاق کویند و این روغنی است که از غوره
زیتون کنند یعنی از زیتون سبز در دهان میکیرند و اگر درد عظیم بود عاقرقرحا کوفته و بیخته با کافور بر بن دندان می نهند
و اگر درد بی طاقه بود افیون اندر روغن کل بپزند و پالایند و پنبه را بدان چرب کنند و بر دندان نهند و فلو
بر نهند پس تدارک آن مشغول شوند و تا ضرورت نبود دست بدین نوع دارو نزنند و تدارک چنان باشد
که از پس آن داروها تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت معجونی که دندان را بی خبر کند بکیرند تخم سک و افیون
و میعه و باز (؟) از هر یکی یکدرم بلیل و انجره شامی از هر یکی یکدرم همه را بکوبند بعقید العنب یعنی دوشاب سرشته
و بر بن دندان نهند و هیچ تدبیری از بیخبر کردانیدن دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده برف و یخ در
دهان میکیرد دمادم و چون کرم و فاتر شود می ریزند و دیگر باره میکیرند تا دندان بیخبر شود و درد بیارامد وکاه
باشد که آب سرد نخست درد زیادت کند پس بیخبر کند و درد ساکن شود و آنجا که ماده علت و مزاج سرد بود
نخست داروها رادع بکار دارند یعنی داروها که ماده را باز کردانند و دندان را قوت دهند و از پس این داروها

مضمضه باید کرد و روغن کل و سرکه و با شراب انکوری هم رادع است و هم محلل و روغن کل ردع کند و سرکه تحلیل کند و
رطوبت را از بیخ دندان و از کوهر او بکشد و بدین سبب است که سرکه دندان را کند کند لکن چون با روغن کل باشد رطوبتها
اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد نکند و از پس سه روز داروها تحلیل کننده بکار دارند چون سکبینج و ابهل (؟) و انفقند
و تخم بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا و انکزد و خردل و زرنباد و بیخ قثاء الحمار و کندش و سیر و مرزنجوش و صعتر و
آنچه بدین ماند و از دارو کرم با نمک بجرقه دود کنند و از بیرون بر می نهند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کشند و آماس
کند دارو و تحلیل کننده آماس را زایل کند صفت ضمادی که از بیرون بر نهند بکیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و
تخم کتان همه را بپزند با آب یا بشراب تا چون سطبر شود و از بیرون پس بر نهند و روغن شبت و روغن بابونه کرم کرده
اندر دهان کیرند سودمند بود و محمد زکریا رحمه الله میکوید روغن کنجد با روغن کاو کرم کرده در دهان کیرند نافع بود
از بهر آنکه عصبها که بیخ دندان پوسته است و کوشت بن دندانها را نرم کرداند و قوت کرمی روغن ماده را تحلیل کند
صفت داروی تحلیل کننده بکیرند انجره و خردل و اندر سرکه بجوشانند و بدان سرکه مضمضه کنند و اگر ماده سخت کرم نباشد
اندر شراب انکوری بپزند و شحم حنظل و عاقرقرحا و جلنار را از بهر سه را اشارت است در سرکه یا در شراب انکوری پخته تحلیل
کننده است و از بهر آنکه مزاج دندان که خشکی است داروها تحلیل کننده با چیزی خنک و قابض بکار باید داشت
چون کلنار و اقاقیا و مانند آن صفت مضمضه که تحلیل کند بکیرند خربق سفید و عاقرقرحا و شیطرج همه را نیم کوفته
اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند صفت داروی که محمد زکریا در کتاب حاوی میکوید جماعتی کواهی دادند بر آنکه
این دارو درد دندان ببرد بکیرند سیر بیخ اشار (؟) کنند پنج مثقال برک مورد سه مثقال روغن بلسان و جاوشیر چندانکه
کفایه بود بر دندان نهند صفت داروی دیگر بکیرند پوست بیخ کبر و زراوند کرد و عاقرقرحا از هر یکی دو درم همه را نیم
کوفته در شراب و سرکه بپزند چنین که شراب یک بهر بود و سرکه سه بهر سودمند بود صفت داروی دیگر بکیرند شحم
حنظل دو مثقال بزر الاسفنج (؟) چهار مثقال اندر سرکه یا اندر شراب بپزند نافع بود صفت داروی دیگر بکیرند عاقرقرحا
و مویزج و سیر هر سه را در سرکه بپزند صفت داروی دیگر که بخاید ماده را تحلیل کند بکیرند پودنه جبلی و پلپل و اغید (؟)
و عاقرقرحا هر سه را با موبزدانه بیرون کرده بسرشند و اقراص کنند و میخایند و لعاب از دهان می ریزند صفت
سنونی که ماده را تحلیل کند بکیرند پلپل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یکی دو درم بورق سه درم همه را

غلیظه

بکوبند دندانها بدان بمالند و تریاق اربعه و معجون فلونیا و تریاق بزرک بدندان اندر کیرند نافع بود و جالینوس میکوید کرم
حیوانی که او را بتازی ابرص کویند بر دندان نهند درد دندان بنشیند و داغ کردن بجمله سخت علاجهاء قوی و آزموده
است خاصه آنرا که ماده در کوهر دندان نشست بی خلافی صفت داروی داغ کردن نخست داروی تحلیل کننده
اندر روغن زیت بپزند و جوالدوز کرم کنند و بدین روغن فرو زنند و انبوبه بر دندان نهند و کرد اکرد دندان
بخمیر بپوشند تا حرارت جوالدوز بدیکر جای نرسد پس جوالدوز بدان انبوبه بکذارند و بر دندان نهند چند
کرت و اگر روغن کرم اندر انبوبه چکانند نیک بود و بسیار بود که حاجت افتد تا دندان سوراخ کنند به برماه (؟) سنبه
باریک تا قوت دارو بدو رسد اما داروها که بر زنند و دود کنند هم تحلیل کننده باید چون تخم حنظل و تخم پیاز
خاصه آنرا که دندان کرم بود و سپندان و برک سداب و جعده و عاقرقرحا و خردل و سم فر (؟) و صواب آن بود که دارو
بر آتش افکنند و قمعی بر سر او فرو نهند و نایژه قمع بر دندان نهند تا دود بر دندان رسد و آنرا که اندر کوهر دندان
یا اندر بیخ او کرم بود تخم کندنا و تخم بنک یعنی بزر البنج از هر یکی را اشارت است بکوبند و با موم بمالند و بر آتش افکنند
و دود بدندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیفتد و اندر بعضی نسختها درمی و دانکی و نیم تخم پیاز فرموده اند
با این هر دو تخم و بعوض موم پیه بز فرموده و هر دو صواب است و مقدار آنچه بیکدفعه سوزند یکدرم باشد اما داروها
که در بینی چکانند هم تحلیل کننده باید چون قثاء الحمار و عصاره اصل خیلبا (؟) و آب مرزنجوش و هم این آب بدان کوش
که از جانب چپ دندان باید در چکانند خاصه آب کبر و آنرا که اندر دندان کاواک باشد انجره و معجون فلونیا و تریاک بزرک
و شونیز بریان کرده و بسرکه سوده و پلپل و عاقرقرحا کوفته و با پیرزد سرشته و مرصافی (؟) سوده و با قطران سرشته
و شونیز و مویزج و تخم بنک کوفته و با پیرزد سرشته آنچه حاضر بود از این داروها بدان کاواک نهند و کاواک را
چنان بدارو آکنده نکنند که درد زیادت شود لکن باندازه باید که دندان از دارو بار بخور نشود و باید صفت داروی
دیگر که بکاواک دندان فرو نهند درد بنشاند و دندان را نکاه دارد تا دیگر خورده نشود بکیرند قطران و انکبین کرم کنند
و پشم پاره بدان تر کنند و بدندان کاواک اندر نهند صفت تریاقی دیگر بکیرند سک خالص و مصطکی را اشارت است هر
دو را بسایند و بدندان در نهند و آهنی کرم بر سر دندان نهند تا مصطکی بکدازد و نامتی آنجا بماند و عاقرقرحا و
افیون و زعفران هر سه با انکبین و فطراسالیون بسرشند و بدندان در نهند صفت دیگر بکیرند زنجبیل و بکوبند

دندان ازه

و با سرکه و انکبین بیامیزند و بدندان در نهند و فلونیا پارسی اندر هر نهادن درد بنشاند و خواب آرد و باید دانست
که سبب کاواک شدن تیزی ماده است که بدو فرود آید او را بخورد اگر ماده اندک است دندان پیش کاواک این داروها و
خشک کننده بر نهادن کفایه باشد و اگر ماده بسیار بود نخست تن و دماغ پاک باید کرد پس دندان را علاج فرمودن
و کافور اندر بن دندان مالیدن و بدندان اندر کرفتن حوزدکی و کاواکی دندان را نکذارد که تباه شود و خربق سیاه
کوفته و بیخته با انکبین سرشته بدان کاواک نهادن دندان را از شکستن و ریزیدن نکاه دارد و لعبه بربری و
بیخ بنک اندر شراب پختن و آن شراب اندر دهان کرفتن سودمند بود و آنرا که سبب درد دندان خشکی و
لاغری دندان باشد پوسته دندان را به پیه بط و پیه مرغ و مسکه می باید مالیدن و آنرا که درد دندان سبب آماس
بن دندان باشد تامل باید کرد تا معده کرم است یا سرد و بیشتری ماده از خون باشد و رطوبت نیز بسیار بود اما آنرا
که نشانها خونی ظاهر است نخست رک قیفال زنند و اسبغول با سرکه تر کرده اندر دهان کیرند و بر جایکاه آماس
نکه دارند و داروها خشک که یاد کرده آمده است نکاه دارد پس اگر سه روز بکذرد و آماس فرو نشیند آب
کرم و خوردنی کرم و روغن کرم کرده با آتش در دهان میکیرند تا آماس را بپزاند و ریم بیرون آید و پاک شود
و آنرا که نشانها رطوبت ظاهر شود نخست ایارج فیقرا دهند و نمک سوده با سرکه تر کنند و بران موضع می نهند
و نکاه میدارند تا بکدازد و چون بکدازد از دهان بیرون افکنند و نکذارند که بحلق فرو شود و دیگر باره بر نهند
و داروها تحلیل کننده که یاد کرده آمده است بکار میدارند و تریاق و معجون فلونیا طلی کنند و الله اعلم

باب چهارم از جزء سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن شکستن و ریزیدن دندان و معالجات آن باید دانست که سبب شکستن

دندان و ریزیدن آن دو نوع است یکی آنکه خشکی بروی غالب کردد و اندر کوهر او رطوبه نماند دوم آنکه رطوبتها
بد اندر کوهر دندان کرد آید و مزاج و کوهر او تباه و سست کرداند و فرق میان هر دو آنست که آنرا که خشکی
غالب شده است دندان لاغر و باریک است و آنرا که رطوبه کوهر او تباه کرده است یا رنک او بکردیده بود یا سبز بود یا زرد
ترکشته بود معالجات آنرا که خشکی غالب شده باشد پوسته روغنها نیم کرم کرده اندر دهان میکیرند و
مسکه و پیه بط طلی کردن و غذاها تری فزاینده خوردن و آنرا که رطوبه کوهر دندان تباه کرده باشد علاج

او آنست که بدارو ها قابض ماده را از وی باز دارند و کوهر او را بدین دارو ها قوی کنند تا ماده مکثر نپذیرد و داروها
قابض چون شب یمانی و مازو سوخته و هرچه اندر باب کذشته یاد کرده آمده و بعد از آن داروها تحلیل کننده
بکار دارند و فربی سیاه و انکبین چنانچه کفته آمده سخت سودمند است صفت سنونی که دندان را قوت دهد
بکیرند سعد سه درم هلیله زرد پنج درم سماق دو درم کزمازک سه درم قرفه پانزده درم دارچینی پانزده درم
شب یمانی ده درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر یکدرم دارفلفل یکدرم سک یکدرم زعفران دو درم نمک
پنج درم قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم کلنار چهار درم همه بکوبند و دندانها بدو میمالند صفت سنونی دیکر
بکیرند کشک جو نیم کوفته و آنرا بعسل و اندکی قطران آلوده کنند و اندر کاغذ بپیچند و بر کاغذ خشت پخته اندر
تنوری که آتش کرده باشند نهند تا سیاه شود بعد از آن بر دارند و بکیرند پنج جزو مازو و از عود خام و جلنار و
نارپوست و نمک هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بکار می برند بغایت سودمند است باب

پنجم از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در جنبیدن دندان و معالجات آن

باید دانست که اسباب جنبیدن دندانها چهار نوع است یکی بسیاری رطوبت اندر بیخ عصبها و رباطها که
او را سخت دارد دوم آنکه بن دندانها کوشت که بدو پیوسته است تا کنار آن استخوان که دندان از وی رسته است
خورده شود تا بدان سبب دندان جنبان شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود چنانچه
پیران و ناقهان را و کسانی که مدتی کرسنکی کشند چهارم زخمی و آسیبی که بروی آید علامتها آنرا که سبب بسیاری
رطوبت بود دندانها فربه بود و آنرا که سبب خشکی بود دندانها لاغر و باریک بود و آنرا که سبب خورده شدن
کوشت بن دندان و خورده شدن کنارهای آن استخوان بود که دندان از وی رسته بوده است بچشم توان دید
و آنرا که زخم و آسیبی رسد نخستین سبب حاجت نیاید معالجات نخستین کاری که اندر علاج آن کند دندانها
جنبان شود آنست که سخن کفتن بسیار و از خاییدن طعامهای سخت پرهیز باید کرد و بدست و زبان از او اجتناب
اما اکر سبب بسیاری رطوبت بود علاج بداروها کرم و قابض کنند چون شراب مویزی و جند قدری شب یمانی و
مقدار وزن یک نیمه شب نمک اندر آن پخته باشند بدین شراب مضمضه کردن نافع بود و سکنجبین با آب برک
سرو پختن و بدان مضمضه کردن و اندر دهان نکاه داشتن و دو درم شب یمانی و یکدرم نمک سوده بر بن

دندانها

دندانها مالیدن سود مند بود صفت داروی قابض بکیرند کلنار و پوست انار ترش از هر یکی شش درم زرنیخ سرخ
و شب یمانی از هر یکی سه درم کل سرخ و سماق از هر یکی هشت درم سنبل و اذخر از هر یکی ده درم همه بکوبند و
بر بن دندانها کنند صفت داروی دیکر بکیرند نوشادر و شب یمانی و نشاسته برابر یکدرم بسایند و اندر بن
دندانها کنند و اکر این علاجها اثر نکند داغ کنند چنانچه اندر معالجات درد دندان یاد کرده آمده است و بسیار کس
که هیچ اثر ظاهر نشود و حاجت بدان آید که دندانها جنبان را نیم کشیده بدندانی که سخت باشد باز بندند تدبیری تکلیفی باشد
و این همه بعد از آن که بایارج فیقرا استفراغ کرده باشد صفت داروی دیکر نمک سوده و با انکبین سرشته و در
خرقه کتان بپیچند و در کل کیرند و در زیر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک از میان کل و خرقه بیرون کنند و بکوبند
و از این نمک ده درم و خاکستر کزده درم و زعفران و مر و سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سلاب خشک و سماق و
جلنار از هر یکی سه درم همه را بکوبند و در میان دندانها میکنند و این همه از پی آنکه با یارج استفراغ کرده باشند و اکر
سبب لاغری و باریکی دندان از غلبهٔ خشکی باشد علاج آنست که در باب کذشته یاد کرده آمده است و روغن
کل با روغن بید نیم کرم کرده بکوش اندر باید چکانید و آنچه پیران را افتد از این نوع علاج پذیر نباشد و آنچه جز
پیران را افتد هم عسر بود از بهر آنکه دندان برغدی فربه نشود پس اولیتر آن باشد که آنرا بداروی قابض علاج
باید کرد و آنرا که سبب زخمی و آسیبی بود هم بداروها قابض علاج کنند چنانچه پیش از این کفته آمده است

باب ششم از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن تغیر لون دندانها و معالجات آن

باید دانست که اسباب تغیر لون دندانها
بکاری بیخ که بر دندان نشیند و دندان بدان آلوده شود و بسیار باشد که آنرا بمسواک پاک نکنند بر ظاهر دندان
بماند و سفال کردد دوم آنکه خلطی بد که بهر دندان کذر یابد و غذاء او کردد بباید تراشید و آنچه در رنک او بکردد
معالجات اما نخستین را پیش از آنکه سفال کردد بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال کردد باید تراشید
و آنچه اندر باب نکه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک کردن بامداد و شبانکاه و وقت خواب
دندانها چرب کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که دندانها را بزداید بکیرند کف دریا و نمک با عسل
سرشته چنانچه یاد کرده آمده است و خاکستر بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی و صدف سوخته دندانها را بدان

میمالند و سحقونیا و آبکینه کوفته و نرم کرده و سفیداج این همه آنست که دندانرا در ساعت سپید کند و بزداید بغایت
و سنونی که در باب علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت سودمند است و اکر زردی و رنکها دیکر که بر دندان پدید آید
پس قوی بود زنجار با عسل بسرشند و دندانها بدان بمالند و اکر سحقونیا و مانند آن با وی بیامیزند زود تر پاک کند
صفت داروی که سیاهی دندانرا بزداید بکیرند قنبیل ده درم بلیله چهار درم حماما سه درم ساذج هندی سه درم
مازو سوخته دو درم همه را بکوبند و دندانها بدو بمالند صفت نسخه دیکر مازو بیست دانه و حضض سوخته
آنست بمقدار درم و اما نوع دوم که یک دندان یا دو رنک بکرداند بسنونها علاج باید کرد لکن اکر پیشتر بیخ علامت
بسیاری ماده باشد و بسنون کار بر نیاید نخست تن را پاک باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و ایارج فیقرا و مانند آن
و با مکامه و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندان کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که ماده را
از کوهر دندان پاک کند و ظاهر او بزداید بکیرند سعد پنج درم سنبل یکدرم بلیل شش درم قسط و زراوند کرد
از هر یکی سه درم کف دریا و سحقونیا و شب و سفیداج از هر یکی دو درم و داروی که از بهر سیاهی دندان کفته آمد
موافق بود والعلم عند الله باب

هفتم از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن کندی دندان

باید دانست که اسباب کند شدن دندان
که بتازی الضرس کویند دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفص یا چیزی ترش بغایت خورده شود دوم آنکه اندر
معده رطوبتی ترش باشد و بقی برآید بخصه اکر چه بقی بر نیاید بخار آن دندانها کند میکند و علامت وی آروغ ترش است
و بسیاری آب دهان و ترشی قی کردن معالجات آنرا که سبب خوردن چیزی ترش و عفص بود اکر مزاج دندان
و مزاج خداوند عارضه کرم بود برک ساق خرفه و بادروج خاییدن سود مند بود و اکر برک ساق خرفه حاضر نبود تخم او
نیم کوفته کرده بجای او باشد و زیت انفاق نیم کرم کرده مضمضه کنند و در دهان نکه میدارد و اکر مزاج کرم نیست مغز
جوز و فندق و جوز هندی و مغز بادام تلخ کرده بر نهادن سود مند بود و علک الانباط و موم زرد خاییدن و در روغن
زیت که در مکان مسین بر آتش نهاده باشند یا در آفتاب سطبر شود مالیدن سود مند بود و آنرا که سبب بلغم ترش
اندر معده بود نخست معده را پاک باید کرد بقی و ایارج فیقرا و معجون فنداد یقون بکار دارند چنانکه اندر علاج
معده یاد کرده آید و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام قیرخب شراب البن التیع

که آنرا تریاق بو سحه میکویند خاییدن و در دندانها مالیدن نافع بود و روغن بلسان و روغن بان مالیدن نافع بود

باب هشتم از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن ضعیفی و آب کذاشتن دندانها و معالجات آن

باید دانست که آب کذاشتن دندان
و ضعیفی دندان حالی است که او را اکر طعام و شرابی کرم یا سرد بدو رسد طاقت آن ندارد و هیچ طعام سخت نتواند خاییدن
و این حال بیشتر از مزاج سرد افتد کاه باشد که مقدمه درد دندان بود معالجات نان کرم و زرده خایه مرغ بریان
کرده و کرم کرده اندر دندان کرفتن و داشتن سود مند بود و حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی در بن دندانها
مالیدن و با ایارج فیقرا و مسواک کردن سود مند بود و اکر بدین کفایه نشود تریاق بزرک و روغن بلسان مالیدن
و خردل کرم کرده مالیدن و در دهان داشتن سود مند بود و اکر سبب این حال تبخی را کرمی مزاج دندان بود و لون
کوشت بن دندان و دیکر حالها بران کواهی دهد و پیرا روغن کل در دهان باید داشتن و بصندل و اندکی کافور دندانها
مالیدن و برک ساق خرفه و تخم او می خایند نافع بود باب نهم

از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن در تدبیر دندان کودکان و معالجات آن

باید دانست که تدبیر کردن دندان کودکان آنست که ادرک او را یعنی آن موضع که
رستنکاه دندانست بچیزهای چرب و نرم میمالند چون پیه مرغ و پیه بط و مسکه و مغز خرکوش پخته و شیخ الرئیس
رحمه الله در کتاب قانون حکایه میکند که طبیبان کذشته کفته اند که اکر شیر سک اندر ادرک کودکان مالند این خاصیتی است
درین باب و هر کاه که در مدت عصارهٔ عنب الثعلب و روغن کل بهم بزنند و نیم کرم کنند و باهستکی بر ادرک او میمالند
و نکذارند که چیزی خاید تا مادهٔ دندان بتحلیل خرج نشود و اکر چنانست که دندان کودک وقت آنست که برآید
سر کردن و بناکوش چرب دارند و اکر هر وقت قطره روغن نیم کرم کرده در کوش او چکانند روا بود باب

دهم از جزو سیوم از کفتار پنجم از کتاب ششم در یاد کردن افکندن دندان بی رنج و معالجات آن

باید دانست که چون کار بدان رسد که دندان باید افکند
صواب آن بود که کوشت بن دندانها پیش باز ننهند پس داروها بر نهند تا قوت داروها به بیخ او رسد تا داروهای
که بیخ دندانها را سست کند از این نوع باشد بکیرند بیخ درخت توت و عاقرقرحا بکوبند و در آفتاب نهند و بسرکه بیامیزند

تا چون انگبین شود هر روز سه بار بر بنِ دندان طلی کنند و دندانها، دیگر بخیر گیرند یا بچیزی دیگر که پوشیده باشند صفت دیگر
بگیرند عاقرقرحا و بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و چهار روز در آفتاب نهند و هر روز میجنبانند و اگر سرکه خشک
شود زیادت میکنند باید که پوسته بقوام انگبین باشد یک قطره از وی بر بنِ دندان نهند پس از آنکه آزرده باشند
یکساعت صبر کنند پس دندان باز مانند و بکشند اگر بآسانی بر آید فبها و نعم و اگر نه دیگر باره روز دوم و سیوم همچنین بر
نهند تا بر آید بیخ و زرنیخ بسرکه پرورده هم بر بنِ صفت بیخ دندان راست کند و آسان بر آید و دردی سرکه همچنین بست
کنند است صفت داروی دیگر بگیرند بزرالانجره و بارزد بهم بسرشند و برگ انجیر تر سه بار چندان همه بیخ کبر هم
بر بنِ صفت بکوبند و بپزند چنانچه بقوام انگبین باشد و طلی کنند صفت ترتیبی دیگر بگیرند پوست درخت توت و
پوست بیخ کبر هم بر بنِ صفت بکوبند و زرنیخ زرد و عاقرقرحا و زرد چوبه و شبرم و بیخ قثاء الحمار از هر یکی راستا راست
همه را کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و سه روز بنهند پس طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند بیخ یتوع دو جزو و شیرهٔ
یتوع یکجزو و بیخ قیسوم یکجزو و همه را بهم بزنند و طلی کنند و یتوع را گفته ایم که نباتی را گویند که بشکنند شیری از
وی بیرون آید لکن شبرم قویتر است و این نباتیست که در خراسان از شیرهٔ صمغی بیرون آید حاصل می شود که
آنرا تریاق گویند و شیرهٔ انجیر هم قوی است و اگر از گندم بشیرهٔ یتوع بسرشند بر دندان نهند دندان را بر اندازد
و هر بار سه ساعت باید داشتن تا مقصود حاصل شود و پیه ضفدع که بزیر درختان گردد و اندر میان گیاه
ماوی دارد و پیت او سبز بود بر اندازه دندانست و منفعه دندان بر انداختن و افکندن آنست که دندان چو درد
کند و محکم باشد بیخ او و او را توان جنبانید که دردی عظیم تولد کند و تب آرد و صداع و درد چشم آرد و بیخ
که کنار فک را بشکند و برهنه کند پس اگر تدبیری کنند که آسانتر برکنده شود یا بیفتد ازین خطرها ایمن شود والله اعلم

کفتار ششم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال بیماریهاء حنجره و حلق و معالجات
آن و این گفتار دو جزو است جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم اندر شناختن تغیر آواز
و باطل شدن آن و این جزو پنج باب است باب نخستین از گفتار ششم
از کتاب ششم در یاد کردن باطل شدن آواز و معالجات آن باب دوم
اندر یاد کردن گرفته شدن آواز باب سیوم اندر یاد کردن آواز لرزنده

باب چهارم اندر یاد کردن آواز تیره باب پنجم
اندر یاد کردن آواز باریک جزو دوم اندر شناختن بیماریهاء حنجره مثل ذبحه و خناق و ورم
هم آمدن مری و این جزو چهار بابست باب نخستین اندر یاد کردن
ذبحه و خناق باب دوم اندر یاد کردن بثر که اندر حلق پدید آید باب
سیوم اندر یاد کردن طعامی که اندر گلو بماند باب چهارم اندر یاد کردن ومعالجات آن صح
دیوچه که اندر حلق آویزد باب نخستین از جزو نخستین از
گفتار ششم از کتاب ششم اندر یاد کردن باطل شدن آواز و معالجات آن
باید دانست که سبب باطل شدن آواز انواع سوء المزاج باشد یا سوء المزاج با ماده چون آماسی و نزله یا زخمی
و آسیبی که بآلتهاء آواز رسد و در کتاب نخستین تشریح حنجره و مبدا او و چگونگی پدید آمدن آن بشرح یاد کرده آمده است
و معلوم گردانیده که فرستنده ماده آواز حجابست و رساننده او بحلق و حنجره عضلهاء پشتین است چون مادهٔ آواز
حجابست و از آواز بحلق رسد آنرا آبادانی دوی گویند و چون بحنجره رسد و حرکه حنجره آنرا آواز گرداند و بمعونه
کام و زبان و ملازه و دندانها حروفها پدید آید و رطوبه چرب و لزج که زندرون حلق و حنجره است حنجره و عضلها
او را بر و نرم همی دارد تا ماده او را بحقیقت آواز گردد پس هرگاه که اندر حجاب یا اندر عضلهاء سینه یا اندر حلق
و حنجره یا اندر رطوبه لزج که زندرون حلق است آفتی پدید آید آواز بگردد و اگر آفه قوی بود آواز باطل شود
و اگر شخصی را در یکی ازین آلتهاء او آفتی رسد آواز باطل گردد و سخن گفتن باطل نشود از بهر آنکه تا دم زدن بر
جای بود سخن گفتن بر جای بود و پزشکان در کتبها آورده اند که مردی را حاجه افتاد بدست کاری و آهن علاج
کردند آن عصب را که العصب الراجع گویند برهنه شد و هواء سرد بدان عصب رسید آواز باطل شد و دیگری را
علاج چنان کردند که از یکجانب عصب الراجع بریده شد آواز یک نیمه باطل شد و شرح این در کتاب نخستین در تشریح
عضلها یاد کرده آمده است علامتها باید دانست که مزاج حنجره که فاعل آوازست مزاج معتدلست میان
تر و خشک و تغیر آواز و باطل شدن آن بیشتری از آن باشد سخت دور شود آواز باطل گردد و اگر اندکی دور
شود آواز بگردد و سر حنجره بسر نای مانند کرده اند از بهر آنکه اگر سر نای تر شود هر دو لب او بیکدیگر باز شود

ماند و فراخ صح و آواز ندهد و اگر سخت شود لبهای او گشاده شود و آواز ندهد علامت تری آن باشد که طعامها و شرابهای تری فزای
خورده باشد و در هوای تر مقام داشته و هرگاه که جهد کند که آواز بر آرد باریک باشد و لوزان چون آواز سگ بچه نو
زاده و علامت خشکی آن بود که طعامهاء خشک خورده باشد و در هوای خشک مقام کرده باشد و بیکاری و دودی
بحنجره و حلق او رسیده باشد یا بانگ بسیار داشته باشد و شب بیدار بوده و هرگاه که خواهد آواز بر دارد آواز
او همچون آواز کلنگ باشد معالجات آنرا که آواز بگردد یا باطل شود زود بعلاج مشغول باید شد چه اگر روزگار
بر آید علاج بدشواری پذیرد و عسر گردد اما بسبب آفه اگر خشکی باشد لعاب اسبغول با شکر نیم گرم و شوربای مرغ
فربه و طبیخ اسفاناخ و خبازی و زرده خایه مرغ نیمبرشت و گرمابه و آب خوش نیم گرم سودمند بود دیگر شیر تازه
با شکر و نی شکر و مسکه و شکر و ارده سپید و شکر سودمند بود و انار شیرین خلاصه که آنرا ملیسی گویند انار بگیرند
و در خرقه تر بپیچند و در میان خاکستر گرم کنند تا بپزد چون پخته شود سر او بردارند و میان او را بجنبانند و
جلاب پخته و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام در افکنند و بیامیزند و نیم گرم بخورند و اگر سبب آفه رطوبه بود
لعوق کرنب ساده سودمند بود و اگر رطوبه سخت غالب اندکی انجره با لعوق کرنب بسرشند و سیر و گندنا،
نبطی و طبیخ حلبه و شاخها تر از کرنب خاییدن و آب آن فرو بردن سودمند بود صفت لعوق کرنب بگیرند برگ و شاخ تر
از کرنب و آنرا بپزند و صافی کنند و عسل با پالید یا مپیخته بسرشند و بقوام آرند صفت داروی دیگر بگیرند زنجبیل
صد درم و در شیر تازه تر کنند و هر روز شیر تازه میکنند تا نرم شود و پرورده شود پس آنرا بکوبند تا چون مغزی شود
و پنجاه درم دار فلفل سوده همچون سرمه و بیست و پنج درم زعفران و چند وزن هر سه نشاسته همه را بکوبند و با
عسل یا شکر طبرزد بقوام آرند و بسرشند و هر بامداد یکفلیچه بخورند و این دارو لعوق زنجبیل نام کنیم صفت داروی
دیگر بگیرند انجیر خشک و پودنه و تخم انجره ده درم زعفران بیست درم انگبین سی درم همه را بسرشند و بر آتش نهند
تا چون علک شود و پیوسته در دهان میدارند و می فرو برند و این را العوق انجره گوییم صفت داروی دیگر بگیرند انجیر خشک
و پودنه تر یا خشک از هر یکی راستا راست و بپزند و بپالایند پس صمغ عربی سوده بر افکنند و بسرشند چنانچه
بقوام انگبین شود و این را لعوق انجیر گوییم صفت داروی دیگر بگیرند مر صافی دو درم رب السوس و کتیرا از هر
یکی یکدرم زعفران سه درم و دو دانگ همه کوفته و با مپیخته سرشته این را لعوق مپیخته گوییم و اگر سبب

تری یا خشکی بود لعوق انجیر نافع بود باب دوم از جزو نخستین از گفتار
ششم از کتاب ششم در یاد کردن گرفته شدن آواز و معالجات آن باید دانست که گرفته
شدن آواز بتازی التنحنح گویند و اسباب آن انواع سوء المزاج بود و رنج و ماندگی و بانگ داشتن بسیار و بیدار
بودن بشب و طعامهاء خشک خوردن و آماسی که در حوالی حنجره تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج گرم بود آواز سطبر
شود و نیز پرهیز باید کرد و طعام و شراب و دارو از آن نوع باید که در باب گذشته یاد کرده آمده است و کشکاب و
۱۶۲۴ روغن بادام باید خورد و اما اگر سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه درم پلپل یکدرم و مصطکی شش درم کندر
و پرزد از هر یکی چهار درم بکوبند و حبها سازند و در زیر زبان میدارند صفت داروی دیگر مر صافی دو درم کندر
ده درم با مپیخته بسرشند و حب کنند صفت داروی دیگر بگیرند مغز بادام و تخم کتان بریان کرده و جلغوزه از
هر یکی دو درم انیسون و رب سوس و صمغ عربی و تخم بادیانه از هر یکی یکدرم حبها کنند چنانکه رسم است و اگر
سبب رنج و ماندگی بود گرمابه و آسایش و بقفا باز خفتن سودمند بود و چیزهاء نرم باید خورد چون شیر تازه
و زردهٔ خایه مرغ نیمبرشت و نمک و شوربا و اسفاناخ و مرغ فربه و حسوی از آرد باقلی و آرد تخم کتان و شکر
و از شراب پرهیز باید کرد و غرغرها که در معالجات خناق گرم وصف کرده آید بکار داشتن و از کتیرا و نشاسته
و صمغ و رب السوس حبها سازند و پیوسته در دهان میدارد و اگر سبب رطوبتی باشد که از دماغ فرود آمده باشد
آنچه در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و عنصل و انگبین و روغن گاو و مپیخته موافق باشد و علاج
نزله علاج اوست و اگر ماده رقیق و گرم باشد شراب خشخاش بکار باید داشت و باید دانست که کباب خاییدن
آواز درشت و تیره را صافی کند و طعامها که آواز را روشن و صافی دارد باقلی است و مویز و تخم کتان و خرما و
جلغوزه و انجیر و مغز بادام شیرین و نی شکر و ماء العسل و مپیخته و صمغ و سپستان و مویز منقی بروغن بادام تر کرده
و از داروها که درین باب سودمند بود پلپل است و انجره و فودنج و کندر و علک البطم و ریقیاح و لبنی و سرکهٔ عنصل و بیخ
جاوشیر و از داروهاء سرد تخم کدو و تخم خیار و خیار بادرنگ و نشاسته و صمغ عربی و لعاب اسبغول و رب السوس
و شیر تازه و بهترین چیزی که این داروها با وی بیامیزند و بکار برند خواه مفرد و خواه مرکب زردهٔ خایه مرغ نیمبرشت است
باب سیوم از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم

در یاد کردن لرزیده شدن آواز و معالجات آن باید دانست که آواز لرزنده بتازی الصوت المرتعش گویند و سبب آن در قصبه شش باشد و بر عضله که بر قصبه نهاده است و آواز لرزنده دو نوعست یکی ارتعاشی و دیگر اختلاجی و آنچه ارتعاشی بود دایم بود و اختلاجی گاهی بود و گاهی نباشد و استخوان تواند بود نه در عضروف ولکن در عضوی تواند بود که کشیدن پذیرد چون گوشت و پوست و غشاء قصبه شش افتاده و سبب ارتعاش آن بود که قوت از وی خواهد که حنجره را بجنباند و ماده بسبب گرانی و غلیظی سکون جوید و فرو میل آرد ازین دو حرکت مختلف حرکتی ارتعاشی مضطرب تولد کند معالجات خداوندان این علت را چندانچه ممکن شود بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و از خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار و از دویدن و از جنبانیدن دستها باز باید داشت و باید فرمود تا بقفا باز خسبد و بر سینه او چیزی سنگی بمقدار طاقه او بر نهادن و آن تخته باشد از اسرب و غیر آن و باید فرمود تا بدین شکل سخن گفتن آغاز کند و استفراغ بحقنهاء تیز و بمعجون لوغاذیا یا در طبیخ افیتمون و غرغره با سکنجبین و ایارج فیقرا و موبرج و حبها که از عاقرقرحا و حب النیل و جند بیدستر و حب الغار و فربیون و سکبینج و جاوشیر و تخم کرفس سازند سودمند بود و طعامها و چیزها لطیف کننده چون قلیه آبکامه و قلیه انار دانگ و ماهی شور و طعامها که در وی خردل و مانند آن کرده باشد درین عارضه بغایت سودمند بود

باب چهارم از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم در یاد کردن آواز تیره و معالجات آن باید دانست که آواز تیره را بتازی الصوت الکدر المظلم گویند و این آوازی باشد همچون آواز ریز که بهم باز آید و سبب آن رطوبتی باشد سخت غلیظ معالجات علاج او ریاضت باشد و نفس فرو گرفتن و کشتی گرفتن و مالیدن بر سینه بخرقها درشت و عرق آوردن اندر گرمابه بهر وقتی و همچنین طعامها ها لطیف کننده و پزاننده می باید دادن و هر وقتی بعد از طعام بیک دو ساعت قدری شراب کهن خوردن

باب پنجم از جزو نخستین از گفتار ششم از کتاب ششم در یاد کردن آواز باریک و معالجات آن باید دانست که آواز باریک بتازی الصوت الدقیق گویند و اسباب آن بیخوابی و ماندگی بود و انواع استفراغ و جماع بسیار و سرما نیز حنجره را تنگ کند و آواز باریک شود همچون آواز کودکان و خصیان

اختلاج نه در ...

وزنان

وزنان و معالجات آن بگرمابه و غذاها معتدل لطیف زود گوار بود چون زرده خایه مرغ و ماء اللحم و گوشت دراج و طیهوج و مانند آن و اگر سوء المزاج سرد بود علاج گرفته شدن آواز کند جزو دویم از گفتار ششم از کتاب ششم در شناختن انواع بیماریها حلق مثل ذبحه و خناق و فرازم گرفتن مری و ازین جزو چهار بابت

باب نخستین از جزو دویم از گفتار ششم از کتاب ششم در یاد کردن ذبحه و خناق و معالجات آن باید دانست که ذبحه آماسی بود گرم که اندر هر دو عضله که بر سر مری و هر دو سوی حلقوم پدید آید و آنرا بتازی النغنغان گویند و اللوزتان نیز گویند و این آماس ذبحه بدین سبب گویند و خناق دشواری دم زدن را گویند و اسباب آن پنج نوعست یکی آنکه داروی خورده باشد که این علت از وی بخاصیت تولد کند چون سماروغ دوم آماسها حنجره و مری و آماس رباطها و غشاها آن و عضله سر حلقوم تبازی العلصمه گویند سیوم فراز هم آمدن حلق و حنجره و حلقوم بسبب غلبه خشکی یا بسبب تشنج خشک که در عضلها و رباطها و غشاها حنجره و حلقوم پدید آید و عضلها حنجره که هوا را بحنجره اندر کشد از کار باز ایستد تا بدان سبب دم زدن دشوار گردد اگرچه منفذ گشاده بود چهارم مهره از مهرهاء گردن از جای بشود و باندرون شود بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و این را علاج نیست پنجم آنکه مهره گردن بسبب تشنج عضلها حنجره و حلقوم اندر کشیده شود و از جای برود و تشنج خشک نیز باشد و این کودکان را بیشتر افتد از بهر آنکه اندام ایشان نرم تر و از جای رفتن مهره نخستین و مهره دوم خطرناک تر باشد و بسیار بود که بعضی را در معده و روده کرم بسیار افتد و علاج آن در باب علاج کرم یاد کرده آید و هر گاه که شخصی خون در معده و رودهاء باریک و غیر آن فسرده شود دم زدن بروی دشوار گردد و ماده آماس بیشتر خون باشد یا صفرا و بلغم نیز بسیار باشد و سودا کمتر بود از بهر آنکه ماده سودا غلیظ تر است بیکبار بر عضوی ریخته شود لکن ممکن است که اندک جمع شود پس بیکبار سبب گردد و بسیار باشد که آماس گرم سودا گردد و این چنان باشد که ماده گرم لطیف تحلیل پذیرد و ماده غلیظ و سوخته بماند و باید دانست که گاه بود که آماس خناق ریش گردد و ریم پالودن گیرد پس پاک شود و گاه بود که خناق بعلت ذات الریه باز گردد از بهر آنکه ماده خناق ناگاه بسینه فرود آید و گاه باشد که ماده خناق بعصبها فرود آید و تشنج کند و اگر بحوالی دل فرود آید هلاک کند و گاه باشد که بمعده فرود آید

بیان بیماریهاء حلق

واین سهل تر و علاج پذیرتر باشد و مرگ خداوند خناق بتشنج بود نخست تشنج کند پس بمیرد علامتها که هیچ نوع از انواع خناق از آن خالی نباشد هفت است یکی تنگی نفس دوم آنکه دهان گشاده ماند سیوم آنکه طعام و شراب بگلو فرو نشود و باشد که اگر آب خورد از بینی بیرون آید چهارم آنکه چشمها بیرون آمدن بانداره سهل و ضعیفی خناق باشد و هرچند خناق قوی تر بیش این علامتها صعب تر و ظاهر تر بود و هرچند خناق سهل تر باشد این علامتها کمتر بیش اما اگر خناق خونی بیش چشم و روی و زبان سرخ بود و دهان طعم خون دهد و درد خناق بحد باشد و رگهاء چشم و گردن برخاسته و نفس تنگ بیش و اگر ماده صفرایی بود چشم و روی و زبان زرد بود و سوزش و حرارت و تشنگی عظیم بود و دهان تلخ و خشک باشد و خواب نیاید و تنگی نفس کمتر از تنگی خناق خونی بیش و اگر بلغمی بیش آب دهان لزج باشد و رنگ زبان سپید بود و تشنگی و حرارت اندک بیش یا خود نباشد و گاه بیش که زبان بسبب رطوبت مسترخی و بیرون افتاده بیش و اگر جهد کند تا چیزی بگلو فرو برد تواند از بهر آنکه آماس بلغمی نرم بود و باید دانست که اگر ماده خناق رطوبه لزج و سرد بود آماس در حوالی ملازه و عضلهاء حنجره کند از بهر آنکه بسبب غلیظی سردی بعضوها که فروتر ست گذر نیابد و اگر لطیف و گرم بود بعضلهاء حلق و عضلهاء زندرونی فرود آید و اگر خناق سودایی بیش آماس سخت بود و طعم دهان عفص بیش یا ترش و اندک اندک پدید آید و گاه باشد و خناق گرم سودایی گردد چنانچه گفته آمده است و اگر سبب خناق از جای بیرون شدن مهره مغاک شود و پیش حلقوم بیرون خیزد و هرچه بدو باز آید درد کند و بیمار نه سر بر تواند داشت و نه از چپ و راست تواند بگردید و نه دهان تواند گشاد و بعضی طبیبان این را خناق کلبی گویند از بهر آنکه این علت سگ را بیشتر افتد و اگر مهره از جای بیرون آید مهره نخستین و دوین باشد بیمار همان روز بمیرد از بهر آنکه لیفها و عصبها که حرکت دم زدن بدان تمام شود ازین دو مهره رسته است و اگر مهره دیگر باشد ممکن است اگر بجا باز برند خلاص یابد اگر نخاع فشرده نبود و باید دانست که هر آماسی که اندر عضلها بیرونی افتد که میل بسوی پس سر دارد آنرا اندرون دهن بتوان دیدن و دیدن آنچنان باشد که بیمار دهان فراخ باز کند و زبان بیرون کند چنانچه تواند طبیب کفچه بر زبان او نهد فرو فشارد تا آماس پدید آید و آنچه در عضلها و غشاها زندرونی افتد دیدن آن ممکن نباشد و دم زدن سخت دشوار بود و هرگاه که بیمار در خناق خونی و صفرایی چیزی بگلو فرو میتواند برد و دم نتواند زدن

خناق کلبی

[illegible]

باید

باید دانست که آماس در حنجره است و هرگاه که دم همی تواند زد و چیزی بگلو همی تواند برد باید دانست که آماس اندر سر مری و در طبقه زندرونی باشد از وی و اگر آماس از سر مری فروتر باشد اگرچه عظیم بود با منفذ حنجره زاحمة نیوفتد و دم زدن باز ندارد و هرگاه که بی آنکه ماده آماس تحلیل کند تحلیل پذیرفته باشد یا سر کرده بود و ریم پالوده و پندارد که آماس کمتر میشود و بیمار راحة نیابد و نبض موجی شود و سرفه پدید آید باید دانست که ماده بشش فرود آمد و خناق بذات الریه باز گشت و اگر نبض صغیر و متفاوت شود و خفقان پدید آید و قوت ضعیف گردد و غشی پدید آید باید دانست که ماده بنواحی دل فرود آمده است و تشنج خواهد کرد و اگر از پس چهار روز آماس نرم شدن گیرد باید دانست که بخته میشود و ریم خواهد کرد و اگر پندارد که سرخی آماس بر سینه و گردن پیدا بود ناپیدا شد آن دو چیز بود یکی آنکه ماده تحلیل پذیرفت و استفراغی افتاد و این امیدوار بود و دم زدن آسان گردد دوم آنکه ماده بباطن باز گردد و این بد بیش و هرگاه که خداوند خناق کف بر آرد امید سلامة گسسته گردد از بهر آنکه حاجة به بیرون کردن بخار دخانی بدان حد رسد که رطوبة نیز می جنباند یا بخار کلی پیوسته میگردد و کف پدید همی آید و گاه باشد که خداوند خناق کف بر آرد امید سلامة گسسته نشود از بهر آنکه قوت شهوت برجای باشد و هرگاه که روی خداوند خناق سبز گردد و خانه چشم سیاه شود در حال بمیرد و هرگاه که نبض صغیر شود و اطراف سرد و زبان سبز و سیاه گردد زود هلاک شود و خناق که با تب بود خطرناک باشد از بهر آنکه حرارت تب حاجة افگند بدم زدن بسیار باشد و هرگاه که اندر تب گرم در بحران خناق پدید آید سخت بد بیش و هرگاه که سست گردد و از رنگ خویش بگردد و سپید شود یا سبز و بغلها و پیغولها از ان آید و عرق سرد کند همان روز یا روز دیگر بمیرد و هرگاه که دم زدن پراگنده شود چنانکه یکدم بدو سه کرت تواند زد و بهر دمی پهلو همی جنباند سخت مخوف باشد معالجات اما علاج خناق خونی آنست که نگاه کنند اگر خناق بشتاب تر است و قوت قویست و از فصد مانعی نیست نخست فصد کنند و خون بیکبار تمام بر دارند چنانچه غشی افتد در حال زایل شود و اگر اندر قوت ضعفی بیش فصد باید کرد و خون بتفاریق بیرون باید کرد چنانکه هر ساعت ده درم و پنج درم بیرون میکنند تا روز سیوم و غرض ازین تفاریق آنست که غشی باز دارند از بهر آنکه چون غشی افتد باشد قوت ساقط شود و تنگی نفس را سقوط قوت بد بیش خاصه که بضرورت غذا باز می باید گرفت تا ماندگی باز می باید

و بیت با آنکه بسیار بیش که آماس حنجره عظیم بود و با منفذ وی زاحمة کند و دم زدن دشوار گردد و این آنگاه بیش که آماس اندر ...

آورد و آنجا که بپسندد که فصد تأخیر شاید کرد تا نضج بدید آید اولیتر آن بود که تأخیر کنند تا قوت برجای باشد و هم استفراغ
از ماده بجاری افتد لکن ازین تفاریق که یاد کرده آمد چاره نباشد تا راه دم زدن گشاده بماند خاصه که هنوز
علت اندر روزگار فزودن باشد و ماده اندر حرکت باشد و بخون بسیار و بیکبار بیرون کردن حاجت ضروری
نباشد و اگر اندر میان آنکه خون بتفاریق از رگ دست بیرون کنند رگ زیر زبان بزنند سخت صواب باشد
خاصه که هنوز علت اندر روزگار فزودن بود و ماده اندر حرکت اگر رگهاء زیر زبان کشیده و ممتلی بود این تأخیر
کردن روا نباشد و گاه باشد که حاجت افتد بدانکه زبان بیازند و بر ساق حجامت کنند و هر گاه که بپسندد که تن ممتلی
نیست و خناق بسیار که همه تن نیست و ماده اندر حوالی حلق است اگر فصد نکنند شاید و اعتماد بر بازگرفتن غذا
کنند تا این از خون غذا همی یابد و قوت ساقط نشود و چون روزگار فزودن علت اندر گذرد بپزانیدن و تحلیل
کردن مشغول شود و اگر اندر چنین حال بیم بود که ضعیف گردد و بغذا دادن حاجت آید و آنرا که چیزی بگلو
بدشواری فرو شود غذا دادن عذاب بود و اگر در حوالی علصمه بود اگر چه پس از آنکه روزگار فزودن علت و حرکت
ماده بگذرد رگ زنند بیم باشد که ماده آماس بحلق فرود آید و خناق صعب شود و اندر فصد یک معنی دیگر نگاه
باید داشت و آنچنانست که بسیار بود که سبب غلبه خون باز ایستادن خونی بود که رفتن آن عادت بوده است
چنانچه بر بواسیر و خون حیض اندر چنین حال رگ باید زد که استفراغ خونی بود که رفتن آن عادت بوده باشد
پس حجامت ساق و سینه برنهادن تا ماده را بیرون کشد و اگر گذر دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن گشاده نمی‌شود
شیشه برنهادن نافع است بر مهره دوم از مهره‌های گردن تا ماده را بیرون کشد و گذر دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن
گشاده شود چون گشاده شدن و شربت بگلو فرو رفت شیشه بردارند و اگر باز نند و خون بیرون کنند روا
باشد و اگر بر هر دو جانب گردن حجامت کنند روا بود و پس شیشه‌ها بی آژدن بر میان سر و زیر زنخدان و ساق و
کاهل بر کتف می‌نهند و کتفها سخت بمالند و اطراف ببندند چنانچه معلومست و از پس فصد تدبیر شکم فرود
آمدن باید کرد بحقنه نرم صفت حقنه بگیرند بنفشه و بابونه از هر یکی هفت درم سپستان چهل عدد تخم خطمی ده درم
سبوس گندم یک مشت همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بادام
بیامیزد و ده درم شکر قوالب و چهار دانگ نمک هندی اندر وی حل کنند و حقنه سازند و اگر تب نباشد

اندرین حقنه سه درم قنطوریون باریک و بیست عدد انجیر اندر ریزند اگر چیزی بگلو فرو تواند برد بدین علتها یاد
اگر چیزی بگلو فرو تواند برد خیارشنبر و شیرخشت اندر آب کسنه یا اندر آب عنب الثعلب حل کنند و بپالایند و
بدهند و از پس آنکه شکم فرود آورده باشد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس اندر آب بپزند و اطراف او
بدان آب همی شویند و میمالند و کشکاب دهند و اندر کشکاب مقداری عدس پوست کنده و اکلیل الملک و
بنفشه دو درم تخم خشخاش کوفته کنند و اگر از کشکاب نفرت کنند سکنجبین دهند و ضمادی سازند از
چیزهاء خنک و قابض با چیزهاء محلل آمیخته چون لسان الحمل و کسنه و آرد جو و عدس پوست کنده و خطمی و بابونه
و بنفشه همه را بکوبند و بروغن گل چرب کنند و بگلاب حل کرده باشند و قفا و گرد بر گرد گردن و حلقوم بر نهند اما
تدبیر غرغره بدین گونه استفراغ کرده شود و امتلا کم گردد از بهر آنکه غرغره بچیزی قابض باید کرد آماس باید کرد نخسته
را فراهم فشارد و درد فزاید و باشد نیز ماده آماس هر چه بدو پیوندد و آن پیوستن مدد را تازی انجذاب
گویند و قانون غرغره آنست که با چیزهاء قابض افشرده پوست جوز تر یا شرابی لطیف کنده بیامیزند چون سکنجبین
تا قوت قابض را بر اندرون رساند و اگر درد عظیم باشد با شرابها نرم که درد را بنشاند بیامیزند چون شیر تازه
گرم کرده چون شراب بنفشه و اندر همه انواع خناق غرغره بچیزی کنند که اندر وی قبض باشد و خون باز نشاند
چون شراب خرتوت و افشرده پوست جوز و آب عنب الثعلب و مانند آن صفت افشرده پوست جوز بگیرند
پوست جوز تر و بکوبند و بفشارند و صافی کنند و هم چندانکه وزن او شکر با وی بیامیزند و بجوشند و کف بر دارند
و بقوام آرند و بکار برند صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مازو و گلنار از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته
و دو انار یکی ترش و یکی شیرین پاره کنند و بپزند تا مهرا شود و بدست بمالند و بفشارند و دانه از وی جدا کنند
تا چون لعوقی گردد و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و نگاه دارند و بوقت حاجت بر که یا بسکنجبین حل
کنند و بدان غرغره کنند نافع بود صفت داروی دیگر بگیرند عدس مقشر و گل سرخ خشک و جلنار و سماق
اندر آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر بگیرند گل سرخ صندل سرخ و صندل سفید
و دوفلفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب کشنیز بپزند و بپالایند و شراب خرتوت اندر وی حل
کنند و بدان غرغره میکنند صفت حبی که اندر آب کشنیز بپزند و در زیر زبان دارند و خداوند خناق خونی

و صفرایی را سودمند بود بگیرند تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کثیرا از هر یکی یک درم کافور دانگی همه
بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و حبها کنند این داروها که یاد کرده آمد روز نخست بکار دارند و روز دوم آب
کشنیز یا آب عنب الثعلب بگیرند و گل سرخ خشک و بیخ سوسن اندر وی بجوشانند و بپالایند و میانه خیارشنبر در
وی حل کنند و بدان غرغره سازند و روز سیوم و چهارم که هنگام انتها باشد آب عنب الثعلب با آب بادیان
بیامیزند و خیارشنبر در وی حل کنند یا می پخته و بدان غرغره سازند و روغن گل با موم مصفی بگدازند و پنبه کهن
بآب تر کنند و این موم روغن با وی بگردانند و گرداگرد حلقوم و گردن بر نهند و اکلیل الملک و بیخ سوسن بجوشانند
و بپالایند و خیار اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر بدین تدبیر کار بر نیاید داروئی سرگین سازند صفت
آن اول باید که سگی در بندند و نان دهند یک روز و بسته کنند پس نمک پیش او نهند تا بخورد و شکم او پاک شود دو
سه روز او را جز استخوان پاچه هیچ ندهند تا سرگین سپید شود یکجزو از سرگین و یک جزو زعفران و گل سرخ یکجزو
آورده اند صفت داروی دیگر بگیرند و صافی دو جزو زعفران یکجزو هر دو را با شراب خرتوت بیامیزند و بدان
غرغره کنند تا بپزاند از بهر آنکه هر که از نفوذ و تحلیل بقوت که از زنگی منفعت پزانیدن زعفران بدو رساند و بپزاند
پس اگر ببیند که آماس سخت میشود بشیر تازه و خیارشنبر اندر وی حل کرده غرغره فرمایند یا اندکی بوره اندر شراب
خرتوت حل کنند و بدان غرغره سازند و خمیر اندر آب انار ترش و شیرین حل کرده و روغن بنفشه خمیر اندر وی
حل کرده و مسکه و روغن گاو گداخته و عصاره کرنب با سپیخته آمیخته یا با انگبین این همه نرم کنند و پزاننده است و تخم کتان
و تخم و بکوبند با میبتر غرغره سازند و پیاز ترچینی بکوبند و اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و داروهای پزاننده
که اندرین وقت بکار دارند تا سرگین دیم پالاید نطرون است و بوره و انجره و سرگین خطاف و سرگین خروس
و بلبل و جند بیدستر و نوشادر و عاقرقرحا و نمرا اسفند و خردل و تخم ترب این همه را یا بعضی را اندر شراب خرتوت
یا اندر سکنجبین حل کنند و بدان غرغره کنند نافع بود صفت حبی که اندر دهان دارند بگیرند رب السوس چهار درم
انجره نیم درم بعصاره کرنب با سپیخته بسرشند و حبها کنند و هر گاه که ببیند آماس نرم گشت و پخته شد و سر نگشاد
داروهاء قابض اندر وی باید دمیدن دمادم تا وی را فراهم کشد و بفشارد و بکشد داروهاء قابض مازو باشد و
جلنار و گزمازک و نار پوست و شب یمانی این همه را بکوبند و اندر دمند سرگین سگ که وصف کرده آمده است

کنند یا انجیر و خیارشنبر با سپیخته و خمیر اندر وی حل کنند و بدان غرغره

اندر شیرخشت یا اندر سیر تر یا اندر خمیر یا اندر کشکاب یا اندر طبیخ انجیر پزاننده است و گشاینده و هر گاه که گشاده
شود بروغن گاو و باب گرم آمیخته غرغره کنند یا روغن بنفشه با آب گرم آمیخته غرغره کنند تا روغن آنرا بشوید و پاک
کند پس گزمازک و بیخ سوسن از هر یکی یکجزو بیخ سوسن آسمان گون نیم جزو اندر آب بپزند و بدان غرغره کنند و اگر زرده خایه
مرغ با روغن بادام و اندکی نشاسته و کثیرا اندر آب گرم بزنند و بدان غرغره کنند صواب بود و غذا اندرین وقت سبوس
آب بیخته بروغن بادام و بپالایند و اگر خناق صفرایی بود نخست فصد کنند و قانونها که یاد کرده آمده است نگاه دارند و
ببرکه و گلاب یا بسکنجبین یا بشراب خرتوت صرف آمیخته و آب غوره و آب سماق آمیخته غرغره کنند روز نخست سودمند
بود و آب کشنیز بگیرند با برگ مورد و بلوط اندر وی بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر
که بحلق اندر دمند بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر و تخم خرفه و جلنار و شکر طبرزد از هر یکی راست راست همه را بکوبند
و اندر دمند صفت داروی دیگر بگیرند گل سرخ و گلنار و گزمازک و صندل سفید و سماق و شیاف مامیثا و عدس پوست کنده
و زرد چوبه و رب السوس از هر یکی برابر همه را بکوبند و بیزند و اندر دمند و اگر چیزی بحلق فرو می تواند برد میان
خیارشنبر اندر آب عنب الثعلب حل کنند یا اندر کسنه و بدهند تا طبع را نرم کند و اگر چیزی بحلق فرو تواند برد حقنه بسازند
بدین صفت بگیرند بنفشه و سپستان و عناب و بابونه و نیلوفر و سبوس گندم و خیارشنبر و روغن بنفشه و شکر قوالب
حقنه سازند و چون طبع نرم شود کشکاب دهند باب انار شیرین آمیخته و اگر اندر کشکاب عدس پخته باشد صواب
بود و از بیرون این طلی بر اندایند بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و فوفل و شافه مامیثا از هر یکی راست راست همه را
بکوبند و باب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلی سازند و اگر آرد جو و لسان
الحمل و عنب الثعلب و کشنیز تر و گلاب و روغن گل ضماد سازند از پس این طلی که یاد کرده آمده است بکار برند صواب
بود و روز دوم و سیوم غرغره بچیزی کنند که اندر وی گشایندگی باشد چنانکه اندر علاج خناق خونی یاد کرده آمده است
و چون علت سخت قوی بود و خناق بلغمی بود با یاره فیقرا و حب قوقایا طبع را نرم کنند یا بحقنه تیز که از شبت ساخته
و بابونه و اکلیل الملک و انجیر و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و سبوس گندم و انگبین و روغن خیری یا روغن سوسن
باشند و غرغره فرمایند بشراب پوست جوز و انگبین و عاقرقرحا و خرتوت را اندر سکنجبین عسلی بپزند و بدان
سکنجبین غرغره کنند و دواء الخطاطیف اندر سپیخته حل کنند و بدان غرغره کنند نافع بود صفت دواء الخطا

بکیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و فقاح اذخر و اصل السوس و دارچینی و حماما و زراوند طویل و شب
یمانی و بزر اسفند و ورد صافی و سلیخه و زعفران از هر یکی یک اوقیه فرفیون مغاث تخم کل و کل سرخ خشک
از هر یکی دو اوقیه قسط و رماد الخطاطیف از هر یکی سه اوقیه سنبل و نشاسته کندم از هر یکی نیم اوقیه
مازو سبز هشت عدد همه را بکوبند و به پزند و با انکبین بسرشند و بوقت حاجت چند بازو اندر ماء العسل
یا اندر کشکاب یا اندر آبی که اندروی عدس و کل سرخ و بیخ سوسن پخته باشند حل کنند و بدان غرغره
کنند و از بیرون نیز طلی کردن نافع بود روزی چهار بار این نسخه صهاربخت و نسخه شابور ابن سهل الکهی
اندر نسخه شابور حماما نیست صفة معجون از قرابادین ابوضعا اندر دواء الخطاطیف بکار آید بکیرند زعفران و
زعفران دارچینی از هر یکی دو درم کل سرخ و حماما و قسط از هر یکی یکدرم و چهار درم بیخ سوسن ساذج هندی
از هر یکی دو درم و نیم همه را بکوبند و بشراب انکوری بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند صفة
دواء الخطاطیف نسخه سبکتر بکیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و بزر اسفند و دارچینی و مرو زراوند طویل
از هر یکی یک اوقیه کل سرخ خشک دو اوقیه قسط و رماد الخطاطیف از هر یکی سه اوقیه مازو سبز ده عدد
همه را بکوبند و به پزند و با انکبین بسرشند و اکر علت سخت قوی بود یکمثقال دواء الخطاطیف و نیم مثقال
قثاء الحمار سوده و اندکی سرکین مردم بیاز بیامیزند و اندر میبختج حل کنند و بدان غرغره کنند و چون سرکین
مردم بکار خواهند داشتن نخست یک شخص را حب الصبر و مصطکی باید داد تا شکم براند پس او را نان ارزن
و بلوطین دادن تا طبع او خشک شود و سرکین خشک اندوی جدا کردد پس آنکاه آن سرکین را بکار دارند و سرکین
سک یاد کرده آمده است با عاقرقرحا بسایند و با انکبین بیامیزند و زبان طلی کنند و اکر فصد و حقنه کرده
شود و رک زیر زبان زده و محجمه بر نهادن بر قفا و زیر زنخدان و صعبی علت کمتر نشود زهره کاو بزر و عصی الراعی
و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون باریک و رماد الخطاطیف بکیرند و بسرکه تر کنند و بر حلق طلی کنند روا باشد
و اکر کار بضرورت رسد عسل بلادر طلی کنند تا حلق ریش کردد و این دارو بحلق اندر دمند بکیرند نوشادر و
خردل و عاقرقرحا و انجره و نطرون و پلپل و پودنه همه را بکوبند و در دمند یا در ماء العسل حل کنند و بدان
غرغره کنند و از بیرون ضمادی که از بابونه و توت و اکلیل الملک و زعفران ساخته باشند بروغن نرجس

دان و سوی ص

روغن ناردین بر نهند و چون علت باخر رسد موم را با روغن سوسن بیامیزند و طلی کنند از بیرون و اکر خناق
سودایی بود طبع را بایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون حل کنند یا بحقنه تیز و غرغره بکلاب یا بماء العسل و میبختج کنند
و بآبی که اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه جوشانیده باشد و شیر تازه غرغره نیک است و دواء الخطاطیف
و دواء الحرمل در ماء العسل حل کنند و بدان غرغره کردن و آرد حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برک کرنب و تخم
ادو مرزنجوش همه را بکوبند و بروغن نرجس و پیه بط ضمادی کنند و از بیرون بر نهند صفة دواء الحرمل بکیرند حرمل
و تخم ترب و انجره و مر و مرزنجوش همه را بکوبند و به پزند و در ماء العسل حل کنند و غرغره سازند و حل ناکرده بحلق اندر دمند
و اکر سبب خناق از جای بیرون آمدن مهره کردن بود بفصد و حقنه علاج باید کرد اکر ممکن بود بحیله بجای بردن آن مهره کردن
بانکشت یا بدارو یا بالتی که آنرا شاید و آن آلتی باشد که از آهن بر سان زبانه لکام تر که بحلق فرو کنند و مهره را برافرازند
تا بجای باز آید و داروها قابض از بیرون بر نهند تا آنرا نکاه دارد و اولیتر آن بود که انکشت و آلت بدان بر زنند
چه اکر آماسی بود از انکشت و آلت رنجور تر شود بدارو بردارند و حکایت کردند که زنی قابله کرد کودکی که این علت افتاده
بود بپوست پاره که بقیر اندوده بوده اند علاج کرد نیک شد و این چنان بود که آن پوست پاره در آفتاب افکندی تا نرم شدی
دقیر بکداختی و آنرا بر کردن نهادی و بکذاشتی تا بر وی خشک شدی و مهره را بر کشیدی و بجای باز آوردی و اما داروهای
دیکر که بدین کار شاید داروهای قابض بود چون مازو و نار پوست و قرظ و مورد و سرشک کفشکران و سریشم کمانکران
سریشم را بکدازند و داروها بدان بسرشند و بر خرقه طلی کنند و بران موضع نهند تا خشک شود و مهره را بدارو بجای
باز آرد و اکر چهار روز بکذرد دست و پای بیمار جذب نشود و حس او باطل نشود امید خلاص باشد لکن کردن کوژ بماند
و از چپ و راست نکردیدن بروی دشوار کردد از پس چهار روز بفصد و حقنه و غرغره بشراب توت و آب سماق
و عصاره پوست جوز تر و رب غوره مشغول باید بود و آنرا که بفصد که بدین تدبیرها و علاجها بهتری پدید نمی آید و هلاک
خواهد شد تدبیر خلاص آن بود که حلق بشکافند چنانچه سر بیمار پیش باز کشند و پوست حلق بقضاره بردارند و از حلق
آزاد کنند و بشکافند دیکر رباط که میان دو حلقه قصبه است بی آنکه پوست بشکافند تا دم بر زند چون از تدبیر
مهره کردن و تدبیر آماس فارغ شوند باز بدوزند چنانچه آسیبی بغضروف و غشا نرسد و اکر دانند که در رباطها
نیز آماس است این علاج البته نشاید کرد باب دوم

بوره ارمنی و نوشادر از هر یکی را شیارات ص

هاي

از جزو دوم از کفتار ششم از کتاب ششم در یاد کردن چیزها که بماند در حلق برآید
و معالجات آن باید دانست که حلق آن کشادکی را کویند که پیش کردنست و مری آنرا کویند که مجری طعام و شراب است
و قصبه شش که مجری دم زدن است اندروی نهاده است و درین هر دو چیزها کرم و سوزاننده برآید و از آن الم یابند
علامتها آنچه بر فم مری برآید کذشتن طعام و برا الم نماید خاصه اکر طعامی ترش یا تیز خورده و آنچه بر حلق و حنجره برآید
از کذر طعام الم نیابد لکن از سخن کفتن و چیزی خواندن و از دود الم یابد و آواز بکردد معالجات هر دو علاج آنست
که نخست رک باسلیق یا اکحل زنند و طبع را نرم کردانند بآب میوها و میانه خیار چنبر و بامداد کشکاب دهند با شکر نیم کرم
و روغن کل و شبانکاه لعاب اسبغول نیم کرم با شکر و طعامها چیزها آشامیدنی باید و از طعامها ترش و شور و تیز و خشک
پرهیز کنند و از آب سرد نیز پرهیز کنند تا زود پخته شود و اکر بترایند علاج بترایدن خناق کنند چون پخته شود و بشکافد ریم
بیرون آید آنچه در علاج خناق که کشاده شود و ریم بالا باید یاد کرده آمده بکار باید داشت و با آب فراندکی سرکه با آب کرم در دهن کیرد
و غرغره کنند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اکر از ترشی سرکه المی رسد روغن کل با لعاب تخم کتان بجوشد و غرغره
کنند تا آن موضع را بشوید و اکر بثره بزرک و دیر ماند و کوشت حلق بیخورد هر ساعت اندکی موم روغن در دهان
کیرد و فرو برد تا درد بنشاند و هر ساعت همچنین مرهم کافوری بازده خایه مرغ بیامیزند و در دهان میدارند تا
میکدازد و فرو می برد تا درد می نشاند و بثره حلق عسر تر باشد از بهر آنکه حلق عضو و فتق و غشا هر کاه که حس آن
یافته شود که در وی المی است زود بعلاج آن مشغول باید بود و بفصد و اسهال و شربه که یاد کرده آمده است
بکار داشتن و علاج آن بیشتر بغرغره باید کرد حب السعال که از بنفشه و رب السوس و کثیرا و تخم خیار دیکر بادرنک
و نشاسته ساخته و بلعاب اسبغول سرشته در دهان داشتن سودمند بود باب سوم
از جزو دوم از کفتار ششم از کتاب ششم در یاد کردن طعامی یا چیزی که بحلق
در بماند و معالجات آن باید دانست که هرچه اندر حلق بماند اکر نرم بود چون نان و کوشت و استخوانی که آکنده
بود دست بر کردن و میان هر دو کتف می باید زد تا فرو رود و تدبیر قی باید کرد چنانچه ممکن شود و اکر چیزی درشت
باشد چون خار ماهی و استخوانی که درشت بود یا غیر آن بنکرند اکر آن چیز را بتوان دید جهد کنند تا آنرا با بیرون آرند یا غیر
آن آلتی دیکر اکر بر توان آورد بیارند و اکر فرو تر شده باشد تدبیر لعابها و حسوها نرم دهند تا آنرا نرم می فرو

فذه ص

لنزاند و اکر مدتی دران موضع بماند و نه فرو شود و نه برآید هر روز یکدرم تخم سفندان که بتازی الحرف کویند کوفته
بآب کرم بدهند این آزموده است و مثل این چیزها برآوردن اولیتر چنان بود که قی از پس آن که معده از طعامی
آشامیدنی پر کرده باشند و انجیر سحری در میبختج بپزند و بدان غرغره کنند آن چیزها که در مانده بود از موضع خویش
بجنباند و اکر انجیر خشک نیم خاییده کنند و با رشته فرو برند پس رشته را بر کشند آنرا بجنباند و برارد و از بیرون
ضمادهای پزاننده بر نهند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن موضع خویش جدا کردد و ضمادی از آرد جو و روغن
زیت و آب کرم کنند نافع بود باب چهارم از جزو دوم از
کفتار ششم از کتاب ششم در یاد کردن آنکه بحلق اندر آویزد و معالجات آن باید
دانست که دیوچه بتازی العلق کویند و بسیار آبها که اندروی دیوچه خردست و مردم بغافلی از آن آب بخورد
دیوچه بدهان و کام و زبان اندر او بزد و باشد که بمعده رسد هر کاه که دور تر فرو رود بسیار باشد که روز نخست از
خود بدید نیاید و تا خون بسیار نخورد نتوان دید و آنچه دور تر فرو رفته بود علامت وی آنست که تا بره
عنی دران کس پدید آید و کاه خونی رقیق بر می اندازد بی آنکه او را علت بود معالجات آنرا که بتوان دید بمنقاش
بر چند چنانچه سر و کردن او بکیرند و بر کنند تا پاک شود و نکسلد و آلتی است آنرا قالب کویند بواسیر را که بخواهند
بریدن بدان بکیرند که آن آلت از بهر دیوچه برداشتن سخت شایسته است و اکر پیش از آنکه او را بر خواهند داشتن
نخستین بسرکه و نمک یا بسرکه و انجره مضمضه و غرغره فرمایند تا سست شود صواب بود و اکر بعضی دور تر فرو رفته
باشد و نتوان دید آنرا بجز غرغره نتوان کردن و سرکه و نمک و انجره داروی نیک است و بکیرند خردل بکوبند
نوشادر بکوبند و بکوبند و اندر سرکه حل کنند و بکیرند سیر و شیح و ترمس و حنظل و سرخس بسرکه در پزند و بالا یند
و غرغره میکنند صفة داروی دیکر بکیرند بوره سه درم سیر دو دانه بکوبند و در مقدار دو اوقیه سرکه حل کنند
و بدان غرغره میکنند و عصاره درختی که آنرا بتازی الوزب کویند درین باب منفعت باشد بکیرند شیح و قیسوم
افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و مغز برنک کابلی و سرخس و کیل دارو از هر یکی دو درم همه را در سرکه ممزوج
بپزند و بالایند و بدهند تا بخورد و طعام او سیر و پیاز و دیوچه بودنه و خردل و کرنب بود آنرا که قی آسان بود
ازین نوع طعامها بدهند و قی فرمایند و داروی دهند و آنرا که قی دشوار بود مسهل دهند چنانچه یاد کرده آمد

دیوچه

ند

واگر دیو چه ازکام بجانب بینی برآمده بود شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و فربیون در سرکه بپزند و به بینی در چکانند یا ببویانند استنشاق کنند داروها دیگر وصف کرده آمده است در چکانند از بهر آنکه غرغره بدین جای بکار نیاید و تدبیرها دیگر که از نوع حیله است یکی آنست که سر بسر پنیر کبر که پرورده و ناپرورده مقداری بخورند و در گرمابه گرم شوند و بسیار بنشینند و صبر کنند و بهر ساعت آب سرد ببرف و یخ در دهان میگیرند و میدارند یک لحظه دیر تا آن آب گرم شود بعد از آن از دهان می ریزند چند نوبت چنین کنند تا بدین حیلها مگر از بهر طلب کردن آب سرد آن موضوع را بگذارند و برو بالا تراید و اگر در گرمابه گرم بعد از آن چندان صبر باید کرد که بیم غشی بود باید کردن تا مگر از گرمابه بگریزد و ببالا براید و حیلتی دیگر آنست که بسیر قدری بخورد و در آفتاب بنشیند و دهان باز کند و کوزهٔ آب سرد بر لب نهاده میدارد تا از گرما بگریزد و بر طلب آب برو بالا آید تدبیر نیک است

گفتار هفتم در بیان کردن احوال بیماریهاء آلتها دم زدن و معالجات آن و این گفتار پانزده باب است باب نخستین در یاد کردن احوال دم زدن بر وجه کلی باب دوم در یاد کردن دم زدن ناطبیعی باب سیوم در یاد کردن ربو و ضیق النفس و نفس انتصاب باب چهارم اندر یاد کردن انواع سرفه باب پنجم در یاد کردن سرفهٔ خشک باب ششم در یاد کردن سرفهٔ سرد باب هفتم در یاد کردن سرفهٔ گرم باب هشتم در یاد کردن سرفهٔ سرد باماده باب نهم در یاد کردن سرفه که سبب آن آماس یا ریش بود باب دهم در یاد کردن سرفه که سبب آن بثرات السعال باشد باب یازدهم در یاد کردن برآمدن خون از گلو باب دوازدهم در یاد کردن ذات الرّیه باب سیزدهم در یاد کردن ذات الصدر باب چهاردهم در یاد کردن سل باب پانزدهم در یاد کردن ذات الجنب و معالجات آن

باب نخستین از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن احوال دم زدن بر طریق کلی

بیار

باید دانست که آلتهاء دم زدن حنجره است و قصبهٔ شش و حجاب و سینه و عضلهاء سینه و رگها و شریانها که درین اندامهاست و دم زدن بدو حرکت و دو سکون تمام شود که اندر میان این دو حرکت افتد همچون نبض طبیعی محض است و مردم آن تصرف که در دم زدن در نبض تواند کرد لکن حرکة دم زدن حرکتی است که اختیار مردم را آن بهره است یعنی که اگر مردم خواهند که دم خویش بگردانند و درازتر و کوتاه‌تر کنند توانند و منفعت دم زدن و منفعت نبض یکی است و در بابها نبض یاد کرده آمده است و دم زدن طبیعی معتدل که مردم را در آن هیچ قصدی و تصرفی باوی نباشد عضلها و غشا باشد و این دم زدن بحرکة حجاب تمام شود و آنچه قصدی و تصرفی بوی بیش عضلها سینه اندران یاری دهند و چنانکه در نبض عظیم و سریع و بطی و طویل و قصیر و متفاوت و غیر آن بیش اندر دم زدن همچنان باشد و اما چگونگی دم زدن چنانست که چون نسیم هوای بیرونی بحلقوم فرو رود شش فراخ باز شود باندازه بزرگی خویش نه باندازه فراخی جای تا هوا در او جای بیش سینه بدان سبب باوی یار شود تا جای بر شش تنگ نباشد و کار بیشتر و تمامتر در دم زدن است کار شش است و عضلها سینه یاری دهنده اند و مبداء حرکت دم زدن از سوی زیر درون حجابست و از سوی بیرون حلقوم و سبب تغیر دم زدن از حال طبیعی آفتی باشد که در شش و سینه افتد و آفة این هر دو از دو بیرون نباشد یا خاصه اندرین دو اندام افتد یا بانبازی اندامی دیگر افتد آنچه خاصه سینه و شش افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج یعنی تباهی مزاج دوم آماس سیوم سده چهارم تفرق الاتصال یعنی گسسته شدن پیوستگی اما سوء المزاج یا ساده باشد یا باماده و ساده چنان باشد که مزاج سینه و شش گرمتر از آن شود که باید یا سردتر یا خشکتر یا تر بی آنکه ماده در وی گرد آید و آنچه باماده بود چنان بود که خلط سرد در وی گرد آید و گاه باشد که سوء المزاج بدان حد رسد که تشنج امتلایی تولد کند یا در عضلهاء حنجره و حلقوم و عضلها پهلوها و سینه و در غشاها و رباطهاء این اندامها استرخا پدید آید و گاه بود که سوء المزاج خشک بدان حد رسد که تشنج خشک تولد کند و دم زدن دشوار گردد و مزاج شش بقیاس با مزاج دل سردتر و ترست و بقیاس با قصبهاء حلقوم که در وی پراکنده است و بقیاس با فعل و گوهر خویش گرمست از بهر آنکه فعل او حرکت است و غذاء او از دل بدو رسد چنانچه در تشریح شریانی و وریدی یاد کرده آمده است و مزاج سینه در گرمی و سردی معتدل است لکن گروهی

طبیبان با گروهی دیگر خلاف کرده اند گروهی گفته اند مزاج او سردست از بهر آنکه ترکیب او از استخوان و پی و غشا و عضروفست و گروهی گفته اند گرمست از بهر آنکه معدن حرارتست و مبداء شریانهاء در میان اوست و در وی گوشت عضلها بسیارست و آنچه بحقیقت آنست که هرگاه چو حرارت گوشت عضلها او حرارت دل را که در میان است با سردی استخوان و پی و غشا و عضروف در وی است بسیارست و آماس نیز گرم بود و سرد باشد و سده گرفته شدن مجریها بود و سبب گرد آمدن خلط بود اندر قصبهاء شش و در گشادگی سینه و این خلط بلغمی باشد یا ریم یا خون و تفرق الاتصال چنان بود که در سینه یا در شش ریشی تولد کند یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از بیرون آسیبی رسد و ازین چهار نوع که یاد کرده آمد هر کدام که پدید آید دم زدن دشوار گردد هر آفتی که سینه را و شش را بود بی سرفه نبود اگرچه بی ماده بود از بهر آنکه شش بر سبیل دفع موذی حرکة کند و دفع او بسرفه بود و آفتها که در احشاها دیگر افتد یا بانبازی دماغ رسد یا بانبازی همه تن اما آنچه بانبازی دماغ بود اندر صرع و سکته بود و آنچه بانبازی نخاع افتد اندر استرخا و تشنج افتد از بهر آنکه عصبها حجاب بیشتری از جهت چهارم از عصبها که از نخاع همی آید و باقی از جهت پنجم و ششم و آنچه بانبازی دل افتد چنان بود که در دل نوعی از انواع سوء المزاج یا آفتی دیگر پدید آید لکن سوء المزاج دل ممکن است که علاج پذیرد و دم زدن بود و زایل گردد و آفتهاء دیگر چون آماس و تفرق الاتصال دل علاج نپذیرد و دم زدن بود اما باطل گردد و مردم هلاک شود و اما بانبازی احشاء دیگر افتد هم بسبب انواع سوء المزاج دل علت و سبب انواع آماس و تفرق الاتصال افتد لکن آماس احشا علاج پذیرد و علاج کردن و تغیر دم زدن باندازهٔ آفت بود و آنچه بانبازی همه تن بود در حال تب گرفتن باشد و گاه بود که بسبب سستی عضلها سینه دم زدن بگردد اما معلوم باید کرد که این کسانی را بود که بیماری مزمن یعنی دراز آهنگ کشیده باشند و از آن بیماری بهتر رفته و هنوز وقت نایافته باشند و آن حال بدید بود والله اعلم

باب دوم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن دم زدن ناطبیعی و معالجات آن باید دانست که درین باب بیان دم زدن ناطبیعی کرده میشود که چگونه بیش و در کتاب دوم یاد کرده آمده است که سببهاء دم زدن سه است فاعل است و آلة و حاجة فاعل قوت حیوانی است و آلة حنجره است و حلق و شش و حجاب و عضلهاء سینه و عضلها که در میان پهلوها و سینه است و حاجة اندر کشیدن

هوا

هوا تازه است و بیرون کردن هوا گرم دود ناک شده هرگاه که این سببها هر سه بر حال طبیعی بود نفس معتدل و طبیعی بود و هرگاه که یک سبب یا از حال طبیعی بگردد یا عظیم شود یا صغیر باشد یا شدید یا شاهق یا طویل یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف یا مضاعف یا عسر یا ضیق یا منتن یا منخری نفس غیر طبیعی بود اما النفس العظیم دم زدن عظیم چنان باشد که سینه و شش فراخ باز شود تا هوا بسیار اندر کشد و سبب آن سه چیز بود یکی تمامی قوت دوم فرمان برداری آلة سیوم بسیاری حاجة و هرگاه که حاجة به بیرون کردن هوا دود ناک بیشتر باشد حرکت انقباض قویتر باشد و هرگاه که حاجة باندر آوردن هوا تازه بیشتر باشد حرکت انبساط قویتر باشد و هرگاه که اتفاق افتد که حرکت انبساط ضعیف بود و حرکت انقباض قوی باید دانست که حرارت غریزی ضعیف است و حرارت غریب قوی و اما النفس الصغیر دم زدن صغیر ضد عظیم باشد و اسباب این ضد آن و گاه باشد که بسبب المی و آفتی آلتهاء دم زدن صغیر و متفاوت گردد یا باید دانست که حرارت غریزی باطل شده و اگر با صغیری متواتر شد اندر آلتهاء دم زدن دردی بود و اما النفس الشدید دم زدن سخت دم زدنی باشد عظیم و قوت حیوانی تکلف میکند تا هوا دود ناک شده را بسیار تر بیرون کند و نسیم هوا هواء تازه بسیار تر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت باشد که حاجة بسیارست و قوت بر جای و در آلتها آفتی نیست اما النفس الشاهق این را بتازی دم زدن بلند خوانند و نوعی است از دم زدن عظیم و با عظیمی سریع و شدید باشد و درین دم زدن حرکت نیمه فرو سوین بیش از سینه بی حرکت حجاب و بی حرکت عضلها نیمه فرو سوین از سینه و سبب بسیاری حاجة بیش و این نوع در تبهاء بابی بیشتر بود و اما النفس الطویل دم زدن دراز چنان بود که مدت حرکت انبساط دراز تر باشد تا هواء بیرونی بیشتر در تواند کشیدن و گاه باشد که سبب تنگی نفس یا سبب دردی در کشیدن هوا دشوار گردد و بدان سبب دم زدن دراز گردد تا اندر درازی مدت نسیم هوا باندازه حاجة در کشیده شود و اما النفس القصیر این برخلاف طویل باشد و هرگاه که دم زدن قصیر و متواتر باشد باید دانست که در آلتها آفتی است و اگر متفاوت باشد باید دانست که حرارت غریزی باطل گشته است اما النفس السریع دم زدن زود زود چنان بود که حرکتهاء انبساط و انقباض کوتاه بود بی آنکه اندر گرفتن هوا بیرونی و بیرون کردن هواء زود زود نی تقصیری بود و سبب بسیاری حاجة باشد از بهر آنکه طبیعت می شاید تا هوا دخانی زود بیرون کند و هواء تازه را زود تر باز

دارد و سبب این شتاب در سرعة کوشیدن اندر عظیمی بکوشد وگاه باشد که بسبب المی وآفتی که اندر آفتها دم زدن باشد یا بسبب ضعیفی که اندر قوت بود از عظیمی بسرعة باز آید و هرگاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قوی‌تر بود حاجة بهواء تازه اندر بیرون آوردن بیشتر باشد و هرگاه که حرکت انقباض قوی‌تر بود حاجة بیرون کردن هواء دود ناک بیشتر باشد و اما النفس البطی دم زدنی دیر بر ضد سریع باشد و اسباب این ضد اسباب آن وگاه باشد که بسبب در نفس بطی شود و اما النفس المتواتر این دم زدنی باشد که مدت میان دم زدن کوتاه باشد و سبب آن بسیاری حاجة باشد و این از بهر آن باشد که حاجة بعظیمی و سریعی کفایة نشود و طبیعت بدان سبب حرکتهاء دما دم کند وگاه باشد که بسبب تواتر آفتی باشد اندر آلتها که از عظیمی باز دارد و طبیعت بدان سبب متواتر باز گردد و بقراط میکوید که از دم زدن متواتر شش و آلتهاء دم زدن مانده گردد و اما النفس البارد دم زدن سرد نشان سرد شدن دل و باطل شدن حرارت غریزی باشد خاصه اگر این دم زدن هم ماک نشان تحلیل غریزی بود و اما النفس المختلف اختلاف نفس همچون اختلاف نبض بود و اسباب این همچون اسباب آن و اما النفس المضاعف از جمله دم زدن مختلف باشد و مضاعف از بهر آن کویند که حرکت انبساط با حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود همچون دم زدن مانده و میانه گریستن و سبب این حاجة بدی از بهر آنکه آن قدر هواء تازه که بیک حرکة اندر آید پسندیده نباشد و آنرا مدتی باید و اندر آلتها دم زدن آفتی باشد و چندان هوا که بدان حاجت اندر نتواند کشیدن و این نوع بیشتر خداوندان آماس جگر و سپرز و تشنج را باشد و اندر بیماریهاء حاده علامتی بد باشد و اما النفس المنخری و منخر بتازی سوراخ بینی را کویند و این دم زدنی بود که کناره بینی را بجنباند و نشان ضعیفی قوت بود یا نشان تنگی گذرهاء دم زدن بسبب خناق یا بسبب خلطی که اندر گذرها افتاده بود و اما النفس المنتن و بتازی منتن را چیزهاء گنده کویند و فرق میان نفس گنده و میان آنکه بوی دهان او ناخوش است آنست که گنده نفس گندگی در حال حرکت انقباض بدید آید و نشان آن باشد که اندر سینه عفونتی است و آنرا که بوی ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش بود اندر همه حال و اما النفس العسر والضیق و این چنان باشد که آلتهاء دم زدن اندر هوا بدشواری تواند کرد و بدان ماند که گذر هوا تنگ است و آنرا که گذرها گرفته و تنگ بود بسبب دشواری دم زدن المی بود اندر آلتها و بیشترین چنان باشد که خلط غلیظ اندر گذرها افتاده باشد و هوا دور مانده وگاه باشد که سبب

عسری دم زدن خوردن داروی مسهل باشد یا بکار داشتن حقنه تیز که اخلاط را بجنباند و اسهال نکند و همچنین گاه باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده شود و خون چندانکه بیرون باید کرد بیرون کرده نشود و اندر تن بجنبد و بشورد و دم زدن دشوار گردد و نوعی دیگر است از انواع دم زدن ناطبیعی آنرا تقلص الحجاب کویند و ابو الحسن الرکحی اندر کتاب معالجات آورده است میکوید هیچکس از طبیبان جواد حکمانی این نوع را یاد نکرده است و سبب این نوع سوء المزاج گرم و خشک و لاز افراط گرمی و خشکی غشای که اندرون سینه و پهلوها و سینه پوشیده تقلص کند یعنی بهم باز آید و بسوی بالا برکشیده شود از بهر آنکه تقلص غشاها و عصبها بجانب مبداء بود علامات این نوع آنست که خداوند علت را تبی لازم بود و همه حرکتها بروی دشوار باشد و زبان از دهان بیرون نتواند کرد و چشم بیرون خاسته باشد و تواند سر فندیدن و اگر بسر فندیدن سعی کند و نفس اندر حلق او گیرد و ممکن باشد که عقل شوریده گردد و بیخ پهوشانه کوید و سبب آن مشارکت غشاء سینه باشد یا غشاء دماغ و نبض صلب بود معالجات طریق معالجه آنست که تری باز آرند و هر بامداد کشکاب باید داد و آب کدو تر و آب خربزه هندی در وی پخته و با شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن مغز کدو بر چکانند و اندر شکر در آفکنده و بر سینه و پهلوهای سینه ضمادها نرم نهادن از بنفشه تر و مغز کدو تر و لعاب اسبغول و آب خربزه هندی و اگر بنفشه و خطمی بکوبند و با موم و روغن بسرشند و طلی کنند سخت نیک باشد و اگر تب گسارده شود بنفشه و خطمی و نیلوفر بپزند و اندر آب زن کنند و او را بدان آب اندر نشانند و خربزه هندی و آب او و آب کدو پخته با جلاب و آب انار شیرین با روغن بادام و لعاب اسبغول با جلاب و خایه مرغ نیمبرشت و آب اسفاناخ یا کدو و ماش پوست کنده پخته با روغن بادام میدهند و هر نوعی را از انواع دم زدن ناطبیعی که سبب آن غایة حرارت و بسیاری حاجة باشد علاج هم ازین نوع باید کرد و هواء خانه و خفتنگاه او خوش و خنک تر باید داشت و انواع دیگر را که سبب سردی و تری خلطی غلیظ یا رقیق باشد علاج ضیق النفس چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و خداوند مزاج سرد را بامداد پگاه اندر شیر تازه سود مند بود و اگر سبب ضعیفی عضلها سینه باشد بروغن نرجس یا روغن یاسمین همی مالند و آنرا که ماده اندر عصبها افتاده بود دیگر بند شیح و سداب و افسنتین از هر یکی یکجزو مغز بادام تلخ و بانید از هر یکی دو جزو همه را بکوبند و بسرشند و حبها سازند چند نخود هر بامداد چهار حب یا شش حب بخورد و از پس آن سکنجبین عنصلی خورد صفه حبی دیگر بکیرند جند بیدستر

حب

فانید بکجزو ده

و شیح از هر یکی جزوی افسنتین رومی و زیره کرمانی از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و حب کنند هر بامداد حب بخورند و سکنجبین عنصلی از پس آن بخورد و لعوق کرنب همچنین سود مند بود باب

سیوم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن ربو و ضیق النفس و نفس انتصاب

ربو و ضیق النفس و معالجات آن باید دانست که ربو بیماری است که مردم آسوده دم نتواند زد مگر بشتاب همچون دم زدن کسی که دونده باشد و دم زدن که بشتاب باشد آنرا بتازی متواتر کویند و سبب آن تنگی منفذ هوا باشد و این بیماری اگر جوانی را باشد و اگر پیری را بود عسر باشد و از آن پیر عسرتر بود و زایل نشود از بهر آنکه ماده علت در سینه پیران بحرارت ایشان پخته نشود و بقوت ایشان از قعر شش بر کنده و بر انداخته نشود و هرگاه که خداوند این علت بقفا باز خسبد رنج و تنگی زیادت شود و سبب عسری این علت آنست که ماده اندر شش افتد و از سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار بود یا غلیظ و لزج باشد یا رقیق بود و اگر بسیار بود هم از غلیظی و رقیق بیرون نشود و آنچه غلیظ باشد بآسانی از جای گسسته نشود از بهر آنکه آلة قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده از شش هواء دم زدن است که با قوت سرفه بیرون آید و اگر ماده رقیق بود از قوت سرفه جدا شود و هوا بیرون آید و ماده آنجا بماند حال ماده رقیق و غلیظ اینست اگر با غلیظی یا رقیقی بسیاری یار باشد بی شک بیماری عسرتر بود و ضیق النفس بغیر تنگی دم زدن بیماری است که گذرهاء دم زدن گرفته و تنگ شده باشد و هوا بیرون آید و ماده که بدم زدن اندر آید گذر نیابد مگر اندک اندک و بدشواری اندر آید و اسباب ضیق النفس بیرون آنکه اندر اصل آفرینش تنگ بود و آلتهاء دم زدن جای حرکت انبساط فراخ نیافته نه گانه است و اما اسباب نه گانه یکی آنست که اندر شش و اندر قصبها و رگها و شریانها او خلطی باشد غلیظ یا رقیق دوم آنکه شش آماسیده باشد سیوم آنکه اندر بعضی احشا چون معده و جگر و غیر آن آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط را مجالی تنگ شود چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضاء سینه ریخته باشد چنانچه اندر استسقا افتد پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار افتد و حرکت انقباض از بهر بیرون کردن متواتر گردد و بسبب غلیظی و بسیاری بخار سینه دم زدن دشوار باشد ششم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب تحلحل شش و از هم آمدن و اندر حرکت انبساط فرمان برداری نکند هشتم آنکه سرما بآلتهاء دم زدن برسد از بادی سرد و از جهة طعامی و شرابی و دارو سرد

نهم آنکه بیماریهاء گرم نزدیکی بحران بدید آید و علامت آن بیشتر که ماده تها روی ببالا می نهد و همچنین اندر بیماریها آماسهاء احشا هرگاه که ماده بجانب بالا میل کند نفس تنگ باشد و اگر حاسها و عقل بسلامت بود و ماده بر سر گوش آید و آماسیده شود و اگر عقل شوریده شود حاسها آفته شود و ماده اندر دماغ افتد و سرسام تولد کند و اما نفس انتصاب نوعی صعبتر است از ربو و ضیق النفس و خداوند این علت نتواند هیچ بپهلو بر بستر نهادن و تا راست ننشیند و بر پای ایستاده نباشد دم نتوانند زد و باید دانست که همه بیماریها اندامها یکسان را و اندامها مرکب را افتد و شش را نیز افتد خاصه بیماریها سده و بیماریهاء او بیشتر اندر فصل خریف افتد و در فصل زمستان هم افتد و هرگاه که اندر فصل خریف بارانها بسیار افتد بیماریهاء شش را زیانی دارد و همچنین هواء سرد شش را زیان دارد الا کسی که اندر هواء گرم مقام بسیار کرده باشد و رنج گرما یافته و بسیار باشد که علت ربو و ذات الریه گردد و بیماریهاء شش نیز بسیار بود که بر بیماری جگر باز گردد چنانچه سوء المزاج سرد و گرم که اندر جگر افتد و باستسقا انجامد علامتها بسیار باشد که مزاج شش در اصل گرمتر از طبیعی بود یا سردتر و یا گرمتر یا خشکتر و بسیار باشد که مزاج اصل طبیعی بود لکن بسببی از اسباب بگردد و مزاج عرض بدید آید یا گرمتر از آن شود که بوده باشد یا سردتر یا تر تر یا خشکتر و فرق میان اصلی و عرضی آنست که علامت مزاج اصلی همچون مزاج طبیعی بود یعنی همیشه ظاهر بود و علامت مزاج عارضی آنست که در حال مزاج طبیعی بود یعنی عرضه تغیر پذید آید چون ترکیب سینه و فراخی و تنگی آن ممکن نیست که از صفه آفرینش بگردد اما خداوند مزاج گرم را سینه فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نیابد بلکه راحت یابد وگاه باشد که تشنه شود باد خنک تشنگی او را بنشاند بی آنکه آب بسیار خورد وگاه باشد که بسبب علت گرمی بسر فد و خداوندان مزاج سرد را سینه کوچک و تنگ و آواز باریک و دم زدن صغیر باشد و هواء سرد و آب سرد و برا زیانی دارد و در سینه او بلغم بسیار بود و علت ربو و سرفه بسیار افتد و خداوند مزاج تر را آواز نرم گرفته و دم زدن با خرخره باشد و آواز بلند نتواند کرد اگرچه قوت او ضعیف نباشد و سینه او از تریها ممتلی و پلک چشم او آماسیده بود و این را بتازی تهیج کویند و گوشت خسار او نرم بود و آویخته باشد و این را تر هل کویند و خداوند مزاج خشک آواز درشت باشد چون آواز کلنگ و در سینه او هیچ تری نبود و باشد که بسبب علة خشکی نفس او تنگ شود و باید دانست که آواز دم زدن

از احوال سینه و شش خبر دهنده ترست و بدین سبب است که اندر عضلها باسطه آفتی بود آواز خناق شود و اگر آفت اندر عضلها قابضه بود آواز گرفته شود و گاهی یافتن از گرانی سینه دلیل خاصه است بر آنچه ماده اندر شش است
و سوزش سینه و بر آمدن رطوبت بزودی و آسانی دلیل است که ماده نزدیکست و در قصبه شش است و بر آمدن بدشواری و سرفه سخت دلیل آنست که ماده در قعر شش و در تخلخل گوشت اوست و اگر ماده در تخلخل گوشت او باشد تنها سرفه دیر دیر افتد اگر چه سخت افتد و دوار یعنی سرگشتن دلیل آن بود که ماده در حجاب است و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است و آنرا که ماده اندر فضاء سینه ریخته شود هر گاه که از پهلو بدیگر پهلو گردد ماده از ینجانب بدانجانب ریزد و آواز آن گاهی باشد و سرفه کمتر بود لکن در بستر شود و باشد که از بهر آنکه گوشت شش نازکست و متخلخل ماده اندر خورد و آماس تولد کند و باید دانست که گرد آمدن این ماده تنها از سه بر فنا بود یا نزله باشد که از سر فرود آید یا بسبب تخلخل از موضعی دیگر ریخته شود و جا بجا یا بسبب آنکه مزاج او سرد بود و رطوبت تنها در وی تولد کند و نشان نزله آنست که گرد آمدن این ماده تنها ناگاه یکبار افتد و اگر از موضعی دیگر بدو ریخته میشود اندک اندک بدید آید و اگر در شش تولد کند علامتها مزاج سرد و تر ظاهر باشد و حسیم درد وی تهیج کند **معالجات** علاج ربو و ضیق النفس نه نوعست از بهر آنکه اسباب او هم بدین عدد است نوع نخستین و دوم و سوم آنست که ماده اندر قصبه شش بود یا اندر رگها یا اندر تخلخل گوشت او و تدبیر صواب اندر علاج این هر نه نوع آنست که نگاه کنند اگر سبب علت نزله است باز دارند چنانچه اندر علاج نزله و زکام گفته آمده است و آنرا که ماده بسینه فرود آمده است برفق پاک کنند و اگر ماده بسیار بود نخست مسهل دهند و داروها که اندر مسهل بکار دارند داروها باید که ماده سخت گرم شود آنچه لطیفتر بود از وی بتحلیل خرج شود و آنچه غلیظتر شود عسر گردد و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده خراجی اندر شش تولد کند و مصلحت آنست که ماده را تر میدارند و بدارو ها معتدل می پزانند و پشکان اندر دارو ها ربو و اندر معجونها که از بهر این علت ساخته اند افیون و بروج و تخم بنگ بکار نداشته اند و اسبغول نیز نداشته اند از بهر آنکه فایده این داروها آنست که ماده را بفسرانند و غلیظ کنند و آنجا که غرض بازداشتن نزله بود اگر این داروها بکار دارند روا بود و داروها ادرار کننده زیان دارد از بهر آنکه ماده رقیق را بپزانند و بیرون آورد و آنچه غلیظ بود بماند و اگر ماده اندر رگها و شریانها

شش

وشوربای کاکنه دراج وخروس و اندو کوزن وصه

شش بود یا اندر تخلخل او نخست رگ باسلیق باید زد اندر دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر این علت کودکان را افتد داروها با شیر مادر آمیخته بدهند و آب بادیان تر با شیر آمیخته کودک را کفایه بود و طعام شوربا با خروس پیر باید و نان که خمیر او خاسته باشد و تخم بادیان اندر وی سرشته و گوشت گنجشک و شوربا او و شوربا گوشت روباه و شش او خاصه و ماهی طریخ کهن سودمند بود و آنجا که طریخ نبود ماهی شور کرده بجای آن باشد و گوشت خارپشت و شش او سودمند بود و شش خارپشت و شش روباه خشک کرده بکوبند و با شکر بیامیزند و بدهند اندرین علت خاصه سودمند بود و میان طعام خوردن و آب خوردن مدتی دراز باید کمترین دو ساعت و تشنگی سودمند بود و آب اندک باید خورد و یکبار سیراب نباید شد و بعوض آب ماء العسل موافق بود و از پس طعام خوردن خواب بسیار خاصه خواب روز سخت زیان دارد و اگر کسی را ضعفی باشد یا ماندگی رسیده بود و چون طعام خورد خواب باز نتواند داشت اندکی بخسبد روا باشد و طعام از پس ریاضت باید خورد بآهستگی آغاز کردن پس باخر قویتر کنند و اندر بیشتر وقتها طبع نرم باید داشت و ماهی شور پس از طعام و کبر شور کرده تا طبع را نرم کند و شوربای خروس پیر و مغز تخم کاکیان در وی پخته و چغندر طبع را نرم دارد و اگر بدین نرم نشود یکمثقال افتیمون کوفته و بیخته با یک اوقیه میپخته بخورند یا شربتی کشکاب خورد مقدار یکی نیم دانگ فرفیون یا کمتر یا بیشتر اندر وی پخته و انجیر و حلبه اندر آب بپزند و بپالایند و از آب ماء العسل بپزند و حلبه و مویز اندر آب بادیان پخته هم این جنس بکار دارند و پیش از طعام **صفت قرصی** که طبع را نرم کند و بر افکندن رطوبت آسان کند بگیرند خردل یکمثقال نمک طعام نیم مثقال عصاره قثاء الحمار نیم مثقال و اگر عصاره قثاء الحمار حاضر نباشد بدل او شحم حنظل کنند و ببرشند و هشت قرص کنند شربتی یک قرص یکروز بخورند و با ماء العسل خورند و اگر کسی را شراب خوردن عادت باشد شراب ریحانی رقیق مقدار اندک ماده را بپزاند و شراب سودمند بود و شراب مالیدن سینه و پهلوها سینه و کرباس درشت مالیدن خشک و معتدل بروغن و بکف دریا و نطرون سوده مالیدن سودمند بود و اگر از مالیدن مانده شود اندک روغن یاسمین یا روغن خیری و مانند این روا باشد و هر وقت که سینه را بمالند نخست نرم بمالند و باخر سخت تر کنند و اور اکشیدن و مالیدن و بلند کردن تبلیج سودمند بود و اما تدبیر دارو دادن چنان بود که نخست بدارو مفرد آغاز کنند چون زراوند کرد

بدستها

هر بامداد چهار دانگ بقدر حاجت اندر آب سداب حل کنند و بدهند و اسقیل بریان کرده بسایند و با انگبین بدهند و اگر علت تازه بود قنطوریون غلیظ اندر آب بجوشانند و بپالایند و آن آب با میپخته یا با انگبین بدهند و قنطوریون دقیق اگر هر دو را بکوبند نرم و با انگبین بسرشند چون لعوقی بکار برند صواب بود و سکنجبین عسلی موافق باشد و ماده غلیظ را بپزاند و بآسانی برآرد و سینه را پاک کرداند و هر گاه که بداروهای مفرد کفایه نشود بداروهای مرکب باز گردانند چون مطبوخها و معجونها و حبها که یاد کرده شود **صفت حب غاریقون** بگیرند غاریقون سه درم رب السوس یکدرم تربد پنجدرم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل دو درم از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و با میپخته بسرشند و حبها سازند شربت دو درم تا سه درم و اندر بعضی نسخها بعوض مر صبر است **صفت حب غاریقون بنسخه دیگر** بگیرند غاریقون نیم درم شحم حنظل دو دانگ بورق دو دانگ رب السوس و تخم انجره و ابرسا از هر یکی نیم درم این جمله یک شربت بود **صفت نسخه دیگر** بگیرند بنفشه و رب السوس از هر یکی یکدرم غاریقون دانگی و نیم کثیرا نیم دانگ حب کنند جمله یک شربت بود و باید دانست که غاریقون و افتیمون را اندرین علت منفعتی عظیم است **صفت حبی دیگر** حب جاوشیر بگیرند جاوشیر اندر آب بادیان حل کنند قند نیم درم و بگیرند نیم درم شحم الحنظل بدان بسرشند و حل کنند و با ماء العسل بدهند منفعت جاوشیر اندرین علت بزرگست لکن عصبها را زیان دارد و آنرا که جاوشیر دهند تا عصبها باید داشت و روغنها خوش بوی و روغنها گرم مالیدن **صفت حبی دیگر** بگیر نداشتی یکدرم و اندر آب بادیان حل کنند و نیم درم جند بیدستر بدان بسرشند و با ماء العسل بدهند **صفت حبی دیگر** بگیرند شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یکدرم افتیمون نیم درم با انگبین بسرشند و بدهند و سه ساعت صبر کنند پس سه وقیه ماء العسل بدهند و هر گاه که تن بداروهای مسهل پاک کرده باشند قی کردن پیوسته سودمند بود خاصه اگر آن روز تدبیر قی کردن خواهند کرد [illegible] ماهی شور باید خورد و اگر فربق سفیدبا بترب اندر نشانند و یک شبانروز بنهند چون فربق از وی جدا [illegible] و از آن ترب با طعام بخورند پس قی کنند تمامتر بود و از مضرت فربق ایمن باشد و اگر فربق یکدرم و نمک طعام بوره ارمنی نیم درم نطرون دانگی همه را بکوبند و اندر یک اوقیه انگبین بسرشند و اندر پنج استار آب گرم حل کنند و بدهند قی تمام آرد و اگر قویتر خواهند چهار درم بوره اندر پنج اوقیه ماء العسل بدهند اما جهاد داروها که سینه و گذرهای دم

از جهه کسی کرد سینه او حرارتی ... یا نمی کود دم

زدن

زدن پاک کند ازین نوع باید کرد بگیرند عاقرقرحا و علک الانباط بکوبند و باندک بارزد بسرشند و حب کنند و پیوسته اندر دهان دارند و اگر خواهند لعوقی سازند روا باشد **صفت لعوق** بگیرند تخم سپند اکرده کنجد پوست کنده از هر یکی سه درم زوفا خشک بهفت درم بکوبند و با انگبین بسرشند هر بامداد ملعقه بخورند **صفت دارویی دیگر** بگیرند تخم سپند شش روباه خشک کرده پنجدرم پودنه کوهی چهار درم تخم کرفس ساذج هندی از هر یکی هشت درم حاما و پلپل از هر یکی چهار درم تخم نبک دو درم همه را بکوبند و بشیر بتوعات بسرشند و حب کنند و اندر دهان میدارند و هر گیاهی را که از وی شیر بیرون آید یتوع گویند و شیر درخت انجیر و تریاق و نسخه ازین شمار دست **صفت لعوق اسقیل** سینه را پاک کند بگیرند اسقیل و انگبین مصفی از هر یکی راستا و هر دو اندر پاتیله سنگین بر آتش نرم نهند تا اسقیل پخته شود و چون لعوق گردد هر بامداد یک کفچه چمچه از طعام بدهند و پس از طعام نیز روا بود **صفت دارویی دیگر** بگیرند پودنه جبلی و حاشا و ابرسا و پلپل و اسقیل همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بامداد و شبانگاه مقدار فندقی بدهند و اوزان این دارو چنان باید که همه راستاست باشد مگر پلپل که او کمتر باید بقدر احتیاج و بحسب مشاهده تصرف میکنند در اعداد و اوزان آن داروها که طبیبان را این رخصت بیست **صفت دارویی دیگر** بگیرند جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جند بیدستر و کندر و زوفا از هر یکی یک مثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند این جمله دو شربت بود **صفت دارویی دیگر** بگیرند بوره چهار درم پلپل سپید دو درم انجدان دو درم اشق دو درم همه را اندر میپخته بسرشند و حب کنند شربتی چند یک دانه باقلی اندر ماء العسل بدهند نافع بود **صفت دارویی دیگر** بگیرند جند بیدستر و زراوند گرد و ریتیانج از هر یکی یکمثقال پلپل سپید و عصاره قثاء الحمار از هر یکی نیم مثقال شربت نیم درم اندر ماء العسل بدهند **صفت دارویی دیگر** بگیرند بوره چهار درم از هر یکی دو درم پودنه جویباری و عصاره قثاء الحمار از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند شربتی چند یک نخود کوچک اندر ماء العسل دهند و اگر حرارتی باشد این داروها اندر سکنجبین و در آب او سودمند بود و از داروهای قوی که اندرین علت بدان حاجت آید زرنیخ که او را با ریتیانج حب کنند و اندر ماء العسل بدهند یا اندر زرده خایه بدهند و اگر دارو معتدلتر خواهند زیره کرمانی را بکوبند و با سرکه ممزوج بدهند و اگر نفس فرو گیرد و خناق شود بگیرند بوره

راست

خردل وصه

چهار درم تخم سپندان دو درم میکوبند و با پیه کرده بسرشند و قرصها سازند و دود کنند و دهان در زیر آن دارند
و داروها که اندرین سود مند است دود کنند چون کوکرد و زرنیخ هر دو را بکوبند و بسرشند و قرصها سازند نافع بود
صفت داروی دیگر بگیرند مر صافی و قسط و سلیخه و زعفران و زراوند گرد آمیخته و پراکنده دود کنند سود مند بود
بغایة و اگر بگیرند میعه تر و بارزد و صبر همچون داروهاء پیش آمیخته و پراکنده دود کنند سود مند بود صفت داروی
دیگر بگیرند زرنیخ و زراوند دراز بسایند و با پیه گاو بکوبند و دود کنند ده روز پیوسته هر روز دو بار اما نوع سیوم
اندر بعضی از احشا آماسی بود و بدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ شود علامت این نوع آنست که تنگی
نفس بر تبع بیماری آن عضو پدید آید و علامتها آماس آن عضو بود و علاج او علاج آن عضو بود اما نوع ظاهره
چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضاء سینه ریخته شود و علامت آن یاد کرده آمده است و علاج او علاج
استسقا است و اما نوع پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار بود علامت وی تشنگی است و از هوای
خشک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع و اندر سینه گرانی نباشد علاج او نخست رگ زدن است از دست
چپ و اگر مانعی نباشد شراب بنفشه و شراب سیب و مزوره سرد و میوهاء تر و خشک و خوش بوی خوردن و
بوییدن چون سیب و آبی و امرود چینی و بنفشه و نیلوفر و گل و گلاب و صندل و کافور بوییدن و بر سینه
طلی کردن و اگر با استفراغ حاجت آید استفراغ بماء الجبن و ایارج فیقرا کنند و اطراف او میمالند و اندر آب
گرم می نهند و می شویند و بهترین علاج او آنست که او را ازان هوا که باشد بهواء خنکتر شود و اگر این ممکن نگردد
خانه را خنک و خوش بوی کنند و اما نوع ششم آنکه بادی غلیظ اندر منفذهاء دم زدن مانده باشد و علامت
وی آنست که اندر سینه گرانی نباشد و از طعامها باد انگیز زیادت گردد علاج آن شکستن بادها است و
گشادن سده بتدبیرها که اندر علاج نوع نخستین یاد کردیم و آب بادیان و تخم بادیان و ایارج فیقرا و حب الرشاد
اندرین باب سخت نافع است و مالیدن بروغن سداب و روغن حب الغار و ضمادها از شبت و مرزنجوش و
بابونه بر سینه و پهلوها نهادن سود مند بود و از نجوشها بخور ... و سیاه القوی سخت نیک باشد و جهاکه
از سکبینج و جاوشیر و مانند آن که اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است سود مند بود خاصه سکبینج اندر
آب سداب و اما نوع هفتم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب تخلخل شش فراهم آید و اندر حرکت

انبساط فرمان برداری نکند و علامت وی آنست که اسباب خشکی از پیش افتاده بود و علامتهاء خشکی از تشنگی
و غیر آن ظاهر بود علاج وی تدبیرهاء تری فزاینده است و شیر خر و شیر بز که اندر حال دوشیده باشند و علاجها که
در باب گذشته یاد کرده آمده است اندر علاج تقلص الحجاب بکار داشتن و اما نوع هشتم آنکه سرما با آلتهاء
دم زدن رسد یا از بادی سرد یا از خوردن طعامی و شرابی و داروی سرد و علامت این نوع سبب او باشد و علاج
او روغنها گرم مالیدن و طبیخ حلبه و مویز و آنچه اندرین نوع در علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است بکار
داشتن صفت طبیخ حلبه بگیرند حلبه شسته و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی پنج استار آب بادیان یک کوزه هر
بامداد چهل درم گرم کنند و بخورند و اگر هم بدین طریق حلبه و انجیر بپزند و بپالایند و انگبین بر نهند و بقوام
آرند هر بامداد یک کفچه بخورند نوع نهم آنکه اندر بیماریهاء گرم نزدیک بحران پدید آید و علاج این نوع و
علاج آن بیماری بود و این را علاج خاصه نباید کرد باب چهارم

از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر انواع سرفه و اسباب و علامات و معالجات

آن بباید دانست که سرفه حرکت شش است و حرکة اندامهاییست که با او اندر دم زدن شریکند و یار
و این حرکة حرکتی است که طبیعت بدان رنجی از خویشتن دفع میکند و همچنانکه عطسه مر دماغ را حرکتی است
از جهة دفع رنجی سرفه مر شش را همان است و اسباب سرفه سه نوع است یکی آنکه انواع سوء المزاج یا ماده
گر با ماده دوم آنکه انواع آماسها است و اگر چه آماس نوعی از سوء المزاج با ماده است لکن فرقی است
میان هر دو و آن آنست که ماده آماس تخلخل اندر اجزاء عضو پراکنده و جای یافته باشد و اجزاء عضوی
را در هم کشیده و بدان سبب آماس را تفرق الاتصال گویند و اندر سوء المزاج بر خلاف این باشد سیوم
آنکه چیزی موذی یعنی ناطبیعی ناگاه با آلتهاء دم زدن رسد چون بادی سرد یا دودی یا غباری یا طعام
با تیزی یا عفص خورده شود یا چیزی بغفلت بمجری دم زدن فرو رود چنانکه کسی را افتد که اندر میان طعام
خوردن سخن گوید و طعام بمجری خویش فرو رفته نباشد و غافل شتاب کند و حنجره بگشاید و اگر چه حرکة
سرفه حرکة آلتهاء دم زدن است بسیار بود که این اندامها بسلامة باشد و بسبب مشارکة همه تن یا بمشا رکة
یک اندام چون معده دوی و جگر و سپرز و معالیق هر دو بمشارکة ایشانها سرفه پدید آید اما آنچه بمشارکة

همه تن باشد سرفه باشد که اندر تب پدید آید و آنچه بمشارکة اندامها و از انواع آماسها پدید آید چنین باشد که اکنون دیگر ص
یاد کرده شود بباید دانست که هرگاه که اندر قصبه شش یا اندر گوشت او سوء المزاج ساده گرم یا سرد
یا خشک پدید آید اجزاء شش را هوا که بحرکة انبساط اندر کشد ناخوش آید و قوت طبیعة بر طریق
دفع موذی پیش آن هوا باز آید و آنرا بمنفذهاء دم زدن تنگ شود و هوا اندر بازشکند چنانچه دود را و گرد را
پیش باز آید و دفع کند و از دفع او سرفه تولد کند و هرگاه که شش آماس گیرد یا ماده از سر بوی فرود آید منفذهاء
دم زدن تنگ شود و هوا که اندر کشیده شود اندر وی گنج نیابد بدان سبب تمددی اندر اجزاء شش افتد
یعنی اجزای او از هم باز کشیده شود و المی یابد قوت طبیعة بدفع آن برخیزد و آن هوا که اندر آمده است
بازشکند و سرفه تولد کند و ماده که از سر فرود آید اگر بر قصبه حلقوم فرو می لغزد چنانکه چیزی بر دیوار
فرو لغزد تا منفذهاء دم زدن و گشادگیها شش پر نشود از فرو لغزیدن ماده هیچ سرفه نباشد و اگر در میان
حلقوم فرو میچکد سرفه انگیزد و هرگاه که جگر گرم شود خون که تولد کند گرم باشد و غذاء شش که از جگر رسد
باشد گرمی بغایة بود که بدو رسد بیم آن باشد که ازین خون اندر وی بثرها پدید آید و آنرا بتازی بثرات السعال
گویند و ممکن است که ازین خون خراجی تولد کند و اندر آغاز تولد بثرات سرفه بی نفث یعنی بی آنکه تری برآید باشد ص
و گاه باشد که اندر شش سوء المزاج گرم بود و خون که از بهر غذا او بدو رسد طبیعی باشد و لیکن سبب سوء المزاج ج
اندر وی افتد گرم شود و جایگاه بزرگتر خواهد و بدان سبب تمدد او اندر اجزاء شش افتد و الم آن یافته
شود و قوت طبیعة بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب آماس جگر و دیگر احشا چنان بود
که اگر امتلا اندر جگر یا اندر سر حجاب یا اندر فروسوی افتد و آماس پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود و
المی یابد و منفذهاء دم زدن نیز بسبب فرو کشیدگی اجزای او تنگ شود و قوت طبیعة هم بدفع الم و هم بدفع زحمت
هوا بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه بود با الم و تمدد و بباید دانست که از انجا که اعتبار انواع سوء المزاج است
و انواع ریشها و بثرها که اندر شش و آلتهاء دم زدن پدید آید سرفه اصلی را ستینی است و شش نوع است یکی
سرفه ایست که سبب آن سوء المزاج گرم بود ساده دوم سرفه که سبب آن سوء المزاج سرد بود بی ماده و این
هر دو این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سیوم سرفه که سوء المزاج گرم بود با ماده چهارم سرفه که سوء المزاج سرد

و بسبب سستی غشا یا معالیق همه احشا و اجزاء شش و معالیق او نیز کشیده شود ص

باشد با ماده و هر دو نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه که سبب آن آماس و ریشهاء آلتهاء دم زدن باشد ششم
سرفه که سبب آن بثرات السعال بود که یاد کرده آمد و سرفهاء دیگر عارضی بود و بر تبع بیماری دیگر تولد کند

باب پنجم از گفتار هفتم از کتاب ششم اندر سرفه خشک که سبب آن سوء المزاج گرم ساده باشد و معالجات آن

هرگاه که اتفاق افتد که در هوای گرم
مقام بسیار کرده شود و طعامها و شرابهاء گرم خورده باشد و بوی داروها و عطرهاء گرم پیوسته می یافته سوء المزاج
گرم ساده تولد کند خاصه در دماغ و آلتهاء دم زدن علامتها تشنگی دایم و خشکی حنجره و حلقوم و سرفه خشک
و در سینه هیچ گرانی نه و مضرت یافتن از حرارت آفتاب و گرمابه و نزدیکی آتش و راحت یافتن از هواء سرد و شربتها
خنک و فرق میان سوء المزاج گرم و خشک که در شش افتد و آنچه در معده بود آنست که خداوند شش گرم از
هواء خنک بیشتر راحت یابد که آب سرد و خداوند معده گرم از آب سرد راحت بیشتر یابد که از هوا و بی سرفه باشد ازه
معالجات بامداد و شبانگاه شربتها خنک باید داد چون شراب بنفشه و شراب نیلوفر و لعاب اسبغول و دیاقوذا
ساده و چاشتگاه کشکاب و سپستان در وی پخته و صندل و گلاب و کافور و آب کوک و آب برگ خرفه و خیار سرد
کشته می شکستن و می بوییدن و بنفشه و نیلوفر می بوییدن و بروغن بنفشه و روغن نیلوفر موم روغن کردن و کافور
اندکی در وی کردن و بر سینه طلی کردن و از بنفشه و نیلوفر و برگ بید و برگ کدو تر ضماد ساختن و بر سینه نهادن و از مغزه
کشکاب که در وی عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند حقنه ساختن و با روغن بنفشه بکار داشتن سود مند بود صفت
لعوقی که درین نوع سود مند بود بگیرند لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی شیرین و لعاب تخم خطمی و آب انار شیرین و آب
تخم خیار و خیار بادرنگ و آب کدو تر و آب برگ خرفه و آب نی شکر از هر یکی پنج درم صمغ و کثیرا و مغز بادام
شیرین پیلد کرده و شکر عسکری از هر یکی پنج استار تخم خشخاش ده درم شکر طبرزد نیم آنچه بتوان کوفت بکوبند
و درین لعابها و آبها بپزند تا معقود شود و هر ساعت اندک اندک می مزند صفت لعوقی دیگر بگیرند کثیرا نیم کوفته
یک جزو مغز بادام پیلد کرده دو جزو کثیرا در جلاب حل کنند تا تر شود و با انگشت بمالند و مغز بادام با او بسرشند و
بقوام لعوق آرند و اگر کسی شیرین خواهد شکر سوده بر افکنند و بسرشند و پوسته اندک کربا اندر می فرنند صفت
حب السعال بگیرند نشاسته و صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین و مغز کدو شیرین و مغز تخم خیار از هر یکی برابر ترنجبین

پاک کرده چندوزن همه داروها حب کنند چنانکه رسم است بلعاب دانه آبی یا لعاب اسبغول پوست اینی
حب در دهان میدارند و اگر درشتی سینه و حرارت برحال خویش بماند و دراز آهنگ شود صمغ درخت بادام
یا صمغ درخت آبی بگیرند مقدار صد درم و در دویست درم آب و جلاب بپزند و پنجاه درم لعاب اسبغول
برافکنند تا بقوام عسل شود و پنجاه درم روغن بادام برچکانند و بزنند تا آمیخته شود و پوسته می فرمایند و
در دهان میدارند و اگر سپستان بپزند و لعاب بستانند و شکر برنهند و بقوام آرند صواب باشد و نافع بود
و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلی و ماش پوست کنده و کدو و ترو برگ کوک سازند نافع باشد

باب ششم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن سرفه سرد بی ماده و معالجات آن

بباید دانست که اسباب سرفه خشک که از سوء المزاج سرد ساده
بود ضد اسباب سرفه گرم ساده بود و علامتها مزاج سرد ظاهر بود معالجات نخست اسباب را زایل کنند و
سوء المزاج و سرفه را که سبب آن رسیدگی هوا سرد بود با آنهاء دم زدن و یا مانند این سببی نفس فرو گرفتن
یکزمان یا چندان که ممکن گردد و طاقت دارد شش را گرم کند و سوء المزاج سرد زایل کند و اگر کهن گشته
باشد و صافی و میعه تر با انگبین بسرشند و اندک اندک در دهان میگیرند و یکدرم سکبینج و یکدرم روغن
بلسان بهم بسرشند و بدهند صفت لعوقی نافع بگیرند لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان از هر یکی پنجاه درم
انگبین صد درم بقوام آرند و آب انار شیرین بکجز و دباتیله کنند و بقوام آرند صفت شراب زوفا بگیرند
انجیر پانزده عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست عدد بیخ سوس پوست کنده یعنی تراشیده ده درم پرسیاوشان
ده درم زوفا خشک سه درم ایرسا دو درم بپزند چنانچه رسم است و بپالایند و انگبین برنهند و بقوام
آرند این شراب با مثرودیطوس یا دواء المسک یا با نجرنیا دهند و سینه او بروغن سوسن و روغن نرجس
و روغن خیری و روغن یاسمین و موم نرم میالند صفت شرابی نافع بگیرند شراب انگوری کهن دویست
درم و فطراسالیون دو درم و بیخ سوسن سه درم زوفا خشک سه درم پرسیاوشان سه درم علک الانباط
یکدرم مویز دانه بیرون کرده هفت درم جمله درین شراب بجوشانند و بپالایند بامداد پنجدرم یا هفت درم
بادانگی روغن مصطکی بدهند و طعام از حسوی گندم و سبوس اب بود با عسل یا پانید و در حسوها

سبوس اب حلبه و خرما و انجیر بپزند و روغن آن روغن پسته باشد یا روغن حبة الخضرا یا روغن جلغوزه

باب هفتم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن سرفه گرم با ماده و معالجات آن

بباید دانست که اسباب سرفه تر که از
سوء المزاج گرم با ماده بود اسباب این نوع اسباب زکام و نزله است و علامة او تشنگی است باد غلغل
اندر حنجره و گرانی در سینه و رطوبتی که بسرفه برآید و گاه بود که تب آید بر تنها مختلف معالجات نگاه باید
کرد که تا ماده رقیق است یا غلیظ اگر رقیق باشد بامداد دیاقوذا باید داد و چاشتگاه کشکاب و در کشکاب سپستان
و عناب در پختن و شبانگاه لعاب اسبغول دادن و در میانه روز لعوق کثیرا که پیش ازین یاد کرده آمد و اگر این
سرفه بی حد بود حب السعال در دهان میدارد خاصه بشب و دیاقوذا در صفت زکام و نزله یاد کرده آمده است
صفت حب السعال بگیرند نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی پنجدرم افیون نیمدرم و در بعضی نسخها نیم
دانگ آورده اند حل کنند بلعاب اسبغول یا بلعاب دانه آبی و در بعضی نسخها افیون نیست لکن بعصارهٔ
برگ جوز سرشتن فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید که بعصارهٔ برگ کوک باز بسرشند روا باشد
و تخم خشخاش با مویز دانه بیرون کرده بکوبند سودمند بود صفت لعوق نسخه ابن ماسویه بگیرند تخم خشخاش
سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کثیرا و صمغ و مغز تخم خیار و مغز دانه آبی از هر
یکی پنجدرم بیخ سوسن مقشر بیست درم اسبغول پنجدرم همه را نیم کوفته کنند مگر اسبغول را و تخم خشخاش و
تخم خیار و بیخ سوسن در مقدار دومن آب باران ترکنند یکشبانروز و اسبغول را و تخم خطمی را جداگانه
لعاب بیرون کنند و نگاه دارند و کثیرا و صمغ جداگانه اندر مقدار ده استار آب باران حل کنند و نگاه
دارند دیگر روز آن تخمها که ترکرده اند بپزند با آب همه بنیمه باز آید و بپوسته بمالند و بفشارند و بپالایند و لعابها
و کثیرا و صمغ حل کرده با وی بیامیزند و نیم من شکر برافکنند و بقوام آرند صفت حب السعال که درین نوع سرفه
سودمند بود بگیرند بنفشه و کثیرا و رب السوس از هر یکی یکدرم آرد باقلی و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین
و مغز بادام تلخ پیله کرده و تخم خشخاش خشک از هر یکی دو درم پوست خشخاش یکدرم نشاسته یکدرم شکر
هفت درم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی شیرین بسرشند و حب کنند و اگر ماده غلیظ بود هر بامداد کشکاب

کشکاب

فقط سی رنبه

سعال بارد

با شراب بنفشه دهند و در کشکاب چهار درم بیخ خطمی دو درم بیخ سوسن و یکدرم باقلی پوست کنده اندر پزند
و اگر پنجدرم بنفشه پرورده در آب باقلی بدست بمالند و بپالایند و نیم گرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه
اندر شراب زوفا بدهند بهتر بود صفت شراب زوفا که درین نوع سرفه موافق بود بگیرند عناب بیست عدد
سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم انجیر ده عدد اصل السوس مقشر ده درم کشک جو یک
تخم خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی و کثیرا و دانه آبی از هر یک پنجدرم همه در دومن آب بپزند تا بیکمن
باز آید و بپالایند هر بامداد مقدار چهل درم گرم کنند و پنجدرم بنفشه پرورده در وی بگدازند و با یکدرم
روغن بنفشه بکار دارند صفت شرابی که سینه و طبع را نرم کند بگیرند عناب بیست عدد سپستان سی عدد
مویز دانه بیرون کرده ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس مقشر پنجدرم انجیر ده عدد همه در یکمن آب بپزند
تا بنیمه باز آید و این جمله دو شربت بود هر شربتی هفت درم فلوس خیار چنبر و ده درم ترنجبین برنهند و بدهند
صفت شراب بنفشه خداوند سرفه گرم را و تب را سودمند بود طبع را نرم کند بگیرند بنفشه تر یکمن و
در دومن آب گرم کنند و یکشبانروز بگذارند دیگر روز بپزند تا بنیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند
و صافی کنند و یکمن شکر برنهند و بقوام جلاب آرند صفت مسهلی که خداوند این سرفه را شاید ازو بگیرند
عناب سی عدد بنفشه خشک بیست درم هر دو اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و مقدار هفتاد
درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم فلوس خیار چنبر و بیست درم ترنجبین و ده درم شکر در وی بگدازند و
درم لسان الثور سوده با وی بیامیزند و بدهند این نسخه ابن ماسویه است و اگر اندر سینه سوزشی و حرارتی
باشد موم روغن سازند از موم صافی و آب کدو و آب برگ خرفه فسرده همه را اندر هاون بمالند و خرقه بدان
ترکنند و بر سر و بر سینه نهند و موی سر باز کنند و موی سر باز کردن و مالیدن اندرگرمابه مسام بگشاید و
ماده که از سر بسینه فرود می آید تحلیل کند و اگر بوره و اندکی تفسیا با انجیر پخته بسرشند و طلی کنند تا دیش
شود و ماده ها بپالاید صواب بود

باب هشتم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن سرفه سرد با ماده و معالجات آن

بباید دانست که سبب سرفه تر که از سبب سوء المزاج با ماده باشد بعینه سبب نزله است و اسباب نزله

مسهل ه
و روغن گل ه

معلوم شده و علامتها او چون علامت ربو بود و ضیق النفس معالجات قانونها که اندر علاج ربو و ضیق
النفس یاد کرده آمده است نگه باید داشت و اگر باستفراغ حاجت آید استفراغ بحب غاریقون باید کرد
صفت این اندر علاج ربو یاد کرده آمده است و هر بامداد این شربت مقدار چهل درم گلنگبین و ده درم روغن
بادام می باید داد صفت آن انجیر و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی چهل عدد بیخ سوس و پرسیاوشان و
بیخ بادیان از هر یک بیست درم همه اندر دومن آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و بکار دارند و اگر ماده غلیظ
بود با روغن بادام تلخ دهند و اگر سینه درشتی بود و اندک مایه حرارتی باشد مقداری کشک جو اندرین شراب
بپزند و اگر حرارت و درشتی بیشتر بود کشکاب دهند و اندر کشکاب چهار یک وزن کشک نخود و یکدرم تخم بادیان
و چهار درم بیخ سوس مقشر اندر پزند و کشکاب کسی را دهند که اندر معدهٔ او ترش نمی شود صفت شرابی نافع
که اندرین نوع سرفه موافق بود بگیرند انجیر شکری ده عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم حلبه شسته و تخم
بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و بیخ سوس و زوفا خشک و فراسیون از هر یکی پنجدرم همه اندر سه من آب
بپزند تا یکمن باز آید و بپالایند و هر بامداد سی درم گرم کنند و دو مثقال ازین مجموع در وی کنند و بدهند صفت
معجونی بگیرند رب السوس و زوفاء خشک و پرسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا و پلپل از هر یکی سه درم مغز بادام
و زراوند گرد و تخم انجره از هر یکی پنجدرم و اندر بعضی نسخه ایرسا و حرف از هر یکی پنجدرم آورده اند همه را بکوبند
به بپزند و با انگبین مصفی بسرشند صفت معجونی که سینه پاک کند و ماده غلیظ برآرد بگیرند زوفاء خشک و پودنه
و بیخ سوس و خردل و قردمانا و پلپل و تخم انجره و انیسون از هر یکی راستار است با انگبین مصفی بسرشند چنانکه
رسم است شربتی یک کفچه صفت حبی که سینه را از ماده غلیظ پاک کند بگیرند رب السوس پنجدرم پلپل و عاقرقرحا
و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم انجره یکدرم بماء العسل بسرشند و حب کنند و پوسته اندر دهان
میدارند صفت حبی دیگر بگیرند رب السوس و کثیرا و بابونه و مغز بادام شیرین برابر بکدیگر حب کنند چنانکه رسم
صفت حبی دیگر بگیرند میعه و کندر از هر یکی برابر افیون دانگی و نیم حب کنند هر یک بوزن دانگی و بشب اندر
دهان نهند خداوند سرفه را که بشب آرام نگیرد سودمند بود صفت لعوق بگیرند تخم کتان بریان کرده سه جزو
پلپل یک جزو بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و اگر بعوض پلپل پودنه جبلی کنند یا تخم ترب روا بود صفت لعوقی

دیگر بگیرند جاوشیر و خردل و مغز بادام تلخ راست راست با انگبین بسرشند و بکار برند و قطران با انگبین سرشته اندر دهان داشتن نافع بود صفت معجونی نسخهٔ عیسی صهاربخت بگیرند مویز دانه بیرون کرده صد درم و بجلاب بپخته تر کنند یکشبانروز و بکوبند و ده درم مصطکی کوفته و بپخته بدو بسرشند هر بامداد سه درم بخورند صفت لعوقی دیگر نسخهٔ صهاربخت بگیرند مغز بادام پرسیاوشان از هر یکی چهار درم پلپل ده دانه مغز خلغوزه دو وقیه روغن ناردین یکدرم انگبین روغن گاو چندانچه سرشته شود صفت لعوقی دیگر مغز بادام تلخ شش درم بزر دو میعه تر از هر یکی چهار درم زعفران و جاوشیر از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند صفت لعوقی دیگر هم از نسخهٔ عیسی صهاربخت بگیرند حلبه و بارزد از هر یکی دو درم جاوشیر و مر و مغز بادام تلخ از هر یکی چهار درم با انگبین مصفی بسرشند صفت لعوقی که بسیر سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده نیمن روغن گاو و نیمن سیر اندر روغن گاو بپزند و مهرا کنند و یکمن انگبین برافکنند و بقوام آرند و بوقت حاجت بکار می برند صفت حب السعال بگیرند رب السوس و پلپل و بایند راست راست حب کنند چنانچه رسم است و استفراغ کردن با یارج فیقرا و رفس صواب بود باب

نهم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن سرفه که سبب آن آماسی و ریشی شش بود و معالجات آن بباید دانست که اسباب آماس شش سه نوعست یکی نزله که از سرفه بدو فرود آید سرد و یا گرم دوم آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید سیوم امتلاء خونی اندر تن و فزونی غذا که بدو میرسد و او را نتواند گوارانیدن و بدان سبب فزونی اندروی بماند و آماس کند و مادهٔ آماس خون بود یا بلغم یا سودا لکن اندر بیشتر حالها خون بود و بلغم و سودا نادر باشد و صفرا خود نبود از بهر آنکه صفرا تیز و گداز نده بود و گوشت شش متخلخل باشد و نازک و ماده خلط صفرا اندروی باز نماند و آماس نکند لکن زود ریشی کرداند یا رگی را بتر کاند و خون از گلو برامدن گیرد علامتها اما علامتها آماس خون تب لازم است و گرانی بر و سینه و دشواری دم زدن و سرخی رخساره و عظیمی و سریعی نبض و سبب سرخ شدن رخساره آنست که پیوسته بخارها از شش می برآید و از بهر آنکه گوشت رخساره گوشتی است خالص و سرخی اندروی زود بدید آید از بهر آنکه مسام او گشاده است بسیار بخارها پذیرد و دیگر اجزاء وی از گوشت برهنه است و علامت آماسی که

بلغمی آنست که رخساره سخت سرخ نشود و تب نباشد و اگر باشد تبی نرم باشد همچون تبهاء بلغمی و آب دهان بسیار آید و اندر سینه گرانی بود بی سوزش و اندر بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشوار باشد و اگر آماس سودایی باشد علامت وی آنست که تنگی نفس اندک اندک بدید آید اندر مدت دراز و سرفه همیشه خشک باشد معالجات علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه و ذات الجنب و شوصه یاد کرده آید از بهر آنکه جای علاج آماس آنست باب

دهم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن سرفه که سبب آن بثرات السعال باشد بباید دانست که سرفه که سبب آن بثرات السعال اندر باب چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علامت وی آنست که بنض خداوند این علت سریع بود و از هوای گرم و شربتهاء گرم رنج بیند و از هوای خنک و شربتهای خنک راحت یابد و علاج این نوع فصد است و حجامت و اسهال صفرا و طعامها و شربتها نرم دادن چنانچه اندر معالجات بثرات حلق یاد کرده آمده است

باب

یازدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم در یاد کردن برامدن خون از گلو و معالجات آن بباید دانست که برامدن خون از حنجره و حلقوم و قصبهٔ شش و رگهاء سینه بود یا از مری و معده و جگر باشد و اسباب این سه نوعست بادیه و واصله و سابقه و اما سابقه اما اسباب بادیه اندرین علت متنوع است یکی جراحتی از زخمی و افتادنی و مانند آن دوم سرفه صعب یا فریاد کردن بالحاح سیوم خشم و ضجرت چنانچه دیوانگی افتد که از هر سختی و هر چیزی خشم گیرد و ضجر میکرد و چهارم دارویی یا طعامی تیز خوردن پنجم بر زمین یا بستر خفتن ششم دیوچه اندر حلق آویختن هفتم اندر هواء گرم مقام کردن و اسباب واصله دو نوعست یکی گسستن و گشاده شدن و ترکیدن رگی بود از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگ بود دوم یا از تیزی خلطی که اندر میان رگ بود آنکه در معده و سینه و شش و جگر ریشی یا آماسی خون پدید آید و خون برامدن گیرد و اسباب واصله و اسباب سابقه اندر پیش افتاده باشد و آن هفت نوع است یکی پری رگها و اندامها از خون و فزونی آمدن آن از غذا اندامها چنانچه کسانی را افتد که طعامها قوی خورند و ریاضت کمتر کنند و حکمی که اندامی از کسی جدا کنند چون دست و پای و جراحت او بسته شود و نصیب آن اندام از خون که غذاء او رگها بود پر شود دوم باز ایستادن خونی که استفراغ آن عادت

کرده بود چون خون حیض و خون بواسیر و غیر آن سیوم تیزی ماده تا بدان سبب رگها را بشکند و بیرون تراید چهارم بادی که زند و رگها تولد کند و رگها را بترکاند پنجم آنکه هوا سردی و خشکی بر آنها و دم زدن غالب شود و بدان سبب اندر حرکه انبساط تیز گردد ششم آنکه رطوبت غالب شود و رگها بدان سبب سست شود و آغشته گردد و خون از رگها تراویدن گیرد و بقصبهٔ شش اندر آید هفتم آنکه دوار تها بدو پیوسته میگردد چون حرارت آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن علامتها علامت خونی که از حنجره و ملازه آید برنگ خوناب بود و بی سرفه و بتنحنح برآید و آنچه برآید اندک برآید و کفناک باشد و با درد بود و آنچه از گوشت شش باشد بسرفه برآید و کم رنگ و رقیق و کفناک باشد و بی درد آید اگر بسرفه صعب برآید و هر چند زود باز ایستد و باز آمدن گیرد و رنگ روی او سپیدی گراید و آنچه از سینه برآید نه از شش خونی اندک و سیاه و غلیظ همچون خون فسرده بسبب دوری راه و از کف خالی نباشد و بسرفه صعب برآید و با درد سینه باشد و هر گاه که بجنبد سرفه زیادت شود و آنچه از رگهاء شش آید خونی گرمتر و بقوام تروق تر و چون مانند تر باشد و کفناک بود و اما آنچه سبب آن گسستن یا شکافتن رگی بود خون آب بسیار باشد و اگر سبب آن تیزی خون بود که رگی را بشکند با تب بود و اسباب تیز گشتن خون از پیش رفته باشد و اگر تیزی خون شش را ریش کرده باشد یا ریم برآید یا با پوست پاره برآید و اگر با جلقه از حلقها قصبه که اندر شش پراکنده است و اگر با گوشت خون برآید یا پاره گوشت شش و اگر ریشی کرده نباشد اندک اندک آغاز کند پس بیکبار بگشاید و بسیاری خون بدرنگ برآید و اگر سبب آن امتلاء خونی بود خوناب بسیار و بی درد بود و از برامدن راحت و سبکی یابد و آنچه از آماس خونی برآید سخت اندک بود و علامتهاء ذات الریه ظاهر بود و آنچه از اندامی دیگر برآید چون معده و جگر و سپرز بقی برآید بی سرفه و آنچه سبب آن اندر آویختن دیوچه باشد با غم و تاسه صعب باشد و خون رقیق و رنگین بود و اسباب سرفه و بیماریهاء دیگر هیچ نباشد و بباید دانست که خونی که از سینه برآید بی قی باشد معده و جگر و سپرز بقی برآید بی سرفه و آنچه سبب آن اندر آویختن خطرناکی نزاید که از شش برآید و اگرچه بسیار باشد که این موضع که این خون از وی می برآید ریش گردد و ناصور شود و هر یکچند باز ایستد و باز آمدن گیرد و آنچه از شش از آماس خونی برآید بدان خطرناکی نبود که از قرحه برآید از بهر آنکه مادهٔ خونی بد نباشد و دیگر آنکه می برآید و اندروی باز مانده نیست و آنرا که همه تن و همه رگها از خون پر باشد و طبیعت اندر دفع خون فزونی همی کوشد

تا بدان طریق که نزدیکتر و آسانتر باشد دفع کند چنانچه خون حیض و خون بواسیر و مانند آن و هر گاه که در رگها قوی باشد و خون پذیرد و جا را دفع نبود امتلاء بر حال خویش بماند و فضله خون بتجویف دل اندر آید و جایگاه دم زدن بگیرد و مفاجا بکشد و هر گاه از شش خون برآید بیم آن باشد که ریشی گردد از بهر آنکه خون از جراحتی آید و جراحت شش اندر بیشتر وقتها ریش گردد و اگر خون برآید و باز ایستد و باز از پس مدتی برامدن گیرد نشان آن بود که ریشی گشت و این بار دوم از ریش می برآرد و خونی که از شش برآید و آماس جگر و آماس سپرز بدان زایل شود و آنرا که با تب خون از گلو برآید با خطر بود و بسیار باشد که خون از گلو برآید خون بینی بود که از کام بحلق فرو رفته باشد و اندرین خطری نباشد معالجات طریق باز داشتن خون از گلو برامدن چهار وجه است یکی رگ باید زد و اگر مانعی نبود دوم ماده را بزیر فرو کشیدن سیوم مزاج عضو را باعتدال باز آوردن چهارم داروهای باز دارنده دادن تا خون باز ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آنرا که مانعی نبود اگر خون از سینه و شش برآید رگ باسلیق باید زد و اگر از کام و ملازه آید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر برآید رگ اکحل زنند و هر گاه این علت بسیار افتد چنانچه باید که هر گاه که اندر تن گرانی و پری بیند رگ زند خاصه کسی را که سینه او تنگ بود و اولیتر آن بود که نخست رگ صافن زنند تا ماده را از بالا فرو کشد پس رگ باسلیق زنند تا ماده که اندر سینه و شش بود کمتر کند و آماس نکند و خون بتفاریق بیرون کنند تا قوت ضعیف نشود و تدبیرها و باز گردانیدن ماده از سوی بالا بزیر فرو آوردن و مالیدن و بستن اطراف و شیشه بر نهادن و رگ صافن و مابض زدن و حقنه کردن و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج عضو آنست که از حرکتها و کارهای سخت و از سخن گفتن و آواز دادن بلند و از خشم و ضجرت و از شراب بسیار خوردن و از نگاه کردن در چیزها سرخ و از مباشرت پرهیز کردن و از طعامهای تیز و گشاینده دور بود چون کبر و کرفس و سداب و گنجد و بیرکهن و فوما و انگبین و از جمله شربتها و آنرا که بتسکین حرارت حاجت بیشتر باشد طعام او از سماق و غوره و رزشک و انار دانگ و ترشی ترنج و برگ حماض باید باچه تره پخته اگر تب نباشد و اگر تب بود بمغز بادام و مسکه هر بامداد شراب دیواج و گل ارمنی دهند و آنرا که حرارت بس قوی نبود پنیر تر نمک ناکرده و شیر تازه جوشانیده و پخته و دوغ با که از دوغ گاو پزند باچه و حسوها که از جاورس پوست کنده و کعک سازند و زردهٔ خایه مرغ نیمبرشت و گوشت طیهوج و دراج و کبک و

دروی خطرناکی بیشتر از بهر آنکه اگر او را فاک کند خطر بود و دیگر آنکه اگر ریشی گردد خطر بیشتر بود و بسیار بود که بجای دیگر خون از گلو برآید

برامدن خون از گلو

ساقهاء

مانند آن موافق باشد و تدبیرها باز داشتن خون و داروها باز دارنده چنان باید که نگاه کنند تا خون از کدام اندام
همی آید و اسباب و علامات آن باز جوید اگر از شش می براید نخست بعلاجهاء کلی که یاد کرده آمده است
مشغول باید شد از رگ زدن و ماده را از بالا فرو کشیدن و مزاج را باعتدال باز آوردن بدان طریقها که نموده آمده است
و اگر طبع خشک باشد مسهل نرم دهند یا حقنه نرم سازند صفت مسهل بگیرند بنفشه خشک ده درم آلو سیاه و
عناب از هر یکی سی عدد سپستان هفتاد عدد خیار چنبر پانزده درم چنانچه رسم است و چهل درم شیرخشت
در وی کداز ند و بپالایند و بدهند صفت حقنه چغندر و سبوس گندم و بنفشه و عناب و برگ خطمی و کشک جو بپزند
چنانچه رسم است و بپالایند و چهار درم بوره سوده و پانزده درم شکر سرخ در وی حل کنند و بکار دارند
و هر بامداد کشکاب دهند و در کشکاب سرطان می پزند و اگر تب سخت گرم باشد بجای آب که با کشک جو پزند آب
آب کدو تر کنند یا آب عنب الثعلب که بگلاب دادن گوفته باشند بود و غذا قلیه کدو تر و اسفاناخ و ملوخیا و کشک
جو دهند بغوباد ام تا طبع زایل شود پس از آنکه تب زایل شود داروها که خون را باز دارد میدادن چون آب
لسان الحمل تنها که با گل مختوم و آب برگ خرفه با کهربا و گل ارمنی و آب عصی الراعی بهترین چیزی است درین علت
و شادنج عدسی مغسول نیز بهترین داروییست از بهر آنکه خون باز دارنده است و هم خشک کننده است و ریش را خشک
کند و بر و یانند یکدرم و نیم یا دو درم با یکی ازین آبها بدهند و آبی که او خورد چنان باید که صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی
و شادنه عدسی در وی حل کرده باشند یا لوده و برگ لسان الحمل و برگ خطمی و آرد جو بگیرند همه باهم بکوبند
و بگلاب تر کنند و ضماد سازند و بر سینه نهند و موم مصفی با روغن گل بگدازند و با آب عصی الراعی بزنند و بر سینه
طلی میکنند صفت دارویی که درین باب سودمند بود بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یکی پنجدرم بسد و کهربا و مروارید
از هر یکی سه درم گل ارمنی و گل مختوم و شادنه عدسی از هر یکی پنجدرم افیون دو درم تخم خشخاش سپید سه درم
تخم خرفه تخم خرفه پنجدرم رب السوس سه درم اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی سه درم همه بکوبند و بپزند
و بیست درم اسبغول با وی بیامیزند شربت دو درم با آب باران یا با آب اطراف رز کوفته و افشرده
بگلاب دهند و اگر حرارت قوی نباشد سه درم کندر با این داروها یار کنند از بهر آنکه کندر داروها را بریش
رساند و خون باز دارد و ریش خشک کند و گوشت باز رویاند صفت دارویی دیگر بگیرند کندر و گل مختوم

از هر یکی سه درم گلنار و ده درم همه را بکوبند شربت دو درم با آب لسان الحمل و اگر سبب برآمدن خون از شش بالا از سینه
هفت درم بسد و کهربا از هر یکی سه درم گلنار دو درم همه را بکوبند نزله گرم باشد علاجها کلی که یاد کرده آمده است
پیش باید گرفت از رگ زدن و حقنه کردن و اطراف بستن و از بالا سوی زیر فرو مالیدن بروغن زیت
گرم کرده یا روغنی گرم چون روغن قثاء الحمار و روغن از سر و بینی دور باید داشت و در کشکاب میوهای قابض
باید پخت چون حب الآس و آبی و امرود قدید و زعرور جبلی و بستانی و اقراص کهربا دادن با رب آبی و اگر
بدین تدبیر کفایت نشود موی سر باید ستردن و اگر همه زن باشد و ضمادها که از سرگین کبوتر یا از تفسیا سازند بر
نهادن جالینوس میگوید زنی را خون از دهن برآمدن گرفت بسبب نزله خواستم تا او را رگ ما نعی بود که نتوانستم
زد حقنه نیز کردم و غذاء حسوی فرمودم بخین و میوها قابض اندر وی بخته و ضماد سرگین کبوتر بر سر او می
نهادم و از بهر این ضماد او را دستوری دادم تا گرمابه بشود و تریاق نارسیده مقدار یک باقلی بدادم تا بسبب افیون
خواب یابد و از سرفه براساید و ماده غلیظ شود و سیلان نکند و روز دیگر هیچ بجنبانیدم و یا جز آنکه اطراف او را
بفرمودم مالیدن تا ماده را از بالا فرو آرم و مقدار یک باقلی کوچکتر از آنکه داده بودم تریاق تازه دادم و بیجا آمدم
که او را بتدریج بانگبین دادن آرم تا سینه او را پاک کنم و در کشکاب اندلانانی ترید کردم تا قوت او را نگاه دارد
تا روز چهارم بدین ترتیب همی داشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم بانگبین بسیار تا سینه او را پاک کند
و بعد از آن تدبیر ناقهان کردم و فرمودم تا ضمادها که در وی تفسیا باشد بر سر او نهند و از گرمابه باز داشتم بدین
طریق شفا یافت و شیخ ابو علی سینا ره میگوید اگر ماده بسیار باشد از حب قوقایا دادن چاره نبود خاصه
پس از آنکه زده باشند و اگر سبب برآمدن خون از گلو بسیاری خون باشد در تن تا بدان سبب رگ گشاده شده بخست
رگ باسلیق باید زد و خون بتفاریق بیرون کردن چنانچه دیگر روز رگ بگشاید و خون بیرون میکند تا قوت بر
جای بود و از غذا کشکاب که در وی عدس مقشر و عناب و آبی و حب الآس و زعرور و خرنوب شامی بخته باشند
قناعت کنند و نانی که در آب سرد ترید کنند یا در مزوره که بفعل و قوت سرد باشد و عناب تر سودمند بود
و برگ خرفه خاییدن و آب او فرو بردن سخت سودمند بود و در حال خون باز دارد و از پس آنکه رگ زده
زده باشد و سه روز گذشته اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کرد با آب لبلاب گرفته و فشرده با شکر

چهار درم بنفشه خشک گرفته در جلاب کنند و بدهند و اگر مطبوخ هلیله دهند نیز روا بود و بیمار باید که راست بنشیند
و حرکتها کمتر کند و بر پهلو بخسبد تا اجزا سینه او بر هم نیوفتد و موضع جراحت فشرده نشود و سرفه تولد کند و سخن
بسیار گفتن و آواز بلند کردن و خشم و ضجرت زیان دارد و اگر این با خوف برآمدن سرفه سخت نباشد سرکه
و گلاب غرغره میکند تا خونی که در شش بسته باشد برآرد و پاک گرداند و اگر ازین سرکه و گلاب بیم زیان
باشد پس اگر سرفه سخت بود از سرکه پرهیز کند و سرفه بلعابها و لعوقها و حبها که در موضع آن یاد کرده آمده است
بباید نشاندن و داروها که در علاج او بکار آید و داروهای قابض باید خورد چون گل ارمنی و گل مختوم و گل
شاموس که او را طین قوبید و کهربا و شب یمانی بریان کرده و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار و سماق و مازو بریان
کرده و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و سرو کوزن و شادنج و تخم لسان الحمل هر یک تنها یا آمیخته با یکدیگر اگر تب نبود
و در شش آماس نباشد و اندر شش این داروها با شراب انگوری قابض دهند تا زود بموضع رساند و اگر
تب نباشد و اندر شش آماس نباشد با شراب آبی و شراب مورد دهند یا با آب اطراف رز و اگر از گل مختوم
و صمغ عربی و اندکی کافور حبها سازند و اندر دهان میدارند صواب بود و اگر تب زایل شود و خون همچنان بر
می آید غذا پاچه بره و خایه مرغ نیمبرشت و رشته که وی عدس و حب الآس پخته باشند و دوغ گاو و شیر گاو
جوشانیده باید داد و شیر خام زیان دارد و ماهی تازه خورند و گوشت طیهوج و دراج و گوشت مرغی که او را
قطا گویند موافق بود از بهر آنکه ازین گوشتها خون کمتر تولد کند صفت ضمادی که بر سینه نهند بگیرند پوست
و قاک کنند و مازو و کندر و جو و گلنار و گرد آسیا و برگ مورد و اطراف رز و خرما و قسب همه را بکوبند و بپزند
تا چون عصیده شود و روغن گل یا روغن مورد بر چکانند و بهم بزنند و بر سینه نهند و اگر سبب برآمدن
خون از گلو تری خون باشد تا بدان سبب سر رگها گشاده شود علاجها کلی باید کردن و رگ بباید زدن و اندکی
خون بیرون کردن و ماده را از بالا فرود آوردن بطریق مالیدن و بستن اطراف و حقنه نرم و اگر حاجت آید که
طبع را نرم باید کرد نرم کنند از بنفشه و خیار چنبر و سپستان و ترنجبین و آنچه بدین ماند می باید ساخت و کشکاب
با آب کدو تر یا با آب عنب الثعلب و سرطان در وی پختن چنانچه پیشتر یاد کرده آمده است در علاج برآمدن خون
که از شش برآید با لعاب اسبغول و جلاب خام دادن و آب لسان الحمل و آب عصی الراعی و آب خیار و آب

بسمل ده

تخم خرفه با شکر دادن و شراب خشخاش و شراب بنفشه دادن و در جمله تدبیر آن باید کرد که تیزی خون زایل کند و تری
بفزاید صفت دارویی که درین نوع سودمند بود بگیرند طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و شادنج
از هر یکی ده درم بسد و کهربا و مروارید از هر یکی پنجدرم صمغ و کتیرا از هر یکی شش درم تخم خشخاش سپید و تخم
خرفه و تخم خیار و سرو کوزن سوخته و برگ لسان الحمل از هر یکی هفت درم اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس از هر
یکی پنجدرم و رب السوس سه درم نشاسته پنجدرم همه را بکوبند و بپزند هر بامداد سه درم با آب
باران بدهند و اگر خون نه از گشادن سر رگها براید بلکه تیزی خون بدان حد باشد که رگها را بشکند و بخورد این
مشکلترست و علاج دشوارتر پذیرد و جراحت دشوار بسته شود علاج آن نخست رگ زدن است و خلط
تیز را بمسهل و حقنه نرم از تن پاک کردن و مزاج را باعتدال باز آوردن و تدبیرهای تری فزاینده کردن و سرفه
را ساکن کردن بلعابها و لعوقها و حبها که معلوم است و اقراص کوکب درین نوع سندروس و شادنج و دم الاخوین
و کهربا و گل ارمنی پیشتر باید کرد و اگر سبب برآمدن خون شکافته شدن رگهای شش و سینه باشد از سرما با فراط
که بدو رسد جالینوس میگوید جوانی را این عارضه افتاد من او را روز نخست رگ زدم و اطراف فرمودم مالیدن
و بستن چنانچه شرط است و غذا حسوی دادم و بر سینه او ضماد تفسیا بر نهادم و سه ساعت بر وی بگذاشتم
پس برداشتم تا گرمتر از آنچه میباید بشود و دیگر روز کشکاب دادم و اسفیدباج بگوشت بط و چون مزاج باعتدال
باز آمده بود و از آماس شش ایمن شدم تریاق کهن دادم و بتدریج بشیر فرود دیگر علاجها باز آوردم و میگوید
هر که او را این عارضه افتاد من او را روز نخست کشکاب دادم و اسفیدباج دیدم همه نیک شدند و هر گز او را
نخستین نیافتم احوال ایشان مختلف بود در جمله پس از آنکه ماده از بالا فرود آورده بود و مزاج عضو باز آورده
معتدل که میل بگرمی دارد و سخت گرم قابض نباشد باعتدال باز آوردن چون سنبل و سلیخه و دارچینی و سعد
و قسط و کندر و زعفران و مصطکی و مر و زراوند و داروهای قابض با این داروها قابض آمیخته دهند و اگر این
داروها اندر آب بجوشانند و داروهای قابض اندران آب دهند صواب باشد و داروهای قابض گل مختوم
و گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی بریان کرده و گل سرخ و گلنار و طباشیر
و سرو کوزن سوخته این جمله را بعضی ازین مقدار دو درم گرفته اندرین آب که یاد کرده آمد یا در آب باران

ات

بدهند صفت داروی دیگر بگیرند کلنار و عصارهٔ لحیة التیس و جفت بلوط و خاک کندر و سلیخه و بید همه را
بکوبند و بیزند شربتی سه درم در آب باران یا در شراب قابض صفت نسخهٔ دیگر بگیرند علک ساج سه درم
تخم کتان بنجدرم سنبل سه درم بسد و گل سرخ از هر یکی پنجدرم کهربا سه درم و نیم جند بیدستر یکدرم و نیم اقاقیا
سه درم شربت یکدرم و نیم در آب باران یا در آب گل تر که از وی بیفشارند و بدهند یا در نبیذ قابض و
غذا دراج و تذرو بریان و چکاوک بریان کرده و کربا با دردان و مویزنجته و بدل او نبیذ قابض و آنجا که نبیذ
قابض نباشد تلخ انگور در وی بجوشانند و موم مصفی با روغن سوسن بگدازند و آب مورد تر با وی بیامیزند
و بر سینه طلی کنند و اگر مورد تر نباشد روغن سوسن با روغن مورد بیامیزند و موم در وی گدازند و ضمادی
که از پوست انار و مازو و گرد آسیا و خاک کندر و کلنار و برگ مورد و خرماء قسب و اطراف رز نجته باشند
بر سینه می نهند و صفت این ضماد بیشتر درین باب گفته آمده و اگر سبب بر آمدن خون ترکیدن رگی بود بسبب
حرکتی سخت چون جستن از جای بجایی و بانگی زدن و زخمی آمدن یا بر سینه افتادن نخست علاجها کلی
باید کرد و داروهای قابض چون گل ارمنی دو درم شب یمانی و زعفران از هر یکی یکدرم و نیم شربت دو
درم این داروها بامداد و شبانگاه بوقت خواب بدهند و برگ خرفه خاییدن و از وی قلیه ساختن نافع بود و
بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل ارمنی در افکنده و از سخن گفتن و از حرکت باز دارند و از ضماد
که پیشتر یاد کرده آمده است بر سینه می نهند و اگر سبب بر آمدن خون ترکیدن رگی بود از بادی غلیظ که از
رگها بود نخست ماده را از بالا فرود باید آورد و بمالیدن و بستن اطراف پس داروها که باد را بشکند باید داد
چون فطونیا و حرشا و بجزنیا و تریاق بزرگ تازه نارسیده و داروها که در علاج شکافته شدن رگ بسبب
سرما با فراط که بدو میرسد یاد کرده آمده است اندر علاج که این نوع را بکار آید و اگر سبب آمدن خون گشاده
شدن سر رگها بود بسبب رطوبتها که بنزله فرود آید یا از جای دیگر بسینه و شش آید و در کنار آغشته و نرم
کند تا بدان سبب سر رگها بهر قوتی که بدو رسد گشاده شود پس از آنکه ماده از بالا فرود آورده بود بمالیدن اطراف
و غیر آن و داروها قابض که رطوبتها را کم کند و مزاج عضو را گرم گرداند بکار باید داشت چون پنج اخوذ
مصطکی و زیرهٔ بریان کرده و پودنه جبلی و زعفران و جند بیدستر و قلقدیس تا قوت دارو بزود بموضع

رساند و تریاق و مثرودیطوس و بجزنیا و فطونیا فارسی و رومی اندک اندک میباید داد تا تر یا خشک گردانند
و مزاج بگردانند و خون باز دارد و ضمادها ازین نوع از خرو علک و زیرهٔ بریان کرده و اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس و جند بیدستر و قلقدیس بکار باید داشت و طعام از گوشت کبک و تذرو و دراج و گنجشک بریان
کرده و مانند آن و اگر سبب بر آمدن خون آماس شش بود و خون از وی می تراید نخست رگ باید زدن و ماده را از بالا
فرود آوردن و حقنه کردن و مسهل دادن و هیچ دارو قابض نشاید داد از بهر آنکه دارو قابض آماس را انفشارد و
آماس را قوی کند لکن ماده را باید براندن و شش را از وی پاک کردن چنانچه در علاج ذات الریه یاد کرده شود و اگر
سبب بر آمدن خون زخمی بود که بر جگر افتد نخست علاج کلی باید کرد و این سفوف میباید داد صفت آن بگیرند
ریوند چینی ده درم لک مغسول پنجدرم گل ارمنی پنجدرم شربتی دو درم و نیم باید داد و باقی علاج از باب علاج
جگر باید جست و اقاقیا داروهای قابض که در همه انواع خون بر آمدن سود مند بود نافعترین همه شادنج مغسول است
یک مثقال در عصارهٔ عصی الراعی و برگ خرفه یا عصارهٔ بادروج یا در عصارهٔ لسان الحمل یا در عصارهٔ برگ
خرفه خاییدن و خوردن سخت نافع بود و بسیار باشد که در حال خون باز دارد و آب خیار با یکی ازین عصارها
که یاد کرده آمد نافع است و بسیار باشد که در حال خون باز دارد خاصه اگر دارو قابض با وی بود و سرد گوزن
سوخته با داروها قابض آمیخته منفعتی بزرگ است و آب نعناع نیز منفعتی بزرگ است و آب عصا درخی که بتازی آنرا عرب
گویند بمره آن یکدرم نافع است و شکوفه کشنیز مقدار یکدرم با آب سرد بامداد و شبانگاه و سید و طین شاموسی
هر دو نافع است و استاد احمد فرخ رحمه الله میگوید در کتاب خویش که طین شاموسی طلق است و شیخ
میگوید همانا که این طلق نیست و بزبان یونان این طین شاموسی را نامی است که ترجمه آن کوکب الارض است
و بیشترین اهل روزگار خاصه اهل صنعت کوکب الارض طلق را شناسند و همچنین خون بز غاله پیش از آنکه بفسرد
بدهند سه روز هر روز نیم وقیه خون آمدن باز دارد و حب الآس دو درم در عصارهٔ لسان الحمل یا در عصارهٔ
گل تر و تخم لسان الحمل همچنین سود مند است و آبی بریان کرده نافع است و پنیرمایه خرگوش یا پنیرمایه حیوانی چون
آهو و بز غاله در گلاب یا در عصارهٔ گل تر یا در عصارهٔ بادروج یا در شراب قابض نافع است و اگر طین مختوم
بدست نیاید طین شاموسی با اندکی سرکه نافع است و سرشم ماهی خون بر آمدن کهن را باز دارد و تخم کندنا و حب الآس

راسارات مقدار دو درم کوفته در آب عصی الراعی نافع است و عصارهٔ کندنا شامی یک اوقیه سرکه نیم اوقیه نافعست
و اسفنج سوخته در نبیذ قابض است و همچنین قنطوریون خون باز دارد و سینه را پاک کرداند اگر خداوند علت
را تب آید با آب دهند و اگر نباید اندر نبیذ قابض و اهل صقلاب کسی را که این علت افتد بیخ قنطوریون غلیظ
بپزند و آب آن بدهند و اگر دو درم آب لسان الحمل و دو درم عصاره لسان الثور و دو درم عصارهٔ برگ خرفه
و شاخها درخت گل آنچه تر و نازک بود یک اوقیه بکوبند و بفشارند تا آنکه آب بر چکانند و بپالایند و همه را
بیامیزند و گل مختوم در وی حل کنند و بدهند نافع بود و آب معدن آهن و آبی که آهن کرم در وی نهاده باشند
بسیار و اگر برهند که خون در شش بفسرد از اول که خون پدید آید سرکه ممزوج با آب بدهند الا کسی را که سرفه
سخت باشد و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او در کنند آب را با جاشا بدهند خون فسرده را پاک کند و صعتر
با عسل درین باب سود مند بود و علاج خون فسرده در بابی مفرد یاد کرده شود ان شاء الله تعالی

باب دوازدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم

اندر یاد کردن ذات الریه و معالجات آن باید دانست که ذات الریه آماس شش را گویند و اسباب
این سه نوع است یکی آنکه نزله گرم یا سرد از دماغ بدو آید و این نوع بیشتر افتد دوم آنکه خناق بگشاید و ماده آن
بشش فرود آید و آنجا بماند و آماس کند سیوم آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد و سبب آن آنست که شش
دایم الحرکه است و متخلخل و نازک بدین سبب ماده را قابل است و باید دانست که ذات الریه علتی است
عسر از بهر آنکه تا ماده علت پخته نشود شش از وی پاک نگردد و بهتری بدید نیاید و شش عضوی نازک است
و دو منفعت بزرگ از وی حاصلست و قوام زندگانی بدان دو منفعت پیوسته است یکی آنست که بحرکه انبساط
نسیم هوای تازه بخویشتن میکشد و آنرا بمزاج خویش معتدل میگرداند و بدل میرساند تا حرارت غریزی بدان
افروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت می یابد و بحرکه انقباض هوا را که بدل در آمده باشد و از حرارت
دل سوخته و دودناک شده از دل بیرون میکند تا دل از آن آسایش می یابد چنانچه در تشریح شریانی و وریدی
یاد کرده آمده است و از بهر آنکه این دو منفعت بزرگ که از حرکات او میشود خونی که غذاء او خواهد بود در
دل پخته شود و بتمامی بپختگی نزدیک آمده باشد تا مونت پزانیدن آن بر وی سبکتر آید تا اندرین دو منفعت خللی

فتوری نیفتد پس عضوی که می یابد که غذاء او اندر دل و دیگر اندامها پخته شود تا مونت پختن غذا خویش نباید
کشید ماده علت که در وی افتد بی شک بدشواری تواند پزانید و بدشواری از خود دفع تواند کرد و ماده ذات
الریه در بیشتر وقتها بلغم است یا خون از بهر آنکه گوشت او نازک و متخلخل است ماده صفراوی در وی باز
نماند و گاه باشد که ذات الریه جنبی حمره گرمه افتد و مهلت علاج کمتر دهد از بهر آنکه ماده بس گرم باشد و
نزدیک بود و از شربته خنک منفعت نیابد از بهر آنکه هر عضوی حرارتی می پذیرد از بهر ماده که در اعضا بود جزوی
با وی آمیخته میشود و از قوت خنکی با وی چندانی نمانده باشد که با حرارت حمره برابری کند و خنکی ضماد نیز با
آن حرارت برابری کرد از بهر آنکه قوت ضماد خنک که از نده نباشد و خنکی استخوانها سینه و غشاها و عضلها
آنرا حجاب باشد و گاه بود که ماده ذات الریه بتحلیل دفع شود و گاه باشد که ریم گردد و ریم گاه باشد که هموار
و سفید و پخته باشد و گاه باشد همچون ثفل شراب که آنرا دردی گویند و گاه باشد که صلب گردد و گاه باشد که
خراجی کند و گاه باشد که بحجاب و غشاها آن فرود آید و ذات الجنب گردد و این نادر بود و گاه باشد که اندر
بازو و ساعد خداوند علت از جانب انسی یا بر انگشتان خنصر بدید آید و گاه باشد که بجانب دماغ میل
کند و این نیز کمتر بود و گاه بود که خداوند ذات الریه را ترتیها آب ناک در شش بدید آید و حال او چون
حال مستسقی شود و منفعت رعاف در ذات الریه کم از آن باشد که در ذات الجنب از بهر آنکه ماده این مجا
ماده آنست و طریق جذب از شش دور تر از آنست که در حجاب علامتها علامتهاء ذات الریه را
ده چیز است یکی آنکه با این علت تبی باشد پیوسته آنکه آماس احشا بی تب نبود و لکن این تب که در اول
علت آغاز کند ضعیف باشد و نوبتهاء آن مختلف و پس تر بیرون آید و قویتر میشود باندازهٔ فرود آمدن
و حرارت ماده بلغمی و رقیق بود تب نرم و آهسته باشد چون تب بلغمی و گاه باشد که بلغم رقیق بود و بسیار بود
و عذب بود تب ظاهر بود و رنج آن بدید نیاید و بهر حال که باشد اطراف سرد میشود دوم آنکه نفس تنگ
باشد سیوم آنکه در سینه گرانی و تمددی بود باندازهٔ کمی و بیشی ماده چهارم با این گرانی دردی از فرو سینه تا بر آنجا
سینه و میان هر دو کتف بیرون میدهد پنجم آنکه ضربانی بود در زیر کتف یا در ترقوه یا در پستان یا در هیچ
جای بود و گاه بود که این ضربان پیوسته بود و گاه باشد که با سرفه بدید آید ششم آنکه خداوند این علت بقفا

باز نتواند خفت و از خفتن بدین شکل رنج رسد هفتم آنکه بر زبان او رطوبتی باشد همیشه غلیظ و لزج و چون کار
بآخر رسد زبان سیاه گردد هشتم آنکه در چشم و روی او تمددی و تهیجی ظاهر شود و رخسار او سرخ گردد
خاصه در وقت تب و حرکتهاء چشم آهسته تر و گرانتر از حرکتهاء عادتی گردد و در کنار چشم در بیشتر وقتها خاصه در وقت
تب چون خواب آلودی باشد هم بسبب بسیاری بخار دهم آنکه نبض موجی و نرم باشد از بهر آماسی در عضوی
نرمست و ماده آماس رطوبتست و نبض عظیم باشد از بهر آنکه حاجت بسیار باشد بسبب تب و آلت نرم
و آنرا که قوت قوی باشد حاجت بسیار بود بعظمی کفایت شود اگر نه بتواتر باز گردد و حال دم زدن هم بحال قیاس
نبض بود و ذات الریه که از جنس حمره بود با تنگی نفس باشد لکن گرانی کمتر بود و حرارت از اندرون سینه
سخت عظیم بود و اگر ذات الریه صلب گردد تنگی نفس زیاده شود و سرفه خشک و متواتر باشد و حرارت کمتر
باشد و گاه بود که اندر ذات الریه صلب سنگ تولد کند چنانچه بولس الاحیاطی از جالینوس حکایه میکند که
او دیده است که بسرفه سنگها بر آمده است همچون ژاله و باری ژاله را البرد گویند اسکندر میگوید که من دیدم سنگی
تنک بر آمده است همچون سنگها خورد و درشت همچون خسک بر آمده است بعدد چهار یا پنج و بوزن هر یک چند
قیراط و بسرفه صعب بر آمد پس از آن سرفه کمتر شد و ذات الریه بسل باز گشت و بیمار در سل هلاک شد و
آنرا که ماده ذات الریه رطوبتی باشد رقیق نفس تنگ شود و آب دهان بسیار آید و آنچه بسرفه بر آید تنک باشد
و رخساره سرخ نشود و در سینه حرارت نباشد و گاه بود که در شش رطوبتی آبناک گرد آید و حال خداوند
استسقا بود و تبی آهسته دارد و نفس تنگ بود و آنرا که آماس ریش گردد و جراحت اندر قصبه شش بود اندر
میان پشت ضربانی یابد و دردی آهسته و تبی ضعیف گیرد و اندام او خارش گیرد و آواز تیز گردد و اگر آماس
ریش گردد بوی دهان بگردد و بوی ماهی دهد و بسرفه ریمی اندک بر آید چون ششی و علامت وی آنست که
نفس تنگ و سریع باشد یا متواتر و سینه گرانی کند و از اندرون سینه سوزشی و حرارتی عظیم بود و اگر ماده ذات
الریه بتحلیل دفع خواهد شد علامت وی آنست که بسرفه اندک درد و تمدد بدید آید رطوبه پخته بر آید با آسانی
و بهتری بدید می آید یا بتدریج پاک میشود و اگر ریم خواهد کرد علامت وی آنست که تب لازم باشد و در حوالی
شش درد و تمدد بدید آید اگر قوت قوی بود زود پخته شود و ریم و ابر آید یا ذات الریه خراج گردد و زود

مثل نباید این همه بسبب بسیاری بخار باشد که بر آید نیم آنکه در بیشتر وقتها خاصه

که از میانه بیرون آمده بود از آن ... که این سنگها بر آمد بسرفه ... شد و بولس میگوید دیده ام سنگهاء

بگشاید و بتدریج ریم پاک شود و اگر قوت ضعیف بود ریم پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نبود و اگر آب دهان
شیرین شود نشان آن باشد که ریم گردد و پخته شد اگر مدت چهار روز پاک نگردد بیماری دراز خواهد بود و چون دراز
گردد پشت پای آماس کند از بهر آنکه قوت غاذیه ضعیف باشد و اگر ریم بطریق بول بیرون آید امید سلامت بود و اگر
بعلت سل باز گردد ناخنها از رنگ روی بگردد و شب در تب بود و پوست سر انگشتان گرم بود و جمله علامتهاء سل
که در موضع خویش یاد کرده آمده است ظاهر شود و اگر ذات الریه ذات الجنب گردد تنگی نفس کمتر شود و پهلو ها خلاف
گیرد و بقراط میگوید که اگر خداوند ذات الریه را نزدیک پستانها و حوالی آن خراجی بدید آید و ناسور گردد از ذات الریه
خلاص یابد و اگر بر ساق پای خراج بدید آید همچنین علامت سلامت بود معالجات اگر آماس خونی بود و علامتهاء
آن ظاهر بود نخست فصد باید کرد و تامل کردن تا ماده در کدام جانب است از آن پای که در ازاء آن جانب بود رگ
صافن باید زد و این چنان باشد که اگر درد جانب راست بود از پای چپ زنند و طریق شناختن که ماده در کدام
جانب است آنست که نگاه کنند تا رخساره در تب از کدام جانب سرخ می شود و حس گرانی سینه از کدام جانب
می یابد و بر کدام جانب خفته باشد سرفه بیشتر بدید آید و اگر بر پهلوی چپ خفته بیشتر بر آید ماده اندر جانب
اوست و اگر بر پهلو راست خفته باشد که بیشتر بر آید ماده اندر پهلوء راست است و از پس آنکه رگ صافن زده
باشند رگ باسلیق باید زدن از جانب مخالف و اگر ضعیفی نیارد رگ اکحل و رگ قیفال نیز باید زد و خون باندازه
باندازه قوت بیرون باید کرد چنانکه هر سه روز رگی دیگر زنند و بآخر تر رگ باسلیق از جانب موافق زنند و گاه
باشد که پس از آنکه معلوم شد که ماده کمتر آمد حاجت افتد بدانکه بر سینه حجامت کنند تا باقی کمتر شود و بجانب ظاهر
آید جالینوس میگوید اگر تب سخت گرم باشد از مسهل دادن حذر باید کرد و رگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن
بی خطرست و مسهل خوردن خطر بزرگست از بهر آنکه باشد که مسهل ماده را بجنباند و اسهال نکند و باشد که اگر اسهال
کند افراط افتد و هر گاه درد و تمدد در شش و حوالی آن باشد و حس درد نزدیک چنبر گردن باید رگ زدن سودمند
تر بود و هر گاه درد سوی پهلوها باشد که آنرا شراسیف گویند داروی مسهل باید داد و اگر طبیب مصلحت
بیند که هم رگ زند و هم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده باید کرد و شربتها که ماده را غلیظ کند چون ربها و قوابض و داروها
که در وی قبض باشد چون آب کشنیز نشاید داد الا در ذات الریه که از جنس حمره بود لکن شربتها زداینده باید

داد چون ماء العسل و جلاب و کشکاب و در همه انواع ذات الریه و ذات الصدر و ذات الجنب جهد باید
کرد تا سینه از رطوبتها پاک گردد و آنرا که بسبب تب بشربتهاء خنک حاجت افتد شربتهاء خنک هم زداینده
و تری فزاینده باید داد چون آب خیار و آب خربزه هندی و آب کدو و سکنجبین که بس ترش نباشد نافع
بود هم سینه را بزداید و هم حرارت و تشنگی بنشاند و سکنجبین ترش ماده را لطیف کند و بگسلاند لیکن اگر قوت
قوی نباشد پاک نگردد از بهر آنکه ماده را بگسلاند و نتواند انداخت و اگر قوت قوی بود سینه را پاک کند لیکن
احتیاط آنست که سکنجبین ترش ندهند تا برفق مقصود حاصل آید اگر سکنجبین ترش اختیار افتد که با آب گرم
بیامیزند و اندک اندک دهند و ماء العسل و جلاب زداینده و تری فزاینده و کشکاب همچنین است لکن ماء العسل
از جلاب زداینده تر و کشکاب قوت را یاری دهنده تر و ماء العسل زداینده ترین شربتی است لکن اگر ذات
الریه هنوز خام بود یا اندر احشاء دیگر آماسی بود ماء العسل با آب بسیار بباید آمیخت چنانکه آب بر وی غلبه کند
و درین حال جلاب ممزوج و کشکاب رقیق موافق تر و نبیذ شیرین زداینده ترست خاصه نبیذ سفید لکن در علت
ذات الریه آب بر وی غلبه کند و ذات الجنب تا ماده پخته نشود نبیذ نشاید داد و آنرا که از نبیذ مزاج گرم شود
و تشنگی خیزد زود تدارک آن مشغول باید شد و سکنجبین ممزوج و آب خربزه هندی و مانند این دادن و کسی که
در جگر و سپرز المی دارد نبیذ نشاید داد و نبیذ سرخ و شیرین قوت را یاری دهد و باقی ماده را لطیف کند و جهد
باید کرد که تا معده و امعا ممتلی ندارد تا با سینه و حوالی آن فراخی نکند یعنی معده را از طعام سبک دارند و اگر
طبع باندازه عادت اجابت نکند یعنی معده آن کنند که طبع نرم شود و داروی مسهل و حقنه از آن نوع سازند تدبیر
که در علاج بر آمدن خون از گلو یاد کرده آمده است صفت شرابی که طبع را نرم کند بگیرند فلوس خیار چنبر و مویز دانه
بیرون کرده از هر یکی سه استار و در چهار سکره آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و یک سکره آب عنب الثعلب
وی بیامیزند اگر قوت قوی باشد این جمله بیکشربت کنند و اگر ضعیف بود دو شربت و بادها را که در معده و امعا تولد
کنند شکسته دارند از بهر آنکه بادها مخالف و بخارها ثقل اندرین علت زیان دارد و کلمها و ضمادها پراگنده نخست از
موم و روغن بنفشه سازند پس پیه مرغ و لعاب خطمی در افزایند و بتدریج بابونه و خطمی و بیخ سوس و بنفشه و خبازی
بستانی در افزایند و بپزند تا چون عصیده شود و اگر ماده خام تر بود ضماد از کرنب پخته و برگ بادیان کوفته

و پخته سازند و آنجا که ماده بسیار بود ضمادهاء خشک زیان دارد و تکمید تر و خشک نافع است اما اگر ذات الریه
از جنس حمره باشد تر صواب تر و اگر جنس طاعونی خشک صواب تر با آنکه تکمید تر آنرا که سودمند نکند زیان هم نکند
و آنرا که خشک زیان کند زیانی عظیم کند و تکمید تر با آب گرم یا روغن بنفشه گرم کرده بود و در مثانه گاو یا اندر
آلتی که از مس و غیر آن کنند و تکمید خشک ارزن گرم کرده باشد یا سبوس با نمک و آنچه از این انواع باشد بکار دارند
جهد باید کرد تا بخار آن از روی بیمار باز دارند تا تاسه و ضیق النفس تولد نکند و آنجا که خشکی غلبه کند یا ماده
سخت غلیظ و فسرده بود بخارها و ضمادها و تکمید تر از راه بینی بشش رسد سودمند تر بود و ضماد خردل اندر
بظاهر کشیدن ماده بجانب حجامت باز ایستد و تا ماده آماس بپزد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ و سرمق
و خبازی بستانی و باقلی و ماش مقشر باید کردن و بدادن و اگر حرارت قوی نباشد کشمش موافق است و خندروس
چیزی معتدلست و خندروس جو گندمه گویند و این جو لیست برهنه همچون گندم یا گندمی بشکل جو و خوشه او بخوشه
جو ماند و اگر در سینه درشتی باشد عناب و سپستان و بنفشه و بیخ سوس و بیخ خطمی و مغز تخم خیار و صمغ و کتیرا
و دانه آبی در کشکاب و گندم آب می پزند و اگر این اخلاط را بپزند صواب تر و چون آماس گشاده شود حسوها از
خندروس آرد باقلی و کرسنه و آرد نخود و خندروس سازند و با انگبین دهند و ماء العسل درین وقت موافق باشد سینه را پاک
کند و لعوق کرنب و مغز پنبه دانه در وی پخته و سرشته زداینده است بغایه و لعوق انقیل با شکر نافع بود و گاه
باشد که این لعوقها چیزی که حس را کند گرداند و بی آگاهی فزاید یار کنند چون پوست خشخاش و دو سه تخم بنگ یا
سرفه باز دارد و اگر دم زدن متواتر شود لعاب اسپغول رقیق با جلاب جرعه جرعه میدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلوها
می ریزند تا دم زدن باعتدال باز آید و اگر دردی بیش ساکن شود و هر گاه که آماس ریم کند گشاده خواهد شد تنگی دم
زدن و گرانی سینه و درد زیادت شود و تب گرمتر گردد و آن روز که گشاده شود سخت بلرزاند در آن روزی چند که
این علامتها بدید آید اگر تن پاک کرده باشند و ترتیب علاجها که یاد کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بچیز باز دارنده
یاری باید داد و ضمادها که یاد کرده آمده است از کرنب و برگ بادیان سازند بر نهادن و آرد جو و علک الانباط
و خرما و انجیر خشک همه را در شراب شیرین سفید بپختن تا چون عصیده شود و بر نهادن و اگر قویتر باید سرگین کبوتر
و نطرون درین ضماد زیادت کند بمقدار حاجه و این قوت باید که آن روز دهند که امید دارند که آن روز نخواهد گشاد

و بیمار را بفرمایند تا بدان پهلو خسبد که آماس است و شربت ماء العسل دهند و اگر حرارتی بود ماء العسل با سکنجبین دهند
یا ممزوج کرده دهند و اگر حرارتی قوی نباشد شراب زوفا دهند که در وی زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و بیخ
سوس و انگبین پخته باشند و اگر این اخلاط در سکنجبین پزند و دهند و وقت دادن در سکنجبین یا در
زوفا پختن صواب بود صفت قرص بر آمده بگیرند تخم خطمی و تخم خیار و تخم خربزه و تخم خبازی بوستانی
و تخم کدو و رب السوس و فقاح اذخر و اکلیل الملک و بنفشه و کتیرا همه را بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند
و اقراص کنند و در شراب انجیر بدهند و اگر آن روز که دانند آماس پخته شد مرو دیطوس را با تریاق بدهند تا
غریزی را نگاه دارد صواب بود لکن اندر ذات الریه گرم و تب گرم نشاید داد خاصه اگر بیمار لاغر بود و حب
الصنوبر و لعوق او پزانده است صفت لعوق حب الصنوبر بگیرند جلغوزه پاک کرده ده درم کتیرا و تخم خیار
پاک کرده و صمغ عربی و مغز بادام تلخ سپید کرده و نشاسته و رب السوس و تخم خطمی پاک کرده از هر یکی سه
درم حلبه شسته و تخم کتان بریان کرده و پرسیاوشان و مغز بادام شیرین سپید کرده و مغز پنبه دانه از هر
یکی پنج درم تخم بادیان دو درم خرما پست عدد انگبین نیمن روغن گاو پنج استار خرما اندر روغن گاو و انگبین
بپزند تا نرم شود و داروها کوفته بدان بسرشند و در بعضی نسخها پست درم زراوند گرد زیادت کرده اند و دیگر
جبها و لعوقها که در علاج سرفه یاد کرده آمده است و در قرابادین یاد کرده آید میباید داد آنچه پسندیده تر بود
بوقت حاجت بکار داشتن و تدبیر گشادن ذات الریه که تمام پخته باشد اینست بینی دود کردن و دهان فراخ
داشتن تا دود بگلو فرو شود و بیمار بر کرسی نشاندن و کتفهاء او نگاه داشتن و کتفهاء او بجنبانیدن سخت و بینی
شونیز دادن و ایارج فیقرا و تخم حنظل حب کردن و بشب در دهان داشتن و حب قوقایا همچنین و انگژد در شیر
حل کرده دادن و خردل اندر ماء العسل دادن و پس از طعام قی فرمودن لکن در قی خطرست از بهر آنکه باشد که
بیش از اندازه گشاده شود و ماده را بیکبار بجنباند و خناق تولد کند باید دانست که پیشینیان این تدبیرها فرمانده
و گشاینده که پیش از این یاد کرده آمد از ماء العسل و شراب و ضمادها و لعوقها و معجونهاء بزرگ و تریاق و مثرودیطوس
پس از هفت روز بکار داشته اند و شیخ الرئیس رحمه الله میگوید این طریق نیک است لیکن طبیب حاذق را
شاید این طریق را سپردن تا اگر حالی نو گردد که تدارک باید کرد تدارک تواند کرد و از خویشتن داند که تدارک

آن تواند کرد و اما طبیبی که حاذق نباشد و یرا نشاید این طریق سپردن مگر باحتیاط تمام تا آماس و حرارت زیاده
نشود و علت بر علت بیفزاید و هر گاه که آماس زیادت گشاده شود و ریم آمدن گیرد و بیمار اندر خویشتن سبکی یابد
جهد باید کرد تا ریم تمام پاک بر آید و سینه پاک شود و تدبیر پاک کردن سینه در علاج سرفه و ضیق النفس
یاد کرده آمده است و بسیار دیده ام که آماس پیش از آنکه تمام پخته شود بگشاید بسببی از سببها چون خشم و حرکتی سخت
و قی کردن و مانند آن و خون بر آمدن گیرد در حال رگ زنند و علاج بر آمدن خون از گلو کنند چنانکه اندر جای خویش
یاد کرده آمده

باب سیزدهم از گفتار هفتم از کتاب ششم

ذات الصدر

در یاد کردن ذات الصدر و معالجات آن باید دانست که گرد آمدن ریم اندر فضاء سینه ذات الصدر
گویند و اسباب آن دو نوعست یکی آماس بود اندر غشا و عضلها سینه یا قرحه و دبیله که بگشاید و ریم اندر فضاء سینه
ریخته شود دوم آنکه ذات الجنب یا ذات الریه بگشاید و ریم اندر فضاء سینه ریخته شود و هر گاه که ریم در
فضاء ریخته شود و خون بر آمدن گیرد آغاز کند از گلو اگر اندک باشد از راه گلو پاک شود و اگر بسیار باشد از آن
راه پاک نشود و هر چه در مدت چهل روز پاک نشود حال از سه بیرون نباشد یا بعلت سل باز گردد از بهر آنکه
ریم از راه گلو بر اید بر شش گذرد و گذشتن او شش را بسوزد و ریش کرد اند و اگر ریم اندر ذات الریه
گشاده شود نخست شش را ریش کرده باشد و ریش شش سل است دوم آنکه ریم آن موضع را که بروی ریخته شده است
بسوزد و تباه کند و ریشی از آن نخستین تولد کند سیوم آنکه اگر طبیعت قوی بود پیش از آنکه اجزاء سینه را تباه کند
آن ریم را اگر غذا بدین موضع میرسد بادرار یا باسهال دفع کند و این چنان باشد که طبیعت ریم را بر رگها که
آن از بهر غذا رسانیدن باجزاء سینه پیوسته است و باسهال دفع کند یا اندر آن رگها بگذرد و بقعر جگر آید
و از جگر بدان رگها شود که بامعا پیوسته است و باسهال دفع افتد یا بدان منفذ آید که بگرده پیوسته و بادرار دفع
افتد و اندر دفع آن بدین هر دو جانب امید سلامت بیشترست از بهر آنکه اندر آن منفذ که از جگر بگرده پیوسته است
قوتی جاذبه است که آب او فرو نهار را با اندکی خون تنک از جگر بکشد و بگرده آرد و قوتی دافعه است که همه
بسوی مثانه دفع کند و رگها که بامعا پیوسته است از بهر غذا رسانیدن است تنها از جذب و دفع که آن منفذ کند
این رگها نتواند کرد و بمعاونت طبیعت حاجت آید تا ریم باسهال دفع شود و زودی و دیری گشادن ریشها و اماسها

بدان راه

سینه بحسب قوت طبیعت و مزاج بیمار و عمر او و بحسب فصل سال باشد و هلاک پیران اندرین علت بیشتر بسبب ضعیفی
دل و احشاء ایشان بود و هلاک جوانان بیشتر اندر درد باشد از بهر آنکه حس جوانان قوی باشد و بدان سبب
آگاهی اندر درد بیشتر باشد علامتها آنچه از گشادن ذات الریه و ذات الجنب است علامت وی آنست که نخست
ازین دو علت یکی بوده باشد و آنچه از گشادن ریش سینه افتد نخست اندر سینه گرانی و تمددی پدید آید و بعد از
دو روز درد ها تولد کند و تبها نیز مختلف آمدن گیرد بسبب درد و بسبب نزدیکی ریش بدل و چون ریش را انتها
رسد تب تیزتر شود و دشواری دم زدن و سرفه زیادت گردد و چون گشاده خواهد شد و ریم بیرون خواهد آمد
تبی گیرد بلرزه سخت و اندر بیمار تاسه و دم زدن متواتر پدید آید و سرها انگشتان گرم بود چون ریش گشاده شود
و ریم اندر فضاء سینه ریخت تب آهسته گردد و باشد که زایل شود و دم زدن آسانتر شود و ریم باز آمدن گیرد
و نبض بشتاب تر از عادت گردد و اندر دم زدن منفذ بینی فراهم می آورد و هر گاه که از پهلو بپهلو گردد ریم از
جای بجای ریخته شود و آواز آن می بر آید تا اگر اندر یک نیمه سینه بود گرانی و تمدد و گرمی و سوزش اندر آن
نیمه بود و اگر از هر دو نیمه باشد گرانی و سوزش و گرمی اندر همه سینه بود و اگر خرقه بگل سرخ تر آغشته کنند و بر سینه
بیمار پوشند جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر علت دراز آهنگ شود پای آماس کند از بهر آنکه حرارت
غریزی و قوت طبیعی ضعیف گشته باشد و پای که از معدن حرارت دور است بهره حرارت کمتر یابد و قوت هاضمه
او ضعیف باشد و این علامتی بدست و ریم از گلو بدشواری بر آید و سبب دشواری یا سطبری ریم بود یا ضعیفی
قوت و فرق میان بلغم و ریم آنست که بلغم بر سر آب ایستد و ریم اندر بن آب نشیند و اگر ریم بر آتش افگنند
گنده باشد و بلغم گنده نباشد و گند ریم همچون گند استخوان باشد که بسوزند معالجات چون علامتها که یاد کرده آمد ظاهر
شود و ریش سینه گشاده گردد و ریم بیرون آمدن آغاز کند جهد باید کرد تا سینه از ریم پاک شود و بشربتها و
تدبیرها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است از بهر آنکه علاج این علت علاج ذات الریه است بعینه و
آنجا که بینند که ریم بادرار بول دفع می شود یاری دهند تا نفذ تر زایل شود بداروها که جگر را و گرده را و مثانه
پاک کند و آنجا که بینند که ریم بادرار بول دفع می شود باسهال دفع خواهد شد داروها مسهل دادن تا زود تر دفع بود
داروها مدر و مسهل هر دو در خورد مزاج و عمر بیمار و در خورد فصل سال باید داد والعلم عند الله

باب چهاردهم از گفتار هفتم از کتاب ششم

سل

در یاد کردن سل و معالجات آن باید دانست که ریش شش را سل گویند و کسانی باشند که اگر چه
شش ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون حال مسلولان بود و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتها لزج از سر
ایشان بشش فرود آید و گذرها دم زدن ممتلی میشود و تنگی دم زدن و سرفه صعب تولد کند و کار بدان رسد
که قوت ضعیف گردد و تن لاغر شود و کاهش گیرد و اگر این علت بحقیقت علت ربو و ضیق النفس است خلاف
این علت را مسلول گویند و اسباب ریش سل چهار نوعست یکی آنکه نزله تیز از سر بشش فرود آید و پیش از آنکه
پخته شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه آماس شش که آنرا ذات الریه خوانند ریم کند و آن ریم
بسرفه بر آید و بر شش گذرد و گذشتن آن شش را بسوزد و ریش کند سیوم آنکه ذات الجنب پخته شود و ریشی
کند چهارم آنکه بسببی از سببها اندرونی یا بیرونی بدید آید و بدان سبب سر رگهاء شش گشاده شود یا رگی بگسلد
و خون از گلو بر آمدن گیرد و شش ریش گردد و این اسباب اندر باب خون بر آمدن از گلو یاد کرده آمده است
اندر بیشتر حالها سبب این علت نزله تیز باشد و میان طبیبان خلافست اندر آنکه ریش شش درست شود یا نه
گروهی گفته اند که ممکن نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضوی را که جراحتی رسد آن عضو را ساکن باید داشت تا
جراحت درست شود و شش همیشه متحرکست و او را سکون نیست و جالینوس میگوید حرکت عضو جراحت را از درست
گشتن باز ندارد اگر سببی دیگر با حرکت یار نباشد و دلیل برین آنست که حجاب نیز همیشه متحرکست و شک نیست که
جراحت او درست میشود و میگوید هر گاه که سبب آماس جراحت شش نباشد و تیزی و سوزانی خلط نباشد که شش
را بخورد و ریش کند لکن رگی گشاده باشد یا ترکیده گردد بسببی از سببها بیرونی یا اندرونی که آماس نگیرد و ریم نکند
درست شود اگر بسبب جراحت و ریش گشاده شدن یا تیزی خلط بود درست نشود از بهر آنکه تا ریش از ریم
پاک کرده نشود ممکن نیست که درست گردد و پاک شدن جراحت شش بسرفه باشد و سرفه جراحت را بزرگ کند و حرکت زیادت
سرفه درد افزاید و درد ماده را بانجا کشد اگر داروها خشک دهند تا ریش را خشک کند سرفه و درشتی سینه زیادت
شود و ریم را خشک کند و از بر آمدن باز دارد و اگر داروها نرم و تر دهند ریش را تازه دارند و تا ریش تازه
میباشد درست نشود و اگر سبب جراحت تیزی خلط باشد نخست مزاج را معتدل باید کرد و تیزی خلط را زایل کردن

وملتی اندرین کار شود واندرین مدت جزوی دیگر که درست باشد از شش سوخته شود
وریش فراختر کردد و باشد که ناصور کردد واگر سبب جراحت پختن وریم کردن وکشادن آماس باشد
آنچه یاد کرده آمد از سببها که ریش را از زیان برجای بهتر و سببهاء دیگر با آن یار نکردد واز انست که رکهاء
شش همه فراخست تا هوا را بسیار تواند کرفت وصلب است یا با خلط که اندروی ریخته شود مقاومه تواند
کرد و هر شکافی و هر جراحتی که برچنین عضوی افتد دشوار درست کردد وآفتی دیگر آنست که هر شب که از بهر
غذا این جراحتها دهند تا بجایگاه علت جراحت رسد مسافت بس دورست و هر عضوی از وی بهره بر داشته
باشد و قوت او ضعیف کردد و بدین سبب اثر دارد ضعیف باشد واگر داروی سرد داده شود قوت دارو
بجایگاه نتواند رسید از بهر آنکه دارو سرد کزرنده باشد واگر داروی کرم داده شود حرارت تب زیادت
کند واگر داروی خشک داده شود خشکی تنها را زیانی دارد وریش را داروی درشت کننده باید تا درست
شود ومضرت داروی تر پیشتر یاد کرده آمده است وجراحتی که بر قصبه شش افتد علاج پذیر باشد وآن
جراحتها که ممکن است که درست کردد جراحتی بود که بر غشا از اندرون قصبه افتد و بکوشت شش نرسد و علت
سل اگرچه علتی است که علاج کمتر پذیرد مهلت دراز دهد و باشد که از جوانی تا کهولت بدارد و شیخ رئیس کوید
میکوید که سر پوشیده دادیدم که بیست و سه سال درکیری اندرین علت بماند واندر شهرهاء سرد واندر فصل
زمستان این علت بسیار افتد و هرگاه که از پس تابستانی شمال خشک جنوبی و بارنده بود این علت بسیار
افتد وآنرا که مشکل شود که علت سل هست کرنه فصل خریف اشکال بردارد از بهر آنکه خریف سخت زیانکار
بدین علت واز بیشتری این علت بیشتر کسانی را افتد که بر و سینه ایشان تنکتر باشد وکردن ایشان دراز
بود و میل بسوی پیش دارد و حلقوم بیرون داشته باشد وکتفهاء ایشان از کوشت برهنه بود و بسوی پشت
بیرون آمده چون بال مرغان وپشینکان این قوم را ذوجناح خوانند یعنی خداوند پر واندر سینه و حوالی آن
بادها بسیار افتد از بهر کوچکی سینه پس اگر با این صفتها دماغ ضعیف بود و رطوبتها را قابل و این را هضم تواند کرد
همه شرطها و نشانها حاصل باشد وخاصه اگر اخلاط ایشان تیز و صفرایی بود علامتها هرگاه که خداوند نزله و
سرفه را و خداوند علت ذات الریه را سرفه خون وریم برآمدن کیرد و تن لاغر شود و کاهش کردن آغاز کرد

سل

وتب لازم کردد ورخسار سرخ شود واندر شب یا از پس آنکه طعامی خورده شود تب ظاهرتر شود باید دانست
که بیمار اندر سل افتاد و باید دانست که سبب لازم شدن نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ شدن
رخساره برآمدن بخارست چنانچه اندر بابهاء کذشته یاد کرده آمد و علت و سبب ظاهر شدن تب اندر شب و از
پس طعام آنست که از آنچه خورده شود تری حاصل کند واز بهر آنکه طبیعت مقهورست و تب لازم است آن
تری بهره تن نشود لکن مدد تب کردد و تب را برافزوند وکاه بود که تب سل با تبهاء دیگر آمیخته شود چون
تب ربع و خمس و شطر الغب و نایبه و بهترین تبها که با این تب آمیخته کردد تب خمس است پس ربع پس
شطر الغب پس نایبه از بهر آنکه ماده تب خمس و ربع و شطر الغب غلیظ و سودایی بود و علاج آن با علاج
این علت هیچ نزدیکی ندارد و با این علامتها که یاد کرده آمد علامتهاء دیگر که اندر باب برآمدن ریم اندر سینه
یاد کرده است بدید آید و باشد که اندر شب یا بوقتهاء دیگر عرق بسیار کند و سبب این ضعیفی قوت بود و
عاجزی طبیعت از تصرف کردن اندر غذا و تحلیل حرارت غریزی با آخر رسد ناخنها باز کردد و موی ریزیدن
کیرد وکردن بیرون داشته شود وکتفها برآید و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و بعضی را چون کار بآخر
رسد پشت پای آماس کند و سبب آن نقصان حرارت غریزی بود و عاجزی طبیعت و تباه کشتن مزاج و تباه
کشتن اخلاط و این کسانی را افتد که غذا بیشتر کی یابند واز طعام باز نایستند و هر روز بیش از آنکه اندازه
بیماران بود چیزی میخورند و آنرا که سبب علت تیزی خلط بوده بود رطوبتها که برآید مزه آب دریا دارد و شور و تیز
و نبض اندر صغیری معتدل بود و تشنگی غلبه کند و شهوت طعام نبود بسبب ضعیفی قوت و چون قوت ضعیف
بود بادها اندر سینه تولد کند و سر پهلوها برآید و شکم در کار آید و چون کار بآخر رسد حلقهاء قصبه شش و تارها
در کهبا ریم آمدن کیرد و خلطی که برآید غلیظتر شود پس بایستد و هیچ بر نیاید بسبب ضعیفی قوت که بر نتواند انداخت
و چون حال چنین بود بیش از چهار روز مهلت ندهد و بیشتری بخناق هلاک شوند و بسیار بود که بآخر بیماری سرفه
صعب بدید آید و خون آمدن کیرد و اگر سرفه را علاج کنند خون باز دارند خون در شش بماند و هلاک شوند
واگر باز ندارند خون برمی آید تا هلاک شوند و فرق میان این خون که بآخر برآید نشان آنست که هنوز ریش
خام است و آنچه باول برآید آنست که آنچه باول برآید نشان آنست که هنوز ریش خام است و آنچه بآخر برآید

دلیل مرگ بود و هرگاه که خداوند سل را بر هر دو فک او چیزی چندانکه دانه باقلی بدید آید از پس پنجاه و دو روز
بمیرد و هرگاه که بر سر انکشت او که آنرا بتازی ابهام کویند سبزی بدید آید و بر پیشانی بثره سرخ برآید و زردابی
ندادازوی همی ترآید روز چهارم بمیرد و هرگاه که بر میان سر او چیزی چندانکه دانه باقلی برآید و رنگ او
باشد و درد نکند و سباتی همی بود تا چهل ساعت کر تا چهل روز بمیرد معالجات اندر اول این باب کفته
آمده است که سل حقیقی ریش شش است و علتی دیگرست که حال بیمار در وی بچون حال مسلولان بود علاج هر یک
آنرا سل کویند و سل حقیقی از تبی لازم خالی نبود و آن سل دیگر بی تب بود و علاج سل حقیقی مشکل است از بهر
آنکه علاج این تب بچیزهاء سرد و تر باید کرد و سردی از جهة تب و تری از جهة خشکی و کاهش تن علاج ریش
خاصه علاج این ریش بچیزهاء خشک کننده و کرمی کننده باید کرد خشک کننده از جهة آن باید کرد که هیچ ریش
بهتر نشود تا وی را خشک نکند و کرمی آرنده از بهر آن باید کرد که قوت دارو خشک بشش رسد مگر قوتی کرم کننده
آنرا بدرقه کند و بجایگاه رساند از بهر آنکه مسافه پس دورست بدین سبب اگر بعلاج ریش مشغول شوند تب
و خشکی و کاهش تن زیادت کردد واگر بعلاج تن مشغول بود ریش تازه بماند بسبب تری علاج و تدبیر صواب
آنست که نخست حرارت تب را بزودی تسکین کنند تا زودتر بعلاج ریش مشغول توان شد تا داروها که
ریش را شاید باشربتها و داروها که تسکین تب را شاید پامیزند تا کاهی بعلاج این مشغول باشد و کاهی بعلاج
آن و این چنان باشد که یکروز علاج تب کنند دیگر روز علاج ریش کنند و شبانکاه و آخر روز علاج تب تا
بنکرند که کدام چیره ترست بعلاج آن مشغول شوند و این تدبیرها که یاد کرده آمد علاج کسانی است که روز
نخست سببی از سببها خون از کلو برآید با طبیب را بیابد و بحقیقه این علاج بیچاره است بیچارکی را از بهر آنکه
هرگاه که جراحت شش آماس کیرد وریم کرفت و بکشاد ممکن نیست که درست شود لکن ممکن است که اگر علاج صواب
کنند ریش بر یک حال بایستد و بزرگتر نشود و جزوی دیگر از شش تباه نکند پس علاج راستین که در وی
امید سلامتست آنست که روز نخست که خون از کلو برآید و معلوم کردد که از شش برآمده است در حال
پیش از آنکه آماس کند بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میکوید آن کسانی که خون ایشان از کلو برآمد
و برآمدن از شش بود هر کرا روز نخست یافتم و علاج کردم همه شفا یافتند و هر کرا روز نخست نیافتم

احوال

سل

احوال مختلف بود و علاج آنست که بیمار را ساکن کنند و او را از همه حرکتها باز دارند و در حال رک باسلیق
زنند و اندکی خون بچند کرت بیرون کنند تا خون از شش و حوالی آن کشیده شود و مدد آن از وی دور کردد
و اطراف او فرمایند مالیدن و بستن چنانچه معلومست پس شربتی سازند از سرکه ممزوج و آب بسیار
بلعند و بخورد و این سرکه از بهر آن باید داد تا اگر اندر شش لختی خون که از جراحت جدا شده است کرد آمده
بود و فسرده آنرا پاک کند و اگر در مدت سه ساعت سه بار یا دو بار بدهند صواب بود پس اقراص کهربا بدهند
اندر شراب مورد یا اقراص بسد اندر آب باران کر آب خیار صفت آن اقراص اندر قرابادین یاد کرده آید
کشکاب دهند و در کشکاب پاچه بره و حب الآس و آبی کلوکیر و انار ناز رسیده اندر و پزند و روز نخست هیچ
طعام ندهند و برین کشکاب قناعت کنند و اگر قوت ضعیف بود حسو دهند از آرد جو و آرد باقلی و آرد نخود
ساخته بروغن بادام و شکر یا عسل یا اندکی نان در ماء العسل ترید کنند یا خایه مرغ نیمبرشت دهند و اگر بیمار
قوی بود روز دوم باید که خون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم هم ازین نوع دهند که یاد کرده آمد و سینه
بیمار بروغن کل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا بروغن مصطکی چرب کنند و آب نی
تر کوفته و فشارده خون باز دارد و علاجهاء دیگر در باب خون از کلو برآمدن یاد کرده آمده است از آنجا برگزینند
واسفنج بسرکه و آب نیم کرم آمیخته تر کنند و بر آن موضع نهند که الم یافت صفت ضمادی که بر آن موضع نهند
بگیرند کرد آسیا و خاک کنند و سفیده خایه مرغ بسرشند و بر سینه نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند شب یمانی
و لعاقیا و انار پوست کوفته و بیخته و بسرکه ممزوج با آن بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند آبی کلوکیر و در شراب
کلوکیر پزند و بکوبند و بر آن موضع نهند این تدبیرها پیش از آن کنند که آماس کیرد واز پس روز هفتم هم روغن
کل تر کنند و سرکه بر آن نهند واگر روغن مورد یا روغن مصطکی و شراب کلوکیر بر نهند صواب بود و کلوکیر تافته
باشد واگر طبیب پس از آن بوی رسد که جراحت آماس کرفته باشد وریم کرده و تب و سرفه لازم بود از جهة
تب کشکاب باید داد و در کشکاب سرطان ماده اندر پختن و ماده را بدان توان دانست که موی زن بپشت
او فرو برند اگر رطوبتی چون شیر برآید ماده باشد اطراف او بکنند و او را باب نمک و آب خاکستر بشویند
از شوخ و رطوبة لزج که بر ظاهر او بود پاک شود واگر قوت بیمار ضعیف بود اندر کشکاب پاچه بزغاله

بزند و اگر طبع نرم باشد و حاجت باشد بدانکه باز گیرد اندر کشکاب دانه مورد باید پخت و شراب مورد دادن
و در کشکاب مورد دانه پختن اندر همه وقتها اندرین علت سود مندست و اگر سرفه سخت قوی بود اندر
کشکاب و آشامیدنیها که از بهر او سازند تخم کوک فرمایند نخست و اگر اندرتن بیمار فضله بوده بود مطبوخ
خیار چنبر استفراغ کند سودمند بود صفت آن بگیرند خیار شنبر پاک کرده هفت درم بنفشه خشک کرده هفت
درم مویز دانه بیرون کرده بیست عدد عناب ده عدد سپستان پنجاه عدد جمله را اندر دو من آب بپزند
تا دو بهر بشود و یک بهر بماند بپالایند و سی درم ترنجبین پاکیزه اندروی بجوشانند و باز بپالایند و باز بجوشند
تا بمقدار صد درم باز آید و بدهند صفت مسهلی دیگر بگیرند خیار شنبر پاک کرده پنجاه درم بنفشه خشک ده
درم عناب پنجاه عدد سپستان صد درم مویز دانه بیرون کرده سی درم همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا
بنیمی باز آید و بپالایند و بیمن باید و چهل درم روغن بر افکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین باز آید و چهل درم
بنفشه خشک کوفته و بیخته بدو بر پاشند و نگاه دارند و باندازه قوت بدهند و اگر مسهل دادن مصلحت
نه بینند حقنه نرم کنند و اگر دماغ گرم بود و بخارها میکشد و می پذیرد و از آن بخارها رطوبتی بشش فرو میچکد
نخست رگ قیفال بایدزدن و پس تدبیر مسهل کنند و چون تن پاک کرده بود دارو ها پاک کننده و درو بانده
دهند و آشامیدن از کشک جو و آرد باقلی و نشاسته و کثیرا و مغز دانه آبی سازند و سرطان پاک کرده اندر
پزند و روغن مغز کدو و شیرینی بران کنند و بدهند با شکر و نی شکر روا بود و اگر اندر سینه ترها بسیار بود
آشامیدنیها از برنج و از حب سوس سازند یا از جاورس پوست کنده و آب سپوس و تخم خیار و شکر دهند و اگر
با انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر باب سرفه تر یاد کرده آمده است بر گزینند و بکار دارند و
بجای آب آب باران دهند و اگر پیش از طعام در گرمابه شوند روا بود و دماغ قوی کنند تا بخارها کمتر پذیرد نزله
باز دارد بتدبیرها که در باب نزله و زکام یاد کرده آمده است و اگر اندر سینه خشکی بود و آواز گرفته بود
هر بامداد یک اوقیه آب لسان الحمل گرفته و فشرده با دو مثقال روغن بنفشه یا روغن مغز کدو دهند و از
پس سه ساعت کشکاب دهند سرطان اندروی پخته با بنفشه پرورده و روغن بادام و بوقت خواب لعاب
اسبغول و صمغ عربی و گل ارمنی با لعاب دانه آبی که با آب باران میدهند سخت صواب بود از بهر آنکه

گل ارمنی ریشهاء شش را خشک کند و برویاند و هر گلی که شور باشد بدین کار سود مند بود مگر که دم زدن تنگ
شود و چون دم زدن تنگ شد گل تنها نباید خورد صفت لعوقی که خشکی بر و سینه را نرم کند بگیرند آرد باقلی
سپید کرده پانزده درم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی پنج درم رب السوس ده درم تخم خطمی پانزده درم
تخم خشخاش سفید پنج درم مغز بادام سفید کرده بیست درم دانه آبی پوست باز کرده ده درم تخم خیار تخم
خربزه و تخم کدو پاک کرده از هر یکی پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم مویز با روغن بنفشه یا روغن
بادام بپزند و مغز بادام با دیگر مغزها را با این مویز بکوبند و برشند دارو ها خشک بکوبند و بپزند و مغزها را
با این مویز بکوبند برشند تا همه یکی شود پس دارو های دیگر بدان برشند با لختی میبخته و پوسته در دهان
میدارد و آنرا که دماغ گرمتر بود و از دماغ چیزی بشش فرو همی آید این لعوق سود مند صفت آن بگیرند تخم خشخاش
سفید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم بیخ سوس پاک کرده کوفته و بیخته سی درم دانه آبی و تخم خطمی از
هر یکی پانزده درم کثیرا ده درم صمغ عربی پنج درم همه را یک شبانروز در آب باران تر کنند پس با آتش نرم
بپزند تا یک نیمه روز و بپالایند و یکمن میبخته و نیمن پانید و ده استیر لعاب اسبغول در وی آب کنند و بقوام آرند
و در بعضی نسخها میبخته نیمن است و انگبین نیمن بامداد ازین لعوق مقدار ده درم با کشکاب بدهند و شبانگاه
پنج درم بی کشکاب تا آن خلط تیز را که از سر فرو می آید باز دارد صفت حبی که شب در دهان دارد بگیرند دانه
آبی پوست باز کرده پنج درم کثیرا و صمغ عربی از هر یکی سه درم تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو پاک
کرده از هر یکی هفت درم رب السوس پنج درم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی برشند و حبها کنند و اگر ماده
که در سینه و شش بود دشوار بر آید شراب زوفا دهند صفت شراب زوفا بگیرند عناب سی عدد
سپستان پنجاه عدد پرسیاوشان پنج درم بیخ سوس نیم کوفته ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم انجیر
پنج عدد همه را با ده درم زوفا در دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید و بپالایند این مقدار دو روز
با بنفشه پرورده بدهند و طعام سپوس آب دهند با پانید و با روغن بادام و از افیون و تخم خشخاش و دیا قوذا
که نزله را زیان دارد پرهیز کنند از بهر آنکه این چیزها ماده را اندر سینه منجمد کند و از بر آمدن باز دارد صفت حبی
که ترها را از بر و سینه کمتر کند و ریش را خشک کند بگیرند صبر اسقوطری با آب باران شسته و توبال سفید

تراشیده و کوفته و بیخته از هر یکی چهار دانگ رب السوس نیم درم کثیرا دانگی حب کنند چنانچه رسم است و اگر کسی را طبع قوی تر
یا ضعیف تر بود طبیب این دارو ها می کاهد و میفزاید بحسب حاجت و بحکم مشاهده و اگر بازیم خون از گلو بر آمدن
گیرد علاج آن از بابی که اندر انواع خون بر آمدن یاد کرده آمده است بگزینند صفت قرصی که درین وقت سود مند
بود بگیرند گل مختوم سه درم گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هر یکی چهار درم کهربا و حب الآس از هر یکی پنج درم و تخم
خرفه و سرطان نهری بریان کرده از هر یکی پنج درم بسد و کثیرا و طباشیر و شادنج مغسول از هر یکی پنج درم صمغ عربی
هفت درم رب السوس پنج درم همه را بکوبند و بپزند و بآب بنفشه تر برشند و قرص کنند هر یکی دو درم هر
بامداد یک قرص با آب باران یا آب خیار بدهند و غذا برگ و ساق خرفه و برگ لسان الحمل با روغن تخم کدو و روغن
بادام و بجای آب آب باران دهند یا آب جو بجوشند و صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر بر افکنند و آنرا که درین
علت بر اعضا خشکی مستولی گردد شیر و دوغ دادن سود مند بود از بهر آنکه شیر سه جزو دارد آب است و روغن
و پنیر و قوت آب زداینده است ریش را بزداید و پاک کند و روغن غذا دهنده است خشکی را زایل کند و تری
باز دارد و اخلاط بد را معتدل گرداند و پنیر لزج است لزوجت از غذا دهد و هم توزیه کند یعنی ریش را همچون مرهم
باشد و برویاند شیخ رئیس رحمه الله میگوید هر گاه که بخشک کردن ریش حاجت کمتر بود خداوند این علت را شیر
دادن سخت نافع باشد و میگوید بهترین شیرها شیر زنان است و از آن گذشته شیر خر بود و از آن گذشته شیر بز
خاصه که در شیر بز قبضی هست و کسانی را که شیر زنان میسر بود از پستان باید مکیدن و اگر از یک زن پسندیده
نباشد از دو زن یا از سه زن پسندیده نباشد و آن زنان که شیر او دهند طعام پسندیده باید خورد و شیر او پاک
و پسندیده باید و زنان تن درست و بسیار خون و گوشت آلود باید نه پیر آلود و جانوران دیگر که شیر ایشان
خواهند داد علف ایشان برگ لسان الحمل و لبلاب با مید و اطراف رز و درختی که او را بتازی العوسج گویند و
برگ سیب و آبی و امرود باید داد تا از شیر ایشان قوت قبض در و باشد ریش تمامتر پذیرد و اگر مقصود زدودن
ریش بود علف ایشان حاشا باید و حندقوقی و طلحشقوق و نباتها که تیزی آن زداینده تر کند از وی شیر اندک
باید و شیخ رئیس میگوید در شیر دادن همه شرطها بجای باید آوردن تا از خطا ایمن بود و اگر بیک شرط خطا افتد
باک نباشد و شرطها آنست که بیمار را تب نباشد و اگر شیر خود دهند خر جوان باید و از وقت زادن تا بدین

وقت که شیر او دهند چهار ماه یا پنجاه گذشته بود و قدحی که شیر در وی دوشند بچند کرت با آب گرم شسته
و پاک کرده باید با سنقصا تمام و دیگران گفته اند که اگر قدح از سیم بود یا از سفید روی یا از آبگینه یا قدحی
باشد که زنگ دارد تا بشستن زود پاک شود و در آن حال که شیر دوشند خر را نزدیک بیمار باید آورد
تا در حال که بدوشند بخورد و در آن وقت که شیر میدوشند قدح در میان آب گرم باید نهاد و این چنان بود
که در قدحی یا در تغاری بزرگتر آب گرم بود و روز نخست مقدار نیم سکره شیر پیش نه دهند و سکره مقدار
آن پانزده درم بود و روز دوم دو چندان دهند و بنگرند اگر نخست که شیر خورد طبع اجابت نکرده بود روز
دوم شیر با شکر دهند و روز سیوم هم بدان مقدار که روز نخست داده اند زیادت کنند مثلا روز نخست
پانزده درم داده اند روز دوم سی درم و روز سیوم چهل و پنج درم دهند و بدین اندازه بر میفزایند
و اگر طبع اجابت نکند دو دانگ نمک هندی و نیم درم نشاسته تا یکدرم انزروت حل کنند و بدهند و هر روز شیر
می افزایند چنانکه یاد کرده آمد اگر تا روز ششم طبع نرم نشود سه سکره شیر و مقدار شکر و دو دانگ نمک
هندی و یکدرم نشاسته و پنج درم روغن بادام پاکیزه و بدهند اگر فزون از سه مجلس اجابت کند و بعد از آن
شر بتها دهند در جمله طبع را چنان باید داشت که در شبانروزی بیش از سه مجلس و کم از دو مجلس نباشد و شربتها
شیر بدین سه سکره قرار دهند و استاد احمد فرخ زه میگوید در کتاب خویش آورده است که مقدار وزن
شیر نمی باید و میگوید که هر گاه که بیمار را شیر دهند شربتها باید که دهند و هیچ طعام دیگر ندهند و میگوید که این
جانور آنرا که شیر او دهند بکوه اندر باید داشت تا گیاه کوهی خورند و آب باران باید داد و اگر آب باران نباشد
آب چشمه دهند و اگر بیمار نیز بر کوه مقام کند صواب بود و کوهی باید که باران بروی کمتر آید یا هوای او خشکتر
بود و هر گاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته شیر دهند صواب آن باشد که سنگ تاب کنند بعد از آن در وی
آب کرده باشند و آمیخته باشند تا پخته شود و آب از وی برود و این سنگ تاب کرده بهتر از آن گوارد که
پخته و اگر سرفه صعبتر بود شیر با یکدرم کثیرا دهند گویا لعوقی که پیشتر یاد کرده آمده است و اگر طبع شکسته باشد
باز گرفتن حاجت بود شیر با طرا ثیث دهند و اگر معده ضعیف بود با زیره و گرویا دهند و آنرا که تب گرم دارد
دوغ دهند و خداوند اسهال را دوغ آهن تاب کرده نافع بود و برین ترتیب باید داد دوغ را صافی بپالایند

تا مسکه پاک از وی جدا شود و بجایگاه معتدل بنهند یکشب و بامداد آنرا بجنبانند نیک تا آب از و جدا شده بود
و بر سر آب ساده با آنچه لطیفتر است آمیخته شود پس نان سمید برارده ده درم خورد کنند و سی درم دوغ
برین نان کنند و بنهند تا آغشته شود و بدهند تا بخورد روز دوم آن نان آمیخته شود یکدرم کمتر کنند و دو دوغ
ده درم زیادت کنند همچنین هر روز نان یکدرم کمتر میکنند و ده درم دوغ زیادت میکنند تا نان نماند پس
دست برگردانند و هر روز یکدرم نان زیادت میکنند و دوغ ده درم میکاهند تا دوغ و نان بمقدار روز
نخستین باز آید و چون منفعت این پدید آید اگر خواهند که یک کرت دیگر هم برین ترتیب بدهند صواب بود
و آنرا که ریش کهن گردد و تری اندر شش بسیار بود و حرارت تشنگی غالب بود اگر یک کفچه قطران
بدهند تنها یا با اندکی انگبین سودمند بود و اگر اندکی با انند دهند همچنین بود و اگر حرارت بود و از داروها
سرد منفعت یابد و از داروهاء گرم زداینده ترسند این لعوق بسازند و بدهند صفت لعوق بگیرند بشش
روباه خشک کرده و تخم بادیان و بیخ سوس و پرسیاوشان بکوبند و بپزند و از شکر جلابی بسازند و بقوام انگبین
آرند و داروها بدان بپزند و هر بامداد یک کفچه بدهند شیخ رئیس ره میگوید از چیزها که من بسیار کسی
آزموده‌ام و سودمند یافتم گلشکر تازه است که دران سال کرده باشند و هر روز چند آنچه توانند بخورند و اگر
با نان هم گلشکر خورند صواب بود و میگوید زنی را دیدم که این علت بروی دراز گشته بود و دل از خویشتن
برداشته و مرگ را ساخته برادر او را گلشکر علاج کرد شفا یافت و گوشت بدو باز آمد و فربه گشت و میگوید
نتوانم گفت که چه مبلغ گلشکر بدو دادم تا تنش استوار نداد ندو طعام با این علاج دراج باید و طیهوج و تذرو
و گنجشک و کبک و قنبره همه بریان کرده تا خشکتر بود و پاچه و ماهی بریان کرده و روغن شیر نجب باید و اگر
چیزی آشامیدنی باید با عسل خورده بجای آب آب باران خورد و اگر درمان تبی و حرارتی پدید آید کشکاب
دهند که سرطان دروی پخته باشند و آشامیدنیها از عدس و نشاسته و کشک جو و آرد جاورس سازند و
اگر تب نیز کرتب و هلیون و کرنب پخته روا بود و ماهی شور گاه گاه خوردن روا باشد لکن اگر ریش پلید
بود چیزهاء شور زیان دارد و اما آنچه یاد کرده آمد از ترتیب شیر دادن و مقدار وزن آن حکایت طبیبان
متقدم است و اولیتر آنست که نگاه کنند تا چه مقدار گوارد اعتماد بران کنند و نخست از اندکی آغاز

کنند و بتدریج می افزایند و بدان مقدار که می گوارد قرار دهند چنانچه اندر کتابها یاد کرده آمد میزانی است
اعتماد برشا بعده باید کرد و آنرا که تب می آید شیر زنان بدادا اگر دوغ دهند روا بود و همه شرطها بجای باید
آورد و آنچه در معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمده است درحق همه بیماران اعتماد بران نشاید کرد اعتماد
بر قوت باید کرد و احتیاط باید کرد تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نشود خاصه اگر در تن فضله نیز باشد و اگر در
میان شیر دادن تب آید قرص کافور باید داد و شیرانه باید گرفت اگر نرمی طبع بی حد نیز سفوف الطین و
شراب مورد باید داد صفت سفوف الطین بگیرند صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و حب الآس از
هر یکی ده درم کندر و پرسیاوشان از هر یکی پنجدرم شربت سه درم صفت قرص کافور بگیرند تخم کدو شیرین و
تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم آبی پاک کرده از هر یکی پنجدرم گل سرخ سه درم صمغ بادام و صندل سپید و
کثیرا و نشاسته از هر یکی سه درم رب السوس و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کاشنی یکدرم کافور نیم درم بلعاب
اسبغول بسرشند و قرص کنند باب پانزدهم از گفتار

ذات الجنب

هفتم از کتاب ششم **در یاد کردن ذات الجنب و معالجات آن** باید دانست که ذات
الجنب آماسی است گرم و دردناک در نواحی سینه اما اگر آماس در عضلهاء سینه بود خاصه عضلهای بیرونی
آنرا شوصه گویند و اگر در غشا بود که اندرون سینه بدان پوشیده باشد و سینه را همچون بطانه است یعنی
همچو آستری آنرا برسام گویند یعنی آماس سینه سام آماس است و بر سینه و اگر در حجاب نیز که میان احشا
بر سوی و فرو سوی استاده است آنرا ذات الجنب گویند با تب و سرفه و بسیار باشد که در جگر آماسی بود
و معالیق او کشیده شود و درد او بحجاب باز پدید و نفس تنگ شود و بیمار و طبیب هر دو پندارند
که ذات الجنب است از بهر آنکه همچنانکه در ذات الجنب تب و سرفه و تنگی نفس بود اندر آماس جگر نیز باشد
و آماس جگر را ذات الکبد گویند و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد آنست که پیشتر یاد کرده آمده است

سیوم

اسباب ذات الجنب چهار نوع است یکی نزله که از رگها فرود آید دوم آب سخت سرد خوردن و اندر هواء سرد مقام
داشتن تا بدان سبب ماده‌ها اندر حجاب و سینه باز ماند سوم شراب صرف بسیار خوردن تا بدان سبب که اخلاط در
حرکت آید و رگها ممتلی شود چهارم طعامهای غلیظ که خون را غلیظ کند چون قیوط و گوشت گاو و مانند آن

تا بدان سبب ماده غلیظ که خون را غلیظ کند اندر رگها بماند و الم آن اندر سر پستانها و پهلوها پدید آید و ماده این
علت اندر بیشتر حالها صفرا خالص بود یا خون و صفرا و بدین سبب است که مردم بلغمی را و کسانی را که از
معده ایشان آروغ ترش برآید این علت نبود یا آنکه گاه بود که بلغم شور عفن گردد و این علت تولد کند
و دیرتر زایل شود و تب آن همچون تب بلغمی بود و گاه باشد که سودا اندر تن گرم شود و ذات الجنب از وی
تولد کند و این نادر و عسر بود و این علت اندر فصل خریف و اندر فصل زمستان و اندر شهرهاء سرد و شمالی
بیشتر افتد و اندر شهرهاء گرم جنوبی و هواء جنوبی و اندر تابستان جنوبی و بارنده نیز کمتر افتد لکن هر گاه که
تابستان جنوبی و بارنده باشد و فصل خریف همچنان جنوبی و بارنده نیز اندر آخر خریف این علت بسیار افتد
در جمله هر گاه که اندر پس باد جنوب باد شمال آید و ناگاه بر مردم زند این علت بسیار افتد و جوانان و
پیران را ذات الجنب کمتر افتد و اگر افتد دشوار از وی خلاص یابند از بهر آنکه ماده علت بحرارت پیران
پخته نشود و بقوت ایشان بر نیفتد و اگر زنی آبستن را این علت افتد هلاک شود و حال این علت همچون
حال آماسها از سه حال بیرون نباشد یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند یا صلب گردد و بدین سبب حال این علت
از سه بیرون نباشد لیکن نادر بود که صلب شود یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند و آنچه ریم کند بضرورت باید که
پخته شود و بکشاید تا پاک شود و چون گشاده شد از سه حال بیرون نشود یا بعضوی دیگر اندر آید و بکند و
پاک شود یا بدان عضو که اندر آید آنجا علتی دیگر تولد کند یا بظاهر بجایگاهی خالی میل کند و آماسی و خراجی تولد
کند و اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و بکند و پاک شود آنرا سه طریق بیش نیست یا بکلیه‌ها و دم زدن بکند
و بشش اندر آید و از آن راه پاک شود یا برگها باریک که برگ اجوف پیوسته است بکند و با جوف اندر آید
و با ادرار البول پاک شود یا بجانب روده‌ها میل کند و بطریق اسهال پاک کند شود و چگونگی میل کردن آن بطریق
ادرار و اسهال بشرح اندر باب ذات الصدر یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیگر اندر آید و اندران عضو
علت دیگر تولد کند بدین گونه باشد و گاه بود که بجانب دماغ برآید و بیماریهاء دماغی چون سرسام و اختلاط
ذهن تولد کند و گاه بود که ذات الریه تولد کند از بهر آنکه ماده بشش اندر آید و پاک نشود بسبب ضعیفی
قوت یا بسبب دیگر آنجا بماند و آماس کند و گاه نیز که بمیانجی ذات الریه علت سل ادا کنند و گاه نیز که

سبب بسیاری ماده بود و اگر بسبب ضعیفی قوت ماده اندر کلیزها و دم زدن بماند خناق کند و گاه نیز که ماده
بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه نیز که ماده اندر عضلها افتد که بدو پیوسته است و میل
باندرون کند تشنج کند و اینکس زود هلاک شود و آنچه بظاهر میل کند و از وی آماس و خراج تولد کند و
آنچنان باشد که ماده بجایگاه نرم و خالی میل کند چون پس گوش و بیغولهاء ران و آنجا خراجی و آماسی پدید
آید و باید دانست که بسیار باشد که ماده علت سخت تیز بود یا سخت بسیار بود باشد پیش از آنکه پخته
شود طبیعت اندر طاقت آنرا دفع کردن گیرد و بسیار باشد که بسبب این دفع حرکتی قوی نیز چون حرکت قی و حرکت
خشم و مانند آن و این انواع دفع ستوده بود بلکه با خطر باشد و علامتهاء ذات الجنب نفس تنگ و صغیر و
متواتر است و تمدد اندرونی پهلوها و درد خلنده خاصه بوقت باز کشیدن نفس و تب لازم و نبض صلب
و منشاری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما سبب تب آماس و سبب تنگی نفس فشردن آماس و سبب تمدد
بسیاری ماده و سبب خلیدن تیزی ماده و سبب سرفه خشک جای آماس خام و سبب صلبی نبض مشارکت غشا
حجاب اندر آماس و اگر اندر اول بیماری سرفه رطوبتی برآمدن آغاز کند و آسانی برآید امید سلامت و زود
گذشتن بیماری بود و برآمدن این رطوبت را بسرفه طبیبان بتازی نفث گویند خاصه اگر پختگی بادی بود امید
سلامت و زود گذشتن بیماری بود یا رنگ بگردانیده باشد یا چیزی بوی آمیخته باشد و آنرا که اندر وی پختگی و
امید آن نباشد و رنگ آن نگردانیده و چیزی با وی آمیخته نباشد نراق گویند و امید پختگی و اثر آن اندر وی
آن باشد که بآسانی برآید و از برآمدن آن آسایش یابد و آن ماده بیماری نیز که از موضع آماس می برآید
بشش می درآید و نشان آن باشد که ماده زود پخته خواهد شد و اندر ذات الجنب خالص ضربان نباشد از بهر
آنکه اندر جایگاه علت شریانها بسیار نیست و اندر برسام این همه علامت نیز و علامت خاصه او آنست
که درد و تمدد بخنجر کردن آید اندر شوصه همین علامتها باشد و تمدد و خلیدن در پهلوهاء سینه نیز و درد بسوی پشت
و زیر شانه دست باز دهد و در ذات الجنب بشراسیف برآید و تنگی نفس کمتر از تنگی ذات الریه بود و گاه باشد که
آماس شوصه در عضلهای بیرونی بود یا در غشاء بیرونی بود یا در غشا پردگی که بر استخوان سینه پوشیده است و این
آماس گاه باشد که بظاهر بتوان دید لکن درد این همه اعراض کمتر از اعراض برسام و ذات الجنب باشد و نفث

گاه بود و گاه باشد که آماس پخته شود و بسوی ظاهر میل کند و حاجت افتد بزانیدن و شکافیدن آن و بسیار بود که طبیب
که اندر آخر ذات الجنب هم اعراض برسام پدید آید چون بدحالی و خفقان و تنگی نفس و تواتر نفس و
تشنگی و غشی و تاسه و قی صفراوی و سوزانی تب و تنگی نفس و سخت تیز گردد و فرق میان برسام و ذات
الجنب آنست که اندر ذات الجنب اندر آخر این اعراض پدید آید و در برسام اول پدید آید و دم زدن اندر اول
علت بدم زدن طبیعی نزدیک بود پس متواتر شود و اندر ذات الجنب احوال چشم بسلامت بود و اندر برسام
نخست چشم سرخ گردد و رگها ممتلی و برخاسته شود و سیاهی چشم بالا بر کشیده شود و نبض برسام عظیم بود و
نبض ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الرئه آنست که نبض خداوند ذات الرئه موجی بود
و درد او گران و تنگی نفس آن پیش از تنگی نفس ذات الجنب بود و علامتها دیگر که اندر ذات الرئه یاد
کرده آمده است ظاهر بود و فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد آنست که خداوند ذات الکبد زرد
روی بود و بد رنگ بود و گاه گاه بسرفد و اندر پهلوی راست المی و گرانی یابد و درد او خلیده نباشد و باشد
که زبان سیاه گردد و بول غلیظ بود همچون بول خداوند استسقا و اگر آماس اندر جانب برسوی جگر بود بدست
بر نهادن بتوان دانست و اگر در جانب فروسوی بود تمام نفس بر کشیدن دشوار باشد و بدان ماند که چیزی
گران از پهلوی او آویخته است و هر ذات الجنب که از جانب چپ بود بسبب نزدیکی دل تب آن گرمتر و تاسه
ناکتر و خطرناکتر و اعراض آن صعبتر بود لیکن بسبب نزدیکی حرارت دل امیدوارتر بود که زود پخته
شود و بتحلیل پاک شود و آنچه از جانب راست بود بسبب دوری از دل اعراض و تبها سلکتر بود لیکن
پختن و تحلیل او دیرتر و اگر نفث خداوند ذات الجنب خون بود کار او مشکل بود همچون کار خداوند استسقا
که با تب بود از بهر آنکه استسقا را علاجهای گرمی و خشکی کننده باید و تب را علاجهای تری و سردی کننده
باید و همچنین نفث خون را علاج قابض باید و ذات الجنب علاج نرم و محلل باید و بول سرخ ناهموار
تیره دلیل آن بود که اندر دماغ بیمار حرارتی عظیم است آن علامتها بد بود و براز کنده و سخت زرد بد باشد
و اثر اندر تب گرم سوزان اطراف سرد بود و درد بسوی پشت باز میدهد و اگر بران جانب که آماس
است بخسبد درد زیادت شود این علامتها ستوده است و اگر اندر آخر ذات الجنب و ذات الرئه

اسهال پدید آید علامت آن بود که جگر ضعیف بود و اگر تنگی نفس و تب و تاسه بدان زایل نشود در روز
چهارم یا پیشتر ازان هلاک شود و اگر اندر اول بیماری اسهال افتد سودمند بود و اگر در حوالی شراسیف
و فروسوی اختلاجی پدید آید علامت حرکت ماده بود و در بیشتر حالها حرکت آن بسوی بالا باشد و بیم
سرسام و اختلاط عقل بود بسبب مشارکت حجاب با دماغ و اگر آماسی و خراجی که از ماده ذات الجنب بر
ظاهر تن پدید آمده بود بیکبار باز گردد بی آنکه تب زایل شود یا نفثی نیکو و تمام دلیل آن بود که ماده به
پس باز گشت و هلاک او نزدیکست و نفث خام و لزج سرخ سیاه و تیره و اندک دیر ادیر سخت بد بود
و اسباب نزدیکی و دیری و کمی نفث چهار نوع است یکی آنکه ماده اندک بود دوم آنکه اگرچه ماده بسیار بود خشک
و لزج و عسر بود سیوم آنکه آلت درد مند بود چهارم آنکه قوت ضعیف بود پس هرگاه که نفث اندک بود
تامل باید کرد تا ازین اسباب کدام یابد اعتماد بران کند و بسیار باشد که بسبب خشکی و لزجی ماده در قصبهای
شش باند سده تولد کند و دم زدن دشوار گردد و هوای دم زدن دو ناک تیره و سوخته بدل و شش آید و
باز ماند و تب بدان جهت تیزتر شود و بسبب تیزی نفس متواتر شود و بسبب تواتر نفث ماده دشوارتر
و عسرتر و لزجتر شود و از لزوجت سده میفزاید و از حرارت تواتر نفث لزوجه میفزاید و نوعی ذات الجنب
که دم زدن آسان باشد و نفث نیز بآسانی بر آید لیکن درد بسوی پشت بیرون میدهد و این درد پشت بدان
ماند که بچوب زده باشند با اول خون و ریم بکشد و اندکی باشد که چارده روز بکشد و بیشتری اگر از هفتم در
گذرد سلامت بود و نوعی دیگر هست که میان هر دو کتف سرخ گردد و کتفها سرخ و گرم شود و خداوند علت نشسته
نتواند بود و اگر شکم او گرم شود و اجابت کند زود هلاک شود و اگر روز هفتم بگذرد بر بهی رستگاری خال
باشد که نفث بسیار گوناگون بر آید و درد سخت شود روز سیوم بمیرد یا برهد و نوعی دیگر هست که با تمددی
و دردی بود و با ضربان و از چنبر گردن تا ساق و دلیل صافی باشد نفث نبود براق باشد این نوع نیز سخت
بد بود و علامت آن بود که ماده روی ببالا دارد و اعراض برسام پدید خواهد آمد و اگر از روز هفتم در گذرد
برهد و باید دانست که اندر ذات الجنب بعضی زودتر پاک شود و بعضی دیرتر و هرچه ماده کمتر و گرمتر بود
زود پخته شود و زودتر پاک شود خاصه اگر مزاج و قوت و فصل سال و عمر مساعد بود اما آنچه سخت زود

خواهد پخت و زود پاک خواهد شد آن روز نخست رطوبتی رقیق بر آمدن گیرد و امید آن پدید آید که روز چهارم
پخته خواهد شد و آن روز که نشان پختگی پدید آید تا هفت روز پاک شود و اگر آن رطوبت که یاد کرده آمد
روز نخست بر آمدن آغاز نکند لیکن پیش از روز چهارم یا روز چهارم بر آمدن آغاز کند امید بود که روز هفتم
آغاز کند و اثر پختگی پدید آید چارده روز پاک شود و اگر درین مدت پاک نشود ریم کند و سبب پاک
ناشدن درین مدت بسیاری ماده و ضعیفی قوت و اگر تا روز هفتم پخته نشود یا هیچ رطوبتی و نفثی پدید
نیاید بباید دانست که علت دراز خواهد بود مدتی دراز باید تا پخته و پاک شود و پختن و پاک شدن آن تا
مدت چهل روز یا شصت روز باشد و قوت بیمار چندین روز پای نتواند داشت و پیش ازان ضعیف گردد و
بیشتر در چارده هم هلاک شوند پس اگر قوت قوی بود و شهوت معتدل و خواب و دم زدن نیز همه بسلامت
باشد و دلیل نیز خوب بود علت دراز گردد و با آخر ریم کند و هرچه ریم کند احوال آن بود که در باب سل و ذات
الرئه یاد کرده آمده است در جمله پاک شدن دیرترین از ذات الجنب سهل تا چارده روز بود و اگر تا بیست روز
پاک شدن زودترین از ذات الجنب قوی چهل روز بود تا شصت روز لیکن قوتها این مدت برجای نبود
پس بیشتر ازین مدت هلاک شوند و علامتهای ریم کردن آنست که درد سختتر شود و نفس تنگتر و تب سوزان‌تر
و قوت ضعیفتر و زبان درشت و دهان خشک و شهوت باطل گردد و بیخوابی و سختی پهشانه کفتن پدید آید و
گرانی پهلو زیادت شود و نزدیک گشادن نبض عریض گردد و تبی سخت گیرد و سخت بلرزاند و بکشاید و گاه باشد
که بسبب سوزانیدن ریم تب سوزان بود و اگر مدت چهل روز پاک نشود باقی قوت ضعیفتر میشود و ریم گاهش
گیرد و بسل باز گردد و هرچند تب گرمتر باشد آماس نشانها ستوده یافته بود اگر پس از آنکه اعراضها پدید
آید سبب آن اعراض در بیشتر حالها ریم کردن آماس بود و هرگاه که بفصد و نفث و اسهال و درد و اعراض دیگر
زایل نشود اگر قوت قوی بود و نشانها سلامت ظاهر بود آماس ریم کند و بذات الرئه باز گردد نخست غشی
افتد و رخساره سرخ شود و سر انگشتان گرم گردد و آنرا که ذات الجنب ریم کند و بکشاید و ریم اندر فضاء
افتد بیمار چند روز پندارد که بهتر است پس بهتر شود و اگر ریم بسیار بود و قوت ضعیف بود تب گرمتر شود و
با آخر هلاک کند و اگر خداوند ذات الجنب را واجب بود اسهال افتد پهلو را زیادت شود و نفس متواتر گردد و قوت

و هر نفثی که ازان روز که
بر آمدن آغاز کند تا چهل
روز پاک شود و ریم کند

و اگر قوت ضعیف بود و نشانها
بد ظاهر بود زود هلاک شود
و آنرا که بذات الرئه باز
گردد

ضعیف بود نشان غشی بود و اگر تواتر کم ازان بود که ذات الجنب واجب بود از سه بیرون نبود یا سبات آرد یا تشنج
یا آماس دیر پخته شود اما سبب سبات و تشنج بخارها بود که بدماغ بر شود چه اگر ماده تیز بودی و تری غالب
بودی تواتر نفس و تواتر نبض را زیادت نبودی و اگر دماغ ضعیف بود ماده را قبول کند و دفع نتواند کرد اندر
سبات افتد و اگر دماغ قوت آن دارد که ماده را از خویشتن دفع کند تشنج باز گردد و اگر ماده پس غلیظ بود
اشتغال نکند لیکن دیر پخته شود و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی تمام بوده بود ساکن گردد بباید دانست
که ماده بطریق ادرار بول یا بطریق اسهال دفع خواهد شد پس اگر اندر بول و براز اثر آن ظاهر نشود تامل باید
کرد اگر اندر عضلهای شکم و شراسیف حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن باشد که در پیغوله ران یا در ساق آماسی
و خراجی خواهد کرد و اندرین امید سلامت بود و براط اندرین وقت بطریق استفراغ قی بفرماید و اگر تنگی نفس
و تاسه زیادت شود و در پستانها و چنبر گردن حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن بود که ماده بر بالا می شود و
آماس و خراج اندر پس گوش خواهد کرد پس اگر ماده تیز بود و ازین نشانها چیزی پدید نیاید و ماده از
دماغ دفع نشود سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند معالجات بباید دانست که علاج ذات الجنب خونی
و صفراوی بیکدیگر نزدیکست لیکن اگر خون غالب بود نخست رگ باسلیق باید زد و روز نخست که هنوز ماده
در حرکت باشد و قرار ناگرفته از جانب مخالف باید زد یعنی ازان دست که مقابل علت باشد تا ماده را از آن سوی
دیگر کشد و اگر یک شبانروز گذشته بود و ماده قرار گرفته ازان دست باید زد که علت سوی او بود و اگر قوت
بیماری قوی بود خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد از بهر آنکه خون سیاه در حوالی آن آماس
باشد و ماده مولد گرفته اگر خواهند که قوت را نگاه دارند بدو دفعه یا به سه دفعه بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود
نخست تدبیر اسهال صفرا باید کرد بمطبوخ خیارچنبر یا بحقنه نرم و بعضی طبیبان اندک موافقت کرده اند که اگر
چه ماده علت صفرا بود صواب آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن ایمن‌تر از مسهل دادن است
چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط را بجنباند و اضطرابی تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد نگاه
کنند اگر درد سخت با استخوان سینه و چنبر گردن می پیوندد رگ زدن صوابتر و اگر بشراسیف فرو میدهد
مسهل دادن صوابتر بود از بهر آنکه رگ باسلیق ازین موضع خون کمتر میکشد و روز نخست و دوم و سیوم

از استفراغ فارغ شدن شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر دادن با آب آمیخته و جلاب رقیق دهند
واگر تشنگی غالب بود آب خربزه هندی و سکنجبین که بس ترش نباشد با آب آمیخته یا آب خربزه هندی
صواب بود و از پس استفراغ هر بامداد خربزه هندی و بنفشه پرورده اندر جلاب رقیق کداز ند و روغن
بادام بر افکنند و بدهند و کشکاب دهند و در کشکاب عناب و سپستان و بنفشه پزند و با شکر و روغن بادام
دهند صفت شرابی که هر بامداد بدهند بگیرند بنفشه تازه نیمن آبی شیرین ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی بازده
درم اسبغول دو درم همه را بکوبند و اندر پنجمن آب ترکنند پس بآتش نرم بجوشند تا بنیمه باز آید و پالایند
و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و نزدیک من اولیتر آنست که این اخلاط بی کثیرا و بی اسبغول پزند و اسبغول را
جداگانه لعاب بگیرند و کثیرا جداگانه بکوبند چون دیگر اخلاط را کوفته و پالوده شکر بر افکنند و کف بردارند و لعاب
اسبغول باوی بیامیزند و کثیرا اندروی پراکنند تا باوی بیامیزد و بقوام آید از بهر آنکه کثیرا و لعاب اسبغول
دشوار پالوده شود و اگر تخم آبی را و تخم خطمی را چنین جداگانه لعاب بگیرند پس باوی بیامیزند چون لعاب
اسبغول صواب بود شربتی هر بامداد پنج درم با چهار درم روغن بامداد صفت شرابی دیگر بگیرند آب انار
شیرین یکمن نی شکر یکمن هر دو را بیامیزند تا بنیمه باز آید و یکمن شکر بر افکنند همچون شراب دیگر بکار دارند
صفت شرابی دیگر بگیرند بنفشه خشک سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده
سی عدد تخم خطمی و اسبغول و تخم آبی و کثیرا از هر یکی ده درم فلوس خیار شنبر پاک کرده پست درم شکر طبرزد نیمن
بپزند مانند شراب دیگر شربت پنج درم با روغن بادام صفت مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان
پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین سی درم بپزند چنانچه رسم است و بپالایند
و بدهند و اگر خواهند که قویتر باشد سه درم لسان الثور یا پنج درم درین مطبوخ زیادت کنند و اگر صفرا
غالب بود دو درم بیخ سوس مقشر هم اندرین مطبوخ زیادت کنند و سه درم تربد تراشیده و نیم کوفته و اولیتر
آن بود که بیخ سوس و تربد اندرو مسهل کنند که پس از آن دهند نفثی بدید آمده بود و اگر بیمار مسهل کاره بود
سه درم لسان الثور کوفته و بیخته در جلاب کنند و بدهند روز چهارم اگر نفثی بدید آمده بود اندرین شرابها — وازپس ص
که پیش ازین یاد کرده آمد پرسیاوشان و بیخ سوس مقشر زیادت کنند از هر یکی دو درم و حقنه از بنفشه

وبابونه

وبابونه و انجیر و سپستان و تخم خطمی و خستک و شکر سرخ کرباپید سازند و روغن شیره بر افکنند و نمک خیر
مقداری و بعوض آب جلاب دهند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب آمیخته و لعوقها و تدبیرها بر اننده و پاک
کننده که در باب ذات الریه یاد کرده آمد بکار بندند و درین باب بکار دارند صفت ضمادی که ماده را بپزاند و درد
را بنشاند بگیرند بنفشه و خطمی از هر یکی یکجزو و آرد جو دو جزو و آرد باقلی یکجزو و بابونه یکجزو همه را با موم و روغن
بنفشه بپزند چنانچه رسم است و اگر حاجت بتحلیل بیشتر باشد تخم کتان زیادت کنند و بپخته ببرشند و اگر حرارت
کمتر بود بجای روغن بنفشه روغن سوسن کنند یا روغن نرجس و اگر حرارت قوی بود بعوض تخم کتان و بپخته
برگ نیلوفر و گل سفید کدو زیادت کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش — بر موضع ص
چون عصیده کنند و گرد نهند درد را بنشاند و ماده را بپزاند و تکمید با سفنج تر کرده کنند کر آب گرم و اگر روغن
زیت با آب گرم بیامیزند پزاننده تر و درد نشاننده تر بود و پیه بط و پیه مرغ و فربهی گوشت گوسفند
در زوفا تر همه را در هم گداخته طلی کردن نافع بود و هر گاه که بینند که ضماد و تکمید درد نمی نشاند و زیادت می کند
ببایدانست که آماس ریم خواهد و تن ممتلی است و باستفراغ حاجت است خاصه بفصد و هر گاه که فصد کرده باشند
و مسهل داده اعراض ساکن نشود ببایدانست که آماس ریم خواهد کرد دیگر باره فصد نباید کردن از بهر آنکه اگر
دیگر باره فصد کرده شود قوت ضعیف گردد و مدد حرارت خون گسسته شود و آماس خام بماند و رنج زیادت
شود و اگر بی آنکه فصد کرده شود ماده پخته گردد و نفثی نیک بدید آید پس اگر اندروی قوت او را ضعیفی باشد
فصد نشاید کرد و اگر با استفراغ حاجت آید حقنه صواب بود و اگر قوت بیمار برجای بود و از پس فصد غشی
افتد نفس تنگ شود نشان آن بود که بدین فصد ماده علت کمتر نشده است تدبیر حقنه باید کرد و بسیار بار
که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت می افتد و از فصد بی نیاز کند و هر گاه که بینند که ماده پخته شد جهد باید کرد
تا پیش از آنکه ریم گردد بنفث پاک شود و آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه کر با عسل دهند و بران پهلو خفتن
بیمار را یاری دهد بر نفث و سینه و پهلوها را پاک کند و جالینوس اندر ابتداء این علت دیاقوذا فرموده است
تا ماده را ساکن کند و بپزاند و بیمار را خواب آرد و شیخ رئیس دیاقوذا کسانی را باید داد که خواب نمی یابند
و آنرا که خواب می یابد نشاید از بهر آنکه ممکن است که ماده غلیظ گردد و نفث دشوار شود و نیز ممکن است

که شکر یا عسل که باوی پخته باشد مضرت او باز دارد اگر ضرورت باشد دیاقوذا از تخم خشخاش باید ساخت بی پوست
از پس استفراغها و از پس آنکه اعراض علت آهسته شود و نفث بسیار بوده بود و غذا از کشک جو و آرد باقلی
و اسفاناخ و ملوخیا باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی باشد بکشکاب رقیق قناعت باید کرد و اگر ماده ذات الجنب
بلغمی یا سودایی بود فصد نباید کرد لیکن حقنه و ضمادها پزاننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای آب ماء العسل
باید داد و آب گرم جرعه جرعه پیوسته سود دارد اگر هر بامداد یک شربت هم بدین سان بخورد و کشکاب او از کشکابی
کنند که کشک جو و کشک گندم و نخود کرده باشند باید فرمود مقدار یک درم تخم بادیان و پنج درم بیخ سوس اندر
وی پختن و سکنجبین عسلی ممزوج خلط غلیظ را لطیف کند اگر بامداد یک شربت بدهند صواب بود و طعام نخود آب
بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ آمیخته شود و سپوس آب با انگبین کر با پایند و شوربا که اندروی حندقوقا
و کلم و شبت و نخود پخته باشند و حلوا که از جلبه شسته و از باقلی ساخته باشند و روغن بادام کرده بجرع کردن — کرم ص
سودمند بود و مسکه با انگبین پزاننده و پاک کننده است و ماهی شوربا کنند با شبت پخته پزاننده و پاک کننده است
و اگر ماده بس غلیظ و فشرده بود و نفس تنگ شود و نفث باز ایستد زوفا خشک و خردل کوفته در ماء العسل
گرم کرده بدهند مقدار سه درم و گاه بود که تنگی نفس را بدان حاجت افتد که وزن باقلی زنگار با انگبین ببرشند
و بدهند اگر وزن یک باقلی زنگار و چندانچه بسر سه انگشت بردارند نطرون بریان کرده با اندکی روغن زیت
باء العسل گرم کرده ببرشند و بدهند سودمند بود و مقدار یک باقلی انجره با سکنجبین عسلی ممزوج نخرما غرغره
یا آب گرم ممزوج درد را بنشاند و اگر زنجار و غیر آن حلق را و معده را بگزد زرده خایه نیمبرشت بدهند تا رنج
آن باز دارد یا روغن بادام بجرع فرمایند و ضماد آن برگ کرنب و برگ بادیان پخته سازند یا از بابونه و اکلیل
الملک و روغن سوسن یا سمین و ناقه را از دود و از باد و از آفتاب و از طعام بسیار و از جماع حذر باید کرد

کفتار هشتم در بیان کردن احوال بیماریهاء دل و معالجات ان و این گفتار
شش باب است باب نخستین در یاد کردن آنکه بیماریها
دل چند نوع است و طریق علاج آن بر وجه کلی باب دوم
در یاد کردن خفقان کران سوء المزاج گرم خیزد و معالجات آن باب سیوم

در یاد کردن خفقان کران سوء المزاج سرد خیزد و معالجات ان باب چهارم
در یاد کردن خفقان کران سوء المزاج خشک خیزد و معالجات ان باب
پنجم در یاد کردن خفقان کران سوء المزاج سودایی خیزد و ان با ملنخولیا
سودایی و معالجات آن باب ششم در یاد کردن غشی و
ضعف دل و معالجات آن باب نخستین از گفتار هشتم
از کتاب ششم در یاد کردن آنکه بیماریهاء دل چند نوع است و طریق علاج آن
بر وجه کلی باید دانست که آفتها که در دل افتد چهار نوع باشد یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده یا با
ماده دوم انواع آماسها سیوم تفرق الاتصال چهارم بیماریها که بشارکت افتد اما سوء المزاج دل آنچه محکم
باشد علاج پذیر نبود و آنچه محکم نباشد علاج دشوار پذیرد و ماده بیماریهاء دل یا اندر رگهاء دل بود یا در میان
دل و میان غلاف او باشد و آنچه اندر میان دل و میان غلاف او بود رطوبت بیشتر بود یا ماده بادناک و هر گاه
که بسیار گردد غلاف دل را متمکن گرداند و دل را بفشارد و از حرکت انبساط باز دارد و روح راخبه کند و بکشد
و آنچه در رگهاء دل بود سده گویند و سده را بیرون شدن هوای گرم گشته و دود ناک شده و راه اندر آمدن
هوای تازه باز دارد و روح راخبه کند و بکشد و آماس یا در گوهر دل بود یا اندر غلاف او و آماس دل را آماس
شغاف گویند و آماس گوهر دل یا گرم باشد یا سرد و گرم در حال بکشد و سرد نادر افتد و اگر افتد بیشی از یکروز
مهلت ندهد از بهر آنکه آماس از سوء المزاج و سده و تفرق الاتصال بود و از الم خالی نبود و از حرکت
انقباض و انبساط باز دارد و بدین سبب زود هلاک گرداند و آنچه اندر غلاف دل افتد مدتی مهلت دهد
جالینوس میگوید و افوسی بود هر روز لاغر میشد وی را بکشتم و اندر غلاف او آماسی دیدم صلب چند دانه عدس
دانستم که آن لاغری و بدحالی او را از آن آماس بود و هم جالینوس گفت بوزینه داشتم همان حال دیدم و
جالینوس بوزینه بسیار داشتی تا اگر از تشریح اندامها چیزی مشکل شدی یکی را بکشتی و در آن اندام نگاه کردی
از بهر آنکه اندامها بوزینه باندامها مردم می ماند میگوید که این بوزینه لاغر شدن گرفت و هر روز لاغرتر می شد
چون وی را بکشتم آماسی صلب دیدم اندر غلاف دل او چندانکه دانه باقلی دانستم که سبب لاغر شدن او

آن بود و سبب تفرق الاتصال سه نوع بود یکی تفرق الاتصال که از لوازم آماس است دوم آنکه لوازم بثره
از جراحت افتد و دمله و قرحه است سیوم آنکه ازین انواع قرحه و بثره هیچ احتمال نکند و گفته اند هرگاه که در گوهر دل بثره پدید
آید از بینی خون سیاه برود و بیمار هلاک شود و جراحت اگر تجویف دل بگذرد در ساعت هلاک شود
اگر نگذرد روز دوم هلاک کند و بیماریها که بمشارکت معده و امعا و رحم و حجاب و شش و بعضی بمشارکت
همه تن اما آنچه بمشارکت همه تن باشد چنان باشد که اندر تبهاء محرقه و غیر آن خفقان و غشی پدید آید و آنچه
بمشارکت دماغ بود افتد چنان باشد که دماغ ضعیف شود و بسبب ضعف او عصبها که عضلهاء سینه بوی پیوست
و از آلت دم زدن است ضعیف گردد و دم زدن از حال طبیعی بگردد و نسیم هواء تازه چندانکه باید بدل نرسد
و هواء دودناک از دل پاک بیرون نشود و بدین سبب سوء المزاج دل و خفقان و غشی تولد کند و آنچه بمشارکت
جگر افتد پنج گونه است یکی آنکه جگر ضعیف شود و بدان سبب از طعام که خورده شود غذا تمام و خونی پاکیزه
حاصل نشود و نصیبی که دل را از غذا باید باندازه غذا بدو می نرسد ضعیفی و بی قوتی پدید آید دوم آنکه
اندر جگر خونی سودایی تولد کند و بدان سبب غذا دماغ و دیگر اندامها سودایی شود و از دماغ بطریق شریانها
بدل باز آید و اندیشها و غمها تولد کند سیوم آنکه اندر جگر خونی بلغمی تولد کند و هم بدین طریق بدماغ رسد
و از دماغ بدل باز آید و کسلانی و بی نشاطی و فراموشکاری و کند فهمی تولد کند چهارم آنکه جگر خون گرم
یا سرد بدل میفرستد و از آن خون سوء المزاج تولد میکند پنجم آنکه اندر جگر آماسی افتد گرم یا سرد و بسبب
غشاها ... یکدیگر رنجی بغشاء دل باز دهد و آنچه بمشارکت فم معده خلطی بد بیخ و بسبب نزدیکی و
همسایگی پیچ آن بدل باز دهد و خفقان و غشی آرد دوم آنکه بسبب حرکت خلط بد که بقی بر املا کرده
خفقان و غشی پدید آید سیوم آنکه از معده درد خیزد و بسبب همسایگی درد بدل باز دهد و بسیار
که بکشد و آنچه بمشارکت حجاب و گاه شش و غیر آن تولد کند چنان بود که ماده ذات الریه و ذات الجنب که ماده
خناق اشتغال کند و بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد سوم آنکه باشد که روح را خبه کند و بکشد
و آنچه بمشارکت روده ها افتد چنان باشد که اندر روده ها حب القرع بود و یا کرمهاء دراز و مجاز ایشان از دماغ
و دل برآید و خفقان و ضعف آرد و آنچه بمشارکت رحم افتد چنان بود که بسبب رگی که رحم را با دماغ است

افتد سه گونه بود یکی آنکه اندر فم معده ص

بخارها بدماغ برآید و اندیشهاء بد و وسواس از دماغ بطریق شریانها بدل باز دهد و خفقان و غشی آرد
و خفقان علتی است که از انواع سوء المزاج افتد و هرگاه که اسباب قوی گردد بعضی مردم ربو را که بپارسی
تنگی دم زدن گویند خفقان نام نهند و فرق میان هر دو آنست که ربو دم زدنی باشد پیوسته و کوتاه و
بشتاب چنانچه دم زدن کسی که بدوید باشد و خفقان طپیدن دل بود طپیدنی که با اختلاج ماند و اختلاج
جستن اندامها باشد و عوام آنرا پریدن اندام گویند و بسیار بود که بسبب خفقان لطافت حس دل باطل شود و زود
پدید آید و زود ساکن شود و بی سببی قوی پدید آید و بی علاج قوی زایل شود و گاه باشد که اگر شربتی آب سرد
باز خورد و در روی اثر کند خفقان پدید آید و اسباب غشی دو نوع است یکی تحلیل روح دوم خبه شدن
روح و اسباب تحلیل شدن روح سه نوع است یکی استفراغ بسیار بقی یا باسهال یا برفتن خون بسیار
از رگ یا از جراحتی یا بوجهی دیگر چون طمث و رعاف و نفاس و گشاده شدن رگهاء بواسیر دوم شادی بافراط
چون لذت مجامعت یافته شود و هرگاه که شادی و لذت بافراط و ناگاه بود دل پیش از آن گشاده شود
که عادت است و روح بدان سبب تمدد پذیرد و دل همچنان باز شده بماند و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد
و اندران غشی هلاک شود سیوم دردی عظیم چون درد قولنج و غیر آن پدید آید و طبیعت روح را بجنباند
و از جهت دفع الم قوت روح را بدان موضع فرستد و دل بدان سبب سرد شود و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد
و اندران غشی هلاک شود و اسباب خبه شدن روح دو نوع است یکی امتلا با فراطست خاصه از شراب
امتلا بافراط و حرارت غریزی و روح را خبه کند و فرو میراند دوم آنکه غمی یا ترسی بافراط پدید آید که دل
بدان سبب فراز هم آید و روح خبه گردد و هلاک شود و این معنی اندر کتاب دوم بشرح یاد کرده آمده است
اندر باب نوزدهم از جزو دوم از گفتار نهم و انواع آفتها و بیماریها که دل را افتد اینست که یاد کرده آمد و
طریق علاج او اینست که یاد کرده آید و باید دانست از بهر آنکه دل شریفتر از همه اندامهاست علاج او
باحتیاط تر از همه علاج اندامها باید چه در استفراغ و چه در تبدیل مزاج و بیماریهاء امتلایی که دل را افتد
بیشتر سده بود که منفذها دل بسته دارد و بعضی بخاری غلیظ باشد که از عضوی دیگر بدو میرسد و از
جهت سده امتلایی رگ باسلیق باید زد از دست راست و از جهت سده بخاری باسلیق باید زد از دست چپ

و در جمله حالها استفراغ بفصد بی خطرترست از بهر آنکه اندر فصد حاجت نیست بدارو که قوت او بدل
رسد و احتیاط باید کردن اندر وی و احتیاط اندر وی پیش از آن نیست که قوت نگاه دارند و یکبار
خون بسیار بیرون نکنند و دیگر علاجها باحتیاط باید کرد و هر دارویی که بکار دارند معجون که مزاج را بدل
کند و چه دارو که استفراغ کند هیچ خالی نباید از داروها که بدل مخصوص است و روح را قوت دهد از بهر
آنکه داروهاء مسهل ضد اخلاط تن است بدین سبب دارو که غرض از وی پاک کردن خلطی بود از دل
آمیخته باید بداروها که بدل مخصوص است تا قوت داروهاء دیگر بدل رساند و روح را برافروزاند و داروی
که از وی غرض تبدیل مزاج باشد هم ازین داروها که بدل مخصوص است با وی باید آمیخت از بهر دو کار
یکی آنکه تا قوت داروهاء دیگر بدل رساند دوم آنکه اگر مزاج گرمست و بداروهاء سرد علاج می باید کرد
همه یکبار سردی نشاید داد از بهر آنکه دل معدن روح است و گوهر او گرمست و گرمی او اصلی و غریزی است
و گرمی غریب نیست و بسبب سوء المزاج غریب تحلیل پذیرد و اندک شود و باشد که بوزد و دودناک و تیره شود
و با این همه اگر داروهاء سرد افراط کرده آید بیم بود که باقی روح دل فرو میراند پس صواب آنست که داروهاء گرم
که بدل مخصوص است با داروهاء سرد بیامیزند و بدین سبب که پیشینیان اقراص کافور که از بهر سوء المزاج دل
ساخته اند بی زعفران نیست و آنچه از بهر استفراغ ساخته اند بی زعفرانی نیست از بهر آنکه دانسته اند که
آفریدگار تبارک و تعالی راسخ حکمت الهی گردانده است و بر نگاه داشتن مصالح تن گماشته و هرگاه که
طبیعت قوی بود بر معینی حکمت رود چنانکه قوت زعفران مثلا که اندر اقراص کافور باشد جدا گانه کند و آنرا
گانه بروح رساند تا روح بدان برافروزد و قوت گیرد و قوت کافور و غیر آن بگوهر دل رساند تا مزاج گرم او باعتدال
باز آید بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی و اگر طبیعت قوی نباشد هیچ علاج سودمند نبود و اندرین ترکیب فایده
دیگر هست و آن آنست که داروهاء سرد گزاینده نباشد و قوت آن بدل تواند رسید بدین سبب حاجت افتد
بدانچه او را با داروهاء گرم که با دل خاصیت و آشنایی دارد بیامیزند تا قوت آنرا بدرقه بود که بدل رساند و
داروها که دل را سود دارد بسیارست لکن آنچه با وی خاصه آشنایی دارد اینست که یاد کرده آید آنچه
باعتدال نزدیکست یاقوتست و پیروزه و زر و سیم و لسان الثور و آنچه گرمست درونج است و جدوار و

لسان الثور یا چیزی که مانند او بود ص

مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و بهمن سرخ و بهمن سفید و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او
و بادروج و تخم او و شاهسفرم و تخم او و فرنجمشک و تخم او و برگ او و ترنج و پوست او و قاقله و کبابه و ساذج هندی
و دارچینی و آنچه سردست مروارید است و کهربا و بسد و کافور و صندلین و طباشیر و گل مختوم و سیب و سماق و
ترشه و ترنج و کشنیز تر و تخم او و این جمله داروهاست که بدل تعلق دارد باب دوم

از گفتار هشتم از کتاب ششم در یاد کردن خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد و معالجات آن

باید دانست که اسباب سوء المزاج گرم که دل را افتد پنج نوع است یکی اعراض نفسانی است
چون خشم و اندیشهاء بسیار در کارها دوم تنگی نفس و گرفتگی منفذ نسیم هواء تازه که بدل رسد سیوم
در گرمابه گرم و هواء گرم درنگ بسیار کردن چهارم پیوسته طعامها و شرابهاء گرم خوردن خاصه اگر تشنه بود
و آب سرد کمتر یابد پنجم پیوسته بوی داروها و عطرهاء گرم بخود نزدیک داشتن علامتها علامت خفقان
گرم آنست که با تشنگی و سوزش بود و از هواء گرم و از گرمابه و نزدیکی آتش تیز شود و از هواء سرد و
خنک راحت یابد و گاه باشد که خفقان گرم با تب بود و اسبابی که یاد کرده آمد در پیش افتاده بود معالجات
آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست یکبار باسلیق زنند و شربتها و بویهاء خنک بکار دارند و هواء خانه خنک کنند
چنانچه معلومست و بر سینه ضمادها صندل و کافوری نهند و پیراهن مصندل پوشند و شراب صندل و کافور
و اقراص کافور و گلاب بکار دارند صفت ضماد صندل بگیرند صندل سفید و بگلاب بسایند و اندکی سرکه
خوشبوی بچکانند و کافور بروی مالند و با آب سیب ترش و آب آبی بیامیزند و دستارچه کتان بدان
تر کنند و بر دل نهند و آب آهنگران با گلاب آمیخته اندر ضمادها بکار دارند سودمند بود صفت پیراهن مصندل
بگیرند صندل سفید و بگلاب بسایند و کافور در وی مالند و پیراهن توزی بدان تر کنند و بهوای خوش خشک
کنند و هر وقت اندکی گلاب برین پیراهن پاشند و در پوشند و اگر دستارچه توزی بدان تر کنند و بر
روی بالین او گسترانند نیز سخت صواب بود صفت شراب صندل بگیرند صندل سفید سوده کرده و کوفته ده درم
سی درم کشنیز خشک کوفته بجوشانند اندر صد درم آب غوره و پانزده درم سرکه و یکمن آب تر کنند یکشبانروز
روز دیگر آنرا بپزند باتش نرم تا بهر آب برود و یک بهر بماند و بدست بمالند پس بخرقه کتان بپالایند و

همچنین مصندل ص

یکمن نبات یا طبرزد بر افکنند و بیلام زعفران اندر خرقه بسته در افکنند و بپزند و کف بردارند و بقوام آرند و خرقهٔ زعفران اندروی بمالند و از وی دور کنند و بنهند تا فاتر شود پس ده درم طباشیر سوده و نیم مثقال کافور و ده درم صندل سوده اندروی بمالند و بیامیزند شربتی پنج درم با شراب سیب کو با آب تخم
خرفه دهند صفت اقراص کافوری بگیرند طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار درم تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو پاک کرده از هر یکی سه درم تخم کوک و تخم کشنیز از هر یکی دو درم و نیم صندل سفید سوده درم سرطان
نهری بریان کرده و رب السوس از هر یکی دو دانگ ترنجبین ده درم کثیرا درمی و نیم همه بکوبند و بلعاب دانهٔ آبی بسرشند
و اقراص کنند نافع بود صفت شرابی که تشنگی و حرارت بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب
خرما هندی و آب ترشی ترنج و آب غوره از هر یکی راستا راست شکر بر نهند و بمقدار آبها بپزند و بقوام آرند
صفت سفوفی که دل گرم را سودمند بود بگیرند گل سرخ و طباشیر از هر یکی یکدرم کشنیز خشک دو درم کافور نیم
دانگ شربت یکمثقال اندر آب سیب دهند صفت سفوفی دیگر بگیرند مروارید و کهربا و بسد و لسان الثور
و گل مختوم و شب یمانی از هر یکی یکمثقال شکر طبرزد هفت مثقال شربت دو مثقال با شراب سیب کو با شراب
انار دهند و اگر بجز از فصد با ستفراغی دیگر حاجت آید مطبوخ هلیله دهند و اگر بلیر آب دهند اولیتر بود
و اگر حرارت زیادت شود و ترسند که آماسی یا بثره تولد کند بدار و هاء خنک تر حاجت آید چون افیون و تخم
لفاح علاج کنند بگیرند افیون نیم دانگ تخم لفاح دانگی نیم کافور یکطسوج مشک و زعفران از هر یکی طسوجی
ترکیب کنند و بدهند و ترتیب شربتها دادن برین گونه باید داد بامداد شراب سیب کو شراب ترنج با اقراص کافور
دهند و اگر خواهند اقراص کافور اندر آب انار یا آب تخم خرفه یا آب خیار دهند روا باشد و کشکاب
بجای این آبها دادن روا بود و بوقت خواب شربتی ازین سفوفها که یاد کرده آمد با آب انار دهند و اگر بیمار
سفوف را کاره بود گل ارمنی با آب انار و لعاب اسبغول بدهند و اگر تب بود بجای این آبها دوغ گاو
سودمند بود و طعام ماهی تازه خوردن بسر که پخته و مصوص و اقسرد و مزوره ریواج و انار دانگ و غوره دهند
و نان با شراب سیب دادن و نان اندر گلاب و شراب ریحانی بهم آمیخته ترید کردن و آب ترشی ترنج و
آب لیمو با گلاب آمیخته و بشکر ترشی آن شکسته و سرد کرده سود دارد و اگر قوت ضعیف بود و بیم بود که

وتخم خرفه

غذاها
حرارت غریزی با این شربتهای خنک پای ندارد اندکی کبابه و قاقله و پوست ترنج و مانند آن چیزی با آن
شربتهای خنک بیامیزند و لسان الثور و آب او سخت نافع بود و دلیری کردن و بدل دادن آن آب باک نیست
و تحویل کردن بهواء خنک بهترین علاجی است محمد زکریا رحمه الله میگوید اگر خداوند خفقان بشهری
گرم مقام سازد عمر او کوتاه گردد و میگوید بسیار کرا من دیدم از خداوند خفقان گرم هم بکمتر از پنجاه سالگی
مردند و هیچکس را ندیدم که به پیری رسید باب سیوم از گفتار
هشتم از کتاب ششم در یاد کردن خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد و معالجات
آن باید دانست که اسباب خفقان سرد که از سوء المزاج سرد خیزد ضد اسباب سوء المزاج گرم بود و علامتها
رنگ روی خداوند سوء المزاج سرد بسپیدی و کبودی گراید همچون رنگ ارزیز و کسلانی و دیر کاری پدید آید
و تشنگی کمتر بود و از هواء گرم و بوی عطر گرم راحت یابد معالجات آنرا که علت محکم بود شراب صرف
ریحانی مقدار اندکی موافق بود و بوی مشک و عود خام و عنبر سودمند بود و غالیه بر سینه طلی کردن و روغن
ناردین مالیدن و میبه با اخلاط و دواء المسک دادن خفقان سرد را زایل کند صفت ضمادی که خفقان
سرد را زایل کند بگیرند قسط و سنبل و سعد و دارچینی و سک همه را بکوبند و با آب مورد بسرشند و بشراب
ریحانی بر دل نهند صفت میبه بگیرند آبی پاک کرده از بیرون و اندرون بکوبند و آب او بکشند و یکشب بنهند تا
صافی شود و دیگر روز بپالایند و ثقل آبی اندر شراب کهن تر کنند یکشب و دیگر روز بجوشانند و بمالند و بپالایند
یکمن ازین شراب و یکمن از آن آب آبی پالوده بهم بیامیزند و نیم من انگبین بر نهند و سنبل و دارچینی و قرنفل
و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یکی یکدرم عود هندی نیم درم زعفران چهار دانگ همه را نیم کوفته اندر خرقه
بندند فراخ و اندرین شراب افکنند و میزنند و آنرا هر ساعت بمالند چون شراب تمام پخته شود و بقوام آید
این خرقه از وی جدا کنند و بفشارند و دانگی مشک سوده بر وی افکنند و بیامیزند و گوارش عنبر که اندر
باب علاج معده یاد کرده آید سودمند بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس نافع بود صفت سفوفی که
خفقان سرد را سودمند بود بگیرند کهربا و جند بیدستر از هر یکی یکدرم پوست ترنج نیم درم تخم فرنجمشک نیم درم
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بدهند صفت سفوفی دیگر بگیرند نعنع و کهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند

بسد و خربوا از هر یکی سه درم قرنفل دو درم شربتی با شراب سیب کو با شراب انگوری کو بامیه و ریاضت
باید فرمود و طعامها او همچون طعامهاء خداوند صداع سرد بود با دارچینی و ابزارهای گرم سازند چون زیره
و کرویا و نانخواه و گوشت گنجشک و کبوتر بچه بریانی موافق بود اگر سوء المزاج سرد با تری بود علامت وی
آنست که خداوند علت پندارد که دل او در میان آب نهاده است و خفقان بر سان آن بود که گویی بچه
در آب افتد و بطپد علاج وی آنست که نخست استفراغ کند بحب اسطمخیقون و کب کرده با ایارج فیقرا
و اگر بحب قوقایا با ایارج فیقرا بگیرند یک مثقال و یکدرم افیتمون سوده با سکنجبین بسرشند و بدهند سودمند
بود و اگر رطوبت بسیار بود ایارج لوغاذیا و تیادریطوس موافق بود و اگر کسی را قی کردن آسان بود قی فرمایند
و از پس استفراغ دواء المسک و حلو و مفرحهای گرم باید داد صفت دواء المسک مر بگیرند افسنتین رومی و حب
و ریوند از هر یکی شش درم نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هر یکی چهار درم سنبل و ساذج هندی از هر یکی
دو درم جند بیدستر و مشک از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکمثقال
اندر آب لسان الثور معطر بدهند صفت دواء المسک حلو بگیرند زرنباد و درونج از هر یکی یکدرم مروارید
و کهربا و بسد و ابریشم مقرض از هر یکی درمی و نیم بهمن سرخ و سپید و ساذج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل
و جند بیدستر و اشنه از هر یکی چهار دانگ زنجبیل و دارفلفل از هر یکی دو دانگ مشک دانگی و اندر نسخهٔ
چنین دانگی و نیم همه بکوبند و با انگبین شهد آتش نادیده بکار برند صفت مفرح گرم بگیرند کهربا
برگ فرنجمشک و ابریشم خام مقرض و تخم بادرنجبویه از هر یکی دو درم لسان الثور و گل سرخ از هر یکی چهار درم
مروارید بیست درم ساذج هندی یکدرم و نیم سنبل و سلیخه و قاقله و خیربوا و گل سوسن و اسطوخودوس
و افیتمون و زرنباد و درونج و دارچینی از هر یک یکدرم آمله دو درم عود دو درم و نیم بهمن سرخ و سپید
از هر یکی دو دانگ و نیم عنبر و مشک از هر یکی دو دانگ و نیم یاقوت دو درم حجر ارمنی مغسول دو درم زعفران
یکدرم و نیم بسد سه درم همه را بکوبند با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو مثقال بدهند صفت اتریفل دیگر
بگیرند گل سرخ شش مثقال سعد پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هر یکی سه درم قرفه
و زرنب از هر یکی دو درم زعفران و هیل بوا و جوز بوا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بپزند و

و نگاه دارند و یکمن آمله پاک کرده اندر شیر خویسانند دو شبانروز و بعد از آن بآب بشویند آن مقدار که
رنگ شیر زایل شود و اندر پنجمن آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بدست بمالند و بپالایند و یکمن انگبین
مصفی یا پانید بر افکنند و بقوام آرند و داروها کوفته بدان بسرشند و نگاه دارند شربتی دو درم این داروها
آزموده است دل را قوت دهنده است و دهن خوشبوی کند و رنگ روی را تازه و برافروخته و صافی کند و
و بوی عرق خوش کند پیش از طعام و بعد از طعام بدهند صفت سفوفی که خداوند خفقان سرد و تر سود دارد
بگیرند نعنع و کهربا بریان کرده و بسد بریان کرده و شب یمانی بریان کرده و سعد از هر یکی سه درم زرناوند مدحرج
و درونج از هر یکی [illegible] درم مشک دانگی سنبل و مروارید از هر یکی یکدرم شکر بیست درم شربت سه درم اندر
شراب افسنتین بکار برند صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ پانزده درم سنبل
دو درم تربد سفید تراشیده نیم کوفته دو درم جمله اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید بپالایند و هر بامداد
بیست درم گرم کنند و سفوف باوی بدهند شربتها و دیگر که یاد کرده آمده است بحسب مشاهده تصرف
میکنند باب چهارم از گفتار هشتم از کتاب ششم
در یاد کردن خفقان که از سوء المزاج خشک خیزد و معالجات آن باید دانست که
خفقانی که از سوء المزاج خشک تولد کند از دو بیرون نبود یا گرم و خشک بود یا سرد و خشک و احوال خداوند
گرم و خشک همچون احوال خداوند دق بود و علاج علاج دق است آمیخته با علاج خفقانی که از سوء المزاج گرم
خیزد چنانچه اندر باب دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و احوال خداوند سرد و خشک همچون حال بیماری
که آن را دق الشیخوخه بود و علاج او معانی باشد بجهت و هم اندر کتاب پنجم یاد کرده آمده است باب
پنجم از گفتار هشتم از کتاب ششم در یاد کردن خفقان که از سوء المزاج سوداوی
خیزد و از بر آمدن بخار سودا و معالجات آن باید دانست که احوال خداوند این علت همچون
احوال خداوند مالیخولیا بود معالجات آنا اگر تولد سودا از بلغم [illegible] بود نخست مسهلها باید دادن بدین نسخه
بگیرند تربد و افیتمون و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله کابلی از هر یکی یکجزو ایارج فیقرا و هلیله کابلی از هر یکی
یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو همه را بکوبند و حب کنند شربتی از [illegible] درم تا سه درم نافع بود صفت حبی دیگر

نیم ص

بکیرند تربد و افیتمون از هر یکی یک درم شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی مغسول از هر یکی دانکی و نیم سقمونیا دانکی
ملح نفطی دانکی خربق سیاه نیم دانک اسطوخودوس دو دانک مقل دانکی حب کنند چنانچه رسم است و اگر تولد
سودا از صفرا افتاده بود استفراغ بدین حب کنند صفت حب بکیرند تربد و افیتمون و سنا مکی و شاهترج از هر
یکی یک جزو و هلیلهٔ هندی یک جزو و دو دانک صبر دو جزو لاجورد مغسول دو بهر از یک جزو مصطکی یک جزو و دو دانک کل سرخ
دو بهر از یک جزو همه را بکوبند و حب کنند باب سیب شیرین شربتی چهار درم و اگر ماده علت سودا محض بود حب
شبیار دهند تا دماغ و نواحی دل پاک کند صفت حب شبیار بکیرند هلیلهٔ کابلی و افیتمون از هر یکی جزوی
ایارج فیقرا جزوی اسطوخودوس دو بهر از یک جزو خربق سیاه از یک جزو و دانکی مصطکی و عود خام و بسفایج
از هر یکی نیم جزو حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول از هر یکی جزوی و دو دانک شحم حنظل یک جزو همه را باب
سیب شیرین بسرشند و حب کنند شربت از یک درم تا یک مثقال بوقت خواب این حب بدهند و بامداد غرغره
فرمایند بسکنجبین که از مرکه کبر سازند صفت مسهلی که ماده سودا را پاک کند بکیرند هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه
از هر یکی یک درم افیتمون و قرنفل از هر یکی نیم درم دواء المسک سه درم همه را بهم بسرشند و سه روز بنهند
تا مخمر شود پس اندر شراب ریحانی حل کنند و بدهند و در بعضی نسخها بجای قرنفل دانکی نیم حجر ارمنی مغسول
آورده اند صفت حبی دیگر ایارج فیقرا و افیتمون و اسطوخودوس از هر یکی نیم درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد
مغسول از هر یکی دانکی و نیم عود هندی و نعنع و مصطکی از هر یکی دانکی و نیم شحم حنظل و غاریقون و ملح
نفطی از هر یکی دانکی و نیم خربق سیاه طسوجی سقمونیا نیم دانک جمله یک شربت است صفت سفوفی بکیرند
هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و آمله و تخم فرنجمشک و تخم بادرنجبویه و لسان الثور و اسطوخودوس و افیتمون و
کل ارمنی و عود هندی و سعد و قرنفل و کشنیز خشک از هر یکی سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق
و حجر ارمنی مغسول از هر یکی یک درم و نیم تخم خرفه و مغز دانه کدو از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و ببیزند شربتی
یک مثقال اندر آب بادرنجبویه یا اندر شراب سیب و شراب لسان الثور اندرین علت سودمند بود صفت
بکیرند لسان الثور خشک سی درم برگ بادرنجبویه پنج درم سنبل و ساذج هندی از هر یکی دو درم شیر آمله چهل
درم همه را اندر سه آب بپزند تا یکمن باز آید و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند بیست درم با کلاب یا باب

شراب

سیب شیرین صفت دواء المسک که خداوندان این علت را سودمند بود بکیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و سنبل
و مسک و کبابه و جوزبوا و خیربوا و قاقله کبار و سعد و پوست ترنج و عود خام و زعفران و دار فلفل و تخم بادرنجبویه
و تخم فرنجمشک و مرزنجوش و زنجبیل از هر یکی پنج درم کهربا و بسد و ابریشم خام و ساذج هندی و درونج و زرنباد
از هر یکی پنج درم و دو مثقال مشک همه را بکوبند و ببیزند و هلیلهٔ کابلی مقشر ده استار اندر یکمن آب تر کنند
و یک شبانروز بنهند و دیگر روز بپزند تا دو بهر آب برود و پالایند و یکمن و نیم انگبین مصفی بر افکنند و بقوام
آرند چنانچه رسم است و بنهند تا نیم گرم شود داروها کوفته بدان بسرشند از آن جمله شربت یک مثقال یا دو
مثقال شیرین دهند باب

شرابه

ششم از گفتار هشتم از کتاب ششم

در یاد کردن غشی و ضعف دل و معالجات آن باید دانست که اندر باب نخستین ازین گفتار
یاد کرده آمده است هر گاه که اسباب ضعف دل قوی کردد همان اسباب بعینه اسباب غشی باشد علامتها آنجا
که سبب غشی امتلا باشد رگها فشارده بود و نبض قوی باشد لکن سبب امتلا با گرانی و دیری بود و آنجا که سبب تحلیل روح
باشد نبض ضعیف و صغیر بود و بطی باشد و آنرا که غشی بتدریج افتد نخست نبض صغیر شدن گیرد و رنگ روی زرد گردد
از بهر آنکه خون از ظاهر باندرون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خیال ظلمتی یا خیال رنگی دیگر
پدید آید و اطراف سرد شود و اندک مایه عرق سرد کند و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز شوند
گرد و آنرا که در غشی رنگ سبز شود و سر و گردن در پیش آویخته شود و سر راست نتواند داشت هر گاه که سر و
گردن او راست کنند باز در پیش افتد در حال بمیرد در جمله باید دانست که غشی قوی را علاج نیست و هر گاه که
از پس اسهال یا از پس رگ زدن یا از پس دردی و جراحتی آن علامتها که یاد کرده آمد چیزی پدید آید
زود بتدارک و نگاه داشتن قوت مشغول باید شد و آنرا که پیش از غشی تاسه و منش گشتن پدید آید
باید دانست که سبب از معده میخیزد و امید علاج پذیرفتن هست اگر از اسباب مشارکت اعضا و علامات
آن و از اسباب سابقه و بادیه چیزی ظاهر نشود باید دانست که سبب از دل خاسته است و زود هلاک شود
و اگر غشی افتد کسی را در میان رگ زدن بی آنکه بسیار خون از و رفته باشد و رگ زدن عادت داشته بود و
هیچ بار غشی نیفتاده بود باید دانست که در تن او ماده بسیاری است و معده او ضعیف است و کسانی باشند

که عادت رگ زدن نداشته باشند و چون رگ زدن آغاز کنند غشی پدید آید از آن غشی نباید ترسید و باید
دانست که در تن او ماده بسیاری است و معدهٔ او ضعیف سبب آنست که رگ زدن عادت نبوده است خاصه
اگر دانند که معده قوی است و اخلاط تن بدان بدی نیست که از حرکت خون غشی تولد کند معالجات
آنرا که سبب غشی سوء المزاج محکم بود او را علاج نیست و آنرا که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار
باشد که علاج پذیرد و طبیب خداوند غشی را یا در حال غشی یابد یا در آن حال که بهش باز آمده بود و اگر
اندر حال غشی یابد بتدبیر باز داشتن سبب مشغول نتواند بود بباید داد ن قوت و مدد دادن روح مشغول
باید بود بچیزهای بوییدنی و بچیزها که بحلق اندر چکانند خداوند مزاج گرم صفرایی را کافور و صندل و کلاب و
خیار و خیار بادرنگ سرد کرده با اندکی مشک همی باید بویانید تا مشک حرارت غریزی مدد کند و کافور و صندل
و کلاب حرارت غریب را تسکین دهد و کلاب در حلق او چکانند و بر سینه و روی او زنند و آب سرد

گرم کرده

با اندکی شراب رقیق کرباماء اللحم آمیخته در حلق چکانیدن صواب بود و چون بیدار شود پر این مصندل و شیا

نند

و طعام مصوص و افشرده و دوغ سرد همی باید داد و خداوند مزاج سرد بوی مشک و غالیه و ند علاج باید
کرد و شراب گرم کرده یا دواء المسک یا مقدار یک طسوج مشک بحلق او در چکانند و فم معده او را بروغنی گرم

چنان

چون روغن ناردین و روغن مصطکی همی مالند و اگر اتفاق افتد که خداوند غشی روزه داشته باشد یا بسببی
دیگر گرسنه بود شراب از وی دور باید داشت از بهر آنکه هر گرا معده تهی باشد و یرا شراب تشنج و اختلاط عقل
آرد علاج او بوی طعامهای خوشبوی باید و اندکی ماء اللحم باید کرد و اگر سبب غشی اسهالی قوی باشد یا سببی
دیگر که او را سردی آورده باشد چون رگ زدن بسیار یا از جراحتی که خون بسیار رفته باشد آب سرد و کلاب
سرد بر سینه و اندام او نشاید ریختن لکن بوی کباب و بوی مرغ بریان کرده و کشنیز خشک بردی مالیده

فم معده را

چنانکه رسم است و بوی سیب و آبی که بر آتش بر افکنند و بوی نان گرم علاج باید کرد و بروغن گرم مالیدن
و ماء اللحم با اندکی شراب رقیق در حلق او چکانیدن تا ماء اللحم بدرقه کند و زود بقعر تن رساند و روح را
مدد کند و اگر غشی از پس هیضه افتد اندکی مشک و سک اندر آب آبی یا با ماء اللحم آمیخته در حلق او چکانند
و چون بهوش باز آید هم ازین ماء اللحم دهند اندک اندک و گل نیشابوری که بوی کافور پرورده باشند

صواب بود و اگر سبب غشی عرق کردن بسیار بود اطراف او را بکلاب و آب سرد می مالند و برگ مورد
خشک کوفته و بیخته و مازو و مانند این بر اندامها بر افکنند تا عرق را باز دارد و قوت را باب آبی و ماء اللحم و
بویهای خوش مدد کنند و اگر در حال غشی فواق و منش گشتن بیفتد یا پیش از آن حال بوده باشد بوی طعام
وی دور باید داشت و جهد باید کرد تا قی کند و پر مرغی بگلو فرو کردن و فم معده را بجنبانیدن و باوازهای
بلند چون آواز طبل و بوق و مانند آن او را بیدار کردن و چیزی که عطسه آرد به بینی او داشتن چون کندش
و مانند آن پس اگر بدین تدبیرها بیدار نشود و عطسه ندهد باید دانست که در وی امید نماند و اگر سبب غشی
دردی چون درد قولنج و مانند آن بود حس او را بفلونیا مدد باید داد پس علاج قولنج کردن و اگر سبب
گزیدن حیوانی زهرناک باشد یا خوردن طعامی زهرناک تریاقها و پادزهرها باید داد و اگر سبب غشی عرضی از
اعراض نفسانی باشد بوی عطرهایی که موافق مزاج او باشد علاج باید کرد و اطراف او را باب سرد و کلاب
سرد مالیدن و فم معده را بروغنی گرم مالیدن و زمانی اندک بینی او گرفته داشتن و باهستگی مالیدن و
کلاب و ماء اللحم در حلق او چکانیدن و باید دانست که جهد کردن تا قی افتد در بیشتر انواع غشی سودمند باشد
لکن اگر در غشی که سبب آن عرق بسیار بود زیان دارد و اطراف مالیدن و گرم داشتن و فم معده را بروغنهای
گرم مالیدن و بیدار داشتن باواز و از سخن گفتن منع کردن سودمند بود و در حال غشی سرما یافته باشد

اکر

یا از شربتهای سرد احشاء او سرد شده بود فلافلی و مانند آن دادن صواب باشد و کسانی را که در فصد یا از
پس آن غشی افتد سبب آن ضعف معده بود و غلبه صفرا پیش از فصد شربتها که معده را قوت دهد و تسکین
صفرا کند باید داد چون شراب انار و رب سیب و رب آبی و رب لیمو و اگر سبب غشی اختناق رحم بود بوی
عطر از وی دور باید داشت و بعلاجهای دیگر مشغول باید بود و بویها که با معده و مزاج او موافق بود بویانیدن

بیماریهای پستان

چون سیر و انگشت غاز و نیز و آنچه بدین ماند تا شفا یابد گفتار نهم در بیان کردن بیماریهای
پستان و معالجات آن و این گفتار ده باب است باب نخستین
در یاد کردن حال شیر و کمی آن باب دوم در یاد کردن بسیاری
شیر باب سیوم در یاد کردن بستن شیر در پستان

باب چهارم در عفن شدن شیر در پستان باب
پنجم در یاد کردن آماس گرم که در پستان بدید آید باب ششم
در یاد کردن اماس سرد که در پستان بدید آید باب هفتم
در یاد کردن غدد که در پستان بدید آید باب هشتم در یاد کردن
دبیله که در پستان بدید آید باب نهم در یاد کردن پستان
که گوشت آن بخورد باب دهم در تیمار کردن پستان بزرگ
شود باب نخستین از گفتار نهم از کتاب ششم

در یاد کردن حال شیر و کمی آن باید دانست که اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگرند
و جایگاه تغیر و تولد صورت هر یک اندامی دیگر است اسباب تولد هر سه یکسانست و اسباب کمی و بیشی هر سه
دو نوعست یکی از جهة اساس ماده اوست و دیگر از جهة مزاج همه تن یا مزاج آن اندام که جایگاه تولد اوست
اما سبب بسیاری شیر و بسیاری منی بسیاری خون است و آنچه از جهة ماده است دو نوعست یکی آنکه هر گاه
که طعام در کمیت و کیفیت معتدل بود از وی خون نیک و تمام تولد کند و هر گاه که بر خلاف این بود از وی خون بد
و اندک تولد کند و هر گاه که بر خلاف این بود مثلا طعامی که در خشکی یا در سردی یا در گرمی یا در تری یا در گرمی و
خشکی یا در سردی و خشکی یا در سردی و تری از اعتدال بیرون بود خون کمتر تولد کند و هر گاه که خون کمتر تولد
کند شیر و خون و منی کمتر بود دوم آنکه از جایی دیگر خون بکلی جانب میل کند و این چنان بود که در عضوی آماسی خونی
بدید آید یا از جانبی دیگر استفراغی افتد و آنچه از جهة مزاج است چنان بود مزاج همه تن یا مزاج پستان در
خشکی یا در تری از اعتدال بیرون باشد و اگر در خشکی یا معتدل بود یا ... و اگر اندر تری یا
معتدل بود ماده بسبب افراط تری از آن بیرون شود که شیر تواند گشت ... پسندیده تولد کند ...
شیر پسندیده از خون صافی تولد کند و شیر ناپسندیده یا از خون صفرایی ... یا از خون بلغمی یا از خون
سودایی اما شیر صفرایی زرد بود و رقیق و گرم بود و بوی و طعم تیز گونه بود و شیر بلغمی سپید و آبناک بود
و اگر با بلغم گرمی غلبه دارد و طعم او شور بود و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی او ترش گراید و شیر سودایی

سطبر باشد و اندک و گاه باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد همچون رشته رشته بیرون
آید و آنچه از خون صافی تولد کند رنگ و قوام او معتدل بود و طعم و بوی او خوش معالجات بر جمله
منی را زیادت کند شیر را همچنان زیادت کند چون تودری سرخ و سفید و تخم خشخاش سفید و پستان بز و
پستان گوسفند و طعامها که میل بگرمی دارد و از وی کیموس نیک تولد کند و نخست نگاه باید کرد تا سبب اندکی
شیر یا سبب تباهی او چیست اگر سبب خوردن طعامهای بد بود و ناموافق از آن باز دارند و چیزهای موافق دهند
و اگر سبب رنج و ریاضت و کاری سخت بود آسایش فرمایند و اگر سبب استفراغ خون بود تدبیر باز داشتن کنند
و اگر سبب نوعی از انواع سوء المزاج بود شربتها و طعامهای بدل کننده فرمایند و اگر در تن خلطی بود تن را از آن
خلط پاک کنند اما مزاج خداوند گرم صفرایی را کشکاب با جلاب آمیخته و شیره تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم
کدو با جلاب آمیخته و مغز سر بره و شیر بز و شیر گاو با شکر و ماهی تازه خورد و گوشت بزغاله و مرغ سمین و حسو
که از کشک جو و شیر تازه پزند و شوربای گوشت بره که در وی لوخیا بستانی و اسفاناخ پخته باشند موافق
بود و خداوند مزاج بلغمی و سودایی را در طعامها گزر و چغندر و شبت و بادیان تر و کرفس همی فرمایند و قلیه
نرگسی با دارچینی و حسو که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند موافق بود و آنرا که شیر او همچون
رشته رشته بیرون آید بنفشه و خطمی و کشک جو در آب بپزند و بر سینه و بر پستانها طلی کنند یا چکانیدن و طعامها
تر آرند و فرمایند صفت شراب معتدل که شیر زیادت کند بگیرند آرد کنجد و آنرا که در شراب انگوری ست
بالتمام حل کنند و بپالایند و آن شراب بدهند و ثفل را ضماد کنند و بر پستان نهند صفت طعام معتدل
بگیرند کشک گندم نیم کوفته سی درم کشک جو نیم کوفته و نخود پوست کنده از هر یک پنج درم برگ سپست تر
پنج درم و اگر برگ ... تخم ... ده درم انجیر خشک ده عدد تودری ده درم همه را با بپزند و هر بامداد مقدار
پنج درم با چهار ... شاخ برگ بادیان تر در مقدار یکمن آب بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید
صد درم شیر تازه ... چنانچه رسم است پنج درم روغن بادام و پنج درم شکر سوده در افکنند
و بدهند صفت شربتی دیگر بگیرند ده درم روغن گاو و کلاخته با یک قدح شراب انگوری بیامیزند و بدهند
ساق لاله با کشک جو بپزند و طبیخ آن با شکر بدهند و ترب و سپوس گندم با شراب بپزند و بپالایند و بدهند و نخود

در شیر تر کنند و یک شب بنهند و بامداد آن شیر با شکر بدهند و ترب و سپوس گندم با شراب بپزند و
بپالایند و بدهند صفت شربتی دیگر بگیرند تخم جزر و تخم بادیان و تخم شلغم و تخم شبت و تخم ترب و تخم گندنا
و تخم کهد بادیان از هر یکی راستار است آرد نخود بریان کرده برابر همه تخمها هر بامداد پنج درم کوفته و بیخته با
پنج استار شیر تازه میخورد صفت طعامی دیگر بگیرند تخم گندنا و تخم شبت و تخم حلبه و تخم سپست و تودری
از هر یکی سه درم برگ بادیان تر سه درم همه را اندر آب بپزند و بپالایند و مقدار سی درم انگبین و ده درم روغن
گاو بر افکنند و نان در وی بمالند و بدهند و اگر کسی بعوض انگبین میفختج کند یا شکر کند روا بود صفت ضمادی که
شیر زیادت کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادروج پنج درم هر دو بکوبند نرم و قدری بادروج بستانند و آب
وی بگیرند و این هر دو دارو بدان آب بادروج بسرشند و بر پستانها نهند سودمند بود والعلم عند الله

باب دوم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن
بسیاری شیر و معالجات آن باید دانست که بسیار باشد که از سبب بسیاری شیر پستانها درد
خیزد و آماس کند و بیماریها تولد کند و گاه بود که زنان را بی آبستنی شیر در پستانها بدید آید خاصه که حیض باز
گرفته باشد و گاه باشد که مردم جوان را که بلوغ رسد شیر در پستان بدید آید و در دختر خاصه در آن وقت که
پستان او بادر بدید آید معالجات آنرا که بسبب باز گرفتن حیض بود تدبیر گشادن آن باید کرد
و آنرا که بسبب بسیاری طعام و شراب بود از آن باز باید داشت و چیزهای خنک که درین باب سودمند بود
طفیل است که از عدس و سرکه پزند و کوک خوردن و ضماد کردن و لعاب اسبغول طلی کردن و برگ او ضماد
کردن و آرد باقلی با روغن گل و سرکه ضماد کردن و از چیزهای گرم برگ سداب خوردن و ضماد کردن و
تخم سداب خاصه سداب کوهی و زیره خوردن و با سرکه ضماد کردن و تخم کرنب کوفته ضماد کردن و اشق بشراب
حل کرده طلی کردن و مرداسنج سوده بروغن طلی کردن و آرد عدس و آرد باقلی و زعفران و گوز گندم کوفته و
باب سرشته ضماد کردن سودمند بود و سرطان نهری بریان کرده سوده بگلاب تر کرده طلی کردن بخاصیت
سودمند بود و سرطان بحری همچنین باب سوم از گفتار نهم
از کتاب ششم در یاد کردن بستن شیر در پستان و معالجات آن باید دا

سپوس گندم با شراب بپزند ضماد کنند و ورم فرو نشاند

نست که بسته شدن شیر از دو بیرون نیست یا مزاج گرم بغایت است که تری شیر را خشک کند یا مزاجی سرد بغایت است
که آنرا بفسراند و علامت مزاج گرم و سرد بسیاری جایگاه معلوم شده است معالجات علاج خداوند مزاج
گرم را پوسته روغن بنفشه بر پستان طلی میباید کرد و آب نیم گرم بر سینه او و بر پستانها ریختن و موم روغن
که از روغن بنفشه و موم صافی ساخته باشند با کشنیز تر در هاون بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و کشنیز و
ساق خرفه کوفته ضمادی نیکست و سرکه و روغن گل بهم زده گرم کردن و خرفه بدان تر کردن و بر پستانها پوشیدن
و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج کوفته ضماد کردن سودمند بود و خداوند مزاج سرد را موم روغن از موم زرد
و روغن خیری و روغن سوسن و روغن قسط سازند صفت ضمادی که خداوند مزاج سرد را سودمند بود
بگیرند بودنه خشک کوفته و آنرا بپزند چون عصیده و با موم روغن در هاون بمالند و نیم گرم کنند و بر پستان نهند
نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند سرکه و روغن بنفشه و حلبه کوفته و بیخته بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر بگیرند برگ کرنب و بکوبند و اندکی مر و اندکی زعفران بادی بسرشند و ضماد کنند نافع بود صفت ضمادی
دیگر بگیرند نان میده و آرد جو و چغندر و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته بپزند از هر یکی برابر و ضماد کنند و تخم بادیان
و آب بادیان خوردن سودمند بود و خراطین سوده طلی کردن نافع بود و اگر چغندر و گندم و اندکی شونیز بپزند و
ضماد کنند سودمند بود صفت نطول بگیرند مرو و انیسون و پودنه و آرد نخود و برگ غار و تخم کرفس و زیره بنطی و
فانظره همه را بپزند و ضماد کنند سودمند بود بر سینه و بر پستانها بچکانند و اگر پستان آماس گیرد سرکه و آب بهم بیامیزند
و نیم گرم کنند و خرقه بدان تر کنند و بر پستان افکنند و پودنه با سرکه و شراب انگوری پخته ضماد کردن نافع بود و
مرقشیشا سوده چون غبار با روغن گل و سپیده خایه مرغ طلی کردن سودمند بود صفت نطولی دیگر که باقی آماس
را تحلیل کند بگیرند بابونه و شبت و نمام و حلبه و قیسوم و جندبیدستر در آب پخته بر سینه و بر پستانها چکانیدن
نافع بود باب چهارم از گفتار نهم از کتاب ششم
در عفن شدن شیر در پستان و معالجات آن باید دانست که هر گاه شیر در پستان عفن بسته
شود و عفن گردد چغندر بپزند تا مهرا شود و آنرا با زعفران و آرد باقلی بکوبند و روغن کنجد بر چکانند و بسرشند و
ضماد کنند و تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم و بابونه از هر یکی یک مشت کوفته بپزند تا چون عصیده شود و ضماد کنند هم

روز سه بار این ضماد ها آنچه اختیار افتد تازه میکنند تا زود پخته شود و باب گرم تکمید میکنند و اگر اتفاق افتد که گوشت پستان کوفته شود دانه مویز و ماش بکوبند و بآب سرد بسرشند و ضماد کنند سود مند بود والله اعلم

باب پنجم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن

آماس گرم که در پستان پدید آید و معالجات آن باید دانست که هر گاه این رنج پیش آید سرکه با آب گرم آمیخته در شانه کو سفند یا در مثانه گاو کنند و بر آن موضع می نهند و سکنجبین و روغن گاو با روغن گل باهم بیامیزند و آرد باقلی بدان بیالایند بسرشند و ضماد کنند و برگ عنب الثعلب بکوبند و بروغن گل چرب کنند و بر آماس نهند و از پس سه روز ضمادها گرم اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند صفت ضمادی که اندر اول بکار دارند بگیرند آرد باقلی و اکلیل الملک کوفته و پخته بروغن کنجد و آرد جو بسرشند و بر آماس نهند صفت ضمادی که با آخر بکار دارند بگیرند نان خشکار و آرد جو و آرد باقلی و حلبه و خطمی کوفته و بیخته از هر یکی پنج درم مرسه درم زعفران دو درم همه را بزرده خایه مرغ بسرشند و طلی کنند و تخم کتان کوفته بسرکه تر کنند و طلی کنند سود مند بود و اگر چنان باشد که سر پستان درد خیزد نخست رگ باید زدن و صندل و اقاقیا طلی کردن تا بسرطان باز گردد

باب ششم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن آماس سرد که در پستان پدید آید باید دانست که هر گاه آماس سرد اندر پستان پدید آید بگیرند کرفس و بکوبند نیک و بر پستان نهند سود مند بود و بابونه کوفته در آب بادیان یا در آب کرفس سرشته بر نهادن نافع بود و ضمادهای گرم که اندر بابها گذشته گفته آمده است درین باب سود مند بود

باب هفتم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن غدد که در پستان پدید آید باید دانست که هر گاه پستان آماسی سخت سرد یا غدد دروی پدید آید روغن بنفشه بزرده خایه مرغ طلی کنند و موم و روغن از روغن زیت کر با زهره گاو بیامیزند و طلی کنند و گاه باشد که حاجت آید که قطران بادی بیامیزند و دروی سرکه بر نهادن نافع بود و برگ تازه کوفته بر نهادن نافع بود و غددها را که تازی سلعه گویند برگ شفتالو تر و برگ سداب تر بکوبند و ضماد کنند نافع بود

باب هشتم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن

دبلا

دبلکه در پستان پدید آید باید دانست که تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه تر و سرگین بز و سرگین کبوتر و نطرون و بوره ارمنی و ریقابخ از هر یکی راستاراست همه کوفته در روغن کنجد و مغز ساق گاو و بیخته اگر بسرشند و ضماد کنند اگر دبله پستان را سود مند بود باب نهم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن ریش که گوشت پستان بخورد باید دانست که هر گاه در پستان ریشی پلید پدید آید باید که بگیرند شراب انگوری گلوگیر ده منی پوست سماق نیم من مازو سبز ده استار سلیخه ده استار جوز سرو نیم من همه اندر شراب تر کنند و بیست روز بنهند و بعد از بیست روز بآتش نرم بجوشند و بچوب سرو همی جنبانند چون بنیمه باز آید بدست بمالند و بپالایند و بآتش دیگر باره بپزند دیگ جوشی دیگر ببندند و نگهدارند بوقت حاجت بر هر ریشی که بر اندام نازک و نرم بود چون دهان و زبان و پستان طلی کنند سود مند بود باب دهم از گفتار نهم از کتاب ششم در یاد کردن آنکه پستان بزرگ نشود باید دانست که هر که خواهد که پستان او بزرگ نشود بگیرند اسفیداج و طین قیمولیا از هر یکی دو درم هر دو را بعصاره برگ بنگ یا بطبیخ تخم بنگ بسرشند و لختی روغن مصطکی با وی بیامیزند و طلی کنند و پوسته خرقه کتان بآب مازو تر کرده بر پستان پوشیده دارند و در گرمابه کمتر شوند صفت طلی دیگر بگیرند گل پاکیزه که آنرا بتازی طین حر گویند بیست درم شوکران دو درم بسرکه بسرشند و طلی کنند سه روز صفت طلی دیگر طین شاموس و اقاقیا و اسفیداج از هر یکی راستاراست بکوبند و بعصاره بنگ بسرشند و طلی کنند صفت طلی دیگر بگیرند طین الحر و مازو سبز کوفته با تلپین بسرشند و طلی کنند نافع بود و اگر شب یمانی

سوده بروغن زیت هر دو در هاون اسرب بسایند

تا لختی سرب با وی سوده شود و پوسته

طلی کنند بغایت نافع بود انشا

الله تعالی

م

کفتار یازدهم از کتاب ذخیره خوارزمشاهی اندر احوال معده و مری و بیماریها و علاج آن و این گفتار شش جزوست جزو نخستین اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن و این جزو سه بابست باب نخستین اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن باب دوم اندر آماس مری باب سوم اندر قرحه و بثره مری جزو دوم اندر انواع سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات و علاج آن باب نخستین اندر سوء المزاج گرم ساده که در معده پدید آید باب دوم اندر سوء المزاج گرم با ماده که در معده پدید آید و درد صعب که از آن تولد کند باب سوم اندر درد معده و ضعفی که از سوء المزاج سرد بی ماده تولد کند باب چهارم اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج خشک و سرد تولد کند باب پنجم اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد تر تولد کند باب ششم اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از بادها تولد کند باب هفتم اندر درد معده که از خلط سودایی خیزد از سپرز جزو سیوم اندر تغیر احوال شهوت طعام و این جزو پنج بابست باب نخستین اندر ضعیفی شهوت طعام و اسباب و علامات و علاج آن باب دوم اندر علتی که آنرا الشهوة الکلبیة گویند باب سیوم اندر آفت شهوت که آنرا الجوع البقری گویند باب چهارم اندر آرزوهای تباه که مردم را پدید آید باب پنجم اندر تشنگی و بسیاری آرزوی آب جزو چهارم اندر احوال حرکتهای معده چون اروغ و فواق و قی و آنچه بدین ماند و این جزو شش بابست باب اول

اندر

جزو دوم اندر ضعیفی و سده و درد جگر باب نخستین اندر
ضعیفی جگر باب دوم اندر سده که از خوردن چیزهای قابض افتد
باب پنجم اندر بادها که در جگر تولد کند باب ششم
اندر درد جگر جزو سیوم اندر انواع آماسهای جگر و اسباب و علامات و علاج آن باب
نخستین اندر آماس گرم که در جگر پدید آید باب دوم اندر آماسی که بزودی
کند و پخته گردد باب سیوم اندر آماس صلب باب چهارم
اندر آماس عضله شکم باب پنجم اندر آماسی که از زخمی و صدمه افتد باب
ششم اندر آماس سرد گفتار دوازدهم اندر احوال سپرز و بیماریها و اسباب و علامات
و علاج آن و این گفتار چهار بابست باب نخستین اندر احوال و افعال سپرز
و انواع سوء المزاج آن باب دوم اندر ضعیفی قوتهای سپرز باب
سیوم اندر احوال آماسهای سپرز باب چهارم اندر درد سپرز که از
باد بود گفتار سیزدهم اندر بیماریها که از بیماری جگر و سپرز خیزد چون یرقان
و استسقا و این گفتار دو جزوست جزو نخستین اندر یرقان باب
نخستین اندر شناختن احوال یرقان بر طریق کلی باب دوم اندر یرقان زرد
که از گرمی جگر خیزد باب سیوم اندر یرقان زرد که سبب آن بسیار
خوردن طعامها و شرابهای گرم و تولد صفرا بود باب چهارم اندر یرقان که سبب
آن گرمی مزاج همه تن بود باب پنجم اندر یرقان که سبب آن بسته شدن همه
تن بود باب ششم اندر یرقان که سبب سده جگر باشد باب هفتم اندر
یرقان بحرانی باب هشتم اندر یرقان که از آماس جگر و از گزیدن جانوران
بد تولد کند باب نهم اندر یرقان سیاه جزو دوم اندر استسقا و انواع
آن باب نخستین اندر شناختن استسقا و انواع و اسباب و احوال آن

باب

باب دوم اندر سوء القنیه باب سیوم
اندر استسقاء زقی که با گرمی بود باب چهارم اندر استسقاء زقی که با سردی جگر بود
باب پنجم اندر استسقاء طبلی باب ششم اندر استسقاء لحمی
گفتار چهاردهم اندر انواع اسهال و سحج و زحیر و اسباب و علامات و علاج آن و این
گفتار سه جزوست جزو نخستین اندر انواع اسهال که سبب آن ماده بود که از همه تن بمعده فرود (که از اندامها)
آید و اسهال تولد کند باب نخستین اندر اسهال دماغی باب دوم
اندر اسهال مراری باب سیوم اندر اسهال کبدی باب چهارم
اندر اسهال خون که از جگر بود باب پنجم اندر اسهال که ماده از همه تن آید
جزو دوم اندر اسهال معدی باب نخستین اندر اسهال معدی که
سبب آن ضعیفی قوت هاضمه بود باب دوم اندر اسهال معدی که سبب
آن ضعیفی قوت ماسکه بود باب سیوم اندر اسهال معدی که از بسیاری
خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامهای بد و طعامهای چرب افتد باب چهارم
اندر اسهال معدی که سبب آن بسیار آمدن مادهٔ سودایی بود که از سپرز بمعده آید جزو سیوم اندر
اسهال معدی که از روده باشد باب نخستین اندر اسهال معدی که آن را زلق
الامعا گویند باب دوم اندر سحج باب سیوم اندر سحج و
ریش رودها و اسهال خون که ذوسنطاریا گویند باب چهارم اندر زحیر گفتار
پانزدهم اندر بیماریهای مقعده و شرج و بیرون آمدن و باز گردیدن مقعده و شقاق و بواسیر و اسباب و علامات
و علاج آن باب نخستین اندر سستی شرج و بیرون آمدن مقعده باب دوم
اندر علاج شرج سستی که ریش باشد باب سیوم اندر سستی شرج و بیرون آمدن
ثفل بی مراد باب چهارم اندر شقاق مقعده باب پنجم
اندر خارش مقعده باب ششم اندر بواسیر باب هفتم

اندر ناصور گفتار شانزدهم اندر کرمان خرد و بزرگ که اندر رودها تولد کند و اسباب و علامات
و علاج آن باب نخستین اندر یاد کردن احوال کرمان و اسباب تولد ایشان و انواع و
و علاج آن باب دوم اندر کرمان دراز و حب القرع باب سیوم
اندر کرمان خرد گفتار هفدهم اندر انواع قولنج و اسباب و علامات و علاج آن باب
نخستین اندر پیچش ناف و درد شکم باب دوم اندر قولنج و انواع آن
باب سیوم اندر قولنج که سبب آن ثفل خشک بود باب
چهارم اندر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ بود باب پنجم اندر قولنج که
سبب آن ضعیفی قوت بادهای غلیظ بود باب ششم اندر قولنج که سبب آن
آماس بود باب هفتم اندر قولنج فتقی و التوائی باب
هشتم اندر قولنج که سبب آن ضعیفی قوت دافعه قولون بود باب نهم
اندر قولنج که سبب آن باطل شدن حس روده قولون بود باب دهم اندر ایلاوس
گفتار هجدهم اندر احوال گرده و مثانه و بیماریهای آن و علامتها و علاج آن و این گفتار
چهار جزوست جزو نخستین اندر سوء المزاج گرده و آماس و ریش و ضعیفی و لاغری آن باب
نخستین اندر سوء المزاج گرم بی ماده باب دوم اندر سوء المزاج سرد بی ماده
باب سیوم اندر سوء المزاج گرم با ماده باب چهارم
اندر سوء المزاج سرد با ماده باب پنجم اندر لاغری گرده باب ششم
اندر ضعیفی گرده باب هفتم اندر یاد کردن بادی که در حوالی آن بود
باب هشتم اندر آماس گرم که در گرده پدید آید باب نهم
اندر آماس سرد بلغمی اندر گرده باب دهم اندر آماس صلب سوداوی
اندر گرده باب یازدهم اندر آماس صلب که از آماس گرم یا سرد بسبب
ناصوابی علاج صلب گشته بود باب دوازدهم اندر بثره و جرب گرده

و جمله آلات بول باب سیزدهم اندر بول خون و شکافته شدن رگی در گرده
باب چهاردهم اندر بسته شدن خون اندر مجری بول اندر گرده باب
پانزدهم اندر قرحه گرده و همه آلتهای بول جزو دوم اندر بیماریهای مثانه باب نخستین
اندر آماس گرم باب دوم اندر آماس سرد باب سیوم
اندر قرحه مثانه باب چهارم اندر بسته شدن خون در مثانه و مجریهای
بول باب پنجم اندر جرب مثانه باب ششم
اندر درد مثانه باب هفتم اندر استرخاء مثانه و بیرون شدن آن از جای
خویش جزو سیوم اندر آفتها که در فعل مثانه پدید آید چون تقطیر البول و حرقة البول و عسر البول
و سلس البول و دیابیطس باب نخستین اندر تقطیر البول باب دوم
اندر عسر البول باب سیوم اندر حرقة البول باب چهارم
اندر ادرار البول و دیابیطس باب پنجم اندر سلس البول و در بستر میزیدن
باب ششم اندر بول خون صرف و بول غسالی باب هفتم
اندر بولهای غریب جزو چهارم اندر سنگ و ریگ که در گرده و مثانه تولد کند و علاج آن (اندر احوال سنگ و ریگی که اندر گرده و مثانه تولد کند و علاج آن باب دوم)
باب نخستین اندر آنکه سنگ اندر کدام اندام تولد کند باب سیوم
اندر علامتها و علاج سنگ گرده باب چهارم اندر علاج سنگ که در مجری
بول بگذرد و آن را بر نلد و جراحتها کند یا مجری اندر دو ماند باب پنجم اندر احوال
شکافتن مثانه و سنگ بیرون کردن گفتار نوزدهم اندر بیماریها که مخصوصست بمردان
و این گفتار سه جزوست جزو نخستین اندر آماسها و ریشها و خارش قضیب و خایه و دیگر بیماریها
که آن را افتد باب نخستین اندر آماس گرم اندر قضیب و خایه باب
دوم اندر آماس سرد و آماس صلب اندر قضیب و خایه باب سیوم اندر بزرگ شدن
خایه نه بر سبیل آماس باب چهارم اندر علاج خایه که بر زهار بر آید باب

پنجم اندر استرخاء پوست خایه باب ششم اندر استرخاء رگهاء قضیب و
خایه و حوالی آن باب هفتم اندر توثه و گوشت فزونی که بر قضیب و نهار و خایه
و مقعده پدید آید باب هشتم اندر کوژ شدن قضیب باب نهم
اندر علتی که آنرا یونانیان حاقریا داریا ماطوس گویند باب دهم اندر خارش
قضیب و خایه جزو دوم اندر فتق و قیله که اهل خراسان غر گویند باب نخستین
اندر یاد کردن اسباب فتق و انواع آن و فرق میان قیله و فتق باب دوم
اندر فتق مراق و فتق الارباب و قیلة الامعاء باب سیوم اندر قیله ریحی
باب چهارم اندر قیلة الماء جزو سیوم اندر احوال جماع و
منفعت و مضرت آن و علاج تقصیری که در آن کار افتد باب نخستین
اندر بیان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی اندر آنکه مردم از جماع لذتی بافراط یابد باب
دوم اندر آنکه علاج اعضاء تناسل واجبست و مردم را اندرین باب بطب حاجت بیشترست باب
سیوم اندر منفعتهاء جماع که بوقت باشد باب چهارم اندر مضرتهاء جماع که نه
بوقت و بی شهوت صادق باشد باب پنجم اندر آنکه مضرت جماع بچگونه
کسانی بیش رسد باب ششم اندر تدارک مضرت جماع باب
هفتم اندر علاج کسانی که ایشانرا شهوت جماع غالب بود و خواهند که آن شهوت را بشکنند باب
هشتم اندر توتر قضیب باب نهم اندر سرعت انزال و بسیار آمدن منی
و ودی و بسیاری احتلام باب دهم اندر اسباب ضعیفی قوت مجامعت
چند است و علامت و علاج و حرکت چیست باب یازدهم اندر طعامها که
قوت جماع زیاد کند باب دوازدهم اندر داروها که از انواع طعامها سازند
باب سیزدهم اندر شرابها که قوت مجامعت چند است و علامت و منی را زیادت
کند باب چهاردهم اندر داروهاء مرکب و معجونها باب پانزدهم

اندر

اندر داروها که اندر مالند باب شانزدهم اندر حقنها و شیافها که قوت مجامعت زیادت
کند باب هفدهم اندر داروها و طعامها که تن را سرد کند و کارها که قوت مجامعت
را ضعیف کند باب هجدهم اندر علت آنکه تازی ابنه گویند باب نوزدهم
اندر عضیوط باب بیستم اندر تدبیر بزرگ کردن قضیب باب بیست و یکم
اندر زیادت کردن لذت مردان و زنان باب بیست و دوم اندر تدبیر
رحم گرم کردن باب بیست و سیوم اندر تدبیر تنگی فرج باب
بیست و چهارم اندر آنکه مجامعت کی صواب آید بر کدام شکل اولی‌تر باب
بیست و پنجم اندر آنکه مدت میان جماع و جماع چند باید و مضرت مجامعت با غلامان چیست
گفتار بیستم اندر احوال زنان و بیماریهاء ایشان و این گفتار سه جزوست جزو نخستین
اندر احوال حیض و کمی و بسیاری آن باب نخستین اندر احوال حیض
باب دوم اندر افراط طمث باب سیوم اندر باز ایستادن
حیض باب چهارم جزو دوم اندر احوال آبستنی باب
نخستین اندر آنکه بچه اندر شکم مادر در چه مدت تمام شود و چگونه پرورده شود و احوال او چگونه بود
باب دوم اندر بازناگرفتن زنان باب سیوم
اندر نشانهاء آبستنی باب چهارم اندر شناختن که جنین نرینه است یا مادینه
باب پنجم اندر اصلاح آوردن مزاج مرد و زن تا فرزند نرینه آید باب
ششم اندر نشانهاء مردان و زنان که زود فرزند زایند و نرینه زایند باب هفتم
اندر نشانهاء نزدیک آمدن وقت زادن باب هشتم اندر نشانهاء ضعیفی
و بدحالی بچه باب نهم اندر دشواری زادن باب دهم
اندر علاج منشکشتی و آرزوی گل خوردن و آرزوی چیزهاء تیز و شور و تلخ و ترش و حالهای دیگر که ایشانرا پدید آید
باب یازدهم اندر احوال نفاس باب دوازدهم

اندر علاج زنی که بچه تمام ناپرورده از وی بیوفتد باب سیزدهم اندر بیرون آوردن
بچه مرده و تدبیر احوال بچه زنی که سال او اندک بود باب چهاردهم اندر تدبیر
بیرون آوردن بچه زنی که سال او اندک بود باب پانزدهم اندر باز داشتن
آبستنی باب شانزدهم اندر جا گفتار دهم
اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن و این گفت جزوست جزو نخستین از گفتار دهم از
کتاب ششم اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن و این جزو سه بابست باب نخستین
از جزو نخستین از گفتار دهم از کتاب ششم اندر دشخواری فرو بردن طعام و شراب

معده و مه

اسباب این علت یا در نفس مری بود یا در همسایه او و آنچه در نفس مری بود چهار نوعست یکی آماس بود که اندر
نفس مری پدید آید دوم نوعی از انواع سوء المزاج سیوم ضعیفی قوت خاصه اندر بیماریهاء حاده و غیر آن
چهارم خشک شدن رطوبتی اندر وی بسبب حرارت تب یا غیر آن و آنچه اندر همسایه او باشد سه نوعست
یکی آماسی بود که اندر عضلهاء حنجره افتد چنانکه اندر خناق افتد دوم آنکه مهره از مهرهاء گردن از جای بیوفتد
بسوی پیش میل کند سیوم آنکه بسیار دیده اند که بمقدمه که از این علت پدید آمده است و خواجه ابو علی سینا
میگوید که از آشنایان من یکی را این دشخواری فرو بردن طعام پدید آمد و منفذ طعام گرفته بود چنانکه اندر خناق
بگیرد پس او در افتاد و گرهها بزرگ بسیار بر افکند و آن دشواری زایل شد و توان دانست که سبب آن
گرهها بودند که منفذ گرفته بودند علامتها آنچه سبب آن انواع سوء المزاج بود اندک اندک پدید آید
و طعام اندر منفذ بدشخواری و دیری کند و هیچ علامتی از علامتهاء آماس و غیر آن ظاهر نباشد و آماس گرم از تب
خالی نباشد لیکن تب سخت قوی نباشد و تشنگی غالب بود و با آماس سرد تب نباشد و اگر آماس خراج خواهد
گشت درد زیادت شود و گاه گاه تب لرزه گیرد و باشد که خراج پخته شود و بگشاید و ریم بقی بر آید و تب
زایل شود و علت قرحه بماند و بعلاج نیک شود و آنچه مقدمه که از بیخ نخست اسباب آن بوده است و هر گاه
که بپشت باز خسبد منفذ گرفته شود علاج آنچه در آخر بیماریها بسبب ضعیفی قوت پدید آید علاج دشوار
پذیرد و نشان نزدیکی مرگ بود و تدبیر خوانی باشد که بدانی طریق که ممکن گردد قوت را یاری دهند و مهرهاء

کردن

کردن بروغن بنفشه و موم روغن همی مالند و آنرا که سوء المزاج گرم بود همچنین روغن بنفشه و آب گشنیز تر و آب
کوک و مانند آن در پس گردن تا میان هر دو کتف می مالند و دوغ ترش و شربتهاء خنک جرعه جرعه میدهند و
آنرا که سوء المزاج سرد باشد و بیشتری ازین نوع افتد پس گردن بروغن ترب و روغن مشک و روغن
بلسان همی مالید و علاج معده سرد باید کرد چنانکه بیشتر یاد کرده آید و آنرا که سبب استرخاء قوتی مری بود علامتهاء
تری بر سطح دهان و زفان ظاهر بود نخست معده را پاک باید کرد و بهمن سرخ و سفید و سنبل و ساده هندی
و کندر و ناردین و اگر بداروهاء قابض حاجت آید چون گلنار با این داروها بکار داشتن روا باشد لکن بدان
مقدار که قوت داروهاء گرم بر وی غالب بود و روغن مصطکی و روغن قسط بمالند خواجه ابو علی سینا میگوید
نزدیک من آنست که انگدان اندرین باب سخت نافع است و آنرا که سبب خشکی بود پیه مرغ و پیه بط و مغز
ساق گاو و مسکه خوردن و مالیدن سود دارد و کشکاب با روغن بادام و لعاب اسبغول خوردن جرعه جرعه و بدان
غرغره کردن و غذا خایه مرغ نیمبرشت و قلیه کدو و اسفاناخ و آنچه بدین ماند و علاج آماس اندر باب دوم
یاد کرده اید و علاج مهره گردن که از جای بیفتد و بسوی پیش میل کند اندر دستکاری یاد کرده آید
باب دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر
آماس مری آماس مری یا از جنس فلغمونی باشد یا از جنس باشری یا آماسی بود نرم یا آماسی بود صلب و علامتها
آن در باب نخستین یاد کرده آمده است علاج آن بعضی بداروها و شربتهاء خوردنی باشد و بعضی بداروهاء
که از بیرون بکار دارند و آنچه بخورند همه داروهاء معده است بعینها و فرق اینست که آماس معده را
دارو بر شکم و فرو سینه بر نهند و آماس مری را بسوی پشت بر میان دو کتف نهند و آنچه خوردنیست از
جهة آماس معده شربت بیکبار بخورند و از جهة آماس مری شربت جرعه جرعه خورند و بعضی اندر دهان
میدارند و اندک اندک فرو میبرند و هر دو نوع داروها از خوردنی و بر نهادنی نخست داروهاء باز دارنده
باید که تازی آنرا رادع گویند خاصه اگر آماس گرم و صفراوی بود و پس از آن داروهاء تحلیل کننده با آن
بیامیزند و با آخر داروهاء تحلیل کننده تنهایی داروها باز دارنده بکار دارند و اما داروهاء خوردنی نخست
لعوقها باید از عدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب اسبغول و آب کدو تر سازند و بتدریج اندرین لعوقها آب

بادیان و رب السوس و تخم کتان و انجیر و خرما و حلبه و مانند این زیادت میکند و طعام اشامید بها تخم کتان
و نخود و آرد کرسنه و بیخ سوسن و بیخ سوسن آسمانگونی و خردل و اشق و بادام تلخ و خرما و انجیر و انگبین زیادت
میکند بتدریج و داروها که از بیرون بکار دارند و ترتیب و ترکیب آن بر این گونه باشد صفت ضمادی خنک که
نخست بکار دارند بگیرند آرد مورد تر و گلاب و آب آبی و آب سیب و آب برگ خرفه و آب حی العالم
از هر یکی راستاراست همه را با موم روغن که از موم مصفی و روغن گل کرده باشند اندر هاون بمالند تا گفته
شود و صندل سفید سوده بدان برشنند و طلی کنند و صفت ضمادی که پس از این بکار دارند بگیرند آرد جو
و صندل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و تراشه کدوی تر تراشه کدو را نیک بکوبند و همه را در هاون بمالند
و بیامیزند صفت ضمادی پراکنده آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل همه را با آب کرنب و آب عنب
الثعلب و آب کاکنج برشند و طلی کنند و اگر بداروهای قوی تر حاجت آید اشق و مقل و علک الانباط و خردل
و تفسیا و سرگین کبوتر و انجیر و پیه بط و پیه مرغ اندرین ضماد زیادت کنند باب سیوم
از جزو نخستین از گفتار دهم از کتاب ششم اندر قرحه و بثره مری و علامت
و علاج آن اندر مری قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن خلطی تیز باشد که بنزله فرود آید و گاه باشد
که آماس مری بپزد و سر کند و ریش گردد علامتها فرق میان آماس مری و قرحه و بثره آنست که درد آماس بیشتر
از لقمه خیزد که آنرا حجمی بزرگتر بود و درد قرحه و بثره بیشتر از طعامی خیزد که آنرا طعمی تیز یا شور یا قابض بود و از
گذشتن آن رنجی رسد و از طعامهاء نرم و چرب و اندک درد کمتر باشد و قرحه که از پخته شدن و سر کردن آماس بزرگ
باشد علاج آن دشوار و خطرناکتر باشد و فرق میان قرحه مری و قرحه معده آنست که درد قرحه مری میان
دو کتف بیرون آید و درد قرحه معده اندر شکم باشد و علامتهاء دیگر از تب و غشی و سرد شدن اطراف و خشک شدن
کام و زبان و منکشتی و آروغ گنده همه یکسان باشد تا ریش کهنه نشود آروغ گنده نشود علاج علاج
مری و قرحه معده یکی است و فرق جز این نیست که اندر داروهاء مری چیزهاء لزج باید تا زود فرو نرود و بر
بر سطح ریش بماند و شربت اندک اندک دهند تا اجزاء دارو از پس یکدیگر بدو میرسد اما آنچه علاج است
داروهایی است که اندر علاج قرحه معده یاد کرده آید ان شاء الله تعالی جزو دوم

از کتاب ششم از گفتار دهم اندر احوال سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات و علاج آن
و این جزو هفت باب است باب نخستین از جزو دوم از
گفتار دهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم ساده که اندر معده پدید آید
اسباب سوء المزاج گرم اندرون و بیرون نباشد یا خوردن طعامها و شرابها و داروهای گرم بود یا اندر هوای گرم مقام داشتن
علامتها معده گرم بی ماده پنج نوع است یکی آنکه اسباب گرم شدن آن اندر پیش افتاده بود دوم آنکه
آروغ دودناک و ترش بود و آروغ ترش بیشتر از طعامهاء شیرین افتد و این چنان بود که حرارت معده
طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند از حرارتی ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر بود آن شیرینی را بسوزد
و تلخ کند و آروغ دودناک شود علامت گرمی اندر آروغ ترش آنست که اگرچه آروغ ترش است طعم دهان میل
بتلخی دارد و تشنگی غلبه کند و آب و هوای سرد خوش آید و دلیل بر آنکه معده گرم طعام را ترش کند آنست که شیر
تازه اندر هوای گرم زودتر از آن ترش شود که اندر هوای سرد و گاه بود که سبب آروغ ترش و دودناک بیخوابی
بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب بود و چون مردم بیخواب ماند طبیعت بهضم مشغول نتواند بود و طعام ناگوارنده
اندر معده بماند و حرارت غریب آنرا گرم کند و بسوزد و آروغ دودناک شود یا ترش سیوم آنکه طعامهاء لطیف
زود تباه گردد و طعام غلیظ بهتر گوارد چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر بود و هضم نیک بود مگر سوء المزاج مفرط شود
یا هضم ضعیف گردد و طعامهاء سرد و آب سرد آرزو کند و طعامهاء گرم را کاره بود علاج دوغ گاو اندرین باب
بهترین چیزیست و آب انار ترش و شیرین و پست جو اندر آب سرد و اگر حرارت قوی تر بود دوغ با طباشیر دهند و با
اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو موافق بود و اگر قرص کافور با این شربتها
دهند روا باشد صفت اقراص کافور که اندرین باب سود دارد بگیرند طباشیر و صندل سفید و تخم کدو شیرین و تخم خیار
خیار بادرنگ پاک کرده و تخم خرفه از هر یکی پنج درم گل سرخ چهار درم کافور یک درم همه را بکوبند و با آب برگ خرفه اگر نباشد با آب
کدوی شیرین بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربت یک قرص با آب خرفه دادن سود دارد و برگ کوک و ساق او
با سرکه دادن و اندر طعامها کشنیز تر و کدو و کوک اندر نهادن و بطون گاو و بره کرده مصوص از گوشت مرغ با سرکه و با آب
غوره و آب انار و آب زرشک و آب سماق کرده سود دارد و مزورها هم ازین نوع باید و اگر معده با گرمی ضعیف

باشد سکنگبین سفرجلی و شراب انار دهند صفت سکنگبین سفرجلی آبی ترش ظاهر و باطن او پاک کرده بکوبند
و آبش بگشند و یک شب بنهند تا صافی شود و دیگر روز بپالایند و بر مقدار یکمن آب آبی نیم استیر سرکه و
یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر حاجت آید دو شاخ پودنه صفت شراب انار بگیرند آب انار ترش یکجزو
شکر نیم جزو بپزند و کف بردارند و بقوام آرند و اگر حاجت آید دو شاخ پودنه تر اندر وی بجوشند چون تمام
بجوشد و بقوام آرند پودنه بیرون اندازند صفت سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق
پاک کرده سه درم کشنیز خشک دو درم شربت دو درم با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمد صفت ضمادی
بگیرند تراشه کدو و برگ و ساق خرفه و برگ بید این همه را بکوبند و صندل سفید سوده با آن بیامیزند و بر معده
نهند و طلب بر نهادن با صندل و اندکی کافور سخت موافق بود و آب سرد اندر مثانه گاو کنند و بر معده
نهند صواب بود و نگاه باید داشت تا سردی ضماد حجاب را و جگر را سرد نکند و هرگاه که گمان افتد که سرما
بجگر و حجاب رسیده است بروغنهاء گرم تکمید کنند و اگر با سوء المزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام
و شیرخر باید داد و اندر آب زن همی باید نشست و روغن بنفشه همی مالید چنانکه اندر علاج دق یاد کرده
آمده است باب دوم از جزو نخستین از گفتار
دهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم با ماده که اندر معده پدید آید
علامتها هرچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است موجود باشد و بسبب آنکه اندر معده ماده بود صفرایی که
طعامها را و رطوبتها را تباه کند آروغ گاهی بوی ماهی تباه گشته دهد و گاهی بوی آبهایی که آنرا میاه الحماة گویند
بتازی و گاهی بوی مغزها تباه گشته دهد چون مغز گوز که تباه گردد و غیر آن و گاهی بوی زنگار دهد و این نشان
غایت گرمی بود و گاهی بود که سبب آروغها که یاد کرده آمد طعامی بود که بوی آن زود بگردد چون ترف و ماهی شور
و خایه مرغ بریان کرده و طواء سوخته و آزمایش درست آنست که طعامی دهند که از دودناک شدن و بوی آن
بگردیدن دور بود چون نان جوین اگر معده او را دودناک کند باید دانست که معده ناد رست و اندر تن خداوند
معده خون نیک تولد نکند لکن خون اندک و تیز و ناخوش بوی بود مخالف مزاج اصلی و مزاج تن در سستی
سبب اندامها از آن خون غذا نگیرد و پرورده نشود و خون اندر رگها او بماند و از بهر اینست که مردم محرور

و صفرایی لاغر بود و رگهاء او ظاهر و پر خون بود و اندر باب گذشته گفتیم که خداوند معده گرم را اندر وی طعام
کمتر باشد و هضم قویتر لکن بباید دانست که هرگاه که سوء المزاج مفرط باشد قوتها را ضعیف کند و هضم نیز ضعیف
گردد و گاه بود که معده گرم بغایت سرد شود و هنوز قوت بر جای بود بسبب غایت گرمی و گدازندگی ماده گرم دهنها
رگها و اندامها تحلیل و گدازش بیشتر بود و طبیعت آنچه تحلیل افتد بدل باز طلبد و گرسنگی غالب شود و اندر آن
گرسنگی صبر نباشد و اگر طعام دیرتر باشد غشی افتد و گاه بود که بسبب حرارت غریب و گدازنده و تحلیل کننده
اندر حال گرسنگی و تهی معده لعاب از دهان آمدن گیرد و چون طعام خورده بود لعاب باز ایستد و هرگاه که اندر معده
لعاب از دهان آمدن گیرد و چون طعام خورده بود لعاب باز ایستد و هرگاه که اندر معده ماده گرم صفرایی بود غثیان
و قی بسیار بود لکن اگر معده سبک بود و غثیان و سوزش و تشنگی غالب بود بباید دانست که ماده سخت رقیق است
اما اگر ماده بسیار بود غثیان پیوسته بود و اگر اندک بود تا طعام نخورد غثیان پدید نیاید و همچنین اگر ماده اندر
قعر معده بود و طبقهاء معده و اجزاء او آنرا تشرب نکرده بود یعنی اندر نخورده بود تا طعام نخورد و ساعتی دو نگذرد
ماده صفرایی با طعام بیامیزد و بصحبت طعام از قعر معده بفم معده برآید و غثیان پدید آید و اگر شربتی زداینده خورد
چون ماء العسل و جلاب و سکنگبین و بدان قی کند آن ماده اندر قی پدید آید و اگر طبقهاء معده ماده را تشرب کرده
باشد نه اندر قی و نه اندر بول و براز پدید نیاید لکن علامتهاء دیگر بر آن گواهی دهد و سوء المزاج با ماده را علامت درستتر
غثیان است اگر معده ماده را تشرب کرده بود از دردی قی و تهوع باشد لکن هیچ بر نیاید و اگر تشرب نکرده بود هم
اندر قی و هم اندر بول و براز پدید آید و اگرچه قی بود و تهوع ساکن نشود دلیل آن باشد که معده بعضی ماده را تشرب
کرده است و بعضی را تشرب ناکرده اندر فضاء معده ریخته است و اگر تهوع را دوری و نوبتی بود بباید دانست که
ماده از عضوی دیگر بمعده همی ریزد و اگر تهوع و قی پیوسته بود دلیل آنست که ماده اندر معده تولد همی کند و حال
تشنگی بر کیفیت ماده گواهی دهد از بهر آنکه سبب گرمی ماده بود یا سوزش و تشنگی که از ماده گرم خیزد آب سرد
آنرا بنشاند و آنچه از ماده شور خیزد آب گرم آنرا بنشاند علاج نخست نگاه باید کرد تا ماده اندر معده تولد
میکند یا از عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز بدو می آید و همچنین نگاه باید کرد تا طبقات معده ماده را
تشرب کرده است یا ماده اندر فضاء معده ریخته است اگر از عضوی دیگر بدو همی آید نخست آنچه اندر آمده است

پاک باید کرد باسهال یا بقی در جمله بدان طریق که خداوند علت آسانتر بود پس بعلاج و پاک کردن آن
عضو مشغول باید بود و فم معده را قوت دادن تا ماده را که بدو همی آید از خود باز دارد و بسیار باشد که معده
او پاک بود و ماده را قبول نکند لکن در حال گرسنگی زبون گردد و آنچه قبول نمیکرد دست قبول کردن گیرد و این
کسانی باشند که اگر گرسنه شوند و طعام دیرتر یابند بیهوش گردند تدبیر ایشان آنست که بامداد شربتی از
شراب غوره یا شراب انار یا شراب لیمو یا شراب ریواج یا شراب ترشی ترنج بخورند و طعامها هم ازین نوع
سازند و بگاه پیش از آنکه ماده تنها اندر جنبش آید طعام خورند تدبیر این قوم و تدبیر کسانی که بوقت خویش
خشم و غم و غیر آن معده ایشان ماده را قبول کردن گیرد یکی است و این قوم دوم تا قی نکنند آسوده نشوند و از
پس قی شربتی قوت دهنده باید داد و اگر ماده اندر فضاء معده ریخته باشد و قی کردن خداوند علت آسان
باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد و تدبیر قی کردن چنان باید که ماهی تازه خورد و قی بسکباب
کند یا سکنگبین آمیخته صفت شربتی که صفرا را بقی بگیرد کشکاب سی درم آب سرموی پخته بیست درم آبی که
بیخ خربزه و خیار اندروی پخته باشند ده درم سکنگبین ده درم نمک طعام نیم درم همه بیامیزند و بدهند و آب ترب
تنها با سکنگبین قی آرد و سکنگبین با آب برگ خیار هم قی آرد و از پس قی شراب انار ترش دهند یا سکنگبین
شکری با آب انار ترش آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن عادت ندارد و بروی دشخوار باشد یا ماده اندر قعر معده
باشد استفراغ باسهال کند بمطبوخ افسنتین صفت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرما هندی
بیست درم همه با پانصد درم آب بپزند تا بصد درم باز آید بپالایند و مقدار سی درم ترنجبین اندر هفتاد درم ازین
مطبوخ گدازند و بپالایند و یک درم صبر مغسول برافکنند و بدهند و اگر بعوض ترنجبین شکر کنند روا باشد صفت
مطبوخی دیگر بگیرند خرما هندی بیست درم آلو سیاه بیست عدد گل سرخ دو درم تخم کشنی پنج درم پوست ترنج دو
سه شاخ همه را اندر گلاب بپزند و سی درم ترنجبین اندروی گدازند و بپالایند و دو دانگ ریوند چینی سوده ترکیب
کنند و بدهند و اگر شخصی بود که بدین مطبوخها دیر اجابت نیفتد مطبوخ هلیله دهند و بیست جو اندر آب انار داروی
نافع است او را که اندر فم معده رطوبتی سوزاننده بود پس آن رطوبت را بچیند و آب انار فم معده را قوت دهد
تا آنرا قبول نکند و اگر طبقهای معده ماده را تشرب کرده بود جز آنرا پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده است

دنا

و نا مغسول پاک کننده تر و ایارج فیقرا اندرین باب سودمندتر از صبر ساده است از بهر آنکه اندروی داروهایی است
که صبر را یاری میدهد بر پاک کردن و زدودن و ایارج ساده اندر پاک کردن قویتر است و با سکنگبین سرشته اندر
اسهال کردن قویتر است و اگر خداوند علت آرزوی طعام کمتر باشد و غثیان رنجه اندر ایارج بعوض آن زعفران
گل سرخ باید کرد و تا حقیقت نگردد که سوء المزاج با ماده است ایارج نشاید داد از بهر آنکه اندر معده ماده
نباشد سوء المزاج زیادت کند و اگر ماده بود ایارج سودمندترین چیزیست خاصه اندر شراب افسنتین بنسخه
جالینوس صفت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ درست بیست درم اندر یکمن آب بپزند تا بچهار یک باز آید و
بپالایند و بدهند با اندکی شکر و اولیتر آن بود که ایارج فیقرا با هلیله زرد بدهند صفت آن بگیرند ایارج فیقرا
یک درم هلیله زرد گل سرخ از هر یکی نیم درم همه را با آب کشنی حب کنند و صبر اندر سکنگبین حل کنند و بدهند روا باشد
و اگر دانگی سقمونیا اندر دوغ پالوده حل کنند و یکساعت بنهند تا نیک آمیخته شود و بدهند روا باشد لکن باید
دانست که سقمونیا معده را زیان کارست تا ضرورت نباشد بسقمونیا علاج نشاید کرد شراب گل و گلشکر بسهل
دادن صواب تر و کسانی که داروها و شربتها که یاد کرده آمد کاره باشند چند روز گلشکر باید داد و چند بیست و
پنج درم سکنجبین ترش بر اثر آن دادن بی آب و بی یخ و بفرمود تا دو ساعت آب نخورند تا معده بدین طریق پاک
شود و اگر صفرا از جگر بمعده همی آید یا اندر همه تن امتلای صفرایی بود استفراغ بماء الجبن باید کرد صفت آن بر
تخم چغندر کشنی و کوک و کشنیز تر دهند و کرفس و برگ چغندر و جو نیم کوفته دهند تر کرده و هر بامداد شیر از بجوشانند بعضی
و سکنگبین ساده شکری که ترشی او پیدا باشد چند دو سیر بر شیر برافکنند و از آتش بردارند و بپوشند تا سرد شود پس
آن پنیر را ببرند و همه را اندر خرقه پاکیزه دو تو کنند تا آب از وی بچکد آن آب با هلیله زرد و شکر و سقمونیا
مشوی و نمک هندی بدهند و نخست اگر فصل سال و عمر و وقت بیمار و دیگر احوال مساعد بود رگ باسلیق باید
زد پس تدبیر ماء الجبن باید کرد و طبیخ شاهتره و افسنتین اندرین باب سخت نافع بود صفت آن بگیرند افسنتین
پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلو سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم خرما هندی بیست درم
همه اندر سه من آب بپزند تا بمقدار دویست درم باز آید و بپالایند هر بامداد مقدار چهل درم با ده درم شکر و یک درم
صبر بدهند صفت نوعی دیگر ایارج فیقرا که معده را از خلط صفرا پاک کند بگیرند فقاح اذخر و عود بلسان و اسارون

و دارچینی از هر یکی یک جزو و صبر شش جزو و اگر غایت بزدودن معده بیش بود که باستفراغ دارو با هر یک یک جزو نیم
کنند و صبر هم بدان وزن که هست تا معده را برفق بزداید و پاک کند صفت شراب انار مسهل که معده
را از صفرا پاک کند بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یکی نیم من تربد نیم کوفته ده اوقیه بر آتش نرم بپزند
و کف بردارند تا بنیمه باز آید و بپالایند و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند و پنج درم سقمونیا و یک درم زعفران
اندر خرقه کتان بسته اندروی بمالند و نگاه دارند شربت ده اوقیه و نیم صفت گوارش مسهل تجربه
محمد زکریا صفرا و رطوبت از معده پاک کند بگیرند تربد یک درم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم عود نیم درم کافور
یک جبه طباشیر دانگی عصاره افسنتین نیم درم انگبین که هلیله اندروی پرورده باشند بسرشند هم و اگر
حرارت غلبه دارد جلابی که از خرما هندی و شکر پخته باشند صفت گوارش طباشیر بگیرند طباشیر ده درم معده را قوت دهد درم
گل سرخ سه درم سماق پاک کرده سه درم گلنار یک درم قاقله کبار یک درم مصطکی و عود خام از هر یکی نیم درم
شربت سه درم اندر آب آبی نسخه دیگر گل سرخ ده درم طباشیر پنج درم کبابه یک درم و نیم کافور نیم درم
مصطکی و اذخر از هر یکی یک درم شکر چندانکه همه داروها شربت سه درم و اگر طبع نرم بود و خواهند که
باز دارند این گوارش دهند صفت گوارش بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یکی ده درم عود خام و سک از هر
یکی پنج درم همه را بکوبند و با رب آبی یا رب سیب بسرشند شربتی سه درم چون دانند که معده پاک شد فم معده
را قوت دهند تا ماده دیگر قبول نکند بگیرند گل سرخ و صندل سفید و اندکی کافور و آب آبی و آب مورد
و گلاب و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده پوشند و طعام از گوشت دراج و طیهوج
با آب غوره و ناردانک کرده دهند و مصوص و افشرد موافق باشد و اگر با صفرا رطوبت آمیخته باشد خداوند
علت را آرزوی طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منش قی آرد قی باید فرمود پس معده را بحب
پاک کردن صفت حبی که اندرین باب سودمند بود بگیرند صبر و غاریقون از هر یکی یک درم بجلاب بسرشند
و بدهند و پس از دو ساعت معجون خیار شنبر دهند صفت حبی دیگر هلیله زرد یک درم و نیم سقمونیاء مشوی
سه تسو صبر دو دانگ غاریقون نیم درم با آب عنب الثعلب بسرشند و بدهند صفت اصطمخیقون که
معده را پاک کند صبر سقمونیا افیمون نمک هندی از هر یکی پنج درم تربد تراشیده کوفته و بیخته بیست درم

شربت

شربت دو درم از پس استفراغ معده را بگلشکر و طباشیر و گل خشک کوفته بهم سرشته قوت باید داد
باب سیوم از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم
اندر [illegible] معده و ضعیفی آن که از سوء المزاج سرد بی ماده تولد کند علامتها
آرزوی طعام بود و هضم کمتر بود و بادها و قراقر بسیار باشد و طبع نرم بود و اندر براز کیموس نباشد آنچه خورده بود ناگوارده
بیرون آید علاج چیزهای گرم که تحلیل کند و خشکی آرد نشاید داد چیزهای گرم و تر باید داد چون شیر با انگبین و شراب ریحانی
بمزاجی اندک و روغنهای خوشبوی بر فم معده مالیدن چون روغن سوسن و روغن مصطکی و روغن قسط یا روغن
بلسان آمیخته و با اندکی موم سرشته تا دیر تحلیل پذیرد و کودکی تن درست گوشت آلود را در کنار گرفتن تا معده گرم کند
و حرارت غریزی را برافروزد و گربه سیاه فربه نیز روا باشد و احتیاط باید کردن تا عرق نکند چه اگر عرق کند زیان
دارد و خشکی آرد و نشاید که شهوت بجنبد از بهر آنکه حرکت شهوت حرکتهای قوت غاذیه را سست کند و اندر
طعامها زیره و نانخواه و دارچینی و پلپل و انگدان و انگژد و سیر و کرویا میکنند و اگر سوء المزاج مفرط شود طلی زفت
گرم کرده بر فم معده نهادن سود دارد اندر یک روز دو بار و سه بار بنهند و پیش از آنکه سرد شود بردارند و هر بامداد
سکنگبین عسلی اندر آب افیمون دادن و از معجونها دواء المسک و سجزنیا و فنداد یقون و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق
بزرگ و مثرودیطوس و معجون کندر دادن سود دارد و این شرابها اندر جلابی دهند که افیمون و مصطکی و عود بلسان
اندروی پخته باشند صفت فلافلی زنجبیل فلفل سنبل از هر یکی شش درم مصطکی نانخواه از هر یکی چهار
درم تخم کرفس پودنه دشتی از هر یکی پنج درم زیره کرمانی و سلیخه و حب البلسان و عاقرقرحا از هر یکی دو درم ساذج هندی
یک درم همه را بکوبند و ببیزند باب چهارم از جزو دوم از گفتار
دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد و خشک خیزد علامتها
خداوند این علت هر روز لاغرتر می شود و دهان خشک بود و آب کمتر خواهد و آروغ ترش بر آید و طعام بد گوارد
علاج شیر خر و شیر بز با انگبین و کشکاب که اندروی اندکی پلپل پخته باشند با انگبین همی باید داد و روغن مصطکی
و روغن ناردین بر معده میمالیدن و مرغ خانگی فربه با شوربای گندم با دارچینی و پلپل دادن باب
پنجم از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی معده که از سوء

المزاج سرد تولد کند علامتها خداوند این علت را پیوسته دهان از رطوبتی لزج تر میشود و آروغ ترش
باشد و تشنگی اندکی دارد و اگر آب دهان بر ترشی آروغ و ترشی طعم دهان غلبه دارد بباید دانست که رطوبت
بیشتر است و اگر ترشی بر آب دهان غلبه دارد بباید دانست که سردی مزاج بیش از رطوبت است و علامتهای دیگر
معلوم است هم ظاهر است علاج نخست قی باید فرمود به ماهی شور و ترب و برگ آن تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبت
از هر یکی راستاراست بکوبند نرم و مقدار پنج درم از وی با سکنجبین بسرشند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و گندم
حل کنند و نیم گرم بدهند صفت دارویی دیگر تخم ترب و تخم سپندان سفید و تخم جرجیر از هر یکی یکدرم بوره رمانی
و نمک طعام از هر یکی نیمدرم همه را با سکنجبین عسلی بسرشند و اندر طبیخ شبت و ترب حل کنند و بدهند و از پس
قی بر تشنگی صبر کنند و شربتی میبه کز زنجبیل پرورده اگر ملیله پرورده اگر گلنگبین بدهند و از پس قی بامداد
روز استفراغ کنند بحب اصطمخیقون و هر هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اگر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول
دهند یا روغن بادام تلخ و استفراغ با ایارج لوغاذیا و ایارجهای بزرگ فرمایند و از پس استفراغ هر بامداد
گلنگبین دهند با مصطکی و عود خام و قرنفل و کمونی و فلافلی موافق تر و گوارش عود مسهل سود دارد
صفت آن بگیرند تربد سفید دو درم قرنفل و کوزبوا و زعفران عود خام از هر یکی دانگی و نیم سقمونیا مشوی
نیم دانگ همه را با انگبین بسرشند شربت دو درم اندر آب گرم صفت ایارج که معده را از اخلاط غلیظ پاک
کند بگیرند تخم کرفس شش درم افسنتین رومی انیسون تخم بادیان از هر یکی سه درم پلپل سفید اسارون مر
از هر یکی درمی نیم قسط سنبل رومی کاشم از هر یکی دو درم مصطکی و زعفران از هر یکی یکدرم صبر هشت درم شربت
هر بامداد و اگر خداوند علت ایارج و داروهای کریه نتواند خورد حب الافاویه مسهل بخورد صفت آن حب اللبان
اللبان سلیخه دارچینی مصطکی سنبل اسارون زعفران بسباسه قرنفل جوزبوا از هر یکی درمی و نیم غاریقون دو مثقال
تربد ده درم سقمونیا مشوی زنجبیل دو مثقال همه را با آب کرفس بسرشند و حب کنند شربت دو درم و نیم صفت کمونی
کرمانی اندر سرکه تر کنند یک شبانروز پس بریان کنند از این زیره صد درم سداب خشک چهل درم پلپل زنجبیل بورق ارمنی
از هر یکی ده درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و انگبین با این داروها سخت نرم نباید گرفت و اگر این
اخلاط کوفته و بیخته و ناسرشته نگاه دارند و اندر کشکاب و طعامها میکنند کسانی را که حاجت بود روا باشد صفت فلافلی

زنجبیل دو درم

بگیرند پلپل سفید و سیاه و دارپلپل از هر یکی سه اوقیه و اندر بعضی نسخهها دو اوقیه عود بلسان یک اوقیه حماما و سنبل از
هر یکی چهار درم تخم کرفس زنجبیل سیساليوس سلیخه اسارون راسن از هر یکی یکدرم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت
یکدرم صفت قرص گل که با گلنگبین دهند گل سرخ سه درم عود سنبل مصطکی سلیخه دارچینی اذخر افسنتین رومی
هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و قرصها کنند هر یکی دو درم بامداد یک قرص با هفت درم گلنگبین
اندر آب انیسون حل کنند و بدهند صفت مبیه معده را قوی کند و بادها را بشکند و اسهال کهن باز دارد بگیرند
آبی شیرین و میان او پاک کنند و بکوبند و بفشارند و آتش بکشند و ثفل او را اندر شراب کهن تر کنند یک شبانروز
پس بدست بمالند و بپالایند از این شراب مقدار سه من و آب آبی صافی کرده چهار من هر دو بهم بپامیزند و چهار من
انگبین مصفی بر نهند و بپزند و قوام آرند و از آتش برگیرند پس بگیرند مشک خالص و عود هندی و جوزبوا و قرنفل
و زعفران و دارفلفل و قاقله از هر یکی دو درم همه را بکوبند و اندرین شراب حل کنند و بیامیزند شربت از پنج درم
تا ده درم صفت شراب سنبل درد معده را و تبهای کهن را سود دارد بگیرند سنبل خوش بوی پنجاه درم اندر دو من
آب بجوشانند تا بنیمه باز آید و صافی بپالایند پس دو من انگبین بر نهند و بقوام آرند شربت ده درم صفت شراب
مشک پیران را سود دارد و معده را و اندامها را قوت دهد و تن را گرم کند دو من آب و دو من انگبین بجوشانند
و کف بردارند و بقوام آرند و از آتش برگیرند یکدرم مشک و یکدرم زعفران سوده در وی بمالند و بیامیزند شربت
دو درم و از آتش برگیرند و تا پنج درم و شراب عنبر هم برین جمله سازند و زعفران از هر یکی یکمثقال کنند صفت شراب
عود عود هندی و سک از هر یکی پنج درم هر دو را نیم کوفته کنند و سنبل و قرنفل و مصطکی و کوزبوا از هر یکی دو درم
و نیم کوفته همه را اندر خرقه کنند و اندر دو من گلاب بپزند تا بنیمه باز آید و خرقه را هر ساعت همی مالند پس خرقه از
وی بردارند و یکمن شکر طبرزد بر افکنند و کف بردارند و بقوام آرند و دانگی مشک سوده در وی بمالند شربت پنج درم
صفت شرابی مرکب پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی قاقله فلنجمشک دارپلپل از
هر یکی دو مثقال قرنفل مصطکی سنبل کوزبوا از هر یکی دو درم همه را نیم کوفته کنند و یک جا اندر خرقه فراخ
بندند و اندر سه من گلاب بپزند تا بنیمه باز آید و خرقه را بمالند و بفشارند و از وی جدا کنند و دو من انگبین و یکمن شکر
بر افکنند و بقوام آرند و از آتش برگیرند و بنهند تا نیم گرم شود و یکمثقال مشک سوده و یکمثقال عنبر سوده در

یکمثقال زعفران سوده در وی بمالند و بیامیزند و نگاه دارند شربت سه درم تا پنج درم صفت گوارش عود
بگیرند عود قرنفل زنجبیل قاقله ساذج هندی فلنجمشک دارفلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم همه
را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم صفت سفوف عود تری معده را ببرد قرنفل کبابه
از هر یکی پنج درم مصطکی سک از هر یکی سه درم عود خام بیست درم شکر چندانکه همه شربت یکمثقال
با پنج درم گلنگبین صفت گوارش عنبر که سردی معده را و بادها را و قولنج و ضعیفی اندامها ببرد بگیرند
پوست ترنج و عود هندی و کبابه و قرنفل و قاقله و کوزبوا از هر یکی پنج درم نار مشک انیسون تخم کرفس جندبیدستر
افیون بزرالبنج از هر یکی سه درم روغن بلسان دو درم عنبر یکمثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل کنند و همه دو
را اندر انگبین مصفی حل کنند و داروها بدان بسرشند شربت دو درم صفت گوارش نانخواه زنجبیل
پلپل دارپلپل از هر یکی دو درم سعد کندر سنبل از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و دو بار همسنگ داروها
انگبین مصفی بسرشند صفت حب صبر نسخه اسحق بن حنین معده را پاک کند دارچینی و قصب الذریره
و سلیخه و عود بلسان و بسباسه از هر یکی سه اوقیه همه را اندر دو من آب باران بسرشند و اندر آفتاب نهند
خاصه اندر آفتاب تموز و بیست روز بگذارند پس آب را صافی بپالایند و یک رطل صبر درین آب کنند و
بنهند تا خشک شود پس زعفران و مصطکی و مر از هر یکی سه اوقیه بکوبند و ببیزند و با این صبر بیامیزند و حب
کنند شربت دو درم تا سه درم صفت سکنجبین نسخه اسحق بن حنین پیران و خداوند معده تر را سود دارد و
رطوبت لزج را ببرد بگیرند پوست بیخ بادیان ده استار سرکه ناب نیمن اگر سرکه عنصلی باشد لطیفتر بود نیمن آب
با وی بیامیزند و بیخ بادیان اندر سرکه و آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و برین سرکه یکمن انگبین بر نهند
و بقوام آرند شربت دو اوقیه با آب آمیخته و اگر سه اوقیه صبر سقوطری مغسول اندرین سکنجبین بمالند و حل
کنند پاک کننده تر گردد صفت دارویی که خداوند آروغ ترش را سود دارد غاریقون یکمثقال با انگبین
بسرشند و بدهند و اندر طعامها کرویا بکار دارند صفت شراب خبث الحدید تخم کرفس تخم بادیان انیسون
زیره نانخواه سعتر انگدان کاشم کرویا کشنیز خشک پلپل دارچینی کندر سنبل قرنفل کوزبوا زنجبیل سعد
از هر یکی یکمثقال خبث الحدید ده مثقال همه را اندر دو من شراب انگوری بپزند تا بنیمه باز آید و بمالند هر بامداد سی درم

فقاح اذخر و پوست جوزبوا نخ

بلعند سه هفته از این شراب بدهند و از میوههای تر و از ترشیها پرهیز فرمایند و طعام گنجشک بریان و نخوداب و گوشت
تراری بروغن گوز بریان کرده صفت ضمادی که معده را گرم کند بگیرند سعد و فقاح الاذخر و سنبل و عود
دانگ و کندر و مصطکی از هر یکی یک مشت همه را بکوبند و بمیبه بسرشند و بر معده نهند و اگر افسنتین رومی
و قصب الذریره اندرین ضماد زیادت کنند و بشراب کهن و آب آبی بسرشند روا باشد صفت روغن مصطکی
معده را قوت دهد و گرم کند روغن زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم هر دو را اندر شیشه کنند و اندر دیگی
پر آب پاره نهند و آب را بجوشانند تا مصطکی اندر روغن بگدازد و بردارند باب ششم

از جزو دوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از آن بادها تولد کند اسباب تولد باد اندر معده و شکم دو چیز است یکی طعام و شراب که خورده شود
دوم حالها و حرارت غریزی اما آنچه از طعام و شراب است چنان باشد که یا گوهر طعام و شراب بادناک باشد چون
لوبیا و عدس و شراب شیرین سطبر یا طعامی بود که اندر وی رطوبتی بسیار باشد چون امرود و سیب و خیار
بادرنگ و جوزات و انواع ترهها و آنچه از حرارت غریزیست چنان باشد که حرارت ضعیف باشد نتواند آن
رطوبتها را گوارانیدن و بخارها که از آن خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها باز گردد و اندر معده و شکم بماند
اگر حرارت قوی بود آن طعامها را تمام بگوارد و بخارها را تحلیل کند و اگر چه طعام بادناک و رطوبتناک باشد حرارت
بروی قهر کند و بگوارد و اگر بادی تولد کند اندک باشد و زود تحلیل پذیرد و بگذرد و اگر باد اندر رودهها باشد اندر
شکم آوازها و قراقر پدید کند و اگر اندر معده باشد معده را بترنجاند و اجزاء او را از هضم باز کشد و بجلد و با
که باد روغ بر آید و بسیار باشد که طعامی یا دارویی گرم و لطیف کننده خورده شود رطوبتی را که اندر معده بود تحلیل
کردن گیرد و بخارها و بادها تولد کند و گاه باشد که سبب تولد باد خالی شدن معده باشد از طعام و این چنان باشد
که اندرین معده رطوبتی غلیظ بود و چون معده از طعام خالی شود طبیعت روی بدان رطوبت آرد و آن را تحلیل
کردن گیرد و بخارها و هوا که اندر فضاء معده و رودهها بود اندر حرکت آید و بادها تولد کند و این نوع بطعامی کم خورده
شود ساکن گردد و سبب علت قراقر اندر بیشتر حالها سوء المزاج گرم بود که معده را افتد و بخار انگیزانیدن آن
و سده که اندر منفذها باد افتد و راه نایافتن او تا از آن معاودت آید و بازگشتن او بجانب معده با بعضی آروغ

ترش کردد و بعضی سوی دماغ برآید و کاه باشد که بسبب تولد بادها بیماری سپرز و بسیاری سودا باشد
علامتها توقف باید کرد تا مزاج جوهر دماغ چه بوده است و ترتیب خوردن چگونه رفته است و از پس طعام
بسیار خوردن و حرکت کردن اتفاق افتاده است کرنه کواهی دهد بر اسباب تولد باد و بر صعبی علت و
سهلی آن و فرق میان نفخ سودایی و نفخ که از طعام تری فزای تولد کند آنست که نفخ سودایی غلیظ بود و
طبع بادی خشک بود و درد از پس کواریدن طعام اندر حوالی بدید آید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی پوست
و اجابت طبع بود چون دست بر شکم مالند قراقر کند و احوال و تدبیرهاء گذشته بر هر یک کواهی دهند علاج
از طعامها و بادانگیز و از طعامهاء تری فزای پرهیز باید کرد و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت چنانکه
اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و اندر طعامها ابزارها تحلیل کننده می باید کرد چون دارچینی و زیره
و کرویا و سعتر و سیر و انگدان و فم معده را و عضلهاء شکم بروغنهاء کرم مالیدن و حقنهاء تیز فرمودن و اندر
حقنه زیره و تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و دوقو و فطراسالیون و کاشم و حب الغار و جندبیدستر بکار
داشتن و اکر تهمت افتد که آماس هست انداروهاء تیز دست بدارند و بداروها نرم کننده چون شبث و
بابونه و پیه مرغ و پیه بط باز کردند و آنرا که درد معده و شکم بدان صعبی نبود ارزن و کاورس کرم کرده بر نهادن
کفایت کند و نمک کرم کرده بر نهادن بادهاء غلیظ را بشکند و شیشه و کدو که باتش بر ناف نهند در حال درد
ساکن کند و شربت جلابی بدهند که در وی انیسون و مصطکی و سعتر و مرزنگوش پخته باشند و اکر بکمقال کرویا
درد هان افکنند و جلاب کرم یا شراب کرم بر سر آن بخورد سود دارد و اکر ماده بادی غلیظ باشد شربت کرم
نباید داد از بهر آنکه بیم بود که ماده را بجنباند و بادزیادت کند نخست ماده را بحقنه پاک باید کرد از بس داروهاء
تحلیل کننده دادن و روغنها که معده و شکم بدان مالند روغن پید انجیر است و روغن حب الغار و روغن چراغ
و جندبیدستر و فطراسالیون و زیره و حداد و حب الغار اندر وی جوشانیده و اکر این داروها و مانند این اندر
شراب بپزند و بمالند و چند وزن شراب روغن با این شراب بیامیزند و باتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن
بماند صواب باشد و اکر نفخ سودایی بود تخم کرفس و مرزنگوش و حب الغار و دوقو و شبث و بابونه و حلبه اندر
سرکه بپزند و بدان سرکه تکمید کنند و معجون نیاد و فلافلی و دیقون و نانخواه بادها را بشکند و از معجونهاء بزرک مثرودیطوس

و تریاق اندرین باب سخت نافع است این معجونها و شربتها به از پس استفراغ دهند و استفراغ نخست بحقنه
کردن پس بداروهاء مسهل و طبیخ پودنه دشتی و طبیخ خولنجان و معجون ابهل و معجون حب الغار و کوارش کمونی و
کوارش انگدان سود دارد و استفراغ بحب سکبینج پس از حقنه صواب بود صفت حب سکبینج بکیرند صبر
و سکبینج و مقل و غاریقون از هر یکی راستاراست حب کنند چنانکه رسمست شربت از دو درم تا سه درم اندر
آب کرم صفت معجون حب الغار بادها را بشکند بکیرند حب الغار ده درم برک سداب خشک پنج درم نانخواه
و زیره و شونیز و سعتر و کاشم و کرویا و فطراسالیون و بادام تلخ و پلپل و دارپلپل و وج و پودنه دشتی از هر یکی
درم چند پلو جاوشیر و سکبینج از هر یکی دو درم همه را بانکبین بسرشند چنانکه رسمست شربت سه درم صفت معجون
ابهل ماده سرد را و بادها را تحلیل کند ابهل و نانخواه و کندر و دارچینی و وج از هر یکی راستاراست بکوبند و
بپزند و بانکبین بسرشند شربت یکمثقال یا دو درم صفت کوارش کمونی بادها را بشکند فلفل دارفلفل کوزبوا از
هر یکی پنج درم زنجبیل خولنجان از هر یکی ده درم کمون شصت درم همه را بانکبین بسرشند شربت سه درم صفت
کوارش انگدان فلفل دارفلفل از هر یکی پنج درم ابرسا زنجبیل از هر یکی شش درم انیسون مصطکی تخم بادیان
از هر یکی دو درم انگدان پانزده درم نانخواه تخم کرفس از هر یکی پنج درم ~~او~~ دو درم همه بکوبند و به پزند با انکبین
بسرشند شربت دو درم و کمونی اندرین باب نافع است و شراب کهن سده بکشاید و بادها را بشکند و اکر طبع نرم
باشد دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب نیم کرم بدهند و اکر طبع خشک بود درمی حب الرشاد درمی تخم کرفس
اندر شراب بجوشانند و بدهند و هر بامداد لختی کندر و زیره خاییدن سود دارد خاصه پس از طعام تا معده را کرم
کند و آروغ برآرد و براثر آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج اصلی سرد باشد و سوء المزاج غریب سرد با آن
یار کردد بادها و قراقر و تشنکی بسیار باشد و علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهد خوردن نخست مقدار ده
درم یا کمتر شراب کهن بخورد چندانکه کام دهان تر شود و اندر طعام ابزار که یاد کرده آمده است نکاه دارند
بسیار باشد که چیزی خشک خلط رقیق را و خلط شور بلغمی را فرو دارد و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن
شود و کمان افتد که مزاج کرمست و خشکی سود دارد و حال برخلاف آن باشد و همچنین بسیار باشد که چیزی کرم
بخارها تحلیل کند و بادها بشکند و کمان افتد که مزاج سردست و کرمی سود داشت و حال برخلاف آن باشد پس

شکر عسکر شصت درم

بر طبیب واجبست که علامتهاء دیگر بجوید و اعتماد بر آن کند باب هفتم
از جزو دوم از کفتار دهم از کتاب ششم اندر درد معده که از خلط سودایی
خیزد که از سپرز بدو باز آید علامتها خداوند این علت را اندر فم معده سوزش بود چون طعام خورد
آن سوزش زایل شود و بسیار باشد که سبب این سوزش خلط صفرایی بود و فرق میان هر دو بعلامتهاء دیگر
توان کرد از علامتها سودا و صفرا که معلومست و بسیار کسان باشند که هر کاه که طعام خورند پس از دو ساعت
معده درد کند و تا قی نکند و چیزی ترش بر نیاید آن درد بیارامد و آنچه برآید از ترشی بدان حد بود که زمین از وی
بر جوشد و سبب این درد خلط سودا باشد که اندر قعر معده کرد آمده بود و هر کاه که طعام بادی بیامیزد ماده
سودا بسیار کردد و بفم معده برآید و درد آغاز کند علاج نخست قی باید فرمود بخربق سفید و بیخ کونه جربی
را بترب اندر نشانند و یک شبانروز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و بسکنجبین عسلی اندر نهند یک شبانروز
دیکر و آن سکنجبین را با آب شبت و لوبیاء سرخ کرم کنند و بدهند و از آن ترب لختی بدهند تا بخورد و پس از آن
استفراغ دیگر کنند بحب اصطمخیقون و پوسته معجون نجاح بکار دارند صفت قرصی که درد معده را که از پس
طعام بدید آید و تا قی نکنند نیارامد زایل کند بکیرند انیسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم افسنتین رومی ده درم
سلیخه بیست درم و زنجبیل و جندبیدستر و افیون از هر یکی دو درم دو درم و نیم همه را بکوبند و اقراص کنند هر
قرصی یکدرم شربتی یک قرص جزو سیوم از کفتار دهم اندر تغیر احوال شهوت طعام
این جزو پنج بابست باب نخستین از جزو سیوم
از کفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی شهوت طعام و اسباب و علامتها
و علاج آن اسباب ضعیفی شهوت هفت نوعست یکی سوء المزاج کرمست بی ماده و با ماده دوم استغناء تن
از غذا سیوم آنکه مسام بسته بود و فضول غذا تحلیل نکند چهارم آنکه جکر کیلوس را از معده جذب کمتر کند
پنجم آنکه اندر مجری سودا که از سپرز بمعده آید سده افتد و آنقدر سودا که معده را بانکارد و شهوت را بجنباند
بمعده اندر نتواند آمد ششم آنکه آن عصبها که از دماغ بفم معده آمده است آفتی رسد هفتم آنکه مردم بیماریهاء
دراز کشد و همه قوتهاء اندامها را ضعیف کرداند علامتها اما آنرا که سبب سوء المزاج کرم بود بی ماده و با

ماده علامتها اندر باب نخستین و باب دوم از جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است و آنرا که بسبب استغناء تن
باشد از غذا علامت وی امتلا است و پری رکها و کرانی اندامها و تدبیر کذشته و ریاضت ناکردن و آن کواهی
دهد و آنرا که سبب بستکی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا باشد علامت وی سختی کوشت بود و بر کرسنکی
صبر تواند کردن و آنرا که سبب آن باشد که جکر کیلوس را از معده کمتر جذب کند علامت وی آنست که براز او اندر
وقتها سبز باشد یا سپید و آنرا که سبب سده بود که اندران مجری افتد که سودا اندر وی از سپرز بمعده آید و شهوت را
بجنباند علامت وی آنست که اکرچه آرزوی طعام کمتر بود و آنچه خورده شود میکوارد خاصه اکر با سده آفتی دیکر یار
نباشد و آنرا که سبب آفت آن عصبها بود که از دماغ بفم معده آید علامت وی آنست که معده او حس تیزی طعامها
تیز نیابد و آنرا که سبب بیماریهاء دراز باشد سبب آن علامت آن بود علاج اما علاج سوء المزاج کرم که بی ماده
که اندر جزو دوم که یاد کرده آمده است و آنرا که علامتهاء استغناء تن از غذا ظاهر بود مدتی از طعام باز باید داشت
و اندک اندک بطعام باز آوردن تا فضول طعامهاء ناکواریده تمام بکوارد و نشاط طعام و آرزوی آن بدید آید چنانکه
کسانی را که بی خوابی شکایت کنند مدتی از خواب باز دارند تا مانده شوند و خوابی نیک بود و خوش بخسبند و آنرا که علامتها
بستکی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا ظاهر شود ریاضت و کرمابه باید فرمود و اندامهاء او را اندر کرمابه بادرد سکونه
و بوره همی مالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامتها تقصیر جکر اندر جذب کردن کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر
کشادن سدهاء ماساریقا باید کرد و هر بامداد مقدار یک پیاله شراب کهن بر ریق دادن و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده
و کبر بسرکه و میبه و سکنجبین بزوری و تریاق و مثرودیطوس سخت سود مند بود و کرمابه و ریاضت بوقت و ترتیب
فرمودن چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و اندر خورد نیها دارچینی بسیار و اندکی پلپل بکار داشتن و آنرا
که علامت سده مجری سودا باشد سده او بچیزهاء ترش و تیز باید کشاد چون پلپل و سیر و کبر بسرکه و انواع کامها و شلغم که آنرا
بخردل تیز کرده باشند و حلیت اندرین باب سود مند باشد و مصوص و پاچه و کبر و سیر بسرکه پرورده نیک بود و طعام او
زیرباج و غوره باج و انارباج و سماق سازند و ایارج فیقرا با اندکی افتیمون سده را بکشاید و پاک کند و اکر علامت آفت
رسیدن عصب دماغی که بفم معده همی آید ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد بایارج فیقرا و حب قوقایا و بر
غذا خوش قوت دادن و از هر چه دماغ را و عصبها را زیان دارد پرهیز کردن و بر معده ضمادهاء کرم بر نهادن صفت ضماد

ی

ابن

بگیرند حب الغار قسط حلو قشار الکندر از هر یکی ده درم میعه خشک پانزده حبر و ابهل تخم مرو و حب
یمانی از هر یکی هشت درم زعفران جند بیدستر از هر یکی چهار درم فرد ماما شش درم حضض و رامک سنبل
کلنار اقاقیا از هر یکی پنج درم مصطکی شونیز از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و بوم روغن بسرشند و موم
روغن از روغن قسط یا از روغن ناردین سازند و ضمادی کنند و آنرا که ضعیفی شهوت از پس بیماری
دراز بدید آید حال بد باشد نخست تکلیف قی باید کرد و اگر چه چیزی بر نیاید حرکت قی قوت کردن او شهوت
را بجنباند و سکنگبین سفرجلی و میبه می باید داد و ما بیابه شهوت طعام را بجنباند و تشنگی بنشاند و فم معده
را با مرکه شهوت محرور را بجنباند و تشنگی بنشاند و شراب پودنه سود دارد صفت آن انار ترش با پوست
بکوبند و بفشارند و آبش بگشند و پودنه تر را بکوبند و آب بکشند از این آب انار یک جزو و آب پودنه
بیامیزند و جند نیم وزن هر دو شکر بر افکنند و بقوام آرند شربتی یک کفچه صفت سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سماق
دو درم قاقله یکدام همه را بکوبند و بیامیزند شربت دو درم آرزوی طعام بجنباند و تشنگی بنشاند صفت شراب
افسنتین نسخه خواجه ابو علی سینا بگیرند افسنتین رومی صد درم واندر سه من آب بپزند تا بیک استیر باز آید و
بدست بمالند و بپالایند و آبی را اندر خمیر گیرند و اندر زیر آتش نرم بر پای کنند و خمیر از وی دور کنند و آنرا افشانند
آن فشرده او ده استیر با این افسنتین بیامیزند و ده استیر انگبین مصفی و پانزده استیر سیکی ریحانی با وی بیامیزند
و بر آتش نرم بپزند و بقوام آرند غذاوند این علت را سود دارد باب دوم

از جزو سیوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر علتی که آنرا شهوة الکلبیه گویند

این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم را طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب این علت پنج است
یکی بسیار سودا که از سپرز بمعده اندر آید و فم معده را بگزد دوم سوء المزاج سرد که فم معده را افتد سیوم سوء
المزاج گرم که فم معده را و همه اندامها را افتد چه اگر سوء المزاج قوت یافته فم معده را بودی آرزوی طعام ضعیف
شدی و این بسیاری آرزو است سوء المزاج همه اندامها از دو گونه باشد یکی آنکه سوء المزاج قوت ماسکه همه اندامها
را ضعیف کند و مسام همه تن گشاده کند تا غذا که باندامها رسد زود تحلیل پذیرد و بمسام برون شود حاجت بباز
خواستن بدل آنچه بتحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه سوء المزاج بر همه اندامها مستولی گردد چون آن مستولی

نزدیکتر
رطوبة را که اندامها از غذا همی یابد خرج میکند و قوت جاذبه که همه اندامها راست غذا را از اندامی دیگر که بدو
بخویشتن میکشد چون غذاء اندامها خرج همی شود از رگها کشیدن و چون رگها تهی می شود رگها از جگر کشیدن
گیرد و چون جگر تهی میشود از رگها که آنرا ماساریقا گویند کشیدن گیرد و چون این رگها تهی میشود از معده کشیدن
گیرد و معده را اندر جذب معین نیست بدین سبب این علت بدید آید و آنچه از پس بسیاری استفراغ بدید آید و برون
آنچه بسبب تخلخل تن و بسیاری تحلیل بدید آید همه ازین نوع باشد و سبب چهارم نزله باشد که از دماغ بمعده
فرود آید و این چنان بود که ماده نزله رطوبتی سرد باشد فم معده را سرد کند و ملکی گردد که بجوارش ضعیف که
معده را بود ترش گردد و فم معده را بگزد و شهوت کلبیه تولد کند و آنچه ترش بود شهوت کلبیه آرد چنان بود
که ماده نزله اجزاء معده را فراهم گیرد و قبضی در وی بدید آید و معده را بدان سبب تهی گردد و آرزوی طعام
بدید آید و سبب پنجم آنکه اندر رودها و معده کرمانی بزرگ باشند طعام ناگوارده بخورند و آنچه اندر رودها باشد
طعامی را که بمعده فرود آید و غذا را شاید و جگر بمنفذها که از رودها بجگر پیوسته است آنرا بخویشتن کشد و غذا
گرداند و باندامها فرستد کرمان او را بخورند و اندامها بدان گرسنه مانند و جویان غذا شوند علامتها آنرا که سبب
بسیاری سودا باشد که از سپرز بمعده آید علامت وی آنست که ثقل او بسیار بود و آنچه میخورد ناگوارده بیرون
همی آید و تن او از طعام بهره پرورش نیابد بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند باشند و بسبب
حاجتمندی بغذا و گزیدن ترشی سودا فم معده را پیوسته طعام آرزو کند و اگر ساعتی تاخیر کند فم معده سوختن گیرد
و تا طعام نخورند این سوزش زایل نشود و آنرا که سبب سوء المزاج سرد باشد که فم معده را افتد و این علامتها که
یاد کرده آمد هم موجود باشد لکن سوزش فم معده نباشد و آنرا که سبب سوء المزاج گرم بود که معده و همه اندامها
را افتد و گشادگی مسامها و تحلیل غذا با علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام بود و تشنگی نیز غالب شود
و تن از طعام بهره نگیرد و آنرا که سبب نزله بود سبب آن علامت آن باشد و آنرا که سبب کرمها باشد اندر معده
و امعا علامتها و کرم علامت آن باشد علاج آنرا که علامت اندر آمدن سودا بمعده ظاهر شود نخست رگ
باسلیق باید زد پس بطبیخ افتیمون و مانند آن استفراغ کردن و محجمه بر سپرز نهادن و چون بیرون ناکردن و معده را
باطریفل قوت دادن یا بگوارش خوزی خاصه اگر طبع نرم بود تا آب گرم دادن و طعام نرم و چرب

فرمودن چون زرده خایه نیمبرشت و گوداب نان که اندر زیر بره و مرغ سمین و بط فربه نهاده باشند و حلوا
از شکر و روغن بادام و نشاسته و لوزینه و ثرید کعک اندر سپید با با چرب و اگر طبع نرم نباشد شیر تازه و
گوشت بره و بزغاله فربه بگیرند و بپزند با نخود و شبت و اندکی زیره تا مهرا شود و گوشت از وی برداوند و اندری
شوربا کبوتر بچه فربه و مرغ سمین بپزند تا مهرا شود و گوشت از وی بر داوند و اندکی دارچینی و خولنجان و عود هندی
کوفته در افکنند و ازین شوربا چندانکه خواهد بخورد و اگر شراب رنگین کا از انگور کوهی کرده باشد بادی
بیامیزند بخورند معده را گرم کند و ترشی خلط سودایی از معده باز دارد و هر شرابی که خداوند این علت بخورد
از انگور کوهی باید و رنگین و صرف باید و اگر ممزوج خواهد زیره کرمانی اندر آب بپزند و بدان آب ممزوج
کنند و علاج او بپرز و داغ کردن آن سود دارد و آنرا که علامت سردی مزاج معده پیدا شود نخست قی و نایدسپس
ایارج فیقرا باید داد و پس از آن که معده بدین طریق پاک کرده باشند کمونی و تریاق بزرگ و دواء المسک
و سجزنیا دادن و طعام کبک و تذرو و دراج بریان کرده و شوربا که بیشتر یاد کرده آمد با زیره و کرویا و
دارچینی و شراب هم از آن نوع و اگر طبع نرم باشد معجون کند باید داد صفت آن بگیرند کندر فلفل و دار فلفل
دکوزیوا و خیربوا از هر یکی پنج درم زنجبیل خولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر شصت درم همه را
بانگبین بسرشند شربت سه درم نسخه دیگر پلپل پانخواه انیسون پودنه کاشم سنبل از هر یکی پنج درم کلنار
ده درم کندر سی درم همه را بکوبند چنانکه پس نرم نباشد و بانگبین بسرشند شربت سه درم و آنرا که سبب
تحلیل بسیار و تخلخل تن سوء المزاج گرم باشد که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت و ریاضت باز
باید داشت و روغن مورد اندر همه اندامها طلی کردن و اندر آب سرد نشاندن و شراب دیواج دادن
و طعام مصوص و فرد و سلام از گوشت گوساله و بطون گاو باید فرمود و اگر سبب تحلیل ریاضت و حرکت
و تخلخل تن بود بی سوء المزاج همه اندامها هریسه و سر بریان و باچه و طعامها غلیظ باید فرمود و از
طعامها شوربهای تیز منع باید کرد و آنرا که سبب نزله باشد علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد و ایارج فیقرا
دادن تا معده و دماغ را پاک کند چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده آمده است و آنرا که سبب بسیاری کرم
باشد اندر معده و امعا تدبیر پاک کردن آن باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید العلم عند الله

باب از جزو سیوم از گفتار دهم از کتاب ششم
اندر افت شهوت که آنرا بتازی الجوع البقری گویند این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که این حال
گاو را بسیار افتد و اندر بیشتری وقتها این علت از پس شهوت کلبیه افتد و این گرسنگی همه اندامها را باشد
بی گرسنگی معده همه اندامها و این چنان بود که همه اندامها بغذا حاجتمند بود و معده آنرا بجوابد چه اگر آرزوی طعام
بسیار بوده بود و شکم رفتن با این حال یار بود و بدان سبب رگها تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش گردد و گاه
باشد که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد که فم معده را سرد کند و قوت شهوت طعام را بمیراند و طعم این بر خلاف
آن باشد که از شهوت الکلبیه تولد کند از بهر آنکه آن ترش باشد و فم معده را بگزد و بخارد و شهوت را بجنباند
و این نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را فراز هم آرد و طعام از وی دفع کند تا معده بدان غذا گردد و این بلغم که
سبب بیهوشی و غشی است بلغمی بود بی طعم غلیظ و لزج همچون آبگینه گداخته فم معده سنگی کند و مزاج او را تباه کند
و قوت جاذبه را از کار باز دارد و شهوت را بمیراند و باطل کند و بسبب بطلان شهوت طعام اندامها گرسنه شود
و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و بیمار بیطاقت و بیهوش و علاج این سخت
مشکل است از بهر آنکه باستفراغ و پاک کردن معده حاجت بود و ضعیفی و گرسنگی اندامها و غشی از استفراغ
باز دارد و این علت بیشتری مردمان سرد مزاج را افتد که اندر سرما سفر کنند علاج علاج این علت باز آوردن
قوت است و یاری دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن کردن تا شهوت طعام بدید آید و
این چنان باشد که طعامهای خوشبوی که آرزو را بجنبانند و میوهها و اسفرغمها و عطرها که اندر وی قوتی قابض
بود بسوبانند تا قوت را جمع کند و نگذارد که تحلیل پذیرد اما میوهها و اسفرغمها چون سیب و آبی و امرود و مورد باید
و عطرها مشک و عود و زیره و سک و شراب انگوری ریحانی که زیره اندر وی آمیخته بود و شراب میویزی اگر
حرارتی باشد کافور و گلاب و گل و از بوی طعامها بوی غالیه و بره بریان کرده و بوی مرغ بریان و نان گرم قالی
و نان اندر شراب ثرید کرده و ماء اللحم دادن صفت ماء اللحم اندر کتاب پنجم اندر آخر باب علاج دق یاد کرده
آمده است و صفت میبوس اندر قرابادین یاد کرده آید و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او بشکنند و
بخلند و موی صدغ او را بکشند و گوش او بکشند و چیزی سفالین بزرگ از بام بیندازند و بشکنند و آب سرد

وکلاب سرد بر روی او زنند و عود معطر بسوزند چون بهوش آید ماء اللحم در حلق او چکانند و اگر اندکی یبوسی
با شراب ریحانی کوهی با ماء اللحم بیامیزند قوت بیشتر دهد و بوی بوها و طعامها که یاد کرده آمد بدو رسانند و
آنقدر که بتوان داد دهند خاصه از نان پاکیزه که اندر شراب کوهی ترید کرده باشند و آب برگ مورد و آب سیب
و آب آبی و کلاب با اندکی زعفران و عود و مشک بر مفاصل و اندامهاء او طلی میکنند صفت سکباج که بوی آن خوش
بود و قوت را یاری دهد سکباج پزند از گوشت گوساله چنانکه رسمست و ابزار او بیز کنند و سداب و کرفس و
نعنع و بودنه و پوست ترنج و زعفران و اندکی سنبل و مشک بر صفت مطجنه که بوی آن خوش بود و قوت را یاری
دهد بگیرند کبکان یا کبوتر بچگان چندانکه خواهند و آنرا بپزند با نخود درست و اندکی زیره چون نیم پخته شد
روغن زیت که آنرا زیت انفاق گویند بر سر آن کنند و عود خام نیک کوفته دارچینی و خولنجان اندر وی بپزند تا
تمام پخته شود و آب او باید که باز اید پس مقداری آبکامه و آب آبی ترش و آب سیب ترش بر چکانند و بر آتش
نرم دو جوش برآرند پس از آتش بردارند و سداب خرد کرده بر سر آن کنند و بنهند تا سرد شود و بوی آن بدو
رسانند و رق و گوشت بدهند و بر معده او ضمادی بر نهند که از لادن و سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و
عنبر و مانند آن ساخته باشند و این ضماد را بروغن مصطکی و ثفل یبوسی و اندکی شراب بسرشند پس گرم کنند
و بکار دارند و اگر ثفل یبوسی حاضر نبود یک جزو از اخلاط با این ضماد یار کنند باب

چهارم از جزو سیوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آرزوهاء تباه که مردم را
پدید آید تباهی آرزو آنرا گویند که مردم را چیزهاء بد آرزو کند چون گل و نمک و انگشت و چیزهاء تیز که آنرا
بتازی وحم گویند و این کسانی را افتد که اندر معده ایشان اخلاط بد بود و زنان آبستن نیز افتد خاصه اندر ماه
دوم و سیوم از بهر آنکه حیض ایشان باز ایستد از جهة غذا چنین اندرین مدت که یاد کرده آمد چنین ضعیف
باشد و همگی آن در غذاء او خرج نشود و این زنان را بیشتر افتد که طعامهاء نیک و بد و بسیار و بی ترتیب بخورند
و خون ایشان با اخلاط بد آمیخته بود و اندر ماه چهارم این علت زایل شود از بهر آنکه از آن اخلاط بد بعضی بقی
برآمده باشد و بعضی اندرین مدت پخته شده باشد و باقی بغذاء کودک بکار شود از بهر آنکه جسم او قوی تر شده
باشد و غذا بیشتر خواهد علاج اما زنان آبستن را اگر بی تکلف قی توانند کرد و بآسانی چیزی بر توانند آ

دستوری

فالشهوة

دستوری باید داد تا گاه گاه قی کند و معده او را بگوارش عود و میبه قوت دادن و آنرا که اندر قی کردن قوت
بسیار باید قی نشاید کرد و داروی مسهل نیز نشاید خورد جز بقوت دادن معده مشغول نباید بود و طعامها
لطیف و زود گوار و باندازه و معتدل باید فرمود چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله بریان کرده و
وگاه گاه اندر طعام ایشان اندکی سیر و خردل میکردن و کسانی دیگر را که چیزهاء بد آرزو کنند قی باید فرمود بماهی
شور و ترب و سکنجبین و آب شبت و لوبیا سرخ و مانند آن و معده را بایارج فیقرا و حب صبر پاک باید کرد پس معده
را قوت دادن بمعجونها و داروها که یاد کرده آمد و اگر زیره کرمانی و نانخواه از هر یکی مقداری بخایند ناشتا و از
پس طعام نیز سفوف کنند یعنی بدهان در افکنند و بخورند صواب باشد و اگر زیره و نانخواه با مصطکی خایند بهتر باشد
و نانخواه اندرین باب منفعتی بزرگست و اگر گوشت را قدید کنند و ابزار آن نانخواه و هیل و جلنار و قاقله و طباشیر
و گوز گندم کنند سود دارد صفت داروی دیگر قاقله خرد و بزرگ و کبابه از هر یکی راست شکر طبرزد چند
وزن همه شربتی مقدار سه درم کوفته و بیخته صفت داروی دیگر جفت بلوط هشت درم صبر شانزده درم حبشی
غافت شش درم و نیم بیخ اذخر چهار درم مر دو درم همه را نیم کوفته اندر یکمن آب بپزند تا بنیمه باز آید و پالایند این
جمله سه شربت باشد به سه روز بخورد خداوند این علت که معده تباه شده باشد و روی زرد گشته و با سقفا نزدیک
بود رسیده باشد سود دارد صفت داروی جفت بلوط دو درم انیسون سه درم مویز منقا ده درم هلیله سیاه و بلیله
و آمله از هر یکی پنج درم ریم آهن مدبر ده درم و ریم آهن مدبر خلط آهنی باشد که او را کوفته باشند و اندر سرکه تر آغشته
چند بار و هر بار بریان کرده پس از آنکه از سرکه بیرون کرده باشند این همه را اندر هشت اوقیه شراب قابض و هشت
اوقیه آب بپزند تا بنیمه باز آید و پالایند و اندر هفت روز بخورد صفت داروی دیگر ایارج فیقرا شش درم
هلیله و بلیله و آمله از هر یکی سه درم گوز گندم پنج درم همه را بکوبند و بانگبین مصفی بسرشند شربت سه درم اندر آبی
که داروی مصطکی و انیسون و نعنع جوشیده باشند و استخوان کبوتر بچه و استخوان دراج و بچه دراج و بچه مرغ خانگی
بریان خایند و آب آن فرو بردن زنان آبستن و دیگران را آرزوی گل بنشاند و اگر این استخوانها را بکوبند و نمک
و اندکی پلپل سوده در آب کنند و آنرا بدین آب شور کنند پس بخایند خوبتر بود و گوشت آهو قدید
کرده بنمک و نانخواه آرزوی گل بنشاند و گروهی گفته اند که بهترین چیزی از بهر باطل کردن شهوتها تباه آنست

که جهت بریانی کبوتر بچه بریان خورند و از پس طعام اندک اندک نقل میکنند و بادام تلخ نقل کردن سود
دارد و گروهی گفته اند اگر شکر و روغن شیره بخورند آرزوها بد را ببرد و اعتماد اندرین باب بر تجربه باید
کرد آنچه بعوض گل بخورند تا آرزوی گل بشکند نشاسته بریان کرده شور کرده است و طباشیر و پسته شور
بریان کرده و گوز گندم و شاه بلوط و مویز منقی و کشمش باب پنجم

از جزو سیوم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر تشنگی و بسیاری آرزوی
آب اسباب تشنگی غالب یا سوء المزاج اندامی بود یا سوء المزاج همه تن یا سببی بیرونی اتفاق افتد اما
اندامها که سوء المزاج آن تشنگی آرد مری است و معده و روده که آنرا المعاء الصایم گویند و جگر و گرده و دل
و شش و اسباب بیرونی چهار نوعست یکی آنکه طعامی غلیظ و شور خورده باشد چون گوشت قدید و ماهی شور دوم
آنکه آب دریا یا کراب شور اگر داروی گرم تشنگی آرنده خورده باشد سیوم طعامی که بفعل یا بقوت گرم بود
یا شرابی کهن و بقوت خورده بود و آن تشنگی که ازین نوع باشد بیشتری هلاک کند و هیچ شربت و دارو ساکن
نشود بلکه آب می باید تا هلاک شوند چهارم اندر هوای گرم مقام کردن و رفتن اتفاق افتاده باشد اما آن
تشنگی که از سوء المزاج دل و سوء المزاج همه تن بود چنان بود که اندر تب صفرایی و محرقه افتد و آنچه از سوء المزاج
دیگر اندامها باشد چنان باشد که اندرین اندامها یاد کرده آمد سوء المزاج خشک بود یا گرم یا مرکب از گرم و خشک
یا بلغمی شور بود عفن گشته یا ماده گرم صفرایی یا آماسی گرم علامتها آنچه از گرمی معده و مری بود با سوزش و طلخی
دهان و خشکی حلق بود و آنچه از خشکی معده و مری بود دهان و حلق خشک بود لکن سوزش و طلخی دهان نباشد و آنچه
از گرمی و خشکی معده و مری بود سوزش و خشکی و طلخی دهان و حلق عظیم باشد و تشنگی غالب تر بود و آنچه از سوء
المزاج روده صایم بود سوزش و طلخی فرود از معده بود و طبع خشک بود از بهر آنکه این روده تریها را
بخویشتن کشد و کیلوس خشک بماند و هر گاه که مزاج کیلوس بگردد اندر همه تن خارش و خشکی پدید آید و آنچه از
رطوبت شور و عفن تولد کند از هواء خشک راحت یابد و آنچه از رطوبت شور و عفن تولد کند طعم دهان شور
بود و آنچه از گرمی دل و شش تولد کند از هواء خشک بیش آزار یابد که از آب سرد و آنچه از آماس معده و
روده صایم و آماس جگر و گرده تولد کند علامت و علاج او اندر جایگاه هر یکی یاد کرده آید و آنچه از اسباب بیرونی

افتد

عطش

افتد سبب هر یک علاج آن بود علاج آنرا که سبب گرمی معده و دیگر اندامها بود آب انار ترش و سکنجبین شکری
و آمیخته با سیب ترش و ریباج و امرود چینی باید فرمود و آب سرد و خفتن پس از آنکه این شربتها خورده بود
از بهر آنکه تری و خشکی شربت اندر خواب بقوت تن رسد و آنرا که سبب خشکی معده و مری بود کشکاب و آب کدو
و آب خیار و لعاب اسبغول و روغن بادام باید فرمود و لعاب دانه آبی و لعاب اسبغول با آب انار شیرین آمیخته
و کثیرا سوده بر آب انار شیرین افکنده با روغن بنفشه سود دارد و آنرا که سبب سوء المزاج روده صایم بود نخست
رگ باسلیق باید زد و بمطبوخ هلیله اکرماء الجبن که بدو تخم کاکیان کرده باشند با سه درم هلیله زرد و دو دانگ
نمک هندی و ده درم شکر و دانگی سقمونیا استفراغ باید فرمود و از پس استفراغ دوغ میدادند مدت دو
هفته و هر شب لعاب اسبغول دادن و طعام از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام و آنرا که سبب حرارت
دل باشد هواء خنک باید کرد و اسپرغمها و میوهاء خنک پیش او نهادن و بنفشه و نیلوفر و کلاب و کافور و
صندل بویانیدن و دوغ گاو با اقراص کافور دادن و بوی خیار بادرنگ سرد کرده سود دارد و صندل و کلاب و برگ
خرفه کوفته بر سینه نهادن صفت حبی که تشنگی بنشاند تخم کوک و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو شیرین همه پاک
کرده از هر یکی پنج درم تخم خرفه ده درم کثیرا هفت درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حب کنند صفت آبی که تشنگی
بنشاند خربزه هندو و کدو تازه شیرین و مغز خیار و خیار بادرنگ همه را مقطر کنند چنانکه کلاب کنند و کلاب بادی بیامیزند
و اندکی کلاب در وی مالند و چندانکه وزن همه بود گرآب غوره گرآب ترشی ترنج اگر آب خیار هندو بادی بیامیزند
و طباشیر بر افکنند و بجای آب میدهند و اگر کسی شراب خواره بود بعوض آب غوره و دیگر آبها شراب سپید رقیق
از نان خشک چکانیده با این آب کدو و آب خربزه هندو بیامیزند و سرد کرده بجای آب میخورد و بباید دانست
که شراب ممزوج که مزاج او تمام باشد تری کند و مضرت آب باز دارد و تشنگی بنشاند و خواب آرد لکن اگر تب
باشد شراب نشاید داد و اگر جلاب خام با شراب بیامیزند و سرد کنند تشنگی بنشاند و تری کند و آنرا که سبب تشنگی
هوای گرم باشد دست و پای او را اندر آب سرد باید نهاد و آب سرد بر دست و پای او ریختن و روغن گل سرد کرده
بر سر او نهادن و ورق کاهو کشته خشک و رقاق که از آن کنند و ترف و خیار هندو اندر دهان داشتن و خایه مرغ نیم برشت
تشنگی بنشاند و آنرا که سبب تشنگی رطوبتی شور و عفن باشد نخست قی باید فرمود پس ایارج فیقرا دادن تا معده

پاک شود و هر بامداد شربتی آب گرم فرمودن تا باقی خلط را بگدازد و پاک کند و آب سرد این نوع تشنگی را
زیادت کند صفت شرابی که تشنگی مخموران و تنداستان بنشاند مویز پاک کرده با شکر آب کنند و بگذارند تا
بجوشد و فرفان کژ شود و بپالایند و اگر کسی ترش خواهد آب انار دانگ باوی بیامیزند و اگر ترش نخواهد آب
انار دانگ کمتر کنند و بدان اندازه کنند که او را خوش آید و اگر مویز تنها خواهد تنها کنند بی شکر و اگر کسی مرطوب
باشد و بعوض شکر انگبین کنند روا باشد و هر که ترش تر خواهد نشاط آنرا بطرخون و سداب و پودنه و اندکی نمک و کردن مه
خوش کنند و هر که شیرین تر خواهد آنرا بدارچینی و عود و زنجبیل و اندکی پلپل خوش کنند و بوی مشک آنرا خوشبوی
کنند و کسی را که تشنگی بوده باشد چون باب رسد نشاید که یکبار سیراب شود و آب سرد خورد لکن اندک اندک مضمضه
کند و غرغره و جرعه جرعه خورد تا ساکن شود از بهر آنکه حرارت غریزی ضعیف شده باشد از تشنگی و آب سرد بسیار
باقی حرارت را فرو میراند و کسانی را که اندر روزه از تشنگی رنج رسد باقلی آب و نخود آب نباید خورد از بهر آنکه سرد
تشنگی آرد جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر احوال حرکتهاء معده چون آروغ و فواق
دق و مانند آن باب نخستین از جزو چهارم از گفتار دهم
از کتاب ششم اندر فواق و علامت و علاج آن اسباب فواق شش نوع است یکی آنکه چیزی گرم
و تیز فم معده را بگزد دوم آنکه ماده سرد و تر اندر فم معده باشد و معده کوشد که آنرا دفع کند سیوم آنکه مزاج معده
سرد باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده بود پنجم خشکی و استفراغ بسیار بقی اگر باسهال ششم آماس معده
و جگر علامتها اما آنچه بسبب آن چیزی گرم باشد که فم معده را بگزد چنان بود که چیزی گرم و تیز خورده باشد یا قی
کرده و صفرا زرد و سبز بر آورده یا ماده گرم و تیز از جگر یا از عضوی دیگر اندر فم معده ریخته باشد و قوت معده
میکوشد که او را دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهان و سوزش معده خالی نباشد و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد
و آنچه بسبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده چنان باشد که طعامهاء غلیظ بسیار خورده باشد ناگوارید مانده
باشد و ترش گشته و معده میکوشد که آنرا دفع کند کودکان را ازین نوع بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان
و این نوع بیشتری با آروغ ترش و منکشتن و بسیاری آب دهان باشد و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه
سبب آن بادی غلیظ بود که اندر فم معده بماند هم ازین نوع باشد از بهر آنکه باد غلیظ از بلغم غلیظ تولد کند و بلغم

غلیظ از طعامهاء بسیار ناگواریده تولد کند خاصه اگر طعام بادناک باشد و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه بسبب
آن سردی مزاج معده باشد چنان باشد که پیران و کودکان و بعضی بیماران را افتد اما آنچه پیران را افتد بسبب آن
ضعف نقصان حرارت غریزی باشد و آنچه کودکان را افتد بسبب آن فرو گرفته شدن حرارت غریزی باشد از بهر
بسیار خوردن ایشان و آنچه بیماران را افتد بسبب آن حرارت غریزی باشد از جهت بیماریهاء دراز کشیده باشد
و آنچه بسبب آن خشکی و تهی باشد استفراغهاء بسیار بر آن گواهی دهد و آنچه بسبب آن آماس معده و جگر باشد
موضع آماس و علامتهاء آن چون تب و سوزش و تشنگی بر آن گواهی دهد علاج نوع نخستین که سبب آن
چیزی گرم و تیز باشد که فم معده را بگزد علاج آنست که چند کرت آب گرم دهند با روغن بادام و جرعه جرعه میدهند
و طعام مسکه فرمایند با روغن یا روغن بادام اگر آن ساکن نشود قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم یا بکشکاب و سکنجبین دهند
و طعام حسوهاء نرم اگر ساکن نشود یکمثقال ایارج فیقرا بسکنجبین بسرشند و بدهند و اگر یکدرم ایارج فیقرا و دو
درم هلیله زرد بسکنجبین بسرشند و بدهند صواب باشد و طعام نان پاکیزه باشد اندر آب سرد و آب انار
شیرین تر کرده و پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند لختی کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته و آب کدو و کشکاب
و روغن بادام و نوع دوم را که بسبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده علاج آنست که قی فرمایند بآبی شور و
ترب و سکنجبین و آب شبت و لوبیاء سرخ و تخم جرجیر و بر تشنگی صبر کنند و انیسون و چند بیدستر می بویند و
مصطکی و کندر و پودنه و راسن همی خایند و معده را از پس قی بایارج فیقرا پاک کنند و نانخواه و سعتر و سداب
و پودنه اندر طعامها کردن و ناشتا مقدار دو درم سفوف کردن سود دارد و عطسه آوردن ماده غلیظ را بجنباند
و بکند و نفس باز کشیدن و فرو گرفتن سود دارد و کمونی و بجز بنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و فنداد یقون
سخت نافع باشد و زنگوش تر اگر سداب تر اندر آب بپزند و بپالایند و یک سکره از آن آب با یک کفچه انگبین
بدهند و یکدرم انیسون سوده با انگبین سرشته اندر آب گرم بدهند انگشتان دست و پای بستن و ترس و اندوه
فواق را کم کند و ساکن کند و گرمابه گرم سود دارد و مقدار نیم درم جندبیدستر با سرکه بیامیزند و بدهند فواق بلغمی
و بادی زایل کند صفت سفوفی که فواق بادی را و بلغمی را ساکن کند بگیرند جندبیدستر نیم درم قسط تلخ یکدرم
فطراسالیون یکدرم همه را بکوبند و با طبیخ پودنه و مصطکی و انیسون و زیره و مانند آن بدهند و علاج نوع سیوم

دهند

وچهارم که سبب آن باد غلیظ یا مزاج سرد باید هم ازین نوع باشد فرمود که یاد کرده آمده است و علاج آنچه از
خشکی و تهی باشد آنست که تری بامذاقها باز آرند و شیر تازه و آشامیدنیها نرم و کشکاب و آب کدو دهند
با شکر و روغن بادام و آب انار شیرین یا مقداری کثیرا و لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی شیرین با روغن بنفشه
اگر روغن بادام سود مند بود و روغن بنفشه به بینی بر کشیدن و مهرهاء پشت و گردن بدان چرب کردن و
ضمادی از بنفشه و خطمی و موم و روغن بنفشه بر مهرهاء گردن که مبداء عصبهاست بر نهادن و طعامها اللحم
و خایه مرغ نیمبرشت و کشکاب غلیظ باید فرمود و علاج آماس معده و جگر آنست که رگ باسلیق باید زد
و آب عنب الثعلب و آب هندبا با خیار چنبر میدهند و باقی علاج اندر باب علاج آماس معده و جگر گفته آید
ان شاء الله تعالی باب دوم از جزو چهارم از گفتار
دهم از کتاب اندر آروغ آروغ بادیست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و این
باد یا از خلط غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده و ضعیفی معده یا از سوء المزاج ساده بود یا از سوء المزاج با ماده
و ماده بادها از خلطی بلغمی بود یا خلط سودایی و علامتهاء خلط بلغمی و سودایی که اندر بابهاء گذشته یاد
کرده آمده است و هرگاه که آروغ بسیار گردد و طعام را باخویشتن بفم معده بر آرد و ناگواریده بماند از
بهر آنکه قوت گوارنده طعام اندر قعر معده است و چون از قعر معده ببالا بر آید ناگواریده بماند و هرگاه که
آروغ هیچ بر نیاید و باد اندر معده بماند بیم باشد که استسقاء طبلی تولد کند بدین سبب اگر بسیاری آروغ از
اندازه بیرون شود تدبیر آن باید کرد که آنرا کمتر کنند و فرونشانند و اگر هیچ بر نیاید و باد اندر معده بماند و
معده طپنجیده شود تدبیر بر آوردن آروغ باید کرد اگر سبب بسیاری آروغ خلط بلغمی یا سودایی باشد
معده را بقی پاک باید کرد و حب الافاویه و جبر و مصطکی که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است دادن و از
پس آنکه معده را پاک کرده باشند معده را قوت باید داد بجوارشن فلافلی و کندری و زنجبیل پرورده تا خلط غلیظ
اندر معده گرد نیاید و از طعامها بدگوار و بادناک پرهیز باید کرد و اگر سبب آروغ ضعیف معده باشد سبب ضعیف
سوء المزاج ساده باشد مزاج غریب را بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر بابها سوء المزاج معده یاد کرده آمده است
و هرگاه که آروغ باز ایستد و هیچ بر نیاید و معده را بر نجاند سداب و سعتر و پودنه و زیره و نانخواه و کرویا و

یام

منتکلشتن و قی کشنیز خشک با شکر کوفته

انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل میباید خایید و با گلنگبین خوردن و معجون ابهل و گوارش کندر و گوارش انگدان و معجون
حب الغار که اندر باب ششم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است بکار داشتن و فنداد یقون و بجز بنیا دهند
باب سیوم از جزو چهارم از گفتار دهم از این
کتاب ششم اندر تاسه و منکشتن و اضطراب معده تاسه و منکشتن و اضطراب معده تازی تهوع
و غثیان گویند و این حرکتی باشد از معده و میخواهد که چیزی از خویشتن دفع کند و نتواند و اسباب این غثیان و اضطراب
سه گونه بود یکی سبب ضعیف معده است از انواع سوء المزاج و از اندوه و ترس و مانند این هم سبب اضطراب معده است
دوم طعامی بود که خورده شود سیوم ماده سوء المزاج بد که اندر معده گرد آید اما آنچه از جهت طعام بود چنان بود که طعامی
تیز خورده شود چون فلفل و سداب که معده را بسوزد و بگزد یا طعامی بسیار و چرب بود که معده از وی نفرت کند
و سست و نرم شود یا طعامی تباه شده و از حال خویش بگردیده یا طعامی که بد ساخته باشند چون چیزی که بسوزد و
دود ناک شود و آنچه از جهت ماده بد بود از سه حال بیرون نشود یا ماده اندر میان توهاء معده باشد و معده آنرا تشرب
کرده باشد یا بر خمل معده دویده باشد و در وی آویخته یا اندر فضاء معده باشد و آنچه اندر فضاء معده باشد یا
اندر قعر معده یا بر فم معده و این ماده یا صفرا بود یا بلغم و بسیار باشد که تهوع و اضطراب معده بسبب آماس معده
و علامت و علاج آن اندر بابی جدا گانه یاد کرده آید ان شاء الله تعالی علامتها اگر اضطراب معده پیوسته و دایم
باشد و قی نباشد آنرا طبیبان بتازی تقلب النفس گویند و بعضی مردمان بپارسی گویند دل می بر گردد و این علامت دو
حال باشد یکی آنکه ماده اندر میان توهاء معده رفته است و معده آنرا تشرب کرده و بدان سبب سستی میشود دوم آنکه ماده
غلیظ است و بر خمل معده پوشیده است اما اگر با این اضطراب تشنگی و تلخی دهان پیوسته بود و اندر میان طعام خوردن
ساکن شود بباید دانست که ماده صفراییست و اگر پیوسته لعاب اندر دهان گرد می آید و تشنگی نباشد باید دانست
که بلغم شورست و غلیظ و اگر طعم دهان ترش باشد باید دانست که بلغم رقیق است و اگر با اضطراب و تهوع قی همی
افتد باید دانست که ماده اندر فضاء معده است و اگر بآسانی قی کند باید دانست که ماده بر فم معده است و اگر
بدشواری کند باید دانست که ماده اندر قعر معده است و اگر قی می افتد و اضطراب از پس قی ساکن شود و باز پدید
می آید باید دانست که ماده صفراییست و از عضوی دیگر بمعده می آید یا از همه تن و بسیار بود که اضطراب معده و

کرم بیخ اندر

علامت بحران بود واندر تبهاء وبا ازجملهٔ علامتهاء بد بود و ناقه را علامت نکس بود وگاه باشد که خداوند تب را
اندر تب تشنج افتد یا صرع یا حالی که بدان ماند وقی افتد و چیزی برنگ زنگار یا برنگ نیل باید **علاج** اگر ماده
صفرایی بود و تو بها معده آنرا تشرب کرده بود قی باید فرمود بسکنگبین وآب گرم واگر قی نتواند کرد استفراغ
بایارج واندکی سقمونیا باید کرد واز پس استفراغ کشکاب دادن وآب انار ترش وشیرین وشراب غوره وسکنگبین
وطعام دراج وطیهوج وتذرو و مرغ بچه خانگی بغوره یا انار دانک بخته وبر معده ضمادی از صندل وگل سرخ
ومسک ولادن وکافور وآب سیب وآب امرود وگلاب بر نهادن واگر ماده بلغمی بود قی بسکنگبین عسلی وترب
وطبیخ شبت وماهی شور باید فرمود واسهال بایارج فیقرا بسکنگبین عسلی سرشته واز پس استفراغ میبه وشراب
پود نه وشراب افسنتین باید داد واگر شراب کهن دهند باقی بلغم را بپزاند ومعده را بنداید وطعام تذرو وکبک
وگنجشک بریان کرده ومطنجنه و مانند آن دهند و بر معده ضمادهاء گرم که اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است بر نهند

باب چهارم از جزو چهارم از گفتار دهم از کتاب ششم

اندر قی و اسباب و علامات و علاج آن قی حرکت معده است ودفع کردن او چیزی را بسوی دهان
واسباب قی پنج نوعست یکی بحران بیماریها است دوم تولد صفرا اندر معده ودر آمدن او بمعده از عضوی دیگر سوم
بلغمی که اندر فضاء معده ایستاده بود یا تو بهاء معده وخلل او آنرا تشرب کرده باشد چهارم آنکه طعامی ناپسندیده
خورده شود چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پنجم خلط سودایی که اندر معده گرد آید وکسانی باشند که هر بگیجند
ایشانرا نوبتی راست قی افتد وخلط سودا بر آید وازان آسایش یابند وعلامتهاء هر یک اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است **علاج** اگر قی بحرانی بود وقوت بر جای باشد وبیمار آسایش همی یابد آنرا باز نشاید داشت و
یاری باید داد تا تن پاک شود پس اگر از اندازه بگذرد وضعف می آرد باز باید داشت واگر بحرانی نباشد و
سبب آن خلطی بد بود که اندر معده است وطبع خشک بود نخست طبع را نرم باید کرد بحقنهٔ نرم که از بنفشه وبابونه
وخطمی و کشک جو وسپستان وخطمی وروغن کنجد وشکر سرخ ساخته باشند تا ماده فرو سو آرد وشربت
از خیار شنبر وآب آلو ترش خاصه اگر ماده صفرایی بود واگر طبع خشک نبود نخست بآب گرم وسکنگبین قی
باید فرمود تا ماده را کمتر کند ومعده را برب غوره وآب انار وآب لیمو ساده بی شکر قوت دادن واگر انی

باشد باید دانست که سر رگها بسبب نرمی وپری خون گشاده شده است **علاج** هر گاه که قی خون بر آید وقوت و
فصل سال وعمر مساعد بود ومانعی نباشد نخست رگ باید زد از بهر آنکه هر سه نوع که یاد کرده آمد در حال سود مندتر
از رگ زدن هیچ نیست لکن مقداری اندک بیرون باید کرد وبچند کرت بیرون باید کرد وگاه بود که مقدار یکمن
خون بیرون باید کرد واگر قی سخت بقیه بود اطراف باید بست واقراص کلنار دادن صفت آن صمغ عربی پانزده درم
کهربا بسد کشنیز خشک طباشیر گل سرخ سماق کلنار لحیة التیس نشاسته از هر یکی ده درم سرون گوزن سوخته و
اقاقیا از هر یکی هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم ودر بعضی نسخها افیون دو درم شربت سه درم اندر آب
باران یا اندر آب لسان الحمل واگر سبب کفیدن رگی بود هم این تدبیر وهم این شربت صواب بود واگر سبب ریش
باشد اقراص کهربا باید دادن صفت آن بگیرند کندر ودم الاخوین از هر یکی سه درم کهربا پنج درم شادنه شسته گل
مختوم از هر یکی ده درم شب یمانی دو درم ونیم کلنار سه درم افیون دو درم دارچینی دو درم ازین جمله ده قرص سازند
شربت یک قرص اندر آب لسان الحمل وآب عصا الراعی وآب بادروج وآب برگ وساق خرفه واقراص الکحل
کفتگی را وگشادگی را سود دارد صفت آن بگیرند سرمه وشادنه شسته ودم الاخوین از هر یکی سه درم کلنار ومازو از
هر یکی دو درم سرون گوزن سوخته شسته واقاقیا از هر یکی یکدرم لادن وزعفران از هر یکی نیم درم پوست سیاوشان
یکدرم ونیم همه را بکوبند وبسرشند بآب لسان الحمل اقراص کنند هر یکی دو درم شربت یک قرص اندر یکی ازین
آبها که یاد کرده آمد وگل ارمنی وگل مختوم وطباشیر با آب لسان الحمل ویا آب باران ورب کوزه وآنچه بدین
ماند همه سودمند باشد وطعام طفشیل بآب سماق یا آب غوره ومعده وجگر را ضماد کنند خنک وقابض واگر گشاده
شدن سر رگها از سستی ونرمی رگها بود بسبب تری مزاج وبکار داشتن طعامهاء تری آرنده اورا فلونیا باری
باید داد وبجز نیا ودحمر ثانی محمد زکریا میگوید مردی را دیدم که پاره گوشت بزرگتر از گوزی باقی بر انداخت و سلامت
ماند ونمرد وگمان من آن بود که اندر معده او باسوری بود بزرگ وبن او باریک بود وبقوت قی از بن بگسست
وبقی بیرون آمد

باب ششم از جزو چهارم از گفتار دهم

از کتاب ششم **اندر هیضه** هیضه بیماریست از جمله بیماریهاء تیز که آنرا اوایل حاده گویند وبلفظ
دیگر و زبر و زیر بگشاید یعنی هم قی کند وهم اسهال وگاه باشد که اسهال بی قرار بود ولکن بی منکشتن باشد واصل این

هیضه

بیماری ناگواریدن طعام است واسباب آن سه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده بود چنانکه معده آنرا
نتواند گوارید دوم آنکه طعام بی ترتیب خورده شود واین چنان بود که طعامی دیر گوارتر بود نخست خورده شود و
از پس آن طعامی نازک وزود گوار بخورد یا از پس طعام میوهاء تر چون انجیر وتوت والو وخربزه خورده باشد یا آنچه
زود گوار باشد بر سر آن طعام ناگواریده بایستد وآنرا تباه کند سیوم آنکه گوهر طعام که خورده شود تباه باشد و
بمعده اندر تباه تر شود و مانند دارو گردد وچون طعام بمعده اندر تباه شد هر چه ازوی بخلط صفرایی ماند باشد
بقی بر آید و هر چه بخلط بلغمی ماند تر باشد باسهال بیرون آید واین بیمار تا آنگاه که هر طعامی که اندر معده تباه شده است
از تن بیرون نیاید آسانی نیابد لکن اگر پس از آن اندر معده وروده سوزش بدید آید کار صعب شود واستفراغها افتد
صفراوی واسهالی بدید آید چون آب تیره کنده وگاه باشد که اسهالی افتد همچون آب که گوشت اندر وی شسته باشند
وتاسه وضعف وگدازش بدید آید ونبض صغیر وضعیف گردد وصدغها وچشم بمغاک فرو رود وبینی باریک ودر
کشیده شود ورنگ روی همچون رنگ مرگان شود ودست وپای سرد وناخنان کبود وتشنج اندر عضلهاء دست
وپای وران بدید آید وطبیب که این علت را معالجه کند ماهر وهوشیار ودلیر باید تا از صعبی بیماری نترسد وعلاج
باز نگیرد وصعبی بیماری آن که هر چه بیمار را دهند زود بقی بر آید وتشنگی غالب شود وهر آب که دهند بقی باز گردد
وباز تشنه شود ونبض ضعیف گردد وتشنج بدید آید واندامها سرد شود وبسیار کسان ازین حال افتاده است
وطبیبان قوت ایشان نگاه داشتند واز بیماری بسلامت بیرون آمدند بدین سبب طبیب ماهر باید که تا اندر همه
علامتها نگاه میکند واگر چه نبض ضعیف بود وقی وتشنج همی بیند چون رنگ روی بر جای بود ودم زدن بنظام بود
نترسد وعلاج باز نگیرد واین علت کودکانرا بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان واو کار ایشان سلیم تر
باشد وآنچه بزرگانرا وپیرانرا افتد بلخطرتر بود خاصه اگر قوی تن وفربه ورنگین وسخت گوشت باشند از بهر آنکه
این چنین کسانی مستعد باشند استفراغهاء صفرایی را یعنی اندر تن ایشان ماده بسیار باشد وچون ماده اندر
حرکت آید وپراکندن گیرد وجزوی که می براند جزوی دیگر را میکشد باز داشتن وفرو گرفتن دشخوار بود و
مسئله آنست که حکما آنرا ضرورت خلا گویند این کشیدن جزوی مر جزوی را این مسئله است وآب در دو
پاله علل که ساخته اند دلیل این مسئله است وباید دانست که کسانی باشند که نوع بیماری پرورده باشند همچنان

کسانی باشند که هیضه را پرورده باشند وبسیار افتد ایشانرا وازان منفعت یابند وتن ایشان از خلطهاء بد
پاک شود وکسانی دیگر که مستعد آن نباشند وهیضه افتادن عادت نباشد ایشانرا اگر یکبار افتد با خطر بود وانی
هیضه اندر تابستان بیشتر افتد وآنچه اندر تیرماه افتد با خطرتر بود واندر زمستان نادرتر بود وعلامت که از پس اندر وی
علت آنست که بول نیز بسیار آید وزرد باشد ورنگ صفرایی بود **علاج** چون آگاهی یافتند که طعام اندر معده تباه
شد باید شتافت وقی کرد تا معده پاک شود ومحرور را اندر هیضه نمک شکستن وتشنگی بیشتر بود جهد باید کرد تا
آب نیم گرم خورد بسیار تا معده را از طعام تباه شده پاک کند بقی وجلاب وماء العسل وروغن نشاید خورد اما
جلاب وماء العسل از بهر دو کار نشاید خورد یکی آنکه هر دو اندر معده محرور تباه شوند وصفرا گردند دوم آنکه هر دو
غذا دهنده اند وخداوند هیضه را غذا باز باید گرفت وآنرا که غذا باز باید گرفت چیزی غذا دهنده نشاید
که روغن معده را ضعیف کند لکن اگر اندر معده سوزشی بدید آید اندکی جلاب خورد تا تیزی آن خلط بشکند
واگر تشنگی وحرارت بااین غالب شود جلاب با سکنگبین دهند واگر قی تمام کرده باشند ومیخواهد که تسکینی
دهند جلاب با آب انار ترش دهند وخداوند هیضه را هیچ حرکت نشاید کرد وهیچ چیزی که بغذا ماند نشاید خورد
وباید خفت از بهر آنکه اندرین علت هیچ علاجی چون خفتن وچیزی ناخوردن نیست واگر خواب نگیرد حیلتی
خوشتن خفته باید ساخت تا اخلاط ساکن بمانند وباشد که در خواب شود واگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده اندر
آب انار دانک ترش کنند وازان آب تجرع میکنند وآب آبی ترش وآب سیب کوهی دارد واسباب لطاف رز سود دارد
واگر این آبها بقی باز گردد اندکی کعک سوده باسویق حب الرمان اندرین کنند تا غلیظ شود واندک اندک میدهند
واگر کعک سوده اندر شراب تر کنند وکفچه دو ازان بدهند تا بخورد وبخسبد صواب بود ومحرور را ضماد کنند از
صندل وگل وآبی وسیب بریان کرده وبرگ مورد وگلاب واندکی کافور بر شکم او نهند وآرد جو اندر آب
مورد تر بسرشند وضماد کنند ونان خشک کهن بسرکه تر کنند وضماد کنند وآبی وسیب بسرکه بپزند وبکوبند وگل
سرخ وکلنار وافسنتین واندکی مصطکی وروغن مورد وروغن گل بسرشند وضماد کنند وآبی که بسرکه پخته
وشکوفه رز ولحیة التیس وسماق واقاقیا وکلنار وپوست انار وپوست جوز همه را بآب مورد تر کنند وضماد
کنند وخاکستر رز وخاکستر شاخ رز بسرکه ممزوج تر کنند وضماد کنند بر شکم او پوشند روا باشد صفت شراب ...

کرق بازدارد او ود قدید و سیب قدید وحب الآسی و زرشک و انار دانک ترش همه را نیم کوفته کنند و اندر آب
انار ترش تر کنند یک شبانروز بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند و بپالایند و بفشارند و آن آب دیگر باره بپزند
تا قوامی گیرد و ازان بکار دارند صفت اقراص الطین بگیرند گل نخاجی و بکوبند نرم و پنج درم قاقله و پنج درم کبابه
و سه درم نعناع خشک و ده درم سک و بگلاب بسرشند و اقراص کنند و آنرا در میان کافور نگاه دارند صفت
اقراص کافور بگیرند کندر ده درم گل نخاجی ده درم قاقله و سک از هر یکی دو درم کافور و مشک از هر یکی دانگی
قرنفل نیم درم همه را بلعاب دانه آبی بسرشند و اقراص کنند شربت یکمثقال با یک اوقیه شراب بود نسخه دیگر
کندر و گل نخاجی از هر یکی ده درم کبابه و قاقله از هر یکی درم و نیم کافور دانگی نیم مشک و قرنفل از هر یکی دانگی
شربت یکمثقال صفت اقراص صندل پوست انار و مازو از هر یکی پنج درم حب الآسی و سماق و کزمازو و گل ارمنی
و بلوط و نشاسته بریان کرده مقل مکی از هر یکی ده درم همه را بکوبند شربت مثقالی قی و اسهال بازدارد صفت
اقراص راسن بگیرند قرنفل ده درم سک یکدرم قرفه دو درم راسن خشک یکدرم و نیم مصطکی و افیون
و بیروح از هر یکی یکدرم و نیم همه را بکوبند و ده قرص سازند شربت یکقرص قی بازدارد و بخوابانند و اگر کار
دا اگر کار بدان رسد که عرق سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق بدید آید اطراف او را اندر آب
سرد نهند و می مالند و گل ارمنی اندر سرکه و آب مورد تر کرده اند و بر پای او طلی کنند و خرقه تر بر سر او نهند
و هر ساعت آن خرقه را تر میدارند و سرد کنند و بر پای او می پوشند و اگر ضعیف شود و بیهوش گردد عضلهاء
او را مالند و سر بینی و گوش او می مالند و موی صدغ او می کشند و ماء اللحم و شراب مشک اندر حلق او میچکانند
و اگر تشنج کند خرقها بروغن گرم کرده چرب می کنند و بر عضلها می نهند و موم روغن سازند از روغن بنفشه
و خطمی کوفته و پخته بدین موم روغن بسرشند و پنبه کهن تر کنند و بفشارند و این موم روغن بروی طلی کنند و
بر پس گردن او که مبداء عصبهاست و بر عضلها می نهند و اگر اسهال افراط کند خشخاش اندر آب بپزند و
نشاسته بریان کرده اندرین آب حل کنند و بدان حقنه کنند و رطوب را که در حال هیضه آن بباید که طعام اندر
معده او تباه شد ماء العسل دهند تا قی کند و معده را پاک کند و از پس قی اقراص عود دهند صفت آن قرنفل
و کبابه از هر یکی درمی سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم عود خام چهار درم شکر چندانکه همه دارو ها شربت

یکمثقال

یکمثقال و صفت شراب مشک اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و چون از هیضه بیرون آید طعام مرغ خانگی مصوص
کرده با آب انار دانک و آب سماق و مانند آن و اگر مصوص از کبک بود یا از تذرو بهتر باشد والله اعلم واحکم

جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی معده و بدگواریدن طعام و درد معده که از پس طعام پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو شش بابست

باب نخستین از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم

اندر احوال ضعیفی معده و انواع آن هر قوتی که ضعیف گردد از قوتهاء معده نوعی از ضعف معده پدید
آید لکن عادت بیشتری مردمان آنست که ضعیفی معده ضعیفی قوت هاضمه را گویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج
در معده پدید آید نوعی از ضعف معده تولد کند و قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشکی یاری دهد
و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد یاری دهد و قوت هاضمه را گرمی و تری یاری دهد و قوت دافعه را
تری که میل بسردی دارد یاری دهد و بترین ضعفی که معده را پدید آید آنست که نسیج او متهلهل شود یعنی آنکه
بآفت لیفهاء او سست شود و انواع سوء المزاج و اسباب و علامات و علاج آن اندر جزو دوم ازین گفتار
یاد کرده آمده است و علاج قوتهاء معده اندرین جزو یاد کرده آید ان شاء الله تعالی باب دوم

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت جاذبه معده
باید دانست که علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده دیر فرو کنند و گرانی کند و گاه باشد که دشواری
و تاسه و گردیدن از پهلو بپهلو و خفقان و دوار و سدر پدید آید و گاه باشد که فشکشتن و قی پدید آید و سبب این
عارض بیشتری از خلط صفرایی باشد که در فم معده گرد آمده باشد علامتها و علاج آن در چهارم ازین گفتار یاد
کرده آمده است و آنچه بی ماده و بی خلطی بود سبب آن مزاج سرد باشد یا تر علاج آن بطعامهاء لطیف و زود
گوار باید کرد و چون تذرو و دراج و طیهوج و گنجشک بشوربا پخته و بریان کرده و بوی افزارها خوش کرده چون
زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران و اگر کسی را آن خواهد شراب قابض دهند و بر فم معده ضمادی نهند از کلنار
و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل و صبر و آبی پخته و آب برگ مورد و بر پهلوی راست خسبد از بهر آنکه
خفتن برین شکل یاری دهد بر فرود آمدن طعام از فم معده و اطراف مالیدن و از پس طعام ریاضتی بآهستگی کردن

جووص

و باد ها را که اندر معده باشد بشکستن هم علاج این علت است باب سوم

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت ماسکه معده آفت قوت ماسکه
آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و التفات نکند یعنی گرد آن در نیاید و اگر التفات کند التفاتی ضعیف بود و گاه باشد
که اندر معده حرکتی خفقانی و ارتعاش پدید آید و بسیار باشد که خداوند علت را نخست ارتعاش معده آگاهی نباشد
و با آخر که ارتعاش غالب شود همه اندامها بادی ارتعاش کند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه سه نوعست یکی ماده گرم و سوزنده
است که معده را بسوزد و قوت او را ضعیف کند تا طعام را که بدو رسد نگاه نتواند داشت و گاه باشد که سوء المزاج بی
بی ماده قوتهاء معده را ضعیف کند لکن این نادر باشد و بیشتری با ماده باشد دوم ماده سرد و لغزاننده باشد که طعام
را از معده بلغزاند سیوم ریشها و بثرها باشد که از هر چه ماس او گردد رنجور شود و خواهد که از خویشتن بازدارد
و دفع کند علامتها اما علامت ارتعاش پیش از آنکه غالب شود آنست که معده از طعام رنجور شود اگر چه اندک باشد
و خواهد که طعام از وی فرو کنند و علامت ضعیفی قوت ماسکه دو گونه است یکی آنکه خداوند علت پندارد که اگر
حرکت کند طعامی که خورده است از وی باز خواهد گشت و بقی بر آمدن گیرد و سبب این یا رطوبتی باشد اندر
فم معده یا ضعیفی جرم معده دوم آنکه هر طعامی که خورده شود زود از معده بامعا فرود آید و علامت
آنکه اندر فم معده رطوبتی است آنست که اگر چه طعام اندک خورد پندارد که اگر حرکتی کند طعام او باز خواهد گشت
و علامت آنکه جرم معده ضعیف است آنست که تا از طعام ممتلی نشود این حال بدید نیاید و علامتهاء ماده گرم
که معده را بسوزاند و علامت سوء المزاج گرم بی ماده اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و علامتهاء ماده گرم
ریشها و بثرها از پیش یاد کرده آید علاج اگر سبب علت ماده گرم باشد نخست آن ماده را بر فق از معده بیرون
باید آورد و پس ازان رب سیب و آبی و شراب لیمو بکار داشتن و کشکاب با کاورس فرمایند پخت و میل
و اگر مدت دراز گردد دوغ گاو و پخته آهن تاب کرده با ید داد با طباشیر و گل سرخ و کلنار و قرظ و طراثیث
و کهربا چنانکه بر مقدار ده استیر از دوغ پنج درم ازین دارو ها بر افکنند و غذا برنج و پوست کنده و عدس
مقشر با آب غوره و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن و طیهوج و کبک و جوجه مرغ خانگی بریان کرده
و با آب غوره و آب انار دانک ترش کرده و بر معده ضمادها که از صندل و طباشیر و کلنار و گل سرخ و برگ مورد

کاورس ص

دکوشت

و گوشت آبی و سیب ساخته باشند بر نهادن و اگر سوء المزاج گرم بی ماده باشد باستفراغ حاجت نیاید و علاج هم
ان نوع باشد و اگر سبب علت رطوبتی لغزاننده باشد نخست معده پاک باید کردن بقی کردن و اسهال با یارج فیقرا
پس گوارش خوزی دادن صفت آن بگیرند هلیله کابلی اگر هلیله سیاه بکوبند و بروغن گاو بریان کنند ده
درم ازین هلیله بریان کرده و ده درم حب الرشاد از تخم پاک کرده و نانخواه و سعتر از هر یکی سه درم خبث الحدید
بسرکه پرورده ده درم همه را با انگبین بسرشند که حب الرشاد که ناکوفته سرشند نسخه دیگر دانه مویز بریان کرده
نیم حب الرشاد از تخم پاک کرده ده استیر خرنوب نبطی و کلنار و کندر و کزمازو از هر یکی ده درم نانخواه دوازده
درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربت از سه درم تا پنج درم و شراب مورد و میبه و اطریفل کوچک سود مند
باشد و ضماد از سک و عود خام و کلنار و قرنفل و مانند آن سازند و طعام کبک و تذرو و دراج و گنجشک و طیهوج
و خرگوش بریان کرده و بوی افزار ها خوش کرده چون زیره و کرویا و غیر آن باب چهارم

از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت هاضمه معده باید دانست
که انواع سوء المزاج و حرکتها که نه بوقت و نه بترتیب خورند و هر طعامی که آنرا کیفیتی ناسوده بیش و هم تدبیرها و حرکتها
که نه بوقت و نه باندازه باشد همه اسباب ناگواریدنست و سوء المزاج سرد اگر ساده بیش و اگر با ماده مضرت
آن اندر هضم قویتر از مضرت سوء المزاج گرمست و سوء المزاج خشک و سوء المزاج که اندر گرمی و سردی معتدل
اندر هضم آن مضرت نکند که سوء المزاج سرد یا گرم کند لکن سوء المزاج خشک بذبول ادا کند و سوء المزاج تر
باستسقا و قوت هاضمه اندر قعر معده بیشترست پس هر گاه که اندر هضم تقصیر افتد بباید دانست که آفت اندر قعر
معده است و حال طعام که هضم نیابد از دو بیرون نباشد یا همچنان بر حال خویش بماند و ناگواریده بیرون آید
و تن از وی هیچ بهره نیابد و لاغر و بی قوت شود یا اندک مایه از حال بگردد و تباه شود و تن از وی غذا نیابد و اگر
این تقصیر اندر وی هضم دوم و سیوم و چهارم افتد بیماریهاء بد تولد کند چون برص و بهق و سرطان و استسقاء
و گر و خارش و نمله و جمره از بهر آنکه چون غذا گردد خونی پخته و ملایم طبیعت نباشد و هر گاه که قوت هاضمه اندر معده اثر
نکند و نگوارد بدو علت ادا کند یکی زلق الامعاء و دیگر استسقاء طبلی اما باستسقا آن وقت ادا کند که هاضمه اندر
اثری کند اندک چندانکه بخاری انگیزاند و سبب آن ضعیفی حرارت غریزی بود نه بینی که بامداد که هنوز قوت

بریان ص

فروغ آفتاب ضعیف بخر از ابدانها و زمینهاء ترنجار برخیزد و هوا تیره شود و ترم که آنرا بتازی ضباب گویند بدید آید
و چون قوت آفتاب قوی گردد آنرا تحلیل کند و پراکند و اگر سبب تقصیر هضم سوء المزاج با ماده باشد علاج آن
سهلتر از علاج سوء المزاج ساده بخر خاصه که محکم گشته باشد علامتها هرگاه که طعام هضم نشود از معده دیر بیرون
شود و گرانی کند و آروغ بوی آن طعام دهد و برازکنده باشد و تن از طعامها بهره نیابد و قوت نگیرد و بیماریهاء
بد تولد کند چنانکه یاد کرده آمد علاج نخست توقف اسباب باید کرد و بدفع و تدارک آن مشغول باید شد و سوء
المزاج را بضد آن علاج باید چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب بسیاری ماده بوده باشد
باید فرمود تا جایگاهی که هواء آن معتدل بخر بخسبد و آن روز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کنند و اطراف
او را بمالند و اگر دیگر روز بنشاط برخیزد اندر گرمابه شود و طعام سبکتر و اندکتر خورد و اگر هنوز گرانی طعام
ناگواریدگی مانده باشد یعنی تدبیر کند سه روز پیوسته تا معده بحال خویش باز آید و خفتن بدست چپ معده را
گرم کند از بهر آنکه جگر بروی مشتمل شود و خفتن بر دست راست زودتر معده را خالی کند از بهر آنکه شکل معده
چنانست که کیلوس از وی از پنجانب بجگر اندر آید و آنچه بعلاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد
باشد اطریفل بزرگ است و اطریفل کوچک و گوارش عود و معجون نیا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل و ضمادهاء گرم
نهادن و طعامهاء گرم و تر و زود گوار دادن و اگر مزاج گرم باشد میبه و سکنگبین سفرجلی و شراب انار باید داد
و طعام مصوص و ملام و آب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود صفت اطریفل بزرگ بگیرند هلیله
کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل از هر یکی یک جزو و تودری سرخ و زرنباد و لسان
العصافیر و بهمنین از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و بانگبین مصفی بسرشند نسخهٔ
دیگر هلیله کابلی و بلیله و آمله نیم جزو همه را بکوبند و تخم کرفس و شیطرج هندی و نانخواه و سعتر پارسی از هر یکی
یک اوقیه سنبل و پیل و حماما و وج از هر یکی سه درم دارچینی چهار درم فلفل سفید و سیاه و نار مشک و نمک هندی
از هر یکی نیم اوقیه خبث الحدید پرورده سه اوقیه فودل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم همه را بکوبند و بیزند و
بروغن بادام چرب کنند و بانگبین بسرشند انگبین سه بار وزن همه داروها صفت اطریفل کوچک هلیله کابلی
و بلیله و آمله از هر یکی ثمن مصطکی دو اوقیه و نیم مقل دو استیر زعفران دو اوقیه زوفاء خشک دو اوقیه مقل

کوی‌ه

اندر آب حل کنند و بانگبین پاکیزه تر و داروها بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و بسرشند صفت گوارش
عود بگیرند مصطکی سنبل و تخم کرفس و انیسون از هر یکی یک مثقال عود هندی خام سه مثقال قرنفل و هلیله کابلی
از هر یکی دو مثقال و نیم قرفه و مسک از هر یکی دو مثقال کوزبوا یک مثقال و نیم فلنجمشک دو مثقال و نیم و ماورد سه
مثقال گل سرخ قصب الذریره از هر یکی دو مثقال همه را بکوبند و بمیبه و شراب سیب نیم نیم بسرشند شربت
سه مثقال نسخهٔ دیگر گل سرخ که با طباشیر از هر یکی پنج درم عود خام چهار درم مصطکی و تخم کرفس و ورد و سک
از هر یکی دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و بمیبه و شراب سیب نیم نیم بسرشند شربت سه مثقال صفت ضماد
ذریره یاسمین ذریره نرگس عود هندی مصطکی لادن پوست ترنج قشور الکندر قرنفل سک کوزبوا بسباسه فلنجمشک
خیربوا زعفران بادرنجبویه فاقله کبار قصب الذریره سنبل ذریره گل سرخ از هر یکی راست راست و مشک چندانکه
بوی او بدید آید همه را بکوبند و بآب عرزنگوش و بآب برگ مورد بسرشند و روغن مصطکی هی مالند جالینوس ضمان
کرده است که سکنگبین سفرجلی که بمقداری زنجبیل سوده در وی کرده باشند همه علتها معده را که سخت گرم نباشد
سود دارد و مقدار آن چنان باید که بر یکمن سکنجبین یک اوقیه زنجبیل بر افکنند باب پنجم
از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوت دافعه معده باید دانست که طعام
اندر معده تن درست دوازده ساعت تا پانزده ساعت بماند و علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ
یافته شود و هرچند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه بروی مستولی باشد و زودتر از معده بیرون شود و هرچند
غلیظ باشد قوت هاضمه را با وی بیشتر باید کوشید و از معده دیرتر بیرون شود در جمله دیری و زودی آن بسبب
قوت طعام و قوت معده باشد و هرگاه که مدت ماندن طعام اندر شکم کمتر از دوازده ساعت با فزونتر از
دو ساعت بود تندرستی نباشد و آفت از جهت قوت معده و جگر و امعا بود یا از جهت طعام که خورده شود و از
ترتیب ناستوده که اتفاق افتاده باشد علاج قوت دافعه را اندر بیشتر حالها چیزهاء تریاقی باید داد که میل
بسردی دارد چون آب میوها و سکنگبین و شیرآب و فلوس خیارشنبر اندر آب کسنی گداخته و آنچه بدین ماند و
هلیله پرورده سودمند باشد و طعام از زیشو و آلو سیاه و خرما هندی و ماش مقشر و اسفاناخ بروغن بادام بازند
باب ششم از جزو پنجم از گفتار دهم از کتاب ششم

نسرین نخه

اندر ضعیفی جرم معده و تهلهل نسج آن از بیماریها که معده را افتد هیچ بتر از آن نیست که نسج معده
او متهلهل شود یعنی بآفت آن سست گردد علامتها علامت وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده
شود بر معده گرانی کند و از علامتها انواع سوء المزاج و انواع آماسها هیچ ظاهر نباشد و غذاء نیک و ترتیب
ستوده هیچ سود ندارد علاج وی بچیزهاء قابض باید کرد چون شراب مورد و اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک
و گوارش عود که اندر باب چهارم ازین جزو یاد کرده آمده است و روغن مصطکی بمالیدن سود دارد و طعام
سخت لطیف و نازک و اندک باید و دراج و طیهوج موافق بود و پودنه همه بیماریهاء معده خاصه این نوع را
سود دارد و پوست اندرونین که سنگدان مرغ خانگی را بود اندرین باب سخت نافع است آنرا که از گوشت جدا
کنند و پاکیزه تا خشک شود و بکوبند و نیم مثقال از وی با اطریفل اگر با شراب مورد اگر با میبه بسرشند و
بدهند و حجر تیسب را بر معده آویخته دارند بخاصیت سود دارد و اگر مقدار نیم درم بسایند و با معجونی بسرشند
و بدهند منفعت بزرگ دارد و تدبیر سودن چنانست که او را در میان آتش نهند تا سرخ شود و بردارند
و در آب سرد افکنند چندین بار تا بطر قد و سست گردد و سودن و کوفتن آن آسانتر شود صفت شراب مورد
بگیرند مورد دانه سیاه تر یکمن و او را اندر سه من آب بپزند تا مهرا شود و بدست بمالند و تخم از وی جدا کنند و دیگر
بپزند با نیم من شکر طبرزد تا بقوام آید و اگر مورد دانه تر نیابند خشک را نیم کوفته کنند و بپزند چنانکه یاد کرده آمد
جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم و این جزو
شش باب است اندر آماسها و ریشها و بثرهای معده باید دانست که آماس معده گرمی
خونی بود یا صفرایی و آماس صلب کمتر افتد لکن گاه باشد که آماس خونی و صفرایی بآخر صلب گردد و بلغمی نیز کمتر افتد
باب نخستین از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب
ششم اندر آماس خونی که در معده پدید آید هرگاه که اندر معده آماس خونی پدید آید شهوت
طعام باطل گردد و تبهاء گرم گیرد و زفان درشت باشد و سرخ و تبها با تاسه و غثیان بود و همه علامتهاء خون
که معلومست ظاهر شود علاج اگر مانعی نباشد از رگ زدن نخست رگ باسلیق باید گشاد و داروی مسهل
داروی قی بهیچ حال نشاید داد و قی خطرناک تر بود و بر معده روغن آبی می باید مالید و آب برگ مورد و آب آبی

آماس ح

روغن گل وه

و سیب و گلاب و صندل با موم روغنی که از موم صافی کرده باشند اندر هاون کرده بمالند تا آمیخته شود و خرفه بریان
تر میکنند و بر معده میپوشند و آبی و سیب بریان کرده و تراشهٔ کدو و ساق خرفه و برگ او کوفتن و بر معده نهادن
سود دارد و شراب انار ترش و شیرین و رب سیب و رب آبی خوردن نیک بود و طعام باز باید گرفت و تدبیر
لطیف باید فرمود و بر کشکاب و آب انار اقتصار باید کرد و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد و
از پس روز چهارم سه روز پیوسته آب لسان الحمل و آب کسنی و آب عنب الثعلب از هر یکی یک اوقیه میباید با
چهار درم خیارشنبر و دو دانگ زعفران چنانکه یاد کرده آمد و اندرین سه روز ضماد او از آرد جو و صندل سفید
و تراشه کدو و تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز بکنند و از روز هشتم تا تمامت چهارده
روز آب عنب الثعلب و آب کسنی از هر یکی دو جزو آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی یکجزو شربت از همه چهل درم
با چهار درم فلوس خیارشنبر و دو دانگ زعفران میباید داد و اگر از پس هفت روز هنوز حرارت بر خویش این
شربت بی آب بادیان و آب کرفس میباید داد و اگر طبع نرم باشد بعوض خیارشنبر اقراص طباشیر باید داد با نیم درم
تا یک درم قرص گل با رب سیب یا رب آبی می باید داد و ضماد از عنب الثعلب و کشنیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو
و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوس و موم صافی و روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از پس چهارده روز
که حرارت ساکن شده باشد اندر کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس میباید پخت از هر یکی سه درم و با روغن بادام صفت
اقراص طباشیر بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض بریان کرده مثقال درم صمغ عربی بریان کرده گل
ارمنی گل مختوم بلوط از هر یکی پنج درم زرشک پاک کرده هفت درم حب الآس پاک کرده چهار درم نشاسته بریان
کرده سه درم اقراص کنند شربت یکمثقال صفت قرص گل بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوس و سنبل از هر یکی
چهار درم شربت نیم درم تا یک درم و اندر بعضی نسختها نشاسته بریان کرده آورده اند و اگر حرارت ساکن بود اقراص
گل بدین نسخه باید بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوس و سنبل از هر یکی چهار درم شربت نیم درم اکلیل الملک
بابونه و فقاح اذخر از هر یکی سه درم مصطکی و کهربا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص
کنند و با آب عنب الثعلب صافی کرده و جوشیده بدهند صفت ضمادی بگیرند بیخ خطمی یک اوقیه بابونه و سنبل
و آرد جو و برگ خطمی از هر یکی دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه بیخ سوس یک اوقیه و نیم موم بیخ استار روغن

بنفشه و روغن گل از هر یکی پنج استیر زعفران نیم اوقیه بباید چنانکه رسم است و بر خرقهٔ کتان ستبر طلی کنند و بر
معده پوشند صفت ضمادی دیگر بگیرند بابونه دو اوقیه تخم خطمی دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه و نیم افسنتین
رومی یک اوقیه سنبل پنج درم پنج سوس یک اوقیه پیه بط گداخته یک اوقیه موم زرد چهار اوقیه روغن گل و
روغن خیری یا روغن سوسن از هر یک پنج اوقیه و اندر بعضی نسخها بعوض اکلیل الملک شبت آورده اند
و جالینوس میگوید من عادت دارم که آماس معده را ضماد از صبر و مصطکی و موم و روغن ناردین سازم بدین
صفت صبر و مصطکی از هر یک یک مثقال موم هشت مثقال روغن یک اوقیه موم و روغن اندر اناء مضاعف
بگدازم و چون سرد شود صبر و مصطکی سوده بروی افکنم و بمالم تا چون مرهم شود و گاه باشد که حاجت آید که صبر
و مصطکی از هر یکی یک مثقال و نیم کنند و اگر قوت ضعیف باشد و شربت و طعام اندر معده او قرار نمیگیرد یک
مثقال رب غوره خشک اندرین ضماد زیادت کنند و گاهی عصارهٔ افسنتین زیادت کنند و هر گاه که دارو چهار
مثقال باشد دو اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن صفت روغنی که اندرین ضماد بکار آید روغن بان یک رطل بغدادی
سنبل نیم اوقیه مصطکی قسط سعد اذخر قصب الذریره از هر یکی سه درم همه را بکوبند و با روغن بیامیزند و اندر آفتاب
نهند یک هفته پس بدست بمالند و بفشارند و ثفل از وی جدا کنند و آن ثفل نیز ضمادی سودمند بود و طعام ماش
و برگ چغندر و لبلاب و اسفاناخ و سلمه و کدو باشد بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زردهٔ خایه مرغ نیمبرشت دهند
و اگر تب نباشد جوجه مرغ خانگی با ماش مقشر و چکندر و غیر آن پخته روا باشد و لکن تا هفت روز از بیماری نگذرد و تب آهسته نشود
جوزه نشاید داد و هر گاه که ماده رقیق تحلیل پذیرد و آنچه غلیظتر باشد بماند ضمادهای تحلیل کننده که اندر علاج آماس بلغمی
یاد کرده آمده بکار باید داشت و هر گاه که آماس پخته خواهد شد و ریم خواهد کرد و بخواهد گشاد نخست درد زیادت
شود و تب گرم تر گردد و هر گاه که پخته شد درد و تب آهسته گردد و آماس بر حال خویش باشد تا گشاده شود و طریق
یاری دادن و گشادن وی آنست که شیر تازه و آب گرم میدهند و دست بر معده همی مالند و می جنبانند و اگر گشاده نگردد
ماء العسل گرم دهند و انجیر خشک و مویز نقل فرمایند کرد و اگر دیر تر گشاید مقداری خردل کوفته بدهند صفت شربتی
پزاننده و گشاینده بگیرند شراب انگوری انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم گرم کنند و دو
دانگ زعفران و دانگی و نیم صبر در وی گدازند و بدهند و اگر تب آهسته باشد یا اگر ترسند که معاودت کند

خیر نیفتد اندر آب گرم گداخته دهند یا خیار شنبر صفت دارویی دیگر پزاننده بگیرند تخم خرفه و تخم کتان و تخم خطمی
از هر یکی راستارات بکوبند و بامداد و شبانگاه سه درم با چهار اوقیه شیر خر یا شیر بز بدهند و هر گاه که گشاده شود نشان
وی آنست که چاره ابلزاند و آماس فرو نشیند و اگر چیزی ترش و تیز بخورند معده بسوزد و درد خیزد و اندر ثفل
طعام خون و ریم پدید آید و درد اندر میان دو کتف باشد تا زیر ناف یا اندر فم معده و علاج وی آنست که اگر
حرارت غالب شود جلاب میدهند و اگر حرارت غالب نباشد ماء العسل دهند تا معده را بشوید و پاک کند و
از پس ماء العسل دارویی بپزانند دهند صفت آن بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی پنج درم گلنار و گل سرخ و کهربا
از هر یکی دو درم گل ارمنی سه درم همه را بکوبند و بیزند و با رب سیب و رب آبی می دهند صفت دارویی دیگر
بگیرند خشخاش دو درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی یکدرم گل سرخ و گلنار و حب الآس و عصارهٔ لحیة التیس و
اقاقیا و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم گل سرخ همه را بکوبند و بیزند و بآب سماق بسرشند و اقراص کنند و بسایه
خشک کنند شربت یک مثقال با آب سرد اگر با لعاب اسبغول باب دوم

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس صفرایی کردن معده

بود علامتها علامت آماس صفرایی آنست که رنگ روی و رنگ زبان بزردی گراید و دهان تلخ باشد و تب
سخت گرم و سوزان بود و تشنگی غالب علاج علاج این بعلاج آماس خونی نزدیکست الا آنکه در علاج این
تدبیرها قوی تر آرنده و سرد کننده تر ازان باید و این چنان باشد که کشکاب سرطانی دهند با آب انار ترش و شیرین
آمیخته و کشکاب سرطانی آنرا گویند که سرطان در وی پخته باشند و آب کدو با آب انار آمیخته و آب خیار با آب
تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار کوفته با آب کسنی و اندکی شکر اینها همه موافق بود و ضمادها که از تراشهٔ کدو و
خطمی و آرد جو و آب خیار یا درنگ سازند سود دارد و اگر از لسان الحمل و برگ و ساق خرفه و خطمی و آرد جو
و حلبه سازند سخت نیک بود و از پس چهارده روز تدبیرها که اندر باب گذشته یاد کرده آمد میباید کرد صفت
قرص گل که اندرین باب بکار آید بگیرند گل سرخ شش درم زعفران و سنبل از هر یکی دو درم پنج سوس و مغز تخم
خیار و ترنگبین از هر یکی سه درم کثیرا و صمغ عربی از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بآب سرد بسرشند و اقراص
کنند شربت یکدرم و بعضی جهابرسم حب السعال و اندر دهان دارند باب سوم

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس بلغمی کردن معده پدید آید

علامتها علامت آماس بلغمی اندر معده آنست که آرزو هیچ نباشد و آب دهان بسیار رود و تب آهسته
بود و آماس نرم بود و تشنگی هیچ نباشد علاج علاج این بخلاف علاج آماس خونی و صفرایی بود از اول که آماس
پدید آید هر بامداد آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه با ده درم روغن بادام شیرین می باید داد و از پس
هفت روز مطبوخ اکلیل الملک با روغن بید انجیر و روغن بادام صفت مطبوخ بگیرند اکلیل الملک پنج بادیان
از هر یکی ده درم هر دو را اندر چهار رطل آب بپزند برطل بغدادی تا یک رطل باز آید هر بامداد چهار اوقیه با دو
درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند صفت مطبوخی دیگر پنج بادیان ده درم انیسون
سه درم فقاح اذخر و مصطکی و تخم کرفس از هر یکی دو درم پرسیاوشان پنج درم همه را بپزند چنانچه یاد کرده
آمد و بپالایند هر بامداد چهار درم یا سه درم روغن بادام شیرین و دو درم روغن بید انجیر بدهند و شراب
زوفا که اکلیل الملک اندر وی پخته باشند سودمند بود با روغن بید انجیر و روغن بادام صفت ضمادی
بگیرند جعده و اکلیل الملک و حاما و بابونه و شبت از هر یکی ده درم افسنتین و سنبل از هر یکی هفت درم صبر
هشت درم مصطکی ده درم کندر شش درم تخم خطمی پانزده درم جاوشیر اشق مقل میعه تر از هر یکی ده درم پیه
و پیه مرغ خانگی از هر یکی دو اوقیه موم زرد نیم رطل بغدادی روغن سوسن و روغن ناردین از هر یکی پنج رطل
بغدادی موم و جاوشیر و اشق با یک اوقیه و نیم زعفران سوده اندر شراب حل کنند و داروهای دیگر بکوبند و بیزند
و پیه و موم اندر روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند و اندر بعضی نسخها چنین آمده است که پستدرم کثیرا کوفته و بیخته
این داروها بسرشند صفت ضمادی بگیرند خاکستر چوب رز و سعد و اذخر و سنبل بکوبند و بسرکه بسرشند و
روغن ناردین و روغن سنبل بر معده همی بمالند و طعام ملیون و لبلاب و کرنب و چغندر و برگ او بروغن زیت
و روغن بادام پخته و بجای ماء العسل خورند باب چهارم

از جزو ششم از گفتار دهم از کتاب ششم اندر آماس صلب کردن معده

آماس صلب از ابتدا کم افتد و بیشتر آماس گرم بود که باخر صلب شود و آماس بلغمی نیز نادر باشد که صلب گردد
علامتها علامت وی آنست که کم افتد و بیشتر بیماری دراز بوده بود و حرارت آهسته گشته و معده سخت بود

و گرانی کند و تن لاغر شود و اندیشها و بدو سوداء پدید آید علاج پیوسته شیر اشتر دادن علاج صواب است
اندر ماء الاصول حل کرده و روغن بید انجیر بر چکانیده سود دارد و اگر ماء الاصول قوی تر باید فقاح الاذخر و مصطکی
و پرسیاوشان اندر وی زیادت کنند و اگر با روغن بید انجیر دو درم و روغن سوسن دو درم روغن بادام بدهند
صواب بود و اگر این روغنها با ماء الاصول دهند روا باشد و اقراص سنبل دادن سود دارد صفت سنبل بگیرند فقاح الاذخر
و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی و مقل ازرق و قصب الذریره و سنبل از هر یکی سه درم زعفران و انیسون و قسط
کنند هر یکی یک مثقال شربت یک قرص با مبختج صفت ضمادی که اندر علاج آماس صلب و علاج دبیله سود دارد اکلیل الملک
و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین از هر یکی یک جزو اشق و مقل از هر یکی چهار یک جزو انجیر خشک بیست عدد
انجیر را اندر شراب بپزند پس با انگبین بسایند و صمغها را اندر شراب حل کنند و داروها کوفته و انجیر سوده با انگبین
همه را بهم بسرشند و بر آماس می نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کرنب و مغز بادام تلخ و اشق و مقل و میعه تر
و ورد و سنبل و سعد و مصطکی و اذخر از هر یکی راستارات صمغها را اندر شراب حل کنند و داروهای خشک بکوبند و بسرشند
صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کتان و حلبه و کرنب از هر یکی سه درم مقل و مصطکی از هر یکی هفت درم اشق
سه درم صمغها اندر شراب حل کنند و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند مقل ده درم اشق پنج درم سنبل
پنج درم مصطکی ده درم حب البان و تخم کرنب از هر یکی یکدرم موم سه درم روغن ناردین پانزده درم اشق پانزده درم
صمغها را بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بنفشه خشک ده درم گل سرخ پنج درم سنبل سه درم
قصب الذریره و سعد و اذخر از هر یکی دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه سه درم گل بابونه خطمی سپید آرد جو از هر یکی
ده درم همه را بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند و این ضماد بر نهند و هر وقت که طعام
خواهند خورد پیش ازان بچهار ساعت ضماد بردارند و چون طعام خورده باشد پس ازان بچهار ساعت بر نهند و
طعام ازان نوع که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و بجای آب جلاب خورند یا ماء العسل با شیر اشتر
باب پنجم از جزو ششم از گفتار دهم
از کتاب ششم اندر دبیله کردن معده پدید آید علامتها هرگاه که آماس گرم بدان اندازه
کند که تن لاغر شود و چشمها در اندر شود و اسهال و قی پدید آید و تب ساکن گردد و بول اندک آید و معده سخت

کردد چنانکه از قوت انکشت که برو نهند فرو نشیند باید دانست که آماس دبله کشت و هرکاه که با این حال درد معده
خیزد و اطراف سرد شود علامتی مولد بود علاج هرکاه که علامتهاء آماس بدید آید بروذی فصد باید کرد و شربتها و طلاها
که یاد کرده آمده است بکار داشتن و ماده را باز کردانیدن و کم کردن تا دبله نکردد و هرکاه که دبله کشت چاره نباشد
از انکه او را باید پزانید تا بکشاید و پاک شود و طریق پزانیدن او آنست که هر ساعت شیر تازه کرم کرده و آب
کرم همی دهند و نکاه میکنند تا آماس نرمتر شود و انکشت در وی همی نشیند اکر نرم نمی شود طبیخ حلبه و خشک
با آب کرم کرده همی دهند با روغن بادام تلخ در روغن بدانجیر میباید داد صفت دارویی آزموده ظلخشقوقی خشک
درم و نیم تخم فرد و حلبه از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بپزند و با سه اوقیه شیر خر یا شیر بز تازه و کرم کرده بدهند صفت
ضمادی آزموده بکیرند ظلخشقوقی خشک یک اوقیه حلبه دو اوقیه تخم فرد چهار اوقیه بکوبند و بپزند و بروغن کنجد
چرب کنند و بشیر تازه بسرشند و کرم کنند و بر آماس معده نهند و آب کرم که کرمی آن تن را خوش آید همی نشیند
دانجیر خشک و حلبه و بابونه مقداری افسنتین رومی بپزند تا چون عصیده شود و بر آماس نهند انجیر و بابونه
و حلبه پزاننده و نرم کننده اند و افسنتین قابض است و قوت دهنده و اولیتر آنست لا بل که صواب آنست
که داروها و معده بی دارو قوت دهنده نباشد چون آماس نرم و اکر بچکی بدید آمده باید فرمود تا بستری نرم نهایت
نرمی و کرمی بیفکنند و بیمار را فرمودن تا بروی بستر خوسبد چنانکه معده بر بستر نهاده باشد تا فشرده نشود و بکشاید
و نشان کشاده شدن اندر باب آماس خونی یاد کرده آمده است و تدبیر داروها و آن هم اندر باب لحمی یاد
کرده شده است و هرکاه که بقی ریم و خون بر آید نشان نومیدی قویتر از نشان امیدواری بود و جز با آب کسنی
دادن و ایارج فیقرا دادن هم اندرین وقت صواب نیست تا معده را بشوید و ریم را با سهال بیرون آرد و اکر بدین
علاجها کشاده نشود علاجها که اندر آماس صلب یاد کرده آمده است پیش باید کرفت و طعام اندر اول علت
زرده خایه مرغ نیمبرشت باشد یا سپوسات یا حسوی از نشاسته و کشک جو و اندر آخر علت شوربا مرغ
و حلبه اندرو پخته باب ششم از جزو ششم از کفتار
دهم از کتاب ششم اندر ریشها و بثرهاء معده ریشها و بثره که اندر معده بر آید سبب
آن خلطی بود تیز و سوزاننده و این خلط یا اندر معده تولد کند از خوردنیها کرم و تیز یا نزله کرم و تیز باشد

که اندر سر فرود آید یا از عضوی دیکر بمعده باز آید علامتها علامتهاء ریش معده چهار نوعست یکی آنکه آروغ
و بوی دهان ناخوش بود دوم آنکه کام و زبان خشک می شود سیوم آنکه قی بسیار افتد چهارم آنکه اندر قی
پوستها که از سر ریش برخیزد بدید آید و کاه باشد که این ریشها بر وری بود و کاه باشد که بر فم معده بود و کاه
که اندر قعر معده بود و کاه باشد که بر روده ها بود اما آنچه بر وری بود درد آن بوقت کذشتن طعام اندر حلق از پس کردن
و میان دو کتف بدید آید خاصه اکر طعامی درشت تر بود یا تلخی قویتر دارد و اکر بر فم معده باشد بوقت کذشتن طعام درد
نکند لکن چون بفم معده رسد اندر زیر مغاک سینه بدید آید و باشد که نفس کوچک شود و اطراف سرد کردد و غشی افتد
و پوست ریشی اندر قی بدید آید و اکر اندر قعر معده باشد تا طعام اندر معده قرار نکیرد درد نخیزد و این درد فروتر از
مغاک سینه بدید آید و تا نزدیک ناف و بدان صعبی نباشد که بفم معده بود و پوست ریش اندر براز بدید آید و اکر
اندر امعا بود تا طعام از معده بیرون نشود درد نخیزد و جایکاه درد حوالی ناف بود و پوست ریش اندر براز بدید آید
و این پوست باریکتر بود و هرکاه که این امتحان خواهند کرد بیمار را چیزی دهند که در وی سرکه و خردل بود علاج
آنرا که ریشها و بثرها معده تازه بدید آید نخست فصد باید کرد خاصه اکر علامتها غلبه خون ظاهر کردد و دوغ ترش
که از شیر کاو سیاه کرفته باشند مقدار ده ستیر با یکدرم سنک طباشیر و یکدرم کل سرخ و یکدرم بزر الخاص سود دارد
صفت شربتی سودمند ترشیر کاو ده استیر آب سماق ده استیر آب غوره پنج استیر همه بیامیزند و سنک تاب کنند
تا آبها برود و شیر بماند این شربت با شراب انار ترش بدهند و آنرا که ریشها کهن شده باشد و خورده نشود نخست
معده را باید شست بجلاب و ماء العسل و باید کذاشت که قی افتد از بهر آنکه قی معده را برنجاند و مضرت بزرکتر
از منفعت باشد و اکر کهن تر شده باشد و کوشت مرده بدید آورده ایارج فیقرا آنرا پاک کند و چون پاک شده بود
دوغ ترش با رب آبی ترش و رب انار ترش و کشکاب با آب انار ترش میباید داد و آنرا که صفرا غالب بود و تشنکی
بنجه دارد ناشتا آب سرد بسیار دهند تا قی کند و اکر ناشتا قی تواند کرد کشکاب دهند با آب انار ترش و از پس
آن آب سرد بسیار دهند تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و کل سرخ و کل ارمنی میدهند و اکر با ستفراغ
حاجت آید استفراغ بنجا از شیر و آب کسنی باید کرد و اکر اسهالی بدید آید اقراص طباشیر باید داد یا رب میوهاء قابض
لکن با کشکاب که از پست جو پخته باشند و اکر خورده شده بعلاجها که اندر باب خون بر آمدن از کلو یاد

غی

کرده آمده است مشغول باید شد و بر معده ضمادها که از طحلب و تراشه کدو تر و خطمی و سماق و ناردانک و کلنار
و راملک و کل سرخ و آب برک خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برک مورد تر میباید
نهادن همه انواع ریشها و بثرها را افلونیا و شراب افسنتین این انواع ریشها و بثرها را سود دارد و اقراص کهربا نیز
سود دارد خاصه اکر خون از کلو بر می افتد و طعام کوشت ساله و بطون کسا و بره و بطون بزبره و جوزه مصوص
با آب غوره و آب سماق و آب ریواج و آب لیمو و آب انار ترش و آب ترشی ترنج فرمایند والله اعلم بالصواب
کفتار یازدهم از کتاب ششم اندر احوال جکر و بیماریهاء
آن و اسباب و علامات و علاج آن و این کفتار سه جزو است جزو نخستین اندر احوال جکر
و انواع سوء المزاج که در وی بدید آید و علامات و علاج آن و این یازده بابست
باب نخستین از جزو نخستین از کفتار یازدهم
از کتاب ششم اندر احوال جکر تشریح جکر اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است و آنچه اندرین جایکاه
یاد باید کرد اینست که باید دانست که جکر عضوی شریف است و همچنانکه دل محل قوت حیوانی و دماغ محل قوت نفسانی
و جکر محل قوت طبیعی است و غذا یافتن اندامها و پرورش تن بدو است از بهر آنکه غذا را ستینی خونست و کیلوس
اندر جکر خون کردد و قوت هاضمه که کیلوس را خون کرداند اندر کوشت اوست و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه اندر رکهاست
که در میان کوشت او پراکنده است و هر اندامی را همچنین قوتها جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است لکن اندر معده و
جکر بیشتر و ظاهرترست و جکر مردم از جکر حیوانی که تن او باندازه تن مردم بود بزرکترست و درازی و کوتاهی انکشتان
نشان بزرکی و کوچکی جکرست و سرخی و سپیدی و تازکی رنک روی نشان درستی قوت اوست و زردی روی نشان
کرمی اوست و تیرکی و رنکی که بارزیز ماند نشان سردی اوست لکن تیرکی نشان سردی و خشکی بود و فربهی که از کوشت
بود نشان کرمی و تری بود و فربهی که از پیه بود نشان سردی و تری بود و لاغری نشان کرمی و خشکی بود و رکها
ظاهر و سطبر نشان کرمی و بزرکی بود و رکها باریک و پوشیده نشان سردی و خشکی بود هرکاه که اندر کار دیکر اندامها
که عضلها از وی بجوشش کشد چون بپرهیز کرده و بهر خللی و تقصیری افتد اندر کار جکر نیز خلل بدید آید و خون
که اندر وی تولد کند صافی و پاکیزه نباشد باب دوم از

یاد کردن م

جزو نخستین از کفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج کرم اندر جکر هرکاه که اندر
جکر سوء المزاج کرم بدید آید اخلاط که در وی تولد کند بسوزد و تبها و ریشها و بیماریها کوناکون بدید آید علامتها سوء المزاج از
دو بیرون نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده بود علامت وی آنست که آرزوی طعام برود و تشنکی غلبه کند و هر چند
آب خورند تشنکی زایل نشود و طبع خشک بود و زبان درشت و رنک روی زرد و نبض سریع و بول سرخ بود
و اخلاط کداختن کیرد و تکلا غرمی شود و کاه باشد که رودها بسبب کذشتن اخلاط سوخته و کداخته ریش کردد
و پیچ و اسهال که تبع آن باشد بدید آید و اکر سوء المزاج با ماده باشد علامت وی آنست که با این علامتها قی زرد
و سرخ و سبز و کراثی و اسهال صفرایی بدید آید و اندر جانب راست کرانی باشد و تبهاء کرم آید و کاه باشد که اخلاط
بسوزد و سودا تولد کند و علامتها مالیخولیا بدید آید و هرکاه که اسهال غسالی بود یعنی همچون آبی بود که کوشت
تازه در وی شسته باشند باید دانست که جکر ضعیف شده است و هرکاه که اسهال همچون دردی شراب بود
باید دانست که خون سوخته شده است و هرکاه که اندر جکر آماسی بوده باشد و براز سیاه و غلیظ کردد باید
دانست که کوشت جکرست که پوسیده شده است هر براز سیاه که از پس این حالها بدید آید که یاد کرده شده است
نشان این آفتها بود و کاه باشد که براز سیاه علامت بدحالی بود علاج اکر سوء المزاج کرم بی ماده باشد تدبیر
بکردانیدن مزاج باید کرد بشربتهاء خنک چون کشکاب و آب خیار و آب کدو و سکنجبین ساده و آب کسنی و آب
عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترشی ترنج و اسبغول و شکر اندر آب انار ترش و دوغ ترش صافی کرده
و کشکاب با آب انار ترش آمیخته کسی که حرارت غالب بود سود دارد و آب سرد نیز ناشتا سود دارد خاصه
اکر مرد جوان باشد و روزکار کرم و کشکاب سرطانی و طباشیر اندر آب سرد و آب خرفه با سکنجبین و شراب
ریواج و مانند آن موافق بود و اکر سوء المزاج با ماده باشد نخست استفراغ کنند بمطبوخ هلیله زرد و آلو
سیاه و خرما هندی و شیرخشت و آب لبلاب اکر باب عنب الثعلب اکر با آب کسنی با فلوس خیار شنبر و شکر سرخ
لطیفست و بیزاب با سفوف هلیله و شبرا شتر هم با سفوف هلیله آنرا که تب نبود دادن صوابترست و از
نخست چهل درم بشیراب دهند با سه درم سفوف و روز دوم شصت درم هر روز بیست درم زیادت میکنند تا
روز هفتم صفت سفوف هلیله هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر ده درم تخم بادیانی یکدرم شربت سه

درم وآنرا که تخم بادیانی احتمال نکند بعوض آن تخم کشوث کنند صفت سفوف که با شیر اشتر دهند بگیرند هلیله زرد ده درم
لک مغسول وگل وطباشیر از هر یکی پنجدرم ریوند چینی سه درم تخم بادیان یکدرم اینسون یکدرم شربت سه درم واگر
خواهند که طبع نرمتر شود اندرین سفوفها چهار درم کسنه خشک زیادت کنند ثابت بن قره میگوید کسنه همه بیماریها
جگر را سود دارد وآنرا که حرارت غالب بود با سکنگبین دهند وآنرا که حرارت آهسته بود با شراب انگوری صافی
سفید دهند وکسنه هرچه طلخ‌تر سودمندتر از بهر آنکه اگرچه کسنه تلخ از حرارتی خالی نباشد سدها جگر را بگشاید
صفت قرص ابرباریس خداوند جگر گرم را سود دارد بگیرند عصارهٔ زرشک باز زرشک پاک کرده ده درم
گل وطباشیر از هر یکی پنجدرم تخم کسنه وتخم خیار پاک کرده وتخم کدو پاک کرده وتخم خرفه از هر یکی سه درم شربت دو
مثقال با سکنگبین که با آب کسنه وآب عنب الثعلب شکرو اگر با سوء المزاج سده باشد یکدرم تخم بادیان اندرین
قرص زیادت کنند صفت قرص کافور خداوند جگر گرم را با دوغ بدهند سود دارد بگیرند گل وطباشیر و
صندل سفید از هر یکی سه درم تخم کسنه وتخم خرفه ومغز تخم کدو وتخم کوک از هر یکی دو درم کثیرا یکدرم کافور دو
دانگ تا نیم مثقال اقراص کنند هر یکی دو مثقال واگر طبع نرم بود اقراص طباشیر دهند با رب آبی اگر با سکنگبین
که از پست جو پخته باشد صفت اقراص طباشیر بگیرند بزر الحماض وگل وطباشیر وزرشک پاک کرده از هر یکی
پنجدرم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی یکدرم زعفران نیمدرم واگر بیمار را سرفه باشد اندرین قرصها صمغ وکثیرا
ونشاسته از هر یکی یکدرم رب سوس دو درم زیادت کنند و با شراب بنفشه بدهند صفت قرص دیگر بگیرند گل
سفید وگل نیلوفر از هر یکی ده درم برگ گل سرخ دوازده درم صندل سرخ ولک مغسول وفوفل از هر یکی سه درم
زعفران نیمدرم واگر خواهند ریوند چینی نیم درم طین قبرسی ومصطکی وپرسیاوشان از هر یکی سه درم کافور دو درم ونیم سه درم ص
همه با آب عنب الثعلب وآب هندبا بسرشند واقراص کنند دینارسنگ دینارسنگ شربتی یکقرص در آب کاکنج و
وآب عنب الثعلب اگر در آب کسنه واگر ضمادها از صندل وآب برگ خرفه وآب کوک وآب برگ مورد وموم صافی
وروغن گل سازند واگر طبع نرم باشد داروها قابض اندروی زیادت کنند صفت ضمادها گل وصندل وکافور
بگلاب بسایند وبر جگر نهند وبرگ خرفه بکوبند وروغن گل بر چکانند وآنرا چون مرهمی کنند وبر نهند آب
خیار بادرنگ وآب کدو بگیرند وخطمی خشک کوفته بدین آبها بسرشند روا باشد وسود دارد واسبغول

بگلاب ترکنند وروغن گل بر چکانند وبر نهند وصندل سرخ وصندل سفید از هر یکی نیم اوقیه گل سرخ یک اوقیه
ونیم زعفران نیم وقیه افسنتین چهار یک اوقیه کافور چندانکه بوی او غالب شود همه را بکوبند وموم روغن
سازند از موم صافی وروغن پدالحر وضمادها را بدین موم روغن بسرشند وضماد کنند واین ضمادها با دل علت
برشاید نهاد واندر میانه علت ازین علت نوع سازند بگیرند گل ده درم صندل پنجدرم بنفشه خشک وخطمی سفید
از هر یکی سه درم کافور وزعفران از هر یکی دو دانگ موم روغن چندانکه کفایت شود واگر طبع نرم باشد آبی
وبرگ گل بپزند وبکوبند وبر شکم نهند واحتیاط باید کرد تا تدبیرها تری فزاینده جگر سست نگردد واز تدبیرها
سردی فزاینده وقابض سده تولد نکند لکن همه تدبیرها از شربت وضماد با قوت زداینده باید وکسکاب سخت سود
خاصه اگر مقداری تخم کسنه ومقداری زرشک دروی بپزند هم قوت زدایندگی زیادت شود وهم قوت گشادن
سده وقبض وقوت دادن جگر اندروی یافته شود واندر کسنه دشتی وبوستانی هم این نفعها موجود است اگر
آنرا با اندکی کشنیز تر بپزند وبا سرکه بخورند سود دارد واگر نا پخته نیز با سرکه بخورند سود دارد واگر گمان افتد که
سده هست کرفس با وی بخورند سود دارد واگر نا پخته سدها هر دو جانب را بگشاید وطعام ماهی خورد تازه برکه
پخته وطفشیل وفروج از گوشت دراج وگوشت بزغاله وگوساله با آب غوره وآب زرشک وآنرا که تب نیز دهد حوان
تواند داد اسفاناخ وبرگ چغندر با اندکی کشنیز ترنجبه وسرکه وکشنیز خشک وروغن گل ترکرده واز میوها انار
ترش شیرین وسیب خوشبوی وامرود چینی وانگور سفید که سخت شیرین نباشد وآلو ودیواج وخرتوت ومانند آن
دهند وهرچه قابض بود بسیار نشاید داد باب سیوم
از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج سرد که
در جگر پدید آید سوء المزاج سرد نیز هم از دو بیرون نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده علامتها اگر بی ماده بود
علامت وی آنست که لبها وزفان سفید باشد وتشنگی نباشد ورنگ روی بسیاهی وسفیدی وفستقی گراید
سفید ورقیق بیرون نبض فاتر بود وآرزوی طعام قوی بود ولکن بسیار بود که سردی بغایت رسد وآرزوی طعام
باطل شود وبراز بسپیدی گراید وکم بوی بود وطبع گاهی خشک بود وگاهی نرم وباشد ثقلی همچون خوناب گداخته
وعفن بیرون آید وگاه باشد که با ثقل همچون صدیدی رقیق آید پس غلیظ وسیاه گردد وآنرا که شهوت طعام همی

باشد وبراز غسالی بود نشان سردی مزاج جگر وضعیفی بود وآنرا که شهوت باطل گردد وسبب آن تباهی اخلاط
بود دیابیطس وتدبیرها گذشته بر هر حالی کو لبی دهند واگر سوء المزاج با ماده باشد علامت وی آنست که با این
علامتها مزه دهان ترش بود وطبع نرم ولون براز گاهی سپید وگاهی بسیاهی وسبزی گراید ونهایت عسر بدید آید
وبول سفید وغلیظ بود وپشت چشم بر آمده بود واطراف نیز آماس کند ودر جانب راست گرانی بود علاج
اگر سوء المزاج بی ماده بود باستفراغ حاجت نیوفتد جز بتبدیل مزاج مشغول نباید بود واگر با ماده بود نخست
استفراغ باید کرد پس تدبیر گردانیدن مزاج کردن وهرگاه که استفراغ خواهند کردن نخست شبانگاه حبی باید
داد از ایارج فیقرا وغافت ولک وریوند وبامداد مطبوخ هلیله دهند صفت ترکیب حب بگیرند ایارج فیقرا یکدرم
غاریقون یکدرم لک مغسول دانگی ریوند چینی دو دانگ انیسون دانگی مقل دانگی مقل را با آب کرفس حل کنند وداروها
بدان حب کنند این یک شربت بود صفت مطبوخ بگیرند هلیله کابلی مقشر پانزده درم افسنتین رومی غافت از هر
یکی پنجدرم گل سرخ ده درم تربد سفید نیم کوفته سنبل یکدرم پوست بیخ کرفس وپوست بیخ بادیان از هر یکی دو درم سه درم ص
افتیمون پنجدرم بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد انجیر پستی پانزده عدد همه را بپزند چنانکه
رسمست وبپالایند صافی وپست درم باید ماسکانی در مقدار صد درم ازین مطبوخ گداز ند وبدهند واز پی استفراغ
ماء الاصول بدهند صفت ماء الاصول بگیرند پوست بیخ کرفس وپوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم تخم کرفس
وتخم بادیان از هر یکی پنجدرم نانخواه وانیسون از هر یکی چهار درم سنبل واذخر وگل سرخ از هر یکی سه درم همه را
اندر سه من آب بپزند تا بنیمه باز آید وبپالایند شربتی از بیست درم تا چهل درم با سه درم روغن بادام تلخ وشیرین نیم گرم
نسخهٔ قوی‌تر بگیرند بیخها از هر یکی پانزده درم تخمها از هر یکی هفت درم قنطوریون باریک وعاقرقرحا وزنجبیل از هر
یکی سه درم نانخواه قسط زراوند طویل از هر یکی چهار درم شونیز تخم سداب قردمانا شیطرج از هر یکی پنجدرم جندبیدستر
یکدرم همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز آید واندر بعضی نسخها سلیخه واسارون از هر یکی دو درم آورده اند
ودج وراسن نیز از هر یکی ده درم وبیخ کبر وبیخ سوس آورده اند وچنان سازند که هر هفته دو بار ایارج فیقرا
ساده اگر با چیزی ترکیب کرده بدهند تا ماده پاک شود وآنرا که سردی سخت غالب بود ماء الاصول با روغن
بادام تلخ دهند اگر با روغن پدالحر ونقیع حلبه اگر طبیخ او با روغن بادام تلخ دهند سود دارد وچون ماده پاک

کرده بود معجونها وگوارشها وشراب افسنتین واقراص ریوند ودواء المسک ودواء الکرکم واقراص غافت وخاریقون
دادن گیرند وضمادها بر جگر می نهند صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی هفت درم قسط مر ومصطکی از هر
یکی چهار درم گل سرخ ده درم غاریقون وساذج هندی وسنبل وصبر از هر یکی دو درم زعفران یکدرم همه را نیم
کوفته کنند ودو من انگبین وچهار من شراب انگوری بهم بیامیزند وداروها در خرقه فراخ بندند وهفت روز
اندر آفتاب نهند پس خرقه را بیفشارند ودیگر باره هم این داروها تازه کنند وهفت روز دیگر اندر آفتاب نهند چنین
همه تا سه بار داروها تازه میکنند وهر بار هفت روز در وی بگذارند شربت سی درم تا چهل درم صفت اقراص
افسنتین بگیرند انیسون وافسنتین رومی وتخم بادیان ومغز بادام تلخ سفید کرده از هر یکی راستا راست همه را
بکوبند واقراص کنند شربت یکمثقال با ماء الاصول یا سکنجبین عسلی صفت اقراص ریوند ریوند چینی هشت درم
فوه لک مغسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس انیسون غافت از هر یکی سه درم همه را بکوبند وبا سکنگبین عسلی بسرشند
وقرص کنند شربت یکمثقال نسخهٔ دیگر ترکیب محمد زکریا سنبل مصطکی عصارهٔ غافت عصارهٔ افسنتین تخم
بادیان انیسون از هر یکی دو درم ریوند چینی ده درم اقراص کنند شربت دو مثقال با سکنجبین عسلی صفت دواء اللک
ضعیفی جگر را وابتداء استسقا را سود دارد وسده بگشاید لک مغسول قسط حب الغار ترمس دارچینی دارفلفل اسارون
قصب الذریره فطراسالیون دوقو زراوند از هر یکی دو درم ریوند چینی سنبل جنطیانا فوه از هر یکی درمی ونیم
فو مو اذخر زعفران بلبل از هر یکی یکدرم همه را بکوبند وبا انگبین بسرشند شربت یکمثقال صفت دواء الکرکم ضعیفی
جگر را وآماس صلب را وابتداء استسقا را سود دارد بگیرند سنبل سلیخه اسارون فطراسالیون فوه از هر یکی
دو درم دارچینی قسط فقاح اذخر مصطکی از هر یکی یکدرم زعفران تخم کسنه از هر یکی سه درم با انگبین بسرشند
شربت یکمثقال صفت دواء الکرکم بن زکریا نسخهٔ عیسی صهاربخت زعفران دوازده درم فو وانیسون اسارون
فطراسالیون دوقو ریوند چینی از هر یکی چهار درم سنبل شش درم قسط سلیخه فقاح اذخر حب البلسان از هر
یکی یکدرم فوه ده درم رب سوس جعده غافت اسقولوفندریون از هر یکی سه درم روغن بلسان نیم اوقیه مرچهار درم
واندر نسخهٔ سریانی بدل حب البلسان حب البان است یکدرم کبر رومی سه درم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است
شربت یکدرم با ماء العسل بیماریها جگر وسپرز را سود دارد وسده بگشاید وبادها غلیظ را وآماس سخت را

صفته

تحلیل کند نسخهٔ دیگر محمد زکریا بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و ابهل و سلیخه و اذخر از هر یکی یک اوقیه سنبل و قسط
بحری و فوه و جعده و عصارهٔ غافت و سیر دشتی و رب سوس از هر یکی نیم اوقیه ریوند چینی چهار یک اوقیه
و زعفران شش یک اوقیه و نیم با انگبین بسرشند شربت یکمثقال با ماء الاصول صفت اقراص الکوفی نسخه
ثابت بن قره بگیرند انیسون تخم بادیان بادام تلخ افسنتین رومی از هر یکی را استارات شربتی یکمثقال با سکنگبین
عسلی کر عنصلی صفت اقراص غافت بگیرند غافت شش درم گل سرخ و سنبل از هر یکی دو درم ترنگبین ده درم
طباشیر دو درم شربت یکمثقال با سکنجبین اگر کسی را بچیزی معتدل تر حاجت آید این قرص دهند صفت داروی مسکی
معتدل بگیرند ناردین رومی سه درم افسنتین رومی دو درم با انگبین بسرشند شربت دو درم با سکنجبین این
دارو را معجون ناردین گویند صفت اثاناسیا همه بیماریهاء جگر را سود دارد بگیرند زعفران افیون جندبیدستر
بزر البنج قسط موقردمانا بزر الخشخاش الاسود سنبل خوشبوی پنج غافت جگر گرگ خشک کرده سرون بز بریان کرده
سرون را ... از هر یکی را استارات بکوبند و افیون را و مر را بشراب انگوری حل کنند و همه را با انگبین بسرشند
و از پس شش ماه بکار دارند و اگر بشب خورند و بر انجبند سود مند باشد صفت اثاناسیا کوچک منفعت هر دو
یکی است بگیرند میعه و زعفران و قسط و سنبل و افیون و سلیخه از هر یکی چهار درم عصارهٔ غافت هشت درم بیخ
سوس دوازده درم همه را بکوبند با انگبین بسرشند و اندر نسخهٔ دیگر چهار درم مر و چهار درم عود بلسان آورده اند
شربت نیم مثقال و جگر گرگ خشک کرده و کوفته بگنجه با ماء العسل اگر با سکنجبین سخت سود مند است از بهر آنکه گوشت
جگر گرگ و مزاج او معتدل تر از جگر همه جانوران است و او را این خاصیت است که با جگر آدمی سخت موافق است و همه
بیماریهاء جگر را سود دارد و شیر اشتر عربی که علف او شیح و سناء مکی و اذخر باشد با کرفس و بادیان و مانند این با
مقدار ده درم شکر اخلاط سرد را از جگر باسهال بیرون آرد و سده بگشاید صفت حبی که بیماریهاء جگر را و ابتداء استسقا
را و تبهاء کهن را سود دارد بگیرند افسنتین و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی و لک مغسول و انیسون
و شاهتره خشک و ایارج فیقرا از هر یکی را استارات با آب عنب الثعلب بسرشند یکمثقال بشب وقت خواب و اگر خداوند
علت را از سرفه رنج باشد چند نیم ... همه دارو ها و رب سیب بادی بکار دارند صفت حب الغوث (؟) بگیرند شراب انگوری
کهن پانزده رطل بغدادی انگبین مصفی پنج رطل بغدادی زنجبیل قاقله قرنفل دارچینی زعفران بلبل (؟) از هر یکی دو درم

همه را نیم کوفته کنند و در خرقه بندند فراخ و در این شراب و انگبین افکنند و با آتش نرم بپزند تا دو بهر از شراب برود
و از آتش بردارند و دارو ها بالند بفشارند و از وی جدا کنند و درمی مشک سوده در وی کنند و باپزند شربت
یک وقیه **صفت ضمادی** سود مند بگیرند افسنتین رومی و مصطکی و سنبل و صبر و پنج اذخر و صندل از هر یکی چهار درم
حب البلسان و عود خام و میعه و سلیخه و قسط و سک از هر یکی دو درم گل شش درم لادن یکدرم و نیم همه را
بروغن سوسن بسرشند چنانکه رسمست و اگر حاجت بود بابونه و اکلیل الملک زیادت کنند بابونه یکدرم اکلیل
الملک دو درم **صفت ضمادی دیگر** بگیرند مر و مصطکی و افسنتین از هر یکی یکجزو گل سه جزو عود خام و سک
و سنبل از هر یکی دو جزو زعفران یکجزو بروغن مورد بیامیزند جگر را قوت دهند و طعام کبک و کنجشک بریان
و نخوداب بروغن بادام تلخ و ماء اللحم و شراب کهن نان در وی ترید کرده و از میوها خشک فستق و
مغز بادام تلخ و شیرین و مویز و بانید و حلواء انگبین بروغن بادام و روغن زیت و روزه داشتن و کم
خوردن سود دارد والله اعلم باب چهارم از جزو نخستین
از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر سوء المزاج خشک ساده که**
در جگر پدید آید **علامتها** علامت وی آنست که دهان و زبان خشک بود و تلخ نه و بول رقیق بود و نبض
صلب و کشیده و لاغری و ذبول پدید آید و عضلهاء شکم تشنج کند **علاج** این عصر بود تدبیرهاء تری فزاینده باید
کرد و آب انار شیرین با روغن بادام شیرین و کشکاب و گندم آب با روغن بادام و زرده خایهٔ مرغ نیمبرشت
و آب کدو و آب خیار و آب خربزه بندو و میباید داد و اگر چیزی معتدل باید لعاب تخم شاهپرم داد و شیر آب و شیر
ترو شیر تازه با شکر و گوشت بزغاله و تدبیرها که اندر علاج تب پرانه یاد کرده آمده است سود دارد و آب جلاب
کر با آب انار شیرین آمیخته خورد باب پنجم از جزو نخستین
از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر سوء المزاج تر ساده که در جگر پدید آید**
علامت آنست که رنج چشم و روی آماسیده بود و سپید و تشنگی نباشد که گرد قی که اندر گرما به بسیار مقام
با حرارتی دیگر بدو رسد و رطوبت بجوشد و تشنگی آرد و نبض نرم و ضعیف بود و بول رقیق و گوشت اندامها
خاصه گوشت شراسیف نرم و آویخته باشد و اگر این علت دراز گردد **علاج** این هم عصر بود ریاضت و کم خوردن و از

ولعاب اسپغول نیز

از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر تدبیر خداوند جگر کوچک**
باید دانست که کسانی باشند که جگر ایشان کوچک بود و کیلوس از معده بدو آید نگنجد و جای تنگ آید و بر جگر آزار
کرد و قوتهاء او از کوار دین و تصرف کردن اندر آن عاجز آید و تن از غذا بهره بمقدار حاجت نیابد **علامتها**
علامت وی آنست که اگر چه از طعامهاء لطیف مقداری معتدل خورند گرانی کند و بادها در شکم آید و قوتهاء
تن ضعیف باشد و تن از بهر آنکه حاجت خویش از غذا نیابد گونه آنکسان نشان کوچکی جگرست **علاج**
طعام او چیزی باید که از اندک او غذا بسیار خیزد و زود گوارد چون غذا که اندر کتاب سیوم اندر باب چهارم از
جزو نخستین از گفتار سیوم یاد کرده آمده است و آنچه یکبار خواهد خورد بتفاریق خورد و هر چند روز چیزی
و داروی که سده بگشاید جگر را بادرار بول با نرم کردن طبع پاک کند بکار دارند باب
دهم از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر کارها و چیزها**
که جگر را زیان دارد طعام بر طعام خوردن یعنی طعام نخستین ناگوارده طعامی دیگر خوردن جگر را زیان دارد
و خوردنیهاء الوان بی ترتیب خوردن زیان دارد و ترتیب اندر کتاب سیوم در باب بیست و چهارم از جزو نخستین
از گفتار سیوم یاد کرده آمده است و ناشتا و از پس ریاضت و از پس گرمابه و از پس جماع آب سرد خوردن
جگر را سرد کند و خواهد که باستسقا ادا کند و اگر بضرورت آب باید آب را با شراب ممزوج باید کرد و بنجت سرد
نباید خورد و شربتی تمام بیکبار نباید خورد اندک اندک میباید مزید و طعامهاء لزج از بهر آنکه از وی سده تولد
کند از بهر دو کار یکی آنکه بحکم مزاج گرم و تر که او راست شراب شیرین را که ملایم مزاج زود ترتیب تشنگی
کشد دوم آنکه شراب زود تر گذرد و زود بجگر رسد و از ثقل او و از چیزی که بصحبت او رفته باشد سده
کند و نان فطیر و برنج بشیر و قطایف و سر و پاچه گوسفند و گوشتهاء غلیظ و طعامهاء غلیظ همه زیان دارد
باب یازدهم از جزو نخستین از گفتار
یازدهم از کتاب ششم **اندر چیزهاء که جگر را سود دارد**
هر چه تلخست و گشاینده چون کسنه و هر چه خوش بوی است و اخلاط را از عفونت باز دارد و گشاینده است
چون دارچینی و فقاح اذخر و هر چه در وی قوت زدودن است چون کشکاب و هر چه در وی قوت بزاینده و

لاغر

آب خوردن باز داشتن چندانکه تواند سود دارد و علاجها که اندر باب سوء المزاج سرد یاد کرده آمده است
و اندر این باب سوء القنیه یاد کرده بگزینند و آنچه لایقتر بود بکار دارند باب ششم
از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر سوء المزاج گرم و تر**
که در جگر پدید آید باید دانست که مزاج خون اندر جگرست از بهر آنکه مزاج جگر نیز بدین سبب این مزاج
جگر را مزاجی عزیز نیست لکن اگر بافراط گردد علامتهاء خون که معلومست پدید آید **علاج** نخست رگ باسلیق باید
زد و شراب عناب و سکنگبین ساده و شراب ریواج دادن و استفراغ بماء الجبن و آب عنب الثعلب و آب کسنه
و خیار شنبر باید کرد و اگر بکیدم ایارج فیقرا و پانزده درم فلوس خیار شنبر با پستدرم اندر آب عنب الثعلب حل
کنند و بدهند صواب بود و طعام کوک و سماق و زرشک فرمایند باب هفتم
از جزو نخستین از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر سوء المزاج گرم و خشک**
که اندر جگر پدید آید هر علامتی که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است از حرارت زندرون و خشکی دهان
و زفان و تشنگی و سرعت نبض و تلخی دهان و براز صفراوی همه بافراط باشد **علاج** اگر ماده بود نخست بماء الجبن
استفراغ کنند اگر باب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کسنه و فلوس خیار شنبر با آب انار ترش آمیخته و آب
خیار و لعاب اسپغول با شکر و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و ساق کوک و اسفاناخ و کشکاب جو و خایهٔ مرغ نیمبرشت
زرده و سپیده با روغن بادام و شکر باب هشتم از جزو نخستین
از گفتار یازدهم از کتاب ششم **اندر سوء المزاج سرد خشک که اندر جگر**
پدید آید **علامتها** علامت وی آنست علامت دق پرانه و علامت ذبول بود و علامتهاء مزاج سرد که یاد کرده
آمده است **علاج** و ضمادها گرم که اندر علاج مزاج سرد یاد کرده آمده است بروغن نرگس و روغن
خیری و روغن یاسمین و موم زرد سازند بکار دارند و ماء الاصول با روغن بادام شیرین دهند و دواء المسک و معجونها
گرم سود دارد و طعام گندم آب و سپوسات خاصه پس از آنکه از گرمابه بیرون آید و زردهٔ خایهٔ مرغ نیمبرشت
با شکر و دارچینی و ماء اللحم با شکر و نان پاکیزه اندر شراب کهن مروق ترید کرده و آب با ماء العسل آمیخته
خورد یا با شراب انگوری کهن باب نهم

قوت قبض است چون زعفران و هرچه طعم او خوش بود و شیرین چون فستق و فندق و مویز همه جگر را سود دارد و
کسنه دشتی و بوستانی جگر گرم را سود دارد و شراب ریحانی تلخ جگر را که سرد بود سود دارد و جگر گرگ و
حلزون بخاصیت سود دارد و کسنه و آب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل باید داد جزو دوم

از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی و سده و درد جگر و این جزو شش باب است

باب نخستین از جزو دوم از گفتار یازدهم

از کتاب ششم اندر ضعیفی جگر

خداوند جگر ضعیف را بتازی مکبود گویند و ضعیفی و درد
جگر را کباد گویند جالینوس میگوید مکبود آنرا گویند که افعال جگر او با خلل باشد بی آنکه اندر وی آماسی و ریشی
و بیسی و دبیله بود و اسباب ضعیفی جگر چهار نوع است یکی سوء المزاج خاصه جگر است یا سوء المزاج همه تن با ماده
و بی ماده دوم خللی که اندر کار اندامها افتد که جگر را با آن مشارکتی است چون زهره و اسپرز و گرده و رحم
و امعاء و معده و سینه و اندامهاء دم زدن سیوم آماسهاء گرم و سرد و صلب و سرطانی و نرم بلغمی چهارم قرحه
و دبیله و جراحت و عفونت اما خلل اندر کار زهره چنان باشد که جگر را اندر جدا کردن صفرا از خون یاری
نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید و خلل اندر کار سپرز چنان بود که جگر را اندر جدا کردن سودا از خون
یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید و خلل اندر کار گرده چنان باشد که جگر را اندر جدا کردن آب از
خون یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید و از بهر آنکه کار جگر آنست که کیلوس از معده بستاند
و خون گرداند و خون را صافی کند و باندامها فرستد و فضلها سودایی و صفرایی و آبی را که اندامها را بدان حاجتمندی
نباید بدین اندامها فرستد و این اندامها بقوت جاذبه که ایشانرا هست آن فضلها را از جگر بخویشتن کشند و از
وی قبول کنند از دفع جگر و جذب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید و مشارکت جگر با این اندامها بدین معنی است
پس هرگاه که در کار ایشان این اندامها خللی افتد بر اثر آن خللی اندر کار جگر پدید آید و کار او ضعیف گردد
و خلل اندر کار معده چنان بود که کیموس ناگواریده و تمام ناپخته یا تباه گشته از وی بجگر رسد و خلل اندر کار
امعاء چنان باشد که اندر منفذی که میان زهره و امعاست و صفرا از آن منفذ زهره برود آید سده آید و
نصیب معده است اندر زهره بماند و دو مضرت حاصل آید یکی آنکه بسبب نارسیدن نصیبی از صفرا که روده

قولنج تولد کند چنانکه اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است اندر باب چهارم از گفتار سیوم دوم آنکه چون نصیب
روده از صفرا در زهره بماند زهره ممتلی گردد صفرای دیگر از جگر جذب نتواند کرد و خلل اندر کار رحم چنان
باشد که خون حیض بسیار رود و از جگر میکشد تا جگر سرد شود و همه تن ضعیف گردد یا حیض باز ایستد و آن فضله
که بدان دفع افتادی اندر جگر و اندر تن بماند و آنچه بمشارکت سینه و اندامها دم زدن بود چنان باشد که اگر اندرین
اندامها المی و آماسی بود و بسبب پیوستگی غشاها بیکدیگر و پیوستگی رگها که از حدبه جگر بر آمده است بدین
اندامها الم بجگر بازرسد بجانب محدب از بهر آنکه این جانب باندامهاء سینه پیوسته تر است و نزدیکتر و بسیار تر
و باشد که همه قوتهاء جگر یکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعیفی
قوت جاذبه و هاضمه از سردی و تری بود و ضعیفی ماسکه از تری بود و ضعیفی قوت دافعه از خشکی بود علامتها
رنگ روی مکبود زرد بود و بعضی را زردی بسپیدی آمیخته بود و بعضی را بسبزی و فستقی و بعضی بتیرگی و
سیاهی و طبیب ماهر مکبود را و معمود را یعنی خداوند درد معده را برنگ بداند و بول و براز غسالی نشان آن باشد
که کار جگر اندر خون گردانیدن کیلوس با خلل و تقصیر است و باید دانست که براز غسالی بیشتر بگردد اگر خداوند
علت محرور بود نخست مانند صدید گردد و بیشتر مانند دردی شود و بیشتر خون سوخته بود و بیشتر چنان
باشد که پیش از غسالی صفرایی بود و هیچ اگر خداوند علت سرد مزاج بود براز او همچون خون عفن بود و باخر
براز محرور و مبرود الوان مختلف گیرد چه برنگ و چه بقوام و مکبود را بوقت گذشتن کیلوس باساریقا و بوقت
هضم دوم اندر جگر دردی نرم پدید آید از موضع جگر تا پهلوهاء خرد برسد که آنرا بتازی الاضلاع الخلف گویند
و القصوری نیز گویند و علامتهاء مزاجهاء جگر آنچه با ماده بود و آنچه بی ماده بود اندر جزو نخستین یاد کرده آید
که جگر گرم اخلاط را گرم کند و باندامها فرستد و بدان سبب اندامها گرم شود و آرزوی طعام بسیار کند بود و بیشتر
که تب آرد و بول سرخ و تند باشد و تشنگی بسیار بود و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و آرزوی طعام بسیار کند و
با ذل تب نیز لکن چون رود کار بر اید خون سرد که اندر وی بماند تباه گردد و تب و گرانی جگر پدید آید و جگر تر
اخلاط را آبناک کند و طبع را نرم دارد و باخر باستسقا ادا کند و جگر خشک اخلاط را آبناک کند و طبع را
نرم دارد غلیظ و اندک کند و بول نیز اندک بود و علامت آنکه ضعیفی جگر بمشارکت زهره است آنست

که رنگ روی یرقانی شود و باشد که بسبب سده که میان زهره و رودها افتاده بود براز سفید بود و اگر بمشارکت سپرز
باشد علامت وی آنست که نخست بیماریهاء سپرز بوده باشد و رنگ روی بسیاهی و تیرگی گراید و اگر بمشارکت
معده بود ناگواریدن طعام و احوال معده بر آن گواهی دهد و اگر بمشارکت رودها باشد بادها و قراقر و پیچیدن
رودها و قولنج بر آن گواهی دهد و اگر بمشارکت گرده بود تغیر حال بول و علامتهاء سوء القنیه پدید آید و اگر بمشارکت
رحم بود تغیر حال حیض علامت آن بود و آنچه بسبب آماسی و قرحه و دبیله و مانند آن بود علامتهاء آن اندر
جایگاهش یاد کرده آید و علامت ضعیفی قوتهاء جگر آنست که اگر قوت جاذبه ضعیف باشد کیلوس را که با ثفل
برودها فرود آید از ثفل جدا نتواند کرد و بخویشتن نتواند کشید تا هاضمه آنرا بگوارد وی و اندامها از آن غذا
یابدی بدین سبب لاغری اندر تن پدید آید و بیشتر اسهال کند اسهالی تر و با سفیدی گراییده و حال این کیلوس
و منفعت آن اندر کتاب نخستین اندر تشریح رودها یاد کرده آمده است و اگر معده با ضعیفی قوت جاذبه جگر
قوی باشد ثفل که فرود آید ناگواریده بود و سبب ضعیفی جاذبه یا سده باشد که میان رودها و جگر افتد یا آماسی
و اگر قوت ماسکه ضعیف بود کیلوس را که جاذبه جذب کرده باشد نگاه نتواند داشت چندانکه قوت هاضمه را بگوارد
و علامت وی آنست که طبع نرم باشد و تن لاغر شود و اگر طبع دیر دیرتر آید که از ضعیفی جاذبه باشد و رنگ ثفل
بسرخی گراید و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد علامت وی دو نوع باشد یکی آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید غسالی بود
دوم آنکه جگر کیلوس را ناگواریده باندامها فرستد تهیج پدید آید و باستسقاء لحمی ادا کند و اگر قوت دافعه ضعیف
باشد فضلها را که از خون جدا نتواند کرد و بول اندک آید و کم رنگ و طبع نیز کمتر آید و فضلها با خون باندامها رود
و علامت وی آنست که آن فضله بهر اندامی که شود آماسی و بیماری تولد کند و بعضی را استسقا اندر منفذها سده ها
و تب عفونی پدید آید و رنگ روی بگردد و زشت و تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را قولنج تولد کند و
بعضی را استسقا و بعضی را یرقان زرد و سیاه و بعضی را گر و خارش و و با تامل باید کرد تا معلوم گردد که سبب
ضعیفی جگر چیست و بدفع آن مشغول باید بود چنانکه هر یک اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و باید دانست
که سبب ضعیفی جگر اندر بیشتر حالها سردی و تری بود و خشکی کمتر بود بدین سبب اندر علاج او داروهاء لطیف
گرم کننده و براننده و گشاینده بیشتر بکار آید و این داروها از داروی خالی نباید که گوهر جگر را بقوت قابض

قوت دهند و عفونت باز دارد چون زعفران و انار ترش و شیرین که بتازی آنرا المز گویند اندر علاج جگر کباد
سود آمده است و هرچه بدو ماند از بهر آنکه در وی قوت قبض است و بترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت بنشکند
و بشیرینی رطوبت را بزداید و سده را بگشاید و برودت ترشی را معتدل کند و مویز را که با دانه نیک بجاید از این نوع
باشد و آنجا که تحلیل باید کرد اگر آماسی است یا سده است داروها آن از داروی قابض خالی نباید که باشد پس اگر مزاج
خشک بود داروی قابض دور باید داشت و اگر اندر جگر ماده باشد باستفراغ حاجت آید تامل باید کرد اگر ماده خون است
فصد کنند و اگر خلطی غلیظ و لزج است استفراغ بغاریقون کنند و اگر رقیق است و بگرمی میل دارد استفراغ با فسنتین
و عصاره غافت کنند یا داروی که در قوت استفراغ باندازه حاجت یاری دهد و گاه باشد که اسهال پدید آید و طبیب
پندارد که سبب ضعیف است بشتابد و آنرا بداروهاء قابض باز دارد و مضرتی عظیم حاصل کند تامل باید کرد تا اگر اسهال دفع طبیعت و مصلحت
جگر بدان پاک میشود مددی کند تا نیکتر پاک شود و اگر نه باز باید داشت داروهاء خوشبوی گشاینده و قوت
دهنده بقبضی معتدل و گشادنی باندازه صفت داروی که جگر را پاک کند و قوت دهد لک مغسول ریوند چینی از
هر یکی سه درم عصاره غافت تخم بادیان تخم سرمق از هر یکی پنج درم افسنتین رومی شش درم تخم کسنه ده درم تخم
کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم شربت دو درم صفت معجونی که جالینوس میگوید بیماریهاء جگر موافق تر از این
دارو نیست مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال زعفران یک مثقال و اندر بعضی نسختها نیم مثقال قصب الذریره
دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر دو مثقال و نیم مر چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دارشیشعان
دو مثقال انگبین شانزده مثقال مقل اندر شراب حل کنند و داروها بهم بسرشند چنانکه در سمت شربت یک مثقال جالینوس
میگوید این معجون مرکبست از داروهایی که هر یک بخاصیت با جگر موافق است بعضی قابض است که جگر را قوت دهد
و بعضی براننده است و بعضی صدید را و ماده بد را نشف کند و پاک کننده است و بعضی مزاج را باصلاح آرنده
و بعضی عفونت را باز دارنده و دارچینی و سلیخه ضد عفونت اند مزاج را باصلاح آرند و صدید را دفع کنند و
بداروهاء زیان کار باز کوشند و مضرت آن باز دارند دارچینی قوی تر از سلیخه است و هر دو از سنبل و زعفران
قوی ترند درین باب و زعفران و دارشیشعان عفونت باز دارنده و براننده و قبض کننده و مویز جگر را بغایت
موافق است و وزن آن اندر معجون بدین مقدار از بهر آن کرده اند تا شیرینی او بدیگر داروها شکسته باشد و قوتها

دارچینی یک مثقال مقل الیهود
دو مثقال و نیم

دیگر داده‌ها موافق‌تر بود و مقل گرم کننده و پزاننده و تحلیل کننده و علک البطم گشاینده و زداینده است واگر حرارتی
بیشتر بود افیون و بزر البنج اندرین معجون زیادت کند منفعت آن بسیار بود و فلونیا از بهر آنکه در وی افیون و بزر
البنج است و داروها قوی کننده نافعست انواع ضعف جگر را و جگر گرگ خشک کرده و کوفته مقدار یک کفچه با شراب
بدهند بخاصیت سود دارد و هرگاه که علاجها واجب کرده باشند شراب شتر اعرابی دادن سود دارد و ضمادها
که اندر علاج ضعیفی معده یاد کرده آمده است سود دارد واگر سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم بود آبی و سیب
شامی و امرود چینی و انار ترش شیرین سود دارد اگر سده نباشد اگر سده بود کسنه و سکنگبین باید فرمود و طعام
از سکباج از جو بود جدا کرده و مصوص مرغ شکم او بکسند و کشنیز تر آکنده با اندکی پودنه واگر حرارت سخت قوی
نباشد اندر سکباج و مصوص دارچینی و سنبل در افکنند و اندر ضعیفی قوتهاء جگر نگاه باید کرد اگر قوت هاضمه
ضعیف بود سنبل و بسباسه و کوزبوا و کندر و مصطکی و قصب الذریره و سعد سود دارد واگر قوت ماسکه ضعیف
باشد داروهاء قابض زیادت کند و از داروهاء گرم بکاهند واگر بادآوردها گرم دارد و داروها قابض که با آن
برابری کند یاد کنند هو ابتر چون گلنار و طراثیث و گل سرخ واگر قوت جاذبه ضعیف بود داروها قابض
کمتر باید و داروهاء گرم خوشبوی بر آن غالب باید و از قابض پیش از آن نباید که قوت جگر را نگاه دارد و اندرین
موضع ضمادها و طلیها موافق‌تر بود و اندرین باب از تدبیر گشادن سده غافل نباید بود واگر قوت دافعه ضعیف
باشد تدبیر گشادن سده باید کرد و کرده را گرم کردن و باید دانست که همه انواع سوء المزاج همه قوتها را
ضعیف کند واگرچه ضعیفی قوت هاضمه و جاذبه بیشتری از سردی بود گاه باشد که سبب ضعیفی سوء المزاج
گرم بود چیزی سرد باید داد تا قوت باز آید و بدین سبب هرگاه که قوتی ضعیف بود نخست تامل باید کرد تا
سبب آن کدام نوع از انواع سوء المزاج است آن مزاج را بدل باید کرد و موافق‌ترین طعامی خداوند جگر
ضعیف را کوارشهاء سبک و نازک باید و نان پاکیزه که از گندم پاره برند و کشکاب مزوره ساده دهند
و مزوره با سکنگبین و زرده خایه مرغ نیمبرشت و اناردانه که از مویز و انار دانگ پزند با دارچینی و بلبل سود دارد

باب — دوم از جزو دوم از گفتار یازدهم
از کتاب ششم اندر سده کردن خلطها جگر افتد و علاج آن باید است

که سده جگر یا اندر جانب محدب بود افتد یا اندر جانب مقعر یا اندر هر دو جانب و سده از امهات بیماریهاء جگر است
اما آنچه اندر جانب محدب افتد سبب آن بسیاری خون بود و ضعیفی قوت دافعه و آنچه اندر باب مقعر
افتد سبب آن غلیظی و خامی و ناگوار بدن کیلوس بود و سده اندر جانب مقعر بیشتر افتد و اندر جانب محدب
کمتر از بهر آنکه کیلوس از جانب مقعر بجگر در آید و آنچه غلیظتر و خامتر بود آنجا بماند و آنچه رقیق‌تر و پخته‌تر
بود بگذرد و سبب بزرگتر اندر تولد سده خوردن طعامهاء غلیظ و لزج است و خوردن گل خاصه اگر از پس
طعام ریاضت و حرکت کنند یا در گرمابه شوند یا بر اثر آن نبیذهاء گران خورند و بسیار باشد که سبب سده
تنگی و باریکی لبهاء جگر باشد که از آفرینش چنان آمده باشد و باشد که سبب آن خوردن چیزهاء قابض بود
چون آبهاء معدنی شب و غیر آن و باید دانست که تحلیل سده که در مقعر بود با سهال باشد و با درار گرمتر بود
و تحلیل و استفراغ آنچه در جانب محدب بود با درار بول بود و هرگاه که سده کهن گردد با آماس تولد کند یا تبهاء
عفونی بیشتر با ستسقا ادا کند و گاه باشد که دردها و بادهاء صعب تولد کند و گروهی گفته‌اند که ممکن است
که بر دهنهاء رگهاء جگر گوشتی فزونی و ثولولی بر آید و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید این تحقیق درست
از بهر آنکه رگها عصبانی است و بر وی ثولول نروید و نه گوشت فزونی واگر باشد نزدیک وی یکبار افتاده
بود همه را بر آن قیاس نتوان کرد علامتها علامتهاء سده دو نوعست یکی آنکه ثقل رقیق و بسیار و سفید
باشد از بهر آنکه راه کیلوس که میباید که بجگر اندر آید و اندر جگر خون گردد و آب از وی جدا شود و بگرده و
مثانه فرود آید بدین سبب براز بسیار و رقیق و سفید باشد و دوم آنکه اندر جانب جگر گرانی بود از بهر آنکه
جگر از آن مقدار کیلوس که بدو اندر آید بسبب سده ممتلی گردد و از وی بدشواری دفع شود خاصه اگر سده
اندر جانب محدب بود گرانی بیشتر بود و فرق میان سده و آماس آنست که آماس با تب و گرانی بود و با درد صعب
لکن گرانی سده بیشتر از گرانی آماس بود و درد نباشد واگر باشد کمتر از درد آماس بود و تب نباشد و خداوند
آنک خون و بدرنگ باشد و بسیار باشد که خداوند سده را بسبب مشارکت جگر با اندامهاء سینه تنگی النفس
بدید آید علاج گشادن سده که از حد به جگر باشد بداروهاء ادرار کننده باید کرد اما اگر حرارتی بود آب کسنه
و سکنگبین و آب طلخشقوق با سکنگبین و آب لسان الحمل و برگ و بیخ او باید داد صفة سکنجبین که سده بگشاید

[illegible]

و گرم باشد بگیرند بیخ کسنه و تخم خیار کوفته و تخم حماض کوفته همه اندر سرکه و گلاب بجوشانند و پالایند و از آن
سرکه سکنگبین سازند و کشوث پس گرم نیست و گشاینده است و ریوند چینی نزدیکست و افسنتین رومی نیز
بهر دو نزدیکست و آب کرفس تر و آب برگ ترب و آب کسنه بهم آمیخته با سکنگبین دادن سده بگشاید و بزوری
از کشوث آب و طبیخ او دهند و از داروهاء معتدل طبیخ غافت است و بادام تلخ و آب بادیان تر باعتدال
نزدیکست و سکنگبین بزوری که تخمها بسیار در وی نباشد هم باعتدال نزدیکست و فاضلترین داروی که سده
را بگشاید و مزاج را نه گرم کند و نه سرد برنجاسف است و کافیطوس را نیز اندر گشادن سده فعلی قوی است لکن گرم
تر از برنجاسف است بمقداری اندک واگر با آب کسنه دهند معتدل سود دارد واگر بچیزی گرمتر حاجت آید سکنگبین از
انگبین سازند و تخمها بیشتر کنند و سکنگبین و اصل السوس و هلیون بیکدیگر نزدیکند و لک هم بدین نزدیکست
اگر سرد تر باید با آب کسنه و آب کشوث دهند واگر گرمتر باید با شراب دهند و سرکه و سیر و سرکه انگدان و سرکه
کبر همه گشاینده است و میل بگرمی دارد و داروهاء گرم و گشاینده و ادرار کننده اسارون است و سلیخه و
فطراسالیون و زراوند مدحرج و فوه و ایرسا و غاریقون و افتیمون و عنصل و جعده و قنطوریون باریک و عصاره
او و جنطیانا و ترمس و سکنگبین عسلی که بفوه سازند و تخمهاء خشک و انجیر بستی بروغن بادام تر کرده و فستق اکل
جمله شمار نمواند داروهاء مرکب ماء الاصول سخت قوی است صفة آن بگیرند بیخ بادیان بیخ کبر بیخ سوسن بیخ
اذخر از هر یکی ده درم مصطکی انیسون ریوند چینی قسط فوه از هر یکی پنج درم حلبه پانزده درم مویز دانه برون
کرده انجیر بستی پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسمست شربتی سی درم با چهار درم روغن بادام تلخ و شیرین بیامیزند — چهل درم
صفة داروی دیگر که سده بگشاید بگیرند غاریقون و صبر و قسط و بیخ کبر از هر یکی راسارا است شربت یکمثقال
با سکنگبین و دواء المسک و دواء الکرکم و اقراص اللوز و اقراص افسنتین و دارو معتدل و جی که اندر باب سیوم
از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است هم سود دارد صفة اقراص لک سده بگشاید و جگر را قوت دهد
لک و فوه و انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین و بادام تلخ و قسط و ریوند چینی و زراوند طویل و عصاره
غافت از هر یک راسا راست شربت یکمثقال با سکنگبین و از پس این علاجها شیر اشتر دهند خاصه اشتر عرابی
واگر عرابی نباشد اشتر را بادیان و کرفس و کسنه و شیح و بابونه و اقحوان و اذخر دهند واگر این نباشد

صفة داروی دیگر نافع اذخر جنطیانا غاریقون بادام تلخ از هر یکی پنج درم شربت یکمثقال با سکنگبین

باشد تخم کرفس و اسارون تخم بادیان و شیح و تخم کسنه و بابونه و خسک و اقحوان خشک و اذخر بر علف او آمیزند
باب — سوم
از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر سده که در مقعر جگر
افتد گشادن سده که اندر مقعر جگر باشد بداروهاء مسهل باید کرد و نخست تدبیر نضج کردن و نرم کردن ماده
کرد و از اول داروهاء مسهل سبکتر باید داد چون ایارج فیقرا و غاریقون ترکیب کرده باشند صفة ترکیب آن
ایارج فیقرا یک درم غاریقون و بسفایج از هر یکی دو دانگ انیسون دانگی حب کنند چنانکه رسمست واگر ایارج
فیقرا با ریوند چینی ترکیب کنند صواب بود صفة آن ایارج فیقرا ریوند چینی دو دانگ ملح نفطی دانگی حب کنند
چنانکه رسمست و نقیع صبر با انیسون و روغن بادام تلخ سود دارد و مطبوخ جنطیانا سده را بگشاید و آماس
صلب را نرم کند صفة آن بگیرند جنطیانا نیم کوفته چهار درم افسنتین رومی هفت درم اکلیل الملک پنج درم
مویز دانه بیرون چهار درم انجیر بستی بیست عدد همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند شربت چهل درم با
روغن بادام صفة مطبوخ دیوسنک بگیرند ریوند چینی دو درم افسنتین هفت درم سداب یکدسته فقاح
الاذخر هفت درم مویز دانه بیرون کرده چهل درم انجیر بیست عدد حلبه ده درم بپزند چنانکه رسم است
شربت چهار اوقیه با روغن بادام و حقنها که در وی تخمهاء گشاینده باشد سخت موافق بود واگر مسهلی قوی‌تر
حاجت آید طبیخ افتیمون و لوغاذیا و تادریطوس و حب اصطمخیقون اولی‌تر واگر مزاج میل بسردی دارد معجونهاء
گرم و گشاینده بکار داشتن سود دارد چون دواء اللک و دواء الکرکم که اندر باب گذشته یاد کرده آمده
و فنادیقون که اندر علاج معده یاد کرده آمده است و اثاناسیا که اندر باب سیوم از جزو نخستین ازین گفتار
یاد کرده آمده است و تریاق اربعه که اندر علاج صرع یاد کرده آمده است و معجون فودنجی و اورسیا که اندر باب
سوم و معجون جنطیانا و معجون مشک و معجون انگدان سیاه که اندر قرابادین یاد کرده آید این همه موافق بود و برنجاسف
و کافیطوس سده هر دو جانب را بگشاید و گرم نکند واگر برنجاسف را با بیخ کسنه دشتی و معجون ناردین رومی
ترکیب کنند داروی معتدل و گشاینده باشد صفة ترکیب آن بگیرند برنجاسف سه درم بیخ کسنه دشتی دو درم
ناردین رومی سه درم افسنتین دو درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت سه درم یا چهار درم واگر سده کهن

شده باشد رگ مابض از پای راست بزنند و اما ضماد از کنند و اشق و کافیطوس و انیسون و مصطکی و زعفران
و روغن ناردین و موم مصفی سازند یا از آرد ترمس و جعده و فوه و انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان

باب چهارم از جزو دوم از گفتار یازدهم
از کتاب ششم اندر سده که از خوردن چیزهای قابض افتد علامتها

علامت این سده سبب او بیش علاج علاج این بچیزهای نرم تری فزای باید کرد چون شیر خر و شکر و کشکاب
و روغن بادام و آب کدو هرچه اندر علاج سوء المزاج خشک یاد کرده آمده است و آنرا که رگهای جگر از
آفرینش تنگ و باریک آمده باشد علاج او علاج آنکه جگر او کوچک بیش یکی است باب

اندر جزو نخستین هم

پنجم از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر بادها کردن
جگر تولد کند و علاج آن بسیار باشد که اندر زیر غشا و جگر بخاری گرد آید و کثیف شود و بادها تولد کند
و سبب آن یا ضعیفی قوت هاضمه بیش یا خوردن طعامها بادناک و گاه باشد که باد اندر زیر جگر افتد چنانکه اندر
زیر سپرز علامتها اگر باد اندر زیر جگر بود هرگاه که دست بروی مالند قراقر کند و گاه باشد که از مالیدن پراکنده
شود و اگر باد اندر غشا جگر باشد خداوند علت اندر جگر تمددی یابد بی گرانی و بی تب برخلاف آماس و سده که
درد از گرانی خالی نباشد و آماس بی تب بیش علاج این همچون علاج سده باشد هم بدارو هم بعجونها که گشاینده که
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و ناشتا اندر گرمابه رفتن و یک قدح شراب صرف ناشتا خوردن و
آب گرم خوردن و در کوها گرم و ارزن و نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد و بسیار بیش که تکمید زیان دارد و
بادها را بجنباند تامل باید کرد تا تمدد بکدام جانب میل دارد اگر میل بجانب رودها دارد یا سوی نخست دارو
مسهل دهند و اگر بجانب و سرهای پهلوها میل دارد یا بسوی پشت و گرده میکشد داروهای ادرار کننده دهند
پس تدبیر شکستن بادها کنند تکمید و غیر آن باب ششم
از جزو دوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر درد جگر
باید دانست که سبب درد سخت که اندر جگر پدید آید یا آماسی گرم بیش یا بادی غلیظ و بدین سبب بسیار باشد که
خداوند درد جگر را تب آید و درد او زایل شود از بهر آنکه حرارت تب باد غلیظ را تحلیل کند و اندر کتابی

که بقراط منسوب می آید که هرگاه شخصی را درد جگر پدید آید و از پس سر خارشی صعب تولد کند و بر قفا بثره
چند پیدا آید با ثقلی بر آید و هر دو انگشت از هر دو پای او آماس کند خداوند علت روز پنجم پیش از زوال آفتاب
بمیرد و میگوید هرگاه این علت پدید آید عسر و تقطیر بول با آن بود و گروهی میگویند این کلمه بقراط نوشته یافتند خواجه ابو علی

برگرده

سینا رحمه الله میگوید همانا که سبب این درد جگر و خارش و بثره و آماس انگشتان پای عسر و تقطیر بول است و ماده بر
که بول دفع افتد بسبب عسر بول باطراف باز گردد و از تیزی و تلخی طبع بورقی آن این خارش و بثره و آماس و درد جگر
تولد کند علامتها انواع سوء المزاج و علامت باد غلیظ هم اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است و علامت
آماس اندر جزو سوم یاد کرده آید علاج انواع سوء المزاج و علاج باد و علاج سده هم اندر بابهای گذشته یاد
کرده آمده است و معلوم شده و علاج آماسها اندر جزو سوم یاد کرده آید و طبیبان پیشینگان در درد جگر بقول مطلق
یاد کرده اند و آنرا علاجهای خاصه فرموده و این علاجها خداوند جگر ضعیف را سود دارد صفت داروی که اندرین
باب سود دارد بگیرند عصاره برگ سرو تر دو اوقیه با سکنجبین بدهند صفت داروی دیگر طبیخ برگ سرو دو درم ریوند
چینی نیم درم زعفران دو دانگ تخم کرفس تخم بادیان از هر یکی دانگی بکوبند نرم و با طبیخ بدهند صفت داروی دیگر
گل چهار درم سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم عصاره غافت و عصاره افسنتین و لک مغسول و ریوند چینی و زعفران
و فقاح اذخر و فوه زنگزان و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و عود خام از هر یکی عود بلسان نیم درم
شربت دو درم با جلاب اگر با کلف شکر و اگر با درد جگر اسهال بود بگیرند دردی نبید پخته و لک و ریوند و سنبل از
هر یکی مثقال خبث الحدید مقدار درم با دو اوقیه آب گشنیز تر بدهند چنانکه از داروها اندر هر شربتی دو درم بیش
سه درم و از آب گشنیز چندانکه نصیب این قدر آید و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند جزو سیوم
از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر آماسهای جگر و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو
شش باب است باب نخستین از جزو سیوم از
گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر آماسهای گرم که بجگر پدید آید و اسباب
علامات و علاج آن آماس جگر یا در عین جگر باشد یا در عضلها که بر بالای وی نهاده است یا در پاره
یا در غشا و رگهای جگر و این کمتر افتد یا در همه اجزاء جگر افتد و این نیز کمتر افتد و آنچه اندر جگر افتد یا در جانب

محدب افتد یا در جانب مقعر و ماده آماس یا خونی بود یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و صلب و سرطانی یا باد بود و
آماس گرم یا خونی بود یا صفراوی و اسباب آن سده باشد که خون را و ماده صفراوی را اندر جگر باز دارد تا اجزاء
جگر آنرا تشرب کنند و آماس گیرد و گاه باشد که آماس جگر بمشارکت معده باشد و این چنان باشد که طعامهای
گرم غلیظ خورده شود و کیلوس تباه از وی تولد کند و ماده آماس گردد و سبب قویتر اندر آماس جگر بسیاری
تولد صفرا است و جدا ناشدن او از خون و تشرب کردن اجزاء جگر آنرا باید دانست آماس جگر خاصه آماس
حدبه جگر و علت ذات الجنب بر طبیب ناآزموده مشتبه گردد از بهر آنکه اعراض هر دو مانند یکدیگرند
یعنی که تنگی نفس و سرفه و دردی که با چنبر گردن بر آید لازم این هر دو علت بود و فرق میان هر دو آنست
که خداوند علت را بفرمایند تا نفس بر کشد چندانکه تواند و بپرسند تا اندر فرو سو سر پهلوها که آنرا بتازی
شراسیف یا اندر بالای آن هیچ گرانی می یابد اگر نه اگر می یابد باید دانست که اندر جگر آماس است و اگر
نمی یابد علت ذات الجنب است علامتها علامات آماس حدبه آنست که آماس گرد و هلالی بود و گرانی میل
بسوی پشت دارد و بول اندکتر از عادت آید و باشد که بول باز گیرد و بول نفس تنگ شود و هرگاه که
نفس بر کشد دردی میان جگر و چنبر گردن پدید آید از بهر آنکه حدبه جگر بحجاب نزدیکست و حجاب را از آماس
حدبه فشارشی بود و بدان سبب سرفه پدید آید و دم زدن تنگ شود و سرفه بی نفث بود و هیچ حال آماس جگر
از تب گرم و تشنگی خالی نباشد و شهوت طعام ضعیف شود و بسیار بیش که بقی صفرای سوخته و سبز و گرانی
پدید آید و اطراف سرد شود و زبان نخست سرخ باشد و اندک اندک رنگ میکرداند تا آخر سیاه شود و بسی
رنگ پوست بجمله بگردد خاصه اگر آماس اندر حدبه بیش و تشنگی بی اندازه شود و تب سخت سوزان گردد بسبب آنکه
حدبه جگر بدل نزدیکتر از قعر او است و هرگاه که گرانی و تمدد کمتر بود و تب سوزان تر و زبان سیاه تر و علامتهای
صفراوی ظاهرتر باید دانست که آماس ماشرانیست و اگر آماس گرم اندر قعر جگر باشد نفس باز کشیدن آسانتر
بود و سرفه کمتر و شهوت طعام کمتر و تشنگی صعبتر بیش و فرق میان آماس حدبه جگر و آماس قعر آنست که گرانی آماس
حدبه بپشت از گرانی آماس قعر بیش از بهر آنکه جانب مقعر بر معده نهاده است و اعتماد کرده گرانی او کمتر پدید
آید و دردی که بچنبر گردن بر آید و چنبر را فرو میکشد کمتر بود خاصه کسانی را که جگر ایشان با پهلو نا سخت ملاصق

باشد و از آماس جانب مقعر فواق بسیار آید و از آماس حدبه کمتر افتد از بهر آنکه حدبه از معده دورتر افتد
و آماس جانب مقعر بلمس کمتر پدید آید لکن درد آن صعبتر بیش از بهر آنکه بسبب آماس فراخی میان معده و جگر
پدید آید و آماس فشارده شود و هرگاه که آماس عظیم گردد بیمار بر دو پهلو نتواند خفت بقفا باز خسبد و اگر عظیم
تر شود بقفا نیز باز نتواند خفت و آماس قعر جگر اندر بیشتر وقتها با آماس ماساریقا بود در جمله معده اندر آماس
جگر که عظیم بیش مشارکت شود و فواق و ملتشتی و تشنگی بدین سبب پدید آید و از بهر آنکه صفرا بیشتر از جگر بفم معده
بر آید و او را بگزد و بسوزد فواق پدید آید و گروهی گفته اند فواق مشارکت معده است با جگر و این مشارکت
بعضی بعصب باریکست که از فم معده بجگر پیوستست و گروهی گفته اند فواق مشارکت معده است بزرگی آماس
از بهر آنکه آماس بزرگ شود فشارش بفم معده باز دهد و رای جالینوس آنست که سبب فواق ماده صفراوی
است که از جگر بمعده در آید و فم معده را بسوزد در جمله اگرچه معده را با جگر مشارکتی است بدین عصب که یاد
کرده آمد لکن این عصب باریکست و تا آماس بزرگ نباشد که زحمت و فشارش آن بفم معده باز دهد فواق
تولد نکند و اگر آماس اندر هر دو جانب جگر بیش بود هر دو نوع علامتها که یاد کرده آمده است ظاهر بیش و بسیار باشد
که آماس اندر یکجانب جگر بود بسبب مشارکت جانب دیگر آماس گیرد و هم علامتها هر دو جانب پدید آید لکن نخست
علامتهای آماس یک جانب پدید آید و بآخر علامتهای دیگر جانب و اگر آماس در غشا و رگهای جگر بیش درد جگر
بود و تب سوزان تر و هم انواع آماس گرم و سرد بآخر باستسقا باز گردد و از بهر آنکه آماس نوعی غشا و رگهای جگر
باشد از سده است و ماده ابناک بسبب سده اندر ماساریقا بماند و سبب استسقا زقی و لحمی گردد و اگر آماس
اندر عضلهای شکم بود شکل آماس بشکل عضله بود بعضی از درازا و بعضی از پهنا و بعضی بوریب چنانکه اندر
تشریح یاد کرده آمده است و آماس عضله زود ظاهر گردد و آماس جگر آنچه در جانب مقعر بود ظاهر نباشد مگر که سخت
عظیم گردد و آماس حدبه نیز بدان زودی ظاهر نشود و علامتها که بر آماس جگر ظاهر بود در آماس پس چیزی پدید نیاید
و هرگاه که پندارد که عضلهای شکم خشک و لاغر میشود باید دانست که اندر جگر آماس گرم است و اگر قوت معده و جگر
قوی باشد و آماس اندر جانب مقعر بود طبع خشک بیش و اگر قوت معده و جگر ضعیف بیش و طبع نرم بود و اسهال
در پیوندد و خطرناک بود و بقراط میگوید هرگاه که اندر اول بیماری براز غلیظ و سیاه بود باید دانست که اندر

اول بیماری جگر آماس عظیم است و گرم و اگر آماس اندر ماساریقا بود علامتهاء آن همچون علامتهاء آماس جگر بود و لکن تب ترمتر بود و گرانی و تمدد زیر دون تر بود و تمدد پیش از گرانی بود و هر گاه که علامتهاء سده
و علامتهاء آماس ظاهر نباشد و براز رقیق و کیلوسی بود و هضم معده ضعیف نباشد و زیر دون شکم تمددی بیشتر
و تبی ضعیف می آید باید دانست که اندر ماساریقا آماسی است گرم و حال آماس گرم از سه بیرون نباشد یا تحلیل
افتد و بگردد و زایل شود یا نضج پذیرد و ریم کند و دبیله گردد یا صلب گردد و سبب آنکه صلب گردد که اندر استعمال
داروهاء سرد و قابض بافراط رود و بحران آماس حدبه و عضلهاء شکم یا بر عاف باشد خاصه از بینی راست
یا عرق یا بول و بحران آماس قعر یا عرق یا باسهال یا بقی و از بهر اینست که علاج آماس و سده حدبه بداروهاء ادرار
ادرار کننده باید کرد و علاج آماس سده قعر بداروهاء ملین و مسهل باید کرد علاج نخست رگ باسلیق باید زد
یا الکحل و اگر رگ زدن تاخیر افتد و داروهاء رادع بکار داشته اید بیم بود که آماس صلب گردد و اگر داروهاء محلل
بکار داشته اید بیم بود که آماس بزرگتر شود و الم فزونتر بدین سبب آنکه رگ زدن ممکن گردد تاخیر نشاید کرد و
باندازه قوت خون بیرون باید کرد و از ابتداء علت از شربت و غذا و طلی رادع چاره نیست لکن صواب آنست
که چیزی محلل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی آنکه رادع قبض کند و منفذها را فراهم گیرد و صواب آن سبب
اندر جگر بماند و سبب زیادت آماس گردد دوم آنکه اگر اندر بکار داشتن چیزهاء رادع بکار داشتن چیزهاء رادع
افراط رود بیم بود که آماس صلب گردد و تحلیل حاجت آید و اگر اندر تحلیل افراط رود بیم بود که قوت ضعیف
گردد بدین سبب داروهاء قابض خوشبوی آمیخته باید چون سعد و قصب الذریره و افسنتین هر یک باندازه
که واجب کند و قانون علاج آنست که باول رادع بکار دارند و اندر میانه رادع با محلل بیامیزند و هر چه
باخرتر میرسد محلل زیادت میکنند و رادع کمتر تا باخر رادع و قابض باشد که باندکی باز آید و محلل بسیار
و مقصود از قابض آن شناسند که قوت جگر نگاه دارد و این کاری باریکست جز طبیب ماهر این طریق نتواند
سپرد از بهر آنکه گوشت جگر گوشتی نرمست و نازک و زود صلب گردد و زود سست و مترهل شود
جالینوس حکایت میکند از طبیبی که بیماری را علاج میکرد و داروهاء محلل بکار میداشت و ضمادها از گندم و
روغن زیت می ساخت و طعام از حندروس و جالینوس او را وصیت کرد و گفت با داروهاء محلل چیزی قابض

العمل
بیامیز وصیت او را قبول نکرد و بیمار هلاک شد و از داروها زداینده آنچه در وی تیزی بود درد انگیز دو ماه
اگر چه تیزی ندارد و درد انگیز نیست سده جگر و سپرز را بگشاید و بیم بود که سده زیادت کند از بهر آنکه
سده این عضو بیشتر از شیرینی افتد و کشکاب زداینده است در وی هیچ تیزی نیست و از وی سده تولد نکند و
زدایندگی او بداروهاء دیگر زیادت توان کرد و طبیعت را نباید گذاشت که خشک بماند از بهر آنکه رنج بیفزاید و
فی
خطرناک باشد و نباید گذاشت که خشک بماند از بهر آنکه اسهال در زبون کند تا قوت ضعیف نشود و شربتهاء
خاصه اندر ابتداء علت آب کسنا است و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کاکنج و آب عصی الراعی
و آب کدو و آب خیار و از پس آب کشوث این آبها نخست با سکنگبین دهند و بیشتر با خیار شنبر خاصه اگر
طبع خشک بود و اگر با ترنگبین و با آب خرفه دهند و اگر خواهند که جگر را قوت دهند لک و ریوند چینی زیادت
کنند روا باشد و روغن بادام بر وی چکانند و اگر حرارت بدان صعبی نباشد آب کرفس سخت نافع بود و خیار
بالطبیخ افسنتین که در وی قصب الذریره پخته باشند و روغن بادام بر چکانیده نافع بود و اقراص انبرباریس
با سکنگبین اگر با آب کسنه و غیر آن سخت نافع بود صفت اقراص انبرباریس بگیرند گوشت انبرباریس پاک کرده
ده درم گل و طباشیر از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم شربت دو مثقال با سکنگبین و اگر با این علت سرفه باشد
دو درم کثیرا و سه درم رب سوس زیادت کنند و اگر حرارت سخت غالب بود کافور در افزایند دو دانگ و ریوند
چینی زیادت کنند صفت سفوفی که حرارت بنشاند و سده بگشاید و ادرار کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه
از هر یکی پنج درم تخم کسنه و تخم طباشیر از هر یکی سه درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یکی دو درم عصاره
انبرباریس چهار درم ریوند چینی یک مثقال و اندر بعضی نسختها دو درم رب سوس و چهار دانگ لک مغسول و یکدرم
زعفران و یکدرم سنبل و یکدرم مصطکی و یکدرم افسنتین و دو دانگ کافور آورده اند و اگر سرفه باشد
صمغ و کثیرا و رب سوس زیادت کنند و باخر ترسکنگبین بزوری بوی دهند و این اقراص و سفوف با آن دهند
ابو زید میگوید آب کسنه و آب ترهاء دیگر اندرین علت سخت نافع است خاصه اگر دو هفته یا یک هفته بوسته بمانند
و اگر با گرمی و خشکی باشد ماء الجبن سخت نافع بود و ضمادها در ابتداء علت از تراشه کدو و آب عنب الثعلب و آب
گشنیز تر و آب کسنه و آب اطراف رز و آب لسان الحمل و صندل سرخ و صندل سفید و موم روغن گل و کافور

بسفایج وزوفا و سعتر و مقداری شحم حنظل ترکیب کنند صفت سفوفی که سده و آماس را حل کند و طبع را نرم دارد
بگیرند هلیله زرد ده درم تخم کسنه و تخم کشوث و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ پاک کرده از هر یکی دو درم لک مغسول و ریوند
چینی از هر یکی یکدرم سقمونیا نیم درم شربت دو درم با شیر آب خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید من هلیله زرد
را کاره ام از بهر آنکه در وی قوت قبض است ترسم که ماده رقیق را بپالاید و غلیظ بماند و صلب شود و ضمادهاء
این نوع که بیشتر یاد کرده آمده است و هم بران ترتیب باب دوم
از جزو سیوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر آماس جگر که پخته و ریم کند و دبیله گردد باید دانست که احوال آماس گرم که اندر جگر پدید آید از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد
یا صلب شود یا ریم کند و علامت تحلیل کردن آنست که تب و درد ساکن شود و اعراض آماس زایل شود و بهار تنفس
شود و علامت صلب شدن آنست که بلمس توان دانست که صلب است و علامت ریم کردن آنست که تب و درد زیادت
ساکن شود و اعراض بقفا باز خوفتن دشوار گردد و بر پهلو خود نتواند خفت و چون پخته شد و ریم کرد آماس نرمتر
شود و انگشت بدو اندر نشیند و اعراض آماس ساکن تر شود و علامت سر کردن و گشادن آماس آنست که تب
بلرزاند لرزانیدن سخت و اندر براز ریم بیرون آید یا چیزی چون دردی شراب و از پس آن سبکی پدید آید و گرانی
زایل شود و گشادن دبیله از دو سبیل بیرون نباشد یا بروده اندر گشاید و علامت این آنست که ریم اندر براز پدید آید
یا اندر منفذ گرده و مثانه اندر گشاید و علامت این آنست که ریم اندر بول پدید آید یا اندر فضاء شکم گشاید و علامت
این آنست که ریم نه اندر براز پدید آید و نه اندر بول و دبیله یا اندر غور جگر بود یا بیشتری بسوی ظاهر او اگر بیشتری
ظاهر او بود رنگ ریم سپید بود و اگر اندر غور جگر بود میل بسیاهی دارد و آنچه بر جانب حدبه جگر باشد
بمنفذ گرده و مثانه بگشاید و آنچه اندر جانب مقعر بود بیشتری بروده اندر گشاید علاج نخست که آماس گرم پدید
آید شرایط علاج آماس چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بجای باید آورد از فصد و حجامت و نرم
کردن طبع و ضمادها و شرابهاء رادع و محلل و چون آثار پختن و ریم کردن پدید آید بزودی تدبیر پزانیدن باید
کرد و اندر پزانیدن چاره نباشد از داروهاء لطیف کنند تا زودتر پخته شود و سر کند و چون پخته شد طبیعت را یاری
باید داد تا ریم را زودتر دفع کند و نگاه باید کرد تا میل ماده بکدام جانب است اگر بروده ها فرود می آید داروهاء

باید و از پس چهار روز آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و خطمی زیادت کنند و هر روز داروی محلل زیادت میکنند
تا بوقت انتها رادع و محلل نیمانیم کنند و چون در انحطاط افتد محلل زیادت کنند و رادع کمتر باندازه حاجت
و اندر شربتها آب بادیان و آب کرفس و آب لسان الثور و آب لبلاب همی آمیزند صفت ضمادی دیگر
آبی را اندر طبیخ افسنتین بپزند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر آبی را بپزند با آرد جو و گلاب بسرشند و
هر گاه که تحلیل خواهند کرد اندرین ضمادها مصطکی و بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و حلبه زیادت کنند صفت
ضمادی که بوقت انتها سود دارد بگیرند صندل سفید و سرخ و گل سرخ از هر یکی پنج درم بابونه و اکلیل الملک و
بنفشه و آرد جو از هر یکی چهار درم افسنتین رومی و فوفل و شیاف مامیثا از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل
از هر یکی دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ همه را با موم مصفی و روغن بابونه و روغن بنفشه بسرشند
صفت ضمادی که بوقت انحطاط سود دارد بگیرند صندل سفید و سرخ و بنفشه و نیلوفر و فوفل از هر یکی سه
درم گل و بابونه و تخم کتان و افسنتین رومی و اکلیل الملک و پرسیاوشان از هر یکی پنج درم سنبل و مصطکی
و میعه از هر یکی سه درم زعفران یکدرم و نیم همه را با روغن بابونه و موم زرد بسرشند چنانکه رسمست
صفت ضمادی تحلیل کننده صبر اوقیه مصطکی یک اوقیه بابونه و اکلیل الملک از هر یکی چهار اوقیه روغن سوسن
چندانکه کفایت بود و اگر آماس اندر جانب مقعر بود پس از آنکه رگ زده باشند همه قانونها که اندر آماسی که در جانب
محدب یاد کرده آمده است نگاه باید داشت و هم بران نسق تدبیر کردن جز آنکه اندرین جای تدبیر نرم داشتن
طبع بیشتر باید کرد باعتدال بشربتها نرم کننده و گشاینده چون آب میوه ها و سکنگبین و شراب خرما هندو و شیر آب با
اندکی بنفشه و آب عنب الثعلب و آب لبلاب و آب چغندر آمیخته و اندر مزورها چغندر و لبلاب و تخم کاکیا
که بتازی بزر القرطم گویند می پختن و از پس روز یا روز هفتم خیار شنبر اندر آب لبلاب اگر اندر آب کرفس
دادن و اگر طبع سخت خشک بود اندر سکنگبین و دیگر شربتها اندکی سقمونیا حل باید کردن و بدادن و از پس
چهارده روز و در وقت انحطاط اندر مزورها تخم کاکیا و بسفایج با فیتون همی باید پخت تا طبع را نرم همی
دارد و از صبر و غاریقون و تربد و مانند آن مسهل ساختن و جای بود که خربق سیاه حاجت آید و حقنه نرم
موافق بود خاصه آنکه از عصاره چغندر و انگبین و مقداری نمک و بوره و شکر سرخ سازند و باخر طبیخ

نرم لغزاننده و اسهال کننده باید داد و اگر بجاب کرده و مثانه را اگر گذشتن ریم نگاه باید داشت تا مضرتی
دیگر تولد نکند و چون ریم پالوده شود احشا ها را از باقی آن بباید شست بجلاب و ماء العسل و غیر آن پس
و چون تدبیر رویانیدن جراحت کردن و آب لبلاب و آب کشنه و خیار شنبر اگر ترنگبین کو شیر خشت اندر وی
گداخته و اگر قویتر باید جبر اگر افسنتین ترکیب کرده و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول مویز و انجیر و پرسیاوشان
و حلبه اندر پخته و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن حلبه و روغن خسک بر چکانیده و اگر قویتر باید خر ما اندک
و شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انگبین این همه یاری دهنده است اندر پزانیدن آماس
صفت سفوفی پزاننده و پاک کننده طلحشقوق خشک یکدرم تخم مرو نیم درم آرد حلبه یکدرم این جمله را با یک وقیه
شکر و سه اوقیه شیر خر یکشربت بود و از پس آنکه آماس گشاده شد ماء الاصول که غافت در وی پخته باشند با
چهار درم روغن خسک اگر دو درم روغن زنبق و نیم اوقیه شکر و نیم اوقیه فلوس خیار چنبر دادن صواب باشد
یوحنا سراپیون میگوید هرگاه که آماس گشاده شد اولی تر آنست که ریم را بطریق بول باز گردانند و از بهر این کار
طبیخ و طبیخ زوفا و طبیخ پودنه جوپاری و طبیخ فنطوریون دقراسیون فرموده است و این سفوف طلحشقوق که
پیشتر یاد کرده آمده از بهر این کار ستوده است اما اگر حرارتی هست تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنگ و بیخ سوس
و بابونه و مقداری کثیرا سخت نافع بود و تدبیر رویانیدن جراحت بدین ترتیب باید کرد هر بامداد ماء العسل باید
داد با کشکاب گر جلاب شکر با کشکاب و اگر حرارتی باشد تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنگ و بیخ سوس و بابونه
و مقداری کثیرا سخت نافع بود و تدبیر رویانیدن جراحت بدین ترتیب باید کرد هر بامداد ماء العسل باید داد
با کشکاب گر جلاب شکر با کشکاب و اگر حرارتی بود سکنگبین ساده باید داد و از پس بدو ساعت داروی
رویاننده دادن صفت آن مصطکی و تخم کشنه و گل مختوم از هر یکی یکمثقال کندر و دم الاخوین و گل ارمنی و طباشیر
از هر یکی دو مثقال شربت سه درم با سکنگبین اگر با ماء العسل گر جلاب و اما ضمادها پزاننده که نخست بکار دارند
آماس پخته شود از این نوع باید بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوس و بیخ خطمی و پودنه و انجیر بستی و مویز دانه کرده
و خمیر و پیاز بریان کرده و روغن تخم کتان از هر یکی راست راست و ضماد سازند و اگر قوی تر باید آرد جو
بوره و سرگین کبوتر و پودنه و علک البطم و زفت و کندر و از هر یکی بمقدار حاجت بگیرند و ضماد سازند

می آید دارو ها و ادرار کننده باید داد و از دارو ها ادرار کننده داروی تیز نباید داد تا مثانه را زیان ندارد در جانب دیگر و مثانه

حاشیه

چنانکه

چنانکه رسمست و چون اثر پختگی بدید آید بیمار را بفرمایند تا بر پهلو خسبد و اگر ممکن بود و قوت دارد بفرمایند تا
لختی برود و ریاضت کند و اندر گرمابه شود تا زود تر گشاده شود و طعام پس از آنکه آماس گشاده بود ماء العسل
پخته اگر با جلاب پخته تا اندکی نشاسته و روغن گل و زرده خایه مرغ با روغن گل و شیر جوشانیده و آب کوکنار تر
کرده و طبیخ خبازی و چند روس با روغن بادام صواب باشد و خبازی را بشهر من ملکی گویند و خایه مرغ نیمبرشت
و اطریه موافق بود و اطریه را بشهر من آرد ها که گویند و اگر خواهند که قوت را یاری دهند ماهی تازه خورد و جوزه
سبک دهند در جمله تدبیر این علت همچون تدبیر ریشها کرده و رده کنند و بعضی مردمان اطریه رشته را گویند و اگر
آماس اندر فضاء شکم گشاده چاره نباشد از آنکه پوست پهلو را بشکافند و عضله را چندان دور کنند که صفاق
زندرونین بدید آید و صفاق را بشبند و نایره در وی سازند و بدست فرو مالند تا ریم از وی بپالاید چون
پاک شده باشد تدبیر رویانیدن کنند باب سیوم
از جزو سیوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر اماس صلب که در جگر
آماس صلب که اندر جگر بدید آید علاج کمتر پذیرد خاصه اگر کهن گردد و اگر زود اندر یابند امیدوار تر از
کهن باشد لکن بدشواری و عسری علاج پذیرد و بیشتری با ستسقا باز گردد و بعضی بیشتر که زود تر هلاک
کنند خاصه اگر اسهال بدید آید و سبب اسهال که با این آماس بدید آید آنست که سر رگها که غذا از ان رگها اندر
جگر بجد بر اید بسته شود و غذا راه نیابد تا بگذرد و باز اماها رود و چون غذا راه نیابد تا بگذرد باز گردد و
برود تا فرود آید و اسهال در پیوندد و از بهر آنکه غذا اندر نیابد تا باندامها رسد اندامها بی بهره مانند و بی غذا
شود و قوت نماند و زود هلاک شوند علاج قانون علاج آنست که اگر در تن خلطی بد باشد آنرا بحقنه معتدل
و بشربتهاء نرم لغزاننده کم کنند چون لعاب تخم کتان و طبیخ حلبه که لغزاننده است و نرم کننده صفت طبیخ حلبه
بگیرند ده درم حلبه و اندر مقدار ده استیر آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و سه درم روغن
بید انجیر بر افکنند و بدهند یوحنا سرافیون میگوید طبیخ مویز و عناب و انجیر سخت نافع است صفت آن بگیرند
مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک بیست عدد عناب پنجاه عدد بیخ کرفس سه درم تخم بادیان و انیسون
از هر یکی دو درم حلبه و خسک از هر یکی ده درم همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند سه درم روغن بید انجیر

و دو درم روغن بادام شیرین بر افکنند و بدهند و پس از آن حبی سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصاره غافت
و نمک هندی و انیسون با آب عنب الثعلب و آب کشنه بدهند و علک البطم طبع را نرم کند و طبیخ تخم کتان
و لعاب او پزاننده و نرم کننده است و جلغوزه اندرین علت سودمند است و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز
ساق گاو خوردن و اندر ضماد ها بکار داشتن نرم کننده و پزاننده است و مقدار یکدرم قسط تا یکمثقال اندر
شراب انگوری بدهند سودمند باشد و روغن ناردین و روغن مصطکی و روغن بلسان از هر یکی مقداری اندر
طبیخ سداب و شبت سخت سود دارد یکهفته بدهند و روغن ناردین چهار درم بدهند و روغن تخم فلنجشک یکدرم
با آب کرفس و آب کشنه و غافت یکدرم هم با این آبها و برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخ او هم با این آبها و آب بادیان
سود دارد و حلیب بادام تلخ با روغن او اندر سداب نافع است و نخود آب از نخود سیاه نافع است و فوه و جعده و
کمادریوس و لوف نافع است و لوف بشهر ورو پلکوش گویند و از دارو ها مرکب اقراص مقل و معجون کل و دواء الکرکم
و معجون لک و اثاناسیا نافعست صفت اقراص مقل نسخه محمد زکریا بگیرند گل سرخ ده درم سنبل ده درم زعفران
یک درم مر یکدرم قسط یکدرم و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یکدرم و نیم مقل سه درم مقل را بشراب حل کنند
و دارو ها بدان بسرشند و اقراص کنند هر یک سه درم شربت یکقرص با آب بدهند اگر با آب کرفس اگر با آب
بادیان صفت معجون کل بگیرند گل چهار ده مثقال بیخ سوس کوفته و بیخته هفت مثقال ریوند چینی و لک از هر
یکمثقال و نیم سنبل و سلیخه و زعفران از هر یکی سه مثقال و نیم مثقال اندر مر که حل کنند و دارو ها کوفته و بیخته
با وی بیامیزند با انگبین بسرشند شربت نیم مثقال اندر طبیخ زوفا صفت دواء الکرکم و معجون لک و اثاناسیا
اندر باب سیوم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است صفت طبیخ زوفا بگیرند زوفاء خشک سه
سه درم پرسیاوشان و بیخ سوس از هر یکی پنجدرم حلبه ده درم تخم کتان هفت درم تخم خطمی و تخم خباری از
هر یکی چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده پست درم بپزند چنانکه رسمست شربت چهل درم با
یکمثقال روغن بادام تلخ و یکمثقال روغن بید انجیر و اگر حرارتی باشد ماء الجبن دهند و دواء اللک و اگر
حرارتی نباشد شیر اشتر دهند مقدار یک رطل بغدادی با دو مثقال کلکلانج و اگر با این سفوف دهند روا
باشد صفت سفوف هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یکجزو تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون از هر یکی چهار یک

جزوی

جزوی شربت سه درم با هفت درم شکر و شیر چنانکه یاد کرده آمده است و ضماد ها ازین نوع بکار داشتن و جامه
یا خشک اندر شراب قابض پخته و سنبل و فراسیون با مغز فستق سود دارد و انجیر پخته و آرد حلبه و سداب
و اکلیل الملک و نطرون بدو سرشته سودمند باشد صفت ضمادی دیگر حلبه و تخم کتان از هر یکی ده درم
میعه تر و موم مصفی از هر یکی پنجدرم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی هفت درم روغن ناردین پست درم و اگر
حرارتی باشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند بابونه و اکلیل الملک از هر یکی یکجزو بنفشه خشک دو جزو حلبه و
تخم کتان از هر یکی نیم جزو مصطکی چهار یک جزو روغن بنفشه و موم چندانکه کفایت باشد والله اعلم بالصواب
باب چهارم از جزو سیوم از گفتار یازدهم
از کتاب ششم اندر اماس عضله شکم علاج آماس این عضلها علاج آماس جگرست
دارو ها همان دارو هاست و ضماد ها را در وی اثر بیشترست و این علاج آسانتر از علاج آماس جگرست از بهر
آنکه اندر وی خوف آنکه آماس صلب گردد یا مسترخی شود نیست باب پنجم از
جزو سیوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر اماس کبد و زخمی و صدمه که بر کبد
افتد بسیار باشد که بر جگر زخمی آید یا آسیبی بدو رسد و آماس تولد کند و بسیار باشد که آماس تولد نکند لکن
بزرگ از جای خویش زایل شود و علامت وی آنست که از پس آسیبی که رسیده بود یا از جای جسته باشد اندر
شراسیف دردی بدید آید و علاج آن اینست که راست بایستد و سینه راست بدارند و برافرازند و حوش
را بلرزانند تا بجای باز آید و در زایل شده و علاج آماس آنست که نخست رگ زنند و شربتهاء رادع دهند و
ضماد هاء رادع بکار دارند بر قانونی که اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و اگر بقی یا باسهال خون
آمدن آغاز کند داروی قابض بیشتر بکار دارند و گل مختوم با لعاب اسبغول و روغن گل سخت نافع است و اگر
حرارت غالب نباشد یکمثقال ریوند چینی و فوه کوفته و بیخته اندر شراب انگوری مطبوخ نافع بود و این قول جورجس
و ثابت میگوید ریوند و دارچینی و فوه از هر یکی یکدرم شربت یکدرم سه روز بدهند با شراب انگوری مطبوخ نافعست
صفت داروی که اندر ابتداء آماس سود دارد ریوند چینی گلنار دم الاخوین شب یمانی راست راست شربت
یکمثقال با آب آبی گرمی اسهال را زایل کند و خون آمدن باز دارد صفت داروی که در وی قوت ردع

یکمثقال

وتقویه وقوت تحلیل باشد بگیرند کهربا اکلیل الملک از هر یکی ده درم گل سرخ چهار درم سنبل هندی زعفران از هر یکی
شش درم مصطکی قشور الکندر از هر یکی چهار درم گل ارمنی هفت درم کوزمرو پشتلام همه را بکوبند و بآب
لسان الحمل بسرشند واقراص کنند شربت یکمثقال صفت داروی دیگر بنطافیلون ده درم لک مغسول هفت درم
ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم و نیم حاشا چهار درم نخود سیاه هفت درم گل ارمنی ده درم مقداری مومیائی
اندر روغن سوسن حل کنند و داروها بدان روغن چرب کنند واقراص کنند شربت سه درم خواجه ابو علی سینا
بگوید ریوند چینی و گل ارمنی با حب الآس آمیخته آزموده‌ام سودمندترین داروئیست و اندر آخر این علت که حرارت
کمتر شده باشد و آماس اندکی باز آمده باشد ریوند چینی و لک و زنجبیل بکوبند و اقراص کنند سودمند بود و از عود و
زعفران و حب الغار و مقل و قصب الذریره و مصطکی و موم روغن سوسن ضماد کنند باب

ششم از جزو سیوم از گفتار یازدهم از کتاب ششم اندر اماس سرد در
جگر علامتهاء این علت علامتهاء سوء المزاج سرد است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است علاج
این علت بعلاج سدهاء جگر نزدیک است و نخست استفراغ باید کرد با یارج فیقرا و غاریقون و بمطبوخ هلیله بر این
ترتیب آن روز که مطبوخ خواهند خورد نخست پیش از مطبوخ بگیرند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم و حب
کنند چنانکه رسمست اندر شب وقت خواب بخورد و بخسبد و بامداد مطبوخ خورد صفت مطبوخ بگیرند
هلیله سیاه هلیله کابلی از هر یکی ده درم تخم کرفس بیخ بادیان از هر یکی سه درم غافت چهار درم افسنتین
رومی پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون دو درم بسفایج نیم کوفته پنج درم ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال مویز
دانه بیرون کرده بیست درم همه را بپزند چنانکه رسمست و پالایند و بیست درم باید وی
درم ترنگبین دروی گداز کنند و باز بپالایند و بخورد صفت قرصی نافع بگیرند انیسون تخم کرفس نانخواه افسنتین
رومی از هر یکی سه درم فوه لک مغسول از هر یکی دو درم ریوند چینی مصطکی سنبل از هر یکی یکدرم و نیم عصاره
غافت زعفران از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و ببیزند و به نبیذ کهنه بسرشند و اقراص کنند شربت از
یکدرم تا یکمثقال و اگر آماس اندر جانب محدب بود ماء الاصول با روغن بادام تلخ و شیرین و اگر بر جانب
مقعر بود مطبوخ افسنتین دهند با روغن بیدانجیر تا طبع نرم کند و باقی علاج از شربتها و ضمادها اندر

باب

باب سیوم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است گفتار دوازدهم از
کتاب ششم اندر احوال سپرز و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار
چهار بابست باب نخستین از گفتار
دوازدهم از کتاب ششم اندر احوال و افعال سپرز و انواع سوء المزاج او سپرز
اندامیست با منفعت بسیار و خانه سوداست و هرگاه که سپرز فربه شود جگر و همه تن لاغر شود از بهر آنکه او خدمت
جگرست و فعل او آنست که سودا را که دردی خونست از خون جدا کند و بخویشتن کشد و جزوی از آن بگرداند و ترش کند
و غذا خویش از آن بردارد و هر روز جزوی از آن سودا بمعده فرستد و ترشی آن معده را بگزد و شهوت طعام بدید
آید و تا مزاج او معتدلست ازوی منفعت بسیار باشد از بهر آنکه سوداء معتدل بنیاد همه تن است و قوت
اندامها و سختی اندامها و صبوری مردم بدوست و همچنانکه از اعتدال سپرز منفعت بسیارست چون از اعتدال
بگردد افعال او تباه گردد و مضرت بسیار و بیماریهاء سودائی تولد کند و تباهی احوال او از ضعیفی قوتهاء او بود
چون قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و هرگاه که قوتها او بجای خویش بود همه ساله تن درست بود و از فزونیهاء سودائی
پاک بود و هرگاه که قوتی از قوتها ضعیف گردد بیماری که بضعف آن قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیفی قوتهاء
او سوء المزاج بود سرد یا گرم هر آماسی و ریشی و جراحتی که بدو رسد اما اگر قوت جاذبه ضعیف گردد دردی خون
را که سوداست بخویشتن نتواند کشید و سودا بدان سبب با خون بهمه اندامها پراکنده شود و یرقان سیاه
بهق سیاه و کلف بدید آید و نخست رنگ روی زردی شود کبسیای گراید و بآخر یرقان سیاه گردد و اگر سبب
ضعیفی سوء المزاج گرم بود و جگر گرم بود بیم جذام تولد کند و اگر قوت هاضمه ضعیف بود سودا اندر سپرز رنگ بگرداند
از حال بگردد و اگر سخت ترش بود بمعده آید آرزوی طعام زیادت شود و جوع البقر تولد کند و اگر بروده فرود آید
اسهال سودائی تولد کند و اگر اندر یک اندام گرد آید آماس سودائی تولد کند و اگر بسوی تن فرود آید داء الفیل
دوالی و بواسیر بدید آید و اگر سبب ضعیفی قوت سوء المزاج گرم بود سودا بسوزد و اگر بمعده یا بروده آید ریش و
اسهال و ریش روده تولد کند و اگر بدماغ برآید مالیخولیا تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف بود سودا نگاه نتواند داشت از
وی بیرون آید اگر بمعده آید تشنگی و قی سودا بدید آید و اگر بروده‌ها فرود آید اسهال سودائی تولد کند و بهر اندامی

کر آید آماس و بیماری سودائی تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف بود سودای فزونی ازوی دفع نشود و آماس گیرد
و بزرگ شود و اگر ماده این عفن کرد تبهاء سودائی تولد کند آرزوی طعام برود بمعده اندر نیاید و اگر قوت دافعه
سخت ضعیف نباشد سودا اندک اندک دفع میکند و بیشتری اندروی بماند و بدان اندازه بزرگی پذیرد و اسهال
بی ترتیب بدید آید از بهر آنکه آنچه دفع شود نه بوقت دفع شود و نه بوجه خویش و بسیار باشد که بسبب بیماری
سودائی بسیار خوردن طعامهاء سودائی بود نه ضعیفی قوتهاء سپرز و گاه باشد که سبب آماس سپرز بحران بیماری
باشد و باید دانست که اگرچه مزاج سپرز سردست اندروی حرارتی است و رطوبتی غریزی معتدل و فعل و قوت
جاذبه بقوت این حرارتست و قوت هاضمه بدین حرارت و بدین رطوبتست الا آنکه تمامی فعل قوت جاذبه بحرارتست
یا خشکی غریزی معتدل و تمامی فعل قوت هاضمه بحرارتی است یا رطوبتی غریزی معتدل و سبب نقصان فعل قوت
دافعه دو چیزست یکی آنکه رطوبتی رقیق و غریبت که بروی غالب شود و او را سست کند تا دفع نتواند کرد دوم
آنکه اندر منفذ بیرون آمدن سودا ازوی سده افتد و سبب نقصان فعل قوت ماسکه هم رطوبتی غریبست که بر
خشکی غریزی غالب شود و قوت امساک را باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سوء المزاج گرم بود و سبب
سوء المزاج گرم بود و سبب سوء المزاج گرم تیزی خلط سودائی بود که از جگر بدید آید و سبب تیزی خلط سودا سوخته
شدن خون بود یا سوخته شدن صفرا اندر جگر و علامت تیزی خلط سودا آنست که هر آماس که اندروی تولد کند
و بهر اندامی که گرد آید ریش گردد و سوزان بود و الله اعلم بالصواب باب دوم
از گفتار دوازدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی قوتهاء سپرز و علاج آن اما علامتهاء
ضعیفی قوتها اندر باب گذشته یاد کرده آمده است علاج اگر قوت جاذبه ضعیف بود ریاضت و بر ستور نشستن
و موضع سپرز را بدست مالیدن و حجامت کردن و محجمه آتشی دبی آتشی بر نهادن و خون بیرون نا کردن و ضمادها که اورا
قوت دهد بکار داشتن سود دارد و باقی علاج او علاج یرقانست و اگر قوت ماسکه ضعیف بود علاج او علاج
قی و اسهال سودائی است و علاج قی اندر گفتار دهم که علاج معده است یاد کرده آمده است و علاج اسهال
پس ازین جایگاهش یاد کرده آید و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد بنگرند اگر آرزوی طعام زیادت شده است
و جوع بقری بدید آمده علاج آن اندر علاج معده ضعیف باشد یاد کرده آمده است و اگر اعراض مالیخولیا

بدید

بدید آمده است علاج او اندر علاج بیماریهاء دماغ یاد کرده آید و اگر قی یا اسهال سودائی قوت دافعه ضعیف
باشد علاج او تحلیل آماس است چنانکه اندر باب دیگر یاد کرده آید و اگر قی یا اسهال سودائی بدید آمده است
علاج هر یکی اندر جایگاهش باید جست باب سیوم
از جزو گفتار دوازدهم از کتاب ششم اندر احوال سپرز و علامتهاء آن
باید دانست که آماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر افتد بیشتری خونی بود صفرائی کمتر بود و بلغمی نادر بود و هیچ آماسی
گرم اندروی چون دیر بماند و صلب نگردد از بهر آنکه او خانه سوداست و آماس او بیشتر اندر فرود سوی او باشد
از بهر آنکه ماده او غلیظست و سنگی و بعضی مردمان باشند که با سپرز بزرگ زاده باشند و همه عمر بسلامت گذرانند
و کسانی باشند که سپرز ایشان بزرگ شود و بر آن حال بماند و سلامت بود و خداوند علت سپرز را بتازی مطحول گویند
و سپرز را طحال گویند و بقراط میگوید هرگاه که مطحول از درد سپرز شکایت کند امید سلامت باشد از بهر آنکه
هنوز حس سپرز بر جای بود و میگوید که هرگاه که ماده علت تحلیل می پذیرد لکن اگر اینی اسهال دراز گردد بزلق
الامعاء و استسقا ادا کند و بهلاک کند از بهر آنکه مزاج سرد شود و حرارت غریزی نماند و اندر کسانی که از
بلشتهاء کور بقراط ساخته اند همی اید که هرگاه که خداوند علت را شهوت طعام باطل شود و ازوی خون
سرخ رود و بر اندام ریشها و بثرها سپید پدید آید روز دوم هلاک شود و بول مطحول هرچه غلیظتر و رنگینتر
بهتر و آنچه اندروی ثفل و رسوبی پراکنده بود سخت نیکو بود از بهر آنکه نشان پاک شدن علت بود و اگر اندر
بول مطحول که تب دارد خون فسرده بیند آماس سپرز زود زایل شود و گاه باشد که بحران آماس سپرز برعاف
باشد خاصه از سوی چپ و گاه باشد که اندر پس گوش آماسی کند صلب و بدشواری بزرد و دیر تحلیل پذیرد از بهر
آنکه ماده بس غلیظ باشد و گاه باشد که آماس جگر بحران اشغال کند و آماس سپرز باز آید و همچنین گاه باشد
که آماس بحران اشغال کند و آماس بجگر باز آید و آنچه از جگر بسپرز باز آید سلیم تر بود علامتها هم انواع آماس
سپرز بگرانی بود و باد دردی که از سوی چپ بحجاب باز دهد و تا بشانه دست و چنبر گردن برآید و اگر آماس
قوی بود دم زدن مضاعف شود و همچون دم زدن بچگان اندر گریستن از بهر آنکه حجاب بسبب غراحت آماس
حرکت خویش یکبار بتمام نتواند کرد در میانه فرو ایستد و یک حرکت بدو بار تمام کند و دم زدن بدان سبب

مضاعف شود همچون دمم و تا آماس عظیم نباشد باحجاب این فراخت نکند از بهر آنکه سپرز را باوی چندان مشارکت نیست که جگر راست و آماس سپرز بلمس بتوان یافت و بجس بصر بتوان دید و خداوند آماس سپرز لاغر شود و این معنی پیشتر یاد کرده آمده است و خون مطحول رقیق باشد از بهر آنکه سپرز دردی خون را بخویشتن کشیده باشد و گاه باشد که زانو و پای مطحول گرم بود از بهر آنکه فم معده را با سپرز مشارکتی است بدان منفذ که سودا از وی بفم معده آید و شهوت طعام را و بسبب این مشارکت فم معده سرد شود و حرارت از وی باطراف گراید که قوی‌تر بود و آنرا گرم کند و اطراف بینی و گوش سرد باشد از بهر آنکه این هر دو عضو سرما یابنده و ضعیف‌اند و از بهم بسبها و سرد کننده زود اثر پذیرنده و منفعل شوند و فرق میان آماس و باد آنست که باد گرانی نکند و گاه که بالند غراغر کند و آروغ برآید و الم زایل شود و علامت آماس گرم آنست که آماس با تب و سوزش و تشنگی بود و اگر آماس صفرایی بود تب گرمتر بود و تشنگی صعبتر و گرانی کمتر و آماس صلب را بلمس بتوان دانست و خداوند علت ترش روی و بلغم و وسواس و اندیشها بد بود و اختلاط عقل پدید آید از بهر آنکه سپرز را باحجاب مشارکتی است و حجاب را با نخاع و بسیار باشد که بر ساقها و ریشها و بثرها برآید و دندان ریزیدن گیرد و گوشت بن دندانها خورده شود اما سبب ریشها و بثرها برآید و دندان که بر ساقها برآید میل کردن خون سودا بود بدان جانب و سبب خورده شدن گوشت بن دندان بر آمدن بخار بد بود بسوی بالا و گاه بود که سبب ریشها بحران آماس بود و بسیار بود که بول مطحول همچون بول دندان بر آمدن بخار بد بود بسوی بالا و گاه باشد تن در ستان و ریاضت کرده شود سودا التحلیل پذیرد و بول سیاه شود و گاه باشد که قوت سپرز بد و باز آید یا از علاج قوت یابد و قوت او بر ماده آماس مستولی گردد و ثقل چون دردی روغن زیت با سهال دفع شود و آماس بلغمی بلمس نرم بود و رنگ روی سپید بود غباری از سیاهی بروی نشسته و بیشتری مطحولان را استسقاء دشوار افتد و طبع خشک بود داروی مسهل دقیق که اثبات آنکه ایشان زاد مند قوی‌تر باید علاج آماس سپرز علاج آماس جگر نزدیکست و اندر علاج هر دو احتیاط باید کرد تا آماس صلب نشود از بهر آنکه آماس گرم که اندرین هر دو عضو افتد زود صلب گردد و داروها سپرز قوی‌تر از داروهای جگر باید و لطیف کننده باید و با لطیف کنندگی سخت گرم نباید تا ماده را نسوزد و غلیظتر نکند از بهر آنکه غذاء سپرز و ماده که اندر ویست اگر با غذاء جگر و ماده که اندر وی است قیاس کنند غلیظ

و

ترد عسر ترست از آن سبب داروها سپرز تلخ و تیز باید داروهای قابض بادی آمیخته تا قوت او را نگاه دارد و بر کبر باید زد از دست چپ یا حبل الذراع پس اسلیم و از پس فصد استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی مقدار درم و نیم شاهتره مقدار درم گزمازو و کبر از هر یکی سه درم تخم کسنه و تخم کشوث از هر یکی یکدرم و نیم آلو سیاه ده دانه و هر یک باندازه حاجت همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و سحرگاه یک مثقال ایارج فیقرا با یکدرم غاریقون حب کنند و بدهند و هر بامداد شربت آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه با شکر اگر با سکنگبین بدهند و آب برگ رز و آب برگ بید و آب برگ بید که بتازی الخوب گویند و آب کشوث از هر کدام که حاضر بود با سکنگبین آمیخته بدهند و اقراص ریوند و غاریقون دروی زیادت کنند و بدهند با آب کسنه و سکنگبین و اگر تب نبود با ماء الجبن دهند و برگ بید خشک کرده اندر سایه کوفته و بیخته با دو درم شکر هر بامداد نافع و آزموده است و برگ بید همچنین بسبب تلخی و قبضی که در وی است سود دارد و بزرک از اندر سایه خشک کرده و کوفته و بیخته با شکر سود دارد و پوست بیخ کبر با سکنگبین بزوری ترش سود دارد و ماده سودا را بطریق و براز بیرون آرد و سپرز را پاک کند و فوه سوده مقدار یکدرم با سکنگبین سود دارد و مبرود را با مطبوخ انیسون دهند و دو درم تخم خرفه با مرکه بدهند و برا خاصیتی است اندر تحلیل آماس سپرز و برگ لسان الحمل خشک کرده و کوفته و بیخته مقدار یک ملعقه سفوف کردن سود دارد و اقراص فلنجمشک با سکنگبین سود دارد صفت آن بگیرند تخم کسنه و تخم خرفه و بیخ پنج انگشت و کلاه خشک کرده از هر یکی راست راست همه بکوبند شربت دو مثقال با سکنگبین ترش و کلاه کوچک خشک کرده و کوفته دو درم با سکنگبین سود دارد و ضمادها ازین گونه سازند بگیرند سپوس گندم و بسرکه بپزند و نمدی باندازه سپرز بگیرند بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند گرم کرده و سبوس بر بالا نمد نهند و ببندند و اگر بیمار طاقت ضماد بند ندارد او را بقفا باز خوابانند و سرکه با آب گرم کنند و باندازه سپرز نمدی بدان تر میکنند و بر سپرز او مینهند و اگر حرارت سخت قوی نباشد سداب اندرین سرکه بپزند قوی‌تر باشد چندانکه طاقت دارد این نمد بر می نهند و بر میدارند گرم میکنند و باز بر جای او مینهند و اگر این علاج اندر گرماوه کنند بهتر بود و خاکستر سرگین گوسفند اگر خاکستر ظلمی با سرکه تر کرده و حل کنند با سرکه پخته ضمادی معتدلست و بیخ خطمی همچنین و سرگین گاو چرای خشک کرده و با سرکه پخته ضمادی نیکست و اگر کوکرد زرد با وی با سرشند گرم باشد و قوی و ضمادها و شربتهاء گرم اندر علاج بموافق نباشد از بهر آنکه بیمار باشد که صلب گردد

تخم

بجنبانده

داکر آماس صلب گردد نخست بر قانون راست باید رفت و رگ باسلیق و حب الذراع و اسلیم زدن و شربتهاء ملطف و مقطع معتدل بکار داشتن با اندکی داروی قابض و سکنجبین و سرکه ملطف و مقطع است خاصه سرکه کبر و سکنکبین که از سرکه کبر و شکر سازند با اندکی زعفران ملطفست و آب بادیان تر و آب کرفس با سکنگبین محلل و ملطف و انجیر بسرکه فرغار کرده ملطفست و از پس آنکه چند روز این نوع شربتها داده باشند استفراغی کنند بمطبوخ هلیله صفت آن هلیله سیاه ده درم شاهتره ده درم بیخ اذخر غافت از هر یکی پنج درم گزمازو سه درم اشنه و انیسون و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی سه درم همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند شربت دو اوقیه با ایارج فیقرا یکدرم صفت حبی بگیرند ایارج فیقرا هلیله زرد از هر یکی ده درم غاریقون برگ کز از هر یکی پنجدرم اشق مقل انیسون از هر یکی سه درم نمک هندی دو درم شربت دو درم و داروها مفرد که خلط غلیظ را لطیف کند و سپرز را بر فق پاک کند قنطوریون باریکست و عصاره دوج با انگبین سرشته هر روز یک ملعقه بدهند و حب الفقد و کافیطوس و کادریوس و فراسیون و آب آهنگران و حبة الخضرا با سکنگبین و غاریقون با سکنگبین و حرف و شونیز شربت از هر کدام حاضر بود دو درم و پنجدرم افیتمون کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنگبین سپرز را پاک کند خاصه اگر دو سه کرت دهند و ثبت خشک با بول اشتر نافع بود و شیر اشتر با بول او سخت نافع بود و اشتر باید که علف او مرکب بادیان و شیح و غرب بید باشد و ماء الاصول با یکدرم روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافع است خواجه ابو علی سینا میگوید آنچه من آزموده‌ام بر سیاوشانست و تخم بیخ انگشت و زوفاء خشک از هر یکی راست راست شربت سه درم با سکنگبین و افیتمون و پوست بیخ کبر نیم کوفته و بیخته و با انگبین بر سرشته شربت پنج مثقال نافع است و تخم ترب دو درم و نیم با سرکه با آب سود دارد و برگ گز تر اندر سرکه اسقیل پخته سود دارد و بید سوده یک مثقال با سکنگبین بزوری اگر با ماء الاصول سود دارد و اگر قدحی سازند از چوب گز و خداوند علت سپرز طعام و شراب اندر وی خورد سپرز را پاک کند و گفته‌اند که در مدت چهل روز سپرز بگدازد و از میوه‌ها خشک پسته و بادام و چلغوزه و باید که خورد و انجیر خشک سود دارد و شراب قوی تلخ سپرز را بگدازد و زیتون با سرکه خوردن فلنجمشک با سرکه پرورده و چغندر با سپندان اچار کرده و ترب بسرکه پرورده و خام سود دارد و آب بادیان بهترین چیزیست خداوند سپرز را و بلبل اندر طعامها کردن صلابت سپرز را ببرد و اندر نان زیره و کرویا و نانخواه و تخم بادیان می باید کرد صفت

اوکی

وبکلام غاریقون نخ

لوبه

بارانج

اقراص فوه بگیرند فوه دوازده درم پوست بیخ کبر زراوند طویل و ابهل از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بسرشند و با سکنگبین ترش بسرشند شربت دو مثقال اندر طبیخ افسنتین و پوست بیخ کبر صفت قرصی دیگر آزموده چهار درم فلفل سفید و سنبل و اشق از هر یکی دو درم اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربت دو درم اهرن میگوید که این قرص ساخت گفت من خوکی را سه روز این قرص دادم بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند پس او را بکشتیم سپرز او نیافتم صفت اقراص کبر بگیرند حب الفقد و پوست بیخ کبر از هر یکی ده درم زراوند مدحرج و برگ سداب و تخم سپندان و شونیز از هر یکی سه درم اشق چهار درم اسقولوقندریون هفت درم این داروها را بتازی لحیة التیس گویند اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدو بسرشند شربت دو درم با ماء الاصول اگر با سکنگبین نسخه دیگر وصف علی صهاربخت پوست بیخ کبر چهار استیر زراوند طویل دو استیر تخم پنجنگشت و بلیلج از هر یکی شش درم اشق چهار استیر اقراص کنند چنانکه یاد کرده آمد صفت سفوفی نافع بگیرند حب الرشاد خ استیر اندر سرکه ناب تر کنند یک شبانروز سرکه چندانکه حب الرشاد آزاد در چند دیگر روز یک استیر برگ سداب خشک سوده با وی بسرشند و قرص کنند و در تنور نیم گرم سخت کنند تا بریان شود و نگذارند که بسوزد پس آنرا بکوبند هر روز یک مثقال با سکنگبین بدهند صفت [illegible] آرد یکی تخم سپندان چهل و چهار درم آن تخم بکوبند و با آرد با میزند و خمیر کنند و از آن قرصها کوچک بزنند و بکوبند و سرکه بر چکانند و بخورند و اگر ناکوفته با سرکه بخورند هر بامداد روا باشد صفت سکنگبین که اندرین علت سود دارد پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و گزمازو و پوست درخت بید و فوه و اسارون و وج همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بپالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند با انگبین نسخه دیگر پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی چهار جزو بیخ اذخر و پوست بیخ کبر از هر یکی دو جزو تخم کرفس تخم بادیان انیسون فطراسالیون از هر یکی یکجزو نیم همه را بسرکه تر کنند یک شبانروز و پس بجوشند و بپالایند و انگبین برافکنند و سکنگبین سازند و با آخر یکدرم زعفران دروی مالند و دواء الجبل نسخه علی صهاربخت سده جگر و آماس سپرز را بگشاید اندر قرابادین یاد کرده آید و چیزها که آزموده اند بخاصیت سود دارد شش روباه و جگر او خشک کرده و سپرز گور خر است از هر کدام که بدست آید دو درم با سکنگبین و خفاش که بتازی شب پره گویند بگیرند و بکشند و شکم او پاک

آن طبیب

کند و بکوبند و چندانکه به انگشت بردارند یک شربت بود با شکر اگر با سکنگبین صفتی دیگر بگیرند خشخاش سفید عدد
و پاک کنند و اندر دیگی سفالین نهند و سرکه بر سر آن کنند و دیگ را بگل اندر گیرند و اندر تنور گرم نهند تا بجوشد
و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند و اندر سرکه بمالند و بپالایند مقدار دو درم بدهند خواجه ابو علی
گوید این علاجی آزموده است و هر گاه که این داروها و قرصها و شربتها دهند بیمار را از آب خوردن باز باید داشت
چندانکه ممکن بود تا قوت دارو بماند مدتی و بکباب جگر میل نکند و ضمادها ازین نوع سازند که یاد کرده آید
سداب و پودنه اندر سرکه بجوشانند و نمد باندازهٔ سپرز ببرند و بدان سرکه تر کنند و بر سپرز نهند گرم کرده
و انجیر و اکلیل الملک اندر سرکه بپزند و برگ سداب خشک سوده و بورق با وی بسرشند و بر سپرز نهند
و کاغذی باندازهٔ سپرز بگیرند و انگبین بروی بمالند و خردل ناکوفته بروی پراکنند و بر سپرز نهند و چندانکه
توانند کرد بروی بگذارند و برگ سداب خشک پنجاه درم اشق پنج درم بورق ده درم همه را با سرکه بسایند
و ضماد کنند و برگ هزاراسفند و تخم او با سرکه پخته و همه را کرده ضمادی آزموده و نیکست صفت ضمادی آزموده
اختیار کنند بگیرند سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و پودنه و سعتر همه را با سرکه ناب بپزند و بر نمدی کنند
و ضماد کنند گرم ... گرم بر نهند تا پست و یکبار و چهار باید که ناشتا بود
صفت ضمادی قوی و مسهل خربق سیاه سه اوقیه خربق سفید چهار اوقیه اشق نطرون از هر یکی سه اوقیه سقونیا
سه اوقیه فلفل می دانه همه را نرم بسایند و مقداری نبیذ تلخ بگیرند و خردل علک البطم در وی گداز کنند که
چنان شود که داروها در وی توان سرشت و گرم کرده بکار دارند و اشق و سرگین گوسفند با سرکه سرشته ضمادی
قویست صفت ضمادی قوی بگیرند اشق و مغز بادام از هر یکی ده درم برگ سداب پنج درم با سرکه بسرشند
و اگر که این علاجها اثر نکند بر سپرز حجامت کنند و خون بردارند و اگر داغ کنند موضع داغ را نگذارند
که ببندد تا ماده بسیار بپالاید و بس برود بغایت صواب بود و هر وقت که ضمادی بکار خواهند داشت اولی تر
آن باشد که بیمار در گرمابه شود ناشتا اندر آبزن نشیند و ساعتی نیک مقام کند و چون از گرمابه بیرون آید ماهی
شور و سماق و خردل و مانند آن چیزی خورد و از پس آن اگر ببیند بخورد تلخ ممزوج با آب در بلوط برطیف
کند علاجی قوی بیش سه روز این ترتیب بردست گیرند روز چهارم ریاضت فرمایند چندانکه مانده شود و

عرق کند پس ضماد بر نهند و اگر آماس بلغمی بود سخت استفراغ بلغم باید کرد و هر چه معتدلست از آنچه اندر آماس
صلب یاد کرده آمده برگزیدن و بدان علاج کردن و طعام مطحولان شوربا باید و زیره باو اندر بود و کبر و نخود
پخته و مصوص بکرفس و سداب کرده و نان با سکنگبین خوردن سود دارد و کسنه و کرفس و برگ ترب و
ترب و سپندان با چغندر و زیتون پرورده و حبة الخضرا بسرکه پرورده و اطراف رز بسرکه پرورده و برگ
کبر و ساق او بسرکه پرورده و برگ کبر بسرکه پرورده و برگ کبر و ساق او بسرکه پرورده و از گوشتها آنچه
سبکتر و لطیفتر باشد چون دراج و تذرو و طیهوج و گنجشک صفت نانی که مطحول را سود دارد آرد خشکار ده من تخم
سپندان شش یک آرد کوفته و بیخته با آرد بسرشند و نان پزند آنرا بر سبیل نقل خورند و با سرکه نیز خورند

باب چهارم از گفتار دوازدهم از کتاب ششم اندر درد سپرز که از باد خیزد

علاج این بعلاج آماس صلب نزدیکست از بهر آنکه داروها
تحلیل کننده باید و محجمهٔ آتشی بر نهادن سود دارد و طعام سخت اندک باید خورد و تفاریق باید خورد و چندانکه
ممکن گردد بر تشنگی صبر باید کرد و اگر بجای آب شراب کهن خورند سودمند باشد و هر وقت که طعام خورند تا معده
سبک نشود نشاید خفت و ارزن گرم کرده و نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد صفت ... که باد سپرز را بشکند
و هر وقت که طعام خورند تخم سپندان سپید سی درم بکوبند و به پزند نرم و با سرکه نیز بسرشند و قرصها کنند باریک و کوچک
و آنرا بر تنور یا بر تابه بریان کنند و نگاه دارند تا نسوزد پس آنرا بکوبند و بپزند و حب الغار و کزمازو
از هر یکی پنج درم اسقولوفندریون هفت درم شربت سه درم با سکنگبین صفت دیگر کزمازو ده درم تخم ... ده درم
تخم کسنه و تخم خرفه از هر یکی پنج درم شربت سه درم با سکنگبین و اقراص پنجنکشت سود دارد و ضمادها از روغن
افسنتین و روغن قسط و روغن ناردین سازند و اخلاط آنچه بیخ کبر پخته و نطرون و سداب و تخم بنجنکشت
و اکلیل الملک و بابونه با گوگرد و بوره و ریتیانه و زفت و جاوشیر و اشق

گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر بیماریها که از بیماریهاء جگر و سپرز خیزد چون یرقان و استسقا
و این گفتار دو جزو است جزو نخستین از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر
یرقان و علاج آن و این جزو نه بابست باب نخستین

از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر شناختن احوال یرقان بطریق کلی

یرقان تغیر رنگ روی و چشم و همه تن را گویند و یرقان یا زرد باشد یا سیاه و تولد یرقان زرد بیشتر از
جگر و زهره باشد و یرقان سیاه بیشتر از سپرز بود و از جگر نیز باشد و اسباب تولد یرقان زرد سه است یکی آنکه
تولد صفرا اندر جگر فزون از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر از آن بیرون شود که باید
سوم بحران بیماریهاء حاده و تبهاء محرقه و اسباب فزونی تولد صفرا پنج نوعست یکی سوء المزاج گرم اندر جگر
و رگهاء جگر تا خونی که اندر وی تولد کند و غذا که از وی اندر رگها بگذرد و باندامها رسد و همه صفرای بود و
رنگ همه تن بگرداند دوم آنکه طعام و شراب که از وی صفرا بیشتر تولد کند بسیار خورده آید سوم آنکه مزاج
همه تن گرم باشد و خون که اندر رگها بود بدان سبب گرم و صفرایی شود چهارم آنکه مسام بسته باشد و بشره
کثیف و صفرا بتحلیل دفع نشود و اندر تن بماند و بدین سبب است که علت یرقان بیشتر اندر زمستان و بوقت
آمدن بادهای شمالی از بهر آنکه مسام بسته شود و صفرا که تابستان و بوقت آمدن بادهای جنوبی بعرق تحلیل
افتادی و دفع شدی اندر تن بماند پنجم آنکه جانوری زهرناک بگزد و زهر او خون را گرم و صفرایی کند و کژدم و جراره
و زنبور بزرگ و افعی و کرکس ازین نوع باشد و اسباب آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود دو نوع است یکی
سده است و سده از دو بیرون نباشد یا اندران منفذ افتد که صفرا از جگر بزهره آید یا اندران منفذ افتد که صفرا
از زهره بروده آید یا براز را دفع کند اگر اندران منفذ افتد که میان جگر و زهره است صفرا بدان سبب اندر جگر بماند
و با خون اندر همه تن پراکنده شود و اگر اندران منفذ افتد که میان زهره و روده است صفرا از آن منفذ باز گردد
و بزهره آید از زهره بجگر برآید و اندر همه تن با خون پراکنده شود و یرقان تولد کند و نوع دوم آماس است و تولد
یرقان از آماس هم برین گونه باشد هر دو منفذ که یاد کرده آمده است بسبب آماس گرفته شود و صفرا اندر جگر بماند
و با خون اندر همه تن پراکنده شود و گاه بود که بسبب سوء المزاج سرد منفذها منقبض گردد و صفرا دفع نیوفتد و
اندر جگر بماند و باید دانست که هر گاه که سده افتد صفرا بدان سبب اندر جگر گرمتر شود و تولد صفرا فزون تر از آن
باشد که پیش از آن بودی و گاه باشد که بسبب گرم شدن جگر و بماندن صفرا اندر وی از زهره باشد و این از
گونه باشد یکی آنکه قوت جاذبهٔ زهره بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ضعیف گردد و آن صفرا که میباید که

از جگر بخویشتن کشد نتواند کشید خاصه اگر قوت دافعه جگر نیز ضعیف بود دوم آنکه قوت جاذبهٔ زهره قوی بود
و صفراء بسیار جذب کند و زود ممتلی گردد و ممتد شود و بدین سبب قوت او ساقط شود و دیگر جذب نکند
سوم آنکه صفراء بسیار اندر زهره گرد آید و دهنهٔ منفذ که صفرا از وی بروده آید منطبق شود و از وجع روده
آنرا سخت بگیرد دو علت تولد کند یکی قولنج و دیگر یرقان اما یرقان که بطریق بحران بود دو گونه بود یکی آنکه ماده بیماری
پخته شود و طبیعت مستولی گردد و آنرا از ظاهر تن بیرون دهد بروزی نیک از روزهاء بحران دوم آنکه طبیعت ضعیف
باشد و ماده بیماری بسیار باشد و با بسیاری بر طبیعت مستولی گردد و نه بوقت بیرون آید بروزی بد از روزهاء
بحران و بقراط میگوید من اصابه الیرقان و اصابه کبده صلبة فهو ردی و من کانت به حمی و ظهر به الیرقان فی الیوم السابع
والتاسع او الرابع عشر فذلک خیر ان لم یجب الشرسوف الایمن فان جاء فهو ردی میگوید که هر گاه خداوند یرقان را جگر
صلب گردد بد بود و هر گاه تب گرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان پدید آید و شراسیف او سخت نشود باید سلامت
باشد و اگر شراسیف سخت شود بد بود ثابت قره میگوید پدید آمدن یرقان اندر تبهاء تیز پیش از روز هفتم بد باشد
پس اگر طبع با آن نرم گردد امید بهی باشد و بباید دانست که یرقان بیماری صعب است و اگر علاج نکنند خداوند علت
مفاجا هلاک شود

از جزو نخستین

باب دوم از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان زرد که از گرمی جگر و گرمی رگها جگر خیزد

علامتها یرقان زرد
که از گرمی جگر خیزد و گرمی رگها او تشنگی است و تلخی دهان و زردی چشم و روی و آرزو ناکردن طعام و بول و براز رنگین
بود و کف بول هم رنگین بود و باشد که تب آید و تدبیرها گذشته بران گواهی دهد و بباید دانست که گرمی جگر و یرقان که
از طعامها و شرابها گرم خیزد برو زود کار باید آید و آنچه از داروها گرم خیزد که در وی قوت زهرناک بود زود پدید آید
علاج اما شربتها چون آب انار ترش و شیرین و آب کسنه و آب کدو و آب خربزه هندو و آب خیار با سکنگبین اگر
با جلاب و کشکاب که تخم کسنه اندر وی پخته باشند و پست جو با شکر سرد کرده سود دارد و پست را نخست چند بار باب
گرم بشویند پس سرد کنند و اگر بدین تدبیرها کفایت نشود قرص کافور دهند و قرص ابرباریس که اندر سوء المزاج جگر
گرم که یاد کرده آمده است صفت سکنگبین بزوری که از بهر دستی ساختم در وی که کسنه بود کسنه خشک
سی درم تخم کسنه ده درم بیخ کسنه ده درم افسنتین رومی ده درم غافث هفت درم ریوند چینی سه درم همه را یک

شب اندر صد درم سرکه و صد درم آب ترکنند و بجوشانند تا نیمه باز آید و پالایند و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند و اگر طبع خشک بود بطبیخ خرما هندو و بنفشه و آلو سیاه و خیار شنبر نرم کنند و ضمادی که از صندل سرخ و سفید و گل سرخ و کافور و گلاب سازند بر جگر می نهند و اگر ضماد از برگ خرفه و برگ خطمی و آرد جو و طحلب و گل سرخ و صندل و گلاب سازند با اندکی سرکه روا باشد و طعام خل زیت دهند با شکر و اندکی کشنیز تر و برگ کوک و کسنه با سرکه و قدری از گوشت بزغاله و جوجه مرغ خانگی با آب غوره مصوص کرده و مغز خیار و خیار بادرنگ با بر کرده برگ کوک با آن بخورند

باب سیوم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان زرد که سبب آن بسیار خوردن طعامها و شرابها گرم و تولد صفرا باشد

نخست باید دانست که اگرچه گرمی جگر و بسیار خوردن طعامها و شرابهاء گرم سبب تولد صفراء بسیارست و از صفرا یرقان و بیماریهاء گرم و صفراوی افتد لکن اگر سده نباشد یرقان ضعیف باشد و علاج یرقانی که از سده افتد اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و علامتها و علاج آن را شرح داده شود علامتها یرقان که از بسیاری تولد صفرا بود یا مشک ... تن و قی صفراوی و تلخی دهان باشد و بول سرخ و غلیظ باشد و بود که بسیاهی زند علاج آنرا که صفرا اندر جگر سخت بسیار بود هم رگ باید زدن و هم داروی مسهل دادن و رگ باسلیق باید زد اگر اسیلم از دست راست و حجامت کردن و محجمه بر نهادن بر زیر کتف که نزدیک جگرست صواب باشد و اگر بر فرو سوی جگر نهند آنجا که زیر پهلواست روا باشد و بعضی طبیبان رگ زیر زبان زدن فرموده اند و مسهل طبیخ خرما هندو و آلو سیاه و بنفشه دهند و اگر فلوس خیار شنبر اندر آب کسنه بیخ او و تخم کشوث و آلو سیاه و آب عنب الثعلب و آب لبلاب حل کنند و بدهند صواب بود و شربتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است هم سود دارد و اگر مسهل تر باشد طبیخ هلیله زرد دهند و اندرین طبیخ افسنتین رومی و تخم کسنه و بیخ او و تخم کشوث و آلو سیاه و خرما هندو و عناب و بیخ سوسن بپزند و اگر ماده غلیظتر باشد غاریقون و غافت و شاهتره با این اخلاط زیادت کنند و اندکی نمک هندی و سقمونیا و بسیار باشد که آب لبلاب را با شکر و اندکی سقمونیا قوت دهند کفایت بود و اندر کشکاب بیخ کسنه و بیخ کرفس و بیخ بادیان اندر پزند و اگر تب نباشد ماء الجبن دهند با سفوف هلیله زرد صفت آن هلیله زرد مقشر کوفته و بیخته ده درم صبر نیم درم طباشیر یکدرم سقمونیا مشوی دانگی نیم این جمله

شربت بود صفت داروی دیگر که جگر را پاک کند بگیرند صبر نیم درم غاریقون یکدرم سقمونیا دانگی و طعام هم از آن نوع دهند که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است

باب چهارم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان که سبب آن گرمی مزاج همه تن باشد و خون بدان سبب اندر رگها گرم و صفراوی شود

علامتها آنچه خاصه این نوعست از علامتها آنست که تن گرم و لاغر بود و بثرها و خارش بسیار پدید آید و بول و براز رنگین بود و آرزوی طعام نباشد و تشنگی غالب بود و باشد که تب گیرد و اگر مزاج سخت گرم بیش صفرا بسوزد زردی رنگ روی بسیاهی آمیخته باشد علاج اگر ماده نباشد مزاج را باید گردانید بشربتها و غذاها که اندر باب دوم یاد کرده آمده است و تدبیرها تری فزاینده بکار باید داشت و کشکاب که سرطان اندر پخته باشند و آب کدو و آب خربزه هندو و لعاب اسبغول با جلاب دادن اگر با آب انار ترش و شیرین و گرمابه و آبزن سود دارد و چون از آبزن بیرون آید روغن نیلوفر و روغن بنفشه طلی کردن صواب بود و اگر ماده باشد استفراغ باید کرد بداروهایی که اندر باب سوم یاد کرده آمده است و همان تدبیرها کردن

باب پنجم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان که سبب آن بسته شدن مسام همه تن باشد

علامتها این نوع بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن بادهاء شمالی افتد و پوست درشت گردد و گاه باشد که در سفر و غیر سفر غبار بر پوست نشیند و مسامها ببندد و سبب یرقان گردد و اندر بیشتر حالها سببی زاندرونی چون سده و سوء المزاج با این سبب یار باشد علاج این گرمابه است و آبزن و اندر آبزن داروهاء تحلیل کننده پختن و اندامها را بپوسی و آرد نخود شستن و مالیدن و اگر علامت سببی دیگر از سببهاء اندرونی پدید آید علاج آن چنانکه اندر علاج انواع یرقانها یاد کرده آمده است می باید کرد

باب ششم از جزو نخستین از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر یرقان که سبب آن سده جگر باشد

باید دانست که سده جگر که سبب یرقان باشد سه نوعست یکی آنکه سده اندر تجاویف جگر افتد و اندر رگها که اندر وی پراکنده است و این سده بود کلی دوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که صفرا از آن راه برده آید سوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که صفرا از آن منفذ از جگر بزهره آید علامتها اسباب و علامات سده کلی اندر باب دوم از جزو دوم از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و علاج نیز هم از آن نوع باید که آنجا یاد کرده آمده است و علامتهاء سده که اندر آن منفذ افتد که میان جگر و زهره است و صفرا از آن نوع بجز که یاد کرده راه بزهره آید آنست که یرقان زرد پدید آید و اندر جانب جگر گرانی باشد و دهن تلخ بود و بول و غایط زرد باشد و بول زردی که بسرخی و سیاهی گراید و قی صفرا افتد و بول هرچه رنگین تر بود بهتر باشد و نشان قوت جگر باشد در دفع کردن صفرا و علامتهاء سده که اندر آن منفذ افتد که صفرا از آن منفذ برده فرود آید آنست که براز سپید گردد و پس یرقان زرد پدید آید و طبع خشک بود و بیشتر قولنج تولد کند علاج خداوند سده کلی را هر بامداد آب کرفس و آب بادیان و آب شبت اندر هر یکی دواوقیه بجوشانند و پالایند و سه درم روغن بادام شیرین و یکدرم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن فستق با این آبها بدهند و شبانگاه یکدرم تخم ترب و یکدرم مغز تخم خربزه و یکدرم انیسون و نیم درم تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک وقیه سکنگبین عسلی بدهند و قی کردن اندرین علت سخت سود دارد و سدها بقوت قی گشاده شود و ماده بر کنده خاصه اگر سه درم تخم سرمق بکوبند و با سکنگبین و آب نیم گرم بخورد و بدان قی کند و پرسیاوشان اندر آب بپزند و پالایند و از آن آب با سکنگبین بدهند سود دارد و چهار درم پرسیاوشان کوفته و بیخته اندر طبیخ انیسون بدهند سود دارد و دو درم نمک درشت با یک دسته ترک کسنه هفت روز بخورد ناشتا جگر را و زهره را بشوید و از ماده عفن پاک کند و شش برگ چغندر خشک کرده کوفته و بیخته با ماء العسل اگر با سکنگبین سده بگشاید و سود دارد و یکدرم فوه اندر یک زرده خایه مرغ نیمبرشت سده بگشاید و یکدرم سلیخه با شراب کهن دهند و بفرمایند و بد ماده یرقان را با ادرار بیرون آرد و یکدرم بوره با دواوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی بیامیزند و خداوند علت را آبزن نشانند و اندکی صبر کنند پس از آن شربت بدو دهند تا اندر آبزن بخورد در حال زردی از وی فرود آید این شربتها که شرح اکنون یاد کرده آمد پس از آن دهند که ماده یرقان را نرم کرده باشند و رانده بشربتها که اندر اول این باب و بدانچه اندر باب دوم از جزو از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و گرمابه و آبزن بکار داشتن سود دارد و اگر اندر آبزن فقاح بول پدید آید و هم اندر آبزن بول کند سود دارد و اگر سده اندر آن منفذ باشد که میان جگر و زهره است این شربتها که یاد کرده آمده است همه سود دارد و اقراص افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با سکنگبین بزوری

سود دارد صفت اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم افسنتین اسارون تخم کرفس تخم شبت مصطکی سنبل بادام تلخ از هر یکی یکدرم غافت پنجدرم صبر پنجدرم غاریقون دو درم همه را بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند شربت یکدرم صفت اقراص ریوند و اقراص افسنتین اندر باب سیوم از جزو نخستین از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و قی کردن بتخم سرمق چنانکه اندر اول این باب یاد کرده آمده است و طبع را نرم کردن بحبی که از ایارج فیقرا و افسنتین و بسفایج و غافت و غاریقون سازند صواب بود و طعام از سرکه کبر سازند و برگ ترب و جوجه مرغ خانگی پخته و برگ کرنب بروغن زیت پخته سود دارد و آب سکنگبین بزوری آمیخته خورند و ضماد از بادیان و اکلیل الملک و بیخ خطمی و کرنب و شبت و بنفشه و افسنتین و دانچو و صبر و مر سازند کوفته و بیخته بروغن قسط اگر بروغن سنبل تر کنند و بر جگر نهند آنچه اندر باب علاج سده که در حدبه جگر افتد یاد کرده آمده است علاج اینست آن باب را با این مطالعه باید کرد و اگر سده اندر آن منفذ افتاده باشد که میان زهره و روده است علاج آن بحقنه تیز گشاینده و بداروهاء مسهل قوی باید کرد صفت داروی مسهل بگیرند هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره دو درم غافت و افسنتین از هر یکی پنجدرم مویز دانه بیرون کرده پنجدرم مصطکی و انیسون از هر یکی سه درم بیخ سوس و بیخ بادیان و بیخ کبر و بیخ خطمی از هر یکی هفت درم تربد پنجدرم افتیمون پنجدرم خیار شنبر ده درم آلو سیاه بیست عدد خرما هندو پانزده درم همه را اندر سه من آب بپزند تا یکمن باز آید و پالایند شربت هفتاد درم با نیم درم غاریقون سوده و دو دانگ نمک هندی و دانگی سقمونیا هر بیمه دو ز یکبار از این مسهل بدهند تا سده گشاده شود و از پس آن ماء الجبن بکار دارند با این سفوف هلیله سیاه دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی یا بیشتر باندازه قوت اگر باین علاجها سده تمام گشاده نشود شیر اشتر هر روز پنجاه درم دهند یا شصت درم با سه درم هلیله زرد و یکدرم افتیمون و نیم درم انیسون و چهار دانگ ایارج فیقرا و غذا دراج و جوجه مرغ خانگی بسرکه پخته با کرفس و آب برگ ترب با سکنگبین سود دارد خاصه اگر سکنگبین بزوری بود و اگر با این سدها ورم گرم باشد علاج بشربتها و داروهاء خنک و معتدل باید کرد تا گشادن سده آن منفذ را که میان جگر و زهره است شربت و داروی ادرار کننده باید چون آب کشوث و آب کسنه و آب برگ با سکنگبین که اندر وی پخته باشند و آب کسنه با خیار شنبر و آب خرفه و آب برگ ترب بجوشند و صافی کنند و یکمثقال کرسنه پوست کنده و یک مثقال تخم خربزه پاک کرده و یکمثقال تخم ترب همه را بکوبند و با این آبها بیامیزند و طعام حسو دهند از آرد کرسنه و تخم ترب با شکر و روغن بادام شیرین و تلخ و ترکیب این حسو چنان

بايد که آرد کرسنه چهار بهر باشد و تخم ترب يک بهر ترب را بکوبند و هر دو را بيزند چنانکه رسمست و شکر و روغن بادام بر افکنند
و بعوض آب سکنجبين خورد خاصه سکنجبين که تخم ترب اندروی پخته باشند و گشادن سده اين منفذ را که ميانه زهره و تخم کسنه
معده است حقنه نرم و داروی مسهل معتدل بايد چون طبيخ هليله زرد که با افسنتين و شاهتره و خرما هندی و خيارشنبر
و بيخ کرفس سازند که آب شاهتره و آب طلحشقوق از هر يکی سه اوقيه با سه درم هليله زرد و دانگی نمک هندی و طعام
زيربا نخود و مويز و انجير و مزوره نيشو کرفس اندروی پخته باب ـــــ هفتم
از جزو نخستين از گفتار سيزدهم از کتاب ششم اندر يرقان بحرانی يرقان بحرانی
را علاج نبايد کرد لکن طبيعت را ياری بايد داد تا تمامتر دفع کند و ياری طبيعت چنان باشد که بيمار را با آب نيم گرم
اندر نشانند تا مسام گشاده تر گردد و سکنجبين بزوری که تخم کسنه و بيخ کسنه پخته باشند با تخم کشوث و روغنها
گشاينده ماليدن چون روغن بابونه و روغن شبت و روغن سوسن و اگر بحران بد کرده باشد علاج آن علاج سوء المزاج
جگر باشد که از گرمی بود و علاج تب و علاج يرقان که از خوردن طعامها و شرابهاء گرم تولد کرده باشد والله اعلم
باب ـــــ هشتم از جزو نخستين از گفتار سيزدهم
از کتاب ششم اندر يرقان که از آماس جگر و از گزيدن جانوران تولد کند
بايد دانست که تولد يرقان از گزيدن جانوران بدانست که زهر او اندر تن پراکنده شود پس چاره نيست از آنکه
رگ باسليق بزنند يا رگ اکحل تا خون بد از جانب دل باز پس آرند و از تن کم کنند و مطبوخ هليله زرد دهند و
پنيرآب با هليله زرد سود دارد و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کسنه با خيارشنبر و بی خيارشنبر سود دارد وشراب نخ
و با سکنجبين و با آب غوره سود دارد و باقی علاج اندر باب علاج گزيدن جانوران ياد کرده آيد و علاج آماس
اندر جزو سيوم از گفتار يازدهم ياد کرده آمده است باب ـــــ نهم
از جزو نخستين از گفتار سيزدهم از کتاب ششم اندر يرقان سياه يرقان سياه
بيشتر از سپرز باشد و از جگر نيز باشد و بمشارکت هر دو نيز بود اما اسباب آنکه از سپرز باشد و از جگر دو نوع است يکی
سده است که اندر آن منفذ افتد که سپرز سودا را بدان راه از جگر بخويشتن کشد دوم ضعيفی قوت و عاجزی سپرز از
کشيدن سودا از جگر تا بدان سبب سودا اندر جگر بماند و با خون اندر همه تن بگسترد و رنگ روی و همه تن سياه کرد

وسبب ضعيفی قوت دو چيز باشد يا سوء المزاج باشد يا آماسی که در وی تولد کند و آماس نيز از سوء المزاج و از سده خالی
نباشد و سبب آنکه از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و سودا بدان سبب اندر وی بسوزد و با خون باندامها
رسد و يرقان سياه بديد آيد علامتها يرقان را که از سپرز بود سه علامت است يکی آنکه سخت سياه باشد دوم آنکه
بول سياه و تيره باشد و براز نيز بسياهی گرايد سيوم آنکه اندر سپرز آفتی باشد و آنرا که از جگر بود هم سه علامت است
يکی آنکه رنگ روی سخت سياه نباشد لکن از سياهی بزردی گرايد دوم آنکه بول از سياهی بسرخی گرايد و اگر در آفتاب
دارند سرخی نمايد که بزردی زند و اندر براز نيز زردی بيشتر بود سيوم آنکه اندر جگر آفتی بود و سپرز بسلامت بود و اگر يرقان
بمشارکت هر دو بود علامتهاء آنها هر دو بديد آيد علاج خداوند يرقان سياه را که از سپرز بود نخست رگ باسليق يا اسيلم
بايد زد از دست چپ پس داروی مسهل دادن صفت داروی مسهل بگيرند هليله زرد پانزده درم هليله کابلی هفت درم
پست علك خرما هندی درم بيخ کرفس و بيخ باديان از هر يکی هفت درم شکوفه کبر با کبر و اسقولوقندريون از هر يکی شش درم خربق سياه دو درم بسبايج
چهار درم مويز منقی يعنی دانه بيرون کرده پنج درم آلو سياه ده درم افتيمون پنج درم همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالايند
شربت هفتاد درم با درمی ايارج فيقرا و نيم درم غاريقون و درمی تربد اين مسهل چند کرت ببايد داد پس پنيرآب که
بسکنجبين گرفته باشند بکار دارند و هر چند روزی اگر حاجت آيد باسفوف هليله خورد صفت آن هليله زرد سه درم
هليله کابلی دو درم افتيمون يک درم ايارج فيقرا نيم درم نمک هندی دانگی اين جمله يک شربت بود و باندازه حاجت و قوت
بيمار ميکاهند و ميفزايند صفت سکنجبين که اندرين علت سود دارد بگيرند بيخ کرفس و بيخ باديان و بيخ اذخر از هر يکی
ده درم انيسون و افتيمون و جعده و دانه کبر و اسقولوقندريون و کزمازو و تخم کرفس و تخم باديان از هر يکی پنج درم همه
را اندر سرکه بپزند و بپالايند و از آن سرکه سکنجبين سازند هر بامداد از اين سکنجبين يک اوقيه با يک اوقيه آب باديان
و اگر يک اوقيه آب برگ گز و اگر يک اوقيه آب برگ رز و اگر يک اوقيه آب برگ کبر و اگر يک اوقيه آب برگ ترب بدهند
و شير اشتر با هليله سياه و افتيمون و غاريقون و نمک هندی باندازه قوت بيمار سود دارد و اگر مزاج گرم بيشتر
يا تب همی آيد آب عنب الثعلب دهند و اگر آب کسنه با سکنجبين و طعام مصوص فرمايند برگه و کرفس و کسنه و
ديون قديد از گوشت بزغاله و کبر بسرکه پرورده و ضمادی بر نهند از فقاح اذخر و حاشا و افسنتين و قردمانا و قيسطوم
و بيخ کبر از هر يکی ده درم گل سرخ ده درم مقل پنج درم اشق هفت درم داروها را بکوبند و بپزند و اشق و مقل

بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند و هر وقت که ضماد برگيرند آن موضع را بسرکه بشويند و اندر آن سرکه بايد که شبت و سداب
و بابونه جوشيده باشد و اگر يرقان هم از سپرز بود و هم از جگر نخست رگ باسليق زنند و مسهل بدين صفت سازند
هليله زرد ده درم هليله سياه هفت درم افسنتين رومی پنج درم مويز منقی پانزده درم بيخ کرفس و بيخ باديان
و بيخ کسنه از هر يکی پنج درم آلو سياه بيست عدد خرما هندی پانزده درم افتيمون سه درم همه را بپزند چنانکه رسمست
و بپالايند و هفت درم فلوس خيارشنبر تا ده درم در وی حل کنند و بدهند با يک درم سقمونيا و نيم درم غاريقون و
دانگی سقمونيا مشوی و از پس اين مسهل پنيرآب دهند و آب برگ ترب و آب برگ گز از هر يکی يک اوقيه و نيم
آب عنب الثعلب سه اوقيه و آب کسنه دو اوقيه آب برگ کبر يک اوقيه اين همه را بجوشند و بپالايند و ده درم
فلوس خيارشنبر در وی حل کنند و بدهند صفت سکنجبين که اندرين جايگاه سود دارد تخم کسنه تخم کرفس تخم شوره
انيسون بيخ باديان بيخ کسنه بيخ کرفس از هر يکی ده استار اندر سرکه بجوشند و از آن سرکه سکنجبين سازند صفت
ضمادی که بر نهند کزمازو و اطراف رز خشک کرده از هر يکی ده درم گل سرخ پنج درم صندل سفيد پنج درم خطمی ده
درم بنفشه ده درم آرد جو پنج درم زعفران پنج درم سنبل و جعده و حماما و کافيطوس از هر يکی هفت درم مصطکی
سه درم قنطوريون شش درم مقل ده درم آنچه کوفتنی است بکوبند و مقل را بسرکه و ميبختج حل کنند و لختی موم با
روغن بگدازند و با مقل و داروها در هاون بسايند نيک و برگ چغندر يا برگ کرنب بر مالند و بر نهند و نگاه بايد کرد
تا گرمی بيشترست يا سودا اگر سودا بيشترست علاجهاء سپرز بيشتر کنند و اگر گرمی بيشتر بود علاجهاء جگر گرم بيشتر
کنند جزو دوم از گفتار سيزدهم از کتاب ششم اندر استسقا و انواع و اسباب و
علامات و علاج آن و اين جزو شش بابست باب ـــــ نخستين
از جزو دوم از گفتار سيزدهم از کتاب ششم اندر شناختن استسقا و انواع
و احوال و اسباب آن چنانکه بسبب ضعيفی معده علتی بديد آيد که آنرا جوع البقری خوانند همچنان بسبب ضعيفی جگر
استسقا بديد آيد اما تولد جوع بقری از ضعيفی معده چنان باشد که نخست شهوت الکلبه بوده باشد و اين علتی است
که آرزوی طعام بی اندازه باشد و بدين سبب طعامهاء بسيار خورده شود و رطوبتهاء بد اندر قعر معده گرد آيد و هم
معده گران گردد و مزاج او تباه کرده و قوت جاذبه او از کار باز ايستد و آرزوی طعام باطل شود و بسبب

باطل شدن آرزوی طعام رگها تهی گردد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام
را قوت ساقط شود الجوع البقری آنرا گويند و همچنين بسبب ضعيفی جگر و عاجزی قوت او از رسانيدن آب باندامها
همه تن تشنه گردد و از جگر آب خواهد و او را استسقا گويند يعنی آب خواستن و هر آبی که مردم بخورد جگر آنرا نتواند گوارد
بعضی از جگر باز گردد و بشکم اندر گرد آيد و بعضی همچنان ناگواريده باندامها شود و آماس شکم و آماس همه اندامها بديد آيد
از بهر آنکه نه باسهال و نه بادرار و نه بعرق از تن بيرون نشود و اين آماس سه گونه باشد يکی را بتازی زقی گويند و اين
چنان باشد که آب اندر شکم گرد آيد و باشد که دستها و پايها بادی بيا ماسد دوم را لحمی گويند و اين چنان باشد که آب
با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن چون تن مردگان شود آماسيده و نرم باشد و سيوم را طبلی گويند و اين چنان باشد
که باد در شکم گرد آيد و شکم بر آماسد و گاه باشد که با اين باد آب نيز باشد لکن باد غالب بود و سبب قويتر و عامتر اندر تولد
انواع استسقا ضعيفی جگرست و توان گفت که سبب و اصل اندرين علت اينست از بهر آنکه استسقا بی بيماری
جگر نباشد اگر چه بسيار بيماريهاء جگر باشد که استسقا با آن نباشد و سببهاء سابقه چهار نوع باشد يکی انواع سوء
المزاج جگر دوم سده سيوم انواع آماسهاء جگر چهارم مشارکت اندامهاء ديگر اما استسقا که از سوء المزاج جگر
خيزد اگر مزاج گرم باشد استسقا بميانجی جگر بديد آيد از بهر آنکه خشکی مدد حرارت غريزی تحليل کند و غريزيت بدان
سبب ضعيف گردد و آنرا که غريزيت ضعيف شد جگر او غذا را خون نتواند کرد و اسباب خشکی بحسب افراط حرارت
بود و گداختن اندامها بدان سبب پس انواع استفراغها قوی چون ادرار بول و عرق و اسهال و افراط طمث و خون
بواسير و زيانکارترين استفراغی استفراغ خونست و اگر مزاج سرد باشد استسقا بميانجی تريهاء فرو فنی تولد کند
و سبب و اصل اندر هر دو تحليل و ضعيفی و نقصان حرارت غريزی بود و سببی قوی که حرارت غريزی را ضعيف
کند و فرو ميراند خوردن آب سرد است بناشتا و از پس گرمابه و رياضت و از پس جماع و استسقا که از آماس جگر خيزد
سبب آن سده باشد از بهر آنکه آماس نوعی از سده است و آب بسبب سده اندر ماساريقا بماند و سبب استسقا
زقی لحمی گردد و آنچه بمشارکت اندامهاء ديگر بديد آيد اسباب آن اسباب ضعيفی جگر باشد و اسباب ضعيفی جگر اندر
المزاج باب نخستين از جزو دوم از گفتار يازدهم ياد کرده آمده است و اندامها که استسقا بمشارکت آن بيشتر افتد
معده است و ماساريقا و روده صايم و سپرز و گرده بسبب انواع آماسها که اندرين اندامها بديد آيد از آماس و سوء

دیغر آن و بیشتری از سوء المزاج سرد خیزد که اندر جگر بدید آید یا اندر اندامهای دیگر که یاد کرده آمده است و این چنان باشد که
سردی سپرز بمعده باز دهد بدان منفذ که از سپرز بمعده پیوسته است و سودا از وی بمعده اندر آید و معده را سرد
کند و از معده برود ه اثنا عشری و روده صایم فرود آید و ازین روده ها بماساریقا بگذرد و جگر را سرد کند و سردی
از جگر بشش و حجاب باز دهد و باید دانست که بزرگی سپرز که از آفرینش بزرگ آمده باشد باستسقا ادا کند از بهر آنکه
خون بسیار از جگر می ستاند و قوت او را ضعیف میکند و بعضی طبیبان گفته اند بترین انواع استسقا لحمی است از بهر
آنکه سوء المزاج عام بود اندر جگر و اندر همه رگها و اندامها و هضم ثالث یکبارگی باطل شود و طبیبان گفته اند لحمی بهتر است
از زقی و طبلی و خواجه ابو علی سینا میگوید از همه نوع زقی بهتر است و تجربه بدید آمده است که لحمی سبکتر است
از بهر آنکه واجب نیست که اندر لحمی جگر بدان ضعیفی بود که اندر زقی و طبلی و آنرا که سبب استسقا آماس جگر باشد
طبع خشک بود و با بها آماس کرد و سرفه بدید آید بی نفث و آخر ذرب بدید آید و آب از تن پاک نشود و آنرا که
سبب استسقا گرمی جگر بود با تشنگی و سوزش آب تاختن بود بسبب تیزی صفرا و رنگ روی زرد و دهان تلخ و تن
لاغر و خشک بود و شهوت طعام اندک بود و بقی صفرا بر آید و اگر سبب استسقا تحلیل اخلاط و گداز بود و ماده
نه بمجری طبیعی میل کرده باشد آماس از تهی گاه و گمرگاه آغاز کند و اندر همه انواع استسقا که سبب آن حرارت و
بیماریهای گرم بود آماس اندرین موضع آغاز کند و علامتهای صفرا ظاهر بود و بول و براز صدیدی و غسالی بود و
بترین حالها اندر استسقا آنست که خداوند علت را مزاج اصلی گرم بود از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری خلاف
مزاج اصلی تولد نکند و همچنین اگر با استسقا تبی و بیماری گرم بدید آید حال بد بود از بهر آنکه اگر تب را علاج کنند جگر
ضعیف تر شود و اگر جگر را بچیزی گرم قوت دهند حرارت تب زیادت گردد و علی بن زین الطبری میگوید اذا کان
البول احمر فالرجاء قلیل یعنی اگر اندر علت استسقا بول سرخ بود امیدواری کمتر بود و میگوید اذا نزل فحم فهو ردی یعنی
اگر آب بکشانید و خداوند علت را تب آید بد بود و بقراط میگوید الاستسقاء الذی یکون من الاوجاع الحادة ردی یعنی
هر استسقا که با بیماری گرم باشد بد بود و آنرا که ماده استسقا غالب شود و تنگی نفس و ربو و سرفه بدید آید مرگ نزدیک
آمده بود و بقراط میگوید اذا حدث بصاحب الاستسقاء سعال فلیس تخلص و کذلک متی عرض اسهال قوی و هم بقراط میگوید
ان اصاب المستسقی السعال بلا سبب مثل النزلة و الزکام فذلک شر میگوید هر گاه که خداوند استسقا را سرفه بدید آید بی

بعضی م

سببی چون نزله و زکام بد باشد و بقراط ماده استسقاء لحمی را بلغم سفید خواند و میگوید اذا حدث لمن به البلغم الابیض اختلاف
قوی من ذاته انحل عنه مرضه میگوید هر گاه که خداوند بلغم سپید را یعنی خداوند استسقاء که سبب آن بلغم سپید بود لحمی را
اسهال قوی بدید آید با سلامت تر و امیدوار تر از آن باشد که از آماس و صلابت جگر بدید آید و بسیار باشد که نزدیک
جگر گوشت بن دندان و اندرون دهان بسبب بخارها بد ریش گردد و گاه باشد که بر اندامهای دیگر یا بر همه تن بسبب تباهی
خون ریشها بر آید و هر گاه که خداوند مالیخولیا را استسقا بدید آید مالیخولیا زایل شود از بهر آنکه مزاج او تر شود و هر گاه
که از خداوند استسقا چیزی چون گوشت پاره فرود آید هلاک شود و گفته اند گاه باشد که خداوند قروح امعا را روده
سوراخ شود و ثفل اندر فضاء شکم ریزد و شکم آماس گیرد همچون شکم خداوند استسقا و خواجه ابو علی سینا میگوید نزدیک
من این معنی از امکان دور است از بهر آنکه هر گاه روده سوراخ شد زود تر از آنکه ثفل اندر فضاء شکم ریخته شود بمیرد
خاصه اگر قرحه اندر روده ها برسوی باشد والله اعلم باب ——— دوم

از جزو دوم از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر سوء القنیه و علامتها و علاج آن

هر گاه که مزاج از حال طبیعی بگردد و ضعف بر وی مستولی شود حالی نزدیک بحال مستسقیان بدید آید طبیبان آنرا
سوء القنیه گویند و سوء المزاج نیز گویند و آن مقدمه استسقا بود علامتها نخست رنگ روی و رنگ همه تن بگردد
بزردی و سفیدی گراید و تهیج اندر چشم و روی بدید آید و باشد که اطراف و همه تن همچون خمیر آماسیده شود و طعام
هضم نشود و آرزوی طعام زیادت گردد و بول و عرق اندک آید و بادها اندر شکم بسیار افتد و باشد که اندر خایه نیز
باد افتد و سستی و کسلانی اندر مردم بدید آید و بسیار باشد که گوشت بن دندانها خارش گیرد بسبب بخارهای بد که
از تن بر آید و اگر بثره و ریش بر آید یا جراحتی رسد دشوار درست شود و باید دانست که بسیار باشد که خداوند ذات الریه
را ترشحهای آب ناک اندر شش گرد آید و همچون حال خداوند سوء القنیه شود علاج تامل باید کرد و اگر اندرین ماده صفراوی
بود ایارج فیقرا باید داد چند کرت و فضیلت ایارج اندرین علت آنست که ایارج فضول را از تن پاک کند و بار طوبتها
اصلی بکوشد و اگر خلط غلیظ و لزج باشد استفراغ بطبیخ بصر و شحم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا باید کرد و او زان
داروها باندازه قوت بیمار و باندازه خلط باید کرد و گاه باشد که حاجت آید که داروها را بحب قوت دهند و بهر
هفته که باشد استفراغها بغاریقون و زود زود باید کرد تا ماده جمع نشود و قی کردن بغاریقون سود دارد خاصه بر وقت

حال م

کرده اند که ماده گرد آمده و داروی مسهل را بعد خام و مصطکی و سنبل و مانند آن خوش باید کرد تا قوت معده را
نگاه دارد و از پس آنکه چند استفراغ کرده باشد و ماده تمام کرده داروها که سده بگشاید و ادرار بول کند سود
دارد و اندر رگ زدن احتیاط و توقف باید کرد مگر آنجا که معلوم گردد که سبب سوء المزاج باز ایستادن
خون حیض است یا خون بواسیر و هر وقت که رگ خواهند زد نخست خون را بمسهلی سبک چون ایارج فیقرا و طبیخ
افسنتین صافی تر باید کرد پس اندکی خون بیرون کردن و هر بامداد شراب افسنتین سخت نافع بود و معجونها
که از پس استفراغ سود دارد تریاق است و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء اللک و کلکلانج و روزی دو
اگر سوء المزاج محکم بود و مزمن بود که استسقا گردد و شیر اشتر عرابی با بول او سود دارد خاصه کسانی را که تن
قوی باشند و داروی تنقیه بول اشتر عرابی اگر بول نر با مقدار دو دانگ سکبینج یا بنیدرم سود دارد و اگر ماده
صفراوی و رقیق بود هلیله زرد با وی بیامیزند و طعام او زیرباو شوربا گوشت کبک و دراج و تذرو و مصوص
موافق بود و همه را بدارچینی و مصطکی و زعفران و قرنفل خوش باید کرد و بعضی طعامها بخردل و سیر و گندنا
باید کرد و از میوه ها انار شیرین و آبی شیرین موافق تر بود و بیه و خندیقون و شراب ریحانی دقیق و میوسی
سود دارد و معده و جگر را گرم داشتن و تکمید کردن بداروهای لطیف کننده چون سلیخه و سنبل و دارچینی و بوره
و زراوند کردن سود دارد و معده و جگر و شکم را ببوره و گوگرد و روغنهای گرم مالیدن و سرگین گاو و سرگین بز طلی کردن
سود دارد باب ——— سیوم از جزو دوم از گفتار سیزدهم

از کتاب ششم اندر استسقاء زقی که با گرمی بود و علامتها و علاج آن سبب و
اصل اندرین نوع آنست که آب اندر تن مردم بسیار گردد و بمجری بول بیرون نتواند آمد و باز گردد و اندر فضاء شکم
گرد آید یعنی اندر تهی شکم آنجا که موضع روده ها بیرون ثرب و اندرون غشاها که بطانه پهلوها است از بهر آنکه ثرب
ناخورده نگردد و تحلیل نشود و گرد آمدن آب اندر فضاء شکم بر چند وجه بود یکی بترشح یعنی تراویدن دوم آنکه اندر مجریها
محقن گردد و بخار شود و طبیعت آنرا دفع کند نه بمجری طبیعی و این عجب نیست از بهر آنکه معلوم شده است که بدفع
طبیعت ریم از استخوان بگردد چه عجب اگر آب را و بخار را نه بمجری طبیعی دفع کند و ترشح بیرون دهد با اندر
فضاء شکم گرد آید سیوم آنکه بعضی مجریها که غذا از آن راه بجگر آید شکافته شود و آب بجگر نارسیده از آن شکاف

ناف
بیرون آید و اندر فضاء شکم گرد آید چهارم آنکه هر گاه که آب از مجریهای بول باز گردد بدهنهای رگها آید که از پهلوها
پوسته است و بول کودک اندر شکم مادر از بهر آنکه معلوم شده است که بول کودک اندر شکم مادر از ناف بیرون آید
و چون ناف بسته شود بطریق مثانه باز گردد پس هر گاه که آب بمجری بول کمتر بیرون آید و قوت دافعه اندامها از بهر
جای آنرا دفع میکند بضرورت روی بدان رگها نهد که یاد کرده آمد از بهر آنکه مجری نخستین آن بوده است و از بهر
آنکه منفذ ناف بسته بود دهنهای آن رگها اندر فضاء شکم گشاده شود و آب اندر وی گرد آید و اسباب سابقه از سه بیرون
یکی آن باشد که قوت دافعه جگر یا قوت جاذبه گرده ضعیف باشد یا هر دو ضعیف باشند بسبب سده یا آماس یا
نوعی از انواع سوء المزاج یا غیر آن تا بدان سبب آب از جگر دفع نیوفتد و گرده آنرا جذب نکند و تن آنرا قبول نکند
از بهر آنکه قوتهاء اندامها آنرا دفع میکند بضرورت میل بفضاء شکم کند و استسقاء زقی بدید آید دوم آن باشد که
مرد بسیار خورده شود و ناگواریده بماند و جگر از هضم و دفع آن عاجز آید و سبب بسیار خوردن آب غلبه تشنگی
باشد و سبب غلبه تشنگی یا سوء المزاج جگر باشد یا سده که بدان سبب آن مقدار آب که جگر را بدان حاجت بود
بدو نرسد و تشنگی بدان سبب دایم گردد و بسیار باشد که سبب تشنگی نایافتن آب خوش و سرد باشد و آب گرم و آبی که
در وی کیفیتی بد باشد تشنگی را زایل نکند سیوم آنکه هضم غذا اندر معده هموار نباشد و دیگر اندامها بعضی را قبول
کنند و بعضی را نه و بدان سبب مجریهای غذا تر بود و سده تولد کند و سبب استسقا گردد و اگر ماده آبناک بیشتر بود استسقا
زقی بود و اگر ماده غلیظ و بادناک بیشتر بود استسقاء طبلی بود و اگر ماده بلغمی بیشتر بود استسقاء لحمی بود
بقراط میگوید من کان به بلغم کثیر بین الحجاب والمعده یوجعه فانه اذا جری فی الوروق الی المثانة انحلت علته عنه
میگوید هر گاه که اندر حجاب بلغم بسیار بود و معده درد کند هر گاه که آید تا بو رگها بگذرد و بمثانه اندر آید علت او
زایل شود جالینوس میگوید فرود آمدن بلغم غلیظ بر بار اولی تر از آنست که بمثانه و اگر آب بودی ممکن شدی که
بتراویدی و بمثانه فرود آمدی و بلغم ممکن نیست که بتراوید خواجه ابو علی سینا میگوید غریب نباشد اگر بلغم بتحلیل اندر دود
و رقیق شود و بتراوید و ممکن است که طبیعت آنرا طریقی جوید و بضرورت بدان طریق دفع کند و بمثانه فرستد چنانکه
ریم را از سینه اندر رگ اجوف بمثانه فرستد و این دفع از طبیعت عجب تر از آن نیست که ریم را با استخوان سینه می
بگدازند علامتها همه خداوندان استسقا را رنگ روی بگردد و تباه شود و آنرا که سبب استسقا بیماری سپرز باشد

بدان رگها بیرون آید

وجگر م

زنگ روی بسبزی و سیاهی زند و همه را نفس تنگ و آرزوی طعام اندک بود و تشنگی غالب بود مگر آنرا که بناوقت
آب سرد بسیار خورده باشد و جگر بدان سبب سرد شده و علامتهاء خاصه استسقاء زقی آنست که شکم گران و
اطراف پشت چشم و روی آماسیده باشد بسبب ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم زنند آواز خیکی دهد
که پر آب باشد و اگر از پهلو بدیگر پهلو گردد آواز آب آید و پوست شکم روشن و فروخته و کشیده باشد و بعضی را
مذاکیر آماس کند و پوست خایه آماس کند پر آب شود و آنرا که علت محکم شود سرفه پدید آید از بهر آنکه بسیاری آب
با حجاب مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنگ شود و سرفه پدید آید و استسقا که از آماس جگر تولد کند با سرفه بود بی
نفث و اگر نفثی بود اندک بود و سبب سرفه آن بود که آماس جگر حجاب را بازسوزد و مزاحمت کند و با وی طبع نیز
خشک باشد و سبب آن گرمی آماس جگر بود و نبض صغیر و متواتر بود و میل بصلابت و کشیدگی دارد بسبب امتلاء
جگر و فضاء شکم از آب و کشیدگی غشاهاء اندامها اندرونی و با خرگه رگها تر و آغشته شود نبض میل بنرمی دارد
و بول اندک بود و اندر پشتر و قتها سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز است یکی آنکه آن لون که اندر بول سیاه پراکنده
خواست بود اندر بول اندک گرد آید دوم آنکه بسبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت ممیزه که خون را و صفرا را که طبیبان
آنرا حمرا گویند از آب جدا نتوان کرد بدین سبب است که هر گاه اندر استسقا بول سرخ بیند حکم نباید کرد که
گرمی غالبست و هر گاه که بیماری را سنگ از مثانه بیرون آید و ناگاه علت استسقا پدید آید بی آنکه اندر جگر و غران
بیماری بود از بیماریها که استسقا از آن تولد کند باید دانست که مجرای که آب بدان مجری از گرده بمثانه آید مسکافته
شده است **علاج** اگر با علت استسقا جگر گرم باشد یا سبب علت آماسی گرم باشد اندر جگر مزاج جگر با اعتدال
باز باید آورد و جالینوس میگوید من دیدم گروهی را که ایشانرا استسقا از حرارت جگر روی نموده بود بداروهاء
سرد خلاص یافتند و میگوید که معلومست که اعتدال سبب تن درستی است و بیرون شدن از اعتدال نا تندرستی
پس هر گاه که مزاج باعتدال باز آرند واجبست که قوت اندامها و تن درستی باز آید بدین سبب علاج استسقا
که از گرمی خیزد و گرب باید از علاج استسقا و علاج جگر گرم و این چنان باشد که نگاه کنند اگر استسقا از آماس
جگر گرم تولد کرده بیشتر نخست علاج بدان داروها کنند که اندر باب آماس جگر گرم یاد کرده آمده است و اگر
از آماس جگر سرد تولد کرده نخست علاج بداروهاء آن کنند تا آماس بنشیند پس تدبیر استفراغ آب

کنند و اگر از سوء المزاج گرم بی ماده تولد کرده باشد نخست مزاج بداروها را بگردانند آنرا که استسقا از آماس
جگر گرم تولد کرده باشد شربت کاهی آب کسنه دهند با سکنجبین آمیخته و کاهی آب بادیان تر دهند با آب
کسنه و آب عنب الثعلب آمیخته اگر با آب کشنیز تر آمیخته و خیار شنبر اندر وی حل کرده و کاهی آب عنب الثعلب
با آب کاکنج آمیخته و کاهی مقدار سه استیر بول بز با همچندان آب عنب الثعلب آمیخته و هر سه روز یا هر پنج روز قی
کردن پیش از طعام یا پس از طعام سود دارد و اسهال پیوسته اندرین علت زیان دارد بدین سبب هر روز قی دارو
باید داد که آب را با سهال بیرون آرد برفق و مزاج را گرم نکند و رگ زدن هم خداوندان استسقا را زیان دارد
مگر که سبب استسقا باز ایستادن خون بواسیر یا خون حیض باشد اگر قوت و سال عمر و فصل سال و مزاج مساعد باشد
مقداری خون بدلگم کردن روا بود و طیوس میگوید همچنانکه هیزم تر بسیار آتش را فرو میراند بسیاری خون سرد
حرارت غریزی را فرو گیرد و مصلحت آن باشد که از اخلاط کم کنند تا حرارت برافروزد و از بهر آنکه خون بود ماده بد
اندر اندامها پراگنده باشد همه انواع استفراغ چون رگ زدن و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن
و غرغره کردن سود دارد اما داروی مسهل که آب را برفق بیرون آرد و مزاج را گرم نکند آب ماقلی است مقدار پنجاه
درم یا شصت درم با آب خرما هندی آمیخته اگر با شیرخشت اگر با ترنگبین اگر با شکر و ریوند چینی و لک مغسول و اندکی
زعفران ترکیب کرده و آب طلحشقوق و آب شاهتره از هر یکی سی درم یا چهل درم آب اشان برامیخته جالینوس میگوید
سه درم اشان پارسی هم اسهال کند هم ادرار و بعضی طبیبان مطبوخ هلیله زرد و خرما هندی فرموده اند و روا داشته
لکن اولی تر آن باشد که استفراغ صفرا کمتر کنند از بهر آنکه صفرا اندر تن با ماده استسقا باز کوشد صواب آن باشد
که صفرا را تسکین میکنند و آب را با سهال کم میکنند مگر که صفرا سخت بسیار بود استفراغ کنند بهلیله زرد از بهر آنکه هلیله را
سودمندترین مسهلی است خداوند استسقاء گرم همچنانکه سکبینج سودمندترین مسهلی است خداوند استسقاء سرد
و آن روز که مسهلی خورده باشند و استفراغ افتاده بیشتر یک شبانروز پس از مسهل هیچ نخورند و دیگر روز شربتی دهند
که قوت را نگاه دارد و در وی قبضی بود و طعم آن خوش بود چون شراب لیمو و اقراص انبرباریس و شراب سیب و
شراب آبی و مانند آن تا جگر را قوت دهد خاصه از پس مسهلی که در وی مازریون و فرفیون و اشق و مانند آن باشد
و اندر میان هر دو مسهلی هر روز شربتی میباید داد که سده بگشاید و جگر را باعتدال باز آرد ساهر میگوید مردی را

استسقا بود و تب همی آمد او را اقراص انبرباریس دادم با آب ترها یعنی آب کسنه و مانند آن منفعتی ندیدم شیراشتر
دادم با شکر العشر آنرا منفعتی تمام دیدم از بهر آنکه هر روز طبع اجابت میکرد و وی تن درست گشت و هم او میگوید شیراشتر
نشاید داد مگر پس از آنکه علت محکم شده بیشتر خواجه ابو علی سینا میگوید زنی را دیدم که در علت استسقا بود و ضعیف
گشته و علت مستولی شده برادر او آرزوی خویش انار خوردن گرفت و چندان انار خورد که یاد کردن آن مردم را
عجب آید و علت او زایل گشت و تن درست شد ساهر میگوید بسیار دیدم که با آب برگ ترب و سکنجبین ازین
علت خلاص یافتند جالینوس میگوید خواجه را که دوست من بود استسقاء زقی گرم افتاده بود و قوت او سخت
ضعیف بود و من او را علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان کرده و گوشت کبک و طیهوج و قریص
مصوص و علمی و نان خشکار میخورد تا قوت او بدین نگاه داشته شود و هیچ دستوری نداد تا چیزی تر و آشامیدنی خورد
مگر آن روز که دارو خواستی دادن و پیش از دارو و پس از دارو زیربا فرمودمی بدین سبب تشنگی غالب نمی شد و
سرکه مصوص و قریص و سرکه علمی و زیربا که سخت ترش نبودی و استفراغ بدین دارو کردم هلیله هفت درم شاهتره چهار درم
افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کسنه یکدسته و تخم کسنه و سنبل از هر یکی دو درم همه را اندر یکمن و نیم آب بجوشانند
بپخت تا به نیمی باز آمد و پالودم و سه درم شکر در وی گداختم و بدادم و هر روز حبی دادمی ازین نوع شیر شبرم را با
شکر معقود کردمی و حب کردمی و شکر با شیر انجیر معقود کردمی شکر هم چند وزن شیر و حبها هر یک چند نخودی کردمی پیش از
طعام بدادمی و از پس آن رب غوره و آب ریواج دادمی و آب سرد بر جگر او نهادمی و گاهی ضمادی از صندل بر
جگر او نهادمی و ضمادی دیگر تحلیل کننده بر ناف و حوالی او نهادمی و گاهی مازریون اندر آب کل فشارده و غرغاره کردمی
و از آن آب شراب کل ساختمی و استفراغ بدان کردمی و گاهی شیر شبرم اندر شراب کل حل کردمی و گاهی برگ مازریون
کوفته و بیخته بعسل انجیر سرشتمی و حب کردمی و از میوه انجیر خشک و مغز بادام و شکر دستوری دادم و بر تشنگی صبر فرمودمی
و ضماد بیشتر از کل ارمنی و آرد جو و آرد کاورس و سرگین گاو و سرگین بز و خاکستر بلوط و خاکستر چوب رز ساختمی
و هر که بسرشتمی این جمله قول جالینوس است و باید دانست که برگ مازریون و تخم او قوی ترین دارویست اسهال
آب را و او را اندر طعام و شراب پنهان توان کرد و طعم او پوشیده کردن خاصه از جهت کسانی که از دارو نفرت نمایند
شربت یکدرم با ماء العسل اگر با سکنجبین و روغن و سوخته نیز قویست و او را طعمی نیست اندر هر چه خواهند پنهان توان

کرد خاصه بر مغز نان بتوان سرشتن و حب کردن شربت یکدرم کمتر یا بیشتر و بیخ سوسن آسمانگون را طعمی قوی نیست لیکن
معده را بدست و نیم وزن او قرنفل اگر پوست که بر بیرون فستق پوشیده بیشتر بادی پا میزند تا مضرت آن از معده باز
دارد و روسوخته نیز معده را بدست و بولیم برین طریق اصلاح کنند پس با مغز نان بسرشند و بدهند و مازریون
را هر که اصلاح کنند و اگر او را هر که فرغار کنند و از آن سرکه سکنجبین پزند روا باشد و اگر بیخ سوسن آسمانگون از یکدرم
تا سه درم خشک کرده و کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنجبین بدهند استفراغی کند نیک و اگر این بیخ را تری بکوبند و بیفشارند
و عصاره آن یک اوقیه سکنجبین بدهند استفراغی کرده اوقیه با همچندان جلاب و سکنجبین نیم نیم بدهند منفعتی عجب
کند و اگر یک اوقیه عصاره این بیخ بادو اوقیه بول گوسفند بدهند سود دارد و این بیخ را اندر کتابها طب ایرسا گویند و
عصاره او طبیبان اندر کتابها یاد کرده اند و جورجیس میگوید من شرب عصارة ایرسا فهو علی خطر عظیم هر که عصاره ایرسا خورد
بر خطری بزرگست **صفت کاکلانج مرد** که اندرین علت سود دارد نسخه ثابت برگ مازریون مدبر هلیله زرد مقشر غاریقون از
هر یکی پنجدرم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن آسمانگون و گل سرخ و تخم کسنی و تخم خیار پاک کرده و رب سوس از
هر یکی دو درم همه را بکوبند و ببیزند پس بگیرند ترنجبین پاک کرده و فلوس خیار شنبر پاک کرده و فانید از هر یکی پانزده
درم هر سه را با آب بگدازند و بپزند تا سطبر شود و داروها بدان بسرشند شربت از دو درم تا چهار درم مازریون مدبر
آن بود که یکهفته بسرکه تر کنند پس خشک کنند **صفت دیگر** نسخه محمد زکریا مازریون مدبر و تربد و غاریقون و هلیله زرد از هر یکی پنجدرم
عصاره افسنتین دو درم گل سرخ و تخم کسنه از هر یکی دو درم ترنگبین پاک کرده ترنگبین را بگدازند و بپزند تا بقوام
آید و داروها بدان بسرشند شربت از دو درم تا سه درم **صفت دیگر** بگیرند سقمونیا دو درم تربد و هلیله زرد از
هر یکی سه درم افسنتین دو درم گل سرخ و تخم کسنه و تخم خیار پاک کرده از هر یکی یکدرم رب سوس دو درم همه با ترنگبین
و خیار شنبر بسرشند چنانکه یاد کرده آمد شربت از سه درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد **صفت معجون مسهل** بگیرند
آبی و پاره کنند و سه روز اندر سرکه فرغار کنند پس هم چند وزن آبی مازریون تازه بادی پا میزنند و بر یک اوقیه سرکه
ده ستیر شکر بر نهند و بپزند تا بقوام آید و آبی و مازریون سوده را بدان بسرشند **صفت معجون دیگر** تخم کسنه و تخم
کشوث از هر یکی ده درم عصاره طلحشقوق خشک کرده بیست درم عصاره انبرباریس پانزده درم لک مغسول و ریوند
چینی از هر یکی پنجدرم عصاره افسنتین هفت درم عصاره قثاء الحمار تخم حنظل از هر یکی پنجدرم غاریقون هفت

همه را بکوبند و بجلاب بسرشند و با آب کشنیز دهند شربت از پنج درم تا هفت درم صفت حبی [...] نسخهٔ محمد زکریا
بگیرند ریوند چینی عصاره غافت و تخم کشنیز از هر یکی سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر سه درم شربت دو درم
و نیم هر هفته یک شربت بدهند صفت حبی قوی آب را باسهال بیارد مازریون مدبر یک درم ردی سوخته یک درم و نیم
فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه بار چندوزن داروها شکر بگدازند و داروها بدان بسرشند و حب کنند این جمله
یک شربت قوی باشد و اگر این حب را بقرنفل و زعفران که بدارچینی خوش بوی کنند صواب باشد صفت حبی قوی تر
بگیرند حب مازریون مقشر نیم درم مغز بادام شیرین یک درم و نیم کثیرا دانگی و نیم شکر چند آنکه داروها بدان بسرشند
این شربتی باشد تمام و گاه باشد که ازین حب سوزشی در معده بدید آید روغن بادام تجرع کردن آن سوزش
زایل کند و اگر تشنگی تیز خیزد آبی فربه آنرا زایل کند و چون طبع اجابت کند تشنگی باطل کند شود و اگر از
پس این حب باغیر آن حرارتی ظاهر شود چند روز آب کشنیز و آب نار دانگ باید داد با طباشیر صفت حبی دیگر و آب زرشک
نسخهٔ محمد زکریا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یکی دو درم گل سرخ سه درم مشک دو دانگ مازریون مدبر سه درم
و دو دانگ مصطکی دو دانگ کثیرا نیم درم بعصارهٔ آبی بسرشند و حب کنند شربت دو درم یا دو درم و نیم با جلاب
اگر با سکنجبین اگر با آب کشنیز و عنب الثعلب صفت سکنجبین که ادرار کند بگیرند تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده
و تخم کشنیز از هر یکی ده اوقیه تخم کرفس نیم اوقیه تخم خربزه و تخم خیار بکوبند و آب بکشند و تخم کرفس و تخم کشنیز
اندر سرکه تر کنند یک شبانروز دیگر روز بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و آب تخمها با این سرکه بیامیزند و
شکر برافکنند و بقوام آرند و اندر میانه پختن مقدار سه اوقیه آب خیار ترش برافکنند تا در وی پخته شود صفت سفوفی
که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند مغز تخم خیار بیست درم مغز تخم خربزه پنج درم تخم کرفس و تخم کدو و رب سوس
از هر یکی دو درم همه را بکوبند شربت پنج درم با این سکنجبین که یاد کرده آمده است صفت سفوفی دیگر گل سرخ
شش درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یکی دو درم عصارهٔ غافت و افسنتین از هر یکی پنج درم
لک مغسول دو دانگ مازریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یک درم بیخ سوس سه درم تخم بادیان
یک درم و نیم شربت از سه درم تا پنج درم اگر حرارت قوی باشد با سکنجبین بدهند و اگر آهسته تر باشد با آب
برگ ترب اگر با آب فاتلی دهند و اگر با بول گوسفند اعرابی میگوید من غافت و افسنتین و سنبل صواب

بلغم از بهر آنکه همه آب را دنبکی کنند و تشنگی آرند صفت سکنجبین که شکم براند و آب را کم کند بگیرند برگ مازریون
تر یک اوقیه سرکه نیک ده استیر آب نیمی برگ مازریون را اندرین آب و سرکه تر کنند و یک هفته پس بپزند تا آب
برود و سرکه بماند و بپالایند و یکمن شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند شربت یک اوقیه اگر جگر سخت گرم باشد بدل
آب گلاب کنند و اگر مقداری آب آبی ترش برافکنند دل را قوت دهد و تاسه مازریون باطل کند لکن اسهال
کمتر کند طبیب بحکم مشاهده شربت میفزاید و میکاهد و اگر آبی را بشکنند و اندر سرکه با مازریون تر کنند پس
بپالایند و بپزند صواب بود صفت سفوفی که شکم براند تخم خیار و تخم خرفه و سقمونیا از هر یکی یک درم عصارهٔ
غافت ریوند چینی از هر یکی پنج درم لک مغسول و تخم کشوث از هر یکی دو درم شربت یک مثقال با شراب اگر ما[ء] شراب
صفت قرصی که شکم براند برگ مازریون شصت درم آرد جو گل سرخ رب سوس از هر یکی بیست درم اقراص
کنند هر یکی یک مثقال شربت یک قرص با دو مثقال شکر و اگر ضعفی بود شربت یک درم دهند و اگر سخت ضعیف باشد
این قرص دیگر بدهند صفت آن بگیرند تخم کشنیز ده درم برگ مازریون یک درم و چهار دانگ غاریقون یک درم
و چهار دانگ عصارهٔ غافت یک درم و چهار دانگ گل سرخ دو درم و نیم این جمله ده شربت باشد و شربت با سکنجبین
دهند و آموزد که این شربتها مسهل چیزی بدهند اقراص انبرباریس دهند تا قوت را نگاه دارد صفت اقراص
انبرباریس بگیرند انبرباریس پاک کرده و رب سوس و گل سرخ و تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده از هر یکی سه درم
مصطکی سنبل عصارهٔ غافت از هر یکی دو درم ریوند چینی فوه زعفران از هر یکی دو درم تخم کشوث تخم کشنیز
از هر یکی سه درم طباشیر یک درم و نیم ترنگبین پاک کرده شش درم ترنگبین بگدازند و داروها بدان بسرشند
و قرص کنند شربت یک مثقال با سکنجبین و آب انار با طباشیر و عصارهٔ انبرباریس قوت ایشان نگاه دارد و عصارهٔ
اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند و اقراص انبرباریس با سکنجبین سوجلی دهند نسخهٔ دیگر بگیرند
انبرباریس لک مغسول ریوند چینی گل سرخ عصارهٔ طلحشقوق تخم کشنیز تخم کشوث از هر یکی راست راست خواهد
ابوعلی سینا میگوید اقراص انبرباریس از پس استفراغ اگرچه جگر را قوت دهد بسیار نشاید داد تا طبع خشک
نکند و کاکلانه بزرگ سود مند بود صفت آن اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و شیر اشتر عربی که علف
او بعاقلی و کشوث و کشنیز تر و کرفس باشد آب را از تن بیارد و آنچه قومی گفته اند که شیر اندرین علت

زیان کار است از بهر آنکه طبع شیر ضد طبع این علت است قولی باطل است از بهر آنکه شیر از دو وجه اندرین علت سود دارد
یکی آنکه اندر شیر قوتی زداینده و شوینده است بدین قوت آب را از تن بیارد و دیگر آنکه بخاصیت سود مند است
همچون بعضی داروها که این علت را بخاصیت سود کند و بطبع ضد طبع این علت باشند چون سقمونیا که بخاصیت
اندر بیماریها صوابی سود دارد و چون کشنیز که بخاصیت همه جگرها را اگرچه بعضی سرد بود سود دارد و منفعت
شیر اشتر عرابی اندرین علت بدان جایگاه است که اگر بیمار بدان صبر کند و بجای طعام و شراب آن خورد شفا
یابد لکن مردم سخت محرور را سود ندارد و بهترین روزگاری شیر دادن را روزگار بهار است و بهترین وقتی
وقت صبح است آن ساعت بدوشند و از کفک بپالایند و بدهند و بفرمایند تا اندکی ریاضت کند بآهستگی و
بعضی اهل تجربه گفته اند اشتری که گیاه تر خورد شیر او نباید داد تا آب و تری زیادت نکند و اگر ضرورت بود
با بول اشتر باید داد از بهر آنکه بول گرم و خشک است و اگر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض با وی بیامیزند
صفت دارویی که اندر شیر کنند تا اطلاق بسیار نکند بگیرند خبث الحدید مدبر کوفته و بیخته بیست درم قرظ و طراثیث
نیم کوفته از هر یکی پنج درم تخم کرفس [...] درم همه اندر شربت شیر کنند دو ساعت بگذارند پس بپالایند و شیر بخورند
خواجه ابوعلی سینا میگوید بهترین ترتیبی اندر شیر دادن آنست که من آزموده‌ام و منفعت آن دیده‌ام و آنچنانست
که پیش از آنکه شیر دهند طعام سخت اندک فرمایند خورد و اگر ممکن شود که دو شبانروز اگر یک شبانروز هیچ نخورد
صواب بود و کمترین پانزده ساعت و روز نخست دو اوقیه دهند اگر سه اوقیه دهند و سه روز گوشت باز دارند تا آنچه از
برای چون آید بمقدار نزدیک آن هست که خورده است اگر نه و گاه باشد که پس از سه روز طبع اطلاق کند و گاه
باشد که اطلاقی اندک کند و بر دو حال دلالت کند یکی آنکه بعضی از شیر غذا گردد و نشان آن بود که بیمار را قوتی
و راحتی میفزاید دوم آنکه بعضی اندر معده پنیر می شود و علامت وی آنست که شهوت طعام زایل شود و بر
معده گرانی کند و نفس تنگ شود و تاسه کند و مصلحت آن باشد که یا از شیر باز دارند یا هر سه روزی چیزی بادی بیامیزند
که بقایاء شیر را از معده فرود آرد و اطلاق کند و اولی تر آن باشد که زود حقنه کنند و دست از شیر بدارند و تدبیر
ضمادها کنند و اگر از عرق سپید شیافی سازند و بردارند آب بسیار فرود آرد و اطلاق کند و اولی تر آن
اگر خواهند که استفراغ بماء الجبن کنند یک رطل بغدادی ماء الجبن و یک درم نمک اندرانی و پنج درم تربد سفید سوده

پشتره

اندر وی بجوشانند و بپالایند شربت از چهل درم آغاز کنند اگر احتمال کند ده درم میفزایند آب را باسهال بیارد و
تن را گرم نکند و اگر ماء الجبن از شیر اشتر کنند بهتر بود و اگر حرارت قوی بود از شیر بز کنند یا از شیر خر و اگر بیمار هیچ
که بشربت و دارو خوردن فرمان نبرد یا کودک باشد یا روزگار دارو دادن نباشد و قوت قوی بود تدبیر آب گشادن
باید کرد و آب گشادن را بتازی بزل گویند و چون بزل کرده شود آب اندک اندک بیرون باید کرد تا قوت ساقط
نشود و اگر بیمار ضعیف بود بزل نشاید کرد و مصنف کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکایت میکند که وی گفته است
که من ندیدم هیچ بیمار را که اندرین علت بزل کردند وی از علت خلاص یافت جز یک مرد را هم او میگوید که اندر بزل
خطری بزرگ است و بزل علاج استسقاء زقی است خاصه و بزل سوراخ کردن پوست شکم و بیرون کردن آب را گویند
و تا بیمار قوی نباشد و قوت او بر جای نباشد بزل نشاید کرد جالینوس میگوید من ندیدم که هیچکس بعلاج بزل ازین
علت خلاص یافت مگر یک تن را و آن شخصی بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود و بتن و کالبد بزرگ بود
پس تا توانند بزل نباید کرد مگر چنین شخصی را که یاد کرده آمد و آنرا که لاغر گشته باشد و ضعیف شده بزل نشاید کرد بهیچ وجه
صفت بزل خداوند این علت را بر پای بدارند یا بنشانند راست و بفرمایند تا پهلوهاء او را بالا بسوی زیر زود
احتیاط کنند تا صفاق نطرقد و از فرو سوی ناف به انگشت بزل کنند و اگر ابتداء استسقا از روده‌ها و از جگر بوده
باشد بزل از سوی چپ کنند و اگر از سپرز بوده باشد بزل از سوی راست کنند و نخست عضله‌های شکم را که بتازی
مراق گویند سوراخ کنند و آنرا از صفاق لحم کنند یعنی از وی جدا کنند و فروتر از سوراخ مراق باید که صفاق را
سوراخ کنند سوراخی تنگ تا چون نایژه بیرون گیرند راه آب بسته شود پس نایژه سیمین اندر سازند و آب
اندک اندک بیرون میکنند چون لختی بیرون کرده باشند بیمار را پشت باز خوابانند و اندر وقت بیرون کردن آب
دست بر نبض او نهاده دارند تا اگر ضعف اندر آرد در حال نایژه بیرون گیرند و هر گاه که بیشتری بیرون کرده باشند
باقی بدارو دفع شود پس داغ کنند صفت داغ کردن باید دانست که داغ پس از آن باید کرد که بشیر اشتر و ماء الجبن
و غیر آن استفراغها کرده باشند و آب کم شده باشد و آماس فرو نشسته و سه روز یا بیشتر از استفراغ آسایش
یافته و چون داغ خواهند کرد شش داغ کنند سه اندر اجزاء شکم از نزدیک استخوان سینه که آنرا بتازی القص گویند
تارها و سه از پهناء شکم یکی زیر ناف و یکی از سوی ناف و یکی از دیگر سو و از پس داغ بر گرسنگی صبر کردن و اگر

برمعده و سپرز و زیر ناف داغها کند با آهنها باریک روا باشد و ضمادها و طلیها این نوع از این جنس باید ساخت
سرگین بز کهن و سرگاو خشک کرده و آرد جو و آرد کاورس همه را بسرکه بسرشند و طلی کنند محمد زکریا میگوید
سرگین آهو هم سود دارد و هم خوشبوست جالینوس میگوید قومی را دیدم که طین الحر یعنی گل پاکیزه طلی
میکردند سود داشت صفت ضمادی دیگر سرگین گاو خشک بکوبند و مقدار چهار یک وزن آن آرد کرسنه بر
دو را بسرکه اگر بول کودکان اگر بول بز بسرشند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر آرد حلبه آرد جو سرگین کبوتر
از هر یکی یکجزو علک البطم سه جزو پیه کهن شش جزو علک را با پیه بگدازند و دیگر چیزها بدان بسرشند و ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد جو سعد سرگین گوسفند کهن بوره گل ارمنی از هر یکی راستا راست همه را بسرشند
و طلی کنند و طعام زیربا فرمایند و زرشک با خل و زیت بروغن بادام و کسنه از بهر آنکه خل تشنگی خداوند استسقا
را بنشاند و سده بگشاید جالینوس میگوید سرکه سودمندترین چیزیست خداوند استسقا از بهر آنکه تشنگی اندرین
علت از حرارت بود و از رطوبت و سرکه حرارت را بنشاند و رطوبت را نیست کند و قریض مصوص با آب
زرشک و آب انار دانگ سود دارد و از گوشتها گوشت مرغان کوهی چون کبک و طیهوج و تذرو و دراج
زرشک پخته و از میوهها ترانار ترش و شیرین و امرود چینی تا تشنگی بنشاند و از میوه خشک مغز بادام و شکر
و مویز سفید و انجیر خشک روا باشد و از انجیر سکنگبین فرمایند هلیون و حرشف و خربزه و خیار از بهر آنکه
ادرار کنند بد نباشد و سکنگبین بسیار زیان دارد باب چهارم
از جزو دوم از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقاء زقی که بیماری
جگر بود اصل اندر علاج این علت آنست که نخست فضول و تریها از تن کمتر کنند و مزاج جگر باعتدال باز آرند
و تدبیر باعتدال باز آوردن جگر اندر بابهاء گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و تدبیر کم کردن فضول و تریها آنست
که طعام اندک خورند و آب نخورند و نه بسیار و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغی میکنند بآهستگی بطریق
اسهال و ادرار بول و گشادن مسام و عرق آوردن و قی کردن و عطسه آوردن و آثار ریاضت چندان باید که حرارت
غریزی را برافروزد و پیش از آنکه تحلیل کند از آن باز باید ایستاد و قوت را بعطرها و بوی طعامهاء خوش نگاه
داشتن و قی هر سه روزی یا هر پنج روزی باید فرمود و عطسه آوردن آب را بجنباند و بحربهاء طبیعی افکند تا بر دل

شود و آب پودنه فشارده سود دارد و روغن بادام و روغن فستق سود دارد و داروهاء مسهل چون حب مازریون و حب
سکبینج و حب بهرام و مانند آن باید داد صفت حب سکبینج بگیرند صبر و افتیمون از هر یکی پنج درم غاریقون
سه درم سکبینج شش درم سقمونیا سه درم مصطکی انیسون از هر یکی یک درم همه را بکوبند و به پزند و حب
کنند شربت دو درم نسخه دیگر سکبینج برگ مازریون غاریقون هلیله زرد از هر یکی پنج درم اسارون ریوند
چینی عصاره غافث سنبل انیسون از هر یکی دو درم اگر حب کنند شربت دو درم و اگر با انگبین معجون کنند
شربت سه درم یا چهار درم صفت اقراص شبرم بگیرند شبرم و هلیله زرد از هر یکی راستا راست شربت از دانگی
بتدریج میفزایند تا یک درم هر هفته یکشربت اندر سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر بمیبختج بسرشند و حب کنند
روا باشد صفت حبی که آب را باسهال بیارد بگیرند توبال مس و برگ مازریون و انیسون از هر یکی راستا راست
حب کنند چنانکه در سمست شربت یکمثقال و اگر قوت ضعیف باشد یک درم صفت حبی دیگر بگیرند عصاره افسنتین
تربد شیر شبرم از هر یکی دانگی غاریقون گل سرخ از هر یکی نیم درم با آب عنب الثعلب حب کنند صفت حبی
دیگر توبال مس کافیطوس انیسون راستا راست اندکی مقل با آب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربت از یک درم تا یک مثقال صفت حب مازریون بگیرند برگ مازریون مدبر نیم درم روسوخته دو
دانگ فرفیون دانگی و نیم نمک هندی دانگی سرگین کبوتر دانگی این جمله یکشربت قوی است صفت حب
غافیقون بگیرند غاریقون ده درم عصاره غافث و ریوند چینی از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم هر
روز یک درم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز گیرند و پس از آنکه استفراغها کرده باشند تریاق بزرگ و
مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک بباید داد تا قوت جگر باز آید و مزاج بگردد و داروها که ادرار بول کند بخت
نرم باید کوفت تا زود بجگر رسد و داروهاء ادرار کننده تخم بادیان است و تخم کرفس و نانخواه و سنبل و اسارون
و انگدان و پودنه و دوقو و هلیون و حرشف و دوج و مانند این صفت دارویی که ادرار کند بگیرند مصطکی دو درم
سنبل یک درم و نیم پلپل زنجبیل سعد از هر یکی یک درم شکر دو بار چندان همه داروها شربت دو درم تا سه درم و از
پس داروهاء ادرار کننده شورباء مرغ فربه خورند و اندر آفتاب گرم و بر ریگ گرم و اندر گرمابه خشک و تنور
گرم نشستن که عرق آرد سود دارد خاصه پس از آنکه استفراغها کرده باشند و مسهلها خورده و اندر آفتاب

آنجا نشیند که کلاه باد نباشد و وقت نیمروز نشیند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد و اگر بر ریگ نشیند آنجا یکاه را بمقدار
سه بدست فرو کنند تا شعاع آفتاب بعضی در آنجا جمع شود و گرم کند پس اندر آنجا نشیند و ریگ نرم باید و نیم پخته
و سر پوشیده دارد و زمانی نیک بریک شکل بنشیند تا قوت آفتاب بعمق تن او رسد و رطوبتها را تحلیل کند و بظاهر
تن کشد و اگر کسی هیچ که برابر او بایستد و ریگ گرم بروی همی باشد سخت صواب بود و اگر بعوض ریگ نمک سوده باشد
بهتر بود و چون عرق کرده باشد خویشتن را پاک کند و سرکه و روغن بهم آمیخته بخویشتن اندر مالد و گاهی بوره
سرخ و نمک سوده اندر مالد و گاهی نمک و بوره با روغن اندر مالد و حقنه کردن و شیاف نهادن علاجی صواب است
از بهر آنکه بموضع آب نزدیکست و ضمادها هم از آن نوع که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است لکن سرکه دور دارند
و بعوض سرکه بول اشتر یا بول کودکان کنند و آرد جو نیز دور دارند صفت ضمادی که اندر همه انواع استسقا سود دارد
حاما سنبل قردمانا از هر یکی ده درم مقل اشق سورنجان مس سوخته سعد زعفران از هر یکی پنج درم صبر و کندر
و حب البلسان عود هندی لادن از هر یکی پانزده درم سلیخه قسط مر عاقرقرحا میعه زراوند کرد اکلیل الملک
ایرسا قثاء الحمار شحم حنظل از هر یکی ده درم قرنفل مصطکی از هر یکی هفت درم گل سرخ سرگین کبوتر از هر یکی بیست درم
صمغها را بآب عوان اندر شراب کهن حل کنند و داروها بکوبند و بروغن بان یا بالزوفا و موم گداخته با آن بسرشند و همه
را بهم بیامیزند و بر شکم طلی کنند و سرگین بز ببول کودک سرشته ضمادی سودمندست و نطرون و نمک هر دو بریانی
کرده و نرم سوده بر شکم پراکندن سود دارد و نخست شکم را بروغن ناردین اگر بروغن قثاء الحمار چرب کنند پس
نطرون و نمک بروی پراکنند و باید دانست که اگر سبب استسقا آماس صلب بوده باشد امید خلاص کمتر بود و اگر
بسیار بار استفراغ کنند هر بار معاودت کند و شکم پر آب شود باب پنجم
از جزو دوم از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقاء طبلی
علامتها علامت استسقاء طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم گرانی نکند چنانکه اندر زقی کند و اگر دست بر شکم زنند
آواز طبل دهد و آروغ بر آوردن آرزو کند و اگر آروغی برآید راحت یابد و نبض طویل تر از نبض دیگر خداوندان
استسقا بود و اندر بشتر و قیها سریع و متواتر بود و میل بصلابت دارد و بول سرخ باشد علاج اگر حرارت غالب
بود آب کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب خشک و طبیخ بابونه و اکلیل الملک و بر جگر ضمادها از صندل و عود

ولادن و مسک بر نهادن و اگر سردی غالب بود ماء الاصول و فنداديقون اگر بحرزنجبیل باید داد و روغن بادام تلخ سود دارد
و داروهاء مسهل و داروها که ادرار کند بسیار شاید داد و کندر و زیره و خایدن و نانخواه و معجون وج و معجون حب الغار
که اندر قرابادین یاد کرده آید سود دارد و کاورس و نمک و سبوس گندم بر شکم نهادن مجمره سود دارد و بوره و برگ سداب
خشک با انگبین بسرشند و پنبه پاره بدان آلوده کنند و بر دارند و بروغن سداب حقنه کنند و کلنگبین و مصطکی میدهند صفت
معجونی که بادها را بشکند بگیرند برگ سداب و پودنه خشک و سعتر و کرویا از هر یکی ده درم نانخواه پلپل شونیز وج از
هر یکی پنج درم جندبیدستر سکبینج جاوشیر از هر یکی دو درم و نیم همه را با انگبین بسرشند شربت دو درم اندر یک اوقیه شراب
کهن گرم کرده و حندیقون و میبه سود دارد و بانجر که استفراغها کرده باشد و باد بالخی شکسته شیر اشتر با دو درم سکبینج
دارد و بانجر اگر آنجا که اشتر دارند مقام سازند و شیر اشتر با بول اشتر آمیخته دهند سخت سود دارد باب
از جزو دوم از گفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر استسقاء لحمی سبب سابق استسقاء لحمی را
نقصان هضم ثانی و ثالث است یا بطلان آن که هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث اندر همه رگهاء تن و بدان سبب
خام اندر تن گرد آید و باندامها مانده نشود و گاه باشد که هضم اول نیز ناقص بود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث
سوء المزاج سرد باشد که بر جگر و بر همه رگهاء تن مستولی گردد و اسباب سوء المزاج جگر اندر گفتار یازدهم یاد
کرده آمده است و سبب سوء المزاج همه تن یکی سوء المزاج جگر باشد دوم سرماء سخت که اندر سفر و غیر سفر بمردم رسد
و گاه باشد که حرارتی بمردم رسد و اخلاط گداخته شود و اندر منفذها و رگها سده ها باشد و خلط گداخته گذر نیابد تا بمجری
بول و براز بیرون شود بدین سبب آن ماده اندر تن متحیر و پراکنده بماند و باندامها مانده نشود و استسقاء لحمی تولد
کند و این علت بمشارکت جگر و سپرز و آلتهاء دم زدن و بمشارکت رحم و گرده و مثانه و بسبب باز ایستادن خون
بواسیر حیض بسیار افتد علامتها باید دانست که اندرین علت روی و دست و همه تن آماس گیرد از بهر آنکه سوء المزاج
سرد مستولی باشد چنانکه یاد کرده آمد و بدان سبب هیچ اندامی فضله را تحلیل و دفع نتواند کرد و نخست پای آماس گیرد
از بهر آنکه سوء المزاج پس شکم و خایه پس روی و دست و دیگر جایها و هر کجا که انگشت بر نهند فرو نشیند و یک زمان همچنان
بماند پس بجای باز آید و اندر طبلی و زقی روی و دست آماس نگیرد از بهر آنکه دل که معدن حرارت غریزی است بدو
نزدیکست و اندر زقی پای آماس گیرد از بهر آنکه رطوبت گراینده است فرو سو گراید و اندر بشتر و قیها شکم خداوند

لحی نرم و شکسته باشد و نبض عریض و موجی بود و کفته اند هرگاه که اندر روی و دست چپ ترمل بدید آید و پینی خاریدن

روند درم اگر سوم ببرد و آنچه ازین علت بمشارکت اندامهاء دیگر افتد نخست اندر آن اندام آفتی و المی بوده باشد علاج

اگر بسبب علت باز ایستادن خون بواسیر و خون حیض باشد نخست رگ زدن صواب باشد خاصه اگر بول سرخ باشد و

اگر بسبب جراحتی باشد رگ نشاید زد با آنکه رگ زدن اندرین نوع اولی تر از آنکه اندر ذرب و ورم داشتن شکم و استفراغ

کردن بقی و داروی مسهل و کشادن مسام اندرین نوع واجب تر لکن اگر با وی تب بود نه رگ شاید زد و نه مسهل

شاید داد تا تب زایل شود و قی کردن و دماغ را بغرغره پاک کردن سخت صواب باشد و حب ریوند و اقراص کمونی

که اندر استسقاء زقی وصف کرده آمده است اندرین نوع سخت نافع است و ایارج فیقرا سودمند است و داروها که

ادرار بول کند همه سودمند است و اندر علاج زقی یاد کرده آمده است صفة حب سکبینج خداوند این علت را و درد پشت

را سود دارد و حیض بسته بکشاید مصطکی و مر و تخم هزار اسفند و هلیله زرد از هر یکی دو درم ترید و سکبینج از هر

یکی هفت درم شربت از دو درم تا سه درم صفة حب بهق امی بگیرند صبر دوازده درم افتیمون شش درم سقمونیا

چهار درم سنبل سلیخه ترید مصطکی از هر یکی دو درم زعفران یک درم و نیم غاریقون سه درم حاما نیم درم حب

کنند چنانکه رسمست شربت از دو درم تا سه درم صفة حب شبرم نسخه ثابت پوست بیخ شبرم یک جزو مغز بادام

پلید کرده سه جزو بایند سه جزو بکوبند و بسرشند شربت از یک درم تا دو درم صفة اقراص لک نسخه محمد زکریا این

علت را سود دارد و مدت بکشاید و ادرار بول کند بگیرند لک و ریوند از هر یکی سه درم اسارون و زراوند و حنظل تا

و سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و قسط تلخ و فوه و افسنتین رومی

و عصاره غافت از هر یکی دو درم بلبل زنجبیل از هر یکی یک درم شربت یک مثقال و دواء الکرکم تالیف محمد زکریا

و ککلانه تالیف او و ککلانه دیگر تالیف عیسی صهاربخت و ایارجهاء بزرگ همه اندرین علت سود دارد و هم اندر

قراباذین یاد کرده آید و اندر آفتاب نشستن و بر ریگ نشستن چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است سخت

سود دارد و ریاضت و حرکت چندانکه حرارت را برافزاید و رفتن بر زمین و خاک نرم و اندر آب دریا و آب

معدنها نشستن چون آب گوگرد و آب شب و آب زاک سود دارد و چنان باید که همه روز اندر آب دریا نشسته

باشد و اگر آب دریا حاضر نباشد نمک در آب کنند و در آفتاب نهند مدتی دراز تا آفتاب آنرا بپزد اندرو پس در آن

وغلظه

اسهال

آب نشیند صفة ضمادی دیگر که بادها را بشکند و احشا را گرم کند نسخه بوخاء سراپون بگیرند فطرون و راتینج و به

کاو و اشق و کندر همه را بشراب ببرشند و بر جگر نهند و هم او میگوید اگر فطرون را بشکافند و بر شکم نهند سخت

بگیرد و تر بهار ا بچیند و بر شکم بگذارند تا خود بیوفتد اندرین نوع و اندر زقی نیز سود دارد صفة ضمادی دیگر

نسخه بوخاء ماسویه بگیرند اشق پانزده درم سنک بیعه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر پسته ده درم زعفران ده درم

عاقرقرحا ده درم مقل پسته ده درم قردمانا ده درم حاما سه درم راتینج پانزده درم شب یمانی و بوره و کندر دیگر

و پرند و مر از هر یکی سه درم صمغها او زعفران را در شراب کهن حل کنند و موم روغنی سازند از موم زرد و روغن

ناردین و همه را بهم ببرشند و بر برگ کرنب طلی کنند و بر جگر نهند و اندر جگر آماسی بوده باشد به بط و به کومالـ

با این اخلاط یار کنند و سرگین بز با بول کودکان اگر با بول اشتر ضمادی نیکست و طعام نان خشکار د باید تخم

بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون اندر خمیر سرشته و اندر طبیخها دارچینی و زیره و کرویا و کندر

نخود می بریزند و گوشت آن گوشت کبک و تذرو و دراج باید و طبیهوج و پسته و روغن پسته سود دارد والله اعلم

گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر انواع اسهال و زحیر و علامات

و علاج آن اسهال دو نوع است و اندر زیر هر نوعی انواع بسیارست یکنوع آنست که سبب آن ماده بود که از یک اندام

یا از همه تن بمعده و روده همی آید و از آنجا اسهال تولد کند نوع دوم آنست که سبب آن یا اندر روده ها با آنچه

سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده همی آید پنج نوعست یکی دماغی است دوم مراری سوم

کبدی چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از همه تن بمعده و روده همی آید و آنچه سبب آن اندر معده بود شش نوعست

یکی آنکه اندر معده بادها تولد کند دوم قوت آنکه قوت هاضمه ضعیف باشد سوم آنکه قوت ماسکه ضعیف

باشد چهارم سوء المزاج سرد و تر پنجم آنکه قوت داروی مسهل اندر سطح معده بماند ششم آنکه بر سطح معده بثرها

برآید و اسهال معوی یعنی اسهالی که سبب آن اندر روده ها بود و بعضی با پیچ بود و بعضی بی پیچ و چگونگی هر یک از انواع

و اسباب و علامات و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید انشاء الله تعالی و این گفتار سه جزوست

جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر انواع اسهال

که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده آید و اسهال تولد کند و این جزو پنج باب

اکره

باب نخستین از جزو نخستین از گفتار

چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال دماغی اسهال دماغی نزله باشد

که از دماغ فرو می آید و این چنان بود که ماده نزله بمنفذ کام فرود آید اگر بیشتر اندر افتد ذات الریه و سرفه تولد

کند و سبب سل گردد و اگر بمری فرو افتد بمعده اندر آید و از معده بروده فرود آید سبب اسهال گردد و اگر ماده نزله

رطوبتی نرم بود اسهال بلغمی آرد و اگر گرم و تیز باشد بعد بار ابخراشد و پیچ و اسهال خون آرد علامتها علامت خاص

این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد از خواب برخیزد چند مجلس بنشاند زود

پس ساکن شود و خداوند این علت خداوند نزله بوده باشد علاج خداوند این علت را هر بامداد که از خواب

شب برخیزد قی باید فرمود تا خلط که از سر بمعده فرود آمده بیرون براند و اندر خواب بقفا باز نخوابد و بالین

پست دارد و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروها و قابض که اسهال باز دارد نشاید

داد لکن ماده که اندر قعر معده باشد بقی استفراغ باید کرد و آنچه اندر قعر معده باشد یا بروده فرود آمده باشد بحقنه

لغزاننده دفع باید کرد و تدبیر باز داشتن نزله بچیزها و بوییدنی بود و بغرغره و سر شانه کردن و پیش سر خاریدن و

بخرقه درشت مالیدن و عطسه آوردن و ضمادها که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف مالیدن این همه پس از آنکه

تن پاک کرده باشند و استفراغی که واجب کند کرده آمد استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند آن

باید کرد و از پس استفراغ غرغره باید فرمود صفة غرغره بگیرند عدس و گل سرخ و بیخ سوسن از هر یکی راستا راست

بپزند و بپالایند و با سرکه ساده بیامیزند و اندکی زعفران در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر سکنگبین با

طبیخ افسنتین بیامیزند و بدان غرغره کنند صواب بود و سرکه و گلاب و آب لسان الحمل غرغره کردن سود دارد و

اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بیامیزند و بدان غرغره کردن خاصیتی دارد

اندر باز داشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشخاش مقدار دو کفچه بوقت خواب دادن نزله باز دارد و اگر اندر

شراب خشخاش پیش از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و عصاره لحیة التیس و برگ سماق و گلنار و کثیرا و زعفران

اندر یک رطل بغدادی از هر یکی چهار دانگ کوفته و بیخته برافکنند و بیامیزند صواب بود صفة شراب خشخاش اندر

گفتار چهارم اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است صفة اقراص خشخاش که نزله باز دارد بگیرند گل

اسهال مراری

سرخ صمغ عربی از هر یکی چهار دانگ تخم خشخاش سفید و تخم خشخاش سیاه از هر یکی سه درم رب سوس نشاسته کثیرا

از هر یکی دو درم زعفران نیم درم شربت دو درم صفة ضمادی که خداوند دماغ گرم را سود دارد بگیرند صندل سرخ

نوفل اقاقیا شیاف ماميثا طین قیمولیا طین ارمنی عدس مقشر زعفران حضض از هر یکی راستا راست همه را با آب

لسان الحمل و آب برگ خرفه ببرشند و بوی سرکه دماغ را قوت دهد و خوردن سرکه ضعیف کند و آب سرد بر تشنگی صادق

باندازه معتدل دماغ را قوت دهد و بسیار خوردن ضعیف کند و خداوند دماغ سرد را علاج سباتی و لیثرغس

و صداع سرد باید کرد چنانکه هر یک در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و موی سر زود زود باز کردن و قیمولیا بسرکه

و زهره گاو حل کرده بر سر طلی کردن و بعد از آن بآب چغندر فشاردن و اندکی نمک شستن سود دارد و قسط و کندر

لادن سوختن سود دارد و شونیز بریان کرده بوییدن سود دارد و ساقها و پای از بالا فرو مالیدن و بروغن و نمک مالیدن

و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک گرم کرده شستن سود دارد باب دوم

از جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال مراری

اسهال مراری آنرا گویند که صفرا از زهره بروده فرود آید و از آن آید که از جهت دفع ثقل بکار آید و اسهال صفرای

کند علامتها این نوع اسهال از پس تبهاء غب و تبهاء محرقه افتد یا از پس آنکه شراب کهن خورده باشند و

دهان تلخ باشد و تشنگی غلبه کند و اسهال زرد بود و مقعد را بسوزد و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد علاج

طریق علاج این نوع آنست که نگاه کنند اگر ماده صفرای بود بسیار نخست بطبیخ هلیله زرد و مانند آن استفراغی

کنند پس تدبیر باز داشتن اسهال کنند بکشکاب و سفوف حب الرمان و اقراص طباشیر و دوغ سنگ تاب اگر آهن تاب

و کشکاب از پست جو فرمایند نخست و اگر سفوف حب الرمان با کشکاب دهند صواب باشد و اگر چهار یک و نیم

جو تخم خشخاش سفید بگیرند و هر دو را بآب تر کنند و بکوبند و بمالند و آب آن بکشند و بپزند سخت نافع بود و اگر دوغ

جو و گاورس و سویق حب الرمان بیامیزند و بپزند اسهال صفرای باز دارد و کعک بغدادی سوده چون سرمه با دوغ آهن

تاب کرده سود دارد و سی درم ازین کعک سوده یا کثیرا یا بیشتر اندر شبانروزی بتفاریق بزند و سکباج گوشت

گاو و اطایب آن کنند اسهال کهن صفرای باز دارد صفة حب الرمان بگیرند انار دانگ بریان کرده صد درم کشنیز

خشک بسرکه تر کرده یک شبانروز و بریان کرده پنجاه درم سماق و گلنار از هر یکی پانزده درم کرناز و خرنوب نبطی از هر

سفوف

یکی ده درم همه را بکوبند و بامیزند شربت از دو درم تا سه درم صفت اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ صمغ عربی بریان کرده
گل ارمنی جفت بلوط طباشیر از هر یکی پنجدرم بزر الحاض هفت درم حب الآس چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم
شربت یکمثقال نسخهٔ دیگر گل سرخ هشت درم بزر الحاض بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و نشاسته بریان کرده
و طباشیر از هر یکی چهار درم تخم خیار مقشر بریان کرده سه درم شربت یکمثقال و ضمادها که اندر باب سوء المزاج جگر گرم
یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام از ناردانگ و سماق و زرشک و غوره فرمایند و آب با شراب آبی اگر
با شراب ریواج دهند صفت ضمادی نافع صندل سرخ و صندل سفید و فوفل و گل سرخ و مازو و گل ارمنی
و اقاقیا و سک و رامک همه را بکوبند و بگلاب و آب مورد تر یا با آب آبی تر کنند و بر معده نهند والله اعلم

باب سیوم از جزو نخستین از گفتار ۲ چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال کبدی

اسهال کبدی یعنی اسهالی که از ضعیفی جگر افتد سه نوع است یکی آنکه قوت جاذبه جگر بسبب نوعی از انواع سوء المزاج یا بسبب سده یا
بسبب آماس ضعیف شود و کیلوس را جذب نکند تا کیلوس از شاخها ماساریقا بروده فرود آید و اسهال کیلوسی
تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه و دافعه جگر بسببی ازین سببها که یاد کرده آمد ضعیف شود و کیلوس را هضم نتواند
کرد و اندر رگها که آلت دفع اوست دفع تواند تا بدین سبب هرگاه که جگر ممتلی گردد و کیلوس از وی بجانب طبیعی دفع
نشود کیلوس بشاخها ماساریقا باز گردد و بروده فرود آید نیم گواریده و اسهال غسالی تولد کند و اگر با ضعیفی هاضمه ماسکه
نیز ضعیف بود اسهال قویتر بود و ضعیفی قوت هاضمه اندر بیشتر وقتها سوء المزاج سرد و تر باشد یا گرم و تر و سوء المزاج
سرد و تر زود باستسقا ادا کند سیوم آنکه ترشح آماس جگر پخته شود و بشکافد یا سده جگر بگشاید یا رگی گسسته یا بشکافته
شود بسبب صدمه یا سقطه یا غیر آن و آن ماده بروده فرود آید و اسهال خونی و ریم تولد کند و با آخر سیاه و غلیظ بود
همچون دردی شراب و هرگاه که بسبب سوء المزاج گرم خون بسوزد و اخلاط بگدازد اسهال صدیدی شود و گاه باشد
که جگر نیز بسوزد و از پس اخلاط پارها گوشت سیاه فرود آید و بسبب صدید ترشح آماس و دبیله بود و باشد که اسهال
صدید با کفک بود و سبب اخلاط بود و فرق میان اسهال سیاه که از سوختن اخلاط و از گشادن سده بود و میان
اسهال سودایی که از سپرز بود آنست که اخلاط سوخته سخت سیاه نباشد و قوام آن غلیظتر از قوام سودا بود و غلط

کفک گداختن و جوشیدن

سودا سیاه تر و رقیق تر بود و گنده نباشد و آنچه از سده آید گنده باشد از بهر آنکه عفونت پذیرفته باشد علامتها اگر سبب
اسهال کیلوسی بود یعنی سفید و آب ناک از بهر آنکه طعام اندر معده هضم یافته باشد و آبناک از بهر آن بود که جگر آب را
جذب نتواند کرد و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه بود کیلوس که بجگر اندر آید زود باز گردد و بروده فرود آید و اسهال
پیش از آن وقت افتد که باید و بیرون آمدن ثقل بآهستگی و درنگ باشد از بهر آنکه نه بقوت دفع دافعه بیرون میشود لکن بسبب
ضعیفی ماسکه بیرون می شود و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشد اسهال اندک اندک بود و زود زود افتد و بر باید خاست
و اگر قوت هاضمه جگر ضعیف باشد اسهال غسالی بود یعنی همچون آبی که گوشت تازه اندر وی شسته باشد و اگر قوت
هاضمه معده نیز ضعیف باشد کیلوس که بیرون آید ناگواریده بود و اگر سبب ضعیفی این قوتها سده باشد یا آماس
باشد یا نوعی از انواع سوء المزاج علامتهای آن بدید باشد چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و باید دانست
که هرگاه که اسهال همچون آب بوده باشد پس همچون مرهمی شود بد باشد و همچنین اگر اسهال همچون آب بوده باشد غساله شود
بد باشد و بقراط میگوید ناگاه از پس بیماری بدید آید نشان نزدیکی مرگ بود ناگاه یعنی اسهال نه بحرانی بود و هم بقراط
میگوید هر گاه اسهال همچون آب بود پس چون مرهم شود بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کرده باشد از بهر
آنکه آن اسهال استفراغ آب نباشد و باز نه ایستد و بسیار باشد که سحج و قروح الامعا باستسقا ادا کند و هرگاه که اسهال
سیاه از سوختن اخلاط بوده بود سبز شود باید دانست که طبیعت قوت باقیست و بصلاح نزدیک است سخت تیزی
کراید پس زرد شود پس بایستد و سلامت بود طریق علاج اسهال کبدی آنست که تامل کنند تا سبب اسهال و سبب
ضعیفی جگر چیست امتلاء است یا آماس است یا سده است یا نوعی از انواع سوء المزاج است و بتدبیر دفع آن سبب
مشغول شود تا علت زایل شود باذن الله تعالی و علامتهای امتلاء و آماس و سده و علامتهای انواع سوء المزاج
و علاجهای آن همه اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و باید دانست که اگر سبب اسهال آماس بود یا سده
قابض دادن خطایی بود بزرگ از بهر آنکه داروی قابض منفذها را فراهم گیرد و سده قویتر شود و آماس صلب گردد
و اگر ضمادی خشک یا قابض بر نهند هم سبب علت را زیادت کند و هم حرارت غریزی را فرو میراند و هلاک کند صواب
آن باشد که باری دهند تا آنچه از سده می بالاید تمام دفع شود و داروهای گشاینده بکار میدارند تا سده تمام گشاده
شود و اگر آماسی است تحلیل پذیرد و بسیار باشد که از جهت گشادن سده بمسهلی قوی حاجت آید تا ماده سده را دفع کند

و گاه باشد که حاجت بحقنه تیز بود تا ماده سده را فرود آرد و اگر خداوند سده را قی افتد بی تکلف سود دارد و طعام
بتفاریق باید خورد اندک اندک و عرق آوردن و از پس آن معجونی گشاینده خوردن چون فودنجی پیش از طعام
سود دارد یکمثقال بدهند و چون طعام هضم شود نیمدرم بدهند و شراب صرف کهن و روق مقداری اندک پس از طعام
اندر معده نیم گواریده شود و مالیدن اندامها بخرقهای درشت سود دارد و بسبب لاغری بیمار از استفراغ خلط
غلیظ که سده از آن تولد کند نباید ترسید از بهر آنکه چون سده گشاده شود و تن از ماده سده پاک شود
غذا بر کارها بگذرد و قوت و گوشت باز آید و خداوند اسهال غسالی را اندر اول علت نان نشاید خورد از بهر آنکه
جگر نان را قبول نکند و هضم نتواند کرد و صواب آن باشد که برکشکاب کرا از پیت جو پزند اقتصار کنند هر روز
دو شربت یا سه شربت میدهند و بیالایند و اگر هضم تواند کرد کاورس پوست کنده با پیت جو می پزند و می پالایند
و اگر نا پالوده هضم کند نا پالوده دهند و رسم پختن این کشکاب آنست که یک پیمانه آب کنند و نیم پیمانه پزند تا آب
به سه پیمانه باز آید و بزر الحاض بریان کرده و کوفته بر جگر بر پراکنند و کباب کنند سود دارد و بعضی طبیبان گفته اند
اسهال غسالی صعب بود و بمنفعتی تنها زایل شود بی هیچ علاج دیگر خواجه ابو علی سینا میگوید من این معنی آزموده ام
و منفعت آن دیدم آنچه گفته اند از صواب دور نیست صفت سفوفی که اندر اسهال کبدی سود دارد بگیرند گل سرخ
شش درم انبرباریس و لک مغسول از هر یکی سه درم فوه طباشیر صندل سفید نشاسته صمغ عربی از هر یکی دو درم
ریوند چینی یکدرم و نیم بزر الحاض سه درم زعفران یکدرم شربت دو درم با دوغ آهن تاب و اگر علت دراز گردد
و سحج کند هیچ داروی قابض نشاید داد لکن چیزهای نرم مغری باید داد صفت سفوفی نوع دیگر بگیرند تخم خطمی و تخم
خبازی هر دو پوست باز کرده از هر یکی پنجدرم نشاسته و صمغ عربی از هر یکی ده درم همه را بریان کنند و بکوبند و نیم درم
و ده درم گل ارمنی کوفته با وی بیامیزند شربت سه درم با شراب مورد و اگر با سحج طبع خشک بود بگیرند تخم خبازی
و تخم خطمی پاک کرده و کوفته اسبغول و تخم مرو و تخم شاهسپرم از هر یکی راستاراست خام بریان ناکرده و ناکوفته
همه را بیامیزند و بروغن گل چرب کنند و با آب نیم گرم بدهند شربت سه درم و اگر خیار شنبر اندر آب حل کنند
و این تخمها با وی بدهند صواب بود و گاه باشد که اندر اسهال کبدی خراطه اندک بیرون آید طبیب گمان برد
که از روده است و از علاج جگر باز ایستد و بیماری زایل نشود پس نیک اندر علامتها تامل باید کرد و از

و اعات جگر باز نباید ایستاد و اسهال را که سبب آن ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد علاج بچیزهای گرم و گشاینده
باید کرد چون فلافلی و فودنجی و اندکی شراب صرف کهن صفت داروی که قوت جاذبه را قوت دهد بگیرند
بلیلجه و سنبل و زعفران از هر یکی سه درم قصب الذریره و عود بلسان و حب بلسان و سعد و تخم کرفس و اذخر
از هر یکی پنجدرم کوز بوا پنج عدد قاقله و قرنفل و انیسون و بسباسه و کندر از هر یکی دو درم اشنه للادن از هر یکی
دو درم قردمانا سه درم سنبل چهار درم دار شیشعان سه درم نانخواه چهار درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم
همه را بکوبند و بپزند و بعسل معجون کنند شربت چهار درم و طعام چیزی لطیف دهند گوارنده باید و آنرا بتوابل گرم اندر خورش
کنند چون خردل و چغندر و انگدان اندر طبخ ناردانگ و مانند آن و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوء المزاج گرم
باشد علاج اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه بود و سبب ضعیفی این قوت اندر
بیشتر حالها سوء المزاج سرد و تر بود علاج آن ازین نوع کنند بگیرند گل سرخ و گلنار و عصارهٔ قرظ از هر یکی پنجدرم
سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران و اذخر از هر یکی چهار درم شربت دو درم با رب آبی یا رب سیب
و طعام کبک و دراج و طیهوج و تذرو و گنجشک بریان صفت ضمادی نافع بگیرند و کنندر گل تخم گل سنبل مازو
زعفران از هر یکی راستاراست همه را بکوبند و باب مورد و گلاب و آب سیب بسرشند و بر جگر نهند باب

چهارم از جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال خون که از جگر بود

علامت اسهال خونی که از جگر آید آنست که اندر شکم درد و دردی و پیچ
و آفتی نباشد و علامتهای ضعیفی و سوء المزاج جگر ظاهر بود و اسهال چند روز یک دو روز اگر یکروز باز ایستد و باز آمدن
گیرد و هرگاه که علت زیادت شود خلطی غلیظ همچون دردی شراب آید علاج گل ارمنی و گل مختوم و گل
قبرسی همی باید داد و سفوف طین سود دارد صفت آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس از
هر یکی ده درم خون سیاوشان و کندر از هر یکی دو درم و نیم شربت سه درم با شراب مورد صفت قرص طباشیر
خداوند اسهال خون را که تب آید سود دارد بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنجدرم بزر الحاض بریان کرده هفت درم
صمغ عربی بریان کرده گل ارمنی گل رومی بلوط از هر یکی پنجدرم حب الآس ده درم نشاسته بریان کرده سه درم
شربت یکمثقال با رب آبی و گاه باشد که اسهال خون کبدی همچون دردی شراب بود و گنده و کفک ناک بود

وکاه بود که خلط سودا است و بر خلاف آن باشد و این نوع اسهال و دم محرور و لاغر را افتد بسبب گرما و صعب و تشنگی که اندر سفرها و غیر آن کشیده باشد و جگر بدان سبب گرم شود و خشکی غالب گردد و خون غلیظ گردد و علاج این تدبیرهاء سرد کننده باید کرد و آب یخ ناشتا و شراب خشخاش و کشکاب سرد کرده و آنچه ماند و گاه باشد که تن بیمار گداز شد و کاهش گیرد و اسهال همچون زرداب آید و علامت وی آنست که تن لاغر می شود و میکاهد و اندر جگر آفتی نباشد و علاج او تسکین حرارت و تدبیرهای تری آرنده باید کرد و قرص کافور و قرص طباشیر و کشکاب که اندر علاج دق یاد کرده آمده است و صندل و گلاب بر دل و جگر می نهادن و این اسهال یکبار باز نباید داشت بتدریج باز باید داشت صفت قرصی که اندرین نوع اسهال سود دارد گل ارمنی طباشیر شاه بلوط بزر الحماض ابرباریس گل سرخ صمغ بریان کرده سرطان از هر یکی راستار است همه را بکوبند و برب آبی ببرشند شربت سه درم و طعام مصوص و سلام و ماهی ببر که پخته و سرد کرده و حسو که از میانه کعک سازند با صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان کرده و گاه باشد که سبب اسهال خون امتلاء همه تن باشد و علامتهاء امتلا ظاهر بود چنانکه معلومست علاج وی آنست که نخست رگ اکحل بزنند و طعام سبکتر فرمایند و شکم را بتدریج باز گیرند و آب لسان الحمل و برگ خرفه میدهند و هر که را باسهال یا بقی از جراحتی یا از بواسیر یا غیر آن استفراغ خون بسیار افتد طبع او نرم شود از بهر آنکه جگر ضعیف گردد و حرارت غریزی کم شود و طعام هضم نشود و هرگاه که خداوند اسهال خون را یا خداوند قی خون را ناگاه اطراف سرد شود و روی زرد و شکم برآید و نبض ساقط شود باید دانست که خون اندر شکم او بسته شده است بعلاج آن مشغول باید شد محمد زکریا میگوید من چیزی عجب آزموده ام همچون سحر همه انواع اسهال کهن را در ساعت باز گیرد و آن پنیر مایه خرگوش است از دانگی تا دو دانگ تا نیم درم بتدریج باید تا قولنج نکند نخست دانگی باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز دو دانگ باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز نیم درم و اگر چنان باشد که روز نخست دانگی بدهند و کفایت نشود همان روز دانگی دیگر بدهند و اگر کفایت نشود دانگی دیگر صواب باشد باذن الله و حسن توفیقه

باب پنجم از جزو نخستین از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهالی که ماده آن از همه تن بود

رکمائه

اسهال که سبب آن مادتهاء بد باشد که اندر همه تن گرد آمده باشد و اندامها آنرا قبول نکنند و قوت دافعه هر اندامی آنرا بر رگها باز دهد و از رگها بجگر باز آید و از جگر بشاخها ماساریقا برود و فرود آید و گاه باشد که اندر اندامهاء حوالی معده است اخلاط بسیار بود و آن اخلاط از آن اندامها بمعده آید و طعام را که اندر قعر معده باشد تباه کند و گاه باشد که اگرچه آن اخلاط طعام را تباه نکند اندر بعضی اخلاط قوتی باشد که معده آنرا کاره باشد یا خراج آن با مزاج معده ناسازنده بود و معده آنرا از خویشتن دفع کند و طعام دیگر که در معده باشد با آن دفع شود یا اندر بعضی اخلاط قوتی اسهال کننده یا لذاعنده بود و هرچه اندر معده باشد دفع کند و سبب اسهال سودائی گردد و هر اسهالی که ماده آن از عضوی دیگر یا از رگهاء همه تن بمعده فرود آید آنرا نوبتی بود معلوم و آنرا تباذی الاسهال الکائن بالادوار گویند و این علتی دراز آهنگ باشد و سبب درازی این علت آنست که طعام و شراب اندر معده و جگر هضم تمام نیابد و بدین استفراغهاء تن از آن مادتها پاک نشود و خداوند علت تدبیر هضم و تدبیر استفراغ آن مادتها نکند و هر گاه که اسهال باز ایستد پندارند که بحال تندرستی باز آمده است و هر بار که نوبت اسهال باز آید بیزار گردد که اسهالی نو است و از طعامی و شرابی فزونی تولد کرده است علامتها این علت آنست که پوسته ناف می پیچد و هر بار که شکم فرود آید ماده بسیار آید و هر نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و باز ایستد و حال همچون حال تندرستان شود و باشد که یکهفته یا بیشتر بر حال تندرستی بود بیشترین بیست روز پس نوبت اسهال باز آید علاج طریق علاج این علت آنست که نخست حال معده و جگر و قوتها هر دو بصلاح باز آرند و اگر سوء المزاج باشد زایل کنند و غذاهاء نیک دهند و ترتیب نیک فرمایند و استفراغی کنند و اجبی خاصه نزدیک نوبت اسهال و ایارج فیقرا و مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون و شراب افسنتین و گوارش سفرجلی و اطریفل بزرگ اندرین باب سود دارد باشد و چون تن پاک کرده باشد هر بامداد بناشتا ریاضت فرمایند و مالیدن و گرمابه چنانکه اندر کتاب سیوم که در نگاه تن درستی یاد کرده آمده است

جزو دوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال معدی یعنی اسهال که از معده باشد و این جزو چهار باب است

باب نخستین از جزو دوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال معدی

و بلغم اندر خام که سودا او را از سپرز بمعده آید و معده بگرد و هر چه که اندر معده بود دفع کند هم

که سبب آن ضعیف قوت هاضمه باشد اسباب ضعیفی قوت هاضمه چهار نوع است یکی آنکه رطوبتی لزج بر سطح معده آلوده شود و آن رطوبت میان معده و طعام حجاب شود و حرارت معده از طعام باز دارد و قوت هاضمه بدان سبب ضعیف شود و دوم آنکه معده گرم باشد و اندر وی صفرا تولد کند و اسهال صفرائی آرد سیوم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد چهارم آنکه اندر معده بادها تولد کند علامتها آنرا که سبب اسهال رطوبت لزج باشد علامتهاء رطوبت ظاهر شود و طعام بر معده گرانی کند و منش گشتن آرد و ثفل ناگواریده بیرون آید و سفید باشد و تشنگی کمتر بود و ممکن است که رطوبت لزج آب خواهد و بدان سبب تشنگی پدید آید همچنانکه کسانی را که ماهی یا برنج خورده باشند از خوردن آن تشنگی پدید آید و اسهال با فواق بود و آروغ ترشی برآید و بقراط آروغ ترشی را اندرین نوع اسهال و سوء المزاج ستوده داشته است از بهر آنکه آروغ ترش نشان آن باشد که حرارت یکبارگی از کار باز مانده نیست و طعام اندر معده هضم میکند چندانکه ترش گردد و در زنگ کردن غذا اندرین علت ستوده باشد و دیگر از بهر آنکه ترشی رطوبت لزج را تقطیع کند معده را دباغت دهد و درشت تا هاضمه و ماسکه هر دو قوی گردند و آنرا که هاضمه تنها ضعیف بود اسهال بوقت خویش بود لکن ثفل ناگواریده و متغیر ناشده بیرون آید و آنرا که معده گرم باشد و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و ثفل زرد و بر آن گواهی دهد و آنرا که صفرا و بلغم آمیخته بود ثفل آمیخته بیرون آید و آنرا که اندر معده بادها تولد کند اسهال با قراقر بود و علامتهاء باد ظاهر بود و علاج این چهار فصل است

فصل نخستین از باب نخستین از جزو دوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه رطوبت لزج باشد

آنرا که علامتهاء بلغم ظاهر شود قی باید فرمود و طعامهای شور و ترب و چغندر و خردل دادن و شبت اندر آب پختن و با سکنجبین آمیختن و نمک در افکندن و دادن تا قی کند و از پس آنکه قی کرده باشد قعر معده از آن ماده سبکتر شده قوت معده را بحب صبر و با ایارج فیقرا پاک باید کرد پس معده را قوت دادن بگوارش خوزی و معجون خبث الحدید و داود سیاو بجز نیا و مانند آن صفت گوارش خوزی نسخه محمد زکریا بگیرند دانه مویز که از سر که بیرون کرده باشند بریان کرده و کوفته و بیخته همچون سرمه سی درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی و گلنار و کزمازو از هر یکی ده درم کندر ده

طعام بدان سبب ناگوارده و تباه باشد و اسهال تولد کند

ناخواه و سعد و مصطکی و سنبل از هر یکی پنج درم همه را ببرشند بشکر گداخته و بقوام آورده با انگبین پاک کرده و کفک برداشته شربت از سه درم تا چهار درم نسخه دیگر وصف علی بن عیسی صفت بگیرند قسط و قوفه و سنبل و حب البلسان و سلیخه از هر یکی ده درم زنجبیل ده درم گوز بوا پنجاه عدد قاقله و قرنفل و انیسون و اکلیل الملک و شیطرج از هر یکی چهار درم ریوند چینی و زراوند طویل و اشنه از هر یکی دو درم بسباسه سه درم برنگ کابلی مقشر هشت درم نارمشک قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یکی پنج درم هلیله کابلی دو استیر بلیله ده عدد حب الآس چند و زن همه داروها و اندر نسخه دیگر می آید زنجبیل ده درم سعد ده استار همه را بکوبند و بشکر گداخته و بقوام آورده ببرشند صفت معجون مختصر و نافع بگیرند نانخواه و کندر و گلنار از هر یکی راستار است همه را نرم بکوبند و مویز سیاه را با دانه بکوبند و داروها بدان ببرشند شربت چند گوزی بامداد و شبانگاه صفت معجون دیگر بگیرند گلنار و کزمازو و خرنوب نبطی از هر یکی پنج درم نانخواه و کندر از هر یکی سه درم و ج و اهیل و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی یک درم همچون معجون دیگر همه را بکوبند و بمویز دانه بیرون کرده ببرشند صفت سفوف حب الرمان بگیرند انار دانگ ترش و بریان کرده و کوفته چون سرمه صد درم گرو یا بسرکه تر کرده و بریان کرده پست درم کشنیز خشک بسرکه تر کنند و بریان کرده پست درم خرنوب نبطی و سماق و گلنار از هر یکی ده درم همه را بکوبند و پامیزند شربت از دو درم صفت معجون خبث الحدید که او را انجوشی گویند و صفت او و سیاو بجز نیا اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی صفت گوارش کندر بگیرند بلیله دار بلیل قرنفل جوز بوا از هر یکی پنج درم زنجبیل خولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر سوده شصت درم همه را با انگبین مصفی ببرشند شربت سه درم صفت سفوف خشخاش بگیرند تخم خشخاش و کندر از هر یکی راستار است هر دو را بکوبند نرم شربت از دو درم تا سه درم با آب سرد بدهند اسهال کهن را و اسهال نو را سود دارد محمد زکریا میگوید فلونیاء پارسی خداوند اسهال کهن را سود دارد اگر تب نباشد بقراط میگوید همه خداوندان اسهال را سود دارد صفت مقلیاثا بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله همه بروغن زیت بریان کرده و تخم گندنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده از هر یکی هفت درم تخم کرفس بسرکه تر کرده و بریان کرده و انیسون بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یکی چهار درم مصطکی سنبل قاقله عود هندی از هر یکی دو درم سعد سه درم همه را بکوبند که حب الرشاد را و پامیزند شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه صفت سفوف عود بگیرند عود خام زیره بسرکه تر کرده و بریان کرده قاقله قرنفل عود هندی از هر یکی راستار است شربت

و دانه مویز که از سرکه بیرون کرده باشند بریان کرده هم

سه درم صفت حبی که اسهال بلغمی را باز دارد مُقل و قرفه افیون جند بیدستر از هر یکی برابر حبها کنند همچون پلپل بمقت حب با آب
سرد کودک را یک حب یا دو حب و کودک ده ساله را چهار حب اگر پنج حب و بعضی طبیبان بجای قرفه پنج کرفس
کنند صفت حبی دیگر بگیرند افیون سندروس مر کندر و زعفران از هر یکی راستاراست حبها کنند چند نخود شربت دو حب
صفت معجون سودمند بگیرند غاریقون جند بیدستر میعه تر بزرالبنج و زعفران لسان الحمل انیسون کندر نانخواه از هر یکی
راستاراست همه را با انگبین مصفی بسرشند شربت یک فندق صفت ضمادی نافع بگیرند افسنتین رومی یک اوقیه
اندر شراب قابض تر کنند یک شب دیگر روز آب مورد تر با آن شراب بیامیزند و لادن و رامک در وی حل کنند و خرقه
بدان تر کنند و بر معده نهند و آنجا که مورد تر باشد برگ مورد خشک سوده اندر شراب تر کنند و بالذ و پالاید
و طعام کبوتر بچه بریان کرده و کنجشک و مانند آن با دارچینی و پلپل و زیره فصل دوم
از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه
گرمی معده و تری الصفرا بود هر بامداد رب مورد ساده یا رب انار شیرین آمیخته باید داد اگر آب غوره با
رب آبی آمیخته اگر آب ریواج با رب سیب آمیخته و این رببها با یک مثقال طباشیر باید داد اگر با یکمثقال طباشیر
و هر شب دو درم اسبغول بریان کرده و یکدرم گل ارمنی کوفته و نیمدرم صمغ عربی بریان کرده و بروغن گل چرب
با آب سرد اگر با یکی ازین رببها و اگر تب نباشد دوغ گاو پالوده و سنگ تاب اگر آهن تاب کرده با طباشیر و تخم
گل و تخم حماض میدهند اگر هر یکی درمی و شیر بز را با آب باران اگر با آب سماق بیامیزند و بپزند تا آب برود
و شیر بماند آنرا با این رببها میدهند و طعام با پچه بسماق پخته فرمایند یا فروره انار دانگ بمغز بادام بریان کرده و
دشتی پخته و بسرکه خوش کرده و لسان الحمل همین گونه ساخته اسهال صفراوی باز دارد و باقلی مسلول با پوست
بسرکه پخته سود دارد و خایه مرغ نیمبرشت با سماق و غوره خشک پاک کرده با اندکی مازو و گلنار و حب الآس و
انار پوست آنچه حاضر بود بادتهارا که بمعده فرود آید باز دارد و خایه مرغ جوشانیده اندر اسهال کبدی و معدی
زیان دارد و اندر اسهال معوی سود دارد صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر و سماق از هر یکی پنجدرم تخم الحماض
بریان کرده ده درم بزر بقله بریان کرده و گلنار از هر یکی سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم شربت از
یکمثقال تا دو درم صفت گوارش طباشیر تشنگی و حرارت را بنشاند و معده را قوت دهد بگیرند طباشیر

تخم کرفس بخ

قرص

دکل

رش

وگل سرخ و تخم حماض و صمغ بریان کرده از هر یکی ده درم گلنار سماق عصاره لحیة التیس از هر یکی هفت درم
زعفران افیون از هر یکی دو مثقال همه را بجلاب بسرشند شربت سه درم و اگر ده درم حب الآس اندرین بکوبند
زیادت کنند و برب آبی بسرشند قوی تر بود صفت گوارش سماق بگیرند سماق پاک کرده سی درم سویق النبق
و سویق الشعیر و سویق التفاح و کعک بغدادی و خرنوب شامی از هر یکی ده درم شکر طبرزد چند وزن همه داروها
همه را برب سیب بسرشند شربتی پنجدرم صفت دارویی دیگر قابض سماق پاک کرده دو درم مازو یکدرم نار
پوست نیمدرم همه را بکوبند و برب مورد بسرشند اگر برب آبی این یک شربت بود صفت شرابی که اسهال صفرا
باز دارد پست جو دو مشت تخم خشخاش چندانکه بر کف دست گنجد پوست خشخاش هم چندان همه را بپزند و پالایند
و اگر بسویق حب الرمان اگر بسماق خوش کنند صواب بود و اگر حرارت سخت عظیم نباشد با یکدرم پنیر کهی
بریان کرده بدهند صفت دارویی دیگر پنیرمایه خرگوشی افیون دو دانگ مازو نیمدرم کندر نیم درم شربت نیم
مثقال و باید دانست که چیزها بی خبر کننده چون افیون و بزرالبنج را اندرین باب منفعت آنست که ماده را
غلیظ کنند و خواب آرد و حس سوزانیدن صفرا از روده ها باطل کند لکن از خطر خالی نیست و تا بتواند هیچ گرد
آن نباید گشت پس اگر ضرورت شود زعفران و جندبیدستر و مانند آن چیزی بادی باید آمیخت خواجه بوعلی
سینا میگوید من دیدم که افیون شیاف کردند بیمار هلاک شد فصل سوم
از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج صفرا که با بلغم آمیخته بود
بگیرند هلیله زرد یکجزو و حب الرشاد نیم جزو حب الرشاد الآس سماق ثمرة الطرفا سک از هر یک سدس یک جزو
شربت دو درم صفت دارویی دیگر تخم لسان الحمل دو درم افیون یکدرم نارپوست دم الاخوین از هر یکی
نیمدرم این شربت اندر آب باران دهند یا اندر بعضی رببها صفت نمکی که اسهال صفراوی باز دارد بگیرند نمک
اندرانی و بشکنند و بریان کنند و اندر بریان کردن چند بار سرکه بروی همی پاشند پس بکوبند و انار دانگ بریان
کرده و سماق پاک کرده از هر یکی سیک وزن نمک کشنیز خشک بریان کرده و سماق پاک کرده چهار یک وزن
نمک همه را بکوبند و بیامیزند و بکار دارند و خداوند اسهال را صواب آنست که بر یک طعام صبر کند و اندر شبانروزی
یکبار خورد و اندک خورد و از پیش طعام چیزی قابض خورد چون آبی و انار ترش و مانند آن و از آب صبر کند تا

اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد و خداوند اسهال بلغمی را یکبارگی از آب باز باید داشت و اسهال صفراوی سلیم تر از
دیگر انواع باشد و زودتر علاج پذیرد و بیشتری بحران بیماریهای حاده و تبهای غب محرقه بود فصل
چهارم از باب نخستین از جزو دوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم
اندر علاج بادها که اندر معده باشد اسباب و علامات و علاج و تولد بادها اندر
گفتار دهم اندر علاج معده یاد کرده آمده است آن باب مطالعه باید کرد باب
دوم از جزو دوم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معدی که سبب آن
ضعیفی قوت ماسکه بود اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوعست یکی رطوبتی لزج که بر سطح معده آلوده
شود و طعام را فرو لغزاند دوم آنکه بر سطح معده بثرها برآید و معده بدان سبب طعام را بر نتابد و بدان التفات
نکند و از زحمت آن بگریزد و قوت ماسکه بدان سبب از کار خویش باز ماند سیوم آنکه قوت ماسکه بسبب نوعی
از انواع سوء المزاج ساده یا با ماده ضعیف گردد چهارم آنکه قوت داروی مسهل بر سطح معده مانده بود
پنجم آنکه از پس طعام حرکتها عنیف اتفاق افتد و طعام بدان سبب از معده فرود آید ناگواریده علامتها
اما علامت رطوبت که بر سطح معده آلوده شود اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت بثرها که بر
سطح معده برآید آنست که بر سطح زفان نیز هم ازان نوع بثرها برآید و از معده بخارها برخیزد و بوی دهان نا
خوش گردد و معده از پس طعام بسوزد و درد خیزد دردی خلنده و گزنده خاصه اگر چیزی ترش یا شور خورده شود
و ثفل ناگواریده و با صدید بود و تشنگی غالب بوده باشد و باشد که اسهال با تب بود و انواع دیگر از
اسباب آن بران گواهی دهد و هر اسهالی که بی پیچ و بی خون بود و اندر جگر و حوالی آن آفتی نباشد و علامتها
آنکه ماده از دماغ یا از سپرز یا از همه تن بمعده می آید هیچ ظاهر نباشد باید دانست که اسهال معدی است و معده
لغزنده است و علاج این پنج فصلست فصل نخستین از باب دوم
از جزو دوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج
معده که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود و قوت ماسکه را ضعیف کند
علاج این قی است و استفراغ چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پس معده را بگوارش خرنوب و اقراص

کلنار

گلنار و مانند آن قوت دادن و بگوارش خوزی و معجونها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و تا
معده را بقی و استفراغ بایارج فیقرا و مانند آن پاک نکنند این گوارشها و قرصها نباید داد صفت گوارش خرنوب بگیرند
خرنوب نبطی و بلوط و شاهبلوط از هر یکی یکجزو و حب العنب یکجزو و این حب العنب دانه مویز یا دانه انگور باشد که از مویز سرکه
بیرون کرده باشند و حب الآس دو جزو سویق نبق یکجزو همه را بکوبند چون سرمه و بشراب مورد بسرشند شربت از سه درم
تا چهار درم صفت اقراص گلنار بگیرند گلنار تخم گل تخم حماض از هر یکی سه درم سماق مازو عصاره لحیة التیس اقاقیا کندر
از هر یکی درمی و نیم زعفران نیمدرم همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و قرص کنند شربت یکدرم با شراب مورد صفت
قرص دیگر قسوط طراثیث گلنار تخم گل سماق از هر یکی پنجدرم بلوط بریان کرده زیره بسرکه تر کرده از هر یکی چهار درم خرنوب
نبطی ده درم تکج حله مویز بریان کرده پنج استیر همه را بکوبند چون سرمه شربت دو درم با رب آبی و طعام کبک و دراج بریان
کرده با سماق و انار دانگ پخته فصل دوم از باب دوم از گفتار چهاردهم
از جزو دوم از کتاب ششم اندر علاج بثرها که بر سطح معده برآید و قوت ماسکه را
ضعیف کند اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق فرمایند زدن یا بر ساق حجامت کردن و اگر قوت قوی بود بطبیخ هلیله
زرد و خیار شنبر استفراغ کردن پس از فصد و حجامت تا ماده علت گسسته شود و کشکاب که از پست جو و حب الآس
و خشخاش پزند میدادن و آنچه بعلاج این علت مخصوص است آنست که هر روز یکدرم صمغ عربی و دو درم اسبغول و دو درم
روغن گل با آب سرد میدهند و اگر اسبغول و تخم لسان الحمل و تخم شاهسپرم در آب بجوشند و روغن گل بر وی چکانند
صفت ضمادی خنک بگیرند آبی بسرکه پخته و حب الآس و برگ سیب و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و رامک و قرظ
و سماق و اقاقیا انار ترش از هر یکی پنجدرم کافور نیمدرم همه را با آب مورد تر بسرشند و اگر یکدرم زعفران و دو درم عود
زیادت کنند روا باشد و طعام حسو از کشک جو بریان کرده و برنج بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و برگ حماض پخته
و روغن بادام بریان کرده چکانیده و طفیشل از عدس مقشر و آب غوره و آب سماق و انار دانگ ترش و دوغ ترش
پالوده آهن تاب کرده مقدار ده استیر با پانزده کعک سوده همچون سرمه و نان خشک و اندر تنور بریان کرده
سود دارد و برنج بریان کرده پلپه کرده بر پخته سود دارد و اگر این بثرها از پس دق و سل برآید آنرا علاج نیست
فصل سیوم از باب دوم از جزو دوم از گفتار چهاردهم

بنفج نخ

از کتاب ششم اندر علاج آنکه قوت داروی مسهل بر سطح معده بماند و قوت ماسکه را ضعیف کند و اسهال در پی نهد اسبغول بریان کرده با روغن گل
چنانکه اندر فصل گذشته یاد کرده آمده است بباید داد و سفوف الطین دادن و اگر خداوند علت مرطوب
سه درم حب الرشاد بریان کرده بروغن گل چرب کرده ناکوفته بدهند و اگر بروغن گل چرب کنند و بآب سرد
بدهند معتدل باشد و اگر بدوغ اندر بجوشند و بدهند صواب بود و اگر پیچ ادا کند علاج آن اندر علاج پیچ
یاد کرده آید و حقنه کردن بروغن گاو گداخته و دم الاخوین اندر وی حل کرده سود دارد والله اعلم

فصل چهارم از باب دوم از جزو دوم از گفتار چهاردهم

از کتاب ششم اندر علاج سوء المزاج که قوت ماسکه را ضعیف کند اسباب و
علامات و علاج همه انواع سوء المزاج اندر گفتار دوم یاد کرده آمده است هرچه مقصود باشد از بابهای آن
گفتار باید جست

فصل پنجم از باب دوم از جزو دوم از گفتار

چهاردهم از کتاب ششم اندر علاج اسهال که سبب آن هرکه تباه ضعیف
باشد آنچه اندر معده تباه شود از طعام و ناگواریده اندر امعا بماند آنرا بایارج فیقرا پاک باید کرد علاج
دیگر خواب و ساکن بودن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافری است طعام آن ساعت باید خورد که منزل
فرود آید چنانکه اندر کتاب سیوم اندر تدبیر مسافران یاد کرده آمده است باب

سیوم از جزو دوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال
معدی که از بسیار خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامهای بد و طعامهای
چرب افتد آنرا که اسهال از بسیار خوردن افتد علاج او بیمونی علاج خداوند هیضه کنند و گرسنگی فرمایند بسیار روز
و اندک فرمایند خورد و طعامهای سبک و زود گوار فرمایند و معده را قوت دهند بداروهای که موافق مزاج باشد
اگر مزاج گرم بود گلشکر با قرص طباشیر سرشته دهند و سفوف حب الرمان و آنچه بدین ماند و هرچه اندر باب نخستین
ازین جزو یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام سماق و انار دانک و مانند آن باشد و اگر مزاج سرد بود گلشکر
با مصطکی و عود خام فرمایند و گوارش زیره و گوارش عود و ترنج پرورده و مصطکی و علک شاخ خاییدن سود

دارد و طعام کبک و کبوتر بچه و گنجشک بریان و آنرا که اسهال از طعامهای بد افتد علاج وی آنست که از آن
نوع هیچ نخورد و آن عادت بگرداند و آنرا که اسهال از طعامهای چرب افتد و زود دیگر گرسنه باید بود و اندکی
گل شور بزیان و طعامهای چرب کم خوردن و آنرا که اسهال از بی ترتیب خوردن بود آن عادت باید گردانیدن
و معده را قوت دادن و ضمادهای قوت دهنده که اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن والله اعلم

باب چهارم از جزو دوم از گفتار چهاردهم

از کتاب ششم اندر اسهال معدی که سبب آن بسیار آمدن ماده سودا بود که
از سپرز بمعده آید اگر قوت قوی بود و ماده سودا بسیار در کرک اسلیم بالمیزد و بمطبوخ افیتمون استفراغ کردن و فم
معده را قوت دادن بسفوف حب الرمان صفت آن بگیرند حب الرمان ده درم بهمن سرخ بریان کرده دو درم
زرنباد بریان کرده کهربا تخم سداب تخم شاهسپرم برنج بریان کرده از هر یکی یکدرم شربت سه درم و ده ستیر انار دانک
و نیمی مویز سیاه بکوبند و اندر سرکه و آب بمالند و بپالایند و اندکی نمک و صعتر در افکنند و آنرا نخورش کنند
صفت سفوفی بگیرند کندر سعد جوز التر و سک از هر یکی نیمدرم کعک بغدادی یکدرم این جمله یک شربت بود با شراب
کهن دهند و اگر حاجت آید مجمه بر سپرز نهند تا ماده سودا را از معده باز دارد جزو سیوم

از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر اسهال معوی یعنی اسهالی که از روده
بود و این جزو چهار باب است باید دانست که انواع اسهال معدی که یاد کرده آمد همه انواع بعینها معوی
نیز باشد و اسباب همان اسباب بعینها مگر یکنوع که مخصوص است بمعده و آن اسهالی است که سبب آن ضعیفی هاضمه
بود این یکنوع معوی نباشد و اسهال معوی بعضی خونی بود و بعضی نه و بعضی پیچ ادا کند و بعضی نه والله اعلم بالصواب

باب نخستین از جزو سیوم از گفتار چهاردهم

فصل از کتاب ششم اندر اسهال معوی که آنرا زلق الامعا گویند و این باب سه فصل است فصل
نخستین از باب نخستین از جزو سیوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم
اندر زلق الامعا که سبب آن رطوبتی لزج باشد که ثفل را بلغزاند و قوت ماسکه
را ضعیف کند این بیماری است که معده را و روده‌ها را بسیار افتد و قوت ماسکه هر دو ضعیف گردد و آنچه اندر علاج

اسهال معدی یاد کرده آمده است علاج اینست اما نخست روده‌ها را بایارج فیقرا و حب صبر پاک باید کرد پس شراب
افسنتین و سکنجبین عنصلی و میبه و خندیقون بکار داشتن و گوارش خرنوب با آب عوسج و گوارش خوزی با شراب
مورد سودمند بود و این همه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است صفت داروی سودمند بگیرند سک و رامک
و سعد و مصطکی و تخم کرفس و زیره کرمانی بسرکه تر کرده و مورد دانه و گلنار از هر یکی پنجدرم انار دانک ترش ده درم همه
را بکوبند و بپیزند شربت سه درم با میبه صفت ضمادی نافع بگیرند مرد کندر و مصطکی و اقاقیا و شب یمانی و لادن
و صبر و افیون و بزر البنج از هر یکی چهار درم آرد جو و سماق و گل سرخ و گلنار و سک و عصاره لحیة التیس و مازو
و حضض و ماميثا از هر یکی هشت درم همه را بکوبند و بسرکه و آب مورد تر بسرشند و بر شکم طلی کنند و بگذارند
تا خشک شود و فرو ریزد اگر تب آید و اگر نیاید سودمند باشد و از پس این ضماد ضماد افسنتین بکار دارند

ازین ضماد

صفت آن بگیرند افسنتین رومی یک اوقیه و اندر شراب قابض تر کنند یکشب دیگر روز شراب از وی بپالایند و
برگ مورد تر با آن شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن و رامک اندرین شراب حل کنند و خرقه بدان تر کنند
و عود مطراکه بمشک و عنبر مطرا کرده باشند بدان خرقه دود کنند و آنرا بر شکم بپوشند صفت ضمادی دیگر بگیرند
سک و زعفران از هر یکی یکدرم اشنه ده درم مصطکی مثقالی سعد پنجدرم قصب الذریره ده درم رامک شش درم
تخم کرفس پنجدرم مورد دانه ده درم مازو ده درم همه را بکوبند و به میزند و بسرشند و بر شکم نهند و اگر ازین ضماد
هر بامداد و شبانگاه دو درم با میبختج بخورند سود دارد و طعام گنجشک بریان کرده و کبک و تذرو مطنجن کرده و
بیان او بزیره و کرویا و دارچینی و کشنیز خشک و سماق و انار دانه سود دارد و شراب میوه‌ها که از او دو سیب
و زعرور و ریباس و حب الآس و غیر او و سماق و انار دانه پزند سود دارد

فصل دوم از باب نخستین

از جزو سیوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر زلق الامعا که سبب
آن بثرها و ریشها و دمیدگی روده‌ها بود باید دانست که سبب این بثرها و دمیدگی گرمی مزاج و گذشتن خلط
خلط صفرایی بود بر روده‌ها همچنانکه اگر آب سخت گرم یا روغن گرم بعضوی برریزند آن عضو را بدماند و آبلها برآرد و
گند خلط صفرایی که بر روده بگذرد روده‌ها را همچنان بدماند از بهر آنکه هم گرم بود و هم تیز و هرگاه که مزاج را باعتدال
باز آرند و صفرا از تن بیرون کنند زود بصلاح باز آید از بهر آنکه اسهال صفرایی سلیم تر از دیگر انواع اسهال بود

و زودتر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بر آن گرمی بماند و آن ماده باز نه ایستد پیچ و قروح امعا بدید آید و امید بهتری
نباشد علاج آنچه اندر علاج بثرهای معده و قروح امعا اندر علاج ضعیفی قوت هاضمه معده که سبب آن تولد
صفرا بود یاد کرده آمده است همه علاج این علت است و هر بامداد مقدار نیم رطل بغدادی دوغ ترش پالوده با گل
سرخ و طباشیر و بزر الحماض از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بباید داد و دوغ سنگ تاب یا آهن تاب کرده باید و شیر
با آب سماق آمیخته از هر یکی نیم رطل بغدادی هم بگیرند و سنگ تاب بکنند تا بنیمه باز آید و سه اوقیه آب انار ترش با
وی بیامیزند چند روز ناشتا این شربت میدهند و وقت خواب دو اوقیه آب غوره و یک اوقیه آب انار ترش با
اندکی شکر میدهند و اگر آب غوره نهاده هندبی شکر روا باشد و اگر طباشیر و بزر الحماض و گل سرخ بادی بیامیزند
همچنانکه با دوغ صواب باشد و اگر این ترشیها بر نتابد هر بامداد سفوف طباشیر دهند با یک اوقیه آب آبی صفت آن
بگیرند بزر الحماض بریان کرده و گل ارمنی و طباشیر و اسبغول از هر یکی را استار است همه را بکوبند مگر اسبغول را و
کشکاب که از کشک جو بریان کرده و کاورس پوست کنده پزند با روغن گل و بی روغن سود دارد و طعام جوجه

بجای

پاچه بره با آب سماق یا با آب انار دانه پخته فرمایند و آب شراب انار ساده با آب آمیخته دهند و ضمادی سازند از بزری
که بر سر آب ایستاده باشد که بتازی طحلب گویند و اگر کدوی تر و آرد جو و گلنار و گل سرخ و مازو و صندل و رامک و انار
پوست با آب سیب ترش و آب مورد تر بسرشند و بر شکم نهند و موم روغنی که از قیر روغن گل و موم سفید سازند
و آنرا با آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب انار ترش و آب غوره بیامیزند و بر شکم همی مالند و اگر ماده سخت
بسیار بود و قی تواند کرد سخت صواب باشد خاصه ناشتا و با آب گرم و سکنجبین و اگر ناشتا قی تواند کرد نخست
کشکاب خورد بسیار پس آب گرم و سکنجبین خورند تا قی تواند کرد و از پس قی هر بامداد نیم رطل دوغ بزباینوف
شربت الطین مدهند صفت سفوف بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر و کهربا و گل سرخ از هر یکی را استار است
سه درسنگ

فصل سیوم از باب نخستین از جزو سیوم

از گفتار چهاردهم از کتاب ششم اندر زلق الامعا که سبب آن باقی قوت داروی
مسهل بود که در سطح روده‌ها مانده بود یا نوعی از انواع سوء المزاج بود علاج انواع سوء المزاج و علاج باقی
قوت داروی مسهل که بر سطح روده‌ها بماند همه اندر علاج اسهال معدی یاد کرده آمده است باب

دفع از جزو سوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم **اندر سحج**

بباید دانست که آفریدگار تبارک و تعالی رطوبتی لزج آفریده است اندرون رودها و بر سطح روده اندوده تا درشتی و ثقل و تیزی اخلاط که بروی میگذرد ازوی باز میدارد و آنرا زود دفع میکند و می لغزاند و این رطوبت چون آهاری که از نشاسته پزند و آنرا طبیبان صاروج الامعا گویند و غشاء مخاطی نیز گویند و هرگاه که اخلاط تیز برروده بسیار بگذرد آن رطوبت را می تراشد و می رندد تا پس از مدتی سطح روده را بگزد و برندد و سحج و ریش روده تولد کند اما اگر خلط صفرائی بود اندر مدت دو هفته سحج کند و اگر خلط شور و بورقی بود اندر مدت یکماه سحج کند و اگر خلط صفرائی بود اندر مدت چهل روز یا بیشتر سحج کند و اگر سحج کهن گردد زندرون روده پاره پوست بیرون آید و آنرا بتازی خراطه گویند و قشاره نیز گویند و جراده نیز گویند و سبب اسهال خون و ریم و زرداب یا آماسی بود یا قرحه و دبیله که اندر بعضی احشا بود که تربا الاتراز روده است یا اندر روده بود و پخته شود و بگشاید یا رگی از رگهای روده بشکافد یا دهنهای رگهای روده گشاده شود یا داروی مسهل چون شحم حنظل و غیر آن روده را برندد و اسهال خون تولد کند و اسهال زرداب معوی کمتر افتد از بهر آنکه زرداب یا از گداز تن بود یا از آماس و دبیله تراید که بخواهد پخت لکن چون مدت آن دراز گردد مضرت آن با معا باز دهد و اسهال که با ریم آمیخته بود بیشتری از گشادن دبیله بود یا از پخته شدن آماسی که اندر احشا افتاده باشد و از آن جا بروده فرود آید و این نیز معوی باشد و سلیم تر لکن اگر این را نیز مدت دراز گردد روده را ریش کند **علامتها** اسهال خون آن باشد که یکبار بدید آید ناگاه و باشد که اندک بدید آید اما آنچه ناگاه یکبار بدید آید سبب آن گسستن و پاره شدن رگی باشد و اگر اندر رودها الم بود از احشا می آید خاصه اگر علاجی از علامتهای آفتها احشا با آن بدید آید و گاه باشد که از امعا بود و سحج الم نباشد و سبب آن گشاده شدن دهنهای رگهای رودها بود و این سلیم تر باشد و اندک اندک بدید آید و اسهال خونی که از پس اسهال صفرائی و از پس سحج افتد و رودها درد کند سحج باشد خاصه اگر نخست خراطه آمده باشد پس خون صرف آید از بهر آنکه علامت آن باشد که آفت بقعر رودها فرو رفته است و اسهالی که با قشاره بود بیشتری از قروح معده بود اگر اندر رودها سحج باشد و اگر سحج باشد از طبقهای رودها بود و اگر از رودهای زیرین باشد قشاره بزرگتر و غلیظتر بود و سحج که اندر رودهای باریک

افتد بتر بود خاصه آنچه اندر روده صایم افتد از بهر چهار معنی یکی آنکه این روده بادیگر رودها ست و اندروی رگها بسیار است دوم صفرا که از زهره بروده آید بصرف باشد بی سحج و رطوبتی دیگر با وی آمیخته و تیزی آن نا شکسته سوم آنکه آفتی که بدین روده رسد مضرت آن بجگر باز دهد از بهر آنکه بجگر نزدیکست چهارم آنکه نه دارو و نه غذا درین سحج درنگ نکند و صایم از بهر این گویند و چون دارو و دروی درنگ نکند قوت دارو دروی اثر نکند و منفعت او بدو نرسد و سحج که اندر روده باز پسین افتد بعضی با درد باشد و بعضی نه آنچه با درد باشد آنرا زحیر گویند از پس تر یاد کرده آید و گاه باشد که خون اندر شکم ببندد و بیمار را اطراف سرد شود و شکم بر آید و بادگیرد و نبض ساقط شود و غشی افتد و هرگاه که بیماری را تب صفرائی آید و بول او سفید بود و صداعی و آفتی دماغی نباشد و هوش برجای بود بیم باشد که سحج کند و آنرا که سبب سحج ماده صفرائی بود نخست اسهال صفرا بوده باشد و خلط صفرا با خراطه آمیخته باشد و آنرا که سبب بلغم شور بورقی باشد نخست اسهال بلغمی بوده باشد و اندر رودها باد و قراقر بوده و آنرا که سبب خلط سودائی بود هلاک کند از بهر آنکه نشان آن باشد که آماس سرطانی عفن شده است و سرگرده آنچه اندر آخر تبها افتد همچنین باشد اگرچه هنوز سحج نکرده بود خاصه اگر بوی ترشی دهد و زمین را بجوشاند و مگس گرد آن نگردد اگرچه هنوز قوت برجای بود و اگر اندر تندرستی افتد هم بد باشد لکن اگر زمین بجوشد فضله سودا بود که دفع میشود و امید خیر باشد **علاج** بباید دانست که اصل علاج این علت و بیشتری علتها آنست که اعضاء رئیسه را مراعات کنند و اگر فضله باشد آنرا از آن پاک کنند و اگر اندرین عضو ضعیفی بود قوت دهند و اگر سوء المزاج باشد باعتدال باز آرند پس بعلاج عضو مشغول شوند و نخست احوال دماغ را مراعات کنند و آن فضلها که دروی گرد آمده باشد پاک کنند و نطولها و تحلیل کنند بکار دارند و بچیزها بوی قوت دهند و هرگاه که دماغ را بدین جمله مراعات کرده شود ماده نزلها که از دماغ بدیگر اندامها فرود آید بریده گردد و از آفت آن امن شوند پس احوال دل را مراعات باید کرد چه اصل همه علاجها مراعات قوت دلست و اندر باز داشتن از غذا در سحج علت چندان استقصا نباید کرد که قوت ساقط شود لکن هرگاه که بینند که ضعیفی بدل راه خواهد آمد قوت را بچیزی غذائی بر باید انگیزانیدن و بدان مقدار نگاه میداشتن و اگر بچیزی غذائی تمام نباشد دارو موافق حال و موافق مزاج با آن ترکیب باید کرد از بهر آنکه هرگاه که قوت دل نگاه دارند قوت غریزی بر تحلیل فضلها

آزام

ودفع مضرت خلطها و بد توانا تر بود و حال جگر را نیز مراعات باید کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشتری علتها ضعیفی و سوء المزاج جگر باشد و هرگاه که سوء المزاج او زایل کنند خلط بد و ماده تیز و گزنده تولد نکند و حال معده را نیز مراعات باید کرد چه اگر قوتهای معده بسلامت بود و هضم تمام کند فضلها و خلطهای بد اندر تن گرد نیاید و هرگاه که اندر قوتهای او تقصیری بود و هضم نتواند کردن اندامهای دیگر آن تقصیری در نتوانند یافت اخلاط بد گرد آید و بیماریها تولد کند و بهترین مراعاتی معده را آنست که او را از طعام فزونی و از امتلا و گرانباری نگاه دارند و اگر اندروی فضله باشد آنرا بقی یا باستفراغی موافق کم کنند و هرگاه که مراعات این اندامها واجب کرده شود مدد بیماری ماده گسسته گردد و علاج ناکردن صواب ترین علاجی بود و گاه بود که سبب درازی بیماری علاج کردن و دارو دادن بود خاصه اندرین علت از بهر آنکه اصل علاج اندرین علت آنست که طبیعت را و قوتهای اندامها را خاصه قوتهای روده را سبک بار دارند و قوت غریزی نگاه میدارند بچیزی غذائی که ماده او اندک و قوت او بسیار چون ماء اللحم و زرده خایه مرغ نیمبرشت و ماء اللحم را اندرین جایگاه فضیلتی بزرگست از بهر آنکه قوت او بسیار است و ماده او اندک و لطیفست و اندروی چیزی سخت اندک بروده رسد و آنرا اثری نباشد پس هرگاه که قوت غریزی را بچیزی چنین نگاه دارند از بسیار علاجها مستغنی گردند و قوت اندامها بجای باز آید و ماده بد را از خود بردارد و دفع کند نه بینی که بسیار باشد که بیمار طعامی یا داروئی بخورد و بروی گران گردد و ناگوارده و متغیر ناشده ازوی جدا گردد پس اولی تر آن باشد که غذا ازین نوع باشد که یاد کرده آمده است لطیف و قوت دهنده ودل او را نیز حیلت باید کرد تا قوت او بستاند و هم دارو ندهند و هر ساعت اندک اندک میدهند تا بر دل گران نشود و آنرا نجهاند و این چنین باشد که دارو نیم کوفته کنند و اندر صره بندند و اندر آبی که موافق بود فرغار کنند و بمالند و قوت او اندرین آب بستانند مثلاً اندرین علت که بچیزهای قابض حاجتست و قابض از درشتی خالی نباشد چون گلنار و خرنوب و مانند آن این چیزها نیم کوفته اندر صره بندند و اندر آب آبی اگر آب سیب فرغار کنند و بمالند و بپالایند و لعابها چون لعاب اسبغول و لسان الحمل با وی بیامیزند و هر ساعت اندک اندک میدهند و بباید دانست که سماع الحان خوش و حکایتهای عجب و بازیهای طرفه و نظاره بستانهای خوب و دیدن جواهر و عطریات موافق بود اندر قوت و نشاط بیمار و مشغول داشتن او تا دل از اندیشه بیماری باز

تمام

دارد اثری عظیم است ازین نیز غافل نباید بود و اندر ابتداء سحج چهار درم صمغ عربی کوفته اندر آب سرد حل کنند و بدهند کفایت باشد و عصاره گل تر خوردن و حقنه کردن سود دارد صفت قرص گل سحج را و اسهال خون را زایل کند بگیرند گل سرخ و بزر الحماض بریان کرده از هر یکی سه درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته بریان کرده از هر یکی یکدرم و نیم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هر یکی یک مثقال و اگر رودها درد کند اسبغول و تخم شاهسپرم و تخم لسان الحمل و تخم مرو از هر یکی راستاراست بگیرند و از آن جمله مقدار سه درم تا چهار درم اندر آب کنند و بزنند تا لعاب گیرد و مقدار دو درم روغن گل بر چکانند و بدهند و ریوند چینی اندر اسهال خونی خاصیتی عجب است و اندر ریش رودها خاصه اگر با آب لسان الحمل و اندکی شراب کهن دهند و اقراص ریوند سوء المزاج جگر را زایل کند صفت آن بگیرند ریوند چینی کهربا گل ارمنی و ابرباریس و تخم گشنه از هر یکی راستاراست شربتی یک مثقال همه را بکوبند و بعصاره ابرباریس اگر بعصاره لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هر یک دو درم نسخه دیگر ریوند چینی کهربا گل ارمنی از هر یکی راستاراست شربت یک مثقال تا دو درم با آب گشنه و اگر ریوند چینی را بکوبند و بروغن گل چرب کنند شربت نیم درم تا یک درم اندر آب سیب ترش بدهند و اگر تب نباشد اندر شراب کهن آب تاب کرده دهند یا اندر دوغ سنگ تاب کرده و شراب آبی و شراب سیب و گشکاب که آبی و حب الآس دروی پخته باشند با گل ارمنی سود دارد باب

سیوم

از جزو سوم از گفتار چهاردهم از کتاب ششم **اندر سحج و ریش رودها و اسهال خون که بیونانی ذوسنطاریا گویند** بباید دانست که اسهال که سبب آن ریش رودها بود بلغت یونانی ذوسنطاریا گویند و این ذوسنطاریا دو نوعست یکی آنست که از ریش رودها افتد و دیگر نه از ریش روده افتد اما آنچه از ریش روده افتد هم دو نوعست یکی اسهالیست که از ضعیفی جگر افتد که نتواند کیلوس را خون گردانیدن و بدان سبب اسهال غسالی تولد کند و این را طبیبان ذوسنطاریا کبدی گویند دوم آنکه زندرون روده رگی یا بیشتر بسببی از سببها گشاده شود یا زندرون روده مستقیم سر رگها گشاده شود و اسهال خون بدید آید ذوسنطاریا دموی گویند و این بچون خون آمدن از باسور بود و خون آمدن را از باسور بلغت یونانی امورویدوس گویند و این از گشاده شدن سر رگهای مقعده بود و دو از گشاده شدن سر رگها افتد که اندرون روده بود و سبب ریش روده ثقلی درشت باشد یا خلطی تیز یا شود یا داروی تیز که برودها بگذرد یا بر سطح روده درآویزد و روده را بگزد و داغ کند پس بقوت دافعه یا بقوت ثقلی

که بلور سلد و او را دفع کند از آنموضع جدا کردد و موضع مجروح شود یا آماسی پخته شود و بکشاید و اکر ریشهاء روده
همچون دمیدکی دهان باشد که آنرا بتازی قلاع کویند و آن ماده که آن ریشها ازان تولد کند پوسته بروده فرود
می آید ناچار پیچ ادا کند و با سهال خون پیچ و با سهال صدید یا از کداز تن بود یا از آماس و دبیلها باید و بسیار
باشد که قرحه روده‌ها سوراخ کند و زود بکشد و باشد که ثفل اندر فضاء شکم کرد آید و شکم او همچون شکم خداوند استسقا
شود و پندارد که استسقا است و زود هلاک کند و اندر بیشتر وقتها هر کاه که قرحه روده بدان رسد که از کوهر روده
چیزی بیرون آید که آنرا جی بود بعفونت ادا کند و قوت و شهوت طعام ساقط شود بسبب مشارکت معده با روده و
بکشد فلیف اکر روده سوراخ شد شخصی را این حالت بدید آمد پس شکم و عضلهاء آن برامد آنموضع آماس کرفت
و سوراخ شد و ثفل از هر دو سوراخ بیرون آمدی و مردی زیست خواجه ابو علی سینا میکوید اکر چه این از جمله
ممکنات ممکنی دور است و کفته اند اکر روده صایم شکم را برابر او سوراخ شود بیمار همیشه کرسنه باشد هر چه بخورد اندر
معده او درنک نکند و خداوند علت پژمرده و شکم او دمیده شود و بمیرد علامتها علامت ریش روده آنست که
نخست اسباب آن از پیش رفته باشد و تبهاء کرم آمده و اندر شکم درد و کرانی و ضربانی بود و پس تبی سرد
آمده باشد و بلرزاننده و از پس این تب کرانی و درد شکم ساکن شده و اسهال با خون و ریم آمیخته شده و هر کاه که
طعام از معده فرو کذرد و ثفل آنجا رسد که ریش است از روده درد خیزد خاصه اکر چیزی ترش یا شور خورده بود
و شهوت طعام بسبب مشارکت معده ضعیف باشد و اسهال که با قشار بود بیشتری از قروح معده بود اکر اندر روده‌ها
پیچ نباشد و اکر پیچ باشد از طبقهاء روده‌ها باشد و اکر از روده‌هاء بالایین قشاره باریک و خرد بود و اکر از روده‌هاء
زیرین قشاره غلیظ و بزرک باشد و اندر کتاب بقراط همی آید که هر کاه که خداوند ذوسنطاریا را از پس کوشش
چیزی سیاه چند نخودی کوچک بدید آید و تشنکی غالب شود بیمار بهتر نشود و اندر مدت بیست روز
بمیرد هم بقراط میکوید هر اسهالی که نخست خوناب باشد پس چون ریم شود بد بود و هم بقراط میکوید هر اسهالی که
ناکاه از پس اسهالی بیماری بدید آید نشان نزدیکی مرک بود ناکاه یعنی اسهال نه بحرانی و هر کاه که از پس
استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اکر استسقا از آماس جکر تولد کرده باشد از بهر آنکه آن استفراغ آب
نباشد و باز نه ایستد و بسیار باشد که پیچ و قروح امعا با استسقا ادا کند و هر بیماری را که بجوش شکم و کراز

دق و فواق و اختلاط عقل بدید آید نشان مرک بود و هر کاه که زمستان خشک و شمالی بوده و بهار که از پس او آید
کرم و بارنده بود و تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد و همچنین هر کاه که زمستان جنوبی و بهار شمالی
بوجهار شمالی و تابستان کرفته و ابرناک و کاه کاه باران بود نزله بسیار افتد و ازان نزله اسهال و پیچ بسیار افتد
و اندر شهرهاء جنوبی بوقت آنکه باد جنوب و بارانها بسیار آید اسهال بسیار افتد و اکر شخصی را با سهال یا با دزار
بول یا بنفث ریم همی آید و این شخص را تب نباشد و عمر او از سی و پنج سال کذشته باشد و پیش ازان کارهاء با رنج
و سخت کرده باشد و ازان باز ایستاده و آسایش یافته و یرا امن باید بود و امید داشت که اندر مدت چهل روز
یا بیست روز یا تا سالی پاک شود و خلاص یابد علاج طریق علاج این علت آنست که تامل کنند تا اندر احشا
که بالاء روده است هیچ آفتی و آماسی و ریشی بوده است و چون از آنجا بروده فرو می آید یا خود از روده همی آید
نخست تدبیر شستن و پاک کردن آنموضع باید کرد و یاری دادن تا آن ماده که بیرون آید یا خود از روده هی بعلاج
ریش مشغول بودن و اکر سبب علت ماده تیز زفت یا شور که از همه تن برده فرو می آید نخست تن را ازان ماده
پاک باید کرد و اکر کداز ش اندامها است بعلاجهاء تب دق آنرا در باید یافت و اکر پیچ و ریش نو است و اندر
روده‌هاء بالایین است آنرا بشربتهاء نرم و شوینده پاک باید کرد که در علاج چشم بکار آید چون لعاب اسبغول و لعاب
دانه آبی و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و آنچه بدین ماند تا هم آنرا بشوید و بلغزاند و هم درد و کزیدن خلط تیز
را باطل کند و تیزی آن از روده باز دارد و اکر صفرا و خلطهاء تیز میکزند آنجا بنجار چنبر و آب کسنه و آب عنب
الثعلب و اندکی زعفران علاج باید و اکر خلطی تیز و شور با خلط سودایی کزند بطبوخ هلیله زرد و سیاه
و مویز و خیار شنبر علاج باید کرد و اکر پیچ کهن شده باشد و ریش بلغزد کشته از چیزهاء زداینده چون ماء العسل
و جلاب و ایارج فیقرا باید داد پس بدوغ پالوده سنک تاب کرده دادن چنانکه اندر باب زلق الامعاء یاد
کرده آمده است و شیر تازه سنک تاب یا آهن تاب اکر تب نباشد سخت نافع بود و نخستین تدبیری آنست
که بیمار را از طعام باز دارند دو روز یا سه روز و قوت نکاه میدارند چنانکه در باب کذشته یاد کرده آمده است
و اکر قناعت نکند چیزی کرم و اندک باید داد یا بدین شیر قناعت باید فرمود و از طعامها که اندرین علت ایشانرا بدید
حسوی است که از حندروس سازند بپیه بط و پیه مرغ خانکی و پیه بز و از بهر آنکه پیه بز بخشکی کراینده ترست

سودمند تر بود و از کاورس پوست کنده و ارزن پوست کنده و از برنج شسته و نیم کوفته اشامه سازند چنانکه
از حندروس سود دارد و اکر آب که این اشامه بدان پزند آبی بود که لختی خشخاش اندر وی پخته باشند
پس پالوده و اندکی نشاسته بریان کرده و صمغ عربی بریان در افکنند صواب باشد صفت اشامه سودمند
بکیرند سماق و اندر آب باران ترکنند یکشبانروز بدست بمالند پس بپالایند و ارزن پوست یا برنج یا سپوس سپید
اندرین آب سماق ترکنند و چهار ساعت بنهند پس بدست بمالند پس بمالند نیک و بپالایند و با پیه بز بپزند و چوب
سیب همی جنبانند تا مطبر شود و لختی صمغ بریان کرده و سوده در افکنند و اکر تب نباشد اشامه از برنج و کلیچه
بره پزند و صمغ عربی بر افکنند و عدس پوست کنده را با آب بجوشانند و آب از وی بریزند دو بار سه بار یکبار آن
عدس را با برک حماض و برک لسان الحمل یا برک خرفه یا آب سماق و پیه بز اکر پیه بط اکر مغز بادام بریان کرده بپزند
اکر بکوشت حاجت آید کبک و طیهوج و دراج و تذرو با آب سماق و انار دانه صواب باشد و زرده خایه مرغ نیمبرشت
با سماق پاک کرده سود دارد و اکر روغن بادام بریان کرده با پوست دوبین سود دارد خاصه اکر نخست آنرا
در آب آبی و آب انار ترش و آب سماق ترکنند پس خشک کنند و روغن او کشند و خیر نان آبی بسرشند که
خرماء قسب و حب الآس و خرنوب و سماق اندر وی پخته باشند و پالوده و اکر آب پاچه بسرشند صواب باشد و شراب
سیب و شراب آبی و شراب انار و شراب مورد و شراب میوه‌هاء قابض که اندر بابهاء کذشته یاد کرده آمده است
همه سود دارد و شراب انکوری قابض با آب ممزوج کرده و آب را اندر آفتابه آهنین جوشانیده پسندیده داشته اند
و اکر شراب قابض نباشد حب الآس نیم کوفته یکشبانروز اندر وی فرو نهند کنند و بپالایند و اکر شاه بلوط بعوض آن
فرو نهند روا باشد صفت مقلیاثا بکیرند اسبغول تخم مرو و تخم خرفه تخم لسان الحمل تخم کل تخم حماض تخم خطمی
پاک کرده تخم شاهسپرم از هر یکی یک اوقیه همه بریان کرده طباشیر قیمولیا نشاسته بریان کرده صمغ بریان کرده از
هر یکی دو اوقیه کل ارمنی پنج اوقیه کهربا دو اوقیه و کنجد اسبغول را شربت سه درم تا پنج درم با شراب مورد و غیر آن
و اکر بوقت خواب دو درم اسبغول بریان کرده و بروغن کل چرب کرده بدهند و پنیر کهن خشک ریشهاء کهن
را سود دارد لکن تشنکی آرد آنرا نخست بجلاب باید جوشانید تا شوری او برود پس خشک کردن و بریان کردن و
بکوفتن شربت یکدرم از هر چه ازین آب وصف کرده اند سودمند ترست ثابت قره میکوید بعض طبیبان ابلاوی

علت یک رطل بغدادی کل ارمنی اندر یکروز بخوردند خورد بتفاریق و سودمند بود و دو درم تخم کندنا با دو درم حب الآس
کوفته و پخته اسهال کهن را باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد خواجه ابو علی سینا میکوید بعض طبیبان کفته اند اکر
پاره پلاس بسوزند تا سیاه شود و بسایند و مقدار نیم درم اسهال کهن باز دارد و میکوید دوستی مرا خبر داد که این را بیازمود
و درست آمد و هم خواجه بو علی در کتاب قانون آورده است که سرکین سک که چند روز استخوان خورده بود و سپید
بود چون بدهند خاصه آنچه سفید باشد و اندر ماه تموز افکنده باشد مقدار یکدرم و نیم اسهال باز دارد و سنکدان اشتر
مرغ خشک کرده و بسوهان سوده سه درم با شراب مورد اکر ما شراب آبی بدهند صفت داروی سودمند
بکیرند تخم خشخاش سفید و کندر و سعد و حب الآس از هر یکی نیمدرم کوفته و پخته با زرده خایه مرغ اکر با شراب مورد
بدهند همه انواع اسهال را و اسهال کودکان را که بوقت دندان بر آمدن باز دارد و کودکان را با شیر دایه ایشان
دهند صفت داروی دیکر دانه مویز خشک کرده و سوده همچون سرمه و استخوان سوده و مغز بلوط و کشنیز خشک
بریان کرده و سماق و خرنوب و تخم کرفس زیره بسرکه ترکرده و بریان کرده و نان فطیر خشک و کندر و نانخواه از
هر یکی یکجزو پنیر مایه خرکوش اکر پنیر مایه نباشد اکر پنیر مایه آهو نیم جزو یا کمتر همه بسایند و هر ساعت لختی بر کف دست
کنند و بدهان اندازد یا اندر یکروز مقدار پنج درم خورده شود اندر یکروز شکم باز کیرد صفت حبی از موده
اسهال خون باز دارد بکیرند افیون و مازو و کزمازو از هر یکی راستاراست با آب صمغ بسرشند و حب کنند شربتی
دو دانک و کرابه و مالیدن بروغن شبت و مانند آن مسام را بکشاید و اخلاط را بظاهر تن کشد و اسهال باز دارد
و محجمه بر شکم نهادن و چهار ساعت بداشتن اسهال باز دارد خواجه بو علی سینا میکوید من این آزموده ام و
درست آمد و باید دانست که داروهاء خدر کننده خاصه افیون بکار داشتن خطر است لکن کاه باشد که بدان
حاجت آید از بهر آنکه ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس سوزش روده‌ها باطل کند و بدان سبب بر خواستن
حاجت کمتر افتد این همه تا توانند دست بدان نباید برد پس اکر چاره نباشد اندر شیاف بکار داشتن اولی تر
از آنکه اندر دارو خوردن و اندر ضماد بکار داشتن اولی تر از آنکه اندر شیاف و آنرا با جندبیدستر و زعفران
بکار باید داشت و بیماری را که قوت ضعیف باشد و نبض ضعیف و اندامها سرد میشود بهیچ حال بدان علاج باید
کرد صفت ضمادی خدر کننده افیون بزر البنج از هر یکی یکجزو جفت بلوط و کلنار و اقاقیا و کندر و مر از

هر یکی پنج جزو همه را بعصارهٔ خشخاش یا بطبیخ آن بسرشند و طلی کنند صفت داروی قوی بگیرند پنیر مایهٔ خرگوش دو دانگ
افیون مازو سبز نیم درم شربت نیم مثقال و اگر پیچ اندر روده‌ها زیرین باشد بدین حقنه باید کرد صفت حقنه برنج پارسی
سه درم کشک جو هشت درم گل سرخ ده درم پیه گرده بز نمک نا کرده پنج درم همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا یک
باز آید و بپالایند و بکار دارند و اگر روده‌ها می‌سوزد نیم اوقیه روغن گل بر افکنند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند کشک جو بریان
کرده و برنج شسته از هر یکی یک اوقیه حب الآس و گلنار و گل سرخ از هر یکی پنج درم جفت بلوط سه درم برگ مورد تر
پنج درم همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بکمتر از نیمی باز آید و بپالایند و یک اوقیه عصارهٔ برگ اسبغول و یک
اوقیه عصارهٔ برگ خرفه و یک اوقیه روغن گل و یک زردهٔ خایه مرغ پخته و سوده همه را بیامیزند پس بگیرند قمولیا
و بسد سوخته و شسته و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین از هر یکی نیم درم همه را بسایند و با این
مطبوخ بیامیزند و بکار دارند صفت سوختن بسد بسد را بسایند و بکوزه اندر کنند و سر کوزه را بگل بگیرند و بتنوری
که آتش او آرمیده باشد اندر نهند یک شب دیگر روز بکار دارند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند آب لسان الحمل و آب عصی الراعی
و آب برگ خرفه از هر یکی سه اوقیه روغن گل یک اوقیه و نیم سفیده یک خایه مرغ و اگر سوزش نباشد بعوض سفیده
زرده کنند همه را بیامیزند و یک درم صمغ عربی و یک درم اقاقیا و یک درم دم الاخوین و یک درم قرطاس سوخته و
یک درم گل ارمنی همه را بسایند و بیامیزند و اگر برگ خرفه تنها با این داروها بکار دارند روا باشد و از پس حقنه اطراف
مورد تر با مازو یا گلنار اندر آب بپزند و اسفنجی بدان آب تر کنند و گرم کنند و بمعده بر نهند تا حقنه زود باز
نگردد صفت حقنهٔ دیگر جو مقشر نیم کوفته برنج سفید شسته نیم کوفته پیه گرده بز گداخته هفت مثقال روغن
پنج مثقال اقاقیا و سفیداب ارزیز از هر یکی نیم مثقال زردهٔ تخم مرغ نیم پخته دو عدد جو و برنج را در دو پاله آب
بآتش نرم بجوشانند تا یکی بماند بپالایند و صاف کنند پیه و روغن و زردهٔ تخم مرغ اضافه کنند و اقاقیا سوده
با سفیداب ارزیز در آن حل کرده حقنه کنند و هرگاه که ریش تباه گردد و خورده شود باید شیافت حقنهٔ
تیز فرمود نخست بماء العسل حقنه باید کرد یا بنمک آب طبیخ یا بنمک آب که زیتون اندر وی پرورده باشند یا
بطبیخ ماهی شور و اگر دیر و پلیدی بسیار آید از اقراص زرنیخ چاره نباشد و مقدار نیم درم و بیشتری دو
درم بیکی از این آبها بکار دارند و اگر بیمار طاقت آن ندارد نخست داروی خدر کننده دهند پس این

حقنه کنند و سوزش حقنه را بروغن گل تدارک کنند و از پس حقنه گل مختوم را اندر سرکه ممزوج با آب حل کنند
و بیاشامند پس داروهای قابض که ریش را درست کند و گوشت رویاند و اسهال باز دارد بکار دارند و باید
که حقنه نرم گرچه درد بنشاند شفا ندهد شفا داروی دهد که ریش را پاک کند و بزداید و قبض کند پس از حقنه
نرم اندرین علت اعتماد نباید کرد از بهر آنکه ریش را بپوشد و میان دارو و میان ریش حایل شود و مضرت
آن بزرگ بود صفت اقراص زرنیخ زرنیخ سرخ و زرد از هر یک یک رطل بغدادی آهک دو رطل قرطاس
سوخته هشت اوقیه اقاقیا هشت اوقیه همه را بسایند و بآب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند نسخهٔ دیگر
بگیرند زرنیخ زرد و نان جو بره و قرطاس سوخته از هر یکی پانزده درم زرنیخ سرخ پلست و پنج درم عصارهٔ
لحیة التیس مرداسنگ از هر یکی سه درم رب غوره و اسفیداج از هر یکی پنج درم آهک ده درم اقراص کنند
چنانکه رسمست و این اقراص بدین صفت بکار دارند روا باشد بدین صفت بگیرند برنج شسته و خشک کرده و آنرا
با مویز دانه با دانه بکوبند و اندر کشند و بالندنگ و بپالایند مقدار پنج درم تا یک درم اقراص در وی حل کنند
و بکار دارند و اگر اندر آب سماق و آب لسان الحمل و آب برگ مورد بکار دارند و اگر اندر آب سماق باشد
و اگر ریش روده از بلغم شور افتاده بود طعام قلیه کنند نان با پیه بز و کرنب دوباره پخته و آب تازه کرده
و هم بپیه بز پخته و آب تازه کرده و هم بپیه بز پخته و کردیا و انیسون و انکدان و قرنفل فرو کرده و از شرابها نبیذ
و شراب مورد دهند صفت داروی که اندرین نوع سود دارد صمغ عربی و مصطکی و هلیله کابلی بریان کرده
بروغن گاو از هر یکی پنج درم تخم کتان بریان کرده و انیسون و ریوند چینی از هر یکی سه درم و تخم فرو و نشاسته پنجم
و تخم گندنا و تخم سپندان همه بریان کرده و انیسون همه را بکوبند مگر تخم سپندان را شربت سه درم با شراب مورد
صفت داروی دیگر تخم سپندان بریان کرده و نانخواه بریان کرده و حب بلسان از هر یکی پنج درم زیره
هفت درم کردیا بریان کرده بسته صمغ بادام ده درم همه را بکوبند جز تخم سپندان را شربت سه درم با نبیذ
و اگر سبب ذوسنطاریا گشادن رگی بود که بقوت طبیعت گشاده شود و خون آمدن گیرد آنرا باز نباید داشت
تا آن وقت که بیمار اندر خویشتن ضعفی نیابد چون ضعفی بدید آید باز باید داشت و بیشتر آن باشد که
خود باز ایستد و مردم بدان سبب از بسیار بیماریها صعب سلامت یابد و باز داشتن آن باقراص کهربا

و اقراص گلنار اندر باب چهارم از گفتار دهم اندر علاج قی کردن یاد کرده آمده است صفت اقراص کهربا و اقراص
گلنار اندر باب چهاردهم اندر علاج خون کردن یاد کرده آمده است و اگر سبب اسهال خون و گشاده شدن
رگها رطوبتی تیز گرم سرد کرباست کند آنرا تریاق بزرگ و فلونیا رومی و پارسی و مجربست سود دارد والله اعلم

باب چهارم از جزو سیوم از گفتار دهم

از کتاب ششم اندر زحیر زحیر دو نوعست یکی زحیر راستینی است و دیگر نه اما زحیر
راستینی آنست که مقعده بگراند و زود زود تقاضای برخاستن می‌افتد و هرگاه که برخیزند چیزی اندک
جدا شود چند آنکه از روغنی جدا شود و چیزی بود غلیظ مخاطی و بعضی با خون آمیخته و بعضی نه و بعضی با خراطه
بود و باشد که خراطه با براز آمیخته و با رنج و گرانی جدا شود و زحیر از بهر آن گویند و سبب این علت یا خلطی
تیز صفراوی بود یا خلطی بلغمی شور که از بالا بروده مستقیم فرود آید و او را می‌گزد و میگزد و قوت دافعهٔ این
روده پیوسته آنرا دفع میکند یا آماسی بود اندرین روده و بسبب گرانی آماس پیوسته آرزوی برخاستن
بدید می‌آید یا سرما بود که بمردم رسد از بادی سرد یا از نشستن بر سنگی و زمینی یا از اسراف کردن اندر چیزها
سرد خوردن و زحیر نه راستینی چنان بود که ثفلی خشک اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده و گاه
گاه رطوبتی بر سبیل عصر از روده فرود می‌آید و گاه باشد که بقوت حرکت و درشتی خویش روده را بر نهد
و گمان افتد که زحیرست علاماتها اما علامت زحیر که سبب آن خلط صفراوی آنست که پیش از آن اسهال
صفراوی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب بود و با درد و خلیدن و سوزش و خراطه و خون بود و سوزش مقعده
چنان بود که بیمار پندارد که مقعد او بر آمکست و از آب سرد راحت یابد و علامت زحیر که سبب آن خلطی
شور و بلغمی بود آنست که نخست استفراغ بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر بود و آنچه بیرون آید با باد و تراقر بیرون
آید و با خراطه خون کمتر بود و علامت زحیر سرما آنست که از آب گرم راحت یابد و علامت آماس آنست
که اندر مقعده گرانی بیشتر بود و پیش از بدید آمدن علت اندر اسافل درد بوده باشد و با تب بود علاج
اما خداوند زحیر صفراوی را و همه خداوندان زحیر را صواب آنست که یکروز هیچ طعام نخورند تا روده‌ها
تهی شود و ماده آن بریده شود و خداوند زحیر صفراوی را شراب اسبغول بروغن گل چرب کرده با

شراب آبی صواب بود و اگر تب نباشد نان اندر شیر سنگ تاب کرده ترید کنند و اگر تب بود اشامه که از کشک جو
بریان کرده سازند یا از پست جو چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و قرص طباشیر با رب آبی و
رب سیب میدهند صفت سفوفی اسبغول بریان کرده ده درم صمغ عربی و صمغ اورود و صمغ آبی و صمغ
از هر یکی پنج درم گل ارمنی بذر الحماض بریان کرده تخم خطمی از هر یکی پنج درم بسد و کهربا و ودع سوخته از هر یکی
چهار درم همه را بکوبند شربت دو درم اندر شراب آبی صفت حمولی سودمند بگیرند زردهٔ خایه مرغ بروغن گل
بزنند و مرداسنگ سفیداب و بیامیزند و پنبه پاره بدان تر کنند و بر دارند صفت داروی دیگر اقاقیا گلنار
مازو و مرداسنگ و اسفیداج شب یمانی نشاسته دم الاخوین صمغ عربی گل ارمنی از هر یکی راست راست همه
را بکوبند چون سرمه و آنرا با خایه مرغ زرده و سفیده بهم زنند و آنرا بخرقه نرم بر دارند صفت شیافی بگیرند
کندر زعفران حضض صمغ از هر یکی یک جزو افیون چهار یک جزو شیاف کنند چنانکه رسمست و استنجا بآبی کنند
که مورد و مازو و گلنار و خرنوب و بلوط اندر وی پخته باشند و اگر گل و عدس و سماق و عنب الثعلب بپزند
و اندران آب نشینند صواب بود و اگر از عدس و گل سرخ پخته و بروغن گل چرب کرده بر مقعده ضماد کنند سود دارد
و خداوند زحیر بلغمی را که سبب زحیر بلغم شور بود معلیا ناد هند صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله از هر یکی یک
اوقیه پاک کرده همه را اندر آب آبی بجوشانند و بهوا نهند تا خشک شود پس بروغن گاو بریان کنند و خشک کنند
و بکوبند پس بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم گندنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده و مصطکی از هر یکی نیم
اوقیه گل ارمنی یک اوقیه شربت سه درم با رب آبی صفت نسخهٔ دیگر بگیرند هلیله کابلی مقشر سه درم و
اندر شراب آبی نقوع کنند و یک شبانروز پس بهوا خشک کنند و بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم فرو بریان کرده
از هر یکی ده درم حب الرشاد بریان کرده پنج درم همه را بکوبند و بماء العسل بسرشند و اقراص کنند و بریان
کنند و نگاه دارند تا نسوزد پس بکوبند شربت سه درم بشراب قابض و اگر پیوسته تقاضای برخاستن همی
باشد و چیزی جدا نشود و رنجه میدارد گوگرد با پیه بز بکوبند و دود کنند اندر زیر تغار که بن او سوراخ کرده باشند
و خداوند علت را بر پشت آن تغار نشانند و اگر بابونه و قیصوم و بنفشه و گل و اکلیل الملک و مرزنگوش
و برگ کرنب و شبت اندر آب بپزند و مقعده را بروغن کتان چرب کنند و اندرین آب نشانند سود دارد

ابو زید میگوید من بیمار برابسیتان این علاج کردم چار روز بهتر شد و اگر سعد و قصب الذریره و ابهل
اندر آب کنند یکشبانروز و بپالایند و میبه و شراب کهن با این آب بیامیزند و بدهند سود دارد صفت سفوفی
سودمند بگیرند مغز گوز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم کندر نیم درم همه را بکوبند و با آب گرم بدهند
صفت شیافی بگیرند مر کندر و زعفران تخم شبت از هر یکی برابر شیاف کنند صفت شیافی دیگر زعفران و جند بیدستر
سکبینج افیون از هر یکی برابر و اگر علت دراز گردد حقنه باید کرد بنمک آب زیتون مقدار پنج اوقیه پس تکمید باید
کرد بشراب انگوری گرم کرده و آب سوده و روغن ناردین و اگر سبب زحیر سرما بود که بمردم رسیده بود باید
حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بخورد و مقعده و زهار و پیغوله ران را تکمید میکنند بسبوس گرم و
خرقها گرم و بر کاورس گرم کرده نشانند و بر نمک گرم کرده و اندر ازاری بسته و شراب گرم و روغن زیت گرم
کرده طلی میکنند و اندر گرمابه شوند و بر تابه گرم نشینند و اگر آن بود که بر زمینی سرد و سنگ سخت نشسته باشد
بروغن شبت گرم کرده و بروغن بابونه طلی میکنند و اگر سبب زحیر آماسی گرم بود اگر مانعی نباشد نخست رگ
باسلیق زنند یا بر فرو سو گرگاه حجامت کنند پس قی فرمایند و آب عنب الثعلب و روغن گل طلی میکنند و اگر
آماس صفراوی بود بصندل سرخ و آب کسنه و کافور ضماد کنند صفت ضمادی سودمند بگیرند بنفشه و
نیلوفر و برگ کاکنج و برگ عنب الثعلب و برگ اسبغول همه را یک جوش بدهند و بکوبند و بروغن گل و روغن نیلوفر
بیامیزند و بر مقعد نهند یوحنا سرافیون میگوید اگر مازو را بکوبند و بپزند و ضماد کنند آماسهاء شرج را سود دارد
و اگر خواهند که قابض تر بود بشراب قابض بپزند و گروهی قیمولیا بگیرند و در پاتیله کنند و آب عنب الثعلب بر وی
میزنند و روغن گل و زرده خایه مرغ بر وی بیامیزند و ضماد کنند صفت ضمادی سودمند بگیرند سرب سوخته
و شسته و مرداسنگ پرورده و شسته و اسفیداج ارزیز و زرده خایه مرغ و روغن گل اندر هاون
کنند و بمالند تا چون مرهم شود و اگر بدان رسد که بباید تراند ضمادی سازند از حلبه و اکلیل الملک و کرنب
پخته و پیاز بریان کرده و اندکی مقل و اگر آماس سرد بود بچیزهاء گرم تکمید باید و ضمادها از حلبه و تخم کتان و تخم خبازی
و بیخ خطمی سازند و برگ کرنب پخته و با پیه گاو کوفته ضماد کنند هم اندر روز درد بنشاند و آماس تحلیل کند
و کرنب پخته با زرده خایه مرغ و روغن گل سود دارد و زحیر را نه راستین را علاج همچون شهرباران المعوی

خیار شنبر کنند و شیافی که از خطمی و بوره و شحم حنظل و شکر سرخ سازند گفتار پانزدهم
از کتاب ششم اندر بیماریهاء مقعده و شرح خون بیرون آمدن و باز گردیدن مقعده و شقاق و بواسیر
اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار هفت بابست باب
نخستین از گفتار پانزدهم از کتاب ششم اندر سستی شرج
و بیرون آمدن مقعده گل سرخ و عدس مقشر و نارپوست و جفت بلوط بگیرند و بپزند و بپالایند و
اندر آن همی نشینند و ثفل این طبیخ را بکوبند و با روغن گل بمالند تا چون مرهمی شود و اگر با این علت مزاج سرد بود بگیرند
جفت بلوط و ودادی و مرزنگوش خشک و مازو بریان کرده بروغن زیت و آهن پاره کهن زنگار گرفته اندر شراب
کهن فرغار کنند یکشبانروز و بپالایند و اندر آن شراب نشینند یکساعت پس خویشتن را خشک کنند و بروغن
تخم ترنج یا بروغن مغز زردالو یا بروغن مغز شفتالو چرب کنند و این دارو بر آن موضع پراکنند صفت داروی بگیرند اقاقیا
انار ترش خشک و مازو و شاه بلوط و صدف سوخته و قرطاس و ودع سوخته و خاکستر سفال سرطان و عصاره لحیة
التیس و جفت بلوط و خاکستر پلاس کهن همه را بسان راست بکوبند و با آب برگ مورد تر بسرشند و اقراص کنند و
بسایه خشک کنند بوقت حاجت بکوبند چون سرمه بکار دارند و گاه بر بندند چنانکه رسم است و بکوبند و هم این
داروها اندر شراب قابض بپزند و بدان شراب اندر نشینند و اگر آماسی گرم باشد گل سرخ و عدس مقشر و برگ عنب
الثعلب اندر آب عنب الثعلب بپزند و با روغن گل بمالند تا مرهم شود و بر آن موضع نهند و اگر آماس سرد بود اندر آب
گرم همی نشینند و موم روغن که از موم زرد و روغن شبت و روغن بابونه سازند و طلی میکنند تا آماس زایل شود
پس بعلاج علت باز آیند باب دوم از گفتار
پانزدهم از کتاب ششم اندر علاج شرج سست که ریش باشد هر گاه که مقعده
بیرون آید و در پیش گشته بود آنرا بآبهاء قابض اندر وی پخته باشند همی باید شست و این دارو بکار باید داشت
صفت داروی بگیرند سرب سوخته و شسته هشت درم گل سرخ و سماق از هر یکی چهار درم مرداسنگ ده درم همه را بکوبند
نرم و نخست بدین شراب کهن که یاد کرده آمد بشویند و این دارو بر کنند و ببندند چنانکه رسم است
باب سوم از گفتار پانزدهم

وضماد کنند

از کتاب ششم اندر علاج سستی شرج که ثفل بی مراد بیرون آید اگر سبب
سستی شرج آن بود که کسی از جایی بیوفتد و بر پشت افتد یا زخمی صعب رسد و پایها نیز سست گردد آنرا
علاج نیست و آنچه از پس علاج بواسیر افتد یا از زخمی و افتادنی سهلتر علاج وی آنست که بر مهرهاء فرو
سوین از مهرهاء پشت ضمادی که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است بر نهند و اندر طبیخ داروها قابض می نشانند
و جوز السرو و قسط و سنبل با این داروها یار کنند باب چهارم
از گفتار پانزدهم اندر شقاق مقعده شقاق کفتگی لبهاء شرج را گویند و سبب
آن اندر بیشتر حالها خشکی مزاج بود یا بسبب خشکی ثفل کفته شود و گاه باشد که سبب شقاق آماسی گرم بود
و گاه باشد که بواسیر باشد که کفته شود و گاه باشد که رگهاء مقعده از خون ممتلی شود و دهنهاء رگها کفته شود
علاج اگر که سبب شقاق آماسی بود یا امتلاء رگها بود یا بواسیر که شکافته شود نخست رگ باسلیق زند و رگ
صافن و مابض سودمندتر و حجامت بر میانگاه هر دو سرین سود دارد و اگر آماس با حرارت و سوزش بود سپیده
خایه مرغ و روغن گل اندر هاون سرب بسایند تا سیاه میشود و طلی میکنند و مرهم کافوری طلی کردن سود دارد
صفت آن بگیرند موم سپید دو درم و نیم روغن گل ده درم اسفیداب ارزیز و مرداسنگ پرورده سه درم نشاسته
افیون از هر یکی یکدرم کافور نیم درم همه را با لختی سپیده خایه مرغ بسایند و بکار دارند صفت مرهم اسفیداج
بگیرند اسفیداج ارزیز پنج درم کشنیز دو درم و نیم قلیمیا سیم دو درم همه را بکوبند و با روغن گل و آب خار و آب
کسنه و آب عنب الثعلب در هاون بمالند تا آمیخته شود و طلی کنند و اگر حرارت قوی بود سپیده خایه مرغ و کافور
با این اخلاط یار کنند و اگر شقاق بدان گرمی و سوزانی نباشد مرهم مقل بکار دارند صفت آن بگیرند موم مصفی
و روغن کنجد تازه و پیه بط و مغز ساق گاو با خمیر بجوشانند و مرهم کنند هر سه راست راست سود دارد و مغز
ساق گوزن و پیه او و مغز ساق گاو از هر یکی یک اوقیه مومیائی نیم اوقیه روغن کنجد دو اوقیه لب اسبغول یک اوقیه
کثیرا یک اوقیه همه را بسایند و مرهم کنند و زوفاء تر و مغز ساق گوساله و نشاسته و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن
گل مرهم کنند و اگر آماس بود برگ کرنب با او بجوشانند و با پیه گاو بکوبند و مرهم کنند درد بنشاند و آماس را تحلیل
و پیوسته اندر آب گرم همی نشینند و اگر آماس صلب بود بگیرند مرداسنگ پرورده سفیداب ارزیز و موم زرد

و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم زعفران یکدرم و نیم زرده خایه مرغ پخته دو عدد روغن کنجد چندانکه
کفایت بود همه را بسایند و مرهم کنند و روغنها که اندرین علت سود دارد خاصه اگر حرارت غالب بود روغن خیری است
و روغن سوسن و روغن مغز زردالو خاصه که مقل اندر وی حل کرده باشند و مقل با کوهان اشتر سرشته و دود کردن
سود دارد و اگر طبع خشک باشد بخیار شنبر و بنفشه نرم باید کرد صفت حب مقل بگیرند هلیله کابلی هلیله سیاه و آمله
بلیله از هر یکی ده درم پاک کرده مقل چند وزن مقل را با آب گندنا جوشانیده حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند
شربت دو درم و اگر آماس درد کند اندر طبیخ بابونه و اکلیل الملک همی نشینند و اگر اندرین حب پنج درم شیطرج زیادت
کنند منفعت فنجنوش و خبث الحدید از وی یافته شود صفت معجونی که خداوند شقاق و بواسیر را طبع نرم دارد بگیرند
مقل ده مثقال کثیرا پنج مثقال انجیر فربه با مویز سیاه دانه بیرون کرده دو بار چند وزن مقل و کثیرا و همه را بکوبند و بسرشند
شربت شبانگاه پیش از طعام پنج درم صفت گوارش مقل خداوند شقاق و بواسیر را و خداوند درد مقعده را
سود دارد هلیله کابلی بلیله آمله انیسون مصطکی از هر یکی ده درم نانخواه پنج درم همه را بکوبند و بروغن مغز
شفتالو چرب کنند و بیست درم مقل را اندر آب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند شربت سه مثقال با آب
گرم صفت حب مقل نسخه دیگر طبع را نرم دارد بگیرند هلیله کابلی سکبینج سه درم تخم سپندان دو درم مقل ازرق
پانزده درم مقل را اندر آب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم و اگر شقاق
کهن باشد آنرا باید خارید تا خون بسیار برود و پس بمرهم باسلیقون اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله
عز و جل و خداوند علت را قلیه کنند با زرده خایه مرغ و کوهان اشتر و طعامها آشامیدنی باید خورد و مغز
بادام و فندق و مغز گوز هندو و مویز و انجیر سود دارد و شراب مویزی کهن و شرابی دوشابی که اندر وی دو
دادی بسیار کرده باشند موافق بود باب پنجم
از گفتار پانزدهم از کتاب ششم اندر خارش مقعده سبب خارش مقعده یا
کرم خرد بود یا مقعده باسور اما آنچه کرم خرد بود علامت وی آنست که گاه گاه کرم با ثفل فرود آید و آنچه مقعده
باسور بود علامت وی آنست که خارش با سوزش بود و بهیچ وقت کرم نه بیند علاج آنچه کرم خرد بود علاج آن
اندر جایگاه وی یاد کرده آید و آنچه مقعده باسور بود نخست رگ باسلیق باید زد و بر میان دو سرین حجامت کردن

و بطبوخ افتیمون استفراغ کردن سود دارد و از طعامهاء سودایی پرهیز کردن و موضع خارش را بروغن مغز سفال
زردالو طلی که مقل اندروی حل کرده باشند چرب میکردن و شب یمانی بریان کرده و قطران از هر یکی را استار آب
بهم بسرشند و مقدار یکدرم بخرقه نرم بردارند و حمول سازند صفت دارویی دیگر زوفاء خشک بکوبند و با
پیه بط بسرشند و شیاف کنند و بنهند بردارند صفت دارویی دیگر بگیرند شب یمانی بریان کرده چهار دانگ
قطران دو دانگ هر دو را بسرکه حل کنند و طلی میکنند و خرقه کتان بدان تر کنند و بر مقعده می نهند و اگر آب پودنه
یا صبر یا زهره گاو با آب سداب باروغن بید انجیر بکار دارند صفت دارویی دیگر صبر تلخ و زوفاء خشک دو جزو
باروغن گل و سرکه و آب انار ترش بسایند و بکار دارند بامداد و شبانگاه بر نهند باب

ششم از گفتار پانزدهم از کتاب ششم اندر بواسیر و اسباب و علاج آن

بواسیر بقسمت اول دو نوعست یکی انواع فزونیها است که بر لب مقعده و گرداگرد و اندرون و بیرون او بدید آید
دوم بادیست که اندر تهی گاه و حوالی کرده و گرگاه و زهار و مقعده میگردد و تولد آن باد اندر کرده و حوالی
آن بود آنرا باد باسور گویند اما انواع فزونیها بعضی مردمان را اندر بینی بدید آید و بعضی زنان را بر رحم بدید آید
و آنچه بر مقعده برنجد دو گونه بیرون بعضی بدان ماند که نظر سوی بالا دارد و بعضی بیرون دارد و بعضی کور بود و بعضی نا
سفته بود و چیزی ننالاید از وی و باد درد بود و بیرون که بلد کمتر باید همچنان بایستد نرنجاند و درد نکند و باشد
که ممتلی گردد و سخت درد کند و بدان حاجت آید که اورا بکشایند تا چیزی از وی بپالاید و درد بنشیند و بعضی
سفته بود از وی خون و زرداب میپالاید و کم درد بود و بیرون که هیچ درد نکند و باشد که چنانی سفته بود که باد و ثفل
از وی بیرون آید و هر گاه که چشمه او بسته شود و ممتلی گردد و درد کند و هر گاه که اورا باز بکشایند تهی گردد و
درد بنشیند و این هر دو نوع بر هفت شکل بود یکی همچون دنبه ماهی بود بزرگ و تهی و این بی درد بود دوم
شاخها و بیخها بسیار دارد و این را نخلی گویند یعنی همچون درخت خرما سیوم گرد بود و پهن آنرا تینی گویند
یعنی همچون انجیر چهارم گرد بود بر سان انگور و آنرا عنبی گویند پنجم خرد و سخت همچون عدس و نخود و این را ثوثی
گویند ششم آنکه این نوع ثولول دراز باشد همچون دانه خرما هفتم آنکه این ثولول نرم بود همچون توت نیم پخته
و این را نیز توتی گویند و بترین همه نخلی بود پس تینی از بهر آنکه بیخ آن دشوار توان برید و اورا دشوار توان

گرفت و بدارو برداشتن مشکل بود و رنج عظیم نماید و روزگار دراز خواهد و دیگر آنکه زنده دون باشد و نظر سوی بالا
دارد از بهر آنکه اورا نتوان دید و دارو بدان دشخوار توان رسانید چنانکه باید بروی قرار نگیرد و این همه که یاد کرده آمد
باشد که بر یک جانب بود از لب مقعده و بیرون که سوی پیش بود و باشد که سوی پس بود و آنچه از سوی پیش بود بتر
از این همه بیرون از بهر آنکه همسایه بولست آماس او مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و بعضی را این باسور ناسور
چهار یا شش عدد بر درازی روده مستقیم برآید از نزدیکی گرده تا لب شرج عقده بدید آید و این بتر از همه بیرون
و سبب این خون سودایی بود و این خون سودایی دو گونه بود یکی خونی بود سوخته تیز شده از خوردن طعامها
و شرابها و داروهاء گرم یا از صفرایی تیز و سوخته که با خون بیامیزد و اورا گرم کند دوم خونی بود غلیظ که از
خوردن طعامهاء سودایی خیزد چون کرنب و عدس و بادنجان و گوشت قدید و گوشت صید و آنچه بدین ماند و
این خون که از این نوع طعامها خیزد سخت گرم نباشد خاصه اگر خداوند علت بسیار خوار بود و حریص بود و آنچه
خورد نیک نخاید این همه اسباب تولد خون غلیظ سودایی است و بسیار نشستن بر سر چاه طهارت جای زیان
دارد خاصه بر سر چاهی که خداوند این علت می نشیند و مردم بی علت را این علت آرد قسطا بن لوقا میگوید بسیار
خوردن روغن بید انجیر بواسیر آرد و جرب و معروفست که این علت را زیان دارد و اندر گرماء گرم و سرماء سرد جبر خوردن
سوزش مقعده آرد و در گرماء اورا بکشاید و این علت اندر شهرهاء تر که هواء آن تر و عفن بود و طعام آن شیر و
خرما و ماهی و میوه بسیار بود بسیار تر افتد علامتها علامت آنچه از خون گرم و صفرایی بود آنست که با خلیدن
سوزش سخت و درد بسیار بود و آنچه از خون غلیظ بود آنست که بادی غلیظ با قراقر اندر ناف بدید آید و
گاهی بسوی زهار و قضیب و خایه فرود آید و گاهی زحیر کند و گاهی بسوی بالا بسینه و سر و پهلوها و بگردن و
کتف و پشت برآید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی شکم باز گیرد و درد بی قرار بدید آید و تکسر اندامها و درد زانو
و مفاصل با آن بود و نشستن و برخاستن از بند گشادها آوازی همی آید بتازی آنرا فرقعه گویند و قوت
جماع ضعیف گردد و از آن لذت نیابد چنانکه باید و از پس جماع سخت ضعیف شود و هر وقت که از خواب
بیدار شود اندامهاء گران تر از دیگران بود و طعام بدگوارد و لون او بگردد و بعضی را بزردی گراید و بعضی را
بسبزی و بعضی را بسیاهی و بعضی را برصاصی و تباهی و رنگ موی بگردد و بعضی را اغبر شود و بعضی را ناخوش

سوزش و خلیدن کمتر بود و گرانی بیشتر بود و علامت باد باسور آنست که

اوه

رنگ تر شود و بن موی روی خارش گیرد و باشد که خداوند علت موی روی کندن گیرد و سبب این خارش و تغیر
رنگ روی و موی بخارها بود که از ناف برآید و گاه بود که شبکوری و سرگشتن و صداع آرد علاج نخستین
علاج آنست که از طعامهاء غلیظ و سرد و از هر چه خون را سودایی کند پرهیز کند و از مرغان آبی و از سیر
و پیاز و خردل و از مستی و شراب خاصه شراب حلب صرف و از مستی دمادم پرهیز کند و ریاضت و مالیدن
و اندک مایه رفتن و اسب راندن بکار دارند تا فضول اندر تن جمع نشود و حرارت غریزی برافروزد و پس
بنگرند اگر خون گرم و سوخته و صفرایی بود نخست رگ باسلیق بزنند پس تن را بطبوخ هلیله و بلیله و آمله و
سپستان و آلو و خیارشنبر و آنچه بدین ماند پاک کنند پس اطریفل کوچک بکار دارند که آنرا اطریفل صغیر
گویند صفت آن هلیله کابلی و بلیله و آمله و سپستان و از هر یکی ده درم مقل ازرق سی درم همه را با انگبین
بسرشند چنانکه رسمست شربت چهار درم و اگر آماس درد کند این ضماد بر نهند صفت ضماد اکلیل الملک بابونه
از هر یکی پانزده درم هر دو را بکوبند و یکدرم زعفران و دو درم افیون و یک استیر تخم کتان و یک استیر خطمی
و یک استیر حلبه همه را بکوبند و بیامیزند پس سه درم مقل در میپخته حل کنند و داروها کوفته با وی بسایند تا چون
مرهم شود پس یک زرده خایه مرغ پخته با وی بسایند و دیگر بار پس آنرا بکرباس پاره طلی کنند و روی او را
بروغن گل چرب کنند و بر آن موضع نهند صفت مرهمی دیگر که آماس و درد را بنشاند بگیرند تربد سفید و اسفیداج
و پیه بط و روغن گاو این را بگدازند و اسفیداج بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر که کنند تا ناشسته و
پاره کنند و سر با پیله بپوشند و بر آتش نرم نهند تا تیزی و بخار بیرون شود پس بروغن گاو بر افکنند با روغن
کوز و بریان کنند و اندر هاون بسایند تا مرهم شود و پیاز پخته با روغن گاو بر هاون بمالند و ضماد کنند درد بنشاند
صفت ضمادی دیگر سکبینج مقل از هر یکی دو درم میعه تر یکدرم افیون نیم درم روغن مغز زردآلو یک اوقیه
همه را بروغن گل تر کنند و همه را بیامیزند و مرهم کنند صفت ضمادی دیگر برگ خطمی و اکلیل الملک زرده
خایه مرغ و روغن گل بسرشند و ضماد کنند و اگر مرهم داخلیون باروغن گل و اندکی زعفران و افیون و
میپخته بر نهند سود دارد صفت ضمادی دیگر بابونه و اکلیل الملک با اندکی زعفران بلعاب تخم کتان
بسرشند و اگر حاجت بود که بکشایند تا چیزی بپالاید داروهاء گشاینده هم اندرین باب از پس یاد کرده

بکیرند

آید و هر گاه که داروی گشاینده بکار خواهند داشت نخست باید که بیمار اندر آب گرم همی نشیند و روغن مغز دانه
زردآلو تلخ و روغن دانه مغز شفتالو و روغن اشتر دکوزن همی مالند تا باسور نرم شود و بزرازده گشادن
گشادن گردد و رگ صافن و مابض فرمایند زدن چه بسیار بود که این رگ بزنند و باسور بی علاج دیگر گشاده شود
و اگر باسور بدان گرمی نباشد نخست رگ باسلیق باید زد تا خون بدکمتر شود پس تن را بطبوخ هلیله و افتیمون
و مویز پاک کرده و هلیله پرورده بکار داشتن و هلیله کابلی پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده و کوفته و
بیخته و با انگبین سرشته سود دارد و آب گندنا فشارده مقدار دو اوقیه با دو درم روغن گوز سود دارد و اگر باسور
سفته بود و از وی خون رود اگر این خون رفتن بنوبت بود و سیاه بود باز نباید داشت تا آنگاه که سستی
بیارد و روی زرد شود و ساق ضعیف نگردد چون این حالها بدید آمدن گیرد تدبیر باز داشتن باید کرد بدوایی
و داروها که خون باز دارد از پس یاد کرده آید و اگر باسور چنان بود که از وی اندک مایه زرداب تراید و جز این
تراپلن رنجی نباشد علاج آن بدارویی باید کرد که آنرا خشک و لاغر کند تا مدتی بگذرد که هیچ نتراید و هر گاه که
تراپلن معاودت کند بهمان داروها علاج میباید کرد تا مدت عمر بسلامت بگذرد و داروها که اندرین باب بکار آید
از پس یاد کرده آید صفت داروهای که باسور را اگر ممتلی کند بگشاید نخست
آنچه پیشتر یاد کرده آمده است از تدبیر نرم کردن باسور و بزارده آن گردانیدن بجای باید آورد از مالیدن
روغنها و رگ صافن و مابض زدن و در آب گرم نشستن پس آب پیاز تیز فشارده بگیرند و پشم پاره بدان تر کنند
و بردارند و بدان صبر کنند و اگر بجای آن زهره گاو کنند یا عصاره بخور مریم همچنان بود و زود صفت شیافی
بگیرند شحم حنظل سه درم مغز بادام تلخ چهار درم بکوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند یا اندرون ساق
بیخ شیاف از این بنهند صفت شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل و مقل از هر یکی سه جزو با آب گندنا حل کنند و شحم بدان
بسرشند و شیاف کنند و اگر عرطنیثا و مقل همچنین شیاف کنند و اگر از این یتوعات چیزی با این داروها یار
کنند قوی تر بود و سرگین کبوتر و زهره گاو قوی است و هر گاه که مقعد از این داروها بسوزد و بیمار طاقت آن
ندارد پنبه بروغن گل چرب کنند و بنهند صفت روغنی که باسور را بگشاید بگیرند یک رطل بغدادی یا بیشتر و ده درم تخم هزار
اسفند و ده درم پوست بیخ کبر در وی بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و یک رطل بغدادی روغن بیاشد زردآلو

گوبان

کرددردده

نیک بود

مغز

اگر روغن کنجد بر افکنند و بپزند تا آب برود و روغن بماند این روغن بخورند و حقنه کنند و طلی کنند صفت
حب مقل که اندران جای موافق بود بگیرند هلیله سیاه و بلیله کابلی پاک کرده از هر یکی بلجز و کوفته ده
درم سکبینج سه درم تخم سپندان سپید دو درم مقل را بآب کنند تا حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و حب
کنند صفت سفوفی بگیرند هلیله سیاه بریان کرده بروغن گاو و تخم بادیان از هر یکی بلجزو کوفته و بیخته حب
الرشاد نا کوفته چندوزن هر دو شربت چهار درم با شراب ممزوج اگر با آب کنند تا صفت سفوفی دیگر
بکیرند خبث الحدید مدبر سه درم تخم سپندان سپید دو درم این یک شربت بود با روغن گوز و یک اوقیه آب دو درم صه
کنند تا صفت داروها که خون آمدن آن باسور بند آرد صفت حبی هلیله سیاه و بلیله و آمله بازصه
پاک کرده و بروغن بریان کرده از هر یکی ده درم صدف سوخته که بتازی ودع گویند هفت درم کهربا پنج درم شب
یمانی دو درم مقل بیست درم دارو ها بکوبند و به پزند و مقل را بآب کنند تا حل کنند و دارو ها بدان بسرشند
و حب کنند شربت دو درم تا سه درم با آب سرد صفت حبی دیگر بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی پنج درم
زاک سپید یک درم مقل دو درم بآب کنند تا حل کنند چنانکه رسمست شربت یک درم و اگر اندرین حب پنج درم ودع
سوخته و سه درم کهربا زیادت کنند و مقدار مقل بیشتر کنند صواب تر صفت حبی دیگر بگیرند هلیله کابلی بریان
کرده بروغن زیت پنج درم و بلیله و آمله و سیاه داوران و کهربا از هر یکی چهار درم دادی شش درم ودع سوخته پنج درم
مازو سه درم مقل پانزده درم حب کنند بآب کنند تا چنانکه رسمست شربت از دو درم تا سه درم بآب کنند تا صفت
حب مقل از بهر این کار بگیرند هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا ده درم مقل چند وزن هر دو حب کنند
بآب کنند تا چنانکه رسمست شربت دو درم صفت سفوفی زیم آهن که بتازی خبث الحدید گویند مدبر کرده پنج درم تخم
کنند نا و نانخواه از هر یکی دو درم تخم کبر خشک چهار درم همه را بکوبند و بپزند شربت یک درم با یک اوقیه آب گندنا
اگر باد و اوقیه آب گرم صفت اقراص کهربا بگیرند بلوط دو درم کهربا و صمغ عربی از هر یکی یک درم کثیرا و نشاسته و گل
مختوم از هر یکی نیم درم اقراص کنند بآب لسان الحمل شربت دو درم نسخه دیگر وصف محمد زکریا بگیرند کهربا و صمغ
گوز و لک و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی پنج درم کندر دو درم افیون سه درم بلعاب اسبغول اقراص کنند
شربت دو درم با یک اوقیه آب سماق و اگر صمغ گوز نباشد بدل آن سندروس کنند نزدیک من آنست که افیون

دو درم میباید و کندر سه درم و این که در نسخه است خطاء ناسخ است صفت معجون الخبث بگیرند خبث الحدید
مدبر پانزده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل کندر از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بعسل آمله بسرشند و اگر عسل آمله
نباشد آمله را در آب بپزند و بدست بمالند و بپالایند و عسل بران آب نهند و بقوام آرند شربت مقدار یک گوز بزرگ
صفت معجون مقل بگیرند ودع سوخته و کهربا و هلیله سیاه و هلیله زرد و بلیله و آمله و مازو ناسفته شکسته و اندر سرکه
فرغار کنند و بلوط و قرنفل و گلنار و نانخواه و فوفل از هر یکی پنج درم بسد و مصطکی از هر یکی سه درم مقل پنجاه درم بانگبین
بسرشند چنانکه رسمست شربت از دو درم تا پنج درم صفت داروی دیگر بگیرند کثیرا نیم جزو کندر یک جزو کوفته و
پخته با مویز خراسانی شربت چند گوز بزرگ صفت ذروری بگیرند صبر و کندر و دم الاخوین و شیاف مامیثا و گلنار هم
بکوبند چون غبار و خانه عنکبوت یا وبر خرگوش بسفیدهٔ خایهٔ مرغ تر کنند و بدین ذرور آلوده کنند و بران موضع نهند و ببندند
و اگر قلقطار و مازو و اقاقیا بکوبند و ذرور کنند اگر با این ذرور که یاد کرده آمد یار کنند قوی تر شود و اگر بدین هیچ باز نه ایستد
روغن زیت بجوشانند و پنبه بران روغن گرم تر کنند و بدان داغ کنند پس این داروها بر کنند و ببندند لکن بیم باشد که
ازین داغ تشنج کند صفت طبیخی که بیمار اندروی نشیند بگیرند برگ مورد و گلنار و مازو و خرنوب و شب یمانی و
انار پوست همه را بپزند چنانکه رسمست صفت شرابی که خون آمدن باز دارد و فشار ا کنند و حب الآس و خبث الحدید
مدبر و دانه مویز همه را اندر شراب کنند و یک شبانروز بنهند و بپالایند شربت با این شراب بدهند و اگر کسی چنانکه
ازین شراب چند سود دارد و طعام سماق باغوره با یخه با انار دانه پخته صفت داروها که باسور را خشک کند
و لاغر کند و بیفکند اطریفل مقلی که اندر اول علاجها یاد کرده آمده است و گوارش مقل و حب مقل و معجون
دیگر که اندر علاج تقاریق یاد کرده آمده است و هلیله پرورده همه اندر جای نافع بود صفت گوارش خداوند بواسیر
را سود دارد و بر باد و بادی دمد بگیرند تودری سپید پوست خایه مرغ شیطرج هندی تخم گندنا از هر یکی سه جزو نوشادر
نیم جزو خبث الحدید مدبر چند همه دارو ها همه را بروغن گاو چرب کنند و بانگبین بسرشند شربت از دو درم تا چهار درم
صفت گوارش دیگر بواسیر را لاغر کند و باغ را پاک کند و آرزوی طعام آرد بگیرند هلیله زرد مقشر دو اوقیه پلپل
مصطکی تربد شونیز از هر یکی یک اوقیه اندر بعضی نسخها است دارچینی اسارون از هر یکی نیم اوقیه بکوبند و به پزند و
شش اوقیه روغن گاو و دو رطل بغدادی انگبین بجوشانند و دارو ها بدان بسرشند شربت چند یک گوز صفت

معجونی که معروفست بمعجون بو یکی بگیرند هلیله کابلی بیست درم اگر بزنگ کابلی مقشر بیست درم آمله بیست درم تربد
سپید تراشیده کوفته و بیخته شصت درم پانید چند وزن همه پانید را بگدازند و بقوام آرند و دارو ها بدان بسرشند
شربت از چهار درم تا دوازده درم با مویزاب بواسیر را و سرفه را و ضیق النفس و بادها و باسور را و درد گلو را سود
دارد صفت حب سندروس پوست خایهٔ مرغ شیطرج هندی تخم گندنا از هر یکی یک جزو نوشادر نیم جزو خبث
الحدید مدبر چهار جزو مقل چندانکه دارو بدان حب توان کرد شربت هر بامداد شش حب اگر بهفت صفت معجون
مختص خداوند این علت را و مالیخولیا را و بهق سیاه را که پوست باز میکذارد افیتمون تازه بکوبند و بسرشند و بپزند و باگوشت و مویز بهیند بکوبند صه
شربت چند گوزی پس اسفیدباج چرب خورند و از پس کرابه مدتی پیوسته بکار دارند تن را از مادهٔ سودا پاک
کند صفت ذروری که باسور را خشک کند نخست مقعده را بشراب قابض بشویند و گوز سرو و جفت بلوط
و شحم حنظل بسوزند از هر یکی را استارات همه را نیم کوفته اندر شراب قابض بپزند بامداد و شبانگاه بدین شراب
می شویند صفت داروی فلفلمول و بوره ، مذرکان را استار است هر دو را بسایند و بروغن مغز زردالو تلخ چرب کنند
و طلی کنند و بلکام ببندند صفت داروی قویتر بگیرند سک دم الاخوین و بسایند چون غبار و بر آن موضع پراکنند
تا سیاه شود پس مرهم اسفیداج طلی میکنند تا بوفتد صفت مرهم بگیرند اسفیداج انزروت دم الاخوین
از هر یکی را استار است روغن مغز زردالو چندانکه کفایت کند شش روز این مرهم میکنند تا بوفتد و پس مرهم کافوری
طلی میکنند صفت شیافی که بواسیر را بیفکند بگیرند کندر گلنار مازو سرمه اقاقیا شب از هر یکی را استار است
شیاف کنند چنانکه رسمست صفت دخنه سود مند بگیرند گوز سوخته با پوست مغز زردالو مقشر بریان کرده بر تابه
هر دو را بکوبند و بروغن کوهان اشتر بسایند و تا چون مرهم شود و طلی میکنند پس بگیرند مازریون درست کوفته با
کوهان اشتر بکوبند و بسرشند و دود کنند چنانکه رسمست اگر پیوسته بکار دارند باسور را خشک کند و بیفکند محمد
زکریا میگوید علاج با آهن بهتر و با سلامت تر از علاج داروی تیز بکار داشتن اندر و صعب و آماس خالی نباشد
و هر گاه که دارو خواهند کرد یا بآهن علاج خواهند کرد رگ باسلیق باید زد نخست پس علاج کرد صفت داروی
نسخهٔ ثابت بن قره درد باسور را بنشاند و خون باز دارد و اگر پیوسته آنرا بکار دارند آنرا خشک کند و بیفکند و
اندر باسور نو زود اثر کند بگیرند میعه تر و کندر و قسط و پوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند و گوگرد زرد

از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بهر ده درمی از روغن کنجد و روغن زیت و روغن زنبق جمله سی درم از هر یکی
را استار است نخست کندر و گوگرد را اندرین روغن حل کنند پس دارو ها با وی یار کنند و اندر شیشه کنند
و نگاه دارند صفت داروی تیز نسخه ثابت بگیرند فربیون سیاه زرنیخ زرد زرنیخ سرخ آهک شنجار ذراریح
مویزه قثاء الحمار نوشادر را استار است همه را با آب شنجار بسرشند و اقراص کنند و اگر خواهند که قوی تر باشد
همه را بسرکه و قطران بسرشند و اگر ببول کودکان سرشند قوی تر باشد صفت داروی دیگر هم نسخه ثابت
بگیرند مار افعی از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال او از هر جانبی مقدار چهار انگشت و باقی را اندر پاتیله
سنگین کنند پس از آنکه شکم او پاک کرده باشند و شسته و آنرا بروغن زیت بپزند سر پاتیله استوار کرده چون
مهرا شود آن روغن نگاه دارند و بر باسور طلی کنند آنرا خشک کند و بریزاند صفت ذروری بخاصیت سود دارد
بگیرند سر ماهی شور و آنرا تر دیگ آتش خشک کنند و بکوبند و بیز خشک کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکار دارند و
دنبال ماهی شور همچنین خشک کرده و کوفته و شونیز در وی سود مندست محمد زکریا میگوید خرنوب تر بکوبند و پنبه
بعصارهٔ آن تر میکنند و بر باسور می نهند آنرا خشک کند و ببرد و اگر خرنوب را پوست باز کنند و باسور را بدان
بمالند زود بیفکند همچنانکه ثولول را بیفکند ابن سرابیون میگوید باسور را بروغن چرب کنند و اشنان سبز نیم کوفته
بروی پراکنند آنرا خشک کند و بیفکند صفت دیگر دیگ بگیرند زرنیخ سوده یک رطل و نیم بغدادی شنجار یک
رطل آهک آب نارسیده نیم رطل زنگار نیم رطل سیماب چهار یک رطل نوشادر هم چند سیماب همه را بسرکه
بسایند تا سیماب کشته شود پس خشک کنند و دیگر باره بسایند بآب سرد و آنرا مقعد کنند و آنچه از
وی مقعد شود نگاه دارند با سور که بیرون باشد و بر خوک و بر هر یک خونی که خواهند آنرا نیست کند
بر سبیل ذرور بکار دارند این داروی است داغ کننده گوشتهاء فزونی را سیاه و خشک کند و نیست
کند محمد زکریا میگوید این دارو و همه دارو هاء تیز بر باسور یک روز بر باید کرد پس اگر ببینند که هنوز چیزی
می تراید یک روز آسایش دهند و یکبار دیگر این دارو بکار دارند تا خشک شود و سیاه گردد پس برگ چغندر
را بپزند بآب و روغن گاو و مرهم کنند و بر می نهند تا بوفتد صفت داروی که دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ
و عسل بلادر را استار است و بهم بسرشند و دود کنند چنانکه رسمست صفت شیافی که معتمدان آزموده اند

بکیرند عشقه و آن نباتیست که بر درخت بپچد و درخت را خشک کند آنرا در دیک مسین کنند و آب نار بیده و اندر آفتاب
بنهند چهل روز و بشب بپوشند و بروز در آفتاب میدارند و از کرد نگاه میدارند و هر روز بشورانند و زیر و زبر
کنند پس بر مقدار یکمن ازین صبر و مرو تخم سپندان سفید از هر یک استیر بر افکنند و شیاف کنند و بشب بکار
دارند و یکشب بکار دارند و یکشب نه و طعام شوربا دهند یکشب پیش حاجت نباید خشک شود و بیوفتد صفت
داروی دیگر بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ هزار اسفند و بلادر و سورنجان و فرفیون راستار است همه را نیم کوفته بهم
بیامیزند و دود کنند و اکر نفط سیاه بر شند صواب بود صفت داروی دیکر بکیرند تخم کندنا و پوست بیخ کبر و شونیز و پوست
و هزار اسفند و کندر و ریتابخ و مقل اقراص کنند و دود میکنند و کفته اند برک مورد تنها دود کردن نافع است و
مار سیاه نیز نافع است و بلادر تنها نافعست و هر کاه که علت اندرون بود و دود بدو نرسد و دارو نیز نتواند
رسد تدابیر حقنه باید کرد صفت حقنه بکیرند مغز زردالو تلخ در روغن او بکشند و کنجاره او را اندر آب بمالند
و بپالایند و یک زردهٔ خایه با دو مقدار هفتاد درم ازین آب و مقدار پانزده درم ازین روغن بهم بزنند و نیم کرم
کنند و حقنه کنند صفت حقنه که درد و سوزش بنشاند عصارهٔ خبازی با برک او و کل او و کل سرخ بپزند و بدست
بمالند و بپالایند و یک زردهٔ خایه با دو درو بمالند و روغن کل بر چکانند و پس از ساعتی عصارهٔ سیداب
و عصارهٔ برک لسان الحمل و کل مختوم و قرطاس سوخته بهم ترکیب کنند و برنهند و چندانکه ممکن بود که نگاه تواند
داشت نکاه دارند تدبیر بریدن باسور تدبیر بریدن باسور کاهی بدارو کنند و کاهی بآهن و اکر باسور
سه یا چهار بود صواب آنست که همه برندارند لکن یکی بگذارند تا از وی چیزی همی پالاید و اکر همه بردارند بیم
که باستسقا ادا کند یا بسل یا بیماری از بیماریهاء سودایی چون مالیخولیا و سرطان و داء الفیل و غیر آن اما تولد
استسقا چنان بود که از خون بد که از باسور همی پالاید و جکر از آن پاک می شود پس از آن نپالاید و اندر
تن و اندر جکر بماند برودت کار آماسی صلب با سده اندر جکر پدید آید و مزاج او بد شود و استسقا تولد کند و کاه
باشد که تن از آن خون ممتلی کردد و مقداری بیشتر از آن خون بجانب خون ریخته شود و رکی اندر وی شکافته
کردد و بسل ادا کند و اکر بخارها سودایی بدماغ بر آید مالیخولیا تولد کند و اکر خون سودایی بعضوی دیکر میل
کند آماسی سرطانی و مانند آن بیماری تولد کند و اکر خون سودایی بعلاما برین چنان بود که اکر باسور ظاهر بود

آنرا

بوکسیر

آنرا بکیرند بالکتی که آنرا قالب کویند پس ببرند و جهد کنند تا کوشت درست که بدو پیوسته بود بریده و آزرده نشود
چه اکر جز از بیخ باسور چیزی بریده شود آفتهاء بزرک و درد صعب آماسی تولد کند و هر کاه که بریده باشد خون
را باز ندارند تا خود باز ایستد پس اکر بسیار رود و بیم ضعف بود باز دارند و اکر سخت اندک بود رک باسلیق
بزنند و اکر از بیخ نتوان برید و لختی بماند یا از نیمه توان برید یا دو بهر بریده شود روا باشد و فایده بریدن آن
بود که قوت دارو به بیخ او برسد و باقی زود خشک شود و بیوفتد و اکر از پس بریدن درد خیزد و آماس کند ضماد
کنند تا و ضماد بیار که یاد کرده آمده است بر وی نهند و مقل و کوهان اشتر بهم ببرشند و دود میکنند و نان
پاکیزه و زردهٔ خایه و اندکی افیون ضماد کنند و اندر نپندادی و بیخ خطمی و تخم کتان و تخم خطمی و برک کرنب نشستن
درد بنشاند و طبع باید داشت و اکر بیمار علاج بآهن نخواهد صواب آن بود که آنرا با ابریشم یا بریسمان کتان
یا بموی اسب ببندند و دارو بر کنند تا بیوفتد و اکر باسور ظاهر نباشد آنرا بحجه بیرون آرند و اکر زود باز
شود بمحجمه ساعتی بگذارند تا آماس کیرد و بیرون بماند و ببرند و آماس را علاج کنند و طعام خداوندان باسور
چیزی باید چیزی باید که غذاء نیک دهد و زود کوارد چون شوربا و زیرباء کوشت بره و مرغ فربه و زردهٔ
خایه مرغ نیمبرشت و کوداب نان و نخوداب بروغن شیر بخت و بپایند و کوز هندو و روغن کوز و روغن
بادام و روغن کوز هندو و مغز زردالو و کوهان اشتر و پیه بط سود دارد و عجه از کندنا و زردهٔ خایه مرغ
و اندکی پیاز سود دارد و از توابل کرم چون پلپل و سیر پرهیز باید کرد و از طعامها که از آن سودا تولد کند
چون عدس و کرنب و بادنجان و کوشت قدید و کوشت کاو و پنیر خشک دور باید بود صفت داروها که
بادها سودرا بشکند خداوند باد باسور را همی بکونه پرهیز باید کرد و از میوهاء بادناک دور باید بود
و داروهاء بادشکن بکار باید داشت صفت حبی که باد باسور را و درد کرده و تهی کاه و درد بند کشادها سود
دارد بکیرند صبر شش درم تخم هزار اسفند و جاوشیر و اشق و غاریقون و عصارهٔ غافت و حب النیل از هر
یکی پنج درم سکبینج ده درم تخم حنظل سه درم مقل دو درم حب کنند باب کندنا شربت از دو درم تا دو مثقال
باب کرم صفت حبی دیکر باسور باطن را و بادهاء کرم را سود دارد بکیرند زرنباد و درونج و هلیله سیاه و بلیله
و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و پلپل و دار پلپل و تخم کندنا و مقل راستار است همه را بکوبند و بیحو بزاب

ناصور

واسباب هر دو یکسانست و فرق میان ناصور و باسور آنست که ناصور ریشی است مقوبه یعنی با مغاک
و از وی ریم و زرداب پالاید و باسور فزونی است بر مقعده چنانکه اندر باب کذشته یاد کرده آمده است
و این ناصور دو کونه باشد یکی کذاره دارد و از وی باد و براز بیرون آید یکی کذاره بود و از وی جز ریم و زرداب
چیزی نپالاید علاج اما ناصور بی کذاره را علاج بداروهاء تیز و خشک کننده باید کرد چون اقراص فلندیقون و
شیاف عرب که بر ناصور کوشهٔ چشم بکار دارند و بدین کونه کنند نخست ناصور را بفشارند تا ریم و پلیدی از وی بیرون
و پاره پنبه کهن بر سر میلی باریک بپیچند و تر کنند و بدارو اندر کردانند و بدان قعر ناصور فرو نهند و میل برکشند
و پنبه را با دارو در وی بگذارند و اکر خواهد پلیته کنند و تر کنند و همچنین بدین داروها اندر کردانند و بدو فرو نهند
این پنبه و پلیته چنان باید نهاد که پاره از وی بیرون بود تا برداشتن آسان بود و اکر میل با پلیته بدو فرو برند دارو را
بماء العسل بکدازند و بدو اندر چکانند یا همچنان خشک بدو فرو براکنند یا بر میلی باریک بدو فرو برند چون ریش از
پلیدی پاک شود و خشک شود مرهم سفیداب ارزیز و شیاف ابار با سفیده خایه بسایند و بدان علاج همی کنند و
اندر آبهاء قابض می نشانند تا کوشت برارد و درست کردد و آب قابض آبی بود که در وی برک مورد و سعد و انار و پوست
و جفت بلوط و مانند آن در وی جوشانیده باشند و اکر ناصور کذاره دارد و بمقعده نزدیک بود همچنین بهتر بود مکر بریدن
و بریدن وی بالتی آهنین بود بشکل داسکال تا بمقعده یکی کردد و چون بریده بود علاج کنند بداروهاء کوشت رویاننده
تا بهتر شود و کوشت برارد صفت داروی کوشت رویاننده بکیرند صبر و خون سیاوشان و عنزروت کندر و اسفیداج
همه را بسایند نرم و بر جراحت می پراکنند این دارو را اکسیر کویند و اکر اندرین اکسیر زنکار و سرمه و کلنار و زاک
سفید زیادت کنند قوی تر بود و اکر این ناصور از مقعده دور بود آنرا باید برید از بهر آنکه بیم بود که عضله مقعده بشری
بریده شود و مقعده سست کردد و ثفل باز نتواند داشت و بی آکاهی بیرون می آید لکن آنرا باید خراشید تا همچون جراحت
تازه کردد پس اکر حاجت بدوختن و مرهمها و شیافها کوشت رویاننده علاج کنند کفتار شانزدهم
از کتاب ششم اندر کرمان خرد و بزرک که اندر رودها تولد کند و اسباب و علامات و علاج آن و این
کفتار سه بابست باب نخستین از کفتار شانزدهم
از کتاب ششم اندر یاد کردن احوال کرمان و اسباب تولد ایشان اندر رودها

حل کنند شربت از دو درم تا سه درم باب کندنا صفت حبی دیکر باسور را و سردی کرده را و کسی را که از زحیر و خون
و خداوند جذام را سود دارد و طعام بکوارد و رنگ روی خوب کند و مردم لاغر را فربه کند خبث الحدید بده
روز اندر آب کندنا تازه میکنند پس خشک کنند و تخم سپندان سفید از هر یکی یک جزو تخم کنکر و تخم کرفس و تخم ترب
و تخم کندنا و تخم کلم و تخم پیاز و حلبه از هر یکی چهار یک جزو مقل یک جزو و حل کنند باب کندنا بر شکل نخود شربت بیست حب
حب هر هفته یکبار یا دو بار این حب بخورند صفت سفوفی بادهای باسور را بشکند بکیرند پوست بیخ کبر یک جزو و سعتر
پارسی نیم جزو همه را بکوبند شربت دو درم با آب کرنب یا با شوربای چرب صفت لعوقی که زحیر را و صداع سرد را
و خیرکی چشم و باد باسور را سود دارد و قوت باه را زیادت کند بکیرند سنبل و قرنفل و دارچینی و حب النیل و پلپل سفید و دار فلفل
و اسارون و سلیخه و قصب الذریره و سعد و حب الآس و زنجبیل و قرفه و قافله راستار است همه را بکوبند و با انگبین مصفی ببرشند
شربت دو درم تا دو مثقال صفت حقنه که باد باسور را بشکند بکیرند آب شبت کوفته و فشارده سی درم انگبین مصفی
و روغن شیر بخت و روغن حبة الخضرا از هر یکی نیم سکره بپالایند بیست درم تا سی درم همه را بجوشند و حقنه کنند
هر کاه که بر زانوی خداوند باسور بثرها بسیار و سیاه پدید آید مدت بیست روز زنده بماند صفت داروی هایی
که آماس و سوزش و خراج مقعده را سود دارد هر کاه که بر مقعده آماسی کرم پدید آید نخست رک
باسلیق باید زد و سفیده خایه مرغ و روغن کل اندر هاون سربی بمالند تا سیاه کردد و طلی میکنند یا بکیرند مرداسنگ
نخود درم نشاسته هفت درم اسفیداج دو درم موم سه اوقیه روغن کاو دو اوقیه پیه بط یک اوقیه روغن
شیر بخت چندانکه کفایت بود مرهم سازند و طلی کنند و نان پاکیزه اندر آب بپزند و با زردهٔ خایه و روغن بمالند
دو اوقیه و ضماد کنند یا بکیرند نان پخته یک رطل بغدادی زعفران یک اوقیه افیون یک اوقیه با میبختج بمالند و ضماد
کنند و هر کاه که آماس ریم خواهد کرد بیم بود که اکر برزد و کشاده شود ناصور کردد پیش از آنکه پخته شود بباید
شکافت و علاج کرد و اکر پیشتر که سخت می شود مرهم دیاخیلون با روغن کل بر باید نهاد یا مرهم باسلیقون
بازردهٔ خایهٔ مرغ نیمبرشت صفت ضمادی که درد خراج مقعده بنشاند بکیرند برک چغندر بکوبند و باز روغن
کاو بپزند و آرد حلبه با وی ببرشند و ضماد کنند باب هفتم
از کفتار پانزدهم از کتاب ششم اندر ناصور و ناصور همچون باسور

شصت درم باب کندنا کوفته و فشارده

واسباب

وانواع آن و علامت تولد ایشان باید دانست که هر ماده که بهست شود و هر فراجی که آنرا بدید آید آفریدگار تبارک و تعالی بهتر و تمامترین صورتی و هیئتی که آنرا تواند بود ارزانی دارد و مادهٔ کرم که اندر روده‌ها تولد کند رطوبتی است عفن و تولد حیوانات ضعیف و خسیس چون کرم و مکس و پشه و مانند آن از جنس مادهٔ بد
از بهر آنکه بهترین و تمامترین صورتی که این ماده آنرا شاید آنست که آنرا صورت و مکس و مانند آن بخشد و شک نیست
که این صورت مر این ماده را بهتر از آنست که بر حال عفونت بماند و این صورت نیابد خاصه که از تولد این حیوانات
عالم را منفعتی بزرگست از بهر آنکه عفونتها که در عالم پراکنده است مشاکل این حیوانات غذاء ایشان و مدد
مادهٔ ایشان گردد و هوا بدان سبب از عفونتها پاک شود و صافی گردد اما سبب تولد کرم حرارتی ضعیف است
که رطوبت غلیظ را تحلیل نتواند کرد و نتواند پزانید لکن اندر وی اثری ضعیف کند و آنرا از حال خویش بگرداند
و تباه کند و تولد او جز از چنین رطوبتی و حرارتی نیست از بهر آنکه نه از صفرا تولد بود و نه از سودا و نه از خون
و اگر چه خون شایسته است که از وی حیوان تولد کند لکن خون بر روده‌ها فرو نیاید و طبیعت سخت بدان بخیلست
و اندامهاء مردم بدان حاجتمندست و او خود گوهریست که شایسته آنست که صورت و هیئت اندامهاء مردم
بپذیرد و طبیعت آنرا ضایع نماید تا از وی کرم تولد کند و اگر وقتی بسببی از سببها که معلومست لختی خون بروده‌ها
فرود آید آنجا چندان نماند که متغیر شود و از وی حیوانی تولد کند لکن زود بگذرد و با اسهال بیرون آید و صفرا خلطی
گرم و خشک و تیزست و آن قدر که بروده فرود آید از بهر آن آید تا روده را از بلغم غلیظ بشوید و آنرا با ثفل دفع
کند از وی حیوانی که ضد مزاج او بود تولد نتواند کرد و سودا خلطی سرد و خشک و از مزاج حیوانی دورست
ولون این کرمان گواهی میدهند بر آنکه مادهٔ ایشان بلغم است و اسباب تولد کرم بسیار خوردن و بی اعتدالی کردن
طعامهاء غلیظ است و ناگوارانیدن آن و گندم خام و گوشتهاء نیم پخته و میوه‌هاء خام و شیر و جغرات بسیار
خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر گرمابه شدن این همه اسباب تولد مادهٔ ایشانست و انواع کرم که اندر روده‌ها
بالایین بود که آنرا الامعاء الدقاق گویند دو نوع است یکی دراز و دوم گرد بود و کوتاه و سیوم پهن بود و کوتاه و آنرا کدو دانه گویند
و بتازی حب القرع گویند این هر دو نوع بیشتر از روده اعور و روده قولون افتد چهارم خورد است اندر خرد است
اندر روده مستقیم افتد نزدیکی مقعده و همه انواع کرم خاصه کرم خرد اندر کودکان بیشتر تولد کند بسبب

کرم
بلغم و تولد

بسیاری

بسیاری رطوبت که اندر روده‌ها ایشان بسبب بسیار خوردن ایشان و ناگوارانیدن طعام و اندر روده کسانی که صفرا
اندر تن ایشان کمتر بود و از بهر آنکه این کرم خرد پیوسته با ثفل بیرون همی افتد مردم ایشان نا خوش خرد پسند
و اگر بعضی بماند و بزرگتر شود رنج و مضرت آن عظیم بود از بهر آنکه مادهٔ ایشان عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز
و بزرگ را بتازی حیات گویند یعنی ماران و بعد دیگر بودیا دو یا حوسه و بیش ازین بود از بهر آنکه تولد ایشان
اندر روده‌هاء بالایین بود و آنجا عفونت کمتر پذیرد از بهر چهار سبب یکی آنکه هر چه بدین روده‌ها فرود آید زود
گذرد و روده تهی گردد و نخست شاخها ماساریقا آنچه غذا را شاید از آن جدا کند و بخویشتن کشد و جگر آرد و بدین
سبب زود تهی گردد لکن آنچه تولد کند پیش از آن تولد کند که قوت جذب ماساریقا آنرا از هم بگسلد و آنچه
غذا را شاید از وی جدا کند و اجزاء او بدین سبب از هم گسسته شود سیوم آنکه صفرا از زهره فرود آید نخست
بدین روده‌ها آید و آنرا بزداید بدین سبب آنجا رطوبت غلیظ کمتر باشد و کمتر تولد کند چهارم آنکه این روده‌ها
بمزاج گرمتر از دیگر روده‌ها اند و رطوبتی که اندرین روده‌ها بود و قبول صورت کرمی کمتر کند و سبب درازی
این کرمان دو چیزست یکی آنست که رطوبتها که بدین روده‌ها فرود آید اجزاء آن پیوسته بود چنانکه یاد کرده آمد
دوم آنکه این روده‌ها تنگ تر و باریکتر اند پس بسبب تنگی جای و پیوستگی اجزاء ماده آنچه اندرین روده‌ها تولد
کند که قوت جذب ماساریقاء جگر اجزاء آنرا از هم اندک گسسته باشد کوتاه و گرد بود و کرم کدو دانه بعدد
بسیار بود و سطبر از بهر آنکه جای او فراخ ترست و ماده تباه‌تر و با یکدیگر پیوسته باشد از بهر آنکه طبیعت
نگذارد که پراکنده شوند تا انبوهی و زحمت ایشان کمتر بود و ایشان غشائیست چون خریطه گرد ایشان در آمده
و این غشا از گوهر آن غشاء لزج است که اندرون روده‌ها بدان اندوده است آنرا غشاء مخاطی گویند و گاه
که جزوی ازین غشاء مخاطی عفونت پذیرد غشاء ایشان گردد و کرمهاء دراز قویتر باشند و دیرتر بیرون افتند
از بهر آنکه غشاء ایشان تنگ ترست و چیزی از جای تنگ دشوارتر بیرون افتد و از جهت آنکه قوی ترند
و برنده‌تر باشند و طبیعت ایشان را بآسانی دفع نتواند کرد که دیگرها را لکن علاج و دارو بدیشان
نه در رسد و کدو دانه و کرم خرد ضعیف ترند و زودتر بیرون افتند از بهر سببها که ضد این سببها است
که یاد کرده آمده است با این همه علاج ایشان دشوارتر بود از بهر آنکه دارو دیر بدیشان رسد و چون

بدیشان رسد قوت دارو ضعیف شده بود و اگر کسانی را که در روده ایشان کرم بود تب آید اعراض آن
تب منکر بود از بهر آنکه بیمار بسبب تب از غذا خوردن باز ماند و حرارت آن تب رطوبت را که اندر روده‌ها
غذاء کرمان خواهد شد بگدازد و خشک کند و کرمان بدان سبب اندر حرکت آیند و روده‌ها را از بن بگیرند و بخارها
ایشان بدماغ بر آید و از حرارت و صفرا بی‌قرار شوند و بر خویشتن همی پیچند و روده‌ها از پیچیدن ایشان رنجور شود
و فشک شتن خیزد و چیزی بر نیاید و بیماری آرام گردد و حکایت میکنند که دیده اند که کرم شکم سوراخ کرد و بیرون
آمد خواجه ابو علی سینا میگوید این سخن نزدیک من عظیمست یعنی این معنی مرا درست نمی آید و گاه باشد که بخار
عفونت ایشان سبب تب آمدن گردد و مضرتهاء ایشان بسیارست یکی آنست که هر غذا که مردم بکار برد ایشان
آنرا بربایند و بخورند و قوت مردم بدان سبب ضعیف شود و تن از غذا بهره نیابد و جوع الکلب پدید آید و رنگ
روی زرد و تیره شود و بسیار باشد که بسبب ایشان قولنج و صرع و خفقان پدید آید و تولد کرمان اندر روده‌ها
در فصل خریف بیشتر بود بسبب میوه‌هاء بسیار که اندر تابستان خورده باشد و بسبب نقصان هضم که اندر تابستان
بود مضرت ایشان شبانگاه و هنگام خواب بیشتر بود و رنج و ریاضت قوی ایشان را با اسهال دفع کند و اگر
از بیماری اندر تب تیز کرمی بیرون آید زنده بد نباشد و نشان آن باشد که قوت طبیعت آنرا دفع میکند خاصه اگر
اندر انحطاط بیماری بود و اگر مرده بیرون آید بد بود در جمله بیرون آمدن کرم اندر بیماری پسندیده نیست خاصه
اندر تب بیرون آید و با خون بود هم بد باشد از بهر آنکه دلیل آن بود که اندر روده‌ها آفتی است و بیرون آمدن کرم
بقی اندر هر حالی که باشد دلیل آن بود که اندر معده اخلاط بد بسیارست علامتهاء کلی که دلالت کند بر آنکه کرم
تولد کرده است که خداوند علت را شکم فرو نیاید و آنچه فرود آید سفید بود و نخشکشتن و پیچیدن ناف و خلیدن
روده‌ها پدید آید خاصه بوقت گرسنگی از بهر آنکه کرمان از جهت طلب غذا روده‌ها بگزند و می‌گزند و نبض ضعیف گردد
و اطراف و اندامها از بیرون سرد شود و دندانها در خواب بر یکدیگر میخایند و میجوانند و لعاب از دهان میرود
و لبها بروز خشک بود از بهر آنکه بروز حرارت بیشتر شود و رطوبتها بادی تحلیل پذیرد و غذاء کرمان کمتر شود
و ایشان تریها از معده بکشند و سطح دهان از بهر آنکه سطح معده پیوستست خشک شود و بدان سبب
لبها را بزفان تر میکنند و بدخوی شوند و ضجرت کنند و از هر شخصی خشم گیرند و باشد که بسبب بر آمدن

ورده بر بوده

بخار

بخار ایشان بدماغ هذیان گویند همچون خداوند سرسام و باشد که آواز منقطع شود و گاه باشد که تشنگی غلبه کند چنانکه
از آب سیری نیابد و هر گاه که علت صعب شود تشنج و پیچیدن عصبها بر سان مصروعان پدید آید و الله اعلم

باب دوم از گفتار شانزدهم از کتاب ششم

اندر کرمان دراز و حب القرع و علامتهاء خاصهٔ هر یک و علاج ایشان

علامتهاء خاصه کرمان دراز آنست که خداوند این علت طعام را کاره باشد و شهوت آن نبود و چیزی که کلو
فرو بردن دشوار آید و بدان ماند که معده او را دغدغه میکند و می‌سوزد و روده‌ها می‌پیچد و گاه باشد که رنج حرکت
ایشان بشش و بدل آسیب زند و خفقان و سرفهٔ خشک پدید آید و خواب و بیداری او بر ترتیب نباشد و
کسلان بود و چشم گشادن دشمن دارد و بیشتر چنان خواهد که چشم بر هم نهاده دارد و چشمهاء او گاهی سرخ شود
و گاهی تیره و گاه باشد که شکم بر آید همچون شکم خداوند استسقا و گاه باشد که بقی یا با اسهال یکی بیرون
آید و علامتهاء خاصه حب القرع آنست که هر وقت یک یک از مردم جدا میشود و فرو می آید اگر مردم بقضاء
حاجت نشسته باشد اگر نه و سبب فرود آمدن آن بهر وقتی آنست که هر یکی را جان بتن اندر آید از دیگران
جدا گردد و علامت دیگر آنست که شهوت طعام بسیار بود و قوت ضعیف از بهر آنکه هر چه اندر روده‌ها
باشد بخورند و چون گرسنه شوند اندر حرکت آیند و روده‌ها را از بن بگیرند و قوت مردم را ضعیف کنند و اگر بدین
علامتها درست نگردد بیمار را اندر گرمابه برند و صبر کنند تا اندامهاء او گرم شود و تشنه گردد پس پاره یخ
بر شکم او نهند و بمالند اگر بالاء ناف او بلندتر شود و حرکتی پدید آید کرم دراز بود و اگر فرود سوی ناف بلند شود
و حرکتی پدید آید حب القرع بود **علاج** اصل علاج این علت آنست که اسباب تولد ماده که تولد کرمان از آن
باشد باز دارند و آن اسباب اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پس روده‌ها را از ماده که از جنس آن
باشد پاک کنند و کرمانی را که تولد کرده باشند بداروها که بخاصیت زهر ایشانست بکشند و این داروها نخست
بعضی گرم و بعضی سرد و از پیش یاد کرده آید و آنچه گرمست هم بگرمی ضد مزاج ایشانست و بطعم تلخ و چرب
و حریص تر باشند و از داروهاء گرم آنچه در گرمی بدرجهٔ سیوم است نافع تر از بهر آنکه با طبع ایشان ناسازنده تر بود
و از مزاج ایشان دور لکن اگر با آن تب بود یا آماس گرم علاج بداروهاء دیگر باید کرد که یاد کرده آید و چون

و هم بطعم ضد شهوت ایشان
از بهر آنکه ایشان

بخارایشان پیشتر از مضرت صه

ایشان را بدارو ها کشته باشند اکر طبیعت آنرا دفع نکند بدارو دفع باید کرد از بهر آنکه اکر مرده اندر شکم بماند مضرت
زندکی ایشان بود و از داروها مفرد آنچه کرم است اینست فراسیون قردمانا شیح ترمس سلیخه پودنه
عصاره او نعنع قسط افتیمون قنبیل کافیطوس قنطوریون مشکطرامشیع تخم بادیان سعتر افسنتین
بادام تلخ بیخ انکدان بسرکه پرورده تخم کرنب پوست درخت بده زیره بریان کرده قیصوم انیسون
تخم کرفس شونیز حرف بیخ راسن خشک مقدار سه اوقیه سیر را اندرین باب منفعتی بزرکست تا بدان
جای که حب القرع را نیز بکشد و باسهال بیرون آرد و لبلاب و بسفایج و حب النیل همچنین بکشد و باسهال بیارد

تخم سرمق بکشد صه

این داروها بعضی با انکبین خورند و بعضی را با ایکامه و بعضی را با سکنکبین چنانکه خوشتر اید و آنچه کرم مرده
را باسهال بیرون آرد صبر ست و روغن زیت چندانکه بتواند خورد باید خورد خاصه آنرا که بتازی زیت الانفاق
کویند و اکر مبلغی تمام بیکباز تواند خورد بتفاریق خورد هم بقوت تلخی کرم را بکشد یاست کند و هم بقوت
لغزانیدن باسهال بیرون آرد و داروها سرد آنچه سخت کرم نیست اینست کشنیز خشک سه روز هر بامداد
دو درم کرفته یا سه درم یا میخته پا بیزند و بخورند و اکر حرارت قوی بود یا تب همی آید با سکنکبین بدمند و
تخم کرفس با سکنکبین اکر با دوغ همی خورند و سکنکبین بزوری که از تخم بادیان و تخم کرفس و بیخ او سازند
سود مندست و فوفل و برک شفتالو و عصاره برک او و پوست بیخ درخت توت و طبیخ پوست درخت
انار ترش و طبیخ پوست بیخ او نافعست پوست درخت را یا پوست بیخ او بکیرند و اندر آب فرغار کنند و
شب اندر تنور تافته نهند تا همه شب می پزد بامداد بپالایند و چندانکه توانند بخورند و اکر این آبها و عصاره
برک شفتالو با سکنکبین خورند اکر با دوغ روا باشد و اکر خداوند علت را تب آید آب کسنه و آب
طلخشقوق و آب کرفس دهند با سکنکبین و کرفس بسرکه پرورده سود دارد و خوردن بسیار خوردن سود
دارد و تخم خرفه اکر بسیار خورند بجاحیت سود دارد و کمک تلخ نیز سود دارد و اکر خداوند علت را
اسهال بود آب برک لسان الحمل و برک او خشک کرده سود دارد و کرمان را ضعیف کند و بکشد و دران
اسهال که میباشد بیرون آرد و سماق را بدست بمالند در آب و بپالایند و بخورند کرم را بکشد و درود اروا قوت
دهد و طرائیث و کل مختوم اندر شراب انکوری سود مندی عجب است و کل سرخ که بتازی المغرة کویند

هم عجب است و کفته اند که خربزه کرم را بکشد و باسهال بیرون آرد و خشک بلبی داروها نزدیکست و باید دانست که
داروها که از جهت حب القرع سازند قوی تر از داروها کرمان دراز باید از جهت آنکه حب القرع از معده دورترست و
و دارو بدو دیرتر رسد و حب القرع بار طوبتها که قوت دارو را از وی باز دارد آمیخته است بلی سلب قوت دارد تا چند
دروی اثر دشخوار کند و ماده او عفن ترست و مزاج او تباه تر و سمیت مانده تر باد دارو سخت قوی
اندروی اثر نکند صفت آنکه داروها که از بهر این علت خورند چکونه خورند
دارو که مقصود از و کشتن و اسهال کردن کرمان بود بر تهی شکم و کرسنکی باید خورد و اولی تر آن بود که بیخت
دو روز شیر تازه خورند و بدان قناعت کنند و اکر نان با شیر خورد صواب بود روز سیوم آن ساعت که دارد
خواهد خورد کبابی دو بمزد تا کرمان بوی او بجنبند و طلب غذا کنند پس دارو با شیر بیامیزند و بخورند تا
کرمان در طلب غذا باشند که دارو بایشان رسد و اثر دارو دروی قوی تر بود و اکر پیش از دارو خوردن کاری
کنند با رنج چون چیزی کران فراز باز نهادن یا رزمه بستن و کشادن بالختی ریاضت قوی کردن و از پس
آن کباب عزیزی و از پس کباب دارو خوردن مقصود تمامتر حاصل شود و چون دارو خورده بود اولی تر
آن بود که بینی فرو کیرند و نفس آهسته و کمتر زنند که بهتر آن بود که بوی دارو با نفس آمیخته نکردد و
اکر بیمار دارو خوردن را کاره بود تدبیر حقنه باید کرد و هر کاه که حقنه کنند نخست معده را مراعات باید
کرد و ضمادی ساختن از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود و بر معده نهادن تا معده را قوت
دهد و این داروها سماق و طرائیث و اقاقیا همه را بشراب تر کنند و بر معده نهند و کل مختوم با شراب موردی و بلادن
سخت نافع بود و اکر حقنه را نیز کاره باشد علاج آن بضمادها باید کرد صفت ادویه مرکب که آن
بهر این علت خورند بهترین همه داروها تریاق بزرکست از بهر آنکه در وی همه منفعت و هیچ مضرت نیست
اکر بخورند و اکر طلی کنند کرم را بکشد و مزاج را بدل کند صفت تدبیری صواب و دارویی سودمند اما تدبیر
صواب آنست که هر بامداد ناشتا خرما و انجیر خشک دانه چند بخورند پس این دارو بخورند صفت دارو بکیرند
افسنتین رومی و شیح که بپارسی آنرا درمنه ترکی کویند و قسط تلخ و برنک کابلی و بلیله سیاه و آملج از هر
یکی سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یکی سه مثقال تربد سپید سه درم غافث شش درم سرخس چهار درم

مشکطرامشیع سه درم همه را کوفته و بیخته با انکبین بسرشند شربت چند کوزی معتدل و بر پس این شربت چندانکه تواند
بر کرسنکی صبر کنند و هر وقت که طعام خورند سخت بسیار بخورند صفت دارویی دیکر که کرم را بکشد و باسهال
بیرون آرد بکیرند ایارج فیقرا و شیح و افسنتین رومی از هر یک دو درم شحم حنظل دانکی و نیم نمک هندی دانکی
این یک شربت بود دارویی دیکر بکیرند زیره و نطرون از هر یکی یک مثقال و یک شربت کنند صفت دارویی دیکر کرم دراز
را و حب القرع را بکشد و باسهال بیرون آرد بکیرند ایارج فیقرا صبر و دارچینی و دار فلفل و زنجبیل و برنک کابلی و بلیله
از هر یکی چهار درم تربد پست و چهار درم باید چند وزن همه داروها چند یک کوز صفت دارویی دیکر کرم دراز
و حب القرع را بکشد تربد قنبیل نعنع برنک سرخس از هر یکی ده درم نمک هندی هفت درم ترمس هشت درم قسط
تلخ ده درم قردمانا هشت درم همه را بکوبند و بپزند شربت سه درم با آب شیح اکر با آب نخود اکر با سرکه کهن اکر با
شیر تازه صفت شربتی کرمان دراز و حب القرع را فرود آرد بکیرند بیخ راسن تر و بکوبند و بفشارند و سه اوقیه از آن
آب بخورند صفت دارویی دیکر آزموده بکیرند برنک کابلی مقشر و خرما دانه بیرون کرده و کوز مغز از هر یکی ده درم
همه را بکوبند و بسرشند و بوقت خواب سه درم بخورند و بخسبند صفت دارویی قوی سبک شحم حنظل و بوره از هر
یکی دو دانک نارزیون و نوشادر از هر یکی دانکی همه را بزهره کاو برزا بسرشند این یک شربت بود و بیخ انکدان با انکبین
کرم دراز را بکشد و پوست بیخ توت و اکر کسی انکبین نخواهد با ایکامه خورد و تخم کرنب با انکبین سود مندست و شونیز

همچنین صه

با انکبین ماده ایشان نیست کند صفت حقنها حقنه که محرور را شاید بکیرند پوست توت و پوست درخت انار
ترش و بپزند چنانکه هم اندرین باب پیشتر یاد کرده آمده است و این طبیخ را با آب برک شفتالو بیامیزند و حقنه کنند صفت
حقنه دیکر مرطوب را شاید بکیرند شحم حنظل سه درم قنطوریون باریک ده درم افسنتین رومی ده درم همه را اندر
یکمن و نیم آب بپزند تا مقدار ده استیر باز آید و بپالایند و چهل درم نمک آب که زیتون دروی پرورده باشند و بیست درم
ایکامه بادی بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیکر بکیرند قنطوریون باریک و تربد نیم کوفته و قسط تلخ از هر یکی
ده درم شیح و تخم کرفس و تخم کرنب از هر یکی پنج درم شحم حنظل ده مثقال صبر دو درم قثاء الحمار یک مثقال همه را بپزند
چنانکه رسمست و بپالایند و دو درم قطران دروی حل کنند و ده درم نفط سیاه بادی بیامیزند و حقنه کنند
صفت حقنه دیکر بکیرند شونیز کوفته و ترمس و بابونه از هر یکی پانزده درم افسنتین رومی ده درم همه را

بپزند و بپالایند و ایکامه و آب زیتون اکر با نفط سیاه و قطران بیامیزند و حقنه کنند صفت ضمادها تریاق
بزرک را در طبیخ شیح یا در طبیخ قسط تلخ یا در طبیخ مشکطرامشیع حل کنند و بر شکم طلی کنند و اکر شیح و
قسط و مشکطرامشیع حل کنند و بر شکم بیکجا بپزند و تریاق اندر طبیخ حل کنند سخت قوی باشد و اکر قلقند با تریاق
یار کنند بهتر بود و اکر تریاق حاضر نباشد قلقند بجای آن بکار دارند روا باشد صفت ضمادی که کرم را بکشد
و باسهال بیرون آرد شونیز بکوبند و با آب شحم حنظل یعنی با طبیخ او بیامیزند و تریاق ضماد کنند از جهت کرمان دراز
بر بالای ناف بنهند و اکر حب القرع بود فرود ناف نهند صفت ضمادی دیکر صبر و افسنتین و شحم حنظل
و قطران و زهره کاو همه بیامیزند و ضماد کنند و اکر قطران و ترمس و سعتر با این داروها یار کنند صواب
باشد و شونیز بسرکه پخته و برک شفتالو کوفته هر دو نیکست باب سیوم
اندر کرمان خرد و علامتها علامت کرم
از کفتار ششم از کتاب ششم
خرد آنست که اندر مقعده خارش بود و با ثفل بیرون افتد علاج داروها که اندرین باب بکار آید بیشتر
بحقنه و شیاف و پلیتها باید کرد و اکر داروها بقوت داروهای دیکر نباشد شاید و این کرم خرد بیشتر کودکان را
افتد و اندر شکمها و انجرغ شرج بسیار افتد آنرا پاک توان کرد و نشستن پاک باید داشت و روغن زردالو
و روغن شفتالو مالیدن و پلیته بزهره کاو برزا اکر بنفط سیاه اکر بقطران آلوده کردن و بر داشتن و آب
پودنه و آب برک شفتالو و طبیخ شحم حنظل همه اندرین باب نافعست اکر پلیته بود از اند و اکر حقنه کنند و
ترمس و بابونه همه اندر نبیذ بجوشانند و بپالایند و بدان حقنه کنند نیک باشد و بوره و شحم حنظل و شونیز
کوفته و قطران و نفط سیاه با نبیذ بجوشانند و بپالایند و بدان آب حقنه کنند و شوراب زیتون و ایکامه
با نفط سیاه آمیخته حقنه نیکست و صبر بسرکه سوده بسانند و پلیته بدان آلوده کنند و بر دارند و از
نطرون و شحم حنظل و شونیز شیاف کنند و نهند و کودکان را اسهند و پوسیده بدهند تا بخورند سود دارد
و شیح ارمنی با خرما بکوبند و بدهند و مردم بزرک را اکر این علت محکم شود دشخوار پاک شود از نخست
که بدید آید بزودی علاج باید کرد صفت شیاف و حقنه جامع برنک مقشر سه درم قنبیل دو درم
ترمس دو درم سرخس و افسنتین رومی از هر یک درمی شحم حنظل نیم درم برک شفتالو و صبر نیم درم حضض

یکی نیمدرم انزروت نیم درم صابون رقی دانکی و نیم نوشادر دانکی ملح هندی نیمدرم زهره کاو سه درم مقل
دانکی اکر دارد ها در شیر بجوشانند و صافی کنند زهره کاو برافکنند و شراب کهن بدین حقنه کنند بوقتی که طعام
خورده بود تا داروها با معاء علیا نشود از امعا سفلی صواب بود و اکر ازین شیافها بنهند بر روغن استه
شفتالو چرب میکنند و بر میدارند روا بود گفتار هفدهم از کتاب ششم
اندر انواع قولنج و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار ده بابست باب
نخستین از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر ناف و درد شکم ازین پس
ناف و درد شکم یا از بادی بود که اندر شکم کرد اید و مردم را بر نجاند یا از خلطی تیز بود که روده ها را بخلد و بگزد
یا از خلطی غلیظ و لزج بود که طبیعت آنرا دفع نتواند دفع تواند کرد یا از آماسی بود که اندر روده ها افتاده
علامتها علامت باد آنست که درد از جایی بجایی میگردد و با قراقر بود و هر گاه که بادی بیرون آید راحتی یابد
و اندر شکم هیچ گرانی نباشد و این باد یا از خلطی خام تولد کند یا از طعامها و میوهاء سرد و بادناک و بدگوارد
علامت خلط تیز آنست که درد شکم با خلیدن و با سوزش بود و تشنگی غالب بود و ثفل که فرود اید زرد بود و سوزان
و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد یعنی از پیش آن طعامهاء گرم خورده بود چون انگبین و سیر و پلپل و سپندان
و غیر آن و علامت خلط غلیظ لزج آنست که درد شکم بر یک جایی لازم بود و با گرانی بود و ثفل که فرود اید با
رطوبت غلیظ آمیخته بود و اگر دست بر شکم جایگاه درد شکم سرد بود و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد
علاج اما اگر سبب این درد باد بود تامل باید کرد اگر اندر روده ها خلطی خام بود نخست روده ها را ازان خلط پاک
باید کرد و علامت آنکه با این باد خلطیست آنست که علامت بادناکی با گرانی بود بحب سکبینج و ایارج فیقرا
و مانند آن روده ها را ازان پاک کنند و از پس آنکه روده ها پاک کرده باشند گوارش فنداذیقون و گوارش زیره
بکار دارند تا خلط بادناک تولد نکند و اگر تخم بادیان و زیره و نانخواه اندر آب بجوشانند و آن آب با شراب ریحانی
بخورند بادها را بشکند و هرچه اندر علاج بادهاء معده یاد کرده آمده و هرچه اندر علاج قولنج بادی یاد کرده
همه اندرین علاج نافع بود و اگر سبب تولد بادها ضعیف روده بود و ضعیفی حرارت آن سبب بنیاد و حرها
دمعجون حب الغار بکار دارند و تخم سداب و زیره و نانخواه و حب الغار و انیسون و تخم کرفس همه بکوبند

پنجم

و بامداد بر شنه بر بامداد مقدار یک کوز بخورند و طعام نخوداب خورند با روغن کوز و زیره و سعتر و خولنجان
و شراب کهن سود دارد و حرارت غریزی را برافروزد و از پس طعام حرکت نکنند و تا دو ساعت نگذرد آب نخورند
و بسیار باشد که مزاج روده ها سرد بود و دماغ گرم بود این داروها بر نتابد علاج بحقنه باید کرد صفت آن سپستان
قنطوریون باریک زیره سداب خشک حلبه تخم کرفس از هر یکی یکدرم درد وی حل کنند ده درم روغن سداب
و ده درم انگبین با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر سبب خلطی تیز و صفرائی بود روده ها را از ماده صفرا پاک
کنند بفلوس خیار چنبر که اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب آلو حل کرده باشند یا دانکی سقمونیا اندر آب آلو یا اندر
جلاب حل کنند و بدهند و اگر طبیخ بنفشه و خرما هندو خیار شنبر دهند با شیرخشت صواب بود و از پس این استفراغ
اسبغول بروغن گل چرب کرده با جلاب سرد بخورند و اگر طبع سخت بود آب انار شیرین با شکر و روغن بادام
سود دارد و طعام زیره با شکر شیرین کرده و طفیشل بشکر شیرین و چکیده اندر وی بخته و مزور نیشو و آنچه بدین
ماند و شراب آلو بامداد میخورد و اگر شکم نرم بود شراب انار و شراب غوره و شراب ریواج صواب بود و اگر
سبب خلط غلیظ و بلغم لزج بود روده ها را از وی پاک کنند با ایارج فیقرا در آب گرم که انیسون و تخم بادیان اندر
وی بخته باشند و در حقنه که یاد کرده آمده است ده درم آب کامه و یکدرم بوره زیادت کنند و بکار دارند و معجون
فلافلی و سجزنیا و حب الافاویه اندرین باب سود مندست صفت حب الافاویه بگیرند مصطکی و زنجبیل و پلپل و
دار پلپل و ناردشک را سنارات از هر ده درم سقمونیا ده درم شکر ده درم حبها کنند چند نخود یک حب یک
..[illegible] بدهند یا دو حب بر سیری و گرسنگی هر وقت که خواهد که طبع فرود آید بکار داشتن روا باشد و طعام نخوداب
و آروغ برارد و بادها بشکند و شهوت طعام بدید آید و طعام شوربای خروس پیر و شوربای گنجشک و قرنفل و زیره و دار
در افکنده و خارپشت بریان کرده سود دارد درد شکم بادی و بلغمی را و بامداد و شبانگاه یکدرم حب البلسان و
حب البان بهم بکوبند و در آب گرم بخورند درد شکم بادی و بلغمی را سود دارد صفت دارویی دیگر بگیرند حب
البلسان دو درم نانخواه یکدرم و نیم حب البلسان بکوبند و با نانخواه بیامیزند و بخورند و در آب گرم و اگر درد قوی
شود باشد بحقنه که از بسفایج و تربد و سپستان و بنفشه و تخم بادیان بخته باشند استفراغ کنند و با ایارج فیقرا
و با آب انار ترش و شیرین بپزند و شیرخشت ترکیب کرده و طعام شوربای خشک مرغ فربه و گوشت بره فربه

یج

دار چینی نخ
پلپل

باب دوم از گفتار هفدهم از کتاب ششم
اندر قولنج و انواع و احوال آن قولنج بیماریست که در امعا غلیظ افتد خاصه اندر قولون و نام
قولنج از نام این شکافته اند و بدین سبب قولنج راستینی آنرا گویند که درین روده افتد و سبب قولنج اندر
بیشتر حالها سوء المزاج سرد بود از بهر آنکه مزاج روده ها که زیر نافست سردتر از مزاج روده هاء باریکست
که بالاء نافست و بدین سببست که بر ظاهر این روده هاء زیرین پیه بسیارست و بر ظاهر دیگر روده ها نیست
و آن قولنج را که سبب آن بیماری روده هاء باریک بود نام خاصه او بزفان یونانی ایلاوسست لکن از بهر آنکه
در هر دو نوع شکم بسته باشد و روده ها درد کند ایلاوس را نیز قولنج گویند و اسباب و علامات آن از پس یاد
کرده سود ان شاء الله و قولنج راستینی پنج نوعست یکی آنکه ثفل اندر روده ها خشک شود بر سان پشک اشتر و
دیگر جانوران که پشک ایشان را بتازی بعر گویند و بسیار باشد که سنگ شود همچون سنگ گرده و مثانه دوم آنکه
بلغمی غلیظ لزج اندر روده اعور و قولون گرد اید و آنرا قولنج سدی گویند یعنی قولنج که از بسته شدن راه
ثفل بود سیوم آنکه باد و بخاری غلیظ همچون ابری تیره بر روده ها اندر ماند یا در میان طبقها و لیفهاء آن متمکن
شود و حرارت ضعیف آنرا تحلیل کند نتواند کرد و این نوع را بتازی قولنج ریحی گویند چهارم آنکه اندرین روده
یا در حوالی آن آماسی بود گرم یا آماسی پنجم آنکه روده ها از نهاد خویش بگردد یا از جای خویش برود و این جایی
باشد روده پیچیده شود بسبب بادی که در وی افتد و اورا تابد و این را بتازی قولنج التوائی گویند یا علت
فتق افتد و روده بسوراخ فتق بیرون آید و این را قولنج فتقی گویند و بباید دانست که درد گرده همچون درد
قولنج بود و مشکل گردد و بسیار باشد که درد گرده و سوء المزاج او فعل روده اندر دفع ثفل ضعیف کند
بسبب مشارکت و همسایگی او و احتباس بدید آید و بقولنج ادا کند و فرق میان درد گرده و قولنج آنست که
آنچه بمشارکت بود درد اندر یک گاه لازم بود و باشد که با احتباس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت
را درد گرده و مثانه سنگ و ریگ بوده باشد و درد قولنج اندر همه شکم بود و درد از سوی راست آغاز
کند از زیر ناف و اندر حال تهی گاه بگردد و بسوی چپ آید و گاه باشد که درد از سوی چپ آغاز
کند و خواجه ابو علی سینا میگوید نزدیک بعضی چنانست که درد قولنج از سوی چپ آغاز نکند و بر

گردد و بادق م

[illegible]

خلاف آنست و بیازموده ایم و بر خلاف آن دیدیم و گاه باشد که درد بزهار فرود اید و یک خایه برکشیده شود
و هرگاه که شکم فرود اید خداوند قولنج آسایشی یابد و خداوند درد گرده نیابد و بول خداوند سنگ و ریگ
با اول صافی بود و با آخر تیره شود و ریگ اندر وی بدید آید و گاه باشد که برنگ و قوام همچون دوغ بود و بسیار
که علت قولنج و ایلاوس بر سبیل علتها و بائی بدید آید و از شخصی بشخصی باز شود و از شهری بشهری شود و این
دیده اند و اندر کتابها حکایت کرده خواجه ابو علی سینا میگوید یکی از پزشکان اندر کتابی حکایت میکند که
وی این دیده است و بهری ازان بصرع بازگشتی و بکشتی و بعضی را روده قولون مسترخی شوی و حس
روده برجای بودی و ایلاوس بسیارتر از قولنج بودی و از ایلاوس بعضی را بر سبیل بحران اشغال مضرت
بروده قولون فرود آمدی طبیبان آنرا علاجی عجب میکردند کوک میدادند و گشنه و گوشت ماهیان بزرگ و
پالیچه و شربتهاء خنک و آب سرد و طعامها ترش و بدین علاج شفا یافتند خاصه آنکه بصرع و فالج باز نگشتی
بود و بعضی نیز که هنوز دران نزدیک صرع ابتدا کرده بود شفا یافتند و بسیار باشد که خداوند علت گزاز و تمدد را
قوت روده هاء بالایین ایشان عاجز گردد از بهر آنکه ثفل را و اخلاط را دفع کند همچنانکه قوت روده هاء زیرین
ایشان عاجز شود از آنکه ثفل را نگاه دارند و سبب قولنج که خداوند گزاز را افتد سوء المزاج سرد بود و از
اسباب قولنج سبب قویتر بلغم غلیظ پس باد غلیظ که اندر تجویف روده و اندر میان طبقها و لیفهاء آن
متمکن شود و بسیار باشد که اندر معده بادهاء غلیظ باشد و مضرت آن چندین نباشد که مضرت این باد که
اندر روده بود و سبب این آنست که معده فراختر از روده است و مزاج معده گرمترست و اندامهاء گرم که
حرارت او را مدد کنند بدو نزدیکترند و قوت دارو بدان زودتر رسد و اگرچه روده بالایین تنگ و باریکست
بادها را در وی چندان مضرت نباشد که در روده زیرین از بهر آنکه مزاج روده هاء بالایین گرمترست و باندامها
گرم نزدیکترند و صفرای که از زهره بروده آید نخست بدین روده ها کشد بادها را تحلیل کند و حال روده هاء
زیرین بر خلاف اینست بدین سبب بادها اندر روده زیرین محتقن گردد و مضرت آن پدید آید و اگرچه باد
قولنج از ماده تولد کند قولنج را بدان ماده باز خوانند لکن بدین باد باز خوانند از بهر آنکه ماده روده را ممتلی نکند و
از هم باز نکند و راه ثفل را نگیرد و اگر ماده بود که روده را ممتلی کند و از هم باز کشد و راه ثفل را ببندد آنرا

قولنج بلغمی گویند یا قولنج ثفلی نه قولنج بادی و هر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ بود یا ثفلی خشک نخست روده اعور ممتلی گردد پس امتلا بروده قولون باز دهد و تا روده اعور پاک نکند قولنج و درد آن زایل نشود و نشان آنکه روده اعور پاک نشده است آنست که چون علاج کنند اطلاق میباشد و آسایش پدید می آید و دیگر باره درد می خیزد قولنج معاودت میکند و بسیار باشد که ماده قولنج از بالا فرود می آید و هر گاه که حقنه کنند یا چیزی گرم بر شکم نهند ماده بیشتر فرود آید و درد زیادت شود و سببها که روده را مستعد قولنج کرداند خاصه قولنج ریحی شراب ممزوج است با آب سرد خاصه اگر مزج بسیار کند و تره‌های سرد چون کوک و کشنیز تر و خیار بادرنگ و میوه‌ها چون امرود و انگور خاصه اگر پس آن آب سرد خورند و حرکت کنند و جماع کنند و بادها را که در شکم بجنبد باز دارند و همه طعامهای بادانگیز زیان دارد و سببها که روده را مستعد قولنج ثفلی کرداند بسیار خوردن خایه مرغ پخته و بریان کرده است و آبی و امرود و کاورس و برنج و پست و نان خشک و ریاضت بسیار و ادرار عرق و ادرار بول و تقاضای حاجت را دفع کردن و بوقت برنا خاستن و از پس طعام جماع کردن و سببها که روده را مستعد سده و قولنج بلغمی کرداند نان فطیر است و گوشت ماهی بزرگ و گوشت گاو و گوشت بز و قطایف و شیر و جوزات و ترف و تماق و میوه‌ها چون امرود و سیب ترش و خیار بادرنگ و کدو و آنچه بدین ماند و تخمهای متواتر و گاه باشد که سبب قولنج سدی و ارنی بود که رطوبتها نشف کند و ثفل را خشک کند و بباید دانست که تب خداوند قولنج بلغمی را و ریحی را سود دارد و بسیار باشد قولنج بحران اشتعال کند و فالج باز گردد و گاه باشد که بدرد پشت بلغمی یا بدرد پشت دموی باز گردد و این درد پشت دموی چنان خیزد که حرارت که از درد تولد کند و حرارت داروها ماده خام را بپزاند و گرم کند و فصد اندرین جای سود دارد و گاه باشد که قولنج بوسواس و مالیخولیا باز گردد و این بد بود و سبب این آن باشد که روده‌ها قوت گیرد و ماده قولنج را قبول نکند و آن ماده باز گردد و بجانب دماغ بر آید و بخارها به دماغ تولد کند و گاه باشد که باستسقا باز گردد و این چنان باشد که نخست سوء المزاج جگر پدید آید پس باستسقا باز گردد و گاه باشد که از پس استفراغ بداروها از پس اسهال که بکوشی خود افتد قولنج پدید آید از بهر آنکه ماده لطیف خرج شود و ماده غلیظ بماند و هر گاه که باد در اندامها و بندگشادها و غیر آن درد قولنج پدید آید آن درد ضعیف تر شود از بهر سه کار یکی آنکه هر کجا دو درد بود آنچه ضعیف تر بود در برابر آنچه قوی تر بود پدید نیاید دوم آنکه ماده‌ها روی بجانب رحوی تر نهند و از جایگاه دیگر درد‌ها دور شود سیوم آنکه

خداوند قولنج از طعام خوردن باز ماند و از قوت درد خواب نیابد و بی طعامی و بی خوابی و درد ماده‌ها را تحلیل کند و هر گاه که مدت احتباس دراز گردد و شکم باد گیرد و بلند شود امید خلاص نماند و هر گاه که نوبت برخاستن بحاجت باز پس تر می افتد و ثفل خشک بیرون و کمتر فرود آید و شهوت طعام ضعیف شود یا باطل شود و از طعام شیرین و چرب بگریزد و چیزهای ترش و تیز و شور خواهد و آنچه خورد کمتر گوارد یا هیچ نگوارد و آرزوی قی پدید آید و هر ساعت شکم همی بپیچد و آب بسیار خواهد و درد پشت و درد ساقها و پای پدید آید و اندک اندک این اعراض قوی تر میشود این همه نشان آنست که قولنج خواهد بود و هر گاه که از پس این اعراض قوی تر احتباس پدید آید و ثفل و باد هیچ بیرون نیاید و پیچیدن شکم ضعیف گردد و چنان شود که گویی روده را بر مهره می بندند یا جوالدوزی اندر روده ایستاده است و میخلد و از رنج آن بیارامد چنانکه بیمار هیچ نیارد جنبید و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشوند این همه نشان آن بود که قولنج محکم شد و سبب این تشنگی آن بود که راه بستر بسته بود و تری آب بجگر نرسد و گاه باشد که با این اعراض فراشا به پشت بر آید بی سببی ظاهر و اگر بعلاج اطلاقی افتد بعضی رطوبت غلیظ بود و گاهی باشد که ثفل بود و میده چنانکه بر سر آب بایستد و قی صفراوی و بلغمی متواتر بود نخست بلغم بر آید پس صفرا و گاه باشد که خلطی سبز گراتی و زنگاری بر آید از بهر آنکه اخلاط بسبب درد و بیخوابی و داروهای گرم بسوزد و سبب قی اندر بیشتر حالها مشارکت معده بود با روده و بسیاری اخلاط و بسته شدن راه فرود آمدن ثفل و بسته شدن گذری که صفرا در وی از زهره بروده آید و آکنده شدن زهره و باز گشتن صفرا بسوی بالا و بول سرخ گردد از بهر دو کار یکی آنکه صفرا بیشتر بجانب کرده میل کند دوم آنکه بی طعامی و درد بول را سرخ کند و گاه باشد که اندر اول علت بول همچون نخود آب بود یا همچون پنیر آب و نشانی عجب یاد کرده اند و آن آنست که هر گاه که خداوند درد شکم را ابرو پیشانی بتره پدید آید چند دانه با قلی و ریش گردد و روز نماند و در اول علت سبات و خواب بسیار بوده باشد و هلاک شود و اگر چه دم زدن باعتدال بود بر آن اعتماد نشاید کرد و قی متواتر و عرق سرد و صعبی درد و سرد شدن اطراف و رنگ روی برفتن و ناگشادن قولنج و پدید آمدن کرانو اختلاط ذهن و فواق نشان نزدیکی حرکت باشد

باب سیوم

از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن خشک شدن ثفل بود

قولنج ثفلی هفت نوعست و هر نوعی را سببی جداگانه است و هر نوع نخستین آنست که سبب آن بکار داشتن طعامهای خشک بود چون ارزن و کاورس و برنج و پست جو و نان خشک و غیر آن نوع دوم آنکه سبب آن ادرار بول بود نوع سیوم آنکه سبب آن رنج و ریاضت و عرق آمدن بسیار بود نوع چهارم آنکه سبب آن سوء المزاج گرم یا سوء المزاج خشک بود اندر معده و جگر و روده‌ها نوع پنجم آنکه سبب آن تخلخل گوشت اندامها و گشادگی مسام همه تن بود نوع ششم آنکه کرم کدو دانه تولد کند اندر روده‌ها و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب ثفلی اندک بماند و خشک شود نوع هفتم آنکه منفذ صفرا که از زهره بروده آید بسته شود و صفرا بروده اندر نتواند آمد و ثفل اندر روده‌ها بماند و رطوبتها بیشتر بادرار بول دفع شود یا بعرق و ثفل خشک گردد

علامتها

اما علامت نوع نخستین آنست که طعامهای خشک درشت بکار داشته باشند و در بر یک جانب ایستاده بود و ثفل که بیرون آید رطوبتی لزج بود و بنادق خشک و علامت نوع سیوم آنست که حرکت و ریاضت و رنج اتفاق افتاده باشد و عرق بسیار آمده علامت بسیاو نوع چهارم آنست که تن بیمار گرم و لاغر بود و تشنگی غلبه کند و عضلهای شکم خشک و لاغر بود و سببهای دیگر که یاد کرده آمد هیچ اتفاق نیفتاده باشد و علامت نوع پنجم آنست که اندر روزگار تندرستی ثفل او اندک و خشک بوده باشد و زود گرسنه شود و علامت ششم آنست که گاه گاه کرم پلید که بیرون آید و علامت نوع هفتم آنست که ثفل سفید بود و تقاضای برخاستن بحاجت نباشد و شکم بر آید و علامتهای یرقان ظاهر شود

علاج

اما علاج نوع نخستین آنست که شکر سرخ یا پانید مقدار ده استیر کمتر یا بیشتر اندر روغن شیره تازه حل کنند و بدهند و روغن چندانکه بتواند خورد و انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده و سپستان بپزند و بپالایند و فلوس خیار شنبر اندر وی حل کنند و با روغن بید انجیر بدهند با ایارج فیقرا و دو مثقال صبر یا یک اوقیه انگبین و دو اوقیه شیر سود مند بود و طبیخ لبلاب با خیار شنبر سود مند بود و شراب انجیر و طبیخ انجیر و میبختج سود مند بود و تخم کتان و تخم حلبه و حب الرشاد بجوشانند و لعاب آن بگیرند هر روز دو بار بدهند با ترنگبین و روغن کنجد هر بار از لعاب دو اوقیه ترنگبین سه اوقیه و روغن دو اوقیه درد قولنج بنشاند و ثفل را بلغزاند و حقنه نرم که از حلبه و تخم خطمی و تخم کتان و بابونه و انجیر بستی و سپستان و سبوس گندم ساخته باشند با روغن کنجد و عسل و نمک هندی و انگبین و زهره گاو و پا میزند و بکار

دارند و شیاف که از نمک اندرانی و بوره و شکر سازند سود دارد و طعام سفیدباها چرب دهند و سپوسات با شکر و روغن بادام با شکر و شوربای خروس و اسفاناخ و نخود آب و اشامه که از تخم کاکیان سازند کند تا بنطی در وی پخته و هر بامداد دو اوقیه آب چغندر پخته با نیم درم بوره بخورد و اگر از معاودت احتباس بترسند ماء اللحم دهند با توابل یا نان خشکار و اندر شراب ترید کرده و شراب بنفشه و شراب انجیر و جلاب سود دارد و آب بابکی ازین شرابها خورند و انجیر اندر ماء العسل آغشته هر بامداد پیش از طعام پانزده عدد بخورد و اگر مزاج گرم بود آلو اندر جلاب آغشته خورند و اگر پیش از طعام خایه مرغ نیمبرشت بیاشامند سه عدد یا چهار عدد طبع را نرم دارد صفت شراب میوه که طبع را نرم دارد بگیرند آلو کشته و مویز سیاه دانه بیرون کرده از هر یکی یکمن و آلو سیاه و عناب از هر یکی نیمن نیشو و انجیر بستی و مویز منقی دانه بیرون کرده و کشمش از هر یکی ده استیر سپستان پنج استیر همه را مجروح کنند و یکشب اندر آب غرغار کنند چنانکه دو انگشت آب بر سر او بایستد و دیگر روز بجوشانند و بپالایند صافی و یکمن شکر بر افکنند و پنج درم بنفشه در صره بسته بر افکنند و بقوام آرند شربت بیست درم علاج نوع دوم که سبب آن ادرار بول بود آنست که اگر حرارت غالب بود بنفشه و شراب آلو و شراب کاکنج و جلاب و اسبغول دهند و طعام مسکه و شکر و اسفاناخ و ماش و مانند آن و اگر حرارت غالب نباشد شراب انجیر و طبیخ آن دهند و علاج نوع سیوم که سبب آن رنج و ریاضت و عرق بسیار کردن بود آنست که آسایش گزینند و هوای خانه خوش و خنک کند و اندر آب سرد نشینند و تدبیر باز داشتن عرق کنند و غذاها و شربتهای نرم و لغزاننده فرمایند و علاج نوع چهارم که سبب آن سوء المزاج گرم باشد اندر احشا آنست که مزاج را بشربتها و غذاهای نرم و خنک بگردانند و آب میوه‌ها و لعاب اسبغول و قطف و کشکاب و روغن بادام دهند و طعام اسفیدباهای چرب و نرم فرمایند و مرغ فربه و اسفاناخ و سرمق و روغن بادام و حلیب مغز تخم معصفر و طبیخ نیشو و آلو سیاه و زرد آلو کشته بروغن بادام بسیار و شکر خوش کرده و قصبهای برگ چغندر اندر وی پخته موافق بود و طبع را بخیار شنبر و آب کشنیز و آب عنب الثعلب نرم کنند علاج نوع پنجم که سبب آن تخلخل و گشادگی مسام همه تن بود آنست که طعامهای غلیظ دهند و اندر آب سرد نشانند و موم روغن که از روغن گل و روغن مورد کرده باشند در ظاهر تن همی مالند و علاج نوع ششم

که سبب آن کرم کدو دانه باشد آنست که داروها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند تا رودها از
کرم پاک شود و ابکامه اندک اندک میخورند تا اشتها آماده بریده شود و علاج نوع سیم که سبب آن بسته
شدن منفذ صوابی بود که از زبره برروده پیوسته است آنست که داروها کشاینده دهند که اندر علاج
سده برقان یاد کرده آمده است و هر وقت که طعام خواهند خورد نخست زیتون پرورده و برگ چکندر
و خردل و ابکامه اندکی بخورند

باب چهارم

از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ و لزج بود

علامتها علامت قولنج بلغمی سردی اسافل است و گرانی و درد و طعامهای غلیظ که پیش
از آن خورده باشند و ناگواریدن آن و باز گرفتن طبع و فرو نا آمدن ثفل و باد و اگر بول سرخ بود نباید
پنداشت که قولنج گرمست از بهر آنکه درد قولنج و بی طعامی بول را سرخ کند **علاج** نخست تدبیر شیاف و
حقنه باید کرد و غذا باز باید گرفت و قوت نگاه باید داشت بشورباء خروس که اندک اندک بیاشامند
و تا نخست بشیاف و حقنه راه سفل و بنادق گشاده نکنند داروی مسهل نشاید داد از بهر آنکه اگر اندر
رودها بلغم غلیظ و بنادق بسیار بود و ماده دیگر از بالا فرود آید و کند نباید خطری عظیم بود و هرگاه که حقنه
کرده باشند و رطوبت لزج و بنادق فرود آمده بود دیگر باره حقنه باید تا رودها از ماده قولنج پاک شود و آنرا
که قولنج قوی نباشد یا اعراض آن بدید نمی آید قی باید فرمود از بهر آنکه قی ماده قولنج را بکند و پاک کند و
اگر قی بافراط شود بشراب پودنه باز باید داشت و اندرین شراب انار دانه و سماق و زیره پخته باشند
صفت شیافها بگیرند بوره نان و نمک و با پیه را بر کفچه آهنین بآتش بردارند تا نرم شود و آن بوره
و نمک بدان بسرشند چند آنکه بخورد و شیاف کنند و درازی شیاف چهار انگشت بهم باز نهاده و بعضی گفته اند
شش انگشت باید **شیافی دیگر** بگیرند شحم حنظل و بوره و انزروت و با پیه شیاف کنند همچنان **شیافی
دیگر** بگیرند بوره ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم و نیم شکر سرخ اگر باید پانزده درم **شیافی دیگر**
خداوند درد پشت و قولنج بلغمی را سود دارد بگیرند سکبینج مقل جاوشیر اشق صابون بوره شحم حنظل
پا بند سقمونیا زنجبیل شقاقل نمک هندی برگ سداب خشک تخم سداب هزار اسفند همه را استار استار

شیاف کنند چنانکه رسمست و صابون بغدادی را بتراشند برسان شیاف و بنهند سخت سود دارد و چوب
عرطنیثا بحرط کنند برسان شیاف و بنهند و ترف بتراشند باندازه شیاف و بعسل آلوده کنند **شیافی
دیگر** شحم حنظل مقل را استار استار بکوبند و شیاف کنند **شیافی دیگر** شحم حنظل یکجزو مغز بادام دو جزو بکوبند
و شیاف کنند **صفت حقنها** بگیرند زیره تخم کاکیان حلبه تخم کتان از هر یکی یک اوقیه انجیر سپید ده عدد سداب
برگ چکندر برگ کرنب از هر یکی یک دسته سپوس گندم دو اوقیه بادام تلخ نیم اوقیه برگ خرفه بسته ده درم عناب
بیست عدد بیخ سوس یک اوقیه برگ غار یک اوقیه همه را اندر شش من آب بپزند تا بمقدار دو من باز آید و پالایند و
مقدار هفتاد درم بستانند و یک مثقال سکبینج و یک مثقال مقل و یکدرم اشق و یکدرم جاوشیر و نیم درم جندبیدستر و
دو دانگ نمک نفطی و دوازده درم پانید در وی گداز ند و هفت درم روغن کلکلانه و هفتاد درم ابکامه و دوازده درم
انگبین و یک اوقیه روغن پیه بط و پیه مرغ باوی بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند و باید دانست که شحم حنظل اندر حقنه بکار
داشتن خطرست یا نعوذ بکشاید و پاک کند یا آماسی تولد کند اندر وی بدین سبب تا ضرورت نباشد و بر کار
نباید داشت **حقنه دیگر معتدل** بگیرند اطراف چکندر یکدسته خطمی سفید نیم اوقیه سپوس یک اوقیه انجیر سپید
ده عدد همه را اندر دو من آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید و چهل درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن کنجد
باوی بیامیزند و دو مثقال در وی حل کنند و بکار دارند **صفت حقنه دیگر** قویتر حلبه تخم کتان از هر یکی یک اوقیه تخم
پید انجیر سی درم انجیر سی عدد مغز تخم کاکیان سی درم سداب تر یکدسته زوفا یک اوقیه سپوس یک اوقیه مغز بادام
یک اوقیه سپستان پنجاه عدد بیخ سوس و بیخ خطمی از هر یکی یک اوقیه و نیم بیخ چکندر و اطراف کرنب از هر یکی بوزن
مقدار پنجاه درم همه را بپزند چنانکه رسمست و بپالایند مقدار شصت درم ازوی بستانند و اگر حرارتی غالب
نباشد دو درم مقل و چهار درم سکبینج در وی گداز ند و یک اوقیه روغن ناردین و یک اوقیه ابکامه و یک اوقیه
انگبین و یک اوقیه پیه کبوتر بچه فربه گداخته باوی بیامیزند و بکار دارند **حقنه دیگر** درد بنشاند و ماده بلغمی و
سوداوی بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل الملک و شبت و خطمی و بابونه و پودنه از هر یکی ده درم همه را اندر یکمن و نیم
آب بپزند تا بنیمه باز آید و پالایند و ده درم پیه کونن و ده درم عصاره بیخ لفاح و روغن شبت پنجدرم با
وی بیامیزند و بوقت ضرورت بکار دارند **حقنه دیگر** وصف محمد زکریا درد بنشاند و بخوابانند بگیرند زر

خطمی ده درم

کنجد ده درم

الخرع الابیض یک اوقیه بابونه نیم اوقیه زعفران شاخ چهار یک اوقیه این همه در آب بجوشانند و بپالایند و مقدار
چهل درم روغن بان بالین آب بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بدان حقنه کنند و هم بوقت
ضرورت بکار دارد و اگر بزر البنج و ثینانیم بیامیزند و روغن بکشند و بکار دارند بخواباند و درد بنشاند **حقنه
دیگر** قوی قولنج بلغمی و ریحی و ثفلی را بکشاید تخم بادیان تخم کرفس تخم شبت انیسون از هر یکی چهار درم همه را
بپزند و بپالایند و هفت درم بوره و ده درم پانید اگر شکر سرخ در وی بگدازند و ده درم روغن کنجد اگر
روغن کاکیان برافکنند و اگر ده درم میعه تر اندر یک درم اندر روغن زیت بگدازند و بدان حقنه کنند سود دارد
و اگر بوره مقدار هفت درم تا ده درم اندر عصاره سداب و ده درم روغن زیت کنند قولنج ریحی و بلغمی را
در حال بکشاید و جای نشاید باید و اگر بجای بوره نمک بود روا باشد آنجا که بوره ده درم کنند نمک بجای آن
پانزده درم باید و اگر دو اوقیه ابکامه حقنه کنند رطوبت لزج را بکند و اگر ده درم بوره در آب حل کرده
حقنه کنند زود بکشاید و مقدار آب سی درم و چهار اوقیه عصاره برگ چکندر با دو درم بوره و نیم اوقیه روغن
کنجد حقنه کشاینده و معتدلست **صفت حقنه تیز و گرم** جز بوقت ضرورت نشاید بکار داشتن عرطنیثا یک
اوقیه بخور مریم نیم اوقیه شحم دو درم اندر دو من آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید و بپالایند سه اوقیه ازین مطبوخ
بستانند و دو درم نوشادر در وی حل کنند و دو درم روغن بر چکانند و حقنه کنند و تا در معده طعامی بود
حقنه نشاید کرد و بسیار باشد که حقنه کنند اطلاق نیوفتد و صداع تولد کند پس هرگاه که حقنه تیز کنند دماغ را
مراعات باید کرد و از بالا نیز چیزی مسهل سبک دادن تا حقنه را یاری دهد **صفت داروی مسهل** پس از
آنکه حقنه کرده باشند و راه ثفل و بنادق گشاده دو درم ایارج فیقرا علی تا سه درم بباید داد و از پس آن ماء
الاصول می باید داد با روغن پید انجیر و اگر حلیب تخم معصفر با ماء الاصول بیامیزند از هر یکی سه اوقیه و سه درم
روغن پید انجیر برافکنند و ده درم پانید صواب بود و از جهت آنکه زود اسهال کند و قولنج ثفلی و بلغمی و ریحی را
بکشاید اینست بگیرند سقمونیا یکجزو شحم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو حب کنند شربت از نیم درم تا یکدرم
حبی دیگر که او را حب قولنج گویند بگیرند شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم و دو دانگ سکبینج ده درم
باب سداب حل کنند شربت یکمثقال **حبی دیگر** سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو صبر سه جزو شربت از

یکدرم تا یکمثقال و باید دانست که آنجا که حاجت بود که زود اطلاق افتد صبر بکار نتوان داشت از بهر آنکه
اطلاق او دیر باشد لکن او را اندر باز داشتن قولنج منفعتی بزرگست و ایارج فیقرا همچنین قولنج منفعتی
بزرگست را باز دارد و درد بنشاند لکن اگر منش گشتن و تلخه دارد زعفران دور باید داشت و بجای زعفران
اندر ایارج گل سرخ باید کرد **صفت شربتی** که درد بنشاند و رودها را سر کند و شکم باز نگیرد بیخ لفاح دانگی
بزر البنج دو دانگ زنجبیل خولنجان از هر یکی دانگی و نیم سقمونیا نیم دانگ این جمله یکشربت بود **صفت حبی** که
زود اطلاق کند شیر شبرم یکجزو سکبینج سه جزو سقمونیا نیم جزو شحم حنظل یکجزو شربت از یکدرم تا یکمثقال
و تا دو درم **حبی دیگر** که زود اطلاق کند بگیرند شیر شبرم دانگی و نیم سقمونیا دانگی و نیم شکر طبرزد درم کثیرا دانگی
این یکشربت بود **صفت حبی قوی** که زود اطلاق کند شیر شبرم دانگی و نیم سقمونیا شکر نیم درم کثیرا دانگی این
جمله یکشربت بود **صفت حبی** که در حال درد بنشاند و پس از چند ساعت بکشاید و بادها را بشکند بگیرند
صبر یکمثقال سکبینج نیم مثقال حب کنند هرگاه که خداوند قولنج را اندر تهی گاه دردی بدید آید این حب
بخورد منفعتی تمام یابد و در حال درد بنشیند **صفت شربتی** که از آن کراهیتی نباشد پوست شبرم بباید
چون سرمه و در حال فرو بسرشند و شیر شبرم اگر سقمونیا که اندر جلاب یا اندر نخوداب یا اندر شراب گل
حل کنند طعمی ناخوش ندارد و زود اطلاق کند **صفت حبی** که حنین آنرا حب اللؤلؤ نام کرده است و ثابت
میگوید بهترین حبها اندرین علت اینست بگیرند سکبینج و شبرم را استار است سکبینج را باب گرم حل کنند
و شبرم و اندکی زعفران باوی حل کنند بسرشند و حب کنند شربت از نیم درم تا یکدرم و کودک را دو دانگ
صفت حب سکبینج درد قولنج و درد معده و نقرس را سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد و سکبینج از هر یکی سه درم
شحم حنظل و انزروت از هر یکی پانزده درم ترید صد درم و اندر بعضی نسختها تخم کرفس پنجدرم در افزوده اند
شربت دو درم و نیم و اگر باد در قولنج نفخ و تمدد بود حب الافاویه که اندر علاج پیچش ناف و درد شکم
یاد کرده آمده است سود دارد و تمدد باز دارد و اطلاق کند و بادها را بشکند **صفت معجون** نافع
مسهل **صفت معجونی** که بوقت ضرورت دهند قولنج صعب را بکشاید بگیرند ترید پنجدرم سرگین گرگ چهار درم
تخم کرفس انیسون از هر یکی سه درم پانید پانزده درم شربت هفت درم فسرکهی گرگ که اندر داروها

و دانکی نیم تخم حنظل

بکار دارند سفید باید و خشک خاصه آنکه بر سر خاری یا بر سر سنگی افتاده بود و در وی استخوان ریزه بسیار بود
و بوی نباشد و گفته اند که روده گرگ را خشک کنند و بکوبند منفعت او عظیم بود و استخوان ریزه بسیار بود
که اندر سرگین او یابند سخت سودمند بود و بجای سرگین او بکار دارند جالینوس میگوید من دیدم که خداوند
قولنج سرگین گرگ بر تهی گاه خویش بسته بود و بر ریسمان پشمین و شفا یافت و بسیار آزمودم که آنرا
در قصبه سیمین کردم بر سان تعویذی و مقدار یک باقلی در وی کردم بر تهی گاه خداوند علت بستم
منفعتی عجب دیدم محمد زکریا میگوید اگر خداوند علت قولنج بر پوست گرگ نشیند و بروی خسبد سود
دارد و اگر کمری سازند از وی و بر میان بندند سود دارد و هر سال نو کنند صفت معجونی دیگر هم
قولنج صعب را بگشاید بگیرند سکبینج و جندبیدستر و تخم کرفس از هر یکی یک جزو سقمونیا نیم جزو سقمونیا
را بروغن بادام بسایند و حل کنند و بگدازند و نیک بیامیزند پس سقمونیا با وی بیامیزند و باقی داروها
کوفته بر افکنند و بسرشند شربت از یکمثقال تا سه درم یا سه مثقال صفت معجون خیارشنبر بگیرند تربد
چهل درم بنفشه بیست درم سقمونیا دوازده درم نمک هندی و رب سوس از هر یکی هفت درم تخم
بادیان و انیسون و مصطکی از هر یکی پنج درم فلوس خیارشنبر و پانید و انگبین از هر یکی صد درم همه بجوشانند
و صافی کنند و داروها کوفته بر وی پراکنند و دواستیر روغن گاو بر افکنند و بسرشند شربت از نیم درم
تا ده درم با مطبوخ مسهل اگر با آب گرم و هر گاه که درد صعب شود و بیم غشی و ضعف قوت بود فلونیا
رومی دهند تا حس او کند شود پس علاج کنند صفت معجونی که خواب آرد و درد بنشاند و قولنج بگشاید
بگیرند فلفل نانخواه سداب خشک پودنه خشک جندبیدستر زیره کرمانی حب الغار از هر یکی سه درم افیون بزر
البنج از هر یکی یکدرم با انگبین مصفی بسرشند شربت یکمثقال صفت معجون مسهل بگیرند بلیله دار
پلپل زنجبیل زیره سداب خولنجان قرفه راسن اسارات از همه ده درم سقمونیا ده درم انگبین مصفی چهار درم بسرشند
چنانکه رسمست شربت اندر حال صحت از نیم درم تا یکدرم و اندر حال بیماری از یکمثقال تا دو درم یا بیشتر
صفت کوارش هندی که قولنج را و درد پشت را و درد بند گشادها را ببرد بگیرند سقمونیا ده درم قاقله کبار
زنجبیل دارچینی قرفه ناردمشک قرنفل پلپل از هر یکی پنج درم تربد صد درم شکر صد درم همه را با انگبین

بسرشند شربت از پنج درم تا ده درم و معجون تربلاشه و تمری و شهریاران و سفرجلی مسهل و غیر آن اندر قرابادین
یاد کرده آید ان شاء الله صفت ضماد نهادن و تکمید کردن بگیرند اکلیل الملک شش درم تربد سه درم مویزج
یکدرم عاقرقرحا مرزنگوش حب الغار بزر الانجره ترمس خشک تخم حنظل از هر یکی یکدرم سقمونیا چهار درم
همه را بکوبند و بروغن حب الغار چرب کنند و بزهره گاو تر کنند و زیر ناف و تهی گاه بدان طلی کنند درد
قولنج بنشاند و اطلاق کند نسخه دیگر بگیرند خربق تخم انجره افسنتین از هر یکی یک جزو موم و زهره گاو از
هر یکی نیم جزو پیه بط سه جزو همه را بیامیزند چنانکه رسمست و از ناف تا بعقب و تهی گاه طلی کنند و اگر
ماموداند و توبال مس اندر وی زیادت کنند صواب بود و مغز تخم کاکیان تخم حنظل یک جزو زهره گاو و خداوندکه
کفایت بود ضمادی قوی است و ارزن گرم کرده با تخم کرفس و نانخواه و حلبه آمیخته در خریطه کنند و بر ناف
نهند درد بنشاند و تحلیل کند و روغن قثاء الحمار و روغن خردل مالیدن سود دارد خاصه اگر فرفیون و جندبیدستر
قوت داده باشند و اما از پس این علاجها که یاد کرده آمد تدبیرها باید کرد که قولنج را باز دارد و بهترین چیزی
که از پس استفراغ بکار دارند تا قولنج را از معاودت باز دارد روغن بید انجیر است با ماء الاصول و ترتیب
بکار داشتن آن چنین باید روز نخست دو مثقال بر ماء الاصول افکنند و نیک بیامیزند و بخورند و هر روز
نیم مثقال زیادت میکنند تا هفت روز پس هر روز نیم مثقال میکاهند تا بدو مثقال باز آید و اگر خواهند که
از پس یکهفته سه روز یا بیشتر هم اغلب که قرار بران افتاده باشد میدهند روا باشد و هر روز که این شربت بخورند
دندانها رعایت کنند و نمک بریان کرده بمالند پس بروغن گل بمالند و از پس این شربت تا شش ساعت
نگذرد یا بیشتر طعام نخورند در جمله چنان باید که اگر آروغی برآید بوی آن شربت ندهد پس طعام خورند و
اسفیدبا با خورند و اگر ترشی آرزو بود زیربا خورند و اگر ترشی آرزو نبود آب ماء العسل و خداوند قولنج
را اندر طعامها سیر و پلپل و زیره و کرویا و انکدان میکنند صفت شربتی سودمند بگیرند پوست درخت بیده
که بوره نان از وی خیزد و زنجبیل و سداب و راسن اسارات همه را بپزند و بپالایند هر بامداد مقدار دو اوقیه
از آن آب بخورند قولنج را باز دارد صفت شربتی دیگر نو تخم معصفر پنج درم نیک بکوبند و بسایند و ده درم
زیره اندر چهار اوقیه بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و آن تخم معصفر با یک اوقیه پانید اندرین آب حل کنند

و بخورند طبع را نرم کند و قولنج باز دارد و اگر دو درم روغن بادام برین شربت افکنند بهتر بود چند روز این شربت میباید
خورد و شراب انجیر سخت موافق بود صفت آن بگیرند انجیر فربه یکمن و آنرا در چهار من آب بپزند تا بنیمه باز آید و
بپالایند و بفشارند و نیمن پانید درین آب بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندر جوشانیدن یکدرم دارچینی و
یکدرم خولنجان و یکدرم زنجبیل سوده اندر صره بسته در وی افکنند و هر ساعت بمالند و بفشارند و کوز و خباز و
انجیر و کوز هندی و پانید سود دارد و اگر بدین علاج و تدبیر زایل نشود ایارجات بزرگ باید داد تا مادتهاء غلیظ
را که اندر رودها گرفته بود پاک کند و آنرا که هر یک چند قولنج معاودت کند همیشه پیش از آن طعام خورد نخست
چیزها باید خورد که طبع را نرم کند چون انجیر که بکار دارند آغشته باشند در ماء العسل و جلاب فرغار کرده و آلو سیاه
بکار دارند آغشته و در جلاب فرغار کرده و خایه مرغ نیمبرشت آشامیدن خاصه که پانید کوفته در افکنده باشند و کامه
کبر و انکامه و انگبین و روغن گاو و چلغوز که سخت پخته باشد و حسو که در وی شیره تخم معصفر و پانید کرده باشند
و اندر طعام آب کدو بیشتر کنند و اگر نخست لختی گوز و بادام با انگبین و پانید بخورند سود دارد والله اعلم بالصواب

باب پنجم از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن بادهاء غلیظ بود علامتها

قولنج ریحی آنست که پیش از آنکه قولنج
گیرد اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد و اکنون گرفته بود نه قراقر کند و نه باد بیرون آید و گرانی کمتر بود و درد صعب بود
بدان ماند که روده را از هم باز میدرند یا می سنبند یا جوالدوزی اندر روده ایستاده است و این نوع درد اندر قولنج
بلغمی نیز باشد و وقتها ثقل سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و تکمید کردن سود دارد و گاه بود
که تکمید سود ندارد و این نشان آن باشد که باد رقیق اندر روده است و هر گاه که تکمید کنند باد و بخار زیادت گردد
و اگر درد از جای بجای میگردد سهل تر بود و اگر بیک جای مانده بود و شکم چون طبلی بر آید و سخت گردد بد بود علاج
قانون علاج که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نگاه باید داشت نخست تدبیر شیاف و حقنه باید کرد
صفت حقنه که بادهاء غلیظ را بشکند بگیرند حاشا و زوفاء خشک و سداب خشک و سعتر و وج و تخم سداب و تخم [illegible]
و تخم خروع نیم کوفته و بابونه خشک و قنطوریون و شبت و تخم بادیان و نانخواه و انکدان و فطراسالیون و اسارون
همه اندر عصاره سداب یا عصاره پودنه بپزند تا از بسیاری باندکی باز آید و بپالایند پس روغن زیت بگیرند چند

وزن روغن دو بار ازین عصاره پخته و پالوده با وی بیامیزند و دو درم سکبینج و یکدرم جاوشیر در وی حل کنند و بکار دارند
و جندبیدستر و انگژد اندر حقنهاء این نوع سود دارد و این حقنه که یاد کرده آمده است بادها را بشکند و روده
را گرم کند و مزاج او بگرداند صفت حقنه دیگر بگیرند روغن زیت رکابی یکمن سداب تر یکدسته سداب را بوک
کنند و اندرین روغن بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند و اگر بعوض سداب عصاره او کنند چنانکه در حقنه
اول یاد کرده آمد صواب تر و قوی تر بود عصاره را با روغن بجوشانند تا عصاره برود و روغن بماند پس
ازین روغن مقدار سی درم بگیرند و یکدرم جندبیدستر و یکدرم جاوشیر و یکدرم سکبینج در وی حل کنند و
بکار دارند و اگر درد صعب بود پنج درم بزر البنج اندر سی درم ازین روغن سداب بجوشانند و بدان حقنه
کنند یا بعوض بزر البنج دو دانگ جندبیدستر و دو دانگ افیون کنند و اگر میعه تر با سی درم ازین روغن بکار دارند
سود دارد و شیافها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد صفت شیافی
سودمند بگیرند برگ سداب تر و زیره و نانخواه و بوره راسن اسارات همه نیک بکوبند و بسایند و با انگبین
بسرشند و بر نایژه محقنه طلی میکنند و باندرون رسانند چند بار و اگر خرقه نرم بدین دارو آلوده کنند و رشته
اندر کنار این خرقه بندند و خرقه باندرون رسانند و رشته بیرون بگذارند تا بدین رشته بیرون آرند چند
بار این خرقه بکار دارند سود دارد صفت داروی دیگر بگیرند جندبیدستر و زعفران و مر و سکبینج و افیون
راسن اسارات شیاف سازند و نهند درد را بنشاند و خواب آورد و ماده علت در خواب بپزاند ضماد
و تکمید هم بران طریق که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و بکار دارند و محجمه آتشی درین باب سخت
نافع بود در حال درد بنشاند و اگر باد اندک بود تحلیل کند و درد زایل شود و اگر ماده بیش چندانکه دیگر باره
ماده بخاری جمع شود درد ساکن شود و باز معاودت کند و این را فایده باشد بزرگ و آن آنست که طبیب تدبیر
لطیف کردن ماده و تحلیل و استفراغ آن مشغول شود بدین محجمه درد می نشاند و بحقنه و شیاف با داروها
مسهل تدبیر استفراغ میکنند و حبهاء مسهل که اندرین باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب نیز نافع است
و حب سکبینج و معجون حب الغار و معجون ابهل و کوارش کندر و کوارش انکدان که اندر علاج درد معده
که از باد تولد کند یاد کرده آمده است هم اندرین نافعست صفت مطبوخی که قولنج ریحی را بگشاید بگیرند زیره

وکرویا و زنجبیل و انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس و انکدان و اسارون است از هر یکی مقدار پنج درم همه را در آب
بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و مقدار چهار اوقیه بپاید و یک اوقیه انگبین و نیم اوقیه روغن بادام
تلخ بدهند روده‌ها را گرم کند و بادها را بشکند و اگر اندرین مطبوخ پنجها زیادت کنند چون بیخ کرفس
و بیخ بادیان و با روغن بید انجیر دهند صواب بود و حب الرشاد مقدار پنج درم اندر آب بجوشانند و ده درم
بپالایند و یک استیر روغن شیره تازه بر افکنند و گرم بخورند بادها را بشکند و انیسون و زیره و شبت و
سعتر و مرزنگوش و جندبیدستر اندر آب بپزند و بیمار اندر آن آب نشیند سودمند باشد و اگر اندر مثانه
کاو کنند و بر ناف او نهند روا باشد و ناف و شکم او را بروغن شبت و روغن سداب که فربیون و
عاقرقرحا و قسط و جندبیدستر آمیخته باشند مالیدن سوددار د جالینوس میگوید خداوند این علت را
بهترین تدبیری آنست که چندانکه تواند از طعام خوردن و آب خوردن باز ایستد تا ماده هضم شود و این
تدبیر بهتر از آنست که داروها گرم خورد از بهر آنکه باشد که داروها خلط را بگدازد و بتحلیل آن و فا نتواند
کرد بادها و بخارها زیادت شود و درد صعبتر گردد و میگوید مردی را این علت رنج داشتی و هرگاه که حس
آن یافتی که علت معاودت خواهد کرد میان خویش ببستی و لختی سیر با اندکی نان بخوردی و هم روز
بکار خویش مشغول شدی و شبانگاه مقداری شراب صرف بخوردی و بخوفتی بامدادی گزند شده بودی
و میگوید سیر اندرین علت فاضلتر از همه داروها است از بهر آنکه باد را بشکند و تشنگی نیارد و هیچ داروی
دیگر را این خاصیت نیست پس خداوند این علت را بهترین تدبیری آنست که سیر بسیار خورد و تریاق بزرگ
بکار دارد و بهترین طعام او شوربای گنجشک است یا شوربای خروس کهن گنجشک را یا خروس را شکم
پاک کنند و با انیسون و تخم بادیان و شبت و نمک و سداب و کرویا و کندنا و پلپل و سیر پر کنند و بپزند
از آن شوربا خورند و بجای آب شراب سپید کهن خورد و اگر طبع اطلاق میکند و درد بر حال خویش باشد
ناشتا شراب کهن گرم کنند و مقدار ده استیر تریاق بخورد اندک اندک با ماء اللحم باشد با اندکی نان خشکار
درو ی ترید کنند و بخورد این تدبیر خواب آرد و ماده‌ها بپزاند و تحلیل کند و درد زایل کند صفت نانخواه
که باد را بشکند بگیرند خردل یک اوقیه و بکوبند و در آب کنند و بدست بمالند و بلیف بپالایند و بیخ دانه

سیر بکوبند و ده کوزه درین آب حل کنند نان بدان فرو برد و بخورد و غالیه و لخلخه مشکین اندر ناف نهاده دارد
باب ششم از گفتار هفدهم از
کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن آماس بود آماس روده سبب تنگی منفذ ثفل بود
و بادنیز بیرون نیاید از بهر آنکه قوت دافعه بسبب آماس سوء المزاج ضعیف شود و اگر آماس گرم بود حرارت
آن ثفل و رطوبتها را خشک کند و اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بسیار باشد که در عضوی که در همسایه
روده است چون جگر و سپرز و مثانه و رحم آماسی افتد و منفذ ثفل بسبب همسایگی و مشارکت تنگ
شود و گاه باشد که آماس روده بزرگتر شود و بول نیز باز گیرد علامتها علامت آماسهاء اندامها که همسایه
روده است هر یک اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و از علاج آن پرداخته و علامت آماس روده آنست
که از علامتهاء آماس اندامها دیگر هیچ نباشد و درد اندر روده بود و اگر آماس گرم بود از تب و تشنگی و ضربان
و حرقت خالی نباشد و درد اندک اندک بدید آید و احتباس نیز اندک اندک افتد و هر مدت چند روز
قولنج گردد و همچنانکه بسبب مشارکت آماس دیگر اندامها که همسایه روده است منفذ ثفل را تنگ کند
آماس روده که بزرگتر بود منفذ آب را تنگ کند و بول را باز دارد علاج قولنج ورمی بداروی مسهل
دادن و شیاف نشاید کرد و بسیار طبیبان این شیاف کرده اند و بیمار هلاک شده است و آنکه خلاص
یافته است بایلاوس باز گشته است و اولی تر آن بود که نخست رگ باسلیق زنند خاصه اگر بول باز گرفته
باشد و خون باندازه بیرون باید کرد تا قوت ضعیف نشود و شربتهاء سرد و تر باید داد چون آب خیار با
شکر و لعاب اسبغول با جلاب و چون شراب بنفشه و از بهر طبع نرم کردن آب عنب الثعلب و آب برگ خطمی
و آب کسنه و آب انار ترش و شیرین باید داد با خیار شنبر و شیرخشت و روغن بادام و آب کدو نشاید
داد از بهر آنکه ویرا اندر قولنج خاصیتی بدست صفت شربتی نرم و خنک بگیرند اسبغول چهار درم روغن
گل یک اوقیه همه را در آب بپزند و بدهند و اگر بحقنه حاجت آید بکشکاب و خیار شنبر و شیرخشت حقنه
کنند و اگر اندرین کشکاب بنفشه و سپستان اندر پزند صواب بود و اگر آب عنب الثعلب و آب کاکنج
با این کشکاب بیامیزند موافق تر بود خواجه ابو علی سینا میگوید من آن دوست دارم که حقنه به شیر گرم

بکار دارند صفت لعوق بنفشه بگیرند بنفشه خشک ده درم فلوس خیار شنبر پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست
درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند و بپالایند و نیمی شکر طبرزد
بر افکنند و هفت استیر روغن بادام بپزند تا بقوام آید پس هفت استیر بنفشه خشک سوده بر افکنند و سرشته
تا هموار شود و بکار دارند طبع را نرم دارد شربت از پنج درم تا هفت درم و اگر آماس سرد بود حقنها و ضمادها
و شربتهاء تحلیل کننده بکار دارند والله اعلم باب هفتم
از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج فتقی و التوائی و علامتها
علامت قولنج فتقی فتق است و فرود آمدن روده بکیسه خایه و علامت قولنج التوائی است که خداوند قوتی
کرده بود یا چیزی برداشته و خویشتن در آن برداشتن بپیچیده یا از جایی جسته بود یا کشتی گرفته یا بازی کرده و
درد قولنج بر اثر آن بدید آمده بود و پیش از آن این کس را قولنج نبوده باشد علاج اما خداوند علت فتقی را
نخست علاج فتق باید کرد و روده را بجای باز بردن و تدبیر بجای باز بردن او آنست که بیمار بپشت باز
خسبد و دست بر موضع فتق نهد و قوت کند اگر بدین قدر بجای باز شود بهاو نعم و اگر باز نشود چهار تن
چهار دست و پای او بگیرند و بر دارند تا پشت او دو تو شود و شکم در فرو شود و او را بران شکل از هر جانبی
بجنبانند و دست بر جایگاه فتق فشارند تا بجای باز شود و اگر روده بجای باز آمده باشد و بلند نکنند محکم و بر شکلی خوابانند که پشت
همچنان دو تو باشد و شکم در شده و پاید دانست که خداوند فتق را هر گاه که روده تهی بود که فرود آید باسانی
بجای باز شود و صواب آن باشد که شیاف تیز نهند تا روده تهی گردد و بادها برود پس تدبیر بجای باز بردن کند
و اگر نخست قی فرمایند پس شیاف نهند و اگر با این همه تدبیر دشخوار بجای باز میشود بیمار را اندر گرمابه برند
و آب گرم بسیار بر وی زنند پس بچهار کس بردارند چنانکه یاد کرده آمد و بجنبانند و دست بر موضع فتق فشارند
تا بجای باز شود و ببندند و او را بر بستری خوابانند که بالین او بلند بود و بالشی در زیر سرین او نهند تا پشت
او همچنان دو تو باشد و بران شکل صبر کند پس اگر پس از آنکه روده بجای باز برده باشند هنوز درد قولنج و
اعراض آن بر حال خویش بود تدبیر قولنج و علاج آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریحی و ثفلی چنانکه یاد کرده آمده است
و باقی علاج فتق اندر جایگاهش یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و اما قولنج التوائی را نخست خداوند علت را

وخیار شنبر و روغن بادام و روغن شیره کنند صفت حقنه دیگر بگیرند خبازی و خطمی سفید و در حقنه بسته
با دانه آبی و اسارون است بپزند و بپالایند سه اوقیه از این مطبوخ بگیرند و یک اوقیه بپاید خایی درو ی کدو اندر
و یک اوقیه روغن بنفشه با وی بیامیزند و بکار دارند و اگر یک درم سرگین گرگ ترکیب کنند روا باشد
و اگر بعوض پاینده خیار شنبر کنند یا شیرخشت هم صواب بود و اگر حقنه بماء الشعیر و روغن بابونه کنند صواب
بود صفت حقنه دیگر بگیرند عصاره برگ چغندر پنج اوقیه روغن شیره یک اوقیه شکر یک اوقیه بوره
نان دو درم حقنه دیگر بگیرند بنفشه خشک ده درم خطمی سفید مصری پنج درم سبوس گندم ده درم
بپزند و بپالایند و نیم اوقیه روغن بنفشه و نیم اوقیه روغن شیره و ده درم شکر و دو درم بوره با وی بیامیزند
و اگر ماده صفرا بسیار بود اندکی سقمونیا در آب کسنه و خیار شنبر حل کنند و بدهند و اگر سپستر حاجت آید
این شربت با ثرید بدهند و اندر حقنها تیز تخم کتان و بابونه و شبت و کرنب و اندکی حلبه بکار دارند و
از ضمادها نخست خرقه کتان بسرکه و گلاب سرد کرده تر کنند و بر موضع درد نهند و هر گاه که گرم شود دیگر
بر نهند صفت ضمادی نرم بگیرند برگ بنفشه تر و برگ خطمی و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج همه را
بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک کوفته و بیخته و آرد جو و اندکی بابونه و اکلیل الملک با وی بیامیزند
بسرشند و بر آن موضع می نهند صفت ضمادی دیگر موم پنج جزو و روغن بابونه و روغن بنفشه از هر یکی
پنج جزو آرد باقلی دو جزو زرده خایه بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان چندانکه کفایت بود زرده خایه را
با آرد باقلی بلعاب تخم کتان بسرشند و موم را با روغن بگدازند و همه بهم بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر بگیرند بابونه و آرد جو و خطمی سفید و بنفشه همه را بکوبند و بآب و روغن بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر و مزوره از کشک جو و نخود سازند نیم بریان بروغن بادام و اگر حرارت سخت قوی باشد مزوره از نیشو
دا و آلو و اسفاناخ و مانند این سازند و هر بامداد آلو سیاه تر کرده اندر جلاب و آغشته شده ده دانه تا بیست
دانه بخورد و از آن جلاب نیز بخورد و آخر علت این شربت سود دارد بگیرند انجیر بستی پنج عدد مویز دانه بیرون
کرده بیست عدد بنفشه خشک ده درم همه را اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند هر بامداد
چهار اوقیه با سه درم فلوس خیار شنبر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند مدت دو هفته این شربت

یکسو بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت او را برفق میمالند و راست میکنند تا روده بجای باز برند و اگر بدین بجای باز نشود
او را بر بستری نرم بخوابانند و هر دو پای او را بالا برازند و او را بجنبانند نیک چنانکه روده‌های او بجنبد و بجای باز شود و
درد بنشیند پس آشامیدنی چرب خورند و اگر درد بر حال خویش بود هیچ نخورد و دو اوقیه سیماب زنده بدهند و
نخست سیماب را بشویند و بیمار را حسوی چرب دهند پس سیماب دهند و اگر سیماب از پس داروی مسهل دهند
تا بالای پا بیامیزند و بد نباشد پس او را بر دارند و بر پای ایستند و گامی چند و بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت
او را دیگر باره برفق بمالند و راست میکنند و میجنبانند تا سیماب بزیر فرو آید چون سیماب فرو آید معلوم گردد که
روده بجای خویش باز آمد پس اگر فرو نیاید بیمار را بر دارند و شکم او را نگونسار کنند تا سیماب از وی برآید و از پس
آن اسفیدباها چرب دهند و چند روز بر ماء اللحم و چیزی آشامیدنی چرب اقتصار کنند باب

هشتم از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن ضعیفی
قوت دافعه قولون بود علامتها علامت وی آنست اگرچه بادق نباشد و اطلاق می افتد لکن
هر وقت بدارو و شیاف و حقنه حاجت بود تا اطلاق افتد علاج علاج وی بداروهای قوت دهنده است چون
بجز بیاد و حب امروسیا و مثرودیطوس و تادریطوس و ایارج فیقرا و طبیخ هلیله و دارچینی و بسباسه و خیربوا و سنبل و اشنه و
تخم کرفس با روغن بادام تلخ و ایارج فیقرا اگر با روغن بیدانجیر و روغن ناردین و روغن سوسن گرم کرده و افاویه در وی
افکنده بر شکم و تهی گاه مالیدن و از پس طعام شراب ریحانی اندکی بکار بردن و طعام اسفیدباهای نرم و چرب خوردن
و از ترشیها و طعامهای قابض و آب سرد پرهیز کردن باب نهم

از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر قولنج که سبب آن باطل شدن حس قولون
بود علامتها علامت وی آنست که هر چند روزی شکم باز گیرد و شکم برآید و درد کند و چیزهای حاد کننده خورده بیرون آید با
از بیرون ضماد کرده علاج علاج وی آنست که نخست استفراغ کنند با ایارج لوغاذیا و تادریطوس پس همان طبیخ هلیله که
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند با روغن بیدانجیر و ایارج فیقرا و معجون بلادری و بجز بیاد و مثرودیطوس
بکار دارند و بجز بیاد و اثاناسیا و روغن بیدانجیر حل کنند و بر شکم و تهی گاه میمالند و طعام شوربای گنجشک و کبوتر بچه با
افاویه و شراب کهن لطیف و خندیقون دهند باب دهم

از گفتار هفدهم از کتاب ششم اندر ایلاوس ایلاوس نوعی قولنج است که اندر روده‌های بالایی
افتد و تفسیر ایلاوس بتازی ربّ ارحم است یا رب رحمت کن و این علت را بدین نام از بهر آن گویند که از وی خلاص
کمتر بود از بهر آنکه مزاج معده و مزاج روده‌ها تباه گشته بود داروهای خوردنی قبول نکند و شیاف و حقنه بجایگاه علت
نرسد جالینوس میگوید من جماعتی را دیدم که این علت افتاد و یکتن را دیدم که خلاص یافت و اسباب این علت یا سوء المزاج
گرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک یا ماده یا بی ماده یا آماسی بود که منفذ ثفل را تنگ کند یا بادی بود که اندر طبقهای
روده‌ها مانده بود یا بسبب حرکتی ناهموار روده برهم بپیچد و راه ثفل و باد بسته گردد و بسیار باشد که داروهای
ناموافق که گرم بغایت بود یا سرد بغایت که طبع زهر دارد خورده شود و این علت تولد کند علامتها علامتهای
ایلاوس آنست که درد اندر بالای ناف بود و هر چه بخورند قی کند تا بدان حد که ثفل نیز بقی برآید و بباید دانست
که معده تا بر حال طبیعی بود طعام را از بالا فرو کشد و هضم کند پس آنرا بروده‌ها فرستد بقوت دافعه که او را
هست و روده‌ها نیز تا بر حال طبیعی باشند هر چه از معده بایشان رسد آنرا قبول کنند و بسوی زیر دفع کنند و بیرون
افکنند و چون از حال طبیعی بگردند و سببی از این سببها که یاد کرده آمد بدید آید فرو شود دفع نتواند کرد بسوی بالا
دفع کنند و معده آنرا بضرورت قبول کند و بقی دفع کند و باشد نیز که اگر حقنه با نیرو تر کنند و معده خالی باشد
آن حقنه بمعده برآید و از معده بقی بیرون آید و همچنین هر چه از معده بروده آید و راه نیابد تا فرو گذرد
بسوی بالا باز گردد و بقی بیرون آید و بادها نیز که اندر شکم بود هم بسوی بالا بآروغ برآید علامتهای دیگر
اندرین علت آنست که ثفل بقی برآید و نفس و آروغ و عرق بوی گنده بود و باشد که همه تن گنده شود و
آنرا که سبب این علت آماس گرم بود از درون بیرون نباشد یا ماده آماس صفرا بود یا خون اگر صفرا بود تب
سوزان و تشنگی و قی صفرا و تلخی دهان بر آن گواهی دهد و اگر خون بود تب خونی و امتلاء رگها و شیرینی
طعم دهان و ضربان موضع درد بر آن گواهی دهد و آنرا که سبب علت آماس سرد بود سوزش و تشنگی نبود و
دهان تر بود اگر ماده بلغمی بود مزه دهان یا شور بود یا هیچ مزه ندارد یا مزه ناخوش و بقی بلغم برآید و اگر ماده
سودا بود مزه دهان ترش بود و درد و گرانی کمتر بود لکن آماس سرد اندرین روده‌ها کمتر افتد و آنرا که سبب علت
سوء المزاج گرم و خشک بود تشنگی و سوزش صعب بود و تبهای گرم آمده بود و آنرا که سبب علت اندکی

صفرا بود که بروده فرود آید و ثفل را خشک کند و بیرون دفع نتواند کرد درد و خلیدن و سوزش صعبتر از نوعهای
دیگر بود و با تب و تشنگی و تلخی دهان بود و آنرا که سبب علت خوردن طعامهای خشک قابض بوده باشد
درد شکم او دردی بود گرفته و تدبیرهای گذشته و ناگواریدنیها که بوده بیشتر بر آن گواهی دهد و آنرا که سبب
علت رطوبتهای لزج بود اندر شکم باد بسیار افتد و آروغ ترش برآید و باشد که عرق سرد و تدبیرهای
گذشته و ناگواریدنیها که بوده بیشتر بر آن گواهی دهد و آنرا که سبب علت خوردن داروی ناموافق بود بیشتر
علامت وی آنست که علت از پس دارو خوردن افتد و آنرا که سبب علت برهم پیچیده شدن روده بود علامت
وی آنست که علت از پس بازیها و کشتی گرفتن و معلق جستن و مانند آن افتد بقراط میگوید که هر گاه که
باقطیر بول علت ایلاوس بدید آید بیمار روز هفتم هلاک شود مگر که بیمار را تبی گرم آید و عرق بسیار برود
علاج اما اگر نشانهای آماس گرم ظاهر شود علاج آماس خونی و صفرایی یکی بود الا آنکه اگر قوت بیمار قوی بود
و علامتهای خونی ظاهرتر شود نخست رگ باید زد و باسلیق باید گشاد پس ضمادها می نهادن از برگ عنب الثعلب
و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک کوفته و بیخته با روغن بنفشه و بیخته سرشته و شربت از آب عنب الثعلب
و آب لسان الحمل و آب کسنه از هر یکی دو وقیه بگیرند با ده درم خیارشنبر پاک کرده و ده درم شکر و بهم بدهند
نخست آبها را بجوشانند و کف بردارند و صافی بپالایند پس خیارشنبر در وی گدازند و روغن و شکر بر او افکنند
صفت شربتی دیگر بگیرند آب کاکنج و آب لبلاب و بجوشانند و بپالایند و همچنین با روغن بادام و خیارشنبر
و شکر بدهند صفت شربتی دیگر بنفشه خشک اکلیل الملک خطمی بیخ سوسن بابونه همه را بپزند و بپالایند و
چهار اوقیه از این مطبوخ بدهند و اوقیه آب خیار و دو اوقیه آب لبلاب اگر آب عنب الثعلب بیامیزند و ده
درم فلوس خیارشنبر پاک کرده در وی بگدازند و ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر بر افکنند و بدهند
و طعام اسفاناخ و برگ چغندر و آنچه بدین ماند بروغن بادام و شکر و بجای آب جلاب دهند و خداوند
آماس سرد را علاج بحب کیبنج یا بحب صبر یا بحب منتن کنند و شیافها و حقنها که در باب گذشته یاد کرده
آمده است بکار دارند و نایژه محقنه درین علت دراز ترک باید و سوراخ در سر نایژه باید نه در پهلو تا
دارو بروده‌های بالایین رسد و پوست ماء الاصول دهند با روغن بیدانجیر و ایارج فیقرا و اگر قی بسیار کند

و بیخ در معده نباید زیره کرمانی با سماق بباید کوفت و میداد با شراب بوده و داروها که اندر علاج سیضه و
قی یاد کرده آمده است بکار باید داشت و علاج آماس سودایی بدین نزدیک بود صفت معجونی که قی
باز دارد و قولنج را بگشاید و اندرین علت موافق بود بگیرند مصطکی قرنفل زنجبیل بلبل دار بلبل کوزبوا
از هر یکی راستاراست همه را بکوبند و بیزند و از این جمله ده درم سقمونیا ده درم همه را بجلابی که از شکر و
آب آبی شیرین کرده باشند بسرشند شربت از یک درم تا یک مثقال تا دو درم و اگر سبب علت سوء المزاج
گرم و خشک بوده باشد یا فرود آمدن صفرا بروده و ثفل را خشک کرده نخست حقنه نرم باید از سپیده
و خطمی و بابونه و تخم کتان و کشک جو و سپستان و سبوس گندم با روغن کنجد بسیار اگر روغن بنفشه باید
دانگی نمک هندی و بیمار را اندر آب زن نشانند اندر آبی که بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت و بنفشه و
و سبوس و بیخ خطمی و بیخ سوسن جوشانیده باشند و روغن بنفشه با روغن بابونه و موم مصفی موم روغن
کنند و بر شکم او همی مالند و از پس حقنهای قوی‌تر کنند و خیارشنبر و عناب و مویز دانه بیرون کرده و سپستان
و بیخ سوس و بیخ خطمی در آب بجوشانند و بپالایند و چهار درم روغن بادام و ده درم روغن بیدانجیر و یک درم
ایارج فیقرا ترکیب کنند و بدهند و گاه گاه شیافی مینهند تا طبیعت را می جنباند و ماده را فرو میکشد و طعام
زیربا دهند و اسفاناخ بروغن بادام پخته یا بروغن کنجد سفید کرده و بجای آب جلاب خام دهند و اگر مویز و
عناب و سپستان بجوشانند و بپالایند و شکر بر وی آب افکنند و سرد میکنند روا باشد و علاج قولنج ثفلی
علاج این بیخ و اگر سبب علت خوردن داروهای ناموافق بود آب گرم می باید داد یا روغن کنجد آمیخته با
شیر خر تا دارو بقی برآید پس تدبیر شکم فرود آوردن باید کرد علاج زهرها یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل
و اگر سبب علت برهم پیچیده شدن روده بود علاج آن اندر باب گذشته یاد کرده آمده است

گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر احوال گرده و مثانه و علامتها
و علاج آن و این گفتار چهار جزو است جزو نخستین از گفتار هجدهم
از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرده و آماسها و ریشها و ضعیفی و لاغری
آن و این جزو پانزده باب است باب نخستین

از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم
بی ماده کرده گرده بدید آید سبب سوء المزاج گرم رنج و ریاضت و طعامها و شرابها
و داروهاء گرم خوردن و بر جامه گرم خفتن چون سمور و روباه و مانند آن باشد علامتها بول سرخ بود یا زرد
زعفرانی و کننده بود و تشنگی غلبه کند و بول را بسیار نگاه نتواند داشت و اندر مجری که میکذرد گرمی آن
آگاهی میدهد و باشد که بسوزاند و شهوت جماع بدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول چون روغنی بدید آید
از بهر آنکه گرمی مزاج کرده آن پیه را که بر حوالی گرده بود بگدازد و باشد نیز که تب آید علاج اگر سبب سوء المزاج
رنج و ریاضت بوده باشد راحت و آسایش جوید و بر روغن گل و اندکی سرکه و گلاب طلی میکنند و شربت آب تخم
خرفه و سکنگبین و آب خیار و دوغ ترش دهند و طعام از غوره و نیشو و کشک جو دهند و طفشیل از عدس
و آب غوره روغن گل بر چکانیده سود دارد و اگر آب خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل
حقنه کنند صواب بود و منفعت بیش کند و اگر سبب طعامها و شرابهاء گرم بوده بیشتر دست از آن نوع بدارند
هم این تدبیر که یاد کرده آمد بر دست گیرند و اگر بعلت دیابیطس باز گردد علاج آن اندر بابی جداگانه اندر
بابی جداگانه اندر جزو دوم یاد کرده آمده است آن باب بجویند باب دوم
از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر سوء المزاج سرد بی
ماده گرده کرده بدید آید سبب سوء المزاج سرد آب سرد بسیار خوردن خاصه ناشتا و از پس
گرمابه و ریاضت و بر زمین سرد و بر بستر کتان خفتن و طعامها و شرابها و داروهاء سرد خوردن علامتها
رنگ بول سپید بود و شهوت جماع برود و اگر خداوند علت مرد بود یا زن جماع زیان دارد و پشت ضعیف
شود همچون پشت پیران و تشنگی نباشد علاج گوارش زیره که اخلاط او نیک سوده باشند سود دارد
و حقنه کردن بشوربا و سربره و کبوتربچه با روغن گوز اگر روغن بادام تلخ اگر روغن قسط اگر روغن فستق
اگر روغن حبة الخضرا اگر روغن دنبه و اگر یکی از این روغنها خاصه روغن دنبه نیم گرم حقنه کنند تنها سود دارد
از بهر آنکه وی را اثری خوبست اندر گرم کردن گرده و قوت دادن وی و روغن فرفیون مالیدن سود دارد
و طعام شورباء نخود و کبوتربچه بازیره و دارچینی و قلیه خشک و گنجشک بریان والله اعلم بالصواب

باب سیوم از جزو نخستین از گفتار هجدهم
از کتاب ششم اندر سوء المزاج گرم با ماده گرده علامتها اگر ماده خونی بود
خون ظاهر بود و اگر ماده صفرائی بود سوزش و خلیدن و زردی آب و تشنگی علامت آن بود علاج آنرا
که علامتهاء خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد و اگر ماده صفرائی بود نخست بطبیخ بنفشه و سپستان
و عناب و آلو و خیار شنبر و شیرخشت استفراغ کردن یا حقنهاء نرم باید کرد یا صفرا کم شود پس رگ باید زد و آب
انار و آب کسنه و آب خیار و خیار بادرنگ با شکر دادن و کشکاب با روغن بادام دادن و ضمادها که از اسبغول
و آرد جو و آب کشنیز و سرکه ساخته باشند بر جایگاه گرده می نهند و اگر حرارت سخت قوی بود اندرین ضماد سپیده
خایه مرغ و روغن گل و آب خرفه و آب عصا الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیادت کنند و شربت شراب بنفشه
و شراب آلو باید داد و طعام از آن نوع که اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است باب
چهارم از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر سوء
المزاج گرده سرد با ماده علامتها علامت سوء المزاج سرد با ماده علامتهاء بلغم است و چند جای یاد
کرده آمده است علاج نخست قی باید فرمود تا بلغم لختی کمتر شود پس حبها و حقنها که در علاج قولنج بلغمی یاد کرده
آمده است بکار داشتن و روغن فرفیون مالیدن و معجونها و مالیدنیها گرم که از بهر زیادت باه در موضعش یاد کرده
آید اندرین باب سود دارد و طعام گنجشک بریان و قلیه خشک و نخوداب با دارچینی و زیره صواب تر بود
باب پنجم از جزو نخستین از گفتار هجدهم
از کتاب ششم اندر لاغری گرده سبب لاغری گرده بسیاری جماع بود و بسیار خوردن
داروها که ادرار بول کند و سوء المزاج گرم و خشک و سرد و خشک علامتها علامت لاغری گرده آنست که شهوت
جماع نباشد و پشت ضعیف بود و طاقت هیچ رنج ندارد و آب تاختن بسیار آید و بول سپید بود و نیز
که تن لاغر بود کنزی میگوید هرگاه که گرده لاغر شود و پیه گرده اندک شود بینائی چشم ضعیف گردد و صداع پدید
آید و بول باز نتواند داشت و پشت و کمرگاه سرد باشد علاج مغزها جوز مغز بادام و مغز فستق و مغز حبة
الخضرا و گوز هندو و فندق و تخم خشخاش همه با شکر کوفته سود دارد و نخود و باقلی و لوبیا اندر اسفیدباها پختن

و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بز سود دارد و نان پیه آگنده که در وی تخم بادیان و اندکی زنجبیل و مغزها که یاد کرده آمد
و لک معسول در خمیر سرشته باشند و نان پخته سخت نیک بیشتر زنجبیل حرارت و قوت این تخمها را بجنباند و تخم بادیان
این را بجایگاه رساند و لک و تخمها گرم کرده را قوت دهند و اگر کسی لک نخواهد مغزها اقتصار کند و اگر گوشت گرده
را بکوبند و با پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بپزند و آنرا با کشنیز خشک و تخم بادیانی و زنجبیل خوش کنند سود دارد و
حقنه که از طبیخ سربره و گوشت کبوتربچه و روغن دنبه سازند سود دارد و پیه گرده گداخته حقنه کردن گرده را گرم
و فربه کند و طعام هریسه و پاچه و طعامها خایه مرغ نیمبرشت و حلواها که تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خیار
بادرنگ در وی کرده باشند سود دارد در جمله از جهت فربهی گرده طعامها باید که میل بچگنی دارد باب
ششم از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر ضعیفی گرده
هر بیماری که گرده را افتد از سوء المزاج و آماس و تولد سنگ و ریگ همه ضعف آرد همچنین هر رنجی که رسد از زخمی
و آسیبی و رفتن پیاده و اسب راندن فرونی از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و جماع بسیار همه گرده را
ضعیف کند لکن طبیبان گرده آنرا گویند که گرده از فعل خویش باز ماند و فعل گرده آنست که آب را که با اندکی
خون رقیق از جگر بدو آید بیشتری از آن خون بگوارد و بغذاء خویش بکار برد و باقی آن خون را با آب بمثانه فرستد
تا مثانه آن باقی خون را بگوارد و آب را بیرون دفع کند و هرگاه که ضعیف شود آن خون را نتواند گوارید و غذاء خویش
نتواند کردن آب همچنانکه بدو فرود آمده باشد با خون از وی جدا گردد و هیچ درد نکند و اگر باشد ضعیف دردی بود و
سبب این ضعف آن باشد که گوهر گوشت اوست و متحلل شود آن اندکی گوشت او باطل شود بسبب بسیاری
جماع یا بسبب بسیار خوردن داروهاء ادرار کننده یا بسبب رنجهاء دیگر که یاد کرده آمد علامتها علامت این علت آنست
که رنگ غسالی بود یعنی همچون آبی که گوشت تازه در وی شسته باشند بی درد بود و اگر درد بود درد وی اندک بیشتر و از درد
جماع نباشد و گاه باشد که با این بول رطوبتی غلیظ آمیخته باشد و اگر یک ساعت بنهند رسوب کند و بر سر بول چیزی همچون
کف در یا بدید آید و این علامت آن بود که رگها که آنرا آورده گویند قویست و اندر مجاری آفتی نیست و اگر آورده و
مجاری ضعیف بود هیچ رسوب نکند و هر بولی که پیش از آن آید که طعام اندر معده هضم شود همچون آب بود و آنچه
از پس هضم آید غسالی بود از بهر آنکه جگر اندر غذا تصرف کرده باشد و خون گردانیده و نصیب گرده از خون بدو

فرستاده و گرده بسبب ضعف و عجز در آن هیچ تصرف نکند و هیچ نصیب بر ندارد بدین سبب بول غسالی بود و گاه
باشد که سبب از بول غسالی دفع طبیعت بود بر سبیل بحران و فرق آنست که آنچه بسبب آن دفع طبیعت بوده بیمار
از پس آن راحت یابد و لاغر نشود و باشد که آنرا نوبتی بود معلوم و اگر از ضعف گرده بود بیمار هیچ راحت نیابد
و سست و لاغر بود و نوبتی معلوم نباشد و بر تبع ضعیفی گرده و لاغری آن ضعیفی چشم و درد سر بدید آید علاج
طریق صواب اندر علاج این علت آنست که پیش از آنکه علت محکم شود علاج کنند چه اگر تاخیر کنند عسر گردد و گاه باشد
که با این علت اندر مجاری بول ریش و جرب باشد و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید اما علاج خاص این علت
آنست که اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق بزنند و باندازه قوت مقداری خون بیرون کنند و داروی مسهل و آب
تخمها ندهند البته از بهر آنکه این هر دو فضله دیگر بمجاری بول باز آرند و رنج و علت زیاده شود و از جماع و گرمابه
و از ریاضت باز باید داشت و آسایش باید فرمود و تدبیر آن باید کرد که گوشت گرده آگنده شود و تدبیر این شربت
بود و بغذا و بضماد اما شربت رب سیب باید داد و رب آبی و شراب مورد و شراب ریواج و شراب لیمو که ترشی
غالب بود و پست جو و پست گندم و قرص طباشیر و غذا عدس با آب سماق و آب غوره و پاچه بره و سربره
بترشی و گوشت کبک و تذرو و دراج و طیهوج مصوص و افرد با آب سماق و آب غوره و آب انار دانه و
گوشت گوساله افرد کرده همه بدین آبها و کعک پاکیزه و پیه اندکی بمغزها و لک سازند بی تخم بادیان خاصه اگر آنرا
بسماق خشک کنند و اگر بیمار ضعیف بود زرده خایه مرغ نیمبرشت خورد سماق بر افکنده که سود دارد و از فربهی گوشت
و اسفیدباها پرهیز کنند و از میوهاء آبی و زعرور و خرنوب موافق بود صفت قرص طباشیر بگیرند گل سرخ
سماق پاک کرده و طباشیر و صمغ عربی و گل مختوم و گل ارمنی و قرص و صندل سپید از هر یکی درمی و نیم
نشاسته بریان کرده و تخم حماض و گلنار از هر یکی سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند و بپزند و با آب سیب
و آبی ترش بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک درم شربت یک قرص با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمده است
صفت قرصی دیگر شب یمانی و دم الاخوین و گلنار و صمغ از هر یکی یک درم و کثیرا دو درم اقراص کنند هر یک دو درم
شربت یک قرص با شراب مورد یا با شراب غوره صفت ضمادی که بر پشت نهند بگیرند گل سرخ و طباشیر و برگ
سماق و صندل سپید و عصاره لحیة التیس و گل ارمنی و مختوم از هر یکی ده درم کعک بغدادی سه درم قسب

خشک هفت درم خروب نبطی و برگ مورد از هر یکی دو درم پست جو سه درم با آب مورد تر و آب سیب ترش بسرشند
بر خرقه طلی کنند و بر پشت نهند برابر گرده و خرقه با آب برگ مورد تر و آب سیب ترش تر میکنند و بر پیغولهاء ران
و زهار و بنی قضیب می نهند و اگر لحیة التیس و خروب نبطی و کوز سرو و انار پوست و گل سرخ و بیخ عوسج اندر آب
بپزند و اندر آب آن نشینند صواب بود و آن آب بر زهار و کمرگاه و تهی گاه او میچکانند صواب بود و اگر آن را این
علاج اثر نکند او را اندر آبها که معدن شب و زاگها بود میباید نشاندن و از آن آب باید داد اندک اندک از بهر آنکه
این آبها مجاری را تنگ کند و اگر ممکن بود که او را بهواء سرد تر برند صواب بود و قی کردن اندر هر چار پیماء کرده
سودمند است و باشد که یکبار زایل شود و ابو الحسن الطبری الترنجی میگوید بعضی طبیبان از اهل مصر از بهر این علت
ضماد حلزون فرموده اند بشراب سوجلی سرشته و خرماء قسب خوردن و آبهاء قابض بر پشت و کمرگاه و همه تن بمالند
و بهترین کارها اندرین علت رنجست و حرکت و بهترین آسایش است و چون علت بآخر رسد و بهتری پدید می آید
شیر اشتر دهند با داروها که خون را باز دارد چون فلونیاء فارسی و رومی و اقراص کوکب و اقراص کلنار تا تن
قوی گردد و از چیزهاء شور و تیز و تلخ پرهیز کنند و اگر سبب بول عسالی دفع طبیعت بود آن را باز نشاید داشت
و یاری باید داد تا تن پاک شود و اگر بسیار گردد و از حد بگذرد و ضعف خواهد آورد این علاجها باید کرد که یاد
کرده آمد و اگر این علت بنوبتی معلوم بود پیش از نوبت رگ باید زد و این علاجها که یاد کرده آمد و اگر این علت
دراز گردد و آماس اندر اطراف و همه تن پدید آید علاج استسقاء لحمی باید کرد محمد زکریا میگوید اطراف رز را
ببرند و طبیخ او را اندکی نمک بر افکنند و نه روز بخورد بیمار بیماء گرده را پاک کند
باب
هفتم از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر یاد کرد درد گرده
حوالی آن باشد بسیار باشد که اندر گرده و حوالی آن بادی غلیظ در افتد و از آن باد درد گرده و تمدد اندر
پشت پدید آید علامتها علامت وی آنست که درد اندر حوالی کمرگاه می پیچد بر تر و فروتر می آید و هیچ گرانی نکند
علاج آنست که از خوردنیهاء بادناک پرهیز کند و بداروهاء محلل که ادرار کند بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب
و زیره با ماء العسل یا با جلاب و از بابونه و زیره و تخم سداب و تخم بادیان و آنچه بدین ماند و هر چه بادها
را بشکند ضمادی سازند و بر کمرگاه می نهند و روغن قسط میمالند و اگر حاجت آید حقنهاء محلل بکار دارند

باب هشتم از جزو نخستین از گفتار هجدهم
از کتاب ششم اندر اماس گرم گرده که پدید آید مادهٔ آماس گرم یا خونی بود
صافی یا خونی بود صفرائی تیز و رقیق و حال آماس از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد یا ریم کند یا صلب گردد و گاه
باشد که آماس اندر هر دو گرده افتد و گاه باشد که اندر یکی و گاه هیچ که میل بجانب تجویف گرده دارد و گاه
که آماس میل بجانب آن منفذ دارد که آب اندر وی اندر جگر آید و گاه باشد که میل بجانب مجریها بول دارد و گاه
باشد که میل بجانب غشا دارد که در توی پوشیده است بسوی پشت و گاه باشد که این آماس غشای میل باندرون
دارد و اسباب آماس گرده چهار نوعست یکی آنکه اندر گرده سنگی تولد کرده باشد و از آنجا بجنبد و گوشت را بخراشد
و مجروح کند دوم آنکه زخمی و آسیبی و سقطه افتد سیوم آنکه چیزی گران چون همیانی و غیر آن در کمر بسته باشد
چهارم آنکه بول باز داشته باشد علامتها آماس گرم تبی است که اندر پشت و تنها لازم بود و گاهی فواقها پیشت می آید
و گاهی حرارت قوت میکند و اندر گرده گرانی و تمدد می بود و اندر اول این تب نبض صغیر نشود چنانکه اندر اول
دیگر لکن اطراف سرد شود و گاه گاه تب آهسته تر میشود و باز می برافروزد و این آهسته شدن و برافروختن بی
نظام بود و گاه باشد که بدان ماند که نوبت ربع خواهد بود و از داروهاء ادرار کننده و خوردنیهاء تیز و شور
و ترش باز دارند و اگر آماس اندر گوشت گرده باشد درد او آرمیده تر باشد و اگر اندر غشا بود خاصه نزدیک معاق
گرده درد عظیم باشد و پشت راست نتواند کرد و نتواند سر فید و عطسه نتواند زد و از همه شکلها که بخوسپد نقفا
باز خفتن آسانتر بود و بسیار باشد که بسبب صعبی آماس اختلاط عقل پدید آید از جهت مشارکت غشای دماغ و
درد بچشم فرود آید و قی صفرا بسیار افتد بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باز گیرد بسبب فراخت آماس
که روده ها را تنگ کند و بفشارد و بول سخت سفید بود پس زرد ناری شود پس سرخ گردد و اگر مدتی سفید بماند
علامت آن بود که آماس یا صلب خواهد شد یا دبیله خواهد گشت و ریم خواهد کرد در جمله بول سفید و غلیظ
اندرین علت علامتی بد است و اگر رسوبی نیکو کند علامت آن باشد که بخواهد پخت و سلامت خواهد بود
و هر گاه که آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده و شکم او نهاده است یا آویخته و اندر
جایهاء تهی بادها پدید آید و رنجها صعبتر گردد علامت آن بود که آماس دبیله گشت و هر گاه که تب سرماهی

لرزاند و حرارت تب آهسته تر گردد و بول غلیظ شود و رسوب نیکو پدید آید علامت آن بود که آماس
پخته و هر گاه که سرمایک بلرزاند و تب سرد و گرم یکبار زایل شود علامت آن بود که آماس سر کرد و هر گاه
که بیمار را بر پهلوء راست خفتن آسانتر بود علامت آن باشد که آماس اندر گرده راست است از بهر آنکه اگر
بر پهلوء چپ بخسپد آماس آویخته باشد و اگر درد آماس تا نزدیک جگر بر آید علامت آن بود که آماس در
گرده راست است از بهر آنکه گرده راست بر بالاتر از گردهٔ چپ است و بجگر نزدیکست و اگر درد تا نزدیک
مثانه فرود آید علامت آن بود که آماس اندر گرده چپ است و اگر درد بهر دو جانب یکسان شد علامت آن
بود که آماس اندر هر دو گرده است و علامتهاء آماس خونی آنست که از جانبی که آماس در وی بود گرانی کند
و حرارتی بود نه سخت بی آرام و تشنگی نیز باندازه بود و تب همچون تبهاء خونی و صعبی و آهستگی درد و تب
در خورد صلاح و فساد خون بود و بآب تاختن حاجت بسیار نباشد و علامتهاء آماس صفرائی آنست که تب
تیز بود و آماس گرانی کمتر کند و سوزش و تشنگی غلبه دارد و هم علامتهاء صفرائی که معلومست ظاهر بود و چون علت
بآخر رسد بول غلیظتر شود و رسوبی اندرین شیشه پدید آید همچون سحاله زرد و آنجا که خون و صفرا مرکب
بود و خون غالب بود آماس از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب بود آماس از جنس نمله بود و بول اندک
اندک آید و نعوذ انود کرد و بسوزاند و نبض سریع و متواتر بود علاج هر دو یکدیگر نزدیک بود و طبیب باندازه
علامتها ترکیب مادتها شناسد و باندازه ترکیب آن تدبیرها مرکب همی فرماید بقراط میگوید اذا کان البول
دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارة غالبة علی الکلیتین فهو یذیب شحمها یعنی بول هر گاه که چرب بود و دود
بیرون آید علامت آن بود که حرارتی بر گرده غالب بود و پیه او میگدازد و هم بقراط میگوید که من کان بوله
زیتیا و جاء بغتة دل علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هر گاه که بول بروغن زیت ماند یعنی چرب بود و ناگاه
بیرون آید علامت آن بود که در گرده بیماری گرمست و هر گاه که آماس گشاده شد اگر بمثانه اندر گشاید و ریم
سفید و هموار بود و گنده نبود امید سلامت بود و اگر خون و ریم آمیخته بود بتر باشد و اگر طبیعت ریم را بجانب
روده دفع کند بد باشد و این دو گونه باشد یکی آنست که طبیعت همچنانکه ماده ذات الجنب را با ستخوانها پهلوها
دفع کند و بظاهر افکند این ماده را همچنان بجانب روده دفع کند دوم آنکه ماده از گرده بجگر باز آید و از

جگر بماساریقا شود و از ماساریقا بروده شود و گاه باشد که ماده فضاء شکم دفع شود و این هم بد بود و بشکافتن
حاجت بود و گاه باشد که آماس پخته گردد و گشاده نشود این را هم بشکافتن علاج باید کرد و هم بد بود و
اختلاط ذهن اندرین تبها که تبع آماس بود سخت بود خاصه اگر نشانهاء بد با آن ظاهر شود بقراط میگوید اذا
ظهرت علی البول نفاخات فذلک دلیل علی وجع فی الکلیتین وان المرض سیطول یعنی هر گاه که بر سر بول
قبها باشد علامت آن بود که در گرده دردیست و روزگار بیماری دراز خواهد بود علاج این علامت آنست
که باول علت این هیچ دارو که ادرار بول را شاید ندهند چون آب تخمها و غیر آن خاصه اگر دانند که در تن خلطی بد
از بهر آنکه دارو ها ادرار کننده اخلاط بد را از همه اندامها بالا بین فرود آیند و بر موضع علت گذر کنند و سبب
ضعیفی و زبونی موضع بیشتری آنجا بماند و سبب زیادت علت گردد و از آب نیز باز دارند تا حاجتمندی اندر
حرارت تب و آماس تری و خشکی آن لکن از بهر آنکه بحاجت آب تاختن بر انگیزاند و اندر حوالی فرود آمدن بدین موضع
چیزی با خود فرود آرد مضرت او از منفعت اندر گذرد بدین سبب از آب نیز باز دارند و آنجا که ضرورت بود
آب حاضی از سفال نو چکانیده اندک اندک میخورانید مزند و سخت سرد نباید تا آماس را صلب نکند و از تخن
باز ندارد و داروی مسهل نیز داروی قوی و تیز نشاید هم بدین سبب که اخلاط را از بالا فرود آرد و اندر
که هاشالی کرده است بگذرانند و بعضی بگرده آرد و صواب تر آن بود که قوام ماده را بشربتها معتدل کرده اند
پس اسهال کنند بحقنه از بهر آنکه حقنه نیز نرم باید بموضع علت رسد و قوت دارو بر حال خویش بود و از بالا
تن چیزی فرو نیارد چنانکه داروی مسهل که خورده شود فرود آرد و حقنه نیز نرم چون لعاب تخم خطمی و تخم کتان و لعاب
و روغن گل و خیار شنبر اندر علاج حقنه و چه در مسهل از بهر آنکه استفراغ او بی عنف بود و اگر ماده رقیق
بود آن را قوام دهد و بیرون آرد و اگر غلیظ بود بنرمی بلغزاند و ماء الجبن بهترین چیزیست مسهلی است ماده را
بجانب روده ها آرد و رگها را بشوید و مزاج گرم را ابدل کند و ریش را پاک کند و خداوند آماس گرده را اگر ماده نشاید
تا علت اندر اخلاط بیفتد و شربت و حقنه و ضماد هم رادع باید پس چیزی پزانده و تحلیل کننده باندازه حاجت
با آن همی آمیزند و می افزاید و بآخر همه محلل بکار دارند و هیچ داروی سوزاننده اندر آماس گرده بکار نشاید
داشت و اگر بضرورت بچیزی سوزاننده حاجت آید چیزی نرم بادی بیامیزند تا سوزانیدن آن را باز دارد

کرده سخت نافع بود چه درم

چون اندر بول نشان پختگی پدید آید داروهاء ادرار کننده بکار باید داشت چون ماء البزور و بنادق البزور و غیر آن و ضمادها
باول از بنفشه و آرد باقلی و خطمی و صندل و شیاف مامیثا و تراشه کدو تر و روغن گل و آب عنب سازند و کاه
صبی درد اندر ضماد بالحتی پوست خشخاش در افکنند و یا فلونیا بدهند و اگر آماس صفرایی بود ضماد از موم سپید و
روغن گل و روغن بنفشه و آب کسنه و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و گلاب و اندکی سرکه سازند و این چنان باشد
که این همه را بیامیزند چنانکه در همت و خرقه بدان تر کنند و بر موضع کرده نهند و بآخر تر حلبه و بابونه در افزایند و
آرد جو بکار برند و روغن روغن شیره کنند یا روغن کتان و چون بآخر رسد بابونه و خطمی و قیصوم اندر روغن زیت بپزند
و پشم پاره بدان تر کنند و بموضع کرده نهند صفت ضمادی تحلیل کننده آرد گندم نا پخته و برگ حلبه و برگ کرنب
بیخ سوس و خطمی و شبت و بابونه بانگبین و روغن شیره بپزند چون عصیده شود و بکار دارند و اگر پیه بط و پیه مرغ
با آن یار کنند صواب بود صفت ضمادی پزانند انجیر را در ماء العسل بپزند چون عصیده و بکار دارند و اگر بازدیون و ابرسا
ترکیب کنند سخت قوی بود صفت شربتی پزانند بگیرند تخم کاکیان بریان کرده یکمثقال بسباسه نیم مثقال این یکشربت بود.
این جمله که یاد کرده آمد طریق علاج این علت است بر سبیل قانون کلی اما اگر آماس خونی بود نخست رگ باسلیق باید
زد یا صافن و اگر تازه باشد رگ باسلیق زدن کفایت بود و اگر آماس کهن بود یا بیمار ضعیف بود رگ مابض باید زد و این
شراب میدهند و دیگر بگیرند عناب گرگانی گزیده و دانه بیرون کرده صد درم تخم خشخاش سپید صد درم کشنیز خشک
صد درم عدس مقشر صد درم و چند هفت بار وزن این داروها آب فرو کنند و بپزند تا بمقدار صد درم باز آید و همه را
در خرقه افکنند و بچکانند و بدست بمالند و بفشارند لکن صافی بچکانند و مقدار چهار صد درم شکر طبرزد در
افکنند و بقوام جلاب آرند هر روز از این شراب بیست درم با ده درم سکنجبین میدهند و اگر این شراب با کشکاب
دهند روا باشد و اگر با آب تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم خرفه دهند روا باشد و آب خیار و خیار بادرنگ
با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام مزوره از عدس و سماق دهند و اگر سماق آماس صفرایی بود و دیگر
اگر صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم باسلیق بزنند پس بمطبوخ هلیله استفراغ کنند و اگر صفرا بیشتر بود و خون
کمتر رگ نباید زد نخست بمطبوخ هلیله استفراغ باید کرد صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر ده درم
خرما هندی پاک کرده بیست درم آلو سیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان یک مشت بنفشه یک مشت

وآرد جو ه

نشاسته تخ

آماس ه

تخم کشوث دو مشت برگ کسنه یکدسته بزرگ برگ عنب الثعلب یکدسته ترنگبین ده درم همه را بپزند چنانکه
ربع آب بماند و بدست بمالند و بپالایند و سه طسوج سقمونیا و انطاکی مشوی در وی حل کنند و نیم گرم بدهند و
اگر حاجت آید در مدت ده روز دو بار یا سه بار بدهند و سکنگبین ساده و کشکاب میدهند و آب خیار
با شکر و آب تخم خرفه با سکنگبین و غذا مزوره از آب غوره و مانند آن و اگر کشکاب با شراب بنفشه دهند صواب
بود و اگر بوقت خواب شراب بنفشه با لعاب اسبغول و شکر با آب تخم خرفه خورند هم صواب بود و اگر معده احتمال
کند شب بر کشکاب خسبد تا بدید آمدن که آماس طریق پختن گرفت پس ضمادی از آرد جو و خطمی و اکلیل الملک
و حلبه و تخم کتان و بنفشه و شبت با طبیخ انجیر بسرشند و روغن بنفشه چرب کنند و ضماد کنند و بر موضع آماس
طبیخ برگ خطمی و بنفشه و شبت و حلبه بر میچکانند نیم گرم و هرگاه که معلوم گردد که ریم گرد اندر این ضماد که آرد
کرسنه و سرگین کبوتر و گرد آسیا زیادت کنند و هرگاه که در بول ریم پدید آید از بنادق البزور چاره نبود صفت
بنادق البزور مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه تخم خطمی پاک کرده مغز بادام کثیرا نشاسته
رب سوس تخم خشخاش سپید گل ارمنی تخم کرفس بزر البنج هر یکی دو درم و در بعضی نسخها بزر البنج یکدرم
همه را بکوبند شربت سه درم با شراب بنفشه در جمله علاج قروح آلات بول کنند صفت سفوفی که ریم را پاک کند
بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کتان از هر یکی سه درم نشاسته و گل ارمنی از هر یکی دو درم تخم خشخاش
چهار درم شربت دو درم با شراب بنفشه صفت قرصی که گرده و مثانه را پاک کند مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ
و کدو از هر یکی پنجدرم نشاسته و شهدانه و مغز بادام از هر یکی چهار درم رب سوس شش درم تخم خطمی و تخم خبازی
و تخم خرفه و مغز جلغوزه و مغز دانه آبی و تخم محلب پاک کرده و بزر الحماض و مغز بادام تلخ و صمغ بادام و
کثیرا از هر یکی سه درم تخم بادیان ده درم زعفران یکدرم تخم کرفس کوهی دو درم و نیم شربت دو درم با میپخته
و نخود آب از نخود سیاه و بسیار باشد که بسبب خام ماندن و دیر پختن آماس بغایت گرمی و سوزانی بود و هرگاه
که مزاج باعتدال باز آید چنانکه تیزی زایل شود زود پخته گردد و طریق این آنست که کشکاب دهند با روغن
بادام و جلاب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و آب کدو و اگر تب نباشد شیر خر و شکر و طعام اسفاناخ و
لوخیا و قطف و کوک بروغن بادام و روغن شیرخشت تازه و چون مزاج باعتدال باز آید استفراغ کند

رنگ

بطبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیار شنبر و اگر این طبیخ بر سبیل اشربت خورند هر روز
مقدار سی درم با پنجدرم خیار شنبر صواب بود ثابت قره میگوید آماس کرده را حقنهاء نرم باید و کشکاب بروغن
شیرخشت تازه حقنه نرم است و اگر لعاب خطمی و لعاب تخم حلبه و لعاب تخم کتان بروغن شیرخشت ماده هم
بیامیزند و حقنه کنند نافع بود و هرگاه که ماده سخت بدنبا شد لکن بسیار باشد سکنگبین دادن صواب بود
و هرگاه که اندک بود لکن سخت تیز بود ماء العسل دور باید داشت و آب نیم گرم همی باید داد شرابهاء ماده هم
تا ماده را نرم کند و تیزی آنرا زایل کند و اندر آمیختگی با خون در علامتها تامل باید کرد تا کدام غالب تر است
علاج آن بباید کرد ابن ماسویه گوید خداوند آماس کرده و مثانه را اندر گرمابه نشاید رفت تا آماس از وی پاک
نشود باب ـــــــــــــــ نهم از جزو نخستین از گفتار
هجدهم از کتاب ششم اندر آماس سرد بلغمی اندر گرده باید دانست
که اندر بیشتر وقتها اگر آماس گرم را علاج صواب نرود صلب گردد از بهر آنکه گرده عضوی است که هر ماده
که اندر وی فرو ریزد چند بماند سنگ شود و بدین سبب است که در وی سنگ و ریگ تولد کند و هرگاه که آماس
صلب گردد و با ستسقا ادا کند و سبب صلبی آماس یا ماده بود خلط غلیظ و سودایی یا آماسی بلغمی یا آماسی گرم
بسبب آنکه آنچ لطیفتر بود تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ بود صلب شود یا سوء المزاج گرم یا سرد با فراط بود و
ماده آماس بسبب افراط گرمی خشک و صلب شود یا بسبب افراط سردی بفسرد از بهر آنکه نضج آن وقت بود
که حرارت معتدل بود و سوء المزاج که مفرط بود از نضج باز دارد چه گرم بود و چه سرد علامتها اما علامت
آماس سرد بلغمی آنست که پشت گران بود و گرده فرو میکشد و تهیج اندر چشم و روی و اندام همه تن پدید آید
و حاجت برخاستن بول دیر بود و لون او و لون براز سپید بود و قوام بول غلیظ بود همچون گلابه
اندر آب شوند و از آب گرم و هوای گرم راحت یابد و پشت راست نتواند داشت و نبض بطی و سرعی
بود و منی رقیق و سرد بود علاج اما خداوند آماس سرد بلغمی را چندانکه ممکن بود قی باید فرمود و گلنگبین
عسلی پیوسته بکار داشتن و شراب الیتنی سود دارد صفت آن بگیرند انجیر شکری چندانکه خواهند و آنرا
بپزند در سه وزن او آب تا دو بهر برود و یک بهر بماند و آب از وی بپالایند و چند نیم آن انگبین بر افکنند.

برابره

دبقوام آرند و اگر خواهند که طبع را نرم کند بر یک منی از این شراب مقدار دو درم شیر انجیر بر افکنند و بیامیزند و لعوق
خیار شنبر نیک بود صفت آن بگیرند عسل خیار شنبر سه جزو عسل انجیر یک جزو و هر دو را بیامیزند و بکار دارند و
طبع و مشمش کنند تا غلیظ شود شربت یک کفچه و اگر انجیر را جداگانه در آب بپزند و نیک بپالایند و آن
آب را بجوشانند تنها اگر با اندکی انگبین پس با عسل خیار شنبر بیامیزند و بکار دارند طبع را نرم کند
آماس را بپزاند و تحلیل کند و خداوند آماس معده را سود دارد و هر روز اندر آبزن میباید نشست که اندر
آب آن بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و کشک جو نیم کوفته پخته باشند صفت حقنه نافع بگیرند
بابونه اکلیل الملک شیح شبت برگ سداب برگ جمسفرم اطراف کرنب اطراف چغندر از هر یکی یکدسته
خسک جبلی دو مشت پرسیاوشان یک مشت تخم حلبه تخم کتان سبوس گندم خطمی از هر یکی یک مشت
انجیر سی عدد بنفشه یک مشت همه را بپزند و بپالایند و مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم
روغن شیرخشت و پنجدرم روغن پیه انجیر و چهار دانگ بوره نان و نیم درم نمک همه را در هاون بمالند تا
آمیخته گردد و هر روز یکبار این حقنه بکار دارند تا آماس را بپزاند و ریم را پاک کند و اگر بول غلیظ با
و صافی نشود هر شب وقت خواب چهار دانگ ایارج فیقرا بدهند و شربتی آب گرم از پس آن جرعه جرعه
بخورد اگر بدین گرانی زایل شد و ریم پاک شد و الا این حب بکار دارند بگیرند نانخواه زیره از هر یکی
یکدرم مصطکی یکدرم و نیم صبر سقوطری دو بار چند همه داروها بکوبند و به بپزند و با آب برگ ترنج بسرشند
و اگر برگ ترنج نباشد با آب برگ بادرنجبوی بسرشند و حب کنند وزن هر حبی چهار دانگ هر روز یک حب
بخورند پیش از طعام یا پس از طعام و پس از طعام اولی تر تا زاز رطوبتها پاک کند و مدد ماده آماس
بگسلد صفت ضمادی نافع سنبل دو دانگ مصطکی نیم درم صبر سقوطری یکدرم مر چهار دانگ همه را
بسایند و موم روغنی کنند از موم زرد و روغن یاسمین و داروها بدان بسرشند و بکار دارند و الله اعلم
باب ـــــــــــــــ دهم از جزو نخستین از گفتار هجدهم
از کتاب ششم اندر آماس صلب سودائی آماس صلب گردد کرده افتد از دو حال
خالی نباشد یا ماده آن خلطی سودایی بود یا آماس گرم یا سرد بسبب علاج ناصواب صلب گشته بود و اندرین

باب پنجم اندر آماس سودائی است **علامتها** گرانی پشت کمتر از گرانی آماس بلغمی بود و بول ستبر و اندک و رقیق بود و سبب اندکی و رقیقی سده بود و اندر جانب سپرز المی بود خلنده و اعراض مالیخولیا و علامتهای سودا ظاهر بود و درد کرده بدان صعبی نبود لکن بیشتر که پشت همچون کمان شود و راست نتواند کرد و سر نهادن اندر لاغر و ضعیف گردد و در جمله اندامها زیرین ضعیف و لاغر شوند و باشد که بسبب سده و ضعیفی قوتها کرده آب که با کیلوس بجگر اندر آید از خون جدا نگردد و با خون اندر رگها بگذرد و باندامها رسد و با ستسقا باز گردد و هر گاه که سودا با خون آمیخته بود رنگ بول زنگی بود گرفته و بتازی آنرا اکمد گویند و هر گاه که صفرا آمیخته بود با خون بول سرخ و درفشان بود و بتازی مشرق گویند **علاج** نخست قانون کلی که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و بدان طریق رفت و استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف و علت عسر بود ماء الجبن که بسکنگبین افتیمونی کرده باشند میباید داد چنانکه اندر کتاب سوم یاد کرده آمده است و اطریفل بزرگ نیز بکار باید داشت سودمند بود و از غذا پرهیز با اقتصار باید کرد تا آنچه که اندر بول اندر مایه زنگی پدید آید پس رگ باسلیق بباید گشاد و حقنها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و این ضماد بر نهادن صفت ضمادی که ابو الحسن الترنجی میگوید ابو ماهر الطبیب اندرین آماس این بکار داشتی بگیرند تراشهٔ کدو تر و تراشهٔ خیار و شکوفهٔ بید و برگ خبازی و همه را بکوبند و آب بکشند و اندر هاون اسرب کنند و بسیار بسایند تا کبود شود و چیزی از اسرب حل گشته با آن بیامیزند و روغن بنفشه مقداری بر چکانند و باز بسایند تا همه یکی گردد پس لختی بر کرده طلی کنند و خرقهٔ کتان بدان باقی تر کنند و بر موضع کرده بپوشند و هر وقت که خشک شود تر باز کنند این ضمادیست که همه آماسها و صلب سودائی تحلیل کند ابو الحسن الترنجی میگوید من اندرین ضماد آب کسنه و آب گشنیز تر زیادت کردم و اندر علاج تو قضیب بکار داشتن سخت نافع بود و با آنکه خداوند علت بفصد و قی و پرهیز فرمان نمی برد اندر مدت چهار روز علت زایل شد و میگوید مقصود من از باز گفتن این قصه آنست که معلوم گردد که اثر این ضماد اندر تحلیل اخلاط غلیظ چه خوبست باب یازدهم

از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر آماس صلب

که از آماس گرم یا سرد بسبب ناصوابی علاج گشته باشد **علامتها** علامت این علت آنست که نخست آماسی گرم یا سرد بوده باشد پس صلب گشته اما اگر آماس خونی بوده باشد چون صلب گردد از دردی اندک خالی نباشد و علامتهای خون ظاهر بود و اگر صفرائی بوده باشد از سوزش و تشنگی و علامتهای صفرائی خالی نباشد و اگر بلغمی بوده باشد درد و سوزش نباشد و گرانی کند و اگر سودائی بود نخست خود صلب بوده باشد و اکنون صلبتر از انواع بود نه درد بود و نه حس و این عسرتر بود

علاج باید دانست که علاج آماس صلب که اندر گرده افتد دشوار است و اگر زود بعلاج مشغول نشوند عسر گردد و باشد که ریم کند و در بول ریم و زرداب همی آید و حال اندر چنان باشد یا بطریق بول پاک شود و بهتری پدید آید یا تن گداختن گیرد و هلاک شود و هر چه ریم سپیدتر و هموارتر بود و هر چه رنگ او تیره و بوی او ناخوش و قوام تر علاج آن دشوارتر بود و علاج آماس آنست که اگر مانعی نباشد رگ باسلیق بزنند و شکاف با شراب انجیر اگر با شراب بنفشه دهند و این حقنه بکار دارند بگیرند خسک یک مشت بزرگ اطراف کرنب اطراف چغندر از هر از هر یکی یک دسته خطمی دو صره بسته و سبوس دو صره بسته از هر یکی یک مشت انجیر بستی سی عدد پرسیاوشان یک مشت بزرگ تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی یک مشت نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند و مقدار نیم رطل بغدادی بگیرند و سه زردهٔ خایه بر افکنند و مقدار پانزده درم تا بیست درم روغن شیرخشت بادی بیامیزند چنانکه یک چیز گردد و بکار دارند سه بار این حقنه بکار دارند و موضع گرده را بپیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و این ضماد بکار دارند بگیرند تخم کتان و حلبه و تخم خبازی از هر یکی پنج درم شبت و بابونه و خطمی از هر یکی چهار درم مقل اشق علک البطم از هر یکی سه درم مقل را و اشق را در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و ضماد کنند و در اتبیخ را اندر نرم کردن آماسهای صلب اثری خوبست و هر چه اندر علاج آماس جگر که صلب گردد یاد کرده آمده است اندرین باب بکار دارند و از شربتها و ضمادها و غیر آن و غذا سبوسات با انگبین و روغن بادام فرمایند و فروزهٔ ماش مقشر خبازی اگر اسفاناخ دروی پخته و زیرباء شیرین کرده با انگبین اگر بشکر و اندر آماس کرده از جاع پرهیز باید کرد و اگر جاع کرده شود علت علاج ناپذیر گردد و هر گاه که آماس ریم کند و در بول آمدن گیرد نخست اگر مانعی نباشد رگ

باسلیق زنند و شکاف دهند با شراب خشخاش اگر با شراب بنفشه اگر با شراب انجیر اگر جوارتی بلند و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم کدو همه پاک کرده بکوبند و به پزند هر سه روز مقدار پنج درم بدهند و اگر بول از ریم باز ایستد بدان قناعت نشاید کرد مگر که درد و گرانی با آن زایل شود و قاروره صافی شود و مدتی بدان حال بماند تا بر آن اعتماد شاید کرد پس اگر گرانی مانده بود شراب انجیر میباید داد و شیر خر با قرص کاکنج سود دارد و بسیار باشد که آب تخمها ریم را پاک صفت سفوفی که ریم باز گرفته را بکشاید و پاک کند بگیرند فطراساليون سه درم راسن خشک کرده یک درم و نیم تخم بلبون دو درم تخم حسک یک درم و نیم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و انیسون از هر یکی یک درم همه را بکوبند شربت دو درم بامداد دو درم شبانگاه با شراب انجیر صفت ضمادی که ریم باز گرفته را بکشاید بگیرند تخم کرفس و پوست بیخ او و تخم بادیان و پوست بیخ و صمغ البطم و فطراساليون و قصب الذریره و برگ علیق و راسن خشک از هر یکی راست راست ضماد سازند با موم و روغن خیری و گرمابه و آب نیم بر موضع کرده ریختن سود دارد خاصه ناشتا پس ضماد بر نهادن و شربتها که یاد کرده آمد صفت شرابی که گرده را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و فو و مو و فطراساليون و حسک و جلی و تخم بلبون و راسن خشک عنصل مشوی همه راست راست همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و بپالایند و بر ثمن آن سرکه انگبین بر نهند و بقوام آرند شربت یک درم و کرده را بروغن بنفشه چرب باید داشت و اگر ریم باسانی همی پالاید این شراب شاید داد صفت قرص کاکنج بگیرند گل سرخ طباشیر تخم خرفه نشاسته صمغ عربی کثیرا گل ارمنی گل قبرسی از هر یکی دو درم تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم کهربا یک درم و نیم ریوند چینی یک درم بسد و مروارید از هر یکی دو درم کاکنج سی عدد همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و اقراص کنند هر یک یک درم هر روز یک قرص با چهل درم شیر خر بدهند و سه ساعت صبر کنند پس اشامه سبوسات بدهند و از گوشتها گوشت کبک و طیهوج سودمند باشد صفت سفوفی که او را مجموع گویند بگیرند گل سرخ طباشیر آرد عنبر آرد عدس کاکنج برگ سماق قلب است نبق بست سیب بست آبی بوزیدان تودری تخم خشخاش سفید و سیاه بزر البنج پوست لفاح از هر یکی یک درم و نیم بسد کهربا ریوند چینی گل ارمنی گل قبرسی قیمولیا حب الفلت جلغوزه تخم کرفس از هر یکی یک درم تخم خبازی و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه و تخم خرفه و تخم بنجنگشت از هر یکی دو درم دانه موی بزو چوب شامی از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بپزند شربت هر بامداد سه درم بشیر خر از پس وی یک قدح کوچک

و هنگام خواب دو درم با آب سرد این سفوف آن وقت باید داد که خواهند که جراحت درست شود و ریم باز ایستد و ضماد نیز ازین گونه باید صفت ضماد اقاقیا و حضض از هر یکی یک درم و دانگ دو دانگ آرد کرسنه دو درم آرد جو سه درم کعک بریان کرده سه درم گل سرخ و گلنار و شیاف مامیثا از هر یکی یک درم و اگر مزاج بیمار احتمال کند یک درم کندر در افزایند و همه را بسایند و بآب برگ مورد بسرشند و ضماد کنند و جز بوقت طعام خوردن برندارند و آب مورد تنها نهادن سود دارد باب دوازدهم از جزو نخستین

از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر بثره و جرب کرده و آلات بول

علامتها اگر بثره اندر کرده باشد تنها علامت وی آنست که درد و سوزش لازم بود اندر کرده و حرارتی و سوزشی عظیم بود و باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای بول و اندر قضیب بود درد و سوزش اندر وقت گذشتن بول بود و پس از یک ساعت ساکن شود و سوزش اندر بیخولهاء ران بوقت گذشتن بول اندر قضیب و این را اگر زود علاج کنند بهتر شود و زایل گردد و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت جرب کرده آنست که خارش اندر کرده بود و اندر بول لعابی غلیظ همچون گل که اندر آب گذارند پیرون آید و اگر جرب اندر مجریها و اندر قضیب بود خارش اندرین قضیب و بیخولهاء ران بود و بوقت گذشتن بول دغدغه کند و خایه نیز بمشارکت بخارش آید و اگر اندر مثانه بود خارش لازم بود و هر گاه که جرب محکم شود اندر بول سبوسی قشاری و نخالی پدید آید **علاج** این علت را علاج بفصد و حجامت کمرگاه و بحقنه باید کرد داروهاء مسهل نباید داد از بهر آنکه داروی مسهل ماده را از بالا فرود آرد و ریخ زیادت کند و ترتیب علاج برین گونه باید نخست اگر مانعی نباشد و قوت بر جای بود رگ باسلیق باید زد پس بر کمرگاه حجامت کردن پس حقنه بکار داشتن صفت حقنه بگیرند خسک و اکلیل الملک و بابونه از هر یکی یک مشت اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یکی یک دسته تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه و سبوس گندم و خطمی از هر یکی یک مشت سپستان یک مشت عناب گرگانی یک مشت جو نیم کوفته دو مشت بپزند چنانکه رسم است و مقدار هفتاد درم بستانند و پانزده درم روغن بنفشه بر افکنند و ده درم شکر سفید و نیم درم نمک سوده همه را بیامیزند و هر دو روزی بکار دارند بر ریق و هر سه روزی قی کنند و از پس قی طعام و طعام شراب بخورند و گلاب گرم

مقدار پانزده درم وطعام او سفیدبا، چرب بود و ماش و اسفاناخ و آنچه بدین ماند و چون روزکار دراز شود
طعام و سماق و انار دانه و آنچه بدین ماند لکن بس ترش نباید و از پس استفراغها این سفوف بکار دارند بکیرند
تخم خیار و خیار بادرنک و تخم خربزه از هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یکی دو درم تخم خشخاش سفید
و بزر البنج سفید از هر یکی دو درم رب سوس چهار دانک تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و ده درم بزرقطونا
باوی بیامیزند شربت هر بامداد سه درم با بیست درم شراب انجبر و سه درم آب شاهتره جوشانیده و پانزده
درم شراب شیرین و اندر سر قضیب شیاف ابیض با شیر زنان و روغن کل سوده اندر چکانند و بهترین
چیزها در آب کوکرد نشستن است و از آن آب خوردن ابوالحسن الرخجی میکوید مردی را این علت بدید
آمد و رنجی صعب کشید او را بفرمودم تا با آب کوکرد رود و اندر وی نشیند و از آن آب بخورد برفت و از
پس ده روز بازآمد و همه رنج از وی زایل کشته بود و آنجا که آب کوکرد نباشد کوکرد بسایند و اندر شراب
بجوشانند و از آن شراب اندک اندک میخورند و هم این ابوالحسن میکوید طبیبی را دیدم که اندرین علت
آب آهنکران فرمود خوردن و کنیزکی هندو را این علت افتاده بود او با هر طبیب بنمود تا پنبه با آب آهنکران
تر میکنند و برحم میدارد کنیزک این علاج کرد و زود علت زایل کشت صفت سفوفی سودمند طباشیر ده درم
تخم خرفه سه درم صمغ فارسی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درم ریوند چینی یکدرم کنجد سفید بریان کرده پانزده درم
کوکرد خوردنی ده درم شکر طبرزد بیست درم مغز تخم خیار و خیار بادرنک از هر یکی ده درم شربت سه درم
با پنج درم لعاب اسپغول و شب وقت خواب دو درم با آب سرد و اندر کرده و قضیب و زهار و حوالی آن
روغن کل کرم کرده بیمالند و هر سه روزی اندر کرمابه بیشوند و در آب زن همی نشینند صفت حقنه سودمند
بکیرند کنجد بریان کرده ده درم شکر طبرزد پانزده درم نشاسته چهار درم آرد کرسنه سه درم کنجد را بکوبند و
اشامه سازند چنانکه رسم است و روغن بادام بر افکنند و شیر فر اندرین علت سخت نافع است والله اعلم

باب سیزدهم از کفتار هجدهم

از کتاب ششم اندر بول خون و شکافته شدن رکی اندر کرده اسباب خون
آمدن از مجری بول هفت نوعست یکی بسیاری خون است اندر همه تن و اندر رکها کرده تا بدان سبب

رکی کشاده شود یا پشتر دوم آنکه طعامها و داروهاء کرم و تیز خورده چون پلپل و بهنندان و سیر و فرفیون و
صمغ سداب و جند بدستر و مانند آن سیوم آنکه چیزی کران بردارند یا از جایی بجهند یا مانند این کاری کنند
که قوت بدان موضع رسد یا زخمی و آسیبی بر موضع کرده آید و رکی کشاده کردد یا بکسلد چهارم بسیاری
جماع پنجم آنکه تری غلبه کند و رکها آغشته و نازک شود و خون از وی برآید ششم آنکه بادی اندر کرده افتاده
باشد و رکها از هم باز کشد و بطرقاند هفتم آنکه بسبب صعبی کرا از و سوء المزاج سرد و خشک رکی بترکد و این
اسباب یا اندر کرده افتد و یا اندر مجری بول کمیان کرده و مثانه است یا اندر مثانه علامتها اما آنچه سبب
آن بسیاری خون بود کاهی با بول آمیخته آید و کاهی خون صرف آید و بسیار آید و امتلاء رکها و علامتهاء خون
بران کواهی دهد و آنچه سبب آن خوردن طعامها و داروهاء تیز بود و اسباب آن علامت آن بود و خون که بیرون
آید کرم و سوزان باشد و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی و رنجی بود اسباب آن علامت آن بود و خون بیرون
ناکاه افتد و بیکبار بسیار بیرون آید و آنچه از بسیاری جماع افتد همچنین سبب آن علامت آن بود و آنچه از
غلبه رطوبت افتد علامتهاء رطوبت بران کواهی دهد و اندک اندک آید و آنچه سبب آن بادها بود کرد در کرده
افتاده بود علامتهاء باد بران کواهی دهد و اندر جایکاهش یاد کرده آمده است و آنچه سبب آن سوء المزاج
سرد باشد و خشک علامتهاء آن اندر جایکاهش یاد کرده آمده است و باید دانست که آنچه از کرده آید
و بسیار بود و از شکستن خالی نباشد و کاه باشد که علقه شده باشد یعنی بسته شده همچون پاره جکر بیرون
آید و الم اندر پشت و پهلوها ظاهر بود و آنچه از مجریها بود بسوی تهیگاه و ران و تهیکاه ازان آکاهی دهد و اندک
بود و آنچه از مثانه آید سخت اندک بود از بهر آنکه اندر مثانه رکهاء بزرک که اندر وی خون بسیار باشد نیست
و کاه باشد که خون از قرحه آید که در کرده بود لکن خون صرف نباشد با ریم آمیخته بود و این همه که یاد کرده آمد که کاهی
خون صرف بود و کاهی با بول آمیخته بود و علامتهاء قرحه و علاج آن اندر بابی جداکانه یاد کرده آید ان شاء
الله تعالی علاج بنکرند اگر مانعی نباشد از هر دو دست رک باسلیق بکشایند و باندازه قوت خون بیرون کنند
و از طعامهاء غلیظ و شربتهاء ادرار کننده باز دارند و سفوف کاکنج دهند صفت آن بکیرند کهربا یکدرم
ریوند چینی چهار دانک افیون مصری دانکی کندر کل مختوم و قبرسی و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی

یکدرم و نیم کاکنج بیست عدد صمغ الکلکام دو درم این داروییست که از هند آرند زنان از جهت فربهی بکار دارند
و این دار و را نضو نیز کویند و دع محرق و بسد و عقیق از هر یکی یکدرم همه را بکوبند یک نیمه ازین دارو با آب
لسان الحمل بسرشند و دیگر نیمه کوفته بکار دارند هر بامداد از آنچه سرشته باشند یکدرم با پانزده درم شراب
مورد اگر شراب غوره اگر شراب ریواج بدهند و آنچه کوفته است مقدار چهار یک وزن آن تخم خیار و خیار
بادرنک و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده بکوبند و با آن بیامیزند و شبانکاه وقت خواب دو درم با شراب
مورد اگر با رب بهی بدهند و اگر تب و تشنگی و حرارت غالب بود این معجون و سفوف با کسکاب دهند
از پس سه ساعت سکنجبین سفرجلی دهند و تامل کنند اگر این خون که می آید سیاه و غلیظ بود باز ندارند
تا آنوقت بپلند که رقیق شد پس باز دارند ابوالحسن الرخجی میکوید چیزی نادر شنیدم اندر علاج خون
آمدن از کرده و آن آنست که کوشت ماهی که آنرا بتازی السمک الهازبا کویند و بپارسی مار ماهی کویند بسوزند
تا سیاه کردد و بکوبند یکجزو کل مختوم و یک جزو سعد همه را بکوبند و بیامیزند شربت یکدرم با پانزده شراب مورد
اگر شراب غوره اگر شراب ریواج صفت سفوفی که جورجیس بکار داشته است بکیرند اظفار الطیب
و دم الاخوین و کندر و بلوط را ستار است همه را ب بند شربت دانکی و نیم با آب سرد صفت اقراص کهربا
از بهر این علت بکیرند کهربا پنج درم کلنار و عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم کرفس دو درم قرص کنند از
یکمثقال شربت یکقرص با نقیع سماق صفت اقراص شب بکیرند شب یمانی یکدرم کثیرا دو درم صمغ نیم درم
دم الاخوین و کلنار از هر یکی یکدرم همه را با آب برک خرفه بسرشند و قرص کنند صفت قرصی دیکر کثیرا
و تخم خشخاش و کل ارمنی و عصاره لحیة التیس و صمغ اقاقیا سیاه و کهربا راست راست با آب لسان الحمل
بسرشند صفت قرصی دیکر تخم خیار و نشاسته و کثیرا از هر یکی چهار درم کلنار دو درم شکر یکدرم
با آب لسان الحمل قرص کنند و عصاره مورد تر و عصاره کل تر و عصاره برک اسپغول و عصاره برک
لسان الحمل با اندکی کلنار و سروی کوزن سوخته و عصاره لحیة التیس بر قضیب اندر چکانند سود دارد
و اندر آبهاء قابض نشاندن سخت نافع بود و ضمادهاء قابض بر نهادن صفت آبزن قابض بکیرند
برک مورد و مازو و کلنار و برک سرو و انار پوست و کل سرخ همه را بپالایند چون پخته باشند و اندر

وی نشانند صفت ضمادی بکیرند عدس مقشر قابض و سیب کوهی قابض و آبی کوهی و حب الآس و تخم
خشخاش و پوست او همه را بکوبند و بعصاره مورد تر بسرشند و بر موضع کرده نهند و اگر اقاقیا و کلنار
و سماق درین ضماد زیادت کنند و از همه حرکتها و از جماع باز دارند و طعام سماق با و غوربا و انارباو پاچه و
پالوده بنشاسته و روغن بادام فرمایند و آنرا که بقی حاجت افتد قی بر طعامهاء چرب و شیرین فرمایند و بر کشکاب
و هیچ داروی تیز از بهر قی ندهند ابوالحسن الرخجی میکوید اندرین باب علاجهاء غریب بسیار شنیده ام که اندر
کتابها نیست و آن آنست که از معتمدی شنیدم که مقدار یک حبه نوشادر با یکدرم کل مختوم بیازمودیم آن روز
خون باز ایستاد و میکوید بصره نیز زنان این علت علاج میکردند بخایه شترمرغ از آن عجب میکردند و براثر
آن شراب قابض همی دادند و من یکی را از آن حکایت کردم و بیازمودیم همان روز خون باز ایستاد و عسر البول
بدید آمد تا عسر را علاج کردم و میکوید همانا این خاصیت خایه شترمرغ است و هم او میکوید ببغداد مردی اصفهانی
را این علت بود و رنجها دید و لاغر شد پس از مدتی او را دیدم بحال سلامت باز آمده از وی پرسیدم کرآن
علت زایل شده است اگر نه کفت اتفاق افتاد که بر سبیل بزل خیار بریان کردم و خوردم و علت زایل شد
من او را کفتم همانا که ماده زایل شده و این اتفاق بیفتاد تو کمان بردی که خیار سود داشت و تو سوکند خورد که
بر بسیار کس آزمودم و همه را سود داشت و بازپسین قایم کرمابه است هندو که او را این بیاموختم و بخورد
و آن علت زایل شد باذن الله و اگر سبب علت سوء المزاج سرد و خشک بود حقنها که از طبیخ سر بره و کوشت
کبوتر بچه و روغن دنبه سازند سود دارد و پیه اندکی با مغزها کرده باشند با اندکی تخم بادیان سود دارد و اندر طعامها
پیه بط و پیه مرغ خانکی میباید کرد و هریسه و پاچه و خایه مرغ نیمبرشت و حلواء پالید با تخم خشخاش سود دارد و
روغن یاسمین و روغن سوسن مالیدن در موضع کرده سود دارد و روغن یاسمین ورد اگر سبب علت زخمی و آسیبی
بود نخست رک باید زد و طعام سبک باید فرمود و علاج سوء المزاج تر کردن ضمادها از کل ارمنی و صبر و حضض
و اقاقیا و مر باید فرمود بسرکه و کلاب سرشته و قی نافع بود و اگر با سهال حاجت آید اسهال بحقنه نرم باید کرد و
اگر سبب علت تری بود نخست قی باید فرمود و علاج سوء المزاج تر کرده چنانکه اندر موضعش یاد کرده آمده است
و اگر سبب علت خوردن داروی تیز بود بهترین کاری آن بود که در حال قی کنند و پس شیر تازه میخورند صفت

حسو یکی که بدان قی فرمایند بگیرند شیر برصلا درم شیر کاو سی درم روغن کاو سی درم همه را بجوشانند چند آنکه روغن
کاو بکذارد پس پنج درم آرد سمید کو بجیانند تا هموار شود و بدهند نیم گرم دهند شربتی تمام تا قی کند و اگر این حسو
از بهر غذا و علاج دهند روغن کاو ده درم کنند و شیر را با آرد بهتر بجوشانند و اندکی شکر بر افکنند و اندکی روغن
بادام بر چکانند اندر همه انواع این علت سود دارد باب

در افکنند ه

چهاردهم از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم

اندر بول علاج بسته شدن خون اندر مجری بول و اندر گرده هرگاه که بطریق بول
خون همی آمده بود و بی علاج صواب ناگاه باز ایستد و بول بدشخواری بیرون آید و اندر گرده و مجاری بول گرانی
و تمدد پدید آید باید دانست که خون اندر گرده یا مجاری بول بسته شده است علاج از داروها سود که خون
بسته را بگشاید دواست و قردمانا و عود فاوانیا و حب البلسان و اظفار الطیب و پنیرمایه خرگوش و غاریقون
و زراوند طویل اما مر یکمثقال با سه وقیه آب کرفس باید داد اگر با سکنگبین بزوری اگر با سکنگبین ساده و قردمانا
همچنین یکمثقال هم با آب کرفس اگر با آب گرم و عود فاوانیا دو درم با آب گرم و اظفار الطیب دو درم با
آب گرم و حب البلسان هم دو درم با آب گرم و پنیرمایه یکدرم با یکمثقال اندر نخوداب و غاریقون یکمثقال هم اندر
نخوداب با آب گرم یا اندر شراب ممزوج یا اندر سکنگبین و اگر شبت را بجوشانند بپزند و خاکستر آن مقدار یکدرم
با پنیرمایه خرگوش بیامیزند و بابونه و سداب و کلاب بپزند و با این آب بدهند چند روز پوسته خون بسته را بگشاید
و سکنگبین پوسته خوردن مجریها پاک کند باب پانزدهم

اندرد

از جزو نخستین از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر قرحه کرده و مثانه

التهاء بول باید دانست که التهاء بول کرده است و مثانه و مجریها که میانی هر دو است و این مجریها را اباذی
طبیبان برایخ گویند و تفسیر برایخ بزبان اهل خراسان موری است و اسباب ریش گرده و مثانه و مجریها همه یکیست
و علاج همه بیکدیگر نزدیکست لکن علامتها هر یک دیگرسانست اما اسباب قرحه سه نوعست یکی سببی از اسباب
تفرق الاتصال چون گذشتن خلطی تیز که بدین آلتها بگذرد و آنرا بسوزد و بخراشد و چون گذشتن سنگی از سنگهاکه
در کرده تولد کند و از آن موضع جدا کردد و اندر مجاری بگذرد و آنرا بخراشد و ریش کند و بسیار بود که در اندامی دیگر

بالا و کرده است ریشی بود پخته کردد و ریم از وی فرود آید و بر التهاء بول بگذرد و آنرا بسوزد و ریش کند دوم آنکه آماسی کرده
پخته شود و ریم کند و سر کند سیوم آنکه رگی بترکد یا بگسلد و خون ترا بیک گیرد و علاج صواب نزود یا بتره کوچک بر آید خداوند
علت علاج نیابد و تغافل کند و بتره و موضع رگ نیز بدین سبب ریش کردد علامتها اگر قرحه اندر کرده بود علامتهاء او آنست
که درد اندر کمرگاه باشد و بجانب پهلوها کوچک که آنرا الاضلاع الخلفه گویند همی رسد و فرو سو با پهنه که آنرا تباری
القطن گویند و تا برابر نافها فرود آید و از بالا کمرگاه باشد که تا بکتف بر آید و تشنگی غالب بود و از خشک تن و از غثیان
خالی نباشد و اگر قرحه اندر گوشت کرده باشد گاه گاه اندر بول پارها گوشت بیرون آید و اندر غشاء گرده بود درد بی
قرار بود و با تب و سوزش صعب و نبض صلب بود و اگر قرحه اندر مجریها و برایخ بود درد اندر ناف و تهی گاه و پیغولهاء ران
بود و بول اندک اندک و بدشخواری آید و بوقت بول آمدن درد سختر شود و اندر بول پوست پارها رقیق و
کوچک بیرون آید همچون بشیزهاء ماهی خرد و علقه و گوشت پارها نباشد و ریم سخت اندک آید و اطراف سرد شود
و باشد که همه تن سرد شود و بدان ماند که تب سرما گرفتست و انگشتان پای هیچ گرم نشود و اگر قرحه اندر مثانه باشد
درد اندر زهار و بن قضیب باشد و پیغولهاء ران باز میدهد و بول هیچ بی خون و ریم نباشد و خون او رقیق تر باشد
و اندک و اگر اندر گرده تنها یا اندر مثانه تنها یا اندر مجریها تنها بود علامتهاء خاصه هر یک جداگانه باشد و اگر
اندر مجریها و مثانه نیز باشد همه علامتها که یاد کرده آمد بهم باشد و صعبی علت و سهلی آن از صعبی و سهلی اعراض
و علامتها خاصه هر یک معلوم کردد علاج اگر قرحه اندر گرده بود و علامتهاء خاصه آن ظاهر بود نخست نگاه باید
کرد تا اندر جانب راستست یا در جانب چپ اگر در جانب راست بود از دست راست رگ باسلیق باید زد اگر
مانعی نباشد و اگر در جانب چپست از دست چپ باید زد از بهر آنکه علامت آن بود که قرحه اندر هر دو گرده است
و اگر قرحه اندر مجریها بود رگ صافن زدن اولی تر بود پس تدبیر آن باید کرد که قرحه را بشویند و ریم از وی و از مجاری
پاک کنند پس تدبیر رویانیدن جراحت کنند اما اگر تب نمی آید و مزاج گرم نباشد قرحه را بدین طریق و مانند این
پاک باید کرد دیگر بوده و اما که بیخ کرفس و بیخ بادیان و اذخر هر سه بپزند و بپالایند و با ماء العسل بیامیزند و میدهند
صفت سفوفی که ریم را پاک کند بگیرند فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و فو و مو و دارچین خشک و مغز تخم خیار و
خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه همه را بکوبند شربت یکدرم با ماء العسل صفت سفوفی دیگر تخم کرفس تخم بادیان

گردد

و اگر از هر دو جانب رگ
از هر دو دست باید زدم

اینسون فطراسالیون و زوفاء خشک از هر یکی دو درم کندر سه درم شربتی دو درم با پسته درم ماء العسل و طعام گوشت
کبک و طیهوج و گنجشک و مانند آن فرمایند و اگر تب می آید یا مزاج گرم بود قرحه را و مجریهارا با آب تخم خربزه و تخم
خیار و خیار بادرنگ با جلاب اگر با ماء العسل آمیخته شویند و اگر اسهال کند مغز این تخمها با تخم کتان بکوبند
و با میپخته اگر با جلاب بسرشند و مغز جلغوزه کوفته و اندکی تخم کرفس با ماء العسل کرده و مثانه را از ریم پاک کنند
و شیر خر با آب تخمها و با شکر اندرین علت سخت نافع است و طعام فروره فرمایند از غوره و سماق و انار دانه لکن
سخت ترش نسازند و اگر قرحه پاک ناشده ریم باز ایستد بیمار را اندر آبزن همی باید نشاند و اندر آب خشک
و پرسیاوشان و سبوس گندم و بنفشه و اندکی سرگین کبوتر بپختن و موضع کرده و پیغولهاء ران و زهار را
بروغن چرب داشتن و اگر آمدن ریم و خون با درد صعب بود اندر سفوفها که یاد کرده آمد بزر البنج و قشور اللفاح
و بیخ او و افیون باندازه حاجت زیادت کنند و اندر آبزن پوست خشخاش اندر پزند و شیاف ابیض که اندر علاج
چشم اندر شیر زنان سوده و گداخته با روغن بیامیزند و اندر قضیب چکانند بزراقه و مثانه را بروغن گل چرب
دارند پوسته صفت حقنه که درد بنشاند کشک جو و سبوس گندم و برگ عصی الراعی و برگ لسان الحمل همه را بپزند
همچون کشکاب و بپالایند و روغن گل بگیرند و با سه بار همسنگ روغن آب عصی الراعی اگر آب برگ لسان
الحمل بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب بعد و روغن بماند ازین روغن با چهل درم ازین کشکاب بیامیزند و
نیم گرم کرده بکار دارند صفت سفوفی که درد بنشاند بزر البنج دانگی افیون نیم دانگ مغز تخم خیار دو درم
تخم کوک تخم خرفه از هر یکدرم این جمله یکشربت در حال درد بنشاند و اقراص کاکنج درد بنشاند و شراب
بنفشه و شربت خشخاش سفید و شیر خر درد بنشاند و قرحه را برویاند صفت اقراص کاکنج تخم خیار ده درم
گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین را اسارا است از همه ده درم تخم خشخاش سفید مغز بادام شیرین رب
سوس نشاسته کثیرا از رب سوس هر یکی دو درم تخم کرفس دو درم افیون یکدرم کاکنج خشک کرده ده شش درم شربت
سه درم با شراب بنفشه نسخه دیگر وصف عینی صهار بخت بگیرند بزر البنج تخم کرفس از هر یکی شش درم تخم
بادیان دو درم زعفران بزر الحماض مغز جلغوزه افیون مغز بادام تلخ کوهی از هر یکی سه درم کاکنج پست و پنج
عدد تخم خیار پاک کرده دوازده شهدانق شش درم همه را بکوبند شربت سه درم با میپخته و در بعضی نسخهها کاکنج

یاد کرده آمده است

بنجاه عدد است و کندر مقدار دو درم و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شده باشد و خون صافی بی ریم همی آید تدبیر
رویانیدن جراحت باید کرد و اقراص خشخاش اندرین باب سخت نافع است صفت آن بگیرند تخم خشخاش سفید
و سیاه از هر یکی دو درم بزر البنج چهار دانگ کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی و قبرسی و مختوم گل سرخ گلنار
سماق از هر یکی یکدرم طباشیر کهربا از هر یکی یکدرم و نیم کندر نیم درم ریوند چینی دو دانگ همه را بکوبند و به
و با آب برگ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند شربت یکمثقال با دو درم یا پانزده درم سکنگبین سفرجلی اگر
با کشکاب و اگر اندرین قرص دم الاخوین و حب الآس و قرطاس محرق زیادت کنند قوی تر و رویاننده تر بود
و اگر قرحه اندر مثانه بود اندر سفوفها حب القلت و ودع محرق و بسد و مروارید خرد زیادت باید کرد و روغن
گل اندر چکانند با عصارهٔ لحیة التیس بباید جوشانید تا قوت آن کیرد از بهر آنکه مثانه عصبانی است و قرحهٔ
آن دیر تر درست شود و جراحت دشخوار روید و بر موضع کرده و تهیگاه ضماد قابض بر نهند صفت ضمادی
بگیرند آرد جو و کعک بغدادی بریان کرده و گل و گلنار و حضض و شیاف ماميثا و برگ سماق و فوفل قب همه را
بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند صفت ضمادی دیگر گل سرخ گلنار شیاف کندر برگ مورد کوفته بیخته
و آبی ترش را استادا است همه را بکوبند و با آب برگ مورد تر بسرشند یا با آب آبی و اگر برگ مورد و برگ عوسج
و خرنوب نبطی و انار پوست اندر آب بپزند و خرقه بدان تر میکنند و بر موضع کرده و تهیگاه و پیغولهاء ران
و بر زهار می نهند سخت سود مند بود و اگر قرحه اندر مجریها بود ضماد گاه گاه باید نهاد پوسته نباید
نهادن صفت معجونی رویاننده بگیرند مقل و علک البطم و گل ارمنی و گل مختوم را اسارا است
همه را بسرشند شربت یکمثقال با شراب شیرین صفت سفوفی رویاننده گل مختوم و قبرسی و فیلزهرج و
از هر یکی دو درم طباشیر و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و تخم خرفه از هر یکی یکدرم شربت یکدرم و نیم
با شراب خشخاش اگر با رب سیب و مانند آن صفت سفوفی دیگر رویاننده و پاک کننده بگیرند تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی پنج درم گل ارمنی و قبرسی و مختوم و کثیرا و نشاسته و صمغ پارسی و
تخم خرفه و طباشیر از هر یکی دو درم تخم کرفس و انیسون و زوفاء خشک و دم الاخوین و کهربا از هر یکی یکدرم
ریوند چینی یکدرم و نیم همه را بکوبند شربت سه درم با شراب ریواج و مانند آن و صمغ پارسی که اندرین نسخه

صمغ

تخم لسان الحمل سه درم بسد و
کهربا و بسروی کوفته نسخه
از هر یکی یکدرم

هی آید صمغ آلوات صفت قرص که روا باشد و پاک کند بگیرند صمغ پارسی و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و تخم خرفه
و طباشیر و گل مختوم و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ ما سار است همه را به آب لسان الحمل بسرشند و قرص کنند
شربت از دو درم تا سه درم با سپنجبه اگر با شراب شیرین و اگر مزاج گرم بود با آب لسان الحمل یا با لعاب اسپغول
یا با کشکاب صفت قرصی دیگر اسفیداج ارزیز شسته و خشک کرده دو درم ایمک صدف اگر ایمک معهود بسرکه
و آب شسته و خشک کرده چندین بار بندرم قرطاس سوخته دو درم الاخوین و حب الاس از هر یکی یکدرم و نیم صمغ
عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی یکدرم صمغ البطم یکدرم همه را بکوبند و بشراب شیرین بسرشند شربت با شراب مورد
اگر بابت آبی و سیب و غیر آن صفت اقراص شب بگیرند مروی کوزن سوخته و کثیرا و شب یمانی و گل ارمنی مغسول
و گلنار و تخم خرفه را ساز است همه را بکوبند و با آب برگ خرفه بسرشند شربت دو درم نسخه دیگر شب یمانی دم الاخوین
گلنار از هر یکی سه درم کثیرا شش درم صمغ عربی دو درم اقراص کنند با آب برگ خرفه شربت دو درم با شراب
مورد صفت اقراص کهربا و کثیرا و نشاسته و صمغ و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم گلنار دو درم
اقاقیا یکدرم و نیم اندر بعضی نسخها کهربا یکدرم است همه را بکوبند و با آب برگ لسان الحمل اقراص کنند شربت
دو درم با آب سماق و اگر باستفراغ حاجت بود جز بقی و حقنه نرم علاج نشاید کرد و منفعت قی اندر همه علتهاء
کرده و مثانه بزرگست اگر طبع نرم باشد و اگر نه هر بخور وزی قی کردن سخت سودمند بود ماده را پاک کند و آنچه
روی بدانجاب دارد باز گرداند صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو سپوس گندم خشک برگ چغندر بر سیاوشان
خطمی همه را بپزند و پالایند و روغن کنجد بر افکنند و با ماء العسل بیامیزند و بکار دارند طبوغ از نرم و دیم را که بجاب
روده میل کرده بیرون آرد و باید دانست که بسیار باشد که قرحه کرده گشاده شود و دیم و ریم برودها اندر
افتد و حقنه نرم آنرا علاج نشاید کرد صفت حقنه دیگر بگیرند کشک جو برگ خطمی سبوس گندم برگ
چغندر برگ کرنب لعاب تخم کتان تخم معصفر نیم کوفته همه را بپزند و پالایند و روغن بنفشه بر چکانند و شکر
سفید در وی گداز ند و بکار دارند و بسیار باشد که قرحه کرده عسر کرده و حاجت آید بدانچه آنرا اسکافند
ابوالحسن الترنجی میگوید ابو ماهر الطبیب از بهر این علت معجونی ساخته است و آنرا تریاق کرده نام
کرده صفت آن بگیرند گل مختوم پنجدرم گل قبرسی پانزده درم گل ارمنی مغسول ده درم و دع محرق

وسروی کوزن محرق و کندر و مروارید خرد از هر یکی یکدرم و نیم عصاره لحیة التیس چهار درم تخم خطمی و تخم خبازی و تخم
خرفه از هر یکی پنجدرم صمغ پارسی و نشاسته و کثیرا از هر یکی هفت درم سماق پاک کرده و غوره خشک پاک کرده
و گل پارسی سه درم حب القلت و قصب قریش و مغز جلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر یکی هفت درم ریوند چینی
سه درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو شیرین پاک کرده از هر یکی پنجدرم رامک سه درم کاکنج بزرگ جبلی
علد فطراسالیون زوفاء خشک صعتر تخم کرفس انیسون از هر یکی چهار درم طلق سه درم افیون دو درم تخم خشخاش
سفید و سیاه و بزر البنج از هر یکی سه درم رب سوس دو درم دم الاخوین پنجدرم همه را بکوبند و بپزند با انگبین
بسرشند اندر اول علت از جهت پاک کردن ریم شربت یکمثقال با سه وقیه شیر خر و هفت درم ماء العسل و اگر مزاج
گرم بود شربت نیم مثقال با شراب آبی و رب غوره و مانند آن و اندر میانه علت ازین معجون سه درم با هفت درم آب
برگ لسان الحمل جوشانیده و صافی کرده و بخلاف ماء العسل و اندر آخر علت که ریم پاک شده باشد و خون صافی
می آید شربت یکمثقال و دانگی نیم با ده درم شراب مورد کرباب غوره و مانند آن و طعام کبک و طیهوج و دراج
باید دانست که منفعت شیر خر و دیگر شیرها اندرین علت بزرگست اما در اول علت که خواهند که قرحه را پاک
کنند و نگذارند که ریم گوشت پاکیزه را ببوزد و قرحه پهن باز شود شیر خر دهند هر بامداد چهار وقیه با دو درم ازین
معجون اگر با سفوفی و قرصی که پیشتر یاد کرده آمده است و در میانه علت شیر بز دهند گاهی با این
معجون و سفوفها و قرصها و گاهی با شکر و با آخر علت که تن لاغر شده باشد شیر گاو دهند با شکر کرو
عسل کرباکار ... که یاد کرده آمده است تن را فربه کند و تری بدو باز آرد و طبیعت را قوت دهد
تا جراحت را بر ویاند و اگر بیمار سخت لاغر شده باشد و اندامها اصلی گرم گشته شیر زنان فرمایند و بچه
که از پستان خورند و چون شیر گواریده باشد کشکاب سرطانی فرمایند و طعام مزورها بمغز بادام و پاچه بره

جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم

اندر بیماریهاء مثانه این جزو هشت بابست

باب

نخستین از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم

اندر اماس گرم که اندر مثانه بدید آید

آماس گرم خونی و صفراوی و آماس گرم ...

از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و بسبب سنگی از سنگها که در کرده تولد کند
بروی بگذرد و آنرا برنجاند و بخراشد **علامتها** این آماس دردی بود لازم و خلنده و تب سوزان با تشنگی و هذیان
و سیاهی زبان و قی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و روی و اگر آماس بزرگ بود و جل و براز بر دو باز
گیرد و زبار و تهی گاه منفوخ شود و برآید و اگر آماس سخت بزرگ نباشد بول قطره قطره و بدشخواری آید
و بر پهلو خفته هیچ نیاید و راست نشسته آسانتر آید و خامی بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دبیله شود و اگر در
بول رسوبی نیکو بدید آید امیدوارتر بود و علامت دبیله این عضو همچونی علامتهاء دبیله کرده بود و اگر دبیله اندر
یکهفته گشاده نشود یا علامتهاء نیکی بدید نیاید اندر یکهفته هلاک شود **علاج** نخست رگ باسلیق باید زد و بر اندازه
قوت خون بیرون کنند و اگر آماس از ابتدا اندر گذشته بود رگ صافن زنند و اگر آماس صفراوی بود نخست ضمادی
رادع بر نهند و زود بضمادها نرم کننده باز گردند تا صلب نشود و اگر الم صعب باشد نخست ضمادی نرم کننده بر
نهادن روا بود از بهر آنکه عضوی عصبانیست و بدین سبب است که از تکمید با آب گرم و روغنهاء لطیف راحت یابد
و این تکمید چنان باشد که مثانه گاه را به آب گرم کنند و آن موضع می نهند و اسفنجی که پشم پاره بروغن بنفشه چرب کنند
و نیم گرم کرده بران موضع می نهند و شربت از آب عنب الثعلب دهند با اندکی خیار شنبر و طبع را بحقنها نرم
فرو دارند چون حقنه که از خطمی و حلبه و تخم کتان و سپوس و روغن بنفشه و مانند آن سازند و زرنیخ ... باید کرد
تا برفق اندکی لعاب اسپغول و شیر زنان بمجری قضیب اندر چکانند اگر اندکی کشکاب با شیر زنان و سپستر
خیار شنبر هم با شیر زنان دهند این لعاب و کشکاب و خیار شنبر و شیر زنان حقنه کردن سود دارد آماس
را نرم کند و بپزاند و درد بنشاند و پوست مثانه را بروغن بنفشه یا روغن بابونه آمیخته چرب دارند و از
پس سه روز روغن بابونه تنها بکار دارند و ضماد نیز از مغز نان سمید و کنجد پوست کنده و کوفته و شیر و روغن
بنفشه و روغن بابونه سازند و شلغم پخته ضماد کردن و سپست پخته همچنین سود دارد و از پس یکهفته که
درد ساکن شده باشد و دور کار ابتداء علت گذشته ضماد از باقلی و تخم کتان و بابونه آمیخته سازند و چون
علت اندر انحطاط افتد رگ صافن زدن صواب باشد و ضمادها محلل بکار داشتن چنانکه اندر علاج آماس
کرده یاد کرده آمده است و گاه باشد که از پس ضمادهاء رادع حاجت افتد بضمادی از جند بیدستر و

زوفاء خشک با موم روغن سرشته و آبزن سخت سودمند باشد خاصه که در آب آن حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر
پخته باشند و بسیار باشد که اندرین آب سعد و سنبل و حماما و قردمانا باید پخت همچنین شلغم و خسک و برگ کرنب
اندر آب ابزن پختن بنشاند و آماس را تحلیل کند و اگر دبیله شود علاج این علاج دبیله و قرحه کرده است
و اگر درد آماس بیقرار شود از چیزی که حس را کند چاره نباشد بگیرند افیون دانگی و نیم زعفران دانگی یا کمتر
هر دو را بروغن بنفشه حل کنند و طلی کنند یا خرقه بدان آغشته کنند و حمول سازند یعنی بمجری پیشین بر دارند
و شربتها و علاجهاء دیگر همچون علاج سرسام کنند باب دوم

از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر آماس سرد که در

مثانه بدید آید علامتها بول و براز دشخوار بیرون آید و گرانی اندر مثانه بدید آید و ساقها خدر شود و
ضعیف شود و علامتهاء آماس کرده سرد ظاهر شود و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه بود **علاج** این علاج
این علاج آماس صلب است که در کرده افتد از روغنهاء گرم و تحلیل کننده مالیدن و ضمادها و تکمیدها که اندر آن باب
یاد کرده آمده است بکار داشتن و شربتها و ادرار کننده با انگبین و خیار شنبر بکار داشتن و آنچه علاج مثانه است
خاصه آنست که روغنها و داروهاء محلل بمجری قضیب اندر چکانیدن بزراقه باب

سیوم از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر قرحه مثانه

اسباب قروح مثانه اسباب قروح کرده است بعینها و علامتها نیز بدان نزدیکست و فرق میان هر دو اندر باب
قروح کرده یاد کرده آمده است هر گاه بول تیز گردد و مدتی بران حال بماند مثانه او قرحه شود و این تر باشد
و هر گاه مثانه سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک شود مگر که سوراخ بر جزو لحمی افتد و باز روید **علاج** از
خوردنیهاء تیز و شور و از ترشیها که سخت ترش باشد و از شیرینیها که سخت شیرین بود پرهیز باید کرد و از ریاضتها
و حرکتهاء قوی که تن را گرم کند و اخلاط را بجنباند نشاید کرد و طعامها و شربتهاء نرم و اسفیدباجهاء معتدل
باید خورد و گاه باشد که ریاضتهاء معتدل فضلها را تحلیل کند و اندامها را قوت دهد اندک اندک همی باید
آزمود و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و علاج کرده اندر همه بیماریهاء
آلات بول نافع است خواجه ابو علی سینا میگوید اندر کتاب قانون آورده است که شراب ... اندر منفعت

این علتها خاصیتی است و آنرا بر دیگر شیرها فضلی نهاده است و عبارت او بتازی اینست تنظّفُ فیمان سمّناه من شُربِ الألبانِ فانّها علی الشّرطِ المذکورِ نافعةٌ القروحِ مجاری البولِ خصوصًا ألبانِ الخیلِ والحمیرِ
صواب اندر علاج این علت آنست که نخست مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل و جلاب که داروی
داروها اندر او کنده پخته باشند هم بخوردن و هم بزراقه اندر مجرای بول چکانیدن و علاج مثانه بیشتر بزراقه
باشد و اگر ریم بسیار همی آید خاکستر درخت انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر شیح که بپارسی درمنه گویند
اندر آب کنند و نیکو بشورانند و یک شبانروز بگذارند تا صافی شود و آب قوت خاکستر گیرد آن آب بر می‌چکانند
تا پاک شود و هر گاه که بسوزد شیر زنان و روغن گل اندر چکانند و آنگاه شربت اسبغول دهند با روغن گل
و شیر خر و شکر و شیر بز و شیر اسب نیز نیک بود پوسته می باید داد و بیشترین سه اوقیه تا باسانی بگوارد و اندر علف
این جانوران چیزهای قابض و خنک همی آمیزند چون ارزن و کشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب و انبرود
و برگ آبی و اقراص خشخاش و اقراص کاکنج که اندر علاج قرحه کرده یاد کرده آمده است همی باید داد همی باید داد
با شیر اگر با شراب که در خورد حال و در خورد مزاج بود گاهی با شراب بنفشه و گاهی با شراب انجیر و گاهی با شراب
مورد و گاهی با کشکاب و گاهی با آب سرد و گاهی با آب غوره صفت ضمادی نافع بگیرند میعه تر یکدرم و پیه بط
سه درم تا چهار درم موم سفید دوازده درم روغن بنفشه چندانکه کفایت بود ضمادی دیگر بگذارد که قرحه
بهن باز شود بگیرند خرما و مویز و مازو و اقاقیا و شب یمانی و طراثیث و بکوبند و برزهار نهند و اگر اندرین ضماد نوفا
و میعه زیادت کنند صواب بود صفت داروی که بزراقه اندر چکانند بگیرند انزروت مربی و نشاسته و اسفیداج
همه را بیامیزند و بشیر حل کنند و اندر چکانند و اگر کندر اندرین دارو کنند قوی‌تر بود و اگر ازین دارو با حقنه باز زند
صواب بود و در آن حال که حقنه کنند خداوند علت را بر زانو خفته باشد باب   زیادت صح

سیوم از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر بسته شدن خون اندر مجرای بول و اندر مثانه علامتها

جالینوس اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه میگوید هر گاه که خون اندر مثانه یا اندر امعا یا اندر معده و سینه بسته و علقه گردد رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و عرق سرد آید و نشکستی خیزد و باشد که تب سرد بلرزانند و درستی

١٧١

این نشانها آنست که نخست بول خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده باشد یا از جایگاهی بلند افتاده علاج
داروها که سنگ مثانه را بریزاند اندرین علت با سکنگبین عنصلی که با انگبین کرده باشند و پنیرمایهٔ خرگوش مقدار دو دانگ
که خشک شده را بریزاند یا نیم درم اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن یا اندر نخوداب نخود سیاه یا اندر آب خشک یا در آب خاکستر
چوب رز و انجیر یا در طبیخ سداب و قیصوم سود دارد و مقدار یکمثقال پنیرمایه اندر طبیخ بابونه و شیح و اطراف کرنب و
اذخر و سرگین کبوتر حل کنند و اسفنج بدان تر میکنند و بر زهار می نهند و پوسته بجای آب سکنگبین دهند با آب آمیخته
لکن از پس طعام آب ساده دهند و اگر این خاکستر با تنها در چکانند سود دارد و جگر خر و زهرهٔ سلحفاة را اگر اهل خراسان
کشف گویند خاصیتی است اندرین باب همچون خاصیت پنیرمایهٔ خرگوش صفت داروی که خون بسته را و ریم را از
مثانه پاک کند بگیرند فو و موم و فوه و قردمانا و ابهل و اشق و حلتیت را ستاد است همه را بسرشند و حب کنند و با
ماء الاصول بخورند و بمثانه اندر چکانند شربت یکمثقال و بجز بنیا درین باب سخت نافع است صفت داروی که خون
بسته را بگشاید پنیرمایه خرگوش یکجزو حلتیت خس یکجزو دو قو نیم جزو پودنه خشک نیم جزو شربت یکمثقال در
یکروز سه بار یا چهار بار بدهند با سکنگبین و سرکه ترش پاشانند و اندر طبیخ پودنه نشانند و اندر مجری تضیب چکانند
و طعام او نخود سیاه و شبت و دارچینی در وی پخته و باقی علاج از باب سیزدهم از جزو نخستین ازین گفتار بجویند
و آن باب بسته خون است اندر مجری بول و اندر کرده یاد کرده آمده است باب   پنجم

و اگر انجیر را در آب خاکستر رز تر مکنند یا در طبیخ ماء الاصول حل کنند و اندر مجری بول اندر چکانند صواب بود

شدن صح

از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر جرب مثانه علامتها

علامت این علت خارشی بود اندر مثانه دایم و بول با سوزش بیرون آید و دردی صعب کند و در سوی تهیگاه و اندر زهار بود و گاه باشد که رطوبتی همچون لعاب همی آید و گاه باشد که خون آید علاج علاج این همچون علاج جرب کرده است
نخست شربتها و داروهای زداینده بکار باید داشتن که سوزاننده نباشد چون جلاب و ماء العسل و کشکاب با انگبین و
داروها که اندر باب جرب یاد کرده آمده است همی باید خورد و بزراقه در مجری بول می چکانیدن و هرچند گاهی استفراغی
کردن بقی و شیر خر و شیر بز اندرین باب منفعت بسیار تر است و لعاب دانه آبی و اسبغول با شکر و روغن بادام از آنکه
مثانه را بشر بنهاد زداینده پاک کرده باشد سود دارد و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه با میبختج زداینده و طعام
با یخه بره و اسفیدباج چرب و هریسه بگوشت مرغ فربه باید و آب معدل گوگرد خوردن و در وی نشستن سود دارد

تنها و با لعابها سود دارد صح

ششم از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر درد مثانه

باب   و شیر زنان بمجری بول اندر چکانیدن

سبب درد مثانه یا سوء المزاج مختلف باشد یا سنگی که در وی تولد کند یا ریش و جرب که در وی بدید آید یا آماسی یا بادی یا نشان بحران بود که بطریق بول خواهد بود و علامتهای هر یک و علاج آن یاد کرده آمده است و بباید دانست که درد مثانه اندر زمستان و بوقت آمدن بادهای شمالی بیشتر بود و گفته اند هر گاه که خداوند درد مثانه را اندر بغل چپ آماسی بدید اید چند سیبی بزرگ یا مهتر و تا هفت روز بدارد در مدت پانزده روز بکشد خاصه اگر سبات بدید آمده باشد باب

هفتم از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر بادی که اندر مثانه افتد

اسباب این علت خوردن طعامها و میوهای بادناک بود و گرد آمدن رطوبت اندر مثانه و ضعیفی حرارت از پختن این رطوبت و از تحلیل آن باد علامتها علامت این علت تمدد است بی گرانی و دردی که بر ترو فرو ترهمی آید و می شود و قرار نمیکند
علاج روغن پد انجیر با ماء الاصول باید خورد و از طعامها و میوهای بادناک پرهیز باید کرد و برزهار روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن بان با جندبیدستر و حلتیت و مشک و غالیه مالیدن و عصارهٔ سداب با مشک و روغن بان بمجرای بول اندر چکانیدن و حلتیت با روغن سوسن اندر چکانیدن و سداب و پودنه و شبت با جندبیدستر و ضماد کردن و شیافی از تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سعتر و بلبل و سکبینج و باید بکار داشتن و معجونها که اندر علاج قولنج ریحی وصف کرده آمده است همه اندرین نافع است و طعام هم ازین نوع باشد که یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

باب هشتم از جزو دوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر استرخاء مثانه و بیرون شدن از جای خویش

اسباب استرخاء مثانه و اسباب استرخاء دیگر اندامها یکسانست و سبب بیرون شدن آن از جای خویش بادی غلیظ باشد که آنرا از جای خویش بیرون برد یا زخمی بود که بر گاه افتد یا از جایی بیوفتد و بر پشت افتد و گاه باشد که بسبب استرخاء مثانه و بیرون شدن از جای خویش عسر البول بدید آید و گاه باشد که سلس البول بدید اید اگر عضله بر افواه باز کشیده شود سلس تولد کند و اگر از دراز کشیده شود عسر تولد کند علاج آنچه از زخمی و آسیبی و از جای بیفتادن بود علاجش شکسته بند است بجای خویش باز باید برد و داروهای گرم کننده که یاد کرده آید بر نهادن و ببستن و آنچه از مزاج فالجی بود و مادتهای بلغمی ابقی استفراغ

مثانه صح

١٧٢

باید کرد و علاج خداوندان فالج کردن و اگر بول بی مراد آید علاج سلس البول باید کرد چنانکه اندر جزو سیوم ازین گفتار یاد کرده آید و اگر بول بدشخواری آید علاج عسر البول باید کرد و هم اندر جزو سیوم یاد کرده آید در جمله اندرین حال
داروهای مرخی یعنی سست کننده مقداری با داروها تحلیل و تقطیع کننده بباید آمیخت و تحلیل کننده بیشتر باید و آنچه از باد افتاده باشد علاج آن اندر باب ششم ازین جزو یاد کرده آمده است و اندر همه انواع تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و بجز بنیا و امروسیا و فودنجی و دواء الکرکم سود دارد و سعد و کندر و شکوفه اقحوان بهم آمیخته و نا آمیخته سود دارد
و تخم سداب تر و شکوفه او در آب سداب پخته و پالوده خوردن و بمجری بول اندر چکانیدن و نانخواه و تخم او
و زیره و جاوشیر ضماد کردن و طبیخ آن خوردن و اندر چکانیدن سود دارد و آنرا که بول بدشخواری آید پوست خرزه
خشک کرده و کوفته یک مشت با شکر سفوف کنند سود دارد خاصه در آبزن نشسته و خایهٔ خرگوش خشک کرده
و کوفته با شراب ریحانی و حنجره خروس سوزانیده و سوده با آب نیم گرم ناشتا خوردن بخاصیت سود دارد و بروغن
سداب و روغن قسط و روغن حب الغار و روغن ناردین با جندبیدستر و برزد و حلتیت و جاوشیر در چکانیدن
و برزهار و فرود ناف مالیدن سود دارد و ضماد کردن از داروهای خوش بوی و گرم که در وی قبضی بود
و چون سعد و سنبل و بباسه و مقل با شیح و بابونه و انگبین سود دارد و در آب دریا و آبهای گوگرد
نشستن سود دارد و حقنها که اندر وی قنطوریون و حنظل و خروع باشد سود دارد والله اعلم

جزو سیوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر آفتها که در فعل مثانه پدید آید چون تقطیر البول و حرقة البول و عسر البول و سلس البول و دیابیطس و این جزو هفت باب است

باب نخستین از جزو سیوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر تقطیر البول که پارسی چکمیز گویند

اسباب تقطیر بول سه نوعست یکی آنکه در بول بود دوم آنکه در مثانه بود سیوم آنکه مثانه با عضوی دیگر اندرین علت مشارکت افتد اما آنکه در بول بود دو نوعست یکی تیزی بول دوم بسیاری بول و هر گاه که بول تیز بود مثانه را بگزد و بسوزاند و بدان سبب مثانه آنرا نگاه نتواند داشت تا جمله شود و باختیار بیرون

کنند لکن اندک اندک را که بر و میر سد زود دارد و دفع میکند و سبب تیزی بول با طعامها و شربتها و داروها، کرم و تیز بود یا رنج و ریاضت یا جماع یا کرمی مزاج اندامی دیگر چون جگر و کرده و غیر آن و هر گاه که بول بسیار آید مثانه زود پر شود و کران کردد و چون کران شد اکر اختیار باشد اکر نه تقاضای دفع و بیرون کردن آن بدید آید و سبب بسیاری بول بسیاری تریها و رقیق بود در تن و بسیار خوردن میوها و طعامها و شرابهاء تری آرنده و آنچه در مثانه بود هم دو نوع است یکی آنکه آن عضله را که کرد اکرد منفذ بیرون آمدن بول نهاده است و بول را در مثانه قوت ماسکه او نگاه دارد آفتی رسد و قوت ماسکه او ضعیف کردد و آن آفت یا باسترخاء مؤدی بود یا باسترخا بود و هم باطل شدن حس و خلاکشتن چنانکه عضله مقعده را افتد که ثقل را انگاه نتواند داشت یا آماسی یا سوء المزاجی که قوت این عضله را ضعیف کند و چون قوت او ضعیف شد نه بول باز تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد و این تقطیر بود با عسر آمیخته و اندر بیشتر حالها سوء المزاج که قوت این عضله را ضعیف کند سرد بود نبینی که هر که اسرما زده بود تقطیر بول رنجه دارد دوم آنکه کوهر مثانه و قوت او بسبب سوء المزاج یا بسبب جرب و قرحه و بثره ضعیف بود و هر گاه که قوت او ضعیف شد او نیز نه بول را انگاه تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد خاصه اکر عضلهاء شکم که مثانه را بر فشاردن و دفع بول یاری دهد اندر سوء المزاج و ضعف شریک باشند و تقطیر که از جرب و بثره و قرحه بود که سبب آن دردی سوزاننده بود و آنچه از آماسی بود سبب آن سده و تنگی منفذ و ضعف قوت بود و سنگ و ریگ را که در مثانه و منفذ بول بود هم از نوع سده شمارند و آنچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیگر هم دو نوع است یکی آنکه در اندامی که بر بالاء مثانه است قرحه بود و ریم از وی بطریق بول می آید و تیزی ریم مثانه میکزد دوم آنکه در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماسی بود و مجری بول را تنگ کند و تقطیر بیخ که با درد و سوزش بود و بیخ که بی درد و سوزش بود علامتها اما علامت سوء المزاج کرم و تیزی بول زردی رنگ آب و تیزی بوی و کرمی و سوزانیدن مثانه و تقطیر دمادم بود و تدبیرهاء کذشته بران کواهی دهد و علامتهاء آماسها و جرب و بثره و قرحه هم اندر بابهاء کذشته یاد کرده آمده است علاج اما علاج آنچه از تیزی بول بود و علاج آنچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیگر بچیزی باید کرد که تیزی آن باز دارد و اکر بمشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که بمثانه فرود می آید از مثانه دفع کند چون لکشاب با روغن کل و آب کسنه و آب کدو با طباشیر و شکر و اسبغول

دعی

بروغن کل چرب کرده با جلاب و شراب بنفشه و شراب خشخاش یا شراب غوره آمیخته یا شراب ریواج سود دارد و اکر هر سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند با جلاب تا آن ماده را که بمثانه فرود آمده بیخ پاک کند صواب باشد و کرمابه که آب آن خوش بود عرق آوردن در وی سود دارد از بهر آنکه ماده تیز بعرق بیرون شود و طعام اسفاناخ مقشر و کدو و کوک و کشک جو فرمایند بروغن بادام و از ترشیها نیشو و غوره و انار دانک و سماق و خرما هندو و بروغن بادام ساخته و بجوزه مرغ خانگی و نان با سکنجبین اکر با جلاب خوردن سود دارد و اکر سبب تقطیر سوء المزاج سرد بود تریاق بزرک و مثرودیطوس و بیجزنیا سود دارد و اطریفل کوچک با بیجزنیا و اندکی بلوط و علک شاخ بهم بریشند و بدهند و حب الآس و بلوط و ساق علک و زیره کرمانی را استاراست بکوبند هر بامداد سه درم سفوف کنند و ایارج جالینوس و اطریفل بزرک و همه داروها که قوت باه زیادت کند اندرین علت سود دارد صفت شرابی که تقطیر بول و خون آمدن با بول باز دارد بگیرند برک مورد خشک و برک حنا و مورد کنندر و کلنار و بلوط راستاراست همه اندر شراب انگوری بجوشند و بپالایند هر بامداد یکوقیه بدهند صفت سفوفی بلوط بسر که تر کنند یک شبانروز پس بریان کنند و بکوبند ده درم ازین بلوط و هلیله کابلی و آمله پاک کرده و بریان کرده از هر یکی هفت درم علک شاخ پنجدرم راسن خشک کرده ده درم همه را بکوبند و به بیزند شربت سه درم با آب آهنکران صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط و کندر از هر یکی یکدرم تخم محلب و سعد و قرفه و خولنجان و راسن خشک و وج و کهربا از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و به بیزند شربت سه درم با شراب کهن بکمامیخته و این سفوف را ماسک البول کویند صفت حبی بگیرند و جند بیدستر قسط تلخ خاشا قرقرحا جفت بلوط از هر یکی راستاراست بکوبند و به بیزند و باب مورد تر سرشته حب کنند هر شب بوقت خواب درمی یا مثقالی و حب الرشاد و شیر سود دارد از بهر آنکه بول پاک کند و بعادت طبیعی باز آرد صفت معجونی هلیله کابلی بریان کرده ده درم بهمن سرخ پنجدرم بوده خشک حب الآس سندروس و کندر سعد و بسباسه از هر یکی سه درم و دو دانگ راسن خشک و حب محلب از هر یکی پنجدرم و قرنفل پنجدرم همه را بکوبند و بانکبین بسرشند قویتر بود شربت سه درم صفت معجونی دیگر بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی و سک از هر یکی پنجدرم و جند بیدستر از هر یکی یکدرم و نیم کهربا و سعد از هر یکی دو درم و نیم

بگیرند

کندر و حب المحلب از هر یکی ده درم همه را بانکبین بسرشند شربت یکمثقال صفت معجونی دیگر هلیله کابلی و بلیله و آمله بریان کرده از هر یکی هفت درم قثاء الکندر پنجدرم حب الآس ده درم همه را باب آهنکران تر میکنند و خشک میکنند چند بار پس بشراب مورد بسرشند صفت معجونی دیگر حب الآس یکجزو لادن چهار جزو خرما بیرون دو جزو همه را معجون کنند با یکدیکر شربت مثقالی و اکر هر بامداد فاقلیا سفوف کنند سود دارد و انجیر خشک در روغن زیت آغشته سود دارد و سعد و کندر همه راستاراست بکوبند و هر بامداد یک مثقال سفوف کنند و شونیز و تخم سداب راستاراست سود دارد شربت یکدرم و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن سود دارد و انجیر خشک در روغن زنبق کداخته بمجری قضیب اندر چکانند و بمجری پسین بردارند سود دارد و بر نگاه داشتن بول صبور کرداند باب

مومیایی

دهم از جزو سیوم از کفتار هجدهم از کتاب ششم اندر عسر البول

یعنی باز کرفتن بول و دشخواری بیرون آمدن اسباب عسر البول آماسی بود اندر مثانه یا در عضلهاء مثانه یا بادی غلیظ بود که بمثانه اندر بماند یا ریشی بود اندر مثانه یا ریم بود که در مثانه کرد آید یا خون بود که در مثانه بسته بود یا جراحت قرحه بود که رسته شود و یا کوشتی فزونی بر آید چون ثولول یا رطوبتی لزج اندر مثانه و منفذ قضیب کرد آید یا سنکی در مثانه تولد کند یا باز داشتن بول بود که سبب آن پر شدن مثانه از آب و منطبق شدن دهانه او و ضعیف شدن قوت دافعه و این را موت القوة کویند یا سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بدان سبب یا سوء المزاج کرم در تبهاء محرقه بود یا تنگ شدن مجری بول بسبب آنکه خایه بر بالا شود یا آماسی اندر روده مستقیم و رحم یا ثفلی خشک و رطوبتی لزج و بادی غلیظ اندر روده مستقیم یا زخمی بر پشت آید یا بر زهار علامتها اما علامتها سوء المزاج و آماس و قرحه و جرب و علامت بسته شدن خون آنست که نفس و نبض صغیر و متواتر شود و روی زرد کردد و تشنگی خیزد و تب سرد بلرزاند و عرق سرد آید و دشخوار از وی خلاص یابند و علامت بادی که بمثانه اندر مانده و رطوبتها هم اندر بابهاء کذشته یاد کرده آمده است و علامت سنگ که در مثانه تولد کند از پس تر یاد کرده آید و علامت کوشت فزونی آنست که نخست قرحه بوده باشد که ریم آمده و

علامته

جراحت درست شده و بر اثر آن عسر بول بدید آمده و علامت کرد آمدن ریم آنست که نخست در مثانه یا در عضوی بالاتر قرحه بوده بیخ و ریم آمده و پس باز ایستاده و بر عقب آن عسر بول بدید آمده و علامت موت القوة آنست که بعذری بول باز شده بیخ و عسر البول از پس آن بدید آمده و سوزش نباشد یا اندک بود و اکر دست بر مثانه نهند بول بیرون همی آید بتقطیر و عسر البول که سبب آن زخمی و آسیبی بود سبب آن علامت آن باشد علاج اما اکر سبب آماس کرم بود رک باسلیق باید زد و مثانه را بروغن بنفشه چرب داشت و باقی علاج اندر باب نخستین از جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده و اکر سبب آماس سرد بود علاج آن اندر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنهاء محلل بمجری قضیب اندر چکانند و ضمادهاء محلل بر زهار نهند و اکر سبب بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند روغن بید انجیر با ماء الاصول میباید داد بدین صفت بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و بیخ کرفس و کرویا و زیره و نانخواه از هر یکی یک مشت سنبل و کل سرخ و وج و فوه و ریوند چینی از هر یکی سه درم مویز منقی پسته درم بیخ سوس سه درم انجیر بستی پنجعدد همه را اندر سه من آب بپزند تا بانیمن آید و هر بامداد چهل درم با روغن بید انجیر و خوند روغن چهار درم و اکر بجزنیا دهند نیک سود مند باشد و روغن ناردین اکر روغن یاسمین با جند بیدستر بقضیب اندر چکانند و باقی علاج اندر باب ششم از جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است و اکر سبب ریشی در مثانه بود علاج آن در باب سیوم از جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است و اکر سبب ریشی کرد آمدن بود در مثانه داروهاء کشاینده و ادرار کننده دهند بشرط آنکه معلوم بیخ که در تن ماده نیست که فرود آید و رنج زیاده کند و طریق صواب آنست که نخست قی فرمایند پس حقنه نرم که از تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کتان و کشک جو و سبوس کندم و روغن بابونه و روغن شبت ساخته باشند بکار دارند و از پس تر اندرین حقنها باید و اندکی بوره زیادت کنند و روغن بابونه تنها نیم کرم حقنه کردن سود دارد ریم را که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند تا بادرار بیرون آید و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف چغندر و حلبه و اکلیل الملک و بابونه و پیاز پخته و آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و اندکی سرکین کبوتر و روغن زیت سازند و بر زهار می نهند و بوسته با آب شبت کرم یا روغن بابونه و روغن شبت تکمید میکنند پس داروهاء ادرار کننده دهند و آب ترب اندرین باب سخت نافع است

وخیلو شبرنج

واگر نان خورش نیز از آن سازند صواب بود واگر بنادق البزور و سفوف و قرص که اندر آخر علاج آماس کرده کرم
یاد کرده آمده است بکار دارند صفت دارویی ادرار کننده که مثانه را از همه اخلاط پاک کند بگیرند اهیل
حاماما نانخواه فوه فطراسالیون تخم کرفس بادام تلخ سنبل الطیب از هر یکی پنج درم تخم خربزه پاک کرده دو درم ذراریح
که پرها و سر او دور کرده باشند یک درم اشق پنج درم باب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند و حل کنند شربت
از دو درم تا سه درم واگر در مثانه قرحه نباشد و ریم از عضوی دیگر بدو آمده بود داروها که سنگ و ریگ از
مثانه پاک کند سود دارد چون کژدم سوخته و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و موختن کژدم و آبگینه اندر علاج
سنگ کرده و مثانه خر اسو که تازی ابن عرس گویند خشک کنند و بکوبند مقدار سه درم با شراب ریحانی اندرین
باب بخاصیت سود دارد و سرطان نهری بریان کرده دو درم کودکان را خاصه سود دارد و بزرگان را نیز در شراب
با آب ترب دهند اگر با آب نخود سیاه اگر با آب خسک اگر با آب کرفس اگر با آب بادیان و تریاق و مثرودیطوس
دارو سیاه و دواء الکرکم و سکنگبین عنصلی سخت سود دارد و کودکان را شربت در شیر مادر دهند واگر سبب
عسر بول بسته شدن خون بود در مثانه اندر باب چهارم از جزو دوم ازین کتاب یاد کرده آمده است داروها کرده
بکار دارند اگر این داروها در آب ترب بسرشند و ضماد کنند قوی‌تر بود و نطولها که از هزار سفند و شکاعی و شیح و
بوره و عاقرقرحا و خردل و سرگین کبوتر سازند بر زهار می‌چکانند صفت ضمادی نافع بگیرند حب الغار و شب یمانی
و حاماما و اکلیل الملک و آرد نخود سیاه و بابونه از هر یکی ده درم دوقو و تخم ترب و تخم کرفس بستانی و کوهی
از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و بطبیخ کرنب بسرشند و روغن بلسان کر و روغن سوسن بر چکانند و بر
زهار نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند سکبینج و مقل و جاوشیر و وج را استار است همه را حل کنند بطبیخ شبت
با برگ کرنب و با پیه بط و موم زرد و روغن سوسن بسرشند و شراب شب یمانی سخت نافع بود بگیرند
شب یمانی مقدار دو درم و در سرکه کنند یک شبانروز و بپالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند و تمامت علاج
هم از باب چهارم نشان داده آمد بخوانند واگر سبب عسر البول قرحه بود که جراحت آن بسته شده بر مجری
را تنگ کرده یا گوشتی فزونی یا ثولولی بر آمده در آبزنها گرم کننده همی باید نشاند و ضمادها و روغنها
گرم کننده بکار داشتن و از طعامها و شربتها ترش و قابض پرهیز کردن و بباید دانست که علاج این نوع

داروها کرده

عسر بود واگر مجری یکبارگی بسته شده باشد تدبیر جز آن نباشد که محمد زکریا در علاج آماس مثانه میگوید که
هر گاه که آماس عظیم بود و مجری بول بدان سبب گرفته شده باشد و قاثاطیر بکار نتوان داشت از جهت آماس
و بیمار بشرف هلاک شود مثانه را باید شکافت بر آن موضع که از جهت سنگ بیرون کردن شکافند و نایژه در
شکاف نهادن تا آب بیرون آید و میگوید خطر اندرین شکافتن بیش از آن نیست که جراحت بسته نشود و
این اولی‌تر از آنکه بیمار بمیرد بسیار بود و قاثاطیر آلتی است که بول را از مثانه بیرون کنند و صفت آن از پیش‌تر
یاد کرده آید واگر سبب عسر رطوبتی لزج باشد سرگین کبوتر دشتی اگر سرگین موش یا مومیائی در طبیخ
سبب یا در بول کودکان با منفذ مجری قضیب اندر چکانند واگر نیم درم سرگین کبوتر اگر سرگین موش
یک مثقال هم در طبیخ شبت بخورند سود دارد و آنچه بخاصیت دارد سنگ آن مرغی که بتازی الرخمه گویند خشک
خشک کرده بکوبند و با یک درم نمک هندی در آب گرم بدهند و دو دانگ حلتیت با شیر فرد هند صفت لعوقی که
رطوبتهاء غلیظ را از مثانه و از همه تن پاک کند بگیرند اسقیل بریان کرده پنجاه درم شب یمانی دو درم هر دو را در سرکه
بپزند تا اسقیل مهرا شود و بدست بمالند و شکر بر افکنند اگر انگبین و بقوام آرند و بضمادی که در علاج بسته شدن خون
در مثانه یاد کرده آمده است درین نیز سود دارد و روغن کرنب مالیدن سود دارد و آب کرفس و آب ترب
با روغن بادام دادن سود دارد خاصه اگر در آبزن نشسته بخورند واگر سبب عسر سنگ مثانه باشد علاج
آن اندر جزو چهارم ازین کتاب یاد کرده آید واگر سبب عسر باز داشتن بول بود و ضعیفی قوت دافعه که آن را
موت القوة گویند علاج وی آنست که قاثاطیر بکار دارند و بول بیرون آرند و اندر آب معدنی گوگرد نشانند
و ضمادها و نرم کننده بر وی نهند و روغن شبت همی مالند و طعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار بود و
بسیار بزرگان بدین علت گرفتار شده‌اند و صواب آن بود که مردم خویشتن را از مجلس و کاری که باز
داشتن بول حاجت آید باز پس میدار نتوجهد کنند تا بدان مبتلا نشوند صفت قاثاطیر نخست نایژه باید ساخت
الملس از سیم یا غیر آن چنانکه بمجری قضیب فرو شود و سر بن او گشاده و گشادگی سر او چندانکه بول بدو فرود
آید و سر آن نایژه را گرد کنند و پس آلتی دیگر سازند بشکل گرد پهلوهاء او راست و هموار همچون موری و
این موری بزرگ‌تر از آنکه همه بول در گنجد مثلا یکبار و نیم چندان و بر سر این موری طبقه لجام بر نشانده و بر

میانگاه این طبقه سوراخی باندازه سر آن نایژه و بن نایژه بر آن سوراخ بندند بهندام و بر بن این موری نهنبنی سخت
بهندام چنانکه لبهاء نهنبنی زندان این موری نشیند بهندام تا هر گاه که نهنبنی بر وی نهند هوا از منفذی نیابد که
بیرون آید یا در شود و میانگاه این طبقه نهنبنی سوراخی کرده چندانکه میلی بدو بگذرد اندکی فراختر و درازی میل چندبار
و نیم درازی موری و از سر این میل چندانی بسو همان بسایند باندازه نایژه که بر سر این موری بسته است تا بهندام نایژه
اندر نشیند و طبقه دیگر درین میل بگذرانند و آنجا که سر میل بنایژه اندر نشیند و حدی بدید آید میان سر میل که
سوده اند و میان بن آن جایگاه نشان کنند و این طبقه را بدان جایگاه نشان کنند لجام استوار کنند و پهنی طبقه باندازه
فراخی موری بود بهندام و چندانکه بالای موری است ازین معلوم کنند و بر نیمه این نشانی کنند و طبقه دیگر هم چند طبقه
نخستین بدین میل بگذرانند و بر نیمه که نشان کرده‌اند استوار کنند و بر میان این دو طبقه ریسمانها پشمین بر
پیچند سخت چندانکه میان هر دو طبقه پر شود و موری پر کنند تا هوا را در حیز این ریسمانها پشمین گنج نماند و این میل را
بدین صفت درین موری بگردانند و نهنبنی را برین موری راست بدارند و آن جایگاه را نشان کنند و باقی میل بیرون
باشد و بوقت حاجت بیمار را بر کرسی نشانند و رانها از هم باز کنند و اگر بر کرسی بر آن شکل نشیند که بوقت آب تاختن
نشیند صواب‌تر تا عضلهاء شکم بر دفع بول یاری دهند و لعاب اسبغول بر نایژه آلت طلی کنند و نایژه بر مجری قضیب فرود
کنند تا بن قضیب رسد پس قضیب را بسوی زیر فرود دارند و نایژه آلت اندر قضیب پیش و باز لختی بالا برارند و باز
فرود آرند تا سر نایژه بدهانه مثانه رسد و دهانه مثانه بدین تدبیر گشاده شود پس میل را بجنبانند و یکبارگی میل فرو کشند
و موری بر حال خویش نگه دارند تا آب از مثانه بضرورت خلا بدین موری فرود آید از بهر آنکه آن موضع را که از ریسمان
پشم پر شود خالی شود و هوا را منفذی نیست که آنجا رسد خلا پدید آید و خلا محال است پس بضرورت خلا آب بجای ریسمان
باز آید واگر سبب سوء المزاج سرد باطل شدن حس مثانه بود نخست اگر امتلا باشد قی فرمایند پس تریاق یا مثرودیطوس
یا معجون فلافلی دهند و ماء الاصول با روغن بید انجیر سود دارد و روغنهاء گرم بر زهار اندر مالیدن چون روغن فرفیون و مانند آن
واگر سبب سوء المزاج گرم بود چنانکه اندر تبهاء محرقه افتد آب گرم بر مثانه می‌باید ریخت خاصه اگر بابونه و بنفشه و خطمی در وی
آب پخته باشند و روغن بنفشه با روغن شبت اگر با روغن بابونه آمیخته و گرم کرده می‌مالیدن واگر اندر طبیخ
بابونه و خسک و بیخ خطمی نشانند صواب بود و روغن خسک مالیدن صواب‌تر واگر سبب بالا شدن خایه

بود علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید واگر سبب زخمی و آسیبی بیرون شدن مهره بود از مهرهاء کمرگاه از جای
خویش یا آفتی بنخاع رسیده بود خلاص از وی کمتر بود خاصه اگر حس رانها و حس مثانه باطل شده بود بعلاج
آن مشغول نشاید بود مگر پس از آنکه اولیاء او را بگویند که بیمار بر خطر است واگر آفت بدین حد نباشد نخست
رگ باید زد و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس دادن و قاثاطیر بکار داشتن و آب گرم و طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل
الملک و پودنه جویی و شیح و قیصوم و سبوس بچکانند و موضع زخم را و مهره پشت علاج کردن چنانکه در
ابوالحسن الترنجی رحمه الله میگوید مردی را این علت افتاد بروزگار شهنشاه و نه بول همی آمد و نه براز
طبیب شهنشاه او را حقنه فرمود کردن و آب تخمها دادن و ماده دیگر بمثانه آورد و درد بماند و زفرمان یافت
من طبیب را گفتم که آب تخمها نمی‌بایست داد که تن او ممتلی بود و ماده دیگر بمثانه آورد و قوت دافعه ضعیف بود
و مثانه ممتلی شد و درد زیادت گشت و مرد بدان هلاک شد سخن وی اثر نکرد تا وقتی دیگر طبیبی را این آفت
بیفتاد و حس رانهاء او باطل شد و ممتلی گشت و طبیب شهنشاه حاضر آمد من او را گفتم این همانست
که آن دیگر را افتاد اگر خواهی که زود بمیرد آب تخمها فرمای پس گفتم تدبیر آنست که بول بقاثاطیر بیرون میکنند و
براز بحقنه و شیاف اگر این تدبیر کنند چهل روز زنده بود واگر آب تخمها بماند و زود هلاک شود و چنان آمد که
من گفتم پس از چهل روز قوت بیمار ساقط شد و بمرد و هم ترنجی میگوید یکی را دیدم که ازین آفت خلاص یافت
لکن پای او سست گشت و سلس البول پدید آمد و نخواست او بمیرد رفت و در آن علت فرمان یافت واگر
سبب آماس بود در روده مستقیم یا در رحم یا ثفلی خشک بود در روده یا رطوبتی غلیظ یا بادی غلیظ علاج هر
یک در جایگاه خویش یاد کرده آمده است واگر سبب استرخاء مثانه بود بر آن شکل که آب تاختن کنند بباید
نشاند و در زهار دست می‌مالید تا آب بیرون آید واگر آب بیرون نیاید قاثاطیر بکار باید داشت و معجون فلافلی
دارو سیاه و تریاق بزرگ و مثرودیطوس دادن و دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بسباسه نیم کوفته
در آب بپزند و از آن آب میدهند واگر از آن آب با ماء العسل بپزند و بجای آب این ماء العسل دهند و
هم بدین آب تکمید میکنند و هم این اخلاط را بکوبند و با انگبین بسرشند و هر بامداد میدهند و روغنهاء گرم
میمالند و حقنه میکنند و عسر البول که کودکان را افتد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه پاک کرده و پوست

من درم

خربزه خشک کرده بکوبند و با شکر بسرشند و بید هند و اگر پوست خربزه تنها دهند با شکر صواب بود و علاجهاء دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت کودکانرا و بزرگانرا سود دارد یکی آنست که زعفران نا سوده یک شاخ بمجری قضیب و شپش که در جامهٔ مردم افتد زنده در مجری قضیب نهند قوت دافعه را بجنباند و بول بیارد و اگر این شپش را در واگر جانوری را که بتازی القراد گویند بکشند و با سیر اگر با پیاز بمثانه اندر مالند بول بیارد و اگر مثانهٔ گوسفند کشن بسوزانند و بسایند و با شراب شیرین بدهند سود دارد و دو درم سرطان نهری بریانکرده و کوفته با انگبین اگر با شکر دهند سود دارد و اگر کبوتر بچه را بکشند و خون او بر زهار چکانند و او را بکرمی سینه یکجا کنند و بر زهار نهند قوت مثانه را بجنباند تا بول را دفع کند و اگر نمک طبرزد بتراشند و شیاف کنند بول بیارد و فلفل نیز فرو دارد و جند بیدستر و مشک سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت مثانه را و غریزت او را بیدار کند تا بول را دفع کند و زهرهٔ هر کدام حیوان که باشد در چکانیدن قوت دافعه را بیدار کند و بودهٔ ارمنی اگر نمک بمجری بول اندر نهادن همین کند و اسباب اندکی بول پنج است یکی آب کم خوردن دوم کشاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار بودن و عرق بسیار آمدن سیوم اسهال بسیار بودن چهارم ضعیفی قوت کرده از آنکه آب را از جگر بخویشتن کشد و این هر دو استسقا تولد کند و خداوند این علت را ترشی زیانی دارد و جماع در علت فزاید و علاج ضعف جگر و کرده و علاج اسهال و تدبیر باز داشتن عرق هر یک بجای خویش یاد کرده آمده است والله اعلم

باب سیوم از جزو سیوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم **اندر سوزش آب تاختن که بتازی حرقة البول گویند** اسباب سوزانیدن بول سه است یکی آنکه در مثانه یا در مجاری جرب و بثره و مانند آن افتد و علامتها و علاج آن در جایگاهش یاد کرده آمده است دوم آنکه رطوبت لزج که در مجریهاء بول است و صهروج آنست نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن طعامهاء تیز و شور و تلخ و وزدانیده تا آن رطوبت را ببرد و مجاری برهنه ماند سیوم آنکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان بود و ماده تیز با بول همی آید **علامتها** اما علامات تیزی و گرمی بول آنست که بول را رنگ تند بود و یا سرخ و تشنگی غلبه کند و سببهاء گرم کننده از پیش رفته باشد و علامت برهنگی مثانه و مجاری بسیار جماع بود و سببهاء آن پیش از آن اتفاق افتاده بود و علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست

علاج

علاج اگر نشان آن یابند که ماده تیز با بول همی آید نخست قی فرمایند بسکنگبین و ماهی تازه و فقاع گرم و مانند آن پس رگ باسلیق فرمایند و اگر ماتوی بهره بر پهنه که آنرا بتازی القطن خوانند حجامت فرمایند کرد و هر بامداد بنادق البزور دادن با شراب بنفشه اگر با شراب خشخاش اگر با سکنگبین و روغن بادام و شبانگاه اسبغول و شکر با روغن گل مقدار دو درم و شراب کاکنج سخت نافع است هر بامداد میباید داد و اگر معده اسبغول و شراب بنفشه و روغن گل احتمال نکند بجای اسبغول تخم شاهسپرم فرمایند و بجای شراب بنفشه جلاب پخته و سکنگبین با روغن و من از جهت کسانی که معدهٔ ایشان ضعیف بود و پیوسته از درد معده شکایت کردندی و ایشانرا بسبب سوزش آب تاختن بشراب بنفشه حاجت بود شرابی ساختم بدین **صفت** بکوفتم پوده خشک ده درم سنبل پنج درم هر دو آب بپختم تا آب طعم آن بگرفت و رنگین شد پس بیست درم بنفشه خشک در افکندم تا آب قوت بنفشه نیز بگرفت پس بپالیدم و مقدار بیست درم تخم خشخاش کوفته نرم بپالودم و شیر آن بستدم و بدین آب پالوده و شکر بر افکندم و بقوام آوردم منفعت آن بزرگ بود و معده را هیچ مضرت نکرد و از طعامهاء تیز و شور و تلخ و وزدانیده پرهیز فرمایند و از جماع یکبارگی باز دارند و طعامهاء نرم فرمایند چون اسفاناخ و بابچه و کدو و نان بلیه و مرغ فربه کرده و تورشها که سخت نباشد چون بنفشه با و طفشیل و مانند آن سود دارد و خایه مرغ نیمبرشت و شیاف ابیض با شیر خر اگر با شیر زنان اگر با سفیدهٔ خایه در چکانیدن سود دارد و سفیدهٔ خایه تنها سود دارد **صفت بنادق البزور** بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو شیرین پاک کرده و تخم خرفه و تخم خشخاش سفید از هر یکی ده درم نشاسته و کثیرا و رب سوس از هر یکی سه درم بزر البنج الابیض دو درم تخم خربزه پاک کرده ده درم شربت سه درم **نسخهٔ دیگر** خداوند سوزش آب تاختن و خداوند ریش مثانه را سود دارد تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو پاک کرده از هر یکی پنج درم کندر و صمغ و دم الاخوین از هر یکی ده درم افیون سه درم تخم کرفس یکدرم اقراص کنند شربت دو درم **نسخهٔ دیگر** بگیرند تخم خربزه تخم خیار تخم کدو پاک کرده و مغز بادام شیرین و کثیرا و رب سوس را استارات و اگر سوزش صعب باشد اندرین قرص پوست خشخاش در افزایند بمقدار حاجت و اندر آب نیم گرم نشستن سود دارد **صفت شیافی** که اندر چکانند تخم خشخاش و نشاسته و رب سوس را استارات شیاف کنند و بایند و اندر چکانند و اگر حاجت افتد اندکی افیون اگر بزر البنج در

یلد

افکنند درین شیاف و شیاف ابیض که در علاج رمد یاد کرده آمده است

باب چهارم از جزو سیوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم **اندر ادرار بول و دیابیطس** اسباب ادرار بول چهار نوعست یکی ضعیفی کرده است و عاجزی آن بنگاهداشتن آب که از جگر بدو آید و از پالایش آن دوم فراخی دهنها و رگها و مجاری بول تا بدان سبب آب را در وی هیچ درنگ نباشد و نا پخته بدو بیرون آید سیوم سوء المزاج سرد که بر همه تن یا بر جگر یا بر کرده مستولی گردد بسبب آب سرد خوردن بسیار بناشتا یا بسببی غیر آن چهارم حرارتی بود غریب بافراط که بر کرده مستولی شود و کرده بدان سبب تری از جگر میکشد فزونی از آنکه در وی کنجد و فزونی از آنکه بتواند پالایید و ناپالاییده دفع میکند و جگر از ماساریقا میکشد و ماساریقا از معده و معده طلب آن میکند و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن آب را که اندامها از یکدیگر میکشند و زودی دفع بول را و زودی تشنه شدن و آب خواستن را بدولاب مانند کرده اند و این علت بلغت یونان دیابیطس گویند و معنی او بپارسی دولابست و نسبت این علت با کرده همچون نسبت علت زلق الامعا با روده و بدین سبب این علت را زلق الکلیه گویند نیز و هرگاه که این علت دیابیطس مستولی شود بدق و کاهش تن و گداختن رطوبتها ادا کند **علامتها** سوء المزاج گرم و سرد بسیار جای یاد کرده آمده است و معلوم شده **علاج** اما خداوند دیابیطس را اگر قوت قوی بود و مانعی نبود نخست رگ باسلیق باید گشاد پس تدبیرهاء تری و سردی آرنده باید کرد چون کشکاب غلیظ سرد و روغن گل بر چکانیده باید داد و شکر و آب خیار ترش با آب انار ترش و آب تخم خربزه هم با آب انار ترش دادن و آب کدو بریان کرده و رب آبی و رب ریواج و حماض ترنج و رب غوره و دوغ گاو سخت سود دارد و اندر آب سرد نشاندن چندانکه سرمای آن اثر کند تشنگی بنشاند و کرده گرم را باعتدال باز آرد و بهواء سرد و تر شدن علاجی بزرگست و بنفشه تر و کافور و نیلوفر بوییدن سود دارد و اگر آب سرد بسیار میدهند و قی میفرمایند کرد صواب بود تا کرده باعتدال باز آرد و آب از وی باز گردد و اگر علت در ابتدا باشد و تن آبادان بود و قوت بر جای بود عرق آوردن صواب بود و طبع نرم باید داشت و اگر بحقنه حاجت آید حقنهٔ معتدل باید کرد و فقاع که از آب دوغ ترش چکانیده و آرد جو کنند سود دارد و قرص طباشیر سخت سود دارد و انار دانگ و سماق و ترب و خرما

منزد

هندو در دهان داشتن تشنگی بنشاند **صفت قرص طباشیر** بگیرند طباشیر ده درم تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی پانزده درم گشنیز خشک سه شبانروز بسرکه تر کرده و بریان کرده پنج درم گل سرخ پنج درم گلنار دو درم گل ارمنی پنج درم کافور نیم درم صندل سفید و صمغ عربی و اقاقیا از هر یکی دو درم شربت سه درم با آب انار و آب سیب سود دارد سخت سود مندست **صفت اقراص گلنار** بگیرند اقاقیا دو درم گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ یک درم کثیرا نیم درم شربت دو درم بلعاب اسبغول اگر با آب کدو سرد کرده و خرفه با آب یخ سرد کرده بر کرده گاه می نهند اگر بگلاب و طحلب و پت جو و سرکه و روغن گل و اطراف بید و ساق و برگ خرفه و حی العالم و اطراف رز و آبی کوفته بهم بیامیزند و بر کرده گاه و بر پشت و بر سپولها و رانها می نهند و آرد عدس بگلاب سرشته ضماد آزموده است حرارت کرده را تسکین کند و اگر اضمال کنند اقاقیا چهار درم کندر دو درم با آب مورد تر بسرشند و اگر اقاقیا در آب حل کنند و آن آب سرد کنند و خرقه بدان تر میکنند و بر کرده می پوشند سود دارد و هرگاه که گرم شود بدل کنند **صفت ضمادی قوی** بگیرند عصارهٔ لحیة التیس و لادن و رامک از هر یکی دو درم اقاقیا چهار درم کندر دو درم مازو یک درم همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و بکار دارند و حقنه که از عصارهٔ خرفه و لسان الحمل و سفیدهٔ خایهٔ مرغ سازند حرارت کرده را تسکین کند و باعتدال باز آرد و اگر اندرین حقنه دوغ ترش پالوده زیادت کنند صواب بود و طعام حسو خندروس و کشک جو و قلیه کدو و اسفیدبا باء چرب از گوشت مرغان فربه و بابچه و ماهی تازه بترشی پخته بی ترشی و قلیه از ساق گوک و ثرید و قرص اندر دوغ ترش و مصوص آب غوره و مانند آن فرمایند و آنچه یاد کرده آمد علاج دیابیطس است و علاج گرمی و تیزی بول و آمدن ماده تیز با بول و علاج فراخ شدن دهنها و رگهاء مجریهاء بول و طبیب را تصرف باید کرد قی و رگ زدن آنرا باید فرمود که ماده پشترست و تدبیرهاء سردی و تری آرند خداوند دیابیطس را فرمودن و داروهاء قابض آنرا فرمودن که دهنها و رگها فراخ شده است و علاج ادرار بول که از سردی بود کنون یاد کرده آید اگر ماده بلغمی بود نخست قی باید فرمود پس معجونهاء گرم و ماسک البول فرمودن علی بن زین میگوید هر که خواهد که بول او باز ایستد سه گوز بریان با انگبین بخورد و معجون فلافلی سودمندست و شراب الخمر کرده را گرم کند و پاک کند و اگر با گوز بریان کرده خورند بر نگاه داشتن بول دهند و روغنهاء گرم مالیدن در کمرگاه و در زهار و در آب گرم نشستن

سود دارد و داروها که در قوت باه یاری کند در قوت نگه داشتن بول نیز یاری کند و صفت ماسک البول
اندر علت سلس البول یاد کرده آید باب پنجم
از جزو سیوم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر سلس البول
و بول بستر میزیدن سلس البول علتی است که بول بخواست خداوند علت میرود و اسباب آن پنج نوع
یکی سوء المزاج سرد بافراط و سستی عضلهاء مثانه دوم بسیار خوردن داروهاء ادرار کننده و شراب رقیق سیوم
سیوم مهرهٔ پشت که از جای بشود و آفت بمبداء عضلهٔ مثانه رسد چهارم آنکه اندر احشا سببی باشد که مثانه
را زحمت کند و بفشارد چنانکه زنان آبستن را و کسانی را که در احشا که بالاء مثانه است آماسی بود و علامات
هر یک معلومست علاج علاج این علت همچون علاج تقطیر البول است و ماسک البول گرم سخت نافع بود زعفران
بگیرند بلوط تخم محلب سعد و خولنجان قرفه وج راسن خشک راست راست شربت سه درم بامداد و سه درم
شبانگاه سفوف کنند نسخهٔ دیگر بگیرند بلوط پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان
کرده و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی ده درم شربت سه درم بامداد و شبانگاه و اگر سردی سخت غالب بود
تریاق بزرگ و مثرودیطوس و سجزنیا و انقردیا اندر شراب کهن یا در ماء العسل سود دارد و اطراف مورد تر
و خشک و شب یمانی و گلنار و کندر و بلوط راست راست اندر شراب شیرین بپزند و بپالایند هر بامداد یک اوقیه
بدهند با یکدرم روغن مورد صفت معجونی البوب که بسیاری بول باز دارد بگیرند مغز بادام شیرین
سفید کرده نیمن مغز دانهٔ زرد آلوی تلخ ده استیر سفید کرده حبة الخضرا یمنی کنجد سفید نیمن بایند یکمن همه را
بکوبند و بسرشند و هفت بخش کنند و بهفت روز بخورند صفت داروی دیگر شونیز و نانخواه و کندر و
پانید و کنجد سفید کرده راست راست بکوبند و بیامیزند هر بامداد یک کف بخورند و شراب مورد نافع است
صفت سفوف کهربا گل ارمنی و هلیله سیاه و مغز بلوط و عدس مقشر از هر یکی دو درم کشنیز خشک بسرکه تر
کرده و بریان کرده یکدرم شربت سه درم ازین سفوف و شراب مورد کسانی را که سردی و تری غالب باشد
موافق بود صفت داروی معتدل بگیرند بلوط بسرکه تر کرده و بریان کرده ده درم هلیله کابلی و بلیله
و آمله مقشر هر سه را در آب بجوشانند و لیس بر تابه بریان کنند همه را بکوبند و بپزند شربت سه درم

بامداد و سه درم شبانگاه و آنچه بخاصیت سود دارد گوشت روباه بریان کرده این علت را و درد پشت را
و زانو و تاریکی چشم را سود دارد و کرده خروس بگیرند بلخ و تخم شبت بکجو تا قرنفل و تخم کرفس از هر یکی نیم جزو
شربت دو درم و نیم با یک اوقیه آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سود دارد و قی کردن و اندر آب
گرم کرده و آب دریا نشستن سود دارد و باقی علاج این علت علاج فالج است و کونی که اخلاط او نرم کوفته
و پخته باشد خداوند مزاج سرد و تر را خوردن و طلی کردن سود دارد چهار درم کندر سوده نیک سفوف کنند اگر کرده
درم تخم محلب سلس البول باز دارد و روغن فرفیون با مشک و انگور طلی کردن سود دارد صفت حقنه
بگیرند خسک یک رطل بغدادی و سعد بستلاسم تخم محلب ده درم همه را بکوبند نیم کوفته در چهار رطل آب تر
کنند یک شبانروز پس بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و نیم رطل روغن کنجد بر افکنند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند این روغن حقنه کنند و اگر حب البانی و حب الغار و فندق و فستق و حبة الخضرا
و تخم محلب بگیرند و همه را پوست باز کنند از هر یکی راست راست پاک کرده بکوبند و روغن بکشند و یک جزو
ازان آب که وصف کرده آمد و یک جزو ازین روغن و اندکی مشک بیامیزند و حقنه کنند سخت سود مند بود
و اگر با این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم بود و از داروهاء گرم مضرتی دیگر همی بود قرص طباشیر که اندر علاج
دیابیطس یاد کرده آمده است بکار دارند و علاج کسانی که در بستر میزند همچون علاج سلس البول و علاج
استرخاء مثانه است و اگر بکم خوردن و بوقت خواب خویشتن فارغ کردن و بشب طعام ناخوردن تا خواب ایشان
سبکتر بود تدبیری صوابست و از خداوان تجربه معتمدی یاد کرده است که یکی را این علت بود دیک استیر تخم است
شاهسپرم بایکدانه مازو خام یعنی سبز بدادم پس ازان او را این کار نیفتاد و هر چه اندرین باب یاد کرده آمد
همه علاج اینست صفت داروی سودمند بگیرند تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خطمی هفت درم اقاقیا
ده درم و کندر و شیاف مامیثا از هر یکی دو درم راسن خشک ده درم هلیله کابلی ده درم شب یمانی بریان کرده
سه درم همه را بکوبند و بپزند و با نگبین ببرشند شربت سه درم هر بامداد صفت داروی دیگر بگیرند
زیره کرمانی و کندر و مورد دانه راست راست بکوبند و بپزند هر بامداد شربت دو درم بخورند والله اعلم
باب ششم از جزو سیوم از گفتار

هجدهم از کتاب ششم اندر بول خون صرف و بول عسالی بول خون صرف یا از گرده آید
یا از مثانه یا از اندامی که بالاتر است چون جگر یا از همه تن آید و آنچه از گرده و مثانه و حوالی آن آید و آنچه از اندامی
بالاتر آید اسباب و علامات و علاج آن در باب دوم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است
و آنچه از همه تن آید سبب آن یا امتلاء خونی بود یا غایت گرمی مزاج و گشاده شدن دهنهاء رگها بسبب قوت
حرارت و بکار داشتن داروهاء گرم و من مهتری که مزاج او گرم شده بود و بسبب سوء المزاج گرم ضعفی
حاصل بشد و در قوت باه تقصیری می بود و این مهتر سبب ضعف جز از تقصیر نمیدانست و همه شکایت ازین
میکرد و طبیب او را معجونی ساخت گرم و هر بامداد دو درم دارچینی با زردهٔ خایهٔ مرغ میداد و هر روز آن تقصیر
و ضعف زیادت می شد و این علاج زیادت میرفت پس ناگاه یکبار دهنهاء رگهاء او گشاده شد و بول او
خون صرف گشت زیادت از چهل روز بر آن حال بود و خون صرف می شد و آخر که خون اندک شد تشنج خشک
تولد کرد و بر آن گذشته شد و از معتمدی شنیدم که فرزند مهتری را اسهال خون بود و تشنگی غالب شد و طبیب
او را جز اندکی آب با طباشیر دستوری بنداد و بهتر نمی شد طبیبی غریب او را دستوری داد تا چندانکه او را
بایست آب یخ بغایت سردی بخورد و نیک شد و سبب این آن بود که چیزهاء گرم خورده بود و دهنهاء رگها
گشاده شده علامتها علامت گشاده شدن دهنهاء رگها آنست که بول خون صرف بود و اندر همه اندامها
هیچ المی و آفتی نباشد و از مثانه خون بسیار نیاید از بهر آنکه در وی رگهاء بزرگ نیست و بدو خون اندک آید و اندک بغذاء
او بکار شود و از گرده بسیار تر آید از بهر آنکه خون بدو بیشتر آید بعضی از جهت غذا و بعضی از جهت آنکه از وی
بگذرد و با ندامهاء دیگر شود علاج اگر سبب امتلا بود نخست رگ باید زد اگر مانعی نباشد رگ صافن
اولیتر از باسلیق بود و طعام سبک و زردهٔ نیمبرشت و غوره و مانند این فرمودن بمغز بادام و کوک و اندکی کشنیز
تر و شربت شراب عناب و شراب خشخاش و شراب ریواج و شراب کاکنج و باول بیماری هیچ شربت و هیچ
فرزدهٔ قابض نباید فرمود از بهر آنکه چیزهاء قابض خون ببندد و علقه شود و رنج آن عظیم بود و باشد که منفذها
و رگها را تنگ کند و ماده را باز گرداند و روی ببالا کند یا در عضوی محتقن شود و خطر آن بزرگ باشد
و هر گاه که فصد کرده شده باشد و ماده کمتر گشته شربتهاء و آبزن قابض بکار داشتن صفت شربتی قابض

بگیرند شب یمانی و گلنار و دم الاخوین از هر یکی یکدرم کثیرا دو درم صمغ نیم درم شربت یکدرم تا یک مثقال بشراب
آبی یا در عصارهٔ برگ و ساق خرفه صفت شربتی دیگر بگیرند تخم خشخاش و گل مختوم و عصارهٔ لحیة التیس
و صمغ پارسی و کهربا راست راست شربت دو درم تا سه درم صفت شربتی دیگر بگیرند مروی کوفته
و کثیرا راست راست بکوبند شربت دو درم با آب مورد و در آبزنها عدس مقشر و انار پوست و مازو و برگ مورد و
خرنوب و مانند آن می پزند و اگر ازین شربتها لختی بپالایند و با عصارهٔ خرفه و مانند آن اندر مجری قضیب چکانند
بنداقه صواب بود و گاه باشد که حاجت آید که بر تهیگاه شیشها بر نهند و بر زهار و حوالی آن خون باز
دارند تا علقه شود پس تدبیر گشادن علقه کنند چنانکه اندر جایگاهی یاد کرده آمده است و اگر سبب تیزی
خون و گشاده شدن دهنهاء رگها بود علاج دیابیطس علاج آنست و اگر خون صرف از اندامی آید که بالاتر
کرده است تامل کنند تا هیچ المی و سوزشی و دغدغه در هیچ اندامی هست اگر باشد باید دانست که خون ازان
اندام همی آید بر بالاتر از آن موضع محجمه بر باید نهاد و خون بیرون کردن تا خون ازان موضع باز گردد و ضمادهاء
قابض بر نهادن تا آن موضع ماده را قبول نکند و آنچه تدبیر باز داشتن ماده است پیش گیرند بعضی طبیبان
صواب آن دیده اند که آنجایگاه را ریش کنند و بشکافند تا ماده از وی ببالا نیاید و از مثانه باز گردد پس
جراحت ریش را علاج کنند ابو الحسن الترنجی رحمه الله میگوید تا این غایت هیچکسی را ندیدم که او این علاج کرده
میگوید ابو ماهر الطبیب این علاج صواب مینماید و گفتی همچنانکه ماده صرعی که از پای بر آید آن موضع را ریش
کنیم تا ماده ازان موضع ببالا نیاید و دماغ بسلامت بماند این موضع را همچنان ریش کنیم تا مثانه بسلامت بماند
و ماده از وی باز گردد باب هفتم از جزو سیوم
از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر بولهاء غریب بولهاء غریب
پنج گونه است یکی عسالی و سبب آن ضعیف قوت هاضمه و ممیزه گرده بود یا ضعیف جگر دوم بولی که با اخلاط
غلیظ آمیخته بود بعضی سبب ضعیفی هضم کرده باشد و بعضی بر سبیل بحران بود دفع اخلاط بود سیوم بولی
و این بولی بود که چیزی چون ریسمان باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی آن مقدار دو بدست بود
و باشد که سفید بود و باشد که سرخ باشد و بدین شکل از بهر آن بود که دو رگهاء باریک یا رگهاء البهاء بول بود

وتولد آن از غذاهاء غلیظ بود و دران خطری نباشد و چهارم بول ریم بود و سبب آن دبیله باشد که اندر اندامهاء
دم زدن و غیر آن کشاده شود یا آماسی و ریشی اندر آلتهاء بول ریم کند و بکشاید پنجم بول زیتی یعنی
بول نیم چرب و سبب آن گدازش پیه بود و بول سیاه مقدمهٔ تولد سنگ بود علامتها اگر ریم
با بول آمیخته باید دانست که از عضوی همی آید که بالاتر است و الم آن موضع بر آن گواهی دهد و اگر
آمیخته نباشد آلتهاء بول همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول اندر قضیب و مثانه همی آید و اگر نخست
بول آید پس ریم از عضوی دورتر همی آید و بول غسالی سبب آن ضعیفی قوت کرده بود میل بسپیدی
دارد و غلیظ بود و آنچه سبب آن ضعیفی جگر باشد میل بسرخی دارد و بخون مانند تر بود و بول غلیظ یا
نشان ضعیفی هضم و بسیاری اخلاط بود یا نشان پاک شدن تن بود بر طریق بحران و خفتی یافته شود و
بول چرب نشان گداختن پیه بود چنانکه بقراط میگوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارة
غلبت علی الکلی و تذیب شحمها و هم بقراط میگوید من کان بوله زیتیا و جاء بغتة دل علی مرض حادّ فی
الکلیتین و بول سیاه از تن درست نشان تولد سنگ بود چنانکه روفس میگوید من بال بولا اسود بلا
مرض مع وجع کان او بغیر وجع فانه سیتولد فی کلاه حصاة بعد زمان یسیر و خاصة ان کان شیخا و بسیار
باشد که مردم تن درست را اندکی خون بطریق بول بیاید و از آن باکی نباشد و متقدمان گفته اند من بال
دما فی الندرة بلا حمی و لا وجع فلا باس علیه و بول شوری نشان ماده غلیظ بود که میل بخشکی و علاج هر
نوعی ازین بولها که یاد کرده آمد اندر بابی جداگانه یاد کرده آمده است جزو چهارم
از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر احوال سنگ
ریگ که اندر گرده و مثانه تولد کند و علاج آن و این جزو پنج باب است باب
نخستین از جزو چهارم از گفتار هجدهم از کتاب ششم اندر
آنکه سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه چگونه تولد کند این علت بیشتری کودکان را
افتد و از طفلی تا نزدیکی بالغ شدن و بزرگان را اندر گرده افتد و مردم بالغ و لاغر را اندر مثانه بیشتر افتد و مردمان
فربه را نیز بسیار افتد و مردم لاغر را اکثر افتد و کودکان را بیشتری اندر مثانه افتد از بهر آنکه رگها و منفذهاء ایشان

فراخ بود بخلاف مردم فربه که ایشان را اندر گرده بیشتر افتد از بهر آنکه رگها و منفذهاء ایشان تنگ تر بود و محمد زکریا میگوید
من این معنی نگاه کردم و همچنین یافتم و میگوید نادر اندر مثانه زنان نیز افتد و ایشان آنرا بانگشت توانند یافت
و سبب آنکه زنان را سنگ در مثانه نادر افتد آنست که گردن مثانه ایشان کوتاه است و دهانهٔ مثانه ایشان گشاده
تر از دهانهٔ مثانه مردانست و نزدیکست به بیرون ازین سبب هر خلطی که بمثانه ایشان فرود آید زود بیرون آید و از
این علت افتد اندر کودکی افتد زنان بزرگ را نادر افتد و اسباب آنکه کودکان را اندر مثانه بیشتر افتد سه است
یکی آنست که قوت دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها از بالا بزیر دفع کند و از گرده نیز دفع کند و بمثانه فرستد دوم آنکه
هر بولی که غلیظ تر و تیره تر بود سنگ از آن بیشتر تولد کند و بول کودکان تیره بود از بهر آنکه ایشان طعام بسیار و بی
ترتیب خورند و معده و مثانه ایشان تنگ تر باشد و تیرگی بول را بسیار تر باز دارد و مثانه ایشان کوچک تر و آن تیرگی را
ببندد سیوم آنکه هر بولی را اگر یکروز بنهند تنگ اندر و بدید آید و اندر بول کودکان تنگ بیشتر بود و تنگ نوعی از سنگ است
و هر سنگی که در عالم هست تولد آن از رطوبتی غلیظ است که حرارتی در وی اثر کند و آنرا خشک گرداند چنانکه اندرین
آفتابها گچ تولد کند و بو دندان سفال تولد کند و تولد نمک از اجزاء ارضی است که بحرارت آفتاب سوخته شده است
و با آب آمیخته و هم حرارت آفتاب آن آب را بتحلیل خشک کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان نه آنست که اجزاء
ارضی اندر بول ایشان بسیار ترست لکن آنست که حرارت اندر بول ایشان بسیار ترست و اجزاء ارضی که اندر آن
جمله بدان حرارت سوخته شود بدین سبب واجب کند که تولد سنگ در بول ایشان بیشتر بود و بباید دانست
که این علت کودکی را بسیار افتد که معده و جگر گرم بود و جگر آب را بجوشیدن میکشد و ثفل او بدان سبب خشک بود
و بول او بیشتر بود از بهر آنکه جگر آب را و تریها که بجوشیدن میکشد بگرده و مثانه میفرستد و اگر اندر گرده و
مثانه نیز حرارتی باشد زود هر تیرگی که در بول باشد ببندد و سنگ شود و در جمله سبب تولد سنگ امتلاء است و
رطوبتهاء لزج که از طعامهاء غلیظ تولد کند چون گوشت گاو و گوشت اشتر و ماهی بزرگ و مرغان آبی بزرگ و
گوشتها برشته و شیر و پنیر و خایهٔ مرغ بریان کرده و نان سمید و نان فطیر و تماج و رشته و برنج بشیر و هریسه و سر
بریان و پاچه و قطایف و پالوده لزج و میوهاء خام و ترشی و انبرود و آب تیره و شراب غلیظ خاصه اگر قوت
هاضمه معده و جگر ضعیف بود و گرده گرم بود و طعام بی ترتیب خوردن و بسیاری منی و باز داشتن شهوت

جماع خاصه که شهوت صادق بود و سخن آن و اسباب آن رغبه میجنبد و منی حرکت کرده و کار تمام ناشده از آن
منی که حرکت کرده بیشتر درد خایه و آماس آن و سنگ تولد کند و بدی شیر دایه در جمله اسباب این علت از دو وجه
اندر آید یکی آنکه اگر شیر صفراوی بود احشاء کودک گرم تر کند و غلیظی بول او را زود تر سنگ کند و اگر شیر بلغمی بود
بول کودک را غلیظ تر کند و حرارت مثانه او را ببندد و دیگر سبب تولد سنگ از آب تیره و شراب غلیظ آنست
که اجزاء ارضی که با آن بود با غذا آمیخته شود و پخته گردد و لزوجت پذیرد و اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود
باب دوم از جزو چهارم از گفتار هجدهم
از کتاب ششم اندر آنکه سنگ اندر کدام اندام تولد کند بیشتری سنگ
در گرده و مثانه تولد کند و در روده قولون بسیار تولد کند و محمد زکریا میگوید مرا دوستی بود و در بول او سنگ
ریزهٔ بسیار بودی و یکبار سنگی بزرگ در براز او بیرون آمد و مرد فربه بود و خداوند درد بند گشادها در
بندهاء اندامها سنگ بسیار تولد کند و محمد زکریا میگوید من اندر حوالی کردن که جایگاه خنازیر ست و در
سلعه سنگهاء سخت دیده ام و فولس از جالینوس حکایت میکند که او دیده است که در علت ذات الریه
سنگها برآمده است همچون ژاله میگوید من دیده ام که سنگی بزرگ برآمد همچون سنگها که از مثانه بیرون آید
باب سیوم از جزو چهارم از گفتار
هجدهم از کتاب ششم اندر علامتهای علاج سنگ گرده و مثانه
علامتها هرگاه که بول غلیظ و رقیق و صافی شود امن نشاید بود از آنکه ماده اندر گرده باز میماند و سنگ
تولد میکند و بول سیاه که بی دردی و بیماری آید دلیل آنست که سنگ تولد خواهد کرد خاصه اندر عمر پیری
و هرگاه که درد به پشت بدید آید و همچون خلیدن جوالدوز بخلد بباید دانست که اندر گرده سنگ تولد
کرده است و هرگاه که درد بنواحی ران فرود آید بباید دانست که سنگ در مجری بول مانده است و هرگاه
که آن درد ساکن شود علامت آن بود که سنگ بمثانه فرود آمد و ریگ سرخ و زرد که اندر گرده همیشه از گرده آید و
گرانی بیشتر و هرگاه که طعام بیشتر خورده شود گرده بدرد آید خاصه بوقت آنکه ثفل برروده فرود آید
و گرده فشارده شود و چون روده از ثفل تهی گردد آن درد زایل شود و خداوند سنگ گرده را

هرگاه که درد آن بدید آید یک خایه که از آن جانبست که سنگ دروی است در حضیض و بیشتر که ران او که
برابر گرده است خدر شود و اعراض قولنج بدید آید و باشد که در بول او رسوبی بود همچون رسوب خداوند
بیماری جگر و فرق میان قولنج و این علت آنست که درد قولنج میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بر تر آید
و فرو تر شود و درد گرده بر یک جای لازم بود و در جایگاه گرده بود و ران که برابر آن گرده بیشتر خدر شود و درد
قولنج را این عارض نباشد و هرگاه که سنگ در مثانه بود بول و رسوب او سپید بود و باشد که خاکستری بود
گون و درد و خارش و گرانی در بن قضیب بود و در زهار و خداوند علت پیوسته دست بقضیب خویش می
برد و بول دشخوار بیرون آید و هر وقت که بول کند در حال خواهد که دیگر باره بول کند و گاه باشد که بول بی
مراد بیرون آید و این در آخر بول کردن بود و سنگ مثانه بزرگ و درشت بود از بهر آنکه جای او
فراخ است و ماده دیگر بروی سخت تواند شد تا بدان سبب درشت گردد و سنگ گرده کوچک بود از بهر
آنکه جای او تنگ است و سنگ مثانه درد نکند مگر آن وقت که در دهانهٔ مثانه افتد و بول را باز دارد و هر وقت
که باده رود یا رنجی رسد قضیب خدر شود و ممکن بود که اندر مثانه دو سنگ بیشتر یا بیشتر بود و در حرکت
مردم بر هم سایند و سوده شوند و سوزش آن ریگ بیشتر که در بن شیلشه بدید آید و بیشتر که این ریگ رسوبی
خالی بود از بهر آنکه درشتی سنگ مثانه بر نلد و گاه باشد که سنگ مثانه بزرگ و گران بود و بوقت طهارت
بامقعده زحمت کند و آنرا بیرون آرد و باز گرداند خاصه اگر شرج ضعیف بود و هرگاه که خداوند سنگ مثانه
عسر البول بسیار رنجه دارد بباید دانست که سنگ بزرگ نیست و بدان سبب در دهانهٔ مثانه می تواند
افتادن و بول را باز داشتن و بسیاری ریگ اندر بول دلیل سستی و ویرانی سنگ بود و نا آمدن ریگ
دلیل سختی سنگ بود و هرگاه که خداوند علت پاده رود و حرکت کند بن قضیب او بدرد آید و هرگاه که
ساکن شود بباید دانست که سنگ از مثانه آزاد است بروی سخت گشته نیست علاج نخست اسباب
تولد آن باز باید و ماده آن گسسته باید کرد پس تدبیر شکستن و ریزاندن سنگ و بیرون آوردن آن
کردن اما تدبیر شکستن ماده آنست که تن را از آن ماده پاک کنند و از طعامها که غذاء آن ماده سنگ شود
باز دارند و اندر پرهاوه کها که اسباب تولد آن کردند پرهیز فرمایند و اگر قوت نگاه باید داشت طعامهاء

زود گوارد فرمایند چون گوشت طیهوج و دراج و تذرو و مرغ خانگی سبک اندام فربه و گوشت بزغاله بزیرباها و اسفیدباها
و خایه مرغ نیمبرشت و نان خشکار که خمیر او خاسته بود و نیکو پخته باشند و اگر قوت قوی بود چیزی فرمایند
که غذا کمتر دهد چون ماش پوست کنده و اسفاناخ و کشک جو و قلیه کدو و قلیه خیار و نخوداب و زیربا
و مزورها ساده بمغز بادام و بروغن شیرخشت تازه و از امتلا و طعام از پس طعام پرهیز کنند و طعامها که
غذاء آن ماده سنگ شود و تدبیرها و جزئها که سبب تولد آن گردد اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده
آمده است و تدبیر پاک کردن تن قی کردن است و داروی مسهل خوردن و قی صواب تر از بهر دو کار یکی آنکه
قی زود از زود شاید کرد و داروی مسهل خوردن وقتی زود از زود نشاید خورد دوم آنکه قی هم ماده را از
بیخ بر کند و هم از آن راه باز گرداند و داروی مسهل اگر حرارتی غالب بود گاه گاه مسهل قوی در خورد مزاج
و حال می باید داد و اگر حرارتی غالب بود مسهل قوی نشاید داد لکن طبع را برفق نرم باید داشت تا
ماده را بطریق روده باز میگردانند و معده را قوت دادن با طعام نیکوگوار و در ریاضت معتدل و بالیدن
بوقت فرمودن چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و گرمابه و ابزن سود مند بود از بهر آنکه
ماده را از گرده باز گردانند و بظاهر تن کشد و منفذها نرم کند لکن افراط کردن زیان دارد از بهر آنکه قوت
را ضعیف کند و گرده را زبون گرداند و از تدبیرها که خداوند این علت را موافق بود و تولد سنگ باز دارد
یکی آنست که در میان طعام آب سرد خورند و گاه گاه ناشتا اندکی بخورند و بر فرشها و پوستین نخسبند
لکن بر کتان خسبند تا گرده ایشان گرم نشود و از مفردات آنچه ماده را لطیف کند و خداوند این علت
را سود دارد و مثانه را پاک کند و سنگ را بشکند و بآب تاختن بیرون آرد بعضی سبزیها است و بعضی
میوها و بعضی آچارها و بعضی شرابها و بعضی داروها اما سبزیها کرفس است و کرنب و شبت و پودنه
و کشوث و بادیان و خسک و برگ ترب و ترب و قنبیط و دراسن و میوها خربزه و خیار بادرنگ و خیار
و انگور سفید و انجیر تر و خشک و بادام تلخ و زعرور و فستق و زعرور قوتیست که مجاری بول را پاک
کند و سنگ را بریزاند و اچارها کبر بسرکه و بلیون بسرکه و عنصل بسرکه و زیتون پرورده و شرابها سکنجبین
که از سرکه کبر سازند و از سرکه عنصل و آب ترب و شراب سفید و داروها مقل و صمغ و زعرور

کرفس

الزجاج

کرفس کوهی و افسنتین و سلیخه و بیخ خیار دشتی و عود بلسان و حب بلسان و پرسیاوشان و اسقولوقندریون
و بزر الساذج و زیره دشتی و تخم بادیان و اصل بنطافیلون و آب او و کافیطوس و جعده و بیخ بلیون و سعد
مصری و قشور اصل الغار و سقوردیون و سداب دشتی و بوره ارمنی و داروها که اثر آن اندر گرده قوی است
حجر الیهود است و مشکطرامشیع و کافیطوس و آنچه قوت آن بمثانه رسد رماد العقارب است و دیگر
رماد الزجاج و سنگ اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از وی بیرون آمده

و بهتر

باشد و قوی تر از همه گنجشک است که او را بلغت یونان اطاقولندیطوس گویند و این گنجشکی است از جنس صعوه
کوچکتر از همه گنجشکان منقار او باریکست و رنگ او میان زردی و خاکستر گونی است و بر هر دو بال او
دو خط است زرگون و بر دنبال او نقطهای سفید است و بیشتر اندر زمستان و زمینهای شوره بدید آید و در
بنیاد دیوارها و بر بینی او انگشت برخیزد و زود بنشیند و پیوسته دنبال میجنباند و صفیر میکند این مرغ
پخته و قدید کرده و بریان کرده و سوخته بهر صفت که خورند سود دارد و قدید او را بکوبند و با شراب صافی اگر
با ماء العسل اگر با خندیقون بخورند سود دارد و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید مرغی است او را بلغت
فرنگ صواعون گویند آنرا خشک کنند و بکوبند و اندکی بدهند سنگ را که در گرده و مثانه و دیگر اندامها بود
بیرون آرند و گروهی گفته اند که سنگ که از مثانه بیرون آید سنگها دیگر را که در مثانه تولد کند بریزاند و بیرون
آرد و سرگین کبوتر و سرگین خروس همچنین سنگ را پاک کند و با این مفردات که یاد کرده آمد چیزها که زننده
باید آمیخت تا آنرا بدرقه کند و بموضع رساند چون پلپل و دارچینی و داروی ادرار کننده نیز بیامیزند چون
وج و دوقو و فو و مو و اسارون و نانخواه و کاشم و سیالیوس و اذخر و قردمانا و تخم بنجنکشت تا سنگ را
زودتر با بول بادرار بیرون آرد و اگر در مثانه دردی بود داروها درد نشاننده با آن بیامیزند چون تخم کتان
و لعاب آن و چون جلغوزه و فندق و تخم خطمی و صمغ بسفایج و کوزبوا از بهر آنکه این داروها هم درد بنشانند
و هم با گوهر گرده سازگار باشند و هم داروهای دیگر را در گرده و حوالی آن چندان نگاه دارند که داروها فعل خویش
بکنند و اگر قوت گرده و مثانه ضعیف شده بود داروهای قوت دهنده با آن بیامیزند چون بهمن و ورد بلدو
گل بوس خشک و تخم فلنجمشک و گل سرخ و صندل و گلنار و رب میوها چون سیب و آبی تا هم ادرار قوت

دهند و اگر از جهت صعبی درد چیزی خدر کننده با آن باید آمیخت بیامیزند و اما ترکیب داروها برین ترتیب باید
کرد اگر مزاج گرده و مثانه گرم بود داروها گرم کننده کمتر بکار دارند صفت داروئی که بابرود المزاج گرم
سود دارد بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و تخم کدو از هر یکی یکجزو و تخم بادیان نیم جزو همه
را بکوبند یک شربت سه درم با سکنجبین با گلاب آمیخته و سرد کرده صفت داروئی دیگر بگیرند تخم خیار و
خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو همه پاک کرده از هر یکی پنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنگ
اسفنج و آبگینه سوخته و سوده از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بیامیزند شربت سه درم با سکنجبین و طبع
را با قرص بنفشه اگر بخیار شنبر و ترنجبین با آب بادیان نرم کنند در ابزن می نشانند صفت ابزن
بگیرند خسک و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس و کرنب و شبت و برگ و پرسیاوشان را اسارون
همه را بکوبند و در آب می نشانند و چون از ابزن بیرون آید شربتی آب تخم خیار و خیار بادرنگ با نیم مثقال حجر الیهود
و نیم درم حجر اسفنج سوده بدهند و گاه گاه این مطبوخ بدهند صفت آن بگیرند بیخ سوس پرسیاوشان
از هر یکی پنج درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی سه درم تخم کرفس و تخم بادیان و خسک از هر یکی دو درم انجیر
سفید ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند و بپالایند چنانکه رسمست شربت چهار اوقیه با یک اوقیه ترنجبین
سکنجبین صفت مطبوخی دیگر بگیرند برگ خبازی دشتی و بپزند و با انگبین و روغن گاو بیامیزند و مقداری روغن
بسیار بدهند سنگ را در مجاری بول بلغزاند و با بول بیرون آید و خیار شنبر در آب بادیان حل کنند و با
بادام بدهند و روغنهاء نرم کننده با روغنهاء قوت دهنده بمالند چون روغن شبت و روغن خسک با روغن
سوسن و روغن خیری آمیخته و روغن خیری هم قوت دهنده است و هم تحلیل کننده و ریاضت کردن و بر اسب
خرد گام نشستن و بر نردبان بر آمدن و فرود آمدن سود دارد و سنگ را از گرده و مجریهاء بول بمثانه فرود آید
بابونه و اکلیل الملک و خطمی و سوس اندر آب بپزند و بمثانه در مالند و بمقعده بردارند تا سنگ را بشکند و
بریزاند و طبیخ سلاب و مرزنگوش با روغن بلسان و روغن ناردین و نفط سفید اندر چکانیدن سود دارد
خاصه اگر حرارت غالب نبود و مثانه درد نکند و اگر در مثانه و گرده آماسی بود علاجهاء آماس که اندر جایگاه
یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر طبع خشک بود بحقنه و شیاف طبع نرم کنند و حقنه سبک کنند تا مثانه

[illegible]

را نرنجاند و زحمت نکند و شیاف اولی تر بود از حقنه و مسهل دادن صواب نباشد از بهر آنکه مسهل ماده را
از بالا فرود آرد و قی کردن سود دارد تا ماده را اگر کند و از آن موضع که روی بدان دارد باز گرداند لکن اندر
وقت درد باید کرد از بهر آنکه باشد که سنگ را بجنباند و بالا برکشد و درد زیادت گردد و اگر بدین تدبیرها
درد زایل نشود از فلونیا و مانند آن چاره نباشد و تریاق نو نارسیده سود دارد از بهر آنکه قوت افیون در
وی تازه بود درد را بنشاند و داروها دیگر بعضی سنگ را بشکند و بعضی سنگ ریزه با درار بول بیرون آرد محمد
زکریا میگوید بسیار آزمودم که از پس رگ زدن درد ساکن شد و سنگ بآسانی بیرون آمد و اگر سنگ گرده
بر یک جای بایستد در علاج آن داروها ادرار کننده قوی و روغنها و نطولها محلل قوی بکار نشاید داشت
لکن آب تخمها و طبیخ پرسیاوشان و مانند آن باید داد و بسپوس دار زنج تکمید کردن برفق و اگر از جای بجای بشود
در ابزن که پیشتر یاد کرده آمد میباید نشاند و بآب گرم و روغن زیت بهم آمیخته تکمید میکردن و بابیل دانست
که داروها مثانه گرمتر از داروها گرده باید لکن داروها سخت گرم نشاید از بهر آنکه داروی گرم ماده را
ببندد و سبب زیادت علت گردد اینچه یاد کرده آمد علاج کسانی است که حرارتی بر ایشان غالب بود آنچه کر
اکنون یاد کرده شود اما اگر باسهال حاجت آید داروها دهند که بلغم غلیظ دفع کند صفت حبی که بلغم غلیظ
را دفع کند بگیرند تربد سفید یکمثقال حب النیل چهار دانگ صبر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم تخم نفطی دو دانگ این جمله یک شربت
بود صفت داروئی که سنگ از گرده بیرون آرد بگیرند تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و سعتر و تخم کرفس
و تخم ترب و بادام تلخ راسارات شربت یکدرم با طبیخ پرسیاوشان صفت داروئی که سنگ گرده و مثانه
را بریزاند و همچون گل بیرون آرد بگیرند خاکستر کرنب نبطی و پوست خایه مرغ که بچه از وی برآمده باشد و حجر الیهود
راسارات شربت یک ملعقه با آب اگر با شراب کهن صفت داروئی دیگر حب البلسان و حب البان و حب القلت
و سنگ اسفنج و مغز تخم خربزه راسارات همه را بکوبند شربت یک ملعقه با شراب ممزوج حب القلت ماش هندی
صفت داروئی دیگر مغز تخم خیار و تخم کرفس و انیسون و تخم کرفس کوهی و سلیخه و سنبل و دارچینی و حب الغار

چهاریکهم
و نخ

از هر یکی یکجزو عاقرقرحا و جندبیدستر و فرفیون از هر یکی جزو شربت یک مثقال با سکنجبین و آب نخود سیاه
صفت داروئی دیگر بگیرند دو تخم کرفس و مغز تخم خیار از هر یکی شش درم سلیخه و دارچینی و سنبل از هر یکی

وحب الغلت از هر یکی یکجزو عاقرقرحا جندبیدستر فرفیون از هر یکی چهار دانک جرو الچ چهار درم همه را بکوبند شربت چند یکدانک ترمسی
با چهار اوقیه آب خشک سی روز این دارو بخورند سنک را بریزاند و پاک کند و این دارو خاصیتی عجب است و آن آنست
که هر که این دارو بخورد در دست او انکشتری آهنین نباید که بیش و بر میان او کارد نباید و بر کفش او میخ نباشد هیچ وجهی
هیچ آهن نباید که با وی بیش و این خاصیت را آزموده نیست لکن چنانکه در کتب استادان دیدم اینجا حکایت کردم و در
اختیارات کفته می آید که آب ترب هر بامداد یک اوقیه بخورند همه سنکها را بریزاند و پاک کند و جانوریست در میان
تره بسیار باشد پشت او چون کنبدی و رنک او سرخ نقطها سیاه در میان سرخی از آن جانور سه عدد بخورند درست سنک را
بریزاند و پاک کند و کرمی است بشبها تاریک روشنایی دهد سر و اطراف او بفکنند و تن او را در چیزی مسین خشک کند
باقتاب هر روز از آن یک کرم با دوازده درم نقیع انکور بدهند سه روز بعضی کفته اند یک کرم سه روز باید داد و این
نیز آزموده نیست و در اختیار چنین می آید سرکین کبوتر با هم سنک او شکر طبرزد در آب سرد بخورد کرده و مثانه را از
سنک داناد و آن پاک کند کودک را نیم درم دهند و بزرک را یکدرم و کفته اند علف این کبوتر تخم کتان باید و کروهی
کفته اند سرکین این کبوتر و نمک و پلپل بکیرند راست راست هر روز یکدرم بدهند با طبیخ مشکطرامشیع صفة داروی
دیکر تخم خربزه و حب الغلت و ابکینه سوخته و دو قو راست راست همه را بکوبند و شربت یکدرم با آب ترب اکر آب
خشک و کژدم سوخته هر بامداد دو قیراط با خندیقون بدهند مدتی مثانه را پاک کند و بعضی طبیبان کژدم سوخته از نیم
دانک تا دو دانک با دو اوقیه آب رازیانه تر که از وی بفشارند فرموده اند یا در طبیخ پرسیاوشان جالینوس میکوید
مردی را که این علت بوده مرا حکایت کرد از طبیب خویش که در طبیخ کرفس نشاندی و هر بار تخم خربزه یک اوقیه کوفته طبیب او را ه
با شکر بدو دادی و مثانه او از سنک پاک شد و کفته اند اکر بغداد عدد پلپل بکوبند و هفت قرص سازند و بهفت
روز بخورند کرده و مثانه از سنک پاک شود و بخلدم بوره ارمنی با نکبین سرشته با آب ترب بدهند در مدت سه
روز مثانه را پاک کند کندر نیم درم با یکمثقال ابکینه سفید شامی سوخته با یک اوقیه آب کرم بدهند سنک را بریزاند
و با بول بیرون آرد و مقدار یک لعقه خون بز کشی که تازی تیس کویند خشک کرده با الحتی تخم بادیان و سنبل بیاید
تا خوش بوی شود و آنرا در شراب شیرین دهند سنک را بریزاند و اکر تیس را بز باد خداوند علت کشند تا خون
بروی ریخته شود سخت سود دارد و همه داروها که از بهر این علت دهند در کرمابه و آبزن نافع تر بود و حب البلسان

سوده یکمثقال سنک کرده را بریزاند روغن حبة الخضرا با نخود آب خوردن وطلا از آن ساختن سنک کرده را پاک کند
بادام تلخ با میبختج سنک را بریزاند صفة معجون سودمند ابکینه سوخته و کژدم و خاکستر کرب نبطی و خاکستر خرکوش و سنک
اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از وی برآمده بود و حجر الیهود و صمغ کوز و وج راست راست
فطراسالیون دو قو مشکطرامشیع صمغ آلو تخم خطمی پلپل از هر یکی یکجزو و نیم همه را با انکبین بسرشند شربت از یکدرم تا یکمثقال
با آب خشک اکر با آب نخود سیاه سنک مثانه را پاک کند صفة معجون دیکر بکیرند کژدم سوخته سه درم و نیم جنطیانا
یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم پلپل دارپلپل از هر یکی دو درم کاکنج یکدرم و نیم جندبیدستر همه را بکوبند و با انکبین بسرشند شربت
پس از شش ماه کودک را نیم دانک و بزرک را دانکی در آب کرفس صفة داروی دیکر سنک مثانه را بشکند بکیرند اشق پلپل
نطرون از هر یکی دو درم و نیم یکمثقال حب البلسان دو مثقال و چهار مثقال همه را بشراب شیرین بسرشند و حبها کنند چند نخود
هر بامداد سه حب بخورند در کرمابه پس از کرمابه بیرون آیند در مدت چهل روز مثانه را پاک کند صفة روغن کژدم
بکیرند زراوند مدحرج جنطیانا سعد پوست بیخ کبر از هر یکی یک اوقیه همه را نیم کوفته کنند و یک رطل بغدادی روغن
بادام تلخ بکیرند و این داروها در این روغن کنند و در آفتاب نهند یک روز پس آنرا بفشارند و بمالند و ثفل
از وی جدا کنند و ده کژدم زنده در این روغن افکنند در آن حال که بکیرند و دو هفته در آفتاب نهند پس بپالایند
و بکار دارند صفة خشک کردن خون تیس تیسی چهار ساله در آن وقت که انکور رنک میدارد بسمل کنند و خون او
که اول بیرون آید بریزند و آخر او نیز بریزند میانه او نکاه دارند و در دیکی سنکی پاکیزه کنند و نهند تا بفسرد
پس آنرا پاره کنند و بر چیزی مشبک نهند یا بر غربالی پاکیزه یا بر سفالی نهند و سر آن بحریری بپوشند تا کرد بدو
راه نیابد و در آفتاب نهند تا خشک شود و از نم و تری بها نکاه دارند چون نیک خشک شد بوقت حاجت بیایند
و بکار دارند صفة سوختن کژدم در شیشه محکم بکیرند کژدم را در او کنند و آنرا در کل حکمت کیرند و در تنوری
نهند کرم و دو ساعت بکذارند پس بردارند و بنهند تا سرد شود و سر شیشه باز کنند اکر بریان شده بیرون
چنانکه بتوان سود نکاه دارند و اکر نه دیکر باره سر شیشه استوار کنند و دو ساعت یا سه ساعت دیکر در تنور
کرم نهند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته نباشد که قوت او برود و خام نباشد بتوان سود صفة سوختن
ابکینه کوهر ابکینه کار ناکرده اکر ابکینه شامی بهتر باشد پاکیزه در کفکیری آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود

پس در آب شنجار افکنند بسیار بار با آتش سرخ میکنند و در آب شنجار می افکنند بسیار بار تا بطریق دوجان بود
که بتوان سود باب چهارم از جزو چهارم از کفتار
هجدهم از کتاب ششم اندر علاج سنک که در مجاری بول بکذرد و
آنرا ببندد و جراحت کند یا بمجری اندر بماند اکر سنک مثانه را یا مجری بول را ببندد و جراحت
کند علامتش آنست که از پس آنکه سنک بیرون آید بول با خون آمیخته بود یا خون ناب شود اکر بول با خون
نیک آمیخته باشد باید دانست که جراحت در کرده افتاده است و در مجریها که فرود کرده است و اکر نخست خون
آید پس بول باید دانست که جراحت در مثانه یا در مجری قضیب افتاده است و موضع درد بر آن کواهی دهد
علاج هر کاه که جراحت افتاد در حال رک باسلیق باید زد تا از آماس ایمن شوند پس جراحت علاج کردن
صفة داروی که جراحت را بروید بکیرند کل ارمنی و کندر و دم الاخوین از هر یکی یکجزو اقاقیا مغسول
سدس یکجزو تخم خربزه پاک کرده چند همه دارو ها همه را بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند و قرصها کنند
یکمثقال بامداد یک قرص در آب سرد بدهند اکر با آب لسان الحمل و مانند آن و از پس طعام بیک ساعت یک
قرص دیکر بدهند صفة داروی دیکر اسفیداج ارزیز و کل مختوم کندر و دم الاخوین راست راست افیون
عشر یکجزو همه را اشیاف کنند و بوقت حاجت با آب لسان الحمل یا کلاب بسایند و بمجری قضیب اندر چکانند
صفة داروی که خون را از کرده و مثانه و مقعده و از هر کجا که آید باز دارد که با کل ارمنی کلنار اقاقیا
کندر راست راست افیون ربع یکجزو شربت یکمثقال با آب سماق و باقی علاج در باب علاج بول خون یاد
کرده آمده است و کاه باشد که خون اندر مثانه و مجری بول بسته شود و حاجت آید بدانکه بشکافند همچنانکه از
بهر سنک بشکافند و اکر سنک بمجری اندر بماند علامت وی آنست که در بن قضیب درد و کرانی بود و بول
بدشواری بیرون آید علاج وی آنست که خداوند علت را بقفا باز خوابانند و هر دو پای او ببالا برآرند
و نیک بجنبانند و او را از شکلی بشکلی میکردانند تا بفضاء مثانه باز شود و باشد که بعد از آن راست بیرون
آید و اکر بدین طریق بجای باز نشود تدبیر آن باید کرد که سر قاثاطیر بمجری قضیب فرو کنند تا سنک را باز
پس برد و قضیب را مالیدن بروغنهاء تحلیل کننده چون روغن شبت و بابونه و اندر آبزن نشاندن

وابهاء تحلیل کننده بر مثانه و قضیب چکانیدن و آب بسیار و شرابهاء ادرار کننده دادن تا بسیاری بول
بر دفع سنک یاری دهد باب پنجم از جزو چهارم
از کفتار هجدهم از کتاب ششم اندر احوال شکافتن مثانه و
سنک بیرون کردن اکر سنک صلب و بزرک بود و تدبیرها که یاد کرده آمد شکسته نشود تدبیر آن باشد
که بشکافند و سنک بیرون کنند لکن شکافتن کاری باخطر است کاه کاه سلامت یابد و بعضی پیشینکان
کفته اند که سنک کرده را نیز سوی پشت بشکافند و بیرون کنند و این سخت باخطر است و ما در این روزکار این
نشنیدیم و ندیدیم و در هیچ کتابی یاد کرده اند که طبیبی این علاج فرمود یا بیماری بدین علاج سلامت یافت
علاج نشاید کرد و اما سنک مثانه بیرون کردن آسانتر و کم خطر تر است و طبیبی را که این کار کند در سه حال
تامل باید کرد یکی در عمر خداوند این علت دوم در کوچکی و بزرکی شکل سنک سیوم در حال دردها که خداوند
علت میکشد و فایده شناختن عمر خداوند علت آنست که اکر کودک بود و در حد ده سالکی یا کهل بود بر او
جراحت کردن آسانتر بود از بهر آنکه اکر کودک سخت خرد بود طاقت جراحت ندارد و اکر در حد ده سالکی بود
هم طاقت جراحت دارد و هم جراحت او زود بسته شود و کهل را اکر جراحت کنند بیم آماس فلغمونی کمتر بود
و مردم جوان را و پیر را جراحت کردن عسر بود از بهر آنکه جوان را بیم آماس فلغمونی بود و علاج آن با علاج
دشخوار بود خاصه درین موضع و پیر را جراحت بسته نشود و فایده شناختن احوال و اشکال سنک آنست
که اکر سنک کوچک بود از زیر انکشت بیرون بلیشود و آنرا بدست آوردن و دفع کردن دشوار بود و خداوند
علت را عذاب کردن بود لکن چون بیابند آسان بیرون آید و اکر سنک دراز بود جهد باید کرد تا آنرا بشکل
راستی بدارند برابر جراحت تا آسانتر بیرون آید و فایده شناختن دردها که خداوند علت میکشد آنست که
معلوم کردد که سنک درشت است و هر چند سنک درشتتر درد صعبتر و چون خداوند دردها کشیده و با درد خو کرده
بود جراحت تواند کشید و از جهة امید خلاص تن بجراحت اندر دهد و دلیر نبود و اکر درد صعب کشیده نبود
نه طاقت جراحت دارد و نه تن اندر دهد و سخت ترسان بود کفتار نوزدهم
از کتاب ششم اندر بیماریها که مخصوص است بمردان و این کفتار سه جزو است

جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر آماسها و ریشها و خارش قضیب و خایه و دیگر بیماریها که آنجا افتد و این جزو ده بابست باب نخستین

از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر آماس گرم اندر قضیب و خایه سبب آماس که اندر قضیب و خایه افتد ماده خونی و صفراوی بود و اما سبب آماس خایه تنها اندر بیشتر وقتها آن بود که شهوت جماع بوده بیش و اسباب آن حاصل شده و سخن آن با کسی که ازو آرزو بود رفته و از آن کار بسببی باز مانده و منی حرکت کرده بیش و بسبب بر نا آمدن حاجت و نا یافتن مراد بر جای خویش مانده و آماس خایه که بسبب آن چیزی بود یا در پوست خایه بود یا در نفس خایه و آنچه در نفس خایه بود و ماده آن گرم بود بیشتری تب آرد از بهر آنکه عضو شریفست و بلی پوستست و آنچه در پوست خایه بود بسیار باشد که بی تب بود و باشد که با تب بود و فرق میان آنکه در پوست خایه بود و آنکه در نفس خایه بود بلمس توان دانست و بسیار باشد که آماس خایه بحران اشتغال کند و ماده بسینه بر آید و بر فه زایل شود علامتها اما علاج آنچه از حرکت منی و نا یافتن مراد افتد اگر در آن حال گرانی در خایه بدید آید آن مراد با کسی دیگر بر آرد تا اوعیه منی فارغ گردد در حال ساکن شود و آماس نکند اما چون آماس کرد و خون از ماده است نه از حرکت منی است نخست رگ صافن باید زد یا بر ساق حجامت باید کرد یا بر روی ران و من مردی را دیدم که حال افتاده بود بر بهنه که بتازی القطن گویند حجامت فرمودم آماس و درد بیکبار زایل شد و دیگر بار هم این حجامت فرمودم آن کس حجامت بر گرگاه کرد برابر کرده هم سود داشت و فی کردن ماده آماس را از آن جانب باز گردانید و اگر آماس بر یک خایه بود رگ و حجامت هم از آن جانب باید که باشد و اگر در هر دو خایه بود رگ هر دو جانب باید زد و حجامت نیز هم از هر دو جانب باید کرد و طبع نرم کردن بشیافی که ماده را بجانب مقعده باز آرد و دفع کند صواب باشد و تدبیر لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز کردن و از طلیها و ضمادها نخست خرقه تر کرده و گلاب اگر بعصاره کسنه و کشنیز تر و عنب الثعلب و عصاره نی و عصاره کدوی تر و سرد کرده بر آن موضع پوشند صفت داروی سود مند بگیرند عصاره کشنیز تر و آرد جو و آرد باقلی و

اندکی

اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند و بسرشند و ضماد کنند صفتی دیگر برگ کاکنج و آرد جو و آرد عدس و زرده خایه مرغ و روغن گل صفتی دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد باقلی و بنفشه سوده و لعاب تخم خطمی چون عصیده کنند و بر نهند صفتی دیگر طین قیمولیا و عنب الثعلب و اندکی زعفران بسرشند و ضماد کنند صفتی دیگر آب کشنیز تر و آرد جو و خطمی سفید سود دارد و اگر زرده خایه مرغ و اندکی سرکه و روغن گل با این دیگرها یار کنند صواب بود و اگر درد و ضربان همی فزاید از اندکی برگ خشخاش و برگ کوک و مانند چاره نباشد لختی ازین نوع با این ضماد باید آمیخت و هر گاه که درد و ضربان ساکن شود و از حد ابتدا در گذرد داروها تحلیل کننده بکار باید داشت چون آرد باقلی و خطمی سفید و بابونه بلعاب تخم کتان و میبختج سرشته و آرد جو با ماء العسل و برگ کرنب پخته با آرد جو و زرده خایه مرغ و روغن گل و هر گاه که بآخر رسد داروها محلل قوی تر بکار باید داشت چون مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی کوفته بشراب شیرین اگر بماء العسل مخبص کرده یعنی چون عصیده و چون برگ کرنب و حلبه بکی پخته و کوفته و آرد باقلی و مویز دانه بیرون کرده و زیره در شراب ممزوج پخته و خاکستر دانه فراد خطمی از اسبارات بسرکه سرشته و خاکستر کرنب نبطی با زرده خایه سرشته و بیخ سوسن کوفته و پخته و بیخ خیار دشتی با ماء العسل مخبص کرده و هر گاه که آماس صلب شدن گیرد محللات قوی تر بکار باید داشت چون مقل و اشق و پیه بط و پیه گوساله چنانکه در باب دیگر یاد کرده آید باب دوم

از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر آماس سرد آماس صلب که اندر قضیب و خایه افتد علامتها آماس سرد آنست که ضربان نکند و رنگ سفید و لمس سرد بود و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و آماس سرد و گرم اگر علاج صواب نکنند صلب شود علاج ضمادها معتدل و محلل بکار باید داشت چون اکلیل الملک با میبختج مخبص کرده و زرده خایه مرغ و آرد گندم و همچنان با سبوس بهم بسرشند و آرد باقلی در شراب کهن مخبص کرده یا در ماء العسل یا در میبختج و آرد باقلی و مویز دانه بیرون کرده و اندکی و روغن کنجد مخبص کرده بر نهند و از بابونه و اکلیل الملک و پیه کرده و آرد نخود و باقلی و موم و روغن و زیره مرهمی سازند و بر نهند و مصطکی و انزروت اندر ماء العسل حل کنند و طلی کنند و مشک را بروغن پد انجیر اگر روغن زنبق حل کنند و بمجری قضیب اندر چکانند و اگر سوراخ

حاجت آید نخست قی باید کرد و حقنها و شیافها معتدل بکار دارند و تدبیر لطیف کنند و آماس صلب را بگیرند آرد حلبه و آرد باقلی از هر یکی ده درم زیره کرمانی و آرد نخود و کشنیز خشک از هر یکی سه درم مقل پنج درم همه را بمیبختج اگر بماء العسل عصیده کنند و همچنین بگیرند آرد نخود و آرد باقلی از هر یکی ده درم تخم پنجنکشت پنج درم مویز دانه بیرون کرده پانزده درم پیه بط و پیه گوساله از هر یکی یک اوقیه روغن زیت و روغن سوسن یک اوقیه همه را عصیده کنند یا بگیرند برگ کرنب پخته با آرد حلبه بسرشند و ضماد کنند و اگر آرد باقلی و بابونه و پیه مرغ با آن یار کنند قوی تر بود یا بگیرند انجیر خشک و پیه بط از هر یکی یکجزو برگ زیتون و برگ سرو و اشق از هر یکی نیم جزو همه را بماء العسل و روغن گاو مخبص کنند با مقل و اشق و اندکی آرد باقلی با ماء العسل اگر بمطبوخ شبت حل کنند یا سبوس گندم بکوبند و بپزند بجریری بهوا و دیگر باره بکوبند و بپزند و همچنین همی کوبند و همی پزند تا چلکی سوی گرفته و پخته نرم شود و اشق را بسکنجبین حل کنند و این سبوس را بدان بسرشند و نیم گرم کنند و بر نهند و چون سرد میشود بر میدارند و دیگر بر می نهند همه آماسهاء صلب را نرم کنند و بسیار باشد که بر پوست خایه علت دوالی پدید آید و بیشتری در سوی چپ افتد از بهر آنکه در آن جانب رگی زیادت است و ماده بدو بیشتر آید و علاج او علاج آماس صلب است باب سوم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر بزرگ شدن خایه نه بر سبیل آماس بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سبیل آماس لکن بر سبیل فربهی و فزونی همچون پستان زنان علاج این علاج پستان نو رسیدگان است تا بزرگ و آویخته نشود و آن طلی کردن بود بعصاره ورق البنج و بشوکران و بچیزها که قوت جاذبه و قوت غاذیه را ضعیف کند و سرب را با آب کشنیز تر چکانیدن و سرب باره دیگر بسایند تا از هر دو چیزی سوده شود و طلی کنند سود دارد و سنگ اسیا و سنگ افسان که کارد بر وی تیز کنند بر هم سودن با آب کشنیز اگر با گلاب و طلی کردن هم این منفعت دارد صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند مویز دانه بیرون کرده و پیه مرغ با پیه کرده و موم ازدا از هر یکی ده درم زرده خایه یکی مصطکی سوده پنج درم پیه و موم را با روغن کنجد بگدازند و زرده خایه بادی پیامیزند و اندرها ون بسایند پس مصطکی بر افکنند و مویز را نیک بکوبند و جرجیر را به پزند تا نرم شود و بکوبند و جمله بسرشند و بکار دارند باب چهارم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از

کتاب

کتاب ششم اندر علاج خایه که بر نهاد بر آید بسیار باشد که خایه مردم بر نهاد بر آید و ناپدا شود و باشد که بدان سبب عسر البول بدید آید و بوقت بول کردن درد کند از بهر آنکه مجریهای بول را زحمت کند و تنگ کرداند و سبب آن سوء المزاج سرد بود و ضعف قوت و این علت بیماران را در آخر بیماریها حادث افتد و تندرستان را نیز افتد اما آنچه بیماران را افتد نشان نزدیکی مرگ بیش و آنچه تندرستان را افتد نشان سوء المزاج سرد بود علاج وی گرمابهاست و از نهادن روغنهای گرم مالیدن و ضمادهای گرم کننده و قوت دهنده بر نهادن چنانکه اندر جزو دوم ازین گفتار در علاج نقصان باه یاد کرده آید و خواجه ابو علی سینا رحمه میگوید پزشکان فرموده اند که نایره در مجری قضیب نهند و باد در دمند تا چون خیکی شود و خایه فرود آید باب پنجم

از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر استرخاء پوست خایه بسیار باشد که پوست خایه مسترخی شود و فرو آویزد و رنج این علت بیش از آن نیست که بوقت آب تاختن نگاه باید داشت تا بر زمین نیوفتد و زشت نیز باشد و گاه باشد که مردم نشسته بود و آن پوست بر زیر پای آمده و ناگاه بر خواهد خاست بکشد و درد کند علاج وی ضمادهاء قابض است که بر وی نهند و آبهاء قابض که بر وی چکانند از آنچه در علاج فرود آمدن مقعده یاد کرده آمده است و بعضی طبیبان فرموده اند که فزونی ببرند و باقی بدوزند و اولی تر آنست که نخست بدوزند پس ببرند باب ششم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر ریشهاء قضیب و خایه و حوالی مقعده ریشها و این جایگاهها بیشتری بهن باز می شود و آن را بتازی القروح الساعیه گویند و قروح ساعیه بر هر اندامی که پدید آید بد بود خاصه برین اندامها از بهر آنکه این اندامها همه نهانی و گرمست و عرق بسیار کند و از هوا پوشیده است و بجوهرها فضول پذیرند بدین سبب قروح این اندامها آنست که بر عضله بن قضیب بر آید و بر عضله مقعده از بهر آنکه حس آن قوی تر بود و بیشتر وقتها گرم بود و از عرق تر بود و بدین سبب زود عفونت پذیرد و مصلحت قرحه آنست که موضع او خشک و بداروی خشک بهتر شود و بسیار بود که بسبب این ریشها قضیب را اگر خایه را باید برید و مرد را یا خصی باید کرد یا مجبوب یا ممسوح یا قرحه جای دیگر نگیرد و مرد بسلامت بماند و بسیار باشد که پوست خایه پوسیده شود و خایه برهنه بماند آویخته و پس آن پوست عوض بر دید و خریطه شود و خایه را بپوشد همچنانکه بود لکن نخست

تر از پوست اصلی بود و پوست نباشد از بهر آنکه پوست برفت آنچه بعوض آن بروید پوست نباشد و انیمی از
باب نخستین از جزو سیوم از گفتار پنجم ازین کتاب که کتاب معالجات است یاد کرده آمده است علاج
اگر ریش تازه بود هیچ داروبه از صبر نیست و مرداسنگ و توتیا و قیمولیا معسول بشراب سخت بنگست و اربه
خورد بدان نزدیکست و اگر ریش کهن بود و تری بسیار دارو ها قوی باید چون روی سوخته و پوست درخت
صنوبر سوخته و اگر بدان حاجت بود که گوشت برویاند کندر با این دارو ها بیامیزند صفت دارویی که کب بگیرند
توتیا و صبر و انزروت و کندر و شادنج و گلنار و اقاقیا و پوست درخت بید که بتازی الوب گویند سوخته و شب
یمانی و زاج سوخته و مازو راست است زنگار یک جزو و نیم اقماع انار ترش یک جزو مرهم سازند بروغن گل
نسخه دیگر بگیرند خبث الحدید و مرداسنگ و دم الاخوین و قرطاس سوخته و شب محرق مرهم سازند بروغن گل
و اگر ریش کهن بود کندر و صبر با این دارو ها بیامیزند صفت دارویی که ریش خوره را و بواسیر را سود دارد مس
سوخته کندر شب یمانی از هر یکی چهار درم پوستهاء باریک که در میان انار ترش بود و زراوند و قلقطار از هر یکی
درم همه را بکوبند و بشراب مثلث بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بسایند و بکار دارند
صفت دارویی دیگر زعفران شب یمانی مر از هر یکی هشت درم صبر و کندر از هر یکی چهار درم اقراص بشراب
مثلث و بسایه خشک کنند صفت دارویی دیگر بگیرند توبال مس دوازده درم مس سوخته و مر و صبر و نوشادر
و شب و سخاله مس و کندر از هر یکی هشت درم همه را بکوبند و ببرکه بسایند در آفتاب و اقراص کنند و بسایه خشک
کنند صفت دارویی دیگر ریشهاء پلید و خورنده را سود دارد قرطاس سی درم آهک آب نارسیده و زرنیخ زرد
هر یکی یک اوقیه همه را بسایند و بعصارهٔ برگ اسبغول یا ببرکه بسرشند و اقراص کنند صفت دارویی دیگر
ریشهاء خورنده را سود دارد بگیرند خاکستر موی مردم و انگدان و عدس جبلی راست است همه را بکوبند و
ذرور کنند باب هفتم از جزو نخستین از
گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر توته و گوشت زیادتی که بر قضیب رستن گیرد
و نرهاش و مقعد و بدید آید بگیرند بوره سوخته و خاکستر چوب رز بآب بسایند و طلی کنند و اگر بدین
زایل نشود باید برید و زنگار و زاج بر کردن و اگر سخت بد بود داغ کردن باب هشتم

از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر کوز شدن قضیب
روغن نرگس و روغن سوسن و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو و کوزن و موم در بنفشه بهم سرشته و هر یک جدا
می باید مالید در گرمابه و بیرون گرمابه باب نهم از جزو نخستین
از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر علتی که آنرا یونانیان غاشیا و ساطوریوس گویند
این علت اختلاج قضیب بود و تمدد او و عسبب آماس گرم که در او عصبه بود و این علت مردان و زنان را افتد و مر
دوران را در بود و زنان را در تر بود و این علتی است که اگر علاج صواب نکند او عصبه سستی یا سستی شود یا تشنج کند
و هلاک کند و شکم یا با سده و عرق آمدن گیرد پس هلاک شوند علاج نخست رگ زنند و بر پهنه یا بر روی
حجامت کنند و پس دیوچه بر افکنند و بس طبیعت را باسهالات لطیف نرم کنند چون آب لبلاب و خیار شنبر اگر
آب چکنند و آب عنب الثعلب و خیار شنبر و مانند آن و حقنهاء نرم و طلیهاء خشک برنهند بر پشت قضیب
و خایه چنانکه اندر علاج آماس گرم که در قضیب و خایه بود یاد کرده آمده است و نیلوفر خوردن و بوییدن و طلی
کردن سخت سود دارد و طعام فروره و اسفاناخ و بنفشه و آلو و مانند باب دهم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر خارش قضیب
و خایه سبب آن ماده تیز بود که بدینجا سود مندست صفت دارویی که طلی کنند اقاقیا ماميثا از هر یکی یکدرم
نوشادر دانگی صبر دانگی زعفران نیم دانگ اشنان چند و ناخ همه دارو ها همه را بکوبند و بپزند و بروغن زنبق
بسرشند و بکار دارند و سرکه و روغن گل اندکی بوره طلی کردن و گرمابه سود دارد و اگر خارش صعب بود اندکی
مویزج با آن بیامیزند و چون از گرمابه بیرون آید سفیده خایه مرغ با انگبین سرشته طلی کنند و دیوچه بر افکند بر
پهنه و روی ران سود دارد جزو دوم از گفتار نوزدهم از کتاب
ششم اندر فتق و قیله که اهل خراسان غر گویند و بشهر من دبه
باب نخستین از جزو دوم از گفتار
نوزدهم از کتاب ششم اندر اسباب فتق و نوع آن و فرق میان قیله و فتق
باید دانست که پوشش شکم پوست است و دو حجابست یکی زیر وی نشست و عضلها است و آنرا بتازی

خداوند علت بپشت باز خسبد آنچه بیرون آمده بود بجای باز شود و هر گاه که راست بنشیند بیرون آید و نیز هر گاه
که دست بروی فشارد بجای باز شود و هر گاه که دست بردارد بیرون آید و علامت فتق الاربیات همین است
قیلة الامعا آنست که قرار اندر خایه افتد و هر گاه که طعامی باد انگیز یا بدگوار خورد یا پیاده رود روده بخایه فرود آید
و هر گاه که دست بر نهند بجای باز شود علاج علاج این هر سه نوع یکی است اما هر گاه که روده با ثرب فرود آمد
گرم بدان جای همی ریزند یا زم کرده یا بچار در ابزن نشانند و روغن بابونه گرم کرده همی مالند و شبت پخته بر آن جای
می نهند و پس از آن بر فاده هموار ببندند تا فرود نیاید و از طعامها باد ناک چون باقلی و لوبیا و عدس و از انگور
و سیب و خیار باد رنگ و از مجامعت و از بانگ کردن و بر سیر خوردن که پیاده رفتن و بر ستور نشستن و از کاری بادنج
کردن پرهیز باید کرد و خویشتن را از سرفه نگاه باید داشت و پیوسته گوارش زیره و معجون حب الغار بکار دارد
و اگر آن جای داغ کنند تا سوراخ تنگ تر صواب بود و دارو ها قابض بر نهادن نیز سوراخ را تنگ تر کند و آن
جایگاه را سخت کند و دارو هاء قابض اینست اقاقیا صبر عصارهٔ لحیة التیس و انزروت مصطکی کندر و نار پوست
و اقماع انار ترش و مازو سبز و سماق و دباغان و گلنار و برگ مورد و شب یمانی و صمغ و طراثیث و سریشم ماهی
و سریش کفشگران و آنچه تر بیار اگر کند با این دارو ها بیامیزند چون ابهل و زیره و چیزهاء نرم کننده و با قوم
کنندگی قوت دهنده بیامیزند چون ابهل و نیوه زفت و علک البطم و راتینج و مقل صفت ضمادی سود دهد
بگیرند اشق کندر و صبر دبق از هر یکی سه درم مقل دو درم اقاقیا و انزروت از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و
بسرکه ترکنند از شبانگاه و بامداد در هاون بسایند و لختی ابهل کوفته بر افکنند و بیامیزند و بر آن جای نهند
و ببندند صفت ضمادی دیگر بگیرند مصطکی کندر ماميثا گلنار دم الاخوین مر سریشم ماهی راست راست همه
را بکوبند و سریشم را بآب عنب الثعلب بگداز نند و دارو ها بدو بسرشند صفت ضمادی دیگر اقاقیا کوز
صبر نار پوست راست راست همه را بکوبند و بآب صمغ بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند کوز سرو مر
سعد و زنگوش مازو خام اقاقیا کندر صمغ راست راست صمغ را بشراب حل کنند و دارو ها بدو بسرشند که گل
مقل بشراب حل کنند خاصه شرابی قابض و بر آنجا نهند و روغن یاسمین و جند بیدستر میمالند صفت ضمادی
دیگر کودکان را بگیرند سمار و ق خشک کرده و بکوبند و ببیزند و سریشم ماهی گداخته بسرشند و بر آنجا نهند

[illegible]

المطیف بالامعا گویند و دیگر بیرون ترست و آنرا بلغت یونان باریطون گویند و بتازی ممتد گویند از بهر آنکه این
باز بلیه تر از آنست و منفعت هر دو آنست که کثافت ایشان نگذارد که حرارت احشا متلاشی شود تا همیشه
احشا گرم بود و قوتهاء آن بقوت آن حرارت هر یک کارهاء خویش تمام میکنند و عضلها و پوست بیرونی و چربو که
بر حجابها بود دران یاری کنند و حرارت را مدد دهند و این حجاب باریطون را منفعتی دیگرست خاصه و آن
آنست که روده ها را بر نهاد خویش نگاه دارد تا فراز و باز نشوند و بجایهاء خالی فرو نیفتند و این منفعت
او از آنست یا زبیده تر و کشیده ترست و این باریطون تا تهی گاه و بیغولهاء ران بیامده است و از جانب او
دو منفذ ساخته شده است چون دو موری از هر سوی یکی و فرود آمده است تا نزدیک هر دو خایه و آنجا گشاده
و هر یک با دیگر پیوسته شده و یک خریطه گشته گرد برگرد هر دو خایه هر گاه که مردم از جایی بجهد یا آواز بلند کند
یا باری گران برگیرد یا مانند آن قوتی بدان رسد از ضعیفی قوت این حجاب باریطون بشکافد و سوراخ شود
اگر این سوراخ برابر ناف افتد یا زیر یا فروتر و ثرب بدین سوراخ بیرون آید و شکم آنجایگاه بیرون
خیزد آنرا بتازی فتق گویند یعنی فتق پوست شکم و اگر این منفذ که از آخر باریطون ساخته شده است بشکافد
شود ثرب و روده آنجا فرود آید و این شکاف کوچک بود روده از بیغوله ران فرودتر نیاید آنرا فتق الاربیات
گویند یعنی فتق بیغوله ران و اگر بزرگ بود روده با آن حجاب مطیف بکیسه خایه فرود آید آنرا بتازی قیلة الامعا
گویند یعنی فرود آمدن روده بکیسهٔ خایه و گاه بود که سبب فرود آمدن روده بر بیغوله ران و بکیسه خایه شکافتن
باریطون نباشد لکن رطوبتی بود که آنجا گرد آید و این منفذ ها هر دو سست و آغشته شوند و باندک مایه قوتی فراز
باز شوند و روده بدین منفذ ها فرود آید و فتق الاربیات یا قیلة الامعا تولد کند و این قیله سه گونه بود یکی اینکه
یاد کرده آمد دوم آنکه باد بخایه فرود آید و کیسهٔ خایه چون دبه شود و این را بتازی قیلة الریح گویند و سوم
آنکه آب فرود آید و آنرا بتازی قیلة الما گویند و فتق مراق البطن و فتق الاربیات زنان را نیز افتد
باب دوم از جزو دوم از گفتار
نوزدهم از کتاب ششم اندر فتق مراق البطن و فتق الاربیات و
فتق الامعا و علامتها و علاج آن علامتها اما علامت فتق مراق البطن آنست که هر گاه که

مراق البطن

صفت دیگر هم کودکان را معصور و زعفران از هر یکی دو درم نعل موزه کهن چهار درم همه را بکوبند و بزرده خایه مرغ نیم پخته بسرشند و بر آنجا نهند باب

ششم

از جزو دوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر قیله ریحی علامتها

علامت قیله ریحی آنست که قراقر بسیار بود و بدست سبک بود و کیسه خایه چون دبه شود و این آماس زیر بجای باز شود از قیله الامعا علاج از طعامها و میوهای بادناک پرهیز باید کرد و کوارش زیره و معجون حب الغار بکار داشتن صفت قطوری که بمجری قضیب اندر چکانند بگیرند روغن زنبق یک اوقیه مشک یکمثقال جند بیدستر یکمثقال بیامیزند و اندر چکانند و روغن یاسمین فرفیون جند بیدستر در وی حل کرده همچنان اندر بچکانند و داروها که در علاج استسقاء طبلی یاد کرده آمده است درین باب سودمند بود صفت حبی که بادها بشکند تخم کرفس انیسون و نانخواه اسفند و مصطکی و زعفران از هر یکی یکدرم ملیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی نیم درم شربت یکمثقال دو درم سکبینج و مقل از هر یکی یکدرم و نیم فودنج و فطراسالیون و فقاح اذخر و قسط و زرنباد و درونج و اسارون از هر یکی نیم درم شربت یکمثقال هر بامداد بخورند و ضمادها که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و از همه چیزها پرهیز کنند خاصه بر سیرخوردگی و از جماع و اگر حاجت بود بدان تا معده و شکم از طعام سبک نشود جماع و نخست بندی که آنرا باشد برنهند و خویشتن بنبندند پس جماع و دیگر چیزها کنند والله اعلم

باب — از جزو دوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر قیلة الماء علامتها

وی آنست که پوست خایه روشن بود و قرار نکند و بدست گران بود و کیسه خایه بروزگار سخت بزرگ شود و چون بجنبانی او از آب آید علاج آب کمتر خورند و معجون کندر بکار دارند و ضمادها که در علاج استسقاء یاد کرده آمده است بر می نهند صفت ضمادی بگیرند آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره و مورد و پشک گوسفند را ساراست همه را بکوبند و بارد مورد و سرکه تحلیل کنند و بر نهند صفت ضمادی بگیرند آرد جو و سعد و گل آرد حلبه و سرگین کبوتر از هر یکی یکجزو سرگین گاو دو جزو علک البطم سه جزو به کهن شش جزو علک را با پیه بگدازند و لختی روغن زیت سرشته طلی کردن سود دارد و اگر آب بسیار بود صواب آنست که بزل کنند پس داغ کنند و بزل بمبضع کنند بر

یک جانب در زور آب بدو سه روز بیرون کنند تا غشی نیفتد و قوت نگاه میدارند جزو سوم

از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر احوال جماع و منفعت و مضرت آن و علاج تقصیری کردن اندر آن کار افتد و این جزو بیست و پنج باب است باب

نخستین از جزو سوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر بیان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی در آنکه مردم را از جماع لذتی بافراط یابد

چون سبب بقاء جانوران توالد و تناسل بود آفریدگار تبارک و تعالی لذتی بافراط در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد پیش از یافتن آن لذت شهوت آن در همه جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشت که کارهای او باندیشه و تدبیر و پیش و پس کارها دیدن و شناختن بود مسخر آن لذت گردد و در حال طلب آن لذت که شرم را خاصیت مردمی است مغلوب قوت بهیمی گرداند و فراموشی بروی مسلط کرد تا دران حال از تدبیر و پیش و پس کارها اندیشیدن غافل شود و با غمها که پدر و مادر عاقل از بهر فرزند پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و از بهر آنکه تا حال این فرزند نیکونامی بود یا زشت نامی همه فراموش کنند و بسیار مردمان باشند که کمال عقل و مروت و شرم و خویشتن داری ایشان بدان جای بود که هرگز نام آن عضو که آلت این کار است بزبان نگویند و نخواهند که پیش دیگران ساعدهای خویش یا پشت پای خویش برهنه کنند لکن دران حال چنان مغلوب قوت بهیمی شوند که همچون بهیمه عورت خویش برهنه کنند و باشد که عورت مفعول را نیز برهنه کنند و خواهند که عورت او را همی بینند و خواهند که ساعتی دراز تر دران کار باشند این همه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند چندانکه آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر کرده است و اگر نه آنست که این فراموشی بدین سبب آید و قوت بهیمی غالب نشود هرگز کدام عاقل این کار کردی و این همه فرزندان که یاد کرده آمد بخویشتن کشیدی هر که این معنی فهم کند بکمال قدرت و حکمت آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و باخلاص بگوید ذلک تقدیر العزیز العلیم باب

دوم

از جزو سوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر آنکه علاج اعضاء تناسل واجبست و مردم را درین باب بطبیب حاجتمندی بیشترست

باید دانست که طب نگاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری از بیماران تا تن درستی باز آید و این حفظ اشخاص بود و چون

ممکن گردد و حفظ نوع بزرگتر و مهمتر از حفظ شخص است و علاج اعضاء تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از بهر آنکه حفظ نوع بتناسل است و تناسل حاصل نشود مگر آن وقت که نر و ماده درین هر دو معنی موافق باشند هم فرزند پدید آید و هم میان ایشان الفت بود و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود یا در انزال تقدیمی و تاخیری بود نه فرزند تولد کند و نه میان الفتی بود و اگر لذت بسیار نخیزد کرمانه مرد ضعیف بود و آب او جهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت تمام یابد و باشد که آب مرد گرم و تیز بود که زود انزال افتد و شهوت زن بجنبیده هیچ و بر صحبت مرد حریص گشته و از وی جدا شود حاجت وی تمام ناشده اگر زنی هیچ که شرم و حفاظ او کمتر بود هم هیچ که دران حال بیگانه یابد که حاجت خویش از وی روا کند و تدبیر آنکه لذت هر دو از یکدیگر تمام حاصل شود و تدبیر آنکه انزال هر دو موافق افتد بی تقدیم و تاخیر در علم طب است و بدست طبیب و اگر مزاج آب مرد یا مزاج آب زن نامعتدلست و از ایشان فرزند نمی آید یا آب هر دو با آب یکی از دو کانه اندک است تدبیر باعتدال باز آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت مرد و زن باندازه یکدیگر نیست و بدان ایشان را از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان الفت نیست تدبیر آن هم اندر علم طب است بدین سبب علاج اعضاء تناسل واجبست و مردم را درین باب بدین علم حاجت بیشترست و از بهر آنکه طبیب اندر علاج این اعراض سبب الفت و تناسل و بقاء نوع است اگر گویند طبیب خلیفتی است از خلیفتان خدای در میان خلق درست بود باب

سوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر منفعتهاء جماع که بوقت باشد

باید دانست که جماع استفراغی طبیعی است خاصه اگر بوقت حاجت و شهوت صادق اتفاق افتد فضلها از تن بدان دفع شود و تن سبکی یابد و مستعد قبول زیادت غذا گردد و همچنان بود که گویی چیزی بغصب از منعم ثالث بستده اند و طبیعت از جهت طلب عوض آن در حرکت آمده است و بدان سبب شهوت طعام و هضم زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کند و قوت تن بدان سبب زیادت شود و تن غضبانی باعتدال باز آید و مردم هوشیارتر و مردم خوی تر شود و دخان منی که محتقن شده باشد و بجانب دماغ و دل می براید دفع شود و بدان سبب تیرگی چشم و صداع و دوار و اندیشهاء بد و اعراض مالیخولیا زایل شود و درد کرده امتلائی ماده ها

و بثرها و ریشهاء قضیب و خایه و آماس بن ورکها و درد پشت و کرکاه و حوالی آن همه بدان دفع شود و بسیار کس که از جماع باز ایستد و یا نباید منی در اوعیه محتقن و مستحیل شود و بخار آن بدل و دماغ بر آید بیماریها که زنان را افتد و آنرا اختناق رحم گویند مردان را نیز مانند آن پدید آید و نخست کسلانی و گرانی اندامها باشد و تن سرد شود پس با عراض اختناق رحم ادا کند باب

چهارم

از جزو سوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر مضرتهاء جماع کردن بی وقت و بی شهوت صادق اتفاق افتد

افراط کردن در جماع و الحاح کردن بر خویشتن سخت زیان دارد از بهر آنکه هرگاه که اوعیه منی فارغ شود بر جماع که از پس آن کنند غذاء خصیه از وی بستده باشند بیشی که هرگاه که الحاح کنند بجای منی خون آید و هرگاه که غذا خصیه ستده شود قوت جاذبه او گرده طلبد و عوض آنچه بجماع از وی ستده هیچ از گرده بستاند و هرگاه که خصیه غذا گرده بستاند نیز از جگر غذا جوید و عوض آنچه از وی ستده باشند از جگر بستاند و جگر عوض آن از معده طلب کند و غذا خام نا گوارده از معده بخویشتن کشد و از غذا خام آفتها تولد کند نخستین سده و آماس جگر پس یرقان و استسقا ادا کند و خون که ازان غذا تولد کند هم خام بود و خام بادامها تولد کند هم خام و از بهر آنکه کار جگر آنست که کیلوس پخته را خون گرداند و کیلوس خام را تمام نتواند پخت و آنچه ازان خون بدماغ شود نخست درد سر آرد و با آخر بصرع و سکته و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و ضعیف عصبها ادا کند و آنچه بدل آید رطوبت فاسد ازوی در غلاف دل جمع شود و خفقان تولد کند و آنچه بشش رود ازوی دمه و ضیق النفس و برفه و سل تولد کند و آنچه بحجاب رود ازوی ذات الجنب تولد کند و آنچه بسپرز رود ازوی سده و آماس صلب تولد کند و آنچه بمفاصل رود نقرس و عرق النسا تولد کند و همچنین اگر جماع بر امتلا افتد مضرت آن بزرگتر بود و از بهر آنکه رطوبت غریزی خرج شود و تن سرد و خشک شود و قوت حاسها ضعیف و ساقهاء پای سست گردد و رونق و رنگ روی برود و موی سر ضعیف شود و بسبب خشکی دماغ اصلع شوند و درد پشت و سرون و درد گرده و مثانه خود نقد بود و دهان و گوشت بن دندانها گنده شود و هر که دق او خلطی بد بود در حال جماع بپشت او بر آید و اندام او ناخوش بوی شود و هر که از پس جماع سرما یابد و نفس او تنگ شود

وخفقان بدید آید و چشم دوردر شود و شهوت طعام ضعیف کردد و بیرانش باید که جماع کند و از بسیاری جماع دوار و طنین تولد کند و باشد که حرارت غریب مستولی کردد و تنهاء محترقه آید و پشتری را رعشه و ضعف و بی خوابی و قولنج ریحی تولد کند خاصه کسانی را که در سر پهلوهاء ایشان بادی بهم کرد و بسیار کس بینی که مزاج وی بد بود اگر از جماع باز ایستد سر و تن کران کردد و ضجر و تنک دل شود و احتلام بسیار بود و اگر جماع کند جمله قوتهاء اندامهاء او ضعیف کردد و او جز دارا او دیر ادراکار کردن و باندکی خورسند بودن و معده را عادت کردن علاجی دیکر نیست باب

پنجم از جزو سیوم

از کفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر آنکه مضرت جماع بچکونه کسانی بیشتر رسد بباید دانست که مردم لاغر و خشک اندام را از افراط جماع بیم ذبول بود و از دو بیرون نباشد یا رطوبة اصلی خرج شود و حرارت غریب باندامهاء اصلی مستولی کردد و بدق ادا کند یا حرارت غریزی نماند بذبول و دق الشیخوخه ادا کند و مردم فربه و کوشت آلود از دق دور تر لکن بیمار بیماریهاء دیکر که در باب کذشته یاد کرده آمده است نزدیک تر از بهر آنکه در تن ایشان فضول بسیار بود و مردم لاغر دو طایفه اند یکی آنکه لون ایشان سفید بود و پوست ایشان نرم و بر تن ایشان موی نباشد و رکهاء ایشان تنک بود و خون اندک بود و سفیدی لون ایشان برصاصی کراید یا بسبزی یا سخت سفید بود و این همه علامتهاء سردی و خشکی مزاج بود و این طایفه را منی اندک و غلیظ و مضرت جماع اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم بسیاه چردکی کرایند یا بسرخی و بسمرت و رکهاء ایشان فراخ بود و خون بقیاس با طایفه دیکر و بقیاس با کوشت اندامهاء ایشان بسیار بود و بقیاس کمر کران اندک بود و بندکشادهاء ایشان قوی و پیدا بود و عصبها غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت و این علامتهاء مزاج کرم و خشک است این طایفه را نیز منی اندک و غلیظ بود و شهوت جماع بسیار بود و دران کار قوی باشند لکن زود از کار باز ایستد و مضرت افراط در خودکی و بیشی خون بود و مردم فربه نیز دو طایفه اند یکی آنکه فربهی ایشان از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی موی طایفه را منی بسیار و رقیق بود و شهوت جماع اندک و از مضرت ذبول امن باشند لکن چون درد پشت و درد زانو مضرت آن چون بسیار باشد این همه علامتها مزاج کرم و تر است این طایفه را منی بسیار بود و قوام آن معتدل و اکر بر تن

اصلی صه

مضرتهاء دیکر صه

ایشان بسیار بود آرزوی جماع قوی بود و مضرت آن اندک و اگر از جماع باز ایستد مضرت آن بیش از مضرت بسیار کردن بود و پیران و مردمان لاغر و کسانی که از جماع لذت عظیم یابند و از پس آن ضعیف شوند از جماع دور بود و ملاک خویش دران باید دانست باب

ششم

از جزو سیوم از کفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر تدارک مضرتهاء جماع اما خداوند مزاج سرد و خشک را تدبیرهاء کرمی و تری فزاینده باید کرد و طعام او نان سمید و کوشت بره و اسفیدباهاء کوفته و کباب و هریسه باید بمقدار هضم و توابل آن زنجبیل و دارچینی و پلپل و دار پلپل و شیربنیها چون زلیبیاء عسلی و قطایف و لوزینه و آنچه بدین ماند و شراب شیرین و فقاع در شیر آغشته و شیر و انکبین سود دارد و از طعامها شور و ترش پرهیز باید کرد و بر بستر کرم و نرم باید خفت و چون طعام هضم شده بیشتر در کرمابه نیمی و روغن یاسمین و روغن خیری بکار داشتن و لهو و آسایش و جستن و لخلخه مشکین با خود داشتن و شغاقل پرورده و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده سود دارد و اگر قوت بیکبار ساقط شود در ماء اللحم باید داد با اندکی شراب ریحانی اگر زرده خایه نیمبرشت با اندکی انکبین کهن و اندکی دارچینی و اگر دواء المسک در ماء العسل کداخته بخت بدادن پس ماء اللحم بر اثر آن دارد و لخلخه مشکین بوی بایند و این حال پیران را و ناقهان و مسلولان را افتد و کسانی را که از جماع لذت بسیار یابند چون عاشقان و کسانی که بعید عهد باشند بجماع و کسانی که جماع بر کرسنکی و ماندکی کرده باشند و اگر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تن درست و فصل تابستان بود در آب سرد جستن و در حال برآمدن سود دارد چنانکه در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و اگر آنکه در تن اخلاط عفن بیشتر بسبب حرکت و حرارت جماع آن اخلاطی کرم شود و تن را کرم کند علامت وی آنست که در حال جماع و از پشت برآید و باشد که نیک بلرزاند و بر انخست تن از آن خلط پاک باید کرد و حرارت غریب را تسکین کردن پس بعادت باز آوردن و خداوند مزاج سرد و تر را تدارک ضعف او بوی مشک و عود و معجونهاء کرم باید کرد چون مثرودیطوس و دواء المسک و معجونهاء باه که در جایگاهش یاد کرده آمده است و سقوط قوت و غشی او را هم بماء اللحم و شراب کهن و توابل کرم تدارک باید کرد و طعام و کباب و بریانی و قلیه خشک بیشتر بتوابل کرم چون پلپل و زنجبیل و دارچینی و بجای آب ماء العسل خورد و شراب کهن و شراب انکبینی سود دارد و خداوند مزاج کرم

وخشک را تدبیرهاء تری فزاینده باید کرد و نکاه داشتن تا حرارت غریب بر نفروزد و تدبیرانی که از رنج و ریاضت که تن را کرم کند و از طعامهاء توابل کرم پرهیز کنند و آسایش طلبند و طعام از کدو تر و اسفاناخ و ماهی خشک و کشک جو و دوغ تازه و بزغاله و مرغ فربه سازند و خایه مرغ نیمبرشت و ماهی تازه سخت موافق بود و از میوهها انکور رسیده و امرود چینی سود دارد و در آب نیم کرم نشستن و روغن بنفشه با روغن یاسمین آمیخته بکار داشتن سود دارد و از داروهاء باه داروهی شیر و ترنکبین چنانکه در جایگاهش یاد کرده آید سخت موافق بود و شیر تازه و شکر بهم جوشانیده و نان سمید ترید کرده سود دارد و خداوند مزاج کرم و تر را جماع زیانی دارد و بعضی باشند که ایشان را از ناکردن وسواس و خیرکی چشم و دیکر اعراض بدید آید و اگر افراط کنند خفقان و ضعیف معده بدید آید و قوت ساقط شود و سبب این آنست که مزاج اندامهاء ایشان مختلف بود مزاج آلتهاء تناسل کرم و تر بود و منی بسیار تولد کند و مزاج معده و دل و دماغ ضعیف بود و علاج ایشان بچیزهایی باید کرد که منی را خشک کند و کمتر تولد کند چنانکه سپستر اندر بابی جداکانه یاد کرده آید و اگر این علاج نخواهند و خواهند که از لذت جماع بهره یابند دل و دماغ و معده را تعهد باید کرد بمعجونهاء قوی چون دواء المسک و مثرودیطوس و شلیثا و طعام و شراب معتدل فرمودن و اگر دل و دماغ نیز کرم بود و این معجونها احتمال نکند مفرح معتدل و اطریفل بزرگ باید فرمود و دل و دماغ را ببوی صندل و کلاب و سیب و آبی و شراب ریحانی قوت دادن و ضمادها که ازین نوع باشد بر نهادن و بعضی مردمان باشند که ایشان را پس از جماع بلرزیدن آید نه بر سبیل نافض لکن بر سبیل رعشه ایشان را چند روز پیوسته از نیمروز تا شب بامداد باکلروم آب عرزنکوش باید داد و اگر نخست استفراغ کنند بداروها که رطوبت لزج را از تن بیرون آرد چون شحم حنظل و قثاء الحمار و قنطوریون باریک و بزر الانجره صواب بود و دماغ را بمشک و عنبر و روغن با قوت دهند و عضلها را بروغن قسط و روغن ناردین و روغن سوسن و مشک و عنبر و سعد و ابهل در روی حل کرده بمی بمالند و بعضی را از پس جماع درد سر خیزد و چشم خیره شود و سبب این آن بود که در تن ایشان خلطی بد بود و بحرکت جماعی بخار آن بدماغ برآید و بعضی را سبب آن بود که بر خمار جماع کنند و شراب صرف قوی خورده باشند علاج ایشان آنست که اگر در تن خلطی بود نخست استفراغ کنند بایارج

کمتر صه

فیقرا و حب قوقایا پس بقوت دادن دماغ مشغول باشند و روغن کل و کلاب و آب غوره و اندکی سرکه بر سر می نهند و طعام از سماق و غوره و انار دانک و مانند آن سازند و کشنیز اندر طعامها کردن سود دارد و کافور و کلاب و صندل بوییدن و اگر احتمال کند اندکی کافور با روغن کل به بینی کشیدن سود دارد و نطولها از برک سیب و آبی و امرود و کل و اندکی بابونه و اکلیل الملک ساخته بکار داشتن صواب بود و بعضی را از پس جماع ماندکی بدید آید علاج ایشان آنست که خویشتن را کرم بپوشند و بخوسبند و چون بیدار شوند ماء اللحم اگر زرده خایه نیمبرشت با اندکی شکر بخوسبند و مانی بیشتر پس در کرمابه شوند و طعامها و شرابهاء لطیف خورند

بخورندو صه

باب هفتم از جزو سیوم از کفتار نوزدهم

از کتاب ششم اندر علاج کسانی که ایشان را شهوت جماع بسیار بود و خواهند که آن شهوت بشکنند بباید دانست که بسیاری شهوت جماع که در جوانی بود و مزاج نیک و تندرستی بود و توانایی آن باشد و ضعیفی نیارد آن شهوت را نباید شکست از بهر آنکه شکستن آن شکستن قوت بود اگر استفراغی کنند و آن شهوت را اماکن و مزاج بود لکن اگر سبب بسیاری شهوت زیادت کرمی و تری بود فصد کردن روا باشد و استفراغ بفصد اولی تر و طعامهاء سبک باید خورد و شربتهاء خنک بکار داشتن چون شراب نیلوفر و شراب لیمو و آب نیلوفر و انار ترش و سیب ترش و آبی ترش و ترشی ترنج و چیزهاء سرد و تر چون کوک و کدو و اسفاناخ و برک و ساق خرفه و کسنه و عنب الثعلب و چیزهاء سرد و خشک چون پست جو و خایه عدس و پست کاوس و عدس پخته با شاهدانه و ضماد کردن از طحلب و برک خرفه و کشنیز تر و اسبغول بر مقعده و باشد که برک شوکران و برک خنک با این چیزها یار کنند و کوشت جوزه و اسفیداج شسته و داسنک و قیمولیا و سرکه ضمادی قویست و اگر آنکه تری زیادت بود و حرارتی باندازه بود کمونی سود دارد منی را خشک کند و نکذارد که بسیار تولد کند و اگر حرارتی بیشتر کمونی با سرکه اگر با سکنجبین خورند صفت دارویی دیکر که منی را خشک کند و نکذارد که بسیار تولد کند بکیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی را استار است شربت بکلادرم کوفته با آب عدس پخته صفت دارویی دیکر بکیرند تخم سداب و خندبیدستر و بزر البنج را استار است شربت یکدرم با شراب ممزوج اگر با آب سرد صفت دیکر بکیرند تخم سداب و انیسون از هر یکی یکدرم خندبیدستر دو

وبزر البنج از استارلت هر یکی دو درم گل سرخ گلنار از هر یکی سه درم شربت دو درم با آب سرد اگر با دوغ ترش حقنه دیگر تخم سداب سه درم تخم کوک پنج درم شربت دو درم با سکنگبین و اگر کسی چند روز پوسته بامداد دو درم تخم کوک با آب تخم خرفه بخورد شهوت جماع از وی بریده شود و اگر سبب بسیاری شهوت گرمی و تری منی بود علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در مجری حرارتی و حرقتی بود و از جماع ضعفی پدید آید علاج او بشربتها و ضمادها خنک است که یاد کرده آمده است و نیلوفر و طحلب در ضمادها او سخت نافع است و عصارهٔ نی تر با اندکی کافور خوردن و طلی کردن سخت سودمند است و بر بستر کتان خوفتن و تختهٔ سرب بر پشت بستن برابر گرده سود دارد و اگر سبب بسیاری باد و بسیاری سودا بود علامتها آن معلوم است دارو ها که باد را تحلیل کنند و دارو ها که استفراغ سودا کنند و تدبیر اصحاب مالیخولیا بکار باید داشت باب

هشتم از گفتار نوزدهم از جزو سیوم از کتاب ششم اندر توتر قضیب

این علتی است که قضیب بی شهوت جماع بر بسته باشد و سبب نزدیکتر اندرین علت بسیاری بادهای غلیظ بود اندر اندامهای تناسل و در حوالی آن و مادهٔ این بادها رطوبتی بود غلیظ و بر انگیزانیده و باد حرارتی بود ضعیف و گاه باشد که سبب این تکاثف پوست و بسته شدن مسام قضیب و خایه و حوالی آن بود و فضلها بدین سبب درین اندامها باند و بتحلیل خرج نشود و باشد نیز که دهنهای رگها که بدین اندامها پوستاست فراخ گردد و بادها و بادهای غلیظ بدان رگها بگذرد و مدد مادهٔ این علت شود و اسباب بدنی بر خوردن طعامهای غلیظ و بادانگیز بود وانگور و نخود و لوبیا و زردهٔ خایهٔ مرغ و گلنگبین و شراب نو از آنجمله است و عادت ستلقی خوفتن یعنی بر پشت باز خوفتن پشت گرم کند و ماده را بجنباند و باد بر انگیزاند و این علتی است که اگر زود علاج آن نکنند اوعیهٔ منی متمدد شود و آماسی گرم تولد کند و بکشد و این علت را بلغت یونان فریسمیوس گویند از بهر آنکه بازیکنان صورتی ساختندی از چوب قضیب او انگیخته و بزرگ و بدان بازی کنند نام این علت از نام آن صورت شکافته اند و خداوند این علت را بدان مانند کردند علامتها این علت سه نوع است یکی آنکه مادهٔ او ماده رطوبتی بود غلیظ و علامت آن علامتهای امتلاء بلغمی است که تدبیرهای گذشته که سبب تولد بلغم بود بران گواهی دهد دوم آنکه مادهٔ او خون بود و علامت آن علامتهای آن امتلاء خونی است بلمس گرم و بلون سرخ و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد سیوم

آنکه اگر بزودی این علت را علاج نکنند قضیب بزرگتر می شود و اختلاج می کند و ایستاده ماند بیش و اوعیهٔ منی متمدد شود و آماس گرم پدید آید و زود بکشد نخست شکم باد گیرد و عرق سرد کند و زنانی را که بر شوهر خوی کرده باشند پس تنها مانند این علت افتد لکن نادر بود و مردان را هم نادر افتد لکن بزنان از دیرتر افتد علاج اما علاج نخستین که مادهٔ آن بلغم است آنست که چند بارقی متواتر فرمایند و در آن مبالغت کنند تا ماده کم شود و باقی از جای بر گسسته و اندامها بر سوی معی بالذور یاضت آن بکار داشتن و این چنان باشد که بطبطاب بازی کنند تا ماده میل بالا کند و از آنجا بتحلیل دفع شود و طعام اندک و لطیف خورند تا بدل آن بجای باز نشود و دارو ها که بادها را بشکند و سکی را گم کنند خوردن و بر قضیب و علاج حوالی آن ضماد کردن سود دارد و از جماع و اندیشهٔ آن و اسباب آن پرهیز باید کرد مگر ضرورت گردد و ترسند که مضرتی دیگر از مضرتهای ناکردن جماع پدید آید علاج نوع دوم آنست که نخست رگ زنند و از پس رگ زدن چند کرت قی کنند تا ماده سوی بالا باز آید و از جایگاه علت بر گسسته شود و شراب نیلوفر و بیخ آن و تخم بیخ انگشت میدهند تا تولد منی کمتر بود و سرکه و گلاب و عصارهٔ برگ خرفه و عصارهٔ برگ کوک و طبیخ عدس مقشر بر قضیب و گمرگاه و زهار و خایه طلی میکنند و تخم کوک در آب سرد و آب تخم خرفه میدهند و تدبیر لطیف کنند و طعام از آن نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس در کتاب حیله البرء میگوید که جوانی را این علت افتاد فصد کردم و بیخ کبر و بیخ نیلوفر و تخم بیخ انگشت میدادم و ضماد از بابونه میدادم و از جماع کردن منع کردم شفا یافت و چون باخر علت رسید سداب و تخم آن دادم سود داد و بعضی طبیبان معروف گفته اند جماع کسی اندرین نوع حیض باشد و آن باد و آن ماده بدان دفع شود و در بستر کتان و برگ بید و تختهٔ سرب بر پشت و گمرگاه بستن و نطولهای تحلیل کننده بکار داشتن سود دارد علاج نوع سیوم آنست که رگ اکحل و صافن زنند و قی فرمایند و اگر طبع نرم باید بنفشهٔ خشک در جلاب و آب لبلاب و آب عنب الثعلب و طبیخ پرسیاوشان و خیار شنبر نرم کنند و حقنه کردن بکشکاب که در وی سپستان و خطمی و آلو سیاه پخته باشند با روغن بنفشه و شکر سود دارد و ضماد آرد جو و خطمی و آب کشنیز و آب برگ عنب الثعلب سود دارد و مرداسنگ و اسفیداج و قیمولیا و گل ارمنی با سرکه و گلاب طلی کنند سود دارد و شربت کشکاب و آب انار و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب غاب دهند و بر قطن حجامت کنند و دیوچه بر افکنند و اگر خداوند علت جوان باشد بطبوخ با نبیذ اندک کافور بدهند

اوداج زنده موم و قیر و طلی از روغن گل و موم صافی با آب سرد طلی مغز مو دم بدان شفا یافت و دیگری را هم این علت افتاد

نهم

وزورها از روغن بادام کنند باب

از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر سرعت انزال

یعنی زود بیرون جستن آب و اندر بسیاری مذی و ودی و احتلام

باید دانست که آب مرد را که بوقت مجامعت بیرون آید سبب تولد فرزند بود آنست منی گویند و آب نشاط را که بوقت بازی کردن بیرون آید و بوقت سخن گفتن و نگاه کردن در کسی که از وی آرزوی بود بیرون آید مذی گویند و آب رقیق لزج را که از پس بول بیرون آید ودی گویند و اسباب سرعت انزال و بسیاری منی و ودی گویند چهار نوع است یکی بسیاری منی است که از بسیاری خون تولد کند و بعید عهدی بجماع اندر آن یاری دهد دوم رقت و خامی منی سیوم گرمی و تری منی چهارم ضعیفی آلتهای تناسل و ضعیفی قوت ماسکه آن علامتها اما علامت آنچه سبب آن بسیاری خون و بسیاری منی بود آنست که آلتهای تناسل قوی بود و در بادی و هیچ اندامی دیگر ضعفی نبود و منی بسیار بود و رنگ و قوام آن معتدل بود و علامتهای خونی ظاهر بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی و خامی منی بود علامت آن در قوام و رنگ منی پدید بود و ودی از پس بول بسیار بود و آنچه سبب آن ضعیفی آلتهای تناسل و ضعیفی قوت ماسکه بود علامت وی آنست که منی بی نعوظ بیرون آید و نعوظ تمام بی برخاستن قضیب را گویند و بسیار باشد که اوعیهٔ منی و آلات تناسل مسترخی شوند و منی بی نعوظ بیرون آید و باشد نیز که اوعیهٔ منی تشنج کند و منی بی نعوظ بیرون آید و این تشنج با تشنج عضلهٔ مقعده قیاس توان کرد از آنکه عضلهٔ مقعده از بهر نگاه داشتن ثقل آفریده است و اوعیهٔ منی از بهر دفع و گاه باشد که بسبب شهوت جماع یا بسبب بسیاری جماع به کرده بگدازد و رطوبتی لزج می براید و تن مردم بدان ضعیف و لاغر شود علاج اما علاج نوع نخستین که سبب آن بسیاری خون و بسیار منی و بعید عهدی بود بجماع آنست که نخست رگ زنند و طعام باندک تر بازارند و از شراب دور باشند و هر بامداد آب غوره و انار و سکنگبین و مانند آن خورند صفت داروی که منی کمتر کند بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی دو درم اسبغول و کشنیز از هر یکی سه درم گلنار و نیلوفر از هر یکی دو درم کافور دانگی و نیم شربت سه درم بکهفته این شربت بکار دارند و آنچه سبب آن رقیقی و خامی وی بود علاج وی آنست که دارو های گرم و قابض بخوردن و مالیدن بکاه دارند و طعام گوشتهای بریان و مطجنه و قلیهٔ خشک خورند

بادارچینی و زیره و سعتر و مانند و شهدانج بپارسی کب دان گویند بریان کرده با انگبین یا با سکنگبین انگبینی سود دارد و مذی و ودی باز دارد صفت داروی که منی و مذی مردان و زنان باز دارد بگیرند تخم سداب و تخم بنجنگشت دود کردن و بقع دود آن باندرون رسانیدن سود دارد و ضمادی که از قسط و فقاح اذخر و قصب الذریره و اقاقیا و لادن سازند بود دارد لادن را در روغن یاسمین یا غیر آن حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و اندر طعام نعنع و سعتر و سداب و زیره بکار دارند و آنچه سبب آن گرمی بود علاج وی آنست که شربتها و ضمادها و طعامهای خنک تیزی آن بستانند و باعتدال باز آرند و تخم خرفه و تخم کوک با سکنگبین سود مند است و داروی که در علاج نوع نخستین اندرین باب یاد کرده آمده است سود دارد صندل و گلاب و کافور بوییدن و نیلوفر خاصه و جالینوس میگوید نیلوفر خوردن و بوییدن و روغن آن مالیدن قوت منی بستاند و اسبغول و همه طعامهای ترش اندرین باب سودمند است و در آب سرد و در طبیخ عوسج و مورد و سماق و لحیة التیس و ثمرة الطرفا نشستن سود دارد و ضمادهای خنک بر گمرگاه نهادن سود دارد و آنچه سبب آن ضعیفی قوت ماسکه و آلتهای تناسل بود اگر مزاج وی گرم بود علاج وی آنست که اکنون یاد کرده آمد و اگر مزاج سرد و تر بود و این بیشتر بود علاج وی باستفراغ رطوبت باید کرد بقی متواتر پس بدارو های مسهل چون حب شبطرج و حب منتن و حب اصطمخیقون و طعام گوشتهای بریان کرده و قلیهٔ خشک و حلوا و انگبین خوردن و روغن نرگس با مشک طلی کردن و روغن مورد با روغن نرگس آمیخته و روغن قسط و مانند آن طلی کردن و اندر طبیخ مورد و مرزنگوش و انار پوست و جفت بلوط و سعد نشستن سود دارد و از پس آن قسط و فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و رامک در روغن مورد و روغن نرگس آمیخته طلی کردن سود دارد و عصارهٔ مورد و عصارهٔ مرزنجوش از هر یکی سه وقیه بگیرند اقاقیا و رامک و قسط و سعد و سک و میعه تر و عصارهٔ لحیة التیس و فرفیون از هر یکی دو درم سنگ روغن بلسان بنادرم روغن نرگس یک وقیه بهم بیامیزند و طلی کنند و اطریفل بزرگ که بحب الحدید کرده باشد و فنجنوش در علاج همه اندامها عصبانی سودمند بود و آنرا که احتلام بسیار افتد بر بستر کتان و برگ گل و بید خفتن و صحیفه از سرب تنک کرده بر گمرگاه بستن سود دارد بانی علاجها که یاد کرده آمد باب دهم

از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر اسباب ضعیفی قوت مجامعت چند است و علاج هر یک چیست

باید دانست که مجامعت کار طبیعی است همه

وتری منی

انواع جانوران را از جهت بقای نوع و بدین سبب قضیب و اوعیه منی را از جمله اعضاء رئیسه شمرند و اعضاء رئیسه
چهار است مغز سر و دل و جگر و چهارم اوعیه منی و قضیب و چنانکه بقاء نوع تعلق بقوت این چهارم دارد
بقای بقوت و سلامت آن سه دارد بدین سبب است که کار مجامعت تمام نگردد مگر بقوت آن سه گانه
و هرگاه که این سه گانه یا یکی از این ضعیف شود کار مجامعت ضعیف و ناقص گردد و ضعیفی آن اندامها بدین
علامتها توان دانست که اکنون یاد کرده آید **علامتها** اگر مغز سر ضعیف بود جماع آرزو نکند و اگر جماع کند لذت
کند نیابد و قضیب سست بود و اگر عصبها ضعیف بود جماع آرزو کند حال حس و حرکت ضعیف بود و گاه
باشد که سبب ضعیفی عصبها آفتی بود که بنخاع رسیده باشد و چون زخمی و افتادنی بر پشت یا بقوت بر پایان تا عصبی
عصبی از عصبها که بقضیب پیوسته است بریده شده باشد یا بر زمین سرد بسیار نشسته باشد و اگر سبب ضعیفی
مغز و عصبها سردی بود خداوند علت در سرما و هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد
و اگر سبب ضعیفی تری بود خداوند علت در آب و در گرمابه و در مستی جماع نتواند کردن و آن ساعت که از
گرمابه برآید هم نتواند کردن و چیزهای تر خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعیفی گرمی بود خداوند علت
اندر آب و در گرما و در تابستان قادر بود و چیزهای گرم و پر از یان دارد و ضعف زیادت کند و اگر سبب خشکی بود
علامتهای سوء المزاج خشک ظاهر بود و چیزهای تری آرنده سود دارد و جماع کردن زیان دارد و آنرا که
مغز و عصبها ضعیف نباشد حال بر ضد آن بود از جماع لذت تمام یابد و آرزوی جماع قوی بود و قضیب
سخت بود و سرما و گرما و مستی و هوشیاری و گرمابه و بیرون گرمابه یکی بود و اگر دل ضعیف بود جماع کمتر
آرزو کند و نشاط آن کمتر بود و قضیب دیر سخت شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و ترس و اندیشه
از آن کار باز دارد و اگر شریانها ضعیف بود حال همین بود و اگر سبب آن ضعیفی سردی بود یا تری یا
گرمی یا خشکی چیزهای سرد و تر و گرم و خشک زیان دارد چنانکه در ضعیفی مغز یاد کرده آمد و آنرا که دل
و شریانها قوی بود همه احوال وی بضد این بود شوخ بود و جلد و شرم و ترس او را از کار باز ندارد
مستی و هوشیاری و سرما و گرما یکسان بود و اگر جگر ضعیف بود منی و آرزوی جماع اندک بود
و قوت بسیاری جماع نباشد و ضعف آرد و علامتهاء انواع سوء المزاج که در جایگاه خویش یاد

کرده آمده است ظاهر بود و آنرا که جگر قوی بود و منی بسیار باشد جماع بسیار تواند کرد لکن قوت جگر تنها کفایت نبود
معده و گرده هر دو باید که قوی باشد از بهر آنکه هر دو خدمت او میکنند معده طعام را پزد و کیلوس گرداند تا جگر آنرا
خون تواند گردانید و گرده آب را از خون جدا کند و بخویشتن کشد تا خون که در وی تولد کند پسندیده و قوی بود
اگر معده و گرده ضعیف باشند کار هر دو با تقصیر بود بدان سبب قوت جگر بر حال خویشتن نماند و علامتها تولد کند
چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر اوعیه منی ضعیف بود جماع کردن با خلل بسیار بود و اگر اندر کتاب
نخستین در آخر گفتار دوم در مزاج خصیه و اوعیه منی فصلی گفته آمده است اینجا بشرح بر گفته آید باید دانست
که اگر مزاج اوعیه منی گرم افتاده باشد علامت وی آنست که خصیتین بزرگ بود و بر قضیب رگهاء بلند گشاده پیدا شود
و ملمس گرم بود و خداوندان بجماع بقوت بود و حریص بود و منی او را بسیار بود و زود بالغ شود و زود بر زهار او
موی بسیار برآید و فرزندانش بیشتر نرینه باشند و اگر سرد افتاده باشد منی اندک بود و فسرده بود و قضیب
و خایه کوچک بود و در جماع ضعیف و بی قوت بود و در همه حالها بضد مزاج گرم بود و اگر مزاج اوعیه تر افتاده
باشد منی او بسیار و رقیق باشد و نعوظ او ضعیف بود و رگهاء قضیب او نرم بود و ملمس سست بود و جماع او
با خلل بود و اگر مزاج آن خشک افتاده باشد منی اندک و غلیظ بود و زرد بود و بر زهار موی بسیار بود تا باشد
برآید و برانها فرود آید و درشت بود و زود بالغ شود و در جماع حریص باشد لکن بسیار نتواند کردن زیان
دارد و اگر گرم و تر افتاده باشد منی بسیار باشد و بقوام معتدل بود و برنگ سفید بود و موی بر زهار کمتر و نرمتر از آن
بود که خداوند مزاج گرم و خشک را بود و آرزوی جماع معتدل باشد و بسیار تواند کرد و مضرت بسیار کردن بروی
کمتر پدید آید و باشد که اگر خویشتن را از جماع باز گیرد زیان دارد و اگر سرد و تر افتاده بود بر زهار موی کمتر بود
دیرتر از همگنان برآید و آرزوی جماع نیز کمتر بود و منی رقیق بود و کبود فام و قضیب سست بود و جماع با
تقصیر بود و اگر با این مزاج عصبها ضعیف شود حرکت و حس قضیب اندک و ضعیف بود و قضیب لاغر شود
و بیشتری منی را بنعوظ بیرون آید و بتازی این را عنین گویند یعنی جماع نتواند کردن اگر این مزاج و این ضعیفی مادرزادی
بود عنین راستین این باشد و اگر عارضی بود و قضیب لاغر شده علاج سود ندارد ثابت قره میگوید اگر این
عارض از جنس فالج بود و قضیب فالج از آب سرد بهم باز نشود علاج را بدان راه نباشد و طمع بریده باید کرد

و اگر بهم باز آید باید دانست که از جنس فالج بنست علاج توان کرد و اگر این مزاجهاء دیگر که یاد کرده آمد عارضی
باشد علامتها همان باشد که یاد کرده آمد لکن اصلی باشد و در حال تندرستی همچنان بود و این عارضی باشد و گاه
باشد و گاهی نه از این جمله معلوم شود که از جماع پای دار بود و قوی تر آن باشد که مزاج اوعیه منی او گرم و تر بود
و اگر این گرمی و تری با عتدال باید از بهر آنکه هر مزاجی که از اعتدال بگردد ضعف آرد و باشد که ضعیفی قوت مجامعت
نه از این سببها بود که یاد کرده آمد لکن سبب آن باز ایستادن بود از جماع چنانکه بعضی زاهدان کنند یا مردان
غریب که عیال ندارند و خویشتن نگاه دارند تا چنان گردند که اگر خواهند جماع کنند خویشتن ضعیف و عاجز
یابند و باشد که اعضاء رئیسه بسلامت بود و مزاجها درست و بسبب تدبیرهاء ناصواب و ناهموار و ناموافق
باد یا آب کمتر بود یا بهر دو و در حال مجامعت خللی پدید آید و باید دانست که باد دو گونه است یکی آنست که از
آنجا منی خیزد و این بادیست که بهم کسان را بود و سختی قضیب بدین باد بود و تا از جماع فارغ نشوند منی بیرون
نیاید قضیب سست نشود و بیرون نیاید دیگر بادیست که از پس گواریدن طعام میگوارد و آرزوی بجای برمی
خیزد و باز میگردد و آن باد با کیلوس بجگر آید و از جگر بگرده و اوعیه منی و بر رگهاء قضیب فرود آید و قضیب
بر انگیزاند چنانکه همه کسان را و کودکان را در خواب خاصه با آخر شب قضیب برخیزد و بدین باد اعتماد نشاید
کرد از بهر آنکه اگر باعتماد آن جماع کنند آن باد بحرکت و حرارت جماع زود تحلیل پذیرد و قضیب در میانه کار
سست شود و از کار فرو ماند **علاج** اگر علامتهاء ضعیفی دماغ ظاهر شود نگاه باید کرد تا در دماغ فضله
هست یا نه اگر فضله باشد نخست دماغ را از آن فضله پاک باید کرد بحبها که از صبر و شحم حنظل و اسطوخودوس
ساخته باشند و بایارج فیقرا و حب قوقایا و پس غرغره و عطسه باید فرمود و بعطرها موافق دماغ را
قوت دادن اگر مزاج دماغ گرم بود کافور و صندل و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ سرد بود مشک
و عود و عنبر و غالیه موافق بود و شلیثا و دواء المسک و غالیه و مشک در بینی چکانند سود دارد و در جمله از
جهت علاج این نوع بعلاجهاء دماغی رجوع باید کرد و بدان استعانت کردن و اگر علامتهاء ضعیفی دل ظاهر
بود آنرا بدواء المسک و تریاق و مثرودیطوس دادن و شراب لسان الثور و بادرنجبویه و شراب ریحانی قوت
باید داد و اسباب لهو و کامرانی و مراد باید جست و اندیشه و غم از خود دور باید کرد و از طعامهاء غلیظ

و سودائی پرهیز باید کرد و اگر علامتها ضعیفی جگر یا ضعیفی معده یا ضعیفی گرده و علامتهاء سوء المزاج و بیماریهاء
آن ظاهر گردد و علاج هر یک چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است میباید کرد و اگر علامتهاء ضعیفی
قضیب یا ضعیفی قوت اوعیه منی ظاهر گردد نگاه باید کرد اگر ضعیفی از جنس فالج بود آنرا علاج نتوان
کرد و اگر قضیب سست بود بی علت فالج نخست قی باید کرد پس داروهاء مسهل که عصبها از خلط غلیظ لزج پاک
کند خوردن چون قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار و حقنهاء تیز کردن پس حقنهاء گرم کننده و داروهاء
گرم مالیدن و اگر سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود جند بیدستر و فرفیون و فلفل و شیطرج در طلاها بکار
و اگر سوء المزاج تر بود دار فلفل و وج بکار باید داشت و اگر اعضاء رئیسه و مزاجهاء آن بسلامت
بود و سبب ضعیفی قوت مجامعت نقصان آب بود یا نقصان باد یا نقصان هر دو علاج بطعام و شراب باید کرد
باید دانست که سبب بسیاری باد حرارتی بود که رطوبت را بجنباند و در وی بخاری برانگیزاند اگر حرارت قوی بود بخار را
تحلیل کند و پراکند و اگر ضعیف بود بخار کمتر انگیزد و مقصود حاصل نشود تأمل باید کرد و اگر نعوظ در وقت گرسنگی
و تهی معده از پس ریاضت قوی تر بود داروهاء گرم خوردن و مالیدن سود دارد باید دانست که سبب ضعیفی
نقصان حرارتست و باد کمترست و اگر در وقت امتلاء معده قوی تر بود باید دانست که رطوبت کمترست علاج
هر یک در خورد آن باید کرد چنانکه در بابها آینده یاد کرده آید باب یازدهم
اندر طعامها که قوت جماع
از جزو ششم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم
زیادت کند باید دانست که اصل اندر علاج ضعیف قوت مجامعت آنست که تدبیر زیادت کردن آب و باد کنند
از بهر آنکه هرگاه که آب و باد زیادت شود اوعیه منی از آن پر شود شهوت بیرون کردن و قوت و دفع آن بجنبد همچون
بول و براز و هرگاه که شهوت کردن فرونی آب و باد پدید آید و قوت و دفع آن بجنبد قوت مجامعت پدید آید مگر که در آلت
آفتی باشد که اگر چه آب و باد زیادت بود و آرزوی جماع خاسته بود آلت مساعدت نکند و آفت آلت سستی بود و بعضی
از آن علاج در باب گذشته یاد کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده شود و زیادتی آب و باد از طعامی بود
که از وی خون خیزد قوی و لزج و گرم و تر تا گرمی او از آن تری بخاری برانگیزد و هرگاه که خون قوی و لزج بود و بادی
که از وی خیزد زود تحلیل نپذیرد لکن قوت آن در هضم ثانی و ثالث بماند و قوت مجامعت و قوت قضیب از وی

بادبود و بدین سبب است که طعامها که از بهر این کار گزیده اند چیست که دروی سه معنی باید که باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه باد انگیزد سیوم آنکه میل بگرمی دارد اگر این هر سه معنی در یک چیز یابند بران فزیدی نباشد و اگر نیابند دو چیز یا سه چیز ترکیب کنند تا هر سه معنی حاصل شود اما آنچه دروی هر سه معنی حاصل است نخود ست و لوبیا و کلوز و شلغم و آنچه بدین ماند و آنچه دروی یک معنی یا دو معنی حاصلست چون باقلی است و پیاز و آنچه بدین ماند اما باقلا غذا او بسیار دهد و دروی رطوبتی فزونیست که ازوی باد تولد کند لکن دروی حرارتی نیست که ازان رطوبت بخاری و بادی برانگیزد و پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک و ضد مزاج منی نباشد بادی ترکیب کنند چون اندکی زنجبیل و دار فلفل و شقاقل هر سه معنی ازوی حاصل آید و پیاز گرم و تر و باد انگیز ست لکن اندک غذا ست لکن چون اورا با گوشت پخته یکجا ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید و آب و باد زیادت کند و زرده خایه مرغ نیمبرشت و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز گنجشک غذا دهنده و تری آرنده اند اگر چه مغزها سرد ست و مغز استخوانها و گنجشک لختی حرارت هست اگر با نعنع و اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی حاصل آید خاصه از نعنع که درو قوتیست که آلتهاء تناسل را بر فعل خویش یاری دهد و کلوز و شلغم و جرجیر هر سه بیکدیگر نزدیکست در هر سه حرارتی معتدل و غذا دادن و رطوبت فزونی هست لکن جرجیر کم غذاتر ست و حرارت او از حرارت شلغم و کلوز بیشتر ست و کند نا گرم و تر ست و غذا دهنده است و اگر با زرده خایه مرغ مرکب شود غذاء شایسته باشد و انگور شیرین و رسیده بسیار غذا و تری دهنده است و باد انگیز ست و قوت او از قوت شلغم و کلوز و آنچه یاد کرده آمد بیشتر ست و میلیون را که بپارسی مارچوبه گویند و حرشف که بپارسی کنگر گویند و کوز و بادام شیرین و فستق و فندق و کوز هندو و حب الزلم و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و بط و خایه گنجشک و خایه خروس و جگر مرغ و انگبین و روغن گاو و کباب و برنج بشیر و انجیر و مویز همه اندرین باب سودمندست و چیزهاء گرم و لطیف کننده چون سعتر و آنچه بدین ماند زیانی دارد از بهر آنکه باد را تحلیل کند اما قوت انگیزد تا قوت گرمی او دروی بادناکی است بدین معنی سود دارد و ببایدانست که اولیتر آنست که درین باب اعتماد بر غذا کنند بر دارو از بهر آنکه زیادتی قوت جماع از زیادتی آب و باد بود و این غذاها که یاد کرده آمد هم مادهٔ آب اند و هم فاعل باد و دارو ها اگر چه بعضی زیادت کند آب اندر تن زیادتی

از

از ماده تواند بود اگر چه بعضی دارو ها زیادت کننده آب اند که کار بعضی آنست که آب را گرم کنند و بجنبانند تا شهوت جماع بدید آید بی شک نخست تولد آب باید تا پس دارو ها آنرا بجنبانند و هرگاه که ما غذاها یابیم که هم آب پیدا آید و هم باد را و شهوت را بجنبانند اولیتر آنست که اعتماد بران غذا ها کنیم نه بر دارو ها و دیگر آنکه مقدار دارو اندک باشد و قوت را قویتر از قوت طبیعت بود و آنچه نه چنین باشد نه داروی باشد و طبیعت از چیزی که بمقدار اندک بود و قوت آن قویتر از قوت او بود بهره تمام تواند یافت و دران تصرفی سودمند تواند کرد و باشد که بروی وبال کرد دلیل اگر مزاجی سرد باشد و منی بسیار و فسرده باشد ممکن است که دارو را بجنباند و مزاج او بگرداند تا قوتی بدید آید در چنین مزاج داروا اعتماد کردن خطا بود و من دیدم که مردی محرور را طبیبی معجونها گرم و داروها گرم میفرمود تا قوت جماع زیادت شود هر روز ضعف زیادت میشد و باخر حرارت چندان غلبه کرد که همه سرها و رگهای او گشاده شد و بول او خون صرف گشت و بهیچ تدبیر آنرا اندک نتوانست کرد و خون او هم بطریق بول رفت و تشنج خشک بدید آمد و مرد هلاک شد و نخود اندر زیادت کردن قوت مجامعت قویتر و نافعتر از همه غذا هاست از بهر آنکه گرمی است معتدل و غذا دهنده است و دروی رطوبتی فزونیست که ماده باد باشد اگر او را در آب کنند تا آغشته گردد و هر بامداد یک مشت ازان بخورند خام قوتی عظیم کند و دروی هیچ مضرتی نیست و اگر مردم سرد مزاج آنرا با اندکی زنجبیل خورند صواب بود محمد زکریا میگوید اگر کسی از دختر خانه عاجز آید بدین نخود خام بمقصود رسد و اگر نخود در شراب آغشته کنند قویتر بود و قلیه نرگسی که دروی کوز و گوشت و کندنا و نخود و باقلی و نمک و اندکی زنجبیل آمیخته بود و زرده خایه برافکنند و بهترین غذا است و اگر انگبین در بین قلیه کنند قوی تر باشد و حکایتها شنیدن و خواندن که درین باب تصنیف کرده اند چون کتاب الالفیه فایدهٔ تمام است و ماهی تازه بریان کرده و بکرمی با پیاز خام خوردن سود دارد و خداوند مزاج سرد را با زنجبیل و خولنجان و قرنفل و دار پلپل و مانند این باید خوردن صفت طعامی که نافع بود بگیرند میلیون و بآب بپزند پس بروغن گاو بریان کنند و زرده خایه برافکنند و دارچینی اندکی بر سر آن افکنند صفت طعامی دیگر بگیرند جوجه مرغ فربه سه عدد کبوتر بچه یکعدد و چه مقداری که از سه کبوتر حاصل آید بیشتر و همه اندامها جدا کنند و با نخود و باقلی و لوبیا و پیاز بسیار بپزند و اندکی توابل برافکنند و نمک او نمک سقنقور کنند یا نمکی که با زنجبیل آمیخته بود صفت طعامی دیگر گوشت اشتر جوان دو جزو پیاز سفید یکجزو بپزند نیک و با بکاره خوش کنند و عود کوفته و دارچینی در افکنند صفت طعامی دیگر خایه ماهی تازه بریان کرده چنانکه رسمست و زرده خایه مرغ برافکنند و توابل چون دارچینی و دارفلفل و زنجبیل کنند

نیست

سود دارد صفت طعامی دیگر مغز کوز هندو پوست سیاه او برداشته خرد بتراشند و نان میده در شیر تازه ما بین کوز هندو تراشیده ترید کنند و مرغ فربه بریان آویزند این کوزاب سخت نافعست صفت طعامی دیگر مغز بادام مقشر و مغز فستق مقشر و مغز فندق و مغز کوز هندوی تراشیده و تخم خشخاش سفید و شقاقل و انجیر خشک سفید از استارا است همه را بکوبند و کعک خشک کرده چند سه وزن همه هر بامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشانند و بخورند تن را فربه کند و قوت جماع زیادت کند و کبوتر بچه و جوجه مرغ خانگی که علف ایشان نخود باشد و مغز پنبه دانه و لوبیا و باقلی و تخم معصفر سود دارد و همچنین گنجشک و کبوتر بچه که در شکم او سیر و تخم جرجیر تودری کرده و در کاغذی ترکرده و بر پیچیده و در زیر آتش کرده سود دارد و گفته اند اگر کسی پوسته گوشت گنجشک خورد و بجای آب شیر خورد پوسته قضیب او سخت باشد و آب او بسیار و پیاز بروغن گاو بریانی کرده و زردهٔ خایه بروی شکسته و گوشت میش جوان با پیاز و نخود پخته سود دارد و کباب سود دارد و مردم محرور خشک مزاج را ماهی تازه بریان کرده و پخته و ماست و پیاز تر و شیر تازه با ترنکبین یا با شکر و گوشت بزغاله و گوشت بره با کوک و کدو و اسفاناخ و خیار پخته و آب تخم خرفه و سرطان نهری و مغز سر بره و بزغاله و مرغ سود دارد

باب دوازدهم از جزو سوم از گفتار

نوزدهم از کتاب ششم اندر داروها که از انواع طعامها سازند صفت داروی که آب و باد زیادت کند بگیرند نخود سیاه و بآب جرجیر تر کنند و در سایه خشک کنند تا سه روز تا سه کرت خشک کنند و باز تر میکنند پس آنرا با هم چندان که وزن او باشد بکوبند و بروغن حبة الخضرا یا بروغن فستق یا روغن کوز هندو یا روغن پنبه دانه بسرشند بامداد و شبانگاه چند گوزی بزرگ بخورند و پس ازان سه وقیه نیم پخت صفت داروی دیگر نخود پاک کرده بشیر تازه تر کنند تا بزرگ شود و بروغن گاو بریان کنند چنانکه بسوزد و چند وزن این هم حب الصنوبر الصغار با آن بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و اندک دارچینی و مصطکی برافکنند و چند گوزی بزرگ هر بامداد و شبانگاه بخورند صفت دیگر خشک خشک و بسایند نرم و آن را در آب غسک تر فرغار کنند پس خشک کنند و باز هم با آب غسک تر فرغار کنند پس خشک کنند تا سه بار یا پنج بار و نگاه دارند هر بامداد نیم وقیه ازین خشک با دو وقیه پانید در شیر تازه بجوشانند و اندکی زنجبیل برافکنند صفت دیگر بگیرند ازین خشک

پرورده سه جزو عاقرقرحا و شکر طبرزد از هر یکی چهار جزو شربت دو درم سنگ با آب گرم صفت دیگر بگیرند شیر تازه سه رطل بغدادی ترنکبین پاکیزه و نیم رطل مغز حبة الخضرا کوفته و نیم رطل خولنجان کوفته و بپخته بربن شیر بجوشانند تا غلیظ شود هر بامداد چند وقیه بخورند صفت دیگر بگیرند باقلی و نخود و لوبیا و در آب فرغار کنند تا بزرگ شود پس گوشت میش جوان بگیرند و یک تو گوشت می تو کنند و یک پیاز بریده کنند و یک تو ازین حبوب و اندکی انگرد و نمک سقنقور در افکنند و توابل آن دارچینی کنند و قرنفل و مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه پنجاه عدد زرده خایه گنجشک و مغز کبوتر بچه بر زبران کنند پس آب کنند فرو کنند و بعد با بزند صفت عجه خواجه ابو علی سینا گوید بگیرند مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه پنجاه عدد زرده خایه گنجشک بیست عدد زرده خایه مرغ خانگی و لحم که از گوشت میش جوان کرده باشند عصارهٔ آب پیاز کوفته و فشارده سه وقیه روغن گاو پنجاه درم نمک و توابل چندانکه رسم بود عجه سازند چنانکه رسمست و بخورند و از پس هضم آن شراب قوی ریحانی دهند صفت عجه دیگر بگیرند تخم جرجیر ده درم لسان العصفور کوفته نیم درم کندر کوفته یکدرم همه را با یازده خایه مرغ نیمبرشت بخورند صفت عجه که از بهر متوکل ساخته اند و این را متوکلی گویند بگیرند پیاز بریده بروغن گاو بریان کرده و خایهٔ گنجشک یا خایه کبوتر یا خایه مرغ بروی شکسته و نیم درم خولنجان و اندکی نمک سقنقور برافکنند صفت دیگر بگیرند زردهٔ خایه ده عدد روغن گاو پنج درم شکر سوده سی درم دارچینی نیم درم برافکنند و نیم برشت کنند و بخورند و اگر بجای شکر انگبین کنند روا باشد صفت حلوای جلغوزه پاک کرده دو جزو تخم خربزه پاک کرده و تخم جرجیر از هر یکی یکجزو همه را بکوبند و بروغن گاو بریان کنند و نگاه دارند تا نسوزد و اندکی دارچینی و دار پلپل برافکنند و اندکی انگبین بر سر آن کنند و بقوام آرند و اگر درین حلوا تخم کلوز و شقاقل در افکنند روا باشد و اگر کسی را این تحمل را نخواهد بدل آن حبة الخضرا کنند و اندکی مشک در افکنند و کنجد بریان کرده برافکنند و بجوشانند و بقوام آرند شربت یکوقیه بر ناشتا صفت داروی دیگر مردم محرور را شاید بگیرند شیر تازه از گاو جوانه دو رطل بغدادی و دو کف ترنکبین پاک کرده برافکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین آید شربت یکوقیه صفت داروی که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند دارچینی سوده ده درم و آنرا در یک رطل شیر تازه کنند و نیک بجنبانند تا آمیخته گردد ناشتا بیکقدح بخورند و از پس طعام بجای آب این شیر

انکم

خورند و آب خورند و طعام کباب و قلیه نرکسی خورند یکهفته برین ترتیب بکذارند و هیچ جماع نکنند تا قوتی عظیم بدید آید
لکن اکر درین خلطی بد یا حرارتی بیش این تدبیر نشاید کرد و آنرا که تن پاک بود اکر در میانه این تدبیر حرارتی یابند
ازان باز باید ایستادن و فصد کردن و کشکاب و شربتهاء خنک بکار داشتن صفت دارویی دیکر بکیرند پیاز سپید
و شیر تازه و عصارهٔ پیاز راستا راست و بپزند تا بقوام باز آید هر بامداد یکوقیه بخورند این دارو معتدلتر
ازانست و تولد آب و بادوی بیشترست صفت دیکر بکیرند یک جزو انکبین دو جزو هر دو را بپزند تا عصارهٔ عصارهٔ پیازه
پیاز برود و انکبین بماند شربت مقدار دو کفچه وقت آب کرم صفت دیکر بکیرند پیاز یک جزو و شیر تازه دو جزو خواب باه
پالایند یک جزو بپزند تا بقوام آید شربت یکوقیه این معتدل ازدیکرست صفت دیکر پیاز سفید صد عدد و پاک
کنند و در پاتیله سنکین کنند و شیر تازه برسر او کنند چنانکه چهار انکشت برسر او بایستد و بپزند تا همه را شود
دا از آتش بردارند و بنهند تا سرد شود و هم وزن پیاز انکبین و روغن کاو برافکنند و بپزند تا بقوام باز آید
بکیرند شقاقل و خولنجان از هر یکی پنج استار درم و هم کوفته بدان برشند صفت دارویی دیکر بکیرند حبة الخضراء
بکوبند چنانکه خواهند و با شراب انکوری تا مهرا شود و بپالایند ازان شراب یک رطل با دو وقیه روغن بادام
آمیخته در هفت روز بخورند صفت دارویی دیکر بکیرند تخم شلغم و تخم جرجیر و مغز تخم خربزه راستا راست
همه را بکوبند هر بامداد سه درم صفت نمکی بکیرند زنجبیل و دار فلفل و تودری سرخ و سفید و نعنع و شقاقل
از همه راستا راست بکوبند با دو هم سنک همه نمک سقنقور بیامیزند و اکر زنجبیل تنها با نمک ساده بیامیزند و طعامها
آن بکار دارند قوت آن قوی بیشتر باب سیزدهم
از جزو سیوم از کفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر شرابها که قوت
جماع و منی را زیادت کند صفت شراب جرجیر بکیرند شلغم و جرجیر و انجیر خشک راستا راست
مویز دانه بیرون کرده باندازه آن آب همه را در آن آب بپزند تا آب قوت آن بکیرد و بفشارند و بپالایند و صافی
کنند و مقداری بباید که طعم آن شیرین تر بود در آن آب کنند و بنهند تا بجوشد و شراب کردد صفت شراب انجیر
بکیرند انجیر خشک فربه و چون حلبه سه درم نخست انجیر را بشویند تا خاک و غبار ازوی پاک شود و در آب کنند چنانکه چهار
انکشت آب برسر آن بایستد اندکی بیشتر اکر زمستان بود سه شبانروز جای کرم بنهند و اکر تابستان بود

شبانروزی

شبانروزی و اکر بهار یا خزان بود دو شبانروز تا آب قوت انجیر بستاند پس جوشی بدهند و در کرباسی پاکیزه بفشارند
و بپالایند و آن آب را در دیک سنکین کنند و هم سنک آن انکبین با وی بیامیزند و بعضی انکبین نیم وزن آب کنند
و تخم هلیون و تودری سرخ و سفید از هر یکی دو درم زنجبیل سه درم دارچینی و کوزبوا و بسباسه و خیربوا از هر یک
یکدرم همه را بکوبند و در صره کتان بندند فراخ و در دیک افکنند و بجوشانند تا بقوام آید هر ساعت آن صره را
همی مالند تا قوت آن درین شراب شود پس صره را بفشارند و بیرون کنند و ازین شراب مقدار دو وقیه میخورند
صفت شراب کلکر بکیرند کلکر ده من و پاکیزه کنند و بشویند و بن سبز ازوی بیفکنند و آنرا درم درم سازند و در دیکی
سنکین نهند و سه درم حلبه و دو من آب در وی کنند و سر دیک بپوشند و بکل بکیرند تا بخار بیرون نشود و بر
آتش نرم نهند و بپزند چندانکه دانند که پخته شد و ازان آتش برکیرند و بنهند تا آهسته شود پس سر دیک بکشایند
و آن آب ازوی بپالایند و کلکر بفشارند و در کرباسی پاکیزه آب او بستانند و هم سنک آن آب انکبین بر
نهند و همان دارو که در شراب دیکر یاد کرده آمد در صره بسته در وی افکنند و همچنان بپزند و بعضی مردمان
بپزند تام
هم سنک آب کلکر آب انکوری با وی بیامیزند و بقوام آید صفت شراب دیکر نخود سیاه پنج من بشویند تا خاک
ازوی بشود و آنرا در ده من آب ترکنند و سه روز بنهند پس بجوشانند تا آب قوت نخود تمام بستانند و
بپالایند و هم سنک آن انکبین با وی بیامیزند و صره دارو ها هم بدان سان در افکنند و بپزند و بقوام آرند
و اکر با این آب انکبین یا مقداری شراب بیامیزند قوی تر بود و اکر نخود را در آب جرجیر ترکنند یا در آب شلغم یا
در آب جزر سخت قوی بود صفت شراب دیکر بکیرند عصیر انکور رود در هر منی ده استیر دارو کوفته و
در صره بسته در افکنند و بکذارند تا بجوشد و شراب شود و دارو اینست تخم شلغم تخم جرجیر بوزیدان بهمن سرخ و سفید
و تخم هلیون لسان العصافیر حب الفلفل لعبة بربری تخم کندنا راستا راست همه را بکوبند و در صره بندند و
در عصیر افکنند هر چند روزی آن صره بجنبانند و بفشارند و چون شراب رسیده شود صره ازوی بردارند
و آب معدن آهن و آبی که در آهنینه پخته باشند سود دارد باب
چهاردهم از جزو سیوم از کفتار نوزدهم از کتاب
ششم اندر داروهاء مرکب و معجونها بهترین معجونها از بهر این کار مثرودیطوس و

دواء المسک خاصه کسی را که بسبب تقصیر اندرین کار ضعیفی دل بود صفت معجونی بکیرند تخم هلیون و شقاقل و زنجبیل
از هر یکی پنج درم و هر دو تودری و هر دو بهمن از هر یکی سه درم و تخم شبت که بتازی القت و تخم شلغم و تخم جرجیر
و تخم انجره از هر یکی دو درم اسقیل مشوی و سقنقور از هر یکی سه درم حب الرشاد پنج درم لسان العصافیر
پنج درم بباید چهل درم ببرشند چنانکه رسمست شربت پنج درم معجونی دیکر بکیرند شقاقل و زنجبیل و دارچینی
از هر یکی یکجزو و تخم انجره و عاقرقرحا و بلبل از هر یکی نیم جزو حلتیت ربع یکجزو و تخم جرجیر و تخم سپندان از هر
یکی یکجزو همه را بکوبند و با انکبین برشند شربت یک کفچه با آب کرم یا شراب ممزوج صفت معجونی قوی
بکیرند عسل بلادر و انکبین و روغن کاو راستا راست هر سه را در هم بجوشانند و نکاه دارند شربت از یکدرم تا دو
درم با شراب ممزوج صفت دارویی دیکر بکیرند خرما و حلبه نخست حلبه را تنها بجوشانند و بپالایند و خرما در
آب حلبه ترکنند پس آن خرما را دانه بیرون کنند و بکوبند و با انکبین ببرشند شربت از یکدرم تا دو درم با آب کرم یا
با شراب ممزوج معجونی قوی بکیرند تخم پیاز سفید و شقاقل و مغز کنجشک و لفاح النخل یعنی کشن خرما و بکذار
از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و با مغز کنجشک خشک کرده با آب نیم کرم ببرشند و حبها کنند هر یک چند نخودی
بوقت حاجت هفت حب در آب یا در شراب حل کنند و بخورند و این لفاح النخل همچون آرد است سپید و اندرین
کتاب که این حب یاد کرده است میکوید از هفت حب زیادت نشاید خورد که هیچکس طاقت آنکه این حب خورده
باشد ندارد صفت معجون اللبوب بکیرند مغز بادام و مغز فندق و مغز حبة الخضراء و مغز فستق و مغز کوز هندو
و مغز جلغوزه و مغز حب القلقل و حب الزلم راستا راست نار مشک و دار بلبل و زنجبیل از هر یکی عشر یکجزو و همه را
بکوبند و با پانید ببرشند شربت چند کوزی بزرک صفت دارویی دیکر بکیرند حب الصنوبر و تخم کرفس کوهی و
زهره کوزن کشن و علک الانباط راستا راست همه را با انکبین ببرشند شربت یکمثقال صفت دارویی دیکر
بکیرند شقاقل و تخم جرجیر و هر دو تودری و زنجبیل و دار بلبل از هر یکی دو درم لسان العصافیر و کندر از هر یکی یکدرم
مغز کنجشک دو درم همه را بکوبند و روغن کوز هندو بیالایند و با انکبین ببرشند دارویی دیکر خداوند مزاج سرد
را شاید چون سردی سخت غالب بود بکیرند جاوشیر سه درم و در یک وقیه آب مرزنجوش حل کنند و سه روز بخورند
صفت دارویی دیکر وصف خواجه ابو علی سینا بکیرند حلتیت و تخم کرز و قاقله و تخم جرجیر و لسان العصافیر از

هر یکی یکجزو بوزیدان و بلبل از هر یکی سه جزو مشک سدس یکجزو همه را بروغن حب الصنوبر بالند و با انکبین ببرشند صفت
دارویی قوی و معتدل بکیرند خایه خروس خشک کرده و نمک سقنقور از هر یکی راستا راست همه را بکوبند شربت هر
بامداد دو درم صفت دارویی دیکر بکیرند مغز پنبه دانه و مغز حبة الخضراء و مغز حب الصنوبر الصغار و الکبار و مغز فستق
و تخم هلیون و مغز کوز هندو و مغز حب القلقل و مغز کوز عجمی راستا راست شقاقل و زنجبیل و حب الزلم و لسان العصافیر
از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و با انکبین ببرشند شربت چند یک کوز و اکر مغز کنجشک و نعنع و دار فلفل اندکی
درین معجون زیادت کنند روا بود صفت دارویی دیکر حب القلقل حب الزلم حب الرشاد و کنجد مقشر از هر یکی پنج استار درم
زنجبیل و دار فلفل از هر یکی پنج درم نعنع خصیة الثعلب تخم هلیون تخم جرجیر تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم کندنا لسان
العصافیر نمک سقنقور از هر یکی ده درم تخم انجره شش درم شقاقل پانزده درم و هر دو بهمن هر دو تودری
از هر یکی هشت درم همه را بکوبند و بروغن بادام شیرین بالند و با انکبین ببرشند شربت یکمثقال وقت خواب با آب
سرد صفت دارویی که منفعت آن عجب است یک قضیب کاو جوانه خشک کنند و بکوبند و چند نیم دینار بوزده
تخم مرغ نیم برشت افکنند و بخورند و اکر بشیر مایهٔ اشتر خشک کنند و مقدار یک نخود در آب افکنند و بخورند پیش از
وقت حاجت مقدار ده ساعت قوتی عظیم کند و اکر رنجه دارد با آب سرد غسل کند و خایه کور خر و پیه سر میکویند
قوتی عظیم کند ~~و اکر رنجه دارد باب سرد غسل کند~~ من بشهر مرد جوانی سرد مزاج را اعلام کردم ازین دارو آن شکر
نکرد که از قضیب کاو کرد صفت دارویی دیکر که خداوند مزاج معتدل را شاید بکیرند مغز تخم خربزه و تخم خیار از
و خیار باد رنک و تخم خرفه از هر یکی سه درم مغز تخم کدو پنج درم مغز بادام شیرین سفید کرده و تخم خشخاش سفید از
هر یکی شش درم کثیرا دو درم زنجبیل و خولنجان و شقاقل از هر یکی پنج درم تودری و تخم کندنا و تخم هلیون و جلغوزه
از هر یکی یکدرم ترنکبین یکمن ببرشند چنانکه رسم است شربت دو مثقال میدهند والله اعلم بالصواب
باب پانزدهم از جزو سیوم از کفتار
نوزدهم از کتاب ششم اندر داروها که در مالند صفت دارویی که
در مالند قضیب که نه مفلوج بیش سخت کند و کفته آیم که علامت مفلوجی آنست که قضیب سست و لاغر شود و
کوچک و علامت عرطوبی آنست که قضیب برحال خویش بیش و لاغر نباشد لکن چون کوشت آلوده و نرم

بوددارو مالیدن این راسود کند بگیرند خردل بورق سنبل سعد حرمل دارچینی خولنجان سداب همه را بکوبند
و بشیر تازه ترکنند و بنهند تا دارو سیر بخورد و خشک شود پس بکوبند و بزهره گاو ترکنند و بنهند تا آن زهر
بخورد پس با انگبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند صفت دارویی دیگر بگیرند پیه گاو و
و بازو عاقرقرحا و مویزج بکوبند و بزهره گاو چندانکه خواهند و درین پیه گداخته کنند و بر قضیب و بر حوالی
آن طلی کنند قضیب را سخت کند صفت دارویی دیگر مغز پنبه اگر با روغن زنبق اگر با روغن بان اگر با روغن
قسط اگر با روغن خیری بسرشند و بر قضیب و خایه و گرگاه و سرین و کف پای طلی کنند صفت دارویی دیگر
بگیرند خردل و فرفیون و جندبیدستر و سعد و بورق و عاقرقرحا و حلتیت و پلپل و پنبه دانه از هر یکی بجز و
مشک تبتی بجزو همه را بسایند و در روغن خیری اگر در روغن یاسمین و غیر آن بیامیزند و طلی کنند و اگر سبب
سستی قضیب از سردی بود داروها که در روغن افکنند و طلی کنند از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا
و خردل باید و اگر سبب رطوبت بود داروها از جنس وج و اهل و سعد باید ه والله اعلم بالصواب

باب شانزدهم از گفتار نوزدهم
از کتاب ششم اندر حقنها و شیافها که قوت مجامعت زیادت کند

صفت حقنها که کرده را فربه کند و شهوت جماع بجنباند بگیرند سر گوسفند فربه و خایه او و پاره دنبه و یک کف
نخود و یک کف گندم و تخم چرچر و تخم شلغم و تخم ملیون از هر یکی پنج درم همه را در دیگ کنند و آب در کنند چندانکه
دو انگشت بر سر آنها بایستد سر دیگ بپوشند و بگل بگیرند و یک شب در تنور نهند تا پخته شود از این مطبوخ
بگیرند یک اوقیه و روغن او یک اوقیه و روغن گوز نیم اوقیه بوقت خفتن بدان حقنه کنند و بعضی طبیبان سر
و خایه گوسفند ابوما باید کوفت و هرگاه که این حقنه خواهند کرد نخست بحاجت برخاسته باشند و خویشتن را
فارغ کرده و پیشتر حقنها دیگر کرده باشند و روده را از رطوبت فزونی پاک کرده و این حقنه نخستین
از آب چغندر و بوره و خطمی و اندکی انگبین سازند و اگر بی انگبین سازند روا بود صفت حقنه دیگر بگیرند سر
گوسفند و خایه نر و هر دو را نیک بکوبند و پنج درم کشک گندم نیم کوفته و پنج درم نخود و شبت و
چرچر و نعنع و برگ چغندر از هر یکی یک دسته کوچک شلغم پاره پنج درم گوز پاک کرده از پوست ده

عدد تخم معصفر نیم کوفته پنج درم تخم پیاز و تخم ملیون از هر یکی ده درم همه را در چهار من آب بپزند تا یکمن باز آید
و بپالایند و اگر بجای آب پند شیرین کنند قوی تر بود از این مطبوخ با نیم وقیه روغن بان و روغن گوز و روغن
و نیم دانگ مشک حقنه کنند سه شب از اول ماه و سه شب از میانه و سه شب از آخر ماه این حقنه بکار دارند
صفت حقنه دیگر بگیرند سر گوسفند و پیه بط پنج درم پیه کبوتر بچه پنج درم نخود و گندم و حلبه از هر
یکی یک کف نیم کوفته انجیر خشک ده عدد مویز دانه بیرون کرده پنج درم همه را بپزند چنانکه رسم است و ده
استیر از این مطبوخ با یک اوقیه روغن بادام حقنه کنند و روغن خیری بهتر بود و اگر قضیب و خایه بروغن
بان چرب کنند صفت حقنه دیگر بگیرند سر گوسفند یکعدد خایه گوسفند چهار جفت نخود نیم کوفته سی درم همه
را در تنور بپزند و از آب و چربوی این مطبوخ چهل درم با نیم اوقیه روغن حبة الخضرا و دو درم پیه اسقنقور و
اگر پیه سوسمار نمک ناکرده حقنه کنند صفت حقنه دیگر سر گوسفند یکعدد کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف
مغاث و بوزیدان و ششاقل از هر یکی ده درم نیم کوفته همه را بپزند در تنور و بپالایند و چهل درم از این مطبوخ
با ده درم شیر تازه و نیم اوقیه روغن محلب و نیم اوقیه روغن گوز بسایند و پیه اسقنقور اگر پیه سوسمار از یکدرم
تا دو درم بهم بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه گرم سرد مزاج را شاید بگیرند تخم کتان و حلبه هر یکی سه اوقیه تخم
ترب یک اوقیه تخم چرچر نیم اوقیه انجیر خشک و خرما از هر یکی بیست درم مغز تخم معصفر یک اوقیه و نیم مرزنگوش یک
اوقیه تخم انجره دو اوقیه گندم و خسک نیم کوفته از هر یکی چهار اوقیه همه را در دو رطل بغدادی آب بپزند تا
دو بهر برود و بپالایند ده استیر از این مطبوخ با یک اوقیه روغن سوسن و یک وقیه روغن نرگس و یک وقیه
و نیم انگبین بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر بگیرند روغن گوز نیمن خسک نیم کوفته نیم من شیر گاو یکمن و نیم
زنجبیل نیم کوفته و بپایند از هر یکی یک وقیه همه را با آتش نرم بجوشانند نیک و بپالایند و دو اوقیه از این مطبوخ
با نیم اوقیه روغن بان و نیم اوقیه روغن سوسن حقنه کنند صفت حقنه دیگر بگیرند مغز حبة الخضرا نیم اوقیه درم
گداخته نیم اوقیه آرد گندم و آرد نخود از هر یک یک کف آرد را در آب کنند و بدست بمالند و بفشارند و آن
آب را با مغز حبة الخضرا و دنبه بجوشانند تا پخته شود و باز بپالایند و بفشارند و دو دانگ جندبیدستر سوده در وی
بمالند و بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر که کرده را گرم کند و خداوند باد باسور را سود دارد بگیرند روغن

شیره و روغن حبة الخضرا و آب کنند تا از هر یک یک سکره بیامیزند و نیم گرم کنند و بدان حقنه کنند صفت حقنه دیگر
سر بزغاله و گردن و پاچه و خایه او همه را بشکنند و با استخوان بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم پیاز و تخم
کتان و تخم شلغم و تخم سپست از هر یکی یک کف این همه را نیم کوفته کنند و با این سر و گردن و پاچه بپزند نیک و چربو
از وی بردارند و بگیرند آب خسک تر اگر طبیخ خسک خشک ده استیر و روغن شیره ده استیر با این چربو بیامیزند
و به یاد در سه روز حقنه کنند نیم گرم کرده صفت حقنه دیگر دنبه شرحه کنند و نیم درم جندبیدستر سوده بر
دنبه پراکنند و آنرا در زیر چیزی سنگین کنند و یک شبانروز بنهند پس آن دنبه بگدازند و روغن او نگاه دارند
از این روغن یک سکره و روغن گاو نیم سکره و آب کنند تا نیم سکره و طبیخ حلبه نیم سکره بیامیزند و نیم گرم
کنند و حقنه کنند از وقت نماز خفتن تا شبانگاه دارند از این روغن یک سکره و تا وقت دیگر باره حقنه کنند
سه شب بدین ترتیب میکنند صفت حقنه که خداوند مزاج گرم را سود دارد بگیرند سر گوسفند میش و گردن و پهلوی
راست او و خیار و کدو تر و گندم و جو نیم کوفته و ملیون تر و پیه بط و مرغ خانگی از هر یکی باندازه که باید بپزند
و بپالایند و ده استیر از این مطبوخ بگیرند یک اوقیه روغن گاو و یک اوقیه روغن خسک و یک اوقیه روغن پیه
مرغ بیامیزند و نیم گرم کنند و حقنه کنند سه روز بامداد و شبانگاه و هرگاه که یکی از این حقنها بکار دارند در آن
ده روز جماع نکنند و هیچ کار با رنج نباید کرد و آب کمتر باید خورد و آسایش باید گزید و طعامها از آن نوع باید خورد
که یاد کرده آمده است صفت شیاف بگیرند پیه بط و مغز پنبه دانه و عاقرقرحا هر سه را بکوبند و بسرشند و
بروغن گوز بیندود و چرب کنند و بنهند شیافی دیگر بگیرند قنطوریون باریک و زفت رومی و موم
گداخته بروغن سوسن زفت و قنطوریون با وی بیامیزند و شیاف کنند شیافی دیگر لعبت بربری
را با مغز پنبه دانه شیاف کنند و بنهند و پیه خرشیاف کردن قوتی تمام کند و پیه بط با مغز پنبه سرشته شیافی
سود منداست و پیه اسقنقور با پیه بط بسرشند و اول شب بنهند انعاظی کند عجب

باب هفدهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم
اندر داروها و طعامها که تن را سرد کند و کارها که قوت مجامعت را ضعیف
کند اما داروها برگ نیلوفر است و بیخ او و برگ بید و برگ گل و بزرقطونا و بزرالبنج و کافور و از طعامها

هر چه ترش و قابض است چون سماق و ریواج و انار ترش و سرکه و غوره و آنچه بدین ماند و از سبزها کوک و خرفه
و اسفاناخ و سرمق و کدو و حماض و گشنیز و کشوث و عنب الثعلب و خیار و بادرنگ و خربزه زمستانی و از کارها صحبت
زنان حایض و نابالغ و زنانی بعید عهد باشند بجماع زیانی دارد

باب هجدهم
از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر علت بدانکه بتازی ابنه گویند

محمد زکریا میگوید هرگاه که آب زن بر آب مرد غالب بود فرزند مادینه بود و هرگاه که اتفاق افتد که آب مرد بر آب زن بخت
غالب بود فرزند نرینه آید و در نرینگی که تمام و دلاور و قوی تن و مرد خوی بود و آلت نرینگی او قوی و تمام بود
و هرگاه که اتفاق بر خلاف این بود فرزند مادینه آید و در مادینگی تمام بود و عادت و خوی زنان دارد و هرگاه
که اتفاق افتد که هیچ بر یکدیگر غالب نباشد لکن یکی از دو کانه باندک مایه قویتر بود فرزند اگر نرینه بود در نرینگی
تمام نباشد و اگر مادینه بود در مادینگی ناتمام بود و بدین سبب است که بعضی زنان باشند که طبع و خوی مردان دارند
و سخن مردانه گویند و کارهاء مردانه کنند و باشد که بعضی را حیض نباشد یا کمتر بود و باشد که موی روی برآید
و بعضی مردان باشند که طبع و خوی زنان دارند و سخن زن وار گویند و کارها زن وار کنند و گاه باشد که قوت
آب زن و مرد برابر بود فرزند خنثی آید و این مردی بود که آلت مردان و زنان هر دو دارد و باشد نیز که فرزند
نرینه بود لکن قضیب و خایه او کوچک بود و پر فزونی نا آمده بود و اوعیه منی او و مجاری او میل باندرون دارد همچون
خایه و اوعیه و آب زنان و آنکه بدین صفت بود هرگاه که منی او بسیار گردد و گرم شود و شهوت جماع در وی
بجنبد و دغدغه و حرکت شهوت بجانب روده مستقیم افتد از بهر آنکه اوعیه منی و مجاری آن میل بدان جانب
دارد و بدین سبب است که نادر بود که خداوند این علت آلت نرینگی بزرگ شود و هرگاه که این شخص را که
بدین صفت بود حمیت و شرم کمتر بود دیگری را تمکین کند تا موضع دغدغه او را بجنباند و برمالد و از آن بر مالیدن
لذتی یابد چنانکه کسی گوش یا بینی بخارد و باشد که در آن لذت دیوا انزال افتد و بدان خو کند و علت مستولی گردد
ما بوبی اینست خواجه ابو علی سینا ره میگوید اگرچه سبب نری و مادگی قوت مزاج و غلبه آب مرد و زن است
سبب این علت مزاج محض نیست از بهر آنکه بسیار مردان ضعیف قوت و ضعیف مزاج در کار جماع ضعیف
هستند و ایشان را این علت و این شهوت نیست لکن این علت بیشتر کسی را افتد که بکودکی خو کرده باشد

وبا او این معامله رفته و چون بالغ شود اندیشهٔ مجامعت و شهوت آن برو غالب بود و منی او بسیار بود و دل او ضعیف
باشد و قضیب او در اصل ضعیف بود و بهتر باشد در بزرگی بسببی از سببها ضعیف گردد و آرزو جماع بود و توانایی آن
تمام نباشد قوت و شهوت جماع او را بران دارد که خواهد که چند که یکی دیگر برامی کند و باشد که افراط شهوت
او بدان رسد که خواهد که آنکار با او کنند و این علتی است که تعلق بحمیت و شرم و مروت و مردانگی دارد و اگر با
کم حمیتی و مروتی و مردانگی دارد و اگر با کم حمیتی و بی مروتی مزاج نیز ضعیف بود علت صعب تر باشد و میگویند جاهلترین
کسی او بود که این علت را علاج کردن کوشد از بهر آنکه این علتی وهمیست نه طبیعی و مزاجی و اگر علاجی بود خواهد
داشت بهترین علاجها اسبابی است که شهوت را بشکند و نشاط را ببرد چون غم و اندیشه کارها و مهم و گرسنگی
و آنچه بدین ماند محمد زکریا میگوید بر زمین سرد و بر بستر سرد چون کتان و برگ گل و برگ بید خوفتن و گرگاه و بهتره را
خنک کردن و کمری از صحیفه سرب تنک بر میان سود دارد و میگوید که من مردی را دیدم که بر جامه خواب بخوفتی آب
شهوت در وی بجنبیدی علاج کردم و فرمودم تا از یخ شیافی تراشیدند و بنهاد آن شب ساکن بخفت و مستغنی
شد و میگوید در جمله داروها که منی را کم کند و شهوت جماع را ببرد سود دارد اما شیاف یخ جز مردم جوان قوی را نشاید
نهاد دیگر اندامها مضرت تمام دیگر آرد و جماع کردن و انزال افتادن سود دارد و جماع ناکردن سخت زیان دارد صفت
داروئی که شهوت جماع باطل کند و منی را کمتر کند بگیرند بیخ نیلوفر خشک کرده ده درم گل سرخ پنج درم صندل سفید
دو درم و نیم کافور پنج دانگ این ده شربت بود و اگر کسی کافور نخواهد بگیرند گل سرخ پنج درم بزرقطونا ده درم
تخم کوک و تخم کسنه و تخم خرفه از هر یکی سه درم کشنیز خشک دو درم و نیم شربت سه درم با نیم اوقیه سرکه با
آب آمیخته و اگر کسی سرکه نخواهد با آب سرد خورد و اگر با گلاب و حقنه کردن بشراب انگوری مست کننده سود دارد
محمد زکریا میگوید باشد که یک حقنه باید و ازین کفایت بود و میگوید این آزموده است والله اعلم بالصواب

باب نوزدهم از گفتار نوزدهم
از کتاب ششم اندر عضیوط مردی که بوقت مجامعت حاجت پیش اندر جدا شود آنرا با
عضیوط گویند و سبب این علت یکی بسیاری لذت بود که از جماع یابند دوم افراط شهوت جماع سوم سستی
شرج و بیشتری مردمان فربه نرم گوشت را افتد علاج روغنها و ضمادهاء قابض چون روغن ناردین و

روغن اهلیل و روغن سرو سود دارد صفت ضمادی بگیرند کهربا و اقاقیا و سوسن خشک و حاجه را بسایند
هش
و بروغن آبی و روغن حابر سرشند و بمقعد بر می نهند و طعامهاء قابض خورند و دل دهند بعلاجها که در جایگاه
یاد کرده آمده است باب بیستم از جزو سیوم از
گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر تدبیر بزرگ کردن قضیب
بگیرند خراطین و آن کرمی است دراز و باریک و سرخ در میان زمین و در زیر سبوهاء آب بدید آید آنرا خشک
کنند و بروغن کنجد بسایند و بر قضیب طلی کنند و هرگاه که چیزی طلی خواهند کرد نخست قضیب را بمالند تا سرخ
شود پس دارو طلی کنند و دیوچه که بتازی العلق گیرند و در کوزه کنند که آب او در میان بود در افکنند و بنهند
تا سرخ شود و بسایند و طلی کنند و هر بامداد بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و شیر تازه طلی کنند خاصه شیر گوسفند
و بگذارند که بروی خشک شود پس زفت رومی طلی کنند تا ماده را آنجا کشد و نگذارد که تحلیل پذیرد و نگاه دارد
تا غذا گردد و بزرگ شود و روغنهاء گرم و آب بادروج مالیدن سود دارد باب
بیست و یکم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر زیادت
کردن لذت مردان و زنان عسل زنجبیل پرورده پیش از وقت مجامعت با آب دهان رقیق کنند و بر
بخایند
قضیب مالند تا خشک شود پس مجامعت کنند و کبابه اگر عاقرقرحا اگر انگرد در دهان گیرند بگیرند پس آب دهان
در قضیب مالند و بگذارند تا بروی خشک گردد لذت زیاده گردد و هر زنی که با این مرد این تدبیر کرده بود چیز
او را نخواهد و صحبت جز او نخواهد صفت داروئی مرکب بگیرند عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی راست راست
بکوبند و باندکی انگبین بسرشند و حبها کنند و پیش از وقت حاجت بیک ساعت یک حب در دهان گیرند و
آب دهان در قضیب مالند و بگذارند تا بروی خشک شود باب بیست و دوم
از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر تنگ کردن رحم
باید دانست که اگر این باب بعلاج زنان مخصوص است درین جایگاه لایق است بدین سبب درین گفتار یاد کرده آمده است
و باب بیست و سوم هم بعلاج زنان خاص است و درین جایگاه لایق است صفت ضمادی آزموده بگیرند
سک زعفران مشک هر دو در شراب ریحانی بجوشند و خرقه بدان تر کنند و بخویشتن بردارند چنانکه رسمست و

انذکی گرم دانه بکوبند و بحریره بپزند و با اندکی روغن زنبق بخویشتن بردارند و این دارو بسیار بکار برند تا سخت
گرم نکند باب بیست و سیوم از جزو سیوم از گفتار
نوزدهم از کتاب ششم اندر تدبیر تنگی فرج بگیرند عود و سک و رامک و داسن
و اقاقیا و قرنفل و اندکی مشک و همه را بسایند و پاره بروغن یاسمین تر کنند و بدین آلوده کنند و بخویشتن بردارند
صفت داروئی دیگر بگیرند مازو خام و فقاح اذخر راست راست بکوبند و بحریره تنک بپزند و بشراب تر کنند و خرقه
نرم بدان آلوده کنند و بردارند و هر ساعت خرقه بدان تر میکنند بحال دوشیزگی باز آید صفت داروئی دیگر
صنوبر کوفته و پخته در شراب قابض بپزند و هر ساعت خرقه بدان تر میکنند و بخویشتن بر میدارند صفت داروئی دیگر
بگیرند سرمه و مرداسنگ و آبگینه همه را نرم بسایند و بخویشتن بردارند و صمغ سوسن برداشتن نافع است والله اعلم
باب بیست و چهارم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم
از کتاب ششم اندر آنکه مجامعت بر کدام شکل اولی تا صواب آید بهترین وقتی
کار آنست که طعام از معده فرو گذشته باشد و هضم اول و ثانی تمام شده و هضم هر شخصی یکسان نیست بعضی
را زود تر هضم افتد و بعضی را دیر تر و این را وقتی معین نتوان کرد لکن بتقریب کسی را که عادت طعام خوردن
وقت نماز پیشین بود وقت خواب نخستین مردم نخواهد خوفتن اولی تر بود از بهر دو کار یکی آنکه در خواب شب
قوت بدو باز آید و اگر طلب فرزند میکند آب اندر رحم قرار گیرد و خواجه ابو علی سینا میگوید سخن آنکه او
که میگفته اند وقت مجامعت آنست که هضمها تمام شده باشد التفات نباید کرد از بهر آنکه آن وقت
خوی بیشتر بود و وقت گرسنگی و شرطی دیگر اندر اختیار وقت آنست که شهوت صادق و اوعیهٔ منی پر و قوتهای
تن قوی و بسلامت بود و این چنان باشد که شهوت از نگریدن بکسی و نه از سخن گفتن و بازی کردن پدید آمده
باشد لکن از قوت تن و بسیاری منی خاسته بود و از پس تخمه چنان بیشتر و ناگواریدن طعام و از پس استفراغها چون
قی و اسهال و عرق بسیار آمدن و از پس رنج و ریاضت و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس گرمابه
جماع نباید کرد از بهر آنکه تحلیل بسیار گردد و بیم ضعف و غشی بود و اندر مستی رگها از خلط خام ممتلی
و خامی اندر تن پراگنده شود و دود بخار بر آمدن بخار دخانی بر دماغ زیادت شود و خداوند مزاج خشک را اگر در گرما

سرما قوی نشاید کرد و همچنان در حالی که تن گرم شده باشد یا سرما یافته از مجامعت پرهیز باید کرد پس اگر اتفاق
افتد از پس گرم شدن با سلامت نزدیکتر باشد که پس سرما یافتن و از پس بسیار کردن مجامعت شراب صرف قوی
نشاید خورد مگر کسی را که تن او سرد شده بود و حرارت غریزی ضعیف شده اندکی باید خورد و هیچکس را از پس جماع
آب سرد و شربت سرد نشاید خورد از بهر آنکه استرخاء و رعشه آرد و جگر را سرد کند و باستسقا ادا کند و بآب سرد
غسل نشاید کرد و خویشتن را از سرما و هواء سرد نگاه باید داشت از بهر آنکه مسامها گشاده بود و حرارت
غریزی را ضعیف کند و تن را سرد کند و مضرت این بزرگ باشد و بهترین شکلی آنست که زن بر بستر نرم بپشت باز
خوفته بود و مرد بر بالا بود و سرین او برداشته چندانکه تواند و سر او بر بالشی بلند تا هم نطفه بجایگاه رسد و هم
لذت بیشتر یابند و بترین شکلها آنست که زن بر بالا و مرد باشد از بهر آنکه آب مرد ببرگ او بیرون نشود و بیم
باشد که چیزی از آب زن بمجری قضیب فرو رود و باز گرفتن منی در وقت مجامعت زیان دارد آماس اوعیه منی و
قرحه مجری قضیب و سنگ اندر مثانه و مجاری از آن تولد کند خاصه اگر آن آب که حرکت کرده بود از انزال بیوفتد
و مرد از آن پاک نشود و بر پای جماع کردن درد زانو و درد سرین آرد و بر پهلو خوفته آب ببرگ دفع نشود و درد
کرده و آماس قضیب و بغوله ران تولد کند باب بیست و پنجم
از جزو سیوم از گفتار نوزدهم از کتاب ششم اندر آنکه مدت میان
جماع و جماع چند باید و مضرت مجامعت با غلامان گروهی گفته اند میان هر مجامعتی سه روز
باید که بی جماع بکذرد از بهر آنکه غذا اکثر از این مدت منی نگردد و احوال همگان درین باب یکسان نیست اعتماد بر شهوت
صادق و امتلاء اوعیه منی و بر علامتهاء آن باید کرد چنانکه حس دغدغه و حرکت منی یابند و آزموده باشند که
کاه از پس این شهوت مجامعت کنند خفتی و آسایشی یابند این اختیار کسی راست که در نگاه داشتن تن درستی و
نگاه داشتن قوت کوشد اما کسی که بران کار حریص تر باشد اختیار وی آنست که هر گاه که داند که از مجامعت حال وی سستی
طپیدن
اندامها و قوتها تولد نکند و دم زدن از حال طبیعی نگردد و انزال دیرتر از عادت هر باری نباشد مراد خویشتن جوید و هر گاه
که داند که ازین اعراض چیزی پدید خواهد آمد از آن پرهیز کند و کوشیدن با غلام بعد از آنکه هم در شریعت حرامست و هم
خلاف طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل است و هم نزدیک همگان زشتست و زیان کارست از بهر آنکه غلام

محل آن کار نیست و در روی قوت جاذبهٔ منی نیست بدین سبب بر خویشتن الحاح باید کرد و حرکت بسیار کردن
تا مراد حاصل شود و هر جایی که با الحاح و حرکت بسیار تمام شود زیان دارد و از آن وجه که او محل جماع نیست
و در روی قوت جاذبهٔ منی نیست اگر کسی را بر شهوت صادق و بسیاری منی این اتفاق افتد چنانکه الحاح
و حرکت بسیار نباید کردن زیان دارد گفتار بیستم از کتاب ششم
اندر احوال زنان و بیماری ایشان و این گفتار سه جزو است
جزو نخستین از گفتار بیستم اندر احوال حیض و علتهای
آن و این جزو سه باب است باب نخستین
از جزو نخستین از گفتار بیستم از کتاب ششم اندر احوال حیض
حیض معتدل که در مدت و در کیفیت و کمیت معتدل باشد سبب تندرستی و صلاح و پارسایی زنانست و حیض
معتدل آنست که هر ماه یکبار باشد و آنچه از پس یکماه باشد یا روزی چند از ماه دور تر افتد یا از پس پانزده
روز یا شانزده و هفده باشد معتدل و طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود اما اگر در مدت ایام حیض از ایام طبیعی
زیادت شود و سرخی زیادت از عادت هر بار برود رنگ روی و سحنه و چهره بگردد و علتها که در افراط
یاد کرده آید تولد کند و اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت آید تا یکبار حیض باز
گیرد و هیچ نیاید علتها و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آید تولد کند ثابت قره میگوید اول وقت
آمدن حیض از پس ده سالگی بود و آخر آن از پس شصت سالگی و اول وقت باز ایستادن حیض از پس
سی و پنج سال بود و آخر آن از پس شصت سال و کمترین ایام حیض دو روز است و بیشترین هفت روز
این مسئله بقول علماء شرع باید گرفت و اعتماد اندر نماز کردن و ناکردن بر فتوی ایشان باید کرد و نزدیک اصحاب
بوحنیفه کمترین سه روز است و بیشترین ده روز و نزدیک شافعی کمترین یکروز است و بیشترین پانزده روز
و روزگار پاکی نزدیک اصحاب بوحنیفه کمترین پانزده روز است و نزدیک شافعی همچنین و ابن ابی عمران از یحیی
بن اکثم حکایت میکند که وی گفت روزگار پاکی کمترین نوزده روز است از بهر آنکه خدای تعالی مدت حیض و پاکی
زنان ایشان را حیض هر یکماه نهاده است و عادت چنان رفتست که روزگار حیض کمتر اند و روزگار پاکی بود پس اولی تر

آن

آنست که مدت حیض ده روز گیریم و مدت پاکی نوزده روز از بهر آنکه ماه بیست و نه روز بود والله اعلم بالصواب.
باب دوم از جزو نخستین از گفتار بیستم
از کتاب ششم اندر افراط طمث افراط طمث یا دفع طبیعت بود که فضلهاء بدان از تن بدان
دفع شود و این ستوده باشد اگر از حد بیرون نشود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب آنچه بر سبیل بیماری بود
یا در رحم بود یا در خون اما اسباب که در رحم بود شش نوعست یکی ضعیفی رحم و ضعیفی رگهاء آن و سبب
نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحهٔ رحم سیوم بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم گشاده شدن رگها یا گسستن
رگی یا طرقیدن رگی بسببی از اسباب اندرونی یا بسببی از اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی چون
سوء المزاج گرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاج تر که رگها بدان سبب نرم و آغشته
و ترابنده و نازک شود یا دشواری زادن و اسباب بیرونی چون زخمی و افتادنی و مانند آن بود و اسباب که در خون
بود دو گونه است یکی بسیاری و قوت خون و این هم دو گونه است یکی آنکه هم تن قوی بود و هم خون بسیار و قوت
طبیعت فزونی را دفع کند دوم آنکه اگر چه خون در کمیت و کیفیت از اعتدال بیرون نباشد لکن تن ضعیف
بود و آن خون بقیاس با آن تن بسیار آید و از غذا او فزون آید و ضعیفی رگهاء تن آنرا بر نتابد و سبب دیگر تنکی
خون بود و این هم دو گونه بود یکی آنکه خون گرم و تنک بود دوم آنکه بسبب آبناکی و تری بسیار تنک و ترابنده
بود و باید دانست که هر خونی که سیلان کند نخست اندک و رقیق باشد از بهر آنکه منفذ او تنک و باریک باشد
پس اندکی گشاده تر گردد و خون بیشتر و غلیظتر آید و یکچند بر آن بایستد پس کمتر و رقیق تر شود از بهر آنکه
منفذ باز تنک و باریک شود بسبب خشکی که از بسیار رفتن خون تولد کند و نیز خون بسیار نماند و آنچه تولد
میکند اندک و ضعیف باشد و باید دانست که از افراط طمث بیماریها و آفتهاء بسیار تولد کند چون نا
گواریدن طعام و آرزو ناکردن و چون بگردیدن چهره و رنگ روی و تهیج اطراف و باشد که باستسقا ادا کند
و سه دیگر آنکه هر گاه که خون خرج شود صفرا غالب شود و تبهاء صفراوی پدید آید از بهر آنکه تری خون همیشه قوت
صفرا را معتدل میکند پس هر گاه که قوت خون همیشه صفرا را معتدل میکند پس هر گاه که قوت خون کمتر شود
و صفرا غلبه کند و بدان سبب قشعریره تولد کند و بسبب این تب شهوت طعام یکبارگی باطل شود و دردی در

قوت

زادن پدید آید و رطوبتی لزج از وی جدا شود خداوند این علت را نوم و آویخته بود علاج آنچه از دفع طبیعت یا
از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود که خون را بر نتابد باز نباید داشت مگر که از حد بیرون شود و زانوها سست گردد
و رنگ روی زرد شدن گیرد و باشد که بفصد کفایه شود از بهر آنکه امتلا کمتر شود و ماده از آن جانب باز گردد
و بعلاجی دیگر حاجت نباشد و اگر بسبب علت گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ
هلیله زرد و شاهتره از بهر آنکه با قوت اسهال در هر دو قوت قبض است پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر
بازداشتن خون کردن بعضی طبیبان گفته اند از پس استفراغ اثاناسیا که بجگرگرک باشد باید داد و فلونیا
با آب برگ مورد تر بخویشتن بردارند اگر اندر احشا التهابی اثاناسیا که بی جگرگرک باید داد ثابت قره میگوید
سه روز بامداد مقدار دو دانگ یا چهار دانگ بزر البنج کوفته با شکر میباید داد و چنین میگوید عصارهٔ برگ
خرفه و عصارهٔ برگ لسان الحمل باید داد با گلنار و گل ارمنی اگر سرگین سوخته باید داد با سرکه ممزوج با آب
و تخم خشخاش کوفته با شراب اگر تخم گل با سرکه ممزوج سود دارد و معجون بسد و اقراص کهربا و اقراص شب
یمانی سود دارد صفت معجون بسد بگیرند بسد سوده مغسول و کهربا و شب یمانی و شادنج عدسی مغسول و دم
الاخوین و گل ارمنی و گل مختوم و گلنار و اسارامت همه را بوب آبی بسرشند شربت از دو درم تا پنج درم
با آب سماق اگر عصارهٔ لسان الحمل اگر عصارهٔ خرفه و در طبیخ داروهاء قابض نشاندن و ضمادهاء قابض و
شیافهاء قابض سود دارد صفت شیافی سود مند بگیرند سرمه و گلنار و جفت بلوط همه را بکوبند و با آب برگ
مورد تر بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی دیگر سک و مازو و اقاقیا و کندر و سعد و فوفل را اسارامت
همه را بکوبند و با آب مورد تر و جلب بسرشند و شیاف کنند و هم بدان طلی کنند و مجمره بر نهادن بر فرو سوی پستانها
و خون بیرون ناکردن پس از استفراغ سود دارد از زنی حکایت میکنند که در سه روز سه استیر کهربا بخورد حیض
او یکبارگی باز ایستاد و داروهاء سرد و قابض چون گل سرخ و عدس و مورد و عنب الثعلب و لسان الحمل و سماق
و عصی الراعی و گلنار و جفت بلوط و مازو و انار پوست و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس خوردن و در آب جوشانیدن
و در آن آب نشستن و اگر ازین داروها ضماد کردن و طلی ساختن اندرین باب و اندر آنکه سبب ضعیفی تن و
ضعیفی رگها بود از پس فصد بکار داشتن سود دارد و اگر طبع خشک بود بشراب گل و شراب نیلوفر نرم باید

نیلن

پشت پدید آید بسبب خشکی و کشیدگی عصبهاء آن موضع و هر گاه که باران ها و بسیار آید و بچه بسیار بیفتد و سبب
این اندر کتاب نهم از گفتار نخستین از کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است علامتها آنچه دفع طبیعت بود
از آن هیچ مضرتی پدید نیاید نه در تن نه در قوتها بلکه تن آسوده تر و سبکبار شود و این بیشتری اهل تنعم را افتد که
غذا نیک خورند و کاری با رنج نکنند و ریاضت نیز نکنند و خون فزونی در تن ایشان گرد آید و علامتها و غلبه خون
غلبهٔ خون که معلومست ظاهر بود و گاه باشد که این علت با درد بود و گاه باشد که بی درد و خلطی که با خون آمیخته بود
هر گاه که با خونها خواهند که بدانند که کدام خلطست خرقهٔ پاکیزه یکشب با خویشتن دارند بامداد آن خرقه را در سایه
تا خشک شود و بنگرند اگر رنگ آن زرد بود خلط صفراوی بود و اگر آب گون بود و میل بسفیدی دارد خلط بلغمی بود
و اگر بسبزی گراید خلط سوداوی بود و سحنه و چهره و تدبیرهاء گذشته بر هر یک گواهی دهد و آنچه سبب آن قرحه بود
خون با ریم آمیخته بود و با درد بود و علامتهاء قرحه پیدا بود و اگر قرحهٔ کهن بود و بسبب تیزی خون خوره گشته
بود چیزی اندک پالاید سیاه همچون دردی شراب و گاه باشد که خون سیاه و رقیق پالاید و اگر این
خوره در فم رحم بود سیاهی خون کمتر بود و انگشت بدو رسد و آنچه سبب آن بواسیر بود یا شقاق یا خارش
علامتهاء بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق از پیش بوده باشد و تدبیر هر یک گواهی دهد و بعضی را خون بواسیر قطره
قطره آید و بعضی را نوبتی باشد جز نوبت حیض و بعضی را نوبت نباشد لکن هر گاه که تن ممتلی گردد خون آمدن
گیرد و خون بواسیر سیاه بود و بواسیر از صداع و گرانی سر و درد احشا و درد جگر و سپرز خالی نباشد و هر گاه که خون
گشاده گردد درد زایل شود و آنچه سبب آن ضعیفی و گشاده شدن رگهاء آن بود خون صافی و بی درد آید لکن
از تمدد تن و صداع خالی نباشد بسبب مشارکت رحم با معده و دماغ و خون که از او درد آید سیاه تر
بود و آنچه از شریانی آید سرختر و گرمتر و در فشاندن تر بود و اگر سبب شکافتن و طرقیدن بود و سوء المزاج سرد
و خشک بود علامت و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن زخم و آسیب و دشواری زادن بود اسباب آن
علامت آن بود و آنچه سبب آن گرمی و تیزی خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و سحنه و
چهره و تدبیرهاء گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ
قوام آن پدید بود و گاه باشد که خداوند علت همچون زنی آبستن شود و گاه باشد که دردی همچون درد

زادن

کردو اگر زحم بود اقراص طباشیر باید داد وطعامها اندرین علت همه آن باید که خون را غلیظ کند و درو وی قبض باشد
چون غوره و سماق و زرشک و عدس و پالوده بنشاسته و لوزینه و قطایف و کلیچه و گوشت کبک و دراج و
طیهوج و تذرو و آهو ها و از میوه ها آبی ترش و انار ترش و زعرور و غبیرا سود دارد و اگر خون با خلطی آمیخته بود
نخست استفراغ آن خلط باید کرد اگر خلط بلغمی بود استفراغ بحب سکبینج و حب منتن باید کرد یا بتی بدارو ها که کرده
و بلغم لزج را پاک کند و اگر خلط سودایی بود استفراغ بحب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون باید کرد در جمله
ازان خلط پاک باید کرد که از دارو های قابض و مقوی و مخدر ترکیب کرده باشند نخست نگاه باید کرد
اگر قرحه شوخگن و رطوبت ناک بود بماء العسل پاک باید کرد بحقنه و زراقه پس دارو ها که ریش را
خشک کند و برویاند بکار دارند چون صبر و کندر و دم الاخوین و بسد و کهربا و مر و زعفران و شیاف ماميثا
و نشاسته و سفیداب ارزیز و حضض و مرداسنگ و زاک سرخ و انزروت و توتیا و قلیمیای سیم و آنچه بدین
ماند ازین دارو ها آنچه حاجت بدان بیشتر باشد بساید و مرهم کنند و شیاف سازند و بر دارند و اگر دارو های
خشک کنند تر باید قرطاس سوخته و سرکوزن سوخته و مازو سوخته و اندر سرکه کشته با این دارو ها بیامیزند
صفت مرهمی که ریش را خشک کند و گوشت برارد بگیرند مرداسنگ و سپیده ارزیز و عنزروت را اسارا راست
بسایند و با موم و روغن گل بسرشند و بکار دارند و اگر ریش سخت شوخگن بود اندکی زنگار درین مرهم زیادت
کنند و هرگاه که گوشت براوردن آغاز کند این مرهم دیگر بکار دارند بگیرند توتیای مغسول دو جزو قلیمیای سیم
سوده ارزیز و عنزروت از هر یکی یکجزو با موم و روغن گل بسرشند صفت مرهمی دیگر صبر و کندر و مر و عنزروت
و دم الاخوین را اسارا راست بسایند و شیاف کنند و بسفیده خایه مرغ تر کنند و بر دارند و اگر ریم از جای
دورتر همی آید حقنها که در باب ریش روده ها یاد کرده آمده است در رحم بکار دارند و همچنین شیافها که
در باب ریش گرده و مثانه یاد کرده آمده بکار دارند و اگر المی و خلیدنی رنجه دارد مرهم کافوری در آب
سرد سوده حل کنند و حقنه بدان کنند ه واگر سبب افراط طمث بواسیر بود علاج آن سخت عسر بود از بهر
آنکه آنرا که در قعر رحم بود و آنرا که بر فم رحم و گردن او باشد و آنرا که بر عضله مثانه باشد و آنرا که بعضی
پوشیده بود علاج نتوان کرد و گاه بود که باسور استخوان زهار تباه کند و بپوساند و باشد که زهار را ببندد

وسوراخها کوچک بدید آید بدین سبب علاج این علت عسر بود و بسیار باشد که بسبب آنکه رحم از عصب است
و مشارکت دماغ است اگر علاجی قوی کنند بکزاز و اختلاط عقل ادا کند و باشد که آواز باطل شود و علاجی
که از وی آفتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق میزنند و بر پهنه و گاه گاه و بر روی ران حجامت میکنند و تن از ماده سودائی
پاک میکنند و گاهی اقراص کهربا و گاهی حب مقل میدهند و مقل را اندر عصاره گندنا حل میکنند و بدان حقنه می کنند
و بروغن کندنا و روغن مغز زرد آلو که مقل در وی پخته باشند حقنه میکنند صفت روغن کندنا بگیرند عصاره گندنا
خام مقداری که خواهند و چند چهار یک وزن آن روغن کنجد با آن بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب کندنا
برود و روغن بماند این روغن خوردن و طلی کردن و حقنه کردن همه خداوندان باسور را سود دارد صفت روغن مقل
بگیرند مقل چندانکه خواهند و اندر شراب انگوری حل کنند و روغن بر افکنند و باندازه آن یعنی آن شراب و باتش
نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب شراب مویزی بود که بدادی کرده باشند بهتر بود و اگر
سبب افراط طمث شقاق بود شقاق بیشتری از سوء المزاج خشک افتد یا از پس دشخوار زادن یا از پس
آنکه دوشیزگی بستانند و ازان درد صعب و خون آمدن پیوسته تولد کند خاصه اگر دو کهاو غشاء دوشیزگی ضعیف و
آلت مرد ضعیف بزرگ بود اما آنرا که دوشیزگی ستده باشند و هنوز تازه بود اورا در آبهاء قابض و در آبها
که دروی دارو هاء قابض پخته باشند و در روغن زیت می باید نشاند تا فرقه بدان تر میکنند و بخویشتن باز
می نهند و پشم پاره نرم بگیرند و بر پاره پیچند باندازه و بمرهمی روباینده آلوده کنند و بنهند و بو مانند تا مالکی
باشند تا دوشیزگی معاودت نکنند و گهها باز نرویند و آنرا که شقاق از پس زادن یا از پس سوء المزاج خشک
افتاده بود و کهن گشته حال از دو بیرون نباشد یا اندرون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون بود اما آنچه اندرون
باشد علاج آن بمرهمها توان کرد و این چنان بود که دارو ها و مرهم شیاف سازند و باندرون رسانند و شیافها که
که در علاج قروح رحم یاد کرده آمده است و شیافها که در علاج شقاق معده یاد کرده آید هم سود دارد و گاه گاه
بآبهاء قابض حقنه می باید کرد و آنچه ظاهر بود توتیاء مغسول بازو ده خایه و مرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود
واگر سبب افراط طمث خارش بود حقنها باید کرد و آنچه ظاهر بود توتیاء مغسول نخست باید دانست که این خارش
از خلطی گرم و صفرایی یا از خلطی شور افتد که قوت بوره دارد و باشد که از خلطی سودایی کریده افتد و آنرا بزنگ

رکوی پاکیزه که بشب با خویشتن داشته بود بتوان دانست و بسیار باشد که بسبب آن گرمی آن زن بود و خداوند
علت از مجامعت سیر نشود و باشد که علت فرسموس که در باب بجدهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم یاد کرده
آمده است بدید آید و آنرا تازی شبق الرحم گویند و این چنان بود که از دارو ها و مرهم و هرگاه که مجامعت باید تر
بتر میشود و علاج وی آنست که رگ کحل و صافن میزنند و باندازه قوت خون بیرون میکنند و تن ازان ماده که سبب
خارش بود پاک کنند و قوت آب او بشکنند بدارو ها که از وی مجامعت را کمتر کنند و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
و صندل و گل و شیاف ماميثا و پوش در بندی با سرکه و روغن گل سرشته بر فم رحم طلی کنند و اگر این دارو ها
با عصاره برگ خرفه طلی کنند روا باشد صفت دارویی سودمند برگ پودنه انار پوست عدس مقشر هر ادر
شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل آنرا بکوبند و شیاف کنند و ضماد کنند دارویی دیگر بگیرند زعفران
و کافور از هر یکی دانگی و مرداسنگ دو دانگ حب الغار نیم درم همه را نرم بسایند و بروغن گل و سپیده خایه و قطره
شراب بسرشند و خویشتن بر دارند و حضض و مغز دانه ترنج سوختن و دود آن بقعر رسانیدن سود دارد و
شب یمانی و قطران را اسارا راست بهم بسرشند و بخویشتن بر دارند خارش فرج را و خارش مقعده را بنشاند و هر چه
در علاج جرب آلتهاء بول یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد و اگر سبب افراط طمث گشاده شدن
سر رگهاء رحم باشد نخست آب عصی الراعی اگر یابی که در وی مازوء خام و نارپوست و گل و کوز سرو و گلنار
جوشیده باشد حقنه کنند چند بار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سنبل و خورده علک شاخ و مازوء خام یعنی بر
بگیرند و شیاف کنند و فرماء خشک و آبی ترش و انار پوست و بلوط و برگ زرشک و برگ درخت مصطکی و گلنار
و جفت بلوط و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و لادن و مورد انه بگیرند و همه را بکوبند و با آب برگ مورد تر بسرشند
اگر باب آبی و ... برشکم و زهار و پشت او نهند و اگر سبب طوقیدن رگی بود بگیرند صمغ عربی و گل مختوم و طین ارمنی
و کهربا و کندر و مرداسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را بسایند و با آب لسان الحمل بسرشند و
شیاف کنند و هم ازان ضماد کنند و هم ازان حقنه کنند و هم ازان مرهم کنند و بخویشتن بر دارند و اگر سبب افراط
طمث ضعیفی رحم بود نخست بباید دانست که هر بیماری و سوء المزاجی که رحم را افتد همه سبب ضعیفی آن بود
لکن اصطلاح طبیبان آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که چون مستحاضه شود و پیوسته خون اگر آبی که زنان را

بجای منی بود می تراید و آبستنی نشوند و این علت ایشان را از پس افتد که بیماریهاء بسیار و رنج کشیده باشند و
نسج رحم متهلهل شده باشد و علامت دیگر آنست که همچنین پیوسته با آن آب که ایشانرا بجای منی است بار طوبتی
عفن از ایشان می پالاید و این علت را سیلان رحم گویند و سبب این علت ضعیفی قوت هاضمه رحم و پوسیده شدن
ماده حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن ماده از رنگ خرقه که بشب با خویشتن داشته باشد بتوان دانست و سبب
پالودن منی همچون سبب پالوده منی مردان بود اگر بی شهوت جماع پالاید سبب آن ضعیفی رحم و استرخاء
اوعیه منی باشد و اگر با شهوت جماع پالاید سبب آن بسیاری و گرمی منی بود و گاه باشد که سبب آن خارش رحم یا ماسکه
بود و لذت خارش و دغدغه آرد و انزال افتد و خداوند سیلان رحم را دم زدن دشخوار بود و شهوت
و رنگ روی بگردد و تهبیج اندر پشت چشم بدید آید و بعضی را تهبیج باد در چشم بود و بعضی را نه اما علاج ضعیفی رحم
آنست که سوء المزاج بگردانند و باعتدال باز آرند و اگر تن ماده بود نخست تن را از ماده پاک کنند پس
دارو هاء قابض که یاد کرده آمده است بکار دارند و با دارو هاء قابض دارو ها خوش بوی بیامیزند چون سنبل
و مانند آن و سیلان رحم که سبب آن عفونت ماده حیض بود نخست معده و جگر را بایارج فیقرا و شراب
افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که بشب با خویشتن داشته بود بنگرند و تن را ازان خلط که رنگ دلالت
بران کند پاک کنند پس معده را بمعجون خبث الحدید و شراب پودنه و پودنه بشکر پرورده قوت دهند و طعامها
خشک کننده و زود گوارد هند چون طیهوج و دراج و تذرو و کبک بریان کرده و شوربا بخته با نخود و دارچینی
و اگر حاجت آید مثانه را بماء الاصول و روغن بادام تلخ پاک کنند و اگر حرارتی باشد باب تخمها پاک کنند پس
حقنها و شیافها و ضمادهاء قابض بکار دارند و اگر سبب سیلان رحم همچون سبب سیلان منی مردان بود علاج نیز
همچون علاج مردان بود چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب افراط طمث رقیقی و آبناکی خون
بود نخست تن را از رطوبت رقیق پاک باید کرد و گلشکر مسهل درین باب نافع است بگیرند گلشکر ده درم
تربد بکلیتار زنجبیل دو دانگ همه را بسرشند این یکشربت بود اگر بکلیتار سنگ تربد دو دانگ زنجبیل اما بجده درم
کوچک بسرشند سخت نافع بود و گاهی ازین گونه مسهلی دهند و گاهی تدبیر ادرار بول میکنند و گاهی قی فرمایند
و ریاضت و گرمابه و عرق آوردن و طعامهاء خشک و زود گوار خوردن سود دارد و از پس استفراغ جهد

وضمادها و قابض بکار باید داشت و پستانها بخرفها و درشت مالیدن و ضمادهاء خداوند استسقا بکار داشتن سود دارد
و اگر سبب افراط طمث زخمی و آسیبی و افتادنی بود نخست رگ باسلیق باید زد و تدبیرها که از جهة زخم و افتادن
کنند کردن پس اقراص کهربا دادن و حقنها و ضمادها و شیافهاء قابض بکار داشتن صفت داروها که انواع
افراط طمث را باز دارد عصارهٔ لحیة التیس خوردن و حقنه کردن سخت نافعست جالینوس میگوید زنی را این
علت بود او را بسیار علاج کردم کفایت نشد بعصارهٔ لسان الحمل تنها حقنه کردم کفایت شد شیر تازه که خبث
الحدید در وی پخته و پس آهنی تاب کرده هر بامداد سه وقیه با اقراص طباشیر که در وی کافور بود سود دارد و رب
ترشی ترنج سودمند بود صمغ عربی و کثیرا و تخم کتان در آب گرم خوردن سود دارد صفت دارویی نافع بگیرند
گل مختوم و گل ارمنی و شب یمانی و دم الاخوین را استار است از همه دو دانگ کافور دو حبه سک دانگی در یک
اوقیه شراب مورد بدهند صفت شرابی که خون باز دارد و رنگ روی باز آرد و معده را قوت دهد بگیرند خبث
الحدید [illegible] و قشار الکندر و سک را استار است همه را در شراب قابض تر کنند یک هفته و پالایند و از آن شراب
میدهند و اگر شراب قابض نباشد دانه مویز بکوبند و در شراب تر کنند پس بپالایند صفت دارویی دیگر
بگیرند اقاقیا کلنار مازو سماق پاک کرده کندر افیون را استار است همه را بکوبند و بپزند بگیر که بسرشند شربت
نیم درم صفت دارویی دیگر بگیرند زاک کفشگران و جفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند شربت یک درم و دفع
سوخته دو درم در آب سماق اگر در آب آبی دهند سخت نافع بود صفت شیافات بگیرند قرطاس سوخته اقاقیا
کلنار مازو عصارهٔ لحیة التیس گل سرخ حضض گوکنار سوخته همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند
شیافی دیگر اقاقیا کافور رامک لادن را استار است همه را بآب برگ زرشک تر یا بآب برگ عود بسرشند شیافی
دیگر سرمه و جفت بلوط و کلنار و [illegible] زرکران را استار است مورد تر کوفته و هسنک همه را بآب مورد تر
کنند و پشمی بدان آلوده کنند و بردارند شیافی دیگر [illegible] زاک کلنار گل مختوم گل ارمنی سرمه را استار است بآب
برگ مورد بسرشند دیگری بگیرند مازو سبز کلنار نشاسته افیون شب یمانی ریوند چینی گل سرخ حب الآس غوره
یعنی تمام نارسیده سماق عصارهٔ لحیة التیس دانه غوره قرطاس سوخته صندل سپید گل مختوم اقماع انار شادنج
عدسی سفال نو کشنیز خشک همه را نرم بسایند و پشم شتر بآب مورد تر کنند و چهار درم ازین دارو بدان پشم بگیرند

دوازدهم

حبس طمث

بخویشتن بردارند شب و هر شب بکار دارند دیگری بگیرند کلنار شوخ بلسک بازی السعود کوبند قرطاس سوخته
شب یمانی زاک زیره بسرکه تر کرده گل ارمنی اقاقیا همه را بآب پیه و آب کشنیز تر بسرشند و بردارند و هر شب یکی
حقنه دو بگیرند قلقطار اقاقیا قشار الکندر از همه یکمثقال گل ارمنی صمغ عربی کهربا از هر یکی نیم مثقال همه را نرم بسایند و در
اوقیه آب لسان الحمل یا در آب برگ مورد یا در آب سرد حل کنند و حقنه کنند باب سوم

اندر بازایستادن حیض

از جزو نخستین از گفتار بیستم از کتاب ششم — اسباب احتباس
طمث بسیار است و بعضی که بدان مخصوص ترست سده است و اسباب سده هفت نوعست یکی فربهی با فراط و فربهی دو
نوعست یکی آنست که پیه بسیار تر بیخ و بسیاری آن گذرها و رگها را بطریق زحمت بفشارد و ببندد دیگر آنکه فربهی از گوشت
بود و پیه کمتر بود و هر خون که تولد کند در گوشت هضم شود دوم لاغری با فراط و سبب لاغری سوء المزاج است سرد ساده
یا سرد و خشک یا گرم ساده یا گرم و خشک اما سوء المزاج سرد ساده ماده را بفشارد و سده کند و سرد خشک و گرم و خشک گذرها
را تنگ و باریک و خشک و بسته کند و سوء المزاج گرم ساده خون را بسوزد و تری آنرا بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند
و سبب سده شود و سبب سیوم آنکه اگرچه تن لاغر نباشد سوء المزاج سرد مستولی گردد و ماده طمث بفسراند و بسیار
باشد که سبب این سوء المزاج بسیار خوردن آب سرد بود و این سببها است که آبستن شدن نیز باز دارد از بهر آنکه منی
را و آن آب که زنان را بجای منی است بفسراند سبب چهارم آنکه ماده سودایی یا بلغمی در تن گرد آید بسبب خوردن طعامها
غلیظ یا بسبب تخم و آسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و برگها فرود آید و سر رگهاء طمث را ببندد سبب پنجم گوشت
فزونی است که از پس قرحه که بوده باشد بروید یا خود از آغاز بروید چون ثولول و بواسیری که از وی خیزد نبالاید
سبب ششم انواع آماسها سبب هفتم آنکه زخمی و آسیبی افتادنی اتفاق افتد و رگها بسته و کوفته شود و اسباب
دیگر پنج نوعست یکی انقلاب رحم دوم رتق و خداوند این علت را رتقا گویند شرح این در جایگاه خویش یاد کرده آید
سیوم استفراغ بسیار و این دو گونه باشد یکی دارو خوردن و رگ زدن و حجامت بسیار و خون بینی و خون بواسیر
و غیر آن دیگر ریاضت بسیار و کارهاء بارنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد چهارم کمی خون و اسباب کمی خون
دو است یکی کم طعامی ضرورتی چنانکه مسافران و غیر ایشان را ضرورتی پیش آید که طعامی نخورند یا نیابند یا اختیاری
چنانکه زاهدان کنند دیگر آنکه جگر ضعیف باشد و خون کمتر تولد کند پنجم آنکه جگر بسلامت باشد و کم طعامی نباشد لکن

قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیز هضم شود و غذا گردد و فضله از خون بطمث نرسد و آن فضله که باشد بعرق
عرق خرج شود و ماده موی گردد و بریاضت تحلیل پذیرد یا بطریقی خرج فضله و دان خرج شود و این زنانی
بود که عصبهاء ایشان قوی بود و گوشت عضلها سخت و پهنی سرین ایشان کمتر از پهنی سینه بود و بر ساق و ساعد
ایشان موی بود و باید دانست که رسیدگی زنان و حیض طبیعی پس از چهارده سال بود و بعضی را اندکی پیشتر یا پستر
بود اما آنرا که حیض بسیاری پیشتر آید پیوسته ضعیف و لاغر باشد از بهر آنکه مزاج او گرم بود و گذرهاء او در گها
طمث بسبب گرمی مزاج فراخ بود و مثال او همچون گلی بود که زود و پیش از وقت بشکفد و همچون میوه که پیش
از وقت و زود در رسد آنرا بقایی نباشد و آنرا که بسیاری باز پستر آید هم پیوسته کسلان و ناتوان باشد از بهر آنکه
مزاج او سرد یا خشک و رگهاء او تنگ و باریک باشد و حیض او کمتر بود و غلیظ باشد و آنچه با رنج برگهاء او گذرد
دشخوار یابد و بدین سبب از گذرهاء طمث باز گردد و در تن پراکنده شود و سبب کسلانی و ناتوانی گردد و مثال
ایشان همچون میوه بود که دیرتر رسد و خام بماند و سبب آنکه حیض طبیعی پس از چهارده سال آید اینست که
پیش از آن خون ایشان تمام پخته و رسیده نباشد و از پروردن و بالیدن ایشان چیزی فزونی نیاید و مثال طبیعی
همچون درختی بود که هنوز بوقت میوه آوردن نرسیده باشد و از پس پنجاه سال حیض باز ایستد از بهر آنکه مزاج
ایشان بگردد و بسردی گراید و جگر خون کمتر تولد کند هم بسردی گراید و بهنگام آبستنی حیض نباشد از بهر آنکه بیشتر
طمث غذای بچه گردد و در حال شیر دادن نیز نباشد از بهر آنکه ماده آن به پستانها بر آید و بیشتر گردد هم از بهر
بچه تبارک الله ارحم الراحمین و خیر الرازقین علامتها آنچه سبب آن ظاهر بود چون آماس و رتق و ثولول و
گوشت فزونی و زخم و آسیب و کم طعامی و فربهی و لاغری علامتهاء آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از
انواع سوء المزاج باید جست چنانکه معلومست و آنچه سبب آن ضعیفی جگر بود علامت آن در علامتهاء
بیماری جگر یاد کرده آمده است و آنچه سبب آن ماده غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا علامت آن
جای یاد کرده آمده است اما باید دانست که از احتباس طمث بیماریهاء گوناگون تولد کند نخست رنگ
روی و چهره و سحنه بگردد و بیماریهاء سر بسیار تر افتد چون ناسور و بی آرامی و صداع و گرانی سر و گرانی
زبان و باشد که گرانی زبان بدان جای رسد که سخن نتوان گفت و سبب این همه بر آمدن بخارهاء بد بیشتر بود

دماغ

دماغ و سبب دشواری سخن گفتن ممتلی گشتن عضلهای زبان بود [illegible] و صرع [illegible] و بعضی را بیماریهای [illegible]
[illegible] طعام [illegible] [illegible]
[illegible] علت [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علت [illegible]
[illegible]

صفت داروی دیگر از شیخ حلیه از هر یک کف [illegible] بکوبند با شراب [illegible] همه را [illegible] آب بپزند

[illegible] مقدار [illegible] جالابید [illegible] دهند صفت داروی دیگر هم از شیخ [illegible] از هر یک ده درم

[illegible] کرفس کوهی [illegible] همه را [illegible] آب بپزند [illegible] جالابید [illegible] در وی [illegible]

صفت داروی دیگر [illegible] از شیخ [illegible] بپزند [illegible] شراب [illegible] درم [illegible]

[illegible] دهند صفت دیگر [illegible] [illegible] و [illegible] کرفس کوهی [illegible] همه را [illegible]

ممزوج

[illegible] درم [illegible] شراب [illegible] بپزند [illegible] شراب [illegible] دهند [illegible] طعام

دهند پس [illegible] اگر [illegible] شراب ممزوج دهند [illegible] شراب [illegible] دهند پس [illegible]

[illegible] در طبیخ [illegible] دهند [illegible]

[illegible] درم در شراب انگوری دهند [illegible] ده درم [illegible] کرفس [illegible]

[illegible] درم [illegible] طبیخ [illegible] مقدار ده درم [illegible] دهند [illegible]

[illegible] درم [illegible] حلبه [illegible] طبیخ [illegible]

[illegible] در حال [illegible] و [illegible] گردن [illegible]

حال [illegible] و [illegible] شراب [illegible] و [illegible] گشته [illegible]

[illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] شراب [illegible] درم [illegible] کرده

[illegible] بگیرند [illegible] باب [illegible] قرحه [illegible]

[illegible] شراب [illegible] است [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] است

[illegible] که [illegible] بپزند [illegible]

کرده [illegible] چهار درم [illegible] در آب [illegible] کنند

[illegible] خشکی و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] طعامها

[illegible] کرده است

[illegible] و [illegible] دارد [illegible] در [illegible] علاج